UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228158
UNIVERSAL
LIBRARY

تحفهٔ تاتار

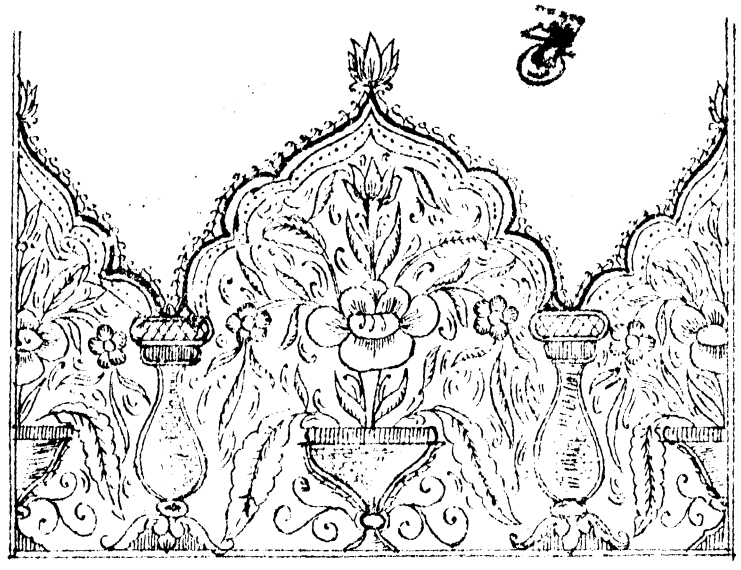

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا از ذکر دربیان بناو عرض وطول ودور وحصار شهر پناه بلده معظم زین البلاد احمد آباد واسامی پورجات وباغات ومزارات بزرگان ومعابد وتیرتهندوان وسرکارات وپرگنات وخدمات وفوجداری وتقاضجات وبرمی آن امور متفرقه بقدر رقعه ورتسیر درمحل خویش ارقام می یابد مخفی ومحجب نماند که چون درصدر این اوراق بعضے احوالات حوالہ بجا نگذشته از انجاکه سلسلہ بین از رویداد وسوانحات آینده تاباقی بودن معموری ایندیار پیوسته سررشته واقعات این ملک تا انقراض آبادی منوط ومربوط است تاجیات مستعار راقم وفاکند واختلال در اوضاع ومانعی در فرصت وقت روند بدرسلک تحریر خواهد کشید انشاء الله تعالی وبعد از هرکرا خواهش ورغبت اینکار بوده باشد بتحریر آن خواهد پرداخت **نظم** آنکه بستی بعبرت زهوس ۱۲ نیست این عمر غیر چند نفس ۱۲ بر نفس عمر را چه بنیاد است ۱۲ زندگانی تمام برباد است ۱۲

احمد آباد از شهرهای جدید اسلام از اقلیم دوم که منسوب است بشتری در طول صد و جهل و دقیقه

نهایت طول نماری سی وسه گهری هشت پل وانتهای کوتاهی بیست وشش

مان گماشته چنانچه در ضمن عهد سلطنت او اشاره بدان رفته آورده اند که سلطان

بقای نائره فساد مودود بن فیروز خان عم زاده خویش بقصبه ساول رسیده

مقامات ورزید آب وهوای آن سرزمین را پسندیده سمت شرقی آن رود

وجنب اساول فضای مسطح دلکش بنظر آورده باستصواب سراج المحققین شیخ احمد کهتو المشتهر به کنج بخش قدس سره که در موضع سرکهی اقامت داشتند بروز مبارک پنجشنبه سیوم شهر ذیقعدة الحرام که ساعت مختار انجم شناسان بحساب هندی بیساک سد پنجمی مطابق هزار و چهار صد چهل و نه سنوت بیر کرماجیت مراد و هزار و صد و چهار و دو ساک سالیه این پس از انقضای پانزده گهری وسی و پنج پل از روز که پونس نکهتر بود و بطالع در سرطان که قمر بخانه خویش منزل گزیده زاید النور بود **دوم** اسد **سیوم** در سنبله راس سر نهاده **چهارم** میزان **پنجم** عقرب که مشتری باتباع اسباب فراوان شادمانی در آمده **ششم** قوس زحل برخانه برادری دشمن نشسته **هفتم** جدی که بهرام خوان آشام تیغ بکف بروزگاری برخاسته **هشتم** دلو **نهم** حوت وعطارد در این قلم باذنب آشاگشته **دهم** حمل که نیر اعظم وعطیه بخش عالم شرف در زاد رانی داشته **یازدهم** ثور که زهره باهک نشاط بنوازش در آمده **دوازدهم** جوزا بحسب اتفاق سبع سیاره در بروج دوازده گانه بدین موجب منزل ومقام داشتند که خشت اساس بنای حصار شهر پناه آمد بنیاد احمد آباد بر زمین نهاده شد آورده اند که رنگ بنای این مصر بدست چهار تن احمد نام که هریک باصطلاح وتقوی آراسته وبزهد وورع پیراسته بودند ریخته شد **اول** قدوة المحققین شیخ احمد کهتو که پیر طناب بدست ایشان بود **دویم** سلطان احمد والی ملک **سیوم** ملک احمد که نزدیک دروازه کالپور آسوده بوده اند **چهارم** قاضی احمد خلیفه حضرت کنج احمد که در پیران پتن آسوده اند چنانچه بوصه هزار ایشان نقش نموده اند که از جمله چهار احمد که بنای بلده احمد آباد بدست ایشان اتفاق شده که آنها نیز بزرگان عصر وصاحب کمال بودند در سال هشت صد و پانزده در مدت سه سال حصار از خشت پخته آهک بر لب جویبار سابر که تا کمرگاه از سنگ خارا برآورده اند مشتمل بر دوازده دروازه و یکصد و سی و نه برج و نه کنج و شش هزار و هفت صد و نه شرفه بمسافت دو گروه و یک جریب دور فصیل باسجد جامع سنگین وقلعه ارک صورت اتمام پذیرفته ارتفاع دیوار حصار از هفت ذراع زیاده نیست مگر نزدیک بکذر کهرکی احداث کرده سیف خان که در عهد حضرت فردوس مکانی شاه جهان بادشاه واقع ارک که پانزده ذرع است طول از دروازه ابدریه شمالی که الحال به دهلی دروازه اشتهار دارد تا دروازه جمالپور جنوبی هزار و یک صد و بیست و پنج ذرع بکرم آلهی عرض از جبروکه بصدر که تا دروازه سارنگپور شرق رویه دو هزار و پانصد ذرعه که دو هزار و دو صد و بیست و نه بگه و سیزده بسوه مکان آبادی است حلوای شیرازی شاعر که تاریخ منظومه بنام سلطان احمد در سلک نظم کشیده طاطی ناطقه اور بنای این معموره شکر ساخته

منظومه

چنین گفت حلوای شیرین سخن	زرج درد رسخن
که چون چند گه شاه کردون خرام	شد مش بر لب رود و نه
زگرد و محن خاک او پاک دید	هوائی که میکرد دل
مکان تازه دید و جائی لطیف	محلی خوش آب و هوا
چنین آمد در دل بادشاه	که در آن زمین سره

همان لحظه بانی طلب کرد شاه — بفرمود تا همدران جایگاه — بسازد یکی شهر عالی اساس
که گویند بسکان خاکش سپاس — سری خاک بر اوج حضرا برد — سری را بر اوج ثریا برد
جهان را اساس معظم دهد — ز سر زینت زیب عالم دهد — بنای بر آورد چو قصر فلک
که در وی شود خیره چشم ملک — پی دفع یاجوج کین داوری — کشد بر زمین سد اسکندری
کند بر زمین آسمانی بپا — که نقشش بود بام گیتی نما — یکی مصر جامع کند آشکار
که ناکش برد آب چین و تتار — غباری که خیزد بر آهش عیان — کشد سرمه در دیدهٔ اصفهان
نشاپور را از حسد جان کند — که گجرات رشک خراسان کند — چو در خاطر شاه گردون سریر
شد آن فکر شاهی فرا جا گیر — طلب کرد اصحاب علم نجوم — که بودند گنجور گنج علوم
دقایق شناسان دور فلک — که واقف بود ز اسمان تا سمک — گرفتند رنج سطرلاب را
کشیدند بر چرخ دولاب را — مهندس مفاتان اختر شناس — براین نمایان صاحب قیاس
مطالع کشایان سطح سپهر — طوالع نمایان ناهید و مهر — بدیدند هر کوکبی را شرف
نظر بر گشادند از هر طرف — بفرمان شاهنشه بخت یار — بکردند ساعات سعد اختیار
مه ذوالقعده رفت از هجریه — ثلثمائه عشر با ثمان مائه — چو بانی بنا بر گشید از زمین
بر او خواند هر دم فلک آفرین — چو بیکار خشتی بخشتی نهاد — فلک گفت مسعود فرخنده باد
چو شد آن اساس مقلع تمام — گذشت از سر چرخ فیروز فام — چو آن شهر آباد و معمور گشت
جهان هفت اقلیم بر گشت هشت — نوآباد شهری شده نازنین — سوادش چو خالی بروی زمین
چو ترتیب آن شهر عالیمقام — شد از ناصر الدین احمد تمام — در آنام هم احمد آباد گشت
در آن ملت احمد آباد گشت — شده تازه شهری عمارت پذیر — که گردون ندیدش بدوران نظیر
الهی تو این شهر عالی بنا — مده تا بحشرش زوال و فنا

آسامی دروب دوازده

گانه دروب شرقی دروازه کالوپور سارنگپور دروازه اسلوریه که مابین دروازه بندر انبور که جنوبی اند در گنج شرقی روی واقع شده **دروب شرقی** که بر ساحل رود بار سابرمتی واقع اند دروازه خان پور دروازه رانکهر دروازه خان جهان مابین دروازه خان پور و رانکهر در قلعه بهدر دو دریچه وارد دریچه باغ و دریچه که بگذر کهرکی مشهور است **دروب شمالی** دروازه شاه پور دروازه ایدریه که دهلی دروازه نیز نامند دروازه دریاپور مابین دروازه شاه پور و ایدریه کهرکی سلیم که

مسدود است سبب انسداد آن برانچه اعتماد را شاید واضح نگشت دروب جنوبی دروازه جالپور دروازه بندر که ڈھیٹڑیہ نیز خوانند و سبب انسدادش اقوال مختلفه گویند دروازه رانپور عرض و طول قلعه ارک مشهور به بهدر طول از کنار دریاسابر دروازه قدیم و وسط برجین عالی واقع شده چهارصد و هشتاد و هفت درع عرض از سبی سنگین ساخت سلطان احمد تا دروازه باغ چهارصد ذرعیا چهارده بروج از ساخت قدیم سیزده و یک برج نجم الدوله افزوده سوای دروازه نقارخانه بادشاهی و باغ و طرف دروازه کچهری که در حکومت ناظمان زیاده شده خارج است و قلعه بین الجمهور به بهدر اشتهار دارد و محل سکنای سلاطین گجراتیه و ناظمان است در وجه تسمیه آن اقوال مختلفه بسمع رسیده اما آنچه محل اعتماد باشد آن ست قلعه ارک بلده پتن از بناهای راجه ها است و بهین شکل و شباهت و بروج واقع شده و دران جا معبدی بهدرکالی معبود آنهاست و آن مکان را از قدیم بهدری نامیدند مناسب مشابهت آنجا عوام الناس اینجا هم بهدر گفتند لهذا مشهور گشت و بدین سبب ارک چانپانیر و احمدنگر هم بهدر میگویند چون بلده احمد آباد پای تخت سلاطین گجراتیه قرار یافت بتدریج در عهد سلاطین و امرایان بموجب ازدیاد عموری گشته خصوصا در زمان سلطان محمود بیگڑه و بهدر قصور عالیه برافراشته شد که اکنون اکثر جدوران قصور به پایست پویل دمان مرگ بی امان خشت وجود بانیان را بگنده بهین دشت عالم فنا افگنده رفیع

واعظ چه شنید که سکندر گیتی ستان کجاست
وان حشمت جلال ملوک کسان کجاست
تاج و قبا و تخت فریدون نگین جم
طبل سکندر و علم کاویان کجاست
این بانگ از زمینا سکندر رسد بگوش
دارا چه شد سکندر گردون مکان کجاست
گر بگذرد بخیمه سلجوقیان بگو
سنجر چگونه گشت ملک سایبان کجاست
فردا ست بلبلان همه باصد فغان شور
خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست

صاحب کتاب هفت اقلیم آورده که شهر احمد آباد بحسب نظافت و کیفیت آبادانی و شهریت بر تمام ولایت هندرجحان دارد و در نزاهت آبنه عمارات بستی از بلدان دیگر است اگر گفته شود در کل بلاد عالم باین عظمت و آراستگی شهری موجود نه شده عراق و مبالغه نموده باشد بازارش برخلاف شهرهای دیگر نهایت وسعت و پیراستگی مکانش از اناث و ذکور همه نمکین الحق بخوبی آن شهر کمتر خواهد بود چنانچه زینت البلاد و عروس مملکت خوانند قشنه نادره بعمل میاید و با اکناف و اطراف عالم میبرند تجار بری و بحاری ازان منتفع میگردند مشهور آفاق است و مساجد و بازار های متعدده دارد در و حوالی شهر سه صد و شصت پوره آباد بود چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید محمود آباد دوازده گروهی بلده را پای تخت مصر سلطنت خود گردانید و از احمد آباد تا آنجا بازاری و دروبه ساخت و مردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارت ساختند که درحقیقت یک شهر شده بود بتدریج ارباب صنایع و بدایع فراهم آمد و بتخصیص کارشربانی انواع اقمشه زرین و ابریشمی از جنس کمخواب و قطی و الایچه و مخمل و چکن دوزی و کارچوب بنابر موافقت آب و هوا

ورنگ وبہار راج برجمیع ولایت ہندوستان برآمدہ کہ در اطراف عالم واقصای بلدان ایران وطوران وروم وشام بنام ونشان کارگجرات مشہور ومعروف شدہ وطرفہ اینکہ آنچہ در بلدہ احمد آباد لنساجی وقصاری ودقاقی بارونق است برخلاف امکنہ دیگر بفاصلہ گروہی بعمل آرند بخوبی آن نیست راجہ جیسنگ زمیندار امیر در عہد حضرت فردوس آرامگاہ مکانی را نواباد ساختہ بہ جی نگر یوسوم گردانید خواہش نمود کہ اجناس کہ در احمد آباد یافتہ میشود در آنجا مرتب شود شعربافان ولنساجان را بالتعامات ومراعات زر بخشے طلب داشتہ کارخانہا بنا نمودہ چون دقاقی نمودن برنگ وقماش وزیبائی احمد آباد لشد دقاقان ظاہر نمودند کہ چوب درخت کہرئی کہ در آنجاست وآلات دقاقی ازان میشود وچون در بنجانیست شاید بنا بر آن صفا نمیکرد راجہ چند عرابہ آلات دقاقی از کنتک وتختہ از احمد آباد طلب داشت اما فائدہ مرتب نگشت بالجملہ شہریست مشتمل بر سفدہ چکلہ وہشتاد راستہ بازار از انجملہ از روی سرلبستہ محالات کہ آیدہ کاہن واضع شدہ ثبت افتاد سوای آن کوچہ نافذہ وسرلبستہ محالات بسیار است وبعضے راستہ داخل بازار نیست **اسامی چکلات** چکلہ بازار خاص واقعہ مابین بھدرو تر پولیہ چکلہ پان کوٹ چکلہ مانک چوک چکلہ دہنکوہ چکلہ مٹن لیمری چکلہ بھنڈیری پور چکلہ اداور پور کہ آنرا کبیر پور نیز گویند عرف کھاڑیہ چکلہ رائپور چکلہ اسلوریہ چکلہ رانکھر چکلہ خان پور چکلہ شاہپور چکلہ ایڈریہ چکلہ بدرچھاوان چکلہ جوہری واڑہ کہ در ہریک ازین چکلات وچبوترہ وگذر بانان چند پیادہ پاسبان شب گشت از جانب کتوال معین اند **اسامی راستہ وبازار** راستہ از در پوبیش روی دروازہ سارنگپور راستہ ڈومنی وارہ متصل حویلی شیخ مراح راستہ اکبر پور زایام قدیم کھاریہ مشہور بود در عہد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاہ از قوم کھتریان رکاب سعادت بتقرب فدویات در آنجا سکونت داشتند بمناسبت نام آنحضرت اکبر پور نامیدند راستہ اسلوریہ راستہ برہان الملک در چکلہ ایدر راستہ بدوح پور راستہ بازار خاص پیش بھدر راستہ بازار حلیم متصل بعل دروازہ راستہ بازار کوتہ متصل مدرسہ شیخ الاسلام خان راستہ بازار سکندر خان نزدیک خامسار راستہ بازار اعتماد الملک واقع خان پور راستہ عادخان گجراتی متصل مقبرہ شاہ علی رضا راستہ بی چھتری متصل سانکری سیری راستہ پای بری نزدیک بان کوٹ در راستہ تر پولیہ راستہ تاج پور راستہ بھنڈیری پور راستہ بھیڈہ نزدیک خانہ اعتماد خان دیوان پیشین راستہ پلپلی از دار الملک عرف دہنپیلی راستہ پیش خان ہمان در دروازہ خاردار راستہ پان کوڈ راستہ مانہ پس بر راستہ پکھالیہ راستہ جمال پور راستہ ہلال پور راستہ جوہری واڑہ راستہ جھامری در مانک چوک راستہ رانی میر کلا راستہ چاہ اکھاسیٹھہ راستہ چنگیز پور راستہ در دریا پور راستہ چاہ بہرام کہ بچاہ سنگ اشتہار دارد راستہ جھوجار خان راستہ چبوترہ میز اسوتار نزدیک سانکری سیری راستہ خواجہ یوسف راستہ خواص الملک عقب خان شیخ الاسلام خان راستہ خداوند خان راستہ خواجی راستہ دریا پور راستہ رائکھر راستہ دولت خان راستہ

دھیکوہ راستہ دریاخان محرم راستہ رنگریزان راستہ کابی راستہ رانی سیرانی راستہ رائپور راستہ رکن الملک
راستہ رضی الملک راستہ شیخ نور سمرقندی راستہ سنگ بھگین راستہ سوکھا راستہ غیاث الدین راستہ شاہ مکوب متصل
خانہ شجاعت خان ناظم پشین راستہ سرای اعتماد خان راستہ سیف خان عرف سرای ناگوری راستہ سکندر خان
عرف سرای سرای کھیدکر راستہ سرای خیاطان راستہ شیخ فرید عرف بخارا راستہ سرای محمد بھٹی در پہلوی ترپولیہ
راستہ سرائی دستور خان نزدیک اسلوریہ راستہ عزیز الملک متصل جمال پور راستہ عالم بیان عرف پٹوہ سیری راستہ
غالب خان در رائپور راستہ فرید پور تعلقہ چکلہ کالوپور راستہ کھجوری متصل حویلی ولن پس راستہ گوندی دست چپ
پان کور راستہ کوری خان راستہ کندوی سیری متصل پان کوڈ راستہ کامل الملک عقب مسجد رانی روپ معنی راستہ
کوٹھری حلیم راستہ لعل بائی راستہ ملک نصیر متصل مقبرہ سلطان احمد گجراتی راستہ ملک بنا در چکلہ بھندیری پور راستہ مسجد
محافظ خان تعلقہ چکلہ ایڈر راستہ مانک چوک راستہ خطیرہ رانی اکنون برابر خرابی و آنہدام عمارات چندین شارع راستہ
غیر متعارف در رواق وصحن خانہ ہای مہذبہ بہم رسید کہ راستہ سلوک سطل ماندہ سبحان اللہ چہ منازل دلکش بانزہت
وصفا وعمارات عالیہ دلکشاد دامکنہ شاہ محکہ بادشاہ زادہا ہای والاتبار وامرایان عالیمقدار وصاحب دستگاہان عظیم
الشان متر فان بانہ بکان ابصرف مبلغہای خطیر عمارات منودہ منزل وسکونت داشتند کہ از حوادث زمان وانقلاب
دوران بے چراغ ودویران انداز مالکش نام ونشان بر صفحہ روزگار باقی کہ لیس فی الدار غیرہ وات صادق آمد وخرابہائے
اشجار وگیاہ خودرو نیدہ گشت ودر بعضے ذراعت میشود قطعہ نوشتہ یافتم این بیت بر در قصری ؎ ازان دلم ہمہ
خون گشت سینہ ام پر درد ؎ خوش است قصر حیات و نگار عالمان ؎ ولی چہ سود کہ مرگش خراب خواہد کرد ؎ اثری از کسری
معدوم ودر بعضے علامات جدوز معلوم کہ مسکن وماوی اشغادر وباہ وبجاشہ وحشرات الارض گشتہ وچند دبوم آشیانہ
بستہ وداشہای کلالان شدہ فاعتبروا یا اولی الابصار ریاعی آن قصر کہ پاچرخ ہمین زد پہلو ؎ بر درگہ آن شہان
نہادند رو ؎ دیدیم کہ کنگرہ اش فاختہ ؎ بنشستہ وسیگفت کہ کوکو کوکو ؎ مساجد چون سلاطین گجراتیہ وامرای
آنہا بمضمون الناس علی دین ملوکہم ہمکی والاہمت مصروف بر رواج دین متین ورونق طریق انیق شرع متین مصروف
بود بمرور ایام بسیاری از انہا بعیدہ سنگ آوردہ عمارت فرمودہ اند بعضے منسوب بسلاطین سلاطین زادہای والاتبار وامرایان
عالیمقدار واز واج آنہا کہ تفصیل وآسامی باقی ہر کدام ازان طولے دارد تا حال موجود است چہار صد وپنجاہ وبر وایتی پانصد
مسجد عالیشان از سنگ خارا در کمال متانت ورصانت باوسعت اسطوانات متعدد ومینارہای رفیعہ در اندرون و
بیرون بلدہ واقع است ودر خارج آنہا بدون بانی قرار یافتہ از جملہ صنایع کہ بنایان ومعماران در بعضے مساجد سنگی

که در سجد معظم خان پوره مسجد خداوند خان مسجد یکه اکنون باچهوت کوکی اشتهار یافته واز ساخت ملک بهاؤالدین برادر ملک سارنگ که اختیار الملک خطاب داشت بکار برده اند واز تقریر بعضے نقاد که امتحان نموده اند واضح گشته وشهرت تمام دارد آنکه مینارهای کالان برجنبین وپیش طاق کرده اند از جنس یک کس یاد ولفرکه برقفنه برآید وبجنبانند بحرکت می آید وعجب تر آنکه از جنبش یک مینار دوم که بفاصله است نیز متحرک میگردد وآن بعلوم نیست والعلم عند الله ومساجد در محلات اندرون وبیرون بلده واقع است لاحد ولاتحصی بوده سوای مساجد امرایان گجراتیه از امکنه سکنه آنها آثاری وعلامتی باقی نیست اکثر اهل تمام مساجد اندرون وبیرون بلده بیچراغ واز مصلیان خالی ودر بعضے شکست وریخت هم رسیده تا آخر عهد حضرت خلد مکان از سرکار والامرمت نیشده وملک آباد وجاری بود **پورجات بیرون بلده** چون در ابتدای آبادی بلده کثرت چندانی نه بود هریک از سلاطین زاده ها وامرایان گجراتیه در حصار مکانی راجهت سکونت اختیار نموده بانیه ولحقه عمارت فرموده سکنا ورزیدند وآن مکان بنام آنها به پوره اشتهار یافت مانند از دپوره وکالوپوره تاج پوره وجمال پوره وامثال آن که بتقریب درضمن اسامی راسته وبازارها وگذرها سبق ذکر یافته چون بلده معمور گشت آبادی در بیرون شروع گردید وتدریج بورجات متعدد بهم رسیده آورده اند که در قدیم الایام سه صد وشصت ولقولی سه صد وهشتاد پوره که هریک از امرایان سلاطین گجراتیه بنام خود در دور حوالی بلده نهاده باخیل وحشم در آنجا سکنا داشتند آباد بوده است شاید این شماره باکثر دیهات پرگنه حویلی که در عهد حضرت عرش آستانی یقین یافته بوده باشد اکنون بیشتر از انکه بفاصله بودند داخل مواضعات محسوب اند مانند عیس پوره آسارواده وآس پوره وسیج پوره وعنایت پوره وشیخ پوره وامثال آنها که در هریک از ان مساجد سنگین باستحکام تمام ووسعت مکان موجود است وپورجاتی که قریب بحصار شهر پناه بوده هرگاه خللے در آبادی راه یافت مساحت شروتے بلاظم صوبه به تعمیر آن پرداخته بنام خود آباد مینمود ودر هر پوره کثرت آبادی بمثابه شهری بود مولف تذکرة الملک آورده که در عثمان پوره قلش دروازه هزار دوکان هنرمندان هست وتمامی پورجات تا حدوث فتنه وفساد وظهور هرج ومرج این دیار از تجارت پیشگان وصنعت گران اهل حرفه واهلکاران وصاحب خدمات وگروه سپاه پیشه مسلم ومهنود مملو ومشحون بود وعمارات عالی پس به تکلف که مبلغها خطیر به صرف آن در آمده داشته راقم حروف همه را آباد وباونق برای العین خود دیده بلکه پورجات چند لواحقات را مشاهده کرده اکنون بنوعی ویران وبیچراغ ولسان وشت هموار گشت که اثرو علامتی از عمارات وحدود وجهات اربعه معلوم ومفهوم نمیشود تا بر مالکان چه رسد شاید نام ونشان اکثر پورجات از خاطر محو وزائل شده باشد لبته شده مگر در بعضے از اساس مساجد یا در دب که از سنگ وآهک برآورده اند بر جاهست خون آشامی آنها بنا بر تجدید آبادی که از ناظمان وامرایان بعد تسخیر حضرت عرش آستانی تغیر وتبدل یافته بعضے بنام ونشان اصل

باقی بقدر تمییز و معلومات با آسامی بانی شریک مندرج ساخت **آسامی پورچات در بلدهٔ این طرف رودبار**
سابرمتی شاه پور جانب جنوبی بلده تعلق برنگ سابرآبادی قدیم بود در عهد حضرت خلد مکان افضی القضات خواجه عبد الله آبادی
از سر نو ساخته بنام قاضی موسوم نمود مسجد سنگین باز عمارت بهاؤالدین از امرای گجراتیه که اختیار الملک خطاب داشت اکنون
به مسجد اچوت کوکی اشتهار حاجی پور آباد کرده حاجی بهاؤالدین مخاطب بعضد الملک از امرای سلطان محمود بیگره و مسجد
سنگین در آن عمارت کرده اوست **دریاپور** آباد کرده دریاخان از امرای سلطان مذکور بانی گنبد خشتی که مدفن اوست
و در آنجا پوست گویند در ولایت گجرات گنبدی بعرض و طول آن از خشت بنا نیافته **ملتان پور** نام بانی آن معلوم نیست
مقصود پور در ایام سابق پور بود در ایام صوبه داری شاه جهان بادشاه باغ شاهی در آنجا احداث یافته **ماه پور** بانی آن
معلوم نیست **شیر پور** اکنون تمام آنجا قبرستان شده **لودهی پور** بر قرار آباد از قدیم بوده **پناه پور** بهادر خان ناظم صوبه در عهد
حضرت خلد مکان بنام خود محمد پناه نام داشت مجدد آباد گشته **جهانگیر پور** ظاهر در این مکان پورهٔ آباد بوده در هنگامیکه رایات
جهانگیری رونق افزای آن دیار شد فتوری در آنجا راه یافت باسم آن حضرت به تجدید آباد شد **سکندر پور** آبادی قدیم بوده
است **احمد پور** از قدیم **هیبت پور** آباد کرده هیبت خان از امرای گجراتیه و مسجد سنگین ساخته او در آنجا است **آساوره** آبادی
قدیم پیش از بنای بلده اکنون در قربات پرگنه حویلی محسوب میشود **هری پور** آباد کرده هری بانی در عهد یکی از سلاطین گجراتیه
و باوری لبنایت کلان و استحکام و مسجدی و گنبد مدفن او در آنجاست ساخته او را اکثر شعرا فان و صناعت پیشگان و در
آنجا سکنا داشتند اکنون بنا بر قرب و جوار آساوره کم و بیش آباد است **بی بی پور** در عهد سلاطین گجراتیه بی بی ماکه بیگانه
عصر و زاهده وقت که از خانواده چشتیه بود آباد ساخته مسکن خود قرار داده بود مزار الیشان با مسجد و خانقاه در آنجا است
هرپور و **دپ پور** آبادی قدیم بوده **کالوپور** آباد حاجی کالو از امرای محمود بن رسول پور و **غالب پور** و **سید آباد** عرف **سرس**
پور از آبادی عهد گجراتیه است اکنون کم و بیش آباد است **میتهاپور** و **جمنا پور** و **صاحب پور** و **سلیم پور** از آبادی
قدیم بوده **نور الله پور** در جنب سرس پور شیخ نور محمد که بخطاب امانت خان سرفراز بود در عهد بادشاه شهید محمد فرخ
سیر آباد کرد **سلیم پور** و **فهیم پور** و **نصیر پور** سرکی واره و **رسول پور** و **برما پور** از آبادی قدیم آسامی عام آنها
معلوم نیست **سارنگپور** بیرون بلده که منسوب **بدان پوره** شده آباد کرده ملک سارنگ مخاطب بقوام الملک از امرای
محمود بن مسجد سنگین بغایت مطلوع متین در میان ساخته و چون قبر سیدی بشیر نامی در پایان مسجد واقع شده با آن که او
صاحب اتمام عمارت آن مسجد بود نباش اشتهار یافته در سال دو صد و هفتاد و یک در هنگام محاصره سدا سیو رام چند
بموسن خان شکست چنانچه در محل خود شرح ثبت افتاد **افضل پور** آباد کرده افضل خان بتانی سلطان محمود ثانی مسجد سنگین

و رباط و مقبرهٔ او در آنجاست **بیگن پور** آبادی قدیم بوده **طوغان پور** را امرای محمودی **راجپور** آباد کرده قدیم کرانی آن معلوم نشد پوره بسیار کلان که مشابه شهری آباد بوده و تجارت پیشگان و اهل کار و خدمات و کاسب پیشه و جماعت کثیر بوا هیر جماعه خورد و بیشتری به تجارت برّی و بحری می پرداختند ساکن بودند و عمارات مطبوع دلکش عالی که بصرف سیلها عمارت شده بود **گومتی پور** بانی آن معلوم نیست اکنون کم و بیش آباد است **کانگسی وارء** و **لالپور معظم پور** و **معظم آباد** آبادی قدیم **منجهن پور** آباد کرده سید مسعود از بنا بر شاه عالم قدس سره که بنام جد خویش موسوم ساخته بانی پوره آباد کرده صفدر خان بانی **نوابپوره** و **گنج پوره** و **سلطان پور** را قدیم آباد کرده سید عبد الرحیم الرفاعی که مرقد الشیان در آنجا است **کشور پور** کشور داس پر کار صفدر خان در جنب راجپور محوطهٔ محقر بنام خود آباد کرده و خانه به تکلف ساخته بود **معصوم پور** که معصوم قلی عرف شجاعت خان مقتول مجد آباد نموده بود **مراد گنج** در هنگام نظامت بادشاهزاده مراد بخش آباد گشته **جمنا پور** و **بیگم پور** عرف پوره خواجه از قدیم بود رحمت پور عرف **وهاب گنج** در عهد حضرت خلد مکان اقضی القضات قاضی عبد الوهاب به تعمیر آن پرداخته بنام خود موسوم ساخته چون دران ایام محال کمتره پارچه به محمد جمال خویش او تعلق داشت نظر بر انتفاع و افزایش آبادی مقرر ساخت که عقار آمدنی بندر سورت و داخلای ز آنجا فرود آرند و گماشته میفرستادند ازان بادشاهی آن محال در آنجا بودند و اند محصول تفاوت و داخلای پرداختند و این معنی تا آخر سال هزار و صد و پنجاه هم دست مراد داشت **نین پور** آبادی قدیم بود قلعهٔ فوجدار کرد در آنجاست آبادی پوره بر طرف شده سید پور نزدیک دروازه اسلو به سید عطاء الله از امریان سلطان احمد که قوام الملک خطاب داشت آباد ساخته بود که مدفن او در آنجاست **چنگیز پور** آباد کرده چنگیز خان غلام سلطان محمود ثانی که در اواخر علم خود سیدی میان فراست و استقلال و استبداد زده بود چنانچه بحل خویش در صدر اوراق مسبق ذکر یافته **لیکو پور** و **کنگال** از قدیم بود **بهادر گنج** آباد کرده سلطان بهادر گجراتی باشد **اکرم پور** و مفاخر پور اکرم الدین خان صدر صوبه و ابو المفاخر خان برادرش که در عهد حضرت خانه منزل بنام خود ها آباد ساخته بود **سهیر پور** و **نوابپوره** از قدیم بود **علیم پور** خداوند خان مسمی الملک علیم از امرای سلطان احمد که نسبت دامادی سلطان محمد ابن سلطان احمد داشت مسجد سنگین بنا نهاده او با آن مدفنش در آنجاست و مقبرهٔ شیخ کمال مالوی در عقب آن مسجد واقع است **فرح پور** که **قاضی پور** نیز گویند ابو الفرح خان قاضی بلده در عهد خلد مکان آباد ساخته و خانه و مسجدے به تکلف بنا نهاده در آنجا سکونت داشت ماجرای احکام شرعی می پرداخت راقم مروف را مکرر اتفاق دیدن آن مکان شده اکنون اثری از عمارات باقی نیست صاحب آبادی و بانی آن معلوم نیست **نورگنج** در هنگامیکه حضرت جنت مکان جهانگیر بادشاه متوجه سیر و شکار این دیار بودند بمناسبت اسم نور جهان بیگم آباد شده بود کهارست و بوایه از قدیم بوده مقبرهٔ تاج خان ترپالی از امرای گجراتی بانی گنبد

حضرت شاه عالم قدس سره در آنجاست **زورآور پور** جوانمردخان بابی نزدیک عیدگاه نونبام پسر کهترین دراواخر سلطنت حضرت بادشاه شهید مبرور **رسول آباد** حضرت شاه عالم قدس سره سکنا گرفته آباد ساخته بودند و مزار فائض الانوار حضرت در آنجاست و از آن وقت مساکن سادات و اولاد و احفاد ایشان که بآداب شایسته مشهور نگشته و آن ممر قرار و معاش و منبع اعراس و صادر دارد که مرفه الحال و از تلاش وجه معاش فارغ البال بودند بتدریج عمارات دلکش و بساتین فرح فزا ساخته میگذرانند و بنا بر پاس آداب سیادت و مرمت روضهٔ متبرکه از ناظمان و حکامان احدی متعرض ایذا و اضرار رعایا و برایا سکنهٔ آنجا نبود و از قدیم الایام پیوسته داخل درگاه تعلق داشت که لوازم و لواحق و محال سابر و بیکار اهل حرفه و خرید و فروخت اراضی باختیار صاحب سجاده و منتسبات شرعی بمهر قاضی درگاه که علحده داشت **رسول آباد** کهانمرول پوره سید حامد پوره سید ضو نجان فیروز پور حسن پور گلی پور آیرندا پور بهاء الدین پور و تمام این پورجات تا ایام حکومت مهاراجه ابهی سنگه و هنگامه آرای اوبان بای آباد و بارونق بوده در آن صدمه ویران و بیچراغ گشتند چنانچه در ضمن سوانحات آن سبق ذکر یافته **پوره ضو نجان** در عهد حضرت خلد مکان که صدر صوبه بود آباد نموده **ایرندا پور** را نیشاپور خضر پور از قدیم آباد بودند **حسن پور** و محمود پور آباد کرده بنا بران حضرت شاه عالم قدس سره پور سید حامد بخاری آباد نموده و خانه پس بتکلف ساخته کهانمرول از زمان سلاطین گجراتیه بوده سلطان قطب الدین بن سلطان محمد عمارات در آنجا بنا نهاده اکثر اوقات خود آنجا سکونت داشت اکنون اثری ازان عمارات و آبادی ندارد **عیش پور** مابین رسول آباد و موضع بهٔوه حضرت شاه عالم قدس سره این پوره را بجنب الطرفین می نامیدند که ملک عیش مخاطب بنظام الملک از امرای محمودی بنام خود آباد ساخته مسجد سنگین فرح فزا سر راه با مقبره خویش و تالاب و باغ بنا نهاده بود مشت پخته و آبک و آرد ماش آمیخته حصاری بدور آبادی کشیده که تا حال باقی است و در سوادش انبه زار و درخت کهرنی دارد و داخل مواضعات پرگنه حویلی در وجه مصارف روضه حضرت شاه عالم قدس سره مقرر است **نواباس** بانی آن معلوم نشده **خودن پوره** آباد کرده ملک خودن از امرای گجراتیه است چنانچه مسجد سنگین و مکان قبر او در آنجاست چون اکثر خادمان و مریدان حضرت شاه عالم در آنجا سکونت داشتند مسعی بخوبیدم که تصغیر خوادم است فرموده اند بمرزبان شیخ علی خطیب در آنجا است **بهرام پور** و مجهوری و اساول از آبادی قدیم بوده **قطب پور** شاید در هنگامیکه حضرت قطب عالم قدس سره سکنا داشته بنام ایشان آباد شده که اکنون ویران است **قاسم پور** متصل بساحل رود بار سابر جانب جنوبی بلدهٔ میر قاسم نامی در عهد حضرت خلد مکان آباد ساخته و مقبرهٔ او در آنجاست **راجپور** آباد کرده بنا بر حضرت شاه عالم بوده خانپور بر ساحل رود بار سابر آباد کرده سید خان ناهر در عهد حضرت خلد مکان مقبره و باغ در آن جا است

آسامی پورجات از طرف دریائی سابر که در عرف ندی پار گویند تاریخ آبادی قدیم داخل مواضع پرگنه حویلی گشته **عثمان پور** آباد کرده سید عثمان از خلفای حضرت قطب عالم قدس سره که بخطاب شیخ برنی از پیر خود نوازش یافته بود مسجد سنگین و مزار سید بغایت مطبوع و بارونق و کثرت آبادی آنجا صاحب تذکرة الملوک نقل نموده بالا گذشت راقم آنجا را آباد دید که اکثر جنس عقایر خصوصا هلیله و آمدنی دار الخلافت در وعمن زرد و مبلغها را خرید و فروخت میشد که الحال خرابه گشته خان پور در مقابل دروازه بلده که بنام آن پوره اشتهار دارد نورنگ پور آبادی محقری که در عهد حضرت خلد مکان شجاعت خان حاکم شهر بود آن هنگام نورنگ میانه بنام خود آباد کرده **عبدلپور** و فیروزپور و اردپور افغان نام در قدیم آباد کرده بودند **صلابت پور** صلابت محمد خان بانی آباد ساخته بود شیرپور در قدیم آباد بوده است که ملک شرق غلام سلطان محمود ثانی بانی آنجا بود در عهد سلطنت حضرت شاه جهان بادشاه غازی الدین حسین موجب فرمان آن حضرت باغی و مدفنش در آنجا قرار یافته **شادمان پور** آباد کرده شادمان ولد اعظم خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بوده فریاد آباد **عمادل پور** افغانان آنجا در قدیم آبادی ساخته بودند **شیخ پور** آباد کرده شیخ رحمة الله ابن عزیز الله متوکل صدیقی که سلطان محمود بیگره دست ارادت باو داده بود مقبره شیخ با مسجد در آنجاست **سلطان پور** عرف منڈوی نمک قاسم پور و نصیر آباد و فتح پور آبادی قدیم بوده کمال الدین جوامرد خان بانی بنام پسر خود آباد ساخته **عیش پور** و رحیم پور و میزان پور قدیم آباد بود و دیگر **کوچرب و پالڑی** نیز داخل پورجات اند که در مواضع پرگنه حویلی محسوب میشوند در پورجات آنطرف رود بارسا بر قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده افغانان سپاه پیشه از هندوستان با مظفر شاه و محمد شاه وارد اینجا گشته سکنا ورزیده بودند و جماعداران عمده از اخلاف آنها سکونت داشتند. راقم حروف بهم بخاطر دارد که اکنون تمام ویران و بیچراغ افتاده سوزی پورجات که تفصیل آنها مرقوم شد چندین پوره دیگر در حین تحریر اسم شان بخاطر رسیده مانده باشد متعذر است **باغات نواحی بلده** در نواح بلده بتدریج باغ و بساتین متعدد پر از لاله و ریاحین متنوعه با عمارات دلکش و نسیم های فرح بخش و آبشار و انهار جاری مشحون و اشجار پر باری فیما فاکهة کثیرة که سلطان و امرای گجراتیه در ایام سابقه و ناظمان و منصبداران و صاحب دستگاهان لاحقه بتدریج احداث فرموده اند که در تعریف و توصیف هر یک جزء میرود **نظم**

مبارک منزلی فرخنده جائی	ریاحین بر کنار جوئباری	لطیف و دلکشا آب و هوائی
درختان چو بستان قد برکشیده	بیک دیگر بجوی سر کشیده	بآب زاله شسته دست روئی
بالحان ارغنونها کرده پرساز	نهال سبز بر جنبت سبق داشت	فراخ شاخ مرغان خوش آواز
		خط طوبی لهم بر هر ورق داشت

که تفصیل آنها طولی دارد عمارات منهدم گشته و درختان بجای گل خار رسته بعضے از آنها را ورثه فروخته مشتری فراغ ساخته بکشت کار ضیاع و عقار شده اند بنابر احضار شاهد قلم را بسیر گل گشت آنچه متعلق بسرکار والا دارد رخصت **باغ نگینه** مابین مشرق و جنوب در سواد بلده که عمارات پورجات بدان پیوسته واقع است بسان نگین در وسط حلقه تالاب کانکریه که سلطان قطب الدین بنیره سلطان احمد بانی احمد آباد ساخته با آنچه محتمر بعمارت دلچسپ اگرچه وسعت چندانی ندارد اما چون در وسط تالاب واقع شده مکانیست روح بخش قطرش چهل چار طاقست اکنون چندین ازان خراب گشته وراه آمدشد وابسته در حکومت معزالدوله که طاق چند ویران شده از سرکار والا تعمیر یافته بود در ایامیکه تعلق بسرکار والا ولیعهد دیوان صوبه بود چهار راس گاؤ آب کشی و چهار نفر باغبان مقرر بودند **تالاب کانکریه که حوض قطبی** نیز گویند در طول هفصد و پنجاه فرع بگز الهی و بعرض بدستور که بنا بر ضابطه وضع پنجم حصه چهار لک و پنجاه هزار فرع میشود فی بیگه سه هزار و شش صد گز که مجموع یک صد و بیست و پنج بیگه باگنج و پینه هادی در رابسته اند و **حجه تسمیه کانکریه** انچه از لفات بوضوح پیوسته چه کانکری در زبان هندی سنگریزه کوچک را گویند آورده اند که سلطان قطب برادر علاقی فتح خان که بعد از وسلطانت رسید و بسلطان محمود بیگره ملقب گشت اراده دستگیر ساختن فتح خان را در رافت و حمایت حضرت شاه عالم قدس سره با والده اش بی منلی که پس از استحال بی بی مرکی همشیره اش بعقد نکاح شرعی آن حضرت در آمده بود این حکایت در مرات سکندری مندرج است باخود تصمیم داده دستش نمیرسید بنا بر تهید بخاطر آورده شروع تالاب و ساختن باغ نگینه فرمود و خود در عمارت کهانمرول که قریب بدر آنجاست اقامت گرفت که شاید روزی فتح خان بعنوان سیر تالاب برآید بلا توقف دستگیر سازد و این معنے بحصول نه پیوست اما حضرت شاهیه روزی خود متوجه تماشای حفر و خاک کشی که عملے و فعلے بشمار کار میکردند شدند اتفاقا در خاکهای برآورده بودند سنگریزه های مخلوط بوده یکے ازان در پای ایشان غلید فرمودند چه کانکریست از شور زبان تالاب کانکریه مشهور گشت و برخے برآنند که سلطان قطب الدین جهت اجازت و تجویز مکان تالاب و اساس باغ از آنحضرت اشتهار نموده نشان بدست خود درین مکان کانکری شعر بر اشارت مکان انداخته فرمودند که در اینجا بساز لهذا بکانکریه موسوم شد اراده سلطان بساختن بساتین و عمارت متعدد و مدور تالاب مرکوز بود که بهار بوستان حیاتش را خزان در نیافت دام اللذات قصر وجودش منهدم ساخت **بیت** بر آب جوئی نشین گذر عمر ببین * که چین اشارت زجهان گذران مارا بس

چنانچه در جهت جنوبی طرح باغی انداخته که اکنون باغ موگره مینامند و ناتمام ماند اکثر عمارات ایشان و حیاض باقیست **شاه باڑی** چون باڑی بزبان هندی باغ را گویند بمعنے شاهیست و از ساخت یکی از سلطانین گجراتیه در سواد موضع فیض آباد

بفاصلہ

بفاصله دو کروه جانب جنوب بر ساحل رود سابرمتی بعمارت مشرف سرو ریاشین متعدد و حصار خشتے پاک و دو دروازه یکے شمالے
و ثانی جنوبی با خیابان سنگ در فضای حست و دو بیگه و در بیرون باغ پنجاه بیگه متعلق بدوست اکثر عمارات خراب گشته و انچه مانده
شکست و ریخت بهم رسانیده تا اواخر ایام حکومت مبارز الملک بدیوان صوبه و متاصل باغات دیگر در سرکار والا تعلق داشت
هشت رس گاوان آب کشی و شش نفر باغبان و خاک روب مقرر بود از ابتدا حکومت مهاراجه ابهی سنگه داخل جمع آن موضع
بتصرف ناظم رفت **باغ فردوس** در سواد موضع کترا معموله پرگنه حویلی احداث کرده سلطان محمود بیگره مشرق رویه بلده
بفاصله سه کروهی با چهار دیوار و برج بقول صاحب مرات سکندری طولش پنج کروه و عرض یک کروه تمامی عمارات خراب و
منهدم گشته مگر بعضے بادیوار حصار و دروازه باقیست آورده اند که نه لک درخت انبه و کهرنی و آنبله و انواع دیگر در انجا غرس فرموده
بود و آن باغ را نمی دانند مدتی متاصل قریات پرگنه حویلی شده و محاصل سر درختی و حساب پرگنه محسوب می شود **باغ شعبان**
در سواد موضع رکهیال مشرق رویه بلده بفاصله یک کروه ملک شرق غلام سلطان محمد که در عهد سلطان قطب الدین بر تبه وزارت
رسیده و بخطاب ملک شعبان مخاطب گشته با چهار دیوار خشت و آب و عمارات دلکش و گل گشت فرح بخش و مسجدی گنبد دار و
تالاب پخته با زینتهای سنگ بست و باوری احداث نموده در عهد سلطان محمود استعفای امر وزارت کرده در انجا انزوا گزیده
رجوع بدرگاه معبودی تا برحمت الهی واصل گشت باغ را ناظمان که در موضع رکهیال جاگیر داشتند داخل نمود محاصل را متصرف
شدند **باغ درخت هلیله** در سواد موضع رکهیال شرق رویه از بلده بفاصله یک کروه از قدیم سه درخت هلیله در انجا بود و هر سال
ثمر میگشت دو درخت بر رود دیگر شمو خشک شده درختے که باقی ماند تا اواخر حکومت نجم الدوله بار داد میگشت اما بنا بر محافظت
ثمرش نسبت بسابق ضعیف شده از سرکار والا حفاظت چار دیواری پخته و دهنه چاه با قدر زمین که گل و ریاحین شود پیاده
و باغبان و وجه محصول رکهیال خورد و وجه مصارف آنجا تنخواه بود و هر سال برپای هلیله بنا بر ارسال حضور باهتمام داروغه که علیحده
داشت میافت پس از رونمای داد هرج و مرج این دیار ناظمان خود متصرف شدند اکنون نیز آن درخت خشک گردید **رستم باغ**
شمالی بلده مشرف بر ساحل رود بار سابر بنای رستم خان از امرای گجراتیه با چهار عمارت و نشیمن در وسعت شصت بیگه زمین و شش
دهنه چاه و دروازه سنگینی احداث نموده بمرور ایام شکست و ریخت بهم رسانیده نشیمن داخل عمارات پادشاهزاده محمد اعظم شاه گشت
گلاب باغ و باغ توت متصل بیگه یکه رستم باغ از زمان سلطان گجراتیه بود و عمارت داشت و تا اوایل ایام حکومت
پادشاهزاده محمد اعظم شاه از گل در سرکار والا عطر کشی میشد چون مدت سه سال متوالی کهیاوشاهزاده عمارت بنا فرموده اقامت
داشتند در پائمالی آمده و عمارتش منهدم گشته اکنون زمین مضاف باغ شاهی و زراعت جوار و باجری میشود **باغ شاهی**
در ایام پادشاهزادگی که صوبه گجرات بلوکاهی حضرت شاه جهان بادشاه مفوض بود بحسب امر اشرف در زمین مقصود پور که قریات

پرگنہ حویلی شدہ بود بر ساحل دریا بر تپی شمال رویہ بہ بلدہ مقابل دروازہ ایڈریہ با عمارات عالیہ و نشیمنہای متعددہ بغایت متین
و حسین بصرف مبلغہای خطیر با چہار دیوار پختہ و دروازہ برج در یکصد و پنج بیگہ و سہ شعبہ زمین با یازدہ دہنہ چاہ خورد و کلان و نہر
دور عمارت و حیاض ترتیب یافتہ و بخوبی عمارت و نزاہت گلگشت ہیچ باغی دراین دیار نبودہ و نہر دروازہ باغ صاحبی پورد و
راستہ درختان سایہ دار سر بکہکشان فلک کشیدہ و با سلسلہ عقد مواصلات بستہ کہ گویا یک طاق زمردی بودہ و ہر دو طرف
باغات ناظمان و اعیان ہر کدام این سبز فرخ عجب راستہ با وسعت دلکشا و فرح افزا بود و صدر اس گاہ آب کشی و ہفتاد نفر
باغبان و ہفت نفر پیادہ و خاکروب با داروغہ مشرف و تحویلدار معین بودند و ہر سال مبلغے بنابر ترمیم شکست و ریخت
دیوان صوبہ از خزانہ عامرہ میداد و از ابتدا ہنگامہ روئداد ہر مرحلہ در اینجا کہ اختیار دیوان نماند ناظمان متصرف شدند
و درختان لشکریان و کمینیان بریدہ بردند شاہ برج مشرف بر دریا و دو طبقہ بود در ایام حکومت نجم الدولہ از طغیانی رود بار
سابرا زبج برکندہ افتاد و اکثر عمارات منہدم گشت و اشجار فواکہ و نہال گل و لالہ برطرف شد مگر چند درخت انبلی کہ ممتاز است
شاید در ہمین ملک است و مرباہای آن بغایت لطیف میشود باطراف بلاد عرب و عجم میبرند اکنون بجای گل و ریاحین زراعت
جو و باجری میکنند **فرمان باری** از طرف جنوب با سابرتی بر ساحل مغرب رو بہ بلدہ فاصلہ نیم گروہ با چہار دیواری محقر و دروازہ
از قدیم الایام تعلق بہ سرکار والا داشت بمرور ایام عمارتش انہدام یافت در عہد سلطنت پادشاہ شہید محمد معہ نام بیوتات
بدست فیروز خان جالوری فروخت و او آنجا را مرمت نمودہ بنام موسوم ساخت اکنون از عمارت سابق و لاحق اثرے نیست
فتح باغ واقع موضع سرکھیج کہ بر ساحل رود بار سابر مغرب رو بلدہ بفاصلہ سہ کروہ در عہد حضرت عرش آستانی اکبر پادشاہ
مرزا خان خان خانان خلف بیرام خان بصوبداری و مہم سلطان مظفر تعین گشت و بر و ظفر یافت چنانچہ در ذیل صوبداری
او اشارہ بدان رفتہ باغی در مکان فتح یابی با چہار دیوار و برج عمارات انہا را حداث فرمودہ بفتح باغ موسوم ساخت
چون اکثر آن موضع در جاگیر ناظمان قرار میگرفت بانی را باین نام آنجا ساختہ متصرف شدند اکنون بعضے عمارات و دیوار برجا
است و زراعت میشود از باغیت افتاد **جیت باغ** در عہد حضرت جنت مکانی جہانگیر پادشاہ صیف خان در موضع چیتلپور
معمورہ پرگنہ حویلی بر مکان فتح یابی عبد اللہ خان فیروز جنگ ساختہ سعے آن بہ جیت باغ نمودہ از مدتی دران موضع
داخل شد **باوری دواہری** باوری آن را گویند کہ چاہی بقدریکہ خواستہ باشد دہن کشادہ حصر نمود آب بر میآرند
و راہی از بالا تا تالاب زینہ دستور میسازند کہ مسافر بالتعب بہ نشیب رفتہ بکف خویش آب تواند خورد در سواد بلدہ از ایام
سابقہ و لاحقہ بانیان خیر بنا بر آسایش خلق اللہ و حصول ثواب باقیات صالحات از یشیدہ اند مسلم و ہنود بتصرف مبلغہای
خطیر بہ جہت بہ عمارت آنہا گماشتہ اند کہ تحریر آسامی و باغ آنہا طولی دارد از آن جملہ باوری ہری کہ سر آمدہ خواب خود است

بحسب عمارت و تشیمن و عذوبت آب و استحکام از نوادر روزگار و ماهری پوره بنام خویش و سوا و ساوره آبادی ساخته مسجد
و گنبد و مدفن بنا نهاده و در سال نه صد و شصت هجریه موافق هزاری و پانصد و شش بکرماجیت مطابق هزار چهارصد
و بیست و یکسال یا بحن بصرف سه لک و بیست و نه هزار محمودی در عهد سلطان محمود ثانی کاز روی نقش الواح سنگی
بعربی و هندی منقوش و منقور نموده نصب است استفاده میشود باسطبقه عمارت بر اساطین سنگین در پایان گنبد
و مسجد حضر نموده باتمام رسانیده دو طبقه اش پیوسته در آب میباشد گرد رسالهای محمدیه یکی از آنها ظاهر شود و باور نیها
و ابیار دیگر در نواح بلده قصبات و قریات و ابیار واقع است الاقل و لا اقصی است **در بیان مزار بزرگان دین**
که درین دیار آسوده اند چون همگی همت والا نعمت سلاطین گجراتیه مصروف بر واج دین مبین و حمایت بیضه اسلام بود
بخواهش تمام و ابرام مالا کلام اکثر بزرگان و اهل الله علما و فضلا را در کمال احترام طلب داشته برعایت و جه معاش و حسن
سلوک تکلیف سکنا درین دیار فرموده نگاهداشته اند و بعضے باستماع اوصاف حمیده و خصائل پسندیده سلاطین مذکور
نظر بهدایت جمهور وارد گشته توطین اختیار نموده در اماکن متفرقه بجوار رحمت ایزدی پیوسته اند خصوصا در بلده پٹن که
پیران پٹن اشتهار دارد آورده اند که قبل از تسلط اهل اسلام بحسب اتفاق باعنوان جهاد بعضے مجاهدان اسلام دارد
این دیار گشته بدرجه شهادت فائز یا باجل طبعی درگذشته اند در مقابر بندر کهنبایت نشان میدهند بلکه میگویند که جمعے
از تبع تابعین در آنجا آسوده اند و الله اعلم بحقائق الامور شرح احوال جمیع اهل قبول و عالمان منقول و معقول کما هو حقه
بنابر امتداد دهور و شهور و مرور و رود اد هر ج و مرج که تفرقه عظیم و فتور جسیم دامنگیر اکثر آثار که در یافت سنین
و رود و استحال و احوال آن ما کمال تعذر داشت و خالی بودن این اوراق را از ذکر اهل الله مناسب نه داشته بقدر تیسیر
و معلومات آنچه مجمع کمالات صوری و معنوی هادی شریعت و طریقت محمد رکن الحق خان قاضی نبیره قدوة المحققین
مولانا نور الدین قدس سره به التماس راقم فراهم آورده به تسوید آن پرداخته مندرج ساخت اگرچه آبادی
بندر کهنبایت و بلده پٹن قدیم است اما بالفعل آن مدتی سواد اعظم آن مملکت احمد آباد واقع شده لهذا از ان ابتدا
نموده و مابقی بتقریب در اماکن متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **نقش قدم شریف** مخفی نماند که ورود نقش
قدم مبارک در احمد آباد در سال نه صد و هشتاد و شست هجریه در عهد حضرت عرش آستانی بود چنانچه در ضمن سوانحات
سال مذکور در صدر اشاره بدان رفته بود نظیر بپاس ادب تیمنا و تبرکا ذکر قدم مقدم داشت از آنجا که میر ابو تراب کے
سید میر جد امجد ایشان در ایام سلطنت سلطان محمود بیگره از شیراز وارد این دیار گشته سلطان در کمال احترام
استقبال نمود مقدم سید را گرامی داشت اکثر اوقات در محمد آباد عرف چانپانیر که آب و هوائی آنجا مرغوب طبع ایشان بوده

اقامت ورزیده همانجا بجوار رحمت ایزدی پیوستند ومزار ایشان در آنجاست سید ابوتراب از نبایر ایشان در ایام تسخیر گجرات بملازمت حضرت عرش آستانی رسیده معزز ومکرم بودند در سال مذکور که بعزم اقدس اسیر حاج شده معاودت نموده ازان جا آورده از جناب اقدس درخواست فرموده در اساول اینجا بقیه جات بلده مسکن خود را قرار داده بودند رسید ثانیا ممکم کار حسب الحکم اعلی بنای تعمیر بقعه وگنبد عالی در مدت شش سال بصورت اتمام یافت وشیخ فیض مصنف رساله قدسیه درین باب نوشته این تاریخ یافته + + + + + + قطعه

بقعه خیر وقبر البطحا	همت آثار وهم اشراز وی	آمد از حق مطاف اهل قبول
از سر و پا بود نشان رسول	شاهیکه برات روز وادی شب را	الیضا وله در توصیف قدم مبارک بای
در محمد او سنگ کشادی لب را	از شوق نقش کرده تهی قالب را	بر خاره نشان قدش نیست که سنگ
نشان قدم راست مبارک بر سنگ		سیاه بسیار طلب که افشان در شت سفید دارد تا ایام روید آوارگی این دیار در آنجا قائم مطاف خاص وعام بیت

هر جا که نشان کف پائے تو بود سالها بهره صاحب نظری خواهد بود چون اساول از نهب وغارت مرهٹه ویران گشت بعضے از نامقیدان اراده نموده که در شبی قدم را بر آورده بجائی دیگر نقل نمایند در ثه میر مذکور واقف شدند در بلده نزد خود آوردند از تقریر بعضے از بنائره میر مسطور واضح گشت که سابق در سال یک دفعه یا دو دفعه در ایام متبرکه مولود شریف ده عاشورا آب بشابه غرق از نشان سر انگشت مبارک ظاهر شده دگوشه پاشنه جمع میگشت که آن را در شیشه ضبط مینمودند اکنون از مدتی این معنی بظهور نمی آید دویم نقش قدمین مبارک بر قبر سید محمد مقبول عالم صاحب سجاده حضرت شاه عالم صاحب سره نصب کرده اند با نقش قدم اولی تفاوت بسیار بنظر آمده واز چگونگی آن در کدام وقت آورده اند معلوم نشد حضرت قطب الاقطاب سید برهان الدین ابو محمد عبد الله بخاری المشهور بقطب عالم قدس سره سید برهان الدین ابو محمد عبد الله المشهور بقطب العالم ابن سید ناصر الدین محمود ابن سید الاقطاب مخدوم جهانیان بخاری که سلسله عالیه ایشان بسید جعفر مشتی برادر حضرت امام حسن عسکری منتهی میشود شب دوشنبه نزدیک به صبح چهاردهم شهر رجب المرجب هفتصد ونود قدم العالم بوجود نهادند ودر سنه ده سالگی ارتحال والد ماجد ایشان رویداد وشاه راجو قتال عموی حقیقی پدر متکفل ومتوجه احوال ایشان گشته در عرصه دو سال بمرتبه بلوغ حضرت رسانید فرمودند که چون ارشاد اهل گجرات حوالهٔ شما است بروند غلاف باش وشمشیر وغیره بعضے از تبرکات که پیش از ولادت ایشان حضرت منسوب به ایشان وخبر داده بود عنایت فرمودند ورخصت دادند چنانچه والده خود بی بی ناجره الملقب بسعادت خاتون در سال هشت صد ودو وارد بلده پٹن گشته بموجب ایمای سید راجو باستصواب

شیخ رکن کان شکر نبیره حضرت شیخ فرید شکر گنج که دران هنگام در آنجا اقامت داشته مشغول امور ظاهری و باطنی گشتند اورده اند
که چون سلطان مظفر مرید سید الاقطاب مخدوم جهانیان بود شنید که نبیره سید الاقطاب میآیند در مقام استقبال جا آورده ایشان
در بلدهٔ مذکور تحصیل علم نزد مولانا علی شیر نمودند چون سلطان احمد شهر معظم احمد آباد بنا کرد حضرت قطبیه التماس نمود از بلده پٹن به
احمد آباد تشریف بیارند لهذا از آنجا انتقال فرموده وارد احمد آباد گشتند از آنجا که سلطان احمد طبع رسا در شعر داشت
قصیده در مدح ایشان انشا نموده بخدمت رسیده مثل شعر آستانه خواند مطلعش اینست **بیت** قطب زمان ما برمان
بس است ما را ۱۰ برمان او همیشه چون نامش آشکارا ۱۰ بعد اتمام عرض کرد امید وار صله دعا هم فرمودند در باب خاندان جای
مخدوم جهانیان قدس سره دعا کرده اند سلطان عرض کرد که ایشان دعا ملک برای اولاد جا سلطان مظفر فرموده اند حضرت
برای مولیت و ابادانی شهر دعا فرمایند گویند بعد التماس سلطان بزبان حضرت قطبیه گذشت که احمد آباد دار الآباد انشا الله
الرؤف بالعباد در اساول کهنه بر جوار سایه سکونت اختیار کردند و در آنجا مسجدی بنا شد که نور آباد علامات سکنائی
ایشان باقی ست و لب چندی در موضع بٹوه استقامت فرمودند موضع مذکور بنا بر اخراجات خرچ ایشان سلطان مقرر داشت
خرق عادات و کرامات جناب ایشان بین الخاص و العام این دیار مشهور و معروف است از جمله آن مقام لوه لکا تپه است
که چوبی خاک دار در صحن خانه افتاده بود شبی به نماز تهجد برخاستند قضا را پای ایشان به آن چوب خورد افتاد چنانچه مجروح
گشت و خون آلود گردید بزبان مبارک گذشت که کیا چوب ما هست که کنکری هست که تپهر هست پتهر است آهن است یا چوب است
یا سنگ است چون روز روشن شد معلوم گردید که شصت دران موجود گشته بعد اطلاع آن حضرت بخادمی امر فرمودند
که این را بگوشه مدفون ساز و فرمودند که برآرنده و اظهار کننده این منقطوع النسل خواهد بود تا مدتی چنان ماند بعد وفات آنحضرت
شخصے از مریدان گفت که من انقطاع نسل خود را قبول دارم و برآورد مردم به زیارت مشرف شدند که ما اکنون نیمه ازان نیمه دیگر
ازان حضرت عرش آشیانی بریده بدار الخلافه نقل فرمودند باقی است و در سال هشت صد و پنجاه هجریه بعد مضی شصت و
هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز ایام زندگانی هنگام طلوع هشتم شهر ذی الحجه الحرام بعالم جاودانی ارتحال فرمودند دانشمندے
تاریخ یافته مطلع یوم الترویه و مرقد شریف در موضع بٹوه باگنبد و بارگاه مسجد سنگین تا حال طواف اهل این دیار است
و موضع مذکور معمول پرگنه جویلی و موضع پالری و موضع شیخری بنا بر اخراجات اعراس و مدد خرچ معاش صاحب سجاده و فرزندان
و موضع کمور عمله جویلی در وجه مدد معاش سادات قطبیه موجب فرمان عهود سابقه مقرر اند از افرزندان حضرت قطبیه دوازده
پسر و هفت دختر بودند فرزند نخستین سید ناصر الدین ابو الحسن مخدوم سید محمود معروف به شاه بڈه ولادت باسعادت
ایشان بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هشت صد و نه در بلده پٹن وقوع یافته والده ایشان بی سلطان خاتون

بنت خداوند خان بود و ارادت و اجازت و خلافت و نعمت از پدر بزرگوار خود دارند فرزند اولی و جالس سجادہ قطبیہ کبری او شارب بحار تجلیات اعلی بودند و حضرت شاہ راجو قتال قدس سرہ از آنچہ خلافت نامہ با خرقہ بنام ایشان ارسال فرمودہ بودند وصال شریف در ۱۰ جمعہ شب ذی القعدہ سہ گھری شب گذشتہ سنہ ہشت صد و ہشتاد واقع است مرقد شریف ایشان در قبہ طرف قبلہ است ایشان را پنج پسر بودند شاہ پیاران و سید ذاکر محمود و سید محمد و سید جلال الدین و شاہ شیخ جو و شاہ عتق اللہ حضرت شاہ شیخ جو اگرچہ فرزند خورد بودند اما در کمالات صوری و معنوی از ہمہ زیادہ و ولادت با سعادت ایشان در اسا اول سنہ ثلث و خمسین و ثمان مائیہ واقع شدہ و قتیکہ خبر تولد ایشان بحضرت قطبیہ سید بہ شاہ محمود کہ در حضور نشستہ بودند فرمودند بھائی محمود خوش ہوا سان تھین و دا النا تھین وڈا ا سانڈے گھر حلال جہانیان آیا یعنے برادر محمود خوش شو از من بزرگ و از تو بزرگ بخانہ ما مخدوم جہانیان آمد ند ارادت اجازت و تلقین از والد بزرگ وار خود دارند و از حضرت قطبیہ نیز خرقہ خلافت و اجازت و تربیت و نعمت از عم خود حضرت شاہیہ دارند حضرت شاہ عالم ایشان را بر سینہ خود خوابانیدہ فرمودند آنچہ من حاصل کردہ ام بہ شیخ جو دادم چنانچہ بموجب فرمودہ ہر دو بزرگ بر مسند ارشاد نشستہ عالمے را بحق میرسانیدند از جملہ علمای خلفای قاضی محمود سیر پوری و بندگی سید طیب کہ در عیسی پور میباشند قبر ایشان حصار عیسی پور طرف مشرق واقع است وفات سید طیب بیست و پنجم شہر رجب سنہ نہ صد و شصت واقع است و مقدمہ تقرر سلطنت گجرات و فتح چتور بنام بہادر خان بن سلطان مظفر حلیم از توجہ حضرت ایشان در تاریخ سکندری مسطور است تاریخ ہفدہم شہر ربیع الثانی چہار گھری شب گذشتہ سنہ نہ صد و سی و یک از ین عالم انتقال فرمودند عمر شریف ہفتاد و بیست سال بود در روضہ منورہ ایشان در جوار روضہ قطبیہ پیش مسجد کنید علیحدہ واقع است زیارتگاہ متبرک **فرزند ثانی مظہر ربانی** وارث لیلۃ القدر و اسم الاعظم سید محمد شاہ عالم احوال ایشان بعد ازین مذکور خواہد شد **فرزند سیومی** سید احمد معروف بہ شاہ بڈہ ارادت و خلافت و اجازت از پدر بزرگوار خود دارند تولد ایشان در پٹن سنہ ہشت صد و ہشتاد و در وقوع یافتہ عمر شریف شصت و سہ سال بود و وصال سنہ ہشت صد و ہشتاد و دو واقع شدہ قبر در روضہ حضرت قطبیہ طرف شرق واقع است **فرزند چہارم شاہ حامد** ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود دارند بتاریخ چہارم شہر شعبان سنہ نہ صد و نہ وفات یافت مرقد ایشان در قبہ کلان حضرت قطبیہ طرف غرب و قبلہ واقع است **فرزند پنجم سید صالح** مرید و خلیفہ بزرگوار خود اند عالم العلوم عربیہ و فنون عجمیہ بودہ اند و بر خزان غیب بتصرف تمام داشتند عرس ایشان بیست و نہم ذی الحجہ مقرر است مرقد ایشان در قبہ کلان قطبیہ طرف قبلہ واقع است **ششم بندگی شاہ امین اللہ** ارادت و خلافت از والد ماجد خود دارند ایشان برادر حقیقی و کلان از حضرت سید محمد زاہد بودند چون ایشان را در قبر نہادند شب اول در خواب بہ سید محمد زاہد فرمودند

که انگشت من زیر تخته صندوق بند شده برآرید ایشان اعتبار نکردند تا سه شب همین معامله رو داد آخرش روز سیوم واکردند دیدند که فی الواقع انگشت پائی شریف ایشان درمیان تخته تابوت مانده است خون میچکید انگشت را برآورده وقبر را درست کردند قبر ایشان در قبه کلان قطبیه زیر قبر شاه حامد واقع است **هفتم** بندگی حضرت **سید محمد زاهد** احوال ایشان بعد ازین در خلفا شاهیه مذکور خواهد شد **هشتم سید محمد اصغر المعروف به شاه شیخ محمد** ایشان سلوک خود را در خدمت برادر کلان سید ناصر الدین باتمام رسانیده اند عرس شریف ایشان بیست وششم ماه رمضان المبارک مرقد در قبه کلان قطبیه طرف شرق است **نهم سید محمد صادق** ایشان نیز از برادر کلان ارشاد وتربیت یافته عمرش بیست سالگی شده عرس بیست ویکم ماه رجب قبر در قبه کلان قطبیه بپای شاه شیخ محمد است **دهم سید محمد راجو** ارادت وخلافت از حضرت قطبیه وحضرت شاهیه دارند در ایام طفولیت هنگام بازی برادران دیگر ایشانرا برزمین انداخته مشت بر پشت ایشان زدند ایشان گریه کنان پیش قطبیه آمده عرض ماجرا کردند حضرت قطبیه فرمودند که برادران چون دیدند که در صلب شما پسر نیست بنابران از روی شفقت بهر یکے مشت پسر طلبیدند پنجاه دوازده مشت دوازده پسر به ایشان شد عرس ایشان هفت دهم شهر صفر است قبر شریف ایشان در محمد آباد عرف چاپنا نیز واقع است **یازدهم شاه عالم** ارادت از پدر بزرگوار وخلافت از برادر کلان دارند ایشان را ذوق سماع وسرود بسیار بود بعضے اوقات تا سه شبانه روز در وجد حال میبودند ومیل طعام وشراب نمی فرمودند وعرس ایشان هشتم شهر شعبان مقرر در مرقد شریف بیرون قبه کلان قطبیه طرف شرق واقع است **دوازدهم سید علم الدین** در شیر خوارگی برحمت حق پیوستند اما خلفا حضرت قطبیه قطب العالم واز کبار مشائخ این دیار آسوده اند **سید عثمان المشهور بشیع برهانی** قدس سره نتیجة الاقطاب امیر سید عثمان المخاطب من الله بشیع برهانی خلیفه خاص وتبنائی باختصاص حضرت قطب العالم واز کبار مشائخ این دیار در عنفوان شرف ارادت مشرف گشته خلاصه عمر خود در خدمت قطبیه صرف کرده از صحبت آنحضرت مقامات عظیمه یافته وطی مدارج عالم علوی وسفلی نموده بدرجه ارشاد عوام وخواص رسیده آورده اند که سید عثمان طریق توکل وفقر اختیاری داشتند چون کتخدائی نبیره ایشان سید عالم بدختر شیخ داؤد نبیره حضرت کان شکر مقرر شده وشیخ باکمال علو مرتبه باطنی وتجمل دنیوی ظاهری نیز داشت خادم بخدمت عرض داشت کرد که شیوه فقر وتوکل در سرکار شما بر وجه اتم است واین نسبت بخانه شیخ داؤد که واقع میشود از عهده خرج آن چون تواند برآمد حضرت سید فرمودند مبارک باد بر من کفایت خواهد کرد از آستانه به آستانه بوسی درگاه حضرت قطبیه رسیده حقیقت حال مزار حضرت بعرض رسانیدند از آنجا که ملهم باین معنے شده بودند که ای برادر چرا تنگی میکنی هر قدر که خواهی تصرف کن گنج باطنی بفرائیم میان سنجهلا یعنے حضرت شاه عالم قدس سره را دادم به شما دادم

سید مشار الیه باین اشارت بشگرشته بخانه تشریف آوردند بخادم مذکور حکم فرمودند که من بعد هر قدر که شما را درکار باشد در تصرف آن دیگ مدارید خادم همین طور میکرد و تذکره خرج را العرض میرسانید حضرت سید میفرمودند بر کنار دریا سابر منتی برد و مطابق خرج یومیه از آنجا بگیر زیاده میاریس این برکت تا چند سال در خاندان ایشان بود چنانچه معروف و مشهور این دیار است آورده اند که سید عثمان را بحضور بزرگوار ایشان تصرف و ارشاد بخدا رسانی خلائق بر وجه کمال حاصل شده بود از غایت ادب ازین کار محتجب میشدند روزی حضرت قطبیه فرمودند که ارشاد و تکمیل چندین هزار کس وابسته بتلقین و تربیت شماست اگرچه شما خود را کشیده میدارید پس سکونت جانی دیگر کرده باهتدای خلق پردازند بران چند گاه در بهاء الدین پور منزل داشتند چون طلاب و رجوع خلائق و امراء و سلاطین در آنجا بمرتبه شده که راه برمردم تنگی پذیرفت و براه گذران اذیت شد لهذا خانه و اسباب را بخوان یغما داده از آنجا برخاسته آن طرف دریاکه بالفعل عثمان پور است تشریف برند و برای اهل خانه خود خیمه پشمینه برپا نموده خود بجهت تجدید وضو بر دریا رفتند و درین فکر بودند که اگر ظرف بهمرسد برای وضو آب برند درین اثنا هندو بچه گداد هرنام ظرف مسی در دست برای برداشتن آب آمد از و ظرف بعاریت خواسته آب پر کرده بابلیله خویش رسانیدند و او را فرمودند اگر الله تعالی اینجا پوره معمور فرماید تو اینجا ساکن شو گفت مرا اسباب و قدرت نیست فرمودند همین ظرف را گیر و بر دریا سابر برو و از آنجا پر کرده بیار چون بچه رفت که آب بردارد بجای آب اشرفیها که جاری دید پر کرده پیش سید آورد سید گفت که نزد پدر خود برو و سامان کن و آنجا ساکن شو بعد آن خلائق از هر طائفه ازدحام کرده پیش خیمه سید متوطن شدند چنانچه پوره آباد شد و به عثمان پور موسوم گشت و سید را بتصرفات است از آن جمله معارج المعارج در اولاد ایشان همت اشتهار دارد در وقت ذوق و شوق غزلهای شیرین از زبان معجز بیان صادر میشد از آن جمله یکی اینست غزل

عرش فرش است که در خلوت درویشانست	رنج گنج است که هم صحبت درویشانست
خلعت دولت جاوید اگر میخواهی	خرقهٔ باعظمت کسوت درویشان است
قصهٔ غرق شدن عالم و آن طوفان را	خوانده باشی که هم از زحمت درویشانست
گرچه طاؤس ملائک بجهان شهباز است	مگس مائدهٔ نعمت درویشانست
ظل مامول که خورشید حوادث باشد	سایهٔ بارگه دولت درویشان است
کارگاهی که در بستهٔ کلید در او	نفس فاتحهٔ حضرت درویشانست
سینه بی کینهٔ عثمان شده گنجینهٔ عشق	این فتوح از مزهٔ همت درویشانست

بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الاول سنه وصال باجلال در روضه منوره که خود کرده اند کلان در مسجد عالیشان است در عثمان پور مدفون اند اولاد ایشان درین دیار باقی اند دوم شیخ علی المشهور بخطیفت قدس سره شیخ علی مرتضی پاک وزاهد علی الاطلاق وقت خود بود چون سن شریف ایشان دوازده سال رسید از جمیع ملالا یعنی فارغ لبطاعت و عبادت حق سبحانه تعالی پرداخت وطعام که کاشته انسان باشد گذاشته بکاه وغله صحرائی قوت خود قرار داده روزان افطار مینمود تا دوازده سال بهمین منوال میگذراند وصفائی حاصل شد که تسبیح وتهلیل ملائکه می شنید وهر پنج وقت نماز بر دریائی سابرا دا میکرد وچون از خانه متوجه دریا میشد مجذوبی که درمیان راه نشسته میماند هر بار بشیخ میگفت که علی مسلمان شو شیخ بتعبیر این معنی را نمی یافت ودر طاعت وریاضت می افزود وروزی آن مجذوب طعام پخته بود وهر دو نخورش میکرد عبور شیخ اتفاق افتاد مجذوب دویده شیخ را گرفته بر زمین انداخت وبر سینه شیخ نشسته دو سه لقمه ازان طعام بزور در دهن در آورد اراده در زمین دل قابل شیخ کاشت ودو مشت محکم بر گردن شیخ زد ورها کرده گفت علی مسلمان شو شیخ زولیده وخاک آلوده بخانه آمد تا دیری بیهوش بود چون بهوش آمد بمعنی علی مسلمان شورا دریافت وعزم جزم نمود که جای مرید باید شد چون درین وقت دو مقتدای زمانه اند حضرت قطب العالم وحضرت گنج بخش قدس سره وگاهی در مجالس حضرت قطبیه سرود سماع هم میشد بنابران بخدمت حضرت گنج بخش باید رفت ومرید باید شد چنانچه باین اراده بهمل سوار شده متوجه بهر کهیج شدند چون بکنار دریا سابر رسیدند گاوان ایستاده شدند هر چند که جهد کردند گاوان یک قدم نه نهادند ناگاه درین اثناء دست غیب پیدا شد ودر قفا شیخ پنجه زده گریبان را میکشید چنانچه رنگ شور با پنج انگشت بر جامه شیخ ظاهر شد شیخ بایاران گفتند کس از عقب مرا میکشد گاوان را بگذارند هر جا که بروند ما بنجا نصیب منست گاوان را استاده جانب خانه حضرت قطبیه که دران وقت در اساول کهنه تشریف داشتند راهی شدند وحضرت قطبیه الوش خاص برائی شیخ نگاه داشتند بنا بعضی مردمان که برای بیعت آمده بودند فرمودند که آهسته باشید که پیر شما میاید درین اثناء شیخ علی رسیدند وبخاطر داشتند که اول خلافت بعد ازان ارادت حضرت قطبیه بمجرد دیدن ایشان فرمودند که اول خلافت بعد ازان ارادت فرمودند که چراغ وروغن وفتیله تیار کرده آورده اند همین که کسے روشن بکند بعد ازان مرحمت کرده مرید ساختند والوش که نگاه داشته بود عنایت فرمودند شیخ دو سه لقمه ازان تناول کرده بود که جوش محبت وشوق مودت در دل شیخ غلبه کرده وزار زار گریستن آغاز نموده نعره ها میزد ودر رقص آمد بلی بعضی میگویند آلات سرود که در آنجا بود ند بے سازندگان خود بخود در آواز آمدند وحضرت قطبیه بقوالان حکم کردند که چیزی بخوانید

حالا شیخ از اهل سماع شده تا دیری شیخ در وجد و رقص بودند بعد زان چند کس برای ارادت آمده بودند به شیخ فرمودند که مرید کنید چنانچه شیخ بحضور حضرت قطبیه مرید کردند بعد ازان شیخ از برای ارشاد خلائق رخصت فرمودند و نه شیخ در قدن پور واقع است قدن پور و قطب پور هر دو در تصرف فرزندان ایشان است از آن وقت تا امروز مخدوم شیخ احمد کهتو المشهور به گنج بخش قدس سره شیخ احمد کهتو المشهور به گنج شکر در قصبه کهتو آسوده اند دارند و سلسله مغربیه منتهی میشود و چون ارادهٔ حج بیت الله الحرام فرمودند از راه پٹن به کمبایت در بندگاه میکرا ستی خان صوبه دار بود دار بندر مذکور راکب جهاز شده روانه شدند و در پٹن مالک فتح الملک پدر خان مذکور ملاقات شد و در حین مراجعت به راه ٹھٹھه تشریف آورده روانه بخارا گشتند چنانچه تفصیل این در ملفوظ که شیخ ابو القاسم پیش نماز جمع کرده مندرج است و در شهر ثت صدود و در ایام حکومت مظفر خان که هنوز علم سلطنت نیافراخته بود وارد ملک گجرات شده در موضع سرکیج سه گروهی بلده جانب مغرب بر انام بوهر نزول فرموده ساکن شدند و در وقت بناء اساس شهر پناه احمد آباد موجب التماس سلطان مکیسر طناب در دست ایشان بود کشف و کرامات و خرق عادات زیاده از حد و حصر و زبان زد خاص و عام و اکثر از آنها در ملفوظ مذکور مسطور است و روز پنجشنبه چهاردهم شهر شوال قبل از زوال سال هشت صد و چهل و نه بعالم قدس رحلت فرمودند فاضلے تاریخ رحلت را بنظم کشیده قطعه طاء و میم علی ثمانیه + کان دال و یاس الشوال + عمره دل انه قطب + راح یوم الخمیس وقت زوال + تمام عمر به تبرک و تجرید گذرانیدند و متاهل نگردیدند و مزار فائض الانوار ایشان در موضع مذکور باگنبد عالی و خانقاه و مسجد و تالاب سلطان محمد شاه اساس آن نهاده و قطب الدین پسرش باتمام آن موفق گشته واقع است و هر شب جمعه طوائف اهل این دیار است و در پایان مرقد ایشان سلطان محمد بیگڑه و سلطان مظفر حلیم را بخاک سپرده اند از جمله خلفاء و نقباء آن حضرت که مزار آنها درین دیار واقع است مشهور و معروف است موضع مقبره وزمین اوقاف واقع موضع کهتو پر در وجه اخراجات درگاه و عرس مقرر است سید محمود ایرجی المشهور به شیخ پیر قدس سره چون شیخ محمود از خط ایرج به ارادهٔ زیارت کعبة الله با معتقدان و موالیان و قوالان روانه شده به شهر احمد آباد رسیده در محله بهندیری پور فرود آمد صبح آن بنابر ای دیدن حضرت گنج بخش روانه شدند چون نزدیک رسیدند خادمی از پیش حضرت آمد که شما امیطلبند ایشان گفتند که کسے دیگر را طلبیده باشد خادم گفت که فرموده اند که اگر بیائید محمود نام باشد بیایند ایشان گفتند شیخ نام بسیار کسان است در احمد آباد باشد خادم گفت که فرموده اند که اگر محمود ایرجی نام باشد بیایند آخرش ازان رفته چون حضرت را دیدند بر پائی افتادند حضرت سلام علیک گفته فرمودند بابا این سفر شما مبارک خواهد بود و از اندرون طعام طلبیده پیش ایشان نهادند ایشان طعام از راه ادب اندک اندک میخورند فرمودند التصوف ترک التکلیف طعام بافراغ بخورید

بعد

بعد زان رفقای ایشان که بیرون نشسته بودند باریاب شده بسعادت قدم بوسی فائز گشتند به قوالان فرمودند شما هم اراده کعبة الله دارید عرض کردند باین نیت برآمده ایم فرمودند بیچارگان خوش توفیق یافته اند اما وفاداری این طائفه محال است بعده پنجاه تنکه برای ضیافت رفقا داده رخصت کرده فرمودند وداع در مجلس دیگر خواهد کرد بعد چند روز باشیخ محمود به ارادهٔ رخصت بخدمت حضرت رسیدند فرمود شیخ محمود مغربی بابو اسحٰق چهل صبح گذارده بودند و خوارق دیگر بیان نموده تبرک عنایت کرده فرمودند در مجلس دیگر بیائید باز بعد چند روز چون ایشان بخدمت رسیدند حضرت شیخ به جناب کبریائی الٰهی مشغول شده فرمودند در گوش درویش چنین شنوانیدند که محمود او را بر خویش نگاه دارید پیشتر شدن نه دهید فرمودند چنانچه بابو اسحٰق این درویش را فرزند کرده بودند این درویش شما را به فرزندی قبول کرده ایشان را نگاهداشته رفقا را طلبیده تبرک داده رخصت فرمودند الهیه ایشان را نیز از ایرج طلبیده دختر خود قرار دادند ایشان در بهنڈیری پور سکونت داشتند و همیشه در خدمت گنج بخش رسیده کسب فیوضات مینمودند و مورد عنایات و الطاف میگردیدند و ملفوظی در خوارق عادات حضرت حسب رخصت نوشته مسمی به تحفة المجالس نموده و پاره از احوال خود هم دران ملفوظ نگاشته اند عرس شریف ایشان دهم شهر رجب المرجب میشود قبر در بهنڈیری پور واقع است

مخدوم شیخ صلاح الدین شیخ صلاح الدین پدر ایشان توکاجیو نام داشت هندو بود بخدمت حضرت گنجبخش آمده مسلمان شد وقتیکه توکاجیو مذکور برای شرف اسلام آمد حضرت شیخ به تلاوت قرآن مجید مشغول بودند به توکاجیو فرمودند یا طالب بیاو بگو بسم الله الرحمن الرحیم و تعلیم اسلام کردند بعد زان فرمودند قدری آب بیار حضرت شیخ آب خوردند و بقیه را به توکاجیو مسمی شیخ طالب دادند و فرمودند بخور چنانچه شیخ طالب آب را با اعتقاد تمام نوشید بعده حضرت قرآن مجید را که میخواندند بدست شیخ طالب دادند فرمودند که بخوانید از عظمت الٰهی و یمن برکت حضرت شیخ قرآن را خواند بعد زان شیخ طالب نام مقرر شد و همیشه در خدمت حاضر می بود در روزی سلطان محمود بیگپوره بخدمت شیخ آمده عرض کرد که توکاجیو مسلمان شده است فرمودند که مسلمانی این عجیب کاری کرده است سلطان عرض کرد که این برادر دیگر هم دارد مولاجی نام فرمودند او را الطلبید چنانچه مولاجی حاضر شد حضرت شیخ فرمودند از چهار روز حکم الٰهی شده که این چنین فرزند تر ا رسانیده ام و بچه مادر شهر لاش است زیرا که توکاجی دو زن دارد که یکے ازان حامله است از و فرزند خواهد شد همان فرزند ما است او را الطلبند چنانچه سلطان برای طلب او مولاجی را فرستاد بعد رسیدن مولاجی در شهر لاش پس از شش روز ازان زن پسر زائیده و مولاجی آن زن و پسر را همراه کرده آورد و بعد سه روز مادر او پس ازان پدر او شیخ طالب هم مردند و حضرت شیخ آن پسر را صلاح الدین نام مقرر کرده به فرزندی خود گرفتند و پرورش کردند

حضرت شیخ فرمودند چون فرزندم صلاح الدین صغیر و کمسال بود و بر شکم میداشتم روزی اتفاقاً در آتش افتاد بدست خود از ان آتش کشیدم چون چهار ساله شد روزی پیش من بازی میکرد گفتم با صلاح الدین وقتیکه تو صغیر بودی برای تو بر آتش دست انداخته بودند صلاح الدین جواب داد حضرت سلامت این چه آتش است از ان آتش گذرانیده اند گفتم آری هر که بر شما و فرزندان لطف و شفقت نماید آن را هم از ان آتش گذرانیدم بحکم باری تعالی وقتیکه حضرت مخدوم را مرض آخرین طاری گشت سلطان محمد برای عیادت بخدمت آمد و قاضی عبد المجی بن منصور را پیش حضرت مخدوم آورد و گفت حضرت سلامت برای چراغ روشن کردن کسے را حکم شود فرمود این خورک یعنے شیخ صلاح الدین فرزند ماست خبرداری چراغ روشن خواهد کرد بعد دیری سلطان عرض کرد که امر چراغ عظیم است و فرزند صغیر قاضی مرد لائق و بزرگ است فرمودند این خورک در معنی خورد نیست و فقیر را مرده مشمارید الا ان اولیاء الله لا یموتون بعد زان سلطان دست شیخ صلاح الدین گرفته بر سر خود گذاشت بسیار تعظیم و تکریم بجا آورد عرس ایشان بیست و دویم شهر ربیع الاول و قبر پایان مخدوم واقع است **حضرت سراج الدین ابو البرکات سید محمد بن حضرت قطب العالم سید برهان الدین المشهور به شاه عالم بخاری قدس سره** سید محمد به شاه من الله قطب عالم والده ماجده آن حضرت بی بی آمنه بنت کریم خان بن عماد الدین خداوند خان که از امرای سلاطین گجراتیه بود الملقب به سلطان ان خاتون ولادت با سعادت آن حضرت شب دوشنبه هفت دهم شهر ذی القعده از سال هشت صد و هفت ده است چنانچه کلمه وارث علی ایضا ایمنے یماید بعد ولادت حضرت قطبیه بموجب بشارت نبوی اسم شریف محمد تعین نمودند و در سنه هفده سالگی نعمت سلسله مغربیه امانت نعمت و خرقه سید الاقطاب مخدوم جهانیان که حواله شیخ احمد کهتو المشتهر به گنج گیر و گنج بخش کرده بود تسمیه این هم است بود حواله ایشان شد و از خدمت والد ماجد خود به ارشاد تلقین ماموگشت کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت بین الخواص و العوام این دیار مشهور و معروف است که این اوراق گنجایش آن ندارد بعد طی مراحل شصت و سه سال از عمر شریف شب شنبه بین الصحین بستیم شهر جمادی الثانی سال هشت صد و هشتاد و چهارم ایزدی پیوستند بعضے از اهل سخن آخر الاولیا **قطعه** عین یاء علی شما غایه + کان کاف من جمادی الآخره + عمره تاریخ بعمر نبی + راح فی لیل شنبه وقت سحر + تاریخ یافته اند و سادات نسل آن حضرت را سادات شاهیه نامند چنانچه اولاد حضرت قطبیه را از فرزندان دیگر بوجود آمده اند سادات قطبیه میگویند و فرار فائض الانوار آن حضرت در توره رسول آباد که ایشان در آنجا سکونت داشتند بالبند و بارگاه خانقاهی عالیشان واقع و مطاف اهل این دیار است و عمارت و گنبد و چوکهای بصرف مبلغهای خطیر تاج خان سرپالی که فدوی عقیدت گزین ارادت آئین آنجناب بود و از امرای سلطان محمود بیگره است

بنا نموده بتعمیر مسجد باصفا که عبادت خانه اهل وفا است محمد صالح بخشی مستعد گردیده و هر دو مناره را نجابت خان بران افزوده بنا رباط دلکشا و خانقای فرح افزا اول سلطان محمود توفیق یافته بعد زان سیف خان از اول کلان تر ساخته که الحال موجود است و موضع باسنه و عیس پور و سارسه عمله پرگنه حویلی در وجه خرچ اعراس و صاحب سجاده آنجا و موضع درو و نهالی و موضع باکرول معموله پرگنه حویلی انباریلی و جلال پور وغیره شش موضع معموله پرگنه دهولقه و موضع مانر باسنه و سونده باسنه در وجه معاش سادات شاهیه موجب فرامین عهود سابقه موظف و مقرر اند اولاد حضرت شاهیه پنج پسر و چهار دختر بودند شاه راجو و سید بدهن و سید شیخ محمد و بی بی راجی و بی بی امت الله از بوا خوند انبت ملک اسحٰق کهوکهر صاحب قصبه نادوت قبر بی بی خونداد پهلوی پدر واقع است سید سلطان محمد از ام ولد سونکلی بام و سید یک محمد و بی بی بنگلی از بی بی مرکی بنت جام جونه والی سند **احوال امکنه حضرت شاهیه قدس سره** مسجد سنگین کلان بنا کرده محمد صالح بخشی مینارهای مسجد بنا کرده نجابت خان اولاد صاحب قران اول تاج خان نرپالی در سال نه صد و هشت سنگها از اماکن بعیده طلب داشته بنا گنبد شروع کرده در مدت ده سال به اتمام رسانید آصف خان تذهیب اندرون گنبد مبارک کرده ثانیا اعظم خان تذهیب گنبد کرده زوجه تاج خان نرپالی کنارهای تالاب شاهی که مسمی بمصطفی است از سنگ لبسته سلطان محمود شهید گجراتی حمایت خانه عظیم عالیشان که چهل گز عرض و چهل گز طول شاه بهیکن بن حضرت شاهیه قدس سرهما اورد بنا کرده و ترمیم آن سیف خان بنا نموده معز الملک از دستانی برکه آب لبسوی تانکه بسیار کلان در صحن مسجد بنا کرده **شاه بهیکن بن حضرت شاهیه قدس سره** اسم شریف ایشان سید یک محمد معروف بشاه بهیکن والده ماجده آن حضرت بی بی مرکی بنت جام جونه مفصل کیفیت ازدواج بی بی مذکوره از حضرت شاهیه بمرات سکندری مندرج است ارتحال ایشان در سنه نه سالگی واقع شده و در سبب رحلت واقعه غریبه مشهور است که ملک فخر الدین بن ملک سیف الدین ابن ازدرخان داماد سلطان احمد از پدر خود روایت کرده که روزی پدر او ملک سیف الدین از حضرت شاهیه التماس نمود که حق تعالی به او پسری کرامت فرمود و من بدعای آن حضرت بوجود آمدم و در طفولیت قبض روح من گشت پدر من بخدمت حضرت قطبیه که دران وقت قصبهٔ اساول اقامت داشتند مضطربانه بکلاه و شجره و ارادت که یافته بود بلزم اینکه اگر پسر من زنده نشود والپس دهد سر به بیابان سرگردانی نهاده برود چون خدمت حضرت قطبیه رسید و اظهار اضطراب و اضطرار از حد گذرانید فرمودند بپیش میان منجهل اگر حضرت را اوقات بدان اسم بخواند بدبرد و او بخدمت حضرت شاه آمده فزع بسیار نمود بعد استماع کیفیت در انجاح مرام متامل شده فرمودند که شاید عمر او همین قدر باشد و توجه فائده نکند پدرم نظر بر قدم خدمت گستاخانه عرض نمود در شفاعت آخرت همین نوع

جواب خواهد داد حضرت از جواب او اعراض فرمود به محل سرا رفتند پدرم بخدمت مخدوم زاده شاه بهیکن توسل جست ایشان
پریشانی حال خسته بال او را مشاهده فرمودند و باندرون رفته در انجاح کار مالک سیف الدین بآداب حضرت شاهیه عرض نمودند
جواب شد که اگر شما از عوض پسر او بدهم راضی هستید ایشان یا ابت افعل ما تؤمر بر زبان راندند و حضرت شاهیه ایشان را در حجره
مبارک خود برده بزبان هندی مناجات نمودکه راجن جی بکروتی بدل بکروتی ازموزن همان بود و تسلیم نمودن شاه همگین
همان حضرت شاهیه زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون کشوده به یکی از خدام فرمودند که رفته به سیف الدین بگوید که شاید پسر او نمرده
است تفحص نماید که سکته هم میشود پدرم چون ازین بشارت بخانه مراجعت نمود که در اثنای طریق خبر یافت که من زنده شده ام
پدرم از رحلت مخدوم زاده خبر نداشت پس از اطلاع متاسف گشت مزار فائض الانوار ایشان در بی بی مرکی والدهٔ ایشان
در مقبره جام جونا جد مادری آنحضرت بر کنار جوبار سابر جانب جنوبی بلده واقع است سال ولادت و رحلت و مدت عمر گذشته
اما روز عرس ایشان چهاردهم ماه رجب است که سکنه اینجا رفته بفاتحه و استفتاح میپردازند **سید جلال الدین ابو محمد**
ماه عالم سید جلال الدین بن سید حسین بن سید عبد الغفور بن سید احمد بن سید راجو بن حضرت شاه عالم ولادت ایشان
ششم ذی القعده سال نهصد و پنجاه و نه است والده ایشان خواندگو هر بنت ملک خضر بود ذات متبرک ایشان بعد
مرور زمان واسطه انتظام و رابطه التیام سلسله علیه شاهیه و باعث رونق این خانواده شده و بعد انقلاب بسیار تسخیر اکبر بادشاه
شهر احمد آباد را بعی خان اعظم نائب شهر سجادگی آستانه عالیه شاهیه بر ایشان مقرر شده ایشان مرید و خلیفه حضرت سید شیر محمد
بن سید عرف شاه بن حضرت سید محمد زاهد قدس سرهم بودند و طریقه سلوک پیش ایشان باتمام رسانیده بودند و درین ازمیان
وجیه الدین علوی هم گرفته اند خوارق عادات از آن حضرت بسیار مذکور و مشهور اند آورده اند که روزی سید ابو تراب شیرازی
ضیافت کرده بودند چنانچه اکثر بزرگان مدعو بودند سید جلال هم تشریف فرمودند چون ایام سرما بود همه از زمستانی پوشیده
آمدند ایشان زمستانی خود را به سائل داده با پیراهن یک در مجلس بردند چون هوا بغایت سرد بود ضیافت بطریق قناعت
بر سید محمد امین وزیر خاص سید جلال بودند گفتند دوشاله که برای ایشان بیارند که هوا بغایت سرد است سید امین محمد از مجلس
برآمده متحیر ماند که دوشاله از کجا بیارم در سرکار خود بالفعل حاضر نیست در این اثنا یکی از مریدان پیش سید محمد امین آمد و دوشاله
آورد گفت این را برای سید نیاز آورده ام و از دیر ایستاده ام سید محمد امین آورده حضرت را پوشانید بعد الفضائی
ماجرا نقل کردند همت سخاوت فطری وجود ذاتی بمرتبه بود که در تحریر نگنجد از پس سخاوت ظروف و لباس در خانه نمی ماند نصف
شب چهاردهم شهر ذیقعده بعد از سه سال بر هزار و صال آن حضرت شد و نور از جهان رفت الیضاح سال وصال میکنند
قبر پایان شاهی در جالی علیحده واقع است **سید محمد مقبول عالم قدس سره** سید محمد مقبول عالم بن سید

جلال ماه عالم مادر آمنه بنت سید نصر الله ولادت آن حضرت چهاردهم شهر رجب سال نهصد و هشتاد و نه بوقوع پیوست و خود تاریخ ولادت خود این مصرع یافته اند مصرع من دوست دامان آل رسول ✣ و حضرت سید جلال ماه عالم پیش از وصال خود به دو سال خرقه و سجاده به ایشان عنایت فرموده بودند بعد از پدر عالی را ارشاد فرموده و اصل ساختند جامع کمالات صوری و معنوی هادی علم ظاهری و باطنی بوده اند و تالیف و تصانیف بسیار دارند از آنجمله جمعات شاهی مشتمل بر اوراد روزانه و شبانه است و آن حضرت را معتاد بود که هر جمعه پانصد محمودی بمردم قسمت میکردند هر یکی را دو محمودی شعر لا یحصی لانتهی لکبارها ✣ و همت الصغری اجل من الدهر ✣ روزی بنا بر معتاد مجلس منعقد شد و دران روز چیزی موجود نبود که بمردم قسمت نماید مولانا عبد الشکور که خادم خاص بود پرسیدند چیزی هست او عرض کرد که دوازده محمودی موجود است فرمودند این را به شش کس بدهند و باقی را رخصت کنند چون گاهی چنین نشده مردمان متعادی خالی برند بنا بران ایشان را طلبیده فرمودند که صبر بکنید که خدا چه میکند و خود به مراقبه فرو رفتند و درین اثنا سید جلال مقصود عالم نوشته خواجه ابو الحسن جمالیه الملک را با نبارده هزار روپیه گذرانیدند حضرت فرمودند با این کرامت شما حالا زر را بزودی بیارید که بمردم موافق معتاد بر هم ازین قبیل کرامت آنحضرت بسیار است دوازدهم شهر رجب المرجب از سال هزار و چهل و پنج بخلوت خفی شتافتند قبر شریف در روضهٔ ثانیه که بانی آن سیف خان است واقع است و بر قبر شریف نشان قدمین شریفین حضرت سرور عالم صلے الله علیه وسلم نصب کرده اند نیاز دیتوسل به سید جلال مقصود عالم قدس سره سید جلال بن سید محمد مقبول عالم مولد ایشان شب شنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سه کلمه وارث رسول ازان افتتاح میکنند در سنه یازده سالگی قرآن از بر کرده به تحصیل علوم مشغول شده و اصل تحصیلش پیش مولانا حسین سیستانی بوده و اتمام تحصیل نزد شیخ عبد العزیز که مرید و شاگرد حضرت مقبول عالم بوده و تحصیل علوم باطنی از خدمت پدر بزرگوار خود نموده از حالت صبی هجگی همت ایشان مصروف برین که پدر بزرگوار ایشان راضی باشند و از صلبی و فقرا استدعا همین دعا میکردند حضرت مقبول عالم هم همیشه در رضاء ایشان میکوشیدند چنانچه از دو رباعی که در حق ایشان فرموده اند که بوی عشق و مودت کامل معلوم میشود رباعی از کسب هنر مرا دبال است ایدل ✣ و علم عمل عرض کمال است ایدل ✣ مطلوب زعاشقی وصال است ایدل ✣ مقصود راستیم جلال است ایدل ✣ رباعی خم خم می عشق را نهان نوش رضا ✣ و ز گفتن سر عشق خاموش رضا ✣ گر خرقه فقر مصطفے میخواهی ✣ عیب همه را چون مرتضی پوش رضا و در رضا تخلص مقصود عالم بود و ایشان را نیز اشعار بسیار در مدح آن حضرت گفته اند از آن جمله یک رباعی اینست رباعی سید که همیشه مرد دل شاد م اوست ✣ انجام م او و اصل نیسا دم اوست ✣ معشوق و مصاحب خداوند ندیم ✣ ✣

پیر پدر عاشق واستادم اوست ۔ حضرت مقصود عالم بمقتضای اطاعت اولوالامر منصب شش هزاری وخدمت صدارت برای انتفاع خلق الله از صاحب قران شاه جهان قبول فرموده بودند باعتبار ظاهری بخوش عیش مذکور بودند اما در خلوت ریاضت ومجاهدات میکوشیدند وتمام شب بیدار ومشغول بمناجات میبودند وصال شریف در لاهور بیستم شهر ربیع الثانی سال هزار وپنجاه ونه وقوع یافته تا چندی همانجا در زیر خاک سپرده بیست وهفتم شهر از آنجا بآورده برسول آباد رسانیده در گنبد ثانی پدر دفن کرده اند **سید جعفر بدر عالم قدس سره** سید جعفر بن سید بلال مقصود عالم ولادت شریف دوازدهم شهر شعبان سال هزار بیست وسه از کلمه وارث شاهی افتتاح این معنی مینماید ارادت وخلافت ودراست از پدر بزرگوار خود دارند حضرت مقبول عالم بحضور خود بر مسند سجادگی متمکن فرموده بودند ودر علوم ظاهری وباطنی کمال داشتند خصوصاً حدیث وتفسیر ومصنفات بسیار دارند از آنجمله وضات شاهی که مشتمل بر بیست وچهار جلد است جلد اول متضمن احوال بزرگان که در ضمن آن فوائد بسیار است وچهار جلد آخر مشتمل بر احادیث وتفسیر ومصنفات بسیار وفوائد دیگر است وبدستخط خاص کتابت بسیار کرده اند وجلدی نوشتند چنانچه در سرده پیر کتابت کلام الله تمام کرده آن را باخود همیشه میداشتند شبی وقت تهجد از فاتحه حضرت شاهیه مشرف شده از درگاه بیرون آمدند که شخص سوال کرد که برای تلاوت قرآن مجید عنایت فرمایند حضرت بدیهه جواب فرمود که وقت صبح از کتاب خانه دیده داده خواهد شد درویش گفت این مصحف که در بر دارید نسازمید بهید آخرش آنرا گرفته غائب شد چون بعد مقصود عالم راشاه جهان تکلیف صدارت کردند ایشان ابا نموده برادر سید علی رضوی خان دمانیده وخود در روشنی انتیار کردند وفات ایشان نهم شهر ذی الحجه از سال هزار وهشتاد وپنج مرقد شریف در گنبد ثانی پهلوی پدر طرف قبله واقع است **سید محمد ابو المجد محبوب عالم قدس سره** سید محمد ابو المجد بن سید جعفر بدر عالم صاحب کرامات ومقامات بوده اند ولادت با برکت ایشان دویم ماه ربیع الاول سنه هزار وچهل وهفت است از پدر فطرت واصل جبلت جاذبه خدا طلبی در سرداشتند ولطائف دینیه کثیره دارند وتفسیر یکے فارسی بر روایت اهل بیت دویم عربی بطور جلالین در حدیث زینة النکات شرح مشکوات با بیان متمسک بر مذهب الی غیر ذلک چون صاحب قران بادشاه فرمان تولیت بنام حضرت بدستخط خاص مزین ساخته حواله کرد در آنوقت سن شریف نه سال شده بود ایشان را بسیار خوشنود دیدند پرسیدند که بدین مذهب سروار دارید جواب دادند که بلطف شاهانه دامان باهم لطلافائز اند سرور بدین خط مبارک است وریاضت وعبادت سوای وتدریس ومطالعه کتب بسیار بعمل میاورند رضائیه سوای اوراد مقرره چهل سپاره کلام الله تلاوت میکردند مخدوم عالم مولانا شیخ نور الدین خلیفه خاص وتنهای با لقصاص آنحضرت بودند منقول است

سالی که وصال حضرت محبوب عالم رویداد بنده برای تهنیت ماه جمادی الآخر بخدمت مشرف شدم فرمودند روز بار عام شاهی نوبت ماست چنانچه از همان شب مرض اشتداد گرفت چون تاریخ نوزدهم که روز بار عام حضرت شاهیه است شد تمام روز تا عصر مشغول به تسبیح بودند و میپرسیدند که وقت مجلس شد یا عرض میبرسید که سادات و مشایخ و علما فراهم آمدند و مجلس منعقد شد چون خبر انقضای مجلس بگوش رسید فرمود جعفر مجید عالم را بجای من در مجلس بنشانید چنانچه بموجب فرمودهٔ عمل درآمد وخود رطب اللسان بتهلیل و اصل حق شدند و کان ذلک یوم الاربعا تاسع عشر جمادی الآخر من سنه الف و مائه و احدی عشر تاریخ وصال محمد بود ثانی شاه عالم یافته اند قبر در قبهٔ مقبولیه پهلوی چه طرف شرق واقع است درین قبهٔ شریفه چهار قبر کریمان واقع است که هر یک افضل و قت خود بودند **سید جلال الدین حمید عالم قدس سره** سید جلال الدین بن سید محبوب عالم ولادت ایشان دوم ماه جمادی الاول سال هزار شصت و دو مرید شاگرد پدر بزرگوار خود بودند و در رساله تصنیف ایشان مشهور است یکی مرات الرویا در تعبیر خواب دویم مفتاح الحاجات در اعمال و اشغال تا چند سال بسبب مرض و ضعف ما ضمه ترک طعام غالبه نموده اکتفا بر غذا فواکه مثل انار و انجیر وغیره میفرمودند وفات ایشان شب بیستم ذی الحجه سال هزار و صد و چهار دهم است قبر بیرون قبهٔ ثانیا محاذی پدر واقع است **سید جعفر مجید عالم قدس سره** سید جعفر بن سید جلال مجید عالم تولد ایشان هژدهم شهر ربیع الثانی سال هزار و هشتاد و یکم است صاحب حال و جذبه و صاحب شان بوده اند اکثر اوقات آنچه از زبان شریف برآمده بظهور رسید وفات هژدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و نه مرقد پایان پدر واقع است **سید محمد محمود عالم قدس سره** سید محمد بن سید جعفر مجید عالم اگرچه در اوائل حال مشغول بلهو و لعب بود اما آخر تائب شده و جذبه الهی بهم رسیده از ایشان عقب نمانده وفات بیست و ششم شعبان سنه هزار و صد و چهل و نه قبر در پایان پدر واقع است اکنون سید عبد الشکور بن سید موسی برادر زاده ایشان و سجاده گی را دارد تا اینجا ذکر اولاد احفاد حضرت شاهیه بود بعد ازین بیان خلفا و منتسبان آنجناب که درین دیار آسوده اند و مزاران ایشان مشهور و معروف و باین احقر معلوم است اما خلفاء شاهیه **دیوان سید محمد زاهد قدس سره** عالم و عارف عابد سید محمد زاهد ابن حضرت سید برهان الدین قطب العالم اظهر الله برهانهما مرید و برادر و پیشکار حضرت شاهیه بود ولادت باسعادت ایشان نهم شهر رجب المرجب سال هشت صد و چهل و هشت بوده است آورده اند که چون سید محمد زاهد محمد را پیشکاری حضرت شاهیه مقرر بود بعد الفراغ بول از غایت احتیاط میل باریک را پارچه پیچیده در احلیل درمیآوردند که مبادا قطره مانده باشد و بعد وضو بچکد و حضرت شاهیه همیشه میفرمودند که استنجاء محمد به از ریاضت و مجاهدات دیگر آنست گویند که حضرت شاهیه هنگام قرب وصال خود که به سید زاهد فرمودند

که ای محمد زاهد بیا تر اسلام را جن جیبو به فرمایم و کلید های خزائن غیب الهی که بپای من بسته اند و پائی شریف را جنبانید چنانچه
آواز کلید ها بگوش حاضران رسید بتوجه الی نمایم حضرت سید محمد زاهد آداب و تواضع بجا آورده معروض داشتند که من
برای این مطلب خدمت گاری نموده ایم مقصودی دارم امید وارم که از ابیا یم حضرت شاهیه بسیار خوشوقت شده
فرمودند رحمت باز محمد زاهد معلوم شد چنانچه نام تو زاهد است انصاف بصفت زهد نیز بوجه اتم است و اکمل داری پیش
طلب داشته بر سینه بی کینه خویش کشیدند و زبان مبارک در دهن ایشان دادند درین ضمن آنچه مقصود ایشان بود
بحصول پیوست آورده اند که بعد وصال حضرت شاهیه نعمت فیوض الهی بر چهار کس منقسم شد صاحب سجاد سالک بر جادهٔ
امیر سید ناصر الدین محمود المشهور به سید شاه محمد را جود وم حضرت سید سیوم خلیفه خاص حضرت میان مخدوم چهارم شریف
ابو بکر عیدروس صاحب حضرت موت جد کلان شریف شیخ که مرقد ایشان در جوهری واره در بلده احمد آباد واقع است
وصال حضرت سید محمد زاهد ششم شهر شعبان که تاریخ وصال قره عین نبی که هشت صد و نود و دو هجری است و تاریخ
عمر صوری از لفظ جلوه که مدت چهل و چهار سال است بهمه میشود و مرقد شریف ایشان در موضع بڑوه شهر و معروف
و مطاف اهل این دیار است ایشان روضه پسر شاه سید عرب شاه واقع است دهم شهر ربیع الاول **مولانا شیخ
احمد المشهور به میان مخدوم قدس سره** مولانا شیخ احمد بن شیخ برهان المعروف به میان مخدوم نسب شریف
ایشان بدین طریق است که احمد بن برهان بن ابو محمد بن ابراهیم بن محمد خان غوری که بحکم سلاطین دهلی بناگور آمده حکومت
راند خان مذکور از اولاد سلطان معز الدین محمد است که بسلطان شهاب الدین غوری اشتهار دارد اول بادشاهی است
از غزنی به هند آمده بنور اسلام این اقلیم را منور ساخت آورده اند که پدر میان مخدوم شیخ برهان را فرزند نه بود ند از آنجا
که نسبت ارادت بخدمت مخدوم شیخ احمد کهٹو داشت التماس فاتحه نموده که حق تعالی او را فرزندی کرامت فرماید و آن
حضرت بشارت داده فرمودند که فرزند نرینه خواهد شد او را بنام من موسوم گردان و رتبه و بزرگی او را نصیب است
القصه شیخ احمد کسب علوم ظاهری از مولانا صدر جهان نموده در سن دوازده سالگی بشرف ارادت حضرت شاهیه
قدس سره مشرف گشته دوازده سال در خدمت با برکت ایشان صرف نمود و دوازده سال دیگر به وزارت امور ظاهری
و باطنی سرفراز بوده گویند بعد ارادت دست را بزیر ناف نه رسانیده در وقت خواب دست در گردن خود خیر نموده
بخواب میرفت و با وجود سکونت رسول آباد بنا بر پاس ادب بول و غایت در آنجا نمیکردند پس از ارتحال حضرت شاهیه
در سال در قید حیات بودند و در بست و دوم سهر ربیع الثانی بعد سطی شصت چهارم حلد از منازل زندگانی بعالم جاودانی
ارتحال فرموده از فضلاء آخر الاولیا تاریخ یافته و در تاجپور واقعه بلده احمد آباد آسوده از خانقای و مسجدی و گنبدی دارد

سلطان

سلطان شاه غزنی قدس سره آورده اند که شاه غزنی از خویشان یکی از سلاطین گجراتیه بودند و در اوائل حال براه زنی و بگرفتن مال مردم اشتغال داشتند و بنا بر قرابت سلطان دروازه گذر جمعی کثیر که با ایشان بود احدی مزاحم نمیتوانست شد تا آنکه روزی مولانا شیخ احمد المشهور که مرید خاص با اخلاص حضرت شاهیه بودند و سر انجام ضروریات بدالیشان تعلق داشت گویند که بشتاد و چهار تنکه از سرخ هر یک بوزن هفده تولچه که خرچ روزمره سرکار شاهی بود از خزانه غیب به مرید خاص هر روز حکم میشد که امروز از فلان جا و امروز از فلان مکان بگیرند مخدوم آن وجه را به بلده احمد آباد برده ضروریات میبردند اتفاقاً روزی به طریق معتاد ایشان از بازار میاوردند و شاه غزنی دوچار شد آن وجه را گرفتند مگر گشته بخدمت حضرت شاهیه عرض واقعه نمود آن حضرت متبسم گشته فرمود که تخم ارادت در زمین دل غزنی کاشته شد دور آنجا یدکه عنایت فرمودند بعد از مدتی حضرت شاهیه بگهوره بهل سوار شده میرفتند و میان مخدوم نیز ردیف بودند هر که در این طریق میرسید به سلام و قدمبوس آن حضرت مشرف میشد و اگر سوار میبود پیاده میگشت از آنجا که تخم محبت الهی نزدیک بسرسبزی در آمد شاه غزنی دوچار شده از راه غرور و حسن و جوانی و دستگاه خویشی سلطانی از مرکب فرود نیامده و سلام نکرد مخدوم بعرض شاهیه رسانیدند که ملاحظه فرمودند این جوان بغرور درگذشت حضرت بزبان هندی فرمود جو راجن جی کا اونه بجایا ہووے تو تجھ جیسے فقیرونکی برسون تین کناسی کرے فرمود همان وزاسب انداختن شاه غزنی همان و از خود ترک علائق و ترک حیوانی بخدمت شاهیه رسید و ارادت آورده در سلک مریدان در آمد حضرت شاهیه بنا بر ترکیه خدمت و یکشوی باو رچنیانه حواله کردند و ارشاد ایشان را نیز حواله میان مخدوم فرموده حضرت شاهیه بظهور پیوست کرامات خرقه عادات ایشان بسیار مشهور و معروف است و از جمله خلفاء ایشان شاه فضل الله کاشانی که روضه ایشان بر کنار سابرمتی طرف درگاه حضرت شاه بهیکن واقع است و عرس ایشان پانزدهم شهر جمادی الاول مقرر است شاه غزنی بعد طی شصت و سه مرحله از مراحل زندگانی روز دوشنبه بیستم ماه صفر سال نهصد و بیست و دو بعالم قدس رحلت فرمود شعر باو کاف خذ علی استمائه ۰ کاف من صفر شهر حلا ۰ عمره تابع العمر قطب حق مدراج من اثنین فی وقت الضحی مرقد شریف ایشان اندرون حصار شهر پناه قریب دروازه رای کهر مطاف اهل این دیار است **میان قطب الدین قدس سره شمس الاتقیا** میان قطب الدین محمود بن بابو بن شیخ صدر الدین بن شیخ جلال بن شیخ الیاس که از نسبه سلطان ابراهیم او هم ملحق است مرید شیخ بابو چشتی که در بند کمبنایت آسوده اند از جمله خلفاء کامل و مکمل حضرت شاه عالم قدس سره تولد ایشان در سال هشت صد و پنجاه و شش هجریست چنانچه حضرت شاهیه دستار سر مبارک خود را به فرق ایشان گذاشتند و بر گوشه آن نوشته بودند که خرقه خلافت و اجازت و ارشاد ایشان بحضور حواله میان مخدوم فرمودند

واز شیخ قطب الدین مذکور منقولست که روزی بشرف زمین بوس حضرت شاهیه مشرف شدم بی سابقه و تقریبی فرمودند که قطب الدین آدم شرع که بحکم قاضی بنیاد فرستاده جناب نبوی صلے الله علیه وآله وسلم باید دانست و تعظیم و توقیر او را بجا آورد چون بر سول آباد بخانه آمدم دیدم که بعضے قرض خواهان که در وقت سپاه گیری از ایشان قرض گرفته بودم پیاده پائے قاضی را طلب من آورده اند چون مرا دیدند شنیع بسیار کردند آن زمان سر گفتار آن حضرت مکشوف شد و بجواب ایشان قناعت پیاده نموده شد و داب مریدان حضرت شاهیه آنست که فرمان شرع شریف را بر جمیع امور مقدم دارند پس از طے هشتاد و هفت مرحله از زندگانی بیستم شهر جمادی الثانی سال نه صد و چهل و سه بعالم دیگر انتقال فرمودند و مرقد ایشان در خانپور واقع است **قاضی العالم شاه حماد قدس سره** التارک بغیر الله رئیس الاوتاد قاضی العالم شاه حماد مرقد ایشان بیرون حصار سارنگپور پدر ایشان قاضی محمد نام مرید حضرت قطب العالم قدس سره بود ایشان سه برادر اند یکے حمید که مشهور بقاضی جالینده پدر قاضی محمود دریای دوم قاضی حماد و سیوم حامد هر سه برادران مرید و خلیفه حضرت شاهیه قدس سره بودند شاه حماد دوازده سال در طفولیت و طلب علم صرف کردند و دوازده سال بجهاد کفر در لباس سپاهیان بودند و دران وقت هم اکل حلال و صدق مقال لازم حال خیر مآل خود ساخته بود اگر بے تکلف یا بشبه طعام حرام را ترغیب با کل مینمود و ایشان برای پاس خاطر داشت مدتے از بکار بردند دست دراز نه میشد یا بعد لحظه استفراغ میکردند تقوای ایشان در مرکب ایشان اثر کرده بود که هرگز کاه و دانه حرام نمیخوردند و دوازده سال ترک همه کرده بخدا مشغول شدند و شب خواب کمتر میفرمودند از بسکه مظهر جلال بودند احدی مجال نداشت که در نظر بیاید یا سخنے از دنیا بحضور ایشان مذکور سازد و کس که بنظر جلال ایشان میآمد بے شعور گشته از پا می افتاد اغلب اوقات در پرده جا میداشتند و خادم طومار حاجات ارباب احتیاج از پس پرده میخواند و ایشان در جواب بعضے میفرمودند که میدهم و برای بعضے نه میدهم میفرمودند لهذا علماء آنوقت برین معنے فتوی بر قتل ایشان نوشته بسلطان وقت رسانیدند که این مرد نام خدا در میان نه میارد و هر چه میگوید از خود میگوید سلطان گفت چنانچه بر قتل حسین بن منصور خواجه جنید بغدادی فتوی نوشته بودید بر این محضر اگر برادر ایشان قاضی چالنده گواهی بنویسد من حکم بقتل ایشان میکنم علماء پیش قاضی آمدند و اظهار نمودند قاضی در جواب گفت که ساعتی توقف کنید من حماد را نصیحت میکنم اگر قبول کرد و توبه و انابت آورد که التائب من الذنب کمن لا ذنب له وگرنه فتوی بنویسم علماء قبول کردند قاضی به شاه حماد نصیحت کردند ایشان در جواب گفتند که میانجی اگر خلق نمیداند شما خود میدانید که من از خود نه میگویم گوینده دیگر است هر که باعث بر فتوی است او را از میان برداشتم و باعث این فتوی عالمی بود میانجی نام استاد قاضی العالم شاه حماد و قاضی چالنده گفتند که استاد ما و شما است

حق استاد ضایع نکنید گفتند اقتلوا الموذی قبل الایذا برادران درین گفتگو بودند که خبر رسید
که مولانا میان جی راجپوتان در دوشکم غالب شده جان بلب است قاضی چاملنده گفتند که می می میان حماد تو چه کنید
که صحت کند میان حماد گفتند که اگر پیش من بیاید و ازین فتوی باز آید جان بسلامت میبرد قاضی چاملنده روان دوان پیش
مولانا میان جی آمد و مقوله شاه حماد مذکور کردند و مولانا گفت شصت و دو سال باستقامت شریعت گذرانیدم و من هم
میدانم که اگر پیش ایشان بروم صحت یابم لیکن برای چند روز معدود چه بردم که حفظ شریعت غره میکنم و جان خود را می بازم
القصه روز سیوم از فوت مولانا شاه حماد و قاضی چاملنده بر قبر مومی الیه برای فاتحه آمدند و جمیع شاگردان مولانا نیز حاضر بودند
هر کس گل بر قبر میگذاشتند و چون شاه حماد گل گذاشتند از قبر بر زمین افتاد ند بار دوم گل بر قبر گذاشتند باز بر زمین افتاد
حاضران تبسم نمودند شاه حماد فرمودند که چه کنیم حق استاد در میان است والا چنانچه از لذت دنیا بر آورده ام از راحت عقبی
محروم میگردم بمجرد تکلم این کلمه قبر مشار الیه لرزیده قاضی العالم گل بر قبر گذاشتند تا ساکن شد و گل بر قبر ماند عمر شریف ایشان
سی و شش سال بیست و دوم شهر شوال المکرم بجوار رحمت ایزدی شتافتند **ملک عبد اللطیف داور الملک المشهور
بین العوام بشاه داول قدس سره** اسم شریف ایشان ملک عبد اللطیف بن ملک محمود قریشی الاصل از امرا یان
سلطان محمود بیگره است در قصبه امرون آسوده اند مرید و خلیفه حضرت شاه عالم قدس سره بودند و خدمت کردند آب
وضو حضرت شاهیه مفوض بایشان بود چنانچه یکی از پسر راجهای ملک دکهن مبروص شده بود و پدر او از همه طرف مایوس
شده فرستاده که از نوجه ایشان به شود چنانچه حضرت شاهیه برای نماز تهجد مشغول بوضو بود و ملک عبد اللطیف ایستاده که
آن پسر را حاضر آوردند حضرت شاهیه به ملک فرمودند که آب طشت برین پسر بریزند ملک حسب الامر آب بر سر آن ریختند
و آنچه باقی ماند خود نوشیدند پسر فی الفور به شد و به ملک فرمودند از امروز مرتبهٔ سالار مسعود غازی از جناب الهی به شما عنایت
شده و تصرف او در اهل عالم عموماً و در ملک دکهن خصوصاً کرامت گردیده آورده اند که چون سلطان محمود بیگره بپای امرائی
رسید خطاب داور الملک یافتند با وجود تجمل دنیاوی از همگی همت مصروف به صلاح و تقوی بوده از آنجا که آمد و رفت سپاه
و ارباب حوائج بدر خانه ایشان روی نمود به همسائی اپیغام نمودند که خانه ما را خریداری نمایند آنها متعجب شده جواب
گفتند که اکنون اسباب دنیوی میسر آمده اگر کسے از میان خانه بفروشند بخرند چه جائی آنکه خانهٔ خود را میفروشند و ملک
از آنجا برآمده بمکان دیگر رفت و اقامت گزید و گفت که بنا بر تردد مردم مبادا گرانی خاطر همسایه باشد و از محال جاگیر
خود بحکم شرع شریف با رعایا معامله داشتند پس از چند گاه که سلطان ملک را فوجدار امرون ساخت اکثر اوقات با کفار
آن حدود به نیت جهاد غزا می نمود اتفاقاً روزی به سمت بهیج از آن عبور نموده روز سیوم در موضع آباد داد گشته

ساعتی زیر سایه رفتی استراحت فرمود و پشتش بخواب رفت چون بیدار شد دید که آن همراهیان اسپان را در مزارع جوار ما کرده اند و هیچ اندیشه غفلت یا اندیشه ای نرسید که اسپان را در زراعت گذاشته اید آنها ظاهر نمودند که امروز روزه است که آدم و اسپ خوردنی نیافته اند ما خود را می نمایم اما جوان را این ادراک از کجا ملک گفت اگر تحمل شما محض الله با مرکب شما نیز موافقت نماید و لجام از سر اسپ خود برداشته گذشت زار سر داوند اسپ ایستاده ماند میل بچریدن نکرد بالجمله بندوبست واقعی دران سرزمین نمود که متمردان راجپوتیه قصبه امرون باطاعت و فرمان پذیری درآمدند روزی یکی از آنها که مایه فتنه و طینت خبیثش مخمر بود به ملک ظاهر ساخته که فلان راجپوت از خویشان شمشیری دارد که بی مثل و بیمانند است هرگاه بخدمت بیاید گرفته ملاحظه فرمایند که دیدنی است و از راه شرارت به آن راجپوت گفت که ملک اراده کشتن ترا دارد و مدعا مصمم ساخته است و بدین نشان هرگاه که تو بروی شمشیر گرفته از غلاف خواهد کشید و این اشارت قتل تست آواز استماع این معنی اندیشناک گشته با همراهیان گفت که هرگاه ملک شمشیر از دست من بگیرد و پیش از آنکه از غلاف بکشد پیش نموده ملک را بکشید چون او نزدیک ملک آمد ملک خالی از ذهن شمشیر او را القصه دیدن گرفته دست به قبضه برد که همراهیان او ملک را شهید کردند و این واقعه سیزدهم ماه ذی القعده الحرام سنه هشت صد و هفتاد و نه روی داد مرقد شریف ایشان در همان قصبه قرار گرفت و گنبد و بارگاهی تعمیر گشت خواق عادات پس از شهادت ملک بسیار ظاهر شده و میشود چنانچه هزاران مردم از نزدیک و دور دست علی الخصوص از سمت دکهن و مالوه بعضے کور و لنگ و برخی بنا بر حصول فرزند و زن و مرادات دیگر زلانه آنی در پا کرده و جمعی قفل بر لب برده از خانه خود تا می آیند بعزم اینکه هرگاه عرض حاجت بدرجه اجابت رسیده رولانه و قفل بخودی و اخواهد شد و بعمل میاید از هر مکانی که اینمعنی بظهور رسید حصول مراد دانسته معاودت مینماید و بعضے را مقدر بالیست رفت میروند و برخی که احتیاج بزرداند در عالم رویا امر میشود که از فلان شخص که فلان مبلغ بگیرد و انیز در خواب بشارت میدهند که به فلان شخص فلان مبلغ بده و از تاریخ شهادت الی یومنا هذا در میان خلق الله معامله صدها رجا بیست قبل از روید اد هرج و مرج این دیار ربتاریخ دویم شهر ذی القعده انبوه کثیر از خاص و عام اکثری از زن و مرد بعزم زیارت بقصبه امرون راهی میشدند و راقم سخا طر دارد که قریب یک لکهه روپیه مال تجارت از احمد آباد بقصبه مذبور میبردند از هر چهار طرف که مردم جمع میشوند خرید و فروخت جنس احمد آبادی اسپ و گاؤ و شتر که از سمت کاٹھیاواڑ میآیند میشد و این قسم برآمدن مردم را باصطلاح اهل گجرات میدنی نامیدند و منزل اول شان بمقبره شیخ احمد کھٹو واقع موضع سرکھیج است و بیشتری از مرد و زن تال بسا برمتی مشایعت نموده برمیگردند و برخی تا مقبره مسطور رسانیده شب در آنجا مانده روز دیگر معاودت مینمایند و آنها که رفته اند کوچ میکنند بتاریخ دوازدهم شهر مذکور که روز بازار عام است جمع کثیره بمقبره بی بی فتح شاه بیرون دروازه شاه پور که زوجه ملک بوده اند رفته بمراسم فاتحه میپردازند

شیخ الاسلام خواجہ احمد بن ڈوسن قدس سرہ شیخ احمد بن ڈوسن از اکرم و اعظم حضرت شاہیہ اند بخطاب خاص ملقب خاص مسکین اللہ و اجازت نامہ و می الیہ نوشتہ اند چنانچہ نقل آن در جلد نوزدہم روضات شاہیہ در باب خواجہ احمد نوازش کردہ فرمودہ اند کہ او عند الحاجت ہیچ مخلوق را زندہ نمی شمارد کہ بسوی او التجا آرد و فرمودند کہ این راہ مردان است درین راہ ہر کہ شجاعت ورزد ظفر یابد بزدل خائب و خاسر ماندہ و اشعار عربی ارشاد کردند باز فرمودند تیغ فقیر خوردن آسان نیست ارادت صادق باید تا برای فرد گردد و اشعار فرمودند رباعی معشوق از دو عالم چون فرد شد بخوبی ✤ عاشق بیاید بیرون از ہر دو کون فردی ✤ ہر رو بھی نیارد در راہ عشق رفتن ✤ در راہ عشق تا بد مردی و شیر مردی ✤ و مرقد مبارک ایشان در شہر احمد آباد نزد دروازہ شاہ پور واقع است زیارتگہ و متبرک عرس سیزدہم شوال **قاضی سید اسمٰعیل اصفہانی بن سید برہان قدس سرہ** قاضی اسمٰعیل سید تقوی شعار و مرد باوقار بود و امر خدمت قضا بندر بھروچ مفوض بایشان بود چون عبور حضرت شاہیہ بارادہ نذر بار و سلطان پور آن طرف اتفاق افتاد قاضی آمدہ در سلک مریدان شاہی منسلک شد و بزنگ فقرا شاہی بسر میبرد ندر روزی در مجلس شاہیہ ذکر شراب طہور برآمد قال اللہ تعالے وسقٰھم ربھم شرابا طہورا قاضی از روی تشوق و تمنی سوال کرد کہ آیا این شراب طہور در خارج ہم وجود داشتہ یا مراد ازین محبت و معرفت است و سقی صوری ہم میسر است یا ہمین قابلیت و استعداد را میگویند حضرت شاہیہ تبسم کنان فرمودند بلے در خارج ہم وجود دارد و سقی میتوان کرد قاضی عرض کرد کہ سقی در عالم ممکن باشد آنحضرت فرمود کہ خواہد بود امیدوارم کہ جرعہ ازان نصیب من شود حضرت شاہیہ فرمودند بسیار خوب چند شب بطریق التزام وقت تہجد پیش ما باشید شاید لطف بیاید قاضی حسب الحکم در آن وقت خاص حاضر میشد و مترصد آن میشود میشد چون وقت آن رسیدہ بود حضرت شاہیہ شیشہ قطرہ ازان در کام قاضی ریختند قاضی میگوید اول مستی آن شراب جان افزودن بود کہ اللہ تعالی احوال بہشت و دوزخ بمن مکشوف کرد چون قاضی در سلک خادمان شاہی منسلک شدہ شملہ عمامہ کہ در حالت قضا امید اشتند موقوف کردند روزے حضرت شاہیہ بہ قاضی فرمودند کہ چرا اشما ارسال شملہ نمی نمائید کہ اولی است قاضی حسب الحکم ارسال شملہ نمود مردمان دانستند کہ ارشاد ارسال شملہ سری خواہد بود بعد یک ہفتہ سلطان محمود بیگڑہ بخدمت حضرت شاہیہ التماس نمود کہ سید اسمٰعیل حکم بشود کہ قضای احمد آباد قبول نمایند والا نہ شہر ویران خواہد شد حضرت شاہیہ فرمودند کہ چند روز برای مصلحت عام تقلید قضا نمایند قاضی استغفار نمودند گفتند بیت لذت دیوانگان را دیدہ ام ✤ باد شرم مہ باز گر عاقل شوم ✤ حضرت شاہیہ فرمودند تاکید تمام کہ شما را قبول باید کرد الا پا رشدہ قاضی عرض کرد کہ قبول میکنم بشرطیکہ خدا تعالی این ذوق و حال کہ حالا بمن عنایت کردہ است پیش از مرگ بعد ازین عود نماید حضرت شاہیہ ساعتی تامل فرمودہ گفتند کہ از حق تعالی

وخواست کرده شد که ترا بهمین حالت باز آرد و با فقرا محشور سازد انشاء الله تعالی آورده اند که امامت نماز جنازه شریفه
حضرت شاهیه هم قاضی سید اسمعیل کرده بودند قبر شریف ایشان در شهر احمد آباد در بدوپور واقع است مزار متبرک
عرس بیست و ششم ربیع الاول است مولانا محمد صدیقی قدس سره که در رساله ده حکایت و شرایف محمودیه
آورده اند که مولد شریف ایشان ملتان است در لواحی مظفر و در لاهور هم تشریف داشته اند آنجا باستماع کشف و
کرامت حضرت شاه عالم قدس سره بصالح قطری جام جونه که او و پدر او مرید و مستفید در خدمت شریف بوده فرمودند
بقایای رسوم جاهلیت از بعضی اتباع شما محو نمیگردد اگر ازین ملک عزم ملک گجرات نمائید چنانچه عم شما فتح خان صبیه
خود را بحضرت قطبیه منسوب کرده بود شما نیز نسبت بهت خویش کنید نفع حال و مآل باشد چون آن سعادت مند
گاهی سر از فرمان ایشان نه پیچیده بود دستمعاد و طاعة قبول نمود پسران خود جام خیر الدین و جام صلاح الدین در خدمت
خلفا رشد حضرت شیخ موسوم شیخ عبد الله گذاشته باد و صبیه در رکاب ایشان متوجه گجرات شد بخاطر عاطر شیخ
بود که دختر اجمل بی بی مسلمه بجهالة نکاح حضرت شاهیه بمقتضای یا بدا ما بکمال سعی پادشاهزاده سلطان و مشورت امرا
و وزرا نظر بکثرت شوکت و زر و خواهش اینکه بدین وسیله با بیبه ملک موروثی او نرسد و هدایه که لازم بود معاف کرد
و بعده در نکاح سلطان و مشورت امرا سلطان احمد دادند و سلطان محمود ازو بوجود آمد و صبیه بی بی مرکی بحضرت
شاهیه منسوب شد و ازیشان حضرت شاه بهیکن و دو دختر متولد شدند چون میل خاطر حضرت شاهیه طرف بی بی علی بود
ایشان نیز حسب وصیت حضرت قطبیه قدس سره بعد از ارتحال سلطان محمد و همشیره خود بشرف ازدواج حضرت شاهیه
مباهی شده و سلطان محمود زیر سایه گرآنمایه تربیت یافته ملک موروثی گرفت مفصل این مجمل در مرات سکندری
مندرج است حضرت شیخ بخدمت حضرت شاهیه رسیده آستان بوس یافتند و اقتباس انوار نمودند و خلافت
بیعت الاصل و اجازت گرفتند و بقرب قطب پور رسادل کسنه بر دریای سابرتو طن اختیار کردند و جام نیکو انجام در آنجا
بنیاد قلعه نهاد که تا حال گوٹ اشتهار داشت مزار شیخ هما نجا بر کناره دریای مذکور است و بر طبق وصیت جام مذبور
پایان شیخ بفاصله چند درع واقع است و قبر بی بی مرکی پهلوی پدر جانب غرب چون مقبره سادات بخاری در آنوقت
مقرر نشده بود بنابران حضرت شاه بهیکن قدس سره طرف شرق پهلوی جام مذکور جد مادری خود مدفون شدند و حلت
شیخ چهاردهم شهر ذی القعده روئداد اولاد و احفاد ایشان در ملتان و گجرات باقیست مخدوم العالم مولانا
شیخ نور الدین قدس سره استاد الکل و هادی سبل مولانا شیخ نور الدین ابن حاجی الحرمین شیخ محمد ولادت باسعادت
ایشان دهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار شصت و سه واقعه است از بدو فطرت دامل جبلت داعیه خدا طلبی و طلب علمی

درسر داشتند بمقتضای السعید من سعد فی بطن امہ آثار بزرگی وہدایت در ناصیہ اش ہویدا و روشن بود چنانچہ کتاب گلستان تصنیف شیخ سعدی رحمۃ اللہ در صغر سن باسعانی پیش والدہ ماجدہ خود در مدت روز خواندہ بود ند و اکثر تحصیل علوم ظاہری از آخوند مولانا احمد بن آخوند مولانا سلیمان نمودہ و علم باطنی و قرات و حدیث از خدمت سید محمد ابو الجد محبوب عالم باتمام رسانیدہ خلافت و ارادت در سلسلہ سہروردی و اجازت و خلافت جمیع سلاسل بجناب داشتند در علم عربیہ یگانہ آفاق بود ند و نظیر ایشان کم بودہ باشد شہرۂ علم مولانا در تمام اطراف و اکناف عالم رسید و مردمان دور و نزدیک از اطراف و جوانب رسیدہ در مدرسہ ہدایت بخش کہ محمد اکرم الدین مخاطب بہ شیخ الاسلام خان صدر صوبہ احمد آباد کہ مرید و شاگرد مولانا بود بصرف یک لکھہ چند ہزار روپیہ برای حضرت بنا نمود سکونت و رزیدہ تحصیل علم از مولانا مینمود فراخور خود موظف می بود ند ہزار ہا از صحبت کثیر البرکت ایشان باتمام و اکمال رسیدہ بنا مدرسہ در سنہ یکہزار و یک صد و دو شروع گردیدہ بتدریج مکانہا و زمین ہا کہ بدست می آمد عمارت نیز میشد در سنہ یکہزار و یک صد و نہ عمارت مدرسہ باتمام رسید چنانچہ اقتباس آیۃ کریمہ لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوٰی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ افصاح سال مذکور میکند و اکثر عمارات در سنہ یکہزار و صد و یازدہ باتمام رسیدہ تاریخ آن از عبارت مدرسۃ فیہا الہدی للعالمین معلوم میگردد و مبلغ یک لکھہ و بیست و چہار ہزار روپیہ بصرف عمارات گردیدہ موضع لیوندرہ عملہ پرگنہ سانوی متعلقہ پرگنہ سرکار چانپانیر در خرج مولد شریف حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم و موضع بھٹہ عملہ پرگنہ کڑی و رناسن عملہ پرگنہ پٹن دو دو روپیہ یومیہ لنگر برای صرف ما یحتاج طالب علمان مدرسہ مقرر موظف است فضل آنکہ ذات منبرکہ حضرت مولانا نمونہ بزرگان پیشین بود افضل و اعلم و اورع و اوحد وقت بودہ اند مصنفات و تالیف در ہر علم دارند و اکثر کتب شرح و حواشی نوشتہ تذکرہ تالیف و تصانیف ایشان یک صد و ہفتاد و چند کتب رسیدہ از آنجملہ تفسیر سورہ فاتحہ دہ و اند ہزار بیت است و تفسیر سیپارۂ الم قریب شصت ہزار بیت است علی ہذا القیاس کتب دیگر تصانیف مشاہد فضل و بلاغت ایشان است در سنہ ہزار و چہل و سہ بزیارت حرمین الشریفین زادہم اللہ شرفا و تعظیما مشرف شدہ بوطن خود مراجعت نمود ند بریاضت و عبادت و مجاہدات مشغول سوای اوراد و وظایف مقرری ہر روز یک ختم قرآن مجید میکرد ند و ہر شب دو بار صلوٰۃ اللیل میگذارند و ہر بار کہ پہلوی میگردید ند ہزار بار تہلیلہ و ہزار بار درود میخواند ند از عمر پانزدہ سالگی تا آخر گاہی العین و اغماف فوت نشدہ وظیفہ و یومیہ بادشاہی بنام خود قبول نکردہ با وجود اسباب ظاہری گاہی زر و نقرہ بدست نگرفتہ عمر شریف نود و یک سال کامل شدہ دو شنبہ بہ نہم شعبان سنہ ہزار و صد و پنجاہ و پنج بوصال باجلال پیوستند تواریخ وصال آنحضرت بسیار مردمان گفتہ اند و رسالہ جمع شدہ از آن جملہ افضل و اکمل وارث اہل بیت است مرقد شریف در خانقاہ خود متصل مدرسہ مذبور واقع است اولاد ایشان پنج پسر و سہ دختر بودند اول شیخ محمد صالح قدس سرہ

شیخ محمد صالح عرف پیر باقر قدس سره اسم بامسمی صالح مادرزاد صاحب علم وحلم وتقوی وسخا بوده مرید وشاگرد وجانشین والد ماجد خود بود ابتدا انتعالیش پدر خود بتحصیل علوم ظاهری وباطنی نموده در عنفوان هفت سالگی تمام قرآن مجید باتجوید یاد گرفته از بر نموده چنانچه محمد اعظم شاه بنگام صوبه داری این ملک از استماع این معنی بحضور خود طلبیده سورة الرحمن بحفظ شنیدند واسیار خوش وتعجب گردیدند وخلعت نقد وموضع تاجپور عمله پرگنه بیرم گام از جاگیر خود مرحمت فرمود فرمان از حضور طلبیده دادند ودو مرتبه حسب الطلب سلاطین یکی در عهد محمد فرخ سیر ودویم در عهد محمد شاه پادشاه بحضور شتافته هر بار دو هزار روپیه خرچ راه یافته واعزاز واکرام وملازمت باامتیاز حاصل کرده مورد عنایات شاهانه گردیده نقد وخلعت وقبیل حرمت شده اکثر امراء وفضلاء این دیار بفضیلت وقابلیت ایشان مقر ومعترف بودند وبرامثل واقران مقدم میدانستند وحاصل آنکه صلاح وتقوی وخلق وسخاوت وعلم وحلم ایشان مشهور ومعروف ومصداق الولد سر لابیه بود شانزدهم شهر جمادی الثانی یکهزار ویک صد وچهل وهفت در شاهجهان آباد سفر واپسین نموده تابوت از آنجا آورده در مقبرهٔ جد بزرگوار ایشان ملا محمود پیش مسجد مدفون کردند وعجب اتفاق تاریخ رحلت ایشان مولانا شیخ نورالدین پدر بزرگوار ایشان بعد وفات ایشان را در خواب دیدند که عرض میکنند که مراد خطاب مراد بخش عنایت شده وهمین لفظ تاریخ وصال هم مشهود ودنیا زمن تهولی شیرین است هر کس که مراد الطلبند بروح من بتهولی شیرین فاتحه بدهد انشاء الله تعالی مراد حاصل خواهد شد چون مولانا بعد از بیداری عدد مراد بخش را حساب کردند مطابق یافتند مراد کثری ودنیا زمن بتهولی بعمل می آرند ودو روپیه یومیه تدریس وتولیت دوازدهم ویازدهم که دویست وبیست وسه روپیه از سرکار خزانه عامر بلده احمد آباد که از حضور برای فاتحه هر ماه مقرر است داشتند وبه حسن تردد سرانجام دادند موضع نبیج عمله پرگنه احمد آباد بطریق التمغی بنام ایشان رایج پسر یک است بهار الحق صدر الحق رکن الحق ضیاء الحق فیض الحق **دوم قاضی محمد نظام الدین خان** قاضی نظام الدین خان حافظ قرآن وفاضل ومحقق ومدقق در ریاضی دست رسا داشته بهیچ چیز لایق در انشاء شعر از همه فائق بودند وبه صحبت سلاطین وامراء رسیده در هر عهد خلعت وقبیل عنایت گردیده در سنه یک هزار ویک صد وپنجاه ویک منصب قضاء بلده احمد آباد از پیشگاه خلافت وجهانبانی سرفرازی یافته راجه وملن گردیده در اجرای احکام شریعت غرا العدل بالعدل والنصاف دور اعطاف بذل جهد نموده در سنه هزار وصد وشصت وسه بتخانه کفار که از اندرون شهر در شاه پور احداث کرده بودند متصل مسجد واقع بود در وقت نماز واذان ناقوس مینواختند وموذن را اذیت میرسانیدند وباوجود غلبه کفار بی اعانت صوبه دار باجماعت مسلمین بر آن بتخانه تاخته مسمار ومنهدم ساخت از استماع اینمعنی بادشاه دین پناه احمد شاه بهادر خوش گردیده خلعت خاصه وفیل مادهٔ فرستاده دوازدهم شهر ذی القعده سنه ۱۱۶۷ یکهزار ویک صد وشصت وپنج از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند ودر پهلوی پدر

طرف شرقی مدفون گردیدند اول بود در رساله فضیلت عالم و رساله میزان الساعة و تفصیل الفصول و رساله قهوه و رسائل دیگر از ایشان یادگار مانده موضع بیانچه عمله پرگنه حویلی احمد آباد موجب فرمان محمد شاهی و تاریخ موضع عمله پرگنه مذکور به موجب پروانجات حکام بنام متعلقان ایشان مقرر است **سوم شیخ محمود** شیخ محمود عرف شیخ بزاجوان قابل و لائق در عنفوان جوانی لاولد پنجم شهر ربیع الاول بحمت حق پیوسته و لالسا پور پوره موضع مهیج بنام متعلقان مقرر است و قبر در مقبره جد ایشان واقع است **چهارم شیخ فخر الدین** عرف شیخ بزرگ اصم و ابکم مادرزاد اند اما عقل و فراست بمرتبه کمال داشتند و خط نسخ و نستعلیق خوب مینوشتند تمام کلام الله بارها نوشته بلکه سیپاره هم یاد مینوشتند **پنجم ابو البشر بهاء الدین** در صغر سن گذشته و دختران مولانا نیز حمیده سعیده عفیفه صالحه بوده اند نوشتن احوال بعضی بزرگان بنجا ملحوظ گردید که اول انحصار فرقه سادات بابرکات وارد آیند یا گردیده سکنا ورزیده سلسله فرزندان ایشان باقی آمده نمایند مجملاً و انساب هر یک باجداد با مکن در معرض تسطیر در آرد لهذا ز احوال هر یک مفصلاً انچه معلوم شود نماید انگاشته میآید **اول سادات بخاریه** انداز سادات بخاریه در اینجا خاندان عالیشان حضرت قطبیه شاهیه و فرزندان ایشان اند سوای ایشان دیگری معلوم نشده و شهرت نیافته چنانچه احوال این سلسله علیه بالا مذکور شد **دوم قادریه** فرزندان سید عبد القادر جیلانی اند سید جمال بهتری و سید عبد الجلیل و سید عبد القادر مشهور و معروف اند و دیگران هم خواهند بود **سوم سادات شیرازی** اند و سادات شیرازی سه دفعه اند یکی از سید جعفر شیرازی و فرزندان سید کمال الدین شیرازی که روضه ایشان کهنه عقب مسجد آدینه واقع است سید ابو تراب شیرازی که سلسله و نسب هر یک علی حده است **چهارم سادات رفاعی** از فرزندان سید احمد کبیر رفاعی سید عبد الرحیم که قبر ایشان بیرون قلعه احمد آباد در سلطان پور واقع است و فرزندان ایشان شاه علی جی گام دهنی وغیره اند **پنجم سادات مشهدی** فرزندان سید شرف الدین مشهدی که داماد حضرت مخدوم جهانیان بودند در بهروچ آسوده اند **ششم سادات عیدروسیه** از فرزندان شریف ابو بکر عیدروس صاحب حضرموت شریف شیخ عیدروسی که روضه ایشان در جوهری واره و فرزندان ایشان در بهروچ و سورت آسوده اند **هفتم سادات ترمذی** نسبت از مخدوم سید یحیی ترمذی که خلیفه مخدوم جهانیان بوده اند در سواد بروده نزدیک تالاب ماتریه آسوده اند **هشتم سادات بهکری** از فرزندان مخدوم سید بدر بهکری که خلیفه مخدوم جهانیان بوده اند **نهم سادات عربیضی** سید خوند میر و سید یعقوب که در بی بی پور آسوده اند و فرزندان ایشان عربیضی اند **سید جمال تپری قادری بن سیدین** که نسب ایشان منتهی میشود به سید عبد الوهاب ولد سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره والده ماجده از راه هرمز وارد دیار دکن گشته

در قصبه پتری مضاف احمدنگر سکنا ورزیده بارشاد خلائق میپرداختند سلطان بهادر گجراتی بنا برامری به دکهن شتافته هنگام مراجعت سید جمال را به فراوان نیازمندی بگجرات آورده خانقا برای ایشان بنا نهاده ساکن گردانیدند سید را پنج پسر بود ند سید امین الله و سید متیم الله صوفی و سید حسین و بدر الدین سید یتیم مرد دانشور بود بشغل تدریس میپرداخت پس از ارتحال پدر جانشین گشت مرقد سید جمال قریب بدروازه راکهر در بلده واقع است در سنه نهصد و هفتاد و یک هجری رحلت نمودند و عرس سید بیست و سیوم شهر شعبان مقرر است **سید غیاث الدین** ابن سید عبد الجلیل بن عبد الوهاب عرف شاه جی روضه این هر دو بزرگان در خان پور متصل روضه میان قطب الدین شاهی واقع است و نسب ایشان به سید عبد الجبار ابن سید عبد القادر الجیلانی میرسد سید غیاث الدین و پدر سید عبد الوهاب مذکور وارد ملک گجرات گردیده شهید شده اند و مرقد ایشان در سرسیوی از مضافات احمد آباد واقع است و کشف و کرامات ایشان مشهور است عرس سید غیاث الدین سیزدهم شهر محرم الحرام و عرس سید عبد الجلیل پسر ایشان سوم شهر سفر المظفر مقرر است **سید قطب الدین** ترسیل گجرات و نبیره ایشان سید عبد الخالق خانقاه روضه ایشان در جمال پور اندرون شهر واقع است و نسبت ایشان به سید عبد الوهاب پسر سید عبد القادر جیلانی میرسد موضع خان پور و چوهار پرگنه دهولقه باسم عبد الخالق مقرر است **ذکر سادات شیرازی قدس سرهم اول** سید احمد بن سید جعفر که مرقد متبرک ایشان اندرون حصار شهر پناه نزدیک بدروازه اسلوریه واقع است سادات صحیح النسب شیرازی اند جد بزرگ ایشان سید محمود از شیراز انتقال فرموده بسند اقامت گرفتند نبیره ایشان سید جعفر از سند تشریف آورده مدتی چند اقامت داشته فرزند دلبند خود سید احمد روانه شدن بدروازه سابر بودند سید جانشین خود ساخته به سند مراجعت نمودند سید مذکور باوجود علم دیگر علم قرات کمال رسانیده بود سید احمد جعفر را خوارق اعادات بسیار است و اکابر نعمت ها یافته ترک و تجرید ورزیده و ریاضت های شاقه کشیده در دو رکعت نماز یا نزده جزو قرآن مجید تلاوت میفرمودند و بنا بر زیادتی مشقت از راه خشکی متوجه حرمین الشریفین زادهما الله تعظیما شده و در آنجا بعضی اوقات که طعام را دست نبود بطریق خفیه بر برگ درختان اطفا نائره جوع فرموده قناعت مینمود و لباس فاخره میپوشید و اگر حکام وظیفه مقرری نمودند قبول نمیکردند هنگامیکه همایون بادشاه گجرات مسلط بگجرات گشت اکثر علما و مشائخ العصر از احمد آباد بجای دیگر انتقال فرمودند مگر ایشان با متوسلان خویش اقامت ورزید - هر فردی را در آثار غلبه از غیب میرسانیدند و چهل سال خلوت اختیار فرموده بجهت جمعه و عیدین بیرون میخرامیدند و صلواة مفروضه موقوته را به جماعت در خانه ما پیش در هجره ادا میکردند و این در حالت صحو بود و در سکر و غلبه و شوق آلهی هیچکس بر احوال ایشان مطلع نشده و در یک دفعه تا دوازده سال برای نماز جمعه

وعید دین هم برنیامدند و آن واقعه بود که رانا سانگا حاکم چیتور احمدنگر را تاخته چندی از بنات سادات را باسیری برده بتقلیم سرود در رقص سپرده بود و ازین معنی سید احمد خلوت گزیدند و نیت جزم نه دید که تا سلطان گجرات ازو انتقام نه کشد پا از خلوت بیرون نه نهند چون سلطان بهادر چیتور را فتح کرد ایشان هم دران ساعت از خلوت بیرون آمدند و یک دفعه سلطان محمود بیگڑه را در غیر موسم حسب خواهش بموجب اظهار خادم خود انبه لبیا رعنایت کرده بودند پانچه بحصار دو دو انبه رسید رحلت سید در شانزدهم صفر سنه نه صد و چهل و چهار ردی نمود سید **ابوتراب شیرازی** جد بزرگ ایشان سید شاه میر در محمد آباد عرف چانپانیر در سال هشت صد و نود و هشت هجری در عهد سلطان محمود بیگڑه از شیراز آمده سکنا ورزید چنانچه مقبره ایشان نیز در آنجا واقع است و ایشان حسب خواهش سلاطین در احمد آباد تشریف آورده پوره آباد ساخته سکونت ورزیدند و از طرف حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه امیر حاج گردیده بحرمین الشریفین زادهما الله شرفا و تعظیما شتافته از آنجا نقش قدم حضرت رسالت پناه صلے الله علیه و آله وسلم آورده چنانچه بالا مذکور شد بتاریخ نیزدهم شهر جمادی الاول در سنه یک هزار و سه هجری از عالم فانی لبسرای جاودانی انتقال فرمودند قبر باگنبد و بارگاه در اساول نوآباد کرده ایشان واقع است **سید کمال الدین شیرازی** بن سید شاه میر شیرازی روضه ایشان عقب مسجد آدینه در اساول کهنه واقع است عرس بیست و پنجم شهر ربیع الثانی مقرر است **ذکر سادات رفاعی** سید عبد الرحیم از نژاد سید احمد کبیر رفاعیست سلطان پوره بیرون دروازه رائی پور آباد کرده ایشان ست قبر در همان پوره واقع است عرس ایشان چهاردهم شهر شوال میشود **شاه علی جی گام دهنی** قدس سره نبیره سید عبد الرحیم مزبور نقش توحید بسرودی دیوانی وارد بزبان هندی در رویش و معنی برابر دیوان شیخ مغربی است روضه ایشان در رانکهر متصل روضه شاه مغربی واقع است بار عام ایشان چهاردهم شهر جمادی الاول سال نه صد هفتاد و سه رحلت مقرر است مدت عمر او هفتاد و هفت سال **شاه علی جی ناور الله** مسمے به سید عبد القادر بن سید مصطفے بن سید علی جی گام دهنی قبر ایشان در همان مقبره واقع است عرس هژدهم شهر صفر میشود **ذکر سادات عیدروسیه شریف سید عیدروسی بن سید عبد الله** روضه ایشان اندرون شهر احمد آباد در جوهریواره واقع است آورده اند که ایشان فروتنی و تواضع بمرتبه کمال میداشتند و میفرمودند که اگر کسی پای من می بوسید مرا همچون می آید که گویا در چشم من تیری خلاند اگر دست من میبوسید گویا بروی من سیلی میزدند وفات ایشان بیست و پنجم شهر رمضان المبارک واقع شده از جمله تصانیف ایشان عقد نبوی مشهور و معروف این دیار است پسر ایشان

سید عبد الله در بهروچ و نبیره ایشان سید محمد در سورت آسوده اند سادات شهدی سید محمد مراد شاه شاگرد حضرت سید محمد محبوب عالم بودند قبر شریف ایشان در لونتا واقع است سادات عرفی سید خوندمیر قدس سره بن سید بڈا بن سید یعقوب بیعت و خلافت از عم خود سید شادی بن سید یعقوب بن سید محمود کبیر برادر سید حسین خنکسوار خلیفه حضرت سلطان الاولیاء المشائخ نظام الدین اولیا قدس سره که از ولایت عجم آمده و در پٹن آسوده اند آورده اند چون حضرت خوندمیر در ایام طفولیت شیر میخواست مادرش بی بی جیو نجدید وضو نموده دوگانه ادا میکرد و بدرگاه مناجات میخواست الٰهی این پسر اگر یکی از ستودگان تو باشد نگاهداری والا خاک این عزیز گردان بعد زان شیر میداد چون دو نیم ساله شد پدر درگذشت والده اش پرورش میکرد و عمویش مینمود ظاهر و باطن آراسته در سال یازدهم قائم مقام خود کرده رحلت نمود بعد زان از ریگذار مخالفت عموی دیگر حسب بشارت مخدوم سید حسین با مادر خود از مشیی انتقال نموده در احمد آباد وطن اختیار نمودند و اینجا متاهل شدند و بخدمت حضرت سید برهان الدین قطب العالم رسیده نعمت حاصل نمودند و از شیخ عبد الفتاح نیز تلقین شدند و نعمت یافتند و ایشان از سید علاؤ الدین و او از سید محمد گیسو دراز سید خوندمیر گفتند یعنی که حاصل کردم ازان سه نعمت نمودم یکی برای خود و یکی برای فرزندان و یکی برای بندگان خدا اگر صلحا باشند اثبات نمودم آورده اند که ملک شبان وزیر سلطان احمد اعتقاد تمام داشت و مقبول نظر گشته بسبب اشتغال امور ممالک التزام خدمت نتوانست نمود بنابران ملک خوش باش پسر خود را فرمود که هر روز بخدمت سید برود و دعا عرض نماید روزے بی بی جی مادر سید خوندمیر به سید فرمودند که برای مقبره زمین از ملک شبان خواه ایشان ملک خوشباش بعرض رسانید که گفت مقبره برای خود ساخته ام اگر پسند آید قبول فرمایند حضرت بی بی جی بر بیل سوار شده رفتند و گل آبخار ا بوئیده فرمودند که این جای سنت چون ملک خوش باش در آنجا گنبدی بنا کرده بود عرض نمود که دران قبر خود اختیار کنند فرمودند که هر که اول برحمت حق پیوندد او را دران گنبد نگاهدارند از ارادت الله ملک خوش باش اول فوت شد او را دران گنبد نگاهداشتند سید خوندمیر بتاریخ دهم شهر ربیع الثانی سنه اربع وسبعین وثمانمائة برحمت حق پیوستند در بی بی پوره در مقبره مادر ایشان مدفون اند بی بی جی قدس سره بیعت پسر خود سید خوندمیر را دروه نام خانداشته و خطاب از درگاه حق سبحانه یافته و پدر را و یکے از صلحا و صاحب تقوی بود مادر او علے بنت مولانا ضیا است آورده اند که صاحب ورع و عصمت و عفت بود

ولفت از بزرگان داشت چون شوهرش درگذشت پسر دو نیم ساله ماند او را پرورش و تربیت نمود چون بکمالیت
رسید نعمت بروا ایثار کرد و بدست او مرید شد روزی بدست پدر خود یک اشرفی داد که از بازار جامه خرید کرده
بیار داز دست او اشرفی افتاد چون در زمین نگریست دو اشرفی دید پس هر دو در خاک انداخته بخانه باز آمد پرسید
که جامه چرا نیاوردید گفت اشرفی از دست افتاد چون او را جستم دو یافتم در دل من آمد مبادا حق دیگری بدست
من آید بنابران هر دو را گذاشتیم فرمودند چون از دست افتاده بود فی الحال پیش من آمد که در طاق داشتم بتاریخ
چهاردهم شهر جمادی الثانی برحمت ایزدی پیوست چون وفات سید بتاریخ چهارم گردید بنابران عرس او بنجم
کردند همان تاریخ شهرت یافته در بی بی پور روضه خود مدفون اند **سید یعقوب چشتی قدس سره**
بیعت پدر خود سید خوندمیر دارد در ایام خورد سالگی که فی الجمله صباحت با ملاحت داشت ملک محمد انتیار را
خیال افتاد که بیک نظر منظور سازد سید خوندمیر از کشف باطن دریافته او را لباس پاکیزه پوشانیده بملک
سپرد که این را لغزندی شما دام حضرت ملک در صحبت خود داشتند و علم ظاهری و باطنی او را می آموختند و از
غایت شفقت خود سعید لقب کردند روزے بر سر عنایت آمده میخواستند که کلاه سر خود به سید یعقوب
عطا فرمایند ایشان ابا نمود عرض نمودند که این عنایت به برادرم ملک مسکین که پسر ملک بود نصیب شود بخانه خود
رفتند چون سید خوندمیر از این معنی آگاه شد بحضور طلبیده سرزنش کردند که من ترا برای کاریکه سپرده بودم
امروز میسر شد و تو ابا نمودی چیزی نقد داده فرمودند که میوه خرید کرده بخدمت ملک برود عرض نمائی
که من آرزوها دارم بدان عنایت سرفراز فرمایند چون بخدمت حضرت ملک آمد آرزوی خود اظهار نمود فرمودند
ای خوند کار سعید این کار تو نیست بلکه از خوند کار بزرگ است و پیش خود طلبیده نعمت ایثار فرمودند و کلاه
از دست مبارک خود بر سر ایشان گذاشتند و فرمودند که اگر کار دادن و ستدن بدست ما بودے
بفرزند خود دادمی ما امانت دار خزانه الهی ام هر جا که حکم شود ایثار نمایم و هزار شکر که بر تو حکم شد که از فرزند
عزیز تری آنگاه سید یعقوب را سفارش ملک مسکین کردند و فرمودند شما از طرف خود بدهید ایشان کلاه
خود بملک مسکین دادند آورده اند در ملفوظ ایشان که فیما بین حضرت شاه عالم و سید یعقوب اتحاد عظیم بود
هفتاد بار چنان صحبت واقع شد که هر دو بزرگوار پیراهن از تن جدا کرده یکدیگر بکنار گرفتند و پیراهن بدل کرده
پوشیدند و فرمودند که پیراهن خلافت که می پوشم آورده اند که ایشان به جمیع صفات آراسته بودند امرا
و ملک و ملوک و درویشان اهل سلوک و علما و صلحا بخدمت ایشان می آمدند و هر یکی بر مدعا خود فیضی میبردند

ودر مجلس سماع حالتها میشد وآنچه از نقد وجنس حاضر میبود بقوالان میدادند واکثر حاضران در وقت سماع حاضر میشدند انباح مرام آنها میشد ومیگفت فوت شدن او را ونزد درویش از مرت سخت تر است اَلْفَوْتُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ که واقع شده سر این دارد بتاریخ دویم شهر ذی القعده سنه سبع وعشرین وتسعمائة برحمت حق پیوستند رئیس المحققین وزبدة المدققین شیخ وجیه الدین احمد العلوی قدس سره بن شیخ نصر الله العلوی که در ذات نجسته صفاتش اکثر فضائل صوری ومعنوی فراهم آمده وفرزندان ایشان نسب شریف را منتهی میگردانند به محمد عریض ابن امام همام محمد الجواد قدس سره سید بهاؤ الدین المالکی از اجداد شاه وجیه الدین مذکور در عهد سلطان محمود ثانی از دیار عرب متوجه هند گشته در محمد آباد عرف چانپانیر مسکن وتوطن وتاهل گزیده اولاد بهم رسانیده وسلطان وقت نظر بر تقدس ذات پیوسته بمراعات ظاهری وباطنی می پرداخت ودر محمد آباد بعالم دیگر انتقال فرمود سید عماد الدین از بنا بر ایشان بمنصب قضا واجرای احکام شریعت غرا در قصبه پالری مموله پرگنه بیرم گام بامر سلطانی میپرداخت مولد حضرت رئیس المحققین شاه وجیه الدین در محمد آباد در شهر محرم الحرام سال نهصد ودوده اتفاق افتاد چنانچه از لفظ شیخ تاریخ ولادت واضح میشود از سال پنجم ولادت تا سی وسه سال باکتساب علوم پرداخته تا آخر زندگانی بتدریس در احمد آباد اشتغال داشتند وتالیفات ورسائل وحواشی وشروح بر اکثر کتب درسی از ایشان یادگار مانده ودر مردم ستد اول است وخلقی انبوه بخدمت ایشان رسیده مستفیض ومستفید میگشتند وحالت باطنی نیز بر کمال داشته به هیچ جا آمد ورفت نمیکردند واگرچه ارادت بخدمت شاه قادن چشتی که در پٹن آسوده اند داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث یافته در آداب طریقت تابع ایشان بوده اند وکار را نزد شیخ باتمام رسانیدند چون شیخ مذکور به احمد آباد آمدند شیخ علی متقی که صاحب ظاهر باطن بودند با جمیع علما بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشتند وسلطان وقت فتوی را موقوف بر نوشتن حضرت شاه وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه محمد غوث رفتند در دیدن اول شیفته شیخ گشتند وکاغذ فتوی پاره کردند وبه شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده ومی گفتند که در ظاهر شریعت چنان باید کرد که شیخ علی متقی است ودر حقیقت آنجا که مرشد ما است وآنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق شده این ست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند بکمال رسانیده اند پس از علی هشتاد وهشت مرحله از مراحل زندگانی که از عدد مفهوم میشود مدت عمر بود در سلخ محرم الحرام سال نهصد ونود وهشت که از شیخ

وجیه الدین تاریخ ارتحال مستفاد میگردد ولعالم قدس رحلت فرمودند ودراندرون حصار بلده درخان پور درمکانیکه
بدرس برسند افاده متمکن بودند مفتح قرار یافت صادق خان نامی بخدمت ایشان ارادت داشت بعمارت
مدرسه وگنبد موفق گشته وشیخ حیدر از بنائر آن حضرت آب انبار ومسجد احداث نموده اولاد امجاد ایشان
پیوسته بکسب علوم وتدریس بمضمون الولد سر لابیه بر وساده وفاده قیام دارند ودرنجسته بنیاد واطراف
ودار السرور برهان پور نیز اولاد واحفاد ایشان ساکن اند باجری معموله پرگنه حویلی واراضی متفرقه درو جه معاش
فرزندان بموجب اسناد بادشاهی ومبلغ یک روپیه وچار آنه شامل لنگر سلطان احمد بانی احمد آباد روزینه برای
طلبه ومساکین صادر وواردمدرسه مقرر است اکنون بنابر هرج ومرج این دیار بقوت لایموت محتاج وتفرقه
کمال بحال بقیه راه یافته مزار ایشان مطاف اهل این دیار است **ذکر سادات نوربخشیه سید محمد**
نوربخش جونپوری راجوشهید ایشان سلالة الاولیاء الکرام واسوة النجباء العظام سید محمد نوربخش
کدازسلسله کبرویه علم مفاخرت می افراختند وخلافت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بردوش مباهات میداشتند
صاحب تصانیف وکشف کرامات درتصوف وتصرف ازاهل مقامات بوده درا صل منشا شریفش دربلده جونپور
ودران سرزمین بخرقه عادات مشهور درروضه هندوستان مریدانش ازحد افزون خصوصا درضلع دهاندار
غلغله اش کشید ازلبس سیاحت گذر بطرف احمد آباد افتاد گردیده اوگردید بسیاری ازاهل شهر وقصبات
وقریات ارادتش گزیده چنانچه رعایای پالن پور وآن نواحی وپرگنه بیرم گام ومنڈل وسیاره بطریق او
سلوک دارند رفته رفته باطراف کشید بسلسله کرامت اوظاهر وهویدا دیدند مریدانش محمد مهدی آخرالزمانش
خواندند واعتقاد نمودند که مهدی موعود گویند درآخرالزمان جلوه ظهور نمود همین محمد است چنانچه این عقیده
درمزاج ایشان راسخ گشته وحالانکه مرشد باین معنی امرنکرده این بدعت مخترع مریدانش ازسلاطین
گجرات سلطان محمود وسلطان مظفر که آخر سلاطین گجرات اند واعتماد خان وزیراو وشیرخان وموسی خان
فولادی حکام پالن پور این طریقه اختیار نمودند که این مهدی مقرر بوده اند واکثر اهل حرفه این شهر
همین طریقه عقیده دارند سید راجو وغیره سادات ازاهالی نواح پالن پور درزمانیکه سلطان اورنگزیب
بهادر بعد سلطنت پدر والاقدر خود شاهجهان بادشاه غازی حکومت صوبه گجرات داشتند درسلک
ملازمان سرکار والا منتظم بودند ودرجه تقریب بکمال پیدا کرده بودند شاهزاده بسیار بذل توجه والتفات
درباره ایشان فرمودی بهم سخنے سرفراز میداشت روزے بتقریبی پیش بزرگان محفل بحسب شاکل برزمان

ذکر مهدی

قدس گذشت که سید راجو مرد بزرگ وصاحب شجاعت است بعضے از اکابر محفل قدسی که واقف عقیدهٔ او بودند معروض داشتند که ایشان عقائد فاسد است طریقهٔ مهدویه دارند ومیگویند مهدی موعود آمد ورفت وچون عقیدهٔ اهل اسلام آن است که بعد از ظهور حضرت آخر الزمان توبه قبول نیست پس اینها بعد از نماز دعا حاجت نمیخواهند شاهزاده فرمود که بتقریبی در مجلس معلی امتحان باید نمود وقتی که سید راجو وغیره سادات همراهی شرف بار یافتند در مجلس مقدس ذکر حضرت صاحب الامر مهدی آخر الزمان در میان آمد هر کسی موافق اسلام پاسخ گذارش سید راجو گفت که مهدی موعود آمد ورفت دیگر نمی آید حضرت شاهزاده بفضلا متوجه گشته فرمود که درین باب چه میفرمایند عرض کردند که در کتب مسطور است که دجالان متعدد بوده اند که در دنیا خروج کردند وکشته گان آنها را مهدی خواند اگر باین عقیده مهدی گویند درست است والا آن مهدی موعود که در آخر الزمان جلوه ظهور دهد احادیث در باب او وارد گشته یکی از علامات قیامت است ودران وقت ظهور او خواهد شد وایشانکه سید محمد نوربخش را مهدی میگویند بچه دلیل وبرهان سید راجو جواب داد که دلیل یا شمشیر قاطع است بحکم پیر ما تا آنکه من بدرشتی وانتزاع کشید شاهزاده مجلس موقوف فرمود ایشان را رخصت کرد بعد چندین از نوکری بر طرف کردند سید مع همراهیانش از شهر برآمده نزدیک گلاب باغ فرود آمد روز دیگر باخود اندیشیدند که بدین خواری برطرف شده ازینجا روانه شدن از آئین حمیت وغیریت وکیش ومذهب مالغایت بعید است می باید مریدان واقوام نوربخش را از اطراف واکناف طلبیده جنگ عظیم نمایم پس نوشته ها بطرف پالن پور وغیره دیهات فرستادند واهل شهر نیز که ازان قوم بود اعلام کردند بعضے که نزدیک بودند از حرفه وسپاه وغیره اجماع کردند شاهزاده ازین معنی خبر یافته بموجب بیت سر چشمه شاید گرفتن بیل ✦ چو پر شد نشاید گذشتن بپیل ✦ فضلا را طلب کرده فرمود که درین باب در حق این گروه چه طور سلوک باید کرد معروض داشتند این گروه اهل بدعت اند واجب القتل نیستند اول ایشان را اعلام باید کرد که ازینجا کوچ نمایند وبمکان خود بروند اگر بتمرد وضلالت مصر باشند قتال باید نمود درین صورت لیسانی از سرکار والا مع اعلام قاضی روانه شد وحکم کرد که چون شما نوکری بر طرف نموده لازم است که ازینجا کوچ نمایند که بودن وتوقف مصلحت ندارد جواب نه دادند وبرنخاستند باز معتبری از سرکار والا رفته گفت حکم شاهزاده است بروند وناحق توقف شما موجب غضب سلطانی خواهد بود وتدارک آن نتوانید کرد اظهار کردند که حکم

پیر

پیر است دیگر منظور نمیست غرق حمیت سلطانی بحرکت درآمده محصلان شدید برگماشت که طنابهای خیمه بریده
بحیر برخیزانند و فوج قلیلے متناقب ایشان کرد اگر از روی نخوت بجنگ برخیزند قتال نمایند چون محصلان
طنابها بریدند شمشیر کشی میان آمد فوجیکه متعین بود بجنگ پیوست درین وقت خبر به شاهزاده رسید فوج
دیگر از اندرون فرستاد که یک یک آن ضلالت پیشگان را بکشند چون از دو رکک ایشان را رسیده
مردم عوام که باچوب دستی فراهم شده بودند از بیم جان گریخته کناره گیر شدند و سید راجو و همراهیانش
یک یک مقتول شده سفر عدم گزیدند و در عقائد این قوم به شهادت فائز گشته راجو شهید مشهور
درین شهر قوم اهل حرفه از خلاجان و پای کران و سمه کران و شیر فروشان اکثری مهدوی اند در پالن پور
و دهولقه و بیرم گام و دساره و منڈل ہگی باین عقیده راسخ و این قوم را نوربخشی گویند اما بسیار جاهل از علم
حدیث و فقه خبر ندارند سوای نزاع کاری نه باندک مباحثه بجنگ برخیزند والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر سلسله بزرگان چشتیه که درین دیار از اطراف تشریف آورده سکنا ورزیده و اینجا آسوده
اند **شاه بارک الله چشتی** مرید و خلیفه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند مقبره
ایشان بیرون دروازه ایدریه نزدیک پوره حاجی واقع است چون حضرت شاه عالم را از جناب اقدس
الهی خطاب شاه عالم عنایت شد و جناب مقدس سید عالم صلے الله علیه وسلم فرمودند که حق تعالی
ترا بشاه عالم مخاطب ساخت ایشان عرض کردند که من چون اظهار این معنی کنم فرمودند که ترا پیش پدر و پیر
خود قطب عالم باید رفت او ترا پیش شاه بارک الله چشتی میفرستد مظهور خطاب از آنجا خواهد بود القصه
حضرت شاهیه رفتند همین نظر حضرت شاهیه تبسم کنان فرمودند که بیائید شاه عالم شما را پیش
شاه بارک الله باید رفت و رخصت فرمودند حضرت شاهیه حسب الحکم پیش شاه بارک الله رفتند
چون شاه بارک الله دران وقت بر آوردن دیوار مشغول و مریدان گل برمیداشتند میرسانیدند حضرت
شاهیه نیز بر سر خود بر آرسید گل برداشته بودند شاه بارک الله چون حال بدین منوال دیدند
فرمودند بیائید شاه عالم شما را چنر شاهی می زیبد آن سید را گرفته بکار بردند و از دیوار فرود آمده بخانه
برادر خود شاه عطاء الله که برادر خود بود ند رفتند دیدند دیگر پرازلو بیا در بار است برداشته آوردند بحضرت
شاهیه عنایت نمودند بخدام خود گفتند که همراه شاهیه ببرید و جائیکه بشنوید که از آسمان و ما فیها
و زمین و ما علیها متکلم بکلمه شاه عالم شوند برگردید حضرت شاهیه دیگ لوبیا بر سر گرفته متوجه خدمت حضرت

قطبیه شتافتند و در راه چون بسه دروازه احمد آباد که در بازار واقع است رسیدند در آنجا دهل لنگ و گنگ بی البصر بود و دهل میزد و گدائی میکرد چون نزدیک او رسیدند حق تعالی او را پا و زبان و گوش و چشم مرحمت فرمود که ایستاده شده شاه عالم شاه عالم میگفت و مردم دیگر و در دوکان و آسمان و زمین و مخلوقات دیگر متکلم بکلمه شاه عالم شاه عالم شدند از حضرت شاهیه روبخادم مخدوم شاه بارک الله کرده فرمودند که حالا شما برگردید که حکم بر شما تا همین جا بود و خدام برگشتند و حضرت شاهیه بخدمت قطبیه رسیده ماجرای عرض کردند دیگ لوبیا از نظر گذرانیدند و مثل مشهور که چشتیون نے پگائی اسنے بخاریون نے کھائی یعنے چشتیان پختند و بخاریان خوردند اصلش این است **حضرت موسی سهاگ** مشهور آنست که سلسله چشتیه ارادت دارند و در دست چوریها میپوشند و همراه طائفه رقاصان و سرودگویان میگشتند باین لباس خود را پوشیده میداشتند در روضات شاهی مسطور است میان موسی درویش مشهور به سهاگ در سواد احمد آباد ساکن بودند و همیشه در دست چوریها میپوشند روزیکه اهل الیشان رسید حضرت شاهیه دام جلاله را مکشوف شد بخلیفه خاص حضرت میان مخدوم فرمودند که میان موسی سهاگ گذشته اند شما جلد بروید و شریک تکفین و تدفین الیشان شوید و خبردار باید بود که کسے چوریهای الیشان دور نه کند و بمقتضائی کما تکونون تموتون بخاک سپارند انتها و چنانچه خود را در ایام حیات در لباس زنانه پنهان میداشتند بعد ممات هم قبر الیشان نامتعین و نامشخص است از جمله چهار قبر که در محوطه مزار الیشان طرف باغ شاهی واقع است که هر چهار بیک صورت اند معلوم نه میشود که قبر الیشان کدام است و الله اعلم باسراره عرس شریف دهم رجب المرجب میشود **شیخ حسن محمد چشتی** قدس سره فضائل کمالات اکتساب ابو الصالح شیخ محمد المعروف به شیخ حسن محمد ابن شیخ احمد المعروف به شیخ میان جی ابن شیخ نصیر الدین در علم ظاهر و باطن یگانه روزگار بودند در عمر پنج یا شش سالگی خلافت و ارادت از خدمت شیخ جمال الدین قدس سره یافتند و از شیخ محمد علی ابن نور بخش که صاحب تقوی و ورع بود در اخبار غیب از ماضی و حال و استقبال میگفت خلافت سلسله قادریه نوربخشیه و طیفوریه و دیگر سلاسل یافته و تعلیم قران مجید از سوره تکاثر تا آخر در خدمت الیشان نموده و بعد بلوغ از خدمت والد ماجد خود نیز خلافت گرفته صالح مادرزاد بود و بحضور پدر شهره آفاق گشته در صغر سن مردمان معتقد بودند سلطان محمود شهید و امرایان دیگر بخدمت شیخ اعتقاد تمام داشتند چنانچه مذبور اساوره وغیره چهارده موضع و خلیفه شیخ مقرر کرده بود شاه پور که بیرون دروازه است

چکلہ رکن الملک نیز در تصرف شیخ مقرر کردہ بود بکمال باطنی دولت و ثروت ظاہری بسیار داشتند و خرچ اعراس بزرگان و طعام درویشان بر وجہ استیفا میکردند مع ہذا پس انداز و جمع پیشہ و مسجد کلان کہ اندرون شہر متصل دروازہ شاہ پور واقع است بنا نمودہ شیخ است در مدت ہشت نہ سال تیار شدہ و مبلغ لکھہ روپیہ بران خرچ گردیدہ درین ضمن تغییر تبدیل سلطنت گردید و متاع و اسباب شیخ بتاراج رفت بعضے از دیوار و مینار ہا ناقص ماندہ تاریخ بنای مسجد کہ در سنگ کندہ کردہ طرف چپ محراب میانہ نصب کردہ اینست بیت

قطب زمانہ شیخ حسن ساخت مسجدے	کا بجا کنند اہل عبادت دعا شیخ
چون شیخ ابن رفیع مکان را بنا نمود	تاریخ سال روز قضا شد بنای شیخ

لفظ بنای شیخ تاریخ است و تفسیر محمدی کہ متضمن ربط ابیات است تصنیف شیخ و مقبول علما افتاد و بتفسیر بیضاوی نیز حاشیہ نوشتہ و حواشی و مصنفات دیگر ہم دارند چہل و یکسال بر سندارشاد متمکن بودند بیت وہفت سال بحضور پدر و چہارده بعد وفات ایشان و تولد در سنہ نہ صد و بیست و سہ و وفات بیست و ہشتم شہر ذی القعدہ روز شنبہ سنہ نہ صد و ہشت واقع شدہ عمر شریف پنجاہ و نہ سال و شش فرزند داشتہ چہار پسر و دو دختر شیخ کمال محمد بعد از پدر بر سجادہ نشستند بمرتبہ قطبیہ رسیدہ و شیخ قطب محمد طرف برہان پور سکونت ورزیدہ بدانجا برحمت حق پیوستہ قبر نزدیک روضہ شیخ باجن واقع است و شیخ محمد صالح و دختران بی بی خدیجہ و بی بی عائشہ عرف اچھی ماں کہ نہایت صالح متقیہ و صاحب کشف و کرامات و ہمیشہ بذکر و تلاوت قران مجید مشغول بود میان شیخ محمد چشتی قدس سرہ قطب زمان و مقتدای اہل عرفان شمس الدین ابو الحسن شیخ محمد چشتی از عجائب قدرت الٰہی بودہ خوارق ایشان بظہور رسیدہ از حد حصر افزون و بیرون است و تولد ایشان در سال نہ صد و پنجاہ و شش واقع است چنانچہ تاریخ آن از لفظ شیخ وی مستفاد میشود تحصیل علوم ظاہری و باطنی و استفادہ غیر از پدر خود از ہیچ جا نگرفتہ و بعد از فوت پدر حل مشکلات از روح پدر خود در خواب میکردہ و با حضرت سید جلال ماہ عالم ملاقات نمودہ سید بہ تعظیم و تکریم پیش آمدہ فرمودند کہ خلقی کثیر از ایشان منتفع خواہد شد و نام و ولایت ایشان در اطراف و اکناف عالم خواہد رفت و صاحب تصانیف طریقہ صوفیہ خواہد گشت و قول و فعل حجت اہل سلوک خواہد گردید چون بعد از پدر بر سجادہ نشستند فقر ظاہری نمود بعضے از مریدان و معتقدان التماس نمودند کہ اسانید و ظائف کہ از بادشاہان گجرات بآبا و اجداد حضرت دادہ بودند اگر عنایت شود بہ سلطان جلال الدین اکبر بادشاہ نمودہ صورت استخلاص آن کردہ شود تا فوت مایان

بسهولیت بسر آید و باعث اطمینان خاطر گردد فرمودند فقیران را چه حاجت است که باز منت بادشاهان مجازی بکشند
بادشاه حقیقی که رزاق بندگانست هر چند درین باب جد و جهد کردند اما قبول نکرده آخرش آسانید مذکور را در
حوض خانقاه خود نشسته انداختند و چون فقر ظاهری و عداوت معاندان روی نمود از شهر برآمده بر کنار
دریای سابر بر در مسجد ملک مقصود خلوت اختیار نموده بودند و برای نماز جمعه در شهر بخانقاه خود می آمدند
گاهی تا چهل روز ها بخا مشغول میبودند تا چند سال همین نمط گذرانیدند و اذکار و اشغال با تمام رسانیدند بعد از
چند سال که خوارق و کرامات بظهور آمد و مردمان مرید و معتقد شدند در شهر سکونت ورزیدند و بدرس و تلقین
مشغول شدند اکثر اوقات در مجلس اعراس بزرگان وغیره سماع بدون مزامیر می شنیدند و وقت سماع
عجب حالتی رو میداد و آب از چشم جاری میشد آورده اند که بحضرت شیخ هاتفی آواز داد که خدمت قطب
بشرط عمل و اظهار بنام تو مقرر کردیم ازین اشارت پر بشارت تا سه روز مست و مدهوش شدند بعد از سه روز خلعت
قطبیت عطا شد و همان روز در شهر مشهور است که شیخ محمد قطب زمان ست چنانچه بتاریخ بیست و ششم
رمضان المبارک سنه یکهزار و دو حضرت شیخ بخادم خود ولی نام فرمودند قدری نبات آورده وقت
نماز فجر حاضر باش وقتیکه اشاره شود بشریف بدهی چنانچه بیست و هفتم شریف عبد القادر بن حضرت
شریف شیخ عبد روسی که روضه ایشان در جوهری واره واقع است آمده با حضرت شیخ محمد ملاقات کرده نماز
صبح خوانده بعد از فراغ ذکر و فاتحه از همه پیش آمده با شیخ مصافحه کرده فرمودند که قطبیت مبارک باشد و از
هر طرف آواز می آمد که شیخ قطب بعد زان تبرک نبات دادند و شریف آن تبرک را بهمه حضار داده وقت
چاشت مرخص شده بخانه خود تشریف بردند آورده اند که وقتی حضرت شیخ برای زیارت خواجه نصیر الدین چراغ
دهلوی و بزرگان دهلیه تشریف برده بودند روزی برای زیارت حضرت شیخ نصیر الحق والدین برفتند در آنوقت
کسی از مجاوران حضرت حاضر نبود شیخ خادمان خود را هم بیرون گذاشتند و خود اندرون گنبد در آمدند
یک رتبه قبر حضرت خواجه که از یک تو سنگ بود از میان شگافته شد و حضرت شیخ درمیان قبر در آمدند یک
خادمی دزدیده نگاه میکرد و از حیال خبر یافته بدیگران اطلاع داد همه خادمان آمده در گنبد متحیر و متفکر ایستاده ماندند
و شیخ تا دو ساعت اندرون قبر بودند بعد زان در آمدند و در آنوقت چهره مبارک شیخ مثل آفتاب
و ماهتاب تابان و درخشان بود این خبر در دیار دهلی مشهور و معروف است و تا حال شگافت درمیان
سنگ قبر که اصل یک لخت بود نمایانست و چون این خبر در دهلی اشتهار یافت خوانین آنجا این ماجرا

بجناب جهانگیر بادشاه که در آنوقت در اجمیر بودند معروض داشتند که همچون بزرگی وارد این دیار گشته است بادشاه
از استماع این معنی فرمانی فرستاد که هر گاه که برای زیارت حضرت خواجه معین الدین علیه الرحمه تشریف خواهند آورد
و بدرقه چرخ راه داده اینجا رسانیده بگویند که با ملاقات بکنند چون آنجا رسیدند بعد از فراغ فاتحه وقت مراجعت
با بادشاه ملاقات کرده همان روز مرخص شدند هر چند بادشاه برای مطالب دیگر گفته فرستاد لیکن ایشان قبول
نکردند مگر یک ویک که بنام فرزندان ایشان بود مقرر کنانیدند آورده اند در سنه یکهزار و بیست و هفت جهانگیر
بادشاه به احمد آباد تشریف آورده بوساطت سید احمد قادری استدعای ملاقات شیخ کرده روزی شیخ
برای دیدن بادشاه آمدند در آنوقت بادشاه تماشای شیران میکردند که یک شیر حمله کرده پنجره را شکسته برآمد همه کس
گریخته کناره گرفتند و شیخ همان جا ایستاده بودند که شیر شل سگ آمده سر بر پای شیخ گذاشته دم می جنانید
وفات ایشان وقت چاشت روز یکشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه یک هزار واقع شده در خانقاه خود
متصل قبر پدر طرف شرق مدفون شدند تاریخ وفات این مصرع مستفاد میشود مصرع واصل حق محمد چشتی +
شیخ را چهار پسر بودند اول شیخ حسن محمد همیشه دعا میکردند که حق تعالی بسلامت ایمان مرا پیش از پدر بردارد که مرا
طاقت برداشت دوری ایشان نیست و نخواهد بود چون خبر وصال حضرت شیخ به ایشان رسید بیهوش شده
افتادند روز سیوم جان بحق تسلیم کردند پسر دویم شیخ محمود محبوب ترین فرزندان حضرت و گوشه نشین بودند هیچ
جای آمد و رفت نمیکردند و در سال ششم ماه ربیع الثانی وفات یافتند پسر سیوم شیخ سراج الدین محرم راز
و مدار المهام حضرت بودند بموجب وصیت پدر برادر زاده خود شیخ یحیی را جانشین پدر خود کرده خود بر سجاده
نه نشسته بتاریخ هفدهم سال یکهزار و پنجاه انتقال نمود پسر چهارم شیخ عزیز الله اما ایشان را پرورش و تربیت
از شیخ سراج الدین بود میان شیخ یحیی چشتی قدس سره رئیس المشایخ و الاولیا زبدة الاتقیا شیخ
الحرمین وزائر الباءین شیخ محی الدین ابو یوسف یحیی الچشتی ابن شیخ محمود بن شیخ محمد چشتی ذات مبارک ایشان
حجت بود بر مشائخ سلف بلکه در متقدمین هم مثل ایشان هم نبوده باشند ولادت باسعادت ایشان روز پنجشنبه
بیستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و ده بود در عمر بیست سالگی از تحصیل علوم ظاهری و باطنی در خدمت
جد شریف خود فارغ شد و کسب باطن بکمال رسانیده بود حافظ قرآن شریف هم بود بحضور جد خود چند مدت
نوکر سیف خان و مرزا عیسی ترخان گردیده اما ورع و تقوی در آنجا نیز از دست نمیداد چنانچه در ملک گیری سورت
روزی بر دهی تاخته بودند همه لشکریان دانه و کاه از دیها آورده خود هم میخوردند و اسپان را میخورانیدند ایشان

لگام اسپ گرفته یک کناره نشسته بودند رفقا هرچند بجد شدند که شما هم بخورید و اسپ را هم بدهید سوای این آنجا میسر نخواهد آمد لیکن ایشان قبول نکردند همین طور گرسنه بخواب رفتند ناگاه شخصی از غیب پیدا شد در یکدست رول که در آن حرمای که از روغن دمیده میسازند بود و در دست دیگر پشتاره کاه حواله ایشان کرد و چنانچه ایشان و اسپ سیر شدند معلوم شد که آن شخص خضر بود چون بعد رحلت جد خود بر مسند ارشاد نشستند آمد و رفت ترک کرده گوشه گیری و عزلت اختیار کردند و بهیچ جا نمیرفتند چنانچه محمد اورنگزیب بادشاه هنگام صوبه داری شهر ملک نظام استاد خود را بخدمت شیخ فرستاده استدعای ملاقات کردند شیخ جواب گفته فرستادند که مطلب از ملاقات درویشان دعای ایشان است و فقیر اینجا دعا خواهد کرد و اگر اعتبار یک اطاعت اولوالامر واجب است خواهد آمد اما دعائیکه از خوشی دل باشد نخواهد شد آخرش بادشاه بخدمت شیخ آمده ملاقات کردند و محظوظ شدند و عرض کردند زر آنچه علوم دین محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد فرمایند حضرت شیخ گفتند انشاء اللہ تعالی همین مستم خواهد شد چنانچه از زبان شیخ برآمده بود همان مستم شد که ایشان بادشاه شدند و حمایت دین محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بوقوعی بعمل آوردند بعد زان در ایام شاهزادگی در هر سال دو صد روپیه بخدمت شیخ میفرستادند و بعد از تقرر سلطنت هر سال هزار روپیه نقد و دستار و خرجی و کمر و مکتوب بدست خود میفرستادند و حضرت شیخ را میل طرف مولود و سرود بی مزا میر بسیار بود چنانچه معمول خاندان چشتیه است در اعراس و مجالس بزرگان همیشه مولود و سرود میشد چون تقیید بادشاه درین امر بسیار بود مرزا باقر محتسب از همه مولود خوانان و سرود گویان مچلکا گرفته که بهیچ جا مولود نخوانند و سرود نگویند این معنی در آنوقت از همه جا موقوف شده مگر در خانقاه شیخ که مولودی میشد این معنی بر محتسب و دیگر مردمان شاق می آمد چنانچه یک روز محتسب قرار کرده که مولود خوانان را از خانقاه شیخ گرفته بیارد و تنبیه و تادیب نماید بارادہ فاسد آمده بخانه میر عرب نشسته چون این خبر به شیخ رسید ایشان مریدان خود را فرمودند که همه مسلح شده مستعد بنشینید اگر محتسب ارادہ فاسد این طرف نماید بزنید و خود هم نیچه گرفته نشستند چون این خبر به میر عرب و محتسب رسید میر عرب گفت اول من رفته شیخ را بفهمانم اگر قبول کند فبها و الا شما دانید و کار شما چنانچه میر عرب بخدمت شیخ آمده اظهار کردند که محتسب باین ارادہ آمده است لهذا بهتر آنست که چند روز زین امر موقوف باشد و حکم بادشاه طلبیده اجرا خواهند فرمود شیخ از استماع این معنی بسیار برهم شده فرمودند کسبت بادشاه بادشاه منم هر کرا می خواهم بر تخت مینشانم برو و محتسب را بگو که زود بیاید میر عرب برخاسته آمد و ماجرا پیش محتسب اظهار نمود و گفت الحال

اینمنے پیش رفت نخواہد شد برخاستہ خود آمد شیخ این ماجرا باعث وہنگامہ وفساد چند بالا نوشتہ پیش بادشاہ بمعرفت
شیخ عبد اللہ پسر شیخ نظام فرستاد اما عبد اللہ مزبور از رگذر ساخت مدعیان شیخ خطوط بہ بادشاہ نرسیدند
آخر شیخ خطے بمعرفت سید علی رضوی خان فرستاد ایشان بخدمت بادشاہ گذرانیدند پادشاہ خطرا بوسہ داد
بر سر گذاشتہ معذرت بسیار کرد چہار خطوط یکی بنام راجہ جسونت سنگھ کہ در آنوقت ناظم اینجا بود ویکی بنام قاضی
محمد شریف ویکی بنام نظام الدین احمد دیوان ویکی بنام میر بہاؤ الدین بخشی فرستاد کہ مرزا باقر محتسب را تاکید
تمام منع نمایند کہ بار دیگر گرد این افعال نگردد ودر مسلہ مختلف فیہ احتساب نہ نمایند وہر چہار بخدمت شیخ رفتہ
معذرت این امر از طرف ما نمایند ویک ہزار روپیہ وچہار تولہ بخدمت شیخ بگذرانند چنانچہ ہر چہار شخص بموجب
حکم بادشاہ محتسب را بزجر ومنع نمودہ بخدمت شیخ آمدہ معذرت دمر سولہ را گذرانیدند بعد زان ہیچکس برائے
مولود وسماع فراہم ہیچ کس نہ شدہ حضرت شیخ دو مرتبہ بحرمین الشریفین رفتہ چون مرتبہ اول والدۂ ایشان
ہنگز رضا نمیداد کہ اگر وقت این ضعیفہ رسد کدام کس تکفین وتدفین خواہد کرد برادر شما شیخ فرید ہم اینجا حاضر نیست
طرف دکھن رفتہ بہر قسم شیخ والدہ را راضی کردہ بقرار آنکہ ماہر دو برادر زود باز زیارت حرمین الشریفین سعادت
حاصل نمودہ خواہیم رسید چنانچہ بموجب قرار ادای حج نمودہ بزیارت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم
مشرف شدہ بخدمت والدہ رسیدند بعد واقعہ والدہ ماجدہ خود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین غالب شدہ
بارادہ توطن این دیار بی اطلاع مردم پای برآب نمودہ در کھاریہ مسجد مولانا فرود آمدند اکثر مردمان شہر
برای وداع ورخصت بخدمت شیخ آمدند عبد الواحد بوہرہ کہ فضیلت ظاہری داشت ودر صلاح وتقوے
مشہور وشل خود ہیچ یکے را نمی انگاشت وبا فرقہ صوفیہ خصوصا اہل سماع انکار وعداوت کلی میداشت
چون حضرت شیخ دران نزدیکی تشریف فرمودند تو ابعان عبد الواحد گفتند کہ شیخ بمکہ معظمہ میروند ودریجا
فرود آمدہ اند برای دیدن ایشان باید رفت چون او منکر سماع بود وشیخ اکثر مولود وسماع میشنیدند گفت برای
ملاقات ایشان چہ بروم ایشان غین غین میشنوند مولود وسماع را بہ این لفظ ادا کرد ونظر بر ظاہری علم وے
شیخی میخواستند برای دیدن او برو مدرین اثنا خادمان آمدہ عرض کردند کہ فلانی ہمچون منکنان گفتہ است
شیخ ملاقات او موقوف نمودہ در غضب آمدہ فرمودند کہ این مردک خود غین غین خواہد کرد چنانچہ ہمان روز
وقت نماز مغرب عبد الواحد مزبور امامت نمودہ شروع در قرات کرد چون بلفظ غیر المغضوب رسید غین غین
کردن گرفت ہر چند خود را کرد آورد تا غیر المغضوب گوید نتوانست خواند آخر الامر نماز را ترک دادہ دیگرے را بجای خود

نصب نموده ازان باز هر وقتیکه امامت کردی همین عنین کرده لفظ غیر المنصوب بر زبان آمدی اما در نماز هرگز نمیتوان
خواند تا آخر عمر همین حالت داشت این حکایت بحد تواتر رسید و در میان خواص و عوام مشهور و معروف است
چون از میخارو انه شده به بندر سورت رسیدند بمردمان مذکور کردند که در جهاز برای بول و غائط و وضو هرج
بسیار میشود شیخ فرمودند چرا همچون کنند که احتیاج این چیزها بشود چون شیخ بر جهاز سوار شد سوای قهوه
هیچ چیز نمی خوردند و خواب و بول و غائط هم نکردند از وضوئیکه سوار شده بودند بجده رسیدند در میان راه
چهل روز گذشته بود این خرق عادات شیخ مشهور است بسبب عارضه پا در مکه معظمه و مدینه منوره اقامت ورزید
یکسال در مکه و یکسال در مدینه میماندند تا چهارده سال بدانجا گذرانیدند و وفات شیخ در سجده نماز روز یکشنبه
تاریخ بیست و هفتم شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و یک است قبر شریف متصل قبر حضرت عثمان ذی النورین در مدینه منوره عمر شریف
نود و یکسال شد نسل ایشان باقیست **شیخ علی متقی قدس سره** این شیخ ابو محمد این شیخ حسن ابن شیخ راجا
از فرزندان حضرت سلمان فارسی و مرید و خلیفه حضرت شیخ محمد چشتی که بالا مذکور شده در ورع و تقوی نظیر
نه داشتند از خانه همچکس طعام نمیخوردند مگر از خانه شیخ خود بعضے اوقات برای زیارت شیخ که رفتند میخوردند همیشه
قوت ایشان باین طریق بود که تره فروشان بر کنار دریای سابرمتی کاری می نشستند آنچه ناکاره میبودی انداختند
ایشان تره ناکاره را در دیگ گلی پختند و میخوردند فضیلت تمام داشتند بعضے تصانیف هم دارند خوارق عادات
ایشان مشهور است و در آخر ایام از پا مانده بودند و طاقت مشی نداشتند بتاریخ یازدهم شهر رجب المرجب سنه
یکهزار و چهل از این عالم انتقال نمودند گنبد قبر ایشان در اساول کهنه مقابل روضه حضرت شاه بهیکن قدس سره واقع
است **مخدوم شیخ عزیز الله قدس سره** مشهور به متوکل علی الله بودند صاحب کشف و کرامات
و خوارق عادات بوده و اکثر فرزندان ایشان صاحب علم ظاهر و باطن بوده اند قبر ایشان در معدان پور واقعست
وفات بیست و سیوم شهر صفر المظفر **مخدوم شیخ رحمة الله قدس سره** ابن شیخ عزیز الله مذکور صدیقی
اند صاحب ورع و تقوی بود سلطان محمود بیگڑه مرید ایشان بود در روضه ایشان در سیهور که آباد کرده ایشان بود
واقع است عرس بیست و ششم جمادی الثانی مقرر است **خوشترابی بی قدس سره** از فرزندان شیخ
مخدوم رفیع الله ابن شیخ سعد الله بن شیخ عزیز الله المتوکل علی الله بودند و در نسبت خاله شیخ محمد چشتی اند
عابده زمان و عارفه آوان بود عمری دراز یافته چون جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بیست احمد آباد آمده خواست
تا بی بی را طلبیده ملاقات نماید بی بی جواب داد که ما مستورات گوشه نشین ایم ما را با ملاقات بادشاهان چه کار

اگر دعای خواهند غائبانه دعا کنم بادشاه معذور داشت و معتقد شد قبر شریف ایشان در نصیر آباد نزدیک روضه مخدوم عطاء الله ولد شیخ نصر الله چشتی واقع است **میان خان چشتی قدس سره** سر آمد تارکان زمان حضرت میان خان نزدیک ملتان پور بر کنار دریای ساب حجره ساخته مشغول میبودند و قبر شریف ایشان نیز بجانب نزدیک مسجد کلان سنگین که ملک مقصود بنا نموده واقع است سلسله ارادت ایشان بخواجه نصیر الدین چراغ دهلوی پیوندد میوال میرسد میان خان چشتی مرید شیخ نظام الدین نارنولی بودند و قبر ایشان در کهلوخورد واقع است و ایشان مرید خواجه خانون علی ناگوری چشتی و ایشان مرید خواجه اسمعیل بن خواجه حسین سرمست فاروقی چشتی و ایشان مرید خواجه حسن سرمست بن خواجه لاد و ایشان مرید خواجه اختیار الدین عمر و ایشان مرید خواجه شادی و ایشان مرید خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره و هم قاعده ایشان چنان بود که با هیچکس صحبت نمیداشتند اگر کسے برای ملاقات می آمد از اندرون حجره آواز میدادند که کیست چون نام خود میگفت می پرسیدند که گاهی ملاقات کرده اید اگر گفته نه کرده ام در حجره وا کرده در اندک فرصت وداع میکردند اگر گفتی که یک بار ملاقات کرده ام جواب میدادند که فقیر همانست که دیده بود حاجت باز دیدن چیست روزی شیخ محمد چشتی از والد خود رخصت گرفته برای ملاقات میان خان رفتند و زنجیر حجره را جنبانیدند از اندرون ایشان موافق معتاد جواب دادند که کیست شیخ محمد از دل پر جوش آواز پر جوش کشیدند که هنوز هنوز در کیست کیست درمانده اید میان خان لختی در خود فرو رفتند پس دم سرد از دل پر درد بر آورده گفتند بیا معلوم شد پسر شیخ حسن محمد آمده است در حجره وا کرده بمکالمه مشغول شدند و الله اعلم باسراره چه سیر در میان آمده باشد بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند **میان غنیبن شاه قدس سره** مجذوبی بود با غنیبی نام اکثر اوقات در خدمت شیخ محمد چشتی آمدی صاحب نفس بود و قتیکه سلطان مظفر بضود را احمد آباد آمده و تخت از ملازمان اکبر بادشاه گرفت و ملک بتصرف خود آورد و شیخ صالح محمد ابن شیخ حسن پیش با غنیبی نفس گرفتن در باب سلطان مظفر رفتند با غنیبی گفت چه مظفر آمد منم مظفر آخر الامر میان چند روز مظفر شکست یافت و گریخت آخرش گرفتند و کشتند قبر با بای مذبور بیرون دروازه شاه پور واقع است درین ایام مردمان غنیبن شاه میگویند برای حصول مطالب مردمان باش و جواری و سینه گوسفند پخته می آرند و زیارت می کنند و بمقصود میرسند عرس بیست و سیوم شهر رجب میشود

ذکر سلاسل بزرگان متفرقه

سلاسل بزرگان متفرقه که بعضے درین دیار آسوده اند و بعضے ازان در پرگنات و قصبات متعلقه این صوبه رحل اقامت انداخته اند و بعضے ازان وارد این دیار گردیده باز بطریق آشریف برده اند **شیخ متقی کلان قدس سره** ابن شیخ حسام الدین ابن عبد الملک المتقی القادری الشاذی المدنی الچشتی

آبا کرام او از جون پور بودند و تولد او در برهان پور است پدر او در اوان هفت سالگی پدر او بخدمت شاه بابن چشتی برده مرید ساخته و در قریب آن بسفر آخرت خرامید طبیعت بشری چند گاه ببازی مشغول بود قریب بایام شباب در ملازمت بزرگان و ملوک منظور آمده و قدری از اموال و متاع دنیا بدست آورد همدران اثنار جاذبه عنایت الهی در رسید و حقارت دنیا در نظر آمد در خدمت شیخ عبد الحکیم بن شاه بابن رسیده خرقه خلافت چشتیه پوشیده بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت شیخ حسام الدین متقی رسیده طریقه سلوک و ورع و تقوی بامداد صحبت ایشان پیش گرفت در مدت دو سال تفسیر بیضاوی و عین العلم را مطالعه کرده عزیمت حرمین الشریفین نمود و آنجا با شیخ ابو الحسن بهکری صحبت داشته و تلمذ نمود از علما و مشائخ دیگر که در آنجا بود استفاده کرد و از شیخ محمد بن محمد السخاوی خرقه خلافت قادریه و شاذلیه و مدینه و مغربیه پوشیده و در مکه معظمه رخت اقامت نهاده و به جمع تصانیف کتب و رسائل در علم حدیث و تصوف اشتغال نمود و کتاب جمع الجموع شیخ جلال الدین سیوطی که احادیث را بترتیب حروف تهجی جمع نموده و ادعای حدیث نبوی از اقوال و افعال کرده مبوب فرمود بر ابواب فقه ترتیب داده بار دیگر محبت ازان گرفته مگر انداخته و از جمله تصانیف او تلقین الطریق است که بتصنیف آن از غیب الهم و دیگر مجموعه حکم کبیر که نافع و شامل مراتب تصوف است شیخ ابن حجر که در زمان خود اعظم فقها، مکه و عالم علما آندیار بود نزد در ابتدا حال استاد شیخ بود بارها خود را نسبت به شیخ تلمیذ حقیقی میخواند و مرید شیخ شد و خرقه خلافت پوشید و طریقه شیخ در صفر الود که دو خریطه راست کرده بودند در یکے اسباب طعام از برنج و ماش و ارد و روغن و ظروف میداشتند و در خریطه دیگر مصحف مجید و چند کتب ضروری و مشک آب بسیار کلان و از دست خود می پختند و از کسے در خدمت استعانت نمیخواستند مگر دو وقت ضرورت و باجرت و در ایام سلطنت سلطان بهادر در احمد آباد قدوم میمنت لزوم فرموده بودند سلطان را باستماع کمالات و اوصاف جا: به ملاقات قوی شد و استدعائی نمود شیخ قبول نکرد و همیشه در حجره بسته کسے را بخود راه نمیداد چون اشتیاق سلطان از حد زیاده شد قاضی عبد الله سندهی که از سنده برآمده نیت اقامت مدینه منوره کرده چند روز مقیم احمد آباد بود و با شیخ رابطه محبت و اعتقاد درست داشت عرض نمود یکبار التماس سلطان باجابت مقرون کرد اگر خواهند با وے کلام نه کنند شیخ گفت بعضے منکرات در وضع او از لباس وغیره ظاهر است چگونه روا باشد که او را ببینم و امر بمعروف و نهی از منکر نه کنم ملازمان هر چه دانند بگویند چون سلطان بملازمت آمد نصیحتی که باید کرد ند روز دیگر سلطان کرور ٹنکه گجرات فتوح فرستاده و آن مبلغ تمام بقاضی عبد الله مذکور دادند و گفتند چون باعث ملاقات

و واسطهٔ حصول این مبلغ شما بودند بشما تعلق داشته باشد و اشتغال شیخ همیشه بتتبع سنن و احادیث نبوی صلعم بود و جمیع مشایخ و اکابر آنوقت بکمال فضل و ولایت وی معترف بودند و قوت خود از وجه حلال میبود و میکردند و گاه گاه از بیوه زنان قرض میگرفتند و ادای آن از وجه حلال میبود میکردند و میگفتند که بار ها در بیابان مفاوز افتاده که آب در قعر چاه بود و اهوان بر کرد چاه آمده تشنه ایستاده اند و طرف آب نگاه میکردند از تنگ چاه جوشیده بالا میدوید و آن حیوانات آب خورده سیر میشدند و شاید که ما غیر ازان آب خورده باشیم سلطان محمود گجراتی اکثر بملازمت شیخ آمدی و سلطان در باب آب وسواس عظیم داشت و هیچ حیله این شک زایل نمی شد شیخ طشت و آفتابه طلبیده کلاه خود را سه بار شسته انداختند و آب مرتبه چهارم نگاه داشتند و فرمودند با محمود این آب در شریعت مطهر و پاک و نظیف است و شک کردن درین از وسواس شیطان است این آب را بخورید و هیچ وسواس راه نیافت ولادت شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و پنج بود و وفات دوم شهر جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج واقع شده و عمر نود سال و قبر در مدینه مطهره **شیخ عبد الوهاب قدس سره**

ابن شیخ ولی الله المتقی القادری الحنفی المنذوی المکی مرید شیخ علی المتقی مرشد شیخ عبد الحق دهلوی تولد ایشان درمنده است والد شریف ایشان از اعیان و اکابر منده و بود به سبب وقوع حوادث در برهانپور توطن گرفت پدر و مادر شیخ در صغر سن گذشتند و هم از آوان طفولیت در طلب حق بود و در راه فقر و تجرید رنج مسافرت کشیده و غالب سیر ایشان در نواحی گجرات و دکهن و سیلان و سراندیپ بوده در عمر بیست و نه سالگی بمکه معظمه در آمدند شیخ علی متقی از خبر قدوم ایشان بواسطه محبت و سابقه آشنائی که با پدر ایشان داشتند برای دیدن آمده مهربانیها نمودند و استدعای صحبت و همخانگی کردند ایشان از یگذر استغنا و بی نیازی در اول مجلس احادیث نکرده در آخر مشاهده فضل و کرم شیخ صحبت نمودند و بکتابت تالیفات شیخ و تصحیح در مقابله آن مشغول شدند و کتابت بسیار میکردند بعضے اوقات در شب هزار بیت مینوشتند سوای کتابت روزه در خدمت و استرضای شیخ چندان کوشیدند که باصدق فنا فی الشیخ گردیدند دوازده سال در خدمت شیخ بودند و چهل و چهار حج گذاردند که مدت اقامت ایشان در مکه معظمه بود یک سال بعد رحلت شیخ بجهت حق بعضے صله رحم در احمد آباد تشریف آورده بودند شر بعضے از مهدویه که عداوت قدیمی با شیخ داشتند هم دران سال بمکه معظمه عود نمودند و حج ایشان فوت نه شد اهل حرمین و مشایخ یمن و مصر و شام متفق اند بر ولایت و علو شان و بزرگی ایشان **ملک محمد اختیار و شیخ کبیر الدین قدس سره**

ملک محمد اختیار یکی از امرایان سلطان محمود بیگره است چون سلطان بر تخت جلوس فرمود هر یک مخاطب

بخانی خانی ملک محمد اضیتا رخطاب نکردند و گفت نام محمد است کدام خطاب ازین بهتر خواهد بود امافرمان دولت گرفته
بتصرف درآورد مدتی برین نسق بگذشت روزی ملک پالکی سوار بود و طرف میهمان پور گذر کرد چون ایام گرما بود ساعتے
زیر درخت انبلی توقف نمودند دید که ملائی در گوشه مسجدی نشسته به تعلیم صبیان مشغول است این ملا و شیخ کبیر الدین نام
از بازماندگان سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری بود ساعتی خواب نموده برخاسته نماز پیشین همراه شیخ ادا نمود
بعد از نماز شیخ نگاه کرم طرف ملک نموده باطن ملک را طرف خود منجذب گردانید زمانی ملک بے شعور گشت بعد
ازان بحال آمده برخاست و بخانه خود باز آمد علی الصباح باز طرف آن سایه و همسایه روان شد همین قسم هر روز بخدمت
شیخ میرفت روزے شیخ در خلوت گفت که شما دنیا دارید آنجا بچه تقریب تشریف می آرند و مهمات خود را مهمل بگذارید اگر
داعیه خدا طلبی دارید والا التصدیع مکشید ملک گفت امروز بدل خود مشورت کنیم به بینیم به کدام امر اقبال مینماید و از کدام
احتراز میفرماید شیخ گفت چنین باشد ملک بخانه آمد و طلب و تقاضای هر یک را معه زیادتی ادا کرد و همه مملوکات
و جاریات را طلبیده هر که میل شوهر داشت او را بشوهر داد هر که طلاب آزادی نمود او را آزادی کرد و تذکره نقد
و جنس نوشته بخدمت سلطان گذرانید و عرض کرد از دولت سلطان هیچ هوس آرزو در دل نمانده الحال
از دنیا گذشتم هر که دانند این را رسانند سلطان دانست که رنجیده سخن میکند بنابران بسیار دلجوی نمود و التفات
کرد ملک گفت عمر لیست بخدمت سلطانی قیام مینمایم حالا میخواهم که بخدمت کسی بکنم که او بکلاه مخدومی بر سر شاهان
نهاده این گفت و برخاست بخانه خویش آمد سلطان دریا خان و الف خان را که محبت ملک بودند طلبیده ماجرا
بیان نمود هر دو عرض نمودند که رفته او را معقول نمایم سلطان کاغذ تذکره حواله ایشان نمود بخانه ملک آمدند ملک
مقصد را نهاد دریافته اعلام نمود که زمانی توقف نمائید من می آیم مزین را طلبیده گفت که سر و ریش و بروت من
بتراش بنیت آنکه اینها از غزیه شبه و حرام نشود و نمایافته اند پس وداع اینها دنیا اولی باشد چنانچه مزین همه را حلق
نمود بعد زان منکوحه خود را طلبیده و گفت که اینجا در ملک شما را رخصت کردیم بخانه مادر و پدر خود بروید اگر میل
شوهر داشته باشد اختیار باقیست مادر راه خدا ترک علائق و عوائق کردیم مستوره گفت اگر سلوک این راه
مشروط بجای من است پس چه گویم والا بهر راه که شما قدوم فرود آرید مرا از جمله شمارید مصرع چون سایه همراهیم
بهر سو روان شوی ۱۲ و روا باشد که در ایام دولت فانی یار جانی گویند و هنگام دولت جاودانی از من جدائی
جویند گفت اگر مرا رفقت میخواهی موافقت نمائی و زر و زیور در بیند از و لباس خود خود را به لباس این
کهنه میل ساز همچنان کرد بعد زان ملک دست مستوره خود گرفته روز روشن از پیش دریا خان و الف خان

گذشته بسمت خانه شیخ روان شدیاران از مشاهدهٔ اینحال حیران ماندند وصورت ورقعه بعرض سلطان رسانیدند
وگفتند او را آسیبی رسیده ودر قید جنونش کشید القصه ملک بآن حال بخدمت شیخ درآمد شیخ گفت بیت

خوش آمدی که برای شما زآمدنت هزار جان گرامی فدائے هر قدمت

شیخ برخاسته ومنکوحه ملک را دست گرفته پیش عیال خود برد وگفت این منکوحه ابراهیم ادهم عصر ماست
صحبت این را غنیمت دانند ودر خدمتگاری هیچ دقیقه فروگذارید بعد ازین شیخ در ارشاد ملک متوجه شد
ملک قدم در طریقت نهاده داد سلوک میداد آورده اند که هر روز آب بر سر کرده از جوئبار سابر در بازار
گذشته برای شیخ می آورد واین فعل ملک را مردم حمل بر دیوانگی میکردند بعد مرور ایام عالم فریفته حالش گردیده
وجهان شیفته کمالش میگشتند بنوعی که هزاران مردم بامید پابوسیش میشدند ودست انتظار بر حلقه
دراومیزدند چون شیخ را شهرت که باعث تفرقه است خوش نیامد بنابران ملک کمر همت بر نفی نسبت اشتهاری
واز هر کس چیزی میگرفت وبدیگری میداد رفته رفته خلق نفرگرفت ورجوع خلق برهم خورد روز بروز کار ملک
بلندی گرفت واز درگاه رب الغفار بخطاب محمد اختیار اشتهار یافت بالکل روی از ماسوی الله برتافت
آورده اند که ازان مریدان محبوب باری حضرت شاه عالم بخاری از روی اعتقاد ملازمت ملک محمد اختیار کرد یعنی
راشخصے بحضرت شاهیه عرض نمود که فلان مرید حضرت ملازمت ملک اختیار کرده در طریق اجتهاد می پوید ومقصود
خود از همت ایشان می جوید حضرت شاهیه فرمودند باک ندارد واین بیت از زبان دربار گوهر نثار خود
املا فرمودند بیت هرکه باشند دو عالم بختیار + او کند خدمت محمد اختیار + روزی حضرت شاهیه را
در راه اتفاق ملاقات ملک افتاد خرقه از هم دگر طلب نمودند ملک گفت عطا از شما لائق است حضرت شاهیه
فرمودند ملک نیز از آنست آخر الامر حضرت شاهیه پیراهن به ملک عطا فرمودند والیشان کلاه خود را پیش
حضرت شاهیه گذاشتند قبر حضرت شیخ کبیر الدین وملک محمد اختیار بابین راجپور وسرس پور متصل مقبرهٔ
بواهیر واقع است افضل خان شهید بنانی قدس سره یکی از وزرا سلطان محمود شهید بود با وجود
تجمل وحکومت دینوی همگی همت شریف الیشان مصروف باصلاح وتقوی ودینداری وعاقبت اندیشی
بود میگویند وقتیکه بر مسند حکومت کامرانی می نشستند بموجب فرموده الیشان یک خدمتگار کفن الیشان
گرفته پیش روالیستاده میشد وهر وقت میگفت که افضلخان غره مشو خبردار باش که موت در پیش است و
شربت چشیدنی است این حکومت وکامرانی مستعار آخر مرگ وفنا را در نظر داشته کار بکند که فردای

۲ اختیار

مواخذه نشود هر وقت و هر لحظه وعظ و تذکره میکرد و ایشان هم ترسان و لرزان کار میکردند هر گاهی که برهان نظام سلطان محمود ثانی را شهید کرد آصف خان و خداوند خان را طلبیده بقتل رسانید افضل خان را نیز طلبید چون نظر برهان بر خان افتاد زبان سپاس و کشاد و گفت که شما دست من بگیرید که بمنتهای درجه بیسامانم خان فرمود که ای بدبخت چه در سر داری که چنین کلام فضول بر زبان می آری چون از موافقت خان ناامید شد ایشانرا نیز بشربت شهادت چشانید و این واقعه در احمد آباد شب جمعه سنه سیزده هم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک رویداد قبر شریف ایشان بیرون حصار شهر پناه احمد آباد مابین دروازه رائپور و سارنگ پور واقعست بزیارت و تبرک و زیارت ایشان برای الحاح مرام نهایت سریع التاثیر است و قبر ملک زین العابدین برادر ایشان که مرید و خلیفه میان قطب الدین شاهی بود و صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بود پهلوی ایشان طرف شرق واقع است افضل پور دهسرای کلان سنگین که واقعه قبره ایشان نامنوده ایشان بود و در تصرف فرزندان ایشان الحال ویران افتاده است و مسجد سنگین که متصل مقبره بنامنوده ایشان نهایت خوش تقطیع و موضوع و مطلوع واقع بود هنگامیکه مومن خان خلف نجم الدوله شهر احمد آباد را گرفت مرهٹه آمده شهر را محاصره کرد چون مسجد مزبور نزدیک شهر پناه واقع بود بخیال آنکه مبادا مرهٹه ها آمده مورچال نزنند و پناه بگیرند تمام مسجد را هیزم پر کرده سوختند و پامال ساختند خداوندا چه قدر مبلغ بالای آن خرچ شده باشد چنانچه خویش گذارشتا فته و یک مسجد اندرون حصار در جمالپور متصل مقبره سردار خان بنامنوده افضل خان بنانیست **تفصیل چهار احمد و دوازده بابا** که در بنا قلعه احمد آباد ممد و معاون بوده اند قدس سرهم چهار احمد اول مخدوم شیخ احمد کهتو که در سر کهیج آسوده اند و پاره از احوال ایشان بالا مذکور شد دوم سلطان احمد بانی شهر احمد آباد سوم ملک احمد که نزدیک دروازه کالوپور آسوده چهارم قاضی احمد جهد که احوال ایشان در ضمن بزرگان پٹن مندرج است **دوازده بابا بابا بانا خوجو و بابا لاڈو و بابا اکرامت** این هر سه بزرگ در موضع آسوده اند **بابا علی شیر و بابا محمود** این دو بزرگ در سر کهیج اقامت دارند و هما بخاندان گشتند بابا علی شیر صاحب جذبه بودند و برهنه می نشستند و قتیکه حضرت گنج بخش برای ملاقات تشریف می آوردند بزبان هندی میفرمودند لوگرون لار سر شرع ناکوٹ آوے یعنے جامه بیار که حصار شرع می آید عرس شریف دهم شهر جمادی الاول میشود **بابا توکل** در نصیر آباد آسوده اند

عرس نوزدهم محرم است بابا لولوی مسمی به ابو محمد در منجهوری آسوده اند عرس شریف دهم شهر صفر المظفر میشود بابا احمد بهکری که بغل بندر شهور اند و حال آنکه خود بغل بند نبودند چون در چوک سنواس متصل مسجد لغلبند که قدیم است و لغلبندان تمام روز در آنجا می نشستند و عرس میمانید بدین سبب به آن ملقب گشتند عرس نوزدهم شهر ذیقعده مقرر است و بواسطه خرقه ارادت از حضرت نظام الدین اولیا دارند بابا لدها نزدیک کهرکی میلیم آسوده اند بابا باڈهو کل بیرون شهر بابین دهلی دروازه و شاه پور قبر شریف است عرس نهم شهر رجب است بابا سماح که در پرگنه بیرم گام آسوده اند بابا کمال مالوی شیخ کمال مالوی مرقد ایشان در پشت مسجد ملک علیم در علیم پور واقع است در عهد سکندری آورده شیخ مروی بود کامل از آنجا سلطان محمود خلجی ملک والی مالوا را اعتقاد کلی بدرویشان بوده هر جا که درویشی کاملی و صاحب تصرف می شنیدند از دور یا نزدیک ارسال تحف و هدایا باظهار اخلاص و نیازمندی نموده دل او را بدست می آورد و با شیخ مذکور سابقه معرفتی داشت و پیوسته از نقد و جنس بطریق هدایا میفرستاد و استدعای دعا مینمود لهذا از درگاه بادشاه علی الاطلاق شنگی ملک گجرات بنام من مقرر شود برای مصارف خانقاه و خدام ایشان مقدار وظیفه حضرت گنج بخش قدس سره که سه کرور تنکه گجراتیست مینامیم و مبلغ یا لصد تنکه زر که بوزن گران فتوح گویان ارسال داشت سلطان محمد بن سلطان را بعضی اهل خبر رسانیدند که شیخ کمال با وجود لاف درویشی و ادعای تجرد آنچنان زردوست که غلاف مصحف مجید را مخزون زر که سلطان محمود خلجی فرستاده بوده چون تفتیش بعمل آمد مقروض بصدق گشت و زرها را سلطان محمد گرفت خاطر شیخ کمال از سلطان مذکور بغایت رنجیده شد و شب و روز از درگاه مجیب الدعوات عزل سلطان محمد و نصب سلطان محمود مسئلت مینمود و با سلطان محمود نوشت که متوجه گجرات شود و او با زیاده هزار سوار بعزم تسخیر گجرات برآمد و بنا بر امریکه مفصل تاریخ مذکور بدان ناطق است امرایان سلطان محمد را از سلطنت عزل نموده سلطان ابن سلطان قطب الدین پسرش را بسلطنت برداشته بودند چون خبر برآمدن سلطان محمود و کثرت عساکر او متواتر رسید سلطان قطب الدین توسل بجناب حضرت قطب العالم قدس سره جسته بجناب ایشان شتافت و در سلک مریدان درآمده گفت که سلطنت این سلسله از عطیه بزرگان آنحضرت است و محمود خلجی رو بدین دیار آورده واضح و لایح است امید وارست که شر او باسهل وجهی از توجه شریف کفایت شود حضرت در جواب فرمودند که خاطر خود را جمع دارید حق تعالی قادر است اما این آثار بنا بر تجسس خاطر درویشانست که از عاقبت نااندیش پدر شما بوجود آمده علاج آن نیز کرده میشود و فرمودند

که کسے نزد شیخ رفته استعذار تقصیرات نماید حضار مجلس عرض نمودند که بدین امر از شاه منجهن دیگرے سزاوار نیست
فرمودند راست گفتند رو بسوی آن کرده فرمودند که با باشما بر وید و دعای بخدمت شیخ رسانید و استعفا نمائید که
مواخذه پدر به پسر نمیرسد که حق تعالی فرموده ولا تزر وازرة وزر اخری و بسلطان محمود بنویسید که براه صلح درآمده
مراجعت نماید مسبب الامر والد ماجد حضرت شاه نزد شیخ آمده پیام گذرانید شیخ قبول نکرد آن حضرت باز آمده
بوالد ماجد ظاهر نمودند بار دیگر التیاز افرستادند تا آنکه سه دفع بکمال نیاز مندی پیام واقع شد و در مرتبه آخری
شیخ کمال مالوی درشتی آغاز نموده گفت که مدت هفت سالست از درگاه قادر ذوالجلال استدعا نموده
ملک گجرات بنام محمود خلجی مقرر گردانیده ام الحال پدر شخصے که بر ما ظلم کرده بر فرزندان او سلطنت گجرات
مسلم داشتن و محمود که محب فقرا و معتقد درویشان است او را بے حصول مقصود باز گردانم نمی شود
و سید زاده میان برهان الدین را دعا رسانید و بگویند که تیر از شصت رفته را باز گردانیدن محالست
حضرت شاه عالم متبسم شده فرمودند بیت اولیا را هست قدرتی از الٰه + تیر رفته باز گردانند ز راه +
از استماع این کلام شیخ را غضب مستولی شده گفت که این بازی طفلان نیست نظر بر لوح محفوظ کنید
که ملک گجرات از حیطه بادشاهان ٹانک برآمده بنام محمود خلجی ثبت گشته و دست بالا کرده از غیب کاغذ
طوماری بدست گرفته بحضرت شاه عالم داد که این فرمان حکومت گجرات که بنام محمود خلجی در دست شده
حالا درین باب مبالغه فائده ندارد باز گردید و صورت حال را به پدر خود بگوئید از استماع این جواب عرق
ندامتی بجبینش درآمد فی الحال کاغذ را پاره پاره ساخته فرمودند که این نوشته در دیوان قضا بی اجازت حضرت
قطب العالم منظور نیست آن وقت شیخ را بیهوشی دست داد و گفت سید زاده زور کرده و بهمین گفتن
جان بحق تسلیم شد و این واقعه در سال هشت صد و پنجاه و پنج هجری روئداد چون این خبر بحضرت قطب العالم
رسید فرمودند که میان انجلاب سرعت نموده هنوز تحمل در کار بود و انجام کار سلطان محمود خلجی مشروحا
دران تاریخ مرقوم است و الله اعلم بالسراره **شیخ کمال کرمانی** روزی حضرت قطبیه برائے دیدن
شیخ کمال تشریف برده بودند و در سبحه انهای سیاه داشته شیخ کمال گفت سبحه دانه سیاه مورث
فقر است حضرت فرمودند اگر کسے از روی افتخار فقر اختیار کرده باشد در باب او چه میگوئید شیخ هر دو دست
بر سر خود زده گفت که کمال را چه یارای آنکه حدیث فقر چه اختیاری مورثی شما بر زبان آرد لیکن نگاه داشتن
این چنین سبحه موجب فقر اضطرار است لهذا گستاخی کردم حضرت قطبیه سبحه را بگذاشت و شیخ نیز سبحه خود را

کدوانهای مرجان بود بگذاشت و دانهای هر دو سبحه را بهم آمیخته دو سبحه مشتمل بر دانهای سرخ و سیاه ساختند یکی را حضرت قطب نگاهداشتند و یکی را حضرت شیخ و ایشان مرید و خلیفه سید نعمت الله ولی است و او مرید و خلیفه شیخ یافعی است قبر ایشان در بهرام پور واقع است شیخ سراج قدس سره احوال ایشان در صدر حکایات شاهی که سید جعفر بدر عالم در مناقب حضرت شاهیه تالیف نموده اند بدینمنوال مذکور است که روزی حضرت شاهیه به شیخ سراج که خود را در لباس اطبا مستور میداشتند و مرید حضرت قطبیه دام جلاله بودند و استرشاد از شیخ علی خطیب خلیفه حضرت قطبیه بود داشتند در مجموری آسوده اند فرمودند شیخ سراج روزی سلطان محمود بیگڑه را در طلب الهی بهم خواهد رسید و شفا العلاج شما مقدر است زنهار خود را معاف ندارید و حاجت او را برآرید آخر بعد از مدتی سلطان را در طلب الهی بهم رسید و سفارش که حضرت شاهیه بحکیم سراج کرده بودند بیاد آورده در تفحص ایشان و چون ایشان خود را در لباس طبابت مستور میداشتند نتوانست راه بدیشان برد و ازین رهگذر بسیار محزون بود تا آنکه یکی از خدمتگاران بادشاه بیمار شد و برای علاج اطبا شهر را طلبید از هیچ یک فائده ظاهر نشد تا آخر مردم او حکیم سراج را در دند و از علاج ایشان شفا یافت چون میخواست بسلام سلطان بیاید حکیم باو در خلوت فرمود که اگر سلطان از معالج بپرسند نام مرا مگوی بشرط خلوت که این حکیم همانست حضرت شاهیه شما را باو سفارش فرموده بودند اگر سلطان قصد دیدن من کند خواهی گفت که او گفته است مرا طلبیده در سلک اطبا نوکر کنید و در ظاهر سلوکی که به اطبا میکنید بکنید و اگر میل علاج معنوی دارید مرا در خلوت هم گاه گاه طلبید از حکم حضرت شاهیه مقصود حاصل میشود القصه چون از خدمتگار بسلام سلطان رسید سلطان احوال بیماری و علاج پرسید او جمیع ما جرا بتفصیل گفت سلطان حکیم را طلبیده نوکر کرد و بعد از چندے در خلوت طلبیده سر بر پائی او گذاشته گریه و زاری بسیار کرد و اظهار درد خود نمود حکیم گفت که محبت الهی تا چه مرتبه دارند گفت الحمد لله بیقدر دارم که درین ملک موروثی خود در بازار به پارچه دوانی و استخوانی دریوزه میکرده باشم و اهل بازار من سنگ و خشت میزده باشند و عشر عشیر شما آنچه شما مردم را باخذ است مرا باشد پیش من بمراتب بهتر ازین سلطنت بلکه از سلطنت ربع مسکون است حکیم گفت الحمد لله حالا ترک دنیا ضروری نیست و بارشاد مشغول شده کار سلطان را تمام ساختند عرس شیخ سراج ششم ربیع الاول است در مرات سکندری احوال استرشاد سلطان محمود بیگڑه از خدمت شیخ سراج بتفاوت در سیر منقول است

شیخ پیر قدس سره که مرقدش در احمد پور ماچ حصار احمد آباد است مرید و خلیفه شیخ محمد غوث شطاری است

شیخ فتح اللہ بن محمود کشمیری کہ مرید شیخ پیر است رسالہ در مناقب او نوشتہ از آنجا مستفاد میشود کہ شیخ پیر
پسر شیخ جلال ابن شیخ جعفر پشتی است وطنش بلدچانپانیز است شیخ محمد پیر پیش از حصول ارادت و اجازت
از شیخ محمد غوث از وطن خود برآمدہ وسفرہا کردہ بزیارت حرمین الشریفین مشرف گشتہ فیضہا گرفتہ وپدر وجدش
در معاملہ بوی وصیت کردہ کہ بتلاوت کلام مشغول باشی وپیوستہ طہارت باب یا تیمم برخود لازم دانی کہ بہر نعمت
وبرکت کہ بزرگان یافتہ اند بہ برکت کلام اللہ یافتہ اند وحضرت شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی
در معاملہ بالتزام او را خود وصیت فرمودہ و شیخ پیر ہمراہ پیر خود شیخ محمد غوث بہ احمد آباد آمدہ وہم دریجا
متاہل گشتہ وہم در ہنجا رحلت کردہ اولاد شیخ از صلبی ابود شیخ سیف اللہ وغیرہ **مولانا صدر جہان**
قدس سرہ کہ مرقد شریف ایشان در نور گنج واقعست آوردہ اند کہ حضرت میان مخدوم پیش مولانا صدر جہان
کہ عالم زمان متقی بودند برای درس خواندن ہر روز میرفتند وہر گاہ احوال شریف حضرت شاہیہ دام جلالہ
پیش ایشان مذکور میشد بے ادبانہ در آمدہ انکار میکردند میان مخدوم در دل عہد کردند کہ پیش مولانا نیایند چون
بخدمت حضرت شاہیہ می آمدند تبسم کردہ می پرسیدند کہ امروز پیش مولانا رفتہ درس خواندہ بودی عرض میکردند
کہ آری حضرت شاہیہ میفرمودند کہ زنہار صحبت مولانا را ترک نکنی کہ بسیار مفید است ووجود مولانا درین فرقہ
زمان مغتنم است بنا بران این حکم میان مخدوم را میکردند باز ضرور میشد کہ پیش مولانا بروند عرض این قصہ مقرر واقع
شد تا آنکہ روزی مولانا مبالغہ بسیار در انکار کردو میان مخدوم رفتی دست داد گریہ کردن مولانا سبب گریہ
بپرسیدند مخدوم گفتند مرا بر احوال شما گریہ می آید گفتند چرا گفت بواسطہ آنکہ سید صحیح النسب کہ مبالغہ اقوال
وافعال واحوال واعمال حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم در زمان شما ودر شہر شما باشد وشما از خدمت
او محروم مانید بلکہ بہ انکار او مبتلا باشید مولانا تامل کردہ گفتند کہ اگر پیر شما با من ہمراہ شرط کند من برای دیدنش
می آیم اول اینکہ میگویند لباس حریر می پوشند روز یکہ من بیایم آن روز لباس مسنون بپوشند دویم آنکہ فرش ہم
زر لفت می باشد باید کہ آن ہم بنا شد میان مخدوم گفتند ہمیشہ لباس آنحضرت وفرش مسنون می باشد وبہر لباس
کہ در خلوت میباشند ہمان لباس بیرون می آیند وبعد از برآمدن از حکم او تعالی شانہ بمقتضای ملک
ان تصرف فی ملکہ کیف یشاء بنظر مردم حریر در می آید مولانا گفتند سیوم آنکہ با من سخن علمی در میان آرند ومسئلہ
مذکور فرمایند کہ در مخلصین بالفعل متداول نباشد چہارم آنکہ میگویند وقت وداع ہر کس نقدی میدہند بمن
ندہند چرا کہ وجہ معیشت معین ندارد البتہ اجابہ مسخر خواہند بود واز مال مردم می آوردہ باشند وآن خود حرام است

اگر این چهار شرط قبول شوند می آیم حضرت میان مخدوم گفتند بسم الله سوار شوید که الخیر لایؤخر مولانا گفتند اول شما بروید
و معلوم ایشان بکنید اگر قبول کنند میان مخدوم گفتند همین شرط که شما بخاطر آورید حق تعالی ایشان را معلوم کرد بامتاج
پیغام منیت مولانا گفتند الله اکبر شما را برایشان اینقدر اعتقاد است غرض که مولانا و میان مخدوم سوار شده از شهر
رسول آباد آمدند مولانا گفتند که شما بروید و خبر کنید میان مخدوم گفتند که اگر من بیروم شما بخاطر رسد که معلوم کرده ام
دربان را گفتند که خبر کند دربان خبر کرد جواب آورد که در دیوانخانه بنشینند چون در دیوانخانه در آمدند دیدند که فرش
بوریائیست از برگ نخل بافته اند مولانا رو بحضرت مخدوم کرده گفتند که یک خود شد مخدوم فرمود انشاء الله همه
خواهد شد چون بعد از ساعتی حضرت شاهیه تشریف آوردند مولانا ملاقات نمودند دیدند که لنگی بسته اند و قمیص کملی
پوشیده اند و دستار هم از کملی بر سر دارند باشاره میان مخدوم را گفتند که دو شد حضرت شاهیه از مولانا پرسید که
رویت ملائکه را هم خواهد شد یا نه مولانا گفتند نه فرمودند آیه کریمه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
ولا یشرک بعبادة ربه احدا * خود عام است چرا نباشد مولانا عرض کردند که ملک لطیف تاب تجلی نه دارد
و بشر بواسطه کثافت میتواند تاب آورد حضرت شاهیه فرمودند حکیمی که بشر را بواسطه کثافت قدرت رویت داده
قادر است که بواسطه امر دیگر ملک را هم بدهد مولانا عرض کردند که ما تابع تعلیم و نقل از سلف درین ماده نیامده است
مگر نزد بعضے حضرت جبرئیل علیه السلام را خواهد بود بواسطه دحیل در عبا فرمودند چون نیامده است امام فخر رازی رساله
در اثبات رویت نوشته و در آنجا گفته المرویة ثابت لجبرئیل ولمیکائیل ولاسرافیل ولعزرائیل ولحملة العرش ولسائر الملائکة
کافة و رساله طلبیده تصحیح نقل نیز فرمودند مولانا گفته اند این رساله و این نقل تا حال من نه دیده ام باز حضرت شاهیه
فرمودند قال الله تبارک وتعالی ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و ما می نیم که حضرت سلیمان و حضرت
یوسف علیهما السلام و حضرت ذو القرنین را بسط رزق شده بود و بغی از کجا که کمال اطاعت و انقیاد داشتند
پس ملازمت میان بغی و بسط چگونه صورت بندد مولانا جوابی گفتند حضرت شاهیه فرمودند این جواب در فلان
تفسیر مذکور است و مرا بر این بحثی بخاطر میرسد مولانا جواب بحث نتوانستند داد از اهل سوال جواب دیگر دادند
و آنرا هم حضرت شاهیه حواله تفسیری کردند و رد فرمودند تا آنکه مولانا ده جواب نقل کردند حضرت شاهیه هر ده را حواله
بتفاسیری کردند و بحثها بران وارد فرمودند آخر مولانا عاجز شده از حضرت شاهیه خواستند حضرت شاهیه فرمودند
در کتب عربیه مقرر کرده اند که چون فعل را بفاعل ظاهر کنند باید فعل در خور آن فاعل باشد چنانچه نبنی الامیر المدینة
و تمتلکه میگویند که بنا مدینه عظیمه در خور قدر امیر باشد چون اینجا حق تعالی ببسطت بسطا و ببسطانه فرموده بلکه بسط الله فرموده

پس بسطی که در خور قدرت او تعالی باشد مستلزم نفی است و ملازمت دست است چرا که آن چنان بسط خود تا حال بوجود نیامده است اگر بجای هزار عالم هفتاد کرور هفتاد کرور عالم بکسے بدهد باز در جنب قدر او تعالی چیزے نیست مولانا تحسین نموده گفتند علم حضرت لدنی می نماید شاه عالم فرمود که شما یک کلمه لدنی مشقت مرا چرا ضایع می کنید و آستین برزده نمودند که از پس در آریخها در وقت مطالعه تکیه فرموده بودند پینه بسته بود مولانا بر آنجا بوسه داده رخصت شدند و چون بدهلیز رسیدند بر گوشه رداء خود تقلے یافتند دیدند که مشت زر بسته اندر و بیان مخدوم کرده گفتند سه شرط خود بعمل نیامد شما این زر پس برید میان مخدوم گفتند پیش ازین امتحان مکنید و سوء ادب بگذارید روز زر را بگیرید مولانا نگفتند نمیشود البته زر ببرید میان مخدوم گفتند تا جواب آوردن من شما منتظر باشید مولانا بر دهلیز نشستند و میان مخدوم ماجرا العرض رسانیده حضرت شاهیه فرمودند مولانا بگویید که عالم و متقی شهر ید اگر ما را احتیاج فتوی بود باید که از شما استفتا کنیم شما خود منصف شوید که از من بشما داده ام یا کس من بشما داده یا شما از خدا بمن برداشته اید تا مرا گرفتن آن روا باشد این زر است که خالقی از معادن خلق میکند در گوشه رداء شما هم خلق کرد پس بشما گرفتن آن اولی باشد یا من اگر شما بمن میکنید بگیرم میان مخدوم پیش مولانا آمده پیغام گذاری کردند مولانا از گرفته گفتند که میان پیر شما چنانچه طریقت کامل است در شریعت نیز کامل است و از آن روز باز بجلالت می آمدند و هر بار بیرونه بیت زگردگری خوبان میفشاندم دامن تقوی + چه دانستم که روزے خواهم آن را توتیا کردن + مولانا عماد الدین طارمی اعظم شریف ایشان محمد است پدر ایشان مرد تاجری بود ساکن طارم که در حوالی شیراز واقع است از آنجا خرگاه و زر بفت مرصع و مکلل بجواهر بے شمار و لالی آبدار مرتب ساخته وارد هند گردید چون بادشاه آنجا خرگاه نخرید واپس داد از آنجا دام و پشیمان گشته در احمد آباد گردید چون بخدمت حضرت شاهیه شرف شد بعد استفسار احوال آن خرگاه را طلبید بقیمت لکهه و پنج هزار فرموده بخوان یغما دادند و زر ان بسکه ولایتی از زیر قالینها دامنها چون آن سوداگر زر خود را تمام بسکه ولایت قبض کرده بخدمت حضرت شاهیه آمد و التماس نمود که بتوجه شما از ممر دنیا هیچ آرزو ندارم مگر اینکه بشیخوخیت رسیده ام و فرزند ندارم توجه فرمایند که حق تعالی مرا فرزندی دهد فرمودند که حق تعالی بتو فرزندی خواهد داد دوستون دین خواهد شد بنام من او را مسمے خواهی کرد رخصت فرمودند و چون این مرد بولایت شیراز بمسکن خود رسید حق تعالی او را پسری داد حسب الحکم شاهی محمد نام و عماد الدین لقب داشتند و عماد الدین محمد کلان شد فضیلت بسیار کسب کرد چنانچه شهرهٔ آفاق گردید چون شنیده بود که وجود شان بسبب دعای حضرت شاهیه است دام جلالهٔ بگجرات و مرید حضرت

ملک قطب الدین که خلیفه خاص حضرت شاهیه بودند شد و در علوم ظاهری بی نظیر آفاق بود و در علم باطنی نیز طاق گشت
و بارشاد اهتداء خلق مشغول گردید و میان وجیه الدین از جمله شاگردان مولانا مذکور اند عرس دوم شهر جمادی الاول
مقرر است **مولانا احمد بن سلیمان قدس سرهما** اصل زاد و بوم ایشان کرد است و والد ایشان مولانا سلیمان
وارد احمد آباد گردید از خدمت شیخ عبد الحق دهلوی کسب فیوضات نموده فاضل متبحر و صاحب تصانیف بوده ذات
قدسی صفات مولانا احمد یگانه آفاق بوده و در جمیع علوم دست رسا داشته حاوی فروع و اصول و جامع معقول و
منقول بودند در اکثر علوم تصانیف دارند و درین دیار علم معقول اکثر از ایشان رواج یافته از جمله تصانیف
فیوض القدس کتابیست از علم کلام که از الهامات توان گفت اکثر تحصیل ایشان پیش مولانا محمد شریف بوده
شرح مواقف و علوم اکثر عقلیه از مولانا ولی محمد خانوادقرات تصوف از میان شیخ فرید کرده و ریاضی از شاه
قباد مخاطب بدیانت خان اخذ نموده اجازت احادیث و بعضے علوم از والد ماجد خود مولانا سلیمان گرفته تاریخ
بیست و یکم شهر جمادی الثانی روز دوشنبه وقت عصر بعالم قدس شتافته مخدوم العالم مولانا شیخ نور الدین
شاگرد رشید ایشان بود تاریخ وصال شریف ایشان یافته مصرع شمعے که بود ذا انجمن مسلم گل شده ✣ قبر مولانا
سلیمان و مولانا احمد هر دو بزرگوار عقب مسجد و مقبره موسی سهاگ طرف غرب واقع است **میان خوب محمد چشتی**
درویش کامل و صاحب لسان و صاحب سخن بودند در تصوف دست رسا داشته و بر جام جهان نما شرح نوشته
امواج خوبی و خوب ترنگ نیز از ایشان یادگار مشهور و معروف است بیست و چهارم شهر شوال سنه یکهزار
و یک صد و سه لعالم دیگر انتقال نمودند تاریخ وصال خوب تهی گفته است قبر شریف در چوک احمد آباد متصل مسجد
فرحت الملک دروازه خانه دواقع است **سید تاج الدین** خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان اند قبر
شریف اندرون شهر نزدیک حویلی محمد بیگ خان در مرزان پور واقع است عرس شریف دویم شوال المکرم
واقع است **شاه محبوب مجذوب قدس سره** قبر شریف بیرون دروازه کالوپور واقع است عرس
هژدهم شهر شعبان میشود **میان خامان شاه** قبر شریف در احمد آباد عرس چهاردهم شهر جمادی الثانی **سید**
عبد اللطیف رسول دار قبر شریف برتالاب سرکهیج واقعست عرس بیست و نهم شهر جمادی الاول مقرر است
حاجی جمال قبر در بهرام پور واقع است عرس بیست و ششم رجب المرجب **سید عبد الکریم شیر سوار**
قبر شریف بیرون دروازه اسلو سیر واقع است عرس سیوم شهر رجب **شیخ عیسے** قبر در بهرام پور واقع است
عرس دوازدهم شهر شعبان مقرر است **گنج شهید** مقبره متصل اساول واقع است عرس بیست و نهم شهر

جمادی الثانی مقرر است **پیر غیب قدس سره** قبر شریفش نزدیک گنج شهید واقع است عرس نوزدهم شهر رجب است
گوهر شهید قبرش نزدیک تالاب کانکریه واقع است **سالار شهید** قبرش نزدیک تالاب کنتوریه واقع است
عرس شانزدهم شهر رجب المرجب است **میران شاه سعید شهید قدس سره** قبر شریفش در عرس پور واقع است
عرس بیست و پنجم رجب میشود **میان شاه پیر محمد قدس سره** وارد این دیار گردیده در مسجد جامع سکنا ورزیده
تا آخر همانجا بسر برده الحال هم مزارش در آنجا میباشد ارادت در سلسله قادریه داشتند و از طرف میان
محیی الدین هم خلافت بایشان رسیده مشغول و صاحب طریقت و سالک بوده و اکثر بهر اتقیین ارشاد میفرمودند
و تجرید و ترک اختیار کرده گوشه نشین و عزلت گزین بودند و هیچ جا آمد و رفت نمی کردند و در تصوف علو
تمام داشتند بعضے اوقات بعضے شطحیات سهم از ایشان سرزده چنانچه میگویند **فرد** منم پیر محمد عین الله +
عیون خلق احول گشته بالله + مقوله ایشان است والله اعلم ازین مراد ایشان چه خواهد بود باعتبار ظاهر
نهایت مشکل است یا آنکه ازین مقوله رجوع به آنا ست آورده باشد چون اکثر قوم بواهیر مرید سید گردیده اعتقاد
بدایشان آورده بودند وزین العارفین پسر خواند عبد العزیز نیز شیوهٔ مشیخت اختیار کرده و اکثر بواهیر را مرید میگرفت
اینمعنے بر سید و مریدانش بسیار شاق آمد بنابران بعضے مریدان و معتقدان سید بموجب استمزاج ایشان
زین العارفین به بیحرمتی تمام کشیده آورده مچلکا گرفتند که بعد کسے را مرید نگیرد و باز گردد این کار نگردد از استماع
اینمعنے جوان مردخان بابی بسیار برهم شد و برآشفت و کسان خود را فرستاده که سید را کشیده بیارند
و اینجا حاضر سازند هرگاه ایشان حاکم اند باید که در بعد بنشینند چون انور خان بابی برادرش مرید و معتقد
سید بود در مقام عذر و معذرت در آمده طلب سید را موقوف گردانیده اما از وقوع این واقعه ناملائم آتش
غیرت در نهاد سید جوش زد و بر توصف جلال بر ایشان غلبه آورد بمرتبه حرارت در تمام بدنش سرایت کرد و قلق
و اضطراب پیدا شد مغلطیدند و پهلو به پهلو میگردیدند هر چند خادمان آب سرد در گوش و بدن سید میریختند
لیکن هرگز الطفاء حرارت نمیشد تا سه چهار روز همین حالت ماند آخر همین حالت بیست و هفتم شهر جمادی الاولی
سنه یکهزار یکصد و شصت و سه بر حمت حق پیوستند اندرون شهر متصل حویلی صلاح الدین خان مدفون گردید
خادمان ایشان گنبد و مسجد و باغیچه وغیره عمارات درست کرده اند **شیخ علی رضا قدس سره**
از سرهند وارد این دیار گردیده توطن اختیار کردند ارادت در نقشبندیه از بزرگان خود دارند و خلافت و نعمت
از خاندان چشتیه از میان شیخ یحیی چشتی گرفته صاحب وجد و حال بوده اکثر اوقات در مجلس سماع حالتی روی میداد

واشکهای خونی از چشمها میریختند و توجه مینمودند اکثر شب بیدار میبودند و عبادت میکردند در فاه دولت ظاهری بر وجه اتم استیفا داشتند اکثر امرایان دکن که همراه فیروز جنگ وارد این دیار گشته مرید و معتقدان ایشان بودند بیست و یکم شهر ذیقعده سنه یکهزار و یک صد و چهل و دو رحلت نمودند قبر متصل جوهر پوره واقع است محمد شاه پسر کلان ایشان که طالب علم و خوش نویس بوده بالای ایشان گنبد سنگین ساخته موضع چرب دهنو دهل در ناس متعلقه حویلی احمد آباد در وظیفه فرزندان ایشان مقرر است سید محمد علی قدس سره سالک مسالک طریقت واقف اسرار حقیقت شاغل ذکر خفی و جلی سید محمد علی که مسقط الراس ایشان بلده احمد آباد است از عنفوان جوانی ترک دنیای فانی نموده گوشه انزوا گزیده در نارج مسجد بنا نموده افضل بنانی وزیر محمود سلطان ثانی است در راسته دروازه جالپور سکنا ورزیده بعبادت احدیت و حصول مرضیات بارگاه صمدیت اشتغال داشت و بج بیت الله الحرام و زیارت مرقد سید الانام علیه الصلوة والسلام سه دفعه مشرف گشته بود شب یکشنبه هفتم شهر صفر سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار داعی حق را لبیک اجابت گفته در صحن همان مسجد مدفون گشت میر حسام الدین که اقمی تخلص مینمود ابیات چند در تاریخ رحلت ایشان انشا نموده **قطعه بند**

بحر امواج حقیقت مرشد روشن ضمیر	پیر اصحاب طریقت سید صاحب وقار
معرفت را شمع تابان شرع را چشم و چراغ	اهل دل را مقتدا و اهل دین را افتخار
گر تو با اسم محمد ضم کنی اسم علی	از لب لعلت کند کل نام آنوالا تبار +
از صفر هفتم ز یکشنبه قریب نیم شب	کرد از دار الفنا رحلت سوی دار القرار
از سروش امی چون سال انتقالش خواست گفت	پنج کرت یا محمد یا علی در دل بیار

ابراهیم شهید قدس سره نزدیک باره نین پور که قبر ایشان برای رفتن اشتهار دارد عرس بیست و ششم رجب است **شاه عباس قدس سره** در منجهوری آسوده صاحب تصانیف و تصوف و سلوک و کامل از سادات رضویه مشهدی در سال یکهزار و هشت هجری وارد این دیار گردیده بکه معظمه روانه گشت و پنجبال در آنجا سکونت ورزیده در سال یکهزار و بیست و شش به احمد آباد آمده در سنه یکهزار و شصت و سه وفات یافتند **شعر** سین و جیم علی الف هجریه + کان باوهاس ربیع الاول + عمره دل انه حکیم رواح لیل الخمیس فی ربیع الاول + مسجد سنگین در منجهوری بنا نموده اند که مرمت طلب شده تا حال باقیست عرس هفتم ربیع الاول مقرر است احوال بزرگان که در اطراف و جوانب قصبات و قریات و سرکارات بلده احمد آباد در حیز اقامت

انداخته ایام زندگانی بسر برده وهما بخا گذشته آورده اند بقدر حال آنچه واضح شده ولائح گشته بر لوح بیان
می آرد و بر صفحه تبیان می نگارد **ذکر بزرگانی که در شهر نهروالهٔ عرف پتن آسوده اند**
سید محمد برهمن قدس سره سید احمد مشهور بشیخ جهان در کتاب منازل الاولیا که در آن احوال
بزرگان پتن مندرج چنان نوشته که در زمان حکومت راجه سدراجیسنگه بعد از چهل سال از ابتدای حکومت او
سید السادات سید محمد برهمن بلباس زناردار تلبیس گشته نوکر راجه سدراجیسنگه شد هر روز برای او طعام پخته
میخورانید تا مدت بیست سال بدینمنوال گذشت روزے براجه معلوم شد که این زناردار نیست مسلمانست ایشانرا
در خلوت طلبیده پرسید که برهمن نیستی گفت بلی مسلمانم راجه درخواست که او را در آتش زنده انداز ندایشان
جان بحق تسلیم کردند و لوده گلهای تازه گشت کسان خود را طلبیده فرمود که این توده کل را در چادر سبزه بر کنار
تالاب دفن سازند چنانچه قبرش تا حال بر کناره بیس لنگ موجود است **بابا حاجی رجب قدس سره**
در حکومت سدراجیسنگه حضرت قدوة العارفین امیر روم شیخ محمد بابا حاجی رجب رفاعی که مرید و خلیفه سید احمد کبیر رفاعیست
در سنه ششصد و شانزدهم هجری که از کلمه آفتاب اسلام معلوم میشود در پتن تشریف آورده اند و در دوازدهم شهر رجب
سنه ششصد و هفتاد هجری که لفظ کفر شکن بران دال است وفات یافتند و قبر هما بخا است **شیخ**
احمد دهلوی قدس سره حضرت شیخ احمد دهلوی بن شیخ محمد المعروف بابا دهلوی خلیفه شیخ علے
دهلوی بودند در زمان حکومت سدراجیسنگه در سنه پانصد و سی و سه سال هجریه که از کلمه ولیّ اسلام آمد واضح
است در شهر نهروالهٔ تشریف آوردند و بیست و دو سال بر سجاده عبود حیات مانده در سال پانصد و پنجاه
و پنج هجری که بلفظ نور کبریا الله ظاهر است ازین جهان رحلت فرمودند بعضے میگویند که سدراجیسنگه را سید
محمد برهمن مسلمان کرده بود اما ملحد و مرتد شده بروایت دیگر معلوم شد که حضرت بابا حاجی رجب او را مسلمان کرد
و کلمه شهادت تلقین نمود فی الحال غیب شد و بعضے برانند که بابا حاجی رجب او را کشته است اما هیچ تحقیق
نشده که مسلمان گشت یا کشته شده و هندوان برآنند که از زبانی بعضے جوگیان معلوم میشود که راجه سدراجیسنگه
تا حال زنده است نه مسلمان شد و نه کشته گشت حق تعالی او را غائب ساخته و الله اعلم اما بر آن قول اعتبار
نیست بهر طور سدراجیسنگه ناپدید شد **سلطان حاجی هود قدس سره** حضرت زائر الحرمین الشریفین
سراج الهند ابو البرکات سلطان حاجی هود بن ابو صالح عبد الله در عهد حکومت راجه کرن سولنکی در نهروالهٔ تشریف
آورده تاریخ تشریف آوردن ایشان بلوح الشمس است و وسالش در نصف ماه رجب سنه پانصد و سی و شش هجری ست

کہ از کلمہ عشق اللہ برمی آید و نسبش بحارث بن لوئل میرسد و ابن عم فقیہ ابو اللیث سمرقندی است **شیخ احمد عرفانی قدس سرہ** حضرت قدوۃ العاشقین زبدۃ العارفین شیخ احمد عرفانی العباسی در سنہ پانصد و شصت و یک ہجری در عہد حکومت راجہ سدراجیسنگھ در نہروالہ تشریف آوردہ از مکہ معظمہ و اصل ایشان از وظائف است صاحب حالات و مقامات عالیات بودہ و ہمیشہ بر سبیل عرفات عبادت میکردہ ازین سبب عرفانی لقب یافت و شافعی مذہب بودند و نسبش بیعلوق بن عباس میرسد در سنہ ششصد و چہل و پنج از اینجہان رحلت نمودند

شیخ معز الدین سلیمان شہید قدس سرہ ایشان ہمراہ سلطان علاؤ الدین ابتدا ارزنگ کفار آئینہ بلاد گجرات بہ تیغ آبدار اوزدہ گشت از دہلی بہ پٹن تشریف آوردہ شہید شدہ تفصیل اینمقال بر منوال است کہ حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلطان صلاح الدین را در خواب بشارت فرمودند کہ علاؤ الدین علاؤ الدین است سوئی گجرات برود کہ در شہر نہروالہ عرف پٹن کرن کافری سخت حکومت دارد و مسلمان را میرنجاند او را بتیغ آبدار قتل نماو اسلام را برونق تازہ دہ سلطان بیدار شدہ متحیر گشت کہ این چہ خوابست پس بار دیگر بروز شب دویم مکرر در خواب دید کہ حضرت مقدسہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمایند کہ علاء الدین عزم تسخیر گجرات بکن حضرت امیر المومنین سید المسلمین امام المشارق والمغارب اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ شمشیر در دست سلطان علاء الدین عنایت فرمود سر مبارک بر پشت سلطان مالید چون سلطان بیدار گشت دید کہ شمشیر ہر کمر بستہ است و قبضہ در دست است فی الحال وضو کردہ و نماز فجر ادا نمود مستعد عزم تسخیر گجرات نمود حضرت شیخ معز الدین سلیمان بن شیخ علاؤ الدین گنج روان سپردہ و صاحب سجادہ حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سرہ برای زیارت حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی تشریف آوردہ بودند و سلطان مرید پدر ایشان بود بہ خدمت حضرت شیخ آمد و بیان خواب کہ مکرر از حضرت صلعم یافتہ بود التماس نمود شیخ تبسم نمودہ فرمودند کہ برای رخصت پیش فقیر آمدہ اید و فقیر را امر شدہ کہ رفاقت سلطان نماید حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم امشب مرا در خواب بشارت دادہ اند کہ تو شہید خواہی شد سلطان بسیار خوشوقت شد و بر رفاقت شیخ معز الدین از دہلی برآمد و برای تسخیر ملک گجرات جلد و چسپان کوچ بکوچ روان شدہ در چہل روز در نواحی نہروالہ رسید و پورہ انا وارہ کہ مولراج سولنکی در حکومت خود آباد ساختہ و باغ و بستان داشت بحکم الٰہی در دست سلطان آمد تمام پورہ را غارت و تاخت کردند و دو سہ ہزار کس ہمان روز تہ تیغ آمدند و سلطان دران پورہ کہ باغ دلکشان بود محل نزول اجلال فرمود و حضرت شیخ معز الدین با عیال خود

که همراه بود در باغ باگهیله فرود آمد و با کفار سنروالیه بیست و دو روز جنگ و جدل ماند و پسر حضرت شیخ مسمی به شیخ فضیل نیز همراه بود در خدمت سلطان اظهار نمود که بیست و دو روز شده که هر دو طرف جنگ میشود اما هیچ صورت فتح در نظر نمی آید سلطان متبسم فرمود و گفت که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم مرا هم کاب پدر شما کرده و فتح این شهر بنام پدر شما است شیخ فضیل بخدمت پدر بزرگوار سخن سلطان بیان کرد که یکایک خبر آوردند که سلطان هزیمت خورده پس پاشند سلطان خود سوار شده است بجلدی خود هم سوار شدند و فضیل وصیت کرد و محل حواله نمود و خورد و کلان را بایشان سپرد و خرقه خلافت و سجادگی بخشیده روان شد چون آواز سلطان بگوش آنحضرت در آمد که گویند یا شیخ درین مشکلم مدد فرما و دستگیری نما آنحضرت اسپ دوانیده نزدیک سلطان آمده سلام علیک نموده اسپ آنحضرت در معرکه آمد حق تعالی فتح داد و آنحضرت در معرکه شربت شهادت چشیدند پانزده زخم تیر و سه زخم شمشیر بریدن ایشان بود دسی و سه کفار را بجهنم رسانیدند و پسر راجه را گرفته حواله شیخ فضیل نمود او از دور پدر خود را دید که درمیان راجپوتان ایستاده است به شیخ فضیل گفت که اگر پیش پدر برسانید شما را بسیار مال و زر خواهد داد شیخ فضیل پرسید که پدر تو کدام است او از انگشت نشان داد شیخ فضیل این پسر را بر پشت اسپ انشانیده پیش کرن دوانید کرن پسر خود را دیده خوشحال شد و راجپوتان که گرداگرد ایستاده بودند از ترس شیخ کناره گرفتند شیخ فضیل کرن را هم دستگیر کرده پیش سلطان آورد سلطان هر دو را گردن زد بعضے میگویند که پسر را زنده حواله شیخ فضیل نمود و قلعه کهنه را تاخت و تاراج نمود و جمیع اموال راجپوتان بدست لشکر اسلام آمد و فتح و نصرت سلطان شد از لشکریان سلطان یک هزار و سی پیاده و نهصد و پنجاه و سه سوار سوای حضرت شیخ معز الدین بدرجه شهادت رسیدند و هفت هزار و نهصد و شصت و پنج کفار بقتل در آمدند بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هفت صد و چهارده هجری این واقعه و بیداد و تاریخ چهاردهم منه بعد از نماز ظهر تمام شهیدان را دفن کردند یازده گنج علیحده شد و حضرت معز الدین را از همه علیحده مدفون کردند تاریخ شهادت حضرت شیخ از قدوة الاصفیا مستفید میشود سلطان خان اعظم سرور خان غوریرا در پتن گذاشته خود متوجه بهروچ شد خان اعظم در پتن تالاب عظیمے ساخت و خان سرور نام نهاد که مشهور و معروف است و سلطان علاء الدین شیخ فضیل پسر شیخ منصور مذکور را از پتن طلبیده همراه خود بدهلی برد **مولانا یعقوب قدس سره** سید ابو یوسف یعقوب سید ابو الحسن احمد نبیره سید مرتضے علم الهدی صاحب کرامات و خوارق عالیه و جامع علوم معقول و منقول و صاحب تصانیف بود از ولایت الف خان سنجر سنروالیه تشریف آورده متوطن گشتند

سنجر درجن

در حسن صورت یوسفی و در ولایت و دراست وارث حقیقی حضرت امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه توان گفت شافعی المذهب بودند چون سلطان سنجر الف خان سنجر را با هفتاد هزار سوار و پیاده برای تسخیر پتن نهروالا در زمان حکومت راجه بهرو مول باکمیله فرستاد و بامدت پنجسال و یازده ماه مقابله و محاصره با او ماند الف خان در همت مقابل قلعه ارک مسجد سنگین ساخت هنوز کار بانمام نرسیده بود که خبر وفات سلطان سنجر رسید الف خان از راجه مبلغها گرفته بولایت خویش مراجعت فرمود حضرت قدوت العلما مولانا یعقوب که همراه الف خان تشریف آورده بودند در نهروالا آمد و همیشه درین مسجد درس میفرمودند الف خان وقت رخصت ده هزار تنکه بخدمت مولانا گذرانید صاحب سخن اشعار چند در تعریف و تاریخ آن مسجد گفته این است **منظومه**

نباشد مثل او در ملک دیگر	خلیل الله در مکه حرم ساخت	بمثلث در پتن شد بیت خوشتر
به شهر نهروالا دار اسلام	شده مسجد بحکم شاه سرور	عرش بر فرق او گردد فلک وار
برای دیدن محراب و منبر	حریم کعبه شد در دار اسلام	که احسنت المدائن گشت بهتر
بنا شد خانه از امر خداوند	بگو از لفظ هادی بیت اکبر	بنا کرد است عالی بیت اسلام
از و رونق شده دین پیمبر	بسن ششصد و پنجاه پنج بود	ز هجرت سید سالار محشر
رسانده در مه ذیقعده اتمام	الف خان نامور سلطان سنجر	**مخدوم العالم قدس سره**

مرجع الابدال و الاوتاد مخدوم عالم بن سید اسمعیل بن سید ابو القاسم بن سید ابو جعفر بن سید ابو یوسف نهرانی میرسد وقتی که سلطان مظفر که مظفر خان نام داشت بحکم سلطان فیروز شاه جهت تنبیه نظام مفرح که بلقب راستی خان شهور بود از دهلی به پتن آمده راستی خان از پتن گریخت به کهنبایت رفت مظفر خان برای ملاقات حضرت مخدوم آمده ملاقات نمود حضرت مخدوم همچو خاصه که از حضرت قطب الاقطاب مخدوم جهانیان یافته بودند به مظفر خان عنایت نموده فرمودند که انشاء الله تعالی راستی خان از پتن گریخته بدست هلاک خواهد شد و شما از مدد حضرت مخدوم جهانیان والی این ملک خواهی شد مظفر خان مرخص شده بخانه خود رفت روز دیگر حضرت مخدوم برای دیدن مظفر خان تشریف بردند مظفر خان در اثنای حکایات از مخدوم پرسید که این مسجد سنگین کدام شخص ساخته فرمودند الف خان سنجر بنا کرده است و حضرت مخدوم جهانیان نماز ده وقت درین مسجد ادا فرموده اند مظفر خان بمجرد استماع این سخن که حضرت سوار شوند و مرا بخدا رانشان دهند حضرت مخدوم و مظفر خان باتفاق در ان مسجد آمدند و مظفر خان راجای نماز حضرت قطب الاقطاب نمودند مظفر خان در آنجا معتکف شد و مخدوم را نیز

واشان بازده واسطه حضرت مخدوم اعظم موسی الکاظم موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین الشهید بن علی المرتضی کرم الله وجهه

پیش خود داشت لبعد ده روز از اعتکاف برخاست بخدمت مخدوم التماس کرد که اگر رخصت شود در صحن این مسجد گنبدی بنا کنم حضرت فرمود بهتر است ظفرخان بر دیوار تمام مسجد گنبدی ساخت

شاعری در تعریف گنبد گفته شعر

بحکم سید الاقطاب مخدوم		ز هندستان به پتن شه مظفر
نشسته معتکف در زیر منبر		بابر شاه دین سلطان اعظم
بحکم سر ستونها را به مسجد		شمرده مردمان از راه اظهر
دران مسجد نهاده شد بزیور		چون در آمد مظفر دید مسجد
بگو تاریخ سال گنبد او		بود هفتصد نود و پنج بر سر

بشارت یافت از مخدوم عالم
بماند پیش او مخدوم اکبر
ستونها پنج هزار و پانصد و پنج
به صحنش کرد یک گنبد مقرر

شیخ حسام الدین عثمان بن داؤد فاروقی الملتانی خلیفه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا بودند در سنه ششصد و نود و پنج هجری در پتن تشریف آورده بودند مدت چهل و یکسال صاحب ولایت آنجا بودند بتاریخ هشتم شهر ذیقعده سنه هفتصد و سی و شش هجری از اینجا کوچ رحلت نمودند عمر نود و هفت سال بود **مخدوم سید حسین خنگسوار قدس سره** بن سید عمر عرف سید غیاث پوری مرید و خلیفه حضرت سلطان المشائخ بودند و صاحب ولایت ڈبهوئی اند بموجب حکم سلطان المشائخ در پتن تشریف آوردند و سنه هفتصد و سی در اینجا سکونت ورزیدند و عمر مبارک آنحضرت یکصد و سی و پنج سال شده بود غره شهر جمادی الثانی سنه هفتصد و نود و هشت سال هجری برحمت حق پیوستند و مزار آنحضرت بر تالاب سهسه لنگ واقع است **ذکر حضرت سید تاج الدین قادری بهاری قدس سره**

آنحضرت مرید و خلیفه و دال خود سید اسمعیل بن سید محمود بن سید ابراهیم بن سید اسمعیل بن سید یعقوب بن سید شهاب الدین که از اولاد قاضی القضات ابو صالح نصر بن حافظ ابو بکر عبد الرزاق بن سید غوث الصمدانی است نقل است که آنحضرت پیر سالخورده و حافظ صحاح ستة حدیث بود گویند که در سال هزار و هفت باقطاع راز سرکار سید قاسم پر سید محمود یاریه که عارف پراست و درویش خوئی بود گفته فرستاد که درین دو سه روز سید تاج الدین عازم واپسین سفر خواهد شد آگهی باد چون سیومی روز شد پس از پیغام شیخ عالم بقا نموده پدرود جهان فانی کرد پیغام نویسندگان را گریه حسرت فرو گرفت چهار پسر داشت سید جمال و سید احمد و سید اسحاق و سید ابراهیم لهین را خرقه و سجاده سپرد و فرمود جانشین منست خواجگاه پتن را تخت رحمت باد خاک تاج الدین وفات آنحضرت بتاریخ یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دهشت و قبر شریف اندرون قلعه کهنه نهروالا واقع است **شیخ جمال الدین**

اچہ قدس سرہ مرید و پیشکار حضرت سید الاقطاب مخدوم جہانیان و برادر زادہ مخدوم شیخ حسام الدین عثمان صاحب ولایت پٹن میشوند سنہ ہفت صد و سی و ہفت در پٹن تشریف آوردند و در خانہ عمر خود بی بی آمنہ خواہر مخدوم شیخ حسام الدین ماندند بتاریخ نہم شہر رجب المرجب سنہ ہفت صد و چہل و پنج ہجری وفات یافتند **شیخ صدر الدین قدس سرہ** بن شیخ عمر فاروقی الملتانی خواہر زادہ مخدوم شیخ حسام الدین اند کہ شیخ عمر از ملتان با قبیلہ در ناگور آمدند و در ناگور از ایشان اسلام ظاہر شد و دختر راجہ ناگور را در نکاح خود آوردند و از ناگور در موضع ٹھٹھہ کہ نزدیک ناگور است سکونت نمودند چون مخدوم حسام الدین پسر خود شیخ صدر الدین را ہمراہ گرفتہ در خدمت برادر خود آمدند و اینجا ساکن شدند اولاد ایشان تا حال در پٹن موجود است و حضرت شیخ عبد اللطیف جمال اللہ خلیفہ و متبنا حضرت قطب سید برہان الدین نبیرہ شیخ صدر الدین میشوند شیخ عبد اللطیف بن شیخ جمال الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ صدر الدین **سید رو دراق الحسنی الچشتی قدس سرہ** مرید و خلیفہ حضرت سلطان المشایخ اند و وارد پٹن شدہ اینجا سکونت اختیار کردند مقتدای اہل زمان و صاحب خوارق و کرامات بودہ اولاد ایشان در اکلیسر نزدیک بہروچ الحال موجود است **خواجہ رکن الدین کان شکر** حضرت ابو المظفر مودود رکن الدین کان شکر بن علم الدین محمد بن علاء الدین یوسف کنجروان بن بدر الدین سلیمان بن حضرت شیخ فرید الدین مشہور شکر گنج فاروقی مرید و خلیفہ شیخ زاہد چشتی بودند سلطان احمد بانی احمد آباد مرید ایشان بود و از جمیع علوم بہرہ تمام داشتند وفات شریف بیست و دویم شہر شوال سنہ ہشت صد و چہل و دو ہجری بود **مولانا یعقوب بن حضرت خواجگی علوی** اند مرید و خلیفہ حضرت قاضی زین الدین دولت آبادی چشتی اند صاحب کشف و خوارق عادات بودہ و کسب علوم ظاہری و باطنی نمودہ و از برکت صحبت شیخ رجب فیض حاصل کردہ بتاریخ سیزدہم شہر جمادی الثانی سنہ ہشت صد ہجری رحلت نمودند معشوق مرزا شخص تاریخ یافتہ **سید محمد المعروف بہ سید خدا بخش قدس سرہ** قدوۃ السادات و الاکابر میر سید محمد بن حضرت سید حسین مرید حضرت سراللہ المتعال مخدوم سید ابو قدس سرہ و خلیفہ و خلیفہ حضرت قطبیہ اظہر اللہ برہانہ اند و از آنجہ مبارک ہمراہ بی بی سعادت خاتون والدہ قطب العالم موجب حکم حضرت شاہ راجو قتال در رکاب سعادت مآب حضرت قطبیہ در پٹن تشریف آوردہ بودند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار و از خدمت دستگیر خود کردہ و فقیہ کامل و محدث عامل بودہ و ارادت در خانوادہ چشتیہ آوردہ بتاریخ پنجم شہر

جمادی الثانی سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ہجری کوچ رحلت فرمود **سید احمد الملقب بہ مخدوم جہان شاہ** زائر الحرمین الشریفین فقیہ الملۃ والدین سید احمد الملقب بجہان شہ رضوی بعد از وفات مادر خود از مانکپور بولایت راچہ مبارک بتشریف آوردند و در خدمت حضرت سید راجو قتال مرید شدند و چند مدت در راچہ ماندند بعد ازان ارادت کہ معظمہ نمودند از خدمت حضرت سید راجو مرخص شدہ بسوئے گجرات روان شدند حضرت سید راجو کلیم سباکہ پنجتن پاک دران بودند ہمراہ ایشان بحضرت قطب العالم فرستادند سید احمد کلیم مبارک را آوردہ وقتیکہ حضرت قطب در پٹن تشریف داشتند بموجب ارشاد حضرت سید راجو بحضرت قطبیہ رسانیدند چنانچہ تا حال کہ سنہ یک ہزار و یک صد و ہفتاد و چہار ہجری است پارہ کلیم مبارک در احمد آباد پیش فرزندان مولانا نور الدین موجود است یزار و متبرک و سید احمد در خانہ عم بزرگوار خود سید خدا بخش نزول فرمودند حضرت مقدسہ سید عالم اسمعیل بشارت فرمودند کہ نسبت دختر خود را با سید احمد جہانشاہ بکن در واقعہ دید کہ حضرت سرور عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم میفرمایند کہ اعط حبیبتک فی عقد ولدی احمد لتسلیما حضرت مخدوم عالم از خانہ خود استقبال ایشان کردہ بخانہ سید احمد تشریف آوردند و عقد نسبت حبیبہ خود با سید احمد در خانہ سید خدا بخش بستند و ایشان را در خانہ خود آوردند سید احمد بعد از عقد مناکحت پنج ماہ ماندہ طرف مکہ معظمہ رفتند و دوازدہ سال حج نمودند و زیارت روضہ منورہ حضرت سید عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کردند و بزیارت بیت مشرف شدند بعد از دوازدہ سال حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ایشانرا بشارت دادہ طرف پٹن رخصت کردند و فرمودند یا ولدی سید احمد بر و در نہروالہ ساکن شو ہر گنہگار و عاصی از امت من روی تو بیند حق تعالی او را بیامرزد و ہر کہ بر تربت تو فاتحہ خواند شفاعت او بر من واجب است و ہر کہ زیارت تو خواہد کرد بہشت بروی عاشق خواہد شد و در بہشت خواہد آمد حضرت قطبیہ شاہیہ کان اللہ لہا حیث کان بسیار ادب ایشان میکردند و حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد تعظیم ایشان میکردند و با ادب تمام در خدمت ایشان می نشستند کسے التماس کرد کہ سید احمد در خدمت میایند و حضرت بسیار تعظیم و ادب میکنند چہ باعث است شیخ الاسلام فرمودند کہ شبے حضرت مقدسہ سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ سید احمد سر خود را بر زانوی حضرت نہادہ در خواب است و حضرت بر من خطاب کردند و فرمودند یا شیخ احمد انا احمد و ہذا ولدی احمد ازان روز تعظیم ایشان میکنم کہ در جناب حضرت مقدس سید عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم قرب بسیار دارند و اللہ اعلم باسرارہ ولادت با سعادت سید احمد در سنہ ہفتصد و ہشتاد و نہ بود و وصال

نہم شہر ذی الحجہ سنہ ہشتصد و نود و نہ ہجری شد و از لفظ وارث امام علی عدد تاریخ تولد و وصال و عدد عمری آید
تولد بلفظ وارث امام و عدد عمر بلفظ علی کہ یکصد و دہ سال عمر شریف بود **مجد الدین مولانا طاہر**
قدس سرہ مولانا محمد طاہر مشہور بوہرہ در پٹن بودند حق سبحانہ و تعالی او را افضل و علم داد و بحر بین
الشریفین رفت و علما و مشایخ آن دیار را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ متقی صحبت داشت
و مرید شد و باز بہ برکت و کرامت بوطن خود عود نمود و بعضے بدعتہا کہ در قوم بوہرہ بود از الہ نمود و میان اہل
سنت و اہل بدعت کہ ہم از آنجماعہ بودند تفریق کرد و در علم حدیث توالیف مفید جمع کرد از آنجملہ کتابیست کہ متکفل
شرح صحاح ستہ مسمے بمجمع البحار و رسالہ دیگر کہ دران تصحیح اسمار جال کردہ بے تعرض بہ بیان احوال نہایت مختصر
و مفید و کتاب دیگر مسمے بتذکرۃ الموضوعات و در خطبہ ہای این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کردہ و بوصیت
شیخ مذاد بمحبت امداد و طلبہ بدست خود راست میکرد چنانچہ در وقت درس نیز بجل کردن سیاہی مشغول میبود
و در ازالہ مبدع و اہل بدعت درین دیار بودند تقصیر نکردہ ہم بدست آنجماعہ در سنہ ست و ثمانین و تسعمائہ بشرف
شہادت رسیدند تاریخ ششم شہر شوال المکرم و محمد اکرم المخاطب بشیخ الاسلام خان و اولادش
از بنا بر ایشان است **شیخ عبد اللطیف قدس سرہ** خلیفۂ خاص حضرت قطب العالم بودند و
حضرت قطبیہ ایشان را فرزند سیزدہم میخواندند و کمال عنایت ظاہری و باطنی در حق ایشان میفرمودند و ہر کہ
مژدہ آمدن ایشان از پٹن بہ احمد آباد بسمع حق نیوش حضرت قطبیہ میرسانید اگر مخبر من میبود بشارت سلامتی
ایمان میفرمود اگر غیر مومن بقدر اینکہ بسان طلا ساختہ شود زر انعام میدادند و مشار الیہ متقی و متوکل و عالم
ربانی بودند و نہ کتب نوشتہ از آن جملہ چند کتب درین دیار یافتہ میشود آوردہ اند کہ گذر ایشان بر توکل
بود و از ہیچ جا و جہ معیشت نہ داشتند و اکثر اوقات بفقر و فاقہ میگذشت روزی اہل و عیال ایشان آمدہ
حضرت شیخ را تنگ گرفتند و گفتند ہر گاہ شما از سر کار بادشاہی چیزی قبول نمیکنید پس قوت ما از زیر
مصلائی شما پیدا خواہد شد حضرت شیخ درین باب ایشان را تسلی میفرمودند کہ حضرت محمد رسول اللہ
صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم قدر فقر شناختہ فرمودند الفقر فخری و ماسگان درگاہ آن حضرت باشیم مہما کن
سپردی را چرا از دست دہم اگرچہ پیر دستگیر ما بکرامات و مرات عطا بالتصرف از خزائن الٰہی فرمودہ اما بگوشۂ
چشم نگاہ باینجانب نمی نمایم در حجرہ در آیید و مقدار ضرور خود بگیرید در حجرہ در آمدند دیدند کہ تمام حجرہ
بجواہر و اشرفیہا پر است و چند صندوق سفالین کہ افتادہ بود آن ہم طلای خالص گشتہ آن را اہلیہ ایشان

آوردہ خرج مایحتاج خود مینمودند چنانچہ تا سنہ یکہزار و چہل و یک ہجری قدری طلا از آن جملہ در خانہ اولاد ایشان
ماندہ بود عرس شریف ایشان چہارم رمضان المبارک مقرر است **شیخ سدھن قدس سرہ** بن شیخ
عبد اللطیف مذکور صاحب کرامات و خوارق بودہ قبر ہما بخا در پٹن واقع است عرس نہم شہر شعبان میشود اسم
شریف صدر الدین بود **چہل شہید و گنج شہید** در پٹن در یک چبوترہ مدفون اند عرس ہژدہم شعبان
مقرر است **شیخ سلیمان** مرید شیخ فرید الدین خلیفہ شیخ نظام الدین بودند در روضہ شیخ عبد اللطیف
کمال در بیرون قلعہ اند عرس بیست و ہفتم شہر رجب المرجب **شیخ رکن الدین مجذوب قدس سرہ**
قبر در پٹن نزدیک روضہ شیخ حسام الدین واقعست عرس بیست و ہفتم شہر رمضان المبارک میشود **قاضی**
احمد جوذ بجہد خلیفہ علیفہ حضرت گنج احمد کہ در بنای قلعہ شہر احمد آباد چہارم احمد بودند در پٹن آسودہ اند دہم
شہر شوال المکرم سنہ ہشتصد و چہل رحلت فرمودند **خواجہ احمد بن محمد** مرید حضرت قطب الاقطاب
مخدوم جہانیان قبر در نہروالہ زیر مسجد کاٹ واقعست عرس ہشتم جمادی الاولی است **شیخ**
زین الدین خیاط قدس سرہ قبر در پٹن بیرون دروازہ کہرکی واقع است عرس سیزدہم جمادی الاولی
است **شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سرہ** بن شیخ کمال الدین علامہ خلیفہ
و مرید حال خود شیخ نصیر الدین محمود الاولی بودند قبر در نہروالہ پٹن نزدیک دروازہ اناوارہ واقع است
عرس بیست و یکم شہر جمادی الاولی است **بابو بہلول قدس سرہ** خواجہ فضل اللہ عرف بابو بہلول
صدیقی غیاث پوری مجذوب در وقت حضرت نظام الدین اولیا بودند قبر در بلدۂ پٹن واقعست عرس
دویم یا بیست و ہفتم شہر رمضان المبارک است **بابو دہلیہ قدس سرہ** شیخ نہروالہ بودہ قبر ہما بخا
واقع است عرس دویم شہر ذی الحجہ مقرر است **شیخ محمد خلوتی قدس سرہ** خلیفہ حضرت
سید الاقطاب مخدوم جہانیان بودند مدفون در پٹن نزد روضہ شیخ سلیمان عرس بتاریخ بستم شہر
ذی الحجہ مقرر است **شاہ قاض قدس سرہ** طریقہ شطاریان داشتند بحضرت شاہ وجیہ الدین
علوی بنمت طریقت از ایشان رسیدہ بتاریخ سیوم شہر صفر المظفر روز سہ شنبہ سنہ نہصد و بیست
ہجری ازین عالم انتقال فرمودند در بلدہ پٹن بر تالاب خان سرور آسودہ اند **ملک بہاؤ الدین**
کود قدس سرہ یار و ہمنشین شیخ حسام الدین صاحب ولایت پٹن بودہ قبر در پٹن بالائے
سر ایشان واقع است عرس ہژدہم شہر صفر المظفر مقرر است **مولانا احمد قدس سرہ**

بن محمد ابن قاسم سوہی معروف بمخدوم بہرہ استاد شہر نہروالہ بودند قبر ہما بنجا واقعست عرس تاریخ بیست و دویم شہر صفر المظفر میشود **بی بی ہاجرہ قدس سرہا** الملقب بسعادۃ خاتون والدہ حضرت قطب العالم اظہر اللہ برہانہ حضرت قطبیہ ہمراہ گرفتہ آن راچہ مبارک در پٹن تشریف آوردہ وہما بنجا بتاریخ سیوم ذی الحجہ سفر آخرت فرمودہ وہفت جگذاردہ قبر اندرون شہر نہروالہ در محلہ پنجارہ واقع است **بی بی اران قدس سرہا** خواہر سید حسین خنگ سوار قبر در پٹن واقع است عرس در شہر صفر ۸۵۵ سنہ **بی بی بچہ قدس سرہا** بر تالاب سیس لنگ مدفون ذکر بزرگانی کہ در بیر پور آسودہ اند **قاضی محمود دریائی بیر پوری قدس سرہ** پدر بزرگوار ایشان قاضی حمید عرف شاہ چالندہ شرف ارادت بجناب حضرت شاہ عالم قدس سرہ داشتند وجد والا مقدار ایشان قاضی محمد مرید حضرت قطب العالم سید برہان الدین اظہر اللہ برہانہ علم مفاخرت میافراشتند در حین رضاعت وعالم صبا ولولہ عشق ولوعہ محبت از ایشان سر میزد وہنگام جوانی از مقام غوثیت در گذشتہ بمقام محبوبیت در رسیدند سادات بخاریہ میفرمایند کہ قاضی محمود مرید حضرت سلطان شاہ شیخ جیو فرزند حضرت محمود دریانوش خلف اوشند حضرت قطب العالم قدس سرہ اند اما ثبوت بہ پیوستہ متحقق آنست کہ مرید پدر خود بودہ اند چون عمر شریف ایشان ہشتاد و چالندہ بآخر رسید قاضی محمود در واقعہ دید ند غوث الثقلین میفرمایند کہ چہ شما بمقام محبوبیت کہ درجہ منتہست رسیدہ ایست اما میباید کہ دست بیعت وخلافت از پدر بزرگوار خود بگیرید کہ این معنے بر اہل سبل وسلسلہ ہا لازم است قاضی بگاہ این واقعہ را بخدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت فرمودند مرا نیز در معلوم شدہ میدانم کہ وقت من بآخر رسیدہ یک روز پیش از اجل موعود دست شما خواہم گرفت وخلعت خلافت خواہم داد دیگر مردم نیز استماع این معنی نمودہ مستعد ارادت نشستند اتفاقا ہمان روز میعاد قاضی محمود را با پسر ایشان طلبیدہ ام باحضار دیگر امیدواران فرمودند اول پسر قاضی را مرید گردانیدہ بعد ازان مردم را دست بیعت دادند آخر ہمہ قاضی را بارادت آوردہ خرقہ خلافت بخشیدند وفرمودند ختم کار ما باین بود روز دیگر سفر آخرت گزیدند قاضی محمود بعد از رحلت پدر بر سند ارشاد تمکن جست بزرگی وخوارق ایشان عالم را فرو گرفت وخدمت عالم آب ہم بایشان تعلق داشت اکثر در کشتیہای تباہی کہ یاد ایشان مینمودند بساحل مراد میرسیدند ازین سبب دریائی لقب خاص مقرر گشت گویند در عہد طفولیت در خدمت پدر خود بملازمت حضرت شاہ عالم قدس سرہ فائز گردیدہ حضرت

نظر توجه بر قاضی فرموده بر زبان مبارک راندند که قاضی شملهٔ دراز دارد و اشاره اینست باینکه کرامات او بهمه عالم مشهور خواهد و بدرجهٔ عالیه خواهد پیوست چون مولد و منشا این قصبه بود قصباتیان زبان فصیحی ندارند در محاورت و تند کار اسم مبارک شاه عالم را بمنجن میان در معرض بیان می آوردند اتفاقاً روزی بعد از رحلت حضرت شاه در روضهٔ منوره مجلس خاصان منعقد بود حضرت سلطان شاه شیخ جونپوریه حضرت قطب العالم و سلطان مظفر حلیم و چندین از بزرگان دیگر مجلس آرا بودند و سخنهای محققانه و کلمات عارفانه درمیان میرفت در اثنا سخن بر زبان قاضی محمود گذشت که منجن میان چنین فرموده اند شخصی متعرض شد که ای قاضی چرا اسم مبارک آن حضرت را بشاه عالم نمی خوانید گفتند که دهقانی ام فصاحتی ندارم و شاید این بی ادبی من در آن جناب درجه قبول داشته باشد آن شخص مصر شد باین معنی که دیگر چه فرمودند که بیائید بر سر قبر منور ما هر یک ندا کنیم هر کس بالقابی بخواند هر کسی را از قبر جواب سلام بر سد خطاب او مقبول تر خواهد بود برین قرار اندرون گنبد شریف رفتند گویند در آن مجلس جز پنجکس مشتیر نبودند سید شیخ جیو و سلطان مظفر حلیم و قاضی محمود و آن متعرض و شخصی دیگر و پس هر یک ندا کرد جواب نیامد قاضی محمود مینالید منجن میان محمود خادم خادم شما باستانه بوسی آمده است و شما را میخواند از راه کرم جواب او بفرمایید در این ندا صدای از قبر برآمد که یا محمود ندای شنیدم و سلام ترا قبول نمودیم لیکن معروض داشت که هرگاه قبول نمودی تبرکی نیز عنایت نما تا تناول نمایم همان وقت پیکر مبارک تا کمر جلوه گر شد و حلوای بدو دست الغام قاضی شده و همه خوردند آورده اند که عماد الملک از امرای گجراتیه سلسلهٔ ارادت قاضی در گردن اعتقاد دوست داشت و اتفاقاً مرضی حائل بوی روی داد بخدمت پیر عرض احوال کرد قاضی بجناب قاضی الحاجات در باب شفای دست دعا برداشتند ندا آمد که عمر او بسر رسیده ازین مرض جان بر نخواهد شد قاضی الحاج بسیار نمود الهام یافت که دوازده سال از عمر شما باقی است اگر بوی دهند همان قدر زنده بود قبول نمودند مریدان الحاج درازی عمر بسیار کردند که عمر شما برکت او است و عالمی فیض یاب است ضبط این برکت از ما مدارید فرمودند که آنچه من پذیرفته ام ازان مینتوانم گذشت پس دوازده سال از عمر ان مرشد جمیع بعماد الملک داده شد و زندگانی از سر یافت اما تا آخر عمر بتصدیع گذشت و بجوادث گرفتار ماند پس روزی چند که از عمر قاضی باقی مانده بود بوصایای مریدان و ارشاد معتقدان پرداخته از علایق عشق پیوسته بحسب حال عاشقانه بهندی بطرز دلبندی می بست و بپیر پور وطن اصلی ایشان است در عنفوان آگاهی بمصر اسلام احمد آباد اقامت فرموده در نهضد و بست

بقصبه بیر پور که از ازدحام مردم سنگ است رفته قطع سکونت گستر دو دریازده سالگی ایشان را عشق آلهی جوشش زد از پدر رخصت خلوت نشینی گرفته در صحرای دور از عمارت زاویه برای عبادت گزیدند بعد از چندی بمندست پدر شرف شد واز صحبت گرامی واستفاضه میمود باز بکلبهٔ معهود میشافت باین روش پنجاه وشش سال بسر برد چون بشصت وهفت رسید بتاریخ سیزدهم شهر ربیع الثانی سال نهصد وچهل ویک آخر روز که اجل موعود رسیده بود وسماع طلبیده بمجرد استماع سرود وجد وحال روئداده درعین رقص بسجده درافتادند وجان بحق تسلیم نمودند انا لله وانا الیه راجعون وبعد از رحلت هم اکثر اوقات که سرود وسماع نزد قبر میشد عرق از قبر جاری میگشت اکثر بزرگان این معنی را معائنه کرده ورومال ازان عرق تر کرده آورده اند والله اعلم باسراره قبر شریف در قصبهٔ بیر پور واقع است اکثر مردمان از دور ونزدیک برای فاتحه میروند **بزرگان قصبه نزیاد** که بریوزده گروهی از احمد آباد واقعست **میان الولک قدس سره** آورده اند که شیخ محمد نام مردی بود از اهل حال ساکن وهی از دیهات قصبه نزیاد از اتفاقات حضرت شاه عالم دام جلاله بدالصوب نهضت فرمودند ایشان پیش خانه خود نشسته تره بهندی ساگ گویند پاک میکرد چون دیدند که حضرت شاهیه دام جلاله تشریف می آرند بدالصوب پشت کرده نشستند ودر دل آوردند که باید امروز مرا خطابی عنایت فرمایند القصه چون حضرت شاهیه نزدیک رسیدند توقف فرموده ایشان را بنام ایشان خواندند جواب نداد بار دویم خواندند جواب نداد بار سیوم خواندند جواب نداد تبسم کنان فرمودند ای میان الولک بولتے کیون نہین یعنی ای میان ناز مست جواب چرا نمی دهید ایشان برخاسته آمدند وپا بوس نمودند بیرون دروازه قصبه بزیاد طرف احمد آباد مقبرهٔ میان الولک مشهور ومعروف زیارت گاه خواص وعام است **سید امام الدین قدس سره** والد بزرگوار ایشان سید کبیر الدین از عراق بهند تشریف آورده صاحب کشف وکرامات وخوارق عادات بوده واکثر کفار وهنود را بشرف اسلام مشرف ساخته در خطه لاهور آسوده اند فرزندان سید امام الدین نسب ایشان را به سید اسمعیل ابن حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه میرسانند سید امام الدین سید کبیر الدین حسن بن سید صدر الدین محمود بن سید شهاب الدین بن سید نصیر الدین بن سید شمس الدین بن سید صلاح الدین بن سید اسلام الدین ابن سید عبد المومن بن سید خالد بن سید مجیب الدین بن سید محمود بن سید محمد بن سید هاشم بن سید احمد هادی بن سید جلال مستنصر بالله بن سید عبد المجید بن سید غالب بن سید منصور بن سید اسمعیل بن حضرت ابی عبد الله الامام جعفر الصادق رضی الله عنه آورده اند که جماعتی کثیر بر دست سید امام الدین مسلمان شده واین ردیه تا حال در فرزندان ایشان باقیست

که اکثری مسلمان میشوند واین قوم نومسلم را در اصطلاح ایشان مومنه میگویند واعتقاد وسوخ بمرتبه دارند که آنچه پیدا میکنند عشر آن بنیاز درگاه و فرزندان می آرند تا بحدیکه اگر دو فرزند داشته باشند یکے را خادم میکنند و برائی خدمت میسازند حاصل آنکه قطع نظر از همه چیز تا جان خود در خدمت گذاری ایشان حاضرند چنانچه قضیه کشته شدن مشرکه مریدان ایشان نند در زمان حضرت خلد منزل بالا در معرض تحریر در آمده فرزندان ایشان در تمام ملک گجرات واکثر ملک دکهن منتشر اند و مریدان از هر مکان در خدمت ایشان میرسند و خدمت بجا می آرند و برفاه تمام گذران مینمایند چون رسومات کفر فرزندان ایشان برای استمالت و تالیف قلوب کفار مرعی میدارند بنابران مشایخ این دیار چندان بایشان اینهان منیکنند و آمد و رفت در مجالس اعراس کم دارند روضه سید امام الدین در قریه کرمنه بر پنج گروهی احمد آباد واقع است اکثر فرزندان ایشان در انجا می باشند هر یک از ایشان یومیه و ماهیه و سالیانه از درگاه می یابند نیاز کثیر بدرگاه ایشان از اطراف و جوانب میرسد و همیشه طعام و لنگر برائی صادر و وارد جاریست و فرزندان و مریدان شخصے را مقرر میکنند که نه زن داشته باشد و نه فرزند که در اصطلاح آنها کاکا می نامند که متولی و متکفل درگاه مذبور باشد و کسے را در مداخل و مخارج سهم و شریک و دخیل کار ندادند و در ینجا صرف نه نمایند چنانچه فرزندان و مریدان همه تابع او میباشند عرس شریف سید امام الدین بیست و هفتم شهر رمضان المبارک مقرر است یزار و متبرک در قصبه دهولقه **شیخ حسن قطب مشهور بشاه ولایت قدس سره** خلیفه حضرت نظام الدین اولیا مع بعضے بزرگان وارد ملک گجرات گردیده در قصبه دهولقه که بر ده گروهی شهر احمد آباد واقع است رحل اقامت انداخته یک بار بشوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسے جونپوری از دهولقه بجونپور تشریف بردند در انجا بهاؤالدین شیخ نامی طالب علم و قابل بود بصحبت شیخ حسن در آمده و شیخ علم کیمیا میدانست چون شیخ بهاؤالدین را دید که جوانی فقیر و مستحق است دل ایشان بروی سوخت و گفت ترا همراه ما بصحرا باید رفت بصحرا رفتند و کیمیا بعمل آورده به شیخ بهاؤالدین دادند که صرف ما یحتاج خود نماید باز اگر ساخته شود بهتر والا نه بما بگوی که برای تو دیگر بکنم شیخ بهاؤالدین عرض داشت کرد که بنده را از شما امید کیمیائی دیگر است این کیمیا بکار من نمی آید شیخ را بر ایشان دل خوش شد و در تربیت باطن او می افزود تا وقتیکه مدت ملاقات شیخ عیسے بآخر رسید تا لفت خلافت و خرقه تبرک از شیخ یافته بجانب دهولقه مرخص شدند شیخ بهاؤالدین دست بدامان شیخ و التماس ارادت و اجازت نمود شیخ گفت که پیر تو درین شهر است اما ترا بین مقدار صحبت نصیب بود

بعد مدتی شیخ بهاؤالدین بملازمت شیخ عیسے رفته مرید شد و بمنتها یافت روضه شیخ در دهولقه مکان وسیع روح فزا واقع است هفدهم شهر ذیقعده مقرر است و تا چهار و پنج روز میشود **سید سکندر منگلوری قدس سره** بن سید مسعود خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره قبر در منگلور واقع است عرس یازدهم شهر ربیع الثانی میشود **قصبه بهریادی سید محمود بهریادی قدس سره** روضه شریف در قصبه بهریاد واقع است مردم از اطراف و جوانب برای زیارت میروند و بمراد خود میرسند عرس سیزدهم شهر رجب المرجب میشود **قصبه اونه دیلوره مولانا شمس الدین قدس سره** در قصبه اونه در سرکار سورٹهه آسوده اند عرزه شهر شعبان المبارک سنه هشتصد و چهار بعالم قدس انتقال فرمود **چهل شهید قدس الله اسرارهم** در دهوان آسوده اند شانزدهم شهر شعبان عرس مقرر است **شاه بابو چشتی شیخ عمر چشتی** صاحب کرامات و خوارق عادات بوده بزرگی و ولایت ایشان مشهور و معروف است بیست و پنجم شهر ذی الحجه سنه هشتصد و هفتاد و یک رحلت فرمودند روضه شریف در بندر کهنبایت واقع است یزار و متبرک بزرگان بندر کهنبایت **قاضی نورالدین قدس سره** قاضی نورالدین صوفی مشهور بحضور در کهنبایت آسوده اند عرس بیست و پنجم جمادی الاولی مقرر است **مولانا میان قدس سره** قبر در کهنبایت واقع است عرس عرزه شهر جمادی الثانی میشود و بندر از قدیم آباد است و بزرگان بسیار از سلف و خلف آسوده اند که از احوال بعضے از آنها هیچ کس اطلاع ندارد و بعضے از آنها که معلوم است مرقوم گشته **بزرگان بهروچ حضرت سید اشرف الدین مشهدی قدس سره** بن سید علاؤالدین مشهدی مرید و خلیفه و داماد حضرت سید جلال مخدوم جهانیان بالتفاق سیاحت بسیار کرده حضرت مخدوم وقت رخصت یک مسواک عنایت کرده فرمودند که هر جائیکه فرود بیایند این مسواک را در زمین نصب کنید هر جا که سبز شود و برگ آرد آنجا اقامت شما هست چنانچه آن موجب فرموده به بهروچ سبز شد و حضرت سید آنجا رحل اقامت انداخته تا آخر عمر بسر بردند و بارشاد خلائق مشغول شدند بتاریخ نهم شهر رجب سنه هشت صد و هشت روز یکشنبه میان ظهر و عصر بعالم قدس شتافتند روضه منوره بریک گروهی بهروچ طرف شرق واقعست فرزندان حضرت سید هم در احمد آباد و هم در بهروچ موجود اند برای خرچ روضه و پوره مقرر است **مولانا غیاث بهروچی قدس الله سره** میان غیاث در بهروچ بود از مخواص عباد الله و مصداق خیر الناس میگویند که هر جنس که بدان مردم را میافتند ایشان نگاه میداشتند و بمردم خبر میکردم چه از رزق و جامه و اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانه ایشان مهیا بود افضل اعمال ایشان این بود که باوجود آن عالم

وعامل ومتقی ومطیع بودند شیخ عبد الوہاب میفرماید یکبار آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم عرض کردم یارسول اللہ من افضل الناس فی ہذا الزمان فرمودند افضل الناس میان غیاث ثم شیخک یعنے علی متقی ثم محمد طاہر رحمہم اللہ علیہم عرس بیست ویکم شہر رجب المرجب است **مخدوم مولانا شیخ محمد** قدس سرہ مولانا شیخ محمد بن اسمعیل شاہ استاد بہروچ بودند در محلہ دروازہ آسودہ اند عرس دویم شہر ربیع الثانی مقرر است **بندگی مولانا بدر قوام قدس سرہ** برادر قاضی کمال الدین نہروالی بودند در بہروچ آسودہ اند عرس شریف تاریخ دہم جمادی الثانی مقرر است **شیخ مبارک قدس سرہ** خلیفہ شیخ بہاؤ الدین جونپوری بودہ اند در حظہ بہروچ آسودہ اند عرس سیزدہم شہر جمادی الاولی مقرر است **سید محمود بن سید زین الدین قدس** قبر شریف در حظہ بہروچ واقع است عرس سیزدہم جمادی الاولی **قاضی علم الدین قدس سرہ** در بہروچ آسودہ عرس پنجم شہر رجب المرجب است **باباغور و باباحبش قدس سرہما** قبر شریف ایشاں در پرگنہ ہنود من بمضافات بہروچ واقع است عرس پانزدہم شہر رجب المرجب مقرر است **شیخ محمد قدس سرہ** مشہور بہ کاٹھی پہا بودہ اند عرس بیست ویکم شہر شعبان المعظم واقع است **شیخ موسیٰ و شیخ عیسےٰ قدس سرہما** ہر دو بزرگوار مشہور بہ بچہ رحنی بودہ اند در بہروچ خفتہ اند عرس ہر دو بیست ودویم شہر شعبان مقرر است **شیخ امین الرحمن قدس سرہ** بن شیخ کمال الدین صفی البحر دچی عرس سیزدہم شہر رمضان المبارک مقرر است **مولانا عطا قدس سرہ** مشہور بحافظ در حظہ بہروچ آسودہ اند عرس تاریخ ہشتم شہر شوال المکرم مقرر است **سید کمال الدین حنفی قدس سرہ** در بہروچ خفتہ اند عرس بیست وپنجم شہر شوال مقرر است **سید عبد اللہ عیدروسی قدس سرہ** سید عبد اللہ بن شریف شیخ عیدروسی کہ در احمد آباد آسودہ اند روضہ شریف ایشاں اندرون قلعہ بہروچ واقع است **شیخ حسن سرمست قدس سرہ** پسر سیومی شیخ عزیز المتوکل علی اللہ کہ در اطراف احمد آباد آسودہ شیخ حسن در ائما فرورفتہ قلزم وحدت مجذوبی حضور بودند وہر نیمگاہ کہ وقت نماز بہوش آمدی باز بسلام آن عابیتی ہوش را دعا گفتی در حظہ بہروچ خوابگاہ ایشاں واقع است **باباگنج ریحان قدس سرہ** قبر شریف در حظہ بہروچ واقع است عرس ششم شہر شعبان المعظم ہیچ احوال ایشاں معلوم نہ شدہ **سید اسمٰعیل المشہور بہ پیر حیتر قدس سرہ** آبدار مخدوم سید شرف الدین مشہدی بالفعل ویک خرقہ ایشاں باقی وجاری است کہ تمام عالم مشاہدہ ومعائنہ دارد در لتوند قبر شریف یکوجب وکوداست ودرمیان آب پراست ہرچند آن آب ہزارہا عالم میخورند لیکن آن آب

کم میشود واللہ اعلم باسرارہ قبر شریف ایشان در بہروچ واقع است مخدوم شیخ نصیر جمال قدس سرہ
از نژاد ولایت مواد حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی اند قطب زمان خود بودند فرزندان و مریدان ارشاد
او بکمال رسیدہ اند خوابگاہ ایشان در قصبہ نوساری من مضافات بندر سورت عرس تاریخ دہم شہر شعبان
شیخ محمد فضل اللہ قدس سرہ در نوساری آسودہ اند عرس ہفتم شہر جمادی الثانی
میشود سید سیف اللہ رفاعی قدس سرہ در انیر تابع بندر سورت آسودہ اند
عرس پنجم شہر جمادی الاول میشود سید محمد عیدروسی قدس سرہ
بن سید عبد اللہ عیدروسی کہ در بہروچ آسودہ اند قبر در بندر سورت واقع است عرس ہفت دہم شہر
ذی الحجہ میشود سید سعد اللہ قدس سرہ عارف باللہ سید شاد اللہ فاضل محقق و عالم
مدقق جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بودہ تصانیف بسیار دارند در بندر سورت آسودہ
اند بیست و ہفتم شہر جمادی الاولی سنہ یکہزار یکصد دہی و ہشت رحلت فرمودند بابا پیارے
قدس سرہ احوال ایشان بوضوح نہ پیوستہ بر ساحل دریائی نربدا آسودہ اند گنبد و بارگاہ
وارد و گذر آنجا بگذر بابا پیارے مشہور و معروف این دیار است ارجن شاہ قدس سرہ
در سواد قصبہ پٹلادی گروہی از احمد آباد آسودہ اند در حقیقت احوال ایشان و جوہات اقسام زبان نزد خاص و
عام این دیار است در بیان سکنہ بلدہ اگرچہ در عہد سلاطین گجرات بتدریج مردم آفاقی از ہر
شہر و دیار از سادات عظام و مشائخ کرام و علماء ذوی الاحترام و شرفا و نجبا و اقوام مختلفہ و فرقہ
عرب و عجم و روم و شام و اہل حرفہ ہند و سند و تجارت پیشگان بحاری و براہی باستمالت دین پروری و
انصاف و عدالت گستری و پرورش رعایا و فرمان فرمائی عہد از خواہش خود و جبہ بتکلیف آنہا بتدریج
وارد و اینجا گزیدہ پس ازان از اہل خدمات و جاگیرداران بادشاہی و گروہ سپاہ از مسلم و ہنود ہر قوم
بتقریب نوکری باہمراہی ناظمان رسیدہ از آنجا کہ خطہ پاک احمد آباد در امکان با فیض و فاکش
دامن گیر گوشہ عافیت با ناز نعمت و جای امن بی آفت دیدہ بحسب آبخور در محل اقامت انداختہ
تاہل گزیدہ از چندین پشت منازل دلکشا ساختہ سکونت ورزیدہ و ذریت اکثر تا حال باقی و برخی بنا بر
رویداد حوادث متفرق گشتہ کہ از حیطہ تحریر و تقریر بیرون است و جماعت مسلمین کہ در قصبات و پرگنات
و قریات اباعن جد سکنا دارند مثل فرقہ قریشی کہ در پرگنہ تھالسرہ و بندر این در موضع اوبجہ و غیرہا ہم

از عہد سلاطین گجراتیہ کہ اسلاف شان بصیغہ جاگیرداری در آنجا بودند ماندہ باشند کہ تفصیل
وتشریح تمامی متعسر بل متعذر لہذا بہ نگارش کسانیکہ بعد از تباہی احمد آباد از عہد
سلاطین گجراتیہ گجراتی الاصل گفتہ میشوند واز سمین از مقصبات وقریات
در بلدہ فراہم آمدہ سکناد ارند وبنام ونشان امکنہ مسقط الراس
اسلاف شان معروف ومشہور بانند قوم ڈیاول
کہ از قصبہ ڈلیسہ سرکار پٹن اند بقدر مقدور
وميسر پرداخت مخفی نماند کہ عمدۂ اہل بلدہ
دو صنف اند مسلم وہنود کہ اباعن جد
گجراتی الاصل توان گفت

تمت

تم تم تم تم تم
تم تم تم تم
تم

ماشاء الله لا قوة الا بالله

نسخه هذا از تصنیف میر علی شیر قانع از نادر تاریخات انام

جلد

تحفة الکرام

دوم

حسب فرمایش تاجر کتب نامی گرامی محمد حنیف صاحب اجمیری

در مطبع فیض عام باهتمام محمد عمر رفیق

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد مبدعی که عزایم اقالیم سبعه که مخدرات حجلهٔ عصمند بمشاطگی سبعه سیاره که انجم اربان هفت کاخ سمواتند
خاصه برای وجود سلاطین و اولیا و علما که خلاصهٔ نتایج آبای علوی و امهات سفلی اند هر هفت گردانیده و نعت
مخبری که در جهات ستهٔ بخمس اوقات خطبهٔ خمسیت رسالتش بر زبان حال سه گانه ارواح و چهار طبایع اشباح جاریست
علیه و علی آله و صحبه الصلوة من الله الباری پس از ادای شکر آلائی احد صانع بیمانع سیگوید بانی این اوراق
خلد رواق حیران صنعت صانع علیشیر قانع که چون بحول الله و قوته از تالیف مجلد اول تحفة الکرام
مشعر حالات خلاصهٔ موجودات انبیا و اوصیا و حکما و ملوک و خلفائی و سلاطین فراغت یافته یکچند در بیدای لامتناهائی
تکشف حالات چگون و چون ربع مسکون بپای استفاده کتب متداوله گردیده برخی تصانیف متقدمین و متاخرین دیده
بطور و ترتیب اقالیم سبعه زیر ذکر هر بلده حالات ملوک و اعیان و اولیا و سادات و فضلا و وجوه اهل هنر بعض خصوصیات مشتی
که بغرابت مختص یافته علی الایجاز زره آورد احبا میگذارد و از منصف مزاجان توقع اصلاح می دارد و هر چند بر کلیه حالات
مطلع شدن مافوق حاطهٔ علم بشریست اما بوثوق مدلول من لا یدرک الکل لا یترک الکل بهر چه می رسد میرسد و هر که بزیادتی
برسد بفیض ایدنست بر تالیف باشد این مجلد مخصوصست بر مقدمه و هفت مقال و خاتمه مقدمه در تحقیق ربع مسکون
و مساحت آن مختفی نماند که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم اعنی اوقیانوس ستورست

بصورت بیضه که در آب باشد و نصفی مکشوف از آن نیمی بجانب جنوب و ایران و نهایت جانب شمال هم در آب پس از چهار بخش زمین بخشی کمتر جانب شمال خط استوا عمارت دارد و جمله کوهسار و بیابان و بعضی بحار که مشاهده میشوند در و پس در حقیقت دانگی هم معمور نه اما بعادت عرف این قطعه را ربع مسکون خوانده اند بعضی گفتند که باقی ارباع نیز معمورند و در آنجا مردم باشند اما بصحت قریب نیست جمهور حکما طول ربع مسکون را صد و هشتاد درجه نوشتند هر درجه بیست و پنج فرسخ و هر فرسخ دوازده هزار ذراع **نقل ست** از اصول الاقالیم و مسالک ممالک که جمله ربع مسکون صد ساله راه بود منجمله هشتاد ساله راه بمرور دهور بسبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و بیست ساله مانده از ان از طرف شمال هفت ساله راه بسبب سردی که جاندار نزید و از طرف جنوب هفت ساله راه بسبب گرمی که ذی حیات نمی تواند در و نفس زد کم آمد پس شش ساله راه باقی ماند و این را هفت بخش کرده اقالیم سبعه پدید آمده اند و هر اقلیم را بیک ستاره تعلق داده اند طول هر اقلیم از مشرق تا مغرب ست و عرض هر اقلیمی چندان که از اول آن اقلیم تا نهایت آن نیم ساعت در درازی روز تفاوت کند و این اقالیم متساوی نیستند بلکه هر اقلیمی بخط استوا نزدیک تر ست متفاوت تر ست چنانکه معلوم شود **مروی ست** بقول تاج الدین خوارزمی منجم که از مشرق تا مغرب معموره و خراب دریا و کوهها و بیابانها و بلاد و امصار جمله صد و پنجاه و هفت هزار فرسنگ ست از آن پنجاه هزار فرسنگ صحاری و بیابان مسکن دیوان و پریان و غولان و درندگان ست و چهل و هشت هزار فرسنگ دریا ماست باقی پنجاه و هشت هزار فرسنگ آبادانی ست منجمله دوازده هزار فرسنگ زمین هندستان و پنجهزار فرسنگ زمین روم و چهار هزار فرسنگ زمین چین و هزار و نهصد فرسنگ زمین غور و هفت هزار فرسنگ زمین ماچین و سه هزار فرسنگ زمین روس و سه هزار فرسنگ زمین سقلاب و پنجهزار فرسنگ زمین بلغار و چهار هزار فرسنگ زمین حبشه و زنگبار و یکهزار و پانصد فرسنگ زمین یونان و دوازده هزار فرسنگ کوهها ست که در آنجا مردم خوارند یکهزار فرسنگ مسکن دیوان پایان یکهزار فرسنگ زمین گلیم کوشان پنجهزار فرسنگ مسکن یاجوج و ماجوج دوازده فرسنگ صحاست و دو هزار فرسنگ سالوخ و مالوخ و یک هزار فرسنگ سوس الاقصاست و سیصد و شصت جزیره واق واق و یکهزار فرسنگ کوههای بزرگ که منبع یاقوت احمر و یاقوت اصفرست و هفتهزار فرسنگ کوه قاف ست

مقاله اولی

در بیان احوال اقلیم اول متضمن ذکر بلادی که تعلق بدان اقلیم دارند همه منسوب بزحل مبدا این اقلیم موضعیست که عرض آن دوازده درجه است و جدول آن نزدیک خط استوا ست جای که درازی روز او دوازده ساعت و نصفی باشد مساحت سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ و نیم ست و در فرسنگ چهل هزار جریب جریبی شصت گز در شصت گز ابتدا

از جانب مشرق از شمال جزایر یاقوت پس جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و بعضی از سند و سند و بلاد حبشه بگذرد
و از انجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی بلاد برطانیه گذرد تا به بحر محیط منتهی شود
طولش از مشرق شمال جزایر یاقوت تا جزایر خالدات که در مغرب واقعند سه هزار و دو صد و پنجاه و شش فرسنگ و چون ملصق خط
استواست عرض آن بضبط نیاورد دیگر دریا دیبن شود و درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم است و هزار شهر کوچک و بیست کوه رفیع
و سی نهر بزرگ چون ذکر کلیه بلاد از کم کسی ملتزم گردیده بذکر مواضع اشهر التزام می رود و هر ولایت را مع توابع شهریان
می کند **باید دانست** که اهل هیأت برای ایضاح ابعاد مابین بلاد در عرض و طول حروف موضوعه مصطلحه ابجد تخمیم
هر بلده در جدول طول و عرض مثبت می نمایند تا مدعا بسهولت برآید و چون کیفیت تعیین مبدا طول و عرض
بیان گردید تبیین حروف موضوعه مقصوده نیز ضرور شد انگه عددها را بنا بر حروف تهجی بیشتر را فزایش و کمتر را باز
پس بهم ترکیب می نمایند تا بعد هر بلده بطول و عرض معین از درجات که یکصد و هشتاد مرقوم شده دقایق که هر درجه
شصت دقیقه مقسوم است صورت انشراح پذیرد بدین رنگ که **یا** یازده باشد و **الب** بست و دو و برین
قیاس تا آخر و هر جا که عدد نباشد صفری بر صورت گذارنده پس مرکب اول علامت درجات و مرکب ثانی
علامت عدد درجات و مرکب ثالث علامت دقایق در طول و عرض مقرر باز در بعضی مقطعات تفاوت صورت
برین وضع معین که کاف چنین **ال** نون چنین **ن** جیم چنین **ج** بیدامن که دامن مخصوص حاست
و خا خود دخلی ندارد و صاد چنین **صه** و انجا که مثلاً با ها مرکب شود بدین شکل نویسند **صه** هرچند این بحث
هم طولی دارد اما اینقدر لابد بوده **یمین** نام ولایتیست منسوب به یمین بن اقطعن بن عابر بن شالخ بن هود
بن ارفخشذ بن سام یا چون بر یمین مکه واقع با این اسم موسوم گشته اکثر ولایتش نزدیک بخط استوا است
سام علیه السلام این ولایت را برای خود گزیده اولادش ساکن بودند تا نوبت بقحطان بن هود رسید ولایتی با خیر و
برکت ست در دو سالی چهار نوبت زراعت کنند و هر زراعت بدو ماه رسد درختان میوه رسد درختان میوه دارد و
سالی دو بار برد هند در و شهریست بارض عاد در آن تمثالیست بر صورت سواری چون ماههای حرام در آید از آن
تمثال آب شیرین ظهور یابد تا حوضها پر کنند و آذوقه تمام سال شود و چون ماههای حرام در آید اب منقطع گردد
هلاک قوم عاد در آن زمین بوده **ایضاً** در و شهریست که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود
و در وقت غروب از مغرب بمشرق **ذکر ملوک** ملوک ما تقدم در مجلد اول مذکور شدند چون از منتسبان
خلفای بنو عباس غلامان حبشی ولایت را انتزاع نمودند از ایشان به آل زیاد رسید و بعد از آن

به بنی اقطس و بنی طبا طبا قرار گرفت منصور بن فضل الکوفی از دعات اسماعیلیه برسند حکومت تکیه زده پس درست و عشرین و اربعمائة بابو هاشم حسن بن عبد الرحمن نفس زکیه لقب و حمزه بن ابی هاشم از اشراف حمیریان منسوب شد آنگاه در تسع و ثلثین و اربعمائة ناصر بن حسین دیلمی دعوی امامت کرده چندی متصرف گشت و بعد او درست و خمسین و اربعمائة علی بن محمد الصلیحی استیلا یافته مکه و مدینه را هم بضبط کشید از عقب وی آل زریع پس در اربع و خمسین و خمسمائة ملک ناصر الدین ابو لبیبی و از اولادش درست و عشرین و ستمائة به بنی رسول از امرای ایوب در سبع و عشرین و ثمانمائة به بنی غسان تا آنکه سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پاره آن زمین را گرفته و ولدش سلطان مراد در سال نهصد و هشتاد و دو مسخر کرده در دودمانش ماند از شهرهای یمن ست **زبید** طولش فدک عرضش بدی سام بن نوح آباد کرده **مخا** بندر قبر شیخ شاذلی که قهوه خوردن اختراع اوست در و واقع **تعز** از ابنیه آصف بن برخیا **صنعا** قصر غمدان که در ذکر ملوک یمن مذکور شد در و بوده انهار و اثمار در و بسیار و بیماری کم و هرشتر بیمار که بصحرایش گذرد بهتر شود گندمش در یک غلاف دو دانه و آنجا چشمه ایست شب یمانی از و متکون گردد در هفت اقلیم ست که **صفوان** نام مردی در چهار فرسنگی صنعا باغی داشته قریب بدو ازده میل که حاصل آن را براه خدا ایثار می نمایند پس از چند گاه پیراز آن عطیه باز آورده آتش سخط الهی در بر و بوم افتاده شجر آن باغ را سقر گردانید و آن آتش در سیصد فرسنگ التهاب داشته چنانچه در اطراف آن طیور را مجال طیران و وحوش را قدرت جولان نبوده تفصیل این تفسیر سوره نون نوشته اند **سبا** از ابنیه سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان صاحب عجایب البلدان گوید که در سبا بسبب لطافت آب و هوا مگس و پشه و عقرب و مار و دیگر هوام نباشد **حضرموت** از شهرهای قدیم ست در مجمع الغرایب نوشته است که در قدیم الایام ظرف سفالین در زیر زمینش یافته بودند در آن خوشه گندم بوده هر دانه قدر بیضه یکی از مشایخ را پرسیدند گفت این حاصل زراعت جمعیست از امم ماضیه که با دشاهان ایشان و خود ایشان متصف بصفات حمیده بودند قبر هود نبی آنجاست بعضی زمین این بلده را خارج اقالیم نوشتند در آنجا آبیست که هر که بنوشد مختنث گردد ارم شداد که در ذکر شام مذکور شد ما بین صنعا و حضرموت بوده **عدن** بنای عدن بن عدنان جد رسول کریم ص طولش عوا عرضش یا آبادی از منه سابقه نهایت آبادانی داشته و پس آن آبادانی منتقل به مخا شده جبل نار آنجاست آتش علامت قیامت تا آنجا بیرون

خواهد آمد بیرمعطله که در قرآن مذکور آنجاست و آن چاهی بوده که سلیمان دیوان را آنجا محبوس کرده بود
بحر عدن همان بحر قلزم ست که بحر احمرش نیز خوانند **قلزم** شهری بر کنار دریاست طولش صدها عرضش
قطل **عمان** طولش فدها عرضش یک بعضی عمان را داخل یمن شمردند مردمان آنجا ماسک مسک
مردمی اند و سکنه آن سوی دریای عمان چنگال دراز دارند چوگرگ دهن چون شیر همه سوی پوشیده
بانگ سگان کنند **درمیان** عمان و قلزم پانصد فرسخ زمین خشک افتاده آنرا جزیرة العرب خوانند
و اعراب بسیار در آنجا ساکن اند **گویند** اعراب در دویدن از اسپ تازی سبق برده اند **نقل** ست
که مردی از اعراب برهنه شده غسل میکرد کسی بر اسپش سوار شده بدو اینداضطراب نکرده بتامل و تانی
از آب برآمد و رخت به برکرده بدو بدو سوار را رسید **ایضاً** جماعتی نجچ میرفته در راه اعرابی دیدند که
آهوی زنده سیفروخت خرید کردند چون هیچ زخمی نداشت پرسیدند چگونه گرفتی گفت بیک دویدن
اگر باور ندارید رها کنید تا باز بگیرم پس بخریدند و امتحان را رها کردند دویده بگرفت باز بهمان بها
خریده کباب ساختند و برا صلای خوردن نمودند یکبار دست دراز کرده تمامی را برداشته بدوید
قصدش کردند رو بازپس نموده گفت ایجماعت انکه زنده از من جان نیافت مرده چگونه جان برد
قاع موضعی میان عمان و حضرموت ست از عجائبش انکه چون تاجران بگذرد و متوجه عمان شود آوازی
شنود که فلان ابن فلان با او متاع کذا بهای او چندین ست چون از عمان برآید کسی زیاده ازان نخرد
ماهجر میان عمان و عدن ست در ناحیه اش نساس بسیار **مرویست** که شخصی وارد آنجا شده بسالار
ناحیه گفت مرا نساس بنمای غلامی را اشاره کرده در حال جانوری زنده آورده نصف بدن بسان انسان
بیک پا و یک چشم دست در سینه بزبان تازی سلام شخص مذکور را دیده گفت بخدا مرا فرمادرس رحم کرده
رها کرد چون باد از پیش رفت **زمار** شهری از حدود یمن ست زنان آنجا نیکو روی نازک اندام سیاه چشم
سرخ و سفید روی باشند همواره بزنا مایل سفدان آفاق قصد آن دیار کنند **دزنه** شهریست در حدود
یمن از دیوان بنا دارد بناهای عظیم در و باقی گویند بلقیس را با حضرت سلیمان آنجا ملاقات شده گویند در زمین
کوهیست معدن عقیق از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که آن کوه اقرار بوحدانیت خدا و نبوت من کرده
از سنگش هر که انگشتری سازد بوی غمی نرسد و مال و فرزند و روزیش زیاده شود دیگر احادیث درین باب بسیارند
بلحاظ اطالت نیاورده **ایضاً** در حدود یمن کوهیست بر سر آن آب از هر طرف جاری اما پیش از آن که

بزمین باسون رسد سنگ میگردد و شب یمانی سفید همان ست **گویند** در ارضی از یمن گوری یافتند و در و میتی دیدند در دست انگشتری داشت سورانش باندازهٔ گنجایش سر آدمی بوده نزد عمر رض فرستادند **فقاست** در قابوس نامه از ابن هشام که یکباری در ولایت یمن قبری بواسطهٔ ورود سیل ظاهر شد آنجا عوتی بود در گردن وی هفت گردن بند از زر در دست او دستینه هفت و در بازو بازو بند هفت و در پا و غیره اندام هفت هفت زیور مکلل بجواهر قیمتی بوده صندوقچه پیشش مملو از اموال و لوحی بر بالین بر آن سطری چند نوشته آنکه من ناحیه بنت شعرم بوقت گرسنگی این جمله بکار نیامده باید بر حال من رقت کنند و عبرت گیرند از مردش سهیل یعنی **خواجه اویس قرنی** ست رض منقول ست که فردای قیامت هفتاد فرشته بصورت وی آفریده شوند تا در آن میان از عرصات به بهشت رود چنانچه در دنیا کسی ندانستش در عقبی هم کسی باو پی نبرد **ایضاً** رسول ص فرمود در امت من مرد یست مراد ابعدد سوی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر در قیامت شفاعت بود **آورده اند** که آنحضرت صلعم در حین وفات فرمود مرقع من به اویس قرنی بدهید پس چون فاروق و مرتضی علی بعد از رحلت آن سرور بکوفه آمدند فاروق از اهل کوفه پرسید که کسی از قرن هست جماعه حاضر آمدند از وی سراغش کردند گفتند نمیدانیم مگر یکی گفت اویس نامی دیوانه ایست در ویرانها خارج اطوار ابنای زمان شتربانی کند نانش در هم باما در خورد فاروق ض باکی از اصحاب آنجا شد در نمازش یافت چون تمام کرد پیشش رفته آن سفیدی نور که رسول صلعم خبر داده بود در دستش دیده ببوسید سلام آن سرور رسانیده مرقع داد و استدعای شفاعت امت نمود چند گام دور شده بسجده در افتاد و گفت الهی مرقع رسول تو پوشم تا همه امت بخشیده نشود خطاب آمد بپوش چندین بخشیدم تکرار میکرد فاروق ض بطاقت شده بزمرش رسید و گفت بپوش سر برداشته گفت نمی پوشیدم تا همه امت بخشیده نشود اکنون بعدد سوی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر بخشیده شوند فاروق ض آن شرف دیده پرسید کیست که این خلافت بگیرد فرمود بگذار تا هر که خواهد بردارد فاروق ض گفت چرا بدیدن رسول نیامدی گفت بلی فرمود جبه اش دیده باشید پس فرمود جبه اش دیده باشید پس فرمود که روزی دندان مبارک شهید شده بود گفت بلی فرمود چرا متابعت نکردید دهان خود بکشود یکی دندان هم نداشت فرمود گمان اینکه کدام دندان شهید شده باشد همه اکنندم فاروق ض گفت دعا کن فرمود میگویم اللهم اغفر للمؤمنین اگر مومنی بتو رسد والا گفت وصیتی کن فرمود خدا را میشناسی گفت بلی فرمود به که دیگر پرا نشناسی گفت زیاده کن فرمود خدا ترا سپیداند گفت بلی فرمود بهتر که دیگر نداند فاروق ض

چیزی نذر نمود دست در گریبان انداخته دو درم برآورده فرمود این را از شتربانی دارم اگر کفیل شوی
که این خورده زنده مانم و دیگری نیابم بگیرم آنگاه فرمود رنج کشیدی باز گرد که قیامت نزدیکست که من
بفکر زادم چون آن بعد او را جاهی پدید آمد تا پدید شد دیگر کسی ندیدش مگر آخر عمر بر موافقت علی رضی الله عنه
در صفین حرب کرده شهید شد **ابو عبد الله وهب** بصحبت عبد الله عباس و جمعی از
صحابه رسیده در تاریخ یافعی که از و منقول که بمطالعه هفتاد و دو دوات کتب الهی فایز شدم شیخ محمد از شیخ نجیب الدین
علی بر غش در نفحات مذکور کرد شیخ شهاب الدین یکی از خادمان را گفت بیرون خانقاه رو و هر که بینی بیار مردی غریب
آورده شیخ دیده گفت ای شیخ محمد نزدیک آی که بوی آشنا داری پس آن بچلوی خود نشانده با یک دیگر
در سخنان گفتند **شیخ عیسی هناز** در نفحات ست که روزی بر فاحشه گذشته گفت شب بیشت آیم
در خانه او رفته دو رکعت نماز گزارد و بر نشد فاحشه توبه کرده بپای شیخ افتاد یکی از درویشان نکاحش فرمود و طعام ولیمه را
عصیده ساخت روغن نبود امیری حریف آن زن باستعجاز دو شیشه خمر فرستاد که اینک روغن آینده ها را
نشانده شیشها را بر عصیده ریخته خواند روغنی صافی شده بود امیر آزاشنیده آمده توبه کرد و مرید گردید
شیخ عبد الغیث جمیل ابتدا قطاع الطریقی کردی روزی منتظر قافله بود از غیب شنید باصاحب
العین مملیک عین در وی اثر کرده نزد شیخ ابن فلیح یمنی تهذیب اخلاق کرده هیزم از صحرا آوردی **گویند**
روزی شیری را دید که در از گوشی را کشته هیزم بر او بار کرده بشهر آورد **شیخ سعید حداد** صاحب مقامات
عالیه است در بازار معدن به بیع و شری مشغول میبود وقت احتضار فرمود بعد من سه روز آنجا که جمع شوید مرغی سبز
بیاید بر سر هر که نشیند جانشین منست آن مرغ بر سر مردی جوهر نام که وقتی بنده کسی بود نشسته او رفته رفته شد آنچه شد
احمد بن المجعد از متوکلان بوده روزی بزیارت کوهستان می شد در راه بشیخ سعید رسید سعید خواست
با او براه مرافقت کند و بعده فسخ نموده شیخ احمد از زیارت برگشته بشیخ سعید رسید و گفت بر تو حقی دارم
که آنوقت متوجه شده برگشتی شیخ سعید گفت هیچ حقی نداری شیخ احمد گفت برخیز و انصاف ده گفت هر که ما را برخیزاند
او را بنشانیم قضارا شیخ احمد مقعد شده بر جا ماند و شیخ سعید مبتلا بمرضی گردید که تمام اعضای خود را می کند و می برید
تا بحق رسید **سلاماسه** شهر بزرگ در جنوب و مغرب از اقلیم اول بعضی سلجاماسه نویسند و از اقلیم دوم شمارند
نهری عظیم دارد بر کنار نهر بساتین و گلستان بسیار اراضی که در آن زراعت می شود هر جانب دوازده فرسنگست
بقدر خرج زراعت کنند که زیاد را کسی نمیخورد مردمش اکثر متمول باشند **بلاد حبشه** یا انکه دار الملک و غیره

ه ولیده

برخی از زمین وی خارج اقالیم چون بعضی از وی داخل اقالیم ست نبذی از صفت اهلش و قدری از خصوصیات
زمین مذکور بگیرد و **حبرمی** دارالملک حبشه است از اهل زمین آنچه به مملکت عرب و یمن نزدیکتر ست آن را
اعتباری نیست سیاهی لون ایشان از افراط حرارت زمین ست نوعی از حبشه است چشمهاشان درون خزیده
لبهای بزرگ چند قبیله اند مثل قتاده و قرقوه و تبلی و اروعدو و علام این قبایل بهمدیگر جنگ دارند زمین شان
از برکت خالی و خود ازدین عاطل مجدالدین محمد در تاریخ خود نوشته که در زمان افراسیاب خان ترکستان را
با غلامی محبت بمفرط افتاده نایب خودش ساخت وی عنقریب عاصی شده ولی نعمت را کشت و متصرف
مملکت گشت قراخان نامش نهادند **ایضاً** در میان شان قومیست مارخوار زه کمان ایشان پوست درخشت
که در قوت به آهن برابری کند **ایضاً** در زمین شان بزی ست پوستش بعد دباغت بغایت نرم و منقش آید
از آن موزها سازند که هیچگونه کهنه نگردد هرگاه چرکین شود بآب گرم بشویند تا بحال اول گراید **ایضاً** در زمین ایشان
جانوریست بزشکل گاو نامش ملیط دو شاخ چون نیزه دارد هر جانور یکه برویش رسد در حال بسوزد از پوست وی سپر سازند
سوسوم بسپر ملیطی هرگز آهن برا و اثر نکند رنگش چون کاغذ سفید بود **بزرگترین** شهرهای حبشه **ربیع** ست
بغایت آباد با هوای نیک آفتاب در وقتی که در اوائل برج حمل و میزان باشد در آن چندروز چنان گرم شود که
اگر آب در ظروف مسین کرده بآفتاب نهند در نیم روز بجوش آید **بلاد الزنج** بعضی خارج اقالیمش هم نوشتند
ولایتی وسیع ست شمالیش امصار مملکت یمن و جنوبیش بیابانهای باسکون و شرقیش ولایت نوبه
و غربیش مملکت حبشه **بزرگترین** آن شهر **زعاده** است در جنوب خط استوا مردم آن دیار
هرگز غمین نشوند حکما سبب فرح آن جماعت را از ظهور کوکب سهیل یافته اند آن هر شب برایشان طلوع می کند
جمیع زنگیان از زنج بن کوشن بن کنعان بوجود آمدند و آن جماعت را سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن ظفر یابند
گوشش بخورند و همچنین اگر از بادشاه خود برنجند او را بکشند و بخورند و با آنکه طلا دارند اما مردمان آن دیار بیشتر حلی خود از آهن
سازند و گویند هر که آهن با خود دارد شیاطین بروی دست نیابند و شجاعتش افزون بود گاو آن دیار با سیب
تازی در کارزار برابری کند و گوشت خود بیشتر از پیل فوز رافه کنند گویند در آن ولایت وحشی ست که هرگاه او را
آنرا در آب اندازند و فیلان از آن خورند بنحوی مست گردند که بزودی صید شوند **بلاد نوبه** بر کنار نیل
واقعشده طولش را بمدت هشتاد و شبانه روز قطع کنند ستونهای آن امصار بصاری باشند زرافه در آن
مملکت بسیار مملکت نوبه بشصت بر **بلاد السودان** که در آنجا طلا از ریگ روید هوایش در غایت

گرمیست اهالی وی روزها در زیر زمین بسر برند و شب برآمده زرها بدست آرند متاع ایشان زر و لباس ایشان پوست حیوانات بازارگانان آنجا بر نج بسیار آنجا روند و بعد از وصول آنجا طبل زنند و استعدهٔ خود را در مواضع جدا جدا بنهند اهالی دیار باه از طبل برآمدن تجار وقوف یافته سر استعداد روند و در برابر هر متاعی جهت ثمن طلاگزارند و بروند اگر تجار راضی شوند ثمن بردارند و متاع بگذارند والا باز فردا آن مردم آمده اضافه ثمن کنند و همچنین می افزایند تا تجار راضی شوند نوبه از جمله پسران حام است در سلک انبیا منتظم بوقوع تقصیر خندیدن بر پدر کرده کوشد از فرزندانش احدی بنبوت نرسیده **نقله** دار السلطنت نوبه است زنانش بغایت صاحب جمالند در عجایب الحکایات آورده که در ولایت نوبه نوعی حیوانست روی آدمی و دو پر و دمی دراز دارد با آدمیان انس گیرد و رقص کند **چین** از اقلیم اول تا سوم و بعضی تا چهارم گفته اند و اکثر مورخین از مضافات خطا دانند از ابنیه چین بن یافث سکانش بیشتر بت پرست و مجوسی و تناسخی هم در و بسیار دار الملکش **بجر** در کوهش سنگی ست که آس کرده در حوضی آبی فلکنند و در و را گذارند و صاف را بردارند تا سه کرت پس صاف را جهت بادشاه ضبط کنند فغفوری ظروف از آن نمایند و در جهت سایر ناس بعمل آرند صنعت تصویر را بمرتبهٔ رسانند و آنرا عبادت دانند در قدیم زمان بادشاه ایشان یکروز بار عام داد همه اهل چین بمیدان حاضر شدند و بر چوبی که در میدان داشتند هر کس به تیشه ضربت زدی در آخر صورتی مرغوب از خطوط ضروب مصور شدی این از کمال فراست ست چون شخص اول ضربت زده دیگر بقیافه یابد که مقصود وش چیست تا بران طبق ضرب زنند همچنین تا آخر **گویند** اهل بازار ایشان گردونی داشتند هر قدر بار بر آن نهادندی خود بخود برداشته راه رفتی و بوقت ایستادی در آن ولایت سیصد شهرست در مسافت دو ماهه راه و در بحر چین جزایر بسیار و در آن غرائب کلیه منجمله در جزیره از جزایرش شهریست همه زنان در و ستوطن گویند آن زنان همه از آب آبستن شوند و دختر زایند بعضی گویند از خوردن میوه درخت مخصوص بار دار گردند **ایضا** در جزیرهٔ مردمانی اند سفید پوست حسین بکمال عریان از بنی آدم متنفر چون آدمی را بینند بر بلندیهای کوه گریزند مردم بحیله دختران ایشانرا اسیر کرده بزنی گیرند تا فرزندان شوند اغلب چون از محافظت غافل مانند بگریزند و نادر بود که جز عورت پوش لباسی کرینند و قوتشان در معرفت ادویه و خواص نباتات در غایت ست فوائد ادویه باشاره بیان نمایند **ایضا** در عجائب المخلوقات آورده که در جزیره از جزایر چین گروهی بصورت انسان ست که سر ندارند و رو و دهن و بینی شان در سینه می باشد همه اعضای آدمی درست دارند **ایضا** در نزهته القلوب آورده که آدمی دو دال پا در بعض جزایر چین هم رسد **ایضا** در مسالک ممالک ابو القاسم عبد الله خراسانی آورده که در جزیره از جزایر چین حیوانیست بصورت آدمی بزیادتی دو پر

طیران کنند و نطق بخنش مفهوم نگردد بقدر کودک پنج و شش ساله **ایضاً** بشکل فیل آدمی با خرطوم و دو پر که طیران کنند بدو پای و هم بدو دست **ایضاً** آدمی مارشکل سر چون آدمی بدن چون مار خندان گویند **ایضاً** در عجایب المخلوقات ست که در یکی از جزایر چین آدمی کوتاه بالای شوند چهار شبر قد ناطق سخنشان از زمی گفتار مفهوم نشود عنبه بدمان آسند و بعوض آهن در دست تجار فروشند **ایضاً** در شتاسپ نامه آمده که بجزایر بحر چین گروهیست برهنه آدمی را از فرق تا قدم دنبه کنند ایشانرا یک نیمه بیک چشم یک گوش نیمه تن یکدست و یکپا بود یکپا چنان تیز جهند که مردم بدو پا بدیشان نرسد **ایضاً** از عجائب المخلوقاتست که یکی از جزایر بحر چین نوعی از حیوان در ازبالاست سر چون اسپ بدن چون آدم دو پر محمد رفتار دارد **ایضاً** در کتاب مذکورست که در یکی از جزایر چین آدمی خرس سا رمی باشند بشکل و نطق مانند آدمی بر اندام سو بسیار مانند خرس عقل و تمیز ندارند و سخنشان مفهوم نگردد **منقولست** در عجایب البلدان که در یکی از جزایر بحر چین صنفی از حیوان ست بشکل آدمی چهار شبر قد برهنه بر درختها بالا میروند کلام شان مفهوم نشود آنجا درخت بقم و کافور بسیار **ایضاً** در جزیرهٔ از جزایر بحر چین و زنگ آدمیان باشند سیاه قوی هیکل بمردمان آن حدود جنگ کنند و غالب شده بخورند **ایضاً** جزیرهٔ زاج در بحر چین ست آنجا درخت کافور بسیار بزرگ شود چنانچه در سایهٔ یک درخت صد سوار ایستد آنجا گربه ایست که دو بال دارد **ایضاً** جزیرهٔ سلاطین در بحر چین ست جای خوش صندل و کافور از آنجا آرند در آنجا چشمه ایست که آب از آن بر میجوشد و در نقبهٔ که نزدیک آن ست میرود و قطرهٔ که در کنار سنگ می ماند اگر روز ست سنگ سفید گردد و اگر شب سنگ سیاه **منقولست** از عجائب البلدان که در یکی از قریات چین غدریست که سالی یک مرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در غدیر اندازند و از بر آمدن مانع آیند تا آب بقدر کفاف در آن بارید شود آنگاه اسپ را کشته گوشتش بر قلهٔ کوهی نزدیک غدیر نهند تا طعمهٔ طیور و وحوش شود **ایضاً** چشمه ایست که چون مریض آبش خورد اگر اجلش رسیده بود فوراً بمیرد والا صحت یابد **ایضاً** آسیائی را که سنگ اسفلش متحرک و سنگ اعلی ساکن آردی سبوس و سبوس بی آرد ازو برآید **سنابیل** از بلاد چین دار الملک آنجاست قطر قلعه اش صاحب مجمع الغرائب یک روزه راه نوشته در صور الاقالیم آمده که بلندی صفوف آن نود ذراع بر سر آن سور نهری عظیم ست که شصت نجش میشود هر نجشی از بالای یک دروازه پائین می آید نصف آن آب در خارج شهر به زراعات و باغات میرود و نصف دیگر در کوچهای شهر در می آید هیچ خانه در و نیست که در آن آب روان نباشد و در خانها همه ابنوس اکثر اهل آن کافر غلامان را

خریده وقف لوطیان کنند و آنرا داخل سخاوت دانند **تغاره** شهریست بزرگ نزدیک بحیط دیوار ما از سنگ دریا از قطعه های نمک که بجسد حیوانات پوشیدند زمینش همه شور باغ وزراعت نه دارد عجب آنکه چاهش آب شیرین دهد **تنکر** شهریست بزرگ سکانش بعضی مسلم بعضی کافر سلمانان با جاههای دراز باشند آنجا حیوانیست که از پوستش سپر سازند آهن برو اصلا کار نکند **تانه** بلدهٔ نامی از بلاد سند واقع ساحل دریا **سراندیپ** جزیرهٔ از بحر سندست صاحب عجایب البلدان آورده که در جوار او درختی ست که هر شب وقت سپیده دم ورقی ازان بیفتد که در یک صفحه کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و بر صفحه دیگر آیتی از قرآن مثبت باشد ملک آن ملک آنرا ضبط نموده بر سر ورد که بکار برد صحت یابد در مجمع الغرائب نوشته که سراندیپ شهری بزرگست هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ متضمن هشتاد معدن جواهر معدن یاقوت سرخ وزرد وسبز و معدن طلا و نقره و الماس و بلور آنجاست که ذهولی در وست که نزول آدم علیه السلام براو واقع شده و اثر قدم آدم در سنگ فرو رفته هر روز در آن کوه باران بارد تا اثر قدم شسته شود و هم بر سر کوهش بئریست معروف به بئر سراندیپ هر کس در قعرش نگاه کند سنگی مانند تیر بر رویش خورد جمعی گویند که آنجا مرقد یکی از بنات آدم علیه السلام ست **جابا** شهریست در نهایت مشرق از ابن عباس رضی الله عنه روایتست که اهل جابسا از اولاد شمود ند از نخبت نضر گریختند آنجا ساکن شده بودند و روایت دیگر از علی در ذکر جابلقا مرقوم شود

مقالهٔ ثانی مشتمل بر ذکر بعض بلاد اقلیم ثانی که به مشتری منسوب ست

مبدا این اقلیم مواضعی ست که عرض او بیست درجه و نیم باشد و غایت درازی روز او سیزده ساعت و ربعی **مساحت** سطح این اقلیم پانصد و شصت و شش هزار و شصت و شش فرسنگی ست ابتدای این از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیپ بگذرد و پس شمال بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کرمان بگذرد و بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و از آنجا قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد سلطانیه گذرد و به ساحل بحر اوقیانوس منتهی شود طولش تا جزایر خالدات که بر اقصای مغرب واقع سه هزار یکصد چهل فرسنگ عرضش یکصد و سی و پنج تا خط استوا شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت باشد بذکر برخی شهری پردازد **مکه معظمه** طولش غری عرضش کام بمیم عبادت از بلده و بیا بقعه بیت الله و بعضی آورده اند که مکه مکیدن را گویند چون آنجا آب کم بود و بچه اش در مکیدن

شیر مبالغه کرده باین نام موسوم شده و یراآم القری گویند که زمین از تحت اوگسترانیدند پس اصل ارض باشد **مروی** ست
از ابن عباس رضی الله عنه که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش الهی بر آب بود باد را فرمان شد تا خود را بر آب زد آب در
حرکت آمد از قدرت بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظهور یافته آن قبه از حرکت نمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد اول جبال
که آفریده شد کوه بوقبیس بود زمین را از تحت موضع بیت الله گسترانید و بیت الله را از جهت ترفیع و انفراد آن
کعبه نامیدند چه هر بنای که مرتفع و منفرد باشد در عرب آنرا کعبه خوانند در زبدة القلوب گوید که هیچ مرغی بالای آن طیران نکند
گویند خانه کعبه ده نوبت بنا شده **اول** برای ملائکه زمین بمقابله بیت المعمور که برای ملائکه افلاک ست بعد
از چهل سال از بیت المعمور **دوم** بنای آدم علیه السلام بعد دو هزار سال بر بنای اول **سیوم** در زمان
شیث علیه السلام و آن تا طوفان نوح علیه السلام باقی بود **چهارم** بنای ابراهیم **پنجم** بنای جرهم **ششم** بنا ملی عمالقه
هفتم بنای قصی و کلاب **هشتم** بنای قریش اینها از ارتفاع خانه نه گز از بنای ابراهیم زیاده کردند در آنوقت آن سرور صلعم
بیست پنجساله یا سی و پنجساله بود **نهم** بنای عبدالله بن زبیر که چون بدست حصین چنانچه مذکور از منجنیق شکست در
ارکان راه یافته بود بقرار عهد ابراهیم بنا کرده **دهم** بنای حجاج بنوع جاهلیت اخیر **مردم** نیک آنجا را که احاطه تواند کرد
بچند نفر اکتفا میرود **ابوخادم** از بزرگان تابعین ست بسیاری از صحابه را یافته سخنش را کلید مشکلها میگفتند
گفت اندکی از دنیا ترا مشغول دارد از بسیار چیز آخرت **گفت** در روزگاری افتادی که بقول از فعل راضی شده
و بعلم از عمل خرسند گشته پس در میان بدترین مردمان و بدترین روزگار مانده **ابوالولید عبدالملک**
بن **عبدالعزیز** از مشاهیر علمای زمان باعتقاد بعضی اول او در اسلام تصنیف کرده فوتش خمسین مائة
عمر بن عثمان المصوفی استاد منصور حلاج **گویند** روزی منصور را دید که چیزی مینویسد پرسید
گفت چیزی می نویسم تا با قران مقابل نمایم بد دعا کرده از خود مهجور گردانید هرچه پوی رسید از آن دعا شرمند
قیل عمر روزی ترجمه گنجنامه نوشته در زیر مصلی گذاشته بطهارت رفته بود این را برگرفت و برادر متوضی
خبر شد برآمد گفت این کاغذ را آنکه برداشت دستش بریده بر دارش کنند و بسوزند آخر چنان شد
لفت صبر استادن بود با خدا و گرفتن بلا بخوشی و آسانی **ابوطالب محمد بن علی** صاحب قوت القلوب
در دقایق تصنیفی بدان لطافت نوشته نشده **العمید فخرالدین تاج الافاضل خالد بن یمیع**
از افاضل جهان و اعیان خراسان در فصاحت وحید دوران بوده ابوالمظفر ابراهیم در زمان دولت
آل ناصر ریاض فصاحت از غمام طبعش ریان بوده **مدینه طیبه** طولش بمدک عرضش الی ما یاکه ح در از جنبه

سابقه **یثرب** نام داشت رسول صلعم مدینه اش خوانده **گویند** تبع بن مصدع بن وردع که بعد بخت نصر ضابط عادل عرب و روم و عجم و ترکستان و هندوستان بوده قبل حسان بن تبع الاصغر آخرین تبابعه یمن سوی حجاز آمد و بزمین یثرب رسیده چهار صد حکما بسر گردگی شامول نام حکیم یهود حاضر خدمتش بودند ایشان از خدمتش وداع خواستند گفت چرا گفتند این زمین هجرت گاه نبی آخر الزمان ست مسکونت در آن میورزیم تا شرف ادراک آتش دریابم و در هوای او جان دهیم دوات قلم طلبیده کاغذ بدست گرفت و نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم** منکه فلان بن فلانم بدین محمد و کتاب او و کتاب همه پیغمبران ایمان آوردم و امید وار شفاعت اویم و در سلک امت امجدش منسلک شدم پس کاغذ را بشامول داده که باولاد وصیت کند تا بآن جناب رساننده چهار صد کنیزک را بخدمت حکیمان داده به توالد و تناسل ایشان اکثر آبادی مدینه شد **گویند** بعد از بست و یک پشت از شامول بمدت هزار و پنجاه و شش سال ابوب انصاری رضی در وقتی که نام محمد شهرت یافته آن ناحیه را بدست مردی هلال نام بکر و ستاد در آن حین حضرت صلعم بصحرائی بود از دور هلال را دیده ندائی زد که ای هلال ناحیه را امن ده هلال گفت کدام ناحیه و نام تو چیست فرمود نام من محمد نبی آخر الزمان و ناحیه فلان بن فلان هلال گفت تو جادوگری با منجم فرمود نبی ام جبرئیل مرا خبر داده پس نامه اگرفته و با بوبکر داد چون بخواند حضرت بگریست و فرمود آزرومند دیدار برادرانم ابوبکر گفت ما برادریم فرمود شما یاریدید برادران کسانی اند که نادیده ایمان آوردند و شوق جان داده اند **طوبی لهم و حسن مآب** **مروی ست** در مناقب مرتضوی از احسن الکبایر که در زمانه خلیفه ثانی در مدینه طفلی متولد شده با دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار دست و در اعضای اسفلی کمی و زیادتی نداشته پدرش مرد تاجر بود چون در گذشت در میان وارثان اختلاف افتاد در آن که او را دو حصه دهند یا یک بعد کشاکش کرده بدار الشرع انهاکردند خلیفه ثانی رضی مفوض برای علی فرمود آنحضرت فرمود معاینه کنید که از خواب و بیداری و خموشی و گفتار و گریه و خنده هر دو در آن واحد باشند بدانید که یک کس را خدا تعالی بر دین رنگ آفریده و اگر این تقاضا ها مختلف بینند دو کس اند آخر بعد تحقیق یک کس جائز یافته **گویند** در آخر الزمان جمیع از ملائکه موکل باشند که حراست مدینه کنند و از در آمدن دجال را مانع آیند دجال بتمام روی زمین گردد مگر مکه و مدینه و بیت المقدس **مرویست** در حدیث مسلم که خروج دجال از جانب مشرق باشد بقصد مدینه در پس جبل عدا آید ملائکه روی جانب شام گردانند تا در شام رفته هلاک گردد کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب تصنیف عبد الحق دهلوی **گویند**

ولید بن عبدالملک بقیصر روم نوشته از و طلب صناع نموده که مسجد رسول بنا کند وی چهل کس صناع روم و چهل کس از صناع قبط با چهل هزار مثقال طلا فرستاده مسجد را عمارت کردند اساس دیوار از سنگ نمودند و اسطوانات از سنگهای مدور ترتیب داده در میان مسجد ستونها از آهن درآوردند و سنگها در زیر آن محکم کردند مسقفش منقش بطلا ساختند و روی دیوارها از زمین تا یک قد بورق نقره گرفتند و منبر آنحضرت را بمنبر دیگر پوشیدند آنجا چاهی ست مسمی به بئر بضاعه گویند هر مریضی که از آب آن غسل کند شفا یابد **مروییست** در جذب القلوب از جمله غرائب امور و عجائب حادثات که داخل معجزات آن سرور ست در سبع و خمسین و خمسمائة سلطان شهید محمود رنگی بخواب دید که آن سرور صلعم فرمودند زود دریاب از شر این دو شخص و ارهان او همدران شب بابست نفر از خواص سوار شده در شانزده روز از شام بمدینه رسید هر چند جست نیافت آخر صلای عام داد که هر که بیاید اکرام یابد همه آمدند مگر صورت آن دو شخص که بخواب دیده ندیده گفت کسی باقی هست گفتند دو شخص مغربی اند که از لوشه برون نیایند بطلبیدند همان دو کس دید ایشان در رباطی سکونت داشتند که در جهت قبله حجره شریفه بود خود آنجا شده دید که مصحف مجید بر طاق نهاده و حصیری در محل خواب افتاده چون حصیر برداشتند سراب ظاهر شد که بصورت قبر نبی حضر نمودند بعد تهدید ظاهر کردند که ما دو نصرانی را انصاری فرستاده اند که با جسد مبارک گستاخی کنیم **مروییست** در شبی که نقب قریب قبر مبارک رسانیدند باران بسیار و رعد و برق و زلزله عظیم شد و سلطان همان شب رسید آن دو ملعون را کشته سوختند و گرداگرد قبر مبارک کنده بآب رسانیده بر صاص مذاب پر کردند تا مجال وصول بآن موضع متعذر باشد **ایضاً** محب طبری در ریاض نضره آورده که قومی از رفقهٔ حلب امیر مدینه را باهدایا فرستادند تا شیخین رضی را از جوار آنحضرت برون آرند امیر بواب را گفت آنجماعه را شب در واکن و بگذار تا هر چه خواهند بکنند چهل مرد با آلات حفر و هدم آمده برباب السلام در زدند بواب در بگشود هنوز محاذی منبر شریف نرسیده بودند که تمامی ایشان با همه آلات نزد عمودی که قریب محراب عثمانی ست زمین فرو برد امیر منتظر بود بواب آمده حال با گفت امیر آمده دید هنوز اثر خسف و بعضی ملابس آن ملاعین باقی بود طبری نسبت این حکایت به ثقات کرده و بعضی سورخین دیگر نیز نقل کردند چنانچه در تاریخ سمهودی مذکور **مروییست** از عجایب البلدان که هر که آنجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر از دیگر جاها بود و هرگز طاعون در آنجا نباشد ذکر مردمش از صحابه رضی که بیرون از شمار اند موجب اطالت دیده بچند نفر عظیم مشهور تبرک جسته **سعد بن عباده** رضی از کمل عباد و زهاد بوده وقت فوتش جبرئیل علیه السلام آمد که ابواب سماوات بروی مفتوح و عرش رحمان در اهتزاز آمده **ابوایوب انصاری** رضی از روسای آن بلده در سال اول هجرت آنحضرت صلعم هفت ماهه در خانه بسر بردند **قیس بن سعد بن عباده** رضی از سادات طلس عرب بوده

و آنها چهار نفرند قیس بن سعد و عبد الله بن زبیر و احنف بن قیس و شریح قاضی طلس بعرف عرب کسی ست
که در ولیت اصلا سوی نباشد از منتسبان جناب شاه ولایت پناه علی بوده **جابر بن عبد الله السلمی**
از جمله کبار صحابه سید ابرار و اجله احباب حیدر کرار ست **حسان بن ثابت** از جمله اخیار انصار مداح جناب
رسالت پناه آن سرور در شانش فرموده اللهم ایده بروح القدس **سنطوریست** در مدارالافاضل تحت اسم حسان بن
ثابت که جناب ختم المرسلین در شب معراج خانه دیده بی در و روزن از یاقوت احمر جبرئیل را پرسید گفت این خزانه شعرای امت
تست که کلید او نام بانی شعرا باشد فرمود یک سخن از آن سخنان معلوم من کردان که تحفه بریم جبرئیل بجنبان کرد پس چون بعالم سفلی آمد
حسان قصیده در مدح آورده آنسخن در اول قصیده درج بود آنحضرت را خوش آمده بسیار فرموده حقیقت بمردم ظاهر نمود
ابو سعید بن المسیب المخزومی از فقهای سبعه مدینه و با عبد الله عباس و عبد الله عمر و زید بن ثابت
و سعد وقاص مصاحبت کرده امام زین العابدین فرموده که سعید بن المسیب اعلم الناس بما تقدم من الآثار و افضلهم فی
رأیه چهل حج گزارده پنجاه سال تکبیر اولی و صف اول نشسته سی سال پیش از اذان بمسجد آمده عبد الملک در ایام ایالت
دخترش خواست تن نداد در زمستان شدید آب سرد بروی ریخته تازیانه زد راضی نشد آخر با کثیر بن مطلب که از جمله
طلبه علوم و فقیه بود بده درم یا سی درم عقد بست **ابو عبد الله بن محمد بن عمر بن واقد الاسلمی** از مشاهیر
علماست در هر باب تصانیف دارد کتاب الردة در ذکر ارتداد قتل عرب **از آن جمله است** که گفت مادر من
دوست بودیم یکی از آنجمله هاشمی بوده افلاس بر من غلبه آورده ایام در رسید مادر فرزندان گفت تا در شدت فقر صبر تواند کرد
لیکن تحمل بینوای اطفال ندارد ایتای جنس ایشان ثواب الوان پوشند و این بیچارگان با جامهای دریده خواهند بود
اگر میتوانی تدبیر کن این سخن در من تاثیری کرده بدوست هاشمی دو کلمه نوشتم کیسه سربمهر فرستاده آرنده گفت
هزار درم ست اتفاقا سه آن نگشاده بودم که از دوست دیگر رقعه بمضمون رقعه من رسید کیسه را سربمهر براو فرستاد
و از شرمنده گی فرزندان بخانه نرفتم و آن شب در مسجد بسر بردم روز دیگر هاشمی کیسه سربمهر را پیش من آورده گفت
نگو وجهی که تو فرستاده بودم چه کردی من صورت واقعه را گفتم دوست هاشمی گفت مرا نیز جزاین زر چیزی نبوده چون
بر تو فرستادم اخراجات لابدی خود گلوگیر بود لاجرم بدوست سیوم رقعه نوشتم او این را فرستاده آنگاه آن
دوست سیوم را طلبیده بعد از اخراج یکصد درم که در وجه ملبوسات اطفالم بسند بود آن مبلغ را ثلث تقسیم نمودیم
تمثیل در بعضی تفاسیر مسطور که یکی از اصحاب خوشه خرما بهدیه رسیده وی آنرا بهدیه بار دیگر کرد از اتفاق او هدیه
دیگر نمود همچنین تا بهفتاد کس رسید باز پیش شخص اول آمد این صداقت و صفا مقبول جناب کبریا گردیده آیه کریمه

اتوثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصه نازل شد **هم ازوست** که گفت معلومات محفوظات من زیاده از کتب من نیست و کتب من یکصد و بیست شتر بار است فوتش سبع و مائتین **محمد بن اسحق** اول او ستصدی تالیف کتب سیر گشت فوتش احدی و خمسین و مائة **ربیعه ابن ابی عبد الرحمن** فقیه مدینه وصحبت بسیار صحابه دیده روزی مجلس نهاده سخن میگفت اعرابی آمده ایستاد و پنداشت او را سخن خوش آمده گفت یا اعرابی نزد شما بلاغت چیست گفت ایجاز با صابت معنی گفت گران زبانی چیست گفت آنچه امروز در تو می بینم **یحیی** منسوب به برامکه بنت مره طوشش قبل عرفنش الخ از خدمتگاری در آن ولایت بسبب کثرت حسن صد هزار دینار ی ارزد از عجائبش گندم طاسی ست که آنرا ببیضا الیاسه گویند از غایت سفیدی بعد و فرو شند از مردمش جریر بن **عطیه** از مشاهیر شعرای عرب کنیت او ابو جریره فوتش اثنا عشر و مائة **فرزدق** شاعر نام کنیت ابو فراس پدرش را مالک بن عصعصه تمیمی گفتند و عصعصه در جاهلیت بغایت عظیم القدر بود اول از قبیله او ایمان آورده ابن عبد البر در کتاب استیعاب و را صحابه شمرده فرزدق عالی همت صاحب احتشام بود مردم با حترام بوی سلوک کردندی **گویند** وقتی که تمیم بن زید از جانب حجاج بقبر ایالت سند شد و به بصره حکم جمع سپاه آورده پسر پیرزالی جنین نام در لشکرش افتاده فرزدق بخاطر پیرزال سفارش خلاصی آن پسر بوی نوشت تمیم سیصد نفر بوم بآن اسم رها کرده **مرویست** در جنیب السیر که هشام بن عبد الملک در ایام ایالت پدر با برادرش ولید بحج آمده از انبوهی خلق استلام حجرش میسر نمیشد در خلال حال امام زین العابدین رسیده خلائق بحج در رجوع آنحضرت سر راه گذاشتند و نیاز بجا آوردند یکی از اهل شام هشام را پرسید که این کیست که از خوف او سبا دا اهل شام مایل امامت شوند متحامل کرده فرزدق حاضر بود قصیدهٔ غرا در منقبت برخواند هشام برنجش حبس کرد امام ده هزار درم صله اش فرستاد اول نمیگرفت که بجهت صله گفته ام خالص محبت بوده آخر امام رضی الله عنه فرمود صلات نزد ما اهل بیت داده را باز نستانیم پس بگرفت **مرویست** در فصل الخطاب که اگر فرزدق را بدرگاه حق غیر این عملی نباشد به بهشت میرود **مرویست** در کتاب کامل که روزی حسن بصری ع و فرزدق بجنازهٔ میتی حاضر شدند فرزدق گفت میدانی مردمان چه میگویند که این جنازه بهترین مردم و بدترین مردم حاضر اند حسن فرمود حاشا که من در بهترین مردم باشم و تو بدترین مردم باشی لیکن از برای این روز چه آماده ساخته گفت شصت سال است که کلمه طیبه ورد دارم بعد فوتش دیدند گفت ببرکت ورد کلمه نجاتم شد وی بسن صد سالگی در اثنی عشر و مائة فوت کرده قصیر القامت حقیر الجثه بود از آن بفرزدق که

بمعنی ریزه است از هر چیز اشتها یافته **گویند** روی پرشکنج داشت شخصی بهزار گفتش شکنجهای روپت بفرجهای عورات می مانند گفت فرج مادرت را ملاحظه نما که کدام پرشکنج ترست ز رفاکه مذکور شد و نمرود و چندی از فراعنه مصر از بسا هنوشتند و سیلهٔ کذاب هم آنجا بوده **افریقیه** شهری طویل عریض بار و سس از سنگ مرمر بوده از غایت خوشی آنرا بهشت روی زمین مینخوانند در یکی از بلاد افریقیه قومی را در معرفت اقدام مهارت تمام ست بمرتبهٔ که اثر غریب را از سنوطن و زن را از مرد و بنده را از آزاد باز شناسند **کذا** ولایتیست در جبال افریقیه باآنکه بعضش داخل اقلیم سیوم گفتند اینجا بمناسبت ولایت مرقوم شده در مجمع الغرائب آورده که هر که یک من گندم در آن ولایت کارد پنجصد حاصل برد مجرب ست **فاس** شهری بزرگ در بلاد بربر قصبهٔ طنجه طولش پنج تا عرضش لب تا سیزده دروازه دارد بر جانب غربی آن شهری که هزار طاحونه در و داراست و بر داخل شهر سعیدیه چشمه بر در هر سرای تا چشمهٔ آبی گویند آن شهر در عالم بیمثلست در مجمع الغرائب آورده که در صدو در بر طاحونهٔ مربعی ست در آن مردی مثل درخت خوابیده هر دستی چون ستونی هر کرا تعب آید در آن خانه رود تعب او زایل شود و هر جا که دو با فند خاک این گوربرند و بام رفیع گردد **تلمسان** ولایتی معروف سیان هند و چین هر دمش همیشه شادان و فرخناک اند آهوی مشک آنجا باشد معدن کبریت هم در وست گویند آنجا کوهی ست هر که از و بگذرد ضیق النفس پیدا کند پس بمیرد یا گنگ شود و هم در و کوهی ست که اگر یک فریاد در و کند چندان باران بارد که سیلها روان گردد **هرموز** از امهات بحر فارس ست طولش صب ها عرضش آه ها آرد شیر بابکان بنا کرده چون در دو ان خراب شد کیوندملک قطب الدین بندر جرون که ثانی الحال بهرموز سوم شد متوطن گردیده در مجمع الانساب آمده که ابا زنام ترکی از غلامان امیر محمود قلاتی بندر جرون را دار الملک کرده و در زمان سلطان شهاب الدین بن سلغرشاه که معاصر سلطان یعقوب بوده بامداد رئیس نورالدین هرموز بتصرف فرنگیان کوره آمده و اهل هرموز به بندر کشم گریخت فرنگیان بشرط آنکه زکوة سه حصه فرنگیان و یکحصه هرموز یا زا باشد سلطان محمد بن سلطان سیف الدین بن سلطان توران شاه که در آن ولا بسلطنت برداشته بودند آورده در هرموز نشاندند از آن زمان ملوک اند یار در غایت بیچیزی ماندند نسب شان بملک محمود قلاتی می پیوندد هم در مجمع الانساب ست که چون سلطان شهاب الدین آخرین سلاطین هرموز بغایت بیمار کم آزار شد ملک رکن الدین بدست خانونش زهر داده در سال شش صد و چهل و هفت بی سازعی هرموز را مستصرف گشته پس بیس و بحرین و جلفار را نیز اضافه کرده سی سال حکومت کردند از مردمش **رئیس نورالدین** بفصاحت بیان و طلاقت لسان بر اقران رجحان داشته گاهی بشعر هم پرداختی فهمش خالی از فهمی نبوده شعر نیکو می گفت

قطیف بحرین طولش عدها و عرضش لحسا طولش فتح ما عرضش لدها هر دو بندر داخل اقلیم دویمند مخفی نماند که مملکت هندوستان بشش رکست میان اقلیم اول و دیم و سیوم و چهارم و پنجم دکن و گجرات و دیگر ولایات داخل اقلیم دویمند ازان ولایات بیان نموده باقی را در تخت هر اقلیمی که بدان تعلق دارد مذکور خواهد کرد

دکن ولایتی ست نزه و باطراوت از سلاطین دهلی سلطان علاء الدین خلجی براو مستولی شده دیوگیر با توابع تا زمان سلطان محمد تغلق بسلاطین دهلی داشته در آخر ایام تغلق حسن کاکویه از جمله ملازمانش سبتیلا آورده خود را سلطان علاء الدین خواند از آنگاه که هفصد و چهل و هشت بود تا هزار و یکسال بعضی در گلبرگه و برخی در بیدر و جمعی در احمد نگر و چندی در تلنگ و قومی در برار ملک راندند .....

طبقهٔ اول ملوک گلبرگه شریف بهمنیه - **اول** علاء الدین حسن در عیون التاریخ به بهمن بن اسفندیار رسانیده لهذا به بهمنی ملقب اند بعد از رحلت سلطان محمد شاه گلبرگه را حسن آباد نام نهاده دار الملک ساخت و پس از بست سال قبل یازده سال پس هفصد و پنجاه و نه درگذشته **بعد** پسرش سلطان محمد شاه قایم مقامش شده **بعد** هژده سال و هفت ماه پسرش مجاهد شاه و **بعد** یک سال و یک ماه و نه روز داؤد شاه محمود لقب **بعد** یک ماه و سه روز سلطان شمس الدین بن محمود بن علاء الدین حسن شاه **بعد** نوزده سال سلطان غیاث الدین بن محمد شاه دو ماه **بعد** سلطان شمس الدین بسعی قتلغچی غلام در هفصد و نود و نه بحکومت نشست یک ماه و بیست روز حکم راند **بعد** فیروز شاه در سال هشتصد هجریه متمکن گردیده بارای بجانگر بر کنار دریا بمصاف روبرو شده قاضی سراج الدین که یکی از مخصوصانش بود در حیله زده با چندی اقارب بلباس مغنیان عبور کرده در لشکر رای رفت و در خلا کار رای و سردارانش تمام ساخت مدت حکومتش بیست و پنجسال **بعد** احمد شاه بن داؤد شاه بتاریخ هشتصد و بیست و پنج بسلطنت نشست و دوازده سال و چند ماه بود **بعد** پسرش سلطان علاء الدین بر سریر نشست بامرش هزار و دو بیست سید صحیح النسب شهید شد **گویند** او خود خطبه خواندی و خود را باین القاب ملقب که السلطان العالم الحکیم الکریم الرؤف علی عباد الله الغنی علاء والدنیا والدین احمد شاه بن احمد شاه بن احمد شاه الولی البهمنی شخصی روزی در اثنای خطبه خواندنش برخاسته گفت والله انت کذاب یقتل الذریة الطاهرة و یتکلم بهذه الکلمات علی منابر المسلمین

مخجل شده فرود آمد و بآن غم بیمار شده عنقریب در شصت و شصت بعد بیست و سه سال و نه ماه حکومت در گذشت **بعده** همایون شاه بسلطنت برآمده جوریشه گرفت هر عروس را با مرش گرفته می بردند تا پس از رفع بکارت رد میکرد آخر بدست غلامی بچوب کارش تمام شد نظیری گفته **شعر** همایون شاه مرد و دور خوش گشت ؛ تعالی الله زهی مرگ همایون ؛ جهان پر ذوق شد تاریخ فوتش ؛ هم از ذوق جهان آید بیرون ؛ **بعده** در شصت و شصت و پنج پسرش نظام شاه در شصت سالگی شاه شد و هشتصد و شصت و هفت فوت گردید **بعده** برادرش محمد شاه نوزده سال و چهار نیم ماه خرابی دکن تاریخ فوت وی است **بعده** سلطان محمود پسرش سی و هفت سال و نسق وی درست نبوده جز اسمی نداشت **بعده** سلطان احمد دو سال **بعده** علاء الدین محمود ولد او **بعده** ولی الله بن محمود یک سال **بعده** کلیم الله و این آخرین آل دود مانست پس امرا بصداقت همدیگر هر یک هر جا کام روا بوده

طایفهٔ ثانی

طایفهٔ بریدیه هفت کس **اول** ملک قاسم بربرد قلعهٔ اوسه و قندهار او دگیر خطبه بنام خود خواند حکومتش دوازده سال **بعده** امیر بربرد بن قاسم چهل سال **بعده** علی بربرد چهل و پنجسال **بعده** پسرش هفت سال **بعده** قاسم بربرد سه سال **بعده** شخصی دیگر از اینها چهار سال **بعده** امیر بربرد **طایفهٔ ثالث** عماد شاهیه و ابرار چهار کس **اول** فتح الله عماد الملک در سال هشتصد و هفتاد خطبه بنام خود کرده **بعده** عماد الدین پسرش **بعده** عماد الملک پسرش **بعده** برهان عماد الملک **طایفهٔ رابع** عماد الملکیه یازده تن **اول** نظام الملک بحری حکومتش استقلال نداشت **بعده** احمد نظام الملک بن نظام الملک بحری قریب چهل سال احمد نگر از وست **بعده** برهان نظام الملک بن احمد چهل و هشت سال **بعده** حسین نظام الملک بن برهان سیزده سال **بعده** مرتضی نظام الملک بن حسین قریب بیست و شش سال **بعده** حسین نظام الملک بن مرتضی یکسال **بعده** اسمعیل بن برهان دو سال **بعده** برهان نظام الملک بن حسین چهار سال ساقی ناظهوری بنام اوست **بعده** ابراهیم نظام الملک بن برهان پنجسال **بعده** احمد نظام الملک هشت ماه **بعده** بهادر نظام الملک بن ابراهیم **طایفهٔ پنجم عادل خانیه** هفت تن **اول** یوسف عادل خان **بعده** اسمعیل عادل خان بن یوسف بیست و پنجسال **بعده** ابراهیم عادل خان ابن اسمعیل بیست و پنجسال **بعده** علی عادل خان بن ابراهیم بیست و پنجسال **بعده** ابراهیم عادل خان بن طهماسب زیاده از چهل و پنجسال **بعده** محمد عادل خان سی و پنجسال **بعده** علی عادل خان بن محمد **طایفهٔ ششم** قطب الملکیه شش تن **اول** قطب الملک سلطان قلی همدانی بیست و چهار سال **بعده** جمشید قطب الدین

بن قطب الملک

بن قطب الملک هفت سال بعده ابراهیم قطب الملک برادرش بیست و پنج سال بعده
محمد قلی قطب الملک بن ابراهیم سی سال بعده سلطان محمد بیست سال دگری بعده عبد الله قطب
الملک گویند ملوک دکن را همیشه بسلاطین صفویه اعتقاد بود و خطبه بنام شان میخواندند احمد انگر
احمد نظام الملک بن نظام الملک از طبقه عماد الملکیه آباد کرده بحسب آب و هوا ممتاز شهرهای دکن است
تنبیه از شهرهای نامی دکن سکنه اش صنعت لشاجی خوب متبع کردند از مردمش قاضی عبد الوهاب در علم
فقه و اصول مهارت تمام داشته در عهد فردوس آشیانی خدمت قضای قصبه مونگی تنبه که مولد او است
داشته وقتی که عالمگیر بانتظام صوبه دکن مامور بود قاضی مذکور بخدمتش شتافته رعایت و احترام
یافت پس از ابتدای جلوس عالمگیر قضای عسکر یافته میرزا هاشم مضمون تخلص کاهی شربتی تخلص میکرد
شاگرد میر معز سبزواری بوده میرزا عبد القادر بیدل اصل ملته در شاهجهان آباد توطن گرفته از اکابر شهر
متاخرین است در سن ثلث و ثلثین و مائة و الف در گذشته کلیاتش قریب صد هزار بیت است از منثوراتش
چهار عنصر نهایت مشهور دولت آباد در قدیم بدیوگیر مشهور در سال هزار و چهل و دو هجری مطابق ششم
جلوس شاهجهانی فتح خان ولد عنبر حبشی بعد از فرو نشاندن محاربات مبتدا بیر صاحبه خانخانان و تردداتی
شایسته نصرتخان مقالید قلعه با ولیای دولت ابد مدت داد و ندار تفاع اساسش باشرفات چهار دو
گز و عرض ده گز قطعه سنگیست دور آن باب رسانیده چنان ملساتراشیده اند که گذر مور بران دشوار
دورش پنجهزار گز شرعی و همه ارتفاعش صد و چهل ذراع و بگردش خندق بعرض چهل ذراع و عمق خندق
سی ذراع درون خارا حفر کرده اند و از دون کوه راهی تاریک پر پیچ و تاب چون راه مناکه در روزه روشن
بی چراغ پی بآن نتوان برد و ران زینتها انچنان سنگ تراشیده اند و مابین کوه دروازه آهن و دروازه مهان
راه در آمده که بوقت کار آتش افروزند و کرم کنند تا پرنده نتواند پرید گویند در سال نهم جلوس وقتی
که شاهجهان آباد از دولت آباد عزیمت دار الخلافت داشتند معتمد خان مؤلف اقبالنامه جهانگیری
که خدمت بخشیگری آنجا داشت نه سال دختر زیبا منظر بالغ عجیب پیکر از نظر گذرانیده که در دو نیم سالگی
پستان بر آورده بود و در هفت سالگی بی شوهر حامله گردیده و در هشت سالگی پسر زائیده
از مردمش میرزا اکبر دولت آبادی شاعر متین بوده و دو مثنوی در سلک نظم کشیده شیخ عبد السلام
بپای تخلص شاعر نامی آنجاست جونیر شهری معروف از دکن است جبول بر ساحل بحر عمان

بندر گزیده است تلنگانه ولایتی معمور است گلکنده مستثنی از جمیع شهرهای دکن همه دکن سیصد و شصت قلعه بی نظیر دارد گلیانی از امهات قلاع دکن است در ششم جلوس عالمگیری در تالابی که متصل اوست از جو هوا ستاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد بر زمین رفت آتش تا دو پهر در جوش بود جونپور از شهرهای معروف دکن است حکامش که باستقلال فرمانروای کردند شش تنند اول سلطان الشرق خواجه سرور شانزده سال بعده مبارکشاه پسر خوانده اش یک سال و چند ماه بعده سلطان ابراهیم برادرش چهار سال و کسری بعده سلطان محمود بن ابراهیم یک سال و چند ماه بعده سلطان محمد شاه بن محمود بیست و پنج سال بعده سلطان حسین بن محمود نوزده سال بعده که در سن هزار و شتاد هجری در موضع لاولی پور متعلقه سرکار جونپور هنگام شام بی آنکه ابر و سحاب ظاهر شود صدای رعد پیدا شد و باد و صاعقه پدید آمد و از جو هوا شوری و غریوی مسموع گردید و پس از ساعتی گلهای رابیل با آنکه موسمش هم نبود در موضع مذکور برنگ باران باریده و تودها گلهابر ان گل زمین رنگیت روز دیگر اعیان و حاکم آنرا ملاحظه نموده اند بسیار خوشبو از گل رابیل در رنگ و بو و شباهت تفاوت نداشت از مزارش افضل الزمان شیخ دانیال از مصحبتان خضر منتسب بسلسله سهروردیه صاحب مقامات علیه است سید الاولیای سید محمد الملقب بمیران مهدی بن سید عبدالله المعروف بخان که نسبتش بامام موسی کاظم می پیوندد و سید محمد از میران شیخ دانیال است بسال هشصد و چهل و هفت تولد کرده در هفت سالگی حفظ قرآن نموده و در دوازده سالگی بجمیع علوم ماهر شده سید العلما لقب یافت و از خضر بهره یافته شد آنچه شد عالمی دیرا مهدی موعود خوانده بعنوان سفیر از مکه شده بگجرات آمد و در زمان جام نظام الدین بسند رسیده سوی قندهار شتافت و در رجوع فوت یافته بقزاه مدفون شد در حالت وخوارق السنهای علیحده است بسا اهل الله بنسبت مریدیش رسیدند باینکه رسیدند ذکر برخی بجمل باید شیخ شاه محمد جونپوری فاضل کامل اکمل وقت خود گذشته شیخ محمود نبیره شیخ شاه محمد از کمال فضلای جونپور است علم از جد خود آموخته در آگره آمده آصفخان بسیار رعایتش فرموده تا بوطن مراجعت کرد کتاب شمس بازغه در حکمت از دست شوهم می گفت ملا حامد جونپوری در عنوان شباب از وطن برآمده اکثر ممالک را سیاحت نزد مرزا محمد زاهد دیده و بعضی علوم در خدمت دانشمندخان

استفاده نمود در وقت شاهجهان بسلک روزینه داران منسلک بود در عهد عالمگیر داخل مولفین فتاوی عالمگیری شد و تعلیم بادشاهزاده محمد اکبر سرفرازی یافت **ملا محمود** از فضلای نامی است با دانشمند خان صحبت داشته در اواخر عصر شاهجهان درگذشته **ضیائی** با جهانگیر قلیخان ولد خان اعظم بسر می برد صاحب دیوانست **قاضی محمد حسین** از علم و فضل نصیبی وافر داشته در عهد فردوس آشیانی قضای جونپور داشت در اوایل عهد عالمگیر بقضای الهآباد ممتاز شد در سن هفتم جلوس عالمگیری بحضور آمده باضافه منصب و احتساب لشکر سرافراز گردید و در فتاوی عالمگیری بسی سعی نموده **شیخ محمد ماه** بعلم صوری و معنوی آراسته سلسله آرائش ببطان الشائخ میرسد عالمگیر بادشاه بادی ارادت می نمود و مابین مراسلات اخلاص جاری بوده **شیخ شمس الدین** برادر خورد شیخ محمد ماه است در جونپور بدرسش علوم و سلوک اشتغال می ورزید **محمد عیسی صفری** تخلص شاعر فکرش برجسته بود **شیخ عبد الکریم عطائی** تخلص در تصوف دستگاهی داشته شعر می گفت و معنوی هم تخلص میگرفت **شیخ عبد العزیز** عزیز تخلص برادر شیخ عبد الکریم مسطور در تصوف دستگاهی داشته **شادابی** در موسیقی بندی دستگاهی داشت شعر پاکیزه می گفت **میر خسرو** از شعرای عهد محمد شاه بادشاه شاهجهان آباد میگزرانید **اکبر آباد** طولش فیدها عرضش هو مع راقم اقبالنامه جهانگیری نوشته که جهانگیر بادشاه را در حین سیر در یکی از برگنات اکبر آباد دختر باغبانی بنظر آمد بارایش و بردت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریشش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان نداشت چندی از عورات را اشاره شد تا کشف حالش کنند مبادا خنثی باشد ظاهر کردند که هیچ از عورات جز این علامات ظاهر تفاوت ندارد **برهانپور** از شهرهای نامدار دکنست از مردمش **شیخ برهان شطاری** خرقه خلافت از شیخ علی سندی داشت عالمی معتقدش بوده عالمگیر را در ایام شهزادگی با و ملاقات دست داده در سن هزار و هشتاد و سه بسن مافوق هشتاد در برهانپور گذشته **قاضی نصیر الدین** ولد قاضی سراج الدین از مشاهیر فضلای عصر است و در هژده سالگی که خان خانان بدین پدرش آمده و مقدمات علمی در پیش آمد **شکر الله خان** مخاطب با **فضل خان** شیرازی را ملزم گردید شیخ علم الله که اعلم علمای آن عصر بود و خرشش می شد با و بر نیامدی چون هر قسم حدیث را بر قیاس ترجیح میداد و انکار قیاس می نمود و حدیث علمای استی کانبیای بنی اسرائیل را موضوع می گفت شیخ علم الله با وجود

نسبت داماد ایشان مثنوی بسوختن وکشتن وی داده محضری نوشت غیر از شیخ محمد فضل الله و
و شیخ عدیل که از اعاظم مشایخ آنجا بودند همه علما بر ان مهر کردند چون خانخانان ممد قاضی بود و آن
دو عالم مهر نکرده مضر نشد نرسیده پس وقتی که جهانگیر بادشاه بر خانخانان اعتراض فرموده مدعیان
آن ماجرا بعرض رسانیدند بطلب قاضی نصیر و شیخ علم الله طلب رسید شیخ علم الله نزد ابراهیم
شاه به بیجاپور رفت و قاضی بعربستان شتافته بطوف حرمین و زیارت اماکنه شریفه فائض
شده بعد پنجسال عزم وطن نموده جهاز بدست فرنگیان رفت فرنگیان کمالات قاضی شنیده نزد
بادشاه بردند آدابی که می بایست بجا نیاورد گفتند چرا خدمت سلطان نکردی گفت آدابی که شما بجا می آرید
از ما نمی آید و آداب کار شما نیاید پس از انجا رهای یافته به بیجاپور رسید ابراهیم عادلشاه دو کروه
استقبالش کرده جهانگیر بادشاه این را شنیده فرمان طلب فرستاد رحیم خوشحال بسر حکیم
همام را لقید فرمود تا دیر ارد و انه ارد و کند علی العاده کرها روانه شده ببرهانپور رسید و عزم جزم
کرد که از خانه برون نیاید در خلال حال شاهجهان از هرف والا بصاحب صوبکی دکن رسیده وارد
برهانپور شد و مکرر حکیم بحکیم که بدیگر امرها آنجا بود میرسیده در ینولا بدیدن شاهزاده آمده در خانه
قاضی رفت قبول ننمود آخر بحیله حواله نزد بادشاهزاده آمد و آداب بجا نیاورد شاهزاده آزانجا طرح
نشنیده فرمود قاضی مشتاق تو بودیم گفت بچه جهت فرمود کمالات تراشنیده گفت آنحالت
در من نمانده صحبت بملال کشید قاضی را جبراً روانه درگاه نمودند بستقر الخلافة آگره رسیده در راه
که سواری بادشاه از باغ سوی دولتخانه می شد ملازمت نموده اراده تسلیم کرد بادشاه دستش گرفته
در آغوشش کشید پس بعد چند روز رخصت برهانپور یافته بقیه عمر در مرضیات الهی
بسر برده در سن هزار و سی و یک درگذشت پسرش **قاضی عباس عالم**
و فاضل برآمده شاهجهان بفزاوان اعزازش طلبیده تا عنایت شاهی بوطن شد و درگذشت

شیخ قطب فضل متوطن حافظ جید تیز اندازه مقرری بود اشعار عرب بسیار
بخاطر داشته و خوب میخواند و با دو نور فضائل غریب و مسکنت مفرط داشته در ماه رمضان
بپیش امامی عالمگیر بادشاه معزز می شده و معلمی بادشاهزاده معظم مفخر بوده در پنجم جلوس عالمگیری
در دار الخلافت برحمت حق پیوسته **شیخ عبد اللطیف** بخا و رحمان در ده ساله نوشته

کر عالمگیر

که عالمگیر در ایام شهزادگی بدیدنش رفته مردی بگوشه در ساخته خدا پرست بود در هزار و شش هجری فوت کرده در برهانپور مدفون گردید وصیت نموده بود که در محوطه مرقدش باز بنا نشود تا مردم قبر پرست نشوند تاریخش آه زان شیخ کامل یافته اند **شیخ بایزید** عالم متورع فاضل متشرع بوده خرقه خلافت از شیخ محمد معصوم سرهندی داشت **شیر محمد قادری** متقی و متورع بوده بخدا و خان در ده ساله آورده که دیرا در ایام شهزادگی بخدمت عالمگیر بار باعزاز بوده در خلوت استفاده داده و در اسفار حاضر بوده در برهانپور بفرزندان رعایت سکونت گزید **قدوه علمای کرام شیخ نظام** نزد فاضل نحریر قاضی نصیر تحصیل کرده در مرتبه اول که عالمگیر بنظم صوبه دکن در عهد والد آنجا شد شیخ را با خود ملازم گرفته قریب چهل سال بخدمتش مانده بمنصب هزار پانصدی سرافرازی داده در فتاوی عالمگیری دی فرادان سعی نموده از کورنش و دیگر تکالیف معفو بود با نکه سنین عمرش از ثمانین تجاوز داشت در فتوی نقادت نداشته **محمد یوسف نکهت** تخلص مخاطب بسخنور خان بخدمت مظفر خان بخشی سیوم محمد شاه بادشاه باعزاز تمام می برد صاحب چند مثنوی و دیوانست **اورنگ آباد** از شهرهای جدید دکن موسوم باسم اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است بخت در خان در ده ساله آورده که در نواحی اورنگ آباد زنی از قوم برهمنان مسلمان شده بجبالة سیدزاده آمده حامله شد و در عرض یک پهر بعدت مهود حمل یک پسر و چهار دختر زائیده یک دختر ازان باقیماند و چهار ولد بمهلت عدم عنود ند **تمثیل** راقم الحروف گوید بسال هزار و صد و هشتاد و سه در بلده تته میان محله مکلی در دوازده زنی بیک بطن دو پسر و یک دختر زائیده یک پسر و یک دختر در چند گاه در گذشت و یک دختر زنده ماند از مردش **سید فیروز شاه** درویشی مرتاض از اهل مجاهده بوده عالمگیر در اورنگ آباد بحضورش طلبیده در باغ دولت خانه منزلش داد اکثر شبهای جمعه بخدمتش صحبت معنوی میداشت از مرحمت عنایتهای شاهی در وطن خوش گذرانده **بیجانگر** شهریست در نهایت معموری و عظمت فسحت مملکتش از حد سرانديب تا بندر گلبرگه و از ناحیه ملیبار تا حدود بنگاله زیاده از هزار فرسنگ هفت شهر در بند و حصار گرد اگرد در عرض پنجاه گز همه سنگ بقدر آدمی نصفی در زمین و نصفی بالا میان هم قایم کردند میان حصار اول و دویم و سیوم لباتین و مزارع و عمارات و از سیوم تا هفتم

دکان و بازار بیشمار قصر بادشاه و در حصار هفتم و در حصار پادشاه چهار بازار برابر یکدیگر بر سه بازار طاق و رواق رفیع و بدیع و همه اسواق عریض و طویل و دکان گلفروشش مزاوان دارد و مردمش بی بوی گل صبر نتوانند در بارگاه بادشاهی جوهای آب صافی مزاوان پلها از سنگ تراشیده اند جانب یمین ایوان بادشاه دیوانخانه لبغایت وسیع بچهل ستون در زیر ایوان کرسی زیاده از قد آدم سی گز طول شش گز عرض دفتر خانه و نویسندگان آنجا می نشینند و در میان آن چهل ستون خواجه سرای ملقب بمدنانگ بر دکانچه بکمال استقلال در دیوان شنبید پایان دکان چوبداران صفها کشیده ایستاده هر کسی مهمی دارد میان ایشان در آمده تحفه گذرانیده روبرزمین نهاده برخاسته عرض مدعا کنند و نانگ مذکور موجب عدالت حکم نماید کسی را مجال مداخلت ندهد شکار فیل آنطرف لبیار طریقش انگه در راهی که آب میرود چاهی کشاده می کنند و سرش بخس و خاشاک می پوشند چون فیل در افتد دو سه روز کسی گردش نگردد بعد ازان شخصی آمده چند چوب بر او محکم زند ناگاه کسی دیگر آید و شخص سابق را دور اندازد و چوب را از و گرفته پرتاب دهد و قدری علف پیش فیل انداز د و باز گردد چند روز برین وطیره عمل نماید تا فیل با نیکس انس گیرد پس باهستگی نزد فیل رود و میوهای مرغوبش بخوراند و او را مالش و خارش کند رفته رفته باین ریاضت رام شود **گویند** فیل از بند گریخته بجنگل رفت فیل بان در عقبش رفته چاهی کند فیل که سابق محنت چاه دیده بود چوبی عصا آسا در خرطوم گرفته پیش پیش خود بر زمین نهاده اول احتیاط کردی بعده راه رفتی فیل بان لاچار شده خود را بدرختی رساند و چون فیل از زیر آن درخت گذشت به پشتش افتاده آن رشته که بر پشت فیل بندند را هنوز نسته بود سخت گرفت فیل هر چند خود را جنبانیده و خرطوم بر او حواله کرده فایده نداد آخر به پهلو غلطیدن شروع کرد فیل بان هنر دیگر پای خود را از پهلوی که می غلطید به پهلوی دیگر می کشید و پی هم چند چنگک حواله اش کرده تا بلاچار منقاد گردید در جامع الحکایات آورده که زبان فیل کثری دارد لهذا نطق نکند دلالت از زیرکی که دارد چون آدمی گویا بودی عبد الرزاق بن اسحاق سمرقندی که در رمضان سنه خمس و اربعین و ثمانمائة از جانب مرزا

شانزخ بر سالت آنجا رفته بود روایت کرده که در نزدیکی آنجا غریب سانحه رو داده بود بتفصیل
انکه برادر رای رابا امرا لبضیافت خوانده و خانه خویش برد چون عادت آنجماعه آنست که
مزد آفرنا طعام خورند اعیان را در ایوان بزرگ نشانده هر دم کس میفرستاد که فلان بزرگ آید و طعام
خورد درین حال چند ان نقاره و کوركه در شهر بود ندمی نواختند و هر کرا بخانه معهود می بردند از
جان سیری ساختند بعد سیری همه اعیان خود پیش رای آمده بتضرع و ابتهال درخواست تشریف
سوی جان تناد نمود ه رای تمارض کرده چون برادرش مایوس شد چند ضربت کنار حوالش کرده
رای خود را پس تخت افگند آن خونی رای را مرده انگاشته کس معتمد آن جا ماند و آنکس را گفت تا سرش
بگیرد پس خود بر بام برآمده ندا زد و فلان و فلان خود را ی را کشتم و اکنون رای سنم معتمد مذکور که پس
تخت رفت با دشاه بیک لگدش بر زمین افگنده یکی از مقربان که در ان فرصت آنجا متواری بود و
اشاره کرد تا سرش برداشت پس خود را ی بجرم شتافته خلائق از حیات خود خبردار گردانید
خلائق دلشکر جمع شده برادرش را بقباحت بکشتند **احمد آباد** دار الملک گجرات طولش
قع م عرضش مح بانای سلطان احمد شاه بن سلطان محمد بن مظفر شاه **منقول است** در طبقات اکبری
که سلطان احمد شاه باستصواب جناب شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشائخ بود بر کنار آب
صابرمتی تعمیر شهری نهاده مسمی باحمد آباد نمود و سلطان محمد ثانی در دوازده گروهی او محمود آباد
آباد کرده مابین بازاری و در دو به آباد در مرتب گشت و در حقیقت یک شهر گردیده اکنون
آن خراب و این بقدر یک عشری آبادی دارد **گویند** در زمین گجرات مانک نامه نام جوگی
صاحب دستگاه عظیم بوده عجیبه بوده چون سلطان احمد شاه بتعمیر شهر سپیز مود از اینکه جوگی
مسطور رو دار نبود هر چه روزانه بنامی یافت شب باز مهندم می گردید بعد تفحص معلوم شد
که جوگی مسطور صاحب این تصرفست که روزانه رشتها در خرقه میزند و شب بردن می کشد
نزد او آمدند و گفتند ترا چه قدرقدرتست گفت از اخبارات زمین و آسمان بیاگاهم در کمینه
امتحانم اینکه از کوزه سر تنگ سر بیتوانم گذر کرد و بیر انگیف آن استحان کردند چون خالی
ذهن درون کوزه رفت سرش مضبوط کردند جوگی گفت برمن غالب شد ید اراده تعمیر شهر
نداشتم حالا اگر چیزی در وبنام من موسوم کنید پا دار ماندازان ابتدای چوک مانک مشهورست

و درباره تکون آب صابرمتی نقلی غریب مشهور است والعهدة علی الناقلین **گویند** پیش از آبادی این احمدآباد بازیگری صابرنام درحضور والی آن زمین لعبتی ساخته این آب ازکوههای دراز و دور آورد ندمای مجلس والی گفتند چون چنین آب اینجا بقدرت الله روان گردیده اگر صابر لعب بازی پیش ازکم کردن آب کشته شود همین جا می ماند و برنمیگردد و بران قرار صابر را کشتند وبقدرت الله آب پایدار ماند پس صابر مذکور بعد چندی بلباس لعب بازان آمده بازی چند نادره افکند و خربوزه کشت در دم روئید و بثمر رسانیده بآن ندمای ملک که درکشتن ملک پدرش شریک کرده بود ند دادتا ببرند و بخورند هرگاه شان کارد بخربوزه انداختند سرهای شان بریده گردید پس لعب باز والی را گفت بقصاص پدر چنین کردم و از بادشاه دیده دانسته گذشتم که هرچه با پدرم کردند اینها کردند چون والی دید که منتقم حقیقی که قصاص آن مظلوم این نخواسته اند از سر خونش گذشته بسرفرازی رخصت داد **کرنار** قلعه بود بالای کوهی بارتفاع چند کرده رای دیاج که در مجلد ثالث میان شجره سمه مذکور شود در وبوده از دیرباز دیران افتاده کوهش برنزاهت کلی وصفای تمام معروف بسا ارباب ریاضت بودمیان شعبهای نزدی جوگیان معمر که بضبط انفاس ومجاهده عمرهای دراز یافته اند دران کوه میان غارها مقیم می باشند آنطرف کوه ارضیت موسوم بکره در وقومی است حیوان سیرت که زبان شان مفهوم نشود و مثل حیوانات معیشت دارند زبان اغلب کوتاه قامت پستان دراز با بوالعجب الهیولی سالی یک بار مجمعی بزرگ ازهنود بران کوه معین در روز مجمع البته یکی از رجال ضال خود را از بالای کوه خود را بزیر اندازد وجانزا وقف کند و آنرا عمده مثوبات شمارد **جهونا گڈ** قلعه ایست در دامن کوه کرنار متضمن شهری بازینت حاکم نشین آنولایت سابق متعلق مملکت گجرات بود الکنون که هر بومی را قومی بتصرف کشیده است افغانان بابی در وتصرف دارند ملکش موسوم بسورٹهه واقع مغاذی جبل کرنار کوهی دیگر است چله گاه شاه جیل کرناری المسمی بسید وجیه الدین که درسواد تهته آسوده ست مذکور شود **سلاطین گجرات** برین نسق اند **اول** سلطان مظفر شاه در ثلث وتسعین وسبعمائة از طرف سلطان محمد شاه بن فیروز شاه بر سریر حکومتش

نشست و در اربع عشر و ثمانمائة درگذشت **بعده** شاه محمد بن محمد شاه بجایش نشست
بعده در سن اثنی و اربعین و ثمانمائة پسرش محمد شاه بن احمد شاه سر برآر گردیده و در سن
خمس و خمسین و ثمانمائة درگذشته **بعده** پسرش از طرف سلطان قطب الدین والی
شده در ثلث و ستین و ثمانمائة درگذشت **بعده** عمش داؤد خان بن احمد شاه
بن محمد شاه بن مظفر یک هفته **بعده** ابو الفتح محمود شاه بن احمد شاه بن مظفر شاه بکامرانی برآمد
و در سبع عشر و ثمانمائة بعد پنجاه و چهار سال و یک نیم ماه فوت نمود **بعده** پسرش
سلطان مظفر شاه قایم مقام گردید **بعضی** سلاطین گجرات را یازده تن برابنوجه نوشتند
۱ مظفر خان بن وجیه الملک هفت سال ۲ سلطان احمد شاه بن مظفر سی و دو
سال و هفت ماه ۳ سلطان محمد شاه بن احمد شاه هشت سال و نه ماه ۴ سلطان احمد شاه بن
محمد ۵ سلطان محمود شاه بن محمد قلعه کرنار که جهونا گرش گویند او فتح نموده پنجاه و پنج سال
۶ سلطان مظفر شاه بن محمود چهارده سال و نیم ۷ سلطان سکندر بن مظفر ۸ سلطان بهادر
بن مظفر یازده سال ۹ محمود شاه نبیره مظفر شش ده سال و دو ماه ۱۰ سلطان احمد هشت سال
۱۱ سلطان مظفر بعد حکومت سیزده سال ملک او بتصرف ملازمان اکبر بادشاه درآمده
گویند در شهور الف و مائة و ثلثین در ایام ایالت حیدر قلی خان آنجا غریب سانحه
رو نموده آنکه سپاهی را زن حامله شبانه بزائید سپاهی مفلوک تمام بوده قدرت روغن چراغ
هم نداشته چون ناف مولود بریدند و احشای ناف بریده باد دادند که جای دفن نماید از اتفاقات
یاری طالع از زمین طشتی مسی پر از اشرفی برآمد سپاهی جهت حوائج ضروری آنوقت
طشت را بردکانی برده صاحب دکان از جدش نوشته داشت مضمون آنکه چندین
اشرفی در طشت گذاشته بحوالی سرا مدفون کردم هرچند در ته او تلاش دفینه پدر کردند نیافتند
این طشت را بهمان علامت و نشان دیده در سپاهی درآویخت آخر ماجرا بگوش سلیمان رسید هندوی
دکاندار را گفت چند برهمن جنبدار را فوراً حاضر کن تا بکیش شما حکم کنم فردایش
برهمنان را گفت در کیش شما تناسخ یعنی نقل روح باجساد مخالف هم می شود گفتند بلی
پس هندو مذکور را گفت درین مولود روح جد تو نقل کرده که دفینه خود را کشید

برهمنان هم این را تصدیق داده هندو را ناکام ماندند از مرد پش **شیخ وجیه الدین** عارف کامل آندیار درگاهش مطاف اهل اسرار اخیار بر دیار روافع فکیض یافته جناب شیخ محمد غوث بود یکی از فضلای وقت شیخ را گفت از شما مستبعد می نماید که مرشدی اختیار گردید گفت الحمد لله که پیرمن مثل پیغمبر من امی است فوتش تسعین وتسعمائة هجری است بعد او پسر شیخ **عبد الله** که درویش مرتاض بود جانشین گردید پس فرزندش **شیخ اسد الدین** جانشین شده در زودی درگذشت اگاه برادرش **شیخ حیدر** صاحب سجاده به آمده فرقه اهل ارادت را فائض ارشاد کردی جهانگیر بادشاه در بیست و شش بزیارت شیخ وجیه الدین مستعد شده دیر انظر ارادت دیده بود **شیخ محمد غوث** چنانچه مذکور شد مرشد شیخ وجیه الدین است با وجود بی سوادی در وادی عرفان گوی سبقت از همعصران در ربوده بود **شیخ احمد کهتو** کهتو قصبه ایست از سرکار ناگپور مولد شیخ از انجا بوده در زمان سلطان احمد بانی گجرات تشریف آورده سلطانرا اعتقاد دامنی بوی حاصل شد و احمد باد بفرموده شان بنا فرمود مردم آنملک شیخ را از اولیای کبار دانند هر شب جمعه بزیارتش شتابند غریب مجمعی دست دهد **سید احمد کبیر بخاری** ولد سید جلال بزرگ بخاری پدر بزرگ مخدوم جلال جهانیان او سودا وچه که مذکور شد بیرون گجرات روضه منوره اش مطاف اهل الله واقع **شیخ برهان الدین عبد الله** قدس سره دیر اکنیت ابو عبد الله کنند ولقب قطب العالم بن ناصر الدین محمود بن مخدوم جهانیان مرید وخلیفه پدر خود ست ولصحبت اکثری از مشائخ وقت رسیده ولادت در چهاردهم رجب سال سفصد ونو دهجری سن شریف شصت وهشت سال وچهار ماه ومبیت وچهار روز وفات وقت طلوع شتم ذی حجه سال هشصد وهفتاد وشش هجری قبر در سوه از مضافات گجرات **سید محمد مشتهر بشاه عالم** ولد سید برهان الدین قطب العالم بن سید جلال بخاری الملقب بمخدوم جهانیان که نسبتش بحجة الاولیا امام علی رضا میرسد از بس شهرت مستغنی از وصف است مرقدش در رسول آباد زیارتگاه مردم آن دیار **سید محمد ثانی** نبیره سید محمد مشتهر بشاه عالم مذکور بصباحت وجه وفصاحت زبان موصوف بوده فردوس آشیانی شاه جهان دو بار ایشانرا

دیده بود در سنه هزار و چهل و پنج درگذشته در کنبذی که نزدیک مقبره
شاه عالم است مدفون گردیده تاریخ ولادت خود را باینمصرع ملهم شدع من و دست
و دامان آل رسول ﷺ **سید جلال** ولد سید محمد نبیره شاه عالم بصفات مرضیه و اخلاق سنیه
موصوف بوده مضامین رنگین و معانی دلنشین می نگاشت و رضا تخلص میکرد در سن هزار
و پنجاه و دو شاهجهان ایشان را از احمد آباد طلبیده بمنصب شش هزاری و خدمت
صدارت کل ممتاز فرموده بودند و اکثر بزبان مبارک می فرمودند که سید از جانب و فرط
کمال لایق صحبت است در غره جمادی الاول سنه هزار و پنجاه و هفت درگذشت تاریخ
ولادتش وارث رسول و تاریخ وفاتش ع جانشین حیدر کرار بود ع یافته اند
دو پسر مانده جهین پورش **سید جعفر** و دیگر رضویخان صدر الصدور **سید جعفر**
صاحب فضل و کمال جانشین والد خود اشعار دلاویز و نکات حکمت آمیز حالت بخش
ارباب حال دارد و دیوان ترتیب داده صفا تخلص میکرد کتابی محتوی بر احوال سادات
عظام تالیف نموده روضات نام نهاد مکرر بحضور عالمگیر رسیده مشمول عواطف شاهی
گردیده مراجعت نمود و بسجاده نشینی تکن درزیده **سید رضویخان** صدر الصدور عالمگیر
بادشاه باخلاق پسندیده موصوف در نهم ذی الحجه هزار و هشتاد و پنج درگذشته **سید احمد**
انجوی شیرازی ولد سید جعفر برادر سید علی و سید مراد ولدی شیرازی سید
احمد که در ذکر تته مذکور شود می باشد سید جعفر از تته برآمده نخست بنهروالهٔ انکاه بگجرات
افتاد و فرزند رشید سید احمد مذکور را در سن رشد جانشین خود مانده بوطن نزد برادران
مراجعت فرمود و انجا درگذشت سید احمد در گجرات بفزاوان رشد رسیده درگاهش
مرجع اهل الله واقع از اولادش بسیار بزرگوار صاحب حالت و کرامت آنجا برخاستند
سید قاضی میان از اولاد سید موالیه اکنون از چندگاه بعلاقه خدمت قضا و
خویشی با ناظم آنجا استوطن بهروچ مردی بکمال انسانیت متصف است **سید حمزه**
هیری نورانی از اولاد سید احمد جعفر در سال هزار و صد و شصت و پنج در صورت بندر
دیده شد بعنوان سیر آنجا وارد شده بود صاحب کمالی از جبهه اش حالی می شده

اکنون هم آنجا مسموع دیگر دو سه نفر ملبس سپاهگری از اولاد آن بزرگوار بنظر آمدند مولانا غوثی صاحب مدرسه و افاده عموم بود بنا بر تکمیل فنون بلاغت گاهی بشعر نیز پرداخته سید فاضل بورع و تقوی موصوف در امر معروف و نهی منکر تقید کلی داشته مکرر بدرگاه اکبر بادشاه رسیده رعایت یافت و مراجعت نموده بوعظ خلائق گذراند شاه حافظ الله از اولاد حضرت غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی اجل معارف آنجاست از مریدانش خلیفه ابو البرکات و شیخ یعقوب در رتبه مذکور شوند حقیقی محمد بیگ نام شاعر نامی آنجاست منه ۵ در حقیقت دگری منیست خدا ایم همه ء لیک از گردش یک نقطه جدا ایم همه ء محمد فاروق در جوابش گفته ۵ قطره بگریست که از بحر جدا ایم همه ء بحر بر قطره بخندید که ما ایم همه ء حاجی مینا شاعر رسا طبیعت آنجاست ملک محمود بفضائل و کمالات آراسته از ذوق و حال باخبر شنی بود و سخنی بذوق میسرود سودائی خیالی از نداقی نبوده شعر کمالت می گفت نیاز محمد رضا نام از مستعدان زمان خود بوده و شعر نیک می گفته سید عبد الفتاح از کمالات انسانی نصیب فراوان داشته مثنوی مولانا روم را درس کما هو حقه دادی عالمگیر ویرا از گجرات طلبیده باعزاز مانده رخصت فرمود تا رفته در وطن بیاد خدا گذراند اعتماد خان نامش ملا عبد القوی مولدش احمد آباد در برهانپور نشو و نما یافته در علوم دینی حظ وافر از راستی و دیانت نصیب منکاثر داشته از ایام شهزادگی در حضرت عالمگیری بوده و بخدمات عمده رسیده بمنصب دو هزار پانصدی ممتاز شده بادشاه بلفظ آخوندش خطاب فرمودی در هفتم جلوس امیر خان نائب صوبه کابل جمعی را که والی ایران بجاسوسی فرستاده بود بحضور روانه نموده بخان مذکور حواله شدند که استفسار نماید آنها انکار کردند گفت شب نزد کوتوال باز دهید که استفسار نموده خواهد شد از حیات خود مایوس گردیده یکی از انها ویرا بشهادت رسانید شیخ محمد غوث مشائخ حال ساکن انجا صاحب سجاده شاه وجیه الدین است خلیفه محمد صلاح خلیفه شیخ محمد غوث از مدت ممتد سکونت دائمی اختیار دارد شاه عبد الرسول خندانما مظهر شهود دائم بوده

آئینهٔ ارشادش عکس عرفان مرئی اهلال ساختی پسرش شیخ احمد در جهونا کر حالیات و
میان شیخ محمد پسر دیگرش در گجرات سلسله دار پدر بامتیت سید محمد شاه
رسول نما صاحب حالات باهره بوده درس مثنوی خوب میداد و فتوحات و
مقام عالی داشت و احمد شاه صوفی بوضع ملامتیان متصف از همصران و
فیض یابان شاه عبد الرسول خدانماست شاه عبد الرزاق مشایخ
حال صاحب غلغله بوضع قلندران متصف علیه خلائق است میر لیس ولد
سید بدر الدین در بنوقت مشایخ عمده است پدرش و این از اجله صاحب حالان موصوف
طریقت قادریه اند محمد صلاح فاضل جید حالست درس مثنو محققانه سید هبندر
سورت نامدار بنادر گجرانست منقولست در طبقات اکبری که صفر آقا نام غلامی از
غلامان سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت
قلعه صورت را بر ساحل بحر عمان جهت رفع فساد فرنگیان ساخته چه پیش از ان فرنگیان
انواع ایذا بمسلمانان میرسانیدند در وقت تعمیر قلعه بارهای کشتیها سامان کرده بجنگ
می آمدند و پیش نبرده خداوندخان چوگندی بر زیر دروازه که برعم فرنگیان پرنکاله است
شروع نموده مبلغها کلی قبول نمودند که چوگندی نسازد نپذیرفت عرض قلعه پانزده
ذراعست و ارتفاعش بیست ذراع بنا بر رعایت استحکام هر دو سنگ را بالقلابهای آهنین
محکم ساخته سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و کنکر با سنگ اندازها بنوعی ساخته
که دیده از دیدنش خیره ماند از مردمش میر سعد الله پور بل عالم متبحر در فضیلت بنظیر
در معقولات بیقرین گذشته پسرانش سید عبد العلی و سید عبد الولی است طرف آنکه در اسم
خود و پسران غریب کنایه مضمر داشته چه هرگاه اوائل هر سه اسم موقوف داشته علیها را
بهم ربط داده آید کلمهٔ علی ولی الله صورت نمیرمی یابد معلوم باد که سوداورات چون در
شهور سنه هزار و صد و شصت وارد بندر سورت گردیده از اتفاقات غریب این
اسما مطلع گردیده بجوز نذر کرده که اگر فضل ایزدی فرزند کرم کند همچنین در اسمارشان
رعایت کرده شود از حسن اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و یک فرزندی بوجود آمده

علاوه رعایت مذکور پاس وقوع تاریخ در اسم ناخن زن دل شد بیرکت ولای جناب اطهر حضرت
شاه ولایت که بنده قایع غلامی آمذرم غلام علی اسم آن ولد بر عایت مذکور مطابق سال میلاد
وارد وطبع شده حالی بخود آن عزم را تصمیم بتجدید داده غلام ولی الله نام دیگر فرزندکه وجودش
هنوز سنحصر شهور سال هزار وصد وهشتاد وسه بود در دل گاهداشتم واز جناب ایزدی مسئلت
آنگونه حسن اتفاق نمودم لله الحمد که در ان اتفاق در سال هزار وصد وهشتاد وسه فرزندی
دیگر کرامت شده نامش غلام ولی الله مطابق سال میلاد درست آمده اکنون چون مکرر بهر دو
اسما محذوف نموده شود راست کلمه علی ولی الله عیانست باجمله مخدوم محمد معین تتوی نهایت
معتقد کمالات علی سید مذبور بوده درای او را بر اکثر راههانفوق دادی وگاه حاجت
درضمن مراسلات استمداد حل دقائق حکمتی میر عبد الولی ولد میر سعد الله مسطور در
کمالات علمی ثانی پدر برآمده ماورای علوم در شطرنج یادباز ومصنف شطرنج کبیر جدید است
در شاعری ید بیضا بعمل می آورد وعزلت تخلص میگرفت مولوی محمد صادق تتوی در معقولات
از دیگران بهره وافر برداشته بنده محرر ایمقال بشرف دیدار صحبت آن برگزیده ابرار مستعد
گردیده وضع آزاد شربان داشت اکنون طرف دکن مسموع است قاضی ولی الله خان
اصل از سادات مکان بروده متعلقه گجرات شاگرد محمد رحیم تتویست که در سورت بندر
درس افاده کرم داشته سیدیکچندی بقضای سورت بندر علم استغنا برافراشته بگذشت
از پسران اوست میر امین الدین خان دارو غه جواهر خانه که پیش ازین پرچند
سال درگذشت وسید قاضی شرف الدین که بدقی قضای سورت بندر کرده
وچون درگذشت پس میر ابو الحسن بخدمت پدر رسیده میر کمال الدین خان
اصل برهانپوری در تازگیها قاضی آنجا شده میان جنگی شربت شهادت چشید
مولوی عبد الحمید ومخدوم خیر الدین وشیخ محمد طاهر از صاحب
فضیلتان نامی آنجا اند مونسی شاعر صاف قریحت آنجا بوده شاه خیر الله
مشایخ نامی آنجاست سید علی رفاعی وسید عبد الله صاحب سجاده پیر
عیدروس هریک در سلک بزرگان باحالت آنجا منسلک اند مکینی شاه وسید

بساونشاه اصل برهانپور صاحب حال و قال گفته کهنایت ایضاً از بنادر نامدار گجراتست بهروچ شهر قدیم معروف به بیران تیکر نیست مشائخ بسیار در و آسوده اند و اهل فضل و کمال را در وجود گویند نامش اصل براوچ است زیرا که قلعه اش بر بلندی واقع بیرون شهر محوطه چتر پیر از عجائب است بر سر قبری و گرداگرد قبه بالای چبوترہ مزار آل صافی بعمق دو وجب که منفذ معلوم ندارد از قدرت همیشه ملبب در تازگیها داماجی کالیک مرمتها آنجا وارد شده شنید که این آب بتصرف کمی نیاید امتحاناً لشکر خود را گفت تا وضو ساختند مردم ازان بیاشامند هزاران مردم وضو آنجور و ند از انچه بود قطره یکی نیافت درگاه گنج روحان برنیم گروهی از چتر پرجای باصفا و حضور است سومنات شهریست بر ساحل بحر عمان کیفیت بتخانه اش در ذکر قید ارولد اسماعیل ع در مجلد اول مذکور گویند چون سلطان محمود غزنوی را فتح سومنات ذیمه سائر فتوحات شد خواست سالی در انجا باشد چه مملکتی مشحون بنوادرات دیده امرا عرض رسانیدند که عرصه خراسان که بچندین مصاف مصفا شده دور می افتد پادشاه را خوش استشاره تجویز کسی که بضبط آن مملکت برسد فرمود گفتند هیچ طائفه در حسب و نسب بد ابشلیمیان نمیرسد و امروز انها یکی مانده در درکسوت برادهمه مرتاض میزید سلطان ویرا طلبیده مقرر فرمود گفت از اقوام من دابشلیم دیگریست دور نیست که بعد سلطان برمن لشکر آرد و چیره گردد باید او را بدام کشید سلطان آن طرف عزیمت فرموده ملکش مسخر و ویرا بدست آورده بدابشلیم مرتاض سپرد وی گفت درکیش ما کشتن روا نیست و قدرت ضبط این هم ندارم مبادا هوادار نشش بعد عزیمت سلطان حزد جگرده ببرند چه طریق حبس اینجا عه آن بود که زیر تخت خانه تاریک ترتیب دادندی و او را بر مسندی نشانده یک سوراخ منفذ گذاشتندی و ازان طعام رسانندی و باز استوار کردندی سلطان ویرا باخود برده چون دابشلیم مرتاض مستقل شد و تقویت گرفت خزائن و جواهر بسیار فرستاده طلب او نمود چون آن دابشلیم رسید طبق رسم این باستقبالش شد و دید اطشت و آفتابه خاصه بر سر پیاده پاتا محبس دوانیده

رساندن شرط بود قضارا داشلیم مرتاض صاحب ملک چون چندی راه باستقبال
داشلیم سیر رفت هوای صیدش عنان کشیده بآن شغل گرائیده بود که آمدن اسیر
فرصتی داشت بنابر گرمی هوا دیکی باستراحت در سایه درختی نزول نموده بخواب
رفت در دمال سرحی برکشید یکی از جانوران سخت چنگال تیز منقار روباه
سرحرا قطعه گوشت پنداشته چنگال و منقار بر دو از صدمه آن هر دو دیده دا
شلیم والی کور شدند چون دیگری قابل ریاست نبود و معیوب را والی کردن رسم نبوده
داب شلیم اسیر را بریاست منصوب کرده این را چون اسیران آفتابه وطشت
بسر داده تا محبس دوانیدند **گویند** سلطان محمود در یکی از بتخانهای سومنات
بتی دیده در هوا معلق تا بگنبش حوض فرمود جدار و سقف و زمین همه از سنگ مقناطیس
مرتب کرده بتی آهنین درمیان داشته بودند که بجذب مساوی اطراف همچنان معلق مانده بود
چون یک دیوارش افگندند بر زمین افتاده **ناگور** شهری نامی است سکانش سقرلاط
را تتبع نموده بهتر از شهرهای دیگر هندوستان می سازند از انجاست شیخ حمیدالدین
رئیس الاولیا امام الاتقیا لقب ده سال خدمت خواجه خضر دریافته و صحبت شیخ
شهاب الدین دیده و بسیاری از بزرگان را ملازمت نموده خرقه از خواجه معین الدین
سنجری گرفته در سیر الاولیاست که وی در خط دلکشا ناگور یک بیگه زمین ملک داشته نیم
آن خود می کاشت و ازان قوت میکرد و از لباس بیک فوطه و چادر سالی قناعت کردی
موزون مولانا بکهاری نام معاصر اکبر بادشاه از خط و معاملگی داشته نسبت خود را به
سلطان السالکین شیخ حمیدالدین منسوب می ساخت و گاهی شعر می گفت **بنگاله** ولایتی
در غایت وسعت طول فرسنخیش از بندر جانگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و
عرضش از کوههای شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کروه دارالملکش **راجمل**
مشهور باکبرنگر **ڈھاکه** مولد بجهانگیرنگر است محمد یوسف هروی برخی امور غریبه هندرا
جمعکرده رساله ساخته ازدست که در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه را در ربیع داشت
بکسه آنرا برداشته بربالای برآمد و از هم کشوده باقی پارچه تا یک ..اعت چون غبار در هوا

الیناده وچون سفنیده صبح محسوس بود دهم ازوست که تاج خان برادر سلیمان افغان
حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی سندیلی بیست وهفت ذرع طول ویک نیم ذرع عرض همه درشت
پنهان شدی **گویند** بنگاله منقسم است بیست ودو توان منجمله توان او نیز در شریف آباد در بعضی مواضعات شریف آباد
غورات برابر ذکر مرد چیزی از سفال ساخته بعد فراغت از استنجا بالقبل ودبر استعمال نمایند
حکام بسیار سعی کردند بر طرف نشد ومدان در یکی از منسوبانش هیرپور نام کان الماس
میباشد در انجا نمک میکارند وگاه آنرا در سرسبزی میسوزند وخاکسترش میچوشانند تا نمک
حاصل می شود ودر یکی از مضافات محمود آباد از توابع توان سلیم آباد دلبل دراز بپای کارند که
بدست درشت وضخیم سود **وستار** کالون **وجنت آباد ومالاه وکوراست وکوده**
کات ومارنگ آباد سلاطین بنگاله از ایشان **اول** ملک محمود بختیار خلجی از غور در زمان
ملک قطب الدین که از قبل سلطان معزالدین نائب دهلی بود در هندوستان افتاده بواسطه
وفور شجاعت روز بروز ترقی در احوال او ظاهر شده تا او را ببهار فرستادند انجا را
مسخر کرده اما لیش مسلمان ساخت بعد ازان بفتح لکهنوتی که دارالملک بنگاله است پرداخته
واز انجا تا شهر بردهن که سرحد چین است بتصرف آورد اما لی بردهن: زبان فارسی
دارند نه ترکی نه هندی پس بعضی از ولایت تبت بتصرف آورد ودرهمان ماه که سلطان
معزالدین ابوالمظفر از دنیا درگذشت او مریض شد ملک معزالدین محمد خلجی بعیادتش آمده
در اثنی وتشهاته شهیدش ساخت **بعده** خود والی شده بامور مملکت پرداخت
ایام مملکت بختیار دوازده سال وایام مملکت ملک معزالدین محمد چهار سال **بعده** برادرش
ملک علاوالدین علی بفرمان سلطان قطب الدین والی گردید وبعد فوت سلطان چتر
برسر نهاده مخاطب بسلطان علاوالدین دوسال حکومت کرد بواسطه ظلمش بکشتند
بعده حسام الدین عوض عوزی بجایش نشسته ملقب بسلطان غیاث الدین گردیده
او نیک سیرت عادل باذل بوده بنائی خیر در ان دیار نهاده پانزده سال ایالت
کرد **مسطور است** در مدارالافاضل از روضة السلاطین که سلطان را وزیری
بود غاله نام وی سه پسر داشته صاحب جمال یکی را اسم سرو ودیگری را اسم گل و

سیم را اسم لالهٔ نوبتی در حالت تجرع هر سه در حضور سلطان بودند کسی بدیهه این مصرع
خواند ۵ ساقی حدیث سرد گل ولاله میرود سلطان خوش شده بدست سفیری
معه هدایا و شیراز پیش خواجه حافظ فرستاده خواجه بدیهه این مصرع غزل معروف ارسال
نموده بعده دیار بتصرف سلطان شمس الدین التمش در آمده وی شانزده سال
و چند ماه بعده پسرش سکندر نه سال و چند ماه بعده غیاث الدین پسر
سکندر هفت سال بعده سلطان السلاطین بن غیاث الدین ده سال بعده سلطان
شمس الدین پسرش سه سال و چند ماه بعده راجه کانس قریب هفت سال بعده
پسرش لباس اسلام پوشیده خود را سلطان جلال الدین لقب کرده قریب هفت سال ملکرانده
بعده سلطان احمد پسرش هفده سال بعده ناصر شاه دو سال بعده باریکشاه هفده سال بعده یوسف شاه هفت
و نیم سال بعده فتح شاه هفت سال و چند ماه بعده خواجه سرا باریکشاه دو نیم ماه
بعده فیروز شاه ۳ سال بعده محمود شاه پسرش یک سال بعده مظفر شاه حبشی
سه سال و چند ماه بعده سلطان علاؤ الدین بیست و هفت سال بعده نصیب شاه
بن علاؤ الدین یازده سال بعده بدست شیر شاه افتاد بعده سلیم شاه بعده سلطان
بهادر بعده سلیمان کرانی بعده داؤد خان آنگاه بدست خانان داخل تصرف ملازمان
حضرت اکبری شده از مردمش مولانا سراج الدین عثمان خرقه از شیخ نظام اولیاشت
در باب او شیخ فرموده که اگرچه مولانا سراج ماست اما آئینه هندوستانست در سیر الاولیاست
که شیخ نظام او را بخلافت گزید گفت درجه اول علم است و او از ان بی بهره مولانا فخر الدین زاد
شنیده گفت در شش ماه او را دانشمند گردانم پس بادشاه شیخ تصنیفی در صرف و نحو
نموده وی در کمسن شروع بخواندن کرده در اندک ایام کارش بالا گرفت بعد فوت شیخ
بلکهنوی رفته جمله ملوک آنجا مریدش شدند عباسی شاعر نامی آنجاست در خدمت
قاسم خان جهانگیری در بنگاله میرده فوجی شاعری بانام انجاست ملا محمد جان در عهد
شاهجهان در بنگاله بخدمت بعضی امرا بسر برده و شوخ نیک می گفته منعم ملا عبد الباقی
شاگرد ملا محمود جونپوری چون در بلده جونپور بمن صحبت و شاگردی آن عالم دانشمند بر آمد بعد

رحلتش در جونپور ماند در اکثر علوم علی الخلوص معقولات یگانه بوده از علمای انجا گوئی سبقت می ربوده یک مرتبه بدرگاه عالمگیر رسیده موضعی بمع هشتصد و نه صد روپیه بطریق سیورغال یافته مراجعت نموده و در انجا بدرس اشتغال ورزید **اوریسه** ولایت مشتمل بر دوسه کار تنکا ریل در انجا بسیار کنند اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمی بود و بر برگ تار از آهن چیزی که بکیرش چون مقراض و سر دیگر چون درفش میبود بآن می نوشتند آن رقم سالها ماندی **گویند** قبل از استیلای افغانان والیش رای نکند نام بود چهار صد زن را انجا نهای علیحده جای داد و یکدست رخت و حجامی وظیفه خوار هر خانه ساخته که اگر غریبی وارد شود آن حجام غسلش داده رخت پوشانیده آن منزل برده و مشب آنچه در خلوت باید کردی علی الصباح خرج راه داده رخصت نمودی را آنکه این را از مشوبات شمردی و در حین سواری هزار کس تختها و سبدها بر گل و ریاحین بردوش و سر در یمین و یسارش بردندی و هر جا منزل ساختی علی الفور بیلداران باغچه در کمال لطافت ترتیب نمودندی و او را اوریسه کج بتی گفتندی **گویند** در موضع پرسوتم از اعمال اوریسه کج بتی بتخانه است بر کنار دریای شور شکر قرین اصنام را چنانچه نامند بنکان آنجا در وقت کدخدائی زن خود را سه روز وقف چنانچه می سازند اگر بکارت دران دو سه روز وقف گردد بهتر والا شوهش دانند درین بتخانه هندوان بخود زخمهای منکر میزنند و زیان می برند پس جای زخم بران بت میمالند التیام می یابد و هر که بآن بی ادبی کند زود هلاک شود **مرو لیست** از مولانا لطف الله نیشاپوری که سیاح بحر و بر بود که گفت باجمیری دارد انجا شدم و بالتماس برهمنه بشرط علوم و تتبع بی ادبی درون رفتیم شخصی آب دهان سوی بت انداخت در حال جان داد مولانا گوید مرا حیرت دست داد که از بت باطل اینچنین تاثیر چرا و تتبع باید درین فکر بجواب رفتم شخصی در واقعه گفت این مشکل تو در نجف حل شود بعضی زمانی انجا رفتم در خواب شخصی گفت سالهاست که توجه نفوس بآن بت متعلق شده از ممر توجه نفوس آن اثر است **گویند** دران ولایت را برخورد زن برادر بزرگ را از ان خود داند و برادر کلان از ان ممنون باشد **کوچ** ولایتی مابین شرق و شمالی بنگاله است یک حدش بولایت

خطا و حد دیگر کورکات از سر حد خطا که آنموضع را آشام می گویند تا ولایت کوچ بیست
روزه راهست پیوسته مردم بدانجا آمد و شد نمایند حاصل کوچ ابریشم و فلفل است و اسپ
تا نکن آنجا شود و در آنولایت غاریست بعقیده ایشان منزل دیو آتی نام یک روز
در سالی آنجا عید کنند و از هر قسم جانور را قربان او کنند و بهوگیانرا در انروز بقتل
می رسانند بهوگیان جماعتی اند میگویند ما را آتی طلبیده از روزی که بهوکی میشوند هر چه میخواهند
می کنند و با زن و دختر هر که رغبت شان شود گرد آیند و بعد سال آنروز کشته می شوند
مالوه ولایتی است معروف طول ارضیش از ولایت کوهستان تا بانسور در دو بیست چهل پنجکروه
عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دو بیست و سی کروه شرقی ولایت مانده و
شمالی قلعه نروز جنوبی ولایت پکلانه غربی ملک گجرات سواحلش بغایت خوش نهرها بسیار جاری
دارد راجه بهوج قلعه از سنگ ساخته کوئی از یک پارچه تراشیده اند و قلعه مانڈو پایتخت
راجهایش بوده سالی دوبار انکورش بار آرد یکی در اول حوت شیرین تر دیگر در ابتدای اسد
قلعه مانڈو بر فراز کوهی واقعه شده دور آن ده کروه از گل و ریاحین مالا مال آثار سلاطین
ماضی در و بسیار منجمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن
سلاطین خلجیه **حکام مالوه** از هنگام ظهور سلطان محمود غزنوی اسلام در ان ناحیه شایع
گشته از زمان سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد فیروز شاه ملک مذکور در تصرف
سلاطین دهلی بود و از وقتا جلال الدین محمد اکبر بادشاه یازده تن در ادحکومت کردند **اول** داؤد
داؤد خان غوری قریب بیست سال **بعده** پسرش سلطان هوشنگ سی سال **بعده** پسرش سلطان محمد شاه یکسال و چند ماه
بعده سلطان محمد خلجی سی و شش سال **بعده** سلطان غیاث الدین محمود سی و دو سال
گویند او پانزده هزار زن در حرم فراهم آورده شهری از زنان ترتیب داده بود
مشتمل بر جمیع اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه آنچه در شهرها سزد از زنان
مقرر کرده و هر جا خبر زن صاحب جمال شنیدی بدست آوردی فنون صنایع بکنیزان
آموخته آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در وجمع ساخته با زنان و
اهل حرم خویش بسیر و شکار میگذرانید و در مدت ملکرانی بطرفی سواری نکرد و کسی پسرش

نرسیده پسرش در عمر هشتاد سالگی او دو بارش زهر داده بزیر مهره که در بازو داشت
دفع کرد سیم بار پسرش کاسه شربتی مسمومه آورده گفت البته باید خورد گفت عمر بعشرت
گذرانیدم و آرزوی در دل نماندم پس خود زیر مهره بگشاد و کاسه را درکشید بعده
سلطان ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین یازده سال و چند ماه بعده سلطان
محمود شاه پسرش بیست و نیم سال بعده سلطان بهادر گجراتی هندی بعده
ملک قادر شاه شش سال بعده شجاعت خان دوازده سال بعده بهادر خان
بن شجاعت خان هندی از دست تصرف جلال الدین محمد اکبر بادشاه آمده و خود ملازم آن
درگاه شده بعده مرزایان آنجا دوازده تن حکومت شان قریب دو لیست
سال بعده ملک راجه بن خان جهان فاروقی بعهد فیروز شاه آنملک بستد حکومتش
بیست و نه سال بعده نصیر خان پسرش چهل سال و نیم بعده میران
عادلخان پسرش سه سال و هشت ماه بعده میران مبارکخان برادرش هفده و
نیم سال بعده عادلخان پسرش چهل و شش سال و هشت ماه بعده داؤد خان
برادرش هشت سال و کسری بعده عادل خان بن احسن خان بن نصیر خان
بعده میران محمد شاه بعده مبارک شاه برادرش سی و دو سال
بعده میران محمد شاه بن مبارک شاه بعده راجه علیخان بیست و
یکسال و چند ماه حکومت کرد و باج گذار اکبر بادشاه بود بعده بهادر خان
پسرش ۳ سه سال و کسری از و ملک بدست امرای اکبری افتاده

مقالهٔ ثالث

مشتمل بر ذکر بلاد متعلقه اقلیم سیوم

بمنسوب بمریخ مبدا این اقلیم موضعی است
که عرض آن بیست و هفتیم درجه باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت
و ۳ سه ربع مساحت ارضش چهارصد شصت و هشت هزار و چهار
صد و نود و یک فرسنگ است ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر بلاد یاجوج
و ماجوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس بلاد قندهار و بلاد
مکران و سجستان و کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط

بلاد عراق عرب که کوفه و بغداد و بصره باشد و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد مصر
و اسکندریه و وسط قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود طول بجزایر کنا
ری ات دو هزار و نهصد و بیست فرسنگ و عرض تا خط استوا یک صد و
سی و شش شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت و نه باشند و شهرهای
کوچک سه هزار و شش کوه عظیم و بیست و دو رود بزرگ دارد مخفی نماند که ایران
مملکتی است بوسعت در وسط اقالیم سبعه متعلق باقلیم سوم اکثر بعضی بکیومرث نسبت
دادند و گفتند که او را ایران نام بود و بعضی بهوشنگ که او نیز ایران نام داشته اما صحیح آنکه بایرج فریدون منسوبست چون
عراق را دل ایران خوانند ابتدا از وسیود و بخشت بذکر عراق عرب پرداخت
صاحب صور الاقالیم آورده که عراق عرب در قبله عراق عجم واقع بنا علیه شروع از قبله
والی ولایکه در زمان اسلام معظم ترین شهرها عراق عرب بغداد بود آغاز آن
از ان الشب بغداد طولش ف ها عرضش لح ها سابق مذکور شد که منصور دوانیقی
انرا در سنه خمس و اربعین و مائة بنا نهاده در مجمع الغرائب نوشته که نوشیروان
در نواحی آن باغی ساخته بود مسمی بباغ داد بغداد مخفف آنست در عجائب
البلدان مذکور که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود
دلیل بر آنکه خلیفه در و بمیرد همچنان شد از جمله سی و هفت خلیفه عباسی یکیتن که
دران پهلو خاک هلاک بر بستر نهاد و در بغداد چهارده فرسنگ و شصت هزار
حمام هیچ مسجد عرض اسواق چهل گز عمارات خلیفه و توابع در رود فرسنگ که
در و مضجع اولیاست بی شمار و الحال ازان بغداد اثری نیست در لب التاریخ
آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکان بر آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی
بروی خروج کرده میان ایشان محاربات کثیر واقع شده آخر بعراق عرب رفته
بغداد نو را بنا نهاده در مجمع الغرائب نوشته که نوشیروان در نواحی آن
باغی ساخته و بغداد در اندک زمانی چنان معمور شد که بسبب آن کوفه خراب
گردید و حالا همان بحال است در و اکثر اراضی غله باشد و غلانا در در مجمع الحکایات آمده

که در بغداد

که در بغداد دختر به البشوهر دادند هنگام زفاف چون شوهر فوت کرد آلت مردان درمیان فرجش ظهور کرده پس کدخدا شد و فرزندان آورد صاحب حبیب السیر آورده که در چهار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد تولد نموده او را دو سر و سرین بر یک بدن بود **ایضاً** در بغداد زنی ظاهر شده که روی و دستهایش پر مو بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت سخنش کسی نمی فهمید مردم می گفتند که خرس با مرد این جمع شده **ایضاً** مثل این حکایت صاحب جامع الحکایات آورده که این نوع کسی را در ایام سلطان بلبش دیدم و او را دختری شد بر سیاست او سلطان او را مستعصر عباسی ببغداد فرستاده **ایضاً** در تاریخ یافعی مذکور است که در شهور ثمان و خمسین و اربعمائة در بغداد عورتی دختری آورد دو سر داشت و دو گردن در یک بدن **ایضاً** مولانا قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از جمال الملة والدین صاعد بن محمد مصدق السفدی الاصل کاشغری المولا که معروف است بجمال الدین ترکستانی شنیدم که از دختر نجم الدین حفص که از محول علمای کات خوارزم بود فرزندی تولد نمود سرش سر آدمی و بدنش چون بدن ماریکه و ماه که در حیات بود نزد مادر آمده شیر خوردی و بعد ازان خود را در برکه آبی که در سالخوالی بود انداخته شنا نمودی باز بدستور نزد مادر آمده بشیر خوردن مشغول گشتی آخر بفتوای فقهای مفهوم مقتول گردید مردمان نیک آنجا برون از احاطه شمار ند بنابر اختصار یکچند نفر عظیم مشهور اکتفا رفته **ابو عبد الله احمد بن محمد الشیبانی المروزی** یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است هزار هزار حدیث یاد داشته بخاری و مسلم نیشاپوری از وی نقل حدیث نمودند هشصد هزار رجال و شصت هزار نسوان مشایعت جنازه اش کردند **معروف کرخی** در تذکرة الاولیا آمده که والدینش ترسا بودند این را بمسلم فرستادند گفت بگو ثالث ثلثة گفت قل هو الله احد هر چند معلم زد و تکرار نمود همین بر زبان راند و گریخته برد است امام علی بن موسی الرضا مسلمان شد و بداد و طای پیوسته عنقریب شمار آ الیه گردید قتیل مولی امام علی بن موسی رضا بوده و خدمت بوابی داشته روزی در بارعام حضرت با بنوهی مردم

زیر پای لگد زیر پا فوت کرده بهر تقدیر استاد سری **سقطی است** از سری نقل است که وی مرا گفت چون بخدا حاجت افتد سوگندش ده که یارب بحق موصوف کرمی حاجت من روا کن اجابت افتد فوتش ما تین هجری بر فرش دعا مستجاب است سری سقطی خال جنید شاگرد معروف است اول او در بغداد سخن حقائق و توحید گفت نود و شصت سال پهلو بر زمین ننهاده مگر در بیماری مرگ خواهرش دستوری خواست که پیش بیاید رواندانست یکروز پیرزنی را که بخانه درون رفت دیده گفت ای برادر مرا رخصت دادی اکنون نامحرمی آمده گفت این دنیا است در عشق من سوخته و محروم مانده اکنون از خدا دستوری خواست جاروب حجره من باو دادند **گویند** هر که سلامی دادش رو ترش کرده جواب دادی از سر آن پرسیدند گفت از پیغمبر صلعم منقول است که هر که سلام کند بر مسلمانی صد رحمت فرود آید نود بدهنده سلام و نهاد تا زه رد بود و من از و ترش می کنم تا این عطیه رحمت هم او را بود فوتش در ده لیست و پنجاه و سه **شیخ المشائخ جنید** اصلش نهاوند مولد و منشا بغداد از ابو جعفر است که اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی چون روز اول مجلس وعظ نهاد چهلتن حاضر بودند همه جان دادند باقی بیهوش شدند **گویند** روزی سخن می گفت یکی از مریدان نعره زد فرمود اگر بار دیگر نعره زنی مهجور کردی او خود را ضبط نمود تا هلاک گردید دیدند مستی خاکستر در دیگ است **گویند** یکی از بزرگان در واقعه دید که در خدمت رسول صلعم جنید نشسته شخصی فتوی آورد آنحضرت صلعم بجنید دادند و گفت یا رسول الله در خدمت گرامی دیگری چرا فتوی دهد گفت مرا تنها در آموخت بجنید مخر است **یکی** از و پرسید که دل کدام وقت خوش بود گفت آنگاه که دل بود **یکی** پانصد دینار پیش آورد و پرسیدش عنیدا ازین چیزی گفت دارم فرمود دیگرت باید گفت باید فرمود تو اولی تری فرمود بر دار فرمود من هیچ ندارم و هیچ نباید **گفت** بلاجراغ عارفانست و بیدار کننده مریدان و هلاک کننده غافلان **گفت** غایت صبر توکل است و صبر خوردن تلخیها است در رضا آنکه بلا را لغت شماری

ابوالحسن نوری صوفی بقصد زیارتش چون بدرشهر رسیدند یکی زبان حیوانات می فهمید دوگربه باهم چیزی گفتند گفت انا لله و انا الیه راجعون ابوالحسن مرد و چون بدرخانقاه آمدند متعجب شده ماجرا گفت فرمود بلی لحظه از یاد خدا غافل مانده بودم نوری ازان لقب یافت که وقت تکلم از دهانش نور برآمدی و تمام خانه روشن شدی بعد فوتش جنید گفت ذهب نصف هذا العلم بقوت النوری **ابوسعید خراز** از عارف باری نقلست که اگرچه او خود را شاگرد جنید و انمودی اما بار خدای جنید بود و هم او گوید که سیگویند بایزید رضی الله سید العارفین حقست و از بندگان محمد مصطفی و ازین طائفه ابوسعید خراز **شیخ ابومحمد بن احمد دوم** مذهب ملامتیان در نیشاپور ازو منتشر شده برامانتش و بزرگیش همه متفق بودند گفت بیست سال است برول من هیچ طعام گذر نکرده که نه در حال حاضر شده گفت توبه آن بود که توبه کنی از توبه گفت رضا آن بود که اگر دو نرخ بر دست راست بدارند نکوئی سوی چپ باید گفت اخلاص در عمل آن بود که بهر دو سر چشم عوض نداری سمنون محبت او را بر معرفت بخلاف طائفه تقدیم می داد گویند وقتی به تکلیف در حجاز بوغط نشست چون شنیع نیافت رو بقنادیل کرده گفت بشما سیگویم قنادیل رقص کنان بهم خوردند و پاره پاره شدند گفت تصوف آنست که هیچ چیز ملک تو نباشد و تو ملک هیچ چیز نباشی **ابو عبدالله قلانی** از کرام قومست گفت بسیاحت در کشتی بودم بادی برخاست اهل کشتی تضرع آمدند و نذرها بستند و مرا گفت تو هم نذری به بند گفتم اگر نجات یابم گوشت بچه فیل نخورم اهل کشتی حمل بر استهزا و خبط کردند قضارا کشتی شکست و جماعه بر تختها بخشکی افتادند گرسنه بودند هیچ نیافتند الا بچه فیل آنرا کشته خوردند من مطابق نذر نخوردم چون بخواب شدیم مادر بچه فیل آمده ببوی همه را کشت و مرا اشاره کرد تا بر او سوار شدم بشتاب روان شد و شبانه مرا بموضع آبادی رسانیده اشاره فرود آمدن نمود فرود آمدم در آن شب مسافت بیست روزه طی شده بود **ابواحمد قلانسی** از اقران جنید است گوید روزی میان قومی بودم گفتم آزار من در میان سخن انجماعت از من بریدند که تو گفتی آن من شیخ شروانی گوید که چون صوفی گوید که نعلین من یا آزار من باید که در و نگری یعنی ایشان را ملک نباشد **ابوعبدالله بن الجلا** نام وی احمد بن یحیی جلاست مادر و پدر را گفت مرا در کار خدا کنید گفتند کردیم پس غایب شد بعد مدتی باز آمد شبی باران باریده بود در خانه بزد پدر گفت کیستی گفت پسر شما گفت پسر را بخدا دادیم داده باز نستانیم و در نکشادند پس جانب مدینه شد گرسنه بزیارت نبی رفت و گفت مهمان تو

یا رسول الله در خواب گردهٔ نان با و حواله نمی خورده نیمی در دست بیدار گردید از وی پرسیدند که مردگی مستحق فقر گردد گفت آنگاه که از وی هیچ نماند گفتند چگونه گفت آنگاه که او مرا و را بود و چون نه او را بود فقیر نیست

محمد بن الحسن الجوهری شاگرد ذوالنون از استاد نقل کرده که شخصی پیش آمده گفت مرا دعا کن گفت ای جوان مرد اگر ترا در سابق تقدیر حق پیش شده باشد غرق شده را در آب بانگ چه سود جز غرق شدن و زیاد آب بگلو رفتن

شیخ ابوبکر کتانی شیخ مکه بود او را چراغ حرم گفتندی سی سال زیر ناودان حرم گذرانده و در شبانروزی یکبار وضو کرده و از اول تا آخر شب نماز گزارده و قرآن ختم کرده و در طواف دوازده هزار ختم خوانده گفت صوفی کسی ست که طاعت او نزد او جنایت بود که از آن استغفارش باید شبی پنجاه و دو بار پیغمبر را در خواب دید گفت یا رسول الله دعا بیاموز تا دل من نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حیّ یا قیّوم لا الٰه الّا انت او را شاگرد رسول گفتندی یکی از وی چیزی خواست گفت چنانکه فردا خدا ترا خواهد با دو امروز تو خدا را باش گفت تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر گفت حق تعالی را با دلیست که آنرا باد صبحی گویند در زیر عرش مخزونست و در هر سحر وزیدن گیرد و ناله و استغفار را بحضرت جبّار رساند

ابو العباس ابن عطا او را سلطان اهل تحقیق و برهان ارباب توحید گویند در تفسیر و حدیث حقایق کمالی عظیم داشته مرید جنید بود ابو سعید خراز جز او کسی را در تصوف مسلم ندارد روزی بصوفیان او گذشتند آب زده دیدند پرسیدند گفت در جوانی کبوتری از شخصی گرفته بودم و هزار درم بوارثانش داده دوش بیادم آمد می گشتم و می گریستم این آن آب ست گفت آنکه بیست سال در نفاق قدم زند و یک قدم برای نفع برادری بردارد فاضلتر ست از آنکه شصت سال عبادت کند باخلاص و از آن نجات نفس خود طلبد گفت هست آن بود که در دنیا نبود

ابراهیم فاتک صاحب جنید و شاگرد حلاج بوده شبی که روزش حلاج را بردار کردند خدا را بخواب دیده پرسید گفت سر خود با وی آشکارا کردم بخلق گفت و در نفحاتست از عبد الله انصاری که کشته شدن حلاج نقص ست اگر تمام بودی افشای راز نکردی

عباس بن یوسف الشکلی از مشایخ قدیم بغداد بوده گفت هر که بحضرت مشغول ست از ایمانش نباید پرسید

ابراهیم بن ثابت با سَرِی معاصر بود شخصی از وی وصیت خواست گفت کاری کن که از آن پشیمان نشوی

جعفر بن محمد الخلدی صاحب جمع حکایت و سیر مشایخ بود وقتی گفت دو هزار پیر را می شناسم و بیست دیوان از شان دارم گفت عجایب عراق سه چیزست شیخ شبلی و نکتهٔ مرتعش و حکایات من

ابوزکریا یحیی بن معین در علم حدیث امام وقت بوده ششصد هزار حدیث جمع کرده بیان
او و احمد حنبل الفت و شرکت در اشتغال حدیث بسیار بوده احمد میگفت هر حدیثی که یحیی صحیح نداند و نویسد
ننماید اعتماد را نشاید **محمد بن علی الوزیر** از کبار صلحا بوده صد هزار غلام آزاد کرده در هر حج صد هزار دینار
تصدق میکرده حاصل بساتین او هر سال چهار هزار هزار دینار بوده و همه را برای خدا ایثار می نموده .....
ابوبکر محمد بن عبد الله الصیرفی از فقهای عظام بعد شافعی و داناترین مردم با اصول بود علم شروط را
اول او پیدا کرده **ابو عبد الله القاهر بن طاهر** در فقه شافعی بی مثل زمان ست
ابوالحسن محمد بن ابوالبقا المعروف به ابن النخل ورع بسیار داشته اول او
بر تنبیه شرح نوشته و آنرا توجیه نام کرده **ابوالحسن محمد المشهور به ابن شنبوذ** از مشاهیر اقران بود
جمعی سعایتش کرده باین مقدار رسانیدند که او حرف را در قرات تغییر میدهد فرمود تا محبوسش کردند
و هفت دره زدند در عین ضرب گفت دست وزیر بریده باد بعد از چند وقت چنانچه در احوالش مذکور
دستش بریده شد **ابوالعباس محمد بن زید المبرد** در لغت و نحو امام بوده در یکی از تالیفات خود
آورده که منصور دوانیقی یکی را مقرر فرمود تا هر جا که نابینائی و یتیمی و بیوه باشد جمع ساخته خبر گیری کنند
طامعی پیشش رفته گفت مرا در عورات شمر و نفقه مقرر کن گفت مرد چگونه زن شود گفت نابینا بنویس گفت تخشم
چشم دلت کور ست که چنین اختیار میکنی گفت پسرم را یتیم بنویس گفت بلی پسر را که پدرش توئی البته یتیم ست
ابوالحسن محمد بن طاهر در شاعری اشعر و در فضیلت افضل بوده در سن ده سالگی نزد ابن سیرابی
شروع نموده سیرابی روزی سوال کرد که در تا ئیت عمرو اعلامت نصب چیست گفت بعض علی
دیوان شعرش چهار جلد و مدون ست **ابوالحسن علی بن هلال المعروف بابن بواب**
در خط از بی بدلان زمان بوده در خدمت خلیفه همیشه بکتابی اشتغال داشته خوش چهار صد و سیزده
ابوالحسن محمد بن عبد الله مخرومی سلامی در عراق از بی نظیران زمان بوده عمرا در
خدمت عضد الدوله بسر برده وی میگفت که هرگاه سلامی را در مجلس بینم گمان برم که عطارد از آسمان آمده
ابوبکر محمد بن بهرام الطبیب بقراط زمان خود بوده شخصی را وجع ساق پا چنان شد که مرگ را رجحیات
رجحان میداد گفت تا به عمودی محکم ببستند و نجاری را طلبید تا استخوان هر دو ساقش سوراخ کرد و سه قطره
آب سیاه برون چکید پس خشکبند فورا صحیح ساخت **جمال الدین المشهور به یاقوت**

زر خرید مستعصم بوده خط را بچند قلم مینوشت حرفی از خطوی بیک تنگه و کلمه بدو تنگه و سطری به پنج تنگه و صفحه بصد تنگه و جزوی به پانصد تنگه و مصحف به بیست هزار تنگه خرید و فروخت می شد شعر هم نیک میگفته **ملک الکلام بهاؤ الدین محمد بن مؤید** فضل محض بوده سالها منصب انشای سلطان خوارزم شاه من حیث الاستقلال متعلقش بوده پدرش ابو نصر و ابو المظفر از ارباب فضل و دانش بودند خصوص ابو نصر که از عاملان خیر و صلاح می زیسته و از غایت رفعت عرش الله لقب داشته والد ایشان نیز عارف بوده در ضرب و حساب ضرب المثل ست بهاؤ الدین را تصنیفات ست چون بحور مملو از در معانی و چون معادن مشحون بجواهر الفاظ که یکیک از فضلا از قدح نکرده بلکه هر یک از آن جهت خویش ما بهای شگرف نهاده و با این تفصیل پیوسته کوفته صدمات بوده شمس الدین مسعود که آصف عهد و وزیر دقت بوده از وی خاطر بدکرده چند کرت او را از نجانید و در قید آورد و در حبس فی سنه خمس و اربعین و خمس مائة بعالم بقا شتافت **شمس الدین محمد بن مؤید المعروف بخاله** از نشبان خواجه نظام الملک طوسی بود وقتی خواجه را درد پا بهم رسیده این رباعی بدیهه گفت **رباعی** گر در دکند پای فلک فرسایت ؛ سر نیست در آن عرضه کنم بر رایت چون از سه دشمنت بجان آمده درد ؛ آمد بقلم که فتد در پایت ؛ تا آخر عمر سلطان سنجر در حیات بود **ابو المظفر بن ابراهیم** از اعیان زمان طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت **فضولی** در فضل و دانش قصب السبق از همگنان ربوده دیوان ترکی او مستدام این رباعی در شرافت خاک کربلا از وست **رباعی** آسوده کربلا بهر حال که هست ؛ گر خاک شود نمیشود قدرش پست ؛ بر میدارند سجده اش میسازند سبحه دانند از شرف دست بدست **کوفه** طولش عطارد عرضش لآل در قدیم بنای هوشنگ پیشدادی بوده که خراب شده و معدوم گردیده پس در سال هفدهم از هجرت چنانچه مذکور سعد وقاص بفرموده خلیفه ثانی بنا نهاد حضرت شاه ولایت کرم الله وجه آنجا ساکن گزیده و خط کوفی آنجا از خط معقلی اختراع نموده مسجد کوفه عظیم متبرک است در تاریخ اعثم کوفی مذکور که مردی نزد حضرت امیر کرم الله وجه آمد و گفت میخواهم به بیت المقدس روم فرمود زاد بخور و راحله بفروش و در این مسجد ساکن شو تنور آهن آورده حضرت جبرئیل از بهشت که از آن طوفان نوح علیه السلام جوشید چنانچه مذکور شد آنجاست که حالا محراب مسجد آنجاست و حضرت علی کرم الله وجه را بر آنجا زخم زدند آنحضرت کرم الله وجه

است

دست دستونی زد حالا آن محل بجهت کثرت مس دستهای مردم گوی شده امیرالمومنین علی رضی الله عنه
در آن شهر چاهی کنده غیر آن چاه آبی شیرین در کوفه وجود ندارد آن شهر را دل زمین گویند و دور ش
هژده هزار گز و ابراهیم قبل از عیسی و نوح آنجا نماز گزارده اند و عصای موسی علیه السلام آنجا نهاده بود
و هزار ولی و هزار وصی در ین مسجد نماز گزارند چندین هزار خلق را روز قیامت آنجا حشر شود که
نه حساب دارند و نه عقاب در میان این مسجد مرغزاری از بهشت خواهد بود و در وسه چشمه است از چشمهای جنان
که در آخر از زمان ظاهر شوند اما مردمش وفا ندارند چنانچه الکوفی لایوفی مشهور در عجایب المخلوقات آورده
که در سنه تسعین و ماتین در وقتی گرگی بارید هر یک بوزن صد و پنجاه درم و بر اثر آن سنگی بارید گرفت چون گوش
آدمی در هم کشیده مردم خوب هم از و بجهد برخاسته اند بنا بر التزام بچند نفر اکتفا میرود **اسود بن**
یزید النخعی در فنون علوم و حسنات اعمال بی نظیر بوده بقولی ششصد و بقولی هفصد رکعت نماز هر شبانه
روز میگزارد **ابو هاشم صوفی** اول کسی ست که او را صوفی خواندند و جهت صوفیان خانقاه
ساخت در نفحات اول ذکر اوست سفیان ثوری گفت نمیدانستم که صوفی کرا گویند تا ابو هاشم رضی الله را دیدم
ابو عمر شعبی عبد الملک و یرا بر سالت نزد والی روم فرستاد و صحبت شعبی با و خوش آمده
مدت مدید نگاهداشت و نامه سر بمهر داد که بوقت خلا بصاحب دهد در آن نوشته بود که عجب از حماقت قومی
که چنین مردم میان شان باشد و دیگری را بخلافت گزینند ابو عمر گفت هرگز مرا خبر نیست عبد الملک گفت از برای
آن نوشته که من ترا بقتل رسانم و نخواست مثل تو نزد من باشد والی روم شنیده گفت مدعا یم
قتل شعبی بود پانصد صحابه را ملازمت کرده از انجمله جناب شاه ولایت رضی الله عنه ست **ابو یوسف یعقوب**
بن ابراهیم اول کسی ست که او را قاضی القضاة گفتند در زمان مهدی و هادی رشید بقضا پرداخته است
منقولست در طبقات محمود شاهی که شخصی در پهلوی ابو یوسف بمجلسی نشسته بود و اصلاح نمیزد یوسف گفت
چرا سخن نمیگوئی گفت صایم را وقت افطار کی باشد گفت وقت غروب گفت اگر تا نصف شب غروب
واقع نشود چکند ابو یوسف بخنده گفت که سکوت تو بصواب تو و تکلم تو بخطا **منقولست** از مناظرة الانسان
که اگرچه ابو یوسف از تلامذه ابو حنیفه است اما در مسایل با وی اختلاف بسیار کرده در اصول فقه مذهب
ابو حنیفه رض اول او تصنیف کرد و علم ابو الحنیفه رض از و انتشار یافته در یک شب از مهم قضا صاحب پنجاه هزار مشغال الا شده
چنین که هارون رشید بر یکی از کنیزان برادرش ابراهیم بن مهدی مفتون شده بمبلغ سی هزار دینار

خریداری می نمود ابراهیم سوگند خورده که نه بخشد و نه فروشد آخر از بخشش رشید رسیده بقاضی گفت نصف بفروش و نصف ببخش تا حانث نگردی رشید سی هزار دینار و ابراهیم سی هزار دینار بوی داد هارون خواست همان شب با وی گرد آید استبرا مانع شد گفت بغلامی عقد کن و طلاقش بستان غلام بطمع افتاده طلاق نمیداد بده هزار دینار تطمیعش کردند راضی نشد قاضی گفت او را بگیرم بخش تا عقد برطرف گردد چنین کرد و آن ده هزار دینار بقاضی داده پس چون از کنیز مخطوظ شد صد هزار دینار بطریق رونمائیش داد کنیزده هزار از آن بقاضی داده در **شرح مقامات حریری** بذیل ابراهیم بن مهدی عیسی بن جعفر آورده و عوض غلام بجهت استبرا آزادی کنیز و نکاح او ذکر کرده حمد الله مستوفی گوید که از جمله متروکات ابو یوسف چهار هزار تنبا بوده که بر بند هر یکی اشرفی بسته بودند....

ابو محمد سلمان بن مهران الاعمش در سلک دانشمندان انتظام یافته همواره میان او و امام اعظم رح ابواب طیبت مفتوح می بودی **منقولست** در جمع الحکایات که روزیے امام بدیدن وی رفت از روی طیبت پرسید که هر گاه تعالی بینائی از چشم باز گیرد در عوض چیزی از آن بهتر میدهد تو را چه چیز داد گفت نادیدن گرانان و تو از آن جمله هستی **تمثیل** کوری چراغ بر سر شبی از کوچه میرفت کسی پرسید ای کور تو که چراغ نه بینی بچراغ چه بینی گفت از برای مثل تو کوردل چراغ همراه دارم تا صدمه نخورم

ابو علی حسن المعروف بابن زیاد ابتدا امر واردید فروختی آخر در خدمت امام اعظم رفته طلب علم کرد گفت از تو مسئله پرسم اگر جواب گوئی تعلیم کنم والا لا پس گفت گوسفندی دو بچه زائیده نه مرده نه زنده نه سیاه نه سفید نه نر نه ماده ساعتی فکر کرده جواب نتوانست شب مهلت خواست در خانه بخاطرش آمد که یکی مرده باشد و یکی زنده یکی سیاه باشد و یکی سفید یکی نر و یکی ماده بامام گفت در تعلیمش متوجه شد تا امام وقت گشته چون ابو یوسف او را دیدی گفتی صندوق علم آمد **عبد الرحمن بن حسن المشهور بابو الفرج بن جوزی** رح در تفسیر و حدیث و فقه و طب تصانیف دارد مصنفاتش از حصر برون همه مصنفاتش جمع کردند و بر مدت عمرش قسمت نمودند هر روز نه کراز که نه جزو باشد در حساب آمده هر چند عقل باور ندارد ولی آنچه دیده نوشته تراشش قلم را که بدان حدیث نوشته بود جمع میکرد و وصیت نمود که آب غسل بآن گرم کنند چیزی باقی ماند او را در مجلس وعظ جواب نامی نادرست چنانچه وقتی در میان اهل سنت و شیعه در باب تفضیل مخالفت افتاد از او پرسیدند گفت من کانت بنته تحته هر دو طائفه بمدعای خود کشیدند قیل افضلها من بنته فی بیته

از تش پانصد و نود و هفت **مسلم سعاد** استاد کسائی ست شعبی مذهب بوده عمری دراز داشت
اولاد او همه بحد کمال رسیده پیشش مردند مردی از سن عمرش پرسید گفت شصت بعد سال دیگری پرسید
گفت شصت یاری که مصاحبش بود گفت بیست و یکسال ست که بخدمت تو هستم هر که از تو
سوال عمر میکند همین میگوئی گفت اگر بیست و یکسال دیگر مانی همین شنوی **ابوالحسن علی بن حمزه کسائی**
در نحو سرآمد و از قرای سبعه است و او را کسائی بدو وجه گفتند یکی آنکه روزی بکوفه آمد کسائی در خود پیچیده
دیگر آنکه در وقت احرام حج کسائی بر دوش گرفته بود **ابوزکریا یحیی بن زیاد المعروف بالفرا**
در نحو و لغت اعلم و اکمل بود از ابوالعباس ثعلب مرویست که اگر فرا نبودی عربیت ناقص ماندی تصانیف
بسیار دارد منجمله کتاب المثانی در وقت درسش اسامی طلبه شمرده نمیشد از حبس قضاة هشتاد کس حاضر میشدند
در نقل تصانیفش مردم چنان مبالغه کردندی که اجرت کتابت هیچ ورق یکدرم شد حال آنکه پیش از آن بیست ورق
بیکدرم بود در دو ایست و هفت فوت کرده **ابوعمارهٔ حمزه بن حبیب التمیمی** از قراء سبعه است
گفته قران سیصد و هفتاد و سه هزار و دو ایست و پنجاه حرف ست ۳۷۳۲۵۰ **ابوعبدالله شریک**
فقیه وقت بود و قضای کوفه در وقت منصور داشت **ابوالمنذر هشام بن عروه**
از مشاهیر اهل حدیث در عرض سه روز قران را حفظ نموده تصانیفش از صد و پنجاه متجاوز منجمله کتاب المجره در معرفت انسان
متنبی از فحول شعراست روزی از راه میگذشت سگ کرکین در راه خوابیده بود نفطویه برادر سیبویه
که چهل سال در علم نحو مشقت کشیده بود بطریق ملیت گفت اگر متنبی انیست این سگ از و بهتر پرسید نام تو چیست
گفت نفطویه گفت احرق الله قفارا شب برات بود جوانان بآتشبازی قیام می نمودند این از راه گذشت
سوخته شد ابن رشیق در کتاب عمده آورده که وی بجنگ قطاع الطریق با پسر و غلام سفلح نام بقتل رسید فی
اربع و خمسین و ثلثمائة **الصدر الاجل العالم برهان الملة والدین محمد بن عبدالعزیز**
در فضیلت بوحنیفه ثانی و شیخ الاسلام بود به نیشاپور و برهان الدین صمد بلند قدر شد وقتی بیکی از ملوک
تیغی و دستارچه فرستاد بر اثر او این قطعه نوشته **قطعه** پیش تخت تو شاهتیغی و دستارچه ؛ میفرستم عجل و
شرم کن از مختصری ؛ تا هر آنرا که بجان بندهٔ درگاه تو نیست ؛ به یکی چشم به بندی بدگر سر ببری ؛ ؛
زمانی ملک طغانشاه را در دپا حادث شده بود این رباعی فرستاد **رباعی** گر پای فلک سای ملک رنجورت
نزدیک خرد نه از حقیقت دورست ؛ او هست جهان و زو جهان هست بپای ؛ پائی که جهانی بکشد معذورست

بخف اشرف در دو فرسنگی از کوفه طرف قبله واقع در شش فرسخی نجف است که مشهد معطر حضرت امیر در وست و ذکر آن در فوت حضرت سبتین از مردمانش **میر سید محمد عتابی** رح صحبت میر حضوری فمی را لازم گرفته بشعر گفتن رغبت کرد و بعد کسب فضایل حمیده وارد دکن شده در خدمت عادل شاه رتبهٔ ندیمی یافت بعد قتل او نزد شاه دهلی ممتاز ماند بنا بر سوی مزاج پادشاه محبوس قلعه گوالیار شد بعد از هفت سال این رباعی گفته **ه** در بند شهان بادشهی میباید لشکر کش و صاحب سپهی میباید من خود چه کسم در چه شمارم چه سگم زندان ترا شهنشهی میباید بخروج راه رخصت حج یافته در اثنای راه میان احمدنگر پیش برهان الملک شد و قربت یافت **عریان** میرزا اسد نام مهند وارد شده شعر رجبته میگفت **اعتنا** پدرش مولانا محمود نام کلیددار روضه علیه بوده شاعر با تمکنست **سرمن رای** بعضی در اقلیم رابع ثم دینا بنجا بر بط نوشته به بغداد مرقوم گردیده شهور بسامره است **گویند** چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید بابل بغداد مضرت میرسید روزی جمعی سر راه بر او گرفته گفتند یا اباسحق از شهر ما بیرون رو والا با تو حرب کنیم پرسید بکدام استطاعت گفتند در دل شب بانگشتان درشت و دلهای ریش متاثر شده در موضع قاتول شهری ساخت و سرمن رای نام نهاد یعنی سرور گردد آنکه بیند پس سه ربع سامره شد در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر بود مسجدی عالی در و باحوضی از یکپارچه سنگ که قطرش بیست و سه گز و ارتفاعش هفت گز و ضخامتش نیم گز و منارهٔ بطول صد و هشتاد ذراع ساخت بمرور دهور جز دهی نماند مزار فیض آثار امام علی نقی و امام حسن عسکری رضی الله عنهما در دست که مطاف خاص و عام است **منقولست** در مجمع الغرائب که در ولایت سامره درخت سیبی از یک اصل بدو شاخ برآمده از شاخی سیب خورند خواب آرد و شکم راند و از شاخ دیگر سیب خورند بیداری آرد و شکم به بندد **منقولست** در تذکرهٔ دولتشاه که سلطان سنجر بعد فتح بغداد بسامره رسید دید که شیعه شب جمعه اسبی بر در غاری که صاحب الزمان در وغیبت فرود نگاه میدارند تا چون ظهور فرماید سوار شود آن اسپ از شیعه بسته که نزد من امانت ست باین سوء ادب عنقریب محبوس گردید از مردمش **شیخ محمد بن اسمایل خیر النساج لقب** رح در نفحات از جعفر جلدی مذکور که خیر النساج را پرسیدم ترا چرا نساج گویند گفت با خدا عهد کرده بودم که

رطب نخورم روزی بغلبه نفس یک رطب خوردم ناگاه شخصی بمن نگریسته گفت ای خیر گریز پا ظاهرا او را غلامی خیرنام گریخته بود من صورت او یافته بودم مرا بگرفت هرچند گفتم خیر نیم مردم گواهی دادند که خیر توئی وی مرا بخانه برد و گفت کاری که پیشتر میکردی بکن و بکار جولاهگی مشغول گردید بعد چهار ماه از خدا خلاص بخواستم باز بصورت اصلی شدم در قزوین بسال دوصد و شش وفات یافته عمر شش صد و بیست سال بود

گفت خوف و بیم نازیبانه ایست مر بندگان را **مدائن** طوش عبنا عرضش لجی بعضی بر آنکه اول بنای اسود بن شام علیه السلام بود و بعضی بر آنکه ابتدا اطهورث پیشدادی هست بر بنای آن گماشته گردآباد خواند جمشید باتمامش رسانید از بن معظم ترین مداین سبعه بوده مداین خواندند **شش دیگر** یکی قادسیه ۲ روسیه ۳ حیره ۴ بابل ۵ حلوان ۶ نهروان - از هر هفت شهر جز نامی باقی نه سالها دارالملک اکاسره بود انوشیروان در آنجا ایوانی ساخته بود که در جهان عالی تر از و عمارتی از گچ و آجر ساخته نشده صحن خانه صد و پنجاه گز در صد و پنجاه گز در غرب ایوانی هر طاقش چهل و دو گز ارتفاع شصت پنج گز در اطراف خانها و عمارتهای فراوان با نواع تکلفات بودند و آن عمارت تا زمان ابو جعفر دوانیقی راسخ و استوار بود مزار سلمان فارسی در محاذی این کسری واقع **بابل** بعضی از اقلیم چهارم شمرند نوشتند از مداین سبعه عراق ابتدا قینان بن انوشن بن شیث یا مهلائیل جد ادریس بنا کرده هرسن بابلی بعد طوفان نوح بنا ساخت پس طهورث بتجدید عمارت نمود نمرود در آن شهر سالها بسر برد بعد از و ضحاک دارالملک گردانیده و قلعه بنا نهاده موسوم بکنگ دژ پس سکندر عمارت ساخت باز خراب شد از توابع حلاست درحین سعودی دوازده دوازده فرسنگ عرض آبادانی داشت و دوازده هزار قصر در و بود در آن چاهی ست بنام دانیال علیه السلام ماروت و ماروت که قصه اش در مجلد اول گذشت در آن بسته اند **منقولست در عجایب المخلوقات** که در زمنه سابقه هفت حصن داشته در حصن اول خانه مشتمل بصورت ربع مسکون آبها و جوبها پدید کرده هرگاه ناحیتی عصیان ورزیدی آب انهار در خور دیگر افگندندی باطاعت باز آمدی و در حصن دوم حوضی عظیم که مردم قبیله در آن شراب ریختندی و هریک از آن خویش خوردندی که در دیگر نیابختی در حصن سیوم طبلی تعبیه کرده بودند معلق که احوال صحت و موت از آن مفهوم شدی چنانچه اگر آواز دادی صحت یافتی والا در حصن چهارم آئینه از آهن ترتیب داده بودند که حال غایب از آن معلوم شدی تا مرده است یا زنده در حصن پنجم مرغابی ساخته بودند بر سا اگر جاسوسی در آن رفتی آواز دادی و در حصن ششم دو قاضی بودند بر آبا نشسته دو کس که بدعوی آنجا فتندی و هر کس از آن هر دو قاضی یکی را اختیار کردی هر که مبطل بودی قاضی او غرقه شدی در حصن هفتم درختی از مس کرده بودند گنجشکان بسیار بر و تعبیه هرچند آدمی که در زیر سایه آن درخت رفتی سایه آدمی

تا هزار مرد اگر یکی بر هزار افزودی تمام مردم در آفتاب ماندندی **بصره** طولش قدما عرضش را بعضی در قسم چهارم نوشته شرح بنای آن در احوال خلیفهٔ ثانی مرقوم اسپان نیک آنجا بهم رسند و نوعی پرورش یابند که اگر یکهفته آب نخورند اثر تشنگی در ایشان محسوس نشود **گویند** در حدود بصره کوهی ست مردم آنجا گل آنکوه بکنند و نهند باد سموم در آن وزد گوگرد شود بعراق و خراسان برند و فروشند گوگرد فارسی همان ست نزدیک آنکوه موضعی ست معمور خلق بسیار آنجا ساکن خانها بی تکلف و بناز و نعمت بسر برند و هیچ کار و کسب نکنند الا تجارت گوگرد مذکور **ایضاً** در یکی از جبال بصره غاریست که زبانهٔ آتش از آن غار بیرون می آید و شعلهٔ آن آتش سنگها و آدمی بیرون می اندازد و پیوسته چنین ست **مرویست** از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که زمینی به آسمان دورتر از بصره نیست و از همه شهرها زود خراب شود و میثاق مهبط ابلیس از مضافات اوست تربت صحابه در آن دیار بسیار مثل طلحه و زبیر و انس و غیرهم مردم نیک از آن شهر بسیار برخاسته اند بنابر رفع اطالت بذکر بعضی اکتفا رفته

خواجه حسن بصری مادرش مولی ام سلمه رضی الله عنها طفلی از کوزهٔ پیغمبر صلعم آبخورد آن سرور فرمود چندانکه حسن این آبخورد علم من در و سرایت میکند همیشه ام سلمه گفتی بارالها او را مقتدای و امام خلق گردان صد و سی تن صحابه را دریافته و هفتاد بدری را ملازمت نموده خرقه از علی یافته هرگاه دعا گفتی حبیب عجمی دامن برداشتی و گفتی اجابت همی بینم **گفت** گو سفند از مردم آگاه ترست که یک شبان چندی از ایشان را از چرا باز میدارد و مردم چندین ازین خدا از مراد باز ندارد **گفت** مسکین فرزند آدم راضی شده بسرای که حلال آن حساب ست و حرام آن عذاب **گویند** بر جماعه گذشته که خنده میکردند گفت عجب از کسانی که حقیقت کار خود ندانند و خنده کنند **گفت** هرچه بنده بر مادر و پدر نفقه کند آنرا حساب است مگر طعام که پیش مهمان نهند **حبیب عجمی** رحمة الله علیه آنرا که قرآن ندانستی روزی حسن بصری وقت نماز شام بدو صومعهٔ حبیب آمده خواست که اقتدا کند الحمد را الهمد خواند لهذا از و بریده تنها نماز گزارد شب **حق** را در خواب دیده گفت بارالها رضای تو در چیست ندا آمد که رضای ما را دریافته بودی اگر اقتدا بحبیب می نمودی آن نماز بهتر از تمامی عبادات تو بود **گویند** وقتی کسان حجاج حسن را طلب میکردند بصومعهٔ حبیب پنهان شد تعاقب کرده آمدند و پرسیدند گفت درون رفت دیگر ندانم کسان حجاج درون رفته ندیدند حسن گفت هفتاد بار دست بر سر من زدند ندیدند بعد رفتن شان حسن حبیب را پرسید حق شاگردی عجب نگاه داشتی گفت راستی من ترا نجات داد والا مرد و گرفتار بودیم گفت چه خواندی گفت ده بار آیة الکرسی و ده بار آمن الرسول و ده بار اخلاص و ترا بخدا سپردم مالک دینار با حسن بصری و حبیب عجمی معاصر بود چون آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار گریستی و گفتی اگر نه از کتاب خدا بودی هرگز نه خواندمی **مالک دینار** از یافعی گوید ابو القاسم اندلسی نقل کرده که روزی مالک آمد و گفت یا ایکیی دعا کن در حق ضعیفه که از چهار سال

حاملہ است و حالا بحبت زائیدن گرفتار دست بدعا برآورد گفت اللّٰهم هذه المرأة ان کان فی بطنها جاریة فابدلها غلاما فانك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الکتاب بعد ساعتی نمرد باز آمد بر گردن پسری چهار ساله **عتبة بن العلام** خرقه از خواجه حسن داشته هر سال قدری خود بدست خود کشتی و آرد آنرا بآب تر کرده در آفتاب خشک کردی و در هفته یکبار از آن خوردی و گفتی از کرام الکاتبین شرم دارم که هفته یک مرتبه پیش بمتوضی روم **رابعة العدویه** پدرش فقیر بی چیز بوده در شب ولادت رابعه روغن نداشت که نافش بدان چرب کند چون بشیر سه دختر داشته این را رابعه نام کرده زنش صدا زد که از فلان همسایه قطره چند روغن بخواه تا چراغ روشن کنیم او عهد داشت که از مخلوق چیزی نخواهد بیرون آمد و دست بدر همسایه نهاد و باز آمده گفت در بسته بود باز نکردند از اندوه پیغمبر را بخواب دیده فرمود غمگین مباش هزار امت در شفاعت دختر تو خواهد بود صباح بامیر بصره چیزی بنویسی بدان نشانه که هر شب جمعه چهار صد بار بر من صلوة میفرستادی و درین شب فراموش ساختی چهار صد دینار بکفارت آن بدین شخص ده امیر دیده چهار صد دینار باو داد هر چه پیمانه است بخرید بعد چندی پدر و مادر رابعه مرده اند خواهران متفرق شدند رابعه بدست شخصی افتاد بشش درمش بفروخت رابعه همه روز روزه میداشت و شب تا صباح بر پا می ایستاد شبی خواجه روزنش دید که بعبادت ایستاده و قندیلی از بالای سرآویخته که همه خانه از نور آن روشن گردیده برخود بلرزید و صباح او را بنواخت و آزاد کرد رابعه بخدمت خواجه حسن بصری رفته توبه کرد و صومعه نشین شد **گویند** وقتی بمکه رفت در راه کعبه را دیده که باستقبالش آمده **گویند** ابراهیم ادهم در عرض چهارده سال بکعبه رسید از آنکه در هر قدم دو رکعت نماز گزاردی چون بمقصد رسید خانه را ندید گفت آه چه حادثه است مگر چشم را خللی رسیده هاتفی آواز داد که کعبه باستقبال ضعیفه رفته چون رابعه را دید گفت اینچه شورست که در جهان افکنده گفت شور تو در جهان افکنده که در عرض چهارده سال این راه طی کرده فرق آنکه تو در نماز طی کردی و من در نیاز **گویند** شبی خواجه حسن با چندی بخانه اش آمد چراغ نبود دل ایشان روشنی خواست رابعه سر انگشت را بدهن کرده تف کرد آن شب تا روز انگشت او چون چراغ می افروخت گفتند ش خدا را دوست داری گفت دارم گفتند شیطان را دشمن داری گفت نه گفتند چرا گفت از محبت دوست پروای عداوت دشمن ندارم **گفت** اگر صبر مردی بودی کریم بودی **گفتند** وقتی چهار درم سیم بیکی داد که کنیزی برایش خرد زیرا که برهنه بود آن مرد رفت و باز آمد که چه رنگ خرم گفت چون رنگ در میان آمد بمن ده از و گرفته بدجله انداخت **حارث بن اسد المحاسبی** عالم علوم ظاهری و باطنی بوده چون دست بطعام شبهناک زدی رنگ انگشتانش کشیده شدی **گفت** خدایرا باش والا خود را مباش

ابوالحسن خضری شاگرد شبلی بوده و شبلی بغیر او شاگردی نداشته وی گفته که سحرگاهی مناجات کردم و گفتم الهی از من راضی هستی که من از تو راضیم ندا آمد که ای کذاب اگر تو از ما راضی بودی رضای ما طلب نمیکردی **ابوبکر محمد بن سیرین** امام معبرین و مقتدای متحیرین بوده هژده کس از اصحاب بدرود دوازده کس از سائر صحابه را دیده و سی سپر داشت در باب تعبیر خواب از وحکایتهای غریب منقول **حکایت** شخصی بوی گفت از صراحی آب میخوردم دو سوراخ داشت از یکی شیرین و از دیگر آب تلخ برون آمدی گفت از خدا بترس که برخواهر میروی همچنان بود **ایضاً** شخصی گفتش در واقعه دیدم که روغن را میان زیتون میریزم گفت جاریه داری و آن مادر تست همچنان بود **ایضاً** زنی گفتش گربه سر خود در شکم شوهر میآورده خون از شکمش میکشیده خورد گفت امشب در دکان شوهرت دزد آید و سیصد و شانزده درم ببرد و سنوبرد **ایضاً** شخصی گفتش دیدم مردی را هر دو دست بریدند دیگری را بردار کردند گفت امیر شهر معزول و دیگری منصوب شود **ایضاً** شخصی گفت چهل خرما در خواب یافتم گفت فردا همانجا چهل چوز نند و چنان شد بسال دیگر همان شخص گفت امشب بر در سرای سلطان چهل خرما یافتم گفت چهل هزار درم یابی آنمرد گفت پارسال همین خواب یافتم چنان گفتی و شد تفاوت چرا باشد گفت آنوقت سوسم خرما نبود بخوب تعبیر شد و امسال هوسم خرماست این تعبیر باشد **ایضاً شخصی گفت** زمین با من سخن میگفت گفت اجلت نزدیک رسیده بیماری آمده گفت در خواب کسی بمن آمده گفت لاولا بخور تا شفا یابی گفت زیتون بخور تا شفا یابی چرا که حقتعالی در شانش لاشرقیه ولاغربیه گفته **ایضاً** یکی از صلحا گفت کبوتری سفید بر گنگره مسجد نشسته دیدم ناگاه بازی پیدا شده آن کبوتر را بربود گفت حجاج دختر جعفر طیار را تزویج کند **ایضاً** عورتی پیشش آمده گفت دیدم ماه بثریا آمده و منادی از پس من ندا کرد که برو نزد ابن سیرین و واقعه را بیان کن بشنیده رنگش تغییر یافت و برخود لرزید خواهرش گفت چه شد گفت گمان دارم که بعد هفت روز بمیرم و چنان شد **یحیی بن یعمر العدوانی** در سلک قرای بصره انتظام و بصحبت عبدالله عباس و عبدالله عمر و دیگر صحابه رسیده و قضای مرو داشته همواره اهلبیت را ستودی حجاج بآن معارض شد و گفت حسن حسین اهلبیت نیند زیرا که نسبت از مادر نباشد گفت پس خدا در قرآن چرا عیسی را ذریت ابراهیم گفت حال آنکه پدر نداشت **ابوعبدالله مالک بن انس** علم از ربیعه و قرات از نافع و حدیث از زهری کسب کرده هرگاه حدیث روایت کردی وضو ساختی و جامه پاک پوشیدی و هرگز در راه ایستاده با کسی حدیث روایت نکردی و با وجود ضعف شیخوخت در مدینه پیاده تردد کردی و گفتی در شهری که جسد اطهر نبویست سوار نشوم بعضی او را استاد شافعی دانند سال در شکم مادر بود و هیچ متولد گردیده و در هشتاد سالگی فوت گردیده منصور دوانیقی بقباد مازیانه بر بدن برهنه اش زد

که شانه اش از جا برآمده بآن درگذشت **خلیل ابن احمد** امام علم نحو و واضع عروض عروض را بر پنج دایره بپانزده بحر اخراج کرد اخفش بحر مجتث برآن افزود **گویند** خلیل در کعبه از خدا خواسته تا علمی باو عطا شود که پیش از و نباشد علم عروض روزیش گشت این علم را نه از کسی گرفت و نه بر مثال کسی رفت از پیش دکان صفاران بگذشت ضرب مطرقه بر طشت دید از آنجا اختراع کرد مردی صالح و عابد بوده جمیع حروف تهجی را در یک بیت درج کرده زکاوکیاست بمرتبه داشت **گویند** حکیمی داروی چشم داد که مجرب بود چون بمرد نسخه اش نیافتند این از ظرفهاش بقوت شناخته پانزده ادویه اخراج کرده دارو ساخت بعد مدتی نسخه بخط حکیم یافتند شانزده ادویه داشت پانزده همان در سنه سبعین و مائة فوت کرده

ابو فیل موج بن عمر سدوسی از اخفش منقولست که از تلامذه خلیل نصر بن شمیل و سیبویه و موج ثقه بودند اما موج برشان غلبه کرد از مصنفاتش کتاب الانوار و جواهر قبایل و کتاب المعالی ست فوتش صد و نود و پنج واقعشد

ایاس بن معاویه قضای بصره عمر با بوی تعلق داشته روزی گفت بخواب دیدم که من و پدر بر اسپان سواریم و هریک بر دیگری مسابقت نداریم تعبیر آنکه عمر من با پدر یک بوده در سال صد و بیست و یک پدرش فوت کرده وی غسل نموده بعبادت نشست و درگذشت **ابو محمد یحیی بن مبارک المعروف بالیزیدی** شاگرد ابی عمر بن علاء بخاری بصری بوده یزید بن منصور خال مهدی را درس داد ازآن یزیدی لقب یافته هارون مامون را بوی سپرده باکسائی استاد امین یکجا نشستی مذهب اعتزال داشت کتاب النوادر و کتاب المقصور والممدود و کتاب النطق و الشکل ازوست وقتی نزد خلیل بن احمد رفت دید که بر و ساده نشسته و برادر برابر جاده بهم برآمده گفت جای سولانا از آمدن من تنگ شد خلیل گفت هر جا دو دوست بنشینند جا تنگ نباشد اما دو دشمن در تمام روی زمین تنگ اند فوتش در دو البست و دو

ابو علی محمد بن یحیی النحوی المعروف بقطرب در علم ادب شاگرد سیبویه و بتدریج از ائمه عصر گشته کتاب معانی القرآن و کتاب الاشتقاق و کتاب القوافی و کتاب الاصوات و کتاب الصفات و کتاب الاضداد و کتاب العلل و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس تصنیف اوست فوتش دو ایست و شش

ابو الحسن نصیر بن شمیل المازنی در حدیث و فقه و نحو سرآمد علمای زمان بوده یافعی نوشته که وی از قلت معیشت مضطر شده رو بخراسان نهاد سه هزار علما مشایعتش کردند رو بآن جماعه کرده گفت اگر در بصره یک قلیچه باقلا یافتمی مهاجرت از شما نکردمی ازآنجمله هیچکس را قوت نبود که متعهد معیشت او شدی پس بخراسان آمده مقیم گردید و غنا بسیار یافت فوتش بمرو در سالی که امام ابو الحسن علی بن امام موسی الرضا بخان خراسید **ابو بکر محمد بن حسن دریدی** در علم لغت و ادب و شعر امام عصر بوده

بعضی ویرا در شعر ولغت دوم خلیل دانند در بصره کسب کمال کرده بسیاحت شده و وزارت فارس یافت بنام عبدالله بن میکال قصیده هزار و نیم صله یافت بسی فضلا بر آن شرح نوشتند و کتاب الحمیرا تالیف نموده هنگام شیخوخت استغفار کرده در بغداد ماند در سیصد و بیست فوت نمود همدران روز ابو هاشم عبدالسلام مغربی جهان پدرود کرده مردم فریاد میکردند که امروز علم لغت و کلام بمرد **ابو عبیده نحوی** صاحب تصنیف دو الیست کتاب ست اما بد سلوک بحدی بود که بمشایعت جنازه اش احدی از وضیع و شریف نرسیده **ابو العینا محمد بن قاسم** از ظرفا بوده روزی نزد وزیر رفت گفت چرا دیر کردی گفت مرکبم در دزد برده گفت کجا برده گفت من همراهش نبودم که خبر دهم **شخصی** را براه استاده دید پرسید گفت مردی از بنی آدم گفت مرحبا گمانم آن بود که نسل آدم منقطع شده باشد الحمدلله که هنوز چیزی باقیست **روزی** در مجلس وزیر ذکر احسان برامکه میرفت وزیر گفت اینها را شعرا دروغ بافیدند روزی در مجلس وزیر شخصی سرگوشی بگوید وزیر گفت باز بهم چه دروغ می بافید گفت مدح شما میکنم **در ایام جوانی** نابینا شده چهل سال در کوری گذرانید متوکل عباسی قصری ساخته بود و در آن جشنی کرده ابو العینا را طلبید و گفت چه گوئی در حق این قصر گفت مردم خانه در دنیا کنند تو دنیا در خانه کردی متوکل خرسند گشته تکلیف ملازمت نمود گفت هرگه در مجلس سلاطین آید باید شش خدمت کرد من از دیدار مهجور و محتاج قائد چگونه خدمت تو نم کرد **ابو محمد قاسم بن علی خرامی حریری** صاحب کتاب مقامات بعضی را اعتقاد آنکه تصنیف غیری بدست او رسیده بنام خود کرد جلال الدین عمید الدوله ابی علی حسین بن صدقه وزیر که بنام او مقامات نوشت برای امتحان گفت یک مقام در حضور بنویسد عاجز آمده از بغداد بصره رفت و در آنجا ده مقام دیگر نوشته بوزیر فرستاد **گویند** او به نتف ریش مانوس بود امیر بصره منعش کرد خیلی به تنگ افتاد روزی امیر را خوش کرد **گفت** بخواه آنچه خواهی **گفت** از خیال ریشم بگذر **خندیده** گفت تو دانی و ریش تو بغیر از مقامات چند تالیف دیگر هم دارد مثل درة الخواص فی اوهام الخواص وملحة الاعراب و شرح آن فوتش پانصد و شانزده **عباس بن عبد العظیم** حافظ کلام الله و بی نظیر اقران بوده **معمر بن راشد الازدی** در سلک محدثان ست مصنف جامع **ابو عمر بن علا** از جمله قراء سبعه بوده **ابو النظیر سعید بن ابی عمرویه العدوی** در بصره اول او به تدوین علوم مشغولی نموده **ابو سعید القطان** بیست سال هر شب یک ختم قران کرده و چهل سال پیش از زوال در مسجد حاضر شده از جمله فضلاست **ابو الادیان** هرگاه بحج رفتی از خانه خود احرام بستی **ابو الحسن الصبیحی** قریب بسی سال از خانه خود برون نیامده و کس ندیده که او چیز خورده باشد **احمد بن وهب** سالها به مسجد شونزیه بتوکل نشسته **گفت** هرکه بطلب قوت

دانه برداشت نام فقرا زو برخاست **ابو عبد الله سالمی** از خلفای سهل تستریست ازو پرسیدند که کسی بچه چیز
اولیا را شناسد گفت بلطافت زبان و حسن اخلاص و تازه روئی و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر .....
ابو نصر محمد بن حسن از نیکو طبعان زمانه است **ابو یعقوب الرسی** استاد ابو یعقوب نهرجوری
در ریاضات و خوارق عادات شار الیه میگرید **اُبلّة** بضم همزه و باء موحده و لام مشدده شهریست نزه
بکنار فرضی بصره است طولش فط عرضش لب ۱۵ شهری در غایت لطافت و نزاهت مست خواص و عوامش از
ذکور و اناث در هفته سه روز بسیرت و بهجت پردازند عمارات پرزیب و زینت در آن خطه بسیار خصوص تفت
که از جاهای نیک یزد است از یزد تا تفت چهار فرسنگ درمیان دو کوه رفیع واقع و رودخانه درمیان دو محله
بر دو طرف آن یکی را گرم سیر و دیگری را سرد سیر گویند تفاوت درمیان هوای این دو محله بدان مشابه است که مزروعات
محله گرمسیر قریب بسبت روز از محله سردسیر زودتر سه **یزد** از قاضی میر حسین یزدی در شرح دیوان حضرت امیر المومنین ع
نقلست که از جمعی مردم مقبول الروایت شنیدم که میگفتند طفلی در یزد متولد شد بر طبق حکم الناس فی المهد انواع سخنان میگفت
و قرآن و اشعار بر مردم میخواند و از احوال خفیه خبر میداد چون دو سال شد وفات یافته و پدرم او را دیده بود از مردش
خطیر الملک ابو منصور اگرچه از حلیه فضایل نفسانی و پیرایه کمالات انسانی عاری و عاطل نیز بسته
اما بسبب مساعدت بخت مدت چهل و پنجسال در خدمت سلاطین صاحب تمکین منصب انشا با اشراف و استیفا بوی متعلق بود
و در زمان دولت سلطان سلطان محمود بن ملکشاه بمرتبهٔ وزارت رسید **سنقولست ع** جوی طالع زخر واری سر بسپه
امیر شمس الدین و ولد امجدش **امیر رکن الدین** از اشراف و نقبای آن مکانند در زمان
سلاطین مغول صاحب اختیار و اعتبار گشته آثار بسیار از و بیادگار ماند مشهورست که چهار صد و چهل و چهار عمارت
از مساجد و خوانق و کاروانسرا در یک روز چهارشنبه که ساعتی سعد بود بنا نهادند مدرسهٔ شمسیه و مدرسهٔ رکنیه و مدرسهٔ
وقت و ساعت و چهار سنا که در اصل شهر یزد واقع از آنجمله اند **و ایضا** از یزد تا تبریز هر کاروان سرا که هست مثل
نگنبد و چوکند و نیستانک و دانک و حاجب و غیر ذلک از آثار آن پدر و پسرست **سید غیاث الدین علی**
در امر وزارت امیر شاه ابو اسحق انجو استقلال موفور یافت **صفی الدین** در حضرت ملک طغانشاه قرب تمام داشته
شاعر جسته بود **سراج الدین** بشاعری سراج قلوب همگنان را افروخته داشت **سید جلال عضد** از وزیر
زادگان آل مظفر شعرش پاکیزه است **مولانا شرف الدین علی** اشرف فضلای ایران ست صنف ظفرنامه
که بوسیلهٔ اهتمام میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ در ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده و حلل مطرز و قتیکه آن در فن معما

وشرح قصیده بزرع وکنیة المراد در علم وقف اعداد از نتایج طبع اوست اشعار آبدار هم دارد **قاضی کمال الدین میرحسین** از افاضل علمای عراق ست از مولفاتش شرح دیوان مرتضوی وحاشیه برکافیه وهدایه حکمت وطوالع وشمسیه وگاهی زبان رالبسهد شعر آلودی در شرح دیوان مرتضوی از شیخ محی الدین آورده که افراد جمیع اند که قطب در ایشان تصرف نتواند کرد وعمد ایشان طاق باشد وقطب که او را غوث هم گویند یک شخص بود که محل نظر حقتعالی باشد واما آن دو شخصند یکی بر یمین غوث ونظر او بر عالم ملکوت ست واورا عبدالرب گویند ویکی بر یسار غوث ونظر او بعالم ملک ست اورا عبدالملک گویند افضل ست از عبدالرب واوتاد چهار اند در چهار رکن عالم وابدال هفت شخصند **مقرر ست** که یکی از ایشان هر روز از روزهای هفته ماه در یک جهت اند چون کسی را حاجتی بجهتی باشد که او در آن جهت ست روبآن جهت کرده بگوید السلام علیک یا رجال الغیب یا ارواح المقدسة اغیثونی بغوثه وانظرونی بنظره واعینونی بقوته وبجاهشت تن اند که مشغول اند بحمل اثقال خلایق ونقباء وازده شخصند که مطلع اند بر اسرار نفوس وبدلاهم دوازده اند ودر عینی چهل شخص اند شیخ کمال الدین عبدالرزاق گوید که بجا چهل اند ونقبا سیصد وملامیه قومی اند که نگذارند که مردم ایشانرا بلباس ولایت بشناسند **امیر نظام الدین عبدالباقی** از احفاد شاه نعمت الله ولی ست بدینموجب امیر نظام الدین عبدالباقی بن شاه صفی الدین بن امیر غیاث الدین بن شاه نعمت الله وی ابتدا بمنصب صدارت شاه اسمعیل ماضی مقرر بود وچون امیر نجم ثانی بدان سلسله ارادت داشته درحین عزیمت ماوراء النهر به نیابت خویش تعین فرمود پس از فوت وی در امر وکالت مستقل گردیده روز بروز ترقی فزود تا در جنگ چالدران بشهادت یافت در تفت مدفون ست **سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** بن امیر نظام الدین عبدالباقی خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی همشیره خود خانم خاتون را بعقد ازدواجش آورده درهمان فوت کرد صاحب تاریخ الفی آورده که ستر وکات وی زیاده بر چهل لک روپیه هندوستان بوده که در میان ولد امجدش امیر غیاث الدین محمد میرمیران وصیه اش پری پیکر خانم قسمت شده **امیر غیاث الدین محمد میرمیران ابن سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** از صنادید صاحب سعادات ایران ست در احداث عمارات وباغات بی نظیر بوده **شاه غیاث الدین عبدالعلی** از اولاد امیر طاهر الدین محمد شهید ست که در بم کرمان بوده شعر نیکو گفتی تاریخ فوت شاه طهماسپ صفوی دوازده امام یافته اعنی لفظ امام ودوازده کرت شمرده که سال نهصد وهشتاد وچهار **مولانا شرف الدین علی بافقی** در سلک فضلا انتظام داشت ودر روزگار ریعانیت احترام ماند اشعارش اکثر قصاید ذیل بنام شاه طهماسپ صفوی

وقتی شاه بوی سخن میگفته آوازگرانی گوش نمی شنید بعد ازان که اطلاع یافت این دو بیت بدیهه گفت ؎
ازگرانی نشد صدف کوشم ٭ قول شه را که بود درثمین ٭ جای آن بود کز گرانی کوش ٭ پای تا سر فزود و رو بزمین
مولانا عبد الله مدرس وافاده لوای سبقت برافراشته حاشیه بر مختصر معانی و حاشیه بر خطائی دارد در فقه
بغایت ماهر بوده می گفت اگر متوجه بآن کردیم توفیق الله برهان و دلائل عقلی بر مسائل فقهی گفته چنان مدلل سازم که مجال
چون و چرا نماند **مولانا محمد شرفی** از اقارب مولانا شرف الدین علی مخدوم است صاحب رتبه و فضیلت سرکار جناب حقایق
و معارف آگاه باشد شاه نعمت الله ثانی بوده این رباعی در طیبت از دست ؎ تا در دهنم در است و در زو قسم باد
میگایم و میخایم هستم و لشاد ٭ چون باد زبوق رفت و دندان افتاد ٭ کر زن جلبی جان طلبد خواهم داد ٭ **مولانا محمد**
بجودت طبع و سرعت فهم متصف بوده و در رطاقت لسان مخول از روزگار نبریده در نهصد و هشتاد و هشت
درگذشت **کسری** اکثر در هزل شوخی گفتی **شوقی** از اولاد خواجه رشید وزیر بوده در هرات بسن ثلث و ستین
و ثمانمائه درگذشت در جوار مزار خواجه عبد الله انصار ٭ فولست شاعری بود همیشه بعشق کلمرخان ساخته **مولانا**
مومن حسین فاضل مدرس شاگرد مرزا جان در ثلثین و الف درگذشته **مولانا وحشی** بافق طبع مانوس طبایع بوده
مثنوی فرهاد و شیرین خوب گفته **خواجه غیاث نقشبند** مشطوطاتش بیشتر در هزل واقع ؎ ای قلمتان زمیم ملامت
پیچ سر ٭ انگشت گیر را چو نهادی بکاف کس ٭ خواری و مفلسی و زبونی و قیل و قال ٭ یکسر نهاده دست تضاد و نکاف کس
روزی قبای زربفت پیش عباس شاه ماضی برد این رباعی در و یافته بود ؎ ای شاه سپهر قدر خورشید لقاء خواهم
ز بقا بقدر عمر تو قبا ٭ این تحفه برنز د چو نو شاهی عیب است ٭ خواهم که پوشی ز کرم عیب مرا ٭ شاه فرمود بچشم پوشم
مولانا شمس در سخن روشن بیان بوده ؎ دل گفت بیار رفته جز جان نرسد ٭ جان رفت دل بیار آسان نرسد
اکنون تن خسته بر جناح سفر است ٭ ترسم که بجان رسد بجانان نرسد ٭ **مولانا آگهی** ندیم خوش محاوره بوده ؎
در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهی ٭ گر تصور کردن آن می شود کس بی حضور ٭ زهد فاسق ناز عاشق بذل
ممسک هزل زده عشوهٔ معشوق بد شکل و نظر بازی کور ٭ سخن صوت بی اصولان بحث علم ابلهان ٭ میهمان و به تقلید و کدائی بزرگ
میر محمد باقر با فضیلت موفور رکنت تمام داشته و شوخ نیک می گفته **عشرتی** در شاعری بساحری موصوف بوده
؎ کجاست قابل داغ غمت دل همه کس ٭ گلیست اینکه نمیروید از گل همه کس ٭ **الفتی** علم ریاضی را نیک میدانسته
و با خان زمان بسر می برده و شعر پاکیزه می گفته **بخدی** و **مولانا ایسی** و **محمد باقر** هر کدام از شعرای
نیک آندیار اند **میر عیسی** بهندوستان آمده مراجعت نمود شاعر خوش فکر است **فسونی**

از سادات یزد بهند آمده در حضرت اکبر انتظام یافته **ایمنی یزدی** شاعری لطیف طبع بوده **اختری** از یزد بهند آمده با میر جمله شهرستانی سر برده **ادائی** میر محمد مومن نام باتهام الحاد از یزد بهند گریخته **ملا حسن علی** از ندمای ملا مومن حسین یزدی مذکور بسیاحت بسیار کرده و بهندوستان رسیده طبعی بجودت داشت **ملا حیران** از شعرای مشهور آنجاست درویش حیدر شاعر نیکو زمانه است زمانی مذهب تناسخ داشته و خود را شیخ نظامی گفته درین باب گوید ؎ در گنجه فرو شدم بی دید ؎ از یزد برآمدم چو خورشید ؎ هر کس که چو مهر سر برآرد هر چند فرود رود برآید ؎ **زکیا** شاعر معروف بوده **سعید** الاتفاق اصلش از یزد اما در صفاهان اقامت داشته **سالک** یزدی در شاعری قرینه سالک قزوینی است در شیراز شانه را رنگ میکرد و مدتی بصفاهان نیز گذرانده آخر بدکن افتاد و خدمت قطب شاه لازم گرفته چون اقوام سوغل را اخراج کردند بدهلی آمده اقامت گزید **کاسب** از سخنوران کسب کمال کرده است و یزدی **ناظم** مدتی در هند بوده و نظم خوش سلیقه داشته **وقاری** ملا امیر نام شاعر پر قوت بوده **اجری** از سادات حسینی یزد است شاعر خوش بیان بود **امینا** مشهور بدقاق شاعر دقیق البیان ست **حافظ محمد حسین** حافظ کلام الله وقاری و محدث و مفسر بود در احدی و ثمانین و تسعمائة در دهلی فوت شدکان نضل تاریخیست از مولفات اوست شرحی منثور بر شمایل النبی ابی عیسی ترمذی و ترجمهٔ منظوم شمایل **میر معز الدین** از سادات یزد فاضلی کامل است در عهد جهانگیر بادشاه بهند آمده خدمت شاهزاده پرویز گزیده و در خمس و ثلثین و الف بدست عابد بن بقتل رسید شعرش هم خوش میگفت **دانشمند خان** موسوم بمحمد شفیع و مشهور بملا شفیعا یزدی در عصر شاهجهان برسم تجارت وارد هند شده در وقتی که بوطن مراجعت میکرد از سورت بندر بادشاه دیر اطلاع یافته با ملا عبد الحکیم سیالکوتی مباحثات علمی مهد فرمود پس منظور نظر عاطفت شاهی شده در سلک ملازمان منتظم گردید و بمنصب سه هزاری و بخشیگری رسید آخر استعفا خواسته در شاهجهان آباد منزوی گردید در عهد عالمگیر بمنصب چهار هزاری و اگاه پنجهزاری رسید بخشیگری یافت و مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم بپادشاه درس داده **طبس کیلک** شهری کوچک از ین اقلیم است بقول صاحب صبح صادق بنای محاک ست از مردش **شمس الدین محمد بن عبد الکریم** شاعر بنام ست **میر کمال الدین حسین** در ایام دولت سلطان یعقوب از طبس بآذربائجان شده چندی در ظل تربیت شاه گذرانده پس بهرات آمده صدارت یافت شرح منازل السائرین و منازل العشاق از مؤلفات وی است **ملا حاجی** از فضلای زمان بوده از طبس ارادهٔ هند کرده در عین راه بموضع فراه در گذشت شعر نیک می گفت **ابر فوه** سابق داخل فارس بوده الحال در عراقست اول آن بر زیر کوه ساخته بودند و بر کوه می گفتند چون خراب گشت در زمینی که

حالا معمور ست ساخته اند همان نام بگفتگوی عوام ابرقوه شد گویند کیکاوس پسر خود سیاوش را آنجا سوخته و تل بزرگی که حالا ست خاکستر اوست از جاهای متبرکه آنمقام مزار طاؤس الحرمین ست و در نفحات آمده که او غلام حبشی بوده مرخواجگان جرجانی را کنیتش ابوالخیر است چون خواجه ازوی خوارق دید آزاد کرد ساخت بقصد شیخی رو بغداد آورده چون آنجا رسیده شیخ مشرف بموت بود چون سلام کرد گفت وعلیک السلام یا ابا الخیر مشتاق بودیم ترا الحق ست شریف در حجازیان مشرف خواهی شد ابوالخیر شصت سال مجاورت حرمین کرد و از هیچکس هیچ چیز طلب ننمود هرگاه بروضهٔ مصطفوی آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی که علیک السلام یا طاؤس الحرمین مولانا عبدی بلطف طبع موصوف و در طیبت مرجع همکنان منه شب با مه و لر بالنشستیم ٭ تا ماه نشست ما نشستیم ٭ زلفش که زدیم طوق کردن ٭ تا گردن در بلا نشستیم و هجو کافی نامی گفته ٭ میخواستم که بینم تا چون کسیت کافی ٭ کلبی براه دیدم چون بر درش رسیدم ٭ دل گفت باش عبدی شاید که بینی او را ٭ گفتم چه بینم او را کافیست آنکه دیدم ٭ میر برمان از مریدان قاضی اسد کاشی بوده شوخنیک بهم رسانیده میر عطا در عهد شاه عباس ماضی بوده و شوخنیک می گفته دار الجز محلیست در غایت نزهت و در تاریخ بناکنی مسطور که بنا کرده رشتین وزیر داراب بهمن است قیل بهمن بنا کرده و در صحیح صادق بنای کی داراب مذکور در یکی از جبالش موسیای میرسید در عهد فریدون یکی گبش کوهی را تیر زده در مغاره کوه شد اتفاقات ازان شگاف آبی منقاطر بود چون گبش ازان خورد تشنگی او درست گردیده در شب اینواقعه رو داده بود صبحی همان شخص آن گبش را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت گفت او پای مرغی را شکسته ازان آلبش خورانید نیک شده انگاه در خیر ضبط در آورده این موسیای را معدنی گویند و دیگر موسیای عملیست چنین که کودک سرخ موی را محافظت مینمایند تا سی ساله شود بعد ازان ظرف سنگینی را که آدمی ورد گنجد برسل کرده آن شخص را در رمی اندازند سرش را استوار می سازند بعد مدتی آن آدم موسیای می شود و این قسم ازان بهتر می شود قبر وحیة الکلبی که بسیاری از فارس بسعی او کشود در دار الجرد است از مریدش مولانا عالمی ست پاره طالب علمی داشته در عهد شاه طهماسب بشیراز میگذرانیده منه ٭ هدهدی گر ستم در بر یغمزیاد بود ٭ تیشه بر سر زده مرغ دل فرهاد بود ملا شاه محمد بسیرسند آمده تذکره شعرای عهد خود جمعکرده ایج شهری مختصر است از فارس من مضافاتش بدره نام موضعی منه از مریدش قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین یا خواجه رشید و ولد

ارشدش خواجه غیاث الدین محمد طریق مصاحبت مسلوک می داشته شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در کلام و فوائد عیناشیه در معانی بیان از مصنفات اوست حمدالله مستوفی آورده که در دین اسلام بر سر هر صد سال فاضلی ظهور می نماید که جامع محاسن شمائل و حاوی انواع فضائل و کمال می باشد چنانچه در رجد اول عمر عبدالعزیز و در رویم شافعی و در سیم ابوالعباس احمد بن شریح و در چهارم ابوبکر طیب باقلانی و در پنجم حجة الاسلام محمد غزالی و در ششم فخر الاسلام امام فخر الدین بن عمر و در هفتم لاشک وجود مبارک مولانا عضد الدین تواند بود **عارف** شاعری معروف است تیرز بسبب آبهای روان و کثرت درختان بر بساری از جاهای بانام و نشان رجحان دارد و برجیوپیش موضعی است موسوم بتخت چرنداب که محفل صحبت احبا و جای معاشرت اهل صهبا است از مردمش **مولانا مایکی** ست علم سیاق را نیک میدانسته و بر دیگر کمالات مطلع بوده و حینی که مرزا احمد کفرانی بمقصد یکری خالصات فارس مامور گردید اهل آن از و بتظلم بدرگاه شاه طهماسب رفتند این قصیده معروض کرد دستخط افتاد سی تومان صله و سلبی که بر سم مصادره بر اهل تبریز نهاده بود بر میرزا احمد تنخواه یافت **اصطخر** طولش محل عرضش ل ما دار الملک پادشاهان عجم بوده بر طبق آیه عذوماشهر ورداهها شهر سلیمان صباح در بعلبک و شام در اصطخر بسر میبرده و آتشکده که فرومردن آن از جمله علامات ولادت حضرت صلعم بوده است دران شهر بوده در هفت اقلیم آورده که اول کیومرث این شهر را بنا نهاده از وجز قلعه و چهار منار باقی نمانده چون نوبت بجمشید رسید قصری در و ساخته نوروز در انجا احداث کرده از آثار آن چهارده ستون باقی در دروازه آن عمارت از دو تخته سنگ هر تخته سنجمناً سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت است از مردمش **عبدالرحیم** که طریقه خاصی داشته شخصی دیرا گفت مرا نصیحتی کن گفت همت همت همت که همت مدار جمله اشیا است **بیضا** در ازمنه سابقه شهری بانام بوده بنا کرده کشتاسب قبل دیوان بفرمان سلیمان بنا کردند در حدود دان مرغزاری بوده در ده فرسنگ در ده فرسنگ آنجا هر دانه انگور ده مثقال وزن داشت و سیب آنموضع دو بدست الحال برطرف شده از انیکه تربتی بنایت سفیدی دارد بیضا گویند از مردمش **حسین بن منصور الحلاج** شاگرد عمر بن عثمان مکی است مشایخ اکثر و یرا رد کردند مگر چندی چون ابن عطا و عبدالله خفیف و شبلی و ابوالقاسم نصر آبادی و ابوالعباس شریح بکشتن او در رضا دادند شیخ ابوالقاسم کرکانی شیخ ابوعلی فارمدی امام یوسف همدانی ابوالقاسم بشری در کار او متوقف شدند برخی ساحر و برخی از اصحاب حلولش میدانند قبل آن دیگر است و این دیگر در تذکرة الاولیاست که و یرا دوستی حلاج بود او را کاری فرستاده بانگشت اشاره جانب

پنبه کرد دانه از پنبه یکسو شده از ان حلاج گفتندش چون بدارش کردند هر کس سنگی بوی انداخت دم نزد شبلی گلی زد آهی بکشید پرسیدند گفت آنها نادانند و این واقف چون دستهایش بریدند خنده کرد و گفت مردان باشد که دست صفات ما را کرتا رک عرش می کشد قطع کند پایش بریدند تبسم فرمود پای دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند چشمهایش برون کردند و خواستند زبانش ببرند گفت چندان صبر کنید که سخنی بگویم پس رو سوی آسمان کرده گفت بدین رنج که از برای تو میدارم محروم مگردان احمد للّه که دست و پا کن براه تو شد اگر سرم ببرید سر براه تست پس گوش و بینی بریدند و بحکم خلیفه سرش جدا کردند و در میان سر بریدن خنده زد از هر بندبندش انا الحق بر آمد چون سوختندش از خاکسترش انا الحق بر آمد در دجله انداختند همان شنیدند تا مادام که فرقه اش بدریا انداختند دجله از انا الحق گفتن پس نگردد عجائب البدایت که بعد قتل وی در بغداد تگرگی بارید بوزن یک طل و نیم و بر اثر آن ریگ زردی بارید شبلی گفت آنسب بکبود اوشدم خدا را بخواب دیدم پرسیدم ندا آمد که چرا سر ما بغیر گفت گویند روزی با چهار صد صوفی بادیه بود اصحاب را گرسنگی گرفت دست از پس بر می آورد دونان گرم بهر یک میداد تا همه بخوردند ایضاً وقتی اصحابش گفتند ما را رطبی می باید خورد گفت مرا بفشانید در وقت افشاندن چندان رطب ریخت که همه سیر شدند یکسال در برابر خانه کعبه برهنه در افتاب بایستاد تا روغن او برنگ رفت و پوست از وی باز شد شیخ ابو اسحق شهریار ببیت و چهار هزار کبر و جهود بر دست او مسلمان شدند گفت هیچ گناهی بآن نرسد که بر او مسلمانرا حقیر دارند قاضی ناصر الدین پدرش قاضی امام بدر الدین عمر بن فخر الدین علیست که بدو واسطه بحجة الاسلام می پیوندد تفسیر وغایة القصوی بشرح مصابیح و منهاج و متن طوالع و مصباح در کلام و مرصاد در اصول فقه و شرح تنبیه در چهار مجلد و شرح منتخب و شرح محصول تصنیف اوست در شیراز وفات کرده میر ابو القاسم قاسم تخلص در شوریده بیضا داشته گاذرون طولش نزدیک عرضش الطبه بنا کرده قباد بن فیروز است همیشه منبع فضلا و معدن علما بوده از مردمش خواجه امین الدین با انکه در روزرای اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی انتظام داشت اهل فارس دست ارادت بوی داده از جمله اولیاش می شمارند و خوارق عادات از وی نقل می کنند در همت و سخا از حاتم و معن گذشته بود شیخ امین الدین در زمان شاه شیخ ابو اسحق شیخ الاسلام فارس بوده گاهی بنا بر لطف طبع شعری می گفت شیخ سعید الدین محمد معاصر امیر مظفر بوده از مصنفات اوست شرح مشارق الانوار و سند الابرار که بسیر گاذرونی اشتهار یافته مولانا جلال الدین محمد دوانی نخست نزد مولانا سعد الدین اسعد الدوخدا گاه مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال کسب کمال کرده پس در خدمت

امام الدین کلناری که بر مطالعه شرح مفید دارد مطالعه بعضی متداولات نموده در عین شباب کمال یافت و حبیب السیر
کردی در اواسط ایام بر شرح تجرید مولانا علی قوشجی حاشیه نوشته میر صدر الدین محمد که مذکور شود برد آن حاشیه نوشت
پس مولانا بهتر از و حاشیه دیگر کرده میر صدر الدین هم بر ان حاشیه رد نوشت همچنین هر کدام سه حاشیه در برابر
همدیگر نوشتند اول را قدیم و دویم را جدید و سیوم را اجد میگویند از دست رساله زوار که در روضه حضرت شاه
ولایت پرداخته تصنیف کرد پس جهت حل شرحی نوشته و شرح هیکل در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین
سهروردی در رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه از وی مشهور میر معصوم
بهکری در تاریخ سند نوشته که مولانا را در آخر ایام محاسن اوصاف جام نظام الدین شنیده اراده انکو شد میر
شمس الدین و میر معین الدین از اجل تلامذه اول فرستاده چون بر عایتهای اصناف اصناف جام مذکور رسیدند
و شوق جناب مولانا در وجد کمال دیدند مع حزج راه و نوشتهای جام مذکور را طلب مولانا رفتند قضا را مولانا
پیش از رسیدن ایشان بمنزل اصلی رسیده بود تا ببرد ها که انگوشه را پسندیده بودند سند معاودت کردند از
اشعار مولانا است **منه** خورشید کمالست نبی ماه ولی ✻ اسلام محمد است و ایمان علی ✻ گر بینه بر این سخن می طلبی ✻
بنگر که زبینات اسما است جلی ✻ **شیخ ابو القاسم** از فضلای روزگار و شعرای فصاحت شعار بوده **صامی**
در عهد شاهجهان بادشاه بهند آمده بخدمت جعفر خان بسر برد و شعری گفت **شیراز** طولش مح ما عرضش الطلو
محمد قاسم بن عقیل عمزاده حجاج در هفتاد و چهار هجری بنا نهاده چون بتصرف عمر لیث در آمد مسجدی در انجا
ساخت مسمی بعتیق گویند هرگز آن مسجد از اولیاء الله خالی نیست در زمان عضد الدوله دیلمی معموری بوفور رسانید
و سور و باره کرد شهر شد ملک شرف الدین اینجو در برج و باره آن سعی بسیار بتقدیم رسانیده بهترین آبهای
شیراز اب کاریزه رکن الدین ابن بویه دیلمی است که باب رکنا آباد در رکنی مشهور مردمش ایام هفته هر روز
بسیر بسر برند و نزه ترین جاهای سیر از مصلا زمین است دیگر سیر خلجا لست که از شهر تا کوه در انک
قریب بدو فرسنگ باغچه و باغست و مزار نور با پنج نو باده امام همام موسی کاظم سیر از واقع بر سر
قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند در ده فرسنگی شیراز چشمه است موسوم بچاشت که در فصل پائیز آب آن چشمه
خاصیت جلاب دهد دران ایام از خاص و عام هزاران هزار آنجا روند و سه روز مانند صبح و شام ازان
آشامند رفع فضلات شود عجیب اینکه در وقت خوردن در دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع شود
از همه منفذ دفع گردد **گویند** هر که در وسالی اقامت نماید امر معیشت بر او آسان گذرد چنانکه سببش نداند و

در انجا تفاحی شود که نیمه اش بغایت شیرین و نیمه اش بغایت ترش از مرده ش شیخ ابوالحسن کرد بهشصت سال از خانه جز بادای نماز جمعه و عیدین بر نیامد با خضر صحبت داشته ابوالعباس احمد یحیی استاد ابوعبدالله خفیف است هرگاه بصحرای رفتی با شیر باز کردی بندار بن الحسن شاگرد شبلی و استاد ابوعبدالله خفیف گفت نه آزادیست که بار خود را بر سی از کجامی آئی و در چه کاری گفت تصوف و فا لهذا ست شیخ عبدالله خفیف از کمل مشائخ فارس است خفیفیان جماعتی اند متصوفه که تو لا بد دکنند در ابتدا در رکعتی ده هزار قل هو الله خوانده و از بامداد تا نماز دیگر هزار رکعت گذاردی پلاسی بیست سال پوشیده بود و هر شب بهفت دانه مویز افطار کردی ازان خفیف لقب یافت در سالی که از دنیا رفته چهل حله پایی داشته بود و چهار صد زن را نکاح کرده موجب آنکه وی از ابنای ملوک بوده چون بکمال رسید مردم ببترک و خترا ن بوی دادند او پیش از دخول طلاق دادی چهل زن خادم فراش وی بودند از انجمله یکی را که چهل سال در عقد نکاحش بود پرسیدند که شیخ در خلوت چگونه ست گفت خبر ندارم از جمیع زنان پرسیدند همه گفتند دختر وزیر را شاید خبری باشد از و پرسیدند گفت چون بخلوت آمد ساعتی در من دید و ران طعامها که ساخته بودند نگریست و دست من در آستین کشیده بگرفت و بر شکم خود مالید از سینه تا ناف پانزده عقد افتاده بود گفت اینهمه از لهب شدت صبر ست که از چنین روی و چنین طعام کرده بسته و در نور بر خاست و رفت شیخ مومن از نیکان طبقه صوفیه بوده است خواجه عبدالله انصاری از اسماعیل دباس نقل نموده که چون احرام طوف کعبه بسته بشیراز وارد شدم و برا در مسجدی نشسته دیدم در زی کری سیکرده از من پرسید که چه نیت داری گفتم نیت حج گفت مادر داری گفت دارم گفت باز گرد و پیش مادر شو چون دید که مرا خوش نمیاید گفت چه می پیچی من بخاطر حج سر و پا برهنه بی زاد و همراه گذارده ام جمله بتو دادم تو شادی دل مادرت بمن ده ابو محمد نصر البقلی المشهور بشیخ روزبهان در حال وجد و غلبه از دسخنان سرسبز دکه فهم هر کس بآن نرسیدی در اکثر علوم ماهر بود قریب پنجاه سال در جامع عتیق شیراز بمصالح و تصنیف پرداخته تفسیر عرائس و شرح شطحیات عربی و پارسی و کتاب الانوار فی کشف الاسرار از دست در کشف الاسرار گفته قوال خوبر و باید که عارفان در مجمع سماع بسه چیز مهتاج بند روائح طیبه و وجه صبیح و صورت ملیح و بنها عارفی را مسلم که بکمال طهارت قلب رسد و چشم از دیدن غیر حق پوشد در عرائس آورده که من دو چیز را پسندیده ام سخن دلپذیر و دل سخن پذیر شیخ ابوبکر طمستانی تربیت از شبلی دابراهیم و باغ شیرازی گفت جمله دنیا یک حکمت ست هر یک را ازان نصیبی قدر کشف ادست گفت وصل بی فصل ست چون فصل آید وصل نماند گفت عاقل آنست که سخن بر قدر حاجت گوید و از افزونی دست

برداره گفت سر کرا در خاموشی وطن نیست در فضولی است گفت زندگانی در مرگ است یعنی مرگ نفسی
وحیات دل شیخ نجیب الدین علی بن بزغش والدش در سلک امنا وصلحای بخارا انتظام داشته امیر المومنین
علی ع در خواب دید به پسرش بشارت داده چون بوجود آمد علی نام کرد ملقب به نجیب الدین ساخت هرچند بدرجهت
وی لباسهای فاخره وطعامهای لذیذ دادی التفات نکردی بداعیه طلب سوی حجاز شد وبنا بر خوابی که دیده بود
بخدمت شیخ شهاب الدین رسید وسالها گذراند آخر باشاره شیخ در شیراز آمد وبارشاد پرداخت ازو پرسیدند که سر توحید را
تمثالی روشن کن گفت رو آئینه وسببی ظهیر الدین عبد الرحمن بن علی بن بزغش چون مادرش حامله شد شیخ
شهاب الدین پارهٔ از خرقهٔ خود فرستاد که مولود را بپوشاند در بزرگی از انجناب ارشاد یافت واول خرقه همو پوشیده
ترجمه عوارف از دست شیخ عبد الله ماکو در اکثر علوم متبحر بود بعد سیاحت بشیراز در مغاره کوهی انزوا گزید از
خواجه عبد الله نقلست که ابو عبد الله سعز بسیار کرده وحکایات بسیار در ذکر داشت آنچه ازوی من انتخاب کرده نوشته ام
سی هزار حکایت وسی هزار حدیث است احمد بن عبد الصمد نخست صاحب دیوان النون تاش حاجب بود
چون خواجه بزرگ احمد بن حسن میمندی فوت نمود سلطان محمود غزنوی اورا از خوارزم طلبیده وزارت داد در
فصاحت وکتابت وشجاعت وتیر انداختن بیهمال بوده بیست سال بوزارت سلطان مسعود ودو سال وزارت
سلطان مودود بنوعی پرداخت که رستور العمل وزراء جهانیان گشت آخر بقید موسوم گردید عبد الحمید بن عبد الصمد
فاضل عادل بوده بیست ودو سال وزارت سلطان ابراهیم وشانزده سال وزارت ولدش سلطان مسعود گردیده
بطول عمر وامتداد دولت از وزراء ماضی درگذشته ابو الفرج رونی مداحش بوده در زمان سلطان بهرامشاه بن مسعود
درجهٔ شهادت یافت نصر الدین عبد الحمید وزیر خسرو ملک بن نظام شاه شده در فصاحت از حاجب وبن العمید در
گذشت ترجمهٔ کلیله ودمنه ساخته اوست از جور زمانه محبوس گردیده این رباعی نزد خسرو ملک فرستاد ۵ ای شاه
کمن آنچه میرسند از تو همه روزی که تو دانی که نپرسند از تو همه خرسند نه بملک ودولت زخدا همه من چون باشم پابند
خورسند از تو همه مؤثر نیفتاد آخر قتلش کردند در وقت قتل گفت منه از مسند غرا گرچه نا کرفتیم همه الحمد لله که نیک
آگه رفتیم همه رفتند وشوند نیز آیند شدند همه ما نیز توکلت علی الله رفتیم همه الصاحب الکبیر قوام الملک
نظام الدین هبة الله در وزارت سلطان رضی ابراهیم کارهای بانام کرده در وداع ایشان پرنزاع گفت
۵ در یغا گوهر فضلم که در صدف همه بال آمد همه بچشم حاسدان فضلم همه سنگ وسفال آمد همه چو کلک اندر بیان من بدیدی خامهٔ
نحوی همه مراتب را خبر دادی که مان عز وجلال آمد همه ابو القاسم مسلم بن محمود در خدمت ملک ناصر در مصر رسیده

کتاب عجایب الاسفار و غریب الاخبار بنام او تصنیف شده **تاج الدین وزیر** مظفر بن خضر بن سود و بود چندی
وقت بامر وزارت سلطان محمود سلجوقی قیام نمود **خواجه قوام الدین** صاحب عیار زمام امور ملک و مال جلال الدین
شاه شجاع در قبضه اختیارش بوده **خواجه غیاث الدین احمد سیدی** وزیر میرزا شاهرخ بوده **ضیاء الدین فارسی گانه**
عصر و نادره هر دور دولت آن سلجوق رایت تفوق برافراشت ممدوح او سنجو ملک ست سنجو ملک شاهی بود فاضل و شاعر دوست
رفیع مرزبان جمعی معاصر حنظلة باد غیسی و ابو سلیک گرگانی که پیش از زمان رودکی بودند دانند و گروهی از شعرای
آل سلجوق شمارند و ثانی اصوب ست **بدر الدین** بدر آسمان فصاحت ست زمانش معلوم نشد **شیخ مصلح الدین**
بن عبد الله الشعدی در اول حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقهٔ درس ابو الفرج بن جوزی بتحصیل اشتغال داشته
بعد از آن بعلم سلوک مشغول گردیده مرید شیخ عبد القادر گیلانی شد و بصحبت شان عزیمت حج نمود **گویند** چهارده حج کرد
پیاده گزارده با شیخ شهاب الدین در یک کشتی سفر نموده جهت غزا جهاد تا سومنات رفته و بت بزرگ را شکسته اقایم سبعه گشته
از مشایخ کبار بسیاری را دیده در بیت المقدس بقائی کرده بخدمت سید قطب و سیر از سادات گفتگوی و اقعه آن سید حضرت رسول
را بخواب دیده که عمامه اش کرده بسید ارشده بخدمت شیخ رسید و عذر طلبیده یکی از مشایخ منکر شد بود شبی در واقعه دید که درهای
آسمان گشاده ملائکه با طبقهای نور فرود می آیند پرسید چیست و برای کیست گفتند برای سعدی مصلح دین ست که گفته **بیت**
برگ درختان سبز در نظر هوشیار ۔ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ۔ نیم شب بدروازه شیخ رسید دید چراغی فروخته
بآن بیت در زمزمه است صد و ده سال قبل صد و بیست سال عمر داشت سی سال شباب صرف تحصیل و سی سال صرف سیاحت
و باقی در ریاضت و خلوت گذرانده اکثری در بقعهٔ شریفهٔ عبد الله خفیف در شیراز بنا بک سعد بوده و چون بحد کمال رسید ابو بکر
بن سعد بر سریر سلطنت تکیه زده فوتش در زمان حکومت اتابک محمد سلغر شاه شب جمعه ۵ شوال تسعین و ستمائة قبل صدی و
تسعین و ستمائة خاص تاریخ اوست طریق غزل اول او پیموده از بس ملاحت دیوانش را نکدان گویند **خواجه مجد الدین**
همگر در عهد اتابکان فارس ملک الشعرا بوده حمد الله مستوفی از ندیمان خواجه بهاء الدین صاحب دیوان نوشته و از طرفگیهای او
آورده که خواجه عبد الدین را زنی پیر بوده در بزرگ داشته باصفهان شتافته بود زن از عقبش آمد ملازمی مژده اش رسانید
که خاتون در خانه فرود آمد گفت مژده در آن بود که خانه بر خاتون فرود آمدی این سخن بزن بسیار گران آمد چنین
سن و تولیل و نهاری بوده گفت پیش از من شاید اما حاشا که پیش از تولیل و نهاری باشد **فرید فارسی** در شعر فرید روزگار بوده
ناصر بخجه بخجه نام موضعی ست از شیراز معاصر شیخ سعدی بوده شعر نمکین میگفته **مولانا قطب الدین علامه**
در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده از زمان دولت هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده بوده از مصنفات

حضرت سعدی

تحفهٔ شاهی در هیأت و شرح کلیات قانون و شرح مفتاح العلوم ست گویند از آن پیش کسی بر مفتاح شرحی ننوشته میان او و شیخ سعدی ابواب طیبت مفتوح بوده روزی با شیخ بتماشای سعدی که یکی از اتابکان عمارت میکرد رفته اتفاقا در آنوقت اندکی گلی بر رخسارهٔ بادشاه که هنوز ساده بود رسیده مولانا خواند یا لیتنی کنت ترابا بادشاه پرسید علی البدیهه گفت یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا **قطب محی** صاحب ریاضات و مشاهده و مکاشفه بوده از واردات و مکتوبات مابین جمهور مشهور دیوانش متداول **فضل الله صادق** اوصاف سلطان محمد خدابنده بود و تاریخی بنام وی قلم آورده موسوم بتاریخ معجم **ابن بضوح** در زمان سلطان ابوسعید خان بوفور عقل و فراست و کثرت علم کیاست از همگنان برتر بوده گاهی بنظم پرداختی **شمس الدین محمد حافظ شیرازی** لسان الغیب و ترجمان الاسرار است بسیار اسرار غیبیه و معانی تحقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده مولوی جامی در نفحات گفته که در هیچ کتاب دیده نشد که وی دست ارادت بکسی داده هر شب جمعه در صحن جامع شیراز تردد کردی و قرآن خواندی و ختم تمام کردی حافظ تخلص از نجابت ست چون صاحبقران امیر تیمور گورگان فارس را مسخر ساخته بتحریک سعایان خواجه را بخواند و گفت ربع سکون را بر اند ختم تا سمرقند و بخارا را آباد سازم تو از ارخان هند و بخشی و میگوئی **مطلع** اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را عرضه کرد که ازین بخشندگیهاست که بدین حال رسیدم صاحبقران بخندید و بنواخت در صحیح صادق آورده که در عهد سلطان محمود شاه بهمنی والی دکن میر فضل الله انجو شاکر دعلامه تفتازانی که صدر سلطان بود نامه بخواجه نوشت و بدکن خواند در کشتی نشسته سبب باد مخالف بشیراز باز رفته و غزلی در معذرت نوشت میر مذکور بعرض سلطان رسانید فرمود اراده دیار ما کرده نشاید بی نصیب ماند پس هزار تولا طلا بحر او فرستاده در اثنی و تسعین و سبعمائة درگذشت و در خاک مصلی مدفون گردید خاک مصلی کمی یک عدد تاریخ ست **السید الجلیل امیر اصیل الدین عبد الله الحسینی الدستکی الشیرازی** در علم تفسیر و حدیث و انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت در زمان سلطان ابوسعید از شیراز بهرات تشریف آورده هر هفته یک نوبت در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظهٔ خلق می پرداخت در ماه ربیع الاولی بر بیان میلاد حضرت رسول صلعم مواظبت نموده از مولفاتش شرح درج الدرر بر سیر سنیهٔ خیر البشر و رساله مزارات هرات مشهور هفدهم ربیع الآخر ثمانمائة وفات کرده دو گوهر نامدار ماند **صفی الدین محمد** و **برهان الدین محمد** خاقان منصور سیورغالات و الانجال داشته **السید الاجل امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله المحدث الدستکی الشیرازی** عمر گرامی صرف تتبع و حفظ اقوال و افعال هدایت مآل نموده

فنون عقلیه را از علوم شرعیه حلهٔ ترتیب و تدوین پوشانیده جواهر ولالی حدیث مصطفویه را با مامل تقیط در سلک انتظام داده سجاح وحسان سخنان عالمگیرش تحفة الاحبار و ریاض التسیر و روضة الاحباب ست صاحب حبیب السیر گفته که آن حضرت مانند عم بزرگوار امیر اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته در سایر علوم دینیه یقینیه از متحان استحقاق برگذشته شاگرد عم خودست چند سال در مدرسه شریفیه سلطانیه در گنبدی که در روضه مقبره حضرت خاقان منصورست و در خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته در هفته یک نوبت در جامع هرات بموعظه پرداختی سلاطین و حکام خدمتش واجب دانستندی ولد ارشدش **امیر نسیم الدین محمد المشهور بمیرک شاه** رح در تکمیل علوم سیما حدیث بگانهٔ زمانه بود موجب تعیین سلطان در مقبره مذکور قایم مقام پدر بزرگوار بوده خلف رشیدش **سید عربشاه** بجای آبا نیک جا گرم کرده بعد از و پسرش **سید نعمت الله** با وصاف آبا متصف زیسته از و **سید وجیه الدین** یادگار و قایم مقام ماند فرزند رشیدش **قاضی سید شکر الله** که در مجادلات میان احوال ایشان مذکور گردد **سید المحکما المدققین امیر صدر الدین محمد الشیرازی** از بنی اعمام امیر اصیل الدین مذکور با عن جد تا حضرت ائمه با همگی علوم عالم احادیث نبوی بوده اند میرمان جامعیت باندک توجه بمطالعه علوم حکمیه شهرتی بمرتبه اعاظم حکما رسیده در خدمت میر استفاده کثیر در شرعیات پسرش میر غیاث الدین منصور که مذکور شود و پسر عم **میر نظام الدین احمد** شطری از علوم عربیه و فنون غریبه را پیش پسر عم خود **میر حبیب الله** که وحید زمان بود قرات فرموده و سایر ادبیات و عقلیات را از حکمت و کلام از سید فاضل مسلم فارسی وجیهی دیگر اقتباس نموده که سلسلهٔ تلمذ بعضی تا رئیس الحکما ابو علی سینا پیوندد مثل ملا قطب الدین علامه شیرازی و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین محمد طوسی **وسلسلهٔ** بعضی دیگر منتهی میشود به بعضی از ارباب کلام مانند حجة الاسلام غزالی و فخر الدین رازی و شیخ علامه جمال الدین حسن المطهر الحلی و حضرت میر را با مولانا قوام الدین کرمانی که از اعاظم تلامذه سید المحققین قدس سره الشریف مباحثات و مناظرات بوده دلسیاری از مسایل به سخنان استاد او را برابر تمام نموده هرگز هیچکس از اقران از مش نداده علامه دوانی چون در بحث مجلسی خود را حریف میرنمیدیده در اکثر تصانیف خود متوجه دفع سخنان میرگردیده و سخنان او جانبین بتطویل انجامیده چنانچه از حواشی تجرید و حواشی مطالع ایشان ظاهر شود حضرت غیاث الحکما میر غیاث الدین منصور در رساله که بر اثبات واجب الوجود عالیمقدار نوشته ذکر نموده که مولد شریفش در صباح شنبه دوم شعبان سنه ثمان عشرین وثمانمائه بود در صباح جمعه دوازدهم رمضان سنه ثلث وتسعین در دست قشقه فجرهٔ ترکمان پاینده ریه که در اصل ساکن دیار بکر بودند شهید گردیده از جملهٔ آثارش مدرسه رفیعه منصوریه در شیرازست و حاشیه قدیم و جدید تجرید و این دو حاشیه ما اثنای بحث اعراض رسانیده و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شریفیه و این دو حاشیه قدیم او

بر تجرید و شرح مطالع مقدم ست بر تالیف حواشی قدیمهٔ علامهٔ دوانی دیگر حاشیه بر شرح شمسیه و حواشی شریفیه که تا آخر موجهات رسانیده دیگر حاشیه بر اوایل شرح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی شریفیه در آنجا متوجه اعتراضات ملا علی عران از حواشی سید المحققین قدس سره الشریف شده و دیگر حاشیه بر کشاف و حواشی آن دیگر رساله در حل مغالطات مشهور بجدر اصم دیگر رساله در علم فلاحت دیگر رساله فارسی در معرفت قوس قزح دیگر تعلیقات بر تفسیر فقیه شیخ **خاتم الحکما غوث العلما میر غیاث الدین منصور شیرازی** ولادتش تسعمائة در دهدشت پدر بزرگوار امیر صدر الدین محمد مذکور تحصیل علوم نموده در چهارده سالگی داعیهٔ مناظرهٔ علامهٔ دوانی در خود یافته و مسائل جست در بیست سالگی از ضبط جمیع علوم فارغ گردیده مدتی منصب صدارت پادشاهی متعلق بوی متعلق بود در مرتبهٔ ثانی که مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبد العالی از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت شد بعضی مفسدان نفاق بمیان آورده تا مباحثهٔ علمی مهد گردیده و بخشونت انجامید پادشاه حمایت مجتهد الزمانی کرده میر را بخجندان و بعد رفتن چند از منصب صدارت استعفا نموده جانب شیراز شتافت و در سنهٔ ثمان و اربعین و تسعمائة فوت یافته صاحب حبیب السیر گفته که از مصنفاتش آنچه بنظر رسیده کتاب حجة الکلام ست در آنجا متوجه اقاویل حجة الاسلام غزالی شده دیگر کتاب محاکمات میان تجرید ین علمین الذی هو صدر الدین محمد و ملا جلال الدین محمد دوانی و حواشی ایشان بر شرح تجرید مطالع دیگر محاکمات میان ایشان در حواشی اوایل شرح مختصر اصول عضدی دیگر شرح بر کتاب هیاکل النور دیگر شرح بر رسالهٔ اثبات واجب پدر خود و کتاب تعدیل المیزان بر منطق که خلاصه منطق شفاست با سوانح طبع نقاد ایشان و کتاب معیار الافکار خلاصهٔ تعدیل المیزان و کتاب لوامع و معارج در علم هیات که در محاذات کتاب تحفهٔ شاهی ست و آنرا در هفده سالگی تصنیف فرموده دیگر کتاب تجرید بر حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی را بعبارت موجز و محرر از دلایل ذکر نموده دیگر رساله در معرفت قبله دیگر کتاب معالم الشفا در طب دیگر مختصر آن که مسمی بشافعیه است دیگر کتاب سفر و به در هیات دیگر حاشیه بر الهیات شفا دیگر حاشیه بر اشارات دیگر حاشیه بر شرح حکمت العین دیگر رساله در باب خلافت فرزند ارجمند صدر الدین محمد دیگر رد بر حاشیه شمسیه علامه دوانی دیگر رد بر حاشیه خلاصه التخلیص دیگر رد بر حاشیهٔ تهذیب معز الیه دیگر رد بر انموذج مشار الیه دیگر رساله در تحقیق جهات دیگر رد بر رسالهٔ زوار مشار الیه دیگر رساله مشارق در اثبات واجب کتاب اخلاص منصوری دیگر حاشیه بر اوایل کشاف تفسیر سورة دیگر کتاب مقامات العارفین در تصوف و اخلاق که باسم فرزند ارجمند میر شرف الدین علی نوشته و رسالهٔ قانون السلطنت **سوای** آن از تصانیفش آنچه در کتب ایشان بتقریب اسامی مذکور و بعضی علما از آن خبر داده اند کتاب ریاض الرضوان و کتاب اساس در علم هندسه و غیر آن **ایضا** صاحب حبیب السیر نوشته که غرض از تفصیل تصانیف حضرت امیر و اظهار تشرف بمطالعهٔ اکثر آن رد کلام بعضی از افاضل عصرست مثل ملا ابو الحسن کاشی و ملا میر زاجان

شیرازی که مصنفات حضرت میرزا که اکثر بواسطهٔ نفاست متداول نشده بودند بدست هرکسی افتاد سخنان خوب را از آنجا سیدزدیدند و میگفتند که از میر غیر نامی نیست و بعضی کتب که در مصنفات متداول خود نام آنرا مذکور ساخته اند وجود خارجی نیافته اند و اگر احیانا یکی از آن کتب بدست طالب علمی افتاد و بر دزدی ایشان مطلع شد دعوی تجارد میکنند و از حضرت استاد مخبر رحمه الله شنیده که میفرمودند ملا ابوالحسن شارح لیلی از جمله ادلهٔ که در رسالهٔ اثبات واجب ذکر کرده و آنرا خواص فکر خود شمرده از شرح هیاکل حضرت امیر انتحال نموده بود و در ایامی که با التماس بعضی عزه رسیالهٔ او می نوشتم اظهار سرقه و انتحال او نمودم آن رساله متروک ساخته رساله دیگر تالیف نمود آن نیز خالی از سرقه نیست از اثر مهارت میرزا در فنون ادعیه و طلسمات قتل ذوالفقارخان حاکم بغداد دست که بادشاه دین پناه یعنی میرزا در زمان و تفصیل آن بالسنهٔ مشهور مذکور و مجملی از آن در رسالهٔ قانون السلطنت مسطور اینهمه خلاصه کلام حسیب السیر است حضرت میرزا را دو خلف ارجمند بودند **یکی** میر شرف الدین که اکبر و اوسع و اتقی بود **دوم** میر صدرالدین که اصغر و از کی و افهم بود و احیانا فکر شعر نیز فرمودی **سعد کل** از نیکو طبعان آن دیار است **مولانا شمس الدین علی الشهیر بفارسی** اعلم علمای زمان میرزا سلطان ابوسعید میرزا بوده در مدرسه غیاثیه درس میداده با مر سلطان ابوسعید چندگاه بنوشتن تاریخ و قایع ابوالغازی سلطان حسین میرزا مشغولی داشته آخر بحصار شادمان رفته فوت گردید **مولانا نظام الدین ابو یزید** در عهد مولانا جلال الدین محمد دوانی در تبریز از بس فضایل نفسانی قیام می نموده در زمان سلطان یعقوب درگذشته **مولانا شرف الدین علی سیفنکی** از اشراف علماست همواره مواظبت خلائق می پرداخته تفسیر آیات احکام قرانی و شرح ارشاد از جمله مصنفات اوست **خواجه جمال الدین محمود** بعد از جلال الدین محمد دوانی و میر صدرالدین محمد توفیق درس دوام یافته از تلامذه او بیند مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبدالله تستری و مولانا عبدالواحد شستری و مولانا عبدالله یزدی و خواجه افضل ترک و مولانا احمد کرد و امیر فخرالدین عاملی و شاه محمد شیرازی و مولانا میرزا جان شیرازی و امیر فتح الله شیرازی **مولانا لسانی** اکثر ایام در تبریز بسر برده و بهمانجا در سنه احدی و اربعین و تسعمایه فوت نموده دیوانش متداول است **بابا فغانی** بادشاه ملک سخندانی است کلامش همه ذوق درتذکره سامی آمده که وی در اول سکاکی تخلص میکرده در ثنای سیر به تبریز رسیده سلطان یعقوب مشمول عواطفش گردانیده خطاب بابائی داد بعد فوتش بخراسان رفته و هوای ابیورد را موافق یافته بیک من شراب و یکمن گوشت دریافته با حاکم آنجا صحبت میداشت تا در سنه خمس و عشر و تسعمایه درگذشت **مولانا اهلی** از وطن بهجرت آمده و از امیر علیشیر در صلهٔ قصیده مصنوعه رعایت جزیل یافت بعد از سعادت سنه سنیه شاه اسمعیل ماضی ملازمت

گرفته باعزاز گذرانده تا درگذشت "بادشاه شعرا" تاریخت **مولانا پاری** درعلم تذهیب وتحریر بی بدل بود در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بحرات رفته تربیت بسیار یافت محمد بادشاه دیوانیان را تقلید کرده نشانها باطراف فرستاد حکم بهرین دستش رفته امیر علیشیر شفاعتش فرموده شعر خوشی میگفت **کمال ابن غیاث** موزخ خوش بیان بود گاهی شعر هم گفتی **مولانا معینی** از شعرای زمانه سلطان حسین میرزا بود شعر از صد سخن بیدلی گوش میکنی آنهم نگفته ام که فراموش میکنی: **مولانا مانی** در آخر عمر ملازمت شاه اسمعیل ماضی گزیده محسود همگنان گشت میرنجم زرگر که در آنولا صاحب اقبال بود تقبلش رسانید در آن روز غزلی گفت مطلعش این بیت است **مطلع** مرا نظلم بکشتی طریق داد این گر در آنولا صاحب اقبال بود تقبلش رسانید در آن روز غزلی گفت مطلعش این بیت است **مطلع** مرا نظلم بکشتی طریق داد این بود با زبادشاهی حسن توام مراد این بود: **ملک قاسم نقاش** اکثر خطوط خوب مینوشت و در تصویر بی نظیر بود حافظه بمرتبه داشت که بیست بیت را بیک مرتبه شنیدن با خواندن از بر میگرفت وشعر نگین میگفت **امیر سید شریف الدین علی** صبیه زاده امیر شریف الدین علی جرجانیست مشهور بمیر شریف ثانی بعد از واقعهٔ قاضی محمد ثانی منظور نظر شاه اسمعیل ماضی گردید و صدارت یافت عنقریب سوء مزاجی میرنجم ثانی دریافته رخصت زیارات عتبات عالیات گرفت بعد فوت نجم ثانی باز آمده صدارت یافت و در جنگ چالدران شهادت یافت **امیر سید شریف باقی ولد امیر سید شریف ثانی** چندگاه در زیر شاه طهماسپ شد آخر رایت قضا و کلانتری شیراز برافراخت بنا بر اغوای اهل عناد میان او و ابراهیم خان والی فارس نزاعی بهم رسید بوزارت دار الجرد قانع گردید و بعد ازان چندگاه بار بوزارت رسید و ابراهیم خانرا ماخوذ و معزول ساخت در یک صبح طعام دوازده هزار دینار صرف می نموده دو پسر عالیقدر ماند امیر معین الدین اشرف شهویر میرزا مخدوم و امیر میرزا **امیر میرزا** ولد امیر سید شریف باقی فارغ البال روزگار میگذرانید تا در زمان سلطان شاه محمد بنا بر عداوت میرزا سلیمان در قلعه اصطخر محبوس و فوت گردید **امیر معین الدین اشرف ولد امیر سید شریف الدین باقی** در زمان شاه طهماسپ بامر تدریس قیام داشت و در ایام شاه اسمعیل افسر مصاحبت بمهر و ماه رسانید بعد واقعهٔ شاه بودن صلاح ندیده در عرض چهار روز ببغداد رسید و در ولایت روم اعتبار بهم رسانیده قاضی عسکر گردید پس قضای مکه معظمه یافت و آنجا درگذشت **امیر محب الدین حبیب الله** برادر امیر سید شریف ثانی صدقی با مر قضا و کلانتری و شیخ الاسلامی شیراز مشغول داشت او اخر ایام استعفا جسته بگوشه در ساخت و گذشت بقعه جدید امام زاده امیر سید احمد از محدثات اوست و کاروان سرا و حمام خانه و دکاکین و نقارخانه متصل آن بقعه است هم از دست **شاه وجیه الدین خلیل الله ولد امیر محب الدین حبیب الله**

از سادگیش سخنان بسیار ندکور منجمله شبی فریاد برآورد که دزد دزد بیمی حاضر بودند رسیدند و پرسیدند که آمدن دزد چگونه معلوم شد گفت از پدر شنیده ام که دزد آنچنان بجای میآید که آواز پای او را کس نمی شناسد و نمیشنود من چند گوش گردم آواز پای نشنیدم بخاطرم رسید که شاید دزد آمده باشد ولد ارشد ش **امیر شرف الدین ابراهیم** بر و ساده آبا تکیه زده بود فورا گفت و سامان برهمگنان رجحانی داشت **شاه حیدر نیز** برادر اعیانی امیر شریف ثانی ست در ایام شاه طهماسپ صدارت خراسان داشت و در زمان سلطان محمد چند وقت قاضی معسکر و چند وقت قاضی القضاة هارس بوده

میر مرتضی شیرفی در چهارده سالگی صاحب مطالعه حاشیه مطالع برآمده از احفاد دختری سید شریف علامه بود لهذا شیرفی تخلص کرده علم از مولانا عبد الصمد بغدادی تلمیذ علامه دوانی آموخته و از میرک شاه محدث سند حدیث حاصل کرده از شاه اسمعیل ثانی صدارت خراسان یافت و از آن استعفا نموده در وقت رفتن حج از شیخ ابن حجر مکی مفتی حرمین دقایق علم حدیث افاده نموده حین مراجعت بهند افتاد از اکبر شاه تعظیم بلیغ یافت و مدتی در آگره درس گفت و در اربع و سبعین و تسعمائه فوت کرده نعشش بکهند در دهلی بجوار امیر خسرو امانت نهادند از آنگاه بشهد مقدس نقل کردند از واردا تش کافیه منظومه و دیوان غزل ست **شاه ابو محمد** در ریاضی و طبیعی عدیلی نداشت

مولانا میرزا جان عمده علمای زمان بوده از مصنفات اوست حاشیه اشارات و حاشیه شمسیه بر شرح مختصر اصول و حاشیه بر حاشیه قدیم و حاشیه بر حاشیه مطالع و حاشیه بر اثبات واجب و حاشیه بر مطول

میر شاه فتح الله در فنون علوم خصوص ریاضی و عربیت لوای اناولا غیری می افراشت نخست بخدمت میر شاه میرم که از منزویان کوی توحید بود و بعد از پیر دیگر بمجلس خواجه جمال الدین محمود رفته حاشیه میر و نمود و در آن روز چند ان سخنان نیک از وی سر زد که باعث تحیر همگنان گشت بعد فراغ خواست که تعظیم خواجه کند خواجه سبقت نموده دست بر سینه نهاد که خدمت میر امروز ما را مستفیض ساختی پس از اندک روز منتهی شد و بعد چند گاه بدکن رسید و نزد والی بیجاپور منصب و خطاب عضد الدوله یافته آخر در خدمت اکبر بادشاه پیوسته با وی رفیق سیر و شکار بوده از مخترعات اوست که یک کس بیست تفنگ بالتی که ساخته بود یکبار پر از باروت ساختی و آسیا سنگی بر گردون تعبیه کرده که در راه از منزل تا بمنزل دگر چند من آرد خود بخود آس می نمود و سر ریسمان بپای خروسی می بست و چهل کس سر دیگر ریسمان میگرفتند و میکشیدند نمی توانستند حرکت داد (چون رهنی) میکرد خروس می پرید و آن چهلکس را بر زمین میکشید فوتش نهصد و نود و هشت

میر تقی الدین محمد نسابه در سلک جلة سادات منتظم و در علم عربیت و اصول حکمت انگشت نماست

حکیم عماد الدین محمود در اقسام فضایل خصوص حکمت بطلیموس ثانی و مثل

فیثاغورس یونانی بوده از مصنفاتش رساله ایست در فایدهٔ چوب چینی و رساله ایست در خواص افیون و رساله ایست در تشریح و در بعضی از مباحث قانون شرحی نوشته و ناتمام مانده **حکیم کمال الدین** در تشخیص امراض خاصت انفاس سعادت از مصنفاتش شرحیست بر رسالهٔ طب امیر غیاث الدین منصور **میرزا محمد حکیم** در معرفت دارو و شناخت اقسام علل بدیع داشته **قاسم بیگ** در عهد خود بر سایر اطبا رجحان داشت برمان نظام شاه بتعظیم تمام او را طلبیده و تا زمان مراد نظام شاه در حیات بود **شاه منصور** روزگاری بوزارت گذرانید آخر جمعی حسّاد خطی مزور از جانب او بجانب میرزا محمد حکیم که از کابل ارادهٔ تسخیر لاهور نموده بود برآورده بقبضش رساندند تاریخش ثانی منصور علاج یافتند **عبدی بیگ** در شیوهٔ ترسل و علم سباق شهرهٔ آفاق بوده در سلک نویسندگان شاه طهماسپ انخراط داشته در شعر تتبع خمسه نموده و دیوانی زیاده از دوازده هزار بیت مانده **خواجه شیخ محمد** برادر خواجگی لشکر نویس بوده و در علم سباق مهارت داشته **خواجگی شریف** طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشته از محرمان مجالس خاص خاقانی بود و در نثر و نظم خیال بدیع داشت **مولانا سید محمد عُرفی** در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون آنجا ترقی ندید متوجه هند گردید سیح الدین حکیم ابوالفتح بتربیتش سر افراز ساخت تا شد آنچه شد چون حکیم مذکور گذشته سپاه عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و رفته رفته ببارگاه شاهی پیوست آخر بمرض سهال درگذشت **امیر فاغی** پارهٔ از متداولات دیده در جفر و اعداد مهارت اندوخت **و میر علی اصغر** ثمر آن شجره است در حکمت و ریاضی افزون مهارت داشته شعر پاکیزه دارد **مولانا درویش حسین** تردمی سخن مند والاخرد بوده بنا بر لطف طبع شعر سنجیده گفتی **مولانا قیدی** شاگرد غیرتیست بهند آمده منظور نظر اکبر بادشاه شد آخر زمانی بحجاز رفت زمان از ترقی باز مانده مطرود بفتح پور سیکری درگذشت **عنایت الله** در کتابخانهٔ همایون اکبر شاهی بمرکتابت مشغول بوده و ترقی نموده در سلک خدمتکاران منسلک گردید **ابن نصوح** از فضلای زمان و شعرای گزیده دوران است ده نامه بنام خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید وزیر بنظم آورده **ابن عماد** از شعرای روزگار بوده دو نامه اش مشهور **اسیری پسر صیفی** شاعری نکته سنج بوده **اسحق مشهور باطعمه** نامش احمد کنیتش ابواسحق اسحق مخفف آن پدرش حلاجی کردی این چرب زبان شیرین بیان برآمد صاحب دیوان ست در تمام اشعار رعایت اصطلاح اطعمه لازم گرفته **قطعه** نرگس که شبیه ست بچشم خوش دلبر ۞ گویند طبق دارد از نسیم پر از زرد ۞ در دیده اسحق زر دارد نی سیم ۞ شش نان تنک دارد یک صحن مزعفر ۞ **پرتوی** از اطبای زمان و شعرای خوش بیانست **بیخودی شاه** نامه خوان شاه عباس ماضی بوده و مثنوی بروزن شاهنامه گفته **حاجی محمد باقر** نامه مراحی دکنخای قلمی نموده

۹۰ کانت

بخدمت امرا تقربی پیدا شت و شعر میگفت **ملا باقر** بهند آمده در خدمت ابراهیم خان ولد علیمردان خان میگذرانید شعر میگفت

دوائی تخلص حکیم شمس الدین مخاطب بحکیم عین الملک از امرای قدیم اکبر شاهی ست نبیرهٔ علامه دوانی بوده در فنون حکمت خصوص کحالی ید بیضا داشته اشعار برجسته میگفت **ملا روزبه** شاعر خوش فکرست از وطن بهند افتاده درگذشت **رضی** میر مرتضی نام شاعر پاکیزه طبعست **زنگی** از شعرای آتابک مظفرالدین زنگی بوده ازین جهت زنگی تخلص کرده **میر شریف معروف به دیار** پاکیزه اشعارست **شمس قشمی** قشم بکسر تا سپش در لباسش سپش بسیار بهم میرسید لهذا این لقب یافت از موسیقی باخبر بوده و شعر می گفت

صفی شیخ محمد نام برادر خواجگی شریف مذکور در فن سیاق مهارت تمام داشت در اربع و سبعین و تسعمائه بدکن آمده درگذشت **صحیفی** در امر صحافی ماهر بوده بوسعت مشرب اتصاف داشت و شعر نیک می گفت **میرزا صادق** ابن عم میرزا نظام دست غیب از چاشنی فقر و استغنا بهره وافی داشت روز وفاتش غزلی از زادهٔ طبع او پیش جنازه میخواندند حالتی غریب روداده بود مقطعش اینست **منه** از ازل صادق بدنیا سیل آمیزش نداشت ؛ چند روزی آمد یاران خود را دید و رفت ؛ **شیخ صیدا** از اقربای شیخ سعدی علیه الرحمه بوده در رزی درویشان میگذرانید تهمت فتن بر او کردند قضیب خود را قطع نموده شعر درست میگفت **غرقی** میرزا جانی نام از اعیان آنجاست چندی لشکر نویس الله ویردیخان بوده بعنایت شاه عباس ماضی والی ایران یافت آخر همه را پشت پا زده در عتبات عالیات بعبادت گذراند در مشهد مقدس بجوار رحمت پیوسته بوادی نظم خوش جولان بود **عارف** پسر خاله عرفی شیرازی **عیسی** مسیح نام خرده فروش اُمّی بسلیقه طبع شعر می گفت

حاجی عرب بسیر ولایت هند هم آمده و شعر میگفته **غیرتی** در فن سخن طرازی غیرت اندوز ارباب سخن بوده و در تیراندازی هدف شهرت حکم اندازان در عهد اکبر شاه بهند آمده **غیاثا حلوائی** سخنور چرب زبان شیرین بیان بود از وطن باصفهان رفته میگذرانید در آخر عمر ضریر گردیده دیوانش قریب سه هزار بیت ست هنگامی که آبله برآورد این بیت گفته **منه** ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون ترم ؛ از تو اختر روز بیابان ریگ از ما آبله ؛

غروری شاعر معروف صاحب مثنوی و دیگر اشعارست **خواجه محمد حکیم دیدار فانی تخلص** از متاخرین علمای صوفیه است علم از شاه فتح الله آموخت چون او بعد فوت علی عادلشاه بدرگاه اکبری شتافت خواجه محمد به احمد نگر رفته در خدمت برهان نظام شاه اعتبار یافت و ناظم ملکت گشت در آن اوان شیخ حسن نجفی باحمد نگر رسید خواجه محمد معتقد او شده هژده سال بخدمتش سر برد و کتب خوانده را بار دیگر تکرار کرد و آداب صوفیه آموخت پس چون نظام شاه تبیره نظام شاه مسطور بسلطنت نشست حکومت برار یافت و بعد فوت او به برهان پور و از آنجا

بسورت بندر رفت و همه را ترک داده بمنزوی گردید خانخانان بغایت معتقدش بود شصت و نه سال عمر یافت درست و عشر و الف درگذشت خداشناس تاریخش یافته اند از تالیفات اوست شرح گلشن راز و حاشیه نفحات و حاشیه فصل الخطاب و خطبة البیان و دیوان شعر و غیرها پسرش **محمد تقی نام واقف تخلص** بحکام ارث علم صوفیه نیک میدانسته اول باعبدالرحیم خانخانان بسر می برد و در اوایل عهد شاهجهان امارت بنگاله یافت بعد چندی معزول شده بدرگاه شاهی معزز بسر می برد اشعار خوب دارد **فسونی** محمد بیگ نام اصلش شیراز اما در تبریز نشو نما یافته اول در ماوحان شاه عباس ماضی و سلطان خرمه میرزا انداج داشت پس بهند آمده بخدمت اکبر بادشاه پیوست و بعد فوت او بشاهزاده پرویز ابن جهانگیر رسیده و در سبع و عشرین والف در شهر الله آباد درگذشت دیوانش متداول ست **قربی** پسر خال شاه فتح الله شیرازی بوده در تذهیب دستی تمام داشت در هند آمده ملازم اکبر بادشاه شده و انجا درگذشت **قدری** برسم تجارت بدکن آمده هنگام مراجعت براه دریا غرق گردید **قیصر بیگ** در عهد شاهجهان بهند بسر می برده شعر برجسته میگفت **کامل جهرمی** شعر خوب می یافته **گرم** میر ابوالکرم نام خوشگو بوده **مکتبی** علم از علامه دوانی یافته بمکتب داری قیام می نمود لهذا مکتبی تخلص گزیده از شعرای متاخرین لیلی مجنون را به از وکسی نگفته **مسلمی** شاعر سحر سازیست سلم طائفه **محنا** بهند آمده با ملا صبوحی هم صحبت گردیده درگذشت **ممتاز** از وطن به پٹنه آمده در خمس و اربعین والف درگذشت **محنا** از وطن بهند آمده در عهد قاسم خان به بنگاله میگذراند **مالی** شیخ ابوحسان نام طبیبی حاذق بوده و شعر میگفته **مقیما** شاعر خوش فکر ست **میرزا** از وطن بهند افتاده اشعار خوب دارد **نظام** از سادات دست غیب ست معاندی شجره ایشان طلبیده دستی از غیب باشجرهٔ ایشان پیدا شده لهذا باین لقب شهرت یافتند شاعری والا مقام ست در سی سالگی فوت کرده در جوار مرقد خواجه حافظ مدفون دیوانش متداول **نویدی** کلامش نوید لطافت میدهد **نعیما** درزی خیاطان میزیسته اما جامه شعر را خوب میدوخت **نادرا** در فن سیاق شهره آفاق زیسته شعر برجسته میگفته **نجیبا** دوحه سخنش نجیب و زاده طبعش عجیب واقع **نصیر** ملا ابراهیم نام در قصاید بخ مدایح ائمه زبان نکشوده **نکهت** از ولایت خود بهند آمده کلامش رنگ و بوی خوشی داشت **وهمی** مردی ظریف و ندیم بوده و شعر برآن روش میگفته **واحد** میرزا باقر نام در عهد شاهجهان به اسلام خان حاکم بنگاله بسر می برد و در شعر یگانه زمانه **مولوی میرزا محمد جعفر** باراده سیر هند وارد ٹھٹھه گردیده چندی در خدمت مخدوم محمد معین مستفید شده بمعائنه جوهر ذاتی و سیر مخدوم مذکور بدست شیخ شکرالله ناظم ٹھٹھه احوالش بصاحبزادهٔ محمد خداداد خان رسانیده با عزازش طلبیده

سالها نزد خود ماند و چون او با پدر آزرده جانب هندوستان افت و برادرش محمد مراد با نجان از سفر ایران مراجعت
نمود بتهمت خون شیخ شکر الله از نظر نواب خدایار خان المعروف بمیان نور محمد والی سند افتاده معتوب گردید
و دران اندوه نور باصره در باخت و عنقریب درست شد پس از چندی نواب مذکور ش باز باعزاز طلبیده در خدمت
ماند و برای وی بتحریر جعفر جامع مشغول شد قضارا چون نواب نامی بگذشت پسرش مراد با نجان بر صدر ایالت
جلوس کرده ویرا بیش اعزاز داد و چندی نگذشته بموجبات چندی از نظر عاطفتش فرو افتاده رخصت زیارت
عتبات عالیات گرفت چون بکرالہ رسید انجا هم فلک مخالف یافته باز سوی بندر کراچی معاودت کرده چون
در انولا محمد مراد با نجان بهم جام کرالہ وارد کهات شده بود ورود این معاودت حاسدان بعرض عرض کرده
بجرم روانه کوی عافیت ابدش کردند سبع وستین والف ماته در اکثر علوم ثانی دانی و در جعفر و تکثیر و عزیمت
کانی بوده آقا محمد رضا نخست در سال هزار و صد و هشت و پنج هجری وارد تته شده بعد چندی جانب هند
شتافته یکچند در محمد آباد آباد کرده میان نور محمد بخدمت مولوی جعفر مذکور هم اوتاق بودیم جوانی شائسته
خوش فکر بود جوهری از بلاد فارس جوهای بسیار درون شهر دارد اردشیر آنرا بنا کرده در مجمع الغرائب
مذکور که آنجا چاهی است در قعرش دیگ سین سرنگون دران ثقه ضیق آب گرم ازان بیرون می آید چندانکه
چاه پر آب شود تا مردمان بی دلو و رسن آب گیرند لار طولش صد عرضش اکوم از شهرهای قدیم است بانیش
در تاریخ صبح صادق بلاش بن نرسی اشکانی مرقوم لنبک سلاطین لار بکرکین میلاد که در زمان کیخسرو بوده
میرسد گویند چون کیخسرو خواست بدرون غار در رود و هریک از ولایت ایران بیکی از پهلوانان
داده از انجمله لار را بگرکین میلاد اما صاحب تاریخ جهان آرا گفته که این گرکین میلاد غیر است چه بدین نسق که
او ذکر کرده از زمان گرکین میلاد تا زمان کیخسرو تفاوت فاحش ظاهر چنانچه منسبت ابراهیم خان بن محمد بیگ
الونشروان بن امیر ابوسعید بن علاء الملک بن جهان شاه بن قطب الدین مبشر بن سبا زالدین محمد بن علاء الملک
بن سیف الدین نصرت بن کالنجار ثانی بن علاء الملک بن قطب الدین مؤید ثانی بن کالنجار بن امیر قطب الدین مؤید
یاقوی بن امیر وهب زنگی بن امیر معز الدین حسین بن امیر اسد الدین بن امیر بهاء الدین ابو القاسم لنبک بن امیر وهب
وهب الدین بن امیر بدر الدین بن امیر شرف الدین اسعد بن امیر جلال الدین بن ایرج و جلال الدین بن ایرج
اول حکام اسلام است در عهد عمر بن عبد العزیز مسلمان شده و ایرج پسر گرکین است و گرکین پسر لاوبن گرکین بن
طهمورث بن قباد بن بهمن بن اردشیر بن لاد بن فیروز بن بهرام بن بهمن بن نرسی بن قباد بن لاد بن گرکین بن میلاد از امیر

قطب الدین یاقوتی تا ابراهیم خان تاریخ جلوس و وفات معلوم شده مرقوم میگردد **انگه** امیر قطب الدین الملقب بیاقوتی در پانصد و نود و چهار جلوس کرد و در شش صد و چهل و هشت در گذشت **بعده** امیر کالنجار بجای پدر بحکومت رسیده در ششصد و هشتاد عزلت گزید و در گذشت **بعده** امیر قطب الدین موید ثانی بن کالنجار والی شده در ششصد و نود و نه در یکی از حروب بقتل رسیده **بعده** علاء الدین بجای پدر نشسته در هفصد و سی فوت کرد **بعده** کالنجار ثانی جلوس کرده در هفصد و پنجاه در گذشت **بعده** حاجی سیف الدین نصرت بن کالنجار جلوس نموده در هشصد و شانزده در گذشت **بعده** علاء الدین کرکین شاه جلوس نموده در هشصد و بیست و سه فوت شده **بعده** مبارز الدین محمد نشست و در هشصد و چهل و سه در گذشت **بعده** قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد بتفویض پدر بسلطنت رسیده در هشصد و پنجاه و نه بعالم باقی توجه نمود **بعده** امیر جهان شاه بن مبشر بمسند پدر متمکن گردیده در هشصد و هشتاد و سه فوت کرده **بعده** امیر علاء الدین بن جهانشاه بسلطنت آبا سریر آرا شده بچند سال وفات کرد **بعده** امیر هارون بن علاء الدین جانشین پدر شده تا نهصد و بیست و هفت کامران ماند **بعده** الونشروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بعد عم بجایش نشست عادل تخلص داشت و گاهی شاهی تخلص کردی در نهصد و چهل بدست مجهولی کشته شد **بعده** ارکه دیوانه همیشه کارد در دست گرفته در بازارها و برزنها گردیدی و میگفت که کاوکلان را خواهم کشت پس روزی برسم دادخواهان پیش رفته بزخم کارد کارش تمام ساخت **بعده** ابراهیم خان بن محمد بیگ بجای عم زاده قائم شده از وبست **ه** باقی تحصیل یار و یار در دل بوده است ۱۲ حاصل تحصیل تحصیل حاصل بوده است مردم نیک از دل بکیار برخاسته اند مثل **مولانا کمال الدین حسین** ابتدا کسی که بر حاشیه قدیم نوشت او بود **مولانا علاء الدین** ولد مولانا کمال الدین حسین بر شرح عقائد مولانا سعد الدین حاشیه دارد **مولانا عبد الغفور** عالی متبحر برخاسته حاشیه بر شرح ملا نوشته بنا بر ادب استاد شاگردی اصلا اعتراض نکرده واگر سخنی بخاطرش رسیده بطریق لایقه آورده **مصلح الدین** بغایت دانشمند متبحر بود مدتی بدرس مرزا شاه حسین قیام داشته در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمائة بمکه رفته از وست شرح شمائل نبوی و حاشیه تفسیر بیضاوی و شرح فارسی منطق و حاشیه بر شرح هدایت وغیره **صدر الدین محمد** از فضلای کمل است بدکن وارد گردیده مخاطب بافضل خان شد کلامی تخلص میکرد **شمس الدین محمد** برادر صدر الدین محمد چندی در طرشت ری قاضی بوده بحرمین شده بدیدن برادر سوی دکن مراجعت نموده بهکر رسیده رحلت نمود چند مرحله سوی برادرش مانده

مانده بود که سفر آخرت گزیدی خمس وسبعین وسبعمایة علمی تخلص میکرده **محی** از شاگردان علامه دوانی بوده در ولایت هند وغیره بکیاحت گذشته شعر بر جسته دارد **حریفی** پسر موالی همچو پدر در شعر خوش سلیقه بوده **خضری** از شعراست در اربعین والف درگذشته **خورستان** در صبح صادق منسوب بغیلام پسر سام نوشته ولایتی ست حد وودش تا ولایت عراق عرب وکردستان واستان وفارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سن اربع واربعین واربعمایة بخورستان دلوایع آن زلزله درست داده که خلق کثیری هلاک شده وکوهی منفرج گشته از میانش نامزد بانی ظاهر شد از آجر وگچ که گویان در میان کوه پنهان کرده بودند از امیر المومنین علی منقول ست که دجال از اصفهان بیرون آید ومقدمه وی مرده باشد مهران نام از خورستان در عهد خلیفه ثانی هرمزان حاکم آن امصار بقبول اسلام کرده اهواز طوسش قنا عرضش لاذکوره معتبر خورستانست چنانچه توابع را بنام او خواندندی هوایش را کمال بدی وگرمی بوده آورده اند که هر که سالی در انجا مقام کند در عقل خود نقصان بیند بانمیش اردشیر بابکان ست **شوش** از شهرهای خورستان ست بنای جهلائیل جد ادریس ع از این مقنعت که اول بنای که بعد طوفان نوح ع در جهان بنا شده سور شوش است وسام همت بر بنای آن گماشت ابوموسی اشعری در زمانه خلیفه ثانی آنشهر را فتح نموده سیصد خزینه از انجا پدید آمد پس ازان بخانه رفت دیده که پرده بر دران آویخته اند چون قصد درون کرد بوانش بگریست وسوگند یاد کرد که درون خانه مالی نیست مگر تابوت دانیال ع چون در بگشادند کسی بود شخصی بران خوابیده اصلا خللی در جسمش راه نیافته بفرمود خلیفه ثانی دانیال ع را در قعر آبی دفن کردند ماهیان آن آب چندین سال بماندند که کس را نه هره صید کردن آن نبود در عجایب البلدان آمده که هر زمانی که دران شعبه بودی ماهیان بدان التفات ننمودندی **عسکر مکرم** طوسش قدل عرضش لانه شهری بانام بوده ابن العسکر بن طهورث دیو بند در انجا شهر بزرگ ساخته وانرا لشکر خواندکرت دیگر رو بویرانی نهاد مکرم در حینی که از جانب حجاج بخورستان رفت وذخزاد را بکشت وآن شهر را آبادان ساخت موسوم بعسکر مکرم گردانید این سه شهر ندکور الحال خرابند واز شهرهای سابق خورستان وزنفول وششتر وغیره است **دزفول** از انبیه اردشیر بابکان است شهری کوچکست با مضاف بسیار **شامح ومطران** دو قرای معمور مضاف وبند در حدود وش درختان زرین اند که شگوفه زرد وبسیار بقا است وثمره نمیدهند **شستر** بعضی بشوشتر وبرخی بتشتر تعبیر کردند طوسش قدل عرضش لال دارالملک خورستان است بعضی بنای شاپور بن شاپور دانند صاحب نزهة القلوب بنای هوشنگ بپیشدادی نوشته

پس اردشیر تجدید بنا کرده و بنایش بصورت اسپ نهاده مردم نیک از و بسیار برخاسته اند **سهل بن عبد الله تستری** از مجتهدان صوفیه است گفت یاد دارم که حق تعالی فرمود الست بربکم در شکم مادر بودم گفتم بلی در بیست روز یکبار افطار کردی دگاه بودی که در چهل شبانروز یک مرتبه بادام افطار نمودی **شیخ محمود** از اعیان صوفیه بوده شاهد حالش کتاب گلشن راز است در عشرین وسبعمائة درگذشته **ابو الوفا در** شاعری مشار الیه زکیته **بمولانا عبد الله** فضیلتش بمرتبه اجتهاد رسیده **مولانا عبد الله ثانی** در تحصیل علوم دینیه و معارف یقینیه بر اقران فائق بود در قرب بیست سال در نجف اشرف متوبات آخوندی اندوخته **قاضی نور الله** صاحب مجالس المؤمنین **مولانا بیسی** مدت سی سال در هرات باشواد فضلا گذرانیده آخر فضیلی برمزارش رسیده دران درگذشت **رازضی و نیازی و نشاطی و نجما** از شعرای معروف آنولایت اند **امیر علاء الملک** مرعشی معلم شاهزاده شجاع در اصناف علوم تجرد داشت از مصنفات اوست مهذب در منطق و انوار الهدا در الهیات و صراط الوسطا در اثبات واجب و غیر ناشعر هم می گفت **امیر ابو المعالی** برادر امیر علاء الملک درست و اربعین و الف در بنگاله درگذشت از مصنفات اوست تفسیر سورة الاخلاص و رساله عدالت و آموفرج العلوم و دیوان **امیر علاء الدوله** برادر امیر علاء الملک شعر خوب می گفت **تقیا** از فضلای عصر بود در تاریخ مهارت کامل داشته از دست کتابی در هیئت اول ملازم عبد الرحیم خانخانان بعد ازان منظور نظر اکبر بادشاه شده و در عهد جهانگیر ترقی نموده بصدارت رسید و موریخ خان خطاب یافت بعد از عشرین و الف درگذشته **الفت ملا داود** نام شاعری خوش کلام است **آقا اسد** از شیرین بیابانست **ملا حسن علی** از لطیف طبعان انست **نسبت محمد صالح** نام صافی طبع بوده **کرمان** ولایتی است وسیع کرمان بن فارس آباد کرده در گزیده مسطور که چون اردشیر بر ملوک طوائف دست یافت متوجه کرمان شده و در آنجا مردی بود مفوض نام سپه سالاری داشت موسوم بنجت کرم که کسی را با و مقاومت نبوده اردشیر با و جنگ کرد و مغلوب شد آخر بحیله یکی از پیشه کاران او را بفریفت تا بخت کرم را هلاک کرد **گویند** کرمان با و منسوبست در صبح صادق بنای خسرو بن بلاش بن نرسی انشکانی مرقوم نموده **گویند** بعد از کشته شدن بخت کرم اردشیر شهر کواشیر را بنا نهاده که سالها دار الملک کرمان بود احمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و اکثر آن شهرها را هوای معتدلست و شهر کلان آن **جیرفت و سرجان** است اورنام مرضی است از مضافات کوه بایان در وکه درخت انجیرش سالی نه ماه بار دهد و در حوالی کوه بایان پسته است که خاکش عوض صابون بکار آید و عجایب البلدان آمده است که در

جبال کرمان سنگهاست که چون برهم سایند باران ایدو الیضا سنگی است که چون هیزم می سوزد و هیزمی است که آتش نسوزد و همدر انجا معدن طوطیا است و محاذی کرمان کوهی که چون سنگ آنرا قدری بسایند و در ظرف پر آب کنند البته صورت آدمی در ظرف قرار گیرد موسوم است بجبل الصور و الیضا چون از تهستان بکرمان روند بر دست راست پانزده فرسنگ بیابانی ست موسوم به بیابان مفضوحه سابق آبادانی در انجا بوده سنگ کشته کهواره در انجا یافتند سنگی و در آن کودک سنگی الیضا در حدود کرمان چشمه ایست موسوم بعین سلیمان و میان قلعه در سوابق ایام هرشاهزاده که در آن قلعه آب آن چشمه خوردی البته شاه می شد از سلجوقیان یازده نفر در کرمان ایالت کردند اقبال ایشان صد و پنجاه سال اول ایشان قاورد بن چغربیگ بن میکائیل بن سلجوق است که در سن ثلث و ثلثین و ثلثمائة از قبل عم خویش طغرل بیگ حاکم فارس و کرمان بوده و بعد از او اولادش ده کس چنانچه در مجلد اول مذکور قدم بر سریر سلطنت نهاده در سن ثلث و ثمانین و خمسمائة فلک زمام ملک داری از ایشان گسسته ملک و دیار که از قوم عزبودان مملکت را متصرف گردید مردم نیک از دلیار بر خواسته اند مثل **شاه شجاع** بزرگ و محتشم روزگار بوده **گویند** چهل سال نخفت و نمک در چشم می انداخت چشمهایش چون درکاسه خون شده بود و شبی بعد از چهل سال بخفت خدایا اجل و علا بخواب دید گفت بار خدایا ترا به بیداری می جستم در خواب یافتم ندا آمد که این بهره آن بیداریهاست **شیخ اوحد الدین حامد** بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ محی الدین در کتاب فتوحات و دیگر رسائل از وی حکایت بسیار کرده چون در سماع کرم شدی پیراهن امرادان چاک زدی و سینه بر سینه ایشان نهاده مالیدی چون ببغداد رسید المستضر بالله پسری خوب صورت داشت احوال شیخ شنیده گفت مبتدع و کافر است اگر چنان کند بکشمش و بدیدنش شد شیخ دریافت گفت نه سهلست مرا بر سر خنجر بودن نه در پای مراد دست پی سکر بودن نه تو آمده که کافر پیر ایکشی نه غازی چو توئی بجاست کافر بودن نه خلیفه عذر خواسته مرید شد **امام شمس الدین محمد بن الطفان** در دریای طریقت غواص بحر حقیقت بوده چند کتاب در بیان حقیقت و طریقت از نثر و نظم ساخته **طیان بیمی** از شعرای متقدمین است طیان بالفتح و التشدید کلکار را گویند مشتق از طین و میم **بم** از شهرهای کرمانست در نثر و نظم بیهمتا بوده **فضل الدین** افضل شعرای عصر بوده **کمال الدین** خواجه از اکابر آن دیارست کنیتش ابو العطاء و اسمش محمد بن علی نخل بند شوشتری گفتندی همسه در اثنای سیاحت نظم نموده دست ارادت بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی داده مرید شد **عماد فقیه** در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و مکرم بود شاه شجاع اعتقادش فزاوان داشت در

حبیب السیر آورده که وی که بداشت باوی نماز میکرد شاه شجاع این را از خوارق او دانستی خواجه حافظ اشاره بآن کرده ؎ ای کبک خوش خرام که خوش میروی بناز ؎ غره مشو که گربه زاهد نماز کرد ؎ شیخ اذری در جواهر الاسرار آورده که در سخنان متقدمین و متاخرین میتواند بود که حشوی و خطائی سر زده باشد الا سخنان **عماد فقیه** که از ان مبراست **خرمشاه** شاه دیار خرمی بوده از خطام جهان بدانچه ضروری بود خرسند گشته گاه گاه شعری گفتی **قاضی شهاب الدین** محمود از سلسله قضات آنشهر و بمزید علم و تقوی موصوف و سخنان طبع رنگینی داشت **خواجه شهاب الدین عبد الله** البیانی در حبیب السیر آمده که وی در چمن دولت ابو الغازی سلطان حسین مرزا نشو و نما یافته در ریعان جوانی بمنصب صدارت یافت بعد از چند گاه قدم بر تر نهاده جای امیر علی شیر بنقش خاتم تمکین داد بعد فوت سلطان از و اگزیده تا در گذشت اشعار آبدار بادگار دارد **شاه جهانگیر هاشمی** از جانب پدر بخارا و اسطه بشاه قاسم انوار میرسد و از جانب مادر بشاه نعمت الله نور بخش می پیوندد در سیر سیاحت بسند آمد مرزا شاه حسن ارغون غایت حرمت باوی سلوک کرد بعد چند سال مراجعت فرموده در حوالی کهیج مکران بدست قطاع الطریق شهید شد مظهر الآثار در تتبع مخزن الاسرار گفته و دیوانی بانظام شعر دارد **میر فضل بیگی** وعمه زاداش **امیر صافی** که از وطن بجز آسان آمده استعداد کلی داشت در رفرت عبید الله خان بقتل رسید **شیخی و واحد** که بمیر اقتلو شهرت داشته از مستعدان و افضل شعرای آنجا اند **واصفی سمرقندی** نود سال عمر یافت در عهد سلطان حسین میرزا سی سال در هرات بتحصیل علوم کرد و بوطن آمد سی سال وعظ گفت و سی سال بطاعت در گوشه گذرانید از مولفات اوست تحفة العارفین و مرات العاشقین و خلاصة السیر و مناظرات السیر و العالم و مناظرات السیف و القلم و دیوان شعر **افضل الدین** از افاضل شعرا است **امانی ملا عبد الله** نام بهند آمده ملازمت میر جمله شهرستانی گزید صاحب دیوانست **بیانی** تخلص خواجه عبد الله مروارید است که از اعاظم امرای سلطان حسین میرزا بوده در اثنی عشر و تسعمائة فوت کرده از و دارد اتش دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات موسوم بمونس الاحباب و تاریخ و منشات و دیگر تاریخ منظوم و شیرین و خسرو است **تائب صاحب** در دود و ذوق بوده روزی قوالی رباعی وی میخواند بگریست و گفت باز بخوان پس بکیفیتی رسید که دیگر روز در گذشت رباعی اینست ؎ یارب بنیاز و ناز ستان الست ؎ تائب ز کان ز جام هشیاری مست ؎ آن لحظه بخشای که بر هم سائیم ؎ ما پای بپای دوستان دست بدست ؎ **صوفی** اصلش کرمان اما در شیراز توطن داشته اکثر رباعی میگفت **علا** از صاحب

طبعان علاست **عارف** اسمعیل نام معروف بصحابی است از مشرب صوفیه خوش بهره داشت و رباعی خوب
می گفت **عرب** آقا کاسه گرانجاست کاسه طبعش مالامال سخن آبدار بوده **قیدی** از وطن بوان عجم رفته
گذرانید **خواجه** کلان از خوش طبعان **نجاتی** از **بافق** من اعمال کرمان است شاعری صافی بیان بوده **همتی**
محمد افضل نام از بافق شاعر و خوشنویس بوده خدمت استیفای موقوفات یزد داشت شوخوب می گفت
جنبیس بلده از بلاد کرمانست در صور الاقالیم نوشته که از عجایب او انکه در ان شهر هرگز باران نبارد
و در حوالی بارد **صیح** از مکران طولش صط عرضش لح **مکران** بعضی از اقلیم دویش هم شمرند شهرے
نزدیک بزمین سنگ واقع در تحفة الغرائب آورده که در نواحی مکران شهریست در ان قنطره کهنه اندازیک
سنگ هرکه بران قنطره بگذرد قی بسیار کند ولهذا هرکه بقی حاجت آرد بران بگذرد الیضه در حدود مکران کوهی است
بلینکان نام چون از وی کلوخی گرفته بشکنند بموضعی شکستن او صورت آدمی پیدا شود نشسته یا ایستاده یا خفته
بحالت شکنند و اگر آن کلوخ را کوفته با گل سازند و بعد خشک شدن بشکنند همان صورت آدمی پدید آید **سیستان**
آنرا اسجستان نیز گویند چه سجستان بن فارس آباد کرده و بزابلستان و شهر نیمروز نیز شهرت دارد اهل آن دیار
را سکری نیز میخوانند عرب معرب ساخته سجزی نیز کردند در مجمع الغرائب مرقوم که اول قلعه اش کرشاسب
ساخت بعد ازان بهمن تجدید عمارت نمود در سکان نام نهاد عوام سکستان خواندند ازان سجستان شد هوایش
گرم و وافی قتال در وپیدا شد در زمان بنی امیه که در اکثر بلاد بر منابر بجو شاه ولایت میکردند اهل این شهر
باوجود جفاها آنرا اختیار نکردند صاحب مبارک شاهی آورده که در همه سجستان یک کوهی است ماری که از بهشت
آمد بران کوه افتاد و هنوز زنده است دو جناح دارد سبز و سرخ از عجایب آن دیار ریگ روانست نزدیک
نزدیک اوق و قلوگاه و آن کوهی که قریب ثلث فرسنگ بلندی دارد دیگردی او ریگ روان گرفته و در انجا چند
مزار متبرک است مردم شهرهای جمعه بزیارت آنمقام میروند و چون بسر کوه میرسند خود را بر روی ریگ رها کرده سهل پایان
می کنند و در آنوقت آواز نقاره و نفیر و کورکه از میان آن کوه بنوعی مسموع شود که گویا پنجاه هفت نقاره و کورکه
را یکبار در خروش آورند عجبتر آنکه چون بپای کوه می رسند هر ریگی که بپایان آمده بار میکرد و دو هرگز تخلف نمیکنند
از صاحب فتوحات و نگارستان مرقوم است که در سنه خمس و عشرین و ستمائه طائر بهادر نوجی از رجال ابطال
مغول را بولایت سکستان فرستاد و ناقلوبزرگ را که برکن شمال و مشرق شهر واقع شده محاصره نمودند ایام محاصره
امتداد یافته در میان مسلمانان وبای بانیوجه که نخست دمان در دکردی و دندانها را جنبانیدی و در روز سیم

بمیراندی حادث کشته حاکم قلعه شبی مقرر کرد که فردا هفصد مرد بر دروازه شمال در کمین ایستند و جمعی از دروازه شرقی متوجه غزا شوند و هرگاه آواز طبل از پشت دروازه بر آید ایشان از کمین گاه بیرون آمده از عقب مغول در آیند بر ان قرار چون فردا دروازه شرقی مفتوح گشته غازیان بجنگ شدند و بوقت طبل نواختند کسی از کمین گاه بیرون نیامده و دو سه نوبت مکرر گردید کسی ظاهر نشد ملک شخصی جهت اخبار فرستاده دید همه خود بخود مرده اند گویند دران آوان عورتی مرض مذکور پیدا کرده شب سیم یقین مرگ کرده دختر خود را که از جان عزیز داشت خالبست و در خالبستن چنانچه رسمیست انگشت خود را بآب دهان تر کرده آخر از دختر و جمیع عزیزان وداع کرد و خفت و مرگ را آماده ماند صبحی چون از خواب بیدار شد خود را صحیح و تندرست یافته این خبر بمردم رسید بعد خوض ظاهر کردند که سبب حیات و استحکام دندان همان انگشت بآب دهان تر کردن وی وقت خالبستن بوده پس همه بآن مبتلا صحت یافتند از مردمش ابو عبد الله سنجری بارها بر توکل راه کعبه طی کرده **خواجه عبد الله طاقی** در زهد و عبادت شهره آفاق بود خواجه **معین الدین** سنجری شیخ الشیوخ طریقت است بخط وی نوشته یافتند که در بغداد بمسجد جنید بملازمت خواجه عثمان هارونی رسیدم گفت دوگانه بگذار گذاردم فرمود در بقیا بنشین نشستم فرمود سورة البقر یکبار بر خواندم گفت بیا تا بخدا رسانم پس مقراض برگرفت و کلاه چهار ترکی بر سر و کلیم خاص خود عطا فرمود آنگاه گفت بنشین و هزار بار سوره قل هو الله بخوان خواندم گفت در خانواده ما همین میکروند شب مجاهده است بر دو یک شبانروز زنده دار دوم روز بخدمتش رسیدم گفت نظر بالا کن سوی آسمان دیدم فرمود چه می بینی گفتم هزده هزار عالم دیدم پس فرمود بر و کار تو تمام شد **ابو الحسن علی بن جوبوع الفرخی** رشید و طواط گفته که فرخی در عجم چون متنبی در عرب است از شعرای آل ناصر می باشد پیش سلطان محمود غازی آسایش بسیار دیده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فرخی پسر جوبوع غلام امیر خلف بود بشوزغنه پیش بطربی افتاد خدمت دهقانی از دهاقین سیستان کردی هر سال دو لیست کیل گندم و شصد درم وظیفه داشتی چون زن گردپی نواشد قصد بدهقان کرد او عایشش نکرد مایوس شده از صاد رود وارد نشان محمودی می جست تا شنید که امیر ابو المظفر ناصر الدین چغانی که از جانب سلطان محمود حاکم ملبخست این مردم را تربیت می نماید در راه قصیده گفته باو پیوست در اول زولیده حالیش دیده استحقار کرد و آخر جا یافت و تحمل بسیار انداخته متوجه خدمت سلطان محمود غازی شد در نزدیکی شهر بدست قطاع الطریق مقتول گردید **ابو الفرخ** شاعر جسته در زمان ابو علی سیجور بوده **شمس الدین محمد** مبارک شاه مخزنی نیروز بود

اشعار روشن دارد **امام شمس الدین محمد** بن نصر از زادهای بحر و بخشش مجمع البحرین است که میان شریعت و حقیقت ازدواجی داده **فرید الدین جاسوس الافلاک علی المنجم** فرید عصر و وحید دهر بوده برادر او **نصیر الدین** شوانی وزیر مملکت نیمروز بوده اما فرید الدین برادر التفات نکرده همواره باهل فضل صحبت میداشت **اجل العالم نصیر الدین محمد** غوثی در تذکره خود آورده که از سیستان وی بر سالت غور رفت سلطان غیاث الدین و میرانبیار نواخته **زین الدین** السنجری باو فوق علم و سرعت فهم موصوف صاحب دیوانست **بدیع الدین** ترکو شاعر و سخن بوده **ملک جلال الدین** از ملوک آن ملک است نشتبش بکبخسرو میرسد مضامین برجسته می بسته **امیر کمال الدین** امیری صاحب کمال است وکالت ملوک آن دیار داشت شوخ نیکو می گفت فردا از بسکه شدم همه تقاضا از خاموشیم سوال خیزد **قاضی احمد المشهور بقاضی لاغر** از مستعدان آن زمانه است چون در سیستان قاضی دیگر برادر تنبل نام بود و جسم بزرگ داشت این را لاغر گفته اند در علم فقه بی بدل بوده در شعر و معاملیقه خوب داشت وقتی از حاکم آن دیار رنجیده بقندهار رفت و قاضی شده این ابیات در معذرت نوشت منه شهنشها ز کرم عذر بنده را بپذیر به صحت دو سه روزی اگر کناره کنم ز خدمت تو مرا مالغست امر قضاء تو خود بگو که بامر قضا چاره کنم به **ورثمان** و حسین و تسمانه در گذشته **قاضی بصیر** برادر قاضی لاغر است در سن چهارده سالگی مکفوف البصر شده بسیاری از سندها و لات بالبقید ضبط داشت و شعر می گفت **عاشقی** از نیکو طبعان آنشهر و مکان بوده حج گذارده و در خدمت بدیع الزمان مرزا صفوی حاکم سیستان بسر میبرد **ابو الفتح** از ملک زادگان آنجاست شوخ خوب می گفت **بیکسی** مرد فاضل از قید و تکلف معرا بود در هرات مانده بسوداء گذشت **زین الدین** از فضلای شعراست **شجاع وطبعی** میر کمال الدین حسین نام و **غافل** ملک خسرو نام از شعرای نامداران آن دیارند **فراه** ولایتی است مختصر و ریگ فرنگیش کوهیست مارندگی نام و در ان طاقیت از سنگ که دائم از و آب میچکد مردم بزیارتش آیند و دست بدعا بردارند اگر چکیدن آب زیاده شود برداشتن مطلوب ایشد است ولا مایوس باز گردند **شامان** فراه قومی بزرگ بودند بعضی از ایشان بمرتبه ولایت رسیدند **ابو نصر** صاحب انصاب العصبان از انجاست **و امام الدین محمد بن محمد** از شعرای آنجا است قاضی بر کار فضلا است **بیخودی** بغایت کریه منظر و مضحک بوده یکطرف رو و یکچشم و یک سوراخ بینی و یک نصف دهن نداشته فاضل گرگشس خواندندی **قندهار** طولش قزم عرضش لج ها شهر بندی استوار داشت هرکه محاصره کردی در نظرش شهر بند از سعود بالاتر آمدی و دقلوچاهی عمیق از سنگ خارا بود کسانی که خون کردند آب آنرا جاری دیدند چون آب می کشند برگهای درخت شا

گیاه برمی آید در صبح صادق مذکور که در اربع وثلثمائة هجری برجی از برج قندهار بیفتاد از آن میان هزار سر آدمی ظاهر شده همه را بیک دیگر بسته بودند و در گوش بیست و نه سر رقعها بود بر بسمان بسته نام آنکس بران نوشته و از ان آسامی است سریح بن سنان حسنان بن زید خلیل بن موسی و آن رقعها موبخ بودند تا بریخ سبعین هجری از مضافات واورسر زمین دار الملک سوری جد سلاطین غوریه دیگر لسیف طولش قه ۱۰ عرضش لح ۱۰ شهری بعظمت بوده در ناحیه اش گنبدی دران دو قبر است که ایشانرا شصت زادهای گنبد سربازی گویند مکرر آ سقف آن دو گنبد را پوشانیدند صاحبش نگذاشته یافتند و اصلا از ان گل و خاک چیزی درون گنبد نیفتاده و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی است نوقان از قریات بست است در تاریخ مبارک شاهی آمده که روی شیخ همچنان بر جای نماز بجانب قبله بود و بعد از چهار سال که از عالم رفته همچنان نشسته بوده است قاضی آن دیار از کمال شفقت شیخ را تکیه داده عنقریب وفات یافت و لبسیاری از اهل و عشائر قاضی نیز مرده اند که تا مادام که شیخ را بحال سابق نشاندند آن انقلاب رفع نشد میر معصوم نامی تخلص بهکری در تاریخ خود بعضی عزائمات آنجا معائنه کرده نوشته آنرا مندرج مینماید انگه بجنوبی نام موضعی دو کروه مغرب رویه قندهار است قریب آنکوه ودران غاری که چون مردم دران درمی آیند بعد اندک رفتن بایوان و منازل که از سنگ تراشیده میرسند شپرکهای کلان برابر موش گیر در ریزه لبسیاری بینند بیشتر که میروند منزل دیگر پیدا می شود و روبی مشعل نتوان رفتن و چون مشعل افروزند شپرکها خود را بر مشعل زنند و کل کنند و برآدم شور آرند که رفتن نتوانند گویند آنجا طلسمات و چرخی ساخته اند و آنجا خشتهای طلا با باحسن ابدال تخته بران چرخ انداخته از آنجا گذشته یک خشت طلا برآورده بود و عمارت بیسطاق است بامنیش بابر بادشاه در کوهی موسوم بسبر بوزه از سنگ بریده اند طاق در غایت ارتفاع شیرفرب آب از غنداب اکثر باغات و مزروعات آن دیار بران آیند در ایام بهار مردم برو روند اما لبسیاری از دهشت نتوانند بالا رفت در انجا کتابخانه بنام بابر بادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندالی پسران بابر است میر معصوم نام همایون پادشاه و اکبر بادشاه و نام شهرهای ممالک محروسه بران افزوده و از سابق نزده تن ساخته نزدیک مابین کوه که طاق مذکور دران واقعست غار است انتهایش بغار خشتهای طلا مابین ملحق هفت هشت کروه و کوهی که در دامنه قندهار واقع در و مخلصه بسیار میرویدکه تریاق زهرهای مارست بالای آنکوه آنشکوه قدیم عمارتش از خشت خام طول و عرض دو گز و سطری یک وجب گویند تا هر سال بیماری و بارو دادی شاطهماسب سلطان حسین میرزا را که حاکم قندهار بود امر فرمود تا

تا بر کنار جوی که در حوالی شهر جاریست و مردم آنش میخورند بسیار بکار رندی الجمله تخفیف دران رفته از بزرگان صاحب مقامات که دران دیار آسوده اند یکی شاه مسعود ابدالست کوهی در دامن قبر متبرک آنش واقع گنبد وسیع دارد اکثر میوه بسیار در وخود رو دست و چشمهای آب جاری هست و این دران دیار مختصر آنجا هست چنین مذکور که آن برگزیده کردگار در حیات خود تا کی نشانده بود الی یومنا باقیست و قریب بآن کوه زمینی هست که آنرا تنبل میگویند خربوزه و هندوانه در و لیکن خوب می شود آنرا کاریز آب میدهند و غیر از تنبل هر جا که خربوزه میکارند دران نصف و یا بیش و کم کرم می افتد و آن طرف که در و کرم است همچو سنگ سخت می شود دیگر باباحسن ابدال از سادات صحیح النسب سبزوار او در مبدا حال که ذوق یافته بزیارت حرمین رسیده چند سال گذرانده در زمان سلطنت میرزا شاهرخ سبزوار تشریف آورد و شاهرخ میرزا نسبت ارادهٔ بخدمتش بهم رسانیده و بسفر هند مکلف همراهی شده و حین مراجعت در موضع لنگر قندهار رحل اقامت انداخته مرید از افزود که ازین زمین بوی محبتی می یابم پس آنجا مانده و در گذشت مزار ایشان در جامع رفیع که مشرفست بر ارغنداب و اکثر مواضع واقعه شده روز جمعه از زن و مرد آنجا عزیب اجتماعی می شود حقا رق باباحسن از احاطه بیان بیرونست در پیش آستانه ایشان گنبدی ست رفیع مخزنه وطی شکل که از سنگهای ناتراشیده که هر یک بوزن پنج من قندهار بوده باشد پی کج و ملک و گل ساخته اند گویند آن چله خانه بابا بوده است و در یک شب آن عمارت را با یک خادم برآورده اند و چنان سنگها را بالای یکدیگر نهاده اند که از هیچ دو در زان قطره آب نمی چکد و هر کس که درون درمی آید از فرجهای سنگها از همه جانب آسمان می نماید دیگر بر قله وی گنبدی ساخته همانا از کرامات ایشانست والا نه هرگز بعقیده را باور نیاید که آدمی بران کوه راه برد و مصالح عمارات بالا رساند دیگر سید حسین زنجیر پا ایشان نیز از سادات سبزوارند بنوزده واسطه بامام همام موسی کاظم میرسند والده سید همشیره باباحسن ابدالست که بالبعد مراجعت از حجاز بسبزوار در حباله سید عین الدین یکی از اجله سادات سبزوار بوده داده بی بی فاطمه نام بعد نوزده سال سید حسین زنجیر پا از دو بعالم وجود آمد و پس از هفت سالگی از نظر والدین غائب گردید خدام سید عین الدین هر طرفش جستند پی نبردند لاجرم مصیبتی در غایت صعوبت بسید عین الدین رو داد بعد هفت روز سید حسین ناگاه بر در خانه والدین رسیده ظاهر نمود که مرا طائفه جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند بانشاره باباحسن ابدال بدیار هند برده اند در آنجا قریب یک سال در آن حال خصت حاصل نمودم و مرا بآنجماعه سپرد آنها آنجا نقاره در ویشان رسانیدند شش سال بتعلیم سنن و فرائض اسلام در آنجا یافتم پس بعد

دیدن والدین بسیر و سفر پرداخت از هر جزء من خوشه یافته طالب مرشد کامل گردید پس بآن ملهم شد که بخدمت
باباحسن شتافته صباح روزی که چاستش سید حسین میرسد باباحسن را حالتی دست داده مریدان را فرمود بوے
کسی می یابم که بدیدنش روشنی دیده حاصل شود باستقبالش بشتابید اندک راهی رفته بودند که سید حسین پیوسته در خدمت
باباحسن رسیدند سر و ریش را بوسیده بر تکیه گاه خود جا داده مشائخ قندهار این را شنیده رسیدند باباحسن فرمود
که فرزند سید حسین جمعی کثیر از اعزه آمدند ایشان را در رباب و برای ایشان بطبخ لغزا مهیا نمائی پنج سیر گوشت و ده سیر
آرد قندهاری در دیگی بار کرده از ثقات منقول است که سید حسین ازان دیگ مختصر کمصد و پنجاه طبق لغزا پیش کرد
درویشان کشیده همه را سیر کرد کرامات و خوارق سید از حد افزون ست **صاحب طیر و سیر محمد المشهور**
بسید شیر قلندر فرزند سید حسین زنجیر پا در صغر سن بسیر و سلوک و ریاضات شاقه گذرانده خود را بدرجه علیه
رسانید وجه لقب شیر انکه بمیرذوالنون ارغون از دشمنان نالائم خاطرنشان نمودند تا بران آمد که سید را طلبیده
بمحبس نگاهداشت و پس از اندک وقت پشیمان شده چند طبق طعام بدست مردم معتبر بخدمتش فرستاد
چون در محبس خانه نیافتند دیدند شیری عظیم بر روی نمدی غلطیده میرذوالنون شنیده گفت اینها تر سیدند
دو کس دیگر از مقربان فرستاد همان حال دیده بمیرذوالنون گفتند پس خود باجمع فرزندان آمده آنصورت دید باستغفار
و اعتذار در آمد تا سید باز بصورت اصلی شد امیر ذوالنون دست و پا بوسیده رخصت فرمود کرامات و حالات
سید افزون ست که درین مختصر گنجایش نیابند دیگر **خواجه ملک** مزار ایشان در کنار رغنداب واقع شده
عجب جای با فیض است سکنه دیار قندهار ایشان را بپیر ولایت میگویند و از مزروعات خود حصه در وقت کاشتن
برای اولاد ایشان مقرری نمایند و حاصل آن میرسانند اگر حصه معین نکنند پیشتر آفت رسد دیگر **خواجه علی ننبا**
صاحب خوارق عادات بوده در موضع کندکان آسوده فی تاز از انش گویند که او یکبار ربنی سوار شده
درجای میهمان شد و صاحب خانه را گفت که این اسپ را جو بده وی از روی تمسخر در انبار خانه انداخت صباح
آنشب دید که انبار خالی است و سرگین در و افتاده دیگر **خواجه ایوب انصاری** برادر عبدالله انصاری
در روز دوشنبه مردم بسیار بر آستانه ایشان جمع میشوند دیگر **پیر یکشنبی** قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع
و اکثر مردم قندهار التزام نمودند که شب یکشنبه چراغی انجا روشن کنند بدین تقریب هر شب شب یکشنبه چراغ
بسیار بر سر قبر این بزرگوار روشن می شوند صدر الافاضل **ابو الفتح** بستی ابتدا در سلک نشان
نوح بن منصور سامانی انتظام داشت چون امیر ناصر الدین سبکتگین آن مملکت بگرفت و بر ایمنزل عالے

رسانید در تازی و پارسی اشعار رنگین گفته **امام الاجل شمس الدین** مذکری لطیف طبع عالی سخن بوده
محمد شاه انسکی گاه بسملی و گاهی دانی هم تخلص میکرده و در خدمت خانخانان بسری برده و در لاهور بسال تسع و
ستین و تسعمائة در گذشت **جنوبی** از قندهار بعراق عجم رفته برگردید **جوهری** از شعرا است **خواجه حسن** از ابناء
زادهای قندهار و اعیان آنجا است شوخ خوب می گفت **عبد الله** بدرگاه اکبری میگذرانید و شعری گفت **هاشم**
قندهاری برادرزاده محمد شاه انسکی مذکور است **بیهقی** شهریست از ضمائم قندهار نزدیک بقلات و آنرا مقر نیز
گویند مردم نیک از انجا برخاسته اند مثل **ابو بکر بیهقی** استاد سلطان محمود غازی سخن کبیر از تصنیفات اوست
دیگر **میمند** است طولش نامعرض لح اک الحال بقدر دیهی مانده از انجاست **حسن میمندی** از زمان امیر
ناصر الدین سبکتگین در بست بضبط اموال دیوانی مشغولی داشته **احمد بن حسن** رضیع سلطان محمود بوده نخست صاحب
دیوان انشا پس ازان منصب استیفای ممالک و عرض عساکر ضمیمه آنشد پس ضبط اموال خراسان بران افزوده
از عهده تمامی امورات کماهو حقه برمی آمد بعد عزل ابو العباس اسفرائی مدت سیزده سال وزارت باستقلال
کرد و در زمان سلطان مسعود نیز چند سال بضبط امور ملک و مال قیام نمود **عبد الرزاق بن حسن** بعهد سلطان
مودود وزیر گردید او بعد هفت سال با سپاه شاهی بصوب سیستان شد و آنولایت از سلجوقیان بستاند و غیبتش سلطان
مودود وفات یافت ارکان دولت علی بن مسعود را که در یکی از قلاع محبوس بود در حرکت آوردند با
عبد الرشید برنیامد آئینه ملک بعبد الرشید ماند او وزارت بعبد الرزاق داد **محمد شاه انسکی** و خواجه حسن و
جنوبی و جوهری و هاشمی که در قندهار مذکور شدند اصل ازین زمینند **غزنین** تختگاه سلاطین سبکتگین بوده دوازده
هزار مسجد و مدرسه داشته صاحب تاریخ مبارک شاهی از کتاب عجائب العالم بیان می سازد که در زمان سلطان محمود
هر روز دوازده هزار خروار کنجشک صیادان بشهری آوردند در واقعات بابری آمده که در زمان باستان غزنین
و قندهار را از زابلستان می گفتند مردم نیک بسیار دارد **استاد الحکمای مجد الدین امام السنائی**
در نفحات نوشته که وی از کبرای شعرای طائفه صوفیه است کتاب حدیقه شاهد بس که مثل مولانا روم کلامش
باستشهاد گرفته در ایام جوانی از اشغال دنیاوی همه چیده بیج شد و مراجعت کرده بجراسان آمد و دست
ارادت بابو یوسف همدانی داد و کارش بجای رسید که پا برهنه گردیدی دوستان بر حالش گریان شدند پس ظلم
اقربا طلب کفشی کرده روزی دیگر کفش را بحضور دوستان افگند و گفت آن سنای که دیروز بنظر شما آمده
آن من نیستم و فاتش بقول اصح پانصد و بیست و پنج **شیخ رضی الدین علی لالا** از اکمل مشائخ است

پدر وی شیخ سعید پسر عم شیخ سنائی ست شیخ رضی الدین بعزم حج بخراسان آمده صحبت شیخ یوسف همدانی
دریافت پس درخوارزم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفت و بسلوک مشغول گردید آنگاه بصحبت بسیار مشایخ رسیده از
صندوبست وچهار شیخ کامل خرقه یافت در سفر هندوستان ابوالرضا رتن را دیده امانت رسول از وگرفته
السید الاجل **شرف الدین حسن بن ناصر العلوی** دولت شاه در تذکره خود آورده روزی که سکید
حسن مجلس نهادی و مذکری کردی قریب هفتاد هزار کس در مجلس او جمع گشتی چون این خبر بهرام شاه
رسید دو شمشیر برهنه با یک غلاف نزد سید فرستاده سید غرضش فهمید و سفر اختیار نموده چون بدینه رسید
تر چیزی که گفته بود در آنحضرت که خواند حمد الله مستوفی در گزیده آورده که چون باین بیت رسیده مه
لاف فرزندی نیارم زد درین حضرت ولی مهدحتی آوردم انیک خلعتی بیرون فرست مه خلعتی از روضه
منوره بیرون آمده مردم از هر طرف بره باعتقاد کرد آمدند چون بغداد رسید سلطان مسعود بن محمد بن
ملک شاه محفه زر اندود جهت او سامان نموده بعزت و تمکنت جانب خراسان روان نمود چون بجوین رسید
دو قصبه آزاد وار مرغ روحش از قفس عنصری آزاد گردیده **جمال الدین محمد بن ناصر العلوی** برادر بزرگ سید حسن است
در سخن کلام از افراد امجاد بوده بهرام شاه ویرا محلی عالی داده بود حکیم **عثمان بن محمد المختاری** از اقران حکیم
سنائی است و حکیم را عقیده با او مفرط بوده مختاری بیشتر اوقات در عهد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی و کرمان
می بوده و بعد او بهند افتاده بهرام شاه بازش بغزنین برد مدح ارسلانشاه بن کرمان شاه بسیار گفته در اربع
و خمسین و خمسمائة درگذشته **شهاب الدین شاه ابو علی رجا** از مداحان سلطان بهرامشاه بوده ضیاء الدوله
والدین محمد بن ابی نصر از فاضل کبار غزنین بوده در عنفوان جوانی از دنیا معترض گشته شعر پاکیزه گفتی **اسمعیل**
بن ابراهیم طبعی کسلیم و ذهنی مستقیم داشت **ابو حنیفه اسکافی** ابتدا حرفه کفشگری کردی پس حضرت سلطان
مسعود بن محمود را ملازم گرفته والی ولایت نظم گردید **سدید الدین علی** بن عمر از مداحان خسرو شاه بن بهرامشاه
غزنوی بوده **ابو بکر بن المساعد الخسروی** در دولت خسرو ملک بن خسرو شاه آخرین سلاطین غزنویه
آسایشها دیده از اینکه منسوب بوی بود خسروی تخلص میکرد **علی بن محمد الفتحی مفتاح** خزاین بهرست شعرا
در غایت جودت می گفت **جمال الدین ناصر معروف بکاوک** غزنین طبع بهزل و ظرافت مائل داشته
بیشتر هجو گفتی **مولانا یعقوب چرخی** از اصحاب خواجه بهاء الدین و خواجه علاء الدین عطار بود خواجه
ناصر الدین عبد الله در خدمتش کسب کمالنموده مولانا یعقوب همیشه میفرمود که طالب چون خواجه عبید الله باید

۱۱۷ چراغ

چراغ مهیا ساخته و روغن و فتیله آماده کرده همین کو کرد باتمامی بالست منه تا زنده بوی وصل جانی جانی
تا در طلب گوهر کانی کانی از جمله حدیث مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آنی آنی چیخ از لوتمان
رلهو کز غزنین است منه مولانا عثمان مشهور بمولانازاده فضیلت تمام داشته سجاوندی نیز از
توران لهو کدست منه خواجه یونس و خواجه احمد از مشاهیر وقت خود ند ملک الکلام مجدالدین
بن احمد بن محمد صاحب مصنفات غریب است عین المعانی تفسیر کلام الله گواه عدل کمال اوست میر محمد خاق
از جملهٔ اتابکان حضرت شاهنشاهی بوده یکی از آثار جلادت او فتح قلاع آدم کهکر است که هیچ یک از سلاطین
سابقه میسر نشده و دیگر فتح کابل آنوالا از میرزا سلیمان والی بدخشان صافی گردانید میرزا عزیز
کوکلتاش الملقب بخان اعظم ولد شمس الدین محمد خان انکه است که ثانی الحال باعظم خان مخاطب
گشت باصابت رای خدمات نیک بتقدیم رسانیده مخزن الاسرار حضرت اکبری گردیده بمحاسن حمیده موصوف
بمطالعهٔ کتب اخلاق و سیر و تواریخ رغبت وافر داشته احیانا متوجه وادی نظم شدی مولانا بیکسی از فاضلان
وقت است ابتدا بکابل در خدمت میرزا محمد حکیم هنگامه افاده را گرمی میداد پس بهندوستان با امرا مصاحبت
گذرانیدی بعد معاودت در اثنای راه بموضع پرساور بادم اللذات بر بستر تاخت آورده مولانا یسری
از علم عروض و قافیه بخشی تمام داشته شعر پاکیزه گفتی قنوج طوطی قند عرضش الوله بلده معروف هندوستان گاه رایان
ماضی است از مردمش میر سید محمد قنوجی است همواره بدرس علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال داشته
شاهجهان بادشاه در آخر ایام سلطنت بخواهش و اعزاز تمام طلبیده بتقریب خویش اختصاصش داد بعد او
عالمگیر بکمال نیاز از اکبرآباد طلبیده بشرف تخصیص اعزاز مختص فرموده مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم
پیشش دیده در هفته سه روز بمذاکرهٔ علوم در خدمت شاهی مجلس افاده گرم داشتی و در فتاوی عالمگیر سعیها کرده
همین پورش سید محمد بخدمت احتساب اردوی عالمگیر در کمال استقلال اشتغال داشته خلف دیگرش
سید عبد الکریم بخدمت لایقه مخصوص شده بدرس کتب متداوله مشغولی می ورزید صدر جهان از سادات
رفیع الشان بوده بامر فتوی قیام داشته و شعر نیک می گفته بلگرام موضعی است بفاصله بیخ کروه از قنوج بجانب
شمال سکن ارباب استعداد و کمال می باشد منه شیخ سلیمان از علمای اکبر بادشاه است صاحب استعداد و زیرکیه ضمیری
شیخ نظام نام از قبیلهٔ فریلی بلگرام در صوسن پدرش گذشته عمش شیخ سلیمان مذکور پرورشش کرده در صناعت
چیزی نمانده کلامش طرز قدما دارد فوتش ثلث و الف آه آه نظام تاریخیست شاهدی عبد الواحد نام بن

ابراهیم بن قطب عارف ربانی محرم حریم سلطانی بوده اصل قدمیش بلگرام مگر بعض اجدادش بباری رفته اقامت کردند این در بلگرام آمده سکونت دوام گزیدند از ذریش یک محله معمور گردیده نسبت ارادتش بسید حسین سکنده میرسد مصنفات بسیار در حقائق و معارف دارد منجمله کتاب سنابل و شرح نزهة الارواح و حقائق هندی و حل شبهات و شرح کافیه ابن حاجب تا بحث غیر منصرف که آنرا بطریق معانی تصوف کشیده اکبر شاه بتعظیم تمام و یرا طلبیده زمینی در سیور غال مرحمت فرمود صاحب انفاس المآثر و یرا از اکابر سادات فتوح شمرده الحق بالکرام مضاف سرکار قبوجست و فاتش سبع عشر و الف عزیزی در تاریخش گفته ؎ برفت واحد صوری و معنوی گفتم ۱۰۱۷ هزار و هفده و شب جمعه ماه صوم سیوم عدد واحد صوری نوزده و واحد معنوی یک جمله بیست عدد چون از جمله عدد مصرع ثانی رفت باقی تاریخست قبرش در بلگرام زیارتگاه انام از منظوماتش مناظره انبه و خربوزه بغایت شیرین و باچاشنی است

حافظ ضیاء الله از سادات واسطی بلگرام و فضلای عالیمقام است عالم کامل و حافظ و قاری بوده همیشه بدرس اشتغال داشت در نثر و نظم عربی و پارسی درجه عالی اندوخته مشائش بعد فوت در رد و دفتر ترتیب یافت میر عبدالجلیل که مذکور شود دیباچه نوشت و فاتش تسع و مائة و الف پسرش **سید قادری** فاضل حافظ و قاری قرآن و حاجی بوده در وطن گوشه گرفته بعبادت اشتغال داشت تا در گذشت فی اربع و اربعین و مائة و الف **میر احمد** برادر کلان سید معین الدین والد میر عبدالجلیل از طرف مکرمخان عالمگیری فوجدار موضع هندیه و بعد از ان بهاسولپس داشته بود و همراه برادر امینی هر یک جاداشت فوتش اربع و مائة و الف در شهر ملتان **میر عبدالجلیل** علامه نادره دهر و عجوبه روزگار بود در تعریفش بردن از احاطه شمار و در هر علم تجرد داشته کتاب قاموس اللغت بتمام در خاطرش بود و دیگر هم هرچه دیده و در مخزن سینه داشته در تواریخ طرزی خاص بکار بردی چنانچه اقسام آن مشهور گاهی واسطی تخلص میفرمود عالمگیر صحبتش را پسندیده و نظام الملک معتقدانه در خورده وقایع نگاری گجرات شاه دولا و بخشیگری و سوانح و وقایع بهکر و سوستان داشت در ثمان و ثلثین و مائة و الف بدهلی در گذشته نعشش به بلگرام بردند شاعر **سید محمد نام** میر عبدالجلیل مذکور همه علوم ماهر شاگرد پدر است خدمت بخشیگری و وقایع و سوانح نگاری سرکار بهکر و سوستان که از عهد عالمگیر تا محمد شاه بنام پدرش بود چون پدر در حین حیات بنام پسر کرده بوجه احسن میراند مثنوی مسمی بناز و نیاز در قصه عشق سید حسن علی ترمذی بلگرامی که عاشقش شاه فیاض بود خوب گفته مرید شاه لدهاست که مذکور شود **سید معین الدین** برادر خورد میر احمد مذکور در فنون هنر دانستن جوهر و عیار طلا و سیم مهارت عظیم داشته تا آخر عمر پیش امرا مکرم محترم زیسته **میر جان محمد**

عالم

عالم و فاضل و حافظ و قاری بی نظیر بوده شوق وصال بغایت داشت و در یافت کمال جد بیکرد در
اربعین و مائة و الف هجری از منصب استعفا خواسته براه سوستان و تتة بزیارت حرمین شریفین
و عتبات عالیات شتافت صاحب فکر رنگین بوده سید کرم الله باشاهزاده شجاع بن عالمگیر بسر
میبرده و میر لطف الله عرف شاه لدها والد سید کرم الله مذکور را ابتدا املازمت بعض امرا گذرانده
در بیست سالگی از علائق کلی بریده قدم در وادی فقر نهاده و بخدمت قطب الاقطاب سید احمد کاشفی ولد
سید محمد کالپی دست ارادت نهاده بمناسب نام مرشد احمدی تخلص گزید از انحضرت لقب لدها مرحمت
یافته بعد رحلتش قریب هفتاد سال بجوشه انزوا گذرانید صاحب مقام عالیه بوده مرید انش بسیار نوشتش بن ثلث
و اربعین و مائة و الف چون پیش از ان بشش ماه پسرش میر عظمت الله تخلص بیخبر گذشته بود سید نور اشعلی
ولد میر عظمت الله جانشین گردید سید نور الله برادر عیانی سید لطف الله از خدمت برادر بهره یافته دائم
البکا و صاحب حالت بوده بیت و پنج جز قرآن از بر کرده بسبب کثرت قیام در رکوع پالیش و رم نموده
در سن ثلث عشر و مائة و الف در گذشته مصحفی که در وقت میخواندم شده خود بر و پانشان خادمی داد دیگر
خوارق هم بسیار داشته میر عظمت الله عرف میان صاحب بیخبر تخلص ولد شاه لدها مذکور
با مرزا بیدل در جهان آباد صحبتها کرده مرید پدر خود شد چند رسائل تصوف و کلیه اشعار قریب ده هزار
بیت دارد شوق و ذوق باریک بینی الفاظ و باریک معانی در مقال و حال داشته در دهلی بسال هزار و
وصد و چهل و دو در گذشت شاه رحمت الله ولد حبیب الله واسطی بلگرامی صاحب کمال بود از یاران سید
لطف الله مذکور است نوشتش ثلثین و مائة و الف در گذشته سید نور الهدی ولد سید خیر الله در نهایت
ذوق و کیفیت بوده مرید شاه لدها است سید اسد الله متبنه حقیقی و مرید شاه لدها است و در پیشه شاعری شیرازه تردد
کردی ایمان نامش بندگی حسن از سادات ترمذی بلگرامی است در عربی و پارسی و هندی استعداد کلی داشته
شاگرد میر عظمت الله بیخبر است واحد سید عبد الواحد نام بن سید محمد اشرف درگاهی برادر کلان سید حسن
بندگی مخلص بایمان بجا سن صفات الضافه داشت اقسام شعر خوب گفته نسخه مسمی بشکرستان خیال در وصف شیرینی
بطرز مسبوق الطبع نوشته هنگامی که والدش حاکم موضع راهون من اعمال پنجاب بود در اربع و ثلثین و مائة و الف
در بعض معارک مقتول شد میر یوسف بن سید میر اشرف برادر واحد بنه میر عبد الجلیل در فنون علم عقلی و
نقلی بهره وافی داشته مرید شاه لدها است گاهی متوجه نظم می شد ثاقب مفاخر حسین نام صاحب نکته ثاقب است

عجیب برادر خاله زاده حقیقی میر عبد الجلیل است نامش سید قریش است حیثیت علمی چندان نداشت اما بسلیقه طبعی شعر خوب می گفت همراه نواب سربلند خان بعلاقه نوکری بگجرات رفته در سن اربعین و مائه و الف خود با اسپ غائب گردید سید **غلام مصطفی** برادر زاده و مرید شاه لدها بافقر آشنا بوده همراه نواب سربلند خان بجنگ راجه ابی سنگ زمیندار ماڑوار در سنه ثلث و اربعین و مائه و الف با شیخ اله یار بخشی فوج و جمعی سادات و شیوخ بلگرام شهید گردید جسدش یافته نشد استعداد خوب داشته **سید نجابت** برادر سید غلام مصطفی صالح متقی مرید شاه لدها بوده و در جنگ مذکور شهید گردیده **سید غلام نبی** بن سید باقر خواهر زاده میر عبد الجلیل و عربی و پارسی و هندی ماهر بود در نظم هندی و موسیقی و ساز هندی دستگاه عالی داشته **قابل سید عبد الله نام** در عربی و پارسی و هندی ماهر بوده خط بهفت قلم نوشت در فنون سپاهگری بدل و در اکثر صناعت علی الخصوص بریدن کاغذ ساختن گلها وغیره ید بیضا داشت همیشه عمده روزگار بود و بخدمت نواب سربلند خان میگذرانید آخر به بالکرام در ثانی و ثلثین و مائه و الف فوت نموده **قاضی ولی** از یاران میر عبد الجلیل با وجود کم سوادی سلیقه زبانی چندان داشت که هزاران اشعار پارسی و هندی در ترضیق الیشان بنمود اگر کسی اجنبی غزلی یا بیتی پیشش میخواند میگفت من به ازین گفته ام و فی الفور همان قسم شعر بزبان می راند و اگر کسی استدعای تکرار میکرد می گفت من مدت العمر شعر مکرر نخوانده ام اگر بکوی دیگر خوانم **میر غلام علی بن سید محمد نوح** بن سید فیروز و اصل بنده از سادات حسینی واسطی بالگرامی شاگرد علامه میر محمد طفیل و میر عبد الجلیل علامه که جده مادری او هست می باشد بهمه کمالات موصوف علامه وقت برآمده صاحب دیوان رنگین و مصنف تذکره بیضا در سوستان با سید محمد مذکور میگذرانید و چون سید محمد بوطن یا دهلی می شتافت بخدمات نامبرده می پرداخت بعد آمدن نادرشاه بادشاه بسند طرف حرمین رفته آنجا فیضها یافته دیوان عربی بصنایع اهل عرب و معانی اسلوب فارسی فکران تصنیف نموده که منظور نظر ارباب فضل و کمالست نقلش از حرمین شریفین بخدمت محمد هاشم درته رسیده از انجا بدکن مراجعت نموده پیش ازین برچند سال مسموع بود که در آنولایت برتبه فیل نشینی اوقات در کمال حرمت میگذراند **روح الامین خان** از مردم نامور آنجاست از طرف نواب عزیز خان شاهجهان پوری نیابت صوبه او ده کرده و از جانب نواب سربلند خان هنگامی که صوبه دار کابل بود حکومت تبت و دره محال خطه پنجاب ضمیمه کابل داشت در عربی و پارسی و هندی باستعداد کلی بوده قوت حافظه اقصی غایت اندوخته از مریدان شاه لدها و چاشنی یافته تصوفست اکثر در منقبت اشعار می گفت **لاهور** طولش قطاعرضش ۳۱ از شهرهای معروف هندست لاها ور و لهاور و لوها ور و مسعود سعد سلیمان لوهر نیز آورده

در عجایب المخلوقات است که دو استخوان زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را انبار غله و دیگری را قطره آب گرد انیده بودند در عجایب البلد است که بهادر در زمان پاستان با دفور آبادانی و معموری هزار رستاق داشته هر یکی را حاکمی علیحده بود در رساله نخجاد رخان از واقعه لاهور بعرض عالمگیر رسید که یار محمد کودک پسر محمد شفیع ساکن موضع شفیع پور عمله پرگنه تبارهین که از مادر متولد شد کلمه طیبه بر زبان رانده تا چهار ماه بعد از ان حق الله ورد زبان کرده و الحال که عمرش شش ماه است همش ذکر دارد از مردمش **مخر الزمان محمد بن عبد الملک** از مشایخ کمل بوده **افضل العجم سراج الدین منهاج** سراج محفل همکنان و منهاج طریق عرفان بود **ابو جعفر عمر بن اسحق** مفضل دانش در جهان طاق و در زهد و تقوی شهره آفاق بوده از منتسبان آل ناصر است در شاعری مشارالیه **زکیة العمید الاجل ابو الفرج بن مسعود الرونی** از کمل شعرا است حقتعالی ویرا قبول عام بخشیده بود مسعود سعد او را ستوده دانوری پیوسته دیوانش بنظر داشته در عهد سلطان راضی ابراهیم بوده منصور بن مسعود بن احمد میمندی که عارض سپاه بود همواره با و اکرام کردی **ابو عبد الله رویه بن عبد الله** النکتی در لطف طبع یگانه زمانه بود **حمید الدین مسعود بن سعد** سالی کوب حمید دهر و وحید عصر بوده **مولانا شیری** مولودش قصبه کوکوال من اعمال سرکار پنجاب پدرش عبد الحی نام قاضی بود **حبشی** از صاحب طبعانست **قاضی صدر الدین** در علوم نقلی و عقلی مهارت داشته **مولا اسعد الله** با وجود فضیلت موفوره بصحبت صوفیان پیوست و آخرش بر دوش ملامتیه برآمد **مولانا جمال** مردم نیک بشناگردی وی بکمال رسیدند **قاضی صوفی** مرد باکمال بوده **مولانا هنور** و از روشن ناما ن آنجاست **شیخ محمد بن عبد الملک** از فضلای نامور بوده بحج رفته از علما حجاز تفسیر و حدیث دفعة آموخته بوطن مراجعت نموده و بتدریس روزگار گذرانیدی گاهی شعر هم گفتی **ملا عبد الحکیم** اصل از سیالکوٹ من اعمال لاهور در مضمار فضائل قصب السبق از همسران ربوده از عهد عالمگیر چند ده برسم سیورغان یافته هرگاه بدرگاه می آمد مرحمت لقوه نامحدود کامیاب میگردند دو بار بر زر سنجیده شده مبلغی گران یافت در فنون علوم بنام عالمگیر تصانیف مردم غریب پرداخته از تصانیفش حاشیه بیضاوی و حاشیه مطول و حاشیه خیالی و حاشیه شرح ملا لبغایت مشهور در سن هزار و صد و بیست در سیالکوٹ رحلت نمود **شیخ بلاول** مرید شیخ شمس است همواره صائم الدهر و قائم اللیل بوده هر که بخدمتش رسیدی برای وی مائده کشیدی و خانش هزار و چهل و شش **شیخ محمد اشرف شطاری** مرید شیخ فرید کهروال که سلسله ارادت بشیخ غوث گوالیاری دارد می باشد بصلاح و فضیلت اتم بوده عالمگیر ویرا بارزو طلبیده مهمی بطریق مدد معاش او و اولادش داده بلاهور معاودت

کرده مسجدی عالی نزد حویلی خود احداث نموده همانجا اقامت ورزیده و با بادشاه رسل و رسایل داشته
ملا عبد الله خلف گرامی ملا عبد الحکیم بگرد اوری علوم از پدر فائق تر برآمد بسیو رغال پدر متصف
بکسته ملا محمد اکرم مبتدا اولات را بارها درس گفته بحلم و بردباری و صلاح و پرهیزگاری موصوف معلم بادشاه
زاده محمد کامبخش بوده نوعی خوشحالی نوع کلامش عزیب بنجذمت شاهزاده دانیال ولد اکبر شاه بسر میبرد مثنوی
سوز و گداز او مشهور محمود معاصر اکبر بادشاه بوده میر سیادت از شعرای نامدار آنجاست مذهوش میر سیادت
معروف شاعر خوش فکر بوده رامیح میرزا نام از سیالکوت بوسعت مشرب انصاف داشته قلندرانه میگذراند
ریاضی ملا امام الدین نام اصل از لاهور اما در شاهجهان آباد توطن گرفته در علوم ریاضی دستگاه تمام داشت
رضوان از شعرای نامدار است منشی ابو البرکات نام مولد و منشاش لاهور در عهد شاهجهان بنجذمت
سیف خان بن امانت خان حاکم بنگاله بعد ازان بخذمت اعتقاد خان حاکم جونپور بسر برده در نظم و نثر کارها
کرده صاحب هزار بیت بلند است منشاش مسمی بکارنامه وغیره و دیباچه حمدی بر قصائد عرش مشهور انروی
مولانا محی نام از اکابر علماست مؤلف صبح صادق نسبت تلمذی باو درست کرده یک چند با شیخ ابو الفضل
بسر برده در عهد شاهجهان قضای بنگاله داشت ملا عبد السلام از افاضل دوران و مدرسه آرای آنمکانست
معاصر شاهجهان بود آفرین محمد شاهی است اتمام شوخوب گفته منجمله مثنوی سیر انجها حسنی از سادات
بتاله مضاف لاهور پاکیزه طبعی موصوف بوده رسائی محمد ارشد نام از نواحی پنجاب شاگرد میرزا بیدلست سرخوش
محمد افضل نام اصلش لاهور اما در شاهجهان آباد گذرانده تذکره او موسوم بکلمات الشعرا مطبوع بطبع اهل
طباع واقع خوشتر پسر خوش اول بر قاسم قناد یزدی و آخر بر یوسف نام پسری مائل گردید دران
باب گفته ۵ از بسکه بعشق اعتبار ست مرا همه هردم بشکر لبی مدار ست مرا ۲ از قاسم قناد گذشتم خوشتر
با یوسف مصری سری کار ست مرا ۳ ملا انوار از شعرا ست سلطان شادمان از قوم گکهر زمینداران نواحی
پنجالبست و دودمان ایشان از پیشگاه خلافت خطاب سلطانی دارد شعر برجسته می گفت شهید میر غازی
نام از قبیله قضات موضع بجیره من اعمال لاهور است در تازگیها تازه مقال معروف شاگرد میر محمد زمان راسخ
و از یاران احمد یار خان یکتاست وفاتش بعد ثلثین مائة و الف در جواب سبحه سیار زلالی هفت مثنوی رنگین
گفته راسخ میر محمد زمان نام از سادات معتبر لاهور در انجا دبدبه سخن مشهور عارف مثنوی
خوبی دارد مسمی بمهر و فا فائق نام برادر سیادت مذکور است یکتا مخاطب باحمد یار خان اصلش

قوم برلاس اجدادش در قصبه خوشاب سن اعمال لاهور بوطن گرفتند پدرش اله یار خان بحکومت لاهور وملتان ومتة رسیده آخر حال قریب چهلسال ببوجداری غزنین قناعت کرده احمد یار خان در اوائل عهد عالمگیر صوبدار تته بود پس بپاره اقطاع در وطن بقناعت گذرانده جامع انواع استعداد بود خط وغایت جودت می نوشت دیوان را اقسام شعر خصوص مثنوی نهارق عظیم اندوخته از دست مثنوی آئینه حسن وخوش مقصد در نصر دیوان سه اقسام شعر در لاهور محمد عاقل نام یکتا تخلص گرفته شنیده ما یکتا نشدیم ملک دوتا کردیم پس شعرا را جمکرده طرح غزلی افکند واز ان یکتا بیشی برده محضر بمهر ودستخط شعرا در یکتای خود نویسانیده گرفت

یکتا محمد عاقل نام بسرقه لشعرا لقصاف داشته **نگرکوٹ** از مضافات لاهور است آنجا در کوه سنگ بازه است اهل هند را بدان اعتقاد موفوره می باشد در سال دو بار چندین هزار آدمی بطوف آنجا میروند بعد طوف بعضی که حاجتی دارند زبان خود را بریده قریب پاستان آنمکان دفن می کنند وزبان بی زبانی طلب حاجت می نمایند برکت صافی عقیده ایشانرا زبانی تازه مثمر دارمیروید وکام دل حاصل می شود آنگاه مراجعت می کنند

کانگره قلعه ایست قدیم بسمت شمال لاهور در کوهستان بمتانت معروف از تاریخ اساسش هیچ مورخی مخبر نشده اعتقاد زمینداران پنجاب آنکه قلعه مذکور گاهی از قومی بقومی منتقل نشده بود دو بیگانه برو تسلط نیافته در زمان اسلام احدیرا برو دست نرسیده سلطان فیروز شاه مدتها محاصره کرد وچون افتتاحش متعذر دید راضی بمعاودت شد رایه قلعه خود بملازمتش رسیده رسم ضیافت مهد نمود وحسب التماس سلطان ترا تماشای قلعه درون برد سلطان اندرون رفته راجه را گفت از حزم دور باشد که در همچو حصاری مثل من سلطان ذی شان را درون بردی راجه اشاره کرد در حال فوجی آمده از گوشه قلعه برون دویده سلام سلطان کردند سلطان دانست که مکری بخدعه مرا درون آورده حالا هفت صیدی شدم راجه آنرا دریافته بعرض رسانید که مرا جز بندگی غرضی نیست اینها بنابر احتیاط همه هنگام سلطان برمن حرف کرد روشن کردم پس سلطان از قلعه برون شده راجه را بعطاحت او بدستور مالک حصار بود ازان پس کسی دیگر ضابط آن حصار نشده قادر هزار وسی ویک هجری بفرمان جهانگیر پادشاه بدست منصور مفتوح گردیده قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقعه است دسه برج ونهفت دروازه داشت دو در درون آن یک کروه وارتفاع یک صد وچهارده ذراع حوضی کلان درون آنوقت بتخانه درگا که بهون مشهور است در محوطه اش مجسمه سنگ هنود نزد بتخانه در دامن کوهی ظاهرا کان کوکردست که از اثر حرارت آن همیوسته آتش شعله می کشد ارباب ضلالت آنرا جالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده هنود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مها دیو از

غایت وسنگی که بادی داشت لاشش بر دوش گرفته سر در جهان نهاده چون چندی بر او گذشت ترکیب
لاش متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در هر جای که افتاد در خور شرافت عضو آنموضع را حرمت میدارند
چون سینه که نسبت بسائر اعضا شریفه است در اینمقام افتاده آنرا عظیم متبرک دانند بعضی گویند که این سنگ حالا معبد
هنود است سنگ قدیم نیست لشکر اسلام سنگ مذکور را در آب انداخته بود و سنگ در قعر بحر ژرف نایاب افتاده مدتی
در قوم ضال آن حسرت مانده مگر برهمنی مزور حیلت و کان آرای سنگی را در جای نهان کرده براجه گفت مرا مامور دند
که سنگ مذکور در فلانجا است راجه کسانرا فرستاده از انجا آن سنگ را آورده باز نصب کردند والعلم عند الله
سرهند بسهرند نیز تعبیر کردند سابق داخل سامانه بوده سلطان فیروز شاه آنرا جدید ساخته سرکار گردانید از مردمش
شیخ بدر الدین معتقد علیه خاص و عام بوده **شیخ محمد** بوعظ خلائق پرداختی **شیخ حاجی** فتح الله زاهد پرست بود
شیخ عبد الصمد پسر حاجی فتح الله برادر مستغنی زاهده **مولانا جوهر** و مولانا از فاضلان صاحب درس اند **مولانا**
صفائی تتبع متداولات کرده شعر نیک می گفت **مولانا خاکی** خوش سلیقه نیکو کام است در عهد اکبر بادشاه بوده
شیخ محمد سعید مرید والد خود زبده ابرار **شیخ احمد** سرهندیست فاضل متشرع عالم متورع بوده پیوسته بارشاد و
خدا طالبان و درس علوم اشتغال داشته حاشیه بر حاشیه خیال نوشته بصحبت عالمگیر رسیده رعایتهای کلی یافته ولد رشید
شیخ عبد الله جد مشهور میان گل که بفضل و کمال ظاهری و باطنی موصوف و ایضاً از فرزندانش **شیخ محمد فرخ**
و **شیخ سعد الدین** و **شیخ عبد الاحد** است که هریک بفضائل و فضائل همت امتیاز داشت و مکرر بملازمت
عالمگیر بادشاه رسیده مراحم موفوره یافته **شیخ محمد معصوم** خلیفه والد بزرگوار **شیخ احمد** است که تربیت
مریدان و حل مشکلات ایشان از برادران و سائر شیوخ امتیاز داشت صاحب مقامات علیه و احوال
سنیه بود از تصانیفش سه جلد مکتوبات است که بسی اسرار مکنونه و نکات غریبه و علوم عجیبه دران اندراج یافته بنا بر
استدعای عالمگیر بادشاه چند بار بدیدن بادشاه رسیده انواع توقیر و تعظیم یافته در سن هفتاد و سه زاروند در گذشته تاریخ
اوست ع رفته زجهان امام معصوم ه مریدان و خلفای ایشان بسیارند منجمله **شیخ محمد نقشبندی** که
بفضائل صوری و معنوی اتصاف دارد و عالمگیر بادی انواع مراحم مسئول فرموده **شیخ عبد الله** که حاوی فضائل
ظاهری بود در عالمگیر را تعظیم کلی دیده **شیخ سیف الدین** که معارف باطنی را با علوم ظاهری جمع کرده عالمگیر بادشاه دعای
دیدنش نمود چون بحضور رسید بادشاه بجالش بسا شفقت فرمود مگر در خانه اش رسید **شیخ محمد یحیی** ابن شیخ احمد تقوی و صلاح
موصوف اکثر اوقات بدرس علوم متداوله مشغولی و رزیده مشمول عواطف عالمگیر بادشاه بود اشتیاق ولی الله نام

شعرا است حیران محمود نام سخنش چون نام محمود اهل طبایع بوده وحدت عبدالواحد نام معروف بشاه گل از فرزندان شیخ احمد معروف مردی درویش در شعر خوش سلیقه بوده ناصر علی اصلش سرهند اما در شاهجهان آباد میگذرانید بغایت بلند حوصله افتاده از سخنانش این شعر مقرر و در دلیشی مستفاد میگردد طرزی که او در اشعار خود ترا شیده و شوخی الفاظ و معانی بکار برده هیچ سخنور زاکم دست نداده در اشعار اکثر معارضه با صائب کرده و گاهی تعریف هم نموده اشعارش در حیات شهره آفاق بوده علی عظیم پسر ناصر علیست بلطف طبع اتصاف داشته در شاهجهان آباد میگذرانید فیضی الهداد نام از قبیله انصار ساکن سرهند مصنف فرهنگ مدار الافاضل دیوان دار و مثنوی شیرین خسرو هم گفته مالنسی در جوار احصار واقعست صاحب اقلیم می آرد که وی از شخصی شنیده که در مضافات مالنسی عورتی را چهار کرت وضع حمل شد هر کرت چهار پسر و هر شانزده پسر یکجا زمانی دراز ماندند از نیکان آن مکان است شیخ جمال الدین خطیب خلیفه شیخ فرید شکر گنج بوده دوازده سال بمجنت در مالنسی گذرانیده از شیخ نظام الدین اولیاست که چون شیخ فرید مرا خلافت داد مولانا جمال الدین برای من قیام نمود و حال آنکه پیش ازان قیام میکرد مرا بخاطر افتاد مگر اینمعنی موافق مزاجش نیامد بکرامت دریافته گفت چنان نیست که بخاطر آوردید چون دوی سعدوم شود تکلیفات نماند شیخ قطب الدین منور شیخ نظام الدین اولیا اول خلافت بوی داد مولانا منیتی از شعرای مشهور است تهانیسر شهری مختصر است در زمان سابق بتخانه بزرگ داشته و دران بتی بوده موسوم بجگرناتهه سلطان محمود آنرا شکسته در عزنین فرش آستانه مسجد کرده از مردمش شیخ جلال معتقد علیه خاص و عام و بار بوده شیخ نظام بن شیخ عبدالشکور بانگه متبع متداولات نموده و از کتب صوفیه مطالعه کرده بود چنانچه نسخه در تصوف تصنیف نموده که جمله بسند عارفانست و الفیا تفسیری املا کرده که معنی آن همه در قالب تصوف ریخته فردی مطالعه بعضی از متداولات کرده روزمره درست داشت و شعر هموار می گفت نسبتی شاعری خوش خیال بلند مقالست وحشت عبدالواحد نام شاعر خوش تلاش است پانی پت از جاهای معروفست بختا در خان در رده ساله نوشته که در یکی قصبات پانی پت سیدی متوکل اتفاقا ببستر کلی گذرانیدی مگر وقتی سه چهار روز بفاقه روزگارش رسید هرگز تفاوت نخورد و بتلاوت قرآن مشغول داشته دخترش آمده از گرسنگی جزع کرده و بیتابی نموده در حال دید که از زیر طیلسانش روغنی میرسد و بقدرت الله چهار رکابی پلاؤ گرمگرم ظهور یافته باعیال بخورد ازان باز هر روز پنج و نیم آنار بر پنج سفید و پنج آنار گندم از جو هوا در خانه اش می بارید حمایة الملکی جعفر خان این را بعرض بادشاه رسانید محمد اسحق چیله حسب الامر آمده معاینه کرده آگاه بادشاه

برای سید اوراری معین فرمود آن مائده غیبی انقطاع یافته از مردمش **شیخ شرف الدین المشهور بابو علی قلندر** اصلش عراق و در پانی پت نشو و نما یافته با شمس تبریز و مولانا روم صحبتها کرده در ملفوظات وی است که ابتدای در دهلی بمطالعه مشغولی داشته و قریب بسی سال دیگر در عبادت بسر برده پس بجذبه الهی مجذوب گردیده گرد شهر و بازار گردیدن گرفت سخن نگفتی بلکه بکسی ننگریستی اگر احیانا بگوشه چشم سوی کسی دیدی فاکسترش کردی از ملفوظات اوست که پیغمبر ما سر استها بخشیده چهل سال فریضه بی سنت گذاردم حق تعالی فرمود چون حبیب من سنت بخشید من فرض هم بخشیدم وقتی سلطان محمد تغلق این رباعی بوی نوشت ۵ که راست کند صورت مردی و زنی ۵ که بشکند این طلسم جانی و تنی ۵ کس نیست که استاد قضا را پرسد ۵ کز بهر چه سازی و چرا می شکنی ۵ بدیهه گفت ۵ شرط است که در امر قضا دم نزنی ۵ این نوعی که گفتی نه تو مردی نه زنی ۵ گل را چه مجال است که پرسد ز گلال ۵ کز بهر چه سازی و چرا می شکنی ۵ این مکتوب سلطان علاء الدین خلجی نوشته علاء الدوله خلجی خواجه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش بریده پس دریده فقیر خدا را چنان طپانچه زد که عرش از آن لرزید اگر آزاد بهتر والا جهت دهلی خواجه دیگر خواسته خواهد شد

قادری بر سخن خوب قادر بود سیما سعد الله نام شاعری پاکیزه خیال باشید ایا بود **سیما سعد الله** نام شاعری پاکیزه خیال باشید ایا بود مثنوی دارد در قصه رام و سیتا و **دهلی** طولش قیچ له عرضش الح لطبعض داخل اقلیم دویش کرده اند در تاریخ اهل هند آمده که دهلی سابق نهایت آبادی داشته و خراب گشته در سیصد و چهار هجری باز آباد آن گشت قریب سیصد سال هندوان در آن کامجو بودند در پانصد و هشتاد و هشت قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانند فتح کرده دیگر بار هندوان بر دست نیافتند و طبقات سلاطین او عنقریب مذکور میگردند دهلی قدیم خرابست مگر مسجدی بهزار ستون از و باقی گویند سیصد ولی در آن نماز گذارده اند از مردمش **محمد بن احمد بن علی المشهور بشیخ نظام** اولیا سلطان مشائخ لقب جد بدرش خواجه علی بخاری و جد مادریش خواجه عرب هروی بزرگ از ماوراء النهر بهند آمده در بدیون سکونت ورزیدند شیخ در بدیون تولد و در دهلی نشو و نما یافت بدوازده بشت با مام علی موسی الرضا میرسد در صغر سن والد شیخ فوت کرده در دوازده سالگی محبت شیخ فرید بهم رسانیده در بیست سالگی بفضیلتی رسید که میان طلاب بخطاب بحاث محفل شکن اشتهار یافته و در بیست سالگی بجودهن رفته مرید شیخ فرید گشت و پس از چند وقت اجازه تعمیل دیگران یافته بدهلی رسید اگرچه از متاخرین مریدان شیخ فرید شکر گنج است اما از همه اعلم و اعلی شد هفتاد و چند سال عمر یافت اکثر در مجاهدات و ریاضات گذرانده بیشتر روزه داشتی و افطار بلقمه کردی

در هژدهم ربیع الاول سنه صد و بیست و پنج بجنان خرامیده بدر الدین اسحٰق در دهلی باستفاده و کسب علوم مشغولی داشته چند مسئله مشکل یافته عزیمت بخارا نموده در اثنای راه بجودهن رسیده بخاطر آورد که بخدمت شیخ فرید رسد شاید مقصدش برآید شیخ مقصودش را ساخته بخادمی و امامی موزون ساخت صاحب سیر اولیا آورده که ویرا هیچکس بی گریه ندیده و از کثرت گریه در چشمش کلی سفید افتاده بود مولانا شمس الدین یحیی فاضل متبحر بوده اکثر علمای دهلی تلامذه او بنده در آخر دست ارادت بشیخ نظام داده از التفات خلق بکلی دامن برید مفتوح نام خادمی داشت که اگر کسی بدیدنش آمدی وی گفتی چنین بگو و چنان بگو والا او را از مشغولی هیچ خبر نبودی مولانا فخر الدین زرادی از خلفای شیخ نظام اولیا است بعد فوت شیخ در گوهای رصحرا بسر بردی او را رساله ایست در اباحت سماع که مقدمات اصول فقه تمام کرده مولانا علاؤ الدین تبلی از خلفای شیخ نظام است اما هرگز مریدی نگرفت و دخل بخلافت نکرد ملفوظات شیخ را جمع کرده فوائد الفواد نام نهاد مولانا برهان الدین غریب مرید شیخ نظام است هرگز پشت خود بقبله نکرده مضجع شیخ در آنست ندادی امیر خسرو از هزاره بلخ بوده پدرش امیر لاچین بهندوستان آمد و در پتیالی متاهل گردید امیر خسرو با دو پسر دیگر در آنجا بوجود آمد چون امیر خسرو متولد شده والدش در حرقه بیچیده نزد دیوانه مجذوبی که بچوارا بود برده گفت شخصی را آوردی که در قدم از خاقانی پیش خواهد برد والدش فوت کرده خالش تربیت نمود بعد بلوغ مرید شیخ نظام اولیا گردیده روزی در مجلس شیخ شوری گفت خوش شد. پرسید تراجه دهم گفت شیرینی کلام فرمود طاس پر شکر از زیر چارپایه ام برداشته بر خود نثار کن و قدری بخود رخشان کرد و شد آنچه شد با وجود شغل ملازمت و شاعری چهل سال بصوم دهر گذرانیده هر شب یکختم قرآن نمودی هر شفقی که شیخ بوی کردی جمع کرده کتابی ساخت از دست که روزی شیخ بمن فرمود از همه تنگ آمدم از تو نیستم باز اعاده نموده که از همه به تنگم تا بحدی که از خود هم به تنگم از تو نیستم مهربان کتاب آورده که روزی فرمود امشب از عالم غیب این خطاب آمد که خسرو نام درویشان نیست او را محمد کاسه لیس خوانند باید که ازین نام امیدوار باشی که در ضمن آن لغتها است و نیز آورده که آنحضرت بنده را ترک الله خطاب دانند از زمان سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان تغلق شاه در حیات بوده و هفت بادشاه را خدمت کرده سلطان غیاث الدین تغلق شاه بجانب لکهنوتی خسرو را بتکلف برده چون پس آمد که شیخ رخت بعالم بقا برده از گرد راه روسیاه کرده پیراهن را چاک زد و بر مزار شیخ رفته در پیش خطیره وی بخاک می غلطید و نوحه و زاری بسیار کرد تا بحدی شاه در گذشت عدیم المثل و طوطی شیرین مقال تاریخ دولتشاه و تذکره خود آورده که میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ اشعار

ویرا جمع ساخت یک صد و بیست هزار بیت جمع شد و خود ریگی از رسایل خود آورده که عدد اشعار من از یک صد هزار کمتر و از چهار صد هزار زیاده است و نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده **خواجه حسن نجم الدین ضیا** در تاریخ فیروز شاهی آورده که من کسی در لطافت طبع و جودت ذهن و استقامت عقل و تهذیب اخلاق و تجرد و تفرد مانند خواجه حسن ندیدم از مریدان شیخ نظام اولیا بوده هرگاه شیخ را ذوق سماع شدی بقوالان گفتی که شعر خواجه حسن بخوانند خواجه حسن معتقد طراز شیخ سعدی بوده و تلاش روش آن کردی اهل هندی او را اسعدی هندوستان میگفته اند **جمالی جلال خان** نام بمناسب نام اول جلالی تخلص میکرد پس بفرموده پیر مولانا سماء الدین جمالی جمال الدین بزیارت حرمین شریفین رسیده بعهد سلطان حسین میرزا مدتی در خراسان مانده صحبت مولوی جامی و ملا جلال دوانی و غیره افضل دریافته در اقسام شعر خصوص قصیده مهارت قوی داشت ابتدای از زمان سلطان بهلول است و پیش بابر بادشاه و همایون بادشاه منزلی عالی داشته در اثنی و اربعین و تسعمائة در گذشته در هفت اقلیم نامش شیخ جمال نوشته و قبرش در دهلی کهنه ذکر کرده و خسرو هندوستان گفته بذکر سابق از بدیهی که در اثنی و اربعین و تسعمائة نوشته مندرج تفاوت مبیت و هشت سال میشود و العلم عند الله **شیخ عبد الحق حقی** از مشاهیر علمای متاخرین است در علم حدیث شانی عظیم داشته یک صد کتاب در انواع علوم تصنیف کرده در حرمین بصحبت شیخ عبد الوهاب متقی وغیره علما رسیده در مدینه برهنه پا گردیدی چون بدهلی مراجعت کرد بتصنیف و تدریس پرداخت صد و ده سال عمر یافته در عهدی و الف در گذشته بهشت مرقد تاریخ یافت **شیخ نور الحق** فاضل محدث عالم منجر خلیفه و جانشین پدر خود شیخ عبد الحق دهلویست نسبت ارادت بسلسله قادریه داشت بر سی جزو صحیح بخاری شرحی نوشته و در عضدی و شرح مطالع و شرح هدایه حکمت و دیگر کتب متداوله حواشی دارد در نثر و نظم وحید زمان بوده درین هفتاد و هزار و سه بعمر نود و دو در گذشته **ملا علی احمد نشانی** تخلص مهر کن بی نظیر بوده و نقوش سخن بر لوح بیان خوب می کند مدتی در سلک ماد حان درگاه اکبری انتظام داشته روزی نزد جهانگیر قوالان بیت خسرو میخواندند ۵ هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ۵ ما قبله راست کردیم بر طرف کجکلاهی ۵ بعضی از حاضران گفتند بساصوفیان وجد کنند تبقلید ملا گفت نه چنین است بباشد که درین حالت جان و هندوان این ضمن بادشاه از ماجرا پرسید گفت روزی نظام الدین اولیا کلاه کج بر سر نهاده میرفتند هندوان و معاندان پرستش ایشان میکردند این مصرع بحال گفته اند ع هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ع خسرو بدیهه مصرع ثانی رسانید در اثنای که ملا مصرع ثانی تمام نکرده بود که جان داد فی خمس و عشرین و الف اشعار پر ذوق بسیار دارد در

تاج الدین ریزه مرد حقیر الجثه بود لهذا این لقب یافته فاضل کامل و شاعر نامی است در خدمت سلطان شمس الدین ایلتمش قربت داشته **سید حیدر علی اظهر** تخلص در اواخر عهد اکبر بادشاه بود و تا عهد جهانگیر زیسته شاعر صافی بیان است **میر حبیب الله امام** تخلص و **ابو الفیض** معنی تخلص از خوشگویان صافی فکر آنجا اند **امیر ابو الفیض** است تخلص صلاح سخن از بیدل و شهرت می گرفته آخر در خواب دید که صلاح سخن از سعدی می گیرد بنا بران خود را شاگرد سعدی خوانده **مخفی نماند** که بنده علی شیر قانع مسوده این اوراق نیز در سال هزار صد و هفتاد و چهار در شاهپور شبی در خواب شیخ سعدی علیه الرحمة را دیده که کتابی از دست واکرده اشاره میفرمودند مرا و نکه چنین گفته شود ازان پس عنقریب در سرکار فیض آثار میان غلام شاه خان توسل ملازمت جهت تالیف تاریخ حالات بزرگان آن خاندان وقوع یافته و بعد ازان توفیق تدوین این اوراق دست داد و درین صورت اگر خود را شاگرد آن بزرگوار قرار دهد بجاست **شده یقین** درویشی مستجمع اخلاق حسنه در کهلوکهری از موضع سواد دهلی دائره فقر ایانه ساخته میگذراشید صاحب دیوانست **شیخ عطا** ساکن امروهه مضاف دهلی شاگرد بیدل بوده شوخی بنهایت داشت سید جعفر زمی گفته غزلی بر ردیف میخیزد در خدمت بیدل خواندم عطا گفت میخیزد چه معنی دارد گفتم گر میخی زد آگر طولش قبه عرضش الوهم در زمان باستان شهری بانام و نشان بود صاحب طبقات اکبری آورده که ابتدا از مضافات بیانه بوده سلطان سکندر لودی معمور کرد و شیر خان و سلیم خان هم بران افزودند **شیخ ابو الفیض فیضی** و **شیخ ابو الفضل** ولدی شیخ مبارک که حاجت بشرح حال شان نیست و بعلو قدر بین الجمهور مشهورند در انجا متولد شدند و نشو و نما یافتند **میر محمد طفیل** از سادات معتبر شهر از دلی من اعمال آگره سبق اول عربی بخدمت سید حسن رسول نما شروع کرده تا شرح ملا دیده دهه سن ثمانین و الف ببلگرام تحصیل نموده در هفده سالگی از مطول گذشته حافظه بحدی داشت که هرچه میخواند در ذکر داشته پس شد آنچه شنید در دادی شعر و انشا و عروض و قافیه و معما مهارت کامل داشت **مطلع میر محمد علی** نام از مهتر امضاف آگره است شاعر خوش فکر بوده **متهرا** سوره اش نوشته شهریست مشتمل بر بتخانه عظیم مولد کشن بن سدیو که او را کفار محل حلول واجب تعالی دانند **لکهنو** شهری بانام است از مردمش سید شاهی با نور فضیلت شعر در غایت جودت می گفت آورده اند که دیر ابراهیری بود ناگاه در رهگذر هندو زنی را دیده دل از دست داده از نصیحت بفضیحت کشید و از پند به بند افتاد زن را آنحال او بدل سرایت کرده گاه گاه نهان بدیدنش رسیدی بعد چندی اقربای زن خبر یافته او را مانع شدند مدتی بگذشت

سید زاده مایوس شده در مهاجرت بناکامی جان داد هندو زن آنرا شنیده بهانه برون آمد و بر سر
بازماندگان متوجه آن افتاده شد چون دیرا بدر و مهاجرت خود مرده یافت رو بر دیش نهاده در گذشت
تمثیل در هند از قضات پسری داشت بکمال استعداد رسیده قضا را بسر چاهی بدام هندو زنی
آویخت و خالق بهم سایند که مادر و پدر مایوس شده صلاح دران دیدند که دیدا بدست یک بار آنرا هندو زن
بنمایند شاید تسکین یابد تا بالتماس اقربای زن دیرا بخانه زن بردند هندو زن را در دادو بدل سرایت
کرده بود بدیدنش شتافت بمجرد دیدن قاضی زاده بیهوش افتاده جان داد زن آن افتاده را در کنار گرفته
شیوه اتحاد حقیقی بجا آورده رو بر دیش نهاده از هستی دا پرداخت **میر محمد** مراد مردی متقی و متدین بانواع
فضایل موصوف در عهد عالمگیر قریب سی سال سوانح نگاری لاهور بوی تعلق داشته جواب خسته نظامی گفته
و بشوق دیدن صائب پیاده پا بایران رفته صائب بغایت تکریم پیش آمدش کرده در بوانخانه خودش جا داد
و فکرش را پسندیده گفت هیچوقت مرزا را درباره شعر بفکر ندیدم مگر روزی پرسیدم تبسم کرده گفت در ینوقت
بیت فردوسی بایده ✿ بفرمودتا رخشش را زین کنند ✿ دم اندر دم نای زرین کنند ✿ و شنفای جواب داده
بفرمودتا زین برابرش کنند ✿ چه زین پیمه بالای آنش نهند ✿ همچو اهم جوابی خوب بهم سانم عرض کردم که این فکر را
بمن واگذارند از راه مهربانی قبول فرمودند تمام شب غور کرده بیت بهم رسانده شنیده تحسین فرمود ✿
بفرمودتا زین برادهم نهند ✿ به پشت صبا مسند جم نهند ✿ محرر الحروف را حین مطالعه این ابیات این بیت بدیهه
بخاطر رسید اگرچه بنسبت باشعار استادان شعر پیش درست فاما بلحاظ اصلاح اهل سخن بسمت تسطیر معروض
صاحبان صافی ضمیری نماید ✿ بفرمودتا بر فرس زین کنند ✿ فلک را بماه نو زین کنند ✿ **شیخ پیر محمد**
بفضل و کمال ربط تعلقی انصاف داشت مرید شیخ عبد الله زنده پوش از متوطنان کوه لبنان است که نسبت
ارادت سلسله چشتیه داشته شیخ را آنچه باید دی داده قایم مقام کرده ببوستان رفت پس شیخ پیر محمد
باشاره پیر در لکهنو بدرس علوم دینی و کسب و تکرار کتب سلوک اشتغال داشت تا سن هزار و شنادو پنج
در گذشت بجد ابیوست تاریخش یافتند **شیخ عبد الرحمن** صاحب عرفان باخلاق حسنه موصوف همت
عالی داشت با اغنیا و فقرا یک سلوک می ورزید کتابی محتوی بر احوال مشایخ متقدمین و متاخرین تالیف نموده
مرات الاسلام نام نهاده در قصبه دهشتی که از توابع سرکار لکهنو است بر کنار نهر گومتی عمارات مرغوب ساخته
و مکرر بحضور عالمگیر رسیده مخصوص مراحم خسروانی گردیده در قصبه مذکور بارشاد خدا طالبان میگذرانید

روحی سید جعفر نام از اعیان سادات رنگپور من اعمال لکهنؤ بیگرام در قبیله شیوخ بانی هتی که خدا شده سید پاک نهاد
درویش وضع در نشا - توحید بخدمت شاه لدها بلگرامی گذرانده حسرت محمد اشرف نام از معارف سندیله صفحات
لکهنؤ است در شاگردان مرزا بیدل انتظام داشت اوده شهری بانام است از مردش شیخ نصیر الدین
خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا ست او را چراغ دهلی میگفته اند گفت نفس آدمی بمنزله درختی است که بود
هوای شیطانی در ذات انیکس پیچ میکرد و محکم می شود امیر سید علاؤ الدین همیشه سالک طریق مراقبه بود و گاهی
شعر می گفته در موسیقی هندی مهارتی کامل داشت کالپی سرکار است صاحب تحفة الغرائب آورده که در انجا
ستونی ساخته اند ارزه وی و در پیش ستون چشمه آبی است که چون روز عاشورا شود آن بطبا لها بکشاید و
سفار خود را در ان چشمه در آرد و آب آنرا فرو برد بعد ازان ازان عمود آب برون آید که تا یک سال
مردم را کفایت نماید محمد یوسف هروی نوشته که در حدود کالپی بزمینی رسیدم جماعتی دیدم سرها برهنه موها
ژولیده که هم بر طریق کفر بودند و هم بر جاده اسلام گاهی ببت و گاهی بقبله سجده میکردند هم تسبیح بر زبان
و هم زنار در میان داشتند اگر ایشان را باهم سوی مزاجی پیدا می شد هر کدام بخانه خود رفته آتش در خانه
میزدند و مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن میگزیدند و هرگز یاد یار و دیار نمیکردند از مردش
شیخ ابو سعید عابد مرتاض مرد باخدا از اکابر بوده شعر می گفته صفائی اصلش ایرج اما در کالپی نشو و نما یافته
شاعر خوش فکر بود قطب الاقطاب سید احمد والد سید محمد کاشفی تخلص میکرد حالتی داشت که طرف هر که سید بود جذبی افتاد
شاه لدها بلگرامی که مذکور شد مرید اوست روزی در بلگرام حافظ ضیاء الله در خطبه خواند الهی جنة نصیب العاشقین بدون
جماله فوا ویلاه و آن کان النار نصیب العاشقین مع وصاله فوا شوقاه نعره زده از هوش افتاد باثر حالت وی
خطیب از منبر و جمیع مردم بیهوش افتادند مگر بعد دیری که خود بهوش آمد همه را بیدار کرد عالمگیر هر قدر دیدارش
خواست قبول ننمود اکثر معانی و حقائق در لباس نظم کشیده مخفی نماند که هندوستان مملکتی است در غایت طول و عرض متوطنان
اصلش همه بت پرست و در زبانشان هم اختلاف بسیار حیوانات غریب الشکل از طیور و دواب و جانوران آبی در و بسیار منجمله
صاحب مجمع الغرائب نوشته که گوسفندی در هند است که نشش دنبه دارد یکی در موضع مهود و یک بر سینه و دو بر کتف و دو
بر دوران و در انجا مرغیست که فیل را بمنقار برداشته در آثار البلاد مذکور که از هند بجهت خلیفه حیوانی آوردند سر مانند آدمی تن
مانند زاغ بزبان فصیح تکلم می نمود در مسالک الممالک آورده که در بعض جزائر هند در رنگ حیوانیست با دو روی یکی چون سگ
یکی چون آدمی و باقی تن چون آدمی قامت طویل دارد و در نزهة القلوب آورده که در یکی از جزائر هند نوعی حیوانست در

مانند آدمی تن چون سنگ پشت و او را دو پشت باشد و او را دو پر باشد در عجایب المخلوقات آورده که در یکی از جزائر بحر هند آدمیانند که اگر یکی از قوم ماروی ایشان بیند خنده سخت بر او غلبه کند تا بمیرد که در خنده بمیرد ایضاً در جزیره صنفی از حیوانست شکل آدمی را در سینه ایضاً در بعضی جزائر هند مرغیست عظیم چون بمیرد بعضی منقارش را مردم در دریا مهره کنند و آمد و رفت برادنا نمایند ایضاً در عجایب المخلوقات آورده که سیوراس نام مرغیست در جزیره هند و سر او در سر دو شعبه میان همه مجوف و در سر یکی سوراخی چون باد دران در آید آواز میکند و وقتی باشد که رفت آرد چنان حزین آوازی دارد که طیور و حیوانات استماع نمایند ایضاً دران کتابست که شاده نام حیوانی در یکی از جزائر هند است دوازده سوراخ در میانی دارد چون نفس زند آواز مزمار دهد پیوسته بر سر شاخ مرغان و بیشتر حیوانات جهت استماع آواز جمع باشند ایضاً قفنس نام مرغی است در هند بقول صاحب مجمع الغرائب پاو گردن دراز و هزار سال عمر دارد سر خود بجهت بقدار اسب درگردن طوق طوق سر هم پیچیده چون کمندی بزرگ و دو بال سیاه و منقار سیخ مانند و در منقار سیصد سوراخ تا از هر سوراخ آواز دیگر برآید چون در صفیر شود از خوش آوازی هیچ جاندار از پیشش نتواند دوری گزید آزانو انداخت بوقت حمل نزدیک ده بیست جمع کنند و منقار در هم بندند و پر نازنداز صدمه پرانیدن آتش در همه افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردد بدان باران بر خاکستر بارد و گرمی از متکون شده بخوردن خاکستر بزرگ گردد و نقش شود گویند ساز از غنون برآورد از ساختند بعضی نام آن مرغ سوسیفار بیان کردند که ساز سوسیفار بران وضع شده معادن و نباتات نافعه در زمین هند لاتعد و لاتحصی است منقولست از عبدالله سلام که شادی را ده جزو آفریدند نه جزو هندوستان و یک جزو بتمام جهان داده اند لهذا آنچه جوانان هوا پرست را باید همه در هندیسر مجلد راگ و رنگ که دران باب بر همه آفاق ترجیح دارد عجایبات وی از حد حصر افزون کشتن زنان زنده برای مردان خود را در کمال استقلال جز آنجا وقوع ندارد خلیل و ارائش را بهاردانند و پروانه وار گرد او سر بسر بیغ نثار روح دلدار سازند بعضی از مرتاضان آنجا که باین خود ضبط انفاس را بتکمیل رسانده اند کوی بعضی از ساهر مجاهدت امتیان ربودند گویند در بنارس جوگیی باین صفت موصوف بوده خانزمان یکصد و بیست زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت ثانی دوازده روز در آتش گذاشت اصلا ضرری نیافت ایضاً در پنجاب شخصی از انجماعه گوشه زمین را شگافته پهلوی چپ دران شگاف نهاده دست از خوردن کشیده بوده و چشم از غنودن پوشیده محمد یوسف هروی نوشته که من آنشخص را دیدم از مردی که نزدیک او بودند شنیدم که بیست و دو ساله است تا امروز بدین نسق افتاده است در ریمندت زیا کشیده و نه دست افگنده و از غذا بوی طعام قناعت کرده آورده اند که در همه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اعمال و اقوال ایشانند میگویند که مدار کرشمه روزگار چهار دوست

دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف ست ستجگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فرداً فرداً بر صلاح ست و عموم ناس راستی پیشه حرف مرضیات الهی باشند عمر طبعی شان یک لک است و دور دویم مسمی به دُوَاپَرْ بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفی می باشد درین دور سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبعی مردمان این دور دوازده هزار سال باشد دور سیوم که بنام ترِیَه تیا اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال ست درین دور دو حصه از چهار حصه روشن جهانیان متضمن راست کرداری باشد عمر طبعی مردمش هزار سال دور چهارم مسمی به کَلْجُگ مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال مردم حال تعلق باین دور دارند درین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان مخصوص نارستی و نادرستی است عمر طبعی مردم این دور صد سال این کروه جزم دارند که پدید آرندهٔ عالمیان بزرگی را که واسطه آفرینش همواست از ساعت غیب یکچندی بجلوه گاه شهود می آرد تا مش برهما باشد عمرش صد سال که هر سالی ازان متضمن سیصد و شصت روز ست و هر روزی مشتمل بر چهار هزار دور مذکور و هر شبی بدستور روز محتوی هزار ادوار مذکور ست و بزعم ایشان عدد بر هما که بوجود آمدند علم بشری احاطه آن نمیکنند و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال بر هما بما رسیده ست برنهای حال هزار و یکم ست چون شرح حالات بلاد هند که از حصر متجاوز ند ما فوق احاطه خامه و نامه است فخر الحروف آنچه در کتب دیده بدان قناعت کرده زیادتی را طالب نشد محمد یوسف هروی در رساله عجائب و غرائب هندوستان چیز های چندیرا نوشته که باطالت موجب ملال سامع تواند شد ازان درگذشته بذکر ملوک هندوستان خصوص دهلی و غیره علی الاجمال اشتغال مینماید ملوک هندوستان از غزنویان و غوریان و غیرهم غزنویان اول از بادشاهان اسلام امیر ناصر الدین سبکتکین بعد فتح و بست قندهار بر جیپال والی هند ظفر یافته عهد بست که پنجاه زنجیر پیل با چند لک تنکه سالیانه داده باشد چون امیر مراجعت کرده جیپال نقض عهد کرده آنوجه نفرستاد امیر ناصر الدین باز بجهة انتقام آمده مظفر گردید و تا لمغانات بتصرف آورده پس بمعاونت امیر نوح بن منصور سامانی بخراسان رفته بعد معاودت در سیصد و هشتاد و مهت درگذشت پسرش سلطان محمود سبکتکین بر برادر بزرگ امیر اسماعیل غالب آمده بادشاه شد و سیستان بضمیمه خراسان متصرف گشته در سال سیصد و نود بر اجه جیپال در پشاور غالب آمد راجه با پانزده نفر از پسر و برادر اسیر و پنج هزار لشکر قتیل شد درگردون راجه حمائلی بود مرصع قیمت یکصد و هشتاد هزار دینار کرت دیگر در نود و سه بهندوستان وارد گردیده

خلق کثیر را کشت و دولیست و هشتاد پیل غنیمت گرفت حاکم ملتان از ملاحده بود بمحاصره تنگ آمده احکام شرعی را
تعهد نموده و توبه کرد و هر سال صد هزار هزار درم قبولنمود دیگر بار بهندوستان آمده انند پال را نهزیمت داده
سی زنجیر فیل با دیگر غنائم گرفته معاودت فرمود باز در چهار صد و یک بملتان رسیده متصرف گشت در چهار صد
و چهار برتر و جیپال مسلط گشته در چهار صد و نه برقنوج شتافت اهل بربرنه و دو لک و پنجاه هزار روپیه
باسی زنجیر پیل پیشکش کردند از انجا بقلعه مهاون رفته هشتاد و پنج پیل با غنیمت موفوره مستدا از انجا بمنوره
رسیده شهر را غارت فرمود لشکر بتجا نهارا سوختند از یک بت زرین نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر برآمد
و یاقوت کمی یافتند چهار صد و پنجاه مثقال وزن چندرای از راجهای معتبر هندوستان فیلی داشت بغایت
قوی هیکل سلطان آنرا مکرر بهبهای گران خریداری میکرد راضی نشده آخر فیل پی فیلبان گرفته پیش سلطان آمد
خداوندش نام نهادند چون بغزنین رسید سوای نقد و جنس پنجاه و سه هزار برده غنیمت بشمار آمد
پس در چهار صد و ده بنندرای متوجه هندوستان بر کنار آب جون پتر و جیپال بمعاونت نند لشکرگاه
ساخته هشت نفر از غلامان سلطان از آب گذشته بران لشکر ریخت و همه را پریشان ساخته شهری که در انحوالی
بود بتصرف آوردند پس سلطان در ملک نند آمده وی صف آراشد رونی سلطان بر بلندی برآمده لشکر نند را دید
و هراسان یافته از آمدن پشیمان شد رجوع بحضرت الهی آورد شب خوفی در دل نند افتاد با چندی از مخصوصان
گریخته عالم غنیمت شد زیاده پانصد پیل نند غنیمت سلطان گشت پس مراجعت کرده بار و رچهار صد و سیزده
بر ولایت نند توجه فرمود حاکم قلعه کوالیار امان طلبید و کالنجر محاصره شد نند اسیصد پیل با فراوان نقد
و جنس داده زنهار جست و شعری در مدح سلطان بزبان هندی عرضکرد سلطان مضمون آنرا پسندیده
حکومت پانزده قلعه دیگر را نوشته صله بوی فرستاد نند از روجواهر بسیار ایثار کرد سلطان بغزنین آمد
و بعد چند وقت با پنجاه و چهار هزار سوار و سیصد پیل بر تسخیر سومنات رفت و فتح نموده بعراق شتافته
ری و اصفهان را گرفته بپسر خود امیر مسعود داد وقت مراجعت بمرض دق در چهار صد و بیست و یک
درگذشت مدت سلطنتش سی و نجال از خواجه ابو ریحان در مجمع الغرائب نوشته که در خزانه سلطان محمود
وری سه مثقال و دو دانک وزن پیدا شده جوهریان ماهر صد هزار دینار قیمتش کرده بودند بعد از و
سلطان محمد بن محمود جانشین شده چون در ایام سلطنت او بهند نیامد از ذکر وی درگذشته شروع
در ذکر مسعود بن محمود مینماید اولپس از تسخیر ممالک عراق و خراسان و خوارزم در چهار صد و بیست و چهار

هندوستان

بهندوستان شتافته قلعه سرستی که در دره قلعه کشمیر واقعست گرفته در چهارصد و هفت باز قلعه هانسی را
گشاده به پائی پست شده و امیر ابو المحمد بن مسعود را طبل و علم داده در لاهور ماند و بغزنین رفت سلجوقیان
بر بعض خراسان مستولی شده بودند در چهارصد و سی و یک خواست که از هندوستان لشکر جمع کرده آنسو
رود بر باط ماویکله رسیده بود که جمعی از امرای باجمله غلامان متفق شده در چهارصد و سی و دو تقبلش
رسانیدند و برادرش سلطان محمد را که در آنوقت از قلعه برآورده همراه داشتند بسلطنت برداشتند و خزانه
سلطان مسعود عقدی پنجاه دانه از درشاهوار بود قیمت هر دانه مبلغ بیست هزار دینار مقرر کرده بودند مودود
بن مسعود عبد الرشید بن مسعود فرخزاد بن مسعود را فرصت آمدن هندوستان نشد نائبان ایشان در لاهور
و دیگر پرگنات حکومت میکردند تا نوبت بسلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود رسید وی با سلجوقیان صلح کرده
بهند آمد و بسیاری از بقاع و قلاع گرفته از انجمله شهری در غایت آبادی مسخر ساخت گویند افراسیاب چین
گرفتن ایران جمعی از مردم خراسان را اخراج نموده بهندوستان فرستاده بود و ایشان در اینمکان ساکن شده بودند
و ایشان را خراسانیان میخواندند راه آن شهر از و فور تشابک اشجار مرئی نمی شد سلطان در اندک روزش
بگشود پس بغزنین شده در چهارصد و هشتاد و یک فوت نمود مدت حکومتش چهل و دو سال پسرش مسعود
شانزده سال نشسته ولدش ارسلانشاه جمیع برادران را میکشت مودود گریخته نزد سلطان سنجر رفت
و بمدد وی بغزنین آمده ارسلان شکست خورده بهندوستان آمد و ولایت بهرامشاه مقرر کردید پس ارسلانشاه
از هندوستان جمعیت کرده بهرامشاه را از غزنین برون کرد بهرامشاه باز بمدد سلطان سنجر آمده ارسلان را کشت
مدت سلطنتش سی سال پس بهرامشاه بکامرانی نشسته با فضلای صحبت داشتی شیخ ثنائی حدیقه بنام وی کرده و
کلیله دمنه نیز بنامش مزین شد او چند کرت لشکر بهند کشیده ولایتی که اسلافش نکشوده بودند بدست آورد و یکی
از امرا را گذاشته بغزنین رفت بعد زمانی آن امیر یغی کرده بدفعش آمد و در حدود ملتان خبکی صعب شد
امیر باغی بقتل رسید و بشاشتش عالمی را تیغ شد پس مجدد اهندوستان را اصافی نموده در پانصد و هفت و گذشت
مدت سلطنتش سی و پنجسال آنگاه خسروشاه بعد پدر بسلطنت رسید چون شنیدند که علاء الدین غوری متوجه
غزنی است گریخته بهندوستان رفت و در لاهور حکومت مینمود تا در پانصد و پنجاه و پنج درگذشت مدت حکومتش
هشت سال خسرو ملک بن خسروشاه در لاهور فرمانروا شد بسبب عیش و ملکش خللی کلی رسیده چون
سلطان معز الدین محمد سام غزنین را تختگاه ساخت لشکر بهند کشید و خسرو ملک را در پانصد و هشتاد و سه

بدست آورد و حکومت او بیست و هشت سال بود اکنون دولت غزنویان سیری گردید غوریان سلطان معزالدین محمد سام المعروف بشهاب الدین به نیابت برادر خورد در پانصد و هفتاد بحکومت غزنین رسید در پانصد و هفتاد و چهار اوچه را از قرامطه کشیده ملتان را بگشود پس خواست بگجرات شود رای بهیم او را منهزم ساخته تا بحدت تمام بغزنین رسیده پس از یکسال برلاهور آمده خسرو ملک پسر خود را با یک زنجیر فیل پیشکش فرستاده مراجعت نموده سال دیگر بطرف دیول که عبارت از تته باشد سواری کرد و تمامش بضبط کشیده در پانصد و هشتاد و دو باز بلاهور آمده خسرو ملک را گرفته نزد برادر خود بفیروزه فرستاد و غیاث الدین اورا در دین یکی از قلاع غرجستان محبوس کرد که آنجا در گذشت در پانصد و هشتاد و هفت بار ای اجمیر جنگ داده شکست خورد و کرت ثانی در همانموضع ویرا با برادرش بقتل رسانیدند و اجمیر با سرستی و بانسی و دیگر پرگنات بتصرف آورده ملک قطب الدین ایبک به نیابت در هندوستان گذاشته بغزنین رفت درسن مذکور قطب الدین ایبک دهلی و میرٹھ بدست آورده در پانصد و هشتاد و نه دهلی را دارالملک ساخت ازین تاریخ دهلی تختگاه شده در همین سال معزالدین آمده قنوج را بعد محاربه و شکست والی او مفتوح ساخته بغزنین رفت ملک قطب الدین در غیاب او گوالیار و بداؤن را مسخر ساخته لشکر بنهرواله گجرات برده و انتقام سلطان از رای بهیم دیو کشید درین سال معزالدین سال خبر فوت برادرش غیاث الدین که نام شاهی برادر بود شنیده سوی باد غیس رفت و ممالک برادر بر آل سام قسمت کرد در الولا کهوکران نواحی لاهور عصیان ورزیده بودند به تنبیه ایشان باز بهندوستان آمده مالش داده معاودت نموده در دمیک نام دهی از توابع غزنین بدست فدای نام کهوکر شهید شد ایام سلطنتش از ابتدای فتح غزنین تا آخر عمرش دو سال و چند ماه خزائن بسیار گذاشته منجمله پانصد من الماس در نگارستان هزار و پانصد من دیده شد سلطان قطب الدین ایبک غلام برگزیده سلطان معزالدین بوده و از اینکه انگشت خنصر او شکسته بود ایبک میگفته اند بعد از شهادت سلطان معزالدین سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد که سلطنت یافته بود از فیروزه کوه جهته وی چتر و امارات پادشاهی فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت او بلاهور در بخشش نام برآورد و قطب الدین لک بخشش می گفته کارهای بانام و بسیاری از ولایات بضبط آورد و کرشمصد و هفت از اسپ افتاده قالب تهی کرد حکومتش از ابتدای فتح دهلی تا آخر عمر بیست سال و ایام سلطنتش چهار سال پس پسرش آرامشاه از عهده ملکداری بر نیامد جمعی ملک التمش را که بنده و پسر خوانده قطب الدین

بود از بداوان طلبیده سلطنتش دادند سلطان **شمس الدین التمش** شجاع باتدبیر بود و در اوایل سلطنتش تاج الدین یلدوز پادشاه غزنین بهوش تسخیر لاهور بهند آمده کشته شد و همچنین او را با ملک ناصر الدین قباچه که داماد سلطان قطب الدین بود و سند و ملتان و اوچه و بهکر و سوستان را بتصرف داشت مکرر محاربه اتفاق افتاده و هر کرت فتح یافته متصل ساخته و لاتیش بضبط کشید پس لکهنوتی و بهار از تصرف غیاث الدین خلجی برون آورد و در شش صد و سی و یک اجمین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سیصد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت راجه که هنوز تاریخ از وی نویسند آورده در پیش جامع دهلی در زمین فرش گردانیده پس ازان در وقتی که متوجه ملتان بود در سال شش صد و سی و سه درگذشت مدت سلطنتش بیست و شش سال

پس پسرش **رکن الدین فیروز شاه** مالک تخت شد اورا از عیش کار ملک باز داشته امرا **سلطانه رضیه** دختر بزرگ شمس الدین التمش بیعت نمودند وی این را شنیده در حرکت آمد و بحبس افتاده مدت سلطنتش شش ماه و چند روز **سلطان رضیه** در همه باب تمام بود و پدرش نیز ولایت عهد وی را داده قبای مردانه در کلاه بر سر نهاده از پرده برون آمد جماعه مخالف شدانها را نهزیمت داد ترک **معز الدین بهرامشاه** بن شمس الدین التمش را بپادشاهی برداشته اورا گرفته در قلعه تبرهنده محبوس گردانیدند حاکم تبرهنده اورا بعقد خود آورده باز بیدار بسوی دهلی شد بکرات جنگ داده بقتل رسید سلطان **معز الدین** بهرامشاه در شش صد و سی و نه بر تخت جلوس نموده بعد یکسال فوج چنگیز خان بهند آمده لاهور را بتصرف کشید و غارت کرد نظام الملک وزیر بدفع شان رفت وی در راه امرا را برغلانیده بقصد سلطان بدهلی آمد و بعد اندک بمحاربه بدست آورده کشت مدت سلطنتش دو سال و چهل و پنج روز پس **سلطان علاء الدین مسعود شاه** بن رکن الدین فیروز شاه بن شمس الدین التمش را که بقصر سپید محبوس بود برآورده بر تخت نشاندند تخت عدل پیشه ورزید و ولایت میان امرا قسمت کرد آخر ازان گذشته روش اخذ و قتل پیش گرفت ارکان دولت سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین را که در بهرائچ بود و خورد ترین همه بهت طلبداشته اورا مقید ساختند تا در گذشت کامرانیش چهار سال و یکماه و یکروز **ناصر الدین محمود** عادل خیر صلحا و امرا علما را دوست داشتی طبقات ناصری بنام او تالیف شده وزارت بملک غیاث الدین بلبن که بنده و داماد پدر او بود داد خطاب الغخان بخشید در وقت تفویض مهمات ویرا کفت کاری نکنی که حضرت بی نیاز بجواب آن در مانی و مراد خود را شمار گردانی سالی دو مصحف نوشتی و بهای آن بصرف خاص رسانیدی هیچ کنیز و خادم نگذاشت منکوحه

طعام پخته روزی بسلطان گفت از نان پختن دستهای من بر نخیزد اگر کنیزی بخری ثواب باشد گفت بیت المال حق من نه صبر کن که در آخرت جزا یابی پس از نوزده سال و سه ماه سلطنت در شصد و پنجاه و چهار رحلت فرمود چون فرزندی نداشت و وارثی نماند امرا الغ خان بلبن را که بعدل و داد موصوف بود بسلطنت برداشتند سلطان غیاث الدین بلبن لقب یافته اوکار مملکت را جز با کابر و دانا نسپردی زار ازل دخل ندادی همواره بمجلس وعظ حاضر شدی و امر و نهی را کما ینبغی رعایت کردی مهابت و عظمت آنقدر داشت که کم کسی را تاب دیدنش بود دو پسر داشت یکی سلطان محمد قاآن خطاب ولیعهدی او را داده معه مضافات در اقطاعش سپرد دیگر ناصر الدین بقراخان که در لکهنوتی حکمت مینمود سلطان محمد بکمال صوری و معنوی آراسته همه وقت با اهل فضل مجالست داشتی امیر خسرو و امیر حسن نجال در خدمتش بسر بردند دو کرت بطلب شیخ سعدی کس فرستاد و مبلغها بشیراز ارسال داشت شیخ بواسطه ضعف پیری نرسید و دیوان خود با خط خود فرستاد ابیه تیمور نام مغل با لشکری عظیم بهند آمده سلطان محمد قاآن بمحاربه اش شد و در میان لاهور و دیپالپور بشهادت رسید عمر سلطان بلبن از هشتاد متجاوز بود این مصیبت علاوه ضعف شده عنقریب بجوار رحمت پیوست ایام سلطنتش بیست سال و چند ماه چون بقراخان در لکهنوتی بود معز الدین کیقباد پسر ویرا امر السلطنت برداشتند او بجوانی راغب حظوظ نفسانی شده بقراخان آزا شنیده اراده ملاقات نمود بعد رسل و رسائل شوق از طرفین متحرک شده هر دو لشکر بر کناره آب سرو بر دو جانب فرود آمدند قران السعدین امیر خسرو داستان ملاقات این پدر و پسر را القصه سه روز در باب چگونگی ملاقات سخنان گذشت آخر بر آن قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شرائط تعظیم بجا آورده پس چون پدر سه شرائط زمین بوس بجا آورده برابر تخت رسید پسر را طاقت نمانده از تخت فرود شده پدر را در کنار گرفت و گریه بسیار کرد بعد ازان با پدر بزیر تخت برآمده در غایت ادب نشست بعذر مانی سلطان بیارگاه خود رفت چند روز پدر متواتر بخانه پسر آمد و هر دو بادشاه ضیافتها کردند چون روز وداع شد پدر پسر را گفت برای آن آمدم که ترا نصیحت کنم تا از هوای جوانی محترز کردی و کلیه آنکه شراب نخوری دیگر نظام الدین را بقتل رسانی مبادا ترا بقتل رساند موجب فرمود پدر نظام الدین را از میان برداشت و شراب نگذاشت آخر بمرض لقوه و فالج مبتلا شده امرای بلبنی جهة تخم فساد پسر او را که خورد سال بود سلطان شمس الدین خوانده بر تخت نشاندند و امرا را بهم اختلاف روداد بعد سه سال و چند ماه از سلطنتش سلطان جلال الدین جلوس نمود چون مردم شهر بپادشاهی راغب نبودند در کهلوکهری بساختن قصری اشارت کرد و امرا و ملوک نیز خانها ساختند در چندگاهی شهری شد موسوم

بشهر نو دهلی نو عبارت از وهست پون عدل و خدا پرستیش معلوم کرده شد مردم شهر آمده بیعت کردند و نواز شها
یافتند در سال مذکور جلوسش ملک چهجو برادرزاده سلطان بلبن بالبساری از ملوک بلبنی سودهلی حرکت کرده
ارکلی خان پسر خود را فرستاد وی ملک چهجو شکسته بالبساری اسیر کرده مغول برشتران نشانده نزد پدر فرستاد
سلطان بنداز چند کس که نزد سلطان بلبن قدر و منزلت داشتند برداشته بحمام فرستاد و خلعتهای
سلطانی پوشانیده ملک چهجو را بملتان فرستاد تا او را بحرمت تمام نگاهدارند و اسباب عیش آنچه خواهد
مهیا کنند و باقی را در رفتن و ماندن مختار ساخت پس ملک علاؤالدین را که داماد و برادرزاده او بود اقطاع
داده رخصت فرمود او بر هیله رانده غنائم بسیار آورده مورد مراحم شده ولایت اوضیمه اقطاعش گشت
پس وی تادیوگیر که عبارت از دولت آباد دکن هست رفته رام دیو فضایط آنجا را مطیع ساخته از زر و نقره
وجواهر و اقمشه و پیل چندان غنیمت بهمرسانیدند که عقل از ضبط و حصر آن عاجز آید چون آنخبر انتشار یافت
ملک احمد چپ هرچند سلطان را نصیحت نمود که او را استیصال نماید و نگذارد تا خود را راست سازد صورت
نیافت علاؤالدین بکره آمده عرضداشت نمود که فیل و مال بسیار آورده ام همه را بدرگاه آورم اگر امانی
متضمن تسلا رسد و بی دغدغه بیایم غرضش آنکه سلطان را فریفته استعداد رفتن لکهنوتی نماید سلطان
جلال الدین ساده لوحی عهدنامه بخط خود نوشته بامردم معتبر فرستاد آنمردم را محافظت نموده
عرضداشت دیگر بسلطان نوشت و به برادر خود الماس بیگ که او نیز داماد سلطان بود نامه نوشت که
ابنای روزگار مرا متهم ساختند چون من سلطان را بنده و فرزندم اگر بابلغار آمده دست مرا گرفته
ببرد جز بندگی و خدمت چاره نیست و الا بزهر هلاک شوم یا در عالم سر نهم الماس بیگ آن نامه بسلطان
نمود فرمود تو زود رفته تسلیش نما که من بر اثر تو رسیدم چون سلطان را اجل رسیده بود گفته دولتخواهان
نشنوده با چندی از خواص و یکهزار سوار بکشتی در آمده روانشد و احمد چپ را با باقی لشکر براه خشکی روان
ساخت چون سلطان بکره رسید علاؤالدین برادر خود الماس بیگ بخدمت سلطان رسیده معروض داشت
که اگر علاؤالدین سلطان را اینجا عرضه مستعد بیند قصد آوارگی کند سلطان فرمود تا مردمش سلاحها
دور کنند قصه کوتاه باین حیله سلطان و امرا را بکشت و درعین برسات از کره متوجه دهلی شد خلق را مال
وزر بفریفت رکن الدین ابراهیم که خوردترین پسران جلال الدین بود بتحریک دیگران صف آراسته
شکست خورد و جانب ملتان شد سلطنت جلال الدین هفت سال و چند ماه **پس سلطان علاؤالدین**

در شش صد و نود و پنج بر تخت دهلی جلوس نموده بمراتب و اقطاع مردم افزود و غیر از مواجب تمام حشم را شش ماهه انعام فرمود برادر خود الماس بیگ را که الف خان خطاب داشت بدفع پسران سلطان جلال الدین بملتان فرستاد او با امرا شاگرفته آمد چشم شانرا میل کشیده در حصار هانسی محبوس کرد و امرای جلال الدین که از بیوفائی بوی پیوسته بودند هم میل کشیده محبوس ساخت در سال سیم الغخان را با نصرتخان جالیسری بگجرات فرستاد ایشان النواحی را نهب و غارت نموده دختر رانی کرن ضابط نهروالله دولت رانی نام با خزانه و پیل بسیار آوردند بعد چندی متوجه رنتهور که از قلاع مشهوره هندوستان است در راه روزی بشکار رقم غنه با چندی در گوشه نشسته بودناگاه کنتخان برادرزاده سلطان جلال الدین بر سرش ریخت و چند تیر زد و خواست که سرش ببرد جمعی مایگان که در خدمتش بودند کفشد کار او تمام شد بقول شان اعتماد کرده خواست بدرون حرم رود ملک دینار صاحب اختیار دروازه حرم از درون رفتن مانع آمده درین ضمن سلطان از بیهوشی برآمده جانب سراپرده خود روان گردید مردم چون او را دیدند اکتخان را گذاشته بخدمت پیوستند و سلطان بر تخت نشسته اکتخان را کشت درین سال برادرزادهای سلطان در بداؤن یعنی ورزیدند و کورشدند چون در مملکت بتواتر حوادث رود ادسلطان فرمود تا هر دیهی و پرگنه که در ادرار کسی باشد بخالصه ضبط نمایند و هر کس که زر داشت از بهر صورت اخذ کرده در خزانه داخل و حکم نمود که امرا و دولت بهم اختلاط ننمایند و منع شراب در اطراف مملکت کرد و فرمود تا از روی مساحت نصف محصول را از رعایا بستانند و چودری و مقدم را و باقی رعایا را ابر دانند تا تسلط چودری و مقدم بر رعیت نماند و همچنین در قیمت غله ضابطه چند نهاد که باوجود امساک باران تفاوتی در قیمت غله راه نیافت و در قیمت اسپ نیز ضابطه چند نهاد و هر چیز را که در بازار فروختندی سلطان آنرا ملاحظه فرمودی و نظر بر حقارت جنس مثل شانه و سوزن و کفش و موزه و کاسه نکردی بعد ازانکه اسباب معاش و آلات انتعاش سپاه ارزان شد نوعی ابواب درآمد مغول مسدود ساخت که هرکه بعهد او در هندوستان آمدی بقتل رسیدی یا منهزم گشتی چنانچه یک مرتبه علی بیک نبیره چنگیزخان با چهل هزار سوار بجانب کوه سوالک آمد و سلطان ملک بانک را نامزد ساخته اکثر ایشان را بقتل رسانید و باقی را زنده گرفته با بیست هزار اسپ نزد سلطان آورد و مرتبه دوم کیبک نام آمده او را نیز با اتباع بقتل آورده از سرهای ایشان مناره ساخت و ایضا قریب سی هزار سوار در زمین سوالک آمده دست بغارت کشودند مردم سلطان راه بازگشت ایشان گرفته جمعی کثیر را عرضه تیغ

تلف گردانیدند و اولاد و اتباع شانرا فرو ختند بعد ازین خوف او در مغولان افتاد پس شروع تسخیر بلاد و در دست نمود ملک بابک کافور هزار دیناری رفته رای دیوگیر را با پسر اتش و مال کثیر روانه دهلی ساخت پس از انجا بارنگل رفته از ضابطان انجا صد زنجیر فیل و هفت هزار اسپ پیشکش گرفته هر ساله پیشکش بست پس ازان بکنباب معبر یقین شده از رایان آنجا پیشکش کلی گرفته باسیصد و دوازده زنجیر فیل و بیست هزار اسپ و نود و شش هزار من طلا و صندل و جواهر و مروارید و دیگر غنائم معاودت نمود آنقدر فتوح که او را میسر شد کسی را از سلاطین دهلی دست نداده آخر بمرض استسقا در گذشت مدت سلطنتش بیست سال و چند ماه و دیم روز از وفاتش ملک نائب **سلطان شهاب الدین** را بر تخت نشاندچون خورد سال بود خود نیابت کردی و هر روز یک دو ساعت طفل را بر تخت نشانده بحرم فرستادی و در بر انداختن خاندان سلطان علاء الدین با خاصان خود مشورت نمودی شبی جمعی از بابکان بجرگاهش آمده پاره پاره کردند صباحش امرا صاحبزاده مبارک خان را از زندان بر آورده بنیابت سلطان شهاب الدین نشاندند و شاهزاده امرا و ملوک را از خود کرده **سلطان قطب الدین** بر خود لقب نهاد در سنه هفصد و سنه بر تخت دهلی جلوس نمود پس زندانرا بتمام خلاص فرمود حشم را شش ماهه انعام داده در آنقطاع ملوک و امرا اضافه گردانید و علما و فضلا را در ادرار و وظیفه زیاده کرد در مدت سال چهار ایام سلطنت او غیر از عیش و کامرانی و بخشش کاری دیگر نکرد آخر عزوری بهم رسانیده در اجرائی احکام دیر داخت امور بکس مشورت نکردی و اگر کسی بدولت خواهی سخنی گفتی اعراض کردی و دشنام دادی و اکثر اوقات خود را بزیور زنان می آراست و در محفل حاضر می شد و زنان هزاله را میفرمود تا بامرای کبار بطریق مطایبه اهانت می رسانیدند و عریان شده برابر ایشان می آمدند و بر جامه ایشان بول میکردند و حسن نام بچه را خسرو خان خطاب و صاحب طبل و علم ساخته وزارت داد و مستقل شده اراده سلطنت نمود و جمعی مفسد بخود یار کرده شبی بدرون قصر آمد خواسته بجرم گریز دار عقب مویش گرفته بخود کشیده یکی از خویشان خسرو خان بخنجرش هلاک کرد و سرش از بام قصر بزیر انداخت پس بجرم سلطان آمده فرید خان و سنگو خان پسران سلطان را گردن زدند و هرچه بود تاراج نمودند پس ازان امرای معتبر را به بهانه طلبیده خطبه خود خواند و **سلطان ناصر الدین** مخاطب گشت خویشان خود را بخطابهای مستانه ساخته حرمهای سلطان را در میان شان تقسیم نمود غازی ملک را که امیر ولیعهد خدا ترس بود عزت در کار شده بامرای اطراف نامه و پیغام نوشت و خود متوجه دهلی گردید آن کافر نعمت لشکر را دو نیم ساله مواجب

پیشکی داده مستعد جنگ شد و بعد اندک کرو فر هزیمت یافته روز دیگر اسیر گردیده پاره پاره اش کردند و هر پاره بمملکتی فرستادند چون از سلطان وارثی نمانده بود اعیان مملکت غازی ملک را **سلطان غیاث الدین تغلق شاه** لقب داده در مقصد و بیست بر تخت نشاندند سلطان عدل و انصاف پیشه گرفت حنبر بد سلوکی حکام بگاله شنیده بحرکت آمد تو ابع الکهنوتی را منقاد ساخت و بدهلی معاودت کرد سلطان محمد که ولیعهد بود در سه روز قصری در دوگروهی تغلق آباد ساخت که سلطان در انجا اقامت نمود روز دیگرش در ساعت سعد کوکب بادشاهی بشهر آمد و چون بقصر رسید مائده کشیده شد مردم بمظنه انکه سلطان فی الفور سوار خواهد شد دست ناشسته بردن آمدند و سلطان بدست شستن مشغول بود که یک رکن خانه افتاده دست از حیات بشست ایام سلطنتش چهار سال و چند ماه **سلطان محمد تغلقشاه** بر تخت جلوس فرمود غریب حالی داشت گاه خواستی سکندر وار کرد اقالیم سبعه کردد و گاه اراده کرده که سلیمان آسا جن و انس را بطاعت آورد و در قهر و سیاست بمرتبه بود که جهان از خلق خدا خالی خواستی و سخاوت بحدی داشت که طرفة العین خزینه خالی نمودی وقتی سلطان بهادر سنارکامی را رخصت میداد آنچه نقد در خزانه داشت بوی عطا فرموده ملک غزنین را صد لک تنکه داد و قاضی غزنین را هم همینقدر بخشید و ملک سنجر بدخشان را هشتاد لک تنکه داد این تنکه نقره است مولای هشت تنکه حال مولانا جمال الدین ابن حسام قصیده جهت وی گفته مطلع این ست الهی تا جهان باشد نگهداری جهان با بنده محمد شاه تغلقشاه سلطان ابن سلطان بنده چون مطلع خواندگفت پس طاقت صله ندارم فرمود نامره های زر آوردند و در کردا و گذاشتند چون نزدیک سرا و رسید برخواست و با ستاد سلطان را خوش آمد فرمود باز دیگر زر آوردند و گرد او گردا نیدند تا بقدر او رسید همه انعام کرد و رسالت کلام و لطافت بیان و انشا و اختراع مضامین ضرب المثل بود در علم تاریخ مهارت تمام داشت و بمطالعه معقولات اشتغال می نمود بسکه سلیقه مخترعه می ورزید میخواست که احکام مجدده احداث نماید و ضوابط سلاطین سلف براندازد و چون احکامش خلاف قرار داد سلاطین سلف شد موجب تنفر عام گردید و خللها در مملکت رو داد خواست دیوگیر را وسط ملک و دار السلطنت گرداند دهلی را خراب نموده متوطنانش را امر نمود تا آنجا روند و خرچ راه و بهای خانه هر یک را داده مبلغهای صرف شد اراده کرد که ربع مسکون را بتصرف آرد در خزانه کفایت ندید فرمود تا مس را مانند نقره سکه زده رواج

وسند وچون این حکم رایش رفت ندیده فرمود هر که تنکه مس داشته باشد بخزانه داده عوض نقره
بروان خود در رواج نیافت وخزانه تهی کردید بواسطه تسخیر عراق وخراسان سه لک وهفتاد هزار
سوار نگاهداشت ودو سال وظیفه داد چون فرصت آن نشد که چشم راکار فرماید درخزانه چیزی نماند
خواست کوه سمال که مابین دیار سند ودیار چین است ضبط نماید وجهت این لشکر گران نامزد
فرمود چون مردم بدرون کوه درآمدند زمینداران تنگیها را مضبوط ساخته انچه توانستند بقتل
رسانیدند وبقیة السیف راگذاشتند سلطان بسیاست رسانید چون روز بروز تکلیفات
شاقه میفرمود مردم از تحمل آن عاجز آمدند وناچار ملک از نظام افتاد وفتنها پیدا شد هرکس
هرجا بود دم استقلال زد حسن کاکویه در دیوگیر چتر برسر کرده وبخت نشست وخود را سلطان
علاء الدین خطاب داده سالها سلطنت دران سلسله ماند چنانچه مذکور شد سلطان خواست بدفع
حسن کاکویه بدیوگیر رود سببی پیش آمد بالضرورت متوجه سند شد درسی گروهی تته بیمار گردیده
درمحرم هفصد وپنجاه ودو فوت گشت مدت سلطنتش بیست وهفت سال پس موجب وصیت عمرزاده اش
سلطان فیروز شاه بسلطنت رسید سکنه سوستان را بعنایت مخصوص نساخته متوجه سند
گردید ودر راه شنید که احمد ایاز نائب سلطان در دهلی طفلی مجهول النسب را بادشاهی برداشته
مستعجل رفته اورا بدست آورده بلکهنوتی شد از الیاس حاجی که سلطان شمس الدین خطاب خود کرده بود
پیشکش گرفته پس آمد وشهر فیروزآباد دهلی را بنا کرد وجوی از آب جون جدا کرده هفت نهر دیگر
بهانسی وراسین برد ودرآنجا قلعه بنا فرمود سوم بحصار فیروزه نهر دیگر از آب کهکر جدا کرده از پای
حصار سرستی بگذرانید کرت دیگر بجانب لکهنوتی رفته باز بصلح برگشت درانوقت تمام بلاد هند
در تصرف او بود الا لکهنوتی ودکن پس ازان سرهند را از سامانه جدا کرده پرگنه علیحده ساخت
در هفتصد وهشتاد وهفت بهفت گروهی بدرون حصاری برآورده فیروزپور نام دریں
سال بنا بر ضعف پیری شاهزاده محمد خان را وکیل مطلق العنان ساخته مهام ملک بدو سپرد
پس از چند روز بالپه باغوای جمعی مفسد رنجیده معامله بجرب آنجا سید پسر راه فرار
گزید دران زودی سلطان فوت کرد ایام سلطنتش سی وهشت سال وچند ماه بود
گویند سلطان فیروز شاه مزاج موافق حاصل وقوت رعایا طلبد اشتی وعمال متدین

گماشتی وشهریار حاکم نکردی مسجدی که در فیروزآباد دهلی ساخته مثمن وبهر طرف آن بعضی از وقایع احوال خود در سنگ نقش کرده از انجمله آورده که در ازمنه سابقه بواسطه اندک جریمه اقسام تهذیب مثل بریدن دست و پا و کوفتن استخوانهای اعضا و سوختن اندام با آتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه و کشیدن پوست و دیگر چیزها معمول می آوردند من جمله را منسوخ کردم و دیگر بعضی وجوهات نامعقول را که ظلمه داخل مالواجبی کرده بودند مثل چرائی و گلفروشی و ریسمان فروشی و ندافی و کوتوالی و دیگر چیزها همه برطرف کرده و مقرر برداشتم که هر مالی که خلاف سنت پیغمبر است نگیرند و جامه حریر نپوشند و استعمال طلا و نقره که مردانرا عادت شده بود برطرف کردم و عورات که بمزارات و بتخانه میرفتند و انواع فساد ازان میزائیدند منع کردم جماعتی که مخدوم من سلطان محمد جهت سیاست گشته من فرزندان و وارثان ایشانرا با انعام و ادرار خوش دل ساخته خطاب بر ذمه گرفتم عمارتی که سلطان فیروز ساخته بدینموجب است مسجد چهل مدرسه سی خانقاه بیست رباط دولیت شهر سی حوض صد بند آب چهل کوشک صد چاه صد و پنجاه پل صد و پنجاه حمام ده دارالشفا هیچ مقبره صد سناره ده باغات از حد حصر زیاده طبع شعر نیز داشته چون وفات یافت **سلطان غیاث الدین تغلق شاه** بن فتح خان بن فیروز شاه بسلطنت نشسته بعیش کار ملک مهمل ماند و از روی بیخردی برادر حقیقی را محبوس کرد برادرزاده اش ابوبکر پسر ظفر خان از واهمه گریخته امرا را بخود کشیده بدهلی شتافت و آن بار و دو بار دیگر بهزیمت پس رفته آخر بعضی امرای ابوبکر و میرا طلبیدند ابوبکر شاه دست پا چه شده راه فرار پیش گرفت مدت سلطنتش یک سال و نیم **محمد شاه بن فیروز شاه** در رمضان هفصد و نود و دو بدهلی رسیده جلوس نمود و لابد دفع ابوبکر بکومته بهادر ناهر رفته بعد محاصره بدست آورده بقلعه سیرت جهت حبس فرستاد وفات کرد دولی موالفی سلطنت سیر اند تا در سال هفصد و نود و شش وفات یافت پسر دویمش همایون خطاب را **سلطان علاؤ الدین سکندر شاه** خوانده بر تخت نشاندند بعد یکماه و شانزده روز درگذشت پس پسر خود محمد شاه سلطان محمود شاه را قائم مقام نمودند **ناصر الدین محمود شاه** خطاب کرد او هر یک از امرا را خطابی تازه داده اقطاعات مضاعف کرد خواجه سرور که خواجه

جهکان شده بود ملک الشرق خطاب داده از قنوج تا ولایت بهار بدو داد سلطان الشرق
جونپور را دار الملک ساخته جمیع زمینداران نواحی را مطیع ساخت و از رای جانگر
بادشاه لکهنوتی هدایا و پیشکش گرفت و ازان سلسله چند نفر گردند که بسلطنت مذکور شدند
و مقرب الملک را مقرب خان و ولیعهد ساخته بجای خود در دهلی گذاشت و خود با سعادت خان
بجانب گوالیار حرکت نمود ملوی افغان با چندی دیگر غدری اندیشیده چون سلطان بر ان
واقف شد ملو پناه بمقرب خان برد سلطان بسرعت مراجعت کرد مقربخان از غبار خاطر اندیشیده
خود را بشهر انداخت و هدایت مخالفت بر افراشته سلطان با سعادتخان محاصره فرمود مقربخان
فریش داده باچندی از خدمتگار بشهر آورد سعادتخان مضطرب گردیده نصرت شاه بن فیروز خان
بن فیروز شاه را از میوات طلبیده در فیروز آباد بر تخت نشانید آخر امرا از سعادتخان بریده نصرت شاه
را جدا کردند او سراسیمه شده نزد مقربخان رفت و بقتل رسید پس از دهلی تا فیروز آباد دو بادشاه
بهم رسید و امرای دور دست هر ولایتی را که داشتند از خود کردند تا سه سال برامنوال بود بتدریج
ملوک اقبالخان خطاب یافته بود مقربخان را بقتل آورد سلطان محمود را نمونه ساخته خود سلطنت
میراند درین اثنا صاحبقران امیر تیمور کورکان از آب چون گذشته بفیروز آباد نزول فرمود ملو روز
دوم بحرکت الذبوحی نموده در اول حمله ترک عیال و اطفال داده بقصبه برن رفت سلطان محمود نیز
با قلیلی از نزدیکان و مختصان خود راه گجرات گرفت دو ماه دهلی خراب بوده سلطان محمود و ملوخان
یکجا شده بجرب سلطان ابراهیم روان گردیدند سلطان محمود از ملوخان واهمه کرده شبی تنها لشکر سلطان
ابراهیم پیوست و بواسطه بدسلوکی از انجا فرار کرده بقنوج آمد و بدان ولایت قناعت نمود ملوخان
میان دو آب تا ولایت پنجاب بتصرف آورده عزیمت ملتان داشت که بر دست خضر خان که از طرف
صاحبقران حکومت می نمود بقتل رسید محمود را کرت دیگر از قنوج طلبیده بر تخت نشاندند خضر خان بعد
کشتن ملوخان بسیاری از ولایت محمود شاه بتصرف کشید و دو مرتبه آنرا محاصره کرده بی نیل مقصد
برگردید محمود شاه بدین نهج بود تا در ششصد و چهارده فوت نمود ایام پادشاهیش که جز نامی نبود بیست سال
و دو ماه پس ازان چون کسی قابل شاهی ازان سلسله نماند بخضر خان منتقل گشت رایات اعلی خضر خان در زمان سلطان فیروز شاه
حاکم ملتان بود صاحبقران در حین مراجعت سمت آن ولایت بدو ارزانی فرمود با وجود استعداد سلطنت

و اسباب ملکداری اسم بادشاهی بر خود اطلاق نکرده بر ایات اعلی مخاطب بود سکه و خطبه ابتدا بنام
امیر تیمور آخر بنام مرزا شاهرخ مقرر داشت در اندک ایام هندوستان را از مفسدان پرداخته
بعدل و خدا پرستی گذراند تا در جمادی الآخر هشصد و بیست و چهار درگذشت ایالتش هفت سال
و ماه و دو روز پس ولد ارشدش **سلطان مبارکشاه** شاه شد در ایام آوازاطراف خللها
رو نمود و کارش بجنگ و پیکار ماند اول شیخا کهوکر بهوای سلطنت دهلی اکثر پرگنات را تاخت
و لاهور را خراب کرد بر اثران سلطان هوشنگ بقصد گوالیار از مالوه بحرکت آمد در نیضمن سلطان
ابراهیم شرقی کالپی را متصرف شد مبارکشاه آنرا نشناخت بعد از دو سه یانه روز جنگ بی انکه
کسی در میان آید هر یک مراجعت بولایت کرد بعد ازین قضایا شیخ علی بیگ کوایالت کابل
داشت بطمع دولک تنکه که در فولاد ترکچه بدو قبول نموده بود بولایت هند در آمده از قتل
و غارت چیزی نماند سال دیگر حوالی ملتان را تاخته سکنه تلنبه را اسیری گرفته علم مراجعت
برافراشت دکرت اخیر لاهور را گرفته تاراج نمود چون مبارکشاه نزدیک رسید بگریخت
مبارکشاه درین یورش ملک کمال الدین را که ملک سنجیده کاردان بود مشرف دیوان ساخته
باسم وزیر الملک وزیر شریک نمود دی لسلطان در نفاق زده بسال هشصد و سی و هفت وقتی
که سلطان باتمام عمارت که در کنار جون بنا نهاده بود میرفت بقتل رسانده ایام سلطنتش سیزده
سال و سه ماه و نیم پس **سلطان محمد شاه بن مبارکشاه** بر تخت نشست در بهر سری سودای
بهم رسانید سلطان ابراهیم شرقی بعضی پرگنات را متصرف شد و سلطان محمود خلجی از مالوه آمده
قصد دهلی نمود و چون شنید که سلطان احمد گجراتی قصد مالوه نموده حرف صلح در میان آورده
معاودت کرد ازین صلح در نظر ما سبک آمد بهلول لودی تعاقب نموده پاره اسپ و اکساب
غنیمت گرفت محمد شاه از خویش شده بفرزندی خواند حکومت مالوه و دیپالپور انعام فرمود ملک
بهلول راهوای سلطنت بسر افتاد در اندک مدت جمعیت کرده محمد شاه را در قلعه محاصره نموده روز بروز
سلطنت محمد شاه در تنزل کرایید تا در هشصد و چهل و هفت درگذشت ایام سلطنتش ده سال و چند ماه
پس پسر او **سلطان علاء الدین** بر تخت نشست ملک بهلول و پراسست یافته قوی شد
علاء الدین آب و هوای بداون را خوش کرده مقیم شد و بعیش گرایید بسخن اهل فساد قصد حمید خان

وزیر کردوی گریخته بدهلی رفت وملک بهلول را السلطنت طلبید علاء الدین آنرا شنیده ملک بهلول نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده ومرا سر و برک سلطنت نیست بهمین بدائون قناعت کرده سلطنت را بتو گذاشتم ملک بهلول سلطان بهلول خطاب کرده علاء الدین در لهو ولعب عنقریب فوت گشت مدت حکومتش سال وچند ماه گویند ملک بهلول قبل از امارت [illegible] بسامانه رسیده سد این نام درویشی دران پرگنه بود بزیارتش اشاره بجمع که او دران بود کرده گفت کسی هست که با دشاهی دهلی بدو هزار تنکه بجز دملک بهلول یکهزار وشصد تنکه در خدمتش گذاشته قبول کرده گفت با دشاهی مبارک باشد ملک بهلول این اراده همیشه در خاطر داشت تا در شصد وپنجاه وپنج بر سر حکومت نشست سلطان بهلول شالیعت شعر در کل حال ورزیدی ودر داد وعدل مبالغه نمودی وبیشتر اوقات بمجالست علما وفقرا گذراندی ونفد حال محتاجان وبینوایان لازم داشتی القصه چون سلطان بهلول بدهلی آمد حمید خان فوت وملکت تمام داشت بنابر صلاح اسلام او هر روز میرفت وبوی مدارا مینمود تا وقتی که او را بدست آورده سکه وخطبه بنام خود کرد واورا مکرر با سلطان محمود شاه ومحمد شاه شرقی مقاتله ومحاربه دست داده چون نوبت بسلطان حسین شرقی رسید صلح تدین لشق قرار گرفت تا چهار سال هر کدام بولایت خود قایم باشند بعد سه سال سلطان حسین با هزار پیل ولشکر عظیم بدهلی توجه کرد پس از نزاع جانبین باز مصالحه شد سلطان حسین اورد را بخاطر جمع گذاشته ایلغار نمود سلطان بهلول تعاقب کرده چهل نفر از سران سپاه که از انجمله قتلغی خان وزیر بود اسیر کرده باچند پیل هر بار زر معاودت فرمود سلطان حسین جهت تلافی بالشکر عظیم پیش آمده منهزم رفت اموال بیقیاس بدست لودیان آمد سلطان بهلول سال دیگر بسروی رفته چند ماه در کالپی مقابله گذشت آخر سلطان حسین منهزم بجونپور رفت تعاقب کرده از انجا هم بجاش کرد و تا قنوج پیش تاخت بعد جنگ سلطان حسین مزار گزید خاتونش دختر سلطان علاء الدین ونبیره خضرخان باجمله اسباب وحشم بدست آمد سلطان بهلول جونپور را بپسر خود باریک شاه داده بدهلی روان گردید چون نزدیک سکیت رسید در هشتصد ونود وچهار وفات یافت مدت سلطنتش سی وهشت سال وهفت ماه وهشت روز شاه زاده نظام خان ارشد اولادش از دهلی خود را بقصبه جلالی رسانیده بادشاه شد سلطان سکندر خطاب کرد ابتدا عالمخان برادر خود را که در

اثاده حصاری شده بود بدست آورده باز بآن ولایت مخصوص گردانید و برسران بر سر برادر
دیگر بار یکشاه رفته بکارزار در جنگ آورده بدستور جونپور بدست او داده پس بضبط ولایت پرداخت
دو کرت بواسطه استیلای زمینداران بجانب جونپور در حرکت آمد کرت ثانی که اسبان مردم ضایع
شدند سلطان حسین جمعیت نموده باصد زنجیر پیل از بهار بر سروی آمد در حوالی بنارس جنگ دست
داده سلطان حسین هزیمت یافت سلطان سکندر تعاقب کرده ملک بهار بدست آورد و از انجا
بلکهنوتی بر سر سلطان حسین شد و با سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله محاربه داد آخر صلح بدین شد
که مخالفان یکدیگر را پناه ندهند و در مملکت یکدیگر مزاحمت نرسانند بعد صلح چند ماه در بهار
توقف کرد بواسطه قحط بدهلی معاودت نمود در نهصد و سیزده قلعه نرور را که در غایت محکمی بود و
هشت گروه طول آنست بدست آورده بجای تخانهای مساجد بنا فرمود پس بقلعه رنتهور رفته
بی نیل مقصد بازگشت در حین معاودت بمرض خناق در گذشته ایام سلطنتش بیست و هشت سال و
پنج ماه بجمال ظاهر و کمال باطن آراسته بود هر روز بار عام داده خود داد مستدی و هر سال دو بار
اسم فقرا و مساکین ولایت را نوشته بنظر او آوردند و او شش ماهه مزاحور حال بهمه کس
عنایت کردی و هر که بجهت ملازمت بنزدش آمدی از نشستش پرسیده مزاحور آن بود پرداختی
و تعصب اسلامش بحد افراط رسیده در شوره کسی را مجال غسل نبودی در هر زمستان جاهها و
سالها جهت فقرا فرستادی و هر روز طعام پخته و خام چند جا و هر شهر تقسیم نمودندی و خبرداری
احوال سپاه و رعایا بجای رسانیده بود که خصوصیات خانهای مردم بالتمام بوی رسیدی و هر روز
نامجات نرخ و واقعات پرگنات و ولایات بنظر او آمدی و همه وقت بسر انجام ملک و رفاهیت
خلق مشغول بودی و شعر فارسی نیکو گفتی و گلرخی تخلص کردی بعد فوتش پسر بزرگ او **سلطان**
ابراهیم بتخت سلطنت بر آمد و ولایت جونپور به برادر خود جلال خان داد وی در اندک
ایام سکه و خطبه بنام خود کرد سلطان ابراهیم اطلاع یافته پنج برادر خود که پیشش بودند مقید
بهانسی فرستاد و خود جهت دفع جلال خان بحرکت آمد وی از کالپی با سی هزار سوار باستقبالش
جانب آگره روان گردید سلطان ابراهیم ملک عادل را با چند امیر دیگر بضبط آگره فرستاد
و خود کالپی را محاصره کرده مسخر ساخت و تاراج نمود جلال خان در آگره کاری نکرده بجانب سلطان محمود

حاکم مالوه رفته وچون از انجا بولایت خود بازگشت در راه بدست کوندان گرفتار شده نزد سلطان
ابراهیم فرستادند تا بقتل رسید پس از چند وقت با امر سوء مزاجی بهم رسانده میان بهوه داعظم
همایون سروانی را که امیر الامرا بود گرفته مقید نمود تا هر دو وفات یافتند ازین سبب دریاخان
نوحانی حاکم بهار سر از اطاعت پیچیده لوای مخالفت برافراشت در خلال حال دریاخان درگذشت
پسرش بهارخان بجایش نشسته بسلطان محمد مخاطب گشت وقریب یک لک سوار جمع ساخته تا
ولایت سنبل بتصرف آورد ودولتخان لودی حاکم لاهور نیز از قهر وسیاست سلطان ابراهیم
واهمه کرده بکابل رفت وفردوس مکانی بابر پادشاه را بهندوستان آورد اگرچه در اثنای
راه دولتخان فوت شد واسباب تسخیر هندوستان بکلی مرتفع شود انکه اما حضرت بادشاه محض توکل
بنائید الهی نموده رایت محاربه برافراخت در حویلی پانی پت با سلطان ابراهیم جنگ داد سلطان
ابراهیم باجمعی از امرا کشته گشته سلطنت هندوستان از طبقه افغان بدین دودمان انتقال یافت ایام
سلطنتش هفت سال وچند ماه **ظهیر الدین محمد بابر پادشاه** بن مرزا عمر شیخ بن مرزا سلطان
ابوسعید بن سلطان محمد بن مرزا امیر انشان بن امیر تیمور صاحبقران بادشاهی بود بزیور فضائل
وکمالات آراسته وبفرط سخاوت وشجاعت پیراسته وقتی در مجلس میفرمودند که تاریخ تولد
باشش محرم است شیخ زین العابدین خوافی برسبیل بدیهه گفت که شش محرم شش حرفست ولفظ
شش حرف نیز تاریخ است در ولایت در دوازده سالگی بولایت فرغانه بادشاه شد میان او
ومیان میرزا بایسنقر وسلطان علی میرزا پسران سلطان محمود میرزا مخالفتها وست داد آخر سمرقند
را بدست آورده در انضمن شنید که جهانگیر برادرش را امرا بادشاهی برداشتند از سمرقند بفرغانه
شتافت ونخجند رسید وشنید که تسخیر آن مملکت ممکن نیست لاجرم متوجه کابل گردید چه در وقت معاودت
محمد شیبانی آمده سمرقند را محاصره داشت ومحمد مقیم پسر امیر ذوالنون از کابل برآمده بعد اندک
تردد وهزیمت یافته رخصت قندهار طلبیده وکابل مسخر شد پس از چند وقت لشکر بقندهار کشیده
ازشاه بیگ پسر امیر ذوالنون مستخلص فرموده به پسر بزرگش کردپس از معاودت قندهار جمعی
از مردم خسروشاه عبد الرزاق بن الغ بیگ کابلی را که پسر عم آن حضرت می شد بادشاهی برداشته
لوای مخالفت برافراشتند بانکه درخدمت بادشاه زیاده از پانصد کس نبود بران جماعه مضاعف

از سه هزار خالق آمد و خود با هیچکس مقابل شده هر یک را بلعبی از اسب انگند پس بواسطه تسخیر ملک موروثی خان میرزای حاکم بدخشان پسر عمش نزد خسرو ایران بجز اسان فرستاد شاه اسماعیل میرزا را موزگرفته احمد بیگ صوفی اوغلی و شاه بیگ افشار را همراه داد خود پیش ازان با لشکر قندهار و کابل زابلستان متوجه گردیده بود حکام حصار با جنود موفور بکارزار آمدند در حوالی رخش برشان رسیده حمزه سلطان و مهدی سلطان اسیر و قتیل شدند و حصار شادمان با ولایت ختلان و قندز و بقلان ضمیمه گشت درین اثنای خان میرزا رسیده متوجه سمرقند گردیدند حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان بدوال بخارا عبید الله خان مراکز دولت را خالی مانده جانب ترکستان شدند بدولت در سمرقند مستقل گردیده احمد بیگ و شاه بیگ را رخصت فرمود و باقی سپاه را بجهات ولایات متفرق ساخت بعد هشت ماه سلاطین اوزبک بتسخیر ماوراء النهر سوی بخارا شتافتند این را شنیده بیحرف و صوت با قلیلی که حاضر بودند متوجه مخالفان گشت در حوالی بخارا شنید که سلاطین اوزبک چند منزل بازپس نشستند دلتر شده عنان از ابتکا مشی انعطاف داد بعد طی دو سه منزل سپاهی بیکران پیدا شد طاقت تقابل ندیده راه کابل گرفت کرت دیگر با امیر نجم بیگ بماوراء النهر در آمده بی نیل مقصد برگشت و عنان بتسخیر هندوستان تافت از زمان فتح کابل چهار بار بهندوستان رسیده بنا بر قلت سپاه مطلبش بحصول نه پیوست تا در مرتبه پنجم بتاریخ نهصد و سی و دو چنانچه گذشت بر سلطان ابراهیم افغان مستولی گردیده چندان خزائن و دفائن یافت که محاسب خرد در کمیتش عاجز آمده آنهمه را انعام لشکر کرده بعد یک سال اراده تسخیر بنگاله نموده چندان زر در خزانه نبود که بعلوفه توپچیان و فاکند شاهزاده محمد همایون را با کرمزستاده تا خزاین انجا را ضبط نماید در آگره بکر ماجیت از احکام گوالیار الماس پیشکش کرد هشت مثقال وزن جوهریان قیمتش نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته اند و چون بآن منزل نزول بادشاهی گردید را ناسنگا با سه لک سوار پیاده آمده مضاف داد بعون الله تعالی ظفر یافته من بعد بخاطر جمع تمامی هندوستان صافی نمود تا نهصد و سی و هفت بعد سلطنت سی و هشت سال که از انجمله پنجسال در هند سلطنت داشت در پنجاه سال متوجه جهان باقی شد بعضی خصوصیات این بادشاه از غرائب امور است با موزه دو پاشانه بر روی کنکرهای قلاع چون صبا و شمال میگذشته دگاه بود که دو کس را در بغل گرفته از ربضی بر ربضی می جسته در علم هیئت بغایت ماهر بوده در موسیقی داد و ارسر آمد میزیسته از مولفاتش رساله ایست

در عروض و رساله ایست در رفقه حنفی و تاریخیست در وقایع احوال خود و صحبت علما و فضلا را کسیار دوست
میداشته و شعر پاکیزه می گفته چهار پسر مانده محمد همایون میرزا و کامران میرزا و عسکری میرزا و هندال میرزا
بحکم وصیت از سنبل باگره آمده برادر رنگ سلطنت متمکن گردید خیر الملوک تاریخیست **ابو الغازی محمد**
همایون بادشاه ولادتش بنهصد و سیزده لفظ بادشاه صف شکن و کلمه خوش بادتاریخیست ولایت
و پنجاب و کابل و غزنین بمیرزا کامران و سنبل بمیرزا عسکری و میوات بمیرزا هندال و او چون در انروز
بکشتی تقسیم میکرد ناگشتی زرتاریخ شد اول جانب کالنجر و جونپور که سلطان محمود بن سلطان سکندر بابیاری امرای لودی
آنجا لوای استیلا افراخته بود شتافته بظفر معاودت فرمود و جشنی عظیم کرد و دوازده هزار رکس
بشرف خلعت رسیدند منجمله دو هزار بالاپوش زردوزی بتکه مرصع بود میرزا محمد زمان بن میرزا بدیع
الزمان بن سلطان حسین میرزا فرار نموده بسلطان بهادر در گجرانی پیوسته بود لاجرم متوجه گجرات
شده هر اول سلطان بهادر شکست خورد لشکر بهادر شاه را دو ماه محاصره کرده آخر بهادر با پنجکس از
امرای معتبر بمنده و گریخت ذل بهادر تاریخیست بعد چند روز سپاه ظفر دیده قهرا قهرا بر قلعه استیلا یافته
سلطان بهادر مضطرب گشته باشش هفت سوار بجاپانیر رفته هر جواهری که دران قلعه بود برداشته جانب
احمد آباد رفت بادشاه از عقب وی رفته احمد آباد را بتصرف آورد و بی انکه مضبوط سازد بتکاشی وی
در حرکت آمد و سلطان بهادر از کنبایت اسپان تازه زور گرفته به بندر دیب رفت بادشاه از کنبایت
مراجعت کرده جاپانیر بگشود و چندان زر و مال بدست آورد که در السنه احتیاج بتحصیل ولایت گجرات
نشد درین ضمن عماد الملک غلام سلطان بهادر با پنجاه هزار سوار آمده احمد آباد را متصرف گردید بادشاه
در حال جاپانیر بتردیک سپرده متوجه وی شد میرزا عسکری با چندی امرا که هر اول بودند بجلادل
او را شکسته مجددا بتصرف آورد و پس احمد آباد بمیرزا عسکری و نهروالا را بمیرزا یادگار ناصر و بهروج
را بمیر هندو بیگ داده باقی ولایت را تقسیم کرده خود بمندو سکونت نمود پس از چند وقت مردم گجرات
اتفاق کرده میرزا عسکری را از احمد آباد بیرون کردند بادشاه چون شنید که بخیال مخالفت گجرات را گذاشته
بجانب آگره در حرکت آمده متوجه آگره گردید در غیبت بادشاه شیر خان افغان ولایت بهار و بنگاله را
متصرف شده قلعه چنار را محکم کرده بود بادشاه دفع او را اهم دانسته اول قلعه چنار فتح نمود پس سوی
شیر خان جانب بنگاله روانشد وی تاب نیاورده از چهار کند طرف زهتاس رفت آنحضرت بعد سه ماه بنگاله را

بجهانگیر بیگ سپرده باکره خراسید چه شنیده بود که میرزا هندال خطبه خود خوانده دران یورش بواسطه بدی هوای بنگاله و امتداد سفر اکثر اسپان تلف شده چون بچوسار رسیدند شیرخان بر برشکال لشکر مطلع شده باجیوز نامعدود رسید بعد سه ماه شیرخان شیخ خلیل مرشد خود را نزد بادشاه فرستاده درخواست بنگاله کرد تا دیگر آنچه گرفته بگذارد و آنرا بدیرینه شرائط احتیاط فروگذاشته شیرخان غافل ریخته لشکریرا بقتل آورده و پل را شکسته کشتیها را کشیده لشکر بر آب بود گذاشته بود تا هر که خود را آب میبرد بنیزه و تیر غریق بحر فنا میگردید بادشاه لاچار خود را بر آب زده نزدیک بود که غرق شود بمدد سقای از انورطه برآمده باگره شد در الوقت میرزا کامران در آگره و میرزا هندال در الور بود بعد از شش ماه کنکاش میان برادران نفاق بهمرسیده میرزا کامران با مردم خود جانب لاهور رفت و شیرخان دائر گشته بکنار گنگ آمد و بادشاه نیز قریب یک لک سوار بهمرسانیده متوجه وی گردیده متفرق می گشت تا آنکه محمد سلطان میرزا ابو الغازی سلطان حسین میرزا که رکن رکین سپاه بود طریق بیوفائی مسلوک داشته بالیسران راه فرار گرفت و بنابرین نقصان کلی بلشکر راه یافت و چون برسات بود بادشاه خواست بر بلندی مسکن گیند در وقت کوچ شیرخان از اطراف بر لشکر ریخت اکثر لشکریان مضطرب شده فرار نمودند کار از دست رفته بادشاه اسب را بآب گنگ رانده از اسب جدا شد شمس الدین محمد غزنوی که تا ان الحال بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود بادشاهرا برون آورده بسیاری از گردنکشان و مبارزان در انروز غریق شدند بعد ازین قضیه ملک هندوستان چون نگین سلیمان در دست افغانان ماند اینواقعه در روز عاشورای نهصد و چهل و هفت روی داد چون بادشاه باگره رسید توقف را صلاح ندیده متوجه لاهور گشت کرت دیگر برادران صلاح کردند صواب در رفتن بهکر دیدند چون بنواحی بهیره رسیدند میرزا کامران و عسکری جدا شده بکابل رفتند در بهکر میرزا هندال نیز جدا گشته بجانب قندهار روان گشت بادشاه در اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر کوشیده با انکه بغیر از بهکر ولایتی نداشت آنرا نیز بوی عنایت نمود و چون از مرزا شاه حسین ارغون والی تته غیر از نفاق ظاهر نشد قصد ولایت مالدیو نمود چه مکرر عرائض وی رسیده بود چون بعد محنت بسیار بولایت مالدیو رسیدند که شیرخان اورا از خود کرده و الحال قصد گرفتن او دارد و معاودت صواب دانست گویند در انولا اسب بادشاه سقط شده بود چند وقت بستر سواری نمود و با آنکه امرا اسپان متعدد داشتند مضایقه نمودند و سپاه درین سفر بنابر کمی آب محنت بسیار کشید تا بولایت تته در آمد درین کرت مرزا یادگار ناصر طریق مخالفت

پیموده دیگر بادشاه را ندید پس عزیمت قندهار صلاح شد میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که بقدم
مبالغت پیش آمده خیال گرفتن بادشاه کرد بادشاه مخبر گردیده با قلیلی رفقا سوار شد تعجیل رو داشت
شاهزاده اکبر شاه را که یکساله بود در اردو گذاشته میرزا عسکری بعد لحظه بار دو رسیده بضبط اموال
کوشید در روز دیگر شهزاده را گرفته بقندهار شد بادشاه بابیست و دو کس بی تشخیص راه روان گردیده
بلوچی قائد شده بمحنت فراوان در سیستان رسانید از سیستان صورت حال بشهریار ایران شاه
طهماست صفوی قلمی فرمود چون مکتوب وی بشاه ایران رسید اظهار ریشاشت کرده فرامین و احکام
بسلاطین هرمز و مقام نوشته بدست مسرعان فرستاد تا بلوازم بندگی و خدمتگاری پردازند بادشاه
چون بهرات رسید سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسب با محمد خان شرف الدین اوغلی که منصب
اتالیقی داشت باستقبال آمد در لوازم تعظیم و تکریم دقیقه فروگذاشت و محمد خان بایکتاج اسباب سلطنت
بادشاه را نوعی سامان داده که تا بوقت ملاقات شاه احتیاج بچیزی نشد و چون جمله باغات و منزلهای هرات
که قابل تماشا بود بنظر حضرت در آمد متوجه عراق گردید و در هر شهر و مقام که میرسید حکام شرائط استقبال بجا
آوردند و خدمتگاری سیکردند تا در ییلاق سورین ملاقات واقع شد شاه ایران مقدم بادشاه گرامی داشته در
غایت تعظیم و تکریم درخورد نمود پس از چندگاه در مقام روانگی بادشاه آمده شاه مراد نام یکی از فرزندان
خود را که شیرخواره بود با تالیقی بداغ خان باده هزار سوار بملک آنحضرت تعین فرمود بادشاه بعد از سیر
تبریز و اردبیل متوجه قندهار گردید قلعه را محاصره نمود در خلال حال جمعی از میرزا کامران جدا شده بپادشاه
پیوستند و از قلعه قندهار نیز چندی گریخته بپایین آمدند میرزا عسکری مضطرب شده بعد از سه ماه امان
خواسته ملازمت نمود بادشاه قندهار را اگرفته بداغ خان سپرد و چون اولوس چغتای را در ان زمستان مامنی
نبود هر آئینه در بحر حیرت افتادند قضارا در همه روز شاهزاده مراد فوت کرد امرا قرار بدان دادند که قندهار
را از قزلباش بحکم ضرورت باید گرفت و بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر باره بدیشان باید داد و بداغ خان چون
چاره نداشت قلعه را تسلیم نموده رخصت عراق یافت بادشاه قندهار را بپرمخان سپرده متوجه کابل شد میرزا هندال و
میرزا یادگار نامرد و میرزا کامران گریخته بپادشاه پیوستند و چون حوالی کابل مخیم جاه شد لشکر نمامی از میرزا کامران بریده
بملازمت شاه رسید میرزا کامران شبانه گریخته سوی تته رفت ع بی جنگ گرفت ملک کابل از دی
بادشاه بشهر آمده دیده بدیدار شاهزاده جلال الدین محمد اکبر که در عمر چهار سال و دو ماه و پنجروز بود منور گردید چون

میرزا سلیمان باوجود طلب همه از مت نیامده بود عزیمت بدخشان تصمیم یافت بوقت کوچ مرزا یادگار ناصر
بازخیال خلاف بخاطر راه داده بمقبل رسید وقتی که رایات شاهی از عقب هندوکش بگذشت مرزا سلیمان
لشکر بدخشان جمع ساخته در حمله اول انهزام یافته بکوهستان دور دست گریخت مرزا کامران در غیبت
بادشاه آمده کابل را گرفت همچنین مکرر او را بپادشاه مقابله ومقاتله رو داده چنانچه مذکور گردد پس چون
مرزا کامران مزاعنت دست داد اراده هندوستان نمود آورده اند که روزی بادشاه سوار شده فرمود
چون عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از سه کس که مسافت یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته می شود
اول شخص دو خواجه نام داشت دیگر مراد خواجه فرمود چه خوش باشد اگر نام سیوم سعادت باشد بعد ساعتی
شخصی پیدا شد نامش سعادت خواجه بود ازین قضیه عزیب تعجب کرده بشاشت نمود وبر فتح هندوستان
امیدوار شد پس در ذی الحجه نهصد وشصت ویک عازم هندوستان گردید در پشاور بر هم خان رسیده
باتفاق خواجه خضر خان وتردی خان واسکندر سلطان بر سیم منقلا روانشد وبادشاه کوچ بکوچ تالاهور عنان
باز نکشیده اسکندر افغان از قضیه مطلع شده تاتار خان وحبیب خانزاها سی هزار سوار از پیش روانساخت
امرای منقلا در جالندر بانها رسیدند افغانان فرار نمودند خیل واسب بسیار بدست سپاه چنتا افتاد تا سر
هند بتکاپوئی پرداختند آنجا رایات عالی پادشاه ملحق گردیده اسکندر افغان هشتاد هزار سوار ولوشکر بسیار
گرفته روانشد بعد محاربه شدید شکست یافت شمشیر همایون تاریخیست پس جمعی از سلاطین وخوانین بحکومت و
حراست ملتان وبنجاب تعین شد بادشاه متوجه دهلی گردیده کرت دیگر خطبه بنام همایون در اکثر سواد هندوستان
خواندند وچون سکندر بحوه سوالک گریخته جمعی بوی همراه گشته بود ولاجرم بیرمخان با تالیقی شاهزاده محمد اکبر بدفع
سکندر روان ساخت وبقیه آنسال را بعیش وفراغت پرداخت تا در جمعه نهصد وشصت وسه بربالای
کتابخانه بلبخ در آمده بایستاد درحین فرود آمدن موذن شروع در اذان نمود جهت تعظیم در زینه دویم
بنشست بوقت برخاستن پای مبارک لغزیده بعد دو روز جان بحق تسلیم داد ع همایون بادشاه از بام افتاده
تاریخست دیگری گفته ع همایون کجا رفت، اقبال وی، چون این خبر بکلانور پیش بیرمخان رسید بعد تقدیم تعزیت
جش طلوس ترتیب داده شاهزاده جلال الدین محمد را بر سکند فرمانفرمای نشاندایام زندگانیش پنجاه
ویک سال بود ومدت پنج سال کسری سلطنت کرده چون ذکر تغلب شیرخان وسلیم خان در ایام حضرت
جلال الدین محمد اکبر مقدم است بالضرورت تقدیم زمانرا منظور داشته **شیرخان المعروف بشیرشاه** فریدنام

از طائفه سور است جدش ابراهیم در زمان سلطان بهلول از روه مسکن افاغنه بهندوستان آمده در
خدمت امراگذرانده ی وپدرش حسن درکوکی جالخان که درزمان سلطان سکندر را قطاع جونپور داشته
بسر می برد سهسرام وخواصپور بجاگیر مقرر داشت او را دوازده پسر بود مادر با فرید خونبز آمده
فرید از پدر رنجیده بجونپور شد بعد دوسال که حسن بجونپور آمد خویشان درمیان آمده فرید را با پدر
خوش کردند حسن دارغگی جاگیر خود بدو سپرد با پیاده چند بودند مردم پرگنه ستم دیده متفکر افتاده تا چه سازد
دولیت زین ساخته از مقدم هر موضع اسب بعاریت گرفته پیاده ها را سوار کرده جمعی دیگر نگاهداشت
وهر روز سواری میکرد تا جلد را مطیع ومنقاد ساخته با این نیکو خدمتی پدر جاگیر از دسته بدیگر برادران
داد فرید ترک خدمت کرده ملازمت دولتخان را که از کبار امرای سلطان ابراهیم بود ملازم گرفت چون
حسن فوت کرد دولتخوانان اقطاع حسن بنام فرید کردند فرید بر انجام سپاه در غیبت مشغول بود
تا خبر کشته شدن سلطان ابراهیم وفتح بابر بادشاه رسید بملازمت بهادرخان نوحانی که خود را سلطان
محمد خطاب داده بود ملازم گردید روزی در شکارسیری از پیش سلطان محمد برخاسته فرید بزخم شمشیرش
هلاک کرد بخطاب شیرخان سرافراز شد پس از چندگاه حضت جاگیر یافته از میعاد زیاده ماند سلطان
ازو رنجیده حکم کرد که بعضی اقطاعش جدا کرده به برادرش سلیمان وسند محمد خان که از امرای بزرگ بود
دبادی نفار داشت خواصپور را ازو کشیده حواله سلیمان کرد چون با وپیشرفت ندید بخدمت سلطان
جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حکومت گرد مانکپور میبنود رفته ملازم گردید وپس از چندگاه فوجی
از مغول گرفته بر سر محمد خان آمد محمد بجنگ همت یافته بکوهستان رهتاس متواری گردید وشیرخان
پرگنات محمد خانرا با پرگنات خود بتصرف کشیده کوکیانرا با تحف وهدایا نزد سلطان جنید فرستاد ومحمد خان
پیغام داد که غرض من انتقام برادران بود شما جای پدر یدا از تنگی برآمد پرگنات خود را متصرف شوید دی
مرهون منت گردیده جاگیر خود را متصرف شد پس از چندگاه برادر را بجاگیر مانده در خدمت سلطان جنید
رفت اتفاقاً دران ایام دی بخدمت همایون بادشاه میرفت او را نیز همراه برد وملازمت فرمود شیرخان
داخل دولتخوانان شد وچون چند روز روش سلوک مغلی را مشاهده کرد با یاران گفت هندوستان از
مغولان گرفتن لغایت آسانست گفتند بچه دلیل گفت بادشاه اینان بمعاملات کمتر میرسد ومهمات را بوزرا
میگذارد وایشان بمقتضای رشوت حق سلطنت بجا نمی آورند القصه روزی در مجلس بادشاه طبق ماهچه پیش

شیرخان نهاده بودند و او در خوردن آن خود را عاجز میدیده در کار خورکاردی کشیده آنرا ریزه ریزه ساخته بکار برد بادشاه دیده ببیر خلیفه گفت که این افغان عزیب کاری کرد و بر فرزبزرگی او اشارت کردند شیرخان ازان همزبانی آگاه گشته از و اهمه که داشت همانشب بجاگیر خود رفت و چون از جانب معزول متواهم و مایوس بود سر آئینه باز پیش سلطان محمد رفت سلطان محمد او را نوازش فرموده اتالیق خود پسر جلال خان ساخت درهمان ایام سلطان محمد فوت کرده جلالخان قایم مقام پدر شد و شیرخان بوالده اش حکم میراند تا قضا مادرش را نیز هم آغوش پدرش ساخت و حکومت من حیث الاستقلال بشیرخان قرار گرفت در خلال آن حاکم بنگاله را مخدوم عالم که حکومت حاجی پور سیکرد نقار خاطری بهم رسید قطب خان نامی را با سپاه موفور جهت استیصال وی فرستاد و مخدوم عالم ملتجی شیرخان شده در صلح زد و ملائمت بخود فایده نکرد آخر دل بمرگ نهاده چندان کوشش نمود که منظفر شد و قوت تازه گرفت نوجانیان از استقلال او در حسد بودند جلال خان را برداشته نزد سلطان بنگاله رفتند و ولایت بهار بدو پیشکش کرده خود ملازم شدند سلطان بنگاله ابراهیم خان بن قطب خان مذبور را با لشکر موفور همراه نوجانیان ساخته بر سر شیرخان درین کرت هم فتح کرده ابراهیم خانرا بقتل آورده تمامی اخیال و توپخانه بنگالیان را متصرف شدند جلال آن تاج خان حاکم چنار گشته شده قلعه چنار هم بوی منتقل گردید و بادشاه بعد شکست دادن سلطان محمود بن سلطان سکندر مهدو بیگ را پیش وی فرستاده طلب قلعه چنار نمود شیرخان قطب خان پسر خود را فرستاده اظهار عبودیت و دولتخواهی کرد و چون استیلای سلطان بهادر گجراتی مکرر بمسامع عز و جلال همایون رسیده بود درینوقت مدارالالق دانسته زیاده درین باب گفتگو ننمود و بادشاه بعد از مراجعت گجرات چنانچه نوشته بود قلعه چنار را گرفته از عقب وی به بنگاله در آمد شیرخان بنگاله خالی کرده بجهارکند رفت و براجه قلعه رهتاس پیغام داده که چون مغولان از عقب من میرسند توقع دارم که بنای مرا در قلعه جا دهی و یکهزار دولی ترتیب داده در هر دولی یکجوانی انتخابی افغانرا با سلاح در آورده فرستاد و در چند دولی اول عورات را در آورد چون دربانان قلعه تفحص مشغول شدند دولی را که دران عورات بودند دیدند شیرخان پیغام داد که دیدن عورات سبب کسر عزت ست راجه منع تفحص فرموده بعد ازان که دولیها درون قلعه در آمدند افغانان حرب ناگرفته چندی متوجه راجه گردیدند و چندی بدروازه آمده باقی سپاه را بدرون رسانیدند تا قلعه بدان محکمی را بدین آسانی متصرف شدند پس از سه ماه که بادشاه در بنگاله گذرانیده رخصت باگره رود شیرخان در گذرجوساسرام راه گرفت چنانچه گذشت

کس بسیار را بالقتل رسانیده بعد ازان به بنگاله رفت و جهانگیر بیگ را با پنج هزار مغول تیغ تلف ساخت و بر اثر آن
با بادشاه جنگ کرده منظفر گردید و چون خاطر از جانب پنجاب جمع ساخته در نهصد و چهل و نه متوجه رهتهور گردید و آن
قلعه را نیز بصلح گرفته باگره آمد و همچنین بسیاری از ولایت را مفتوح ساخته بجانب قلعه کالنجر که محکم ترین قلاع هندوستان است
نهضت کرده در حینی که محاصره کرده بود می گفت که از اطراف حصارها پر از باروت تفنگ کرده باندرون می اندازند
اتفاقا یک حقه بر دیوار قلعه خورده در میان دیگر حصارها افتاده و آتش در گرفت شیر خان را با چندی از خصوصانش
بسوخت گویند که تاسفی در دل او بود لشکر را بر جنگ تحریص و ترغیب میفرمود و در آخر آواز و خبر فتح
شنیده جان داد و سالش مرد تاریخ پانزده سال با مارت و پنج سال بطور مانروای هندوستان گذرانید از
اقصای بنگاله تا آب نیلاب که یک هزار و پانصد کروهست بر هر کروهی سرای ساخته بود و چاهی و مسجدی از
خشت پخته بنا نهاده و مقری و امام مقرر فرموده و بر یک دوازده سرای آب و طعام پخته و خام
جهت مسلمانان و بر دوازده دیگر جهت هندوان مقرر کرده بود و در هر سرای دو اسپ بر سم ڈاک چوکی بسته
که هر روز خبر نیلاب به بنگاله میرسید و بین هر دو سرا حکم کرده بود که حیاتی از درخت میوه دغیره بنشانند که خلائق
در سایه آن آمد و شد میکرده باشند و همین طریق از کوه تا مند و در هر گروه سرا و مسجد ساخته بود و امنت بمرتبه کرده
که اگر زالی سبدی پر از طلا داشتی و در صحرا تنها خواب کردی حاجت پاسبان نبودی چون آئینه دیدی گفتی حیف
که نماز شام بسلطنت رسیدم بعد فوتش عادلخان پسر کلان و والی عهدش در قلعه رهتهور که در اقطاعش
بود اقامت داشت و جلالخان پسر خورد نزدیک بوده امرا چون دیدند که آمدن عادلخان در میکشد و
وجود حاکمی ضرورست جلال خان را طلبیده اشته در نهصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب
باسلام شاه گردانیدند اما در شهرت موسوم بسلیم شاه و سلیم خان شد **سلیم خان** چون قایم مقام پدر
شده مکتوبی از روی مهر بعادلخان نوشته طلب ملاقات نمود او در جواب نوشت که هرگاه قطب خان و
عیسی خان و خواص خان و جلال خان جلو آمده مراسلی دهند بملازمت می آیم وی هر چهار را فرستاده بعهد و
قول نزد خود برآورد بعد ملاقات بیانزمع مضافات در اقطاع یافته رخصت حاصل کرد و بعد و دیار سلیمخان
غازی محلی را که از محرمان بود فرستاده تا عادلخان را مقید سازد وی ازان آگاه شده نزد خواصخان بمیوات
رفت خواصخان لوای مخالفت افراشته متوجه سلیم خان گردید بعد تقابل سلیمخان منظفر گردید عادلخان از
جنگ گاه برون رفته دیگر کسی از وی نشان نداد خواص خان با عیسی خان جانب میوات و درکت

آمد و سلیم خان لشکری بتکاپشی تعین نمود منهزم برگردیدند پس سلیمان چهارده کس از امرای معتبر خود را بمظنه آنکه در فتنه عادلخان داخل بودند گرفته در گوالیار محبوس کرد اعظم همایون نیازی حاکم لاهور را همه کرده سر از اطاعت پیچید چون سلیم خان جانب وی در حرکت آمد خواصخان را با خود متفق نموده تا انباله استقبال نمود و در شبی که صباحش جنگ می شد در باب نصب حاکم میان ایشان نزاع بهم رسیده خواصخان بی جنگ راه فرار پیش گرفت و نیاز خان حسب المقدور تردد کرده جانب رنکوت که نزدیک برده است روان شدند و سلیم خان خواجه ادیس سر و انیرا از عقب ایشان فرستاده خود بدهلی مراجعت نمود در خلال احوال شجاعخان حاکم مالوه را خنجری رسانیده او آنرا برای سلیم خان حمل نموده بمالوه گریخت و سلیم خان نامند و تعاقب کرده چون اثری ازوی نیافت عیسی خانرا به بیست هزار سوار در مالوه گذاشته مراجعت کرد و خواجه ادیس که بتعاقب نیازیان رفته بود شکست خورده برگشت کرت دیگر لشکر بدفع ایشان نامزد گشته در نیمرتبه شکست بر نیازیان افتاده پناه بکهکران بردند و سلیم خان با لشکر گران آمده مدت دو سال با کهکران محاربه داشت و پس ازان ایشانرا مغلوب ساخته نیازیان بکشمیر آمدند و حاکم کشمیر در تنگیها سر راه بر ایشان گرفته جمله را القتل رسانید سلیم خان بجمعیت خاطر بدهلی رفت قرار بگرفت درین اثنای خبر رسید که همایون بادشاه بکنار نیلاب آمده گویند در اثناعت سلیم خان خوان کشیده بود چون این خبر شنیدند فی الحال سوار گردیده بجانب لاهور روان شدند چون گادان ارا به حاضر نبودند حکم کردند تا پیاده رجاله بجای گادان ارابه می کشیدند و چون بلاهور رسید و شنید که همایون بادشاه برگشته او نیز معاودت نموده در گوالیار قرار گرفت و چندی از امرای خود را که بقوت و غلبه گمان برد گرفته مقید ساخت تا در نهصد و شصت و نهی بر مقعد او بر آمد از شدت و رجع آن در گذشت مدت سلطنتش نه سال و در همین سال سلطان محمود گجراتی و نظام الملک بحری نیز وفات یافتند تاریخ آن زوال حسنروان یافتند چون سلیم خان در گذشت که خواهرش در خانه سلیم خان می بود در محل خواهر آمده قصد فیروز خان نمود خواهرش چند شفاعت پسر کرد و زاری نمود بجای نرسید و آن طفل بیچاره را با قبح وجهی کشته با تفاق وزرا و امرا بر سریر ایالت نشست

سلطان محمد عادل خطاب یافت عوام الناس عدلی خواندند روزی در دیوانخانه نشسته تقسیم جاگیر می نمود بر سریر جاگیر میان سکندر خان فرهلی و سرمست خان سر بنی گفتگو شده سکندر خان خنجری بر سرمست خان زد که بهاندم از دست رفت پس ازان بر عدلی حمله کرده او خود را بدرون حرم افکند مانند

دیوانگان بهرجا که میرفت میزد و می کشت از اطراف وجوانب مردم درآمده بقتل رسانیدند در انروز
تاجخان کرانی از دیوانخانه برخاسته عازم بنگاله شد و برادر خود عماد و سلطان سلیمان و خواجه الیاس
که پرگنات گنگ داشتند ملحق شده در مقام مخالفت آمد عدلی از عقب درآمده بر کنار دریا تلاقی
فریقین دست داده در خلال احوال ابراهیم خان ولد غازی که از بنی شیرخان می شد و خواهر عدلی که
در حباله او بود واهمه کرده نزد والد خود به بیانه و هند و رفت و در انجا مردم بسیار بلد و جمع آمده بدهلی
رفته خطبه خواند و تا آگره بدست آورد عدلی از کرانیان قطع نظر کرده بر سر ابراهیم خان رفت
وچون در آب جون رسید ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاده که اگر رای حسن جلوانی وبهادرخان
سروانی را جهت عهد و میثاق فرستید بخدمت می آیم عدلی آنها را فرستاد ابراهیم خان آنها را
با خود متفق ساخته پس عدلی تاب مقاومت در خود ندیده بجانب چنار رشد درین اثنا احمدخان
که او نیز بنی عمام شیرخان بود و خواهر دویم عدلی در خانه داشت بمعاونت و امداد تاتارخان کالنجری و
چنار امرای دیگر خود را السلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد برپا کرده بر سر ابراهیم خان
رفته و در ده گروهی آگره مقابل شد وچون شنید که با ابراهیم خان هفتاد هزار سوار همراه است وجمیع
مردم وی بده هزار نمیرسید در صلح آمده التماس نمود که پنجاب را باو گذارد ابراهیم خان بر کثرت جنود
اعتماد کرده التفات ننمود عاقبت اسکندر غالب آمد و وی بسنبل گریخت سکندر آگره و دهلی متصرف شده
درینوقت خبر رسید که همایون بادشاه از کابل بهندوستان آمده سکندر با لشکر آراسته متوجه شد
در سرهند چنانچه مذکور شده منهزم گردید و ابراهیم خان در سنبل لشکری فراهم آورده متوجه کالپی گردید
درینوقت عدلی هیموی بقال ساکن میوات را که از شعنگی بازار بوزارت رسیده بود با لشکر
بسیار و با لفصد پیل بجانب دهلی فرستاد وچون هیمو بنواحی کالپی رسید رفیع ابراهیم خانرا اهم دانسته
بمقابله او شتافت بعد از جنگ عظیم غالب آمده ابراهیم خان به بیانه گریخت و هیمو تعاقب کرده
بیانه را محاصره نمود و سه ماه کشید عدلی هیمو را جهت محمدخان سور حاکم بنگاله که با لشکری موفور متوجه شرقی
جونپور و کالپی و آگره شده بود طلب داشته چون بشش گروهی آگره رسید ابراهیم خان از قلعه برآمده
بجنگ پیوست پس از اندک تردد شکست یافته دیگر کمر نه بست تا آخر در اودیه سلیمان کرانی
بعهد آورده بقتل رسانید هیمو بعدلی پیوسته با محمدخان سور در بانزده گروهی کالپی صف قتال

آراسته محمد خان مقتول وعدلی بفتح مخصوص گشت وبجانب چنار رفت وهیمو را با گره ودهلی فرستاد اسکندر خان اوزبک وقتلغ خان کنک وقی امرای حضرت شاهنشهی که در آگره بودند تاب مقاومت نیاورده متوجه دهلی شدند وهیمو در دهلی با تردی بیگ خان که در سلک دولت اولیای قاهره انتظام داشت جنگ کرده غالب آمد وآخر بدست بندگان حضرت شاهنشهی بقتل رسید وعدلی در نواحی چنار پسر محمد خان که سکه وخطبه بنام خود کرده بود وسلطان بهادر لقب نهاده رفته بقتل رسید ودولت افاغنه سپری شده کوکب اهبت وعظمت شاهی ممالک هند را فروگرفت ایام حکومت سه سال بود پوشیده نماند که اگر جمیع حالات حضرت جلال الدین چون دیگر مورخان به بیان آرد در آئینه از مطلب اصلی که اختصار است باز ماند وتالیفی بر این صورت پذیرد علی الخصوص در حالات سائر سلاطین این خاندان چه دفتر تا کسمت سیاق نیابند لاجار بقلیلی از روی تبرک اکتفا میرود باجمله چون جنت آشیانی متوجه جهان جاودانی شد در ربیع الثانی نهصد وشصت وسه بطالع جوزا در قصبه کلانور **جلال الدین محمد اکبر بادشاه** جلوس فرموده نفت اکبر تاریخیست وی از کریوه هندوکش تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع گردن کشان وسرداران را استقلالاً در ظل عاطفت آورده خصوصاً تنبیه افغانان سباع سیرت که در راه کابل وقندهار سنگ راه بازارگانان وخارپای مسافران بودند واعظم فتوحاتش استخلاص ولایت کشمیر است که از زمان آبادی تا آنروزگار جهت استداد طرق وتراکم اشجار ودوفوه کریوه ومغاک هیچ بادشاهی بر ان مملکت دست نیافته متوطنان هندوستان را از آفرینش جهان تا آنزمان این دولت ورفاهیت روندداده اکثر بمناصب ارجمند ممتاز شدند وسائر الناس از علت جزیه وزکوة ودیگر احراجات مرفه وفارغ البال گردیدند آنقدر شاهان وشاهزادگان وبزرگان ودانشمندان که بر این آستانه گرد آمدند عشر عشیر ان سلاطین سابقه را نبود هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک ومال بر لوح ضمیر می نگاشت موافق نسخ تقدیر آمدی وهر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدای دولت بر ورق خیال تصویر نمودی مطابق اقتضای قضا افتادی در چهارشنبه سیزدهم جمادی الآخر سنه اربع عشر والف درگذشت فوت اکبر شه نارنجیست از علم تاریخ باجنبر بود شعری گفت

دوشنبه بکوی میفروشان ✽ پیمانه همی بزرخریدم ✽ اکنون زخمار سر گرانم ✽ زیرا دوم دور وسیزدهم ✽

هرچند اینجا ذکر اعمام و امرای والامقام حضرت شاهنشاهی الیق بود اما چون سلسله سخن را بانتها رسانیدن
اهم تر ازان دیده اول ذکر سلاطین این خاندان تا اختتام بانجام رسانیده بدان مقصد مطلوب رجوع
می نماید آنکه بعد از فوت حضرت شاهنشاهی خلف ارشدش **جهانگیر بادشاه** روز پنجشنبه بیستم
جمادی الاخر بر تخت نشست بادشاه کریم شجاع بلند حوصله بود در احسان و اصطناع ید طولی
داشت پیوسته بسیر و شکار و عیش مولع بوده گویند او در ملوک کورکانیه چون خسرو پرویز است در
اکاسره احیانا متوجه شعری شد بیستم و هفتم صفر سنه سبع و ثلثین و الف درگذشت بسر اعلای
او **شاهجهان بادشاه** جلوس فرموده شهریار برادر را مکحول ساخت وی در حق خود گفته
منه ز نرگس گلاب از چه توان کشید ۔ مکشید ناز نرگس من گلاب ده چو پرسد کسی از تو تاریخ من ده
بگو کور شد دیدهٔ آفتاب ده او پادشاهی عالیشان صاحب شوکت و اقتدار بود ملوک طوالف دکن را
منقاد ساخته اورنگ زیب را بلخ و بدخشان فرستاد تا آنولایت را از نذر محمد خان درست حسین
والف انتزاع نموده در آخر عهد دارا شکوه را ولیعهد ساخته بر تخت نشاندنی بفقرا مائل بوده صاحب
رسائل کثیره در تصوف قادری تخلص میکرد اورنگ زیب پدر را انشا نیدند او را برانگند
و خود صاحب اختیار ملک گردیده آخر چون شاهجهان درگذشت در سن تسع و ستین الف
اورنگ زیب **عالمگیر بادشاه جلوس** نموده ظل الحق تاریخ یافت وی سه برادر اعنی دارا شکوه
و شاه شجاع و مراد بخش را برانداخت از اعاظم سلاطین با صاحب رای و اضاءت تدبیر و جد
در صلاح و تقوی و امر معروف و نهی منکر معروف بود ملوک طوالف دکن را استیصال نموده تمامی
آنولایت باستقلال در تصرف کشیده در بیست ششم ذی قعده سنه ثمان عشر و مائة و الف
درگذشت از غرائب اتفاق آنکه تاریخ تولدش آفتاب عالمتاب بود و هنگام جلوس خود آفتاب
عالمتاب ام تاریخ گفته در وفاتش میر عبد الجلیل فی آفتاب عالمتاب یافت بعد از خلعت معظمش
بهادر شاه شاه عالم در غره محرم سنه تسع عشر و مائة و الف جلوس فرمود در غره آفتاب
عالمتابم من خود را خود تاریخ گفته بادشاه سخی صاحب خیر بود در فنون علوم خصوص
حدیث شان عظیم داشته هزده هزار حدیث با اسناد در حافظه اش بود در اسباع
عشرین و مائة و الف درگذشته بعد از و پسرش **معز الدین جهاندار شاه**

برادران خود عظیم الشان و رفیع الشان و جهانشاه را برانداخته بادشاه شده و نه ماه تمشیت مهمات سلطنت کرد پس در هیئة فرخسیر بادشاه بن عظیم الشان مذکور بمعاونت سادات بارهه بولوی مخالفت برافراخت و بعد از محاربه غالب آمده معزالدین را گرفته بقتل رسانید و در اربع عشرین والف رمانه قابض سلطنت گردید او در آخر عهد خود در ازاله سادات بارهه کوشیده سادات از خوف جان متواهم شده شهیدش کردند و رفیع الدرجات بن رفیع الشان را در سن اصلی وثلثین ومائة والف بر تخت نشاندند او بعد چند ماه بقضای الهی درگذشت پس برادرش رفیع الدوله را شاهجهان لقب داده بسلطنت برآوردند او هم بچند ماه باجل سهو درگذشت پس در سال مذکور نبیرهٔ اعظم حضرت ظل سبحانی محمد شاه بادشاه خلف الصدق شاهجهان مرحوم طلوع نمود و در تهنیت جلوسش میر عبدالجلیل بلگرامی چند تواریخ از آیات قرآن برآورده اول انک علی صراط مستقیم دویم واللہ یقینی الحق سیم انا لجعلناک خلیفة فاحکم چهارم له السلک فی الاولی والاخرة این بادشاه سادات بارهه را برانداخت و سی سال سلطنت کرده خلیق کم آزار واقع گردید و عشرت دوست افتاده امرا هم یارشده رخنه در سلطنت انداختند تا انکه در پنجاه و صد و هزار نادرشاه بادشاه از ایران آمده مسلط گردید و بعد تسخیر از لاهور تا سند بنام خود کرده تاج بخشی فرموده پس رفت ده سال دیگر دی زیسته اکثر ولایتش بدست امرا و قف مانده آنگاه احمد شاه پسرش در هزار و صد و شصت هجری بر تخت نشست بعد فوت نادرشاه احمد شاه درانی بر او دست یافته جز نامی نماند بعد او در سال هزار و صد و شصت و هفت اعزالدین عالمگیر ثانی نام جهانبانی یافته از ان باز سلطنت هندوستان در فترت واقع اکثر هندوستان را افاغنه متصرف شدند و امرا هر جاکه هستند دم از نادر لاغیری می زنند راجها بطور خود کامرانی دارند و الاگهر ولد اعزالدین که پدرش طرف بنگاله فرستاده بود از مدت سر شاهی دارد و دوران سوا دست و پا میزنند بنفاق امرا هنوز کارش بمراد نیست من بعد از هر چه اراده حق باشد بعمل آمد چون اینجا ذکر این خاندان باتمام رسید تتمه ذکر شاهزادگان بابر و امرای همایون و اکبر وغیره بتحریر آورده رجوع بر تعریف بلاد کرا اصل مدعاست میپردازد مرزا کامران ولد بابر بادشاه در زهد و تقوی بمرتبه بود که فردوس مکان بابر بادشاه در رزامین بود

فرزند شیخ محمدی نوشت در حیات والد حاکم قندهار بود و باوجود قلت سال بخودی من حیث الاستقلال
به تمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت و در اثنای آنجناب جنت آشیانی همایون بادشاه لاهور
را با کابل بدو عنایت فرمود و دو مرتبه جهت دفع لشکر قزلباش بقندهار رفته یکمرتبه باسام
میرزای پسر شاه اسمعیل صفوی جنگ نموده غالب آمد عزیزی را که از امرای عظیم الشان بود
بقتل رسانید و کرت دیگر بداغ خان را بیرون کرده قندهار را متصرف گشت و چون امر ناگزیر
حضرت جنت آشیانی پیش آمد مخالفت را بموافقت بدل کرده از حوالی بهیره بجانب کابل رفت
و چون شنید که قراچه خان میرزا هندال را طلبیده اشته سر مخالفت دارد بقندهار نهضت نموده
بعد شش ماه به ان قلعه دست یافت خواجه حسین هروی تاریخ فتح را هفدهم جمادی الثانی
یافته پس ازان میرزا عسکری را در قندهار گذاشته میرزا هندال را بکابل برده جلال آباد
را باقطاع او داد و بجهت آثار خلافی که از میرزا سلیمان بظهور رسیده بود بدخشان را ازوی
گرفته بپسرش میرزا ابراهیم عنایت فرمود چون جنت آشیانی از عزان آمده قندهار را
متصرف گردیده از انجا بجانب کابل در حرکت آمد میرزا عسکری تابخانه متوجه تته شد میرزا شاه حسین
ارغون دختر خود را بعقدش داده روزی چند آنجا بسر برده در وقتی که بادشاه جانب بدخشان
رفته بود بعزیز کابل آمده آنشهر را متصرف گشت برین خبر بادشاه متوجه کابل شد میرزا اشیر افگن
را برزم فرستاده او در دیه افغانان بقتل رسید و بادشاه آمده محاصره کرد و میرزا کامران ازروی
بیمهری می فرمود تا شاهزاده محمد اکبر را بر کنگره قلعه جای که توپ و تفنگ بسیار میرسید نشانیدند
حقتعالی دیر امحافظت می نمود پس چون طاقتش طاق گردید دیوار قلعه را سوراخ کرده بیرون
رفت و پس از محنت بسیار بلیخ رسید پیر محمد خان حاکم آنجا بدخشان آمده غوری و بقلانرا گرفته
بوی تسلیم نمود و در اندک روزی باز جمعی بوی همراه شده تمام بدخشانرا متصرف گشت قراچه خان
و دیگر امرا که خدمات نیک بتقدیم رسانیده بودند مورد شده توقعات غیر مقدور از بادشاه
نمودند چون بحصول نه پیوست با دو هزار سوار ملحق میرزا کامران شدند بادشاه بدخشان شد
میرزا کامران بطالقان گریخت و چون آنجا هم مامون نماند رخصت مکه التماس کرده ده فرسنگ
رفته بارادهٔ ملازمت پس آمد مورد مراحم شده کولاب را باز باقطاع یافت پس هم بکرات بنابر

ادای نا ملائم نهاده از فتنه باز نماند آخر بادشاه نظر بر فع شور و آسایش الوس چغتای دو چشم ادرا میل کشیده پس بیج شده در نهصد و شصت و چهار در گذشت ع بادشاکامران بکعبه بمرده تاریخیست دیگری گفته ع بکوشاه محروم در بکه ماند و در مضمار شاعری کمیت فکرش خوش جولان بوده یک پسر مانده موسوم بمیرزا ابو القاسم در غایت فطنت و ذکا در قلعه گوالیار از زین جهان غدار چشم پوشیده نماند از کامران نام و نشانی تاریخیست بشور گفتن میلش تمام بوده و شوکتی تخلص میکرده ع قضا بکشتن من اینقدر شتاب مکن ع بخواهم از همت مرد اضطراب مکن ع میرزا عسکری بن بابر بادشاه بوفور جلادت و تهور و سخاوت و تکبر موصوف بود با اتفاق میرزا کامران همیشه لوای مخالفت حضرت همایون می افراشت و چنانچه مذکور در وقت توجه حضرت بعراق بقدم مخالفت بلکه مقابلت پیش آمده ناکام شده چون آنحضرت از عراق قرین فیروزی آمد و قندهار را محاصره فرمود بعد سه ماه مجرم و از متوقع عفو شرف ملازمت دریافته مشمول عواطف گردید و مکرر عصیان ورزید مقید و محبوس شد و از انجا گریخته اراده حج نموده و در وادی کرمیان شام و مکه است درگذشت ع عسکری بادشاه دریادل ع تاریخیست سلیقه شعر نیکو داشت میرزا ابدال بن بابر بادشاه حمیدة الخصال بود پیوسته در انقیاد جنت آشیانی مانده مورد نوازشات می زیسته وقتی که تمامی قبائل افغان مهند و خلیل بمرافقت مرزا کامران بر عسکر جنت آشیانی شبخون آورده بودند بتاریخ نهصد و پنجاه و هشت در موضع حربا بشهادت رسید مولانا امانی ع سروی از بوستان دولت رفت ع تاریخ یافته شاعری دانشا خوب داشت الامیر الاعظم میر محمد بیر مخان الملقب بخان خانان بنفائس خصائل انسانی آراسته و بشرائف محاسن روحانی پیراسته از حفاد علی شکر بیگ بهارلوست بدین ترتیب محمد بیر مخان بن یوسف علی بیگ بن یار بیگ بن میر علی بیگ بن علی شکر بیگ امیری بوده در غایت جلادت و شجاعت آداب لشکر کشی و سرداری را نیک دانستی در زمان ارتفاع دولت بهارلو برسند دولت تکیه زده ولایت همدان و دینور و کردستان و لوابع باقطاع او مقرر بود چنانچه آن ولایت تا حال به قلمرو علی شکر مشهورست و بهارلو از اعاظم طوائف ترکمان قراقوینلو بوده و چندکس از ایشان بادشاهی رسیدند چنانچه قرا یوسف و پسرش قرا سکندر و پسر عطا دیگرش مرزا ابجهانشاه اند و در زمان شاه اسماعیل صفوی یار بیگ با ولد یوسف علی بیگ جد و پدر بیرم خان از عراق بر آمده در بدخشان

سکونت نمودند و قتلی آنکه بر علی بیگ در زمان حسن پادشاه بحصار آمده شاه‌وردان در خدمت سلطان محمود میرزا روزی
بسر برد و پس ازان در فارس او را با حاکم شیراز محاربه دست داده منهزم برگشت و بر اثر آن بر دست امرای سلطان حسین میرزا
بقتل رسید یار بیگ بقندز رفته با امیر خسرو شاه می بود و بعد او ملازمت فردوس مکانی لازم گرفته بر مخان در بدخشان
متولد شد و بعد فوت پدر بسلخ افتاده در آنجا تحصیل نموده در شانزده سالگی بخدمت جنت آشیانی آمده تربیت
یافته بمرتبهٔ مصاحبت رسید چون جنت آشیانی بسند شدوی در گجرات بوده خود را از انجا در خدمت جنت آشیانی
رسانیده در رفتن و آمدن عراق ملازم بود شاه طهماسب لقب خانی باطبل و علم بدو کرامت فرمود بعد معاودت
از عراق حکومت قندهار یافت و در تسخیر هند حاضر رکاب شده سپهسالاری عساکر باو متعلق گردید چون در فتح باجواره
و فتح سهرند نهایت مردانگی بظهور رسانید بخطابهای عالیه مثل یار وفادار و برادر نیکو سیر و فرزند سعادتمند
و خان خانان بالتفات اختصاص یافت و بر ین نحو در کمال دولت خواهی روزگار گذرانده مکرر اواخر ایام در بیستم
جمادی الثانی نهصد و شصت و هفت جهت بعضی امور منحرف شده بهانهٔ شکار بدهلی رفت شهاب الدین احمد خان
آنحضرت را بقلعه آورده در استحکام کوشید چون خاطرنشین مردم دور و نزدیک گردید که از اطراف خان عنبری
بر خاطر شاهی رفته سپاه بکلی از وی جدا شده در دهلی گشتند خان مذبور نیز اسباب سلطنت از محبوب حسین قلی بیگ
ذوالقدر روانه درگاه ساخته خود متوجه ناگور شد که تا از راه گجرات بمکه رود از راه باغوای جمعی کوته اندیش
مراجعت نموده خود را بدامن کوه لاهور کشیده بادشاه خان اعظم را با جمعی از امرا بسرکوبش تعین فرموده خود نیز از
عقب روان شد جنگی عظیم رو داد هما بخجالت که باعث این فتنه بود زنده گشته گشت خان مذبور با بعضی مخصوصان
بدرون کوه در آمد کسان شاهی رفته او را بملازمت خواندند بلا توقف بخدمت روان گردید حضرت جمیع امرا را باستقبالش
فرستاده بتمام اکرام شرف ملازمت دریافت بعد ده روز رخصت حج یافته چون بنهروالا که عبارت از پتن است
رسید روزی در کولی که بسبهلنگ اشتهار دارد بر کشتی نشسته سیری نمود مبارک نوحانی که پدرش در یکی
از حروب بدست مغولان کشته شده بود انتقام او پیش آمده در وقت مصافحه خنجری بوی رسانید که بدان در
گذشت فی ثمان وستین وتسعمائة شهید ع شد محمد پرام تاریخیست سلیقهٔ شعر گفتن خوب داشت امیر اجل سپهسالار
عبدالرحیم میرزا خان المخاطب بخان خانان ولد بیرم خان پدرش چهار ساله گذاشته محمد امین دیوانه و با بازبور
و چندی از خدمتگاران او را برداشته بدرگاه جهان پناه آورد تربیت یافته روز بروز منظور نظر شفقت می شد
کارهای عمده کرده فتح گجرات بر هیچ هزارمرد بمقابلت پنجاه هزار مرد باهتمام وی شده در اوائل آن بخطاب

خان خانان و منصب پنجهزاری سرفراز شد و مثل تسخیر سند که مذکور شود بسیار کارهای گزین کرده محامد او یارای خامه نیست باشواد فضلا شل او از امرای هند کم کسی بجود و همت گذرانده کتاب مآثر رحیمی شاهد حالش کافی است در شعر خوش و رستگاه داشت علی قلی و محمد سعید مخاطب بخانزمان و بهادرخان دو برادر بودند بزیور شجاعت و سخاوت آراسته ولدی حیدر او زبک که در جنگ جام بقزلباش درآمده امارت یافت در حین مراجعت جنت آشیانی از عراق اینها در رکاب ظفر انتساب آمدند و در جنگ همیو که مذکور شد ساعی جمیله بظهور رسانیده اند و بفتح همیو ولایت سنبل باقطاع یافتند در انولایت با افغانان بکرات محاربه داده غالب آمدند بجلادی این خدمت جونپور بجاگیرشان مقرر شد انجا رفته با افغانان محاربات صعب دادند و مستولی گشتند همچنین در قلعه و قمع اعادی ساعی بودند بعد روزگاری مرغ فتنه در خاطرشان بهضه داد تا سالک طریق بغی گردیدند جنت آشیانی بتادیب شان توجه فرمود مخبر شد والده را بشفاعت فرستاده اظهار ندامت کردند پادشاه جرم بخش از کارشان اغماض کرده بعد چندی باز ادبار عاقبت حال شان گردید پادشاهی کرت دیگر سوی جونپور نهضت فرمود و از راه بیرونی ایلغار بر سر ایشان برده در موضع سکر اول من اعمال الهاباد که بفتحپور مشهور است هر دو برادر بدست آورده بقتل رسانیدند و خون شده تاریخ است هر دو برادر شورنیک می گفتند خانزمان سلطان تخلص میکرده زین خان کوکلتاش لعلو و قدر و رفعت شان بربسیاری از خوانین بلندمکان رایت امتیاز می افراشته لعنایت طبل و علم و صوبه کابل که جای یک بادشاه است سرفراز بود در راگ و کتب هندوی مهارت تمام بکار می برد و اکثر سازها را نیک می نواخت و شعر برجسته میگفت **قلیچ محمد خان** از طائفه جانی قربانیست اباو اجداد ش در خدمت سلاطین چغتای صاحب نسبت بودند خصوص جدش که در خدمت ابوالغازی سلطان حسین میرزا مرتبه بزرگ داشت این در سلک امرای عظام اکبری منسلک و در مرتبه قدم برسند وزارت نهاده باوجود شغل وزارت و امارت هنگامه درس و بحث را گرمی داده فیض افاده بر الواح طلبی نگاشت و گاهی شعری گفته انقی تخلص داشته **خان عالم** در سلک شجاعان زمان انتظام داشته در اکثر معارک دلاوریهای شگرف بعمل می آورد در جنگ داؤد افغانان بانگه بسیاطگی تیغ آبدار عروس معرکه را از خون مخالفان گلگونه بخشیده خود بزخم تیغ نیکی از مخالفان سرخرو ای ابد اندوخت شعر در غایت سلامت می گفت **ثانی خان** از بندگان قدیم الخدمت درگاه اکبریست آخر بمرتبه امارت رسیده بنابر لطف طبع شعری گفت **عشقی خان** از حفاد قدوة الاولیا اسماعیل ناس است که در میان اتراک بشهرت تمام دارد چندی

بخشی درگاه جنت آشیانی بوده بنا بر لطافت طبع شعر میگفت سقای چغتای بخدمتی بوده وغریب حالی داشته در آخر عمر سوزشی بهم رسانده متوجه سر اندیب گردیده و دران راه درگذشت از رفیقی که در آن سفر ش همراه بود نقلست که بعد رحلت وی شخصی بر جنازه حاضر شده گفت سه شب است که رسول صلعم در واقعه بمن اشاره نموده که در فلان منزل یکی از دوستان من وفات یافته خود را بنماز جنازه او رسان چون نماز گذارده شود از نظر غائب گردید و تکه پارچه اشعارش میباشد خواجه محمد رحیم احدی اولا در سلک پروانچیان حضرت شاهنشهی انتظام داشته بعد ازان از دلیران مضمار و غاگردیده بدان نام برآورده و شعر هم گفت بهروز محمد خان بن قطب الدین محمد خان از امرای اکبریست صاحب طبع بوده همیشه با صاحب طبعان صحبت داشته صدر الدین محمد مسیح الزمان خطاب الهی تخلص در حکمت و سائر علوم ماهر درگاه جهان گیر و شاه جهان منزلتی عظیم داشته مکرر بگجرات رفته میرزا احسن الله طعنه خان خطاب احسن تخلص از اعظم امرای جهان گیر و شاه جهان است ایالت صوبه کشمیر داشته مرزا صائب چون بهند آمد پیش او آمده چندی بسر برد مرزا محمد طاهر اول عنایت خان بعد ازان خان زمان خطاب یافته بسیار قابل بوده و پیوسته با ارباب فضل صحبت میداشت ابو طالب کلیم وغیره شعرای وقت بخدمتش می رسیدند در صعوبت راه کشمیر مثنوی رنگین گفته میرزا امان الله امانی تخلص پسر مهتاب خان شاهجهانی اول عنایت خان بعد ازان خان زمان خطاب یافته شعر بغایت خوب می گفت محمد احسن ایجاد از مستعدان زمان بوده در نظم و نثر سلیقه احسن داشت از فرخ سیر بادشاه بخطاب معنی یابخان سرفراز گردیده رفیع خان باذل برادر زاده وزیر خان عالم گیر است مولانا یادگار حالتی در سلک مستعدان زمان انتظام داشته شعر هموار می گفت محمد حسین ولد یادگار حالتی بقای تخلص میکرده هنوز از باغ زندگانی برخورده بود که خبط بر مزاجش غالب گشته مجنون گردید و پدر خود را بجرعه بیهوشی مسموم گردانیده خود بعوض کشته شد مخفی نماند که بعد فراغ احوال هندوستان ذکر شام و مصر میرود و ختم بلاد اقلیم سیوم بران مینماید شام ولایتی وسیع است حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده مرو لیست از حضرت صلعم که نیکوئی را وه قسم باشد نه قسم نصیب شام و یک قسم بهره تمام جهان است از خواص شام یکی آنکه هرگز از ولی خالی نباشد و ابدالان که هفتاد تن اند در شام می باشند نقلست در عجایب المخلوقات که یک ارش زمین در شام نباشد که جبرئیل دران نزول نکرده و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر ازان دیار برخواسته اند بهترین ولایت شام

فلسطین است و ابتدای شام هم از و دار الملک **بیت المقدس** طولش سوله عرضش لان مهبط وحی مسکن انبیای بنی اسرائیل بود آنشهر را بعبری ایلیا و در شلم می گفتند در عجایب المخلوقات است که مدت آخر الزمان تمام عالم خراب گردد الا مکه و مدینه و بیت المقدس و حشر در آن موضع کنند بنی اسرائیل العبد الله خود از کنعان بهجرت کرده آنجا توطن گزیدند داود علیه السلام در صدد آبادیش گردید و چنانچه مذکور شد پسرش سلیمان اتمام فرمود مسجدش اول مسجد است که در عالم ساخته شده ابن عباس گفته که در تمام مسجد اقصی یکدرست زمین نیست که در آن پیغمبر نماز نگذارده باشد یا نشسته مقام نکرده در عجایب المخلوقات است که یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در و نماز گذارده اند هفصد فراش و پنجاه قندیل زرین و چهار صد منبر داشت در صخره مصطفر و در آن قبه عظیم مثمن مسمی بقبة الصخره در و سنگی که اثر قدم پیغمبر بر یکطرف آن ظاهر است از آنجا آن سرور بمعراج رفته و یکطرف سنگ را از زمین برافراشته چون قف فرمودند بحال ماند محراب مریم محراب زکریا و کرسی سلیمان ع که در وخدا را یاد میکردند در بیت المقدس است و محراب داود ع بیرون شهر و معتبر ترین محرابها است مقام خلیل در سیزده میل او صاحب صور الاقالیم آورده که در دو فرسنگیش هی است مسمی بناصره الخلیل ولادت عیسی ع آنجا است ازان ترسایان را نصاری خوانند قتیل عیسی ع در بیت اللحم که بر شش میل بیت المقدس واقع تولد یافته و از آنجا بآسمان رفته قبر ابراهیم ع و اسحق و یعقوب و یوسف و سارة انجا است در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه درست ساخته در چهار صد و هفتاد و نه فرنگیان مستولی شده محرابهای اهل اسلام خراب کردند و نود و پنج سال در تصرف داشتند تا پانصد و هشتاد و پنج آل ایوب آنرا بجوزه اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند ازان باز در تصرف سلاطین اسلام است حضرت داود و سلیمان ع و ادریس ع و شعیا و ارمیاء و دانیال ع و عزیر و زکریا و یحیی و عیسی ع علیهم السلام در بیت المقدس متولد شدند در مجمع الغرائب نوشته که در بیت المقدس یکدانه انگور پانزده مثقال یکخوشه انگور خروار می بود بر اهل هارون رشید و یکه بر یکخوشه یکخوشه انگور آوردند و در عجایب المخلوقات آورده که دو کس را دیدم چوبی بر دوشها نهاده یکخوشه انگور می آوردند و انجا چشمه ایست مسمی بعین العقاب چون عقاب پیر شود با نجا شده آرند و شسته و رافتاش دارند بعد از لحظه پرهای کهنه ریخته پرهای نو برآرد و بقوت جوانی باز آید در بیت المقدس بر در کنیسه سنگ چوبین است اگر فاسقی یا جادوگری آنجا رفتی بانگ بردی زدی دهر که تیری سوی او انداختی باز گشته و بر او کشتی گویند ملکی در آنجا گوری یافت در و شخصی خفته و دندان وی بر دو شتر نهاده نزد خلیفه فرستاده خلیفه در جوابش عتاب کردی که ای کافر از خدا نمی ترسی که چنین کسان را هلاک کردند **دمشق** طولش ع عرضش لح ۳۳ دار الملک

بلاد شام است نخست ارم بن سام در آن حدود باغی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم همانا قبیل دمشق بن فالن بن مالک ابن ارفخشد بن سام همت بر آبادی آن گماشته قبیل بنا ابراهیم احداث نموده اسکندر در صدد تسخیرش افتاد قبیل از مجدات ضحاک پورپ است حضرت چندگرت از نزدیکیش گذشته قدم در آن شهر نهاد در نسخه مورد که بهشت دنیا است قدم من آنرا نه سپرد در آن شهر هیچ منزل و برزن و اسواق بی آب روان نیست و عمارت عالی و اسواق بتکلف و حمامات نیکو چنان وارد که بحساب در نیاید در تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار سرخ صرف آبادانی شده و شصت هزار مثقال زر سرخ صرف بقول و خوراک استادکاران از عجائبش آنکه اگر کسی صد سال در شام ساکن باشد هر روز چیزی نو بیند قابیل هابیل را در آن زمین کشته بود اثر خون هنوز پیدا است و بدروازه شمالی یحیی پیغمبر را شهید ساخته بودند سرش بردار کرده دیوار هاشم بن عبد مناف در آنجاست در جامع دمشق خانه مربع ساخته بودند بهیت دیوار آنکه در و نهاده خروس رومین بروی میگردید ساعتی مهره در طاسی می افگند ساعات شبان روزی از آن می شناختند از جمله عمارتش مسجد ولید بن عبد الملک است چنانچه مذکور بعد مسجد اقصا مسجدی بآن عظمت در دنیا ساخته نشد بعضی پنجاله و برخی هفت ساله خراج شام خرجش نوشتند دو طبقه است و تمام فرشش و ستونهای سنگ رخام سقف و جدار از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه و لطیفه برات عجیبه حاصل اوقافش هر روزه هزار دولیت دینار سرخ بود و هر شب دولیت دینار صرف روشنائی آن می شده در ظاهر دمشق کوهی است از مقابر انبیا و اولیا پر است و در آنجا مغاره ایست موسوم بمغاره الجوع گویند چهل پیغمبر از گرسنگی در آنجا مرده اند و ایوب پیغمبر در یکی از مضافاتش بوجود آمده آن موضع بدیر ایوب شهرت دارد و چشمه که باشارت قدمش ظاهر شده جاریست محمد بن جریر الطبری آورده که وی در سال سیصد و سی بدان چشمه رسیده و خورده آبش شفای هر بیمار است از مردمش **شیخ عبد الرحیم دارانی** از غایت لطف ریحان الفلوبش گفتندی و در تذکره اولیا از وی نقل است که شبی حوری بر بام از گوشه می خندید و روشنی روئیش بحدی بود گفتم این روشنی از کجا است گفت شبی قطره چند از دیده باریدی از آن آب روی من شستند اینهمه بهار کمال از انست که آب چشم شما گلگونه حوران است **گفت** چون آدمی سیر شود همه اعضای گرسنه گردد **گفت** رضا آنست که از خدا بهشت نخواهی و از دوزخ پناه نطلبی **گفت** هر ساعت که در دنیا ذوق ندهد در آخرت ثمره نخشد **ابو عمر** از اجله مشائخ شام بود وی گفت چنانچه فریضه است بر پیغمبران اظهار آیات و معجزات همچنان فریضه است بر اولیا پنهان کردن کرامات تا خلق در فتنه نیفتد **ابراهیم بن داود** قبله اتقیا و قدوه اصفیا بود **فضلت** که درویشی در وادی

میرفت شیری قصد او کرد چون چشم شیر بر خرقهٔ او افتاد رو بر و خاک نهاده برفت درویش برجامهٔ خود گاه
کرد پارهٔ از خرقهٔ ابراهیم دید که بر جامه خود دوخته بود دانست که برکت آنست **گفت** آنچه کفایت است
بتو میرسد اما جمله مشغول و رنج تو در زیاده طلبی است **گفت** راضی آنست که سوال نکند **گفت** توکل آنست
که آرام گیرد بر آنچه خدا ضمان کرده **کفیشه ی** لیار بزرگ بود از وی نقلست که در تیه بنی اسرائیل میرفتم
مرانان و با قلا آرزو شد آواز با قلا مزدیش شنیدم خواجه عبدالله گوید این نه کرامتست بلکه بنیاره البیت
در طریق تصوف از درویشی نقل کرده که روزی در بادیه نشسته بود دیرا از آسمان قدحی آمد از زر و در و آب
سرد بود درویش گفت بعزت و جلال تو که آب نخورم مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آبی
دهد وگرنه بگرامتم آب نیابد از بیم عزت رکه کرامات ظاهر از مکر این نبود **شیخ سلیمان ترکمانی** اگرچه در رمضان
روزه نگرفته و نماز نگذارده اما از مغیبات خبر میداد و علمای ظاهر بخدمت او میرفتند و با دب بادی سلوک
میکردند **شیخ علی کردی** از عقلای مجانین بوده از وی انواع کرامات و خوارق ظاهر می شد اهل دمشق
همه مرید و معتقدش بودند **داود بن احمد دارانی و احمد بن ابی الحواری** در همه علوم عالم بودند
و در طریقت بیانی عالی داشتند **ابو عبدالله مکحول هذلی** عمرها بفتوای قضا مشغولی داشته
محمد بن حسن الشیبانی پسر خاله فرا بوده سالها منصب اقضی القضاتی داشته **شمس الدین
عبدالله المعروف بابن اللسان** مصنفات جلیله براوراق روزگار نگاشته **جلال الدین محمود**
نخست بخطاب بلده دمشق اشتغال داشته و در زمان ملک ناصر اقضا القضات شام گشته **ابو القاسم علی**
بن الحسن بن عساکر محدث وقت بوده تاریخی نوشته هفتاد و دو مجلد **ابو المعالی محمد بن ابی الحسن**
خداوند فقه و ادب و شعر و دیگر فضائل بوده قضای دمشق همیشه بوی تعلق داشته **علاء الدین علی**
بن الحرام القرشی در تمام مصر و شام بلک تمام امصار جهان مثل او طبیبی نبوده از مصنفاتش موجز
متداول است **طبریه** طولش سیح ۸ عرضش لب ۸ شهریست نزدیک بدمشق در آنجا حمامها
است که بر چشمهای گرم بنا کرده اند تا احتیاج بآتش نباشد در تحفة الغرائب آورده که در طبریه نهر لیث
عظیم نصفش آب گرم و نصفش آب سرد عجب آنکه بیکدیگر آمیخته نمیشوند قبر لقمان حکیم آنجا است در مجمع
الغرائب نوشته که هر که چهل روز آنرا زیارت نماید حکیم شود در آنجا چشمه ایست که هفت سال متصل در و آب
باشد و هفت سال متصل خشک گردد **موصل** طولش ۶۰ عرضش لدل شهری معروف است

زمینش هرگز نبود را بجوز نگیرد اگر بزور کنند بیرون افگنند و زنان آن شهر بعد ولادت باز بکارت عود نماید ابن جوزی گوید که در شهور اثنی و خمسین و ثلثمائة نزد ناصر الدوله حاکم آنجا دو شخص نو امان آوردند معده هر دو بهم اتصال داشت و دیگر جوارح و اعضا هر یک علیحده بودند پدر شان همراه بود یکی را هوای زنان در سر و دیگر را مهر خوش پسران در سینه قضارا یکی مریض شده بمرد بعد چند روز نوبتی بدگرد و دیگری بحیات در عذاب آن بوده تا آنکه عنقریب بمرد همچنین در جامع الحکایات از تاریخ دیالمه مذکور که دو کس توامان نزد ناصر الدوله در موصل آوردند قریب بیست و پنج سال عمر داشتند اکل و شرب و خواب و بیداری هر کدام مخالفت هم بوده

نینوی شهر یونس نزدیک موصل بوده بنای اسود بن سام بعضی در اقلیم چهارم شمرده نوشتند در آن شهر آسیای بود چون کسی میگفت بنام یونس یکبار دیگر دید چون میگفت خاموش شو خاموش می شد

غزه بلطافت آب و هوا و نضارت کوه و بحر از بلدان بر بساری از ولایات شام دارد از حضرت معلم نقلست که شما را بشارت دادم بدو عروس یکی غزه دیگری عسقلان از مردمش **ابو عبد الله محمد بن ادریس** مشهور بشافعی در سیزده سالگی بحرم گفته که سلونی ما شئتم در پانزده سالگی فتوی نوشته احمد حنبل که سیصد هزار حدیث از بر داشت بشاگردیش میرسید از ثوری نقل است که عقل شافعی را اگر وزن کنند با عقل یک نیمه جهان راجح آید هارون شنید که وی حفظ قدر آن ندارد بنابر امتحان در رمضان اماتش فرمود هر روز جزوی از قرآن مطالعه کرده در تراویح خواندی تا با تمام ماه حافظ شد بمذهب احمد حنبل هر که نماز ترک کند کافر شود و در مذهب شافعی نه امام او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز گذارد و کافر شود چگونه تا مسلمان شود گفت نماز کند گفت نماز کافر چون درست باشد احمد خاموش ماند **گویند** مادرش زاهده بود مردم امانتها را بوی سپردندی و کس جامه دانی بوی سپرد بعد چندی یکی آمد بستد دیگری آمده طلبید گفت شرط آن بود که هر دو یکجا آمده بستانیم وی شرمنده شد در حال شافعی شش ساله از مکتب آمد گفت امانت بر جاست چون میگوئی هر دو یکجا آمده گرفتن شرط بود آن را بیارو ببر عاجز خجالت زده پس رفت در صد و پنجاه روز وفات خلیفه نوشته و در دولت چهار موت کرد **حلب** طولش عبی عرضش لوم از مشاهیر بلاد شام است چون ابراهیم خلیل در روزهای جوع گوسپندان خود را در آن موضع می دوشیده و شیر آن بفقرا قسمت می نموده بحلب موسوم شد چه در لغت عرب حلب دوشیدن شیر است در نواحی آن شهر چاهست که هر گرسنگ دیوانه بگذرد قبل از چهل

روز آن آب باشاد شفا یابد در ششصد و بیست و چهار از زدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده فرسنگ از تلف نفوش گیاه نمیرسید تا آنکه بقدرت الهی ابری پیدا شده آن اژدها را در هم پیچیده از نظر مردم غائب ساخت **براق** قریه ایست از قرای شهر حلب در آنجا معبدی است که چون بیمار شبی در آن معبد باشد در خواب بیند که کسی او را می گوید که شفای تو از فلان چیز است بسیار تجربه کرده اند از مردم حلب است **موفق الدین نحوی ابو البقا** کنیت از کمل فضلا بوده شرح مفصل زمخشری و شرح تقریب لوک از مولفات اوست **منبج** میان حلب و فرات واقع شده بعضی از اقلیم چهارم شمرده اند طولش عسب عرضش لوه اثنی عشر و ان همت بر بنای آن گماشته و هارون رشید نیز در تعمیر آن کوشید **ابو عباده ولید بن عبیدة المعروف** بتجری صاحب مناظر الانسان از او آورده که وقتی مدحی جهة ابی سعید محمد بن یوسف گفته بگذرانیدم خوش شده تحسین بسیار فرموده مردی در حاشیه مجلس نشسته بود من نزد بعد اتمام قصیده از اول تا آخر خواند از دست شدم ابو سعید در صدد دلجوئی آمده گفت صله این شعر هر چه خواهی داد گفتم یا امیر این کیست گفت ابن عم تست ابو نام برخیز و ملاقاتش کن معانقه کردیم گفت من با تو مطالبه کردم پس وصف شعر من کرد بعد ازین در خدمت او می بود گفتی وزی بنی چند از خود با بو نام خواندم در فور رنگ به شد و پس از گریه گفت عمر من با خر آنجا رسید گفتم حق تعالی ترا سالها دار و چرا چنین میگوئی گفت عادت بنی تمیم است که هرگاه شعری تازه در مضمار شاعری قدم زند مقدم البته بمیرد و الحال که هجو تو ی بر خواست زیستن من صورت ندارد و آخر چنان شد پس از ابو نام ملک الشعرای بتجری قرار گرفت ابو علی مصری را پرسیدند که میان ابو نام و بتجری و بنی اشر کیست گفت ابو نام و بنی حکیم اند و بتجری شاعر شعله بتجری را شعرای عرب بسلسله زرین تشبیه کرده اند بعرب بن قحطان طائی می پیوندد و فولش صد و هشتاد و شش **عسقلان** طولش سول عرضش لب به بر ساحل بحر شام واقع بعضی گویند مشهد سر امام ابی عبد الله الحسین ع در انجا است و آن مقام زیارتگاه خاص و عام است عبد السلام گوید تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر نقل است که هر که از عسقلان به نیت عزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد در جه شهید یافته باشد **ابو یعقوب خراط و شیخ ابو الخیر** هر دو از نیکان آن مکانند **طرسوس** بفتح طاء و راء مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو شهر لیست بساحل دریای شام بعضی از اقلیم چهارم شمرده اند مهدی عباسی در صد و شصت و هشت آنرا بنا نهاده از مرسش **ابو عبید القاسم بن القاسم** بن سلام است در مناظر الانسان است آورده که اول کسی که در غرائب حدیث چیزی نوشته وی بوده طلال علائی گوید خدا تعالی بر این امت بچهار نفر منت

نهاد یکی شافعی که نقه را از حدیث پیغمبر استخراج کرده دوم احمد حنبل که در خلق قرآن محنت فراوان کشیده سیوم یحیی بن معین که کذب را از حدیث پیغمبر دور کرده چهارم ابوعبیده بن قاسم که غرائب احادیث را تفسیر کرد اسحق بن راهویه آورده که ابوعبیده در علم اوسع از من و در ادب اکثر از من و در جمیع تصنیف زیاده از من است **بعلبک** شهریست از شهرهای شام طولش ۷۰ عرضش لح ۳۴ اهل آن اصل بعلبت نام بتی قیام نمودی و بک بمعنی شهر لهذا مجموع آن اسم شهر شده عمارت قلعه اش از سنگ کرده اند هر تخته بطول چهل و پنج گز عرضش بیست گز عجب آنکه سنگهای بآن بزرگی را بهم چنان وصل کردند که سوزنی در فرجه آن راه ندارد **مصر** طولش سیح ۱ عرضش ل ۱ مصر بن ایمیم بن حام بن نوح منسوب در عهد ابراهیم الشهر بر غربی نیل بوده از شهر تا نیل یک فرسنگ بود داشته اکنون آن شهر در ریگ پنهان شده مصر کهنه اش گویند قلعه حالا معمور که مردم نشین است بقول صاحب مجمع الغرائب بتعمیر ملک صلاح الدین ابن ایوب در سن اثنی وستین وخمسمائة می باشد دور باره بیست و نه هزار و سی صد گز شش هزار مسجد و یکهزار و دو سه حمام دارد و در بعضی از اراضیش چون باران بارد زراعت ضایع شود و در بعضی چون باران نبارد ضعیف گردد و در تاریخ معرب مسطور که از عهد ابراهیم بر غربی نیل عزیز مصر دیگر حکام شهری کرده بودند آن مقام اکنون در ریگ است عمارت فرعون در آنجا بوده گویند مسجدی داشت از سنگ مرمر رخام که مقصوره آن از سنگ سفید برآورده بودند و تمامی قرآن بر آن نوشته در آن مسجد چهار هزار قندیل هر شب روشن میشدند ایضاً در تاریخ معرب نوشته که در حدود مصر صحرای ریگ روان بوده کوف آسیب در زمان سابق طلسمی ساخته اند اعنی شکل مردی از سنگ رخام بسیار مهیب نامش ابوالهول حکمت آنکه ریگ را از آمدن اینسو باز داشته والا نه اذیت بحال آبادانیها بوده اهل مصر را مقیاسی بوده که بآن مقادیر زیادت و نقصان آب را معلوم کنند و آن در میان نیل موضوع است بخطی چند که از ان دستور کفاف اهل مصر معلوم میشود چون بآنجا نرسد خیر و نقص بسیار حاصل آید و غایت زیاده هیزده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود بصر عزا بی راه یابد گویند این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق ع است دیگر از ندرتش احرام است که عبارت از سه گنبد باشد که حکمای سلف ساخته اند در عجایب المخلوقات از ابن عفیر نقل است که احرام را حمیر المتوفکی بنا نهاده در مدت هفتاد سال که هفتاد هزار مرد در آن کار کرده با تمام رسید بعضی گفته اند ادریس ع را بوحی معلوم شده بود که در عهد نوح ع طوفانی خواهد شد قبر چندی از اباواجداد خود را باز رد جواهر بسیار در آن مکان دفن نموده و بر زیر آن قبها ساخت گویند هیچ چه آهن و فولاد در آن اثر نکند بادشاهی بطمع زر جواهر سعی موفور در حفر ابی آن کرده فایده نبخشید

قبل آن طلسم است که هر کرا از آن بهره باشد بخش یابد گویند شخصی از بزرگ زادگان مصر را پریشانی
رسید بغلبهٔ آنکه شاید نصیبه بر وی بهر روز به مبتهارفتی و نظر کردی نار وزی نوشته یافت که از فلان طرف قبه کوچک
چون هشت زرع به پیمایید البته چیزی بیابید وی بدان سراغ صندوقی یافت از آهن چون سه آن
باز کرد کاسه ظاهر شد که قرص طلائی در میان آن بود صندوقی را کرده کاسه را با قرص طلا بگرفت و بشهر آمد
و طلا بالصراف داد و زر گرفت چون بخانه آمد طلا را در میان زر خود یافت همچنین هر بار که فروختی باز بخانه یافتی
و کاسه آن خاصیت داشت که اگر آبی در وی کردی شراب شدی که در مصر مثالش نبود وی برکنار نیل
خانه ساخت و خمر فروشی اختیار نمود و بازار دیگر خمر فروشان کساد افتاده و در تفحص مالش آمدند و معلوم کرده بملک
مصر گفتند ملک کاسه و طلا از وی بستد در آثار البلاد آورده که شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست آمد و حوالی
قبه کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر شد که هر که در آن افگندی چندین اژدها بنظرش در آمدی او طلسم
گشاد و در آن چاه افگند ناپدید شد پس باده من از خواص بدرون چاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در هر
صفه دو خم زرین بر زر نهاده و بر سر هر خمی شیری از زر نشسته بر که دست بر آن بردی شیران بهیچه
دستش مجروح ساختندی و در گوشه هر صفه خرمنی از جواهر بود شخصی جرات کرده سه دانه ازان برداشت
و رجوع را از نظر آنجماعت غائب گردید پس از ساعتی دیوار خانه شگافی بهم رسانیده بر اثر آن سر بریده مردی ظاهر
شد آنجماعت چون طریق تصرف ندانستند بمحروس باز گشتند صاحب تاریخ ازین کثیر شامی نقل کرده که در عهد
ملک عادل پانصد و شصت و هفت در مصر قحطی رو داد که در عرصه یک ماه دویست هزار کس از گرسنگی هلاک
شدند و ملک عادل آنرا از مال خود کفن داد چون که احوال ایشان بملک رسید و از قیاس بیرون بود آخر کار بجای
انجا رسید که در مصر گربه و سگ نماند بعد ازان مردم فرزندان خود میخوردند و چون فرزند نماند شروع در خوردن
اطبا نمودند چه بهانه بیماری هر طبیبی را که بخانه می بردند از اطراف و جوانب کاردها کشیده هر عضو آن بیچاره را مانند
گوشت قربانی ازهم می ربودند در تمام مصر آب روان جز رود نیل نیست باران در و احیاناً بار در هر گاه بسیار بارد
علامت قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین پوشیده گردد در بعضی جاها مرو گیاهی است که ریسمان کشتیهای کلان
ازان کنند و آن مانند شمع روشنائی بخشد و چون بسیر و چند مرتبه بگردانند باز روشن گردد و ایضاً حوضی است و چشمه که
آب آن چشمه بدان حوض آید هر گاه حائض و جنب دست بان چشمه کنند باز ایستد و آب حوض بدبوی گردد تا آن آب
از حوض برون نکنند آب چشمه روان نشود ایضاً در نواحی مصر مرغزاریست و چشمه موسوم بعین الفار اگر خاک

آن مرغزار باب این عین کل کسند موش ازان کل متکون کردند ربا دیه عرب در آن در خصیت کرا وراق آن طیور باشند
مثل چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد می یابد بعد ازان منقطع می شود **جبل طور** کوه کنعان و همرش نیز
گویند از انجا تا مصر هفت روزه راه باشد میان شام و وادی القری افتاده در عجالة الطالبین از شیخ جعفر بوکانی منقول
است حدیث عبد القادر بن ابراهیم بن محمد بن ائمه علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم سنه تسع و خمسین و تسعمائة فی مکة
الشریفه ان عماله جاء من جبل طور سینا من موضع مناجات موسی علیه السلام مور پسجانه بحجر کلما کسر ناد وجدنا فی داخله کتوبا بالابیض
المخلق علی لون احمر لا الا الله محمد رسول الله فی قطعة الکبیرة وجدنا کلمة تماما وفی الصغیرة بعضها و انه قال ان احجار الموضع
المذکور جمیعها بهذه الصفة فقلت فلعل هذا من مراد قوله تعالی اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی **گویند** هفتاد پیغمبر
بر سر آن کوه بگرسنگی مردند و قبر ایشان آنجا است **قسطاط** بر شمال نیل واقعست و صحرای آن مغار ماست که مردگان
در آنجا افتاده اند و کتابهای سطبر کفن دارند او دیباها دران مالیده که پاره و پوسیده نشده اند گویند نوبتی جامه یکی از ان مردگان
باز گردند که اصلا تغیر بهمرسانیده نیافته بود و از چه قماش و دوخت و پاپاق داشت در عجائب البلدان مسطور که مومیائی مصر
از آن مردگان حاصل می شود و آن بهترین مومیائی ها است و در نزدیکی قسطاط کوهی است که آنرا اعظم خوانند و از آن کوه
زبرجد حاصل شود و در حضور مصر سنگی است نامش بعض النمل چون او را بسه که اندازند در اضطراب آید و خود را از مرکه
بیرون اندازد شهری از بلاد مصر بر شرقی نیل از قدیم بسبب اعمال بد همه سنگها شده است صورت زن که با
زوج خود خفته و قصاب گوشت پاره می کند و کودک در گهواره و نان در تنور همه از سنگ مشاهده می شود احوال
دار الملک مصر قاهره مغربیه است در حبیب السیر آمده که در زمان المعز الدین الله اسماعیل جوهر خادم که در سلک
غلامانش انتظام داشت در سیصد و پنجاه و هفت مصر را بتصرف آورده میان فسطاط و عین الشمس شهری
این شهر بنا نهاده و در سیصد و شصت و یک المعز لدین الله از افریقیه در آمده آن بلده را دار الملک ساخت و در
وقت آمدن پانزده هزار شتر زر بار کرده همراه آورده بود و هر روز چهار صندوق از زر پیش بارگاه وی
می نهادند که اولیکان آن شهر را و دچون نوبت بآل ایوب رسید در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالی بسیار
ساخته شد و قاهره بر کنار نیل واقع است عمارتش از رخام الوان در قرب هیچ فرسنگ دیگر **اسکندریه**
طولش سیانه عرضش لحال سیخ بر کنار نیل بر یک دروازه اش و زنت سدری و در زمان سکندر مانده است
در آن شهر بلیناس حکیم بطرز موده ذو القرنین سیلی ساخته بود و آئینه بقدر هفت ذراع در آن نشانده که هر کشتی
که در قسطنطنیه حرکت کردی در آئینه پدید آمدی این بر مردم فرنگ بسیار دشوار بود تا عاقبت اعیان فرنگ

جمعی را باسکندریه فرستادند در لباس تقوی در نظر خلق مقبول افتاده آوازه دادند که اسکندر در پیش آئینه کنجی نهاده عمر و قاص فرمود تا آئینه را ازان موضع برگیرند چون مگر آن مردم معلوم شد باز آئینه را بر آن موضع نصب کنند آن خاصیت ندیدند در و دندان شخصی یافته بودند سی من وزن داشته از مرمر دمشق قدوة العارفین شیخ **علی بن عبد الله الشاذلیست** از کمل علماء و زهاد ابو دصاحب کرامات و خوارق عادات نسبش با مام حسن رض بن علی میرسد در آواخر عمر باسکندریه اقامت داشت در صحرائی که آب شور داشته فوت کرد ازان پس آب شیرین شد **انطاکیه** بعضی از اقلیم چهارمش دانند طولش عالی و عرضش لال شهری با باغات لبسیار راست درخت نارنج و ترنج و غیره در خانها چون باغات شره دهند تفاوت همین که در باغات آب دهند و اینجا رود دهند در آثار البلاد مذکور که در نواحی عرایسان انطاکیه اژدهائی بجثه منادی سیه فام همه مو در آخر ربیع الاول سنه تسع عشر و ستمائة پیدا شده آتش از دهانش برون می آمد و بهر موضع که رسیدی سوخته شدی یکبار شش گذر به تا که آذیار افتاد از آدمی و مواشی آن زمین اثری نگذاشت اهالی دیار استغاثه بدرگاه الهی بردند ابری ظاهر شده که آنرا از زمین برداشته بهوا برد و ناباب گشت در اراضی انطاکیه عینی است که اگر چوبی در آن افگنند فی الحال بسوزد **گویند** چون نوشیروان آنشهر را دید بصورت آنشهر بعراق موسوم بر ومیه بنا نهاده اهالی انجا را کوچانیده خانهای رومیه چنان مشابه خانهای انطاکیه بود که هر یک خود بخود در خانه خود رفت و هیچ تفاوت نیافت مگر بر در خانه گاذری در انطاکیه درختی بود و اینجا بتو و حمص شهری است از دیار شام طولش ۶۰ عرضش لد اهوای نیک ۳۰ ارد مار و کژدم در دیار گویند بر در مسجد حمص صورتیست که در نصف اعلی الصورت آدم و نصف اسفل گژدم چون قطره از کل پاک بر آنصورت بنهند و آنرا در آب اندازند و کژدم گزیده ازان آب خورد شفا یابد **اخیم** در بیابان واقع شده ازو است **ذو النون مصری** پیشتر دیرا اهل مصر زندیق میدانستند و بعضی در کارش متحیر بودند تا وفات نکرد کس واقف نشد وقتی در کشتی بود در و گوهری از بازارگانی گم شد همه اتفاق کردند که نزد اوست میرنجانیدند و استخفاف مینمودند چون از حد بگذشت دیدند که از دریا هزارها سر بر آورده هر یک گوهری در دهان ذو النون یکی ازانها گرفته بدان بازارگان داد اهل کشتی این را دیده بپایش افتادند و معذرت طلبیدند گفت در سفینه زنی را دیدم سوال کردم که غایت محبت چیست گفت محبت را نهایت نیست گفتم چرا گفت ازانکه محبوب را غایت نیست گفت دوستی بکسی کن که بتغیر تو متغیر نشود گفت خوف آتش در جنب خوف قرآن بمنزله یک قطره ایست که در دریا اندازند پرسیدندش که عارف کیست گفت مردی باشد از انسان وجدا از انسان گفت

عبودیت آنست که بنده او باشی بهمه حال چنانکه او خداوند تست **گفت** توبه عوام از گناه است و تو بخواص از غفلت **گفت** توکل ترک تدبیر باشد **گفت** دش اندوه کرا پیشتر گفت بدخوی ترین مردمان را گفتند بش و نیا چیست گفت هرچه ترا از خدا مشغول کند شخصی از وی وصیتی خواست گفت همت خود را پیش و پس میفرست گفتند این را شرحی باید گفت از هرچه گذشت واز دو هرچه باید اندیش مکن و نقد وقت را باش در دو دولست و چهل مرغ از عالم رفت آنشب هفتاد کس پیغمبر را بخواب دیدند که میفرمود امشب ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمدیم و چون جنازه وی را برداشتند گروهی مرغان پرور پر یافته بودند چنانچه خلق در سایه میرفتند و تا آنزمان کسی چنان مرغی ندیده بود و در راه که جنازه او می بردند مؤذن بانگ نماز می گفت چون بکلمه شهادت رسیدند انگشت را برداشت مردم را منظنه شد که زنده است جنازه را بنهادند و انگشتی که برداشته بودند هرچند خواستند فرو گیرد گرفته نشد چون وفات یافت بر پیشانی او بخط سبزی نوشته دیدند که هذا حبیب الله مات بسیف الله فی حب الله و در نفحات آمده که روزدیگر بر قبرش نوشته یافتند که ذوالنون حبیب الله من الشوق قتیل الله هرگاه نوشته را تراشیدند باز نوشته یافتند **ابو طالب** در سلک مشایخ عظام انتظام داشت از ابو عثمان مغربی منقول است که وی همیشه با مرغان سخن گفتی و سخن مرغان فهمیدی در مناجات گفتی الهی اگر نه فرمان بودی کرا زهره بودی که نام تو بر زبان راندی **عین الشمس** در جنوب قسطاط واقع دار الملک فرعون جای یوسف مصری که زلیخا جهت یوسف علیه السلام ساخته و پیراهن یوسف آنجا پاره کرده و درین شهر بود از عجایب آنشهر منارلیست از یک پارچه سنگ سرخ که نقطهای سیاه دارد طولش زیاده از صد زرع و بر سر آن صورت انسانی از مس و برین ولیسار دو صورت دیگر که پیوسته آب ازان نشانها تر شح کند و بهر جا که رسد سبزه روید دیوان در زمان سلیمان ع این را ساخته اند درخت بلسان درین موضع دانه چاهی که عیسی علیه السلام دران غسل فرموده بلسان آب مید هند **حمص** دار الملک احمد طولون آنجا نوعی خرماست که آنرا مرجوسی گویند یکی پیش از دیگر خرما یافته و درختش راست بود و خم نخورد **گویند** مرجوس نام درویشی بود که از اثر ولایت او این صفات بهم رسانیده **فرما** شهری کوچک در نهایت خضرت است قبر جالینوس در رو واقع **تلیس** شهری بر زمین رفیع واقع شده و بر یکطرفش تلی شرکو نام است بر بالای همه گر مردم را دفن کرده تا بدان مرتبه رسیده این رسم پیش از زمان موسی شایع بود **قیوم** شهریست در غربی نیل زمینش مسطح افیون آنجا حاصل شود و خشخاش آن سیاه است **صعید** ناحیتی است از ولایت مصر در جبال آن غاریست که در آن موتی از آدمی و مرغ و سگ و غیران همه بحال خود هیچ تغیر

دران ظاهر نه در سنگها نقش سکه درا هم و دینار گویند بدعا سنگی سنگ شده کما قال ربنا اطمس علی اموالهم مخفی نماند
که چون کربلا و مصر بقدر رشید مرتوم شده به بیان بعضی رجال اشهر آن اشتغال مینماید **شیخ کامل عمر بن علی**
المعروف بابن الفارض روزی از مدرسه برون آمده پیر برادر دید که بغیر ترتیب و صنوعی ساخت گفت
باین سن هنوز وضو نیک دانی پیر گفت ظاهر را در مصر کشادی نخواهد شد ابن فارض را حالی بهم رسیده گفت در کجا خواهد شد
پیر گفت در مکه ابن فارض گفت زهی دین من بمکه دشوار است گفت دشوار نیست و انگشتان خویش بکشاد و گفت آنگه
مکه بر دو ابن فارض در ساعت بمکه رسید و دو ده سال اقامت کرد کشادکار بد در و نمود و در علوم حقیقت درجه کمال
رسید پس از دوازده سال شنید که ای ابن فارض بر موت من حاضر من شو ابن فارض بدم حاضر شد همان پیر مبلغی
داد که تجهیز و تکفین من کن و در فلان محل بنه و منتظر باش چون بجای که گفته بود مردی از هوا بیامد و با او نماز کرد ناگاه
هوا از پرندگان سبز پر شد یک پرنده بزرگ از میان شان شیخ را فرو برده بپرید او را دیوانیت مشتمل
بر فنون معارف ازان قصیده الیست بسی نکات حقائق دران درج تا حال کسی را چنان نظم دست نداد و بسیاری
از صوفیه بران شرح نوشتند هر وقت که او را جذبه رسیدی روز ها و هفتها کما بیش از حواس خود غائب شدی
و چون بخود باز آمدی بیتی چند املا کردی و باز ترک نمودی تا چنان حالت عائد شدی **ابو علی کاتب** از کبار
مشائخ است هرگاه چیزی بر و مشکل شدی جناب رسالت را بخواب دیدی و حل نمودی **ابو علی مستولی**
یکان زمان خود بود وی او گفته که شبی پیغمبر را بخواب دیدم گفت یا ابا علی در ولیشان را دوست میداری ترا
بوکالت بهم ایشان باز میداریم گفت یا رسول الله بشرط عصمت پس ازان مرا کاری برخاست در ویشان سر بوی نهادند
شیخ معمر بنده بود حبشی جذبه اش رسید شش ماه نه طعام خورد و نه شراب دیوانه پنداشته بزندان کردند
بعد ساعتی بیرون دیدند بقدم اعتذار پیش آمدند و چند مرغ بریان کرده آوردند اشارت بمرغان کرده زنده
شده پریدند **ابو شعیب المقنع** هفتاد حج پیاده گذارده هر حجی را از صخره بیت المقدس احرام بست و بتوکل
در بادیه رفته در حج آخرین سگی را دید که از تشنگی زبانش برون آمده فریاد می کند گفت کیست تا هفتاد حج بیک
شربت آب بخرد شخصی بکشربت آب بوی داد آن سگ خود را انداخت **ابو الحسن قرافی** یگانه دنیا بوده گویند ابو سلیمان
منلی بقرافی آمده بوی نگریست و گفت میان دو ابرو دی تو حکومت می بینم چندی بگذشت که بمنصب حاکم شد هم ابو بکر دقی
بقرافی آمد و دیر گفت یا ابا الحسن امروز در جهان از تو مجردی تری نیست امانت در گهواره می بینم بعد چندی زنی خواست و فرزندان آورد **شیخ**
بدر الدین در وقت خود قبله طالبان بوده و نفحات است که در خدمت شیخ جمال الدین یوسف کورانی دیرا در کنار داشت روزگار بنظام رسیده و اجازت

ارشاد یافته و در اجازت دیرا برادر نوشته زیرا که ممر بود شیخ ابو العباس و هنوز بسیار بزرگ بود وی می گفته که در بادیه
دست راست من است و بیابان در دست چپ من ابو عبید الله البرنی بزرگ وقت است وقتی بیمار بود شربت آبی
بوی دادند نخورده گفت در مملکت حادثه افتاده پس از ان سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که قسطنطنیه در هم
افتاده اند و خلقی را بکشتند و حجر الاسود را شکستند و باز گشت بعد از ان خورد ابو جعفر حداد شاگرد
ابن عطا بوده در نفحات آمده که ابو جعفر حداد در اندیکی کبیر که در بغداد بود دکانی ضعیف که مصریست از ابو ایوب نقاشت
کرد روزی ابو جعفر را بر سر چاهی دیدم نشسته بر آب می نگریست گفتم چه میکنی گفت شانزده روز است تا آب
نیافته ام اکحال که بر سر چاه نشسته ام میان یقین و علم تا هر کدام غلبه کند بر انجانب روم عارف باری گوید یقین آن بود
که اکنون نشسته ام بآب حاجت نیست و صبر میتوانم کرد و علم آن بود که خدا تعالی را می باید پرستید و رنجور که در
خون خود باشم آب بر باید گرفت شاید که آب نیابم ابو جعفر سعاد گوید که از ابو جعفر حداد پرسیدم که تصوف چیست
گفت تصوف اثر ادست بر زمین گاه آشکارا کند و گاه پنهان ساز داخی علی در روم و شام بسیار بوده و مرید بسیار
داشته اما پیری و مرشدی ندیده چون آوازه شیخ علاء الدوله عالمگیر شد با مریدان خود رفت و رحلهٔ مریدان
وی داخل شد روزی حکایت منصور حلاج در افتاد داخی علی از حال وی استفسار نمود شیخ فرمود که مرا حالتی
گرم بود بزیارت وی رفتم چون مراقبه کردم روح او را در علیین یافتم مناجات کردم که الهی فرعون انا ربکم الاعلی گفت
و منصور انا الحق هر دو دعوی خدائی کردند تفاوت چیست ندا آمد که فرعون در خود بینی افتاد و همه خود را دید و ما را
گم کرد و منصور ما را دید و خود را گم کرد پس فرق بسیار است ابو بکر رقاق استاد ابو بکر رفاق صغیر است و ابو بکر مغاربی
استاد سیروانی است و شیخ عمران ثلثی که چیزکابی بهمان نخوردی هرگز از مشایخ آن دیار اند ابو ابراهیم
اسماعیل بن یحیی المازنی در مصر مجتهد بوده در مذهب شافعی تصانیف دارد شافعی در حق وی
گفته که او ناصر مذهب منست از جملهٔ مصنفاتش مختصر است ابو العباس شریح گفته که مختصر مازنی از دنیا بگذرفت
و او هر وقت که مسئله در آن کتاب درج کردی اول دو رکعت نماز گذاردی محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم
در فقه شافعی نهایت مهارت داشته از ابو ابراهیم مازنی نقل است که هرگاه پیش شافعی جهت سماع حدیث
میرفتیم بر در می نشستیم تا هنگامی که بیرون می آمد شافعی بدرون می طلبید و دیری
باهم می بودند و طعام با یکدیگر میخوردند و در وقت آسیش نزدیک طلبیده سوار کرده بعد ازان بشغل دیگر مشغول
می شد و همیشه می گفت که کاش مرا بجوی محمد پسری بودی و هزار دینار قرض بجوی داشتی و لاد تش عمد و هنشا د

سال عمر داشت **ابو یعقوب یوسف** بن یحیی البویطی بعد از وفات شافعی در درس وفتوی قایم مقامش شد شافعی را بوی عنایت خاصه بود و همیشه می گفت که سزاوار صحبت من بغیر از یوسف بن یحیی کسی نیست و امروز در اصحاب من اعلم او ست در مناظرة الانسان آمده که الواثق بالله عباسی معتقد بخلق قرآن بود بویطی را از مصر طلبید تا قرآن را مخلوق گوید او امتناع آورد و خلیفه ویرا زجر بسیار کرد و از ربیع بن سلیمان نقل است که روزی من و بویطی و مزنی در خدمت شافعی نشسته بودیم ناگاه شافعی نگریسته اشاره کرد که در خدمت میری و مزنی را اگر شیطان باد ی مناز عت نماید مقطوع گردد و بویطی در قید زنجیر رسید و آخر همچنان شد بویطی در حبس بسیار و سی و دو روز محبس بغداد وفات یافت **ابو بکر محمد بن احمد بن جعفر کتانی** المعروف بابن حداد فقیه شافعی نظیر وعدیل نداشت وعمر ها قاضی و مدرس بوده سلاطین تعظیمش داده اند از مصنفاتش یکی کتاب الفرق است اندک حجم لیکن بسیار فایده که بسیاری از فضلا مثل قفال مروزی و قاضی ابو طیب طبری و شیخ ابو علی سنجی بر آن شرح نوشتند **عبد الملک بن ابو القاسم المعروف** بالمسبحی در خدمت حاکم بن عزیز اسمعیلی قرب عظیم داشته مقدار سی کتب تصنیف کرده از آنجمله تاریخی متضمن سخنان غریب وعجیب مقدار سیزده هزار ورق و کتاب الوزیر والسرق دو لیست ورق وقصص الانبیا هزار و پانصد ورق و کتاب المفاتح والمناکح در اصناف جماع هزار و دویست ورق ولادتش سیصد و شصت و شش نوشتش چهار صد و بیست و سه **سلیم بن یحیی قاضی** مصر و زاهد عصر بوده در تذکیر بی نظیر بوده در هفتاد و پنج بحکم قضا از منصب معزول شده **هبة الله بن علی** در حدیث ساعات عالیه در روایات منفرده وارد در **قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور** تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری از تصانیف اوست در هفصد و سی فوت کرده **ابو الحسین بن یحیی بن ابی علی** در خط و سیاق و انشا ید بیضا داشته و منصب انشا ملوک مصر همواره بدو متعلق بوده شعر و رغایت جودت می گفته **ابو المعز منظفر بن ابراهیم عسیلانی** در سلک شعرای مشهور انتظام داشته با آنکه امی بود در علم آداب و عروض شهرت زیاده از حد داشت در هشصد و سی و نهت

درگذشته **احوال بعض سلاطین مصر** آورده اند که پیش از زمان اسلام میان اهل فارس و روم بر سر مصر مکرر محاربات روی داد ی آخر بر آن قرار یافته که خراج آنرا بالتناصف تصرف نمایند پس از چندگاه حاکم روم مصر را من حیث الاستقلال متصرف گشت و **مقوقس** نام مردی را به نیابت خویش بمصر فرستاد و دی تا زمان خلیفه ثانی دران دیار حکومت می نمود **عمرو عاص** در حوزه اسلام آورد چنانچه مذکور تا بنوبت بخلفای بنو عباس رسید روزی هارون رشید در تلاوت قرآن بآیه رسید که قال یا قوم الیس لی ملک مصر الی آخره ترک تلاوت

کرده ببارگاه آمد و اعیان مملکت را طلبیده گفت فرعون عجب دون همتی بوده که بمصر رود و نیل بما بات
کرده دعوی الوهیت نموده باید آنرا لفروترین مردم دهم بعد تلاش قولون نام مردی آورند که همیشه باسگان
همکاسه و همخواب بودی و هرگز ناخن نگرفته و سر و تن نشسته بحمامش فرستاد و خلعت ملوکانه
پوشانید باعمایت و متانت ظاهر شد نشان حکومت بمصر بنام او نوشته او را بمصر فرستاد
مدتی حکومت آندیار کرده رسمهای نیکو بعدل داد نهاد پس از او احمد بن طولون بجای پدر نشست
امور ایالت چنانچه باید بجا آورد گویند او هر روز جامه پوشیدی که بهای آن هزار درم بودی و آخر روز
آنرا بخشیدی و کلا از سامان آن نوع جامه عاجز آمده از کسی که باو بخشیدی خریدندی اطلاع یافته انگشت
در دوات زده نقطه سیاهی بران جامه زدی تا آن کار نکند پس پسرش ابو الجیش
نیز در زمان معتضد بالله سالها حکومت کرده در رعایت رعایا کار از پدر بوجد گذرانید و چون
نوبت بالمقتدر بالله رسید محمد نام مردی را از متجندهٔ خود ایالت ولایت و مشق داد و چون القاهر
بالله بای برسند خلافت نهاد حکومت مصر را نیز باقطاع او منضم ساخت و چون الراضی بالله شد
امامت حرمین شریفین و مملکت جزیره را بوی داده اخشید لقب داد چه والدی که طغج نام
داشت از ولایت فرغانه بود و اهالی فرغانه بادشاه خود را اخشید میگفتند یعنی بادشاه بادشاهان
حشمت و مکنتش بجای رسید که هشت هزار غلام زرخرید پیدا کرد بعد شصت و شش سال
عمر بتاریخ سیصد و سی و چهار درگذشت دو پسر صغیر ماندیکی ابو القاسم و دیگر ابو الحسن بعد از وی
ابو المسک کافور که غلام حبشی الاصل بوده بمنصب اتابکی ابو القاسم سرفراز گشته در مصر متصدی
امور سلطنت گردید بتاریخ و فور کیاست و شجاعت جمله امرا منقاد وش شدند در سیصد و پنجاه و چهار
ابو الحسن نیز وفات یافت کافور بغایت مستقل گشته در جمله بلاد مصر و شام خطبه اش خواندند در
سی صد و پنجاه و شش درگذشت بعد از کافور در سیصد و شصت و یک مصر بنی فاطمه منتقل گشت در جیب السیر آمده که چون خاطر
المعز لدین الله اسماعیلی از ضبط ممالک موروثی مغرب زمین فراغت حاصل کرد ابو الحسن جوهر بن
عبد الله را که بکاتب رومی اشتهار داشت تربیت کرده باقصای بلاد مغرب فرستاد جوهر
تا سواحل دریای اوقیانوس و جزائر خالدات که انتهای معموره جهانست و حکمای ابتدای
اقالیم را از انجا گرفته اند رفته آنولایت را تحت تصرف آورد و پس بمصر فرستاد مصر را نیز متصرف

گشته نام عباسیان را از خطبه افکنند و اسماء ائمه اثنی عشر چنانچه در مجلد اول مذکور داخل خطبه نمود
و پس ازان لشکر بااطراف فرستاده تا اسکندریه و دیار صعید و دمیاط و مکه و مدینه و فلسطین و
دمشق از تصرف عباسیان برون اورد در سیصد و شصت و یک المغر الدین الله از افریقیه متجلی
که سابق مذکور شده بقاهره آمده چهار سال بدولت و اقبال بگذرانید و پس ازان پسر خود نزار را
ولیعهد ساخته فوت گشت و نزار بر سریر سلطنت نشست العزیز بالله لقب یافت بعد او الحاکم
بامر الله پس الظاهر بالله پس المستنصر بالله پس المستعلی بالله پس الآمر باحکام الله پس الحافظ لدین
الله پس الظاهر بالله پس الفائز بالله پس العاضد لدین الله چنانچه در مجلد اول ذکر یافته بمعاضدت ارکان
خلافت نشست در ایام او کفار فرنگ قاصد تسخیر مصر گشتند عاضد از نور الدین بن عماد الدین زنگی
که والی شام بود طلب امداد نمود او اسد الدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار بجانبش فرستاد
فرنگیان شنیده پس رفتند همچنین توجه اسد الدین جهت فرنگیان مکرر روی داد نوبت سوم شیرکوه در پانصد
و شصت و چهار در سر انجام ملک و مال عاضد را از پیش خود گرفت اما زیاده از شصت و پنجروز دران قهم
دخل ننموده در گذشت پس ازو صلاح الدین یوسف ابن نجم الدین ایوب که برادر زاده اسد الدین بود خلیفه
وزارت پوشیده دران امر مستقل گشت در پنضمن عاضد در پانصد و شصت و هفت فوت گشته صلاح الدین
بفرموده نور الدین خطبه و سکه بنام المستضئ بالله عباسی کرده بعد ازان صلاح الدین بر مملکت مصر مستولی
گشته هفت نفر از اولادش سلطنت کردند ایام ملک ایشان از پانصد و هشتاد و یک تا شصت
و چهل و هشت بود چنانچه بیاید و طبقه اسماعیلیه که در ممالک مصر و افریقیه و مغرب سلطنت کردند چهارده نفر
بودند و مدت دولت ایشان دویست و شصت و شش سال استداد داشته و ازین جمله دویست و
هشت سال خطه مصر دار الملک ایشان بوده و اول کسیکه ازان طبقه مالک زمام جهانبانی گشته
ابو القاسم محمد بن عبد الله ست که در مجلد اول مذکور ست او را مهدی می گفتند و مهدی خود را
منصوب باسماعیل بن جعفر صادق امید اشت حمد الله مستوفی آسامی ابای او را بدینموجب نقل کرده
که المهدی محمد بن الراضی عبد الله بن المتقی قاسم بن الوفی احمد بن الوصی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق
و اکثر اهل سنت و جماعت و مغربیان مهدی را از ذریت عبد الله ابن السالم البصری شمرده و زمره از اعیان
او را از عبد الله بن میمون قداح اعتقاد کرده و زعم اسماعیلیه انکه مهدی اخر الزمان عبارت از محمد بن عبد الله

مذکور ست

مذکور ست واز حضرت ؐ روایت می کنند که فرموده علی راس ثلثه مائة تطلع الشمس من مغربها وگویند لفظ شمس درین حدیث کنایت از محمد بن عبد الله ست ومهدی بقول یافعی در سنه تسع وتسعین ومائتین وبروایت روضة الصفا در سنه ست وتسعین ومائتین در ولایت افریقیه خروج کرده کماشتگان خلیفه را از انولایت اخراج نموده ومملکت اندلس وقیروان وطرابلس ملکه اکثر دیار مغرب را مسخر ساخت وچون بیست وشش سال بدولت واقبال بگذرانید در سنه اثنی وعشرین وثلثمائة در قلعه مهدویه که بنا کرده او بود بعالم اخرت توجه نمود واوقات حیاتش شصت ودو سال بعد از فوت وی القائم بامر الله احمد بن محمد قائم مقام پدر گشته در ایام مکتب داری ابو یزید نام جمعی را بخود متفق ساخته رایت مخالفت برافراخت قایم بمحاربه او قیام نموده منهزم بقلعه مهدیه شتافت وابو یزید از عقب رفته محاصره نمود در گزیده آمده که اسماعیلیه را عقیده اینست که دجال کنایه از ابو یزید مذکور ست وحدیثی روایت کنند که دجال بمهدی خروج خواهد کرد اما پیش از انکه فتنه ابو یزید مندفع گردد قایم در سنه اربع وثلثین وثلثمائة فوت کرد اما امرا ارکان دولتش اینهمان داشته با پسرش اسماعیل بیعت نمودند مدت دولت قائم دوازده سال بود پس المنصور بقوت الله اسماعیل بن القائم بامر الله چون علم حکومت برافراشت از قلعه برآمده با ابو یزید مصاف داده اورا منهزم ساخت وپس ازان اورا بدست آورده در قفس آهنین با بوزینه اش قرین گردانید وبعد روزی چند بنیاد حیاتش برانداخت ومنصور حکومت میراند تا در سیصد وچهل ویک وفات یافته زمان حیاتش سی ونه سال مدت خلافتش هفت سال بوده المعز لدین الله ابو تمیم بن المنصور بقوت الله در روز وفات پدر بر تخت نشسته بسیاری از ولایات مسخر نمود وبعد از انتظار کافور اخشیدی چنانچه قبل ازین نوشته آمد خورشید دولتش از افق مملکت مصر بإعانت جوهر خادم طلوع نموده در جیب اسر آمده که جد ملک صلاح الدین شادی نام داشته ودر زمان سلطان مسعود سلجوقی کوتوال تکریت بوده وبعد از فوت وی پسر نزرگترش نجم الدین ایوب بجای وی نشسته بواسطه خونی که کرده بود از تکریت گریخته بابرادر خود اسد الدین متوجه موصل گردید عماد الدین زنکی ایالت بعلبک او را داد ونجم الدین وبرادرش اسد الدین بعد از فوت عماد الدین نزد پسرش نور الدین اعتبار بهمرسانیده هریک بمنصبی لائق ممتاز گشتند ودر حینی که عاضد الفاطمی

امداد از نورالدین نمود وی اسدالدین را که منصب سپهسالاری داشت بمصر روان ساخت
وچنانچه گذشت اسدالدین در مصر مانده وزیر عاضد گردید و برادرزاده اش صلاح الدین بدان خدمت
قیام نمود تا وقتی که اقبال خلفای اسماعیلیه بنهایت انجامید وی بر سریر سلطنت تکیه زده در تاریخ امام
یافعی مسطور است که از جمله تنسوغات عاضد که بدست صلاح الدین افتاد عصای بود از زمرد و صد
هزار کتاب از کتب نفیسه در پانصد و شصت و نه نورالدین فوت شد صلاح الدین استقلال
تمام یافت در اندک زمانی مملکت شام بدست آورده بادشاه فاضل عادل باذل بود فضلا و علما را دوست
میداشته چند نوبت با کفار فرنگ محاربات نموده بیت المقدس و قدس خلیل را از تصرف باز کشیده
گویند در آنزمان زیاده بر شصت هزار مرد از نصاری در بیت المقدس اقامت داشتند چون آنگاه
فتح ظاهر شد صلاح الدین فرنگیان را امان داده مقرر گردانید که هریک از رجال بیست دینار
هر فرد از نساء پنج دینار جواب گفته مطلق العنان گردد هرکه از عهده آن برنیاید در دست اهل اسلام
اسیر باشد و این نیازها در میان سپاه و علما صرف گردید بر این نحو بود تا در پانصد و هشتاد و نه فوت
کرد در سخاوت بدان مرتبه صرف زر ها کرد که با وجود آنهمه وسعت ملک قوتش در خزینه زیاده از چهل و هفت درم موجود نبود و برادرش
بود ابوبکر نام که حکومت در حلب می نموده و دیگر برادرش عمر نام ایالت حماه داشته سوم علی در دمشق چهارم عثمان در مصر مذکور است چون
وفاتش نزدیک رسید از وصیت خواستند گفت بعد از خود ابابکر و عمر و عثمان و علی میگذارم
پسرش ملک عزیز ابوالفتح عثمان چند روز بر مسند نشسته در پانصد و نود و پنج درگذشت او در ایام حکومت
دمشق را از برادر خود ملک افضل انتزاع داده حرضذ ابوی عنایت نمود و ملک افضل بعد فوت برادر
بدمشق آمده بر مسند عزت متمکن گردید پس از ملک عزیز عثمش ملک عادل ابی بکر با سپاه موفور
آمده او را از دمشق بشمیاط فرستاد تا در انجا عمرش بسر شد پس ازان مستقل شده مصر را
بولایت دیگر ملک معظم تفویض نمود و مملکت جزیره را بپسر سوم ملک اشرف داد و مملکت
قسطاط را به پسر چهارم او حدکه ایوب نام داشته سپرد و خود بفراغ بال سلطنت میراند تا در پانصد
و نود و هشت فوت نمود منقول است در تاریخ یافعی که در عهد وی بسال پانصد و نود
و هفت در دیار مصر توابع بلای جوع بمثابه بود که چهار دانگ و نیم عرصه فنا گشتند و این قضیه
تا نیمه سال دیگر کشید و در قاهره مصر آنچه بقلم آمد صد و پانزده هزار بود سوای انانکه در خانها و سراها

مرده بودند

مرده بودند و کسی از عهده وفی انها نتوانست برآمد و کوشت بمرتبه معدوم شده بود که چوجه مرغی بصد مثقال
نقره رسیده بود و یافته نمی شد و در شعبان این سال زلزله عظیم در اکثر روی زمین روی نمود چنانچه بافعی
از ابوشامه نقل می کند که در مصر جمعی کثیر در زیر عمارات مردند و خرابی تمام شده فوجی در زیر خاک ماندند و چون
شماره خلقی که در ین قضیه فرو رفته بودند کردند بنزار یهزار و صد هزار بحساب در آمد الحاصل بعد او ملک کامل
بن ملک عادل بادشاه شد با علما و فضلا نشستی در شبهای جمعه بنفس نفیس با ان طائفه
مباحثه و معارضه کردی در ششصد بیست و پنج یمن را و حجاز را نیز ضمیمه مصر و شام و دمشق را از ملک معظم
ناصر الدین برآورده بملک اشرف عنایت نموده ولایت کرک و شوبک و تابلس باقطاع ملک
ناصر الدین ملک مقرر کردید ملک اشرف بادشاهی بود در غایت حلم و کرم واقع اساس عدل
قامع ستم سالها باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت تا در ششصد و سی و پنج مرکب بعالم
دیکر تاخت و ملک کامل نیز در همین سال درگذشت پس از او ملک عادل در مصر بسلطنت
رسیده بعد از یک سال امرا و اعیان مملکتش از طاعت متفرق کشتند و به برادرش
ملک صالح را که ایوب نام داشت بپادشاهی نشاندند و ملک عادل را بقلعه فرستادند ملک صالح
از روی استقلال کار خود تمام کرده بجانب دمشق توجه نمود و عم خود اسماعیل را که ملقب بملک صالح
بود از بعلبک طلبیده شت او اطاعت ننموده از مجاهد حاکم حمص استعانت جست و بامداد او از راه
غیر معهود غافل بر سر ملک صالح رفته او را هزیمت داد ملک صالح با قلیلی بجانب کرک توجه نمود و جمعی
از ملازمان حاکم کرک بملک صالح باز خورده او را نزد ملک صاحب خود ناصر برده مقید ساختند
در خلال حال ملک عادل از حبس برآمده کرت دیکر بمصر بادشاه شد و قاصد نزد ملک ناصر فرستاد
که اکر ملک صالح را بمن سپاری صد هزار دینار خدمت کنم ملک ناصر آن التماس را رد کرده بملک صالح
بیعت نموده با او بجانب مصر روآورد امرای مملکت بملک صالح راضی شده نوبت دیکر عادل را محبوس
ساختند تا در کذشت و ملک صالح حکومت میراند تا در ششصد و چهل و هفت وفات یافت
پس از وی پسرش ملک معظم را قائم مقام پدر ساختند غلامان ملک صالح بر و لینعمت زاده
خروج کرده بقتل رسانیدند و عز الدین نام ترکمانی را مقدمه سپاه ساختند ملک ناصر حاکم کرک
از قضیه واقف کشته لشکر بجانب مصر کشید و امرای مصر استقبال کرده بعد از جنک هزیمت

یافتند ملک ناصر بقاهر یه آمده خطبه خواند و غلامان بعد از شکست بجانب شام گریختند و در اندک روزی
جمعیت بسیار بر سر ایشان جمع شده ملک اشرف بن عادل را که حاکم حمص بوده با برادرش
ملک صالح که حکومت دمشق مینمود از میان برداشته در ولایت مستقل گردیدند چون این اخبار بملک
ناصر رسید در مصر مجال اقامت ندیده بجدود بعض از ولایات شام شتافت و در سال ششصد و پنجاه
و دو امرای اعز الدین ترکمانی را که مملوک صالح ایوب بود بسلطنت برداشتند و ملک معز لقب دادند
ازان تاریخ بادشاهی تعلق بغلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب ازان دیار صفت انقطاع پذیرفت
و عز الدین و غلامی چند که بعد از و در مصر بر سریر حکومت نشستند با سلاطین چنگیزیه معاصر بودند و همیشه
با هلاکو و اولاد او مقاتله و مجادله می نمودند و ایشان را اجراک نیز گویند اول ایشان ملک اعز الدین ایبک
بوده و ابتدای ملک ایشان ششصد و چهل و دو مدت ملک شان دویست و بیست و یک
بوده و سیزده نفر حکومت کردند منجمله ملک بندقدار کوینده وی بمزید تهور و پر دلی معروف بوده در عهد
تسخیر ممالک روم نموده تن تنها در آمد و روم شتافته از روی بصیرت مداخل و خارج اهالی و عساکر
آنجا را ملاحظه نموده بنا بر تصدیق اینحال انکشتری خود در دکان طباخی مرهون ساخت بعد از مدتی بعثش
اینمعنی مشهور ادانی و اقاصی شده با بقاخان رسید بغایت ازو در حساب شده درین اثنای بندقدار
با لشکری بیشمار بصوب روم شتافته بعضی از امرای مغول را کوشمال داده بقاخان بعزم انتقام
بدانجا نهضت نموده معین الدین پروانچی باشی که سالهای دراز در انجا بحکومت گذرانیده بود بدین سعادت
شرابال تمنای شهادت رسانیده عنان مراجعت متصرف گردانیده و درحین انصراف فوجی از امرا را
بتسخیر قلعه بر دروازه داشت ایشان قلعه را محاصره نموده کار بر اهالی آنجا تنگ آوردند مردم آنجا مصحوب
کبوتر نامه مشتمل بر شدت احوال خود به بندقدار انها نمودند وی در جواب نوشت که در روز هفتم ازین
تاریخ منتظر موکب همایون ما باشید پس فرمود که دوازده هزار سوار مستعد پیکار گشته خود با هفت
غلام بر اسپان یام نشسته بر سبیل استعجال بتدارک آنحال قیام نمود آوردند که از مصر تا بروميه
و هفت مرحله یام بسته بودند اما وی در چهار شبانه روز طی مسافت نموده روز چهارم با دویست سوار
که از سپاهیان بدو پیوسته بودند در حویلی قلعه بر سر تلی که آب فرات در وسط بود بر آمد و بنصب رایت اهالی قلعه را
که از شدت عسرت بتنگ بودند آگاه ساخت مغولان اگرچه نمیدانستند اما متردد خاطر گشتند تا انکه بعد از

ششش روز عساکر مصر و شام در رسید و چون عبور بی کشتی مقدور نبود فرموده که یکبارگی پنجهزار شتر در آب انداختند و لشکر از زیر آن گذر کرده لشکر مغول حرنک نادیده فرار نمودند بالجمله بقدار دو ذی حجه ست وسبعین وستمائة در دمشق وفات یافته گویند وی در ایامی که بر سریر سلطنت می نشست شبی حضرت رسالت را در خواب دیده که بدو شمشیری عنایت فرمودند وچون وفات میکرد هم دیده که آنحضرت شمشیر را از وی گرفته بسیف الدین قلاوون مشهور ببالغی مکرمت نمودند بیدار شده درحین صحت بالغی را طلبداشته بسلطنت نوید داده باز مانده کار اسپرد نمود و عنقریب درگذشت و سیری چند دیگر هم توسن کامرانی خویش بپایان رسانیدند تا در نهصد و بیست سلطان سلیم بن سلطان بایزید در حوالی حلب با قانصوغوری که آخرین سلاطین چراکسه ست صف قتال آراسته قانصوه با اکثری از امرای کشته گشته مصر و شام بتصرف سلیمان سلطان سلیم درامد و تصرف آل عثمان باستقلال شد چنانچه در مجلد اول مذکور صقلیه جزیره بزرگ از جزائر ابل مغرب طولش سه ها عرضش لزی معادن طلا و نقره و نحاس و ازبر و زاج و نوشادر و سیماب و در صحرایش زعفران بسیار در انجا کوهی ست که بشب آتش و دود در روز در وظاهر شود باوجود انکه قلعه آن هرگز از برف خالی نیست مقاله رابع متضمن ذکر بلاد اقلیم چهارم منسوب بآفتاب این اقلیم وسط جهانست مبدا وان از موضعی ست که آنجا را طول آن چهارده ساعت و بعضی باشد مساحت سطحش سیصد و هفتاد و هشت هزار و سی و شش فرسنگ ابتدایش از مشرق از شمال دیار ترک و ختا ختن و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوزستان بگذرد پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد شام گذرد و از انجا بحر روم را قطع کرده بر جزیره قبرش و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریجه و طنجه و نوبه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود طولش بجز از خالدات دو هزار و صد و شصت فرسنگ و عرض او صد و هشتاد و پنج تا خط استوا بلاد بزرگ این اقلیم دویست و پانزده و کوچک چهارده هزار و پنج کوه عظیم و دو نهر بزرگ درین اقلیم واقع منه خراسان در همه روی زمین عرصه ازان وسیعتر نیست در عهد میمون عباسی روم را پیمودند ثلث خراسان نرسید مرو شاهجهان طولش ضرها عرضش لزم نام اصلش بر جالوس از بلاد معظم خراسان بست آنشهر را اسکندر ساخته قیل شاپور ذوی الاکتاف اصح انکه طهمورث بنا کرده در مجمع الغرائب مرقوم که قلعه کهنه مرو را طهمورث بنا نهاده و قلعه نو را اسکندر رومی ساخته دران غله بسیار نیکو شود در نزهت القلوب آورده که یک من غله که انجا زراعت کنند در سال اول صد من در سال دویم از خود رویی سی من و سال سوم ده من انجا کوه کمتر و یک بسیار رود عام از انجا دوازده فرسنگ دور ست ابو اسحق طالقان گفته یک کله در سرو یافتند که یک رندان او دو من وزن بود اکثر دران شهر ارزانی باشد مدت تها در الملک سلطان سنجر بود چون سنه غزیه سلطان مستولی شدند شبانه

روز آنشهر را غارت کردند و جهت طلب مخفیات اشراف و اعیان را امو خذه نموده در تعذیت شکنجه کشیدند خرابی بسیار بمرور راه یافت پس بتدریج رو بآبادی نهاده در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشته که دیگر بحالت اصلی نیامد در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت پسر خورد تر تولی خان را با هشتاد هزار سوار بطرف خراسان روان ساخت و تولی نخست بمرو رفته محاصره کرد ملکه ترکان که در سلک حرای سلطان محمد خوارزم شاه منتظم بود دانا چاره با پیشکش بسیار نزد تولیخان رفت لشکریان چهار روز متوطنان مرو را بصحرا رانده چهار صد نفر انحرفه و پسران و دختران را امان داده بقیه را بلشکریان قسمت نمودند هر مغلی را چهار صد کس بحصه رسیده که بگشتند سید عز الدین نسابه با چند نو سینده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد چنانچه زیاده از چهار کس زنده نماند و همچنان خراب شده بود تا زمان میرزا شاهرخ فی الجمله جمعیت دست داده و سلطان سنجر را معمورے السعی موفور کرده و مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت دو مدینه شد یکی نو دویم کهنه و بعضی جاهای وی مگسی میباشد برابر بمورے مردم از عذاب آن سه ماه تابستان به بیلاقات میروند از ینکان الجاست بشر حافی بشر از انچه گفتند که از شدت مجاهده هر گز کفش در پا نکرده عبد الله مبارک او را امیر قلم و مبارک و امام الاسلام نوشتندی روزی در مقامی میگذشت سفیان ثوری گفت تعال یا رجل المشرق فضیل عیاض حاضر بود گفت و المغرب و بامیانها وقتی بمنزلی فرود آمد آسیبی کران مایه داشت و گشت زار رفته همان جا گذاشته یکسال مجگذاردی و یکسال تجارت نموده منفعتش بر اصحاب صرف کردی گفت داردی اول و در بودن از مردم ست فتح الله بن سنجر وفات فوت چون ویرانی شستند بر پای وی برگ سبز دیدند برخاسته که الفتح الله شیخ منصور بن عماد و شیخ ابو علی سیاه و ابو علی شلوی و ابو العباس سیاری هر کدام در سلک اولیای آنجا انتظام دارند قفال مروزی در زمان خود افقه بوده ابن خلقان در تاریخ خود آورده که سلطان محمود از قفال وقتی اختیار مذهب خواست بآب پاک کنده وضو ساخت و نیت غسل و جمعه دیدن و مسح سر و غسل رجلین کرده دو رکعت نماز گذارد و در آنچه می بایست از نیت و جهر و قرأت و اطمینان نشسته و سلام سر دهشت پس اقل یا یجوز بشمند خرما وضو ساخت و پوست سگ را که مدبوغ بود و ربع آن نجاست آلوده و ملوث گشته بود مصلا کرد انید و نیت در ترتیب وضو ساخت چنانچه اول باشصت و بعد ازان دست در وی بجای الله اکبر الله بزرگ گفت و آیتی قصیر مثل مدهامتان بتر جمه خوانده در رکوع و سجود اطمینان نکرد و بی تشهد بادی رها کرده گفت اول مذهب شافعی و ثانی حنفی است هر کدام خواهی اختیار کن سلطان مذهب شافعی گزید محمد بن نصر قدوه اهل فقه و ارباب حدیث مینویسد عباس مروی در تاریخ صحیح صادق آورده که او اول کسیست که بعد بهرام گور در زبان پارسی شعر گفته چون مامون عباسی بمرو رفت قصیده بعرض رسانید و بشرف ندیمی مختص گردید روزی در مجلسی بمامون مزاحی کرده بر نجید و فرمود تا چوبی بسته شب رها کنند گفت این اول رفعتی از خلیفه بمن رسید آزاد توان کرد خلیفه شنیده

او را بخواند دوده هزار درم صد بخشید ابو ابراهیم بن احمد امام عصر بود و مختصر مزنی شرحی نوشته عیسی بن محمد اللغوی امام علمای ادبیه بغزنین بوده ابو منصور عمارة بن احمد در دولت آل سامان و آل ناصر بقبول کذرانده در شاعری مسلم بوده در مقامات شیخ ابو سعید ابو الخیر مذکور کرد روزی قوالی این بیت خواند منه اندر غزل خویش نهان خوانم کشتن ✤ تا بر لب تو بوسه زنم چون خوانی ✤ شیخ را وقت شد برسید شعر کیست گفتند از عماره فرمود برخیزید تا بزیارت وی رویم و جمعی از مریدان بزیارتش فرستند حکیم کسائی در زهد و فقیر یکانه بوده اشعارش در موعظه و مناقب اهل بیت هست معاصر سلطان غازی یمین الدولة معلوم شده در احدی و اربعین و ثلثمائة متولد در احدی و تسعین و ثلثمائة فوت شده ابو نظر عبد العزیز بن منصور العسجدی در حضرت یمین الدوله اعتبار تمام داشته کان بلاغت و افتخار آسمان فصاحت بوده شیخ الاسلام حارثی نعمان ثانی دکان معانی بوده بکمال قدر و بزرگی او از ان برتر است که کس او را بشعر نسبت دهد مکرر بتر تشحیذ خاطر کاهی از و نظمی وارد می شده فخر الدین مبارک شاه در حضرت سلطان غیاث الدین غوری از نوران صاحب سعادت و منظوران لازم دولت نیز سته شاعر گزیده ست شمس الدین محمد و قایقی بلاغت با فصاحت در آمیخت چون راح با روح موانس بود بنجتیار نامه و سندباد نامه را لباس عبارت او پوشانیده شعرش مدونست حکیم محمود بن علی سیمای عالم نظم و محور فلک نثر بوده در حضرت سلطان سنجر آسائش ها دیده و از شاعران لازم دولت نیز سته شهاب الدین ابو الحسن طاهر در سلک شعرای سلطان سنجر انتظام داشته سید ابو علی بن الحسین از نادره کالمان ست اثیر الدین الفتوحی از استادان نیکو بیان ست با ادب صابر و انوری مشاعرات و مناظرات داشته خواجه حسین در معقولات از تلامذه مولانا اعصام الدین ابراهیم بوده و در سر عیات از شاکردان شیخ بن حجر مفتی عربستان و حرمین شریفین در شاعری مشار الیه و در مصنوعات شعری یکانه بوده مولانا مشفقی اصلش در سرو اما در بخارا نشو و نما یافته و قصیده سلمان عصرش می گفتند از خدمت عبد الله خان اوزبک بسر میبرده اخر دست و ثمانین و تسعمائة بهندوستان آمده بمانجا در گذشت و اهلی درویشی مجذوب بوده بر سر اخهای موران دانه فشاندی و جهت اطفال میوه بردی و هر چه یافتی بستمندان دادی وفاتش ثمان و ستین و تسعمائة ست در شاعری مسلم گذشت بزمی در بلارنست همایون بادشاه بوده با موسیقی آشنائی داشت و شعر نیکو می گفت مهنه ولایت مختصریست دشت خاوران از مضافات اوست شیخ ابو سعید فضل الله بن ابو الخیر بادشاه عهد بوده در انواع علوم مرتبه کمال داشت اگرچه از مریدان پیر ابو الفضل سرخسی بود اما بنظر موده پیر خرقه از دست شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده در تذکرة الاولیاست که یکبار نبفت سال در کلبهٔ نشست و پنبه در کوش نهاده شب و روز نخفت و الله الله می گفت تا وقتی درد دیوار ریاضت او موافقت کردند پس ازان از خلق کم شده در بیابان کل کزه خار میخورد و با سباع می نشست تا او را چندان قبول پیدا آمد که پوست خربوزه که از دستش افتادی به بیست دینار خریداری نمودندی یکروز دستورش فضله انداخت مردمان بر سر روی مالیدند از وی نقلست که چون

کار بدانجا رسید کتابهای خود را زیر خاک کردم و جهت خود دکانی ساختم هر آئینه ما را بانمودند که ان مانبودیم تا بدان جا که تباهی شدند و بکافری بر ما گواهی دادند و زنان بر بام آمده نجاست بر ما ریختند لاجرم مرا تقاضای شیخ ابو العباس پدید آمد چه ابو الفضل وفات یافته بود بعد از حدست بسیار دیدم آنچه دیدم گفت هر که بخلق عالمتر بحق جاهلتر گفت درویش نبود که اگر درویش بود درویش نبود گفت درویش نه ایشانند از ایشان نه ایشان بودند و درویشان بودند گفتم شیخ صوفی کیست گفت انچه در سر داری بنهی و انچه بر تو آید بدهی و انچه بر تو آید بخوری درویشی گفت او را کجا جویم گفت کجا نشان جستی که نیافتی شعر بسیار دارد احمد شادان وزیر سلطان طغرلبیک بن میکائیل سلجوقی بوده اسعد مهنه از فحول علما و اکمل فضلا است دولت شاه در تذکره آورده که وی روزی در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه با امام محمد غزالی مناظره کرد اول سوالش این بود که تو مذهب حنفیه داری یا شافعی امام گفت من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن نه ابو حنیفه بر من حقی دارد و نه شافعی بر من پرانی اسعد گفت که این سخن خطاست امام گفت ای بیچاره اگر تو از علم الیقین شمه بدانستی نمیگفتی که من خطا میکنم اندکی ظاهر ماندهٔ و معذوری اگر مست پیری تو نبودی با تو مناظره کردمی و راه تحقیق نمودمی اوحد الدین انوری از دهی بود بدنه نام در جنب مهنه و عنفوان جوانی همت بر کسب فضائل گماشت تا از امثال و اقران در گذشت و چون بمرتبهٔ کمال رسید در زی شعرا آمد و ملازمت سلطان سنجر را ملازم گرفت و بجای رسید که سلطان دو کرت بنزل او آمده در شهور یازده صد و هفتاد و یک سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از برج هوائی است قران کردند منجمان گفتند در این سال باد پیدا شود که تمام عمارات خراب کرد و انوری از سائر منجمان مبالغه نمود مردم از بیم جان و مال سردابها ساختند و اموال خود را در ان نقل کردند بنا بر مشیت حضرت عزت در ایام حکم ایشان چندان باد نوزید که چراغی را نخرد نشاند از نیمروز نظر سلطان خفیف افتاد فرید کاتب که از محسودانش بود این دو بیت نظم نمود ؎ گفت انوری که از سبب بادهای سخت ویران شود عمارت و کهسار سرسری ؎ در روز حکم او نوزید است هیچ باد ؎ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری ؎ انوری از انجا رفته در نیشاپور سر بر برد بعد چندی فرمان طلبش رسید عذر کرد بعد چند سال عزیمت بلخ نمود اکابر انجا متهم بهجو بلخ کرده منجر بسرش افکنده کرد باز آرد انیدند اقضی القضات حمید الدین شفاعتش کرد و عمر همانجا بکذرانید پس در یازده صد و هشتاد و پنج در یازده صد و چهل و هفت در گذشت خواجه مؤید از اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر است همواره بوعظ و ارشاد پرداخته شعر بسیار گفته شیخ ابو نصر هم از احفاد سلطان الطریقه شیخ ابو سعید بوده شعر را نیک میگفته ایبورد باورد نیز گویند بانیش باورد طعام باورد اختراع آنشهر است مزدش فضیل عیاض از کبار مشائخ است او در میان

مرد و باور در اینرنی کردی اما مروت داشتی زن و مرد کم مایه را مال نستدی و از هر که مال ستدی بزودی باو گذاشتی تا آنکه حال بروی گشت و توبه نمود و خصمان را خوشنود کرد اند بسیاری از اولیا را دریافت کعنت مرد در دوستی حق وقتی بکمال رسد که منع و عطا و ذم و ثنا بر و بکسان بود عبد الصمد مهدی و شیخ احمد نصر که بیست حج گذارده بود و احرام را از خراسان بسته در سلک اولیای آندیار انتظام دارند بابا سودائی ابتدائی دیوانه وار در دشت خاوران بسر میبرد پس بخدمت میرزا بایسنقر منتظم گردید دولت شاه و تذکره آورده که روزی میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ در حمام چندی ندمارا طلبیده منجمله بابا سودائی بود بعد ساعتی بگوشه رفته نسبت مشغول شد قضارا میرزا بدانجا وارد شده از روی طیبت گفت که درویش عجب وصله داری بابا بی نامل گفت که شاه درویشان را نظر بست میرزا تفنه طاسی که داشت بسویش زد بابا اشفته از حمام برآمد در گوشه نشست چون میرزا از حمام برآمد همان طاس طلا را نزد او فرستاده عذر خواست بابا جواب داده که چون میرزا وصله ما را قبول نکردند ما نیز صله و را قبول نداریم مولانا احمد در عنفوان جوانی بماوراء النهر رفت در خدمت تجرّ منشان بخارا کسب کمال نمود پس عزم عراق کرده در کاشان اقامت گزید و بفرموده شهریار عصر تدریس انجا بوی متعلق گشت چون امیر الدین استرابادی بصدارت نشست بنا بر اغوای اهل فساد منع وظیفه مولانا نموده بشیوه قناعت گذرانید روزی تاجری صره زر آورده نزد مولانا نهاد و گفت نذر شاه اولیا کرده بودم سه شب است که در واقعه بمن میفرماید که چون وظیفه مولانا منع شده باید این زر باو رسانی امیر جمال الدین چون دید که مولانا پروای منعش نشد متهم ما بر قلبی ساخته شخصی را تعیین کرد تا مقید بحضور آورد قضارا شیخ جان برضای ایزدی داده بود شعر بسیار از و مرویست مولانا ابو الحسن ولد مولانا احمد مذکور است در حل معضلات و توضیح خفیات و تلویح جلیات از مشهوران زمان خود بوده از زمان قدیم میزده نکته از علم ریاضی مانده بود خواجه نظیر شش را حل کرده باقی شیخ ابو الحسن باندک غوری حل نموده مالا ینحل نام نهاد در چهارده سالگی شرح تجرید را با حواشی افاده نموده در بیست و پنجسالگی درس مجسطی گفته در هر کتاب هر بار نظر افکندی عبارت آن هرگز از خاطرش نرفتی از ویست که اگر جمیع نسخ متداوله از عالم برافتد عبارت آنها را تمامی چنان تقریر کنم یک حرف خلاف ظاهر نشود با اینهمه کمال زمزمه عشق و کیفیت عاشقی نموده تصنیفاتش بسیار منجمله کتاب جنی در علم طبیعی و کتاب شارق و کتاب مرآة الافلاک در حکمت ریاضی و حاشیه شمسیه و حاشیه تهذیب در منطق و رساله واجب و شرح فرائض منه سوزم چو بمن کرم که مبادا بابن مهر و وفا بادگری دشتبانی تراهکس که با ما سر گران کرد با زبار غم سبکباری نه بیند مولانا قنبری در سلک ملازمان عبد المؤمن سلطان ولد عبد الله خان

والی توران انتظام داشته باستعداد مفور نمیرسید وشعر پاکیزه می گفت ناطقی از سادات ابیورد است در سمرقند
تحصیل علوم کرده شاعر والاقریحت برآمد نظامی مشهور است که دوازده هزار ولی ازان ولایت برخاسته اند در نفحات
است که در برابر خانقاه استاد ابوعلی دقاق کورستانیست که تربت چهار صد پیرست ازکبار مشایخ بدین سبب نام
خوردش گویند امام ظهیر الدین شوی از فصحاء زمان مدار و افاضل روزگار بوده قاضی امام مجد الدین از مشاهیر فضلاست
وقت احتضار گفته منم تعلیم حیاتم سبقی بیش نماند ☆ ورد فتر عمرم ورقی بیش نماند ☆ ای بهیی خبرت نیست مگر ☆
کز روح طبیعی رمقی بیش نماند ☆ شمس الدین محمد موکد بفضل وهنر یگانه و در وجود و کرم نشانه بود منه ولدا رهمه گردولی
دین کرد ☆ ونکته پیر و خویشتن بین کرد ☆ گفتم سخنی تلخ بگو گفت خموش ☆ آن خود چو بلب رسید شیرین کرد ☆ محمد
بن بدیع دهستانی ملک الامرا عماد الدین دیوان انشای نسا بوده بعد چندی استعفا خواسته هر چند دیوان اعلی خوارزمشاهی
طلبش کرده قبول ننمود و همچنین ملک مازندران تلاشش کرد نپذیرفت بشیوه خداپرستی گذرانده درگذشت باکمال فضل
گاهی متوجه شعر هم شدی مجد الدین محمد البارزی از شعرای زمان سلطان سکندر است اورا مثنویست موسوم بشاهنامه
در وقایع حالات خوارزمشاهیان مولانا سعد الدین مسعود عمر التفتازانی درسن شانزده سالگی آغاز تصانیف
کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم ساخت بعد ازان رطول را باسم ملک حسین کرت انگاه در خوارزم متوطن شده مختصر
تلخیص را بنام جانی بیک در انشا آورد امیر تیمور گورکان از خوارزم همراه گرفته بسمرقند آورد و خوش بیجوشید در وقت
وداع نامرطناب پیشخانه مشایعت میفرمود در سنه اثنی وستین وسبعمائه درگذشت قبرش در سرخس
عزیزی ازروی طیبت بمولانا گفت مردم را منطقه انکه ایشان از نسائند جواب داد که آری الرجال من النساء
پس پیرش مولانا شمس الدین محمد بجای پدر تکیه زده در سلک علمای صاحبقرانی منتظم شد خلفش
مولانا قطب الدین یحیی افضل زمان خود بوده از اواخر دولت شاهرخ میرزا تا ادوان استقلال سلطان میرزا
سلطان حسین میرزا الشیخ الاسلامی مباهات داشت سرخس طولش صد و اربعین عرضش لوها مابین مرو و هرات
واقع شتر بختی و نمک سرخ انجا مشهور محمد خان شیبانی حین فتح خراسان صد و هفتاد هزار خانه در سرخس تقدیم آورده
چون شاه اسماعیل ماضی بمقابله او جانب خراسان حرکت فرمود محمد خان مردم نیک آنجا را بماوراء النهر کوچانیده
بایمجنت رو بخرابی آورده بیست و پنجسال بیان ماند شاه طهماسب بر ایران چون بر عبید الله خان والی
توران مستولی گردید در صدد معمور یش آمد و همان آبادی ماند مردم نیک ازان اولیا و فضلا در و بر خاستند
شیخ ابو الفضل پیر شیخ ابو سعید ابو الخیر مرید ابو نصر سراج بود آورده اند که وقتی از هوا در آمد و بر درختی نشست

یکی آن بدید بوی گفت ترا این می باید گفت امی باید گفت ازان نمی یابی که می باید در تذکرة الاولیا آمده که چون شیخ ابوالفضل ازدنیا رفت یاران مرقع در روی پوشانیدند روز دیگر در مسجد نشسته بودند که کسی در مسجد باز کرد و مرقع در مسجد انداخت و گفت مرقع بیگانه را نخواهیم شیخ لقمان از عقلاء مجانین بوده جمعی ازوی پرسیدند که این چه بود و از چه سبب روی داد گفت هر چند بند کی پیش کردم پیش درماندم گفتم الهی چون بادشاهان را بنده پیر شود آزاد کنند تو باشاهی و من در بند کی پیر شدم آزادم کن ندا شنیدم که ای لقمان آزادت کردیم نشان آزادی وی آن بود که عقل ازوی برگرفتند شیخ ابوسعید همیشه میگفته که لقمان در امر و نهی آزاد کرده خداست خواجه احمد حاوی از بزرگان آن دیار است احوالش در کشف المحجوب و نفحات بتفصیل مذکور است سید الاجل ظهیر الدین تاج الکتاب کان سیادت جان سعادت بوده با ملک تاج الدین خوش میگذرانید الصدر الاجل تاج الدین از روسای سرخس و فضلای خراسان بوده شعرش مدون اوستاد ابوالحسن علی البجرانی از شعرای آل ناصر است در زمان دولت سلطان محمود غازی آثار شهادیده فخجسته نام نسخه بی نظیر در عروض از منشات اوست امام الاجل فخر الدین محمد الزرخانی شعر را در غایت جودت می گفت مولانا قطب الدین قطب فلک فضل بوده شعر نیکو می گفته بلخ طوس قاهره عرضش لوما از ابینه کیومرث است گویند کیومرث را برادری بود بیک چشم زاده چون شهر بلخ بنا میکرد و هنوز تمام بود برادرش بدیدن آمد فرزندانش او را دیده دیو پندا شتند کیومرث بحرب تیار کردیده تا نظر کرد شناخته گفت ندا بل اخ لی ازان باز نام شهر بلخ قرار یافته بعده گیکاوس آب آورده تا ازان معمور گشت در زمان اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید نصر سیار بموجب فرمان یکی از خلفای بنو امیه کرت دیگر آن شهر را عمارت نموده چون قلعه آن شهر را غلامان نصر تعمیر نمودند هر آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید در مجمع الغرائب نوشته که بنای اولش در زمان قابیل ابن آدم بود پس ایوب کشتاسب را فرمود که امرالهی است تا بلخ را بنا کنی او در ده سال قلعه اش تمام ساخته در تاریخ مذکور که میست و دو نوبت بلخ ویران شده و عمارت یافته این قلعه حال در زمان ابومسلم مروزی شده مشهور است بقلعه هندوان و دیوار شمالیش مانده بود امیر حسین کورکان در هفصد و شصت و پنج آنرا تعمیر فرمود و چون در تاریخ هفصد و هفتاد و یک امیر تیمور سلطان حسین را کشته بلخ را مسخر ساخته قلعه قدیم را از مردم تهی کرده قلعه نو آباد فرمود از جمله عمارات قدیم در وده ستون پیداست از سنگ مرمر دورش پانزده گز بلندی ستون چهل گز دیگر عمارتش براین قیاس در شهور نهصد و پنج کیستن قرا سلطان او در یک قلعه جدید ساخته

در تاریخ حافظ ابرو مرقوم که در تاریخ دویست و شش در بلخ ابر سرخی پدید آمد و از آسمان خون بارید آب انوازان تا چهل روز سرخ بود گویند در کوههای بلخ دره ایست موسوم بدره کریومرث آنجا بجنگ دیوان شده بود برادر کریومرث دیوان آتش زدند کریومرث دیده گفت خود را برود افکن وی برود افتاده برست دیوان برادر سنگی انداختند ان سنگ در آب ماند آب از یک سر سنگ داخل شده از سر دیگر خروج می کند قبل آن زنی بود بادشاه هر شب مردی آورده کام خود کرفتی و صبحش بکشتی ایزد تعالی بر وقهر کرده سنگش ساخت آب بدرین او داخل شده از راه فرج برابد از عمارات عالیه بلخ یکی نونهار است گویند برانکه از زردسای آن مملکت بودند بتخانه در مقابل کعبه نهادند و بر زبران قبها بسته علمها برافراختند ارتفاعش صدارش در عهد خلیفه ثالث خالد بن برمک که صاحب اهتمام آن خانه بود مسلمان کردیده خود را عبد الله نام نهاد و مردم را از عمارت آن خانه مانع آمده لاجرم ملک ترخان بطیش آمده لشکر بسروی کشید و او را با فرزندان بکشت مکر یک پسرش برنک نام کریخته در کشمیر رفت و بعد از چند وقت آمده بر جای پدر تکیه زده برمکیان که مذکور شدند از نسب اویند در یکجا از قرای بلخ سنک است که بقدر یک سوار چون مردمان بیایند و از دو جانب سنک نشینند آن سنک غریدن اغاز کند چنانچه اگر همه مردم فریاد و افغان کنند یا دهل نوازند بصدای سنک او از مردم یکطرف سنک بطرف دیکر سنک مسموع نکردد در حبیب السیر آمده که چون چنکیز خان بلخ رسیده در شهر و قرا هزاره و دویست جا نماز جمع می کذارند و نهزار و دویست حمام داشت از خواجه ابو نصر پارسا نقلست که در وقت استیلای چنکیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند و باید ایا باستقبالش فرستند اما اطاعت فائده نداد همه را خراب کرد بتدریج باز آبادانی یافت ایضاً در حبیب السیر است که در شصد و هشتاد و پنج میرزا بایقرا از جانب برادر خود سلطان میرزا ایالت انجا داشته عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش با بوزید بسطامی می رسید از کابل به بلخ شتافته تاریخی ظاهر ساخت که آزاد در زمان سلطان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند دران کتاب مرقوم بود که مرقد شاه اولیا علی مرتضی در قریه خواجه خیران در فلان موضع است میرزا بایقرا با جمیع اکابر و اعیان آنجا که تا شهر شش فرسخ است شتافته دران موضع چنانچه دران کتاب نوشته کنبدی ظاهر شد که قبر در میان آن موجود بود چون حفر کردند لوحی از سنک سفید پیدا شد بر او نوشته هذا قبر اسد الله ذو الفقار رسول الله علی ولی الله میرزا بایقرا بهرا در نوشت علی الفور آمده عمارتی بغایت رفعت و وسعت طرح انداخته و بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد و یکی از آبهار اکه حالا بنهر شاهی منسوبست وقف ساخته بتدریج آمد و شد خلایق ممتاز شد که هر سال قریب صد تومان کیسکی نقد جنس نذر

می آمد تا غایت آن استان مطاف طوائف از خلایق دور نزدیک بیرحسین یزدی گفت در بلخ کوسفندی دیدم که هشت دست و پا داشت ولیکن چهار از آن کوتاه تر بود و بزمین نمیرسید از بلخ مردم نیک بسیار برخاسته اند شیخ ابو اسحق ابراهیم بن ادهم جنید گفت کلید علمای این طبقه ابراهیم ادهم است خرقه از دست فضیل عیاض پوشیده روزی بر کوه قبیس نشسته بود با اصحاب گفت اگر ولی کوه را بکوبید روان شود روان شود کویند بجرد این سخن کوه در جنبش آمد بعد به پای بر کوه زد که ساکن شو مثل میزنم ساکن شد در تذکره اولیا است که چون وی در چهارده سال بر هر قدم دو کانه گذارده نزدیک مکه رسید پیران حرم استقبالش کردند ابراهیم خود را در پیش قافله افکند تا سر نشناسد خادمان پیش از پیران بوی رسیدند پرسیدند که ابراهیم ادهم نزدیک است که پیران حرم باستقبالش آمدند گفت چه میخواهید از آن زندیق خادمان در ایسیلی گرفتند که زندیق توئی گفت من نیز همین میگویم گفت تا عیال خود چون چوکان نکنی و فرزندان چون یتیمان و شب برخاک چون سگان نخسبی طمع مدار که در صف مردان نشینی گفتند شش گوشت گرانست فرمود که ما از آن کنیم گفتند چگونه گفت تخویم گفت ابو علی شقیق بکانه وقت و شیخ زمان بوده از ابراهیم پرسید که در معاش چه میکنی گفت اگر می یابم شکر و الا صبر میکنم گفت که سگان خراسان نیز چنین می کنند ابراهیم پرسید تو چه می کنی گفت اگر می یابم ایثار می کنم و اگر نمییابم شکر میکنم گفت هلاک مردم در سه چیز است کناده می کنند یا میدزند یا میدزند کافی دتوبه ناکرده می مانند یا میدرست گفت مرگ را ساخته باید بود که چون بیاید باز نگردد گفت من از گناه ناکرده پیش ازان بیشتر ترسم که از گناه کرده چه میدانم که چه کرده ام اما میدانم که چه خواهم کرد شعر هم ایشان مروزیست حاتم اصم مرید شقیق و پیر احمد خضرویه است بعد از بلوغ یکنفس بی مراقبه و محاسبه از و بر نیامده و یک قدم بی صدق و اخلاص برنداشته جنید گفت حاتم اصم صدیق زمانست روزی زنی بیاید که از و مسئله پرسد مگر بادی از وی جدا شد حاتم گفت آواز بلند کن نمیشنوم آواز بلند کرد همچنین میگفت تا زن را معلوم شد که کراست گویند آن زن سی سال دیگر زنده بود حاتم درین سی سال خود را کرساخت از بهر محبت او را اصم گفتند گفت هر چیز را زینت هست زینت عبادت خوفست گفت چون عمل کنی یاد دار که خدا ناظر است و چون سخن گوئی یاد دار که خدا شنواست و چون خاموش باشی یاد دار که خدا میداند که چگونه باشی احمد خضرویه هزار مرید داشته که همه بروی آب میرفتند و در هوا می پریدند ابو حفص گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت پیدا نگشتی شیخ ابو بکر وراق عمرهای از روی صحبت خضرویه داشت بدین نیت هر روز بکورستان رفتی و در آمدن و شدن یک سیپاره قرآن خواندی روزی براه پیر نورانی را دید سلام کرد و با او روان شد تا کورستان در راه سخن گفتند و باز

گشتند چون بدروازه خانه رسید پیر باز گشت و گفت عمری خویشتی که مرا بمنی من خضرم فائده صحبت من همین بود که از خواندن یک سیپاره
و آن محروم ماندی نکته جوانمرد اهرگاه صحبت خضر چنین زیانکار باشد صحبت دیگران چگونه خواهد بود گفت زهد سه حرف است زا ترک دنیا
ترک هوا اول وال ترک دنیا شیخ بهاؤالدین ولد صبیه زاده محمد است که عم سلطان محمد خوارزمشاه بود حضرت رسول ویرا در خواب گفته که دختر
فلان خود را بجلال الدین حسین خطیبی خطبه نما بفرموده عمل نمود بهاؤالدین ولد از ان دختر متولد شده چون بتحصیل علوم دینی و معارف
یقینی مشغول گشت شبی حضرت رسول بخواب جمعی از اهالی بلخ آمده که من بعد بهاؤالدین ولد را سلطان العلمائی گفته باشند مرتبه
اش بجائی رسید که مسود و همکنان گشت و سلطان محمد نیز ملاحظه کرده ویرا عذر خواست سلطان العلمائی عزیمت حج نموده چون بغداد
نزدیک شد شیخ شهاب الدین سهروردی استقبال نموده از اسب پیاده گشته وزانویش را بوسیده و در وقت فرود آمدن موزه
از پای وی برون کشید مولانا بهاؤالدین بعد از مراجعت مکه جانب روم توجه نموده و بقونیه اقامت فرموده و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا
جلال الدین محمد المشهور بمولوی الرومی در خلاصة المناقب آمده که چون سلطان العلماء العارفین در ششصد و بیست و هشت رو
بخطه آخرت آورد سلطان علاؤالدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع آمده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانید
مولانا بهاؤالدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی که جوانی مرید شده بمرادرسیده در وقت بحرت غائب بوده بعد
از چند وقت متوجه قونیه شد پیش ازان که بکمال مولانا از دنیا رحلت کرده بود چون بمولانا جلال الدین پیوست ویرا در علم ظاهر کامل
یافت گفت اگرچه بظاهر جای پدر گرفته اما از علوم باطن بهره نداری ان از پدرت بمن رسیده اگر مرید شوی مرادیابی مولانا در حال
برغبت مرید شد نه سال در خدمت او بسر برد چون سید فوت نمود بعد پنجسال شمس الدین تبریزی پیوست بعد ازان ملازمت صلاح الدین
زرکوب لازم گرفت پس در خدمت چلبی حسام الدین نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید تاریخ ولادتش ششصد و چهل
و شش ششصد و هفتاد و دو رحلت فرموده گفت مبارد مردآنست که برنجانیدن کسی نرنجد و مستحق رنجانیدن را نرنجاند در
نفحاتست که بخط مولانا ولد نوشته یافتند که جلال الدین محمد در بلخ شش ساله بود که در روز آدینه با چند کودک بربامهای خانه ما سیر کردند
یکی از کودکان گفته که بیائید تا ازین بام بران بام بجهیم جلال الدین گفت امسال این حرکات از سگ و گربه و جانوران دیگر نیز
بیائید که سوی آسمان پریم و در حال از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد برآوردند بعد بخط رنگ وی دگرگون شده چشمش متغیر گشته
باز آمد و گفت آنساعت که با شما سخن می گفتم جمعی از سبز قبایان در رسیدند و مرا از میان شما برگرفتند و بگردآسمانها گردانیدند و
عجائب ملکوت نمودند چون او از فریاد و افغان شما بر آمد باز در بن جایگاه فرود آوردند گویند دران سنه هر سه چهار روز یکبار افطار
میکرده وقتی که همراه والد بزرگوار از بلخ متوجه مکه بود در نیشاپور بصحبت شیخ فریدالدین عطار رسید شیخ با وجود کبر سن پاس عزت
و رعایت او که در غایت صغر سن بود بجای آورد و بهنگام وداع نسخه اسرارنامه خود را بوسے داده

وبدرنگات سود مند گوش هوشش گرانبار ساخته مولانا سراج الدین قونیوی صدر زمان وبزرگ دوران بخدمت مولانا
خوش نبوده روزی پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته است که من با هفتاد و سه ملت یکی ام یکی از نزدیکان خود را گفت پیش
جمعی ازوی بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را بکفر مت ساز آن کس بیامد و پرسید فرمود ندیکی دشنام داد
وسفاهت آغاز نهاد بخندید و فرمود باین نیز که تو می گوئی یکی ام آنکس خجل شده باز آمد **شیخ ابو علی سینا** در مجمع الغرائب
است که ولادت ابو علی بن عبد الله بن سینا در قریه آفشنه که از قرای مشهور بخارا است در سیصد و هفتاد و سه واقع
شده **حسینی** دوی چون باصفهان رسید و بازار شخصی را گرفته گفت در بخارا وقتی که من طفل در گهواره بودم گهواره
پوش مرا در روز غارت ترکان تو دزدیده بودی آن کس بعد تامل تمام معترف گردیده ازوی نقل است که چون از مادر
بزادم چنان دیدم که در ظلمتی رفتم و بعد ازان بروشنائی آمدم چون بعلم آمد در پنجسال علم اصول و ادب و قواعد عربیت
را کما ینبغی ضبط نمود و آنگاه در فن حساب و منطق و اقلیدس و مجطی و قطعه و علم طبیعی و الهی و طب مشغول گردید و در دوازده
سالگی فتوی داد و در سیزده سالگی در جمیع فنون علوم مهارت کامل اندوخت و در نه نزده سالگی قانون تصنیف کرد در
بیست سالگی پدرش وفات نموده بخوارزم رفته نزد علی بن مامون خوارزم شاه اعتبار یافت سلطان محمود راجعی از
محمود انش گفتند او بمذهب بطلیوس حسن بن سیکاتیل را نزد خوارزمشاه فرستاد و خوارزمشاه مطلع شده پیش از
آمدن شیخ را مطلق العنان ساخت تا بجرجان رفته بطبابت مشغول گردید سلطان محمود تصویر دیرا باطراف عالم
فرستاد قابوس شیخ را شناخته در غایت عزت سلوک نمود حین آمدن و رفتنش استقبال و مشایعت بجا آوردی
بعد چند وقت شیخ جانب عراق شد شمس الدوله بن فخر الدوله والی و زارتش داد بعضی سپاه راضی نشده در صدد قتلش
افتادند و خانه اش را غارت نمودند شمس الدوله ازان آگاه شده بقدم اعتذار پیش آمد و کرت وزارت سپرد
همدران نزدیکی شمس الدوله وفات یافته پسرش هر قدر خواسته وی وزارت پذیرفت و خفیه میگذرانید
تا بدست افتاده در یکی از قلاع محبوس کردید تاج الملک که از ارکان پسر شمس الدوله بود پس از چندگاه از محبس خلاص و
فرصت یافته بصورت صوفیان باراده اصفهان برآمد چون بطبرستان رسید خواص علاء الدوله بن کاکویه استقبال کرده
بعزاز تمامش در شهر آوردند باقی عمر در صحبت علاء الدوله بسر برده لیالی جمعه بمجلس وی رفته و دیگر ایام بوضع
خود بپایان آوردی نادر چهار صد و بیست و هفت بمرض قولنج در گذشت **گفت** دوستان زمانه یکبار چون شمع اندر یکروزه
چون لاله و یک ساعت چون خوابند دگر زنده چون آب بر قند که بجهند و نتابند و عدند که بگویند و نیایند ازوی پرسیده آمد که فلان کس
چگونه است گفت یک عیب دارد دیگر همه هنر است گفتند عیب کدام گفت آنکه هیچ عیب ندارد **مسئله** مائیم بعفو تو تولا کرده

در طاعت و معصیت برا کرده - آنجا که عنایت تو باشد مناکرده چو کرده کریده چون ناکرده **شیخ ابو الحسن شهید** جمله شعرا بالخصوص رودکی بتقدیم او اعتراف نموده شعرش درین عصر حکم کبریت احمر دارد **ابو القاسم حسن مصری** در عصر خود ملک الشعرا بوده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که یمین الدوله محمود شبی زلفین ایاز را دیده بخیال خط نفش افتاده بی گفت حق را بباطل ممزوج نباید کرد متنبه شده فرمود تا زلفین را ببرد در سحرگاهی که بران اطلاع یافت بر خود پیچید و بی آرام شد گرچه از دستش برآمد کسی را یارای تسلیش نشد علی صاحب عنصری را گفت سلطان را بجمال ازدی حاضر شده این را بدیهه رسانیده ۵ گر عیب سر زلف بت از کاستن است ۵ چه جای بنم نشستن و خاستن است ۵ جای طرب و نشاط می جستن است ۵ کاراستن سرو به پیراستن است ۵ شه بارد مالش پر جواهر کردند و مطربان رباعی را بتر انه سرودند او را چند مثنوی است چون نهر عبین و دامق و عذرا و خنک بت و سیخ بت و دیگر اشعار مدون از هر قسم **القاضی الامام حمید الملة والدین عمر بن محمود** برسند قضا چون شیخ دایاس و در نظم و نثر چون صابی و بونواس بوده چند رسائل در نثر پرداخته منجمله مقامات است انوری در صفت مقاماتش گفته ۵ هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی ۵ از مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات ۵ اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع ۵ پیش آن دریای مالامال از آب حیات ۵ عقل کل لختی تامل کرد از گفتی عجب ۵ علم اکسیر سخن دان دیگر اقضی القضات ۵ سیان انوری روی همیشه مشاعرات بوده و چون انوری در بلای اهل بلخ گرفتار گردیده بود بهستیاری وی رهائی یافته بود **ملک الکتاب رشید الدین وطواط** عمری صاحب دیوان انشا سلطان اتسز بوده بعد از و نزد یک ارسلان پسر اتسز بسر برده مشهور است که تدوین علم معما از پیش او شده و در معانی بیان تصانیف دارد و حدائق السحر نیز از و متداول است سال عمرش نود و هفت در بالفصد و هفتاد و هشت در گذشت **شمس الدین الباقلانی** در فضل از اقران گذشته و فصاحت او بساط ذکر حسان در نوشته و قتی صاحب اجل خواجه نظام الملک را علت حرب حادث بود این رباعی بگفت و او ران جمله شعرا بشست ۵ منه دست تو که ابر نوبهار کرم است ۵ نه روزگران چرخ زیر بار کرم است ۵ نه بر دست تو گر نیست بگویم آن چیست ۵ آن گلبن جود و خار خار کرم است ۵ **سراج الدین** در حضرت خوارزمشاه نیکو حال عالیجاه میزیسته اشعار نیکو دارد **ظهیر الدین** علم هیئت و حکمت را نیکو میدانسته چنانچه او را صدر الحکما نوشتند و را و ائل مدح ملوک مازندران می گفت پس ملازمت جهان پهلوان محمد ابن ایلدگز را ملازم گرفت بعد ازان منظور نظر قزل ارسلان گشت در روزگاری بادی بسر برد و در آخر ازدی گرفته با تابک ابو بکر پیوست و قزل ارسلان بر غم وی مجیر را که محمود ادبو در تربیت داد و در آخر عمر استغفار از ملازمت نموده بطاعت و عبادت روزگار میگذرانید تا در شهور

بالصد و نود و دو مرکب حیاتش بسر برآمد فبرش در گورستان سرخاب تبریز در جنب تربت خاقانی واقع است شعرش بسیار متداول باقی اصل نامش باقر چون مخرج راء داشت باقی قرار یافت در علوم دانشمند بوده در شعبازی میگذرانید **ترابی** شاعر معروف بوده امام قلیخان والی بلخ او را بزرگ رسیده بود **حکیم لایق** شاعری فایق بوده **ملا صفیر** بهند آمده مدتی در ملتان گذرانید شاعر خوش فکر بود **نظمی** از نواحی بلخ است شاعری خوش تلاش بود **کل بابا** شاعر نامدار بلخ است در نماد عروض و قافیه بهره تمام داشت **اندخود** ولایتی پرمنفعت است هر اهل آن تمتع بسیار از مرد بش **سید جلال الدین** برکه است که پیر و مقتدای امیر تیمور گورکان بوده **الامام الاجل افتخار الائمة مسعود بن محمد بن علی** از اکابر و اعیان آن مکان است شعر بر جسته بسیار دارد پسرش **محمود بن مسعود** زینت الزمان از مولفات او است که داد سخن از پارسی و تازی در داده **بیخودی** از شعرای آنجا است **ترمذ** مشتمل بناکرده داخل ماوراء النهر است و در آنطرف جیحون واقع چون از مضافات آن اقلیم است دران درج شده در زمان سابق شهری بنام بوده چون چنگیز خان استیلا یافت ویران گشت الحال بقدر شهر جه آبادی دارد از مردش **شیخ محمد علی حکیم** در شرح معانی قرآن و احادیث دران عصر کسی مثل وی نبوده و ترویان جماعتی اند مقصوره که ابتدا بدر گردند و قتی اراده سفری نمود که طلب علم نماید مادرش رضا نداد ازان غمگین شده روزی در گورستان زیارتگاه پیری پیش وی آمده گفت واگیر مباش من ترا هر روز سبق گویم آن پیر هر روز آمده او را سبق گفتی تا سال بگذشت بعد ازان معلوم شد که خضر بود **گفت** تقوی آنست که در قیامت همچکس دامن تو نگیرد و چون مردی آنکه تو دامن هیچکس نگیری **گفت** عزیز آن کسی است که او را معصیت خوار نکند و آزاد آنگاه او را بنده نسازد **ابوبکر وراق** توریت و انجیل و زبور را نیک میدانسته و شعر خوش میگفته **گفت** فرخ آن کسی که سلطان را در دنیا بر وحزاج منیت و سبحان را در عقبی با او حساب نه **گفت** صاحب وقت باید تا اسف نخورد بر ماضی و امیدوار نباشد بر مستقبل تا حال را ضایع نکند اگر سلمان در پهلوی تو نشسته باشد مگس را از خود دور کن که مبادا از تو برخاسته برود نشنیده گویند جهت آن اکثر وقت گوشیدند بر و مگس نشسته ندیدند **قدوة الشعرا ابوالحسن المعروف بمنجیک** در شاعری ثقه زمان و در لطف طبع خلاصه دوران **شهاب الدین ادیب** صابر در سخنوری و مولودش اختلاف کرده اصح ترمذ است سلطان سنجر پیوسته مشمول عواطف خسروانه اش داشتی با ضافت پراغ و دولت امید وارش سید اشت دران ایام که التمش با سلطان سنجر مخالفت در زید و دو سفارک بیاک را لقبلش گماشت اطلاع یافته عریضه بسلطان کرد و صورت حال را وانمود تا هر دو را کشتند ادیب در خوارزم پیش التمش بود این را شنیده ادیب برادست و پا بسته در پای فیل

در آب جیحون غرق نمود ادیب راجمله شعرا پسندیده اند **شاه ناصر خواجه** در اوائل جوانی بهند آمده صاحب علم رحشم گردید و با خان زمان در هنگام عصیانش حق تربیت حضرت شاهنشاهی فراموش کرده همراه گردید بعد چندی چند که خان زمان بمکافات رسید او کشته شد میر سید **علی مصور** جدائی تخلص از بی بلاان زمان بوده و حضرت جنت آشیانی بخطاب نادر الملک همایون شاهی ممتاز گشته و در خدمت جلال الدین محمد اکبر بادشاه هم بدان آب و رنگ گذرانده رخصت حرمین یافته در مکه معظمه برحمت ایزدی رسید شعر باکیزه دارد میر **ابو المعالی شهیدی** تخلص سید ترمذی الاصل از امرای اکابر عهد همایون بادشاه و اکبر بادشاه است در عهد اکبر بارها فساد انگیخته بنابران در کابل بسال احدی و سبعین و تسعمائه بقتل رسید **حصار** کوهستان بانزده و طراوت است دار الملک حصار شادمان **مولانا عیشی** از ده نواست که بدان فیض و هوا در تمام حصار جای نیست ابتدا ممحی تخلص میکرد چون بشرف کورنش جلال الدین محمد اکبر بادشاه مشرف گردید آنحضرت فرمودند ما ترا از ین محنت خلاص داده عیشی تخلص دادیم و فضای سپهر را بتو ارزان داشتیم بعیش و عافیت آنجا گذرانید تا فرمان عزلش از بارگاه قضا صادر شده بحکم آن سراخر امید فتحی پاره از سند اولاد مطالعه شاعر خوش بر آمد میلی معمار نیک سید است گاهی شعر هم می گفت **عزتی** بهند آمده در آگره آمده فی سنه ست و تسعین و تسعمائه وفات یافت **خلان** مردمش در شجاعت و پیکار ثانی رستم و اسفندیار ند دار الملکش **کولاب** است که حصارش در غایت حصانت واقع مزار فائض الانوار میر سید علی همدانی در جوار کولاب است در جواهر نامه مرقوم که در قدیم الایام کان لعل چون مکان عقاد کبریت حمرانی نام داشتند بود تا آنکه در ختلان در زبان یکی از بنی عباس زلزله تندی دست داده در یکی از جبال آنجا که آنرا شکسته گان خوانند سنگ سفیدی که ادعای لعل است بصفحه ظهور افتاده بعد تفحص کان لعل عیان گردید از مردمش **مولانا عالی** و **مولانا باقی** شاعر شیرین زبان بوده اند **بدخشان** طولش قد کد عرضش لوی صاحب صور الاقالیم آورده که شاه نامه خسرو وقتی که درین مکان من اعمال بدخشان بسیر و حمامی ساخت از عجائب عالم چنانچه جامه کن آن خانه مربعی بوده که بیست و چهار حلقه داشت هر حلقه را که می کشیدند دری باز می شد و قبه می آمد بر مثال جامه خانه اول الا آنکه بر دیوارهای هفت حلقه بوده و باز هر حلقه را که ازین هفت حلقه می کشیدند در حمام پیدا می شده و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر حمامی دیگری آن هفت حلقه را می کشیده خود را جامه خانه اول میدیده و عجائب دیگر آنکه همه خزینه های این حمام بیک جام روشن بوده **گویند** هنوز آثار آن عمارت باقی است نسبت شاهان بدخشان باسکندر فیلقوس میرسد و سالها حکومت در ان سلسله بوده هیچ یک از سلاطین مزاحم احوال و ایشان نمی شدند و بقلیلی خراج و باج از ایشان قانع گشته مرزبانی آنولایت را بایشان مسلم میداشتند چون سلطان

ابوسعید خان کورکان بر تخت سلطنت جلوس فرمود و نزهت و لطافت بدخشان را احساس نمود و در صدد استیصال بنای سنامان بدخشان گردیده سلطان محمد را که آخرین سلاطین آن مملکت بود بدست آورده مع اولاد و افر بالقتل رسانید و در همان زودی عازم آذربائجان گردیده در عوض بقتل رسید مرویش **علی بن اسد** از کمل شعرا است

مولانا شمس الدین از مستعدان زمان خود بوده و آثار کبیا ربیادگار گذاشته و عجیب السیر آمده که مولد مولانا از موضعی است که آنرا انجمن گویند در شاعری اشعر بوده **میر زا ابراهیم** ولد میرزا سلیمان در شجاعت تمام و در سخاوت ریگ غمام بوده شعر بر جسته می گفت **محمد قاسم خان** موجی از ادان صبی تا زمان نشو و نما با جنت آشیانی بکابل برده بتدریج بخطاب خانی سرافراز گشته بشعر گفتن رغبت تمام داشت در سن تسع و سبعین و تسعمائه در آگره فوت کرد مثنوی یوسف زلیخا موازی شش هزار بیت انده مشهور **میر زا علی بیگ** در درگاه اکبری بمرتبه ایالت رسیده احیانا شعر می گفته **حافظ خطیب** بوفور فضیلت و حسن محاورت موصوف شعر خوش می گفته

مولانا ابتری بلطف طبع و جودت ذهن اقاندا شته بالتصوف آشنا شده بعض اقوال شیخ محی الدین عربی را که نزد فقها تاویلات وارد دیده بظاهر آن رفته در ایمان فرعون مبالغه بحدی رسانیده که خوش طبعان وکیل فرعونش لقب داده بودند **مولانا بدخشی** از قزلباشکش بوده و شعر را نیک می گفته **مولانا نیازی** از شجاعت بخشی تمام داشت ابتدا در بندگی حضرت اکبر منظم بوده آخر بنا بر سبوکاختر اقبال بگجرات رفته با میرزامان که لوای مخالفت برافراخته بودند همراه گشت و بقید افتاد و سالها زندانی محبس عیابود و پس از نجات در کابل بسر می برده تا در وقت میرزا شاهرخ چندی بادی بود پس ازو با یوسف خان همراه شده بکشمیر رفت شعر خوب می گفت

مدامی بدخشی قبوز خوب می نواخت در اوائل بخدمت همایون بادشاه بسر می برد و در عهد اکبر خدمت میرزا عزیز کوکه لازم گرفته **ندیمی** ایضا از شعرا است **ملانشاه بدخشی** از خلفای قدوة الاولیا شیخ میر قادری است دارا شکوه بوی اعتقاد مفرط بود و پیش از انتقال میرزمستان بلاهور و تابستان بکشمیر میگذرانید ازان باشاره مرشد در کشمیر رحل اقامت افگند و بر عایت دارا شکوه عمارات عالی طرح انداخته شاه جهان بادشاه یکبار بخانه اش رفته او اخر عمر بلاهور آمده در چهارم جلوس عالمگیری در گذشت و در مقبره پیر خود مدفون گردید اشعار عارفانه دارد

نقابی بدخشی در تبریز بسر میبرده **کابل** از شهرهای قدیم جهان است بعضی از ولایت هند شمرده اند و بعضی از ولایت زابلستان و در تاریخ منهصد و چهار مرزا کامران ابن بابر بادشاه قلعه جدید گرد تله قدیم بنا نهاد و از جانب شمال تا یک فرسنگ حوالی منازل مهابلستان شده و لایتش طولانی افتاده اطرافش تمام کوه است از دو بیکرو فر

جای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا بدو ساعت جای میتوان رفت که هیچوقت برف نباشد در ضحاک و بامیان سر حد کابل کوهی است مدفن خواجه تابوت دران از غرائبات است در سال دوم جلوس جهانگیری وقتی که بادشاه در کابل تشریف داشت راقم اقبالنامه جهت زیارت وی نامزد شده در کوه دزی دید مقدار دو زراع و نیم از زمین بلندتر مردی را برفراز آن کرده تا او دست دیگران گرفته برشد درون آن دالانی سه زراع در طول دیدیم در عرض درون آن دری و دران خانه مربع چهار زراع در چهار زراع صحن و سقف و دیوارها کج کرده در غایت سفیدی و میان خانه دری یک لخت چون آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد چون تخته از تابوت برگرفتند میتی را بقبله خوابیده بود دست چپ جهت ستر عورت دراز کرده مقدار نیم زراع کرباس بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوست بوسیده و آنچه جدا بوده موی سر و مژه و ابرو و نام ریخته بلند بینی و پرهای بینی و دست چشمهای برهم از میان لبها و دندان نمایان انگشتها و ناخنها درست پوست خشکی بر استخوان کشیده خط زنگاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان آن درست بنشیند از دیرینه سالی که ناقل از اسلاف بود مسموع یافت که وی در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکبرنی شهید شده بود چهارده تومان دارد و معظمترین تومانات نیک نهار است دیگر تومان علیشنگ قبر پدر نوح علیه السلام آنجا واقع در واقعات بابر لیست که او را ملک دملکان نوشته چون مردم آن ناحیه عین را کاف تلفظ می کنند ازین جهة آنولایت را ملغان گویند دیگی از تومانش کز نور کلست و در سر حد کافرستان واقع شده ازین تومان تر سر سوار و بجور رسم است که هر زن که پسر داد را بالای تخته اندازند از چهار طرف بردارند اگر ازان زن عمل بدی صادر شده باشد آنجا عفت بی سعی و خواهش در حرکت آید والا حرکت نتوانند مگر بدشواری و دیگر تومان بیخزار است چراغ مردمش از چوب چلغوزه است که چون شمع همیشه نور میدهد و درین کوهستان روباهی است که در میان سر و دست و دوران او پرده ایست بر شبیه بال شپره که از درختی بدرختی قریب بیک گز اندازی پرد و آنرا روباه پران میگویند اگر بند کرده جمیع تومانات آن پردازد سخن بطول انجامد لاجرم اختصار کرده آمد از مردمش **ابو حنیفه نعمان بن ثابت** کابل الاصل است بکوفه واقع شده ابو حنیفه آنجا تولا یافت بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته فوائد بسیار اخذ کرده بتدریج منتهی گردید و در تذکرة الاولیا آمده که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طائی و بشر حافی و ابو جعفر منصور خواست که از چهار کس یکی را قاضی کند ابو حنیفه سفیان ثوری معز بن حرام شریک بن چهار را طلبیده در راه سیر فلتند ابو حنیفه گفت که من در هر یکی از شما فرا بکار برم گفتند تو اب باشد گفت من بحیلتی قضا از خود دور کنم سفیان بگریزد و معز خود را دیوانه سازد و شریک قاضی

شود چون اندک راه رفتند سفیان بگریخت و آن سه پیش منصور شدند اول ابو حنیفه را تکلیف قضا کرد جواب داد که من مردی ام نه از عرب سادات عرب بحکم من راضی نشوند گفت کار بنسبت نیست ابو حنیفه گفت من نشایم و در اینکه گفتم نشایم اگر راست میگویم نشایم و اگر دروغ میگویم قضای مسلمانان را نشایم و تو که خلیفه خدای و دادار که دروغ گوئی را خلیفه خود کنی این بگفت و نجات یافت و سوی بیش رفت و دست خلیفه بگرفت و گفت چگونه و فرزندانت چگونه آمد منصور گفت دیوانه است پس شریح را گفت ترا قضا باید کرد گفت من مردی ام سودای دماغ من ضعیف شده گفت معالجه کن پس شریح قاضی شد **نقل است** که ابو حنیفه هر شب سیصد رکعت نماز گذاردی روزی از راه میگذشت زنی بازنی می گفت این مرد پانصد رکعت نماز میگذارد امام بشنید نیت کرد که هر شب پانصد رکعت نماز بگذارد در روز دیگر شنید که کودکی بکودکی می گفت این شخص است که هر شب هزار رکعت نماز میگذارد بعد ازان هر شب هزار رکعت نماز گذاردی وقتی شاگردی باوی گفت که مردمان میگویند که ابو حنیفه در شب نمی خسبد گفت نیت کردم که دیگر نخسبم بعد ازین سی سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن گذاردی روزی لوتگری را لوتها وضع کرد بگفاشت آن هزار ختم قرآن گزارد از داود طائی نقل است که بیست سال پیش ابو حنیفه بودم و در ریدت در خلاء ملاصق پشته نشسته از برای استراحت پا دراز کرده گفتم چه شود اگر در حال خلوت پا دراز کنی گفت با خدا ادب بجا آوردن در خلوت اولی است روزی در گرما شخصی را دید بی ازار و دانگی در نور چشم بر هم نهاد آهسته گفت یا امام روشنائی از نو کی باز گرفتند گفت آنگاه که ستر از تو برداشتند تولدش سال هشتاد عمرش هفتاد وفات صد و پنجاه **ضیاء الدین محمود** فاضلی بوده که شغل خوب پیش اضافت علم او چون سهام کم نابودی شور برگزیده دارد **حاجی محمد** از تربیت یافتهای همایون بادشاه بود شهامت و نصفت تمام داشته و بتدریج مرتبه ایالت یافته در بعضی خدمات نیک بهم رسانید طبع موزون داشت **مولانا عالم** ابتدا در کابل بمنصب مولویت تکیه زده در آخر عمر بهند آمده در بندگی اکبر بادشاه روزگار بهنا بهم آورد شعر خوب دارد **اصلی** خالی از درویشی و شورشی نبوده هر چه بدست آوردی بدرویشان و مستحقان دادی و همواره بر سوداهای موجبوات افشاندی و بمکتب خانها رفته حلاوه و اثمار بصبیان دادی در جمع کردن شعر و گفتن آن رغبت تمام داشتی **عنبوری** در سلک ملازمان محمد حکیم منخرط بود بعد فوت او بهند آمده منظور درگاه اکبری شد و بمنصب یوزباشی امتیاز پذیرفت در یکی از معارک بسر در آمده ساکن دادی خاموشان گردید شاعر نیک سلیقه بود **میر امانی** در شعر و تاریخ گوئی تکین کلام بوده در نهصد و هشتاد و یک در جونپور از اسپ افتاده درگذشت **خواجه زاده** در ماوراء النهر و کابل رسم بود که اختر حسن هر که بدرجه کمال میرسید نظر فایز و گردیده بپادشاهیش برسید اشتند و هر یک بر خود منصبی و خدمتی مقرر ساخته فرمانش را بر خود مستحب بلکه واجب

سید اشتند مرتبه حسن او در عنفوان جوانی بدانجا رسیده بود که او را بپادشاهی برداشتند چون مرتکب این امر مردم بفهم می شوند هر آئینه آن منزلت را غنیمت دانسته در صحبت ایشان کسب کمال نمود و در اندک زمانی از دهکده جاهلیت بشهرستان قابلیت رسیده اشعار نیک بمنصه ظهور رسانید و در سلک مستعدان وقت انتظام یافت و میری ابراهیم حسین نام مقرب شاهزاده پرویز بود و خوشنجر خان خطاب داشت بعد فوت شاهزاده بدرگاه شاهجهان پیوست و حشمت خان خطاب یافته در اربعین و الف درگذشت سر و سری علی بیگ در اردوی جهانگیر بادشاه بکشمیر و حشمیر از شاه میر بلاد عالمست از بهار و هوایش چه نویسد در موضعی است سندبراری نام و در آن موضع حوضی از سنگ بسته شده و قعری مثل کاسه دارد آن که اصلا سفیدی درخشنده در او محسوس نمیشود چون آفتاب بنور آید هر روز پیش از طلوع صبح اثر ترشحی از و ظاهر شود و بتدریج غلیان کرده از زیر آن سیلان نماید و بعد پنج و شش ساعت در تخفیف میکوشد تا وقتی که هیچ آب در آن نماند قریب یک ماه چنین عجائب در آنجا مرعی است نمود و در آن ایام آمده غسل می کنند و مجمعی غریب میشود و دیگر دیو سر از محال معتبر آن کشور است و در آنجا چشمه ایست در غایت وسعت هر گز اطلسی باشد پاره برنج را در ظرف کرده سر آنرا محکم ساخته در آن چشمه اندازند اگر مقصود حاصل است آن ظرف بعد چند روز پخته برآید قابل خوردن والا متعفن بیرون آید و گاهی بجای برنج گل و لائی ظاهر گردد و دیگر چاهی است موسوم ببیله دموله و در آن قطعه زمینی است که هر حاضری که آنرا حفر کند و آب رساند هر قدر که خواهد ماهی صید نماید دیگر درختان قوی دیر سال هست که هر گاه بحرکت غضبی از اغضان آنرا حرکت دهد تمام آن درخت متحرک گردد و در زمان گوسین بیگ خان خویش علی مردانخان حکومت آنجا داشت قطعه برف بطول و عرض بیست ذراع دار تفاع دو بری چهار گز از هوا در زمین افتاد و ایضا در حوالی سندبراری در کوه دالان است و صفه مطبوع از سنگ کنده از سقفش در ایام تموز قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و بجو در رسیدن بزمین یخ می بندد و شکل انسان کامل با دست و پا و دو چشم و بینی و گوش و سر و موی انگشت و ناخن صورت می یابد و این جماد در عرض هژده روز وقوع پذیرد پس همچنین بتدریج در فرصت هژده روز اندک اندک آب شده اثری از آن نمانده مجمع العجائب مرقوم که در حدود کشمیر و ترک و کوهست بریکی بتی نهادند آنرا خنک بت گویند و بر کوه دیگری بتی نهادند آنرا سرخ بت گویند هر گاه آفتاب برآید بخندد و چون آفتاب غروب شود بگریند بعضی کشمیر را آباد کرده حضرت سلیمان میدانند و برخی میگویند که عابدی بوده کاش نام جای عبادت کردن خود بخلوت از بارتعالی طلبید و ایزد تعالی فرشته را فرستاد تا زمین کشمیر را که زیر آب بود خالی کرده بوی داد و به نسبت نام وی بکاشمیر موسوم گشته بعد چندی مندوان بران مستولی شدند و چهار هزار سال بدین

دره کامروا بودند در سنه اربع وخمسین وستمائة بعهد سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین الیلمتش که بادشاه دهلی بود شکار اسلام دران دیار شایع گشت وازین حسن نام مردی بران دیار دست یافت وده کس از اولاد او در مدت صد و شصت سال پادشاهی کردند ویکی از ایشان سلطان زین العابدین است که پنجاه ودو سال پادشاهی کرد هیچ وقت کشمیر بلطافت وعموری زمان وی نبوده گویند او هیچ نظر بر کفر و اسلام نمیند احت وکسان باطراف وجوانب فرستاده مردم هنرمند را طلبیداشته وبعضی برانندکه همیشه او قاتش بخداپرستی مصروف بوده ومهماتش بسعی وکلام تمشی می کرده وبرخی برانند که وی دین جوکیان داشته بهرتقدیر بعد از فوت او مردم آنجا جمعی حکومت مینمودند تا در سنه ثلث وتسعین وستمائة بتصرف بندگان حضرت اکبر شاهی درآمد ودر روضة الصفا مسطور است که محمد بن بختیار خلج که رستم وقت از معارف ملازمان سلطان شهاب الدین غوری بود لشکر بسر رای کشمیر که مدت هشتاد سال بحکومت شرقی آنولایت گذرانیده کشیده آن ملک را از تصرف شان برون آورد گویند رانی مذکور را مادر چون اثر وضع حمل خود مشاهده نمود سنجمانرا طلبیداشته پرسید گفتند اگر در فلان ساعت تولد یابد بادشاهی باستقلال وپائداری یابد آن شیرزن فرمود تا هردو پایش درهم بسته سرنگون آویختندش وچون بنجان وقت راخبر دادند بمجرد فرود آوردن پسر زائیده خود درگذشت رای مذکور فرزندان سلطنت بعدل وداد فرزادان کوشیده عطایش هرگز کمتر از لک نبود وی میرزا حیدر در تاریخ خود آورده که شمس الدین نام مردی در زی قلندران بکشمیر درآمد درآنزمان زنی فرمانروا بود شمس الدین خود را در سلک ملازمانش منخراط گردانید بتدریج کارش بجائی رسید که آنزن بعقد ازدواجش درآمد وکارش بالاگرفت سرکشان آنحدود مقهور رام ساخت وبعد وی پسرش علاؤالدین پس ازان سلطان قطب الدین برسریر سلطنت متمکن گردید در زمان او سید علی همدانی در انجا وارد شد وچهل روز توقف کرد وبعد از قطب الدین سلطان سکندر برمسند پدر تکیه زده او دین اسلام را بسیار رواج داده اکثر بتخانهارا ویران ساخت از عقب وی سلطان زین العابدین بحکومت نشست ودر آبادانی بیش از پیش کوشید چنانچه نوشته آمد بعضی گفتند شانزده تن مدت دویست وهشتاد ودو سال در وحکومت کردند ال شمس الدین شاه صد سال سلطان حبیب یکسال ودو ماه پس سلطان علاؤالدین علی شیر برادرش دوازده نیم سال پس سلطان شهاب الدین شیرآشامک بیست سال پس قطب الدین هزال پانزده سال وپنجاه پس سلطان سکندر پسرش بیست ودو سال ونه ماه پس سلطان علیشاه پسرش شش سال ونه ماه پس زین العابدین شاهیخان برادرش پنجاه ودو سال پس سلطان حیدر پسرش یکسال کسری پس سلطان حسن پسرش چندی پس محمد شاه بن حسن ده سال وهفت ماه پس فتح خان نبیره سلطان زین العابدین ده سال پس ابراهیم شاه بن محمد شاه یکسال پس سلطان شمس الدین محمد شاه پس میرزا حیدر قریب ده سال پس بتصرف درگاه اکبری آمده از اهل نظم آن خطه این چند نفرند یوسف خان از طبقه چکان

انشهر و مکان است گویند از چکان آن ولایت چند کس بایالت رسیدند یوسف خان نیز سالها حکومت کرده در حینی که بندگان جلال الدین محمد اکبر شاه متوجه تسخیرش شدند نذر روی صدق اخلاص روبا ستان نیاز آورده مشمول عواطف بادشاهی شد در موسیقی مهارت کلی داشت و سازها را نیکوی نواخت و شعر پاکیزه می گفت مولانا صیرفی نامش یعقوب سنجشش مرغوب از علم تصوف حاشیه خوب داشته مولانا محمد امین از روشن طبعان آنجا است مولانا مظهری بعد فتح کشمیر بمیر بحری آن دیار که معظم ترین مهمان آن خطه است سرافراز گشته حمیدی و اوجی و ناهری و مولانا نامی از نامداران حمیدة الاوصاف ماهر عروج سخنوری آنجا اند مستغنی شاعر مستغنی الوصف معاصر اکبر بادشاه است در لاهور میگذرانید جامع خواجه معصوم شاگرد مرزا عبد الغنی مقبول اکثر ایام در جهان آباد بسر برده حیرتی مرزا داراب نام از سعودان آنجا است دو برادر بودند جویا دگویا متخلص از کسی پرسید در کشمیر شاعری هست گفت بلی دو کس جویا و گویا هر دو برادر برسنده گفت گویا طالب کلیم را دو پاره ساخته این دو برادر پیدا کرد نه چه معنی طالب جویا و معنی کلیم گویا است کم گو مرزا کامران نام برادر مرزا داراب جویا است کرامی پسر مرزا عبد الغنی مقبول در شاعران مقبول و گرامی بوده دو دست محمد در ملازمت بعض ملازمان شاهجهانی بسر میبرد در شطرنج باختن مهارت کامل داشته غنی از شعراء عالی مقام و فصحای بلاغت نظام است شاعری باین فصاحت و بلاغت بعد مرزا صائب کم برخاسته تمام عمر در شهر خویش گذرانیده و دست احتیاج بدامن ارباب دون دراز نکرده فانی نبیره محمد محسن نام از اهالی کشمیر مصاحب دارا شکوه بوده و مشرب صوفیه داشته ملا ساطع از خوشگویان آنجا است طلوعی محمد ابراهیم نام شاعر خوش فکر است فروغی از روشن طبعان کشمیر معاصر بادشاه عالمگیر است فرحت و نافع هر دو شاعر نامی آن دیارند **غرجستان** ولایتی معروف است اهل آن کوه جان همت رود و رشت خو اندازنیکانش بدیع الزمان عبد الواسع جبلی است وی از کمل شعرا می باشد چون پس شعور رسید جهت کسب و کمال بهرات رفته پس از کسب و کمال در غزنین ملازمت بهرامشاه را ملازم گرفت بعد از چهار سال که سلطان بهاونت بهرامشاه بغزنین رفت قصیده جهت سلطان گفته و صحبت اول مزاج سلطان بخود کشید تا که حین مراجعتش بخود در مرو آورد اما محمد الله ستونی آورده که عبد الواسع بزرگر دهقانی بود در روزی سلطان سنجر را گذار بر پنبه زاری افتاده دید که عبد الواسع شتر انرا از خوردن پنبه مانع می آید و این بیت میخواند مه اشتر دراز اگر دنا دانم چه خواهی کرد نا گردن درازی سیکنی پنبه بخواهد خورد نا سلطان ازین گفتار لطف طبع فهم کرده ویرا ملازم گرفت و بتدریج کارش بجائی رسید که محسود همکنان است در بهارستان آمده که شعرا را اتفاقست که هیچکس از عهد جواب قصیده مشهوره که در غنفوان دیوان وی واقع شده برنیامده مطلع آن اینست مه که دارد چو تو معشوقی نگار چابک و دلبر ه بنفشه زلف و نرگس چشم و لاله روی و نسرین بر غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز از انجا مستدعی د

بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیار در زمان خلافت امیر المومنین علی مسلمان شدند و حاکم ایشان از نژاد ضحاک بوده و منشور حکومت را بخط امام عالیمقام حاصل کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن منشور در میان ایشان بود در بنی امیه و جمیع ممالک اسلام بر بنا بر اهل خاندان رسالت را ناسزا می گفتند الا مردم غور که بدان راضی نشدند و والیان بنی امیه بدان ولایت راه نیافتند از عجایب غور چشمه ایست مسمی بچشمهٔ بانگ نماز آب آن ایستاده است هرگاه کسی بانگ نماز میگوید روان می شود و نزدیک بیک ساعت سیر میرود و چون بانگ نماز تمام می شود می ایستد و ایضاً مسجد ارباع عجایبش آنکه از بیرون مسجد از هر طرف دست ببام میرسد و از درون هیچ گز ارتفاع ظاهر می شود حال آنکه زمین بیرون و اندرون برابر است و ستونهایش هر قدر بشمارند از چهل یکی کم یا زیاده می شود و هرگز عدد آن مشخص نشده و همچنین در یکی از مضافاتش چشمه ایست سال یک بار اهل حاجت سیر دند و در شب هر یک بر تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند و صبح میروند هر کرا اسطلب می برآید بر سر پیکان تیرش ماهی یا حیوان دیگر چسپیده می شود و الالا در مجمع الغرائب و عجائب المخلوقات نوشته که در یکی از بلاد غوریان دهی ترکان ساکن اند آنجا چون زن و مرد پیر شوند کرک شوند و پشتهای ایشان خم گردد این سخن را پیش ملک خراسان گفتند ابو العباس گفت بلی چنین است و ریخ و درکی ماده یافتم در دست او و سقوانه طلا بوده ایضاً در حد غور کوهی است چون آفتاب برآید سیاه نماید و چون فرو رود صد هزار صورت نیکو نماید با مداد که آفتاب برآید ناپدید شود باز فردایش الی روز در میان نماید از قلاع منیع آن قلعه چنار بوده در تاریخ مبارکشاهی آمده که از زمان سلیمان هیچ صاحب سریری بر فتح آن کامیاب نگشته جهت انکه راهی دارد پس باریک و رفتنی پس رفیع غور مابین غزنین و خراسان واقعست از نیکانش فخر السادات و العارفین حسین بن حسن الحسینی ست بعضی مرید شیخ رکن الدین سهروردی اند وجه تو بهاش اینکه روزی تیری با هوای انداخت آهو سخن آمده که ای حسینی تیر بر من می افگنی خدا تعالی ترا از بهر معرفت بندگی آفریده نه بهر انیکار و در غور از نظرش غایب گردید متنبه گردید از هر چه داشت بیرون آمده شد آنچه شد و فاتش هفصد و هفت در نفحات الانس ثمان عشر و سبعمائة است مطابق و در راه در هرات بیرون گنبد سید السادات مدفون از وارداتش کنز الرموز و سی نامه و نزهة الارواح و زاد المسافرین و طرب الارواح المجالس و صراط المستقیم و دیوان غزل مملو اشعار عارفانه و عاشقانه ملک شمس الدین از بنی اعمام ملوک کرتست در فصاحت و سخنوری ثقه زبسته باد غنیس ولایتی است بغایت وسیع و عریض در وی صحرائیست هیچ فرسنگ و هیچ فرسنگ که همه درخت پسته است عجایب انکه اگر کسی پسته چیده و دیگری بذرد و در آنشب مرا در اکرک خورد گویند دران صحرا سلطان محمود بشکار بود ناگاه از لشکر جدا مانده بخانه پیرزالی افتاد پیرزال پسر را گفت تا بزی را کشت و آشی پخته مهمانی سلطان کرد چون لشکر از اطراف رسید سلطان پیرزن را گفت

پسر را فرزند من بفرستید تا ندارک حالش کنم پسر رفت دیگر صبحی پدر سلطان رفت سلطان بجواب نشان داده بود که چنین کس را چون باید بنظر آرید اتفاقاً در آنوقت سلطان بوظائف و مناجات مشغول بود بدو اب گفت ساعتی باش تا سلطان از دعا و مناجات فراغت یابد پسر بخود گفت کسی که در تمشیت مهام خود محتاج درگاهی باشد از وچه کشاید به انکه بهمون خدا التجا برم پس نزد مادر آمده همان را گفت و تیشه برداشته بکار کنی که شغلش بود شتافت تیشه اش بر سنگی خورده نابرداشت گنجی نمایان شده پسر بصلاح مادر آمده سلطان را آگاهانید سلطان امینی را بگماشت تا خزینه تمامه وقف پسر و پیرزال کردند از مردمش صاحب چاچ و خنشب و رافع بن هرثمه اند که هر دو مذکور شدند و خطله از شعرای آل طاهر بست و آل طاهر صاحب جود وافر بودند اما ایشانرا از لغت پارسی و دری ذوقی نبوده و دران عصر شعر و شعر پارسی کمتر خوض میکردند و بغیر از خطله که بزبان پارسی شعری گفته کس دیگر در خراسان نبوده **اسفزار** صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان ولایت اسفزار بوده کلامی را رسانیده بود که کلنک و آهو را شکار میکرد و مردمش امام رشید الدین محمد بن محمود قدوه عشائر و آل و عمدهٔ اقران و اشال بوده گاه گاهی شعر نیز گفت مجد الدین الرشدی العزیزی ناظم سلک کلام و سالک مسالک هنر و کمال بوده مهذب الدین سید الکتاب منصور بن علی از افاضل خراسان و اماجد دوران بوده شاعر نیک سخن نامدار است **فوشنج** از انبیهای قدیم است پشنگ بن افراسیاب همت بر آبادانی آن گماشته و رباط و مسجدی دران قصبه است که آنرا از انبیه ابراهیم خلیل علیه السلام دانند و هر سال مردم از هرات و خراسان بزیارت آن رباط و مسجد آیند و کوهی بر جوار رباط واقعست که دران نشانهای قدم آدم است از مردمش شیخ ابو الحسن از جوانمردان خراسان بوده کسی از وی پرسیده که چگونم گفت و ندانم فرسوده شد از نعمتهای خدا و زبانم از کار شد چندانکه از حقتعالی شکایت کردم از وی پرسیدند که مروت چیست گفت دست باز داشتن از آنچه بر تو حرام است تا مروتی بکرام الکاتبین کرده باشی **گفت** تو به آن بود که چون ذکر گناه کنی ازان ذکر هیچ حلاوتی نیابی از وی پرسیدند که توکل چیست گفت انکه از پیش خویش خوری و لقمهٔ نیک بخای و بدانی که آنچه ترا است از تو نشود شیخ ابو اللیث سمرقندی بزرگ و عارف بوده از محمد بن عبد الله گاذر نقلست که اینهمه نیکوئی که در خود می بینم سبب آنست که لیث فوشنجی بمن نظری کرده مظهر الدین شاعر متین بوده **هرات** طولش صد و عرضش لدل و مفاخرت بلده و دیگر صفات ترجیح بر باقی جهات دارد و همیشه باد شمال در وزد شیخ عبد الرحمن فاش که تاریخ قدیم هرات از جملهٔ تالیفات اوست چنین آورده که ابو العباس مهری روایت کرده است باسناد تا حذیفة بن الیمان که حضرت فرموده که بهترین خراسان هراتست و هفتاد پیغمبر بهرات دعای خیر کردند و ابو علی بن زرین متصل باسناد خود تا انس بن مالک روایت کرده که بهترین خراسان هراتست و بدترین سجستان در بنا و اسم بانی آن اسم خلافتست

بسیار تفصیلش موجب تطویل دیده باین رباعی اکتفا کرده **سه** لهراسب نهاده است هری را بنیاد * مکشاسب دگر در و بنای نهاد * بهمن پس ازان عمارتی دیگر کرده * اسکندر بروبیش همه داد بداد * شهر بندیش مستطیل است بر بیج دروازه و دو فصیل فاصله میان هر دو ده کز صد و چهل و نه برج دارد و دورش هفت هزار و سیصد قدم قطر شهر از درب ملک تا فیروزآباد و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد و هزار و نهصد قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز عرض دارد و در درون شهر چهار بازار است از هر دروازه تا بچهار سو یک بازار که بنام همان دروازه منسوب است الا دروازه قپچاق که بچهار سو بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازه خوش و قپچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین جانب شمال سر باوج فلک کشیده و درون بلده بغیر از یکجوی آب دیگر آبی نیست و بیرون قریب سه چهار فرسنگ تمام باغ و بستان دارد **مروست** از صاحب نزهة القلوب که هرات در زمان سلاطین غور چنان معمور بوده که دوازده هزار دکان و شش هزار حمام و هزار کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آسیا خانه داشت و در و چهار صد و چهل هزار خانه مردم نشین بودند و در زمان بادشاه مغفرت نشان سلطان حسین میرزای بایقرای آن جمعیت بسر حد کمال رسید از انجمله در اندرون شهر یکهزار و هفت جنازی بمرتبه بود که بقول رواة ثقات هر روزه موافق بیست و یک خروار گندم بر روی نان میکردند و یازده هزار طالب علم موظف بودند از عمارات نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاهی است که بفرموده ابو الغازی سلطان حسین میرزا ساخته شده دیگر خیابان و گذرگاه است و ذکر باغات و عمارات دیگرش موجب اطناب کلی است در روضة الصفا است که در ایام عبد الله بن طاهر ذو الیمینین والی خراسان در قریه مالان هرات مردم را بران آورد که در پرده شبانه از جوار مسجدی آتشکده مجوسان منهدم کرده داخل مسجد کردند و چون عبد الله مطابق استفاده مجوس در صدد ممانعت مسلمین آمد چهار هزار نفر از مسلمانان ریش سفید از شهر و بلوکات ادای شهادت نمودند که هرگز در اینجا آتشکده نبود **منقولست** از میر حسین یزدی که مراد از اول ست عشر و سبعمائة در هرات پسری متولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دهان دو دندان رسته و بریست پاره زیادتی چو کوهان شتر بوده راوی گوید در مجلس شیخ الاسلام بودم طفل را بعد از انکه مرده بود آوردند او متغیر شده گفت وقوع اشال اینها دلست بر انتقال ملک **ایضاً** وی گوید که در آخر رجب سنه مذکور در محلهٔ خواجه مذکور ملک نه رگ عورتی بیک شکم چهار فرزند آورده سه دختر و یک پسر **ایضاً** وی گفت که در زمان سلطان حسین میرزا گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کرده بودند بیرون آمده چشمها در حلقوم او بود و در مجمع العزائب آورده که در یکی از صحاری هرات دو پشته است در پهلوی هم یکی را ایران خوانند دیگر را توران هر سال یکه لشکر از ایران بتوران خواهد شد سنگی از پشته توران بگسلد و غلطان شود چنانچه برپشت ایران زند آخرش اگر مساکنان آنجا خود و پشتوندانه مشایخ آن دیار را بو اسماعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاریست شیخ الاسلام بوده

در نفحات هر جا که شیخ الاسلام مطلق بیان کرده کنایت از اینجا بست از فرزند ابو منصور ست انصاری صاحب رجل رسول صلعم بوده در نفحات از وی آورده که مر اشش هزار شعر نازیست و صد هزار بیت از اشعار عرب بخاطر دارم و حق سبحانه مر احفظی داده که هر چه قلم من بنویشتی مر احفظ شدی و سیصد هزار حدیث یاد دارم و سیصد هزار هزار اسناد و انچه من کشیدم در طلب احادیث هرگز کسی نکشیده بود در مجالس العشاق آمده که خواجه عبد الله مرید شیخ ابو الحسن خرقانی بوده شیخ فرموده که عبد الله مردی بوده بیابانی در طلب آب زندگانی ناگاه رسید با بو الحسن خرقانی چنان کشید آب زندگانی که نه عبد الله ماند و نه خرقانی و از خواجه عبد الله نقلست که چون بخدمت رسیدم از صباح تا پسین اقتباس انوار از مشکات جمعیت او نمودم اگر تا شب این صحبت برداشتی امر منعکس گشتی و او از من فیض گرفتی از تصانیف وی یکی تفسیر قرآن است و دیگر کتاب موسوم بمنازل السائرین محمد چرخ گر از ابدالان بوده در نفحات آمده که روزی در مسجد خفته بود کوزه آب ریخته شد خادم بول پنداشته ویرا رنجانید چرخ گر آهی زده برفت در نور آتشی پیدا شد و مسجد بسوخت و از انجا بازاری که جمله فروشان گفتندی افتاد سلطان مجد الدین طالیه را که گیاه عصیر بود خبر کردند از عقب وی روانشد و چون بدو رسید گفت ای چرخ گر شهر مسلمانان را چرا می سوزی چرخ گر باز گشت آب چشم خود بر آتش افگند آتش فرو مرد این رباعی بخواند

ے آن آتش دوشین که بر افروخته بود ۔۔۔ از سوختن از دل من آموخته بود
گر آب دو چشم من ندادی یاری ۔۔۔ چه جمله فروشان که بری سوخته بود

شیخ عموما مشائخ را بسیار دیده بود و خدمتهای نیکو کرده شیخ ابو العباس نهاوندی او را عموما لقب نهاده بود دیگر خواجهای چشت که همه خداوندان ولایت و کرامت بودند احوال ایشان ترک ریا بود و همچنین سستی در شرع روا نداشتند و تا ایشان حیات بودند از قسم ترک هیچکس بخراسان نیامده اول ایشان خواجه ابو احمد ابدال ست که پسر سلطان بوده آورده اند که پدرش را مخنا نه بوده روزی فرصت یافت و بدانجا در آمد و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بروی زند آن روزنه فراهم آورد و سنگ را بگرفت چون پدرش آنحال مشاهده کرد بر دست وی توبه نمود و از خمر خوردن باز آمد ابو الولید احمد بن الرجا بخاری در صحیح خود از وی حدیث بسیار روایت کرده یکی از دوستانش بچهار هزار درم محتاج شد آنوجه را در صره کرده بوی فرستاد بعد چند وقت دوستش انچهار هزار درم باز فرستاد با وجود پریشانی نگرفت روز دیگر آمد دست پیشش آمده سلام کرد گفت اگر نه رد سلام واجب بودی جواب ندادمی چهار هزار درم چه بود که باز فرستادی ابو عبد الله مختار از بزرگان زمان خود بوده گفت طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او ترا که اگر تو خوری همه نور شوی و اگر او ترا خورد همه دود گردد حکیم شرف الزمان ابو المحاسن ابو بکر از رمق از کمل فضلا و مخول شعرا بوده از مخصوصان شمس الدوله و الدین طغانشاه از ملوک آل سلجوقست که معاشرتش همه با شعرا و ندیمانش

همه

همه شاعر بودند چون عبد الله قرشی و شجاع لنسوی و احمد بدهی و ازرقی و حقیقی و نسیمی در چهار مقاله آمده که روزی طغانشاه سه مهره در شش گاه داشت و احمد دو مهره در یک گاه و کعبتین در دست طغانشاه بنداخت نا سه شش زند سه یک آمد سخت تیره شد هر ساعت دست به تیغ می برده ندیمان چون بسیدی لرزیدند ازرقی این رباعی گفت و به نزدیک بطرمان رفته لباس و نوا آورد ۵ گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد ۵ تا ظن نبری که کعبتین داد نداد ۵ شش چون نگریست عظمت حضرت شاه ۵ در خدمت شاه روی بر خاک نهاد ۵ طغانشاه در اثنای خشم بنشاط آمد و فرمود تا پانصد دینار آوردند و در دهن او پر زر ساختند گویند طغانشاه را علتی حادث شده که بسبب آن فتوری در قوت مباشرت یافت و چندانکه اطبا معالجه کردند مفید نیفتاد ازرقی الفیه و شلفیه را بنظم آورده فرمود تا آنرا مصور کردند و غلامی را با کنیزکی صاحب جمال عقد بسته نزدیک حرم سلطان جای دادند و منظری مشبک گردانیدند و بادشاه را فرمود که صحبت ایشان را نوعی که آگاه نباشند ملاحظه نماید و آن کتاب را پیش ایشان نهاد تا با انواع مختلفه داد معاشرت بستانید بادشاه را بنظاره آن حرارت عزیزی ماده فاسده را منقطع گردانید و آن زحمت بکلی زائل شد فخر الدین خالد از ندمای سلطان سنجر بوده ابو منصور عبد الرشید از معارف خراسان و مشاهیر زمان بوده عبد الرافع بن الفتح جهان فضل بحر علوم از ندیمان محمد سام بوده ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان الدامی در عهد اباقاخان بوده و در کرمان اکثر بسر میبرده مجد همگر که ملک الشعرا زمان بوده و را در شاعری مسلم داشته مولانا سعید در تذکره دولتشاهی آمده که وی مداح خواجه عز الدین طاهر وزیر مدلست که در زمان سلاطین چنگیزیه سالها وزارت خراسان داشت مولانا تاج الدین المشهور بر کن صاین معاصر امیر مظفر بوده بخدمت طغا تیمور خان پیش نمازی کردی و در شاعری منازعا الیه بیستی ابو الفضل عثمان از نکته سنجان مشاهیر است مسعودی شعری در غایت غدوبت می گفته مولانا حسن شاه شاعری شیرین کلام بوده در حبیب السیر آمده که مولانا در ابتدا بملازمت سلطان محمد بن میرزا بایسنقر میگذراند روزی ذکر مطایبه مکوک رسید مولانا هر یک از سلاطین ماضی را بعیبی منسوب گردانیده میر در آخر مجلسی گفت که من چه عیب دارم مولانا گفت در شما غیر کاهلی عیبی نیست میرزا گفت از کجا بر تو ظاهر شد گفت از انجا که میتوانی گفت تا ده هزار دینار بمن دهند و نگوئی و خنده افتاد و پنج هزار دینار دیگر بخشید مولانا گفت این یک کاهلی دیگر که ده هزار دینار نفرمودی اشعارش بیشتر در هزل و طیبت است مولانا بنائی پدرش معمار بود و بنا بران این تخلص داشته بنا بر طبیتی که جبلی طبیعتش بود امیر علی شیر بادی خوش نبوده نوبتی قصیده بر پیش گفت و صله نیافت آنرا بنام سلطان احمد میرزا کرده این قطعه گفت ۵ دختر ترا که بکر فکر مند ۵ هر یکی را بشوهری دادم ۵ آنکه مردی نداشت غمی بوده ۵ زر کشیده بدیگری دادم ۵ امیر علی شیر شنیده در صدد آزارش آمد سفر کرد که شاید منوجه شده پس طلبد چون آن نشد در میان تبریز بملازمت سلطان

یعقوب لازم گرفت و بعد فوت وی بجانب وطن شد هنوز نقارا میر علی شیر باقی دیده بادر آب النهر رفت و در خدمت ملوک آن مملکت روزگار گذرانید و در نهصد و شصت و قبل در ثمان و عشرین و تسعمائه در استیلای لجم ثانی و قتل عام قزاشی بنای هستیش منهدم گردید و اراکتابی است گلستان ارم نام که برحی حقائق و احوال خود و رنظم کرده میرم سیاه مرد و ارسته نیک نهاد پاکیزه اعتقاد بود و گفتن اشعار بسزل آمیز میل داشت ۵ خلق علم کبیر برافراخته اند ۵ آنگاه بکون کس در انداخته اند ۵ این گیر حرامخواره سخت مرا ۵ گویا بی شائسته کردنش ساخته اند ۵ با باعلیشاه از ابدالان زمان بوده عزیب حالتی داشت در اوان سلوک بنابر جذبه حالت رجولیت خود بر سنگ نهاده سنگ دیگر بران چندان زد که ریشه ریش شده بعد ازان آنرا شانه کرده روزی سلطان حسین میرزا را بر تخت روان دیده گفت این چه مرغست که در قفس کرده اند گفتند بادشاه خراسان سلطان حسین میرزاست جواب داد مگر شاه رخ میرزا مرده ازین معلوم شد که بابا از زمان میرزا شاهرخ تا ایام میرزا سلطان حسین در استزاق بوده روزی مولانا عبد الرحمن جامی و شیخ الاسلام و چند علمای دیگر در مجلس بابا حاضر بودند وقت نماز شد بابا بالقصد اقامت پیش رفت این مصرع خواند ۵ ای پری گرمی پری بر بام قصر او پری ۵ جامی بلا توقف اقتدا کرد و شیخ الاسلام تخلف نمود و لیکن میگفت که از نمازهای مدت عمر اینقدر را سید قبول نداشتم ازان دو رکعت ا رعایت کردن احکام شریعت ظاهر پسندیده تر است میرشاهی حجازی نوشته که بابا علیشاه مینت نماز باین بیت کردی ۵ منه ای کبوتر گر پری بر بام قصر آن پری ۵ میتوسیم نامه در گردنت کانجا پری ۵ و بجای فاتحه افتتاح باین رباعی میفرمود ۵ رباعی ۵ راه تو بهر قدم که پویند خوش است ۵ وصل تو بهر صفت که جویند خوش است ۵ روی تو بهر دیده که بینند نکو است ۵ ذکر تو بهر زبان که گویند خوش است ۵ شیخ عبد الواحد فارغی سالکان طریقه زهد و تقوی و طالبان رشد و هدی را وی و غایت ارادت سلوک مینمود و ندا حیانا نظم رغبت مینمود میر سید محمد جامه باف معروف بمیر رباعی در اختراع معانی و افترای الفاظ بدیعا و دم میزد داشت لیکه اغلب فکر رباعی کردی بمیر رباعی مشهور شده در نهصد و شصت در حضرت اکبری اسائش داشت در نهصد و هفتاد و سه درگذشت مولوی از سادات طباطبا است در طفلی هم مکتب میرزا کامران بوده در هند قریب پنجاه سال بسر برده در رجب اثنی و ثمانین و تسعمائه فوت شد سیلی میرزا فلی نام از قبیله اتراک است در تسع و تسعین و تسعمائه بهند آمد بعد چندی درگذشت وقوفی مشهور بمیر واعظ از طبقه اعیان سادات تولدش در هرات است و در مختان توطن گرفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده درگذشت شاه طبیب از سادات نجیب مرید شیخ زین الدین خوافی است تاریخ تولدش ربیع عشق در هرات و هم صفر سنه تسع و تسعین و تسعمائه درگذشته دیوانش پر از اشعار محققانه یادگار - رجای حسین علی خراسی لقب بصراف پسری بد کانش هر در مراسی بود میل داشت بنابران باین لقب اشتهار یافته

از اعیان فضلا و شعرا است بخدمت مولوی جامی وغیره اکابر رسیده علم حدیث از میر کشاه محدث آموخته آخر عمر قصد بیت الله کرده بقزوین وارد شده با میرزا اشرف جهان صحبتهای رنگین نموده ببلده زنجان رسیده درحبس دستگیر و دستگاه متوجه عالم عقبی شد قبرش درجوار مزار شیخ ابوالفرج زنجانیست صاحب نفائس المآثر گوید مولانا در خواب باشاره شیخ نظامی این تخلص گرفته **صالحی منشی** خوشنویس از نبائر خواجه نظام الملک و زیر بوده بدرگاه اکبری منصب انشا داشت اشعار بسیار در مدائح شاهی گفته **میر دوری** در تحریر نسخ و تعلیق ید بیضا داشته در حضرت اکبر شاه بخطاب کاتب الملکی ممتاز گردیده این رباعی از دشهور ؎ تا از نظر آن یار پسندیده برفت ٭ خون دلم از دیده عذیده برفت ٭ رفت از نظر و ز دل نرفتن این غلط است ٭ کز دل برود هر آنچه از دیده برفت ٭ **عزالی** چنگ از نقادان رشته لطافت بوده همواره با همکنان مشاعرات و مناظرات داشته در تحفه سامی گفته که باآنکه هیئت پوز داشت خود را عزالی نام کرده **نوری وندانی** مولانا حسن شاه است که مذکور شد بحسب ارشاد مالک ممالک مزاح کشته از غایت طرفگی اوصاف را بکار برده هجو خود کرده ؎ بزرگوار خدایا بسی پریشانم ٭ که وضع صورت خود را نمیدانم ٭ یقین شدم چو در آئینه روی خود دیدم ٭ که کس بهنده و بنده بکس نمیدانم ٭ مرا نه صورت حیوان نه سیرت انسان ٭ چه نظم هم که نه انسانم و نه حیوانم ٭ وصیتی است که بعد از مزار من یاران ٭ کنند لوح مزارم زهر دو ندانم ٭ بود بلشهر بدین بیتیم چون سنگ انداز ٭ که من بپشتی این شهر رانگهبانم ٭ دو گفش من چو در کشتی بود ولی سی سال ٭ بود زیاده که کشتی بخشک میرانم ٭ سخن چگونه کنم پیش خلق کین و دلیم ٭ بیکدگر نرسند که بلب رسد جانم **مولانا خاتمی** از آغاز جوانی تا انجام پیری بسیاحت گذرانده آخر احرام حرم بسته اراده نمود که بقیه عمر آنجا بگذارند در راه درگذشت **مولانا فتح الله** بلطف طبع موصوف و با مشفقی مواد نزاع در میان بوده **مولانا آنی** شاعر نیکو طبیعت قرب شصت سال در کشمیر بوده **مولا فرقی** تتبع اشعار ساخته کرده شعر بسیاری در خاطر گرفته تلاش طبابت میکرد **مقصود تیر** کرشوش نهایت ذوق و جزالت داشته **شادی رمال** در ضمیران و جمع گوئی مهارت تمام داشته شعر همواری گفته **اسمی** در شاعری همین اسمی داشته **میر جعفر** از سادات بانام ست در خدمت بعض امرای اکبری بسر می برده در شعر و معما سلیقه نیکو میداشت **خصالی** حیدر نام هندی آمده خدمت مهابتخان خانان جهانگیری گزیده آخر در سلک ملازمان شاهجهان منخرط گردید **فصیحی** از اعیان سادات هرات و مشاهیر فضحای بلاغت آیاتست بخدمت حسنخان حاکم دیار خود تقرب داشته چون شاه عباس ماضی در احدی و ثلثین و الف در هرات نزول نمود وی ملازم رکاب گردیده **ولی قلی بیگ** از شعرای شاه عباس ماضی است حالات شاهی بنظم آورده و مثنوی در محاربه افواج ایران با قندهار گفته **وفا هروی** در عهد شاهجهان از بنگاله بهند آمده **رضای سعد الدین** نام از نبائر شیخ زین الدین خوافی بوده طبعی بنظم موافق داشت

میر حسن شیخ در آغاز شعور بهندوستان آمده بخدمت ملا عبد السلام لاهوری در لاهور کتب متداوله دیده و بجرین شریفین رسیده علم حدیث سند نمود پس مراجعت کرده در حضرت شاهجهان بتعلیم پادشاهزاده محمد داراشکوه رسیده و منصب و هزاری یافته و بصدارت کل ممتاز گردید در هزار و هفتاد و رگذشته **اعجاز ملا عطا نام** از شعرای اعجاز کار است عینی از شعرای نامی است این بیتش بغایت مشهور است ۵ نکند رحمت عام تو در آمرزش ما ۵ آن قدر صبر که از کرده پشیمان کردم **میر امانی** اکثر ایام در کابل بسر برده باخر ز مزارع دلکشادار دار مضافاتش نا بالاست که هر سال دوازده هزار من انگور در وصرف دوشاب می شود منه **مولانا زین الدین ابا بکر** وی از مکان آنمکان بوده در نفحات دیرا اویسی نوشته که تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی یافته و دیگر کاریز است که جزیره بانام دارد **شیخ سیف الدین** از مشاهیر زمان خود بوده بعد تحصیل و تکمیل علوم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفته مرید شد در اربعین دوم شیخ انگشت بر در خلوت وی زده گفت برخیز و برون آی و پس از چندی وقت خلیفه اش ساخته جانب بخارا فرستاد بعضی گفتند شیخ در عصر هلاکو خان بوده و در ششصد و چهل و هشت در گذشته و برخی بر آنکه با منکوقاآن معاصر بوده و والده منکوقاآن بانگه متابعت ملت مسیحا نموده در ایام دولت پسر خود هزار بالش نقره بخارا فرستاده تا در انجا مدرسه ساختند و تولیت آنرا بشیخ تفویض فرموده شوباذوق لبیاز دارد **ابو القاسم علی بن الحسن بن ابی الطیب** کاتب حضرت سلطان رکن الدین طغرا بیگ بوده و بعد چندی عزلت گزیده و در آخر حیات با والی انجا رکه نام او ماه بود لعباشقی دل داد و عاقبت سر و کار دل کرده اشعار عاشقانه دارد **تاج الدین اسمعیل** تاج افاضل بوده اشعار نیکو مانده **خواف** همیشه منشای سلاطین باداد و مخول مشایخ علماء و وزرا بوده در تاریخ هرات منقول است که شیخ ملاحده حسن صباح پیش از ظهور عقیده نکوهیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون بر وزن رسید و در آنموضع اشجار کست از کنیزکی پرسیده که اشجار کم چرا است در جواب گفت که رجالنا اشجار نا و بموضع دیگر رسیده بکودکی گفته که چهار آنچه دارم میخواهم چیزی بجزم که چاشت من حاصل شود و بقیه را بفرزندم همان چهار آنچه حاصل برم کودک گفت که شکنبه بجز و حشو نای آنرا بجوز و باقی را بفرزندش بعد ازان بر کمال دانش و فطنت آگهی داده است دلال نموده ازان دیار هجرت کرده و مهنهای معتبر بسیار دارد مثل برآباد و بهذان و خرجرد و زوزن مسجدی است از محدثات لمکان آنمکان و در پیشطاق آن بسنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه پیدا شد و برخی باریدن آغاز نهاد که هفتاد جفت گاو که خرمن می کوفتند از شدت سرما مردند و روز دیگر نوعی غلبه کرده که همه آن مردگان متعفن گشتند و دیگر سنجان است که شهبازی چون **شاه سنجان** ازوی ظهور نموده و افراد طوائف ساکنان آن زمین در جاکه افتاده اند بعلو همت و سمو

ونفاذ امر دارتفاع قدر ممتاز بودند از انجمله سلاطین آل مظفر اند که در خاطمه مجلد اول بیان رفت **شاه شجاع** لقب
رکن الدین محمود نام تربیت از خواجه مودود چشتی یافته خواجه مودود در مزموده که او را شاه شجاع می گفته باشند مراتب
ومعارف او عظیم مشهور و اشعار فصاحت شعارش در السنهٔ صوفیه مسطور **شیخ زین الملة والدین** طنطه حیاتش از
هفتم فلک گذشته و غلغلهٔ آتیش در همه روی زمین سائر **امیر قوام الدین** دست خود را از قتف مسلمانان کرده
هر کس کاغذی باو داد او کتاب فرمودی در مجالس معارف سخن بسیار گفتی وقتی خاشاک از زمین برداشت دو شبانه روز
در باب آن سخن گفت خواجه **غیاث الدین** پیر احمد مدت چهل سال وزیر صاحب اختیار شاهرخ میرزا بود پس ازان
وزارت علاء الدوله میرزا سلطان محمد کرده در ایام سلطنت میرزا بابر فوت نمود **خواجه مجد الدین محمد** ولد خواجه
غیاث الدین در زمان سلطان حسین میرزا بوزارت رسید حکم شد که مهر بر ذوی احکام ومنشورات زند درگاه که بادشاه
بر تخت برآید خواجه در پایان تخت نشسته مهمات ملکی ومالی معروض دارد و این نشستن از دزرا مخصوص بود است **مولانا مجد**
از نیکو طبعان است کتاب روضة الخلد در معارضهٔ گلستان از مصنفات اوست و جواهر اللغت جار الله علاقه را نیز نظم نموده
مولانا مظفر در زمان ملک غیاث الدین کرت بوده مولانا معین الدین در مبارکشاهی آورده که وی وقتی از ملک رنجیده
بجانب شاه شجاع رفت او تجملا جمعی کثیر از فضلا را جمع کرده جهت مولانا مکانی معین ساخت مولانا بدان التفات نکرده
بر کنار دیلوچه شاه بنشست و در میان شاه و دیلوچه و تکیه ماند شاه گران خاطر شده پرسید میان خزر و خراسانی فرق
چیست گفت دیلوچه و بالش شاه از کمال بگذرانیده گفت تا آش کشیدند اکثر ظروف زرین و سیمین بود شاه از مولانا
پرسید که ملک خراسان را امثال این تکلفات رسم هست یا نه گفت اگرچه این تکلفات از قسم طبق و کاسه نیست اما در
کاسهای آنجا آش بیشتر می باشد شاه را این سخن که خوش آمد نگفت خوش آمد بعد از عنایت و رعایت بسیار رخصت
معاودت فرمود مولانا مظفر در خراسان اعتبار تمام داشته او را خاقانی دویم می گفتند دیوان خود را وقت مردن در
آب انداخته که بعد از مظفر کسی قدر سخن مظفر نخواهد دریافت **خواجه مجد الدین** بمکارم اخلاق اتصاف داشته دولت
حضرت جلال الدین اکبر بخدمات متفرقه مفتخر و مباهی میگردیده تا در گذشت ۵ مجنون بزبان حال دایم در دشت ۵
لیلی گویان بگرد وادی میگشت ۵ می گشت همیشه بر زبانش لیلی ۵ لیلی می گفت تا زبانش می گشت ۵ پیوسته
بیاد لعل شیرین فرهاد ۵ میکرد ز تلخ کامی فریاد ۵ جان داد نیافت کام دل از شیرین ۵ شیرین میگفت جان تلخی میداد
قاسمی چند وقت در هرات بسر می برد پس متوجه سیستان گردیده در صحبت ملوک آنملک آسمانشها دیده و هم دران
ایام مولانا والی بان دیار وارد شده در جوش گفت ۵ بیچاره دلی چو نقل هر موزون کرد ۵ از غارتش غارت صد مضمون کرد

چون مهرهٔ حقه باز هر نکته که دید در لوکش نهاده و از دهن بیرون کرده جمعی از معتقدان مولانا دل شبی بسر راه بروی گرفته بزخمی چند مجروحش ساختند چون رمقی چند داشت فرار کرده رو بغراه آورد و در آنولایت روزگار رهنما یافت و باجل طبیعی درگذشت **ابن اجسام** در تذکره دولتشاه گفته که او از خواهست و در هرات مسکن داشته تاریخ جلوس ملک شمس الدین کرت خلد ملکه یافت طرفه آنکه دی پیش از دو ماه نماند جام مقامی یا نام است در یکی از کوههای وی چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در زمستان آبش در غایت گرمی است از شگفتیهای امکان است **شیخ الاسلام احمد جامی** قطب عارفان بوده شیخ ظهیر الدین علیسی که در ملک فرزندان آنجناب انتظام داشت در کتاب رموز الحقایق آورده که بر دست پدرم شصد هزار کس توبه کردند او را ایزد تعالی چهل و دو فرزند کرامت کرده بود بسی و نه پسر اکثر ایشان بصفت علم و عمل آراسته با آنکه امی بود چهار صد کتاب بتصنیف کرده مشتمل بر علوم شریعت و طریقت مثل رساله سمرقندی و انیس النائبین و سراج السائرین و مفتاح النجات و کنار الحقیقت و کتاب الاشعار و ایخجله در میان درویشان و صوفیان موجود و باقی و در فترت چنگیز خان فوت گشته شیخ در سراج السائرین آورده که من در بیست و دو سالگی الحمد را راست نمیتوانستم خواند خدا تعالی از فضل و کرم خود چندان علوم کرامت کرد که در عصر خویش هیچ عالم بر من حرفی نمیتوانست گرفت و سیصد تا کاغذ تصنیف کرده ام که در پیش هیچ استاد درس نخوانده ام از اخی علی اصغر عابدی نقلست که شیخ الاسلام وقتی بکوه پایه نامق بود پدر روی خواجه ابو المحسن نا توانشد خبرش کردند تا آمد فوت شده بود در حوض وضو تازه کرد و نماز پیشین بگذارد و بر بالین پدر نشست و حالش متغیر گشت و در مناجات ایستاد و گفت خداوندا از درگاه تو مرا این توقع نبود که پدر مرا در غیبت بری و حال او بر من ظاهر نباشد و در مناجات تا نماز دیگر همچنان بود و بعد ازان دست دراز کرده زنخ پدر باز کرد و بنشست و بسخن گفتن آمده گفت بدیدم احوال آنجهان و کار بر همه آن باید کرد که پسر میکند و گفت ای پسر چه باید کرد گفت اول توبه کن و کلمه شهادت بگو خواجه چنان کرد شش روز دیگر زنده درگذشت پور بهاشاعری با قدر و بها بوده آغاز کار در خدمت خواجه وجیه الدین طاهر فریومدی بسر برده احوال مائل بوسطی داشت بتدریج از منظوران خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان گردیده و آسا نشها دیده اشعارش اکثر در طیبت واقع **الامام الاجل نظام الدین الکتاب** با وجود فضل همیشه ریاض فصاحت از زلال قریحت او نضارت یافتی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی پس از وصول بسن رشد و تمیز بتحصیل کمال مشغول گشته در اکثر علوم لوای مهارت برافراخت و بنا بر لطف طبع ریاض فصاحت نظم را صاحب نظارت گردانیده مقامی ازان بالاتر تلاش می نمود نادر طلب دامنگیر همتش شده دست ارادت بشیخ سعد الملة و الدین الکاشغری داده مرید گردید

در ریاضات شکرف کشیده برادر رشید صاحب ترشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بجلگه دشت اصفهان جناب نواب زمان از وطن برآمده در جام توطن گزیده مولانا در عز و جاه سر آمد گشت و در سن هشتاد و یک سالگی بسال هشتصد و نود و نه انتقال نمود مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات دیرا از حروف کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و ارادت مولانا از ان بیشتر است که درین مختصر گنجد مولانا عبد الله هاتفی خواهرزاده مولانا نور الدین جامی بوده در نظم مثنوی از شاعران عصر گوی سبقت ربوده تمام خمسه را متتبع نموده در برابر سکندر نامه ظفر نامه تیموری بنظم آورده در نهصد و بیست و هفت نموده تاریخش عزیزی چنین گفته ؎ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ء از شاعر شهان دگر شاعران طلب ء دیگری جامی ثانی چه شد یافته مولانا ذوقی شاعر باذوق مائل بوسطی است ترت حصاریست در غایت حصانت مضافاتش در نهایت نیکوئی است مثل زاده و جنید که همواره مردم نیک ازان دو مکان برخاسته اند شیخ قطب الدین حیدر قطب وقت بوده و حیدریان بوی منسوبند ابدال سنجان شاه سنجان این رباعی در حق وی انشاد نموده ؎ رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین نه کفر نه اسلام و نه دنیا و نه دین ء نه حق نه حقیقت نه طریقت نه مجاز ء اندر دو جهان کرا بود زهرهٔ این ء در تاریخ سیار کشاهی است که ویرا شاه ابدالان می گفته اند مظهر آثار عجیبه و امور غریبه بوده در تالستان بالش درمی آمده و در زمستان میان برف می نشسته گاه ویرا بالای قبه یا شاخ درختی می دیدند که صعود طیور بران مشکل بودی از شیخ نظام اولیا نقلست که شیخ حیدر بارها ازان خود می گفته که ای عزیزان از مغلان بگریزید که با چنگیز خان درویشی است از درویشان خدا که مرا با وتاب مقاومت نیست و این مغلان بحمایت وی بسیاری از ولایت خواهند گرفت و چون این سخن بگفت در ششصد و هژده ناپدید گشت ابو عبد الله محمد بن عبد الله الجندی در سلک افاضل عصر انتظام داشته و از کمل فضحای دهر میزیسته شمس الدین چندی شمس فلک بلاغت مهر آسمان سعادت بود ریاضی و در جمع شعرا بنام ایام ابو الغازی سلطان حسین میرزا منخرط بود و با شاره اش وقایع زمان او را نظم کرده و در حینی که ابو المظفر شاه اسماعیل صفوی فتح خراسان نمود تاریخ را امیر المومنین حیدر علی بن ابی طالب یافته و فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده فزونی نهایت کرم سخن و چرب زبان بوده وقتی متتبع خواجه حافظ کرده نابینا شد نویدی همیشه بسیاحت گذرانیدی و ملازمت عاقلان لازم گرفتی ظهوری با وصاف حمیده متصف و شاعری خوش قریحت بود بعضی ترشحاتش نوشته اند از مشاهیر شاعران و رواوی نظم و نثر سحر آفرین بدکن آمده در خدمت ابراهیم عادلشاه قربتی عظیم یافت او و ملک قمی هر دو خواجه تاش بوده و با هم بکمال مودت داشتند و اکثر کتب بشارکت یکدیگر تصنیف

کردند چنانچه مولانا ظهوری در دیباچه خان خلیل سهیم و عدیل ملک الکلام است و این هر دو نسخه منشات بنام ابراهیم عادلشاه بست و سا قینامه بنام نظام شاه و الی احمد نگر گفته و چند زنجیر فیل پربار از نقد و جنس صله یافته گویند وقتی نظام شاه صله با و رسانیدند در قهوه خانه بود در رسید طلبداشته قلم برداشته بر شقه کاغذی نوشت تسلیم کردند تسلیم کردم و فالش در دکن است **امیر حسین کفری** در شکفته نویسی هنگامه بسیاری از شکسته نویسان در هم شکسته در شعر نیز مضامین تازه بکار برده **مولانا سلطان حسین** در سلک مردم صاحب ادراک انتظام داشت و گاهی شعری می گفت **مشهد مقدس** از اعظم بقاع عالم و کعبه حاجات طوائف بنی آدم است این ولایت در ازمنه سالفه به طوس اشتهار داشته طوس صبل عرض اوما در مجمع الغرائب مرقوم که بنواحی طوس بر قله کوه چشمه است شب جمعه آواز نائی نائل از ان برآیند درویشان شب جمعه انجا احیا کنند بعضی شتر و گاو و اسپ آبی را دیدند که از ان چشمه برمی آمده و باز در و میرفته و ایضاً در حدود طوس زمینی است که یکسفر جمل او صد و پنجاه من تمر دیباعث آبادانی طوس طوس بن نوح بوده چنانچه در شاهنامه منظوم ست و امروز آنجا که مشهد منور امام شهری بود سنا نام از توابع طوس در احادیث آمده که هر کس از سر ارادت زیارت آن مرقد معطر کند ثواب هفت حج دریابد در جوار شهر مزار فیض آثار پیر علی آموست که هر کس بران مرقد سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد مقسم بدوازده بلوک است منجمله بلوک **اخلومد** و **ابشاران** نیز از جاهای نیک آنجاست از مردمش **احمد بن مسروق** از اقطاب بوده و با قطب المدار صحبت داشته **گفت** تقوی آنست که بگوشه چشم لذات دنیا ننگری و بدل نیز تفکر نکنی **ابو نصر سراج** در اطاوس الفقرا می گفتند در فنون علوم کامل بوده از وی نقلست که هر جنازه از پیش قبر من بگذرانند مغفور باشد بحکم این اشارت اهل طوس جنازها پیش خاک وی آورند و زمانی بدارند آنگاه ببرند **معشوق طوسی** از عقلای مجانین بوده و نماز نمیگذارده امام محمد غزالی میفرمود که روز قیامت صدیقان را این تمنا بود که کاشکی خاک بودندی که محمد معشوق قدم بران نهادندی روزی در جامع طوس آمد شیخ ابوسعید مجلسی میداشت بندی بر قبا زد شیخ ابوسعید خاموش ماند بعد از ساعتی گفت ای سلطان وای سرور بندقبا بگشا که بند بر آسمانها و زمینها نهادی **شیخ ابوبکر بن عبد الله النساج** از اصحاب شیخ ابوالقاسم گرکانیست از وی پرسیدند که وید ار مطلوب را بچه توان دید گفت بدیده صدق و در آئینه طلب **گفت** توکل آنست که منع و عطا را جز از خدا نه بیند **حجة الاسلام محمد بن احمد الغزالی** شافعی مذهب بوده و احوال پیش شیخ احمد ماذکانی کسب علوم نموده پس از ان صحبت امام الحرمین ابوالمعالی جوینی را لازم گرفت تا در جمیع علوم کامل گردید چنانچه وقتی کتاب مبجول تصنیف کرده بامام الحرمین عرض کرد گفت مرا زنده در گور کردی چه تالیف تو تصنیف مرا بوسید و چون آوازه منتشر شد خواجه نظام الملک وزیر وی را با عزاز تمام

طلبیده تدریس مدرسه نظامیه تفویض نمود و آخر ترک همه گفته سالک مذهب تفرید گشت آورده اند که او هفتاد و دو نوع علم خوانده بود که شاید کسی دو یکی از انها باشد و چون از هیچکدام مطلبش بحصول نانجامید رجوع باهل تصوف کرده در خدمت ابو علی فارمدی یافت آنچه یافت پس عازم حج گردید در حین معاودت بدمشق چند وقت بسر برد و احیای العلوم و جواهر القرآن را تصنیف آنجا کرده و به بیت المقدس شد و قصد مصر فرمود و بعد ازان بوطن خویش آمده مدرسه جهت طلبا و خانقاه بواسطه صوفیه بنا کرده روزگار خود را بمثوبات اخروی صرف مینموده تا در پانصد و پنج هجری از مقر فنا دار البقا رحلت فرموده تاریخ ولادتش چهار صد و پنجاه بود آورده اند که ویرا نه صد و نود و نه تالیف و تصنیف بوده و گاهی بنا بر جودت طبع شعر میگفته

شیخ احمد غزالی از اصحاب شیخ ابو بکر نساج تصانیف معتبر و رسائل بسیار دارد یکی از انها سوانحست که لمعات شیخ فخر الدین عراقی بر سنن آن واقع یکی از فصول سوانح این است که معشوق بهمه حال خود معشوق است و هیچکس در نمی یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغنا باشد و عاشق بهمه حال خود عاشق است و همیشه معشوقش در یابد بی افتقار صفت او بود و در شرح دیوان آمده که بامام احمد گفتند تو خود را درویش پنداری و چند طویله اسپ و استر داری فرمود راستست اما مبنج طویله را در کل زده ایم و نه بدل آورده اند که اگر او لیاسیل مال کند برای راحت فقراست چنانچه آبی که بقوت از چشمه جوشد و گاهی که بر او افتد آن آب کی گذارد که گاه بگاه راه یابد بزر یقین بمثابه آلبست و دل عارف بمثابه چشمه و دنیا بمنزله گاه گاه مجاری احوال خود را بنظم بیان می فرمود **ابو عبد الله ترغیدی** از اجله مشائخ طوس نام وی محمد بن محمد بن الحسین بابو عثمان حیری صحبت داشته پس در سنه خمسین و ثلثمائة فوت کرده **قال** طوبی لمن یکون له وسیلة الی غیره **قال** ترک الدنیا للدنیا من جمع الدنیا **قال** الله تعالی بنده خود را از معرفت خود چیزی بدهد و بآن مقدار بلا بر وی گمارد تا بقوت آن معرفت بلا را بری دارد **خفت** دور باش از تمیز در خدمت کسانی که ایشان را در خدمت ممتاز گرانی ظاهر نمانده اندیش همه از خدمت کن تا مراد حاصل شود و مقصود و مونت نگردد **بابا محمود طوسی** از سرپدان شیخ عبد الله بوده وقتی شیخ عبد الله حبی در ولیشان را در اربعین نشانده بود یکشب خادم خانقاه را گفت که امشب دو درویش را در وی قوی خواهد رسید واقف باش که بیخودی نکند و از خلوت برون نرود خادم حاضر بود ناگاه بابا محمود لغزه زنان برون جست دیگ درویش دیگر که نام وی هندو الیاس بود در عقب وی برون جست خادم در پی ایشان دوید هندو الیاس را رسیده گرفت و بابا محمود در دیگوه و صحرا انها را هندو الیاس بحسن تربیت و سیاست شیخ فی الجمله بحال آمد و بابا محمود همچنان مجذوب ماند از وی خوارق بسیار ظاهر شد **خواجه نظام الملک** از کافیان زمان و وداهیان دوران بوده و دریازده سالگی حفظ قرآن کرده و باین شادان روزی چند بپایان رسانید آخر

از و رنجیده بخدمت چغربیگ سلجوقی پیوست وی مشیر صاحب تدبیر الب ارسلان که برادرزاده اش بود گردانید
الب ارسلان چون شاه شد امیر الملک کندری را کشته وزارت باو داد تا مدت سی سال بدان قیام داشت
منقول است از خود خواجه که گفت در بدو حال که ملازم الب ارسلان گشتم او را سفری پیش آمده مرا که استطاعت
استعداد سفر نبود ماندم و در حین غلبه فکر وضو کرده مسجدی که در آمدم کوری فریاد بر آورد که در اینجا کیست من مشغول
نماز بودم جوابش ندادم و برا چون خاطر جمع شد که کسی نیست بنزدیک محراب آمده کوزه مملو از دراهم برون آورده
و رمی چند بران افزوده باز در انجا دفن کرد بعد از لحظه که برون رفت من آن نقود را برداشته در وجه ضروریات
سفر بکار بردم چون بوزارت رسیدم روزی در بازار کوزه گران را دیدم گفتم تا کجا نه اش برند پس بخلوت طلبیده
بتقریب پرسیدم که زر گم کرده را یافتی یا نه گفت حالا یافتم گفتم چگونه گفت واقف آن زر جز خدا کسی نبوده
که من باحدی نگفتم چون ایشان حالا یاد دادند یقین بست که اطلاع داشته باشند پس یافتم آنچه گم شده بود و زر گفت
آنوجه او را باز دادند الغصه در اواخر خاتون سلطان ترکان خاتون بنا بر نفاق و خفیه بسلطان گفت نظام الملک
دوازده پسر دارد ولایت بالیشان داده مزاج سلطان برگردید پیغام داد که اگر ترا در مملکت شرکتی باشد باز نما و الا بی
اجازتی من بعضی ولایات به پسران چرا دهی اگر اینین شیوه نگذاری مبنهاد الادوات از پیش و دستار از سر بردارند
خواجه جواب داد که وزارت من بسلطنت سلطان وابسته است سلطان در غضب آمد فرماند اد که دیوان خاتون
تاج الملک متی بتحقیق مهمات خواجه پردازد مقارن آن حال سلطان از صفاهان جانب بغداد در حرکت آمد و خواجه
نیز از عقب وی توجه نمود در اثنای راه یکی از فدائیان حسن صباح زخمی جان گزای بوی رسانیده در بیست چهارم
رمضان سنه خمس و ثمانین و بیمانه که سلطان ببغداد رسید از فوت خواجه خبر یافت زمام امور وزارت را بخواجه
تاج الملک داده خود بشکار رفت و در سیوم شوال سال مذکور مریض گشته ببغداد معاودت نمود و در منتصف ماه
بعد از شهادت خواجه بهمده روزه درگذشت معزی در آنروز این قطعه بگفت ۵ رفته در یک مه بفردوس برین دو خورشید
شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر ۵ کردنا که قهر یزدان عجز سلطان آشکار ۵ قهر یزدانی به بین و عجز سلطان نگر ۵ فردوسی
از دیهی بوده شاداب نام و منصور اسم داشت کنیتش ابو القاسم چون متولد شد پدرش فخر الدین احمد بخواب دید که منصور
بر بامی بلند بر شد و بر هر چهار طرف نوزده از هر طرفی آوازی شنید که تعبیرش این کردند که آوازه بچهار رکن عالم
رسد و ایام دولت سامانیه و قیقی اندک زمانی بنظم شاهنامه پرداخته کشته گردید چون نوبت بآل ناصر رسید و نوبت
بسلطان محمود آمد بنظم آن کتاب میل فرموده عنصری بتکلف و تکلیف هر چند وقت حکایتی انشا میکرده چون آوازه خواهش

سلطان بهر جهت رسیده فردوسی از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند بنظم آورده همه کس پسندیدند سلطان شنیده
فرمان طلب فرستاد فردوسی چون بشهر در آمد قضارا به بابک ندیم سلطان باز خورده بمنزل او فرود آمد و در همانشب
داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده ببابک داد سلطان دیده پسندیده و باحضارش فرمانداد چون بمجلس رسید در بدیهه
گفتن امتحانش فرمود و مورد قبول گردید حکم شد تا در پهلوی قصر سلطان جای برای فردوسی بسازند هر داستانی که بنظم می آورد
بنظر سلطان می رسانید نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فردوسی شاه نامه را در طوس گفت و صله آنرا میخواست
که جهاز دختر خویش سازد آن کتاب را بغزنین آورد و بپای مردی خواجه بزرگ احمد حسن آنرا بگذرانید سلطان بهت
صله آن با منازعان خواجه اندیشیده جمله گفتند که پنجاه هزار درم کافیست زیرا که فردوسی مرد رافضی و معتزلیست
چون سلطان بتعصب عالی داشت این تخلیط در وگرفت و از پنجاه هزار درم سی هزار موقوف کرده فرموده بیست هزار
درمش فرستاد او آن مبلغ را بحمامی و فقاعی داده چنانچه در اکثر کتب مذکور بیتی چند در هجو گفت و بطبرستان شد
و سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت این کتاب بنام تو کنم چه همه آثار و اخبار اجداد تست شیرزاد
دیرا بنواخت و گفت محمود خداوند منست شاهنامه بنام وی راکن و در روزی دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاد
و گفت هجو او بمن بفرست و دل خود باوی خوش کن پس آن پنج بیت را بشست فردوسی چند بیت در عذر خواهی گفت
اکثر شعرا و یرا ستوده اند زیاده شرح حالش موجب اطناب دیده از اقوال دیگر مختلف احتراز کرده بر بنقدر اکتفا نمود
اسدی بعضی استاد فردوسیش میدانند و میگویند که چهار هزار بیت آخر شاهنامه متضمن حال استیلای عرب بر عجم
وی باشاره فردوسی گفته اما چندانی بصحت نه پیوسته شاهدی و شاعری اسدی مثل شعر گرشاسب نامه نیست که
از نخست تا انجام چیده و سره است خواجه منصور در سلک کافیان زمان انتظام داشته و در خدمت امیر خدائی
داد بسر برده بعلت مصادره مفید گشته در حینی که مجلس موت بر او عارض گردید این بیت بدو فرستاد ۵
رمق پیش نمانده است زبیمار غمت ۵ قدمی رنجه کن ای دوست که وامیگذرد ۵ آمیر بنا بر رفت بدیدنش شد صاحبش
بر سر دیوان احوالش از عزیزی پرسید این بیت وی خواند ۵ منصور زغم بر بست دار است ۵ از جور تو و
جفای مردم ۵ مولانا سلطان علی در خط نسخ و تعلیق از مشهوران جهان بوده گاهی بشعر گفتن میل میکرده مولانا
عبد الصمد اکثر خطوط را در غایت جودت تحریر مینمود و شعر را نیک می گفت میرزا اصغر خواجه تاش نظم و نثر
بوده مولانا مانی از منظوران ابو الحسن میرزا پسر سلطان حسین میرزائی بالغرای بوده نظم خوشی می بندد
اشرفخان میر منشی نامش محمد اصغر از سادات حسینی ست بدرگاه اکبری منسلک در هند درنگذشته در خوشنویسی

مهارتی داشته وگاه گاهی شوگفتن راعلاوه کمالات کرده **احمد میرک صالحی** ازنیکو طبعان آنشهر ومکان بل از اعیان خراسان بوده درسلک ملازمان شاه طهماسب رسیده واوائل حال مائل بوسطی داشت تا آنکه مکتوبی از ملک روم رسید مخروج بعبارات مشکله تازی وترکی هیچیک خواندن نتوانست مشارٌ الیه بی عزو راز برخواند پس بکتابی خاص ممتاز گردید پس از چند وقت بوزارت ولایت خود سرفراز گردید احیاناً بشعر پرداختی **محمد میرک صالحی** برادر اعیانی احمد میرکست ودرمدرسه آدمیت نکرارد رس مردمی کرده گاهی بشعر هم تلاش میکرد **مولانا غزالی** اینابدکن وارد شده چنانچه باید اختر مراد اوش صعود نمود علی قلیخان زمان شخصی را باچند راس اسپ وهزار روپیه بوی فرستاد مهماعبش درخواست نمود واین قطعه کرعنین سرغزالی اشاره بهزارست نوشت ۵ ای غزال بکوی شاه نجف ۵ که سوی بندگان بیچون آئی ۵ چونکه بمقدرگشته آسمان ۵ سرخود گیروزود بیرون آئی ۵ پس سالها باوی بود نقش بدیع را درزمان بنظم آورده درعوض بهر بیتی یک علائی صله یافت وقت گشته شدن خانزمان بدست ملازمان اکبر شاهی افتاده از متطور انشد وبخطاب ملک الشعرائی رسید بعد چند بمرک فجاة درگذشت درسرکیج گجرات مدفون است ۵ بود کیجی غزالی ازمعنی ۵ مدفنش خاک پاک سرکیج است ۵ بعد یک سال سال تاریخش ۵ احمد آباد وخاک سرکیج است عدد اشعارش هفتاد هزار بیت ازمنشور انش اسرار مکتوم ورشحات الحیات ومرات الکائنات مولانا **ابن علی** واقفی تخلص دردکن آمده بایالت رسید ۵ شد مکرر بهمه اوضاع جهان بیش نظر ۵ جزغم عشق که تاحشر مکرر نشود ۵ **شیخ رباعی** بکمالات صوری ومعنوی محلی بوده کلامش ازنظم ونثر درنهایت عذوبت واقع **میر عرب شاه** بسیرضیه وشیم مرضیه موصوف بنابر موزونی طبع شعر میگفته **میر باقر ولد میر عرب شاه** برمطالعه بعضی متداولات گذشته حسن کلام استعداد تام درنثر ونظم بهم رسانیده **مولانا عبد العلی** نجاتی درسلک خوش طبعان زمان انتظام داشته دراشعار کر مطائبات خوش بکار میبرد منه ای کاسه توسیاه دیگ توسفید ۵ از آتش وآب بریده امید ۵ آن شسته نمی شود مگر از باران ۵ واین کرم نمیشود مگر از خورشید ۵ ای خواجه که عمر تو فزون از شصت است ۵ برجوان تو هرگز نکسی نشست است ۵ آن مکر لشکر چنگیز خان است ۵ کانرا همه عمر کس نشکست است ۵ **درویش نظام** ازمردم بانام آنمقام است بشیوه درویشی روزگاری گذرانیدگاهی شعرهم میگفت **قاسم ارسلان** ازمستعدان زمان بوده دردقائق خطنویسی وخوشنویسی فائق برهمکنان ودرشیوه تاریخ گوئی وشعر راجح برافران وجه تخلصش آنکه پدرش ارسلان نام داشت یا ازاولاد ارسلان جاذب ست که ازجانب سلطان محمود حاکم طوس وغیره بوده این ازملازمان درگاه اکبر است **محمد هاشم مردمی** مردم دیدهٔ هنرودیدهٔ مردم صاحب نظر بوده

گاهی زبان بشعر آشنا میکرد **مولانا محمد رضا** بطبع سلیم لوای شاعری خوش افراشته **اقدسی** بلطف طبع و وقت سخن ممتاز از همکنانست **نقی پیرزاده** مزاح دوست شیرین گفتار بود در هند بروش ملازمت و تجارت بسیار گذرانده **میر عزتی و نسبتی و میر عرب** بدیهی از سادات رضوی **والفتی و ناوری** که در عهد اکبر بهند هم وارد شده از جملهٔ شعرای آن دیار اند **ثنائی** خواجه حسن نام بصفات حسنه اتصاف داشته در اختراع مضامین دقیقه بطور قصائد انگشت نمای روزگار بوده حکیم ابوالفتح از روی ظرافت او را نیکی مادرزاد می گفت در اوائل بخدمت سلطان ابراهیم میرزای صفوی متخلص بیکاهی بسر میبرد پس بهند افتاده از درگاه اکبر بادشاه نوازش یافت **مشرقی** مرزا ملک نام شاعر کامل منزل بود چندی با حسن خان شاملو بسر برده آخر باصفهان در خدمت شاه عباس ماضی انتظام یافته **حاصل شاه** با فرنام از اعیان سادات مشهد مش است خادم روضه رضویه بوده در عهد جهانگیر بهند آمده اعتبار بهم رسانید **حسینی محمد حسین** از اکابر سادات مشهد است نوکر شاهجهان بادشاه بود در بنگاله بیگذرانید بامرزا صادق مصنف کتاب صبح صادق اخلاص داشته **دانش میر رضی** نام زبانی ملیح و کلامی فصیح داشته بهند رسیده از شاهجهان بادشاه و بادشاهزاده دارا شکوه نوازشها یافته صد تومان صله این بیت یافته **ع** تاک اسیراب کن ای ابر نیسان در بهار ۵ قطره نامی می تواند شد چرا گوهر شود ۵ بعد چندی در کن بخدمت قطب شاه پیوست و آخر بامیران مراجعت نمود **راقم مرزا سعد الدین محمد** نام پدرش حاجی غیاثا بهند تجارت میکرد و مرزا سعد الدین محمد بخدمت اسلامخان شاهجهانی حاکم بنگاله در غایت اعتبار و حرمت بسر میبرد بعد مدتی بخراسان رفته و زیر هرات گردید **میر سیری** ملقب نیافته از سادات رضوی مشهد است ابراهیم خان صاحب شیراز او را ملک الشعرا کرده بود **مولانا حسین** کاشی روزی مطلعی پیش میر خواند میر گفت این چیزی نبود که ما را از جاده راه دهد مولانا گفت چیزی شما را از جاده راه دهد چوب ساربان است **تمثیل** عزیزی شعر پیش محمد وحی خواند وی بنا انصافی گفت این کلام ناخنی بدل نزده گفت من شعر برای شما آوردم نه ببر و پلنگ که ناخن زند **حجت مرزا مهدی** نام شاعری معروف صاحب دیوان است **صالحا** شهدی شاعری بوده که دیوانه وش بیگذرانید **میر عرفی** شاعر معروف اینجاست **قسمت محمد قاسم** نام در فن طلاگوئی ماهر بود **قاسم دیوانه** شاعر بر جودت شاگرد مرزا صائب است **احسان مقیما** نام از فصیح البیان آنجاست **رضا صالح** متقی شاعر نیک طبع بود در رازی در اصفهان متوطن بوده زبانی ملیح داشت سائر مدتی در صفاهان بکسوت درویشان گذرانده مرزا صالح شاعر صافی طبیعت بعلاقه تجارت وارد هند شده بود **طغرا** از مستعدان زبان دانشی سرکار شاهزاده مراد بخش بن عالمگیر بادشاه بوده در وادی شعر دیباچه داشته

منشاش عالمگیر و اشعارش دلپذیر عارف از شعرای مشهور مشهد است نظیر از بی نظیران آنجا است و اصف
ملا ابراهیم نام از شاعران نامی است میرزا هدایت الله در مشهد بامر قضا قیام داشته و شعر نیکو میگفته نیشاپور
طوس صبا عرضش لولا از شهرهای مشهور خراسان است بعضی از ابنیه طهمورث میدانند اما اشتهر آنکه شاپور بن
اردشیر بنا کرده صاحب گزیده آورده که اردشیر نه را که بین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور بحکم رغبت آنرا
از وی درخواسته او مضایقه نمود و فرمود که تو نیز شهری بنا کن نشاپور ساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه و شاپور
میگفتند تا بمرور ایام نشاپور شد نه بزبان فرس شهر است در عجایب المخلوقات آمده که نیشاپور را ایران شهر خوانند
و صاحب عجایب البلدان آورده که دراز منه سالفه آنرا امهات البلادی گفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا
در تمام خراسان مثل او جائی نیست سه کرت بزلزله خراب گردیده در مجمع الغرائب مرقوم که در آنجا اسیائی بوده که پیوسته
باو شش میگردانیده هیچ استاد در صلاح محتاج نبود هر گه گفتی بحق یونس نایست نایستادی تا مقصودش حاصل شدی و چون
باز گفتی بحق یونس بایست استادی در مسجد جامع آن حوض سمین ساخته بودند که چهار صد کس گرد آن می نشستند و وضو
می ساختند در پانصد و هیچ از دست چشم عزفتور عظیم دران شهر راه یافته در ترجمه یمینی مذکور است که بسال چهار صد و یک
در دیر بنه قحط شد که صد هزار آدمی از پیر و جوان بگرسنگی گذشته یکی از معارف پیر شیخ ابو طیب که یکی از دانشمندان
آن بلده بود در آمد و گفت دران ایام شب هنگامی از فلان کوچه میگذشتم ناگاه حلقه کندی در حلق من بند شده کار
بسر حد اختناق رسید یکبار عجوزه دو دیدم هر دو زانوی خود را چنان بر خصتین من زد که مدهوش شدم آنوقت بهوش
آمدم که جمعی بر سر من آمده آبی بر دیم باشید طاهر آنجماعه سر وقت من رسیده بودند مدت سه روز صاحب فراش بودم
چون بقدری صحت یافتم بقصد ادای فریضه صبحگاهی سوی مسجد شدم و بنا بر اقامت اذان بر منار بر آمدم گاه گاه کمبندی
گرفتار شدم و ستارم و قایه حیات شده عوض سر دستار داده جان بردم در غلبه چنگیز خان چنان خراب شد که دیگر کجا لت
اصلی نرسید و از قرار روز شماره مقتولان آنشهر کردند سیصد و چهل هزار کس بحساب آمد از نفائس آنشهر گان
فیروزه است دیگر ریواجی که بدان لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند مولانا معین اسفزاری در تاریخ نهاوند شاهی
آورده که وقتی جهت از خلفا بنو عباس ریواجی از و برده اند که بوزن معهذه من بود و در یکی از کوههای نیشاپور چشمه ایست
شیخ ابو القاسم کرکانی روزی بر بادیانی سوار شده بران چشمه رفت و مادیانرا بسته بنماز مشغول گردید اسبی
از چشمه بر آمد بادیان جفتی خورد از ان بدت مهود کره غریب بی نظیر بوجود آمده شیخ بآن طمع دیگر بار مادیان را
بران چشمه برد یک تاکه اسبی از چشمه بر آمده کره را با خود رانده بچشمه در رفت و ناپدید شد شیخ هر چند کره را فریاد زد

فائده گشید باینوجه بقیش کره کان مانده مردم نیک نیشاپور از حد و عد بیرونند نبا بر التزام فائده بذکر چندی که عظیم مشهور ند شروع می کند **ابوحفص حداد** بادشاه شائخ بوده **گفت** خوف چراغ بود که خیر دشر آن توان دید **گفت** فقر درست نیاید تا دادن دوستر از گرفتن نداری **گفت** از معصیت کفر آید همچنان که از تب مرگ **گفت** معاصی برید کفر ست چنانکه زهر برید مرگ عثمان خیری اهل طریقت گفته اند در دنیا چهار مردند که پنجم ندارند **ابوعثمان خیری** در نیشاپور رسید در بغداد ابوعبدالله جلا در شام عبدالله دری **گفت** مرد تمام نشود تا در دل او چهار چیز برابر نگردد منع و عطا و عز و ذل **گفت** عاقل آنست که از هر چه میتر سد پیش انا نکه در ان افتد کار آن بساز د **حمدون قصار** در تقوی چنان بود که شبی بر بالین دوست بود در حالت نزع چراغ بنشاند و گفت این ساعت از دار ثست رو انباشد سوختن آن **گفت** من نیکو خوئی را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را نشناسم الا در بخل **ابوعلی دقاق** امام وقت خود بوده آورد ند که امیر علی حاکم کرمان از وی پندی درخواست **گفت** تو مال دوستر داری یا دشمن خود امیر گفت همه کس مال را دوست دارند شیخ **گفت** چرا مال خود را در دنیا گذاری و مظلمه که دشمن تست با خود بآخرت بری **ابوالقاسم نصرآبادی** شیخ اهل حقائق بوده گویند چهل حج بر توکل کرده بود یکروز در مکه میرفت سگی را تشنه دگرسنه دید گفت که سیخ د چهل حج بیک نان یکی امده نانش داد حجها بخرید د گواه گرفت دی آن نان پیش سگ افگند صاحب واقعه آن بدید از گوشه بر آمد و شتی چند بر شیخ زد و گفت ای احمق پند اشتی که کاری کردی گفت پدرم بهشت بهشت . و کندم بفروخت در یک نان هزار دانه پیش است **گفت** هر که شکر نعمت زیاده کند نعمت او زیاده کنند و هر که شکر منعم بجا آورد محبت موفقش افزون کنند **احمد حرب** زبده زمان و قبله عباد بوده یحیی معاذ رازی وصیت کرده که مادرش وقتی مرغی جهت وی بریان کرده بود احمد گفت این مرغ روزی بر بام همسایه که لشکری بوده رفته و دانه چیده حلق مرا نشاید **ابواحمد مرقش** از اکابران اهل تصوف بوده روزی اصحاب از وی وصیتی خواستند گفت بر کسی روید که او شما را بهتر از من باشد و مرا بکسی گذارید که مرا به از شما بود از وی پرسیدند که بنده بچه چیز دوستی خدای تعالی حاصل کند **گفت** بدشمنی آنکه خدا دشمن دارد **گفت** تصوف حسن خلق است **ابوحمزه** در تذکرة الاولیا آمده که روزی جنید ابلیس را دید که بر گردن مردم می جست **گفت** ای مرند شرم نداری از این مردمان ابلیس **گفت** مردمان کدامند مردم آنها نند که در شونیزیه بخلوت نشستند که جگرم بسوختند **گفت** بیا مدم تا شونیزیه ابوحمزه آواز داد که کذب الملعون زیرا نکه اولیای خدا ازان نزدیکترند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع افتد **گفت** توکل آنست که بامداد برخیزی از شب بادت

نیاید وچون شب شود روز از یارت رفته باشد گفت غریب آنگه از الفت متوحش باشد ابو بکر قرا از اجلهٔ مشایخ بود شیخ عمر گفت اگر من ابو بکر را ندیده بودمی صوفی نبودمی ابو عمر بخیداز اکابر مشایخ بود گفت هرکه راست بایستاد هیچکس با او کژ نشد گفت تصوف صبر کردن ست در تحت امر حق میره نیشاپوری پیری بود بزرگ از صوفیان ملامتی با خادمی جای رفت ویرا آنجا قبولی عظیم شد و مریدان بسیار پدید آمدند ازان بریخ آمد بسر بالائی شده بند آزار بگشوده بول آغاز کرد وچنانچه جامه اش وجاهای آنجمع بیالود همه از وجد اشدند و انکار کردند پس بچشمه رفت وخود را شست و آنجا دم را گفت که انکار نکنی که بیک بول آنهمه هجوم را از خود رفع کردم که موجب رعونت شده بود خالوی نیشاپوری احمد نام ویرا مریدی بود محمد بن حسن نام همه دنیای خود بدوی پاشیده بود وقتی که از دنیا میرفت کارسازی کفن وی کردند گفت من کفن شما را نخواهم که او خود مرا در کنار عنایت گرفت این بگفت وجان داد حسین بن محمد بن موسی السلمی از کبار مشایخست باعبد الله منازل و ابو علی ثقفی صحبت داشته و شبلی را دیده بود مجاهده دائم داشت هرچه داشت بفرزندست داد بصدقه داد گفتندش برای پسر هیچ نماندی گفت اگر صالحست هو یتولی الصالحین واگر مفسد من آلت فساد نگذارم شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نام وی محمد بن حسین بن محمد موسی السلمی است مصنف تفسیر حقائق وطبقات مشایخست وغیر آن مصنفات بسیار دارد مرید شیخ ابو القاسم نصر آبادی وخرقه از دست وی دارد وصاحب کتاب فتوحات مکیه گوید در محرم سنه سبع وتسعین وخمس مائة بمرو من وحشی تمام قطاری شتر بخانه دوستی رفتم شاید هموانست یابم ازان حیرت و دهشت بادی سخن میگفتم ناگاه دیدم سایه شخصی ظاهر شد از جایگاه خود برجستم که کسی باشد که مرا نزدیک وی فرصتی حاصل آید مرا معانقه کرد چون تامل کردم که شیخ عبد الرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسدانی متمثل شده است بادی گفتم که ترا در اینمقام می هیچم گفت در اینمقام روح من قبض کردند تو می اثنی عشر دار بعمامه ابو علی ثقفی نام وی محمد بن عبد الوهاب ست ابو حفص حداد و محدون نصار را دیده بود در نیشاپور امام و مقدم زیسته اکثر علوم شرعی را فرو گذاشته بعلم صوفیان مشغول گشت و فاتش ثمان وعشرین وثلثمائة شیخ فرید الدین عطار در نفحاتست که وی ابتدای عطاری کردی روزی درویشی از وطلب چیزی کرده عطار ملتفت نشده گفت ای خواجه باین ولوع خواهش وتعلق چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانچه تو درویش گفت تو همچون خواهی مرد بر خور کاسه چوبین که داشت بزیر سر گذاشته الله گفته جان بداد از مشاهده الصورت عطار را حالت حاصل آمد از مرکان بر خاست وهرچه داشت ایثار نموده ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال گذرانید پس بزیارت الله رفت

بسیاری از مشائخ را دید و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهداء مجد الدین بغدادی پیوست و خرقه پوشید صاحب مجالس العشاق آورده که شیخ در اوان طفولیت نظر تربیت از شیخ قطب الدین حیدر یافته و حیدر نامه بنام وی نظم نموده بعد از کسب کمال قریب هفتاد سال بجمع ساختن حکایات صوفیه پرداخت همچو پس از اهل طریقت را ایمن تنه دست نداده شخصی از بزرگی که عارف طریق طریقت و واقف وادی حقیقت بود پرسید که در شیوه مجاهدت و معاملت فرق میان شیخ عطار و مولوی روم چه بود گفت مولوی چون شهبازی بوده که بیک طرفة العین خود را از تخت طریقه بقله حقیقت رسانیده و شیخ عطار مانند موری بآهستگی آن طریقت پیمودی و بر جزو جزو حقیقت آن راه رسیده آورده که وی را چهل رساله نظم است از مثنوی وغیره و دیوانش چهل هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و آنقدر اسرار توحید و از واقع موحید که در اشعار وی اندراج یافته معلوم نیست که در سخنان هیچیک از طائفه یافته شود و کلام او را تازیانه اهل بیت سلوک گفتند کتب مثنوی وی بدینموجب است که الهی نامه اسرار نامه مصیبت نامه وصلت نامه بلبل نامه هیند نامه جواهر نامه پسر نامه منطق و لد نامه حیدر نامه اشتر نامه جواهر نامه الذات مظهر العجائب منطق الطیر کل و بر مزشرح القلب و از منثورات تذکرة الاولیاء و احوان الصفا امروز سند اول فوتش در قتل عام نیشاپور هنگام چنگیز خان در تذکره دولتشاهی آمده که مغول شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را بمن بخش که خون بهای وی هزار درم میدهم شیخ گفت مفروش که بهتر از نیم خواهند خرید دیگری گفت این مرد را بمن بخش که بجز بهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که پیش ازین کمی ارزد مغول بقهقهه رفته شهیدش ساخت در ششصد و بیست و هفت قتیل است و ثمانین و خمسمائة مطابق این قطعه تاریخ ۵ شیخ عطار آنفرید روزگار ۵ مرشد شاهان و شاهنشاه فقر شد شهید راه فقران رهنما سال تاریخش ازان شد راه فقر مدهن شریف صد دهچهار و سال ولادتش در روزگار سلطان سنجر ثلث عشر و خمسمائة نوشتند بر تقدیر صدق این قول اول در وفات صحیح مینماید و الله اعلم بالصواب و نفحات از مولوی روم نقلست که نور منصور بعد صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت **امام الائمه محمد بن یحیی بخاری** رحمه الله و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ازوی حدیث روایت کرده اند سلطان سنجر در همه موارد رای صایب او را مصیب دانسته از فرمودش تجاوز ننمودی در حینی که چشم غزا از اطاعت سلطان تجاوز نموده مخالفت ورزید محمد یحیی فتوی در باب قتل شان نوشته غزان بعد مستولی شدن دیجا شبکه خاک هلاک کردند گاهی زبان بشهد سخن می آلود امام العالم **محمد بن احمد** ولد ش احمد بن محمود در زبان خود عدیل نداشت و در معنی آیه و فی انفسکم افلا تبصرون صد دفتر تالیف کرده پنجاه در خلق و پنجاه در خلق انسان در حینی که سلطان سنجر بقصد تادیب بهرامشاه

متوجه غزنین گردیده و بهرامشاه را طاقت مقاومت نبوده بر آئینهٔ امام محمد را بر سم رسالت نزد سلطان فرستاد وی بعسکر رسیده بعد تقدیم آداب خدمت بعرض رسانید که بهرامشاه که شاهی ازین درگاه یافته مقام خدمت می بوسد ومیگوید که گر آب دهی نهال خود کاشته و پرست کنی بنای خود افراشته من بنده همانم که تو پنداشته از دست میفگنم چو پرداشته سلطان را وقت خوش گشته بسبب رسالت وی از سر آن اراده درگذشت تفسیر بصائر یمینی در ای که ترجمه غزنویست و صحیفة الاقبال که معارضه تیغ و قلم است ساخته و پرداخته اوست **محمد بن عبد الله المشهور بابن المنعم** امام اهل حدیث بوده و عمرها سفر کرده و بسیاری از فضلا را ملازمت نموده چنانچه عدد مردانی را که دیده و اخذ کمال کرده بهزار نفر میرسیده و تصانیفش از هزار و پانصد جزو زیاده بوده که یکی از انجمله صحاح است **مسلم بن حجاج القشیری** در حدیث و قربت براقران و امثال غالب بوده صاحب تاریخ یافعی آورده که مسلم صحیح خود را از سیصد هزار حدیث مسموعه تصنیف نموده و در باب علمای سنت و رباب تفصیل صحیح بخاری و مسلم اختلاف است مشهور آنکه کتاب بخاری افقه و از آن مسلم احسن است **ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهری** صاحب صحاح اللغت است و خطوط را در غایت جودت تحریر مینموده **اسحق بن راهویه حنظلی** هفتاد هزار حدیث بخاطر داشته و گفته است که هیچ نشنیدم که یاد نگرفتم و هیچ یاد نکردم که فراموش کرده باشم **ابو اسحق ثعلبی** تفسیری نوشته که بر سائر تفاسیر مرجح است و قصص الانبیا نیز از تالیفات اوست از ابو القاسم قشیری مرویست که حضرت عزت را بخواب دیدم و با او سخن میکردم تا آنکه از آنجناب که آوازی شنیدم که مردی صالح آمد چون نگاه کردم احمد ثعلبی بود **ابو المعالی مسعود بن محمد** صاحب کتاب الحاوی و **محمد بن مسیب الاعیانی** و **محمد بن ابراهیم** فقیه و **ابو الحسن علی بن احمد** صاحب تفسیر بسیط و واسطی و شرح اسماء الله و **عبد الملک** صاحب تتمه الدهر و سلک فضلای آندیار را انتظار داشتند **استاد الائمة** کمال **رضی الدین** از مخول رجال بوده چه از ابتدای وجود آدم و حدوث عالم تا اینزمان بر فلک عالم خورشیدی از و تابنده تر نیامده و چون طبع لطیفش را بواسطه استنباط دقائق فقه و استخراج نکات و حل معضلات سلاستی رو داد جهت تشحیذ خاطر قصیده گفتی یا قطعه پرداخته در طبقات محمود شاهی آمده که روز درس رضی الدین از غایت کثرت هفت صف راست شدی و هم همه ساختی قلیچ تغاچان پادشاه سمرقند همواره عزیز بحر انعام و اکرام گردانیده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمودی اکثر اشعار وی مدح آن خسرو عادل است **ملک الشعرا افتخار السادات امیر معزی** در خدمت

سلطان ملکشاه و سلطان سنجر بغایت محتشم و محترم بوده در چهار مقاله آمده که معزی پسر برهانی است که در زمان الب ارسلان امیر الشعرا میزیسته معزی بعد فوت پدر سالها بی اورا در کلفت می گذرانید روزی التجا بامیر علی که داماد سلطان می شده برده که از سلطان دستوری خواهد تا به نیشاپور رود وی متوجه گفت نماز شام بدرگاه آئی چون شب عید است شاید هم تو کفایت شود چون آفتاب زرد شد سلطان ماه می جست اتفاقاً اول کسی که ماه دید سلطان بود عظیم شاد شد در ینوقت وی آمده گفت ای پسر برهانی در ینوقت چیزی بگوئی که بدان وسیله صرف تو مذکور سازم این رباعی گفت ۵ ای ماه چو ابروان یاری گوئی ۴ در گوش سپهر گوشواری گوئی ۴ نعلی زده از زر عیاری گوئی ۴ یا نه چوکان شهریاری گوئی ۴ امیر علی تحسین نموده بهر سلطان خواند خوش شده گفت هر اسبی که دلت بخواهد از طویله باز کن اسبی بی بها بر دو این رباعی گفت ۵ چون آتش خاطر مرا شاه بدید ۴ از خاک مرا بزر بر ماه کشید ۴ ۴ چون آب یکی ترانه از من بشنید ۴ چون باد یکی مرکب خاصم بخشید ۴ هزار دینار صله یافت و بترقی آمد و بنام سلطان معز الدین معز لقب یافت بملک الشعرای ممتاز شد در عهد سلطان سنجر از سابق برافزود گویند از شعرا سه کس در سه دولت آسمانشها دیدند رودکی در عهد سامانیان عنصری در دولت آل ناصر معزی در خدمت سلجوقیان روزی در گوئی با خدمت سلطان سلطان سنجر از اسب خطا شده معزی حاضر بوده گفت ۵ شاها ادبی کن فلک خورده کوچشم رسانید رخ نیکو را ۴ گر گوئی خطا کرد بچوگانش زن ۴ ور اسب خطا کرد بمن بخش او را ۴ سلطان اسبش بخشید برو نور گفت ۵ رفتم بر اسب تا بجرمش بکشم ۴ گفتا که نخست بشنو این حرف خوشم ۴ نه گاو زمینم که جهان برگیرم ۴ نه چرخ چهارمم که خورشید کشم ۴ روزی سلطان سنجر در رزمگاه تیری انداخت معزی متوجه ملازمت بود قضارا تیر از جاده هدف خطا خورده نشانه از جگری ساخت که در زمان جانداد **سید الاجل صدر الدین** افاضل خراسان بتقدیمش اعتراف داشتند تاریخ خوارزمشاهی که هیچکس انگشت قدح بران نگذاشته از بهت شعر او در غایت جودت می گفته **امام شمس الدین محمد الذاتی** از مخول رجالست شعر در غایت عذوبت میگفته **حجة الحق امام عمر خیام** از اعاظم حکمای اسلام است بعضی او را نظیر بوعلی سینا گفته اند سلطان سنجر سلجوقی و شمس الملوک خاقانی والی بخارا او را برابر خویش بر تخت می نشانیدند در حبیب السیر آمده وقتی که نظام الملک در پیش امام موفق بتحصیل علوم دینی مشغول بوده امام عمر حسن صباح هر دو همدرسش بودند چون بشهرت عظیم داشت کرشاگردان امام موفق البته بدولتی میرسند با یکدیگر عهد کرده بودند که هر کدام ازین سه کس بمراد رسد و دولت مشترک باشد و صاحب دولت خود را مرجح نداند در ان هنگام که خواجه نظام الملک بوزارت رسید خیام از نیشاپور بلا بمتش آمده خواجه مقدم او را گرامی داشته مراسم حسن وفای

عهد بجا آورد و بنابر معاهده که درمیان بود خواست در خدمت ملک شاه او را منصب رساند امام ابا نموده گفت خواهم
فراغبال در گوشه وطن بنشینم هر ساله هزار دو لیست مثقال طلا بر املاک نشاپور نوشته دیرا رخصت کرد از وجز رباعی
شود دیگر مسموع نیست فوتش ثمان عشر وخمسمائة صاحب مجمع النوا در گوید که در شهر سنه خمس وخمسمائة حکیم خیام وحکیم
مظفر اسفزاینی ببلخ تشریف آورده در کوی برده فروشان در خانه ابو سعید حمزه فرزند آمدند ومن بملازمت شان
بهره مند شدم بروزی در اثنای محاورات از حکیم خیام شنیدم که گفت قبر من در موضع خواهد بود که هر بهار نسیم
شمال از ثار بران ایثار کند من بتعجب داشتم بعد مدتی مدید در سال پنجصد وسی بهاری به نیشاپور رسیدم بزیارت
حکیم شدم قبرش در پای دیوار باغی یافتم درختان شگوفه دار سر در هم آورده چندان برگ شگوفه ریخته بود که مزارش
در نهان شده بود **شاهفور اشهری** تخلص بغایت نیکو سخن وخوش آرا بود در علم انشا واستیفا ید بیضا داشت
رساله شاهفوریه در علم انشا واستیفا بوی منسوبست اول منشی سلطان محمد خوارزمشاه بود پس بخدمت جلال الدین
منکرنی پیوسته فوتش سبعین وسبعمائة در تبریز **خبازی** نان سخن را در تنور بلاغت خوب می پخت **کاتبی** در خوشنویسی
مهارت داشته بنابران این تخلص گزیده شاعر قوی گفتار بود لاجرم پهلوان سخن لقب یافته اول حال در خدمت بایسنقر
میرزا ابن شاهرخ میرزا بسر میبرد وقصیده ردیف نرگس حسب اشاره گفت وقت گذرانیدنش معاندان بسخریه
افگندند استعفا جسته سعر نشروان کرد سالها در خدمت امیر ابراهیم بسر برده در رعایت یافته پس از معاودت در
استرآباد بمرض طاعون در گذشت **ابن جلال** بافضیلت بسیار مشربی وسیع داشته وگاهی شعری گفته **جلال الدین**
طبیب در نظم ونثر طبعی عالی داشت **مولانا لطف الله** صنایع شعری را هیچکس چون او رعایت نکرده واز لطف بخشی
تمام داشته در مدح میرانشاه بن صاحبقران اشعار بسیار دارد در آخر عمر از خلق انقطاع گزیده در اسویر اقامت
گزیده در گذشت فی سنه عشر وثمانمائة روز وفات تنها بود این رباعی در کاغذ پاره نوشته بدستش یافتند ۵
دی شب ز سر صدق وصفای دل من ۵ در سیکده آمد فرح افزای دل من ۵ جامی بمن آورد که بستان وبنوش ۵ گفتم نخورم
گفت برای دل من ۵ سیفی از شعرای تکش خوارزمشاه است وقتیزی امی بوده وشعر پاکیزه میسرانده **مولانا**
امیر حسین بادفور فضیلت در فن معانی ماهر بود مولانا جامی گفته اگر میدانستم که اینچنین شخصی در میاید اخواهر شد
هرگز فکر نمیکردم **میرزا جان** بزیور استعداد محلی در سلک منتسبان حضرت اکبر شاه منسلک شعر بجودت دارد **خواجه**
حسین ثنائی بشرف ذات ومحاسن صفات متصف در مراثی آوردن الفاظ غریب ومعانی دقیق نظیر ندارد **محمد مومن** علم موسیقی را نیک میدانسته خصوص در فن راگ وکبت هندی شعر هم بغایت غدویت دارد

امیر محمد شریف وقوعی بحسن خط ولطف طبع موصوف در فن تاریخ لوائی مهارت می افراشته شورش غایت عذوبت داشته بهند وارد شده ملازمت شهاب الدین احمد خان گردید پس از وی باسپه سالار عبد الرحیم خانخانان همراه شده آخر بنظر بادشاهی رسید و روزگاری بزرگ یافت میر صفی در امر معروف ونهی منکر غلوی تمام داشته سالهای لوائی احتسابت ولایت کرمان می افراشت نویدی بجودت طبع نویدبخش خاطرهای سخن سنج بوده بهند آمده بعد چندی قصد بیت الله کرده در اجمین رسید وشب جمعه بیستم رمضان ثلث وسبعین وتسعمائه درگذشته واهنی بنیکو بیانست همیشه اشعار بزبان دیار خود گفتی وباعث انبساط خاطرها شدی آگهی نیز بلطف طبع اشعار بزبان دیار خود می گفته محشری استاد نظیر است نظری استادی بی نظیر وقت بود بهند آمده باعبد الرحیم خانخانان پیوست ودر تسع عشر والف درگذشت مذاقی نظام نام درجوانی ملازم سلطان حسین میرزا بوده در تذهیب ووصالی دستی تمام داشته بیگانه مرزا ابو الحسن نام وفوجی ولطفی داماد ملاقیدی که ظاهرا در هند آمده بادی صحبت داشته بود ووالق که هم از وطن بهند آمده بادی صحبت آمده از شعرای نامدار نیشاپور اند سبزوار طولش صال عرضش لوه پیکار رستم وسهراب در موضع واقع که الحال در عین شهر بدو سپیدند مذکور است در تاریخ سبارکشاهی آورده که متوطنان آنمکان بمذهب شیعی شهرند سلطان ملکشاه یا سلطان محمد خوارزم شاه وقتی متوطنانش را در رفض مخاطب ومعاتب ساخت وایشان انکار کنند فرمود برصدق قول خود ابوبکر نام کسی از ولایت خود پیدا سازند بعد جستجوی فراوان ابوبکر نامی در غایت ضعیفی وکجیفی یافتند در زنبیل نهاده پیش سلطان آمدند سلطان درخشم شد وگفت این چیست نه مرده نه زنده گفتند معذور مرزمانی که در ولایت ما ابوبکر بهتر ازین نمیشود مولوی روم دراین باب سخت مطبوع بیانی فرموده امیر یمین الدین طغرائی مردم معتبر ترکستان بوده بنابر تصاریف ایام بالکنت تمام بجراسان آمده فریومدار بتوطن گزید باخواجه علاؤ الدین محمد که در زمان سلطان ابوسعید وزارت فریومیکرد مصاحبت می نمود تا درگذشت شعر خوب می گفته امیر محمود بن امیر یمین الدین که عبارت ازابن یمین بوده باشد جزوان کلست بفاست ذهن سلیم وسلاست طبع مستقیم القاعده داشته پیوسته همت بر نظم قطعه می گماشت ودر انواعی علم تعشق می افراشته امیر شاهی دولتشاه در تذکره خود آورده که نسبت امیر شاهی بملوک سربدالیه منتهی می شده وقتی که آفتاب دولتشان درحسوف وبال آمد املاک ورقبات آنجماعه بحیث تصرف سلطان عصر درآمده چون نوبت بمیر شاهی رسید بوسیله مذهبی وپیشه شاعری ملازمت میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ را ملازم گرفته منظور نظر گردید روزی بوقت خاص توجه التماس پاره از املاک موروثی نموده وجمیع املاک سربداریه بوی عنایت شد پس باقیت گذرانده درگذشت

امیر سلطان مسعود بحدت طبع و وفور سخاوت و کثرت شجاعت اتصاف داشته احیانا مرتکب شعر گفتن می گشته امیر سلطان مسعود بن امیر شمس الدین نبیرهٔ شمس الدین علی النقیب النخعی الکوفی است بکثرت خیل و خدم دی دیگری از عراق برنیامد و والدهٔ اش صبیهٔ مرزا محمود پسر عمهٔ سلطان ابوسعید خان بوده این سلسله از سادات مختاریه اند کی نسبت ایشان بامام زین العابدین و امیر شمس الدین علی ثانی بعلو قدر و رفعت شان بر تمامی اکابر آنشهر بل جمیع اعیان خراسان رجحان داشته قرب چهار دانگ سبزوار ملک زرخریدی بود پس ازان صاحب طبل و علم گشته تمام الولایتی شئی زائده باقطاعش مقرر گردیده بر نیوجه که چون عبد الله خان موالی توران بر هرات مستولی گردید اکابر و اعالی جمیع خراسان کردن باطاعت او دادند مگر امیر شمس الدین علی که انقیاد نیاورد خان مذکور فرمان مشتمل استمالت فرستاد و این بیت نوشت ؎ درختی دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ۔ نهالی دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ۔ امیر مزبور بی اندیشه جوابش باین بیت حسن مطلع آنغزل فرستاد ؎ چو رندان خرابانی بعزت باش بازندان ۔ که در سرکشی جانان گزین هستی خمار آرد ۔ عبید الله خان راجرات وی پسندیده آمده مزاحم وی نشد خسرو ایران شاه طهماسب صفوی این را شنیده بخطاب سلطانی سرفرازش ساخته ولایت سبزوار را بدو وارزانی داشت **امیر محمد کسکنی** در سلک سادات رفیع الدرجات انتظام داشته باختیار نظر بر مال دست از تهیات دنیاوی کشیده بطاعت و عبادت اُخروی اندوخته درگذشت در نظم خوش سلیقه داشت **امیر حسین کربلائی** والد ماجدش از نقبای کربلاست بنابر انصاریف زمان بخراسان وارد شده در سبزوار توطن گزید میرمزبور در انجام حیات بنابر توجهی که حاکم هرات محمد خان را بدو رسید از سبزوار بدان نقل فرموده رعایت و اعتبار کلی یافته بعدت درگذشت **میر علی فکری عرب** برادر امیر حسین قدسی بوده همکنان در خوش سلیقی او معترف و ارادت خود بمیزان طبع او سنجیدندی شعر بسیار گفته **لوائی میر محمد نام شریف نام** برادر زاده قدسی کربلائی است بهند آمده در درگاه اکبری راه یافت و همانجا درگذشت **فکاری** خواهر زاده امیر حسین کربلائی است بحسن خلق و لطف طبع موصوف بوده بنظم نیکو مهارت داشته **شهودی** باجودت طبع و عذوبت بیان از می عشق خوبان مدام چشم گریان و دل نالان داشته بر باعی بیشتر متوجه بوده **محمد تقی** جوانی خوش صورت بوده در عین جوانی بچشم زخم اجل درگذشته شعر صاف می گفته **کامی** بلطف طبع و حدت ذهن متصف در خدمت عبد الرحیم خانخان بسر برده اعتبار گذرانده اشعارش پاکیزه است کمالی. المشهور بافصح در قصیده بر همکنان راجح و در شعر فهمی شاراً الیه زلیخا **کفری میر حسین** نام از منظوماتش عباس نامه مشهور است **حاجی محمد** کمال خوش طبع و نیکو فریحت بود بطبیعت بسیار میل داشت **لوای** مشهور

به پیرزاده در شعر و موسیقی دستگاهی داشته از موائد دولت اکبری بهره‌مند بود در آخری چهارشنبه صفر سنه حسن و سبعین و الف بمرض در لاهور دیواری بسرش افتاده پیرزاده از جهان رفت تاریخ گفت میقیمی بخدمت خان اعظم اکبری بسر میبرده ناطقی و حیدری از شعرای نامدار آنجا اند سید محمد از مرکله پزی معیشت کردی و بوسعت مشرب اتصاف داشتی از نادره گویان معروف بود بسملی کله پز سبزوار بوده در قزوین توطن داشت و صحبت درویش دهکی یافته صاحب دیوانست مرزا بدیع از سخنوران بدیع الفکر است سید علی تخلص شاعر پرکار عمری در صفاهان بحسرت هندوستان گذرانیده مشهوری عالم ریل بود پیوسته بتخته عشق خونبردیان قرعه میزدی میرزا امیری شاعری خوش بیان در هند هم آمده نقیب مرزا محمد نام از شعرای نامی است اسفرائن ولایتی از غایت وسعت چه در تمام خراسان و در سرکار است یکی اسفرائن و دیگر فائن در اصل شهر چنارهای دیر سال اند که از غایت سالخوردگی محوف شدند چنین شهرت دارد که از زبان نوشیروان آن چنارها را نشانیدند عین لطیف میان جرجان و اسفرائن است آب کبیار از و برآید بعضی اوقات که منقطع گردد جمعی کثیر آنجا رفته باسباب ملاهی رقاصی کنند تا جاری شود مزار فیض آثار شیخ سعد الدین حموی و شیخ علی لالای غزنوی آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در آن شهر واقع از مردمش شیخ نور الدین عبد الرحمن شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی فرموده که اگر در آخر الزمان وجود شیخ نبودی بنای سلوک کلی محو گشتی اما چون حقتعالی این طریق را تا قیامت باقی خواهد داشت بذات وی مجدد گردانید الصدر الاجل عماد الدین مودود بن احمد کاتب از افراد عهد و امجاد دهر بود چه در کمال فضل و بزرگی و رفعت منزلت بمثابه بود که امرا و وزرای اطراف بغایت در رعایت وی احتیاج داشتند شوریا کیزه گفتی شیخ آذری حمزه نام ولادتش در آذرماه لهذا آذری تخلص کرد والدش خواجه علی ملک در هنگام حکومت ملوک سربداریه در اسفرائن صاحب اختیار و اقتدار بود شیخ کسب و کمال کرده در شاعری سر آمد زمان گردید میرزا شاهرخ ملک الشعرائش نموده در غایت اعزاز و احترام می داشت در آخر بطلب الهی همه را سوخته در خدمت شیخ عمی الدین طوسی ریاضتها شکرف کشید پس از فوت وی بسید نعمت الله پیوست و خرقه پوشید و بسیاحت افتاد بسی اولیا خدا را دریافت و دولتشاه در تذکره آورده که چون شیخ از بیت الله معاودت نموده بدیار هند رسید سلطان محمد جونه پنجاه هزار دینار در صحبت اول عنایت فرمود چون وکلای سلطان خواستند که وی مانند سائر مردم تعظیم و تواضع کرسم آن دیار است مبادرت نمایدان خفت گران دیده زر را بر لرد انبده در قصیده اظهاری بدان کرده ؎ من ترک هند جیفه جیپال گفته ام ۔ بادی برد دجونه بیک جو نمیخرم ۔ آما در طبقات اکبری آمده که چون احمد شاه بهمن شهر سیدر را بنیاد جهت دار الامارة قصری عالی طرح انداخت بعد اتمام شعرائے

همراهی بواسطه کتابش اشعار ابدار گفته اند شیخ آذری در هند بسر میبرده میتی چند بگفت منجمله ۵ جندا قصر مشید که
ز فرط عظمت ۲ آسمان سده از پایه این درگاه است ۲ آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست ۲ قصر سلطان جهان
احمد بهمنی شاه است ۲ از مولفات تاریخ بهمن نفلست که سلطان بصله آن دوازده هزار سکه قماش بشیخ عنایت فرمود
بعد از سفر بند پای در دامن همت پای کشیده سی سال بر سجاده طاعت بنشست تا در هشتصد و شش و شصت
بلرشتاد در قصبه اسفزار در واصل راه ابرار گردید از بزرگی نقلست که گفت شبی حضرت رسالت را بخواب دیدم که
با اصحاب بجائی میرفت خواستم از شخص سبب توجه استفسار نمایم ناگاه حضرت خود متوجه شده فرمود بزیارت آذری
میروم جهت صلابتی که در مرثیه فرزندم گفته ۵ سوراخ می شود دل ما چون گل حسین ۲ هر جا که ذکر واقعه کربلا رود ۲
شیخ معز الدین پور حسن موحد روزگار بوده دگاه گاهی بخوارق مستقیض میگشته و شوری گفته **عز الدین** رافعی
از معارف خراسان در هر هنر ماهر و رنگین شاعر بوده **سیف الدین** شاعری پاکیزه فکرست **امیر همایون** و قاضی احمد
فکاری از صافی طبعان آن مکانند **جوین** در زمان سابق داخل میبق بوده اگر بسه خود ولایتی است همواره مردم نیک
از و برخواسته اند **احمد بن حمویه** در نفحات از عین القضات آورده که کم کسی از بضاعة علوم ظاهری داند مگر
ابو بکر حامد غزال و برادرش احمد و خواجه محمد حمویه که از این جمله است او را کتابی است موسوم بسادة الطالبین و در انجا
بسی دقایق و دقائق جمع ساخته **شیخ سعد الدین حموی** در علوم ظاهری و باطنی یگانه بوده مصنفاتش بسیار چون
کتاب محبوب و سخن بجل الارواح وغیر آن و دران تصنیفات سخنان مرموز و کلمات مشکل که عقل و فکر آن از کشف عاجز آید
بسیار درج کرده دگاهی میتی در رباعی هم گفته **ابو المعالی المشهور بابا مام الحرمین** از بزرگان زمان خود بوده سلطان
ملکشاه سلجوقی بوی عنایت بسیار اظهار کردی میان او و امام قشیری مواد نزاع در میان بوده در عجائب المخلوقات است
که وقتی امام قشیری بر بام خانه ابو المعالی بر آمد دید که چنک را ساخت میدهد و او تار را بر یکدیگر وصل می سازد
چند کس را آورده گواه گرفت روز دیگر در مجلس سلطان پرسید که چنک زدن حلال است یا حرام گفت حلال گفت
چگونه گفت چنانچه میان دو چنگی اختلاف افتاد یکی بسه طلاق سوگند خورد که تو خطا و اختی و آن دیگر نیز سوگند خورد که
راست نواختم رجوع بمفتی کردند اگر مخطی بخطا و صواب ایشان نداند چگونه حکم کند سلطان بخنده افتاد این قضیه بدین لطیفه
بگذشت و قشیری را جای سخن نماند **خواجه شمس الدین محمد صاحب** دیوان سالها بوزارت هلاکو خان بن حیث الاستقلال
پرداخت اباقا خان سیورغامیشی بیشتر از پدر بوی عنایت کرد و الیغار تق و فتق مهمات سلطان احمد برای زرین
وی مربوط بود تا آنکه شاهزاده ارغون بدو بوفاکه نهایت رتبت و عزت در خدمت سلطان احمد داشت از قید بیرون آمده

سلطان احمد را بقتل رسانید و صاحب دیوان را نیز باغوای بوقا در سال ششصد و سه شربت احمد دار چشانید گاهی بنابر
تشحیذ خاطر شعر گفتی مولانا معین الدین مرید شیخ سعد الدین حمویست از مولفاتش یکی گلستان است که بر طراز
گلستان نگاشته شده و در انجا سخنان حکمت آمیز بسیار درج کرده جنبوشان از جاهای نیک خراسان است
سلاکو خان تجدید در صدد آبادانی آن گردیده و نبیره اش ارغونخان نیز بران عمارت افزود در نزهة القلوب آمده که خجوشان
را در زمان قدیم استومی خوانده از مردمش ابو البرکات الملقب بنجم الدین با دو فرزند رضیع افقه زمان
خود بوده سلطان صلاح الدین بنابر اشاره وی مدرسه در جوار قبر امام شافعی بنا فرموده تدریس آن بوی معوض
گردانید بعد مونت در قبه شافعی مدفون شد الصدر الاجل زین الدین ساعد از غایت سخاوت مرغ سان
ملقب حاتم الزمانی نام برآورده آثار نیک بیادگار گذاشت و شعر برجسته می گفت شیخ حاجی محمد نسبت ارادتش
بچهار واسطه بمیر سید علی همدانی می پیوندد دسی و هفت خلیفه صاحب ارشاد داشت منجمله یکی شیخ عماد الدین فضل الله
مولانا دیگر محمد زاهد که سالها در بلخ بارشاد مرزق عباد پرداخت همچنین خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ باز ارشاد مرزق
عباد پرداخت همچنین خلیفه صدر الدین هروی که در بلخ بازار ارشاد کرم داشته و شیخ نور الدین محمد خوافی که بکثرت عبادت
برماسوا رجحان داشت و نبیره ایشان شیخ عبد اللطیف که در خوارزم جمیع سلاطین غاشیه مریدی او بر سید استند
گاهی شعر می گفته مولانا نوعی بلطف طبع و حدت فهم بنوع کامل اتصاف داشت در سلک ملازمان شاهزاده دانیال
منتظم بوده در شعر مطبوع همکنان زلیخته ترشیز طوطی صدا عرضش لوما بهمن بن اسفندیار آباد کرده از مضامینش
یکی از قندست کنار لیسی آن بانام ست دیگر کشمیر که در زمان سلف سروی در انجا بوده که وقت فرو رفتن
و بر آمدن آفتاب یکفر سنگ سایه آن میرفته حمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که آن سرو را جاماسب حکیم نشانده
قبل زردشت و همدران کتاب آورده که در کشمیر هرگز زلزله بوقوع نه پیوسته از مردمش خواجه شیر علی در خدمت
محمود جوکی بهادر بن مرزا شاهرخ بسه میرده اشعارش جمله مزیل بنام نام او گردیده اهلی از اهالی آن دیار بوده اما همواره
قدم در گوی عاشقی داشته تا بتدریج سلطان عشق بر ولایت وجودش تاخته از مهر رویی فریدون حسین میرزای ابن
سلطان حسین میرزای بایقرا از پا افتاده بعد انقراض دولت بایقرائی به تبریز رفت و وفات یافت مولانا طوطی
در زمان دولت ابو القاسم بابر از جمع خوش طبعان و نکته پردازان میربسته وقت نزع مرثیه خود گفته از انجمله ۵
وقت آنشد که دل از دام هوس باز رهد ۵ طوطی روح ز بیداد قفس باز رهد ۵ امیر علی شیر تاریخی گفته ۵
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود ۵ که تاریخ شد مونت او را حزین جنابا دیعضی بجنابد و برخی بگونابا د اعتبار کرده ند

ازانبیله کودرست **معود النوکی** شاعری نام آور حضرت بهرامشاه است **میرزا قاسم** از سعارف سادات آن دیار است آبایش کلانتری آنولایت داشتند این آن شغل به برادر گذاشته قریب دو هزار تومان املاک موروثی وقف روضه امام هشتم علی بن موسی الرضاء نموده بادخار مثوبات اخروی می پرداخت تالوالجالم غلاف راخت شاهنامه در حالات شاه اسماعیل صفوی خوش گفته و ایضاً شاهرخ نامه از منظومات ویست **مولا عبدی** از مشاهیر خراسان بود اقسام شعر خصوص مثنوی بریسته می گفته **میر عبد الباقی** بادو فضل و نجابت ذات موصوف است از اقسام شعر بر باعی بیشتر تلاش داشته شبابی شاعری بجودت طبع و وسعت مشرب نامی است **تون** ولایتی معمور است مردمش **مولانا معین علامه** اشرف فضلای خراسان و الطف علمای زمانست بعد کسب کمال بوطن مالوف مدرسه و خانقاهی ساخته با فاده عموم می پرداخت **مولانا حسن** گویند در عین امل و ولوع بر امور دنیا اشاره بدو شده که بالکلیه ازهمه بریده بشیوه عزلت و ریاضت ایام بپایان رسانید شعر دی اکثر در نعت و منقبت است بعد فوتش حین غسل برنگ کبود نقش یا علی بر سینه او دیدند **میر حاج** در ایام خود مقبول انام و منظور خواص و عوام بوده چهل سال تبر از خلق کرده باعث انکه روزی گذر امیر علیشیر بر مسکن وی افتاد جای بی رونق دیده فرمود تا جایش بصفا ساخته اند چون میر حاج منزل خود را نه برقانون پیش دیده در ساعت رو بصحرا نهاده بکوهی در غاری خزیده همانجا توقف کرده تا هنگامی که جان بقابض ارواح سپرد اشعارش عالی بسیار دارد **مولانا حیرتی** بفصاحت بیان و علاقت لسان موصوف از وطن بعراق آمده غزلی گفت این بیت از وست ؎ از حسد امروز زاهد منع ما از باده کرد ۴ ورنه کے آن نامسلمان را غم فردای ماست **شاه طهماسب** در امر دینی غلو داشت جمعی این را بر مزعوضش کردند نامبرده به ترس فرار نموده خود را بگیلان رسانید و بعد از چند سال قصیده در منقبت گفته روح مطهر آنحضرت را شفیع آورده عرض نمود تا ویرا طلبیدند گفتند امیر مومنان را بواقعه دیده که بتحریر قصیده حیرتی مشغول دارند او را طلبیده بعلم سیر آل محمد مخاطبش گردانیده لوای عزتش باحسن وجهی برافراشت **موالی** در طبابت بغداد قابلیت نام برآورده اکثر اوقات در یزد بمصاحبت شاه نعمت الله باقی میگذرانید و احیانا شعر هم گفته **مولانا شاری** در علم نجوم و هیئت بیشتر از علوم دیگر مهارت می نمود دارالنشش مثنوی است سرود تذرو نام و دیوان **هوائی** طبعی در غایت درستی داشته ؎ هر روز کز میرسد شبی دنبالش ۴ چون نیک ببین کمی نقص احوالش ۴ مرگست که میرسد زاقلیم وجود ۴ عمریست که میرود باستقبالش ۴ **وفوقی** شاعری باذوقست اسمش محمد امین طالعلم ستند بود در خمس سبعین و تسعمائة بگیلان وفات یافت **آفتی** شاعری بوده بشیوه قناعت معروف ملکی **طونی سرکانی**

در وطن بکسب زراعت میگذراند آخر بهند افتاده چندی در بنگاله بخشیگری و زمان در کشمیر دیوانی یافته در اربعین و الف درگذشت **مشتاق تونی سرکانی** اسمش نصیر و زبانش خوشتر تقریر بوده **قهستان** ولایتی وسیع است مردم کافی بارتبت از انجا بسیار برخاستند اگرچه بعضی را بالمی و منسوب دارند امامردمش نیک بسانیک اند مضافاتش نه بلوکست منجمله **بر چند و دشت بیاض** افعل شهروی **قائن** طولش صح ای عرضش لح م قال آنشهر بانام است مزار ابوذر غفاری در بیرون شهر بر دامن کوهی واقع هفتهٔ یکروز خلائق بنذر و آنجا روند و دریکی از مواضع قائن کوهی سوسوم بخشت است و غاری دران که هیچکس بغور آن نرسیده و در پیشگاه غار صفه ایست که در زمان سلف چندی از سادات را بکافران مقاتله دست داده در حین هزیمت رفته درین غار مختفی شدند و ازان باز بهمان نوع ماندند که اصلا اثر پوسیدگی در ریختگی ایشان مفهوم نمی شود چنانچه بعضی نشسته و بعضی خوابیده اند دیکی ازان برسر زخمی دارد که هرگاه دستار چه بران زخم بسته اند باز می کنند خون در سیلان می آید الحال آنموضع بغار سادات مشهور است جمعی مجاوران آنجا می باشند که سالی یکمرتبه آنها را لباس می پوشانند مردمش شمس الدین امین الدین از مشائخ کبار و اولیاء روزگار بوده در سرات بجوار رحمت حق پیوست ؎ خلق خوش تو بهار باغ تو بس است ۔ تسلیم و رضا چشم و چراغی تو بس است ۔ در زانکه بخود بالله آن وصف تو نیست ۔ محرومی ازین صفات داغ تو بس است ۔ **سراری** نسبتش بعلاء الدین والی حضرموت میرسد بعضی موحد و عارفش شمارند و بعضی از طبقهٔ اسماعیلیه اش میدانند چنانچه در حبیب السیر است که المنتصر بالله اسماعیل نخست پسر بزرگ خود المصطفی الدین الله نزار را ولیعهد خود گردانیده بود بلبداز چندگاه ازوی رنجیده وصیت فرمود که برادرش المستعلی بالله قایم مقام باشد بنابران بعد فوتش دو فرقه شدند نزاریه بامامت نزار قائم گشتند و بنام او خلق را دعوت کردند مثل حسن صباح و اتباعش و نزار نیز آن مذهب داشته و اینکه نزاری تخلص کرده باعث این بوده بهر تقدیر در شاعری بساحری نام برآورده از نیکو طبعان این طبقه است و شعرش جمله در تصوف و موعظه مولوی در بهارستان در ترجمهٔ خواجه حافظ گفته که سلیقه شعر وی نزدیک بسلیقه نزاری قهستانی است و فاتش احدی و عشرین و سبعمائه **کوشکی** از ندمای سلطان سنجر بوده همواره بسبزه زار و لعب و نکتهای غریب زنگ کدورت از خاطر نامیزدود در حینی که بار دوم سلطان از جماعت غزان شکست یافته گفت ؎ بار دیگر از برای جنگ غز ۔ لشکر سلطان علم بفراختند ۔ چون مجال تیر شان یکیک نبود ۔ همچنان با کیش می انداختند ۔ **رئیس حسن صباح** چندی از بزرگان ارباب فضیلت می زیسته گاه گاه راشعر گفتن علاوه کمالات گردانیدی **مولانا محمد بن حسام** مشهور بابن حسام از اخبار انام بوده منظوماتش یکی خاورنامه است که حالات و کرامات مظهر العجائب علی بن ابیطالب را بیان فرموده دیگر دیوان

متضمن اقسام شعر و فائش خمس و سبعین و ثمانمائة **مولانا فصیح الدین** نظامی در علم ریاضی و هیئت سر آمد علماست شرح بر چغمنی نوشته **مولانا جلال محمد** واعظ و مولانا جمشید در سلک صدور ابو الغازی سلطان حسین میرزا انتظام داشتند **مولانا عبد العلی** برجندی جامع معقول و منقول بوده در نجوم مهارتی کلی داشت جهت معیشت اولاد خود هشتاد ساله تقویم اخراج نموده **مولانا فضل** از محول علمای عصر بوده آصفی ولد خواجه نعمت الله است که چندگاه وزیر سلطان ابو سعید بود شاراً الیه در سایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر بسر میبرده و گاهی همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می گماشته دیوان غزلش متداول است در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائة فوت شده در گاذرگاه هرات دفن گردید این رباعی که هنگام احتضار و تاریخ وفات خود گفته بود بر قبرش نوشتند ۹ سالی که ریخ آصفی هفتاد و نهاد و هفتاد تمام کرده از پا افتاد سه زین مرحله رفت گشت تاریخ وفات ۹۳۰ بوده ره بقا بگام هشتاد و **مولانا ولی مردم** مزاسمان خصوصاً اهل سیستان از نزاز تامین در مقام اعتقادی وی بودند دیوانش متداول است **خسروی** در سلک ملازمان شاهزاده سلیم منخرط گردیده اکثر خطوط در غایت جودت می نوشت و در تیر اندازی مهارت تمام داشته دستور جسته میگفت **بقائی** در اشعارش معانی خاص بسیار **بسطام** طوائش فال عرضش لزی شهر مختصر است از خواصش انگبین در وعاشق نشود و در چشم نه بیند و در ولایت آب تلخیت که کند دهن و بواسیر را زایل کند و ازان شهر همیشه بوی خوش بمشام رسد در یکی از مضافاتش چاهی است که اگر ناپاکی در ان اندازند البته باعث باد و طوفان گردد تا مادام که بر بنیاد و رند تخفیف نه یابد از عجایب بسطام درخت خشک قبر شیخ المشایخ ابو عبد الله دستانی است چون فرزندی از فرزندان شیخ را اجل در رسد شاخی از درخت شکسته شود فرزندان شیخ بان معاینه در وصیت و تهیه وداع شوند گویند عصای رسول دست بدست با امام جعفر صادق رسیده بود آنحضرت بایزید وصیت فرمودند که بعد از و بدویست سال درویشی از دستان خیزد عصا بدو دهد چون شیخ ظهور کرد عصا بدو رسید شیخ وصیت کرد تا در پیش روی مدفنش بزمین نشاندند درختی شد و شاخهای کشید در فترت مغول شاخی از دو بریدند هم در روز هلاک شدند مزدش **شیخ ابو یزید طیفوری بن عیسی بن سروسان** جنید گفت بایزید در ما چون جبرئیل در ملائکه است شیخ ابو سعید ابو الخیر گفت هزده هزار عالم را از بایزید پرسی هیچ و بایزید را در میان نمی بینم گویند وی روزی از بازار بگذشت طبیبی نداند که داروی سرد دارم فرمود داروی درد عصیان داری گفت بل لیکن بسیار تلخست هیچ درویشی برگ صبر بلیله علم بلیله حلم هر چهار را در ماون معرفت بادسته توفیق بکوبد از پارچه پشیمانی صاف کند و در دیگچه دل بنهد از دیگچه عشق بگرداند و بر آتش شوق بجوشاند چون بقوام وحدت آید در کاسه تسلیم بنهد از دهنوش تا شفا یابی

شنیده ذوقی عظیم یافته چون مرحله چند از عمرش بگذشت بود راه ریاضت گرفت دسی سال در بادیه شام بی حوائل و گرسنگی کشیده و صد و سیزده پیر را خدمت کرده بعد ازان بملازمت امام جعفر صادق رسید و هرچه یافت از انحضرت یافت چون بروضه مطهره رفت گفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد که علیک السلام یا سلطان العارفین و قتی که کارش بلند شد و سخنش در حوصله اهل ظاهر نگنجید هفت بارش از بسطام بیرون کردند شیخ گفت چرا مرا بیرون کنید گفتند تو بد مردی گفت نیکان آنشهر کدامند بایزید بود یکبار در خلوت بر زبانش رفت سبحانی ما اعظم شانی چون بخود آمد مریدان گفتندش گفت خدایتان خصم و بایزیدتان خصم اگر دیگر بار از من چنین بشنوید مرا پاره پاره سازید و هیچ یک را کاردی هیبت آنداده بعد چند وقت چنان گفت اصحاب مقصدش کردند خانه از شیخ پرسند اصحاب خشت از خانه باز میگردند و کارد میزدند کاردی می گشت بعد ساعتی الصورت حوزر شد و بایزید پدید آمد در محراب چنده صعوه گشته دیدند چون حال گفتند گفت بایزید این است که می بینید آن بایزید نبود نقلست که هزار مرید با احمد خضرویه بود که هر هزار بر روی آب میرفتند و در هوا می پریدند با اینجماعت بدیدن بایزید رفت بایزید گفت ای احمد تا چند سیاحت کردن احمد گفت آب که یکجا نماند گنده شود گفت چرا دریا نباشی پس بایزید در سخن آمد احمد گفت فروتر آی تا فهم کنم و این نامهفت بار گفت آنگاه فهم کرد شخصی از امرد معروف دهنی شکرش پرسید گفت در ولایتی باش که اینها نباشند و این هردو در ولایت خلق است نه در حضرت خالق گفت بنده را هیچ به ازان نیست که بی هیچ باشد چون بی همه باشد گفت سوار و لباش و پیاده تن گفت آتش در رخ باکس آن نکند که غفلت کند گر قرب خدا می طلبی و لجوج باش و ندرپس و پیش خلق بنیکو باش باید که چون صبح صادق الفعل شوی و خورشید صفت با همه کس یکرو باش شیخ ابوالحسن خرقانی دوازده سال در خرقان چون نماز خفتن بگذاردی بسطام رفتی و بر سر تربت سلطان العارفین رو بر خاک نهادی و گفتی بارخدایا از آنچه بایزید را داده ابوالحسن را نیز قلیلی ده و باز گشتی و نماز صبح را با صحابه گذاردی بعد از دوازده سال از تربت بایزید آواز آمد که ای ابوالحسن گاه آن آمد نشینی گفت ای بایزید همتی بکمار که مردی امیم و قرآن نا موخته ام آواز آمد که ای ابوالحسن آنچه ما را دادند از برکات تو بوده تو بدو نیست و نه سال پیش از من آمدی گفت آری ولیکن چون بخرقان گذر کردی نوری دیدی که از خرقان بآسمان می شد و سنی بود نا باخداوند حاجتی در مانده بودم بسرم نداکردند که بایزید آن نور را شفیع آور که حاجت بر آید گفتم خداوندا آن نور چیست ناگهی آواز داد که آن نور بنده ایست خاص که او را ابوالحسن گویند آن نور را شفیع کردم مقصود حاصل شد شیخ گفت پس چون بخرقان رسیدم در بیست و چهار روز جمله قرآن بیاموختم و در ده آیتی ماندم بایزید گفت فاتحه آغاز کن چون بخرقان رسیدم قرآن ختم کردم که چون

ابو سعید بصحبت شیخ رسید گفت دستوری هست تا چیزی بر گوید شیخ گفت مرا پروای سماع نیست ولیکن بموافقت تو
بشنوم چون چیزی بگفتند شیخ سه بار آستین بجنبانید و هفت بار قدم بر زمین زد حمله دیوار خانقاه بموافقت در جنبش
آمد مذا ابو سعید گفت باش تا بنا تا خراب نشود پس گفت بعزت الله اگر منع نکردی آسمان و زمین موافقت را
در رقص می آمدند نقلست که چهل سال سر شیخ ببالین نرسید و درین چهل سال نماز بامداد بوضوی نماز خفتن گذاردی
آورده اند که شبی نماز میگذارد ی آواز شنید که نان ابو الحسن خواهی انچه از تو میدانم باخلق بگویم تا سگسارت کنند
شیخ گفت بار خدایا میخواهی تا انچه از رحمت تو می دانم و از کرم تو می بینم باخلق بگویم تا هیچکس دیگر سجود ت نکنند
آواز آمد که یا ابو الحسن نه از تو و نه از ما **گفت** آنچه در دل من است اگر قطره بیرون آید جهان جهان پر شود که در عهد
نوح پر شده بود نقلست ابو علی سینا با وازه شیخ عزم خرقان کرده که چون بوشاق شیخ رسید شیخ بصحرا رفته بود
پرسید که شیخ کجاست زنش در جواب آمد که آن زندیق کذاب را چه میکنی و همچنین بسی جفا بگفت چه زنش سنگدی بودی
ابو علی عزم صحرا کرد شیخ را دید می آمد و خرواری در رسنه بر شیری نهاده ابو علی از دست بر فت گفت شیخا اینچه حالتست
گفت تا با رچنان کرکی که زنست نکشی چنین شیری باز نکشد پس بوشاق آمد و بو علی در نشست و سخن آغاز کرد چون
پاره بگفت شیخ گل در آب داشت گفت مرا معذور دار که این دیوار را عمارت کنم چون بر سر دیوار رفت تیشه از
دستش بیفتاد ابو علی بر خاست تا تیشه بوی دهد تیشه بر جسته بدست شیخ شد ابو علی یکبار گی از دست رفت و مائل طریقت
شد **ضیاء الدین عمر بسطامی** با بزرگی ظاهر بحر فضل او بس طامی بود و خال خال بنا بر علاوه فضل و کمال گل نظمی
از بوستان طبع می شگفانید **د امغان** طولش فسخ نه عرضش لوک در جوار بسطام واقع شده بنای هوشنگ در
رویا لیش هشت هزار کام هوا لیش بکرمی مائل در انجا چشمه ایست با دخانی نام که هر گاه رکوی را بخون حیض آلوده ساخته
در ان چشمه اندازند هوا در حرکت آید و هر که از ان آب بخورد شکمش منتفخ گردد بعضی گفتند که چاهی است باین خاصیت
ایضاً در یکی از مواضع او چشمه ایست اگر زنبور در آبش افکنند سنگ سنقش و لطیف می شود همچنین چشمه ایست در
نواحیش که چون آبش در بزند سنگ شود مردمش **ابو جعفر** از بزرگان صوفیه در نفحات آمده که یکی از اولیا گفته
در مدینه بودم ناگاه مرد عجمی بزرگ سر دیدم که وداع حضرت پیغمبر کرده بیرون رفت من نیز از عقب وی بیرون
رفتم چون اندک راهی برفت مرا دید گفت چه میخواهی گفتم اراده آنست که با تو همراهی کنم گفت ممکن نه باشد الحاح
بسیار کردم التفات فرمود و گفت چون لابد است در می آئی باید که قدم تنهی الا جائی که من می نهم گفتم چنین باشد
و راه غیر متعارفی پیش گرفت چون پاره از شب بگذشت روشنائی ظاهر شد گفت این مسجد عائشه است تو پیش

سیر وی یا من گفتم هرچه فرمائی بعد ازان وی برفت و من بخواب شدم سحر یکه در آمدم وطواف کردم و برگشتم و بخدمت ابو بکر کتابی رفتم جماعتی از مشائخ پیش وی نشسته بودند بدایشان سلام کردم شیخ ابو بکر مرا گفت کی رسیدی گفتم همین ساعت گفت از کجا می آئی گفتم از مدینه گفت چند وقت است گفتم دوش آمدم ایشان در یکدیگر نگر یستند و من احوال را با شیخ گفتم گفت او شیخ ابو جعفر دراغانی است و این در جنب حال وی اندکیست **منوچهری** از شعرای زمان یمین الدوله سلطان محمود غازی بوده و چون از مهر ثروت رسید و کله سیاه داشته لشبت کله اشتهار داشته دیوانش متداولست **بسمل حاجی** محمد تقی نام در قطعه گوئی سلیقه عالی داشت **نهاوند** طولش فخ م عرضش لو له شهر بزرگ است آباد کرده نوح و در بعضی آن جبال سنگ بزرگست چون کسی را غایی یا بعضی یا دزده باشد شب نزدیک آن سنگ خواب کند احوال همه در خواب بیند و نزدیک وی در شعبه کوهی چشمه است چون کسی محتاج آب شود در شب آن کوه در آید و با واز بلند احتیاج خود را نماید و بجانب زراعت برگردد آب همراه وی جاری شده و تازه زراعتش آید پس چون او را بقدر کفاف رسیده باشد باز آمده بگوید که بس کن کار من شد بس شود **نصیبین** شهر معمور معروفست از خواص وی انکه در وعا دلی بیاید تا بشیر زمین ظالم شود **مخفی نماند** که انچه که در ذکر رفته تعلق بخراسان داشت مگر چند شهر که درین اقلیم واقعه شدند بمناسبت آن اقلیم در جنب آن مذکور شد بعد ازین هرچه نوشته می شود اکثر تعلق به **عراق عجم** دارد **اصفهان** طولش قوم عرضش لب له از بلاد معظم ایران است اگرچه بعضی از علمای انرا بحسب طول و عرض از اقلیم سیوم شمرده اما اصح اقلیم چهارم است چنانچه شیخ اوحد الدین بدان اشاره فرموده بعضی گفته اند که اصبهان بن فلوخ بن لوطی بن یونان بن یافث بنا کرده و برخی از ابنیه اصبهان بن سام بن نوح دانسته اند خاکش مرده را دیر ریز اند مردمش خوش صورت و خوش فهم باشند در مجمع الغرائب نوشته که در اصفهان مسجدیست که هر که دران سوگند دروغ خورد عضوی از اعضای او خلل کند در صبح صادق افتادن ما را از بهشت آنجا مرقوم این دریده گفته اصبهان لفظ مرکب است از اصب که بمعنی شهر است و از مان بمعنی سواران معنی این شهر سواران جمعی اصبهان نام تمام کشورست در عجائب البلدان آمده که این شهر را در قدیم یهود خوانند باعث انکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر بگریختند پاره از خاک بیت المقدس را برداشته که دعا میگردیدند چون خاک بیت المقدس یافتند در روز شهری بنا کرده موسوم بیهودیه ساختند صاحب آثار البلاد آورده که آنشهر را اسکندر بنا نهاده و صاحب نزهة القلوب آورده که صفاهان ابتدا جهار دیه بوده گران و کوشک و جوزباره داشت و چند مزارع نیز داشته که بعضی ازان طهورث پیشدادی و چندی را جمشید ساخته بود چون کیقباد که اول کیانست آنرا دار الملک ساخته آن چهار ده دست بهم داده شهری بحصول پیوست و الحال آن دیهها هر کدام بموجه موسوم گردیده چون

رکن الدوله حسن بن بویه بران شهر استیلا یافت فرمود تا روزی که عمر در قوس بود آنرا بار کشیدند و آن بجاست لیکن آنجا بیرون از حدیقه بعضی عظیم مشهور اکتفا رفته سلمان فارسی رض از موالی حضرت رسالتست و آن حضرت در حقش فرموده که سلمان منا اهل البیت نسبتش بمنوچهر میرسد نامش ماهبه بن بدخشان بن آذرخش در یکی از مضافات اصبهان بزرگی برده عبد الله روایت کند که سلمان با من گفت که من نزد دهقان بودم که به پرستش آتش قیام می نمود روزی متوجه ضیعی از ضیاع پدر خود بودم بکنیسه رسیدم دیدم که جمعی بعبادت حق مشغولی دارند اطوارشان پسندیده دران ملت درآمدم دیدم واقف شده مرا مقید ساخت بحیله خود را خلاص کرده باکاردانی متوجه شام شدم در کنیسه بجانب مغربی قیام نمودم او وقت فوت مرا براهبی که در موصل بود نشان داد وقتی پیش او رسیدم که در نزع بود او مرا براهبی که در عموریه بطاعت قیام داشت حواله فرمود مدتی پیش او بودم چون وقت گذشتنش رسید از دماغ پرسیدم گفت آن ظهور پیغمبر آخر الزمان در عرب نزدیک است باید که باو رسی پس بعد او همراه کاروان حجاز شدم پس از دصول بوادی القری کاروانیان مرا بیهودی فروختند از پسه عبش فروخت با او بمدینه رفتم دران ایام ورود پیغمبر در آنسرزمین وقوع یافته در محله قبا نماز شامی بخدمت آنحضرت رسیدم و کلمه توحید بر زبان راندم و سرگذشت خویش مرو ضد اشتم فرمود که خود را ازان بیهود باز خر از مالک خود التماس نمودم گفت سیصد نهال خرما بشان و بپرورد چهل اوقیه طلا تسلیم نمائی این را عرض حضرت کردم سیصد نهال از اصحاب گرفته بدست مبارک بنشاند جمیع آن در همانسال بار آورده بهدران انتفاع از اموال غنیمت بمقدار بیضه زرسرخ بنظر انور آوردند حضرت مرا طلبیده اشته فرمود این طلا را بان بخلستان بدان بیهودی داده خود را ازو خلاص کردان آنوجه بیهودی داده نجات یافتم در وبلازمت خواجه کونین آوردم آنحضرت همانروز با میر مومنان علی علیه السلام فرمود تا آزادنامه من بقلم آورد عمر سلمان رض بروایت اقل دولیست و پنجاه سال و بروایت اکثر سیصد و پنجاه سال گفته اند در سال سی و شش هجری وفات نموده شیخ علی سهل بسی بزرگ بوده در سخاوت تمام داشت وقتی عمر و عثمان یکی در صفاهان شدند سی هزار درم دام داشتند دی پیش از انکه بایشان خبر کنند جمله دام ایشان بداد گفت تونگری در علم و فخر در فقر و عافیت در زهد و راحت در نومیدی یافتم شیخ نجم الدین سالها مجاور مکه بوده از عالمی نقلست که پدر خود را بیمار گذاشته بحج رفتم چون بمکه رسیدم خاطرم از جهت پدر پریشان بود با شیخ گفتم چه شود اگر در وقت مکاشفه بر احوال او مطلع گردی در حال نگریست و گفت از بیماری صحت یافته است بر بالای سیر مسواک می کند و کتابهای خود را کرده خود چیده و صورت لباس او چگونه گفت و نشانهای راست داد و هرگز او را ندیده بود ابراهیم بن عیسی که بر روی آب میرفته و ابو غریب که صاحب خوارق عادات بوده و ابو عبد الله که چهل سال سر از زمین

برداشته آسمان راندیده در سلک اولیا آندیار انتظام داشتند ابو جعفر محمد بن علی الملقب جمال الدین ابتدای
ملازمت درگاه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه را ملازم گرفته پس از وچون اتابک زنگی بن آقسنقر والی موصل ومضافات
آن گشت وبرا وزیر ساخته همراه خود بدیار بکر برد وبعد او پسرش سیف الدین غازی بوزارت خویش ممتازش ساخت
دست بخشش وعطا چنان کشود که بجواد ملقب گشته وقتی در موصل قحط وغلا افتاد آنچه داشت ایثار نمود تا روزی شخصی
از و طلب چیزی نموده چون هیچ نداشت دستار خود را بنجادم داد تا فروخته بدو رساند گفت مصاحب را بعد ازین مناسب
نیست چه فرمایند تا جهت او چیزی سامان کرده شود گفت دستار بسیار شود و اینوقت بدست نیفتد در سال چهار
صد وشصت وشش اراده نمود که خانه کعبه را جامه پوشاند دران سفر مقرر نمود که آنچه خرج اهل حاج شده باشد از
سر کارش سامان نمایند در مکه ومدینه چندان زر مستحقان تصدق نمود که سنجیدن آن بمیزان بیان محال می نمود خاقانی
دران سفر همراه بوده اظهار شکرش در تحفة العراقین بسیار نموده بعد ازان دروازه در کمال تکلف وزینت ساخته در
کعبه نصب نموده دروازه کهنه را بمدینه برده جهت حوض تابوت ساخت وقت نوشش دران نهادند در زمان سیف
الدین غازی عشر حاصل از جمیع موصل لوی تعلق داشت بعد غازی برادرش قطب الدین مودود را اقطاع
جمال الدین کران آمد بنابر تقصیری دیر امقید ساخت تا بعد یک سال در پانصد وپنجاه میان ممبس در گذشت پسرش
ابو الحسن الملقب بجلال الدین نیز نسبت والد خود علم نموده تخم احسان در مزرع خواطر طوائف انسان می کاشت
تا لوای جهان باقی برافراشت ابن اثیر کاتب کتاب الجواهر واللآلی را در انشا نام او نوشته ابو عبد الله محمد بن
صفی الدین الملقب بعماد الدین کاتب در ایام جوانی ببغداد رفته کسب وکمال نمود چون در همه علوم ماهر گشت
ملازم وزیر عضد یحیی بن هبیره نمود ویحیی او را ناظر بصره ودواسط گردانید بعد یکسال بدمشق شده منشی ملک العالم
نور الدین گشت ودر آنوادی نام برآورده چندین رسائل نوشت بعد فوت او استعفا گرفته در موصل ماند
در خلال احوال سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر ولایت شام از مصر در حرکت آمد عماد الدین در حلب بملازمت
رسیده قصیده که گفته بود بگذرانید او را مدک روزی بتربیتش پرداخته مشرف دیوانش گردانید چون هرم و
پیری بر دستولی شده بود بعد فوت صلاح الدین صلاح در ملازمت ندیده بتصنیف وتالیف پرداخت نادر گذشت
مصنفاتش کتاب جریدة القصور وکتاب جریدة العصر وکتاب البرق الشامی در هفت مجلد کتاب الفتح در دو
مجلد کتاب السیل علی الدلائل کتاب النظرة الفطرة در اخبار دولت سلجوقیه دیوان رسائل دیوان شعر چهار مجلد لیث بن
سعد الفهمی در حدیث ثقه بوده از شافعی منقول است که لیث از مالک افقه بوده گویند بسال حاصل لیث هشتاد هزار

دینار بوده و هرگز زکوة برو واجب نشده چه بحد نصاب نرسیده اثنا میموده هر روز سیصد و شصت مسکین را طعام
خورانیدی بعد ازان خود طعام نخوردی **ابو سهل بن سلمان بن محمد المعروف بصعلوکی** در عصر خود افقه بوده و در
لغت و نحو کلام مستغنی میر لیسته صاحب عباد گفته که مثل ابو سهل دیده نشده و لادتش در دولیست و نود و شش نوتش
در سیصد و شصت بود و **حافظ ابو نعیم** در اجرای شرع پروری سعای جمیله بتقدیم رسانیده احادیثی که در باب فضیلت
اهلبیت واقعشده بنسبت صحتش بوی میرسید **ابو عبد الرحمن نافع** یکی از قرای سبعه بوده و فضیلت تمام داشته در
سال صد و شصت درگذشته **داود بن علی الطاهری** از محدثان زمان بوده در طبقات محمود شاهی آمده که چهار صد
نفر با طیلسان اخضر هر روزه در مجلس افاده او مستفید شدندی **ابو بکر بن داود** فقیهی کامل بوده شعر نازیرا در غایت
عذوبت انشا می نموده گویند چون خبر فوت او باین شیخ رسید در کتاب بود فی الحال کاغذ و قلم از دست بیفگنده گفت
مرد کسی که من بجهت مناظره او کوشش میکردم کتاب الزهار و کتاب الوصول الی معرفة الاصول و کتاب الانذار و کتاب الاعتذار و
کتاب الابصار از تصنیفات اوست **یحیی بن عبد الله** گانه روزگار بوده صاحب مناظرة الانسان و بر احمد بن المحدث
بن المحدث نوشته از تصنیفات او تاریخی است در احوال اصفهانی مشتهرت یافته نوتش چهار صد و چهل و پنج **شمس الدین**
محمود در سلک اعاظم علما انتظام داشته از مصنفاتش شرح مختصر ابن حاجب سنت و شرح مطالع و شرح تجرید
و شرح منهاج البیضاوی و شرح طوالع **ابو الفرج علی بن الحسین القرشی** در نحو و لغت و طب و نجوم و شعر موسیقی و
اخبار و آثار و حدیث نظیر و عدیل نداشته از جمله مصنفاتش یکی کتاب آغانی است که در مدت پنجسال جمعکرده **احمد بن**
عبد الله از مشایخ حجاز و حراسان راوی بوده و فضیلت بسیار داشته کتاب حلیه اولیا از تصانیف اوست
و تاریخ اصفهان را هم او نوشته نوتش چهار صد و سی و شش **ابو عمر موسی بن عبد الملک** از رؤسای
اهل کتاب است ابتدای در خدمت خلفای بنی عباس بمناصب ممتازه میبوده و بعد ازان در ولایت
مغرب نزد امیر تمیم معز الدین الله بغایت معزز و محترم گشت و بمصر رانجانی سنه ست و اربعین و مائتین درگذشت
محمد بن عمر القرشی علوم غریبه را نیک میدانسته و صاحب حشمت میر لیسته **حکیم ناصر خسرو** از دانشمندان
زمان بوده بعضی عارف موحدش دانند و برخی طعن کنند که مذهب تناسخ داشته در رساله از خط خودش مرقوم
بود همگوید ابو المعین ناصر بن خسرو بن حارث بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رض که در اوان طفولیت در سن تمیز چند مدت مشغوف بودم بتحصیل انواع
کمالات تا مشرف شدم بحفظ قرآن و رنه سالکی بعلوم لغت و صرف بنحو و عروض و حساب و سیاق متوجه شدم

و پنجسال در انها مشغول بمودم بعد ازان بعلوم نجوم و رمل و هیات و اقلیدس در امدم و در تتبع طرق مختلفه در بصره و ردم و هند و یونان و بابل قریب سه سال اوقات صرف نمودم بعد ازان بفقه و احادیث نبوی روزگار گذرانیدم و فترت کردم کتب متداول را در فقه و احکام تفسیر قریب نهصد مجلد و در پانزده سال بدانستم آنچه بالیست از توریت و انجیل و زبور و شش سال بعد ازان بعلم ایمان و اسلام و شرایع و مذاهب بمنطق و حکمان جاماسبی و الهی و طبیعی و قانون اعظم و ریاضیات و تسخیرات و سحریات و انچه متعلق بدین علوم است به اختلاف حکمای اهل عالم اولین و اخرین و گذشت از عمر من درین علوم شش سال و بنهایتی رسید که در خاطر گذشت که هیچ علمی نماند که نخواندم و ندانستم بعد از چند گاه وزارت عزیز مصر اتفاق افتاد و در فتوی و تذکره علوم با فقهای عصر و صفهای و مجادلان مدارس در هر مباحثه نقلی و عقلی سبق بردم و گوی از میدان اکابر مشاهیر زمان ربودم تا آتش حقد و حسد در حق من جمیع نواصب افتاد و در غیبت من بعد اوت بر خاستند و نزد یک عزیز مصر تکفیر کردند و بقلم فتوی نوشتند یکی از معتقدان رسولی فرستاده خبرم کرد با برادرم سعید در دل گفتم و بتوکل عزیمت بغداد کردم و ملازمت مستنصر باللّٰه نمودم و در اندک فرصتی وزارتش یافتم اگاه برادرم سعید با داده بدیار ملاحده فرستاد تا بیعت ازان بستانم نمیدانستم که ایشان طالب من بودند حاکم ملاحده نامم پرسید گفتم نام گفت نه پسر خسرو علوی گفتم نه کتابی حاضر کردم از تصنیفات من اکسیر اعظم نام در منطق آنچه تو انستم گفتم شخصی از در در آمده لغزه زده مدهوش شد ناطوس معزبی بود که در بابل مرا تلمذی کردی چون بهوش آمد بحاکم گفت این ناصر خسرو دست حاکم برخواسته دستم بوسید و شرائط خدمت بجا آورد و گفت الحمد للّٰه که طالب بمطلوب رسید چون جواب و سوال مستنصر را اجازت مراجعت خواستم ناسه را پاره کردند و تکلیف وزارتم نمودند چون چاره نبود تن دادم بقرعات مالی و ملکی حواله من و برادرم سعید شد میخواستم کناره گزینم میسر نشد آخر فرار نمودم بعد چندی مرا یافتند بندی بر دست و پایم نهادند و بزندان دادند مدت نه سال زندانی ماندم پسر حاکم در بندت شاگرد من بود و کمالی حاصل کرده گفت کتابی در مذهب پدرم تصنیف نما تا خلاص یابی برعایت نفس با انگه اعتقاد من چنان نبود تصنیف کردم موافق رای ایشان آن خود سبب خلاصی نشد و کتاب در افاق منتشر گشته علماء فقها مطالعه کرده مرا بزندقه نسبت کردند حق گواه که اعتقادم آن نبود و بصحبت حاکم راضی نبودم لاجار را چاره برادرم سعید گفت از علوم تسخیرات و طلسمات چیزی بکار آرد درین فکر بودم روزی نزد حاکم رفتم و گفتم یا امیر من پیر شدم مرا ازدکن و برادرم سعید عوض من بندکن موجب دعا گوئی گردد بترحم بندازمن برگرفت برد حانیات

رجوع کردم گفتند حاجت بقتل است یا بمترلیض گفتم تمرلیض حاکم را مرضی حادث شد در روز بروز برافزود از من علاج پرسیدند گفتم در زمین دشت گیاهی است که دوای مرض حاکم است من و برادرم برویم آنرا بشرط اخذ کنم پنجاه سوار از ملاحده همراه دادند بعد از آنکه سیزده منزل رفتم عملی از اعمال مریخ ظاهر کردانیدم آتشی آمد و سواران را باد و آب سوخت با یکی از شاگردان و برادرم سعید بشتیا پورآمدم و پای افزار خود را گرفتم و بدکان کفش دوزی رفتم که پاره شده بود برادرم و شاگرد که با من بودند از این حال وقوف نداشتند ناگاه شور و شغف در بازار پیدا شد و برادرم تنها می آمد و کفش دوز متعجبل از دکان برآمده بر سر درفش پاره از گوشتی آورد گفتم این چه شورست و این گوشت چیست گفت جوان از شاگردان ناصرخسرو با فقیهی بحث کرده بود فقها از جهت ترویج دین او را پاره پاره کردند و بر یک وصله از گوشتش بتری بردند من نیز وصله گرفتم تا تو ابی یابم گفتم ای برادر کفش مرا بده که میروم چه جای که نام خسرو برند و شنوا و خوانند خیر و خبریت او نخوانند پس عزم بدخشان کردم و در بدخشان دو سال و زارت نمودم مردمش اهل مروت و دستدار اهل بیت بودند مگر جمعی فقهای متعصب که دعوی ایمان میکردند و بهره از آن نداشتند بهتانی در حق من گفتند تا حالم باضطرار رسید از آن بقریه بمکان آمدم و اهل این قریه من بگریدند مگر اندکی از حساد با خود اندیشه کردم که مبادا از مکر ایشان بمن آسیبی رسد بن غار را اختیار کردم و بطلسماتی که دفع دیدن و ملاقات ایشان باشد مشغول شدم و بیست سال درین غار بسر بردم و خدای واحد را عبادت کردم تا حال بجائی رسید که بوی از طعام قانع شدم و در بیست و پنج روز یک نوبت طعام خوردم الحال یکصد و چهل سال از عمر من گذشت و عمر بانجام رسید و اعمال کوتاه شد و عقل نقصان یافت و تقصیرات در عبادات واقع گردیده ای برادر صباح روز جمعه دوازدهم ربیع الاول از بن غار بمکان زمانی که مرا هیچ نگهبانی غیر از کرام الکاتبین و هیچ مونسی جز رب العالمین نباشد روح از بدن من مفارقت میکند بایمان انشاء الله و دران زمان باید که یکیس از علما و حکما و عوام الناس را خبر ندهی تا وقتی که غسلم داده باشی و چون مشغول باشی در لفز از علمای جن بمدد نزد تو حاضر شوند تو امامت کنی بعد از نماز عذر خواهی نمائی تا بروند و بعد از ان برگیری و دفن کنی و بگوئی بسم الله و علی ملة رسول الله و بنده گناهگار ترا آوردم بر درحمت بعد از من در ین غار مباش چون خواهی که بیرون شوی آن قاروره را بگیر قدری آب از و بر در غار بپاش و مرا بحق بسیار بموجب وصیت عمل نمود و بدو گاری جنبان برفت تا ناپدید شدند چون باز آمده دیدم که در غار بسنگ عظیم محکم شده و انست که خاصیت آن آب پاشیدن این بود گفت یا ناصرخسرو این توئی که در همه چیز حیله و چاره پیدا آوردی چه حاصل که موت را چاره نکردی اشعارش بسیار مشهور ابوالمعالی نحاس کان کاروان صاحب دراست نیکو فراست بوده بعد محمد غیلان دی نائب عرض سلطان ملکشاه شد و در آخر ایام

سلطان ملکشاه عارض سپاه سلطان برکیارق وسلطان محمد گشت بعد نزاع برادران بکلی رفت حاکم تربیتش کرده زمام مهام ملک رمال المستظهر باللّٰه را بکف کفایت او نهاد بعد چندی معتقد گردیده از محبس گریخته بعسکر سلطان برکیارق رفته بی مهم روزگاری گذرانید تا باجل طبیعی درگذشت اشعار خجسته دارد صدر الدین خجندی از روسای اصفهان بل از صدور دوران بوده خاندان خجندیان در صفاهان ملاذ ارباب فضل است وبمجمع کاملان جهان بوده اول ایشان ابو المظفر ست لشبتش بابی مهلب بن صفره می پیوندد وصدر الدین قضاة القضات اصفهان بود دولتشاه در تذکره آورده که چون آوازه رفعت وجلال صدر الدین مسموع اهل کمال گردید ظهیر بقصد صحبتش بجانب عراق درحرکت آمد وپیش از آنکه کسی گذارش او نماید بمجلس صدر الدین آمد وی چنانچه باید بدو بپرداخت لهذا آزرده برخاست وفطعه بهجو گفت از اشعار صدر الدین است ۵ زلف سیهت که مشک با دم زده مشاطه فطرش خم اندر خم زده یکره بمنش سپار تا یکباری بر هم زنمش که عالمی بر هم زده ولد ارشدش جمال الدین خجندی بهمه وجوه مصداق معنی الولد للابیه بوده امام العالم شرف الدوله والدین محمد بن شعزده درحضرت سلطان ارسلان بن طغرل بزیادتی تمکنت وجاه از سائر فضلا درگاه برسر آمده بالتماس سلطان بر روز جمعه تذکیری در غایت تاثیری میگفته وگاهی بنظم صافی می پرداخت ودادلطافت وعذوبت میداد ظهیر الدین عبد اللّٰه شعرده پسر عم شرف الدین است واساد تش بجودت کلی مذکور جمال الدین عبد الرزاق از اکابر طبقه شعرا است بغیر نثر ونظم صفات نیکو بسیار داشته اشعارش جمله در موعظه مگر چند قصیده در مدح صاعدیان دارد در دودمان صاعدیان مردم عالیشان صاحب ثروت وسامان بسیار بوده اند وصلهای شگرف بمداحان خود میدادند کمال الدین اسماعیل خلف الصدق جمال الدین عبد الرزاق است دولتشاه در تذکره آورده که جمال الدین عبد الرزاق را دو پسر بوده یکی معین الدین عبد الکریم دیگر کمال الدین اسمعیل معین الدین فاضل کامل بوده کمال الدین شاعر ماهر وکمال الدین صاحب ثروت وتمکنت بوده همیشه محتاجان را امداد نمودی جمعی ناخلف وعده کرده این را بیازرد وندا این چند بیت گفت ۵ ای خداوند هفت سیاره ظالمی را فرست خونخواره تا در دشت را چو دشت کند جوی خون آورد زجو باره عدو مغزان بیفزاید هر یکی را کند بصد پاره همدران ایام لشکر اوکتای قاآن مستولی شده اصفهان را غارت کرد واهل آن دیار را از پیر وبرنا وعاقل ورشید اعلف تیغ ساخته کمال الدین را نیز بشهادت رسانیدند برینوجه که وی دران ایام گوشه اختیار کرده بوده وپیش از آنکه مغولان رسند جمعی از متمولان اموال خود در میان چاهی که در صحن مدرسه واقع شده بود جای داده قضارا انگشتری یکی از مغولان در میان آنجا می افتد در آن منزل بانسبب بران اموال ره می برد جهت اخذ دفینه لشکریان آتش بلاک میساخت واین بلای دران حین میگوید ۵ وحضرت اوکمینه بازی اینست

دل خونشد وجان گدازی امنیست ۰ با اینهمه هیچ یارم نگفت ۰ شاید که گر بنده نوازی این است ۰ **رفیع الدین مسعود لبنانی** از اقران کمال الدین اسمعیل بوده در غفوان جوانی درگذشته اشعارش بعد دست رفیع بر صفحه روزگار مثبت **فرید احول** فریدا قران داشال بوده در سلک مداحان صاعدیان انتظام داشته **شیخ اوحدی** موحد وعارف بوده بعضی دیرا از مراغه دانند اما اصح انکه از اصفهان مرید شیخ اوحد الدین کرمانی از منطوماتش یکی مثنوی جام جم است بتتبع حدیقه دلنشاه در تذکره خود آورده که چون آن نسخه باتمام رسید چنان مرغوب خاطر ما گردید که در یک ماه چهار صد نقل ازان کتابت گرفتند دیگر دیوان شعر ظهور شیخ در روزگار ارغونخان بوده وفاتش در اصفهان بعهد دولت سلطان محمود ابن غازانخان در سنه سبع وثلثین وستمائة **قاضی نوری** از موضع اندنان می اعمال برآن اصفهان است علم از خواجه افضل ترک ومیر فخر الدین معما کی اکتساب نموده در شیوه نظم عطار و طفل مکتبش بود دشتری جنس بلاغت او را خریداری آرزو کردی **ظفر الاسلام صاعدی** بلطف کردار وحسن گفتار سرآمد خویش تبار بوده **امیر جلال الدین صلاهی** از اعیان آنشهر ومکان طبع سلیم وذهن مستقیم داشته **مولانا نقی الدین محمد الخزلی** بوفور علم وحدت طبع وجودت ذهن ووسعت مشرب برمثامی ظرفا هنر پرور وفضلای آنکشور رفائق می بود وچون سنین عمرش از چهلسین درگذشت خاطرش را بحرکت انتقاشی پدید آمده در موضع رسول آباد من اعمال پنجاب درگذشت **مولانا ضمیری** شاگرد میر غیاث الدین منصور در کبر سن موفق بچیز خواندن گردیده از طب وریاضی نصیبی وافر اخذ نمود پس ازان در شعر گفتن سعی شده سرآمد گردید بنا بر انکه والدش معمار باغ نقش جهان بود ابتدا باغبان تخلص می نمود بعد چندی حسب الامر شاه طهماسب بسبب کشیدن ریش ضمیری تخلص نموده دارالنشش صد هزار بیت است منجمله هفت هزار در غزل ودوازده هزار در قصیده که تمامی مزیل مدح ائمه معصومین گردیده وتتمه مثنوی نازونیاز وعاشق عذرا وبهار وخزان ولیلی مجنون وسکندر نامه وجنة الاخبار ودواوین اکثری از متاخرین را تتبع نموده هرکدام را نامی نهاده دیوان شیخ سعدی را صیقل ملال ودیوان امیر خسرو را معشوق لایزال ودیوان خواجه حسن رحسن مآل وشیخ کمال را احیای کمال وخواجه حافظ را عیون الزلال ومولانا عبد الرحمن جامی را امواج الملال الآمال وبابا فغانی را آئینه خیال وشاهی را سحر حلال وبنای را فراغبال وصالح را در رشال وآصفی را سحاب جلال وشهیدی را انجشته فال وهمایون را لوامع خیال ومرزا شرف جهان را تازانه وصال **مولانا محمد شریف سرمدی** بین الهکنان از نیکو طبعان است بهند آمده سالها ملازم درگاه اکبری شده بدرجه امارت رسیده با راجه مانسنگ بعهده بخشیگری بنگاله قیام نموده ودر سنه عشر والف درگذشت **امیر روزبهان صبری** شطرنج خوب میدانسته وشعر نیک می فهمیده وصاحب عیار علم موسیقی

داد دار بوده از شباب تا شیخوخت بصحبت فضلا گذرانده در اختتام همه را ترک داده در رجاع صفاهان باقاده و فزاهت کلام الله مشغولی در زیده تا در گذشت شعر بر جسته دارد **مولانا شکیبی** اعیان وسلم همکنان است بر سم سیاحت در هند آمده سپه سالار عبد الرحیم خانخانان قدرش واجبی شناخت ساقی نامه در مدح خان مذکور گفته ده هزار روپیه صله یافته **آقا شاهکی تتبع** پاره از متداولات کرده بجدت ذهن وصفای طبیعت برآمد و شعر را خوب رسانید **شفائی شرف الدین حسن نام ولد حکیم** مولانا است که طبیبی حاذق بوده نسبت پدر از طبابت بخشی دانی اندوخته شعر در غایت عذوبت می گفت میرزا فرداما می گفت که شاعری فضیلت شفائی پوشیده است مه تنها بگذشت شاه عباس ماضی وارکانش سوز گزرانیده در رمضان سن سبع وثلثین والف در گذشت **کاشف آقا اسماعیل** نام اسلافش معماء درگاه سلاطین صفویه بوده اندوی باستانه شاه عباس ماضی ملازم بوده در هجو گوئی سلیقه خوب داشت **مولانا باباشاه کاتب** کتابت نسخ تعلیق در غایت عذوبت تحریری نمود و هزار بیت را سه تومان که صد روپیه باشد اجرت میگرفت واحیانا شعری گفت **باباطالب** قریب سی سال در کشمیر توطن داشت شیم عافیت از احکام آن دیار بمشام حالش کم میرسید تا بنظر تربیت حضرت اکبر رسیده در عهد جهانگیر هم سوزمانده در ثلثین والف در گذشت **ابو القاسم** امری از علوم غریبه بخشی تمام داشته باتهام تناسخ شاه طهماسب صفوی ویرا مقید ساخت وچشم جهان بینش از نور عاری ساخته این رباعی گفته مه شاها ز لباس نور عورم کردی مه وز درگه خود بجور دورم کردی مه سی سال که مداح تو بودم شب و روز مه این جائزه ام بود که کورم کردی مه بعد از انکه در حبس مایوس گردید قطعه در ظرافت عرض کرده خلاصی یافت مه تحمل قدم است بار سبیش مه بر سر سوی او هزار سبیش مه آستین را اگر برافشانم مه میرود تا بقندهار سبیش مه **امینی وصفیا** که از رمل آگاه بود و **مولانا وفا و مولانا غیاثا و مولانا دخلی و واعی** ولد مولانا ضمیری و حرفی خواهرزاده یکی هر همه از شعرای صاحب طبیعت بوده در حق والدش حکیم جنابزگفته مه گفتم از روی نصیحت بحکیم جنابز مه جهد کن تا که مریض از بر ت آزار رود مه نه که هر عاجز بیمار بامید شفاء مه شادمان آید و ناشاد ز درگاه رود مه گفت بابا تو ندانی که گناه از من نیست مه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود مه **وفائی** کور شاعری بافطنت وشعور است **میرامانی** نامش میر شریف در عهد اکبر بادشاه بهند آمده قریب سی سال گذرانیده در گذشت **مولانا مذاقی** از پاکیزه گویانست **مولانا علی صورت** خان اول حال همت بصنعت چرخگری می گماشت پس ازان بسبب همصحبتی اهل درک خلع صفت کرده دیگر خواندن گرائیده شاعر برآمد در فوت پسرش رضا نام گفته مه پسر داد ایزد مرا زقضا مه هم قضا نام او نهاد رضا مه عاقبت هم قضا رضا را برد مه چه کنم داده ام رضا بقضا مه

میر نظیر زمانی مرد همواری بموزونی طبع موصوف درحق شمس دوده گفته منه شمس دوده انگه کردپستی پستش
دارد فلک از شراب هستی مستش یکدو پیه کرد بدست پیشش افتد چون انکه بپس نزد واز دستش **میر علی بخار**
از مردم همدان است اونیز از روی طبیعت این رباعی جهت شمس دوده گفته منه شمس دوده را دید چو شیطان در راه
برگشت ز راه تا نگردد گمراه شمس از پی او دوان و شیطان میگفت لاحول ولا قوة الا بالله **کلامی و سلامی**
دو برادر بودند که همیشه در شعار بیان خود را بدوده طمع تیره و دیده فصاحت را بغبار فاحت تیره می داشتند خواجه محمد شریف
هجری درحق شان گفته ۵ دو چیز است بدتر ز تیر حرامی سلام کلامی کلام سلامی **مولانا بذلی** با دو همراهی
خاطر کمال بی تعلق داشت گاهی شعر هم می گفت **کمال الدین** زیاد از صاحب کمالان زمان بوده شعرش جمله درست و دنیا
و نکوهش جهانست **شمس الدین فخر الدین** درعصر خود شمس فلک افتران و مهر آسمان همکنان بوده بنام شاه
ابو اسحق اینجو فرمنگی نوشته شوری که در مدح شاه مذکور گفته قافیه آن لغات غیر مشهور آورده **حمزه اصفهانی** شهسوار
مضمار نکته دانی از مخزول رجالست اگرچه نهایت علم و فضل داشته اما بنابر آنکه تاریخی درغایت لطافت و بلاغت
نوشته اهل خبر در سلک تاریخ و سیرش نمیشمارند و بغیر آن تصانیف دارد گفت دنیا پنجهار چیز خوش گذرد
ایمنی و تونگری و صحت مزاج و فراغدستی و پنجهار چیز ناخوش گذرد ترس و فقر و رنجوری و صعبوری **خواجه**
امین الدین حسن از بزرگان آنشهر و مکان بوده حافظ در وصفش گفته منه برندی شهره شد حافظ پس از چندین
ورع لیکن چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم **میرزا یار احمد مشهور بنجم ثانی** ابتدا بمصاحبت امیر نجم گیلانی
که وکیل السلطنت بود روزگار میگذرانید بعد امیر نجم شاه اسماعیل صفوی ویرا وکیل ساخته نجم ثانی ملقب گردانید و
بر جمیع وزرا و امرا التفوق بخشید و رحیب الصدر است که قرب صد گوسفند غیر دیگر جانور هر روز صرف شیلان او
می شده در سفرها در آب النهر با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب جیحون نگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ لقمه
در مطبخ او بار می شد و ده دار چینی و زعفران و فلفل و غیران در آنسفر هر روزه بکار میرفت چون کوکب جاهش بدرجه عالی
ترقی نمود بکثرت حشم مغرور گشته بی رخصت شاه متکفل فتح ماوراء النهر گردید و پس از عبور آب آمویه ابتدا بجانب قرشی
نهضت فرموده بعد از دو سه روز قهرا قهرا دران بلده استیلا یافته شیخم میرزا با متابعانش قرب پانصد کس بقتل رسانیده
عازم بخارا گشت و در عجدوان سلاطین اوزبکیه جمع شده صباحش اراده جنگ نمودند و چون سپاه توران در میان
کوچه بسته و حصار بودند و میدان جولان قزلباش نبوده اوزبک زده آوردند و لیکه امرای کوکی نسبت بوزیر سوء
مزاجی داشتند در محاربه تساهل ورزیدند نجم پای ثبات افشرده گرفتار گردید در سیوم رمضان نهصد و هشتاد و شش هجری بفرموده

عبید الله خان بقتل رسید میرزا کمال الدین شاه حسین چون نجم ثانی از عالم فانی درگذشت خلعت وزارت بقامتش آراسته روز بروز مواد جاهش برافزود جمعی از حساد بعرض شاه رسانیدند که وی مبلغ پنجاه هزار تومان از عین المال برداشته در ضروریات خود صرف نموده و ما متعهد می شویم که هر چه را خاطر نشان نسازیم مضاعف بوجه تقصیر انه بدهیم شاه سخا پیشه شنیده مسرور و مبتهج گردید که الحمد لله مراجعین در زیر است و همان ساعت جهت اطمینان خاطرش آنچه پوشیده بود برآورده بوی فرستاد القصه بعد ازان عرض بیوتات گرفته بر مهتر شاه قلی تحویلدار رکابخانه هفت هزار تومان باقی کشیده وی استیصال نهال زندگیش در دل کرده وقت معجبت شبی در اثنای معاودت از خدمت شاه جنجری بهلویش رسانیده فریاد برآورد که حکم شاه چنین است که ویرا پاره پاره سازید در کنفیس آن حاوی فضائل انسانی را از دارخانی وابرهند بادشاه فیض بخش قاتلان وساعیان را بیاسا رسانیده قابوشش بکربلا معلی فرستاده در پس عالی گوهر باقیماند یکی میرزا اسماعیل که همیشه در اصفهان بوده بصید وشکار زیاده بر دیگر مستلذات اشتغال داشته و دیگری میرزا ظهیر الدین ابراهیم که همواره نقش همنشینی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می نگاشت و اکثر اوقاتش بتنگدستی و پریشانی میگذشت اما اظهار نمی نمود خط نسخ و تعلیق را پاکیزه می نوشت و احیانا شعر بطبیعت می گفته میرزا سلیمان از کفات صفاهان بود بوفور عقل و فراست اتصاف داشت و در فن انشا و سیاق علم برتری می افراخت ابتدا بنضارت کل کارخانجات شاه طهماسب صفوی ممتاز گردید چون شاه اسمعیل ثانی جهان بانی گردید بمنصب جلیل القدر وزارت سرفراز گشته پس از آنکه شاه سلطان محمد شاه شد من حیث الاستقلال بسر انجام ملک و مال پرداخت و رفته رفته بهم یورش خراسان پیش نهاد همت ساخت چه در آنزمان علی قلیخان مردم را به بیعت شاه توفیق اساس شاه عباس ترغیب مینموده چون اطراف برات مضرب خیام عساکر شاهی گردیده میرزا سلمان در چاره مخرج مخلص قلعه سنطقه جد و جهد بر میان بسته نزدیک بود که قلعه را مفتوح گرداند که بعضی از امرای که بفتح قلعه راضی نبودند بقتلش رسانیدند قریب ایام قتل خود در غزل گفته بمقطوش این ۵ خوبرویان جور کشتن سلمان دارید بهتر آنست که اندیشه او زود کنید بحدت طبع و لطف بیان اتصاف داشته منظوماتش در غایت عذوبت و هموار است اورا دو خلف ارجمند بود یکی مرزا عبد الله که جمال صورتش بکمال لطافت آراستگی داشت گاهی بموزونی طبع اشعار رنگین میگفته دیگر میرزا نظام الملک که در تحصیل کمالات و اسباب بزرگی از اقران و امثال مستثنی بوده رجاهی سیف الدین نام از عشیرهٔ کمال اسماعیل است مردی ظریف و لطیف در حساب و هندسه ماهر از هزلیاتش این نامه در مشهد بسال اثنی وستین وستمائه بدست رسید و اوباش بقتل رسید خواجه فضل الدین محمد ترکه که ابتدا در کاشان بخدمت

مولانا ابو الحسن کسب علوم کرده بعد ازان در مشهد مقدس رضویه بمراسم تصحیح عقاید دینیه و تنقیح مسائل یقینیه مشغولی فرمود و پس از تجرد منشان شام و حجاز اخذ فوائد کرده بوطن آمد شاه طهماسب صفوی قضای عسکر حواله اش نمود و پس ازان تولیت مزار فیض آثار امام علی بن موسی الرضا قریب دو سال نموده در زمان دولتشاه سلطان محمد کرت دیگر منصب نضارت سرکار مع تدریس یافت و تا زمان استیلای لشکر یوزبان بر ایران دران دیار گذرانید پس از وفات آخر در عبادت و طاعت حرف نموده شوهر نیکو سیگفته **خلیفه اسد الله** از سادات صاحب سعادت است مدتی بتولیت مشهد مقدس سعادت اندوز بود در سن تسع و ستین و تسعمائة در گذشت **خلیفه سلطان** نبیره خلیفه اسد الله وزیر شاه عباس ماضی بوده و از مصاهرت شاه ممتاز گردیده بعهد شاه صفی از منصب و زارت معزول گردید و ربا عی بیشتر سیگفت **امیر شجاع الدین** نبیره خلیفه اسد الله است والدش خلیفه سید علی در سلک اکابر دولت آن دیار انتظام داشته شاه طهماسب دیر آنجلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید **امیر رفیع الدین محمد الشهیر بمیر شاه** در بدو حال بکسب فضل و کمال توجه فرموده بهند و دکن وارد گردید و نزد ابراهیم قطب شاه بوکالت رسید و مدتی آن گذرانیده چون محمد قلی قطب شاه بانی مبانی ملکداری شده بسیاست معاندی معزولش گردانید پس رخصت بیت الله گرفت و دران سفر در گذشت نظم مرتبه علاوه و نثر فضل می گفت **امیر شمس الدین** در بیجاپور وارد گشته بخطاب صدر جهانی مخاطب گردید و بواسطه موزونی طبع گاهی در صدد انتظام نظم در آورده هاشمی تخلص می کرده **خطائی تخلص شاه اسماعیل** بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین علیه الرحمه که در اردبیل مذکور شود هر چند در سابق مسطور میان محمد اول تحت ذکر سلاطین عالم این طبقه مذکور شده مگر جهت مزید فایده بتقریب ذکر اهل کمال تبرک بذکر آن خاندان برگزیده آل مینماید شاه معزالیه در سن اثنی و تسعین و ثمانمائة متولد شده و در خمس و تسعمائة حرز و جکر و ممالک شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و غیره مسخر ساخت و در روز شنبه نوزدهم رجب سنه ثلث و تسعین گذشت طاب مضجعه تاریخ است بادشاه قابل بوده و بفارسی و ترکی شعر می گفت بعد از و پسرش **شاه طهماسب** جلوس نموده باحسن وجهی ملک را از رعایا و برایا را در عهد او آسودگی تمام حاصل آمد و شب شنبه پانزدهم شهر صفر سنه اربع و ثمانین و تسعمائة در گذشت پانزدهم شهر صفر تاریخ گاهی متوجه شعر می شد بعد از و پسرش **اسمعیل ثانی** جلوس نمود شهنشاه روی زمین تاریخ گفت و در سال دیگر وفات کرد شهنشاه زیر زمین تاریخ شد و بادشاه قابل دوست بود عادل تخلص میکرد و بعد از و برادرش **سلطان محمد بن شاه طهماسب** جلوس نمود و چون در باطره اش فتوری راه یافته بود کار سلطنت چنانچه می بایست نمیشد تا در سن خمس و تسعمائة پسرش **شاه عباس** ماضی از خراسان

خروجکرده بقزوین رفت ناچار سلطان محمد از اصفهان بقزوین در خدمت فرزند آمد و تاج از سر خود برگرفته بر سر او نهاد شاه عباس هشتم ذی حجه سنه مذکور جشنی عظیم کرد و او را اعاظم سلاطین روزگار بوده در ایام خود کارهای بانام کرد و در ثمان وثلثین والف در گذشت گاهی متوجه نظم می شد بعد از و فرزندش سام میرزا بن صفی میرزا بن شاه عباس جلوس نمود و بنام پدر خود شاه صفی ملقب گشت ظل حق تاریخ یافت بدیع الزمان میرزا بدیعی تخلص ابن شاه اسمعیل صفوی در عهد شاه طهماسب حکومت سیستان داشت شاه اسمعیل ثانی کس فرستاد تا آنجا مقتولش کردند میرزا داود از شاهزادهای صفویست کلاش بلطافت مخصوص زین العابدین میرزا از شاهزادهای صفوی سلیقه شعر خوانی داشته عرفان میرزا عبد الله نام از شاهزادهای صفوی و سلطان مصطفی و میرزا علاو الدین محمد فائض تخلص و مرزا ابو القاسم قاسم تخلص که چون شاه صفی او را مکحول کرده این رباعی گفت منه آزرده زنادیده ردی پدرم منه و ز نه بخدا اینکه زمان شابترم منه قطع نظر از مردم چشم کردند منه تا منت مردمان نباشد بسرم منه هر یک دو حه آن حدیقه مشتمل ثمرات نضل و شاعری بودند میرزا ابرهیم پسر میرزا شاه حسین وزیر شاه اسماعیل بوده بفنون فاضلیت اتصاف داشت در علم لغت لوای مهارت می افراشت فرهنگ میرزا بوی منسوبست اعظم علی قلی خان نام از اعاظم امرای شاه عباس است صاحب دیوان بود اسیر میرزا جلال نام از سادات معتبر شهرستان من اعمال صفاهان است شاه عباس ماضی بمصاهرت خویش او را اختصاص بخشیده بود از اجله شعرای وقت آخرین است میرزا باقر وزیر قورچی از منتسبان صفویه است شاعری خوشگو بود اوجی از شعرای بلاغت آئین است چندی در خدمت حسن خان که در عهد شاه عباس ماضی حاکم هرات بود بسر برده شمس الدین هاشمی تخلص بولایت دکن آمده در خدمت عادلشاه اعتباری یافت و بصدر جهان مخاطب گشت منصف غیاثا نام از وطن بهند افتاد و چندی بخدمت امرای آنجا بسر برد آخر بخدمت رستم میرزای صفوی که در مجلد ثالث مذکور شود ملازم گردید بسببی خود را بزهر مسموم گردانید احمد بیگ در سلک ملازمان شاهجهانی منسلک بوده شعر نیک می گفت ابراهیم از شعراست در سلک ملازمان شاهجهان منسلک و با بعض امرای گذرانده محمد علی بیگ انسر تخلص در عهد عالمگیر بهند آمده سوز خان خطاب یافت و در بنگاله فوت شد محمد ابراهیم فارغ تخلص برادر عشرتی در عهد شاهجهان بهند آمده کامیاب گردید باقیا از نائن من اعمال صفاهان است در عهد جهانگیر بهند آمده در بنارس اقامت نمود پس پیش شاهجهان آمده نوازش یافت آخر عمر بمکه رفته بایران باز گشت شاعری لطیف طبع بوده در موسیقی ساز مهارت می نواخت فیتحا که بهند آمده و قدری که بهند وارد شده ولوجی که مداح حضرات ائمه بوده و حاجی محمد علی که ایضاً بهند آمده مراجعت کرده

وسست علی کوچک درویش که اصلا سواد نداشت و بسلیقه طبعی شعر خوب می گفت مشابه که باحکیم شفائی همطرح می شد
وبهند آمده مراجعت میکرد و ملکی صفاهانی حاجی محمد نام که بهند آمده و باعتقاد خود مثنوی مولانا روم را جواب گفته
وآقا رضی و زمانا زرگش قریبی تخلص که در وطن خود زرگری میکرد و بهند آمده مراجعت نمود و سکوتی اسماعیل
نام که اصلش صفاهان و در هند نشو و نما یافته از اقربای مصنف کتاب صبح صادق است و در خوشنویسی هم دستگاه
داشته و ستوکتی که دو مرتبه بهند آمده کرت اول باظفر خان بسر برده مراجعت نمود و کرت دویم عاشق راجپوت
بسری گردیده ظاهرا بقتل رسید و شفیع الله و صلائی از اعیان سادات و صادق مشهور بکاو و صباحت
حاجی صادق نام که دو مرتبه برای تجارت بهند آمده و طبعی از نواحی صفاهان که نامش عبدا بود و باین مناسبت
اول عبدی تخلص میکرد و عشرتی که از وطن بهند آمده بعد چندی بعزم مشهد راهی شده بدست قطاع الطریق
شهید شد و ملا علی رضا که در قطعه گوئی مهارت تمام داشت و آقا علی و عارف مرزا ابراهیم نام که بسیر هند
هم آمده و غازی قلندر و فائق اسپنانام و عرفانی ترکش دوز و نصیرا و مرزا نور الله از نواحی صفاهان
و نصیب حاجی طالب نام که بولایت هند هم آمده و صابرا از اقارب مرزا سلیمان مذکور و ملا باقرا از بعض قرابات
ماهر بلغز و معما و آقا تقی و بخردیشریف نام و تقی بیگ و حفظی حاجی محمود نام که بسیر هند هم آمده و حسین صراف
و میرزا حسین و خصمی که بهند آمده قلندرانه گذرانده مراجعت نمود و راهب که ایضا بهند آمده مراجعت کرد و رشیدا
از تبار زه عباس آباد که در فن زرگری و میناگری ید علیا داشت و بسیر هند آمده مراجعت کرد هریک از صاحب طبعان نامی
آن خطه گرامی اند مشرب حکیم سید عبد الرزاق نام از اعیان سادات صفاهان است در جمیع علوم خصوص علم جفر
واعداد شانی عظیم داشته در طبابت بقراطا زمان زلیسته در عهد عالمگیر بهند آمده در مقام بریلی توطن گرفت و با سادات
آنجا خویشی کرد و چندی در لکهنو گذرانده در زمانی بخدمت نواز شخان رومی صوبدار کشمیر و اخر عمر بولایت سند
نزد داؤد خان ولد میان یار محمد المخاطب بسجاد یار خان روزگاری گذرانده در سبع و عشرین الف و مائة در گذشت
مرزا عبد الهادی حکیم از ولایت به تته رسیده محمد خداداد خان ولد میان نور محمد المخاطب بسجاد یار خان والی سند
خزیدار کمالش شد بتعظیم ماند پس از رفتن او بهندوستان در سرکار نواب خدا یار خان مذکور با عزاز مافوق از
سابق مفتخر گردیده چون وی در اوائل سال هزار و صد و شصت و هفت در گذشت تا سال هزار و صد و
هفتاد و پنج ظرف هندوستان گذرانده بنابر خواهش نواب غلام شاهنخان ولد نواب مسطور باز بسند وارد گردیده
در کمال تحریر السلک یافت و را عزازش دران سرکار عدیل نیست در طبابت علم حذاقت نیکوئی افزاز دکمخصوصیات

قربت این سرکار بوجه اتم مختص مرزا محمد معز بسال هزار و صد و شصت و شش از ولایت وارد تته شده و علوم غریبه و جامعیت محامد انسانیت نادر روزگار بوده احمد یار خان ولد میان نور محمد بخت خواهش وی کرده اما چون در تازگی محمد مراد یاکمان بعد فوت پدر بسند ایالت جلوس نمود و یرا باعزاز مالا کلام خوانده قضا را او را با مولوی محمد جعفر شیرازی که مذکور بواسطه شخصی مواد نقار دست داده بعد ازانکه مولوی بسطور بدست انداز بیمهری روزگار فانی گردید این راهم دل از اقامت این دیار و السلاک آندیار سرد شده عنقریب رخصت یافته از راه بندر بمبئی متوجه طرف دکن شد و آنظر فهما الی حال اختراقبالش در کمال ترقی اجلال سموع مرزا محمد علی جوان دعویدار اکثر کمال بسال هزار و صد و هفتاد و نه وارد تته گردیده نوع استعدادش مذکور دربار محمد سرفراز خان ولد نواب میان غلام شاه خان والی سند گردیده لطلب آنفره باصره ایالت روانه و باعزاز درزمره ندمای منخرط گردیده در علوم اکثر موقوفی دارد و بشاعری هم خود را شاگرد شتاق صفاهانی میخواند رهی تخلص واز چندگاه لسبب خود بخاندان آل سیر ساند مرزا عبد الله از ولایت وارد سورت بندر بود و کلای سرکار والی سند و یرا بعائله فرا جامعیت علوم تخصیص طبابت و نجوم بنا بر خواهش سرکار عرض کرده بسال هزار و صد و شتاد و بآندرگاه السلاک یافته الحق ذات مستجمع الکمالات بود اکنون در دربار ثانی مرزا عبد الهادی مذکور است نظم ولایتی منزه و باطراوت است قرب کسی پاره ده دارد از مردمش شیخ نور الدین بن عبد الصمد از نجیب الدین علی بن برغش تربیت یافته و شیخ عز الدین محمود و شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی مریدی بودند خواجه امیر بیگ از حفاد شیخ محمد کجهی بتبریزی و از خویشان امیر زکریاست که سر دفتر ارباب سیاق بوده والدوی از تبریز و مشارالیه در نظر متولد شد در علم ترسل دستیوه نویسندگی و رسم کفایت شعبه نداشت در زمان شاه طهماسب صفوی چندگاه بتولیت آستان رضویه پرداخت و وزارت هم در انضمن متعلق وی بود بعد چندگاه معزول گشته در رعایت عزت و اعتبار جهان ناپایدار ماندگاهی شعر هم پاکیزه گفتی مرزا حسابی از اعیان است از هر هنر و هر علم نصیبی داشته و بکمال نرسانیده ازان ظرفاش دکان پس کوچه گفته اند در فن موسیقی داد و ارمهارت بکمال داشته چند صوت و عمل و کار از او انتشار یافته اشعارش هم صافی است آشوبی شاعر مائل بوسطی است در خط نسخ تعلیق بسیار جودت داشت زواره سی پاره دیه دارد زواره برادر رستم آباد شکرده مردمش مولانا محمد مرشدی در الهیات و هیات و اعداد بخشی تمام داشته مفته دو روز در اردستان بمقبره پیر علی عراقی هنگامه انادهٔ گرمی داده شعر پاکیزه میگفت میر منهی بین الاقران از مستعدان بوده شعر نیک نیک میگفت صابر از سادات زواره در عهد عالمگیر

بادشاه بهند آمده از اهل اعتبار گردیده رباعی بیشتر می گفت اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره
ده حمدالله مستوفی گوید که بهمن بن اسفندیار در انجا آتشخانه ساخته بود که عالمی از اطراف به پرستش آنجا آمدی
از مردمش مولانا محمد از عجایب جهان بوده در علم نجوم و رمل و هیات و ریاضی مهارت تمام داشته در روضة
الصفا از مولانا علی قوشجی ست که روزی من و مولانا محمد بخدمت سلطان شهید میرزا الغ بیگ بودیم مرزا مولانا
گفت که رمل کشیده از مافی الضمیر اعلام ده گفت نیتی از جانب حرم در خاطر دارید دیگر پرسید گفت یک خالون را
شحنه قهر شاهی بکشد و دیگری را که دختر بادشاه ترکستان است حضرت میرزا اطلاق دهد میرزا از اطلاق دادن
که بغایت عفیف بود استبعاد نمود و بعد از چند روز یک خالون را بکشتند و دختر خان چندان شماتت کرد که
بضرورت او را طلاق داد همچنین نوبتی میرزا ایلچیان بجانب خطا فرستاده بود و بنا بر دیر شان میرزا
از مولانا پرسید گفت مضمر آنست که بادشاه نگران فرستادگان خطا دار و ایلچیان در فلانوقت می آیند و خان
خطا چندین شغار فرستاده چندین زنده اند و چندین مرده الا آنگ زندگان چنین و چنان مردگان چنان و چنانچه گفته بود وقوع
یافت بهم در کتاب مذکور از عبدالباریست که وقتی از سمرقند جهت ترس طاعون با خویشان و متابعان
باتفاق دیگر مردم مهاجرت اختیار کرد در راه مرا بمولانا ملاقات دست داد گفت از خوف وبا گریخته
مینمائی بتو هیچ ضرر نرسد اما مردم تو البته هیزده نفر بعلت هلاک خواهند شد قاسمی بصفای ذهن شعر
رنگین می گفت مولانا غباری بلطف طبع موصوف بوده کاشان طولش نوزاع عرضش لاهاشهریست
آراسته از شهرهای جدید زبیده خالون منکوحه هارون رشید از ابطالع سنبل بنا نهاده بود مرورش هر هفته سه
روز حرف سیر و صحبت میدارد و در هر سال دو سیر شخص دارند یکی سیر ربیع و دیگر سیر کلفین در فین چشمه ایست
عظیم که از یک سنگ برمی آید اکثر زراعت و باغات کاشان برین آبند از حشرات عقرب فتاله دران شهر
بسیار عزیب اینکه بعزیب مضرت نرساند مردم نیک از دو بسیار بر خواستند شیخ عزالدین محمود صاحب ترجمه
عوارف و شرح و قصیده نامیه فارضیه بسی حقائق بلند دران سرود و کتاب درج کرده و قصیده را شرحی مختصر نوشته
و کشف مقفلات و حل مشکلات آن بمقتضای علم و عرفان و ذوق و وجدان خود کرده بی آنکه رجوع بشرح دیگر
نماید منه دل گفت مرا علم لدنی هوس است نه تعلیم کن گرت بدان دست رس است نه گفتم که الف گفت و گر گفتم هیچ نه
در خانه اگر کس است یک حرف بس است شیخ کمال الدین عبدالرزاق جامع بوده میان علم ظاهری
و باطنی دیرا مصنفاتش بسیار است چون تفسیر تاویلات و کتاب و اصطلاحات صوفیه شرح فصوص الحکم و

شرح منازل السائرین وغیر آن با شیخ رکن الدین علاء الدوله معاصر بوده میان ایشان در قول بوحدت مخاطبات ومباحثات وقایع ودران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند چنانچه بعضی ازان در نفحات مذکور است **ناصح الملوک عزیز الحضرت ابو طاهر اسماعیل** در زمان سلطان ملکشاه ولایت کاشان بالتمام سیورغال داشت چهار ساله خراج برعایا ببخشید واصحاب بیوتات قدیم را بالصلات ونفقات گرانمایه بنواخت وقروض را از ذمام داران ادا کرده در کاشان وابهر وزنجان وگنجه وغیره ابواب البر بسیار بنا کرده در زمان سلطان برکیارق ایاز بطمع اموال کاشان ویرا بجوار حضرت رحمان فرستاد **معین الدین ابو نصر** ابتدا منشی ومستوفی سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی بوده چون سلطان سنجر از عراق باز آمد حکومت بلده ری بوی داد وبعد عزل سلطان محمد بن سلیمان تکفل امر خطیر وزارت بوی رسید آخر فدائیان حسن صباح بزخم کاردش هلاک کردند **فخر الدین طاهر بن معین الدین** در ایام سلطنت الب ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بر مسند وزارت تکیه زده در عنفوان جوانی باصابت عین الکمال جهان فانی را وداع نمود **شرف الدین نوشروان** الخالدی چنانچه مذکور وزیر اول مسترشد عباسی بوده بعد فوتش بخدمت سلطان محمد سلجوقی رفته هفت سال وزارت کرد ودر صدر دیوان از برای هر کس بی تحاشی بر خاستی یکی از ظرفا درین باب گفته **صنعه مرا ایریست بی نرم ومعانده دلی را بازنشناسد زحاسده برای هر کسی برپای خیزده تو کوئی هست نوشروان خالده صدر الامام الاجل الفاضل افضل الدین محمد محمد عوفی** آورده که چون سلطان یمین الدوله محمود غازی بر ولایت ایران دست یافته خواجه افضل را بالقرب مخصوص ساخته همراه برد بعد چندی بنا بر سخن حاسدان در حبس افتاد قصیده در مدح سلطان بتوقع اخلاص ایاز گذرانده ازادش کرد پس بایاز رخصت وطن یافته عمر صرف ادخار مثوبات اخروی کرده در گذشت ترجمه مدار الکمال وانجام نامه وجاودان نامه وعرض نامه وانشا نامه وغیره از وارداتش است از اقسام شعر بر باعی بیشتر میل داشته **السید الاجل شمس الدین محمد بن علی** از دودمان سعادت است دیوانش از اقسام شعر ابیات است که حاکی سحر احلال است **راس الائمة ناصر الدین** در ذی اصحاب طریقت زندگی مینموده با وفور علم وکثرت استعداد همواره دل شکسته میزیسته از افراد عصر وحسنات دهر است اشعار بکمال دارد **اقضی القضات مولانا عماد الدین** در نگارستان است که وزیر غیاث الدین محمد دستور سعید شهید خواجه رشید بوده بنا بر علاوه علم وکمال گاهی بشاعری مائل می شده **سید الکلام سید اشرف** جامع فضائل صوری ومعنوی بوده نثر ونظم نهایت پر فصاحت داشت **افضل الشعرای رضی الدین النشاب** شاعری رفیع نصاب بوده اشعارش جمله مطبوعه ومقبول **سید جمال الدین**

معاصر القبای خان بوده تتبع اشعار سعدی کرده مولانا کمال الدین از صاحب کمالات است نثر و نظم
بلند میرساند مولانا کمال الدین حسن از جمله مداحان شاه ولایت بوده و بغیر نعت و منقبت شعری نگفته وقتی
بعتبه بوسی شاه اولیاء رسیده منقبتی گذرانیده هم آنشب در رویا دید که آنحضرت پیش وی آمده بر زبان الهام بیان
گذرانید که ای کاشی مسعود بن افلح صره زر نذر ما کرده آنرا بصله منقبت بتو دادیم گویند هنوز صبح ندمیده بود که
مسعود در بزد و آن صره تسلیم نمود مولانا شمس الدین صاحب تاریخ غازانست در مدح خواجه بهاؤالدین ولد
دیوان قصائد گفته فاخته زین الدین نام کتاب افصح الاولاد از منشات اوست در سلک شعرا انتظام داشته
مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین در علم هیئت و نجوم و ریاضی بی نظیر خود بودند چون مرزا الغ بیگ
گورکان همت بر بستن رصد گماشت مولانا جمشید را باحترام طلبیده مصاحب گرفت تا آنکه مولانا از رسوم ادب عاری
بوده بنا بر آنکه معامله زیج بی وجودش اختتام نمی پذیرفته در تجرع سخنان تلخش صابر بود و همیشه میگفت که کی ازین
کار مفروغ شوم تا از اطوار گفتار ناهنجار مولانا خلاص شوم و بعضی باعث فوت مولانا میرزا الغ بیگ میدانند مولانا
محتشم از شعرای معروف اشعار شیرینش بخصوص قصائد در غایت جودت و همواریست در تاریخ عالم آرا آورده که
مولانا محتشم قصیده غرا در مدح شاه طهماسب و قصیده دیگر در مدح پریخانم صبیه شاه گفته از کاشان باصفهان فرستاد
که بوسیله پریخانم از نظم شاه گذشت فرمودند راضی نیم که شعر از بان بمدح من آلایند اولی انکه مدح ائمه گویند و اول از
روح مقدسه بعد ازان از من توقع جویند مولانا هفت بند مشهور گفته فرستاد و جائزه لایق یافت امیر
محمد تقی مروارید جوانی پر استعداد در اقران بی مثل بود خط نسخ تعلیق در غایت عذوبت می نوشت و شعر بر جستگی
می گفت مدتها در دکن اقامت داشته مولانا ضیاء الدین فاضلی بجودت نزد حکام و عامه موقر بود پیوسته
ملوازم درس و بحث پرداخته گاهی قطعه و رباعی گفت رکن الدین مسعود در شعر و طبابت از مسعودخان است در کنف
دولت شاه عباس معزز بود میر حیدر رفیقی بمتانت طبع و لطافت کلام فائق و در فن تاریخ و معما ماهر اشعار خوش میگفت
با میرزا جعفر قزوینی که در ان ایام وزیر انجا بود ارتباط داشت و چون وی بهند آمده در درگاه اکبر بادشاه بمرتبه
اصفهانی رسید وی بدیدنش شتافت در دهله اول سی هزار روپیه رعایت یافت و در سلک بندگان اکبری منتظم گشته
جهت تفسیر منقوط فیضی سوره اخلاص تاریخ برآورده ده هزار روپیه صله یافت بعد مدتی بیجا رفته بکاشان مراجعت نمود
از شاه عباس ماضی رعایتها یافت تا درگذشت عمرش قریب صد سال الفاظ مترادی الاعداد استخراج کرده میر
حیدر مشهور اند ۵ رحمن مهربان - رسول رهنما - عالم فانی - خواب راحت - محبوب ناز - شاه قهار - طهماسب جهان پناه

شاه عباس شاه نجف. مست شعر. عان عاصی. بقری شیطان. میر غلامی آزاد بالگرامی این الفاظ یافته چمن صبا. روضهٔ باغچه. مغبچه خم نشین. صباح مسا. هندی سبز. مژه ملک. محبوب دل اویز. سراج پروانه. کاس کلال. فرهنگ دانش بزید بیجیا. مشرک لعنتی. آفاق اقالیم. قلعه برج. والدام. اهل هوس. توقف تعویق. تطویل تمادی. دریا جواهر. صلح نزاع. سنگ لعل. نیشکر شیرینی. آتش شرار. مالوف مانوس. عشرت خوشنودی. **امیر محمد هاشم** سبحر تخلص ولد میر حیدر رفیق است در تاریخ و معما براه پدر رفائق و در اشعار بر پدر راجح **افسر** خلف میر سبحر کاشی مذکور **میر حسینی** خواهر زاده میر حیدر رفیقی بمضمون الولد للحال لشبه الخال عمل نموده شعر هموار می گفته **حکیم رکنا** سبح تخلص سیحا و سیحی نیز تخلص سیکر و شاعر کامل طبیب حاذق بوده سالها بخدمت شاه عباس ماضی بسر برده کم توجهی دیده آخر بهند آمد و در ملازمت اکبر بادشاه سخن را گرمی چندی باله آباد پس بکو لکنده شد میر محمد مومن استر آبادی بدیدش آمد حکیم جامی گلاب می بسرش از غلط ریخته ازان انفعال به بیجاپور آمد و باز بجهانگیر بادشاه پیوست و با مهابتخان ملازم گردید چون شاهجهان در آگره جلوس کرد بعد چندی بمشهد از انجا بیج رفته باز بمشهد مراجعت نمود اشعارش قریب صد هزار بیت است **میر رفیع الدین** مرد آسته نیکو اطوار بود بنا بر امتحان شعری میگفت **مولانا طیفور** بسرعت فهم وسعت مشرب بین الجمهور مشهور بود خود را از ناظران سلطان مصطفی میرزای صفوی می انگاشت و بفرموده آن شهزاده اشعار آبدار می نگاشت **داعی** برادر ملک است محلی بزیور استعداد بوده مشارالیه می زیست و شعر را نیک می گفت **مولانا فهمی** بجودت بیان و عذوبت کلام موصوف و شاعری سرودست **مولانا حاتم** از نیکو طبعان غزلی باهستگی میگفته و یک هفته بل زیاده ازان میگذرانید بسکه سبز چهره بود ظرفاش سبد و گفتندی دوازین بشورش آمدی **شجاع** بر همکنان در شاعری تفوق داشته بنا بر هجوی که حاکم کاشان را کرده بود بجانب اصفهان فرار کرد و در انجا خفیه میگذرانده تا رحلت بوادی خاموشان کشید **مولانا حیدر** زمینی عمر با در دکن اقامت نموده و اقسام قمار خصوصاً بازی نرد بغایت مولع مکرراً مایوف خود را در دادختین باخته و هرگز منفعل نشده شعر نیکو می گفت **رضائی** تمام عبارت را بمزج میخواند چنانچه قاری روزمرش می گفته اند بدست لشکر توران مقتول شده **ه** ذکر میهای دوشین تو امشب یاد میکردم * بسند آسازه جا میجستم و فریاد میکردم * ادهم در شطریخ بازی مهارت تمام داشت گاهی شعر هم میگفت **شریف** قدرت بر شعر گفتن بسیار داشته اما ممزوج بر طب و یا بس بود می **مقصود** در سلک بزرگان دبی باکان سخن ظ بوده و شعری گفت **میر محمد قاسم** کسری نسبه اهلی شیرازی میشود بحکم ارث شعر می گفته **حیاتی** بزبان کاشان شعر بسیار گفت و در شعر مروج هم دستگاهی داشته **صافی** از متعارفان زمانست اما از

دنیا بهره برنداشته شعر نیکو میگفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده در لاهور درگذشت **باقر** خورده کاشی بدکن آمده در خدمت عادلشاه قربت یافت بعد چندی بزیارت بیت الله رفت و در ثمان وثلثین والف در شهر برهانپور مراجعت کرده درگذشت **میر عزوری** از سادات کاشان است اولادش در تتة مذکور شود **میر یحیی** در سلک ملازمان شاهجهان بادشاه منسلک بوده دارو غگی کتابخانه داشت **سرمد محمد سعید** نام پدرش یهود بود این مسلمان شده بدرجه عرفان رسید در عهد شاهجهان بهند آمده در ضمن سفر یکچند بتتة بود چون بکهان آباد شده داراشکوه را بوی عقیده کلی رو آورد آخر علما بخون آغشته فتوی دادند در سبعین والف بقتل رسیده بود مقتول سرمد تاریخیست **تجلی** کاشی محمد حسین نام که در گجرات وارد شده درگذشت **باقیا و تشبیهی** میر علی اکبر نام بهند وارد شده درویشانه میگذراند **و تعیین جلال** نام که بهند وارد شده گذرانیده **و حافظ** تقی کاشی که در فن موسیقی قانون مهارت می نواخته بعند لبیب کاشی اشتهار داشته **و ثابت و حلمی** ملا مقیما نام که بهند آمده ملازم داراشکوه گردیده **و خلیل** که ناشی باقر بود **و رمزی محمد** هادی نام **و سروری** محمد قاسم نام که بهند آمده بسر برد شرح عربی بر گلستان شیخ سعدی نوشت و فرهنگ مسمی مجمع الفرس از مولفات اوست و در نسیار غلطهای نوشته چنانچه صاحب رشیدی متعرض آن شده **و شعوری و صاحب** که در نظم عربی سلیقه عالیه داشت و در شعر فارسی درجه وسطی **و علوی** محمد طاهر نام که در کشمیر وارد شده وفات یافت **و میرزا کاظم** که ملازم عالمگیر بادشاه بوده **و منهی** که پاس فردوش **و ملا فاضل و قانع** آقاسیب نام که باصفهان رفته مدتی گذرانید **و قانعی** میر سید علی نام که باصفهان رفته در غایت اعتبار گذرانید **و کامل** خواهرزاده تقی که تذکرة الشعرا جمعکرده و گوئی که از اتراک است و خمسه را جواب گفته و کلیاتش پنجاه هزار بیت است **و مظفر** مظفر حسین نام که در دولتش وضع بوده **و نقاش** که صنعتش از تکلف ظاهر است **و نجیب** نورا نام که کسب بزازی کردی هریک شاعر نامدار آن خط مسکن ابرار است **جرباقان** از ابنیه های بنت بهمن بن اسفندیار است که حمدالله مستوفی گفته که چون همای آنشهر را باتمام رسانیده موسوم بسمره گردانیده چه نام همای سمره بوده و کرت آخر که آبادان گشت بکلباد گان اشتهار یافت عرب معرب ساخته جرباقان خوانند از مردش **نجیب الدین** به بجابت ذات شاعری معروفست صاحب گزیده آورده که وی مداح امرای قلعه وساق بوده و در ایام سلاطین سلاجقه درگذشت **میر محمد یوسفی یوسف** تخلص یوسف مصر استعداد خوش اندیشه بود شعر بفصاحت می گفت از شعرای شاه عباس ماضی است نقلست که چون بادشاه شانی تکلو را بزرگشیده یوسفی بدانطرح افتاده قصیده گذرانید بادشاه در طویله بود فرمود مادر خزینه

بودیم که شان قصیده خواند بزرگ کشیده شده اکنون که در طویله هستیم مگر تر البر کین وزن کرده آید سید اسمعیل
غیر از رباعی دیگر قسم شعر نگفته افسری از نواحی جرباذقان شاعر نیکو بیان است شکوئی وطائف محمد علی نام
و میر عین علی که مردی درویش بود و اکثر رباعی میگفت و علیخان و فضلی شاگرد شفائی و کجی هر یک شاعر نامدار
جرباذقانند مکره محقر جای است از مردمش مولانا علی نقی از مستعدان بادفوز فضل و شعر در جوانی انشا کردی
النقی برادر علی نقی در غایت درستی سخن گفتی و بنهایت آراستگی موصوف بود خوانسار دره ایست قریب چهار
فرسنگ تمام باغ و باغچه از مردمش شاه کرم الله از طبقهٔ سادات صاحب کرامات طائفه اکرادر ایران سلسله
اعتقادی موفوره است شاه کرم الله با وجود آنکه از قیود عاری بود و مضمار مشربش وسیع افتاده شور انیک
میگفت زلالی در اختراع عبارات و خیالات بطرز مثنوی مسلم فنیه ارباب فن است سبع سیاره او مشهور در مدت بیست
سال آن مثنویها با تمام رسانیده و ترتیب نا داده در گذشت شیخ ابو الحسن در هندوستان ترتیب داده و
ملا طغرا دیباچه نوشته بخدمت میر حبیب الله صدر شاه عباس تقرب داشت تابعی با دستی اندیشه در ویشش زیاده
بر دیگر صفات بود شور نیک می گفت طاعتی در طاعت موقع بود سرودی در موسیقی داد دار مهارت تمام بسیار
داشته و تصانیف نیک از صوت و کار بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته با باشوخی خالی از خبطی نبوده اما از صنایع
بخشی تمام داشته خصوصاً در سنگتراشی که آثار بسیار در ان کهسار یادگار گذاشته بر شیشه بر بط سازی اختراع
کرده همیشه می نواخت و شعر می گفت شاه مراد گوینده نیک بود و تصنیفات نیک مانده و شعر نیک گفته تاجی ولد مولانا
حسن که مذکر و معتقد فنیه اهل کاشان بوده در فرمانفرمائی سلطان محمد صفوی طبقهٔ قزلباشیه ملوک الطوائف شده
بودند ولی جان بیگ ولد محمد خان ترکمان کاشان باقطاع داشت با جمعی از قزلباش که در کاشان بحر است بودند خواست
بیاویزد و تخلص نماید مولانا حسن بکاشانیان و قزلباش گفت من دعای دارم و بخوانم که هزیمت بخورید مردم ساده
کاشان بآن فریفته بجنگ برون شدند قضارا دعای وی مؤثر نشده و هفصد نفر جهار صد کس از ان بزیور سیادت
محلی بودند شهید گردیدند تاجی در هجو پدر خود گفت ؎ با باکه همیشه هرزه کاری فن اوست ؎ جمعی که زعقل دور باشند زنی اوست
بر کردن اوست هجو بر کردن سر ؎ خون شهدا تمام در گردن اوست ؎ با با تو ردا بگردن افراخته ؎ دائم علم شیدگی
بر افراخته ؎ مانند بنی امیه بر منبر و خطه ؎ صد لعنت و دروغ بر بنی ساخته ؎ تصنیفی ماهر موسیقی دان صنعت تصنیف از
هنر بخشی داشته خود گفته منه تصنیف به بزم و دست محرم نشدی ؎ القصه قبول اهل عالم نشدی ؎ خوانندهٔ شاعر و
مصنف نقاش ؎ این جمله شدی ولیک آدم نشدی خضری میان اوزلال ابواب ظرافت مفتوح بودی درویش

احمد از شوای نامدار است با باشفیعی سنگتراش معروف خانسالار است آثار نیک در کهسار از و لایت بیادگار مانده شعر خوب میگفته شعیبا و صبوری محمد ناشم نام و صبوحی حسین نام که اول درویش و آخر حال مانند تعلق گردیده شاهنامه خوب می خواند و در شعر و موسیقی مهارت داشت و هفت مثنوی در سلک نظم کشیده و طلوعی و کوثری و محشری و یوشقا و قاضی امین و احسنی که بکسب خیاطی اشتغال داشت و جندبی و حقی که بخطاب آنجا مشتهر و حشمتی ملا علی بیگ که متقی پرهیزگار بود و آقا حسین و حسین قاضی هر یک بشاعری نامدار آن دیار بوده تقرس ولایتی است اطرافش کوهستان از هر طرف که در رو روند گریوه دارد و یکی از کوههای او مغاریست که کسی بنهایت آن نرسیده و قتی گاوی بروشش رفته دار فرمان برون آمده لهذا نامش گاو خل نهادند خل بزبان شان سوراخ را گویند از مدتش امیر قدسی از سادات رفیع الدرجات بوفور فضیلت و حدت طبع مرحوم اکثر میر عبد الغنی بمکارم اخلاق و وفور فضیلت و حدت طبع بر همکنان رجحان داشته شعر نیک می گفته مولانا وجهی در سلک احدیان درگاه اکبر شاهی منتظم بوده شعر همواری می گفته تائب فخر نام در عهد شاهجهان بهند رسیده و رهین جادگذشت غنی میر عبد الغنی نام از سادات نامی با اخلاق درویشی موصوف بوده اشعار بسیار گفته ظهیر از شعرای تقرس بانام است قم میان ساده و کاشان طولش قم عرضش ل م از شهرهای معظم عراق بوده اکنون چندان آبادی ندارد از جهار شهر که طول و عرض آنرا صد در صد گرفته یکی قست صاحب عجائب البلدان آورده که حجاج آنرا آباد کرده است قم را خاک فرخ میخوانند تربتی بس مبارک دارد جهار صد و چهل و جهار امام زاده و ولی دران دیار آسوده اند منجمله مزار فائض الانوار ستی فاطمه است که همیشه امام همام علی بن موسی رضا است ع گویند دران ولایت عود بوندهد در عجائب المخلوقات آمده که در قم آبی است که حضرت عیسی علیه السلام بدان آب خاک را عجین کرده طائری ساخت بهدران خاک مرده زنده گردانیدند مردم انجاست شیخ نظام الدین در نفحات آمده که شیخ از بدایت ایام شباب تا نهایت شیب بقناعت و عزلت گذرانیده و هرگز چون شاعران پیرامن اصحاب جاه و سلاطین نگردیده بلکه پیوسته ارباب حکم و فرمان بملازمتش میرفتند حمزه دلهندر گفته مخزن اسرار بنام سلطان بهرامشاه رومی تصنیف نموده بهرامشاه رومی از طبقات حکامی است که سلاطین سلجوقیه مقرر کرده بودند از انجمله یک طائفه منکوجکیه اند که حاکم آذربایجان و کماخ و کوغونیه و بعضی از دیاربکر و ارزن الروم بودند بجائزه مخزن اسرار پنج هزار دینار زر نکی که چهار صد تومان عراق باشد و یک قطار استر و انواع پارچه و اقمشه جهت شیخ فرستاد و شیخ اگرچه بگنجه منسوبست اما ظاهر تولدش در قم بوده چنانچه خود بآن اشاره فرموده ۵ چو در گرچه در بحر گنجه کنم ۵ ولی از فهستان شهر قم ۵

حکیم

حکیم تقی الدین از مشهوران عراق و فضل و کمال شهرهٔ آفاق بود گاه گاه مائل نظم گردیدی **خواجه مسعود** از صنادید آنجا است در زمان ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهرات رفته و را حوال ان قریب ده هزار بیت گفته پس ازان مناظرهٔ شمس و مترد تیغ و قلم منظوم گردانید و دیوان غزل ترتیب داده **شهیدی** در خدمت سلطان یعقوب مرتبه ملک الشعرای داشته چون دیگر امرا بخود پرستی و قوی نمادی بعد سلطان عزا رکرده بسند افتاد و در دکن نبذت اسمعیل عادلشاه قربت یافت بعد چندی بگجرات شد و در خمس و ثلثین و تسعمائة رخت بعالم باقی کشید عمرش قریب صد سال بوده **گلخنی** خواهرزاده شهیدیست بوفور استغنا و عدم تعلق و بیباکی عدیل نداشته روزی ابوالمغازی سلطان حسین میرزا بنابر عارضه بر محفه نشسته سیر خیابان هرات می نمود در راه بگلخنی رسیده پرسید آخوند و چه کاریدگفت الحمدلله که دو پای روان دارم و سیر میکنم و چون مرده نیم که برچویم به بندند میرزا از غایت خلق بشگفتگی گذرانیده دیوانش متداولست **وحیدی** از مستعدان است در آغاز پیری بگیلان رفته در خدمت حکام آنمرز و بوست تا در گذشت فی اثنی و اربعین و تسعمائة شعر نیکو گفتی معارض حیرتی بوده **قاضی زاده ای** کره رو دوازدهی نظیر ان عصر اند **قاضی علا** که درة التاج فضلای آنجا بود مشجر آن دودمان است احیانا بشعر گفتن پرداختی و ان دودمان در اندک روزی از افاده علوم فراغت یافتند بعضی حساد بعرض شاه طهماسب رسانیدند که برادر بزرگ موسوم بقاضی جهان نسبت بشاه اولیاء بی ادبی نموده حسب الحکم از هرات بقزوین آوردند چون بتحقیق نه پیوست از مسند خویش گذشته در یکی از قلاع بحبس افتاد و انجا در گذشت برادر کهتر قرار بر فرار اختیار کرده متوجه نجف اشرف گردید قصیده در شکایت روزگار نوشته بعراق عجم فرستاد **امیر حضوری** ولد سید علی محتسب از علائق دنیوی بری بوده مدت سی سال در عتبات عالیات بطاعت گذرانید در ایام جلوس شاه اسمعیل ثانی در قزوین آمده جهت امضای فرمان وظیفه خود این رباعی که مشتمل ست بر بیت و چهار تاریخ از نظر انور گذرانیده منه الحمد آیا طبع و فاگستر ماه کادمه یوسف منش آن دلبر ماه شاه اسمعیل نام و انصاف بعلم ماه طهماسب منش مه همایون فرماه **میر اشکی** برادر حضوریست آوازه ترقی مولانا غزالی دوبار او را بهند آورده امامیان ایشان ملاقات واقع نشد در آگره رسیده در گذشت اشعارش از دوازده هزار بیت متجاوز لیکن در مرض موت دواوین خود را بمیر جبای داده که مربوط سازد و بعد فوتش میرند کور آنچه خوب دید بنام خود کرده باقی را در اب انداخت طریقی ساده جی دران باب گوید ۵ اشکی نامراد رکشتی عقل حیران خون خفته اوست ۵ بتو دامانده چار دیوانش ۵ شود دامانده تو گفته اوست ۵ **مولانا ملک** در آوان جوانی بی تعلق و آزاد برآمد و در ملک کن

افتاده در خدمت ابراهیم عادلشاه قربتی یافته وی و مولانا ظهوری یکجان و دو قالب بوده اند اکثر نسخها بشرکت
گفته اند بحری شمشیر گر شاعری باکرده فزبوده آقا محمد ولد میر یکی جوانی شجاع خوش خلق نیکو طبع موزون شاعر بوده
غضنفر که جاری کنام معارضه و شاعره را غضنفری کرده جاری بقدرت بوده دیرامثنویست موسوم به پیر و جوان قریب
چهار هزار بیت و دیگر دیوان غزل و کتاب پیش آمد احوال میر دامی ذهن سلیم و طبعی مستقیم در انتظام شعر دارد بهاری
شاعر همواره است حسن و یلمی از منظوران جمیع ایران منظومات مفرح عگینا نست حیرانی قمی بهدانی اشتهار یافته
از ندمای سلطان یعقوب بوده رکن الدین دعویدار پیوسته با اقران خود در مقام کبث بوده لهذا این لقب یافته
صرفی قاسم نام پدرش صرافبوده لهذا این تخلص گرفته با حکیم شفائی ارتباط داشت عبد الحق از سادات قمست با ملا
مشفقی همطرح بوده لوای با با سلطان نام قلندر شرب بود وقتی که سلاطین اوزبک بر خراسان استیلا یافتند
و آخر تیم خان و باقی خان از شاه عباس گریختند در راه تیم خان بدست اویماق قبچاق بقتل رسید گفته معنه صد شکر که نسل اوزبکان شد معدوم
از باطن فیاض امام معصوم ۵ گویند سگی ماند از ایشان باقی ۵ باقی معلوم قدر باقی معلوم ۵ میر یحیی پدر میر هاشم از سادات
موسویست در عهد جهانگیر دیوانی و بخشیگری او دیده و در عهد شاهجهان دیوانی و بخشیگری کابل داشت و بهانجا در گذشته
میر هاشم ولد میر یحیی ایضاً از قم در هند بسال ثلثین و الف در گذشت امین که بحسب بزازی اشتغال داشته
اطلس سخن را بردگان بیان خوب می کشید و آصف محمد قلی نام که از اتراک بوده در هند می گذرانید و مسیحا حاجی
محمد نام و ملا پره که بوالعجب خیالات می تراشیده و سامعان را بشگفت می آورده و تنها مرزا سعید نام
و تابع میر محمد باقر نام و در رکی که در بدو حال بصفاهان رفت و باز بوطن شد و دیوانی قریب بیست هزار بیت
دارد و سید عبد الرحمن و قسمت ملا علی نقی نام که معارفتم بود و بدست چپ کار میکرد کاظم و مشرب از سادات
آنجا مردی بتقوی و صلاح موصوف بکاشی بوده و مفرد و مستقفی و مرزا عبد سانع و نافع طباخ و الهی از سادات
آنجا که در یکسیقی ماهر بود و واحد که شرب و سیمی داشت هریک از نازک بندان سیم کاران هموار ند خطرت مرزا مغرنام
مخاطب بموسیخان از سادات موسوی قم است موزه موسوی هم تخلص کردی از امرای عالمگیر بود و در فضیلت درجه علیا داشته
شاعری دون مرتبه او بود گویند چون عالمگیر مولوی عبد الله بن مولوی عبد الحکیم سیالکوٹی را طلبداشت روزی موسی خان
در حضور پادشاه بادی در مقدمه علمی الزام خورده بآن عالم در گذشت آقا تعظیما شاگرد بلاواسطه مرزا صاحب
بوده در هند آمده مدتی گذرانیده حین مراجعت به تته وارد گردیده چندی نزد میر کمال الدین خان احمد رضوی گذرانیده
بوطن شتافت فرامان طولش صل عرضش لز ناه ولایتی آباد است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جائی

لبه خود است و حوالیش بحیره چهار فرسخ است در ایام خریف که مردم آنقریه مستغنی از آب باشند آب دران بحیره سرد میشود و چون در بهار محتاج شوند آب را ازان باز دارند آب آن نمک شود عجب انکه اگر از نمک منع کنند آب بر زمین فرو رود و نمک نشود از مردمش جلال الدین بن جعفر نزد سلاطین و عامه معزز بودی با مردمی گذرانیدی و حاصل را حرف اهل فضل و فهم کردی و بشعر و شاعری میل داشتی میر ابو الحسن از سادات فرامان و علمای زمان بود و نجدنست امام قلیخان و لاله دیو دی بیگ خان که در عهد شاه عباس ماضی حاکم فارس بود منزلتی عالی داشت آخر در اربعین و الف بعلت گناهی مقتول شده عینی عبد القیوم نام نجدنست قاسم خان جهانگیری لبه میبرد امینا اصلش فرامان اما در نجف توطن داشته شاعر نیکو بیان بوده ساوه از شهرهای قدیم است طهمورث بنا کردی از جاهای متبرکه اش مزار فیض آثار سیدی اسحق بن امام موسی کاظم است ع و در چهار فرسنگی وی جانب مغرب مسجدی بشموئیل پیغمبر منسوب است در سوالق ایام بر کنار شهر بحیره بوده که اکنون علامتش پیدا در شب ولادت پیغمبر خشک شده و در مضافاتش کوهیست دران کوه غاری بر شمال ایوانی و در سقف آن چهار سنگ بسان چهار پستان آدمی بیرون آمده که همیشه آب از انها بتقاطر مگر یکی وقت کافری نکنیده ازان زمان خشک شده مردمش شیخ عثمان چاوچی از رسوم عبودیت بهره وافی و در کرامات و خوارق بهره عالی داشته بعهد غازانخان در سال ششصد و نود و پنج دعوت حق را اجابت کرده قبرش شهد مقدس سیدی اسحق جای با نام است استاد ابو البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن حسن اصلش از جهرود ساوه اما چون در طوس متولد گشته بطوسی مشتهر در حکمت شاگرد فرید الدین داماد است و او شاگرد صدر الدین سرخسی و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بواسطه شیخ ابو علی سینا و وقتی که امام فخر الدین رازی از عالم گذشته خواجه نصیر نه سال و پنج ماه بود و ولادتش یازدهم جماد الاولی سنه سبع و ثلثین و ستمائه و در قلعه الموت و زارت اسماعیلیه روزی چند بزجر و عنف کرده و در قهستان مدتی محبوس بوده موجب انکه در زمان مستعصم عباسی روزی چند در قهستان ساکن شده حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم بادی خوش بود اخلاق ناصری بنامش نوشته در خلال احوال قصیده عربی در مدح مستعصم ببغداد فرستاد ابن علقمی در پشت قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه آغاز مکاتبات نموده ازین اندیشه غافل نباشند ناصر الدین دیده خواجه را بقلعه میمون در حبس نمود تا در شهور اربع و خمسین و ستمائه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع ملاحده بقبض الموت فارغ گشت و بولایت قهستان رفت خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان شتافت بوفور عنایات اختصاص یافته حکم شد کلازم اردو باشد هلاکو خان در سوانح مملکت از رای خواجه استشارات می نمود و او جوابی بر قانون حکمت و مصلحت ملک و دولت میداد

تا در حضرت ایلخانی مرتبه رفیع یافت منظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد بتحریک خواجه بود در مراغه حسب الحکم ایلخانی صد بنا کرد و حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذلک را در انجا جمع آورده هنوز باتمام نرسیده بود که در اواخر سبعین و ستمائة در گذشت در روضه امام موسی بن جعفر ع که آنرا کاظمیه متبرکه گویند مدفون شد از مصنفاتش شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و زیج خانی و مغنیه و اوصاف الاشراف در سلوک و منسوب قسامه ایلخانی و اخلاق ناصری در معاش مشهور است در جامع رشیدی سطور که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار موسی کاظم ع دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد آغاز حفر کردند ناگاه سرداب کاشی کاری ظاهر شده بعد تفحص معلوم گردید که ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر خلاف وصیت پدر را در رضافه دفن نموده از عجایب حالات انکه آن سرداب در روز شنبه پانزدهم جمادی الاول سنه ثمان و ستین و ستمائة تمام شده بود و خواجه نصیر همانروز تولد نموده احیانا بشوسیل می فرمودی ۵ موجود بحق واحد امل باشد ۵ باقی متوهم متخیل باشد ۵ هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقشش دو بین چشم احول باشد ۵ **خواجه سلمان** ولد خواجه علاء الدین محمد که در علم سیاق مرجع همکنان بود مضمون الولد سر لابیه عمل نموده عالم خوش تقریر کانی نیکوتدبیر میز یسته در تحصیل فضائل نمود و شاعر یرا علاوه کرده سرآمد شعرای عصر گردید و در خدمت سلاطین از مخصوصان سلطان اویس ایلکان در دولجوشیش زیاده بر دیگران محرمان کوشیده جانکه بثروت وی کم کسی از متاخرین پهلو زد آخر عمر انزوا گزید سلطان در ری و ساوه سیورغالش مقرر فرمود یکی از قرایات التماسی خواجه سلمان این است و سلطان در حاشیه عریضه این بیت نوشته ۵ ده ایرین که در حد و دری است ۵ و بیدش که التماس ویست ۵ **مولانا جامی** در بهارستان آورده که وی در سلامت عبارات در وقت اشارات بی نظیر افتاده اگرچه بسیاری از معانی استادان خصوص کمال اسمعیل را در اشعار خود آورده اما محل طعن نیست و این بابیات باستشهاد آورده ۵ منه سعی نیک بود شاهد پاکیزه بدن ۵ که بهر وجه در و جامه در گرگون پوشند ۵ کسوت عار بود باز پسین خلعت او ۵ که نه در خور بیش از بیشتر افزون پوشند ۵ هنرش انکه اگر خرقه پشمین زبرش ۵ بدارند در و اطلس و اکسون پوشند ۵ و مثنوی وار جمشید و خورشید و فرا قنامه دیوانش متداول **منتخب الدین** اهل شهور بوده اشعار خوش میگفته **قاضی مسیح الدین عیسی** اصدر و استاد سلطان یعقوب بوده پیوسته بادشاه و امرا را بامر معروف و نهی منکر ترغیب مینموده در گفتن کلمة الحق از هیچکس نمی اندیشید مشهور است که نوبتی ایلچیان سلطان مصر و روم بتبریز آمدند سلطان یعقوب روز بارشان مجلس را بغایت حشمت آراسته و کله زردوزی پوشیده بر سریر نشست و ایلچیان را طلبید چون در محل خود نشستند قاضی بمجلس آمده گفت پوشیدن کسوت زردوزی

حرامست آگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کله را از کتف سلطان برگرفت سلطان طریقهٔ اطاعت مرعی داشت صاحب مجالس النفایس آورده که هیچ بادشاه اهل علاقه را اینقدر تعظیم که آن بادشاه او را کرده نکرده بعد موت سلطان صوفی خلیل که امیرالامرا میرزا بیست او بکفر متهم ساخته بقتل رسانید در سال ست وتسعین وثمانمائة احیاناً طمعی وادی شاعران نمودی **طریقی** در آئین مجالست طریقی نیکو داشته قریب پانزده سال ملازم حضرت اکبری مانده در انجام مرخص بیت الله گردید ومقصد رسیده انجا رحلت نمود واحیاناً شوسیگفت **حرفی** در شعر گفتن تمام قدرت داشت در هر نوع سخن که آنحالش میکردند در خور یگفتی ودر تاریخ مهارتی داشت که هرچه در مجلس بر زمان گذشتی ذرحال تاریخی ازان برآوردی بدکن شد واز انجا بلاهور آمده قصیده در مدح حضرت اکبر شاه گفت اما فرصت گذراندن نیافته باز بدکن مراجعت نمود واز انجا باحرام بیت الله بسته متوجه انطرف شد واز انجا بود تا درگذشت صاحب دیوان است **مقصدی** وعهدی **وحریفی** که نامش علی فراش واول مصرعی تخلص کردی وآخر بذی فقر آمده بیشتر بطیب سخن زدی **والفتی** که در ولایت دکن بملازمت قطبشاه روزگار گذرانیده است ورساله در رفض عروض نام بنام او تالیف کرده وجعفر کدام سخنور باهر آن دیار ند **همدان** طولش فج ماعرضش لی در آثار البلاد آمده که همدان بن سام بن نوح ع آنرا بطالع نور بنا نهاده وصاحب نزهة القلوب آورده که جمشید بطالع حمل ساخته گویند هر گلین که دران شهر رود شادمان گردد لیکن مردمش ببلاهت نامی اند خاقانی در تحفه بسیار ستوده نزدیک بهمدان موضعیست که اهل تواریخ گفتند انجا قباد بن فیروز تختی بنا کرده صد گز در صد گز ارتفاعش بیست گز از سنگ تراشیده وسنگها را بمیخهای آهنین ترکیب کرده بروجهی که مفصل محسوس نشدی گفته اند که از مطبخ کسری تا این تخت چهار فرسنگ بوده غلامانش از مطبخ اینموضع صفت برکشیده طبق بدست یکدیگر میدادند وناپای تخت میرسانیدند **کوه الوند** بریک فرسنگی شمالش واقع دورش دوازده فرسنگ گویند دوازده هزار چشمه از اطرافش جریان دارد وهیچوقت برف از زیر آن خالی نباشد از ابوعبدالله جعفر طیار نقلست که در جبل الوند چشمه ایست از چشمهای بهشت جوشیده قریه از قرای همدانست قصر بهرام گور آنجا از عجائب دنیاست ان قصر از یک سنگی است متضمن حجرات وبیوت وغرف بسیار معمار هوش بدیدنش حیران شود **شهر رود** موضعی است بهمدان آنجا باغهاست که یکسال انگور بار آرند ویکسال میوه دیگر هر دانه او مقدار جوزی باشد بغایت سرخ مردمش **خواجه همدانی** در بغداد ملازمت شیخ ابواسحق شیرازی کرد تا کار روی بالا گرفت وبر اقران در علم فقه وغیر آن فائق آمد شیخ ابواسحق در صنوبن ویرا بسیاری از اصحاب خود تفوق میداد پس از آنکه منتهی شد بطریق صوفیان گرائید در راه ریاضت گرفت ودر سید بجای که رسید خانقاه ویرا که بهخراسان می گفتند نسبت بسیاری از اولیا

بوی می پیوندد و در شش و عشرین خمسمائة وفتی که از هرات بمرو میرفت در گذشت و در مرو مدفونست **عین القضات ابو الفضائل عبد الله بن محمد المیانجی** ازوی در نفحات است که پدرم و من با جماعتی از ائمه در خانه صوفی رقص میکردیم و ابو سعید ترمذی بتنگی می گفت پدرم بنگریست و گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد و نشان لباس او سیداد ابو سعید گفت مرگم آرزوست من گفتم بمیر در حال بیفتاد و بمرد مفتی وقت حاضر بود گفت چنانچه مرده را زنده میکنی مرده را زنده می توان کرد گفتم مرده کیست گفت ابو سعید گفتم خداوند اسعد را زنده کردان در حال زنده شد در حبیب السیر مسطور است که قوام الدین ابو القاسم در کرمینی وزیر سلطان سنجر بقتل عین القضات مبادرت نمود بسبب اندک سخنی که در باب فساد اعتقاد ازوی نقل کردند جمعی از فقهای حمل بر ظاهر کرده فتوی دادند علی الفور فرمود تا در پانصد دستی دسته از مدرسه که در رو در درس درس میگفت از حلقش آویختند و بعد از ان جلدش را سوخته بباد دادند آوردند که عین القضات پیش از قتل خود کاغذی را مهر کرده باصحاب سپرد که بعد از نماز جمعه فلان تاریخ باز خواهید کرد اتفاقا همانروز بدرجه شهادتش رسانیدند چون مهر از کاغذ برداشتند این رباعی دیدند

مرگ شهادت بدعا خواسته ایم ✻ وانکه بسی چیز کم بها خواسته ایم ✻ ما
آتشش و لفظ بوریا خواسته ایم ✻ گفت هر چه دل پسند تو است خداوندست ✻ هر جای تو خدایی گفت گفتن
و دانستن که الله یکیست چه سود که تو پیش هزار بت سجده می کنی **گفت** نشان همت آنست که بر گزد در حاصل و خاصر
نظر نکند بلکه نظر او مقصود بود بداند که ندارد و آسایش در قناعت نیست **گفت** صاحب همت را در رو
چنانچه ابو الحسن خرقانی گفته است حاصل جو را در ره دریست که تا فدای او بر جا خواهد بود این در دیر جائیست جوانمرد
را ابدالاباد چندان استعداد باید کردن که زمستان را کنی بگزلیف نان و نان تا ترا فغر و الی الله نفریبد که خواندن
ایشان هم از برای راندن بود اشعار پر ذوق و حالت بسیار دارد دیگر کمالات از مصنفاتش ظاهر چه آن قدر
کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده دیگری نکرده **شیخ فخر الدین ابراهیم المشتهر بالعراقی** در صغر سن
حفظ قرآن کرده چنان میخواند که جمله اهل همدان شیفته آواز او بودند پس بتحصیل گرائید در سن هفده سالگی مدرسه راست
جمعی قلندران بهمدان رسیدند باشان پسری بود صاحب جمال عراقی دل باو داده همراه قلندران وارد هندوستان
شده شیخ بهاء الدین زکریا ویرا از انجماعه جدا ساخته در خلوت نشانید چون یک عشر از اربعین گذشت غزلی گفت
مطلع این سه نخستین باده کاندر جام کردند ✻ ز چشم مست ساقی وام کردند ✻ و تهیه آنرا باد از ملبند میخواند
و میگریست چون طریقه ایشان در خلوت ذکر و مراقبه بود جمعی آرزوی انکار شیخ رسانیدند فرمود شما را ازینها

منع است این را نه بعد چند روز یکی از مقربان شیخ را گذر بحجرات افتاده شنید که آنرا حزابات میگویند با چنگ و خیانه میخوانند او نزد شیخ رفته تمام غزل خواند چون باین مقطع رسید ؎ چو خود کردند راز عشق را فاش ۰ عراقی را چرا بدنام کردند ۰ فرمود کار او تمام شده پس برخاسته بدر خلوت عراقی آمده گفت مناجات در حزابات می کنی بیرون آی عراقی بیرون آمده سر در قدم شیخ نهاده شیخ سرش را برداشته حرفه از تن کشیده بپوشانید بعده صبیه خود را بوی نکاح کرده پسری زائید کبیر الدین لقب بعد از بیست و پنج سال شیخ خلیفه خود ش کرد حاسدان هر روز سخن وی بحاکم آنشهر میرسانیدند تا جرم عزیمت حرم نموده بعد زیارت بجانب روم توجه کرد و بصحبت شیخ صدر الدین قونیوی رسیده در خدمتش استماع نموده در اثنای ان لمعات را نوشت معین الدین پروانه که از امرای عظام وال روم بود مرید وی گشته خانقاهی بساخت شیخ در انجا بحسن قوال سیل همرسانده پس از فوت معین الدین متوجه مصر شد سلطان مصر نیز معتقد گردیده شیخ الشیوخ مصرش گردانید در انجا نیز برسر کفشدوزی عشقبازی آغاز نهاده و مدتی با اصحاب بر دکان او نشسته اشعار خواندی و گریه کردی بعد ازان بجانب شام روان گشت چون در دمشق شش ماه بگذرانید پسرش کبیر الدین از ملتان بیامد و مدتی در خدمت پدر بسر برد و تا در سال ششصد و هشتاد و هفت یا در ششصد و هفت عارضه بر مزاجش استیلا یافته پسر را باصحاب خوانده وصیت نامزمود و این رباعی بر زبان عان کانان

داود در قفای مرقد شیخ محی الدین عربی مدفون است منه در سابقه چون قرار عالم دادند ۰ ما نا که نه بر مراد ادم دادند ۰ زان قاعده و قرارگان روزافتاد ۰ نه بیش یکس قسمت و نه کم دادند ۰ در نظم و نثر سخنان عارفانه دارد دیوانش متداول

امیر سید علی بن شهاب بن محمد در اوائل ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزوقانی مینمود اما از شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت مینموده بعد فوت تقی الدین باز رجوع بشرف الدین کرده و گفت فرمان چیست فرمود در اقصا بلاد عالم بگرد سه نوبت ربع مسکون را گردید و بصحبت هزار و چهار صد ولی رسید منجمله چهار صد ولی را در یک مجلس دید مصنفات بسیار دارد از انجمله کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده حمزیه فارضیه و ذخیرة الملوک اشتهار دارد وفاتش هفصد و هفتاد و شش بولایت کابل در ختلان مدفون گردید آورند که انجا هتو سلطان چون در سلطانیه مضجع خود را بساخت امرای عالی باحضار افاضل و اکابر و اموال و علماء و سادات و مشایخ نامذ گشت تا از ممالک جمع آیند و دران روضه هر یک آنچه در گنجینه خاطر دارند بر صفحه ظهور رسانند تا آن افادت موجب زینت آن محل عالی گردد امیر سید علی در انوقت هفت سال بوده و خالش بر دوش گرفته دران مجلس حاضر ساخته هر کدام از مخادیم که احادیث و آیات نقل میفرمودند آنجناب جمیع آنها را در ذکر گرفته ۰ بعد ازان

بهم ترتیب داده موسوم باو راد فتیحه گردانیده از انجناب اشعار بسیار مذکور شیخ ابو بکر که بزرگ وقت بوده عین القضات آورده اند که بر که جز فاتحه و سوره چند نداند و آن نیز بشرط نتواند خواند لیکن میدانم که قرآن او درست میداند و من نمی دانم الا بعضی و آن بعض هم از راه خدمت او دانم ابو بکر بسیار بزرگ بوده گفت که طمع مکن مکن و چون بستانی جمع مکن و اگر چیزی بتو آید منع مکن ابو عبد الله حاده پاره صوفی از بزرگان این طبقه است گوید از شیخ ابو بکر دقاق پرسیدم که صحبت با که دارم گفت با کسی که سر حق تعالی با وی بگوئی از تو نزدا حنف از کبار مشایخ بود وی آورده که در بادیه مانده شده دست نیاز بر داشتم و گفتم خدایا ضعیفم و در جای مانده بر خود دیده کاعرابی بر شتر سوار از پس پشت من در رسید و گفت ای عجمی تو انی این شتر را غمخواری کنی گفتم آری از شتر فرود آمده زمامش بمن سپرد و از نظر غائب شد شیخ حافظ ابو العلی حسن بن احمد عطار از گزیدگان طبقه صوفیه بوده خاقانی در تحفه وصف کرده بدیع همدانی از بدایع آسمانی و دست پرورد حضرت سبحانی بوده گفت مرد را لباس نتوان شناخت چنانچه شمشیر را در غلاف ابو الحسن بن الجهضم از مشایخ نیک آمد یار و صاحب کتاب بهجة الاسرار است زیارة الکبیر مستجاب الدعوات بود و گفته بسیاری از مشایخ دیده بود حافظ تمیمی در حدیث از صاحب کمالات است بر قبرش دعا مستجاب بشرط بهره و الاخلاع در فقاهت و عبادت از همه اعلی و اعلم بوده ابو الفضل جعفر بن علی الاسکندر آبی در فتوی و حدیث عدیلی نداشت العمید الاجل سعد الدوله مسعود بن سعد سلمان از نوادر ایام و افاضل انام است در جوانی با دلی متوجه عزنین گردیده بتدریج در خدمت سلاطین آل ناصر مو زگشت و عمرها در ولایت هندرایت ایالت افراخته زندگانی به نیکنامی و دولت کامی گذرانده اکثر دیوانرا از عزنین خوانند اما غیر واقعست چنانچه خود در قصائد اظهار بدان کرده منه گردل بطبع بستم شعر است صناعت مه و راحمقی کردم اصل از همدانست مه محمد عوفی در تذکره آورده که اگرچه مولدوی همدان بود اما کارش در ولایت مشرق طراوت یافت در حین مهم و کفایت بیک رباعی و قطعه کار و انهای اسباب نعمت بمردم دادی و رعایت فضلا و فضمای بسیار نمودی با سیف الدین محمود بن سلطان ابراهیم که شاهزاده عادل باذل نیکو طبع بود دبیر بوده در چهار مقاله آمده که در پانصد و دو صاحب غرضی بسلطان ابراهیم که رسانید شاهزاده نیت کرده که نزد سلطان ملکشاه بعراق رود و بغربت پسر را محبوس کرد و مصاحبانش را هم بقید آورد از انجمله مسعود سعد سلمان را بقلعه نامی فرستاد بعد چند وقت این رباعی گفت ۵ در بندتوای شاه ملکشه باید مه تا بندتو پای تاجداری شاید مه آنکس که ز پشت سعد سلمان آید مه گر مار شود ملک ترا نگزاید مه و چند قصیده دیگر در سوز و حزن فرستاد فائده نشد تا آنکه سلطان فوت کرد و آن آزاد مرد را در حبس دوازده سال کشید چون سلطان سعود فرمانفرما گشت هشت سال دیگر

در حبسش داشته این قصائد غرا از استدعاش خلاصی نشنید بعد بیست سال حبس ثقة الملک طاهر شکاتی او را بیرون آورد و این بدنامی در خاندان ایشان بماند از سلطان غیاث محمد ملکشاه نقلست که خصم را در حبس داشتن نشان بد دلیلیست زیرا که از دو حال بیرون نیست یا مصلح یا مفسد مفسد را زنده ماندن ظلم و مصلح را در حبس داشتن از آن ظلم تر مسعود با ابو الفرج رونی معاصر بوده و ابتدا بین الجانبین اتحادی محکم بود بعد چندی برعکس افتاده حکیم ثنائی و ادیب صابر و جمال الدین عبد الرزاق و پس شعرای دیگر و پیرا ستودند در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم قصیده گفته و با دیم حذف نکرده و قت خواندن لب بلب نخورد در تذکره محمد عوفی آمده که او را سه دیوان بوده تازی و پارسی و هندی **ابو سعد بن مسعود بن سعد سلمان** جزوی آن گل و برگ آن گل است هنوز صفرسن داشت که در مجلس بهرامشاه شاعریش را امتحان کردند بدیهه رباعی پاکیزه گفت سلطان فرمود تا نوشش پر زر کردند **الاجل الکافی ظفر الدین** در فضل و کمال معروف در عهد ملکشاه سر آمد زیسته اشعارش به بربستگی مشهور **اثیر الدین اومانی** اومان قریه ایست نواحی اعلم و از هیچ ناحیه همدان یکی اعلم است قبل از استیلای هلاکوخان بر بغداد در مصاحبت سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر میبرد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ گزیده منظور که اسیر الدین او اخر دولت و اواخر ایام زندگانی از قاضی الدین همدان مجد الدین طویلی آورده بجکرد قاضی که مرد متقی بود چهل نوبت سوره انعام خوانده نفرین کردم دران نزدیکی اثیر الدین درگذشت صاحب دیوانست **بیت الله بن ابراهیم** صاحب ذهن درست و طبع مستقیم بود شعر بعذوبت می گفت **میر مغیث محوی** در ویشی آزاد بی تعلق گذرانده همواره صحبتش مورد تحصیل و تحصیلش موجب صحبت بود اقسام شعر رباعی بیشتر گزیده و در بعضی نسخ فوتش بهند مذکور است **ضمیری** ولد حیرانی چند حیرانی چند مثنوی دارد مثل ناهید و بهرام و شمع پروانه و آسمان و زمین **هلالی** در اقبال عمر ملازمت سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای را ملازم گرفته با وجود عدم سوادی بسلیقه طبع اشعار گزیده گفتی و بدان فن چند مایه از الغاشش برگرفت که باقی عمر را بخوش وقتی گذرانده دیوانش متداولست **صبوری** در عهد اکبر بادشاه در هند آمده بخدمت خانزمان بسر می برد و چون وی کشته شد نیم جانی بکنار برد در شکی اگرچه شود رجودت می گفته اما بخلاف هنر خود را عیب کرده **خواجه آقا میر** از نیکو طبعانست شعر بسلاست می گفت **عبد الغنی** صاحب نشئه می استعداد بود عمرها در هند بتجارت و ملازمت گذرانده شعر بجودت تمام می گفته **ملکی** توهمی سرکانی با وفور قابلیت همت بر کسب زراعت از ممر معیشت میداشت و شعر بربستی همواره انشا می نمود **قیصری** ملطف طبع موصوف بوده لسنجن بنیک میرسید و از طیبت بخشی داشت مدتی در هند گزرانیده **شراری** خواهرزاده هلالیست چندگاه بدرگاه

اکبری ملازم شده آخر از خواهش نفس دامن بریده در زی درویشان بر سیاحت متکی گردید حیدری در دیار خود مدامی تخلص می کرد در عهد اکبر بهند آمده ابتدا بنده میر محمد خان انکه را ملازم گرفت در روزگار مهنا یافت بعد فوت خان بوطن رفته رخت بدار القرار کشید شعر هموار میگفت مشربی شاعر مایل بوسطه بود در پناهی بقلید راه شعرای پوسید و بنا بر اخذ اجری شعر می گفت صبحی بخدمت مهابتخان جهانگیری بسر میبرد پس بعلتی از درگریخته بدرگاه شاه جهان پیوست میر الهی از اسداباد مضاف همدانست سیدی پاک نژاد درویش نهاد بود در عهد شاهجهان بهند آمده بغایت اعتبار روزگار گذرانید اشعار برجسته دارد اواخر میرزا ابراهیم نام ازار تیمان مضاف همدان است در عهد شاهجهان بهند آمده سودای برزخ پیش طاری اکثر حرکات ناموزون میکرده حکیم داود حبسش کرد تا درگذشت کلیم همدانی نامش ابو طالب دربار بهند آمده کرت اول باشا نواز خان و بعد فوت او با میر جمله بسر برد کرت ثانی مشمول عنایات شاهجهان شده ملک الشعرا خطاب یافت و ظفر نامه شاهی بنظم آورد در مواز نه آن بزرگ سنجیده شده گویند خود کار روم بپادشاه نوشته که تو پادشاه یک اقلیمی شاهجهان چرا لقبت باشد کلیم گفت سنبه و جهان در عدد مساویست پادشاه محظوظ شده همانرا نوشت آخر ایام برخصت در کشمیر توطن گرفت و از انجا درگذشت کلیاتش بیست و چهار هزار بیت است رونقی از وطن بهند آمده با کلیم و اختری مشاعره کرده بوطن مراجعت نمود مرتبه دویم بهند آمده درگذشت نصیرا در فضائل و کمالات درجه عالی داشته از شیخ بهاء الدین وغیره علما کسب فضائل کرده شاعری دون مرتبه ادبود لامع میرزا نور الله پسر نصیر حدائق که بخدمت امرا عهد تقرب داشت محشری و موسی رضا و آشوب از سادات و میرزا ابراهیم و ملازکی و شکوهی شاگردان میرزا ابراهیم و ایماشاه میرنام و میر جمال الدین وحسبی و رونقی و شمعی و عزیز که در موسیقی دستگاهی داشته و کوثری که ابتدای نرمی تخلص داشته میر عقیل نام صاحب مثنوی شیرین و فرهاد و همایون پسر ملا شکوهی و مرزا ملک هر یک نکته پرداز صاحب اعجاز آمد یار ندماورستان موضعی نزدیک حلوان انجا ایوان عظیم و در پیش ایوان اثر باغ عظیم محسوس است گویند این باغ بهرام گور بوده و بتصور هفت پیکر آنجا بوده اند از عجائب آنکه یکنصف ایوان جانب کوهی که برف بسیار در وی افتد و اقع و در نصف دیگر هرگز برف نیست عبد الله آباد موضعی است میان قزوین و همدان و ران چشمه آب گرم که از ان آب میجوشد مقدار قدم مرد چون تخم مرغ بر سر عمود بر آب نهند و بایستد و پخته شود بیماران از ان غسل کنند و شفا یابند نهاوند شهریست نزدیک بهمدان طولش نجم و عرضش لوله در کوهش چشمه ایست موسوم بعین نهاوند هر کسی را حاجت آب جهت زراعت شود گویند مرا آب باید آب جاری گردد و باز چون گوید بسته شود - ری طولش فوق عرضش ربع و در مسالک و ممالک آمده که از خراسان

وعراق بغیر بغداد هیچ شهری بزرگ و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عرض بیشتر واقع اصمعی آورده که اری
عروس الدنیا بعضی گویند ری را رازی بن تهمان بن اصبهان بن فلوج بنا کردی و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته
و بعضی از هوشنگ نیز دانند احمد الله مستوفی گوید شهر ری شهر شیث پیغمبر است علیه السلام در زمان المهدی بالله
عباسی مدارس و خوانق شش هزار و چهار صد طاحونه هزار و دویست کاروانسرا دوازده هزار و هفصد مناره
پانزده هزار و سی و پنج منجال هزار و چهار صد و پنجاه عصارخانه دو هزار و هفصد قنات جاریه میزده هزار و نود و یک
رودخانه نیز بسیار بوده و محلات نود و شش در هر محله چهل و شش کوچه در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار
مسجدی و در هر مسجدی هزار چراغ و آن از طلا و نقره وغیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانهای هشت بار هزار هزار
و سیصد و نود و شش بوده که مردم در وی نشستند و معجم البلدان آمده که ری در زمان بهرام چنان آباد بود باغستان ری
و اصفهان پیوسته یکدیگر بوده و اصحاب تواریخ آورده اند که بحرات آن شهر بقتل عام و زلزله خراب شده و باز عمارت
یافته تا آنکه در زمان خلافت ابو جعفر منصور دوانیقی عمارت بر اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادانی آن می افزودند تا
حادثه چنگیز خان بوقوع پیوست و کرات بقتل عام ویران گردید شیخ نجم الدین دابه رح در کتاب مرصاد العباد از تالیفات
اوست آورده که درین فتنه از شهر ری که مولد و منشاء این فقرا است هفصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شهادت
رسیدند و ولایت ری ابتدا نه بلوک بوده ۱ غار ۲ فشابویه ۳ بهنام ۴ سیور فرح ۵ خوار زرند ۶ اسفجان ۷ شمشیران ۸
شهریار ۹ ساوخ ۱۰ بلاغ و در نزهة القلوب آمده که رودبار قصران نیز از توابع ری بوده در عهد غازانخان بولایت
رستمدار گرفت و درین ایام بلوک چهارگانه ری اعتبار کرده باقی را علیحده ساخته اند چنانچه بتقریبات احوال بعضی نوشته
خواهد شد حق تعالی آنرا خیر و برکت بآن ولایت داده که ادام بعضهم آن قاصر اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل
سال محل اقامت سلاطین صفویه بود از آن ولایت بحصول می پیوست و ایضاً غله و شامان خلاصه مردم کاشان از ری
بحصول می پیوندد و اهل رستمدار و ساوه و قم هم ازان شهر بخشی دارند و در فصل خریف مردمش راتب و لرزه می شود
اما روزی زیاده از دو سه ساعت نیست هرچه میخواهند میخورند و هرجا که میخواهند میروند مشهور است که نبی از دوستان
با کبد گیر براهی می رفتند یکی راتب آمده از یاران التماس نمود که ساعتی توقف کنید تا رفته بلرزم و بیایم و این بنابر
افراط میوه است که نارسیده میخورند و قتی خاقانی آنجا وارد شده است باین حالت افتاد و قصیده در هجو گفته و در نزهة القلوب
از روی طرفگی آورده که اصفهانی و رازی را در خوبی شهر باهم نزاع افتاد هر یک هنر شهر خویش انکار میکرد اصفهانی
گفت خاک اصفهان مرده را تا چهل سال نمیزاند رازی گفت خاک مرده را چهل سال برد رکان و رود دوستدار دارد

صاحب کریده از نزهة القلوب آورده که در عهد سلطان ابوسعید خان در بلاد ری زنی پیدا شده که رو و دستهایش بر مو بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت کلامش را کسی نفهمید لاجرم می گفتند که خرس با مادرش جمع شده و را اکثر کتب است که اهل ری همیشه مخالفت همدیگر با شند و بدو ستداری پیغمبر و خاندان او مبالغه کار برند اصل شهر ری چنانچه مذکور در حادثه چنگیز خان چنان خراب شد که نقش آبادی بالکلیه از و زایل گردیده امروز دار الملک ری یکی طهران و دیگر ورامین است که مذکور گردد طهران در زمان شاه طهماسب صفوی بزینت باره و زیور اسواق محلی گردیده است شهریست پذیرفت بر شمالیش کوهستانی است موسوم بتمیران که در ایام سابق شمع ایران می گفتند مردمش شیخ العارفین ابوزکریا یحیی بن معاذ از نیکان اهل طریقت و در حدیث یگانه اهل ری و همدان و خراسان از وی روایت کردند در مناظر الانسان است که خطیب در بغداد در تاریخ آورده که چون یحیی به بغداد آمد مشایخ صوفیه التماس نمودند که مرا لیشیا زا سخنی گوید بر کرسیش نشانده خود دست بسته ایستاده سخن می شنودند جنید در آن مجلس حاضر بود در فت حرفی بگوید یحیی گفت خاموش باش جای که مردان سخن کنند ترا نمی رسد که سخن کنی و باز بر سر سخن رفت آوردند که وی را در ری دام بسیار بهم رسیده قصد خراسان کرد ابتدا ببلخ رفت و آنجا مدتی سخن گفت پس از آن بهرات افتاد و دختر امیر هرات بمجلس او آمده سیصد هزار درم داد التماس نمود که چهار روز مجلس بنهد یحیی ملتمس را مبذول داشته روز اول ده جنازه روز دوم بیست و پنج جنازه روز سیوم چهل جنازه روز چهارم هفتاد جنازه بر داشتند روز پنجم از انشهر سفر کرده جانب ری در حرکت آمد وچون از طوس بگذشت هر چه داشت در زدان گرفتند او مجرد بنیشاپور آمد در همه حال عزیزی بود تا دو یست و پنجاه و هشت و رگذشت حسین بن یوسف رازی گفته که در صد و بیست بلده بخدمت علما و حکما و مشایخ رسیدم هیچکس را قادر تر سخن از یحیی ندیدم صاحب کشف المحجوب گفت من کلام وی سخت دوست دارم که اندر طبع رقیق و اندر اصل دقیق و اندر سماع لذیذ و اندر عبارت مفید است گفت عجب دارم از انکه پرهیز کند از طعام جهت علت و پرهیز نکند از گناه به بیم عقوبت گفت زهد سه حرف زا ترک زینت ما ترک هوا دل ترک دنیا گفتند ش مرد متوکل کی رسد گفت آنگاه که بوکیلی حق تعالی رضا دهد گفت نشان محبت آنکه به نیکوئی زیادت نشود و بجفا نقصان گیرد شاهباز کونین قطب وقت یوسف بن حسین از کبرای همه وقت و مشایخ زمان بوده از شاگردی ذوالنون کسب کرده در تذکرة الاولیاء آمده که بازرگانی کنیزکی بهزار دینار بخرید و عزم تجارت نمود در نیشاپور بر کسی اعتماد نداشت که کنیزک پیش وی گذارد پیش ابوعثمان حیری آمد وی لبداز شفاعت بسیار متبسم نموده بازرگان برفت ابوعثمان را روزی نظر بر کنیزک افتاد و از دست شد شیخ نزد بوحفص حداد رفت و ماجرا گفت فرمود تر ابری می باید رفت پیش یوسف بن حسین در حال روان گردید و بری

رسیده مقام یوسف بن حسین پرسید گفتند آن زندیق مباحی را چه می پرسی تو اهل صلاح مینمائی و ترا صحبتش زیان ابو عثمان
بازگشت ابو حفص گفت یوسف را دیدی گفت نه و حال باز راند فرمود باز کرده او را بین که این شکل تو در پیش او
حل شود ابو عثمان کرت دیگر باز بری آمد و هر که هر چه گفت نه شنید در خانه اش رسیده پیری دید با پسری صاحب جمال نشسته
و صراحی و پیاله پیش خود نهاده ابو عثمان در آمد و سلام گفت و بنشست شیخ در سخن آمد و چندان سخنان عالی بگفت که
ابو عثمان متحیر شد پس گفت ای خواجه از برای خدا با چنین کلمات و چنین مشاهده اینچه حالست که تو داری گفت این امرد
پسر منست قرآنش می آموزم و درین گلخن صراحی افتاده بود در بر گرفتم و پاک نشستم زر آب کردم تا هر که خواهد از و آب
بخورد که کوزه ندا شتم ابو عثمان گفت از برای خدا چنین مسکینی یوسف گفت از برای آنکه هیچکس بر من اعتماد ننماید و کنیزک
نسپرد ابو عثمان چون این بشنید در پای شیخ افتاد و دانست که هر که بصلاح مشهور نرست در کار او در کی از ملامت است
نوشش دولست و پنجاه و هشت **شیخ نجم الدین المعروف** بدایه از تربیت یافتگان شیخ مجد الدین بوده و کشف
حقائق قوت و قدرت بسیار داشت در واقعه چنگیز خان از خوارزم بر دوم امد و مدتی ماند و صحبت مولانا جلال الدین
و شیخ صدر الدین قونیوی را دریافت وقتی در یک مجلس جمع بودند که نماز شام قائم از وی التماس امامت کرد شیخ
در هر دو رکعت سوره قل یا ایها الکافرون خواند چون نماز تمام شد مولانا جلال الدین با شیخ صدر الدین بر وجه طیبت
گفت که ظاهرا یکبار برای شما و یکبار برای ما خواند و فاتش در ششصد و پنجاه و چهار بوده و در شونیز به بغداد بیرون
مقبره سری سقطی مدفون گشته از تالیفاتش مرصاد العباد و تفسیر بحر الحقائق در میان صوفیه متداولست و خال خال بواسطه
احوال شعری گفت **ابو بکر بجلی** از نیکان زمان بود وقتی در کار کودکی مبتلا شد و بر مهجور ساختند آخر چون معلوم شد که
خلافست باز او را بتول جامع نشسته بود شیخ نبذ از صرفی با دی گفت ایها الشیخ اینچه بود که واقع شد گفت ای پیر اگر عزم
ابراهیم و صدق موسی و عصمت عیسی و صبر احمد عربی کسی را بود و نگاه داشت وی نبود چون با دفتنه بجهد همه را ببرد
و مرد در میان آن بود فاهر اشوری نیز می گفت چنانچه در مرصاد العباد صاحبش در رباعی از و با ستشهاد
آورده **شیخ ابو بکر** در میان مشائخ وقت کسی از و گریان تر نبوده **شیخ ابو القاسم** چهار چیز در و بود که در هیچ کس
در ان زمان جمع نبود جمال مآل زهد بکمال سخا با زوال **ابو عبد الله بن حداد** از بزرگان وقت خود بوده **عبد الله**
بن عبد الرحمن ریاضت شگرف کشیده گفت دنیا آنست که ترا محجوب گرداند از خدا تعالی **عبد الله بن محمد**
حزا از کبار مشائخ بوده سالها در مکه مجاورت نموده یوسف بن الحسین گفته که من مثل عبد الله ندیده ام و عبد الله نیز مثل
خود ندیده **شیخ** ذرعه همیشه طیبت کرده وی گفته که من هیچ مایه ندارم الا انکه درویشان از سخن من خندیده باشند

از جملهٔ مشایخ مشهور ست **ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم** حنظلی امام حدیث و تفسیر و عابد و صالح بوده گویند در زمان او حصار طرطوس بفیتا و هزار دینار رجهت مرمت آن می بایست ابو محمد با اهل مجلس خود مزمود که هر که این حصار بهزار دینار راست سازد من ضامن میشوم که خدا تعالی قصری در بهشت جهت وی بنا کند مردی عجمی برخاست و گفت این هزار دینار بگیر و خط ضمانت برای من بنویس شیخ خط ضمانت بنوشت اتفاقاً پس از چند اوقات وفات یافت بموجب وصیت آن خط با و در گور نهادند قضارا در آنجمن باوی برخواست و آن رقعه را از گور برآورده نزد ابی حاتم انداخت چون مطالعه نمود بر پشتش نوشته بود که بدانچه ضامن شده بودی وفا کردیم اما باید که دیگر این اراده نمائی **ابو زرعه عبد الله بن عبد الکریم** القرشی در طبقات محمود شاهی آمده که ابو زرعه در عهد خود اعلم اهل مشرق و مغرب بوده **ابو مسعود احمد بن الفرات** در حدیث **ما** هر چنانچه اهل فرات بروایت شیخ جزری هزار هزار و پانصد هزار حدیث بقید آورده در سال دویست و پنجاه و هشت ازین مظموره فنا بموجوده بقا خرامید صاحب **کافی اسمعیل بن عباد** ابتداء در زارت مؤید الدین بن رکن الدوله حسن بن بویه پس فخر الدوله کرده و بجانب طبرستان آمده بفتح چند قلعه معتبر قیام نموده مراجعت کرد و در جرجان فرمود تا زری که بوزن هزار مثقال طلا بود زدند و در یک جانب آن هفت بیت و بر جانب دیگرش سوره اخلاص و لقب فخر الدوله نقش نمودند در سال سیصد و هشتاد و پنج یا سیصد و نود و بمرض موت افتاد فخر الدوله لعباد نقش رفته موروثی داشت که اگر پادشاه بدستور معهود بعد من عمل نماید بینکنامی اشتهار یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد نزد عالمیان بوضوح پیوندد که این قواعد من بوده و اساس دولت را زیان دارد فخر الدوله اگرچه در آنوقت بقبول نمود اما از پیش نتوانست برد فخر الدوله با تمامی اعیان و ملیم بمشایعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفته و گریه و زاری می نمود و در ری کسی نماند که با جنازه اش نرفت چند روز که نهان باز نگردند و مردم بسوگواری نشستند پس از آن تابوتش باصفهان بردند و دفن نمودند و قبه عالی ساختند در نسخه بنظر آمده که وی اثنا عشری و در اصول معتزلی بوده در جهار مقاله و یرا عدلی مذهب نوشته و عدلی مذهبان بغایت متقی می باشند از جمیع علوم بهره مند بوده و شعر عربی در غایت جودت نظم می نموده چهار صد شتر کتابخانه اش می کشیدند و تصنیفات نیک در هر علمی دارد صاحب مناظر الانسان آورده که اسمعیل بن عباد را ازین جهت صاحب گفتندی که او بصحبت ابن العمید پیوسته رسیدی و ابن العمید وزیر رکن الدوله بن بویه بوده و در شیوه انشا عدیل و نظیر نداشت چنانچه ثعلبی آورده که انشا از ابن العمید شهرت داشت و بعبد الحمید وزیر بهرامشاه ختم گشت نقل ست که از قبل وی قاضی در قم بود بنابر بنا بتقصیر بوزش نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی بقم قد عرفناک فقم** در قابوس نامه آورده که ربیع ابن طاهر کاتبی محتشم بود و در دیوان صاحب خط مزوری

کردی صاحب برعایت فضلش نتوانست برویش گفتن و معزول نمودن هم دشوار است اتفاقاً در آنحال مریض گردید
ربیع طاهر بعیادت آمده پرسید چه چیز میخورید فرمود آنچه تو میکنی دریافته که دریافته است گفت ای خداوند بسر تو که دیگر
نکنم هم در قابوس نامه است که وقتی دو روز بنشست و بسر انیامد و کس را باز نداد و فخر الدوله کس فرستاد که خبر دلتنگی تو شنیدیم
مشغول گشت اگر از مملکت مشغول داری باز نما تا مصلحت آن کار بر دست گیرم و اگر از مادلتنگی رسیده بگو تا عذر آن بخواهم گفت
معاذ الله که از خداوند بنده را دلتنگی باشد و حال مملکت بدولت خداوند بنظام ست اما از کاشغر سخنهای من نوشت که خاقان با فلان
امیر سپهسالار سخنی گفت نتوانستم فهمید که چه گفت مرا نان بکلو نرفت که چرا باید خاقان ترکستان سخنی گوید و من ازان آگاه
نباشم امروز ملاطفه دیگر رسید که ان چه حدیث بود دلم خوش گشت **فخار العلماء المتکلمین امام فخر الدین ابو عبد الله محمد**
بن عمر بن الحسین القرشی التیمی البکری در سال پانصد و چهل و سه یا پانصد و چهل و چهار در ری متولد گشته و نزد والد
خود بتحصیل علوم مشغول گشته چون پدرش فوت شد پیش کمال سمعانی کسب کمال کرد و آنگاه بخوارزم شتافت و در اباعلمای
آن دیار در باب اختلاف مذاهب مناظرات بوقوع پیوست از انجا بماوراء النهر رفته با علمای آنجا مباحثات اتفاق
افتاد چنانچه در بخارا وقتی هزار دلیل در ابطال مذهب اشعری و هزار دلیل بر ابطال مذهب معتزلی بگفت که هیچکس را قدرت جواب
نماند جمعی بهم برآمده خواستند که فتنه انگیزند بعضی از دانشمندان بشان گفتند که وی اظهار قدرت خود کرده الا در نفی و
ابطال سخن ندارد هزار دلیل بر اثبات جزء لایتجزی وی هزار دلیل بر نفی آن گفته و ایضاً هزار دلیل در تفسیر سورهٔ فاتحه از ایشان
بوقوع پیوسته پس ازان بهرات رفته مقیم شد تا در ششصد و شش وفات یافت نزد اصحاب منطق و کلام و حکمت ملقب بامام است
بغایت باوقار و محتشم بوده هرگاه سوار شدی سیصد نفر از طلبه در رکابش پیاده رفتندی در اصناف علوم و انواع فنون
تصانیف دارد مانند تفسیر کبیر و مطالب عالیه و نهایات العقول و کتاب الاربعین و محصل و کتاب اللسان و البرهان و مباحث مشرقیه
و مباحث عمادیه و تذهیب الدلائل و عیون المسائل و ارشاد النظائر و اجوبة المسائل البجاریه و تحصیل الحق و کتاب الزبده و معالم
و ملخص و شرح اشارات و شرح عیون الحکمة و شرح اسماء الله و شرح مفصل و شرح وجیز و شرح کلیات قانون و غیر ذلک
من الکتب و الرسائل و گاه گاه قطعه یا رباعی گفتی **محمد بن ذکریا** از مصنفاتش یکی کتاب حاویست که از نفائس جهانست و دیگر
کتاب الجامع و کتاب الاقطاب کفایت المنصور که بنام ابو صالح منصور بن اسحق برادرزاده امیر اسماعیل گفته قیل بنام ابی صالح
منصور بن نوح بن انظر بن اسمعیل نوشته در مناظر الانسان آمده که محمد ابتدا در علم موسیقی داد و ار خلاصه روزگار و در عود
نوازی مهارت تمام داشته بعد چندگاه میل بخواندن کتب طب نموده در خدمت حکیم ابو الحسن علی بن زین طبری مصنف فردوس
الحکمت سالها ریاضت کشیده تا از همثلان زمان خود گردید گفت اگر توانی بعد ازمعالجه کنی زنهار با دویه مکن و اگر مدارعه ؟

مغرور توانی بمرکب کن واز حذاقت و فراست وی سخنان غریب بسیار است در چهار مقاله مسطور که امیر منصور بن نوح بن نصر سامانی عارضه افتاد که مزمن گردید و بر جای بماند اطبا عاجز آمدند محمد ذکریا را بخواند تا به امویه رفت جیحون دیده برگشت و گفت در کشتی نشستم که دیده دانسته خود را در تهلکه افگنند است و حکیم چنین رواندارد آخر بامر امیر بسته در کشتی انداختند و از دریا چون عبور کرد عذر ساخته آهسی با ساخت از بسوار پیش دادند آمده بمعالجه امیر پرداخت فایده نداد گفت معالجه مفید کنم بشرط انگه غلمان اسپ و استر را بمن بخشی و آن دو مرکب موجود نبود و چهل دسی فرسنگ بدویدندی پس دیگر روز امیر را بکرما به برد و ان مرکبان بردر کرما به داشتند و حکم شد که از خدم و حشم احدی نماند حکیم شربتی که کرده بود با میر داد تا بخورد و چندانی بدانست که اخلاط را و رمفاصل نضجی پدید آمد پس رفت و جامه در پوشید و بر ابر امیر بایستاد و سقطی بگفت که یا فلان تو فرمودی که مرا بستند و در کشتی افگنند اگر مکافات آن از بر نیاورم پسر زکریا نباشم امیر بغایت خشمگین گشته حکیم اثری پدید آمد در دشنام افزود امیر از جای خویش برآمد تا بسر زانو بنشست محمد زکریا کارد برکشید و تشدید پیش کرد امیر یکی از خشم و دیگر از بیم جان برپا خواست حکیم چون امیر را برپا دید برگشت و از کرما به بردن آمد و با غلام بر اسپ و استر سوار شده رو بآموی نهاد و نماز عصر از آب بگذشت و تا مرو هیچ جا نایستاد بعد ازان نامه با میر نوشت که زندگانی پادشاه بصحت بدن و نفاذ حکم دراز باد چون بعضی بی ادبی در حین علاج از بنده نسبت با پادشاه صادر شد صواب ندید که دیگر میان من و پادشاه صحبت باشد اما چون امیر بر خواست و محمد زکریا بیرون شد بنشست و حالی اورا غشی دست داد چون بهوش آمد خدمتکاریرا آواز داد و گفت طبیب کجا شد گفتند از کرما به سوار شده با غلام میرفت امیر دانست که مقصود چه بود بپای خویش از کرما به برون آمد خبر در شهر افتاد خدم و حشم شاد یها نمودند در هفتم روز غلام محمد زکریا برسید و اسب و استر باز آورد امیر تشریف بسیار از اسپ و غلام و کنیزک بدو ارزانی فرمود و چند موضع در ری بسیورغالش مقرر فرمود ابو بشر محمد بن حماد انصاری رازی و دولابی عالم بحدیث و اخبار و تواریخ بوده و تصانیف مفیده در تاریخ موالید و وفات علما دارد و ارباب این فن را بر او اعتماد بسیار است و دولاب قریه ایست از اعمال ری متصل طهران که الحال شهری عبارت از انست و ایضاً دولاب شهر لیست در یمن که آنرا سوق الفرج خوانند و نیز دیهی است در نواحی طائف که عبد الله بن عمر بن عثمان شاعر منسوب بدانست و دیگر قریه ایست میان مکه و مدینه و همچنین دیهی است در ولایت اهواز در بغداد او نیز محلتی بوده فوت محمد بن احمد سنه عشرین و ثلثمائة **افضل المتقدمین ابو زید محمد العضایری** امیر شعرای عراق و قدوه فضلای آفاق بوده بعضی در یا عضائری تصحیح کردند که پدر وی کاسه گر بود و عضائر کاسه گر را گویند بهر تقدیر وی اول در ملازمت بهاء الدوله یمینی تربیت یافته و هر سال قصیده در مدح سلطان محمود گفته از ری بغزنین ارسال داشتی و سلطان صله هر قصیده هزار دینار

بوی میفرستاد آخر بغزنین آمد و قصیده گذرانید که صله آن هفت بدره زر شمل چهارده هزار درم یافت **املح الشعرا عمادی الشهریاری** اکثر متتبع کنندگان برینند که عمادی غزنوی الشهریاری یکی است و اعتقاد بعضی اینکه غیر عمادی غزنویست محمد عوفی در تذکره خود عماد را در سلک شعرای غزنین انتظام داده و بذکر عمادی شهریاری نپرداخته اما اشعاری که در تحت اسم او نوشته در بعض نسخ معتبر باسم عمادی شهریاری یافته شده **شهریار** بلوکیست از بلوکات ری متضمن قریات معمور آبادان از اشعاری عمادی چنان مفهوم که در زمان سلطان طغرل سلجوقی بوده **امام الاجل علاؤالدین خواری** کل فضلای عراق در مقابل او بقصور اعتراف نمودندی نظم کم گفته و نثرش هر نکته عالی الیست **ملک الکلام فضل الله الخواری** بزرگی بوده که وصفش هر قدر نویسند کم است معاصر خوارزمشاه می نمایدچنانچه در ثنایش قصائد دارد تکش خان چون بر ری مستولی گردیده وی حرمش گفته رعایت ها یافت **بهمنیار رازی** از مشاهیر متقدمین در زبان عربی و پارسی دو یلمی اشعار گفته صاحب بن عباد وزیر بسیار گوید او مردی متوسط الحال بوده ناگاه گنجی یافت شب بر خانها اموال زر افشانده مردم خیال کردند که از آسمان بارید جمعی را باین سبب سرمایه بدست رسید و بندار بفراغ بال زر خرچ کردن گرفت و ضیاع و عقار بسیار خرید و بنه دار و ری شد بنابران باین لقب اشتهار یافته **مفخر الشعرا ابو المفاخر رازی** در عهد سلطان محمد بن ملکشاه بوده میان وی و خاقانی مراسلات اتفاق افتاده از شعرای بنام است در صناعت تمام در مدح سلطان الانس والجن ابو الحسن علی بن موسی الرضا قصیده گفته در غایت دقت و صنعت که درک همه کس بان نرسد **شرف الشعراء بدر الدین العلوی** چون بقوام الدین طغرای مختلط و مربوط میزیسته تواضعی تخلص کرده شاعر عالیقدر مفتخر همکنانست **مسعود** از مداحان سلطان محمود غزنوی بوده و حرمت و افی داشته **وه خدای ابو المعالی** بوخور فضل و وقار در عصرش دیگری چون او نبوده بلکه چنینش دیگر آنرا دستمال کمال شدی از شعرای آل سلجوقست و دران دولت از جمله مخصوصان میزیسته **مولانا قطب الدین** در عصر سلطان ابو سعید بهادر خان بوده شرح شمسیه بنام وزیر صافی خواجه غیاث الدین محمد بن وزیر شهید خواجه غیاث الدین محمد بن وزیر شهید خواجه رشید نوشته **سید محمد نوربخش** از سادات عالیدرجاتست در ایام شباب بری در قریه سلطان بن اعمال ری توطن گزیده بسیاری مردم از آندیار تن بمتابعت وی داده مرید شدند تناسل و توالد بسیار ازو دران دیار شیوع یافت **سید جعفر** پسر بزرگتر سید محمد نوربخش بوده در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بهرات رفته امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش وی مبلغ پنج هزار دینار کبکی و دو صد خروار غله مقرر ساختند سر بآن نیاورده عزیمت عربستان نموده و در آنولایت باذخار شوبات اخروی کوشیده تا بعالم مخلد توجه نموده بنابر موزونی طبع شعر هم گفتی

شاه قاسم نیز جزو آن کتاب در زمان سلطان حسین میرزا بخراسان تشریف برده بادشاه در تنظیمش اقصی غایت کوشید پس از چندگاه رخصت معاودت حاصل کرده شاه اسمعیل ماضی نیز از تمامی سادات بمزید انعام و اکرام بادی سلوک کرد از و در ری دو پسر نیکو سیر بوجود آمد یکی **شاه شمس الدین** و دیگری **شاه بهاء الدوله** بمزید علم و دانش از سائر سادات ممتاز بوده ابتدا بجانب هرات تشریف برده منظور نظر سلطان حسین میرزا گردید پس ازوی در ملازمان شاه اسمعیل صفوی منسلک گردیده **شاه قوام الدین** بن شاه شمس الدین ابن شاه قاسم بعد از فوت جد خود بر وساده بزرگی تکیه زده مرتبه اش از آباو اجداد در گذشت بتدریج خلق کثیری مرید ش گردید **مولانا امیدی** بواسطه باغی که داشت موسوم ببلاغ امید شاه نامی را از پادر آورد چون شاه اسمعیل در آنوقت فوت کرده بود باز خواست آن خون بتعویق افتاد پس شاه طهماسب شنیده که مولانا امیدی قلعه در کمال حصانت بنا نهاده بصدد برانداختنش شده بتقریب برانداخت اغلب بشوگفتن میل میفرمود **شاه صفی الدین** پسرزاده سید محمد نوربخش رازی و برادرزاده قوام الدین محمد در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار سرآمد اهل دیار زیسته در کبرسن نذر فرموده بود که از طرشت پیاده بزیارت مشهد مقدس رضویه رود بموادی یوخون بالنذر و یخافون وفا نبذ نموده هنوز چند منزل طی نشده بود که متوجه مرحله والیه بهود شد صاحب دیوانست **شاه قاسم بن شاه** قوام الدین بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف بعد از تقضیه والد خود در طرشت رحل اقامت افگنده روز بروز بر مواد جاه و جلالش بیفزود تا هنگام که در گذشت در انشا نهایت صنعت بکار بردی و شعر پاکیزه گفتی **امیر سید محمد** ولد شاه قاسم جوانی بود با نواع هنر موصوف و بحسن خط و لطف گفتار معروف در عین شباب در گذشت اشعار آبدار دارد **امیر شاه رضا** منتسب بسلسله نوربخشیه است بغایت خوش صحبت و نیکو قریحت بود در شطرنج ماهر و شعر هم نیکو گفتی **فکری** از سادات نوربخشیه در زمان شاه طاهر بدکن رفته منفعت بسیار یافته در ایشار مبالغی کلی داشته طبع شعر خوب داشت **قاضی محمد** از سادات و ازامین است و در زمان سابق حاکم نشین بود و قلعه در غایت حصانت داشته بعد از طهران در ری محلی ازان شکرف نیست مضافات نیک دارد مثل خاوه و حسن آباد قاضی چند سال باستقلال کلانتری آنجا داشته بعد ازان در خدمت سلاطین صفویه مقداری عظیم یافت بسبب لطافت طبع و ظرافت لسان و علم بر تاریخ و قوت بدیهه انیس مجلس می بود **قاضی عطاء الله** برادر قاضی محمد بذله گو شیرین کلام بوده در حینی که میان شاه طهماسب و خوندکار روم مصالحه شد الصلح خیر تاریخ یافته وقتی که امیر تقی الدین صدر بسببی علتی از صدارت معزول گشته تاریخ گفتند ع برون کن از شریعت حرف علت

قاضی عبد الله ولد قاضی محمد در فنون فضل و شعر و موسیقی عدیم المثل بود ابتدا بشیراز شتافته استفاده علوم نمود پس متوجه مکان اصلی گشته بنابر توارث شعری گفت **قاضی سدید** نیز ولد قاضی محمد است بشگفتگی طبع و سعت مشرب و حسن کردار و لطف طبع متصف بود **میر رکن الدین** در تحصیل و تکمیل کمالات ممتاز همکنان بست گاهی بنظم هم رسیدی **میر محمد قاسم** بصفای ذهن شعر پاکیزه می گفت زمانی باصف خان وزیر بوده مراجعت کرد **قاضی عهدی** از نسخ متداوله گذر کرده مردی مستعد برامد شعر بسلیقه می گفت **امیر عنایت الله** اباعن جداز متولیان مزار امام زاده عبد العظیم بوده در شعر از ممتازانست **امیر علیشاه** ولد امیر غیاث متبع صفات کمال بوده شعر خوب می گفت **امیر نور الله** در تولیت و مزار امام زاده عبد العظیم صاحب دخل بود همواره سفره ضیافتش گسترده بودی بنور عزت و مکنت بر همکنان راجح شعر بجودت می گفت **امیر ظهیر الدین** ابراهیم بمزید علم و رفعت بر سائر سادات آن آستان مختص زلیته همیشه خوان نوال گسترده داشتی **امیر مجد الدین** اسماعیل ولد امیر ظهیر الدین ابراهیم از افراد عهد است مجدی تخلص میکرد و بسنت بزرگان هرچه می یافت صرف ضیافت می نمود **شیخ شهاب الدین** علی اباعن جداز متولیان امام زاده ابو الحسن است که در قریه اندرمان آسوده است و از نبایر امام همام موسی کاظم ع می شود شیخ شهاب الدین علی در اصناف فضل و کمال مشار الیه محفوظاتش از شعر پارسی و تازی بر صد هزار بیت زیاده بود گاهی شعر میگفته **شیخ ابو القاسم** ولد شیخ شهاب الدین علی موضع اندرمان مکان آبا را شغل نیک نامی روشن داشته گاهی شعر میگفته **آقا غیاث گل** آن چمنست هنوز رنگبوی از گلشن عمر نیافته بود که بصر اجل پژمرده شد شعر می گفته **قاضی مسعود** در سلک سادات سیفی انتظام داشته والد ماجدش **قاضی عبد الله** از قزوین بری آمده قاضی شد قاضی مسعود بعد فوتش قایم مقام گردیده در طهران نه پسر آورد در یک ماه آسمان هنر بود چنانچه مذکور شود و کنایی مشهورست موسوم بدستور قاضی منظور مانش بغایت نیکو **قاضی بیگ** پسر بزرگ قاضی مسعود است منظور نظر شاه طهماسب گردیده بعد ازان باحمد نگر دکن رسیده وکالت یافت و آخر بوطن رفته در بلده لار وداع جهان نا پائدار نموده بنور فضل و دانش متصف بود **امیر عبد القادر** نیز پرتوان قرابت بصفت تقوی موفق گشته در زمان سلطنت شاه طهماسب پنج سال قاضی احداث تبریز بوده هرگز ابواب آزار بر دخلت آن دیار نکشوده تا حدی که ریوند و اوباش غلو آورده حاکم خود را بکشتند و بوی اصلا مزاحم نشدند فضیلتش در نحو و اصول درجه داشت که مدت پنج سال من حیث الاستقلال درس غازان تبریز را بایت افاده می افراخته و آخر بغلط دری بدست جمعی شربت شهادت چشیده آه شهید میر عبد القادر زنار نیست **امیر معز الدین** ملک شعاع ک

آلایش فراغ بوده چه در یکجا هم غنی و هم محتاج و هم مستغنی بودی سالهای قضای آلولایت داشت **امیر تاج الدین** حسن نیز گل کمین است ابتدا در شیراز تلمیذی مرزا جان بهره اندوخت بعد ازان کربلا و نجف در خدمت مولانا احمد اردبیلی اخذ علم نحو و اصول نموده منتهی شده بوطن رسید و با فاده عوام پرداخت از مولفاتش حاشیه است بر علم اصول **امیر حیدر** هم ثمره آن شجره است خرقه تلمذ از علامه دوران مرزا جان داشت در حضرت اعداد لوای مهارات می افراشت **اسیری امیر قاضی نام** ولد قاضی مسعود از هر علم بخشی داشته بهند وارد شده در درگاه اکبری منظور گردید و بعد چندی بصوب دکن شد برادر اعیانیش قاضی بیگ چنانچه گذشت پیشوای آنجا بود بعد چندی از انجا با برادر متوجه وطن شد احیانا شعری گفت **امیر زین العابدین** ولد قاضی مسعود اگرچه استعدادش بکلعت فضیلت محلی نگردیده اما از امور دنیوی بخشی و افر داشته گاهی شعری گفته **امیر شمس الدین علی** ولد قاضی مسعود ابتدای جوان او قاتش بعشق و عاشقی صرف شده او اخر ایام بخدا شناسی راه طاعت گزیده شعر هم می گفت **مولانا امیدی** ابتدا بشیراز آمده فنون فضائل از محول افاضل بخصوص علامه دوانی اخذ نموده منتهی گردید و بشعر گفتن افتاد بسبب میلان خاطر امیر بخم ثانی پایه اش از اقران گذشت صاحب ثروت گردید در سال نهصد و بیست و هفت دو رمیش خان بدار الملک خراسان رفته با اصحاب علم و کمال باحسن وجهی سلوک نموده بعد دو سال حرکت بری کرد از رنج راه نیاسوده بود که بدرجه شهادت رسید چنانچه در احوال شاه قوام الدین مذکور مولانا نامی شاگردش آه از خون ناحق من آه تاریخ یافته **خواجه محمد طاهر** ولد مولانا امیدی همواره همت بسر انجامی امور نویسندگی می گماشت و گاهی شعر هم گفته **خواجه محمد شریف هجری** ابتدا بخراسان آمده بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی مخصوص گردید و مطلق العنان بانی مبانی ملکداری شد پس از فوت محمد خان ولد ارشدش غراق خان بجایش مانده بعد ا منظور نظر شاه طهماست صفوی گردیده بولایت هفت ساله یزد و ابرقوه و بیابانگ سرافراز گردیده پس بوزارت اصفهان رسیده بود تا در گذشت صاحب دیوان شعر است و پسر مانده خواجه محمد طاهر و **خواجه غیاث الدین محمد** خواجه غیاث الدین محمد گاهی از بحر اندیشه در آمده نظم می کشید اما بسلک تحریر نمی آورد و جواهر نثر بسیار بردی روزگار مانده و خط پاکیزه داشت صاحب رتق و فتق معاملات شاهی بود و مهمات بیوتات را خوب بامضا میرسانیده **خواجه محمد طاهر** وصلی از علم سیاق وسعت مشرب بهره کافی یافته اگرچه در دولتخان وقوع چندان تعلیم ندیده اما در سلامت و متانت نهایت لطافت دارد شعرش برجسته است **خواجه مرزا احمد** برادرزاده مولانا امیدی برادر

خواجه محمد شریف ہجری پدر امین احمد رازی مصنف ہفت اقلیم شاہ طہماسب صفوی را بوی عنایتی خاص
بوده چند سال کلانتری مع تصدی خالصات بدو تفویض داشته شاہ سلطان محمد نیز نسبت سلف عملکرده مہمات
مذکور با و حواله داشت بنا بر تقریب گاہی شعر می گفته خواجه خواجگی برادر خواجه محمد شریف بوده در شیرین
مقالی و بذله پردازی یگانه زیسته احیاناً با وادی شعر خوب پویه داشت خواجه شاپور ولد خواجه خواجگی
طبعی نقاد و ذہنی وقاد داشته در موکب نظم فارسی قوی قدرت بود دفیزی هم تخلص میکرد بواسطه قرابتی که با اعتماد الدوله
جہانگیری داشته بہند آمده کامروا شد و مراجعت نمود خواجه عبد الرضا ہمشیرزاده خواجه محمد شریف
بوده بجودت حفظ و لطافت طبع از امثال امتیاز داشته در سیاق و ترسیل نیز لوای مہارت می افراشت شعر
خوب می گفت تاریخ وفات شاہ قاسم را وفات شاہ قاسم یافته و تاریخ عروسی محمد بیگ نامی را آنہی عاقبت
محمود کردان یافته خواجه محمد رضا ولد خواجه عبد الرضا بخصال حمیده اتصاف داشت و اردلش خیلی دلاویز
از جوانی برخورده آنچنان شد خواجه محمد حسن ہمشیرزاده خواجه محمد رضا است محلی بزیور بلاغت و انسانیت
بوده شعر پاکیزه می گفته خواجه نظام الملک که از اعیان آنجا بوده بلطف طبع و حسن خلق موصوف گاه گاه
در سخن را بسلک نظم انتظام میداده خواجه جعفر از فنون کمالات بخشی داشته خصوص در طبابت و
سیاقت پاره از متداولات دیده و در معما مہارت کافی داشت شعرش بی قصور بوده مولانا افضل نامی
طبعی بغایت راستی و درستی داشته از عنفوان جوانی تا ہنگام پیری در خدمت مولانا امیدی بسر برده
صاحب دیوانست خواجه ہدایت الله مشرف از سفرمان شاہ طہماسب صفوی طبعی رنگین داشته اما بیشتر
اوقات در نظم اشعار مسلوب المعانی ہمت می گماشته بدین شیوه تتبع چند کتاب نموده میرزا علی خلقی
در مہمات کدی و جدی بلیغ داشت ہر کرا شکل رودادی بدر و دلہا دویدی و کارا و لباختی گاہی شعر ہم می گفت
مولانا فہمی در نثر و نظم سلیقه لائق داشته ہموار ه میان او و سہمی بخاری مواد معارضه و مناظره رہیجان بوده
مولانا محمد سیری عم زاده مولانا فہمی بر رسم تجارت معیشت داشته منه رقیب تا بزد پی بوادی و صلش
بجای با ہمه جاسر نہاده آمده ام مه مولانا غفوری با واز خوش و سخن دلکش موصوف بوده شعری گفته مولانا
حاجی مرد ہموار کم سخن بوده آنانکه دل بغیبت من شاد می کنند، باری باین خوشم که مرا یاد میکنند مولانا حسابی
بغایت مضحکه و طرفه گو بوده شعر موزون ہرگز بر زبانش نمیگذشت مگر گاہی که غلطی کرده رضائی نوربخشی
رازی مرد قابل بود شطرنج خوب می باخت میر رکن الدین رازی مردی پاکیزه روزگار سنجیده اطوار بوده

سلیمان طهرانی چون در وطن پریشانی کشیده بهند آمد **میر صیدی** از سادات طهران شاعر گانه صیاد معنی بیگانه بوده در عهد عالمگیر بهند آمد مقبول طبایع شد **ضیا** از روشن طبعان طهرانست **طرزی** از طرشت ری بود و بشوخ طبعی اشتهار داشت **میر عرفان** از سخن سنجان طهرانست فدائی طهرانی محمود بیگ نام از اویمان تکلو بود با خلاق درویشی اتصاف داشته **منصف** طهرانی شاعری رقیق الخیال رشیق المقال بوده بهند آمده مراجعت کرده **مهنی** طهرانی نامش میر عطاست **دماوند** جای منزه باطراوتست اول شهری که در عالم بنا شده دماوند بوده کیومرث در ایام خود سه شهر بنا نهاده اول دماوند دیم اصطخر سیوم دماوند کوهستانست و هیچ منزلش بی آب روان و سر آبستان نیست جبل دماوند کوهست در غایت بلندی که هرگز برف از سر آن خالی نشود و از صد فرسنگ پدیدار بود بعضی گفته اند که سلیمان ع صخر جن در انجا محبوس کرده برخی گویند که فریدون ضحاک را در انجا مقید ساخت گویند بر ذروه وی معدن کبریت احمر است در عجایب البلدان از محمد بن ابراهیم خراب نقل می کند که پدرم خواست که چیزی ازان کبریت احمر بردارد مغرفهاست که دنبال آن دراز بوده چون مغرفها آهن نزدیک آن می رسید گداخته می شد و گفت شنیدم که مردی از خراسان بیاید با و مغرفها بود بدار و ماند و ده ازان کبریت چندان که خواست برگرفت محمد بن ابراهیم گوید در خدمت امیر موسی ابن حفص بودم قاصد مامون عباسی رسیده گفت حکم چنانست که بکوه دماوند شوی و احوال محبوس دماوند را معلوم نمائی امیر برخواست و بدانموضع رفت و از احوال آن محبس پرسید پیری بیامد که سال او بیش از نود بود گفت این محبوس را نتوان دید اما اگر خواهی دستی آن شما را معلوم کنم امیر را سخن آن پیر پسندیده آمد آنگه چیزی پیر بر کوه می رفت و مردم از پس او تا بجای رسیدند گفت این مکان را حفر کنند حفر کردند خانه پیدا شد از سنگ کنده در انجا مثالی بر صورت عجیب دیدیم بر دست او مطرقه در پیش او سندانی و قدری بعد وقت آن مطرقه را بران سندان میزد انگه گفت تا آنرا باز بطریق اول ساختند و گفت این طلسمی است و بجهت همین ساخته که مادامی این علم باقی باشد شر این محبوس مندفع شود و بعد ازان فرمود تا نردبانها بیاورند و بر یکدیگر بستند تا مقدار صد گز شد انگه آنرا برافراشتند و بران برفتند دری از آهن پدید آمد و بران در نوشته یافتند که بر قله این کوه هفت درست و بر هر دری چهار قفل و بر عضاره نوشته بود که در اینجا چیزهائیست که شرح آنرا نهایت نباشد باید که در را نکشایند و الا هرگاه این در گشوده شود این اقلیم را آفتی رسد که رفع آن ممکن نبود امیر گفت همچنین بخلیفه باید نوشت مامون منع کرد و دیگر

مستعرض نگردد مردمش **امیر غیاث الدین** محمد بن امیر یوسف از شکر آب و شکراب موضعی است
از مضافات دماوند میرند بور ابتدا از نزد عم خود فخر الدین بعضی متداولات را دیده پس در خدمت مولانا
سیف الدین تفتازانی آمد شد کرده تا سر آمد علما گردید در زمان میرزا تمدریس یک صفحه از مدرسه باو تفویض گردید
پس از فوت وی محمد خان شیبانی در ترتیب وی کوشیده شاه اسماعیل صفوی نخست زمام قضای شرعیه تمام ممالک
خراسان بوی سپرد پس ازان امارت برصدارت افزوده صاحب طبل و علم ساخت امیر خان امیر الامرای خراسان
حسد برده بقلعه اختیار الدین فرستاده متعلقانش را مصادره نمود و روز دیگر شخصی را فرستاد تا هلاکش نمود
ضیاء الدین میرم در تاریخش گفته ؎ چون میر محمد خلف آل عباء زین دار فنا رفت بدان دار بقاء تاریخ شهادتش
رقم کرد ضیاء واله شهید و هو یحیی الموتی ۹۶۰ از غایت حسن خلق تخلص میفرمود عمرش پنجاه و شش سال **مولانا سائل**
از موضع آه است من مضافات دماوند در آغاز جوانی از وطن برآمده بهدان ساکن گردید و انجا در اربعین و تسعمائة
فوت گردید میان حیرتی و مولانا سائل همواره معارضه و مناقشه رو میداده جله در اشعار طبیت و طرفگی میگذشته
مولانا سیف الملوک شجاعی تخلص و ماوندی اصل سخنان مزاح امیز فرح انگیز بسیار داشته در طبابت بوی
حذاقت می برد **مولانا قربلی** مرد آهسته از تکلفات دارسته مائل مجالست دوستان بوده در شعر سلیقه درست
داشت **فکری** ماوندی در عهد اکبر بهند آمده بملازمت بعض امرا گذرانید **لورس محمد حسین** نام که چندی بخدمت
مرزا صاحب بسر برده **ونشاطی** حاجی محمد نام از نامداران سخن گذاران دیار سمنان **طوطی** فخ نام عرضش لوتا
مردش سکان از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی بوده و خانقاه سکاکیه در سمنان جای با نام است **شیخ العارف رکن**
الملة و الدین علاء الدولة از اجله اولیا است بعد جنید اوست در نفحات است که وی در ابتدا بحضرت پادشاه
وقت شغلی داشته و یکی از حروب جذبه بوی رسیده که ترک همه کرده لسبلوک گراید در شصد و هشتاد و نه از سفر
حجاز مراجعت بوطن اصلی نموده در سکاکیه مدت شانزده سال صد و چهار اربعین برآورده و در سائر اوقات صد و
سی اربعین دیگر پس هفتاد و هفصد و هشتاد و شش در گذشت در آخر حیات در واقعه دیده که روز قیامت
شده و همه اعمال و اذکار و توجهات و مراقبات انیشانرا سنجیدند اعانت مظلومی که در ایام وزارت نموده بود از همه
راجح آمد مولانا نظام الدین هروی از دانشمندان زمان شیخ را تکفیر کرد و نوشت که تو کافری رقعه دیده زار بگریست
و بخود نگریسته گفت ای نفس دون هفتاد سال ترا گفتم کافری باور نمیکردی اکنون هیچ شبهه نماند که امام مسلمانان و
مفتی جهان بکفر تو حکم کرده گردن بنه و مرا بعد ازین مرنجان و این رباعی گفته منه نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست ؎

و زفعل بدش هیچ پشیمانی نیست ۰ ایمانش هزار بار تلقین کردم ۰ این کافر راسری مسلمانی نیست ۰ **ابو البرکات تقی الدین** علی الدوستی از اصحاب شیخ رکن الدین علاؤ الدوله بوده روزی شیخ با صحاب میفرمودند که حق تعالی لسمال یک نوبت بر تقی الدین علی دوستی در صورت کل موجودات تجلی کرد و بعد ازان بخودی خود از وی پرسید که مرا دیدی گفت نه ندا آمد اینها که دیدی چه بود گفت آثار و افعال و صور و صفات تو و تو از همه صور منزهی حق تعالی دیرا تنا گفت و اینعنی از و پسندیده داشت **خواجه عماد الدین** مسعود مرتی بوزارت امیر تیمور گورکان قیام نمود **خواجه غیاث الدین** سالار در زمان امیر تیمور متصدی عظام امور دیوانی بود دار الفتح یزد بنا کرده اوست **خواجه شمس الدین** علی وزیر شاهرخ میرزا بود **خواجه قطب الدین** طاوس در زمان میرزا ابو القاسم بابر و مرزا سلطان سعید مرتی بامر و وزارت قیام نموده **خواجه قیام الدین** بختیار در اوائل دولت سلطان حسین میرزا در امر وزارت دخل نمود **نجم الدین** نجم فلک فصاحت بوده گاهی متوجه نظم شدی امیر یمینی از نتیوه مردمی نصیبی وافی داشت و شعر را نیک می گفت **امیر سید علی** با دو خوی حسن خلق و لطف طبع از هر کمال بخشی داشته حسب تکلیف اکبر بادشاه تاریخ دکن تصنیف نموده **فریهی** شاعری خوش سلیقه بوده **میر فزونی** از شیرین سخنان سمنان است **استر آباد** طولش مقاله عرضش لوحه در زمان سابق هفت نومان داشته الحال نه بلوکست مثل کبود جامه در سمدن رستاق و فخر عماد و غیره شش راه دارد جمله جهت تراکم اشجار و وفور کریوه و مغاک نهایت شدت و محکمی دارند در سوابق ایام تختگاه جرجان بوده که بعضی از اقلیم خامسش دانند طولش صد و عرضش لوحه و را نطرف رود گرکان الحال ازان شهر خرتلی باقی نه تربت حضرت امام محمد جعفر صادق رض در جرجان بگور سرخ اشتهار دارد اهل جرجان بی حرب اسلام آوردند و بنای دار الملک حالرا که موسوم باستر آباد ست یزید بن مهلب نهاده احوالش بجای خود مذکور شده **منقولست** از شیخ ابو علی در تاریخ قوام الملکی که روزی در حوالی جرجان آهن پاره که وزن آن یکصد و پنجاه من بوده از هوا در افتاده اهالی آنحوالی آوازی عظیم شنیدند چون نزد والی جرجان بردند سلطان محمود شنیده قدری طلبیداشت هر چند خواستند چیزی جدا نشد آخر تدبیر آنگران ماهر قطعه ازان جدا ساخته نزد سلطان فرستادند وی خواست تعینی ازان ترتیب دهد صورت نبست چه اجزای آن لسان دندان جادرس بهم اتصال یافته بود در غایت صلابت ابتدا از مردم استر آباد بقابوس که صاحب سیر یران مملکت بود سیماید **شمس المعالی قابوس** بمکارم ذات و محاسن صفات از اشال و اقران مستثنا بود هرگاه چشم صاحب بر سطری از خطش افتادی گفتی هذا خط قابوس امام جناح الطاوس رسائل نازی و قصائد عربی که او پرداخته دیباچه دفتر فضائلست مشاعرات با بو بکر

خواجه زرمی مشهور در تتمهٔ الدهر مستوفی ذکر او بسیار کرده و شعر بارسی از و بسیار نوشته از تصانیفش کمال البلاغه مشهور اگرچه بفضائل معروفست اما نسبت بامرا و لشکریان بسیار درشتی مینمود امرا و اعیان جرجان و دیر امجوس ساخته پیشش منوچهر را بر تخت نشاندند در اثنای راه قابوس ازان کسان که دیر امی بردند پرسید که موجب خروج شما چه بود گفتند که چون تو در قتل ما افراط میکردی با هیچ کس اتفاق نکرده تر اگر فتیم گفت این سخن غلط است بلکه این قضیه سبب قلت خون ریختن است اگر شمار امی کشتم بدین روز نمیرسیدم مدفنش گنبدیست نزدیک استر آباد که خود ساخته بود از افاضل جهان ابو منصور ثعالبی معاصرش بوده کتاب سیر الملوک از تصانیف اوست گویند قابوس از اولاد زیاریست و زیار اعرش که در زمان کیخسرو والی گیلان بوده ملحق میشود اول کسی که از اولاد زیار بسلطنت رسیده مردآویج است چنین مشهور که مردآویج چون بر سریر استعلا متمکن شد از کمال غروری گفت روح سلیمان بن داود از من منتقل شده و دیالمه که شیاطین اند در تخت حکم من اند لهذا ابتاریخ ثلث وعشرین وثلثمائة او را بقتل آوردند و گفتند که ما شیاطینیم احیانا چنین حرکات نیز از ما صادر می شود و آخرین ایشان گیلانشاه است که ولد کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بود و جمعی از آل زیار بادشاه شدند هشت نفر مدت دولت ایشان صد و پنجاه سال بوده امیر عنصر المعالی کیکاوس ابن اسکندر بن قابوس بادشاهی بود در بزرگی اقتدار بجد خود کرده در تربیت افاضل کوشیده گاه گاه شعر نیز گفتی اورا تصنیفی است در اخلاق که جهت فرزند خود نوشته نکات متین و فقرات دلنشین دران جمع نموده امیر المعظم نصرت الدین کبود جامه در شجاعت و سخاوت عدیم المثل بوده و در فضائل و کمالات بی نظیر در حضرت سلطان تکش در رجه علیا داشت و چند سال من حیث الاستقلال فیروزه کوه با چند محال دیگر در اقطاعش مقرر بوده و فتوحات موفور از و بظهور پیوست حسادان در حضرت سلطان چندگاه تخلیط کردند که کسان بقتلش فرستاده و فرمود سرش بیارند وی آنجماعه را با موال فریفته زنده آمد در آنروز سلطان جشنی عظیم داشت دیر امدیده خواست موکلان را سیاست فرماید که در امرش چرا تاخیر کردند این رباعی بدیهه بعرض رسانید ؎ من خاک تو در چشم عزیزی آرم ۔ عفو فرموده نزدیکش ساخت و سر رویش بوسید رخصت مراجعت داد الامیر الکبیر فخر الدوله منصور بن نصرت الدین نتیجه اسپهبد کبود جامه بوده در نازی و فارسی شعر بر جسته گفتی ابو علی جرجانی از جوانمردان طریقت بوده گفت بخل سه حرفست بای او بلاخای او خسران لام او لوم پس بخیل بلاست بر نفس خویش و خاسر ست در نفاق خویش و ملوم است در بخل خویش شیخ ابو القاسم کرکانی عالمی بوده صمدانی عابدی عدیم الثانی در دار الملک معانی گفت از ارتکاب سائر معاصی عقل بهوش کر

خود هست الا در حمزکه چون خورده شود سلیمان عقل را از تخت فرود آورد و معزول نماید همچنان که چون سلیمان معزول گشت دست نهب و غارت دیوان بملکش دراز کردند و در رحج و مرج افگندند همچنین عقل که در بدن بجای سلیمان است چون بسبب شراب زائل می شود از تخت دماغ بزیر می آید دیوان قوای غضبی و شهوانی که در جوش و خروش می آیند و تمامی ولایت انسانی را خراب می سازند **سید الحکما سید اسماعیل** از فضلای روزگار بوده کتاب اعراض و خفی علائی از تصنیفات اوست که بنام ابل ارسلان خوارزمشاه نوشته در طب کتاب فارسی مفیدتر از اعراض نیست و اعراض انتخاب ذخیرهٔ خوارزمشاهیست **حکیم یالیت** از ناظمان مناظم سمنجانی بوده اینکه در مدح گفته شعر گفته و در رجه عصر بوده معلوم نگشته **ابو فراعه** امیر خراسان باو گفت که چون رودکی شعر توانی گفت گفت حسن نظم من ازان پیش است اما احسان و بخشش تو در می باید **فخر الدین اسعد** مخزر روزگار بوده قوت فضل و ذوق شعرش از کتاب ویس و رامین ظاهر لاهی شاعری بوده روشن طبع **فصیحی** از جمله ملازمان عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بوده او را مثنویست موسوم بوامق و عذرا **امیر سید شریف الدین** علی بعد از ترک ابن رشد و تمیز آغاز تحصیل نموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم گردید در سال هفصد و هفتاد و نه بصحبت شاه شجاع رسیده منصب تدریس دار الشفای شیراز باو مفوض گردید و قریب ده سال در فارس بافاده پرداخت در ان ایام حواشی بر مطول نوشت و در هفصد و هشتاد و نه که امیر تیمور شیراز را کشود و پسر قند تکلیف کرد تا زمان فوت صاحب قران در ماورآء النهر بسر برد میان او و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات رو داده بعد فوت صاحبقران دیگر بار بشیراز آمد تا در ۸۰۰ در شهد و شانزده در گذشت تولدش در قریه طاغون من اعمال استرآباد در هفصد و چهل و عمرو هفتاد و شش بر اکثر کتب متقدمین و متاخرین حواشی نبشته بدین تفصیل حاشیه شرح کشاف و شرح مفتاح و حواشی شرح هدایه حکمت میرک و حواشی شرح حکمت العین میرک حواشی تلویح و شرح مواقف حاشیه شرح تجرید اصفهانی و حواشی شرح طوالع اصفهانی و حاشیه بر شرح مطالع مولانا قطب الدین رازی و حاشیه بر شرح شمسیه مولانا قطب الدین رازی و حاشیه شمسیه مولانا و شرح تذکره و شرح چغمنی و حاشیه شرح اشارات حواشی راضی حواشی متوسط فارسی بر کافیه و منطق و حرف سرد و فارسی و این همه در سمرقند تصنیف نمود و بعد مراجعت از و حاشیه شرح مختصر ابن حاجب و شرح فرائض سراجی را در شیراز نوشت **امیر جمال الدین** در سلطنت شاه طهماسب صفوی بامر صدارت قیام می نموده **امیر سیف الدین محمد** ثمران شجراست و دو فرزند علش لبابت که هر گاه در مجلس شاهی در آمدی شاه بجهت تواضع قیام نمودی برادرش **امیر امین الدین حسن** استعفا از خدمت خواسته همت بادخار مثوبات اخروی

می گماشت

می گماشت ولد ارشدش **امیر تقی الدین محمد** در صفت جود عدیم النظیر بود بتدریج بر بساط حکومت استرآباد متمکن گردید **امیر فخر الدین سماکی** نخست بتدریس و شیخ الاسلامی سبزوار ممتاز بود و پس از ان لوای صدارت شاه طهماسب برافراخت تصانیف مثل حاشیه هدایت حکمت و حاشیه بر حاشیه تهذیب و حاشیه بر تجرید دارد **مولانا عماد الدین قاری** از اجله دیار بهفت قرات میکرد **مولانا نظام** از شاعران بانام است چندی با سلطان حسین میرزا السبر برده و در مدح سلطان و امیر علی شیر اشعار گفته آخر عزلت اختیار کرده بغیر مدح اهلبیت شعری نگفته در تاریخ صبح صادق است که دی در احدی و عشرین و تسع مائة درگذشته صبیه مولانا بعد از فوت پدر خود از ابوالغازی سلطان حسین میرزا طلب سنگ قبر نمود و این قطعه انشا کرد ۵ سرفراز از نظام سحر کلام ۵ داشت در جان و دل محبت تو ۵ از چه رو ماند قبر او بی سنگ ۵ عجم آید از مروت تو ۵ در زمان حیات چون نکشید ۵ منت دیگران بدولت تو ۵ در تهٔ خاک نیز آن بهتر ۵ که بود زیر بار منت تو ۵ **هلالی** اصلش ترک اما در استرآباد تولد یافته در عزه جوانی بعد خروج از تحت الشعاع نادانی سوی خراسان شتافته از افق شهر هری طلوع نمود پرتو همتش بر مطالعه سند اولات تافته بر وشن طبعی در شعر انام برآورد از نتایج افکارش شاه درویش دلیلی مجنون و دیوان غزل سند ادل چون عبید الله خان ازبک هرات را تصرف آورد بوسیله قصیده ویرا ملازم گرفته مولانا کر لقائی لنگ و مولانا شمس الدین قهستانی که در خدمت خان بودند حسد کرده بعلت رفض بقتلش رساندند بعد شهادت هلالی خان را یقین شد ناحق کشته پشیمان شده دیوانش بکشود این غزل برآمد ۵ مارا بجفا کشته پشیمان شده باشی ۵ خون دل ما ریخته حیران شده باشی ۵ **مولانا سحابی** سالها جاروب کش نجف اشرف در مسجدی که محاذی ضریح مبارک می بود عمری کوچه و بازار ندیده و ببوریا و خشتی و ابریقی قانع گشته از اقسام شعر بر باعی اکتفا نموده نوبتی بآب رسید خواست بگذرد پالش فرو رفت با خود گفت آنچه از تعلق است و مرا هیچ چیز جز دیوان شعر خود تعلقی نیست دیوان خود را در آب انداخت و چون پک صبا بر ساحت دریا بگذشت هفتاد هزار رباعی گفته بود منجمله قریب بیست هزار در سفینهای مردم باقی ماند در حدود عشرین و الف درگذشته **میر محمد مومن** خواهرزاده علامه زمان میر فخر الدین سماکی بوده بشرف ذات و محاسن صفات اتصاف داشته در بسیاری از فضایل لوای مهارت افراخته تا در ایران بود منظور نظر بادشاه زمان و شاهزادهای ایران بوده و چون بهند دکن وارد گردید ابتدا در خدمت ابراهیم قطب شاه نهایت عزت هم رسانید پس در ملازمت محمد قلی قطب شاه بیشتر از بیشتر سوز گذشته شاعر والاقدرتست **مولانا محمد صدیق** سالها در کاشان توطن گزیده بقلم فضیلت

نقش افاده بر الواح خواطر طلبه می‌گاشته در شیوه شاعری ذوقی تمام داشته وفقی در محاذی صندوق امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا ع در بدیهه قصیده گفته مطلعش اینست ؎ غمیست در دلم از روزگار سفله نواز
که شرح شمهٔ آن قصه ایست دور و دراز ؎ و در اثنی و خمسین و تسعمائه در گذشت **مولانا علی کل** در سلک فضلای زمان انتظام داشته ماحصل اوقات صرف طاعت نموده و داغ جان بر دایح دوستی اهلبیت معطر میداشت و سر بر خط ملازمت سلاطین دکن نهاد عافیتی گوارا داشت تا در گذشت **مولانا معین لذت** بمشهد می‌نشست غایت خوش محاوره نیکو بیان بود همواره بکلمات هزل آمیز دشنان مزح انگیز زنگ کلفت از خاطر ها زدوده در نظم بطرفگی و طیب کارها کرد و در شعر هم اختراعات غریب بکار آورده رساله در آن باب ترتیب داده موسوم بلذت گردانید **محمد امین ذوقی** با وفور فضل و کمال در شاعری بیهمال بوده در حینی که والی گیلان مولانا میرزا جان را طلب نموده ذوقی ببلازمت مولانا رفیق افتاده شده هنوز ابنان از نوشته نپرداخته بود که قاصد اجل آنکوی عدمش صلا زد **سید عبد الحق** سید خوش طینت بوده و شعر همواری می‌گفته **میر مرادی** خاطر بریز در معانی داشته شعر در غایت عذوبت انشا میکرد در عهد اکبر بهند آمده قصد بیت الله نموده و مرحله چند طی کرده از همین جا در اثنی و سبعین و تسعمائه در گذشت **رو غنی** پدرش رو غنگر بود لهذا این تخلص گرفته شاعری بود کرم با ندک طبیتی جوشیده ناموس همکنان بباد هجا داده از غایت ناسازی قطع از ایران کرده بهند در عهد اکبر افتاد روزی چند بی‌لسق کام رانده در ثمانین و تسعمائه رخت بزندان خاموشان کشید **مولانا طبقی** بعد تحصیل کمال رو بادخار مثوبات اخروی آورده بر اماکن شریفه بسر برده در کبر سن اراده هندوستان نموده در حین مراجعت هنوز مرحله چند نپرده بود که رحلت بمنزل بقا نمود این رباعی حین احتضار گفته ؎ ای کاش ز خانه در نمیدانستم ؎ و ز خویش
بردن سفر نمیدانستم ؎ چون چند نهان بگنج ویرانه خویش ؎ می مردم و بال در نمیدانستم ؎ **امیر شمس الدین علی** با وفور فضل بلطف طبع و حدت ذهن انضاف داشته از خوش طبعان زمان خود بوده **محمد مقیم** ولد سید محمد دانیال است که از مردم صاحب کمال آندیار بوده نامبرده روزگاری بهند آمده ببلازمت گذرانید شعر صاف می‌گفت **نسیم** در همین بلاغت رواج کام بمشام حال حاصل داشته شعرش چون نسیم باطراف دویده **قسمتی** عمرها با خواجه حسین ثانی بسر برده از اهل بیت بخشی داشت ناگاه جذبهٔ بر مزاجش استیلا یافته سیاحت آغاز نهاد شعر بسلیقه می‌گفت **میر محمد باقر داماد** اشراق تخلص پدر سید محمد داماد علی بن عبد العالی مجتهد امامیه بوده این از اعظم علمای متاخرین است در سائر علوم خصوص معقولات شانی عظیم داشت چنانچه ویرا

ثالث المعلمین می گفتند در اثنی واربعین والف فوت شده در نجف اشرف مدفونست لقصانیفش عالمگیر وگاهی متوجه بشعر هم می شد میر ابو القاسم از میر محمد باقر دا ماد علم آموخت ومستعد گشته مدتی درس گفت وچند بار بهند آمده رجعت نمود وفانی شاگرد عزالی است در هند میگذرانید ماد ی فاضل مدرس بود اکثر متبع اشعار حیرتی میکرد روزی شعر خود بر حیرتی خواند گفت این مضمون نیست گفت بر تقدیری که چنین باشد خوب بسته ام حیرتی گفت که اگر دستار مرا خوب بندی از تو میشود مصلح محمد صالح نام در عهد شاهجهان بدکن بسر میبرد ناطقی فاضل وشاعر بوده سالها باماکن شریفه بسر برده در کبرسن بهندوستان آمد وحین مراجعت در گذشت بیاضی در هجو گفتن دستگاهی داشت نسلی میر معصوم نام در علوم خصوص رمل مهارتی عالی داشت چنانچه رساله درین فن نوشته خضری اگرچه امی بود اما بسلیقه طبعی چهار دیوان ترتیب داده دیوان غزل دیوان مدح دیوان اطعمه دیوان هزل مازندران ولایتی نزه باطراوتست طبرستان هم گویند در مجمع الغرائب نوشته که یکی از ملوک عجم را در زندان گناهگاران بسیار رشد نگفت رفته جنگلی را بشگافته آبادان سازند بهر یک تبری داده این زمین را صاف کرده شهری بستند این اسم یافته گویند در انجا درختی است چون قطعه ازان در آب اندازند سرماهی که در وبود بمیرد از انگه درین چیز ها شاهتی بهندوا رد هند سعیدش می نامند در ازمنه سابقه شهر ها نیک داشته مثل طمیشش که الحال ویرانست وانچه امروز معمورست شهرست که هریک ثانی ندارند یکی ساری دیگر بارفروش شهری باطراوتست وبیانش درنزدیکی شده روحی روح الله نام در علوم خصوص ریاضی کسب کمال کرده در عهد جهانگیر وشاه جهان در هند بسر میبرد مرزا شفیع از سادات مازندران بوده تاریخی جمع کرده مشهور بعلاقه بند حاوی اخبار انبیا واولیا وسلاطین ووزرا جهان احیانا شعری گفت ولش ملا علی اسم نسبتش بلال میرسد در اوائل جاوید تخلص میکرد میرزا لقی از نیکو طبعان است ملا حسین بهند آمده بسر میبرد وشاعر نامی است سرعت محمد حسین نام صاحب ذهن صافی بود سابق ملا علی لقی نام در هند آمده ملازم درگاه عالمگیر شده مثنوی در غزوات سلطان بنظم آورد کورا نام قلعه ایست در ولایت طبرستان هرچند برخی واقع اقلیم سیوم دانند اما چون تعلق بانیولایت دارد در وی درمجمع الغرایب از مولانا عبد العلی برچندی صاحب عجایب البلدان مرقوم که بلندی آن بمرتبه ایست که مرغ بطیران بالایش نمیرسد ودرون قلعه باران نبارد وبرونش بارد وهم درمجمع الغرائب مرقوم که در ولایت مازندران صحرا ئیست بی تخم افشاندن بجرد شورا ندن زمین هند دانه شیرین دهد آمل قصبه طبرستان طولش مخ عرضش لوم از جمله بلاد قدیم است برخی گفتند جمشید بنا نهاده وبعضی بفریدون نسبت دهند صاحب نزهة القلوب از امنیه ظهورش

سید اند و دلتشاه از کتاب مسالک ممالک علی بن عیسی کمال آورده که از روزگار افریدون تا زمان بهرام گور نخجگاه
ربع مسکون آمل بوده در اصل شهر گنبدیست اقسام اشجار بران روئیده گویند قبر ایرج بن فریدون هست مردمش
ابو العباس القصاب شیخ آمل و طبرستان بوده بانگ چیزی نخوانده نکتهای عالی از و سر میزد چنانچه یکی از آئمه طبرستان
گفته که یکی از فضائل حق تعالی این است که کسی را بی تعلیم و تعلم چنان سازد که هر چه ما را در اصول دین و دقائق توحید
مشکل شود آسان سازد در نفحات آورده که ابو الفوارس کرمانشاهی کس نزد شیخ ابو العباس فرستاده که امساله هست
اینجا قحطی دعا کن شیخ سبیی در دست داشت بوی فرستاد و باران بارید و قحط برخاست **شیخ محمد قصاب**
مرید شیخ ابو العباس است همیشه در اصفهان نشسته مذکری کردی چون سال بران بگذشت شیخ ابو العباس ویرا از مجلس داشتن
باز داشت چه سخن وی عالی گردیده بود و هم کس بدان نمیرسید **ابو جعفر بن جریر الطبری** صاحب تفسیر و حدیث
و فقه و تاریخ است تاریخ او را صحیح ترین تاریخها گفته اند شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقهٔ فقها او را از جملهٔ مجتهدان نوشته
محمد بن محمود املی همیشه بتوالیف و تصانیف پرداخته شرح بر کلیات قانون و نفائس العیون در معارضهٔ تاج
نوشته **شیخ غزالدین آملی** بصلاح و سداد موصوف مدتی در جبل آمل فنون فضائل از محول افاضل اخذ نموده تا حدی
که شیخ علی عالی که مجتهد زمان بود کرات مراسلت کرده که اگر دعوی اجتهاد خواهی کرد اشاره نما که من طریق موافقت
دارم از مصنفاتش یکی حسنه است که بنام حسن نامی از ملوک مازندران نوشته **ابو الفتح** از استادان زمان بوده
اما تاریخ وجود و عدمش بنظر نیامده که در چه عصر بود و مدح که گفته **مولانا محمد صوفی** اکثر ایام باکتساب فضائل علمی صرف نموده
و متتبع بسیاری از کملات صوفیه کرده بخواندن و جمعکردن اشعار و سخنان سلف ولوع بود و شعرش در غایت جودت
واقع **مولانا قائمی** عمرها بهوا و هوس پشت داده رو در معموره عبادت داشت صاحب مثنوی و دیوان است
رفیقی شاعری همواری بوده اعجازی از مداحان طغول ارسلانست **بهائی** تخلص شیخ بهاء الدین در عجائب و
غرائب علوم مهارت رانی داشته جهت طلب علم بعراق عرب و شام و حجاز رفت و بزیارت حرمین مستعد گردیده معاودت
نمود و در خدمت شاه عباس ماضی منزلتی یافت اکثر شاه بوثاقش رفتی نعشش بمشهد بردند و فاتش ثلثین و الف
تصانیفش در انواع علوم مشهور اشعار عربی و پارسی بسیار دارد **طالب آملی** از شعرای بلاغت آئین و فصحای
نزاکت آفرین است بهند آمده خدمت میرزا مقاری غازی نام ولد میرزا جانی بیگ والی تهته که مذکور شود ملازم
گرفت و بعد چندی بگجرات رفته ایامی با عبد الله خان بهادر فیروز جنگ سر برد و از انجا بدرگاه جهانگیر شتافته ملک الشعرا
خطاب یافت و راه اخر جنونی بر مزاجش طاری شد در عین جوانی در ست و ثلثین و الف در گذشت **آشوب محمد حسین** نام

بهند آمده در ملازمت ظفرخان میگزراند اشرف محمد سعید نام از وطن بهند افتاده معلم زیب النسا بیگم صبیه عالمگیر شد
اثر محمد زمان نام از صافی بیانانست مهری سید علی نام بهند آمده شنیدند که اینجا زن را مهری میگویند از تخلص بیزار شده
مثنوی او در تعریف سراپای محبوب مسمی بآئینه بدن نما شهرت تمام دارد رستمدار قرب صد پاره ده وارد نه مولانا
محمد سالها در شهد مقدس نفیش افاده بر خاطر الوح طلبه می نگاشت در منطق و حکمت ماهر برای استجماع کمال گاه گاه
بشعر گفتن خیال می آورد جاجرم شهری نامی است در حوالیش دو روزه راه زهر گیاست باین سبب لشکر بیگانه
باو نرسد در انشهر قلعه ایست در پای آن دو درخت چنار گویند هر که هر صباح چهارشنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز
او را درد دندان نشود جشت پنجاه دیه دارد سیب بزرگ انجا بسیار شود جرد شهری معروف در زمین او
زعفران خوب و بسیار اصحاب تواریخ گویند در قدیم لشکری بران شهر آمده چون صباح شد حضرت حق سبحانه همه را
سنگ ساخته بود آثارشان تا این زمان باقیست گیلان ولایتی است نزدیک قزوین و خزان آنجا خود را ببازار و
برزن جلوه میدهند تا کسی بنظر قبول در آرد و هرگاه یکی نظر خواستگاری بیکی از انها افگند دیگر برنمی آید مردمش
شیخ محی الدین عبد القادر را از قرار نقل نفحات بهشت پشت با مام حسن میرسد تولدش در چهار صد و هفتاد
یا هفتاد و یک در سن هیزده سالگی ببغداد رفت و بدرجه کمال ترقی نموده خوارق عادات از وی بظهور آمد از جدش
عبد الله صومعی نقلست که وقتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که دیرا هرگز ندیده بودم در طفلی بروز رمضان هرگز
شیر نخورده یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده ماند از مادری پرسیدند گفت عبد القادر شیر نخورده مرآ منقول است
ازوی نقلست که وقتی در سیاحت بودم شخصی بمن آمد که هرگز دیرا ندیده بودم گفت صحبت میخواهی گفتم آری گفت بشرط
انکه مخالفت نکنی گفت اینجا باش تا من بیایم بعد از یکسال بیامد بمانجا بودم ساعتی نزدیک من بنشست و برخاست
و گفت از اینجا نروی تا من باز آیم بعد از یکسال باز آمد و ساعتی دیگر بنشست و باز برخاست و گفت نخواهی
رفت تا من بیایم بعد یکسال باز آمد و با خود نان و شیر آورد و گفت من خضرم مرا فرمودند که تا با تو طعام خورم بعد
ازان با تفاق در بغداد آمدیم خوارق آنحضرت کتبها علیحده باید نبا بر اختصار ازان درگذشته بذکر گوهران آن
کان و گلهای آن گلستان بترک میجوید ده در درج کرامت داشت شیخ سیف الدین عبد الوهاب بزرگترین فرزندان
علوم ظاهری و باطنی از خدمت پدر بزرگوار کسب نموده بعد پدر در مدرسه وعظ میفرمود ابواب رشد بر طلبه می کشود
گفت شجاعت صبر یکساعت است در سال ششصد و سه فوت نمود شیخ شرف الدین عیسی علم از پدر
آموخته بعد پدر درس حدیث و فقه میفرمود حضرت غوث کتاب مفتاح الغیث را برای ایشان تصنیف کرده

از تالیفاتش کتاب جواهر الاسرار است ۳ شیخ شمس الدین عبد العزیز ابو بکر کنیت از صحبت والد بزرگوار فیض تمام یافته جانب سنجقار رفته توطن گزید ۴ شیخ سراج الدین عبد الجبار کنیتش ابو الفرج از پدر کسب کمال نموده مفتی عراق بوده ۵ شیخ تاج الدین ابو بکر عبد الرزاق از کمل اولیا بوده علوم ظاهری و باطنی از پدر استفاده کرده ۶ شیخ عبد الحق ابراهیم از پدر کمالات صوری و معنوی یافته ۷ شیخ ابو الفضل ۸ شیخ ابو عبد الرحمن عبد الله علم فقه و حدیث از پدر دیده ۹ شیخ ابو ذکریا یحیی فاضل کامل بوده ۱۰ ابو نصر موسی در حیات پدر کسب کمال کرده بدمشق رفته توطن گزید عین الزمان جمال الدین کیلکی کیلکی نام موضعیست وی از خلفای شیخ نجم الدین کبری است در قزوین می بوده یکی از سادات قزوین را عزیمت شیراز شد از شیخ التماس سفارش بادشاه شیراز که معتقدش بود کرده شیخ پاره کاغذ ظلمیده بران نوشت که عسل درازیانه بوی داد چون بشیراز رسید و قصد ملازمت بادشاه کرد گفتند وی در دشکم دارد و در حمام است و عظیم مشوش است پیشرفت و سلام کرد گفت از کجا می آئی گفت از قزوین حال شیخ پرسید کاغذ حواله کرده بگشاده دید که عسل درازیانه در و مندرجست گفت شیخ بنوعی کرامت بما علاج ما کرده در حال بخورد و شفا یافت و آن سید را رعایت کرد و علاء الدوله که از ملاحدة الموت بود بشیخ ارادة تمام داشته چنانچه در وقت مستی شخصی مکتوب شیخ بوی داد در غضب شده فرمود تا آن شخص را صد چوب زدند و گفت ای جاهل صبر می بایست کرد تا من هشیار شده بحمام میرفتم و غسل میکردم تا آن مکتوب بمن میدادی دائم علاء الدین بمردم قزوین گفت که اگر شیخ دران بلده نبودی من خاک قزوین را در توبره کرده به الموت می بردم و هر سال علاء الدین پانصد دینار سرخ بر سبیل نذر در خدمت شیخ فرستادی خواجه تاج الدین علیشاه وزیر پنج پادشاه بوده ابتدا الجاتو خان منصب وزارت بشرکت خواجه رشید یا و تفویض فرمود و سالها آن دو وزیر بشارکت گذراندند در زمان سلطان ابو سعید خان خواجه رشید شهید گردید وی من حیث الاستقلال ماند در سال هفصد و بیست و سه از دنیا گذشته در عهد مو غل غیر از وی وزیری متمول نشده از آثارش رشیدیه است در تبریز خواجه نجم الدین محمود المشهور بخواجه جهان در جوانی سیاحت را بر اقامت تفوق داده بسیاری از شهر و کشور گردید تا در خدمت سلطان محمد لشکری سریر آرای دکن در اندک روزگار اعتبار کافی بهم رسانیده بخطاب خواجه جهانی رسید و بتدریج محسود همکنان گشت خط مزوری بنام حاکم اودلیه بمضمون ساخت مادی بسلطان نمودند سلطان بر آشفته دیر اطلبیده هوا خواهان حال گفتند و مبالغه رفتن شدند گفت سالها است تا درین دولت کامرانیها کردم بمجرد بدگمانی به بیوفائی منسوب نکردم پس تنها بدرگاه رفت سلطان تحقیق ناکرده بقتلش فرمانداد گفت قتل من موجب خرابی

ملک بود والاکار من که به پیری رسیدم سهلست تا مل درین کار اولی سلطان کوش نفرموده و بقتلش رسانید قضارا
آنچنان که وی گفت بعد از وی مملکت از نسق رفت و سلطان زیاده بر سه ماه نماند ازان وزیر صافی ضمیر
رساله ایست در انشا در طبقات اکبری آمده که خواجه محمود در ایام دولت خود افاضل عراق و خراسان را همیشه هدیه
و تحفه میفرستاد از انجمله بود مولوی عبدالرحمن جامی امیر نجم الدین مسعود از اشراف و اعیان هرشت بود در
حینی که شاه اسماعیل صفوی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر نجم مراسلت بر باعی مدح کرده و چون موکب شاهی ازان
مملکت در حرکت آمد بدرگاه شتافته منظور نظر و وکیل مطلق گردیده بابا نصیبی از نیکو طبعان گیلان بوده ابتدا به
تبریز رفته با بابا افغانی بدیدنش خوش شده بمجلس سلطان یعقوب برده آشنا گردید تا بتدریج از مخصوصان گردید و هم انجا
درگذشت کارکیلان احمد بصنوف قابلیت و استعداد موصوف بوده در سلک افراد سلطان انمرز انتظام داشت
بعد سی و یک سال از سلطنت شاه طهماسب صفوی در نهصد و هفتاد و چهار ولایت را مسخر و دیرا در قلعه قهقه محبوس گردانید
سلطان محمد پس از دوازده سال حبس آزاد کرده بازگیلانش داد رعیت بصادره و تجار بمطالبه رنجانیده شاه
عباس ویرا طلب نمود توقف کرد و اظهار عبودیت در عرائض بخوندکار روم و انمود لاجرم شاه عباس بر آشفته برانجانب
حرکت نمود وی با چندی مخصوص درکشتی نشسته جانب شروان در حرکت آمد و با خوندکار روم هم آنرا آشیش نماند
در نجف اشرف و کربلا معلی اوقات آخرین حرف ادخار مثوبات اُخروی کرده این رباعی از قلعه قهقه بشاه فرستاده
بود مصرعه از گردش چرخ دائر کون می کریم ٭ روز جور زمانه بین که چون میکریم ٭ با قد خمیده چون صراحی شب و روز ٭
در قهقه ام ولیک خون میگریم ٭ شاه این رباعی در جوابش نوشت ٭ آنروز که کارت همگی قهقه بود ٭ روزای
تو بر ملکت صدمه بود ٭ امروز درین قهقه تو باگریه بساز ٭ کان قهقه را نتیجه این قهقه بود ٭ شیخ زاده مذاقی
تخلص خلف الصدق شیخ محمد لاهجی است که از مولفاتش یکی شرح گلشن راز است شیخ زاده در خدمت بجز منشان
شیراز کسب کمالنموده از هر علمی بخشی گرفت و پس بشعر رغبت کرده آن شیوه را بکمال رسانید قاضی عبدالله
یقینی از جانب پدر بسلسله نوربخشیه میرسد و از جانب مادر خواهرزاده شیخ احمد لاهجی میشود در فضل و هنر مرجع
آن شهر و شوکت اشعار خوب دارد و قاضی یحیی برادرزاده قاضی عبدالله یقینی و رای فضیلت و طور شاعری
حالات پسندیده و صفات سنجیده دارد در عنفوان جوانی بزی اهل تصوف آمده چند اربعین در ریاضات شگرف
کشید مولانا یحیی خان طالب تخلص ولد مولانا احمد طبیب ست که در زمان شاه اسماعیل ماضی یک خروار زر بر سم
حق العلاج در یک مجلس گرفته مولانا یحیی خان سالها در عهد خان احمد منصب صدارت گیلان قیام داشت و در سال

نهصد و شصت و هفت از جانب خان احمد برسالت قزوین رفته بنابر خطی که در معالجه بکار برده بود نقد حیات بمقراض اجل در باخت اشعار خوشی دارد قاضی شمس الدین ابتدا معلم شاه اسماعیل ماضی بود و در زمان شاه طهماسب صدر گردید مولانا نظام الدین احمد از مشاهیر خوانست حکیم نعمت الله و سلیمانی در ازالهٔ علل برایا خاصیت مسیحا ظاهر می ساخته سید غلام ترک دهندی داشته و بیلهٔ فقیه از افاضل زمان چند سال صدارت گیلان داشته حکیم صدر الشریعت در سلک حکمای حذاقت دستگاه - علمای فضیلت پناه انتظام داشته مولانا لطف الله حکمت و منطق از دو در گیلان انتشار یافته مولانا محمود سر برهنه در معقول سرآمد بوده حکیم شمس الدین در خدمت بادشاه اکبر بخطاب حکیم الملکی ممتاز گردیده حکیم علی در فنون علم خصوص طب و ریاضی مهارت نامحصور داشت قرب و دلیست تومان هر ساله صرف ادویه کردی و سبیل راه خدامی ساخت حکیم علاء الدین بافر فضل در طبابت ید بیضا داشت مولانا عبد الوحید فرید وحید زمان خود بوده در گیلان با مولانا میرزا جان لوای معارضه برافراخته نور الدین محمد قزاری برادر حکیم ابو الفتح ولد مولانا عبد الرزاق که در علم طبی و الهی سر آمد آنشهر و زمان بود سالها صدارت آنولایت کرده برادران وی یکی حکیم مسیح الدین ابو الفتح است که در حضرت اکبری سخن همه کس عرض کردی و مهم جلد بواجبی بساختی و هر چه از وظهور یافتی بمیزان عقل سنجیده بودی و دیگر حکیم همام که از محسنات روزگار بوده و در استعداد کمالات مثل خطاشناسی و شعر فهمی و دیگر صفات ثقه میزیسته حکیم حاذق ولد حکیم همام از اکابر امرای بادشاه جهانگیر بوده در شاعری رتبه بلند داشت دیوانش متداول حکیم دوائی بلطف طبع و حسن خلق موصوف عمرها در مکه معظمه صرف تحصیل مثوبات اخروی گذرانده آخر ایام بر فاقت خان اعظم کوکلتاش بدرگاه اکبری رسیده مخصوص سلک بندگان شاهی شد گاهی شعر می گفت مولانا حیاتی بلطف طبع و شگفتگی خاطر و وسعت مشرب و گرمی هنگامه متصف ابتدا سیح الدین حکیم ابو الفتح بگردد لجویش برآمد پس ازان پرتو التفات حضرت اکبری بر وجنات حالش تافت در خدمت شاهزادهای عالیقدر و امرای والاشان خصوص عبد الرحیم خانخان روزگار مهنا انداخته اشعار لطیف می گفته در سنه عشر و الف در گذشته باباعبدی پاره از مراتب و مقامات صوفیه تتبع نموده در زی درویشان روزگار گذرانید بعد بسی سال سیاحت در قندهار بر سر قبر باباحسن ابدال اقامت نموده باقی حیات بسر آورد در عروض و قافیه و معما بخشی تمام داشته و شعر بعذوبت می گفته حالتی در سلک سادات منتظم در تحریر نسخ تعلیق مهارت تمام داشت احیانا شعر هم گفتی قربی بجودت

طبع وحدت فهم مخصوص شعر همواری می گفته قابلی از انچه بود خود را افزون می دانسته در سن الف بهند آمده حسب الاشاره حکیم همام غزلی گفت فدای همیشه در شیراز بسر میبرد و انجا درگذشت طبیعت بجودت داشت وشعر بعذوبت می گفت **عنایت** زرگر از منظوران قاضی یحیی بوده **میر محمود** در زمان اکبر بادشاه بهند آمده مراجعت نمود صاحب طبع صافی بود **بابا نصیبی** از وطن خود به تبریز رفته حلوا فروشی میکرد بابا فغانی از چاشنی سخنش محظوظ شده بملازمت سلطان یعقوب رسانید ازان باز در سلک مقربان منتظم گردید در اربع واربعین وستمائه درگذشت **نجاتی** از شعرا و معاصران همدان بود در عهد اکبری بهند بسر میبرد **مولانا عبد الخالق** از ارشد تلامذه مولانا عبد الله یزدی بود در اوائل اثنی وسبعین وستمائه از قندهار بهند آمده بعد مدتی در تتبع طلبه را بهره مند کرده در اواخر ایام بدکن شتافته انجا عمر بآخر رسانید **عشرتی** بهندوستان آمده در خدمت محمد امین خان پسر میر جمله بسر میبرد **میر هاشم** دوازده سال در حرمین کسب علوم نموده بهندوستان مراجعت کرد و علم طب و ریاضی پیش حکیم علی ریاضی پیش حکیم علی گیلانی دیده در احمد آباد گجرات اقامت ورزید شاهجهان بادشاه ویرا در غیبت بصدارت وطباب احمد آباد سرفراز فرموده بعد زمانی بتقریب درحضور رسیده بتعلیم بادشاهزاده اورنگ زیب امور رشد دران ایام حاشیه بر بیضاوی نوشته بنام شاهجهان بادشاه مطرز گردانید و بابادشاه زاده در سفر دکن همراه رفته در اورنگ آباد بعمر مافوق هشتاد در هزار و شصت و یک درگذشت **نامی** از نواحی لنکرود من اعمال گیلانست **عارف** شاعر معروف آنجاست **آقا علی و ملا حاجی محمد** در راهب و **شفیقی** هر یک سخن طراز والا دستگاه آن خطه است **قزوین** طولش فه ناعرضش لوا از شهرهای قدیمست صاحب گزیده از کتاب البیان نقل می کند که قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است اما در لب التواریخ آمده که چون شاپور ذوالاکتاف از زندان قیصر بدر کنیزکی که بر و عاشق شده بود بگرفت تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت در انوقت باغی کوچک وصومعه یزدان پرستی بود چون در آنزمین لشکر با و پیوسته مبارک دانسته فرمود تا شهری بنا نهند آغاز عمارت قزوین در ماه ایار چهارصد وشصت وسه سکندری بوده بطالع جوزا و حمزه اصفهانی در زمان بهرام گفته و بعضی گفته اند که یکی از اکاسره لشکری بجنگ دیلمان فرستاده بود و در صحرای قزوین صف قتال دست داده سپهدار اکاسره در نصف لشکر خود خلل دیده بایکی از اتباع خود گفته که آن گشادین یعنی آن گنج نگر و لشکر راست کن چون از انجانب فتح رو داده در انموضع شهری بنا کرده موسوم بگشوین گردانیده عرب معرب ساخته قزوین گفته اند در مجمع الغرائب مرقوم که آنشهر دو سور دارد اصغر و اکبر اصغر بنای شاپور اکبر بنای هارون رشید آنجا مساجد بسیار خصوص چهار مسجد که در آنها دعای مستجاب میشود دران فضای مقابر بسیار و

و دران اثر قبری هر چار پارا که در دشکم شود تا بر و گردانند به شود مقابر شهدا و علما آنجا فراوان آنان که شب بزیارت آیند نوری بینند که ازان قبور بر آید و باز فرو رود و در سه فرسنگیش چشمه آبیست در زابلستان یخ نبندد و در زمستان نه چون یخ شهر تمام شود از انجا آرند در زمان خلیفه سلیم ولید بن عقبه والی عراقین سعد بن عاص را فرستاده تا تعمیر آنشهر نمود و کس بسیاری ساکن گردانید نادی عباسی شهر دیگر در جنب آن بساخت و مدینه موسی نام کرد الحال آنشهرستان داخل محله درج و جوشق گردیده هارون نیز جدی در آنشهر بساخت و بارو بنیاد نهاد اما بسبب فوت او موقوف گردیده وزیر سلطان ارسلان سلجوقی صدر الدین محمد بار در ا باآخر رسانید اما در رفترت مغول ازان اثری نماند در گزیده آمده که در زمان سابق بعضی از ولایت همدان و ری و تمام ابهر و زنجان و طارم در و دبار و ساوه و آوه و جهرود تعلق بقزوین داشته و بهترین آبهای قزوین آب خمای تاشی است و خمای تاش زاهدی متوکل بوده و در خمای تاش بنای این کاریز نهاده شاه طهماسب صفوی قریب بسی سال آنشهر را دار الملک ساخته آبادی تمام دران عصر یافته و اسواق و حمام و دیگر تکلفات بحصول پیوست شاه عباس کاریزی بران افزوده که آبش الحال درمیان برزن و بازار جریان دارد بم موضعی در سه فرسنگی قزوین است در مجمع الغرائب مرقوم که در انجا کوهی است صور کثیره در و پیدا گویند آنشهری بوده بغضب الهی ساکنانش از انسان و غیره حیوانات مسخ یافته سنگی گردیدند عین ارد سنگ از ضیاع قزوین است آبش رافع اسهال نوشتند چون از انمکان نقل کند آن خاصیت نه بخشد مردمش در روش مصاحبت و گرمی هنگامه می انبازند و اکثر از علم موسیقی باخبر مقابر اولیا و اتقیا و علما در آنشهر از حد و عد متجاوز مثل بیره ماچه محدث و خیر النساج و شیخ احمد غزالی و ابراهیم ستنبه و ابو بکر شادان و شیخ نور الدین و امام الدین رافعی و جمال الدین عبد الغفار و امام جمال الدین بابویه و بر طرف یمین امام جمال الدین تربتی است که هر که بصدق در میان آن دو گور حاجت خواهد حاجتش روا گردد و قبر شیخ علک در محله جوشق و دران مقبره موضعی است مسمی بقتیل الشهدا که دعا دران مستجاب شود و همچنین مقبره خیر النساج و شیخ رضی الدین طالقانی و نجم الدین عبد الغفار صاحب حاوی و مولانا نجم الدین کاتبی و در درون شهر مشهد حسین بن علی بن موسی رضا است مشهور بشاهزاده حسین صاحب نزهة آورده که در قزوین شخصی خربزه پاره کرد که نوری ازان بر آمد چنانچه آن خانه روشن شد و تا سه شبانه روز نور آن خربزه می تافت و مردم فوج فوج زیارت میکردند ایضا در قزوین دختری زنی دختری آورده که نیمه زیرین بر شکل دختران و نیمه بالای از ناف دو پیکر شده جهار دست داشت و دو سر همه متحرک بود و یکسر یک ماه پیش از سر دیگر بمرد و قریب به پنج و شش ماه آن بچه در حیات بود صاحب تاریخ قزوین گوید که مردم زهرا در قزوین بمرتبه در تشیع غلو دارند که یک نوبت غریبی بر ایشان رسید چون شنیدند که

عمران است آغاز آزارش کردند فریاد برآورد که ای عزیزان من عمران نام دارم نه عمر چرا میرنجانید گفتند تو عمری بالف
دیون عثمان **ابو علی شرف شاه** از اولاد جعفر طیار اجدادش قریب شصت سال حکومت قزوین داشتند این را
ثروتی کلی ازشان مخلف بوده حاصل باغات و قصبات وغیره وجواتش هر ساله سیصد و شصت و شش هزار دینار زر
سرخ می شد راتبه بطبخش هر روز سیصد من نان و یک صد و بیست من گوشت بوزن قزوین بود با وجود اینهمه قدرت و لباس
تکلف نفر مودی و فاتش اربع و ثمانین و اربعمائة جز یک دختری نمانده عجب آنکه اسباب و املاکش که مخلف بدختر شدند
در اندک روزگاری تلف گردیده او فاتش بکدای رسانید **شیخ ابوبکر شادان** قطب وقت بوده پیوسته بصوالح
اعمال و حسنات افعال مبادرت می نموده امام الدین رافعی در تدوین آورده که شبها از پس گردن او نوری تافتی چنانچه
اطراف خانه روشن شدی نوشش بالفصد دسی و یک **شیخ نور الدین محمد بن خالد** از عظمای مشایخ بوده صاحب
آثار البلاد آورده که شیخ بغایت مهیب بود وقتی در اسفار بسرای رسید مردم آن حوالی گفتند که آمدن شیخ درین
سرا نباید چه شیری هر شب درین می آید و جاندار پیرا زنده نمیگذارند شیخ توکل کرده بسرا در آمد و بنماز مشغول گشت
بعد ساعتی شیر آمد تا نزدیک شیخ رسید بخوابید **شیخ علق** بادو فرزند فضل و مزط کمال بسیار بی قید و بی تکلف بود **گفت**
چهار گروه بهترین مردمند عالم عامل حکیم گویا عابد مجرد و اعظ بی طمع **شیخ ابو علی ابو بابا** بآن درگزیده مسطور که در
دمشق یکی از فدائیان نهال عمرش از پا در آورده مردان حق کالبدش بقزوین رساندند و مردم قزوین برآنموضع
که در واقعه دیدند مزاری ساختند **شیخ سعد الدین قفلق خواجه خالدی** بسیار بزرگ بوده و ببرکت او خلق بسیاری
از بت پرستی باسلام آمدند **شیخ شرف الدین طویل** ابتدا عامل بوده در خلال احوال باصلاح و سداد و تقوی موصوف
گشته مقتدای جهان گردید ابو سعید بهادر خان را بوی ارادت تمام بهم رسیده همیشه بزیارتش رفتی و از صوابدیدش
تجاوز ننمودی **ابو الحسن زاهد سی سال** صائم الدهر بوده افطارش نان و نمک در سیصد و چهل و پنج رخت بعالم بقا کشید
محمد بن زید بن ماجه در علم حدیث و تفسیر و تاریخ ماهر بوده سنن ابن ماجه یکی از صحاح سته است **شیخ نجم الدین عبد الغفار**
الشافعی مصنف حاوی فقه و لباب و شرح لباب در شصد و شصت و سه درگذشته **عبد السلام بن**
محمد از اعظم علمای معتزله بود تفسیر کبیر در سیصد جزو تالیف نموده در چهار صد و هشتاد و هشت بجهان جاودانی شتافته
امیر الدین نصیر بن عزیز الدین در عهد سلطان محمود سبکتگین بشغل استیفا مشغولی داشته و استیفای عراق بدو
مفوض بوده مستوفیان قزوین بدو میرسند آخر استعفا خواسته بحج رفت در روز کار بطاعت گذرانیده تا در استیلای
مغول بقتل رسید **امام الدین ابو القاسم عبد الکریم** از فضلای زمانست از تصنیفاتش شرح کبیر و صغیر و محرر و

قزوین بین الجمهور مشهور است سعید الدین عالمی متجر بوده نسبتش بقبیله مرزبان می پیوندد و در قزوین مسطور که شبی از منارکه در جوار خانهای ایشان بود آوازی برآمد که جلتی با اهل المرز چهل و انشمند معتبر دران شب از قبیله ایشان درگذشتند و بعضی ابن ماجه را از نسل وی میدانند امام سعید بابویه رافعی بسیار بزرگ عالیقدر بوده خاقانی مدح وی کرده و در تازی و فارسی اشعار بسیار دارد مولانا نجم الدین عمر کاتبی در حینی که خواجه نصیر بر صدر بتن مشغولی داشت او را بمراغه طلبیده نامداد کند و صحبتش خوش کرد و دیباچه پرنج نام ویرا در غایت احترام ذکر کرده از تصنیفاتش متن شمسیه است که بنام خواجه شمس الدین محمد نوشته و حکمت عین که کشف است که شرحی است بر مخلص امام فخر و جامع الدقایق افتخار الدین محمد بکری فاضل صاحب درع بوده از احفاد اولاد سعید محمد ابی نصر چون در ترکی مهارت تمام داشت هر آئینه در دولت مغول بسیار بزرگ گشت و کتاب کلیله و دمنه را بر زبان مغولی و سند بادنامه را بر زبان ترکی نقل کرده بخدمت اوکتای قاآن شد و در آنحضرت منکوقاآن با برادران و عمزادگان پیش او تعلیم گرفتند چون بادشاهی بمنکوقاآن رسید حاکم تمام قزوین شده املاک مفرط بهم رسانیده از برادرانش امام الدین یحیی ابتدا حاکم تومان قزوین گردید پس بر تمام عراق عجم حاکم شد آخر قریب ده سال بر عراق عرب نیز حاکم گردید و برادر دیگرش عماد الدین چند سال حکومت مازندران نمود و برادر دیگرش رکن الدین در کرجستان سالها حکومت نمود ملک رضی الدین بابا با وفور فضل و شجاعت در حضرت البقای خان نسبی معوز زیسته سالها حکومت دیار بکر کرده بعد چندی معزول شده امیر جمال الدین اخنش بجایش رسید شاعر پرکار بود جمال الدین رشیق القطنی در ایام سلطنت اباقاخان بسن نود سالگی وفات یافته

ای زر نوی آنکه جامع اللذاتی ✽ محبوب خلایق بهمه اوقاتی ✽ بیشک نه خدای تو ولیکن بخدا ✽ ستار عیوب قاضی الحاجاتی ✽ قاضی نظام الدین عثمان در عهد ارغوخان احوالش بطراز فهم و فضیلت مطرز بوده شعر را نیک می گفته فخر الدین فتح الله مستوفی در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین و ولدش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و گاهی شعر می گفته حمد الله مستوفی برادر فتح الله فخر الدین اباعن جد این سلسله بفن نویسندگی و سیاق دانی نام اوراست از تالیفاتش تاریخ گزیده است که بنام خواجه غیاث الدین محمد وزیر نوشته و مورخان او را باستشهاد آورند و دیگر نزهت القلوب است احیانا شعر نیز گفته سراج الدین قمری اغلب مزاجی هم تخلص میکردانند در سلک ملازمان ملوک خراسان و ماورای النهر منخرط بوده چون بوطن مراجعت کرد از ندیمان محفل سلطان ابوسعید خان گردید دیوانش

ستد اول بهاء الدین شاعریست که نزد بهای سخن او کالای سخن دیگران بی قدر و واقع عماد الدین عماد شاعر روان نثر و نظم بوده عبید زاکانی دولتشاه در تذکره آورده که وی ابتدا رساله در علم بیان بنام شاه ابو اسحق انجو تالیف نموده خواست که بگذراند میسر نشد کرت دیگر بدین قصد متوجه گردید صورت گذراندن ندید بنابر رواج بهزل گفتن رجوع آورد منه بکس چون همی بردم این کیر راست ٭ بد کسی همی گفت ای یار چست ٭ سرت سبز باد و تن و جان درست ٭ مبادت کیانی کمرگاه سست ٭ کس گفت که کیر را خوش انگبخته اند ٭ و آن خایه بزیر را خوش آویخته اند ٭ کونی که مگر زفرق سر تا پایش ٭ در قالب آرزوی ما ریخته اند ٭ گیرم که ز درد کون شده تاب زده است ٭ سر خوش زده است و باده ناب زده ٭ و رجمره کس همی برش کان خلوت ٭ جائی است فراخ و خنک آب زده ٭ ایضاً در نثر سخنان شیرین و نکات رنگین دارد که مذکور نسخ است مولانا مجد الدین کرخی جامع فضائل صوری و معنوی بوده بنابر راستی سلیقه و درستی اندیشه شعر می گفته درویش دهکی دهک محله ایست از قزوین اگرچه بنجابت مالی مشغول داشته اما شوش در غایت جودت بوده امیر نظام الدین علی شیر در مجالس النفائس آورده که تا مرا بحال شعر و شاعری شعور واقعست از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام مولانا عزیز الدین سامی قزوینی بادرش ملا احمد ترک شوگفتن کرد که از سبب آن استفسار کردند گفت در جوار استاد خشت مالی است شرم می آید که از دشتر گتر گویم سلطان یعقوب آوازه اش شنیده طلبداشت و بتقریب وندیمی مخصوص گردانید در تاریخ صبح صادق آورده که وقتی درویش بهرات رفته سلطان حسین میرزا بایقرا مجلس داشت درویش از ممر آب خود را بباغ رسانید و پنهان بایستاد سلطان گفت کیستی گفت آبم گفت آب متحرک می باشد گفت چون شمار ادیدم یخ بستم مرزا اشرف جهان شرف سیفی حسینی قزوینی ولد قاضی جهان که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسب صفوی در کف او بود آثار برو یکی جریان نهر کریلاست که ابو نصر حسین بادشاه قریب ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق نشد مرزا اشرف جهان شرف جهان بوده از فنون فضائل واقف و لادتش صبح چهارشنبه هژدهم ربیع الآخر نهصد و دو در شام یکشنبه بیست و یکم ذیقعده نهصد و شصت و دو وفات یافت آه آه شرف از جهان شده تاریخش شده خلف الصدقش امیر صدر الدین محمد مکان آبا و اجداد بشموع نیکنامی روشن داشته لبفر خا قابلیت خصوص در علم موسیقی داد و ار ماهر بوده در شاعری خوش دستگاه زیسته قاضی روح الله برادر قاضی جهان با وفور دانش و کیاست در قزوین مشیر دملجا ء صغار و کبار بوده گاهی شعر می گفته میرزا اقوام الدین جعفر المخاطب باصفهان پسر میرزا بدیع الزمان بن آغا ملا مشهور است در آغاز شباب بهندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی بسعادت زمین بوس عرش آشیانی منصب دوبیتی یافت و راضی نشده

ترک آمد شد درگاه نمود استغاثیش بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباه رخصت بنگاله اش فرمودند چون باکبر آباد رسید
بخدمت مولانا قاسم گاهی نشافته مولانا پرسید از کجا می آئی و بکجا میروی ماجرا را بگفت قضارا دران ایام آب و هوای بنگاله
موسوم بود کسی را اگر گناهگار بود به بنگاله میفرستادند مولانا گفت تو جوانی حیفم می آید که به بنگاله روی گفت چاره ندارم توکل
برخدا کردم از روی طیبت فرمود زنهار توکل بخدا مکن این همان خداست که جگر گوشه پیغمبر را در دشت کربلا شهید ساخت
باکجله چون وی به بنگاله رسید خانجهان حاکم بنگاله رسید خان جهان حاکم بنگاله به پای در گذشت و مظفر خان بجایش منصوب گردید
شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاقشالان بیان آمد مظفر خان را شهید ساختند مرزا جعفر و خواجه شمس الدین محمد خوافی و
اکثری بندهای درگاه بخالفان موافقت نمودند و رخت حیات بساحل سلامت کشیده در فتحپور اسلام قدسی آستان
دریافتند از ینکه بخواری اورا از درگاه رانده بودند باز خود را بدرگاه رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و راندک
مدتی بخطاب آصفخانی رسیده در حضرت اکبر کارهای بزرگ کرده یکمرتبه بر سر رانائی که خود را از نسل کسری شمردی لشکر برده
مظفر شد کرت دیگر بر سر افغانانی که میان پشاور و جلال آباد و سد راه بازارگانان شده بودند شافته متاصل گردانید و چند
سر رستم مثال اسفندیار رهال را اسیر آورده همچنین مصدر فتوحات عظمی میگشت و باقطاع ارجمند ممتاز میگردید تا بر مرصد
وزارت مصعود نمود و معرفت مقادیر او صافش ماورای اندیشه اندیشه از دست که می گفت هرچه من در بدیهه بفهم تر یق و بمعنی است
مثنوی در بحر خسرو شیرین و اشعار دیگر بعذوبت تمام گفته آقا ملا بصفیه خاطر و تزکیه نفس و نجابت و لطافت ذات و صفات
متصف در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل اسباب بزرگی عدیم المثل زیسته با انکه از علوم متداوله بهره نگرفته آن قدر بهره از شعور
داشت که آن نقصان را این مزیت تدارک واقعی کرده گاهی بدیهه اشعار نیکو از و دارد و میگوید امیر یحیی از سادات
سیفی قزوین است از علوم عقلی و نقلی بهره و بخشی داشته در فن تاریخ فرید عصر زیسته از ابتدای عهد حضرت ختم المرسلین تا زمانه
اش که نهصد و شصت و دو بوده از وقایع هر سال که از در پرسیدندی خبر میدادی و تاریخ تولد و وفات اکثر سلاطین و وزرا
و مشایخ و علما و شعرا در ذکر داشته کتاب لب التواریخ از مولفات اوست هفتاد و هفت سال عمر داشت بواسطه
تسن حسب فرمان شاه طهماسب یکسال و نه ماه محبوس مانده همدران حال شب پنجشنبه بیست و سیم رجب در نهصد و هفتاد
و دو در گذشت گاهی بشعر هم می پرداخت امیر غیاث الدین علی ولد امیر یحیی در حضرت اکبر بخطاب نقیب خانی
سرفراز شده در تاریخ دانی و خط شناسی و دیگر صفات گزیده همان مدار و قاضی حسن باو منور فضل بشرف ذات
و محاسن صفات موصوف سالها منتسب سده علیه اکبری مانده در عهد جهانگیر بایالت گجرات رسیده آنجا در گذشت
احیانا چهره سخن را بحلیه نظم باحسن وجه می آراسته عزیزی بزیور فضل و لطف خصائل عزیزی خواطر اند وخته

صاحب

صاحب دیوان و چند نسخه هست مثل کل و مل و وجه القناعت و صحیفهٔ العشاق و رسالهٔ منظومه رمل در عهد اکبر بهند آمده
متصدی اشتغال دیوان شده بسبب آن سالها محبوس مانده درگذشت **میر عزیز عزیزی** در قزوین معیار شعر میگفته ش
مدتها از مخصوصان و مجلسیان میرزا اشرف جهان میرزا سبزواری بادرویش دهکی صحبت کرده نوشش تسع وستین وستمائة **قاضی احمد**
غفاری از فرزندان امام نجم الدین عبد الغفار صاحب حاویست که مذکور شد ازین سلسله همیشه مردم فاضل نیکو طبع
برخاسته اند نامبرده فاضل و مورخ خوش طبیعت بوده کتاب نگارستان و جهان آرا از دست در پایان عمر سفر حجاز
نموده بعد از مراجعت بسال نهصد و هفتاد و پنج در بندر دیبل متوجه عالم باقی گردیده احیاناً بشعر پرداختی **شاه قاسم**
مفهمی خلف الصدق مولانا عزیز الدین جبلیست که آثار فضلش که چون شعاع آفتاب تابان بود طائفهٔ جبلیه از اولاد
قزوین از اولاد مرشد السالکین شیخ نور الدین محمد بن خالد اند که ذکرش گذشته مولانا عزیز الدین در اقبال عمر شعری
می گفته و پس ازان تارک شده بعضی سبب ترک را پرسیده جواب داد که استاد خشت مال در جوار من از من بهتر شعر
میگوید مرا شرم می آید غرضش درویش دهکی بود در تسع وستین وستمائة درگذشته **مولانا اوهمی** منشی از موضع خیارج مضاف
قزوین در سلک اهل انشا منظم بوده در اکثر خطوط غایت جودت داشت گاهی شعر می گفت منشی درگاه شاه اسماعیل ماضی بوده
در دست قزلباش بمظنهٔ تسنن مقتول شد **مولانا هلالی** بدری بوده بر آسمان کمال برخی اشعار بطبیت و هجو ملیح خوب
گفته **مولانا اسماعیل** بخشی تخلص بوفور فهم و حسن قریحت مخصوص بوده از مستعدان زمانه است شعر هموار می گفته
میر محمد کریم بطلاقت لسان و حدت طبع التفات داشته روزگار بفراغت گذرانده اشعار بنهایت جودت انشا می نمود
و راه طبیبت هم میرفت **اسد بیگ** بلطف طبع و شگفتگی خاطر موقع مجالست اهل طبع و اصحاب فهم بوده اشعار رجسته میگفت
در هند آمده سالها بدرگاه اکبری ماند و در سلک ملازمان جهانگیر انخراط یافت و در اواخر حال بمیر و خان خطاب یافت
مولانا مراد درویش نهاد بوده در حق هر که هر چه گفته تیر بهدف خورده در حق مولانا احمد سعیدی که در مجلسش قیام
نموده گفت **مصرع** ای مولوی از کبر و عنت کنده ء هر که کند بر تو سلام این بنده ء چندان حرکت نکن که از روی قیاس
معلوم شود که مردهٔ یا زنده **سید نورا** للہ متقی و پرهیزگار بوده بحکم ارث شعر می گفت **خواجگی** بلطف طبع و حسن
محاوره مخصوص بوده همواره نکات شیرین میزد **خضری** بجودت طبع سلیم شاعری بانام است **فروغی عطار** شاعر ایست
روشن ضمیر پیش دکانش مجمع ارباب نظم می شد **جذبی** از شاعران مشهور است گاه گاه شعری در غایت عذوبت انشا
میکرده **حافظ صابونی** بزبان قزوین اشعار بسیار گفته **محمد شریف ایزدی** اهلیتی داشت و بنظم اشعار
می پرداخت **سگ لوند** از اهالی قزوین اسمی با مسمی داشته گویند خالی از حالتی هم نبود با وجود بردودت نهایت

گرمی دارد و گاهی غلط کرده لوازم فصاحت را بجا می آورده آنرا بصفت ظرافت در مجلس شاه عباس ماضی راه می یافت
روزی عیسی خان توپچی باشی از در خانه اش گذشت و حسب تکلیف بنشست سگی بیکطرف دروازه خوابیده
بود عیسی خان پرسید این سگ چه منصب دارد گفت توپچی باشی است ۵ من آدم بکویت توشکار رفته بودی
تو که سنگ نبرده بودی بچه کار رفته بودی ۱۲ **نظام کلاغ** بشیوه ظرفگی و هرزه گوئی با خاص و عام هر شهر و مقام
مربوط بود بنابر موزونی طبع گاهی ارواح شعر را در شکنجه می آورد **مولانا مکارم** بسیار گرم سخن است بتقریب
شعر می گفت **فهمی قزوینی** ملقب بامیر محمد مردی لاابالی ارزق چشم بود و با بیرامخان بسر میبرد روزی بر جوانی
سفره چی نگریست خان گفت این خرمهره را چرا بر روی زبان جوان دوخته گفت بجهت دفع چشم زخم خان را خوش آمد
صله لائق داد **مقصود بن فضل الله** صاحب دیوان است در هند آمده بتجارت میکرد در سبع و سبعین و تسعمائة
میان آگره و رگ بشت لوزس قزوینی ناشش رشیده است بولایت دکن آمده در خدمت شهسوار خان از امرای
عادلشاه بسر میبرد **وحید میرزا** طاهر نام از عزه قزوین داخله شعرای شاخرین ست در سلک ارباب اعتبار پیوسته
و مجلس نویسی خلیفه سلطان قیام می نمود کلیاتش قریب سی هزار بیت است **میرزا رضا** از نواحی قزوین بود
در خدمت شاه عباس ماضی تقرب داشته **عزیز الدین سامی** ولد شاه قاسم فهمی از طائفه جبلیه قزوین است
فاضل مدرس شاعر صاحب دیوان بود در ست و خمسین و تسعمائة وفات یافت **سلطان فقرا** ایامی در کسوت اهل
فقر بولایت هند سیر کرده بایران بازگشت و از شاه عباس ماضی وظیفه یافت اراده توطن مشهد مقدس نمود
اما بمطلب نارسیده وظیفه عمرش منقطع گردید در شعر تتبع خواجه حافظ میکرد و داعیه همسری میداشت **میرزا محمد حسین**
نام غفاری قزوینی شاعر خوشنویس بوده بهند آمده در ملازمت شاه زاده پرویز بن جهانگیر بمنصب سرافراز گشت
و بعد فوت او چندی به بنگاله و چندی به بیجاپور اقامت گزید و پس از مدتی بزیارت بیت الله رفته **سالک محمد ابراهیم**
نام سالک سخندان بوده مدتی در صفاهان گذرانید آخر بهند آمده بواسطه رابطه کلیم و قدسی جمعیتی بهم رسانیده
بوطن شد **میر عماد** از مشاهیر خوشنویسان بعضی اوراد در تعلیق بر میر علی ترجیح دهند شعر هم خوب گفتی **مطلعی بابا**
حسینی نام حریف ظریف بود و نوبتی زنی جمیله بحرکتی ناشایسته گرفتار آمد حاکم فرمود تا او را از منار بلند بیندازند
مطلعی حاضر بود گفت زن مرا بجای او سیاست کنید و او را بمن سپارید و اعظ **میرزا رفیع** نام از مستعدان زمان
بوده در نثر و نظم یگانه زمانه شاهد استعدادش کتاب ابواب الجنان است و بس **ماتقی دیارکی** عماد نام که از
طبیب زاده های قزوین بود و بهرات سکونت داشت **موجی** ضیاء الدین نام و **میرزا اکبر پیروی** سوسکلو

قزوینی صاحب دیوان معروف که تصویر خوب می کشید تبلاش تماشای تصاویر پری طلعتان فکر معنی میکرد و رساله ترتیب داده نامش صورت و معنی کرده و جعفر و خیرتی و سالم بیگ که در شیراز تحصیل کرده به تبریز می نشست و مثنوی مهر و وفا و یوسف زلیخا در شاهنامه گفته و شرمی که خیاط پیری صاحب جمال بوده و بمقتضای حیا شرمی تخلص می کرده و معاصر شاه عباس است و شفیع و طبخی که طباخ بوده و شاعران مفلس را کدبانوش میرسیدند از دست رنج طباخی خود بهره میرسانید و طبعی شاگرد حکیم شفائی هر یک از ملیح کلامان رنگین بیان آنزمین رنگین اند ابهر طولش نال عرضش لوسه شهر قدیمی است کیخسرو بن سیاوش آباد کرده قبل شاه پور ذوالاکتاف ست بنا نهاده دارای بن داراب قلعه از کل بنا کرد اما اسکندر باتمام رسانید ولایتش بیست و پنج پاره ده وارد مردم خوب از و برخاسته اند ابو بکر بن طاهر از اقران شبلی و کبار مشایخ است از وی پرسیدند که حقیقت چیست گفت همه آن علم است پرسیدند علم چیست گفت انهمه حقیقت ست هم از وی پرسیدند که درین راه بچه طریق زیم گر ستمگار باشم گفت انچه گفتند مکن مکن و انچه گفتند بکن بکن و فاتش سیصد و سی کمال الدین ابو عمره بطهارت اصل و نسب و وفور فضل و ادب مشهور بوده سالها وزارت سلطان ارسلان و ولدش سلطان طغرل سلجوق نموده نظام الدین بن سعد الدین باصابت رای و صفای ضمیر مخصوص وزارت سلطان تکش گردیده سعد الدوله یهود وزارت ارغونخان نمود اثیر الدین فاضلی بوده که از رشک حدت طبعش فلک اثیر چون گندم در تابه تفتیده اشعار روشن دارد رفیع الدین در سلک اعاظم علما منتظم همواره بتالیف پرداخته متن اقلیدس و رساله حساب از تصنیفات اوست درگزیده آمده که وی چندی مخصوص مجلس غازانخان بوده آخر استعفا نموده بعافیت در عزلت بکران عمر بسر آورد بشوگفتن و شنیدن موبع زیسته کمال الدین نیکو قریحت بوده جمال فصاحت از شاط استعارات او زینت وانی می یافته نرگسی بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف همیشه در هرات بخدمت احتسابت همت بر تشییت امر معروف و نهی منکر می گماشته و گوهر نظم خوش می سفته آخر بقندهار رفته در ثمان و ثلثین و تسعمائة درگذشت مولف گوید چون ابهر نام نرگس آمده اگر این صاحب طبع بآن نسبت بر تخلص گزیده باشد زهی موافقت تذروی خواهرزاده نرگس است در بدایت حال بردم شد و با خوندکار موافقت افتاده عمرها بسر برد پس بهندوار دشده با خانخانان بیرم خان در خود پس از و منظور نظر خان اعظم شده بدرگاه اکبری پیوست مدح خان اعظم و اولاد امجادش بسیار کرده مثنوی در تتبع ده نامه ابن عباد بنام اعظم خان کوکلتاش و دیگر حسین یوسف بنام یوسف محمد خان گفته فائض از خوش گویان آنجاست نرسنجان نخست شهری بنام و نشان بوده اردشیر بابکان بنا کرده در استیلای مغول خراب گردید ا

شهری کوچک است او صد پاره ده دارد از مزدمش اخی مرخ مرید شیخ ابو العباس نهاوندی بوده در سال پانصد و پنجاه از دنیا رفته قبری در زنجانست گریه داشت هرگاه جمعی مهمانان بخانقاهش آمدندی بعدد هر یک بانگ کردی خادم خانقاه بعدد هر بانگ کاسه اب در دیگ انداختی یک روز عدد مهمانان یکی از عدد بانگ زیاده برآمد تعجب کردند گربه در مجلس آمده یکیک را بو میکرد پس بر یکی از انها بول کرد چون تفحص کردند از دین بیگانه نبود **گویند** روزی خادم مطبخ مقداری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیر و برنج پزد ماری از راه دود کش در دیگ افتاد گربه آنرا دیده گرد دیگ میگشت و بانگ میکرد و اضطراب می نمود خادم بخبر زجر میکرد و دور می انداخت چون خادم هیچ توجه نشد گربه خود را در دیگ انداخته بمرد چون شیر و برنج برگشتند ماری سیاه از دیگ برآمد شیخ فرمود چون این گربه خود را فدای درویشان ساخت ویرا در قبر کنید و زیارتگاه سازید صاحب هفت اقلیم گفته که هنوز قبر آن گربه ظاهر است و مردم زیارتش می کنند **خواجه صدر الدین** از قاضی زادگان آنولایت است در اوائل ملازمت طمغار نویان نموده هر چه بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف می نمود چون کنجاتو ن بر صدر دولت نشست ویرا بحال منصب صاحب دیوان و صدر جهان مخصوص فرمود و انعام آل طمغار زین و توق و کورکه و یک تومان لشکر بران منصب افزوده وقتی جمعی از بدگویان بر لوح خاطر الیخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال بمقتضای رای خود صرف می کند آن پادشاه ذو العاطفت آنرا نشنوده بتازگی حکم پرلیغ نفاذ یافت که از کنار آب آموبه تا حدود سمرقند باختیار صدر جهان باشد **قطب الدین احمد** برادر صدر جهان بوده در زمان کنجاتو نخان اقضی القضات و ولایت موقوفات ممالک محروسه بدو حواله رفته کنجاتو نخان سخی ترین اولاد هلاکو بوده سه سال سلطنت کرده **قاضی مهاب الدین** بامر افاضل رای زرین و شعر مانند شیر انگبین داشته **کمال الدین** از صاحب کمالان آنمکان است این قصیده که در مدح خواجه نصیر الدین طوسی گفته معلوم میشود که معاصرش بوده **سنجاس و سهرورد** که طولش فلان و عرضش فلان لازم می باشد در اول دو شهر معمور بوده در فترت مغول خراب شده اکنون از هر یک بقدر دیهی مانده قرار غونخان در کوه سنجاس بولایت الجز و در واقع رجنا چه عادت مغول بوده پنهان کرده بودند دخترش زن الجائتو خان گور پدر آشکارا کرد در آنجا خانقاه ساخت الجز و دراز مضافات سهرورد است در جنوبی سلطانیه بیک روزه راه و مغول آنرا سقورلق نام کرده کیخه و همت بر بنای آن گماشته و در آنموضع سرای است و در صحن سرا چشمه ایست در یاچه هر قدر سی گز عمق بقعرش نرسیدند و در جوی آب بزرگ هر یک بمقدار آسیا کردی از انجا بیرون می آید آنرا می بندند آب حوض زیاده میشود و چون میکشایند بر قرار خود جاریست و در هیچ موسم کم و زیاده

نمی باشد

نمی‌باشد مردمش شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القادر سهروردی در ظاهر با وطن تمام بوده نسبتش
در طریق با امام احمد غزالی میرسد از اصحاب وی نقلست که روزی با شیخ در بازار بغداد بدروکان قصابی
رسیدیم گوسفندی آویخته بود شیخ ایستاده گفت این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب از آن سخن بیفتاد
و بیهوش شد چون بهوش آمد بپای شیخ افتاده توبه نمود **عمدة السالکین شیخ شهاب الدین ابو حفص**
عمر بن محمد البکری السهروردی از بزرگان اولیا بوده و انتساب وی بعشر ابو النجیب میرسد بسیاری از مشایخ
را دیده و مدتی با ابدالان در جزیره عبادان بسر برده و در انجا بصحبت خضر رسیده شیخ عبد القادر گیلانی ویرا گفته
که انت آخر المشهورین بالعراق او را تصانیف بسیار است مثل عوارف در شیخ الضایح و اعلام المتقی وغیره وی
در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بوده و ارباب طریقت از بلاد دور و نزدیک بوی آمده کشف مسائل مشکله نمودند و رگزیده
آمده که مستعصر خلیفه را گفتند که شیخ شهاب الدین در دو رکعت نماز ختم قرآن می کند و هر روز چهار ختم وظیفه دارد
خلیفه استاد آن قریت حاضر ساخت و ازمودن وی نمود در کم از سه ساعت ختم قرآن کرده چنانچه از شه الکاء قرعت
هیچ فرزنگذ است تاریخ ولادتش رجب بالفدوسی و نه نوت ششصد دسی و دو اکثر شواد رمدایح وی قصائد پرداختند
شیخ شهاب الدین المقتول سهروردی یحیی بن حسین نام در حکمت مشائیان و اشراقیان کامل بود
در هریک تصانیف لائقه دارد از وست مثل تلقیحات در اصول فقه و تلویحات و کتاب هیاکل در حکمت اشراق بعضی
ویرا منسوب بسیمیا داشتند چنانچه حکایت کنند که روزی در سفری بترکمانان رسید خواست گوسفندی بگرد مضائقه کرد
اصحاب را گفت شما گوسفندی ببرید چون یاران رفتند وی عزم دویدن کرد ترکمانی دستش گرفته کشید دستش از شانه
جدا شد و رخوان روان گردید ترکمان دست باچه شده دست را انداخته بگریخت شیخ با دست درست بر رفیقان
پیوست در تاریخ امام یافعی آمده که ویرا باعتقاد حکمای متقدمین متهم داشتند چون بحلب رسید علما بقتل وی فتوی
دادند و کشتند قتیل ویرا در حبس بخناق جان گرفتند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و قول آنکه طعام از وی باز گرفتند
تا جان داد عمرش سی و شش یا هشت بوده در سنه خمس و ثمانین و خمسمائة **شمس الدین طاهر سنجاسی** شمس فلک
هنر و عجائب چرخ اخضر بوده اشعارش پر عالی و از عیوب ابتذال خالی **طارم** محلی نزه باجزا و تست بر جانب شمال
سلطانیه یکروزه راه صد پاره ده دارد **مولانا علی طارمی** تخلص برادر زاده **مولانا صادق محدث** که
صیت او بر صبا سبقت داشته مولانا علی در ابتدای جوانی از وطن بر آمده عمرها در سند و کابل بسر برد بس بوبستان
رفته نه سال در اماکن شریفه کسب علوم متداوله نموده و اسناد عالیه حاصل کرد کرت دیگر مراجعت بهند نموده در غزنه

همایونی روزگار بکام گذرانید و درگذشت **میر دوست** نیز طاری تخلص میکرد همایون بادشاه بوی عنایتی خاص
بود **فایضی محمد دوست** نام پسر میر دوست طاری است از مادحان اکبر بادشاه بوده **سنجار** از عجایب
البلد است که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بآنموضع رسید کنیزک داشت حامله و بوقت نزع رسیده همچنان گفتند
امروز نظرات بد نه اگر ولادت فرزند شود مرزند بادشاه عظیم القدر باشد سلطان فرمود تا کنیزک را معلق داشتند
روز دیگر بوقت مهود سلطان سنجر بود آمد لهذا آنجا مسمی بسنجار شده در آنجا حمامها اند که هیچ جا حاصل مثل آن
نیست و کوهی که کشتی نوح بر آن فرود آمده نزدیک آنست **سلطانیه** از ابنیه الجایتو خانست آنرا مربع وضع
کرده طول هر دیوارش پانصد گز قرار داده و دیوار قلعه از سنگ تراشیده چنان عریض گردانید که چهار سوار
بعز اعتبال تردد بر و نوا نند مضحع آن بادشاه کنديست هرمان صورت قطرش صد گز ارتفاعش صد و بیست
گز اینچنین گنبد با نهایت تکلف در عرض چهل روز باتمام رسیده بعد اتمام عمارت گفت تا اکابر و افاضل و سادات
و مشایخ هر بلاد از ممالک محروسه جمع آمده در مجلس سازند که بسبب قدوم و نفوس شان آن عمارت را شرفی
حاصل شود شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ علاء الدوله سمنانی از انجمله بودند چون طعام کشیدند شیخ علاء الدوله میل
فرمود و شیخ صفی الدین تناول نکرد بعد فراغ گفت در بزرگی هر دو تان شک نیست اما ضلالت است اگر طعام من
حرام بود علاء الدوله چرا میل فرمود و اگر حلال صفی الدین چرا نخورد شیخ صفی الدین گفت ایشان بجزبه و بحر ملاقات
هر چیز از بحریت زدود شیخ علاء الدوله فرمود که حضرت ایشان شهباز ند شهباز ز بر طعمه نمی نشیند بادشاه از اعتقاد هر دو
بهمدیگر خیلی محظوظ گردید **شاه طاهر** از سادات خوانده سلطانیه است بخدمت شمس الدین قصری علم آموخت
از نیکان عصر بوده آباواجدادش در خدمت سلاطین وقت همیشه معزز بودند و حسب فرموده بادشاه وقت
در سلطانیه اقامت گزیدند شاه طاهر در سلطانیه متولد شده در مبادی رشد بکاشان آمده در اندک زمان جامع
علوم ظاهری و باطنی گردید شاه اسماعیل خواست که صدارت بوی تفویض فرماید جمعی حسد کرده بمذهب باطله اش متهم
ساختند بادشاه بحال بوی متغیر گردید خواست بهجرمت نماید وکیل السلطنت میرزا شاه حسین که از معتقدان بود دورا
خبر کرده در سال نهصد و بیست و سه از کاشان بدکن آمد و در خدمت برهان نظامشاه بتدریج بمنصب وکالت یافته
و خطاب نظامشاهی از جانب سلطان بهادر گجراتی هم بسبی او بحصول پیوسته بآن شغل از صحبت فضلاء اهل کمال خود را
معطل نماند نظم و نثرش چون نظم جوزا و نثر نثره روشن آفاق است در انشای دستور و تسمات درگذشته **آذربایجان**
ولایتی است مشتمل بر بلاد مشهوره منسوب بملک آذرین ایران بن اسود بن سام صاحب گزیده از حمزه اصفهانی

آورده که بعهد شاپور ذوالاکتاف مروی آذربا بونام در آذربائجان دعوی پیغمبری کرد و کس بسیاری از اهل دیار بدو گرویده متابع گشتند شاپور او را بگرفت و بعضی از نظرات بر سینه او گداخت ضرری بدو نرسیده بیشتر از پیشتر مردم معتقدش شدند او مردم را بر سیاست تحریص میداد و اباحت میفرمود بعضی آبادانی آذربائجان بنام او دادند نهر ارس در میان ولایت آذربائجان جریان می یابد آوردند که هر کس پیاده از ان نهر بگذرد و پای خود بر شکم بردارنهد وضع حمل بر او آسان شود ایضاً در نواحی آذربائجان چشمه ایست آب صافی از ان برون می آید و چون کسی را حاجت بخشت سنگی افتد قالب خشت انجا برد و آب در قالب می کند خشت سنگی تکون گیرد و دارالملک آذربائجان اول مرتبه المحال تبریز است تبریز طولش ذب ۸ عرضش لح ۸ معظم ترین شهرهای آذربائجان است و ملک ایرانشت چنانچه مذکور زبیده خاتون زن هارون رشید و دختر ابوجعفر منصور دوانیقی در شهور سنه تسع و مائة آنشهر را بنا کرده و بعد از چند که بسبب زلزله خراب گشته در زمان متوکل عمارت یافت و باز رو بویرانی نهاد و همچنین چند کرت می ساخته و خراب می گشت تا در عهد الواثق باللّٰه بفرمان حکیم مصری بطایع عقرب آنشهر را بنا نهادند از ان باز تا حال از زلزله خراب نگشته بعضی گفته اند چون کاریز بسیار در اطراف شهر احداث شده و منافذ زمین کشاده گشته بخار آتش محتبس نمیگردد که زمین را بحرکت آرد و در نگارستان نوشته که ابوطاهر منجم شیرازی در ایام حکومت امیر سودان ابن محمد البراوندی که از طرف القائم باللّٰه بود در تبریز وارد شده حکم کرد که شب آدینه چهارم صفر ثلث و ثلثین و اربعمائة میان شام و خفتن زلزله عظیم می شود و این شهر خراب میگردد اکثر مردم در آنشب بکوه سرخاب رفته نظاره شهر میکردند که بیکبار مقارن وقت معهود زلزله شد امیر ناصرخسرو در سفرنامه خود آورده که وی دران تاریخ در تبریز بود و جمعی برون نرفته اند زیاده از چهل هزار کس تلف شدند پس از سن اربع و ثلثین و اربعمائة تا خمس بطایع عقرب آنشهر را بنا کردند حکیم مذکور گفت تهد خرابی زلزله نمیکنم اما متعهد سیل نیستم تا حال همان بناست در تبریز در عهد سلاطین چنگیزیه دارالملک گشته بتدریج چندان عمارات از مساجد و مدارس و اسواق و حمام و غیر ذلک در و ساخته شد که خامه در کمیت آن عاجز است غازان خان عمارتی عظیم جهت مضجع خود در آنشهر ساخته و خواجه رشید الدین بموضع دلیان میان کوه ابنیه رفیعه پرداخته و پسش خواجه غیاث الدین محمد دیگر عمارات بران افزوده و خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی نیز مسجدی در غایت تکلف ساخته و دیگر عمارات بسیار دارد مثل مسجد حسن بادشاه و مسجد جهانشاه و قیصریه و دولتخانه وغیره که سرکردام در خوبی تمام انداورده اند که چون سلطان سلیمان بادشاه روم را تبریز مسخر کرده او ضاع تبریز و بر او خوش آمده

مردم را از قتل و غارت منع فرموده چه در میان آل عثمان رسمیست که بر هر ملکی که مسلط گردند لشکر تنکبری سه روز آن شهر را غارت نمایند از اینجهت بادشاه مسلفها بدان جماعت داده تبریز را از ایشان حمایت نمود تا خراب نشود باین احسان تبریزیان هر کسی را که در خلوت می یافتند بقتل میرساندند خود کار برا وضاع ایشان اطلاع یافته در روز کوچ کرده مراجعت نمود که مبادا از خشم رفته حکم بقتل و تاراج نماید آن بادشاه از جمیع سلاطین آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت چنانچه مذکور شده از شهریار ایران شاه طهماسب صفوی نقلست که سلطان سلیمان جای سفره بادشاه صاحب سکه و خطبه را متصرف بوده و هفصد هزار علوفه خوار داشته در مقابر تبریز مزارات اولیا و اتقیا و فضلا بسیار است چنانچه بتقریبات مذکور شود **مولانا شمس الدین محمد بن علی بن ملک زاده** در نفحات ازوی نقلست که هنوز در مکتب و مراهق بودم که از عشق سیرت محمدی مرا از روی طعام نبودی و بعد چهل روز اندک طعام خوردمی مرید شیخ ابوبکر سلباف تبریز است قبل مرید شیخ رکن الدین سنجاسی یا مرید او حد الدین کرمانی بابا یا کمال خجندی و می شاید که بصحبت هر کس استفاده گرفته باشد در آخر حال پیوسته سفر کردی و جامه سیاه پوشیدی و هر جا که رفتی در کار و انسرا فرود آمدی چون بخط بغداد رسید و شیخ اوحد الدین کرمانی را دریافت پرسید در چه کاری گفت ماهی را در طشت آب می بینم مولانا شمس الدین فرمود که اگر بر گردون رمل نداری چرا ابر آسمانش نمی بینی گویند در آن وقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال بوده شیخ فرید الدین عراقی نیز بموجب فرموده شیخ بهاء الدین زکریا آنجا بوده است و هر فتحی و کشفی که او را رو داد در لباس نثر و نظم اظهار میکرده و بنظر بابا کمال میرسانیده و شیخ شمس الدین ازان چیز هیچ اظهار نکرده روزی بابا کمال گفت فرزند شمس الدین ازان اسرار حقائق که فرزند فخر الدین ظاهر میکرده بر تو هیچ لایح نمی شود گفت پیش ازین مشاهده می افتاد اما بواسطه آنکه دوی بعضی مصطلحات در رزیده میتوانند که آنرا در لباسی نیکو جلوه دهد و مرا آن قوت نیست بابا کمال فرمود که حق تعالی ترا مصاحبی روزی کند که معارف حقائق اولین و آخرین را بنام تو اظهار کنند آورده اند که مولانا در اثنای دار بعین و ستمائه در اثنای مسافرت بقونیه رسیده در ان خان شکر ریزان فرود آمد مولانا جمال الدین رومی در آن زمان بتدریس علوم مشغول بود روزی بجماعتی از فضلا از پیش خان شکر ریزان می گذشت شمس الدین پیش آمده عنان مرکب مولانا بگرفت و گفت یا امام المسلمین بایزید بزرگتر است یا محمد مصطفی صلعم مولانا گفت از ان کلام هیبت عظیم بر من رسید بند اشتم هفت آسمان از هم جدا شده بر زمین ریخت و آتشی عظیم از باطن من بر دماغ زده و را نجا دیدم که دودی تا ساق عرش بر آمد بعد ازان جواب دادم که محمد مصطفی بزرگترین عالمیان است

چه جای بایزید گفت پس چه معنی دارد که مصطفی میفرماید ما عرفناک حق معرفتک و بایزید میگوید سبحانی ما اعظم شانی و انا سلطان السلاطین نیز گفته است گفتم که ابو یزید را تشنگی از جرعه ساکت شدم از سیرابی شد و محمد مصطفی را تشنگی در تشنگی بود سینه بشرح الم نشرح لک صدرک ارض الله واسعة گشته لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای زیادتی قربت بود مولانا شمس الدین لغزه زد و بیفتاد مولانا فرود آمد و شاگردان را فرمود تا او را برگرفتند و بحجره بردند و سر و پیرایه از او نهادند تا بخود باز آمد بعد ازان دست او بگرفت و رد انشد مدت سه ماه در خلوت لیلا و نهارا بالصوم و صال نشستند که اصلا برون نیامدند و بعضی گفته اند که چون مولانا بقونیه رسید و مجلس مولانا در آمد مولانا جلال الدین بر کنار حوضی نشسته بود کتابی چند پیش خود نهاده پرسید که این چیست گفت این را قیل و قال گویند ترا با این را چه کار دست فراز کرده همه را در آب انداخت مولانا بتاسف گفت ای درویش چه کردی بعضی ازان فوائد الدین بود که دیگر یافته نمی شود شمس الدین در آب کرده یکان یکان کتابها را بر آورد آب هیچ اثر نکرده بود مولانا گفت اینچه سر است شمس الدین گفت این ذوق و حال است ترا ازین چه خبر بعد ازان بایکدیگر صحبت کردند چنانچه گذشت شبی مولانا شمس الدین با مولوی در خلوتی نشسته بود شخصی از بیرون در شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید فی الحال برخواست و با مولانا گفت برای کشتنم می خواهند در آنوقت هفت کس در کمین بودند و کاردی راندند شیخ لغزه زد آنجماعت بیهوش بیفتادند یکی ازان علاء الدین محمد بود فرزند مولانا که بداغ انه لیس من اهلک انسام داشت و چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند ازان روز باز نشانی ازان سلطان معنی پیدا نیست کان ذلک فی شهور سنة خمس و اربعین و ستمائة و ان ناکسان در اندک زمانی هریک مبتلا ببلائی شده هلاک گشتند علاء الدین محمد را علتی پیدا شد و همدران ایام وفات یافت بعضی گفته اند که شیخ شمس الدین در حیات مولانا بهاء الدین ولد مدفون است قتیل بدنش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد در خواب دید که شیخ شمس الدین اشاره کرد که در فلان چاه خفته ام نیمشب یارانرا جمع کرده او را ازان چاه بر آورده در جائی مناسبی دفن کردند **شیخ محمود شبستری** در مجلس العشاق آمده که شیخ یکی از اقربای شیخ اسماعیل سیستی علاقه خاطری بهم رسانیده رساله شاهد را بنام او نوشت و در وقتی که گلشن راز انشا می نمود مطلع نظرش که آنجوان بوده و بلغایت درد داشته درهمان درد بسال سصد و بیست و گذشت قبرش در شبستر من مضافات تبریز شیخ کبیر موحد و سالک مدقق بوده در روزگار سلطان حسین ولد ارشد سلطان اویس شیخ الاسلام آن دیار بوده و پس ازوی تا زمان دولت امیر تیمور گورکان آن منصب

علیه با ولاء وی متعلق بود بحکم لطف طبع گاه گاهی در نظم از بحر خاطرش بغواصی اندیشه بری آمد **شیخ ضیاء الدین** مستجاب الدعوات بود و با وفور زهد و تقوی گاهی بزبان بشهد شعر شیرین می ساخته **شیخ بابا مزح مقبولی** وافر داشته بسیار از سرکشتگان ادبار را بزیارت گوری برده که در و مرده نبود بنور کرامت دریافته گفت بر سر کوهی پیش ازان نتوان نشست **شیخ ابو اسحق ابراهیم بن یحیی شیخ امام جعده** نیز از نیکان انشهر و مکان بودند **امیر سید قاسم** انوار از سراب تبریز است در حبیب السیر آمده که وی با جازت صفی الدین اردبیلی تشنگان طلب را ببزلال عرفان میر سانیده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا آورده که وی مرید قطب الاولیا صدر الدین موسی ابن شیخ صفی الدین بوده و نام اصل او معین الدین علیست چون در خواب دیده بود که قسمت انوار می کنند و صورت واقعه را بعرض شیخ صدر الدین موسی رسانیده بموجب اشاره بقاسم انوار مسمی گشته و نفحات دیرا از مریدان شیخ صدر الدین از دبیلی نوشته بعد ازان بصحبت علی یمنی مرید شیخ اوحد الدین کرمانی رسیده بهر تقدیر در زمان دولت میرزا شاهرخ سالها در هرات بارشاد عباد مشغول مسفر مود و دو بار پیاده باحج گذارده بنا بر ذخیره خاطر مرزا بایسنقر بماوراء النهر رفته ایامی در سمرقند بسر برد و پس از معاودت در موضع خربرد نام رحل اقامت افگنده بتاریخ سنه سبع و سبعین رحلت نمود دیوان اشعار مشتمل بر اسرار مانده **حکیم بن الاجل قطران بن منصور اجلی** از کمل شعرا آنشهر و دیار بوده اکثر از شعرای دیرا ستوده اند رشید الدین وطواط گفته که من در روزگار خود قطران را در شاعری مسلم دارم قوسنامه یکی از منظومات اوست که بنام امیر محمد بن امیر قماج والی بلخ انشا نموده در ایام شیخوخیت استعفا از ملازمت خواسته چنین مراجعت در یکی از دیهای عراق تا دم اللذات بر سرش تاخت آورده دیرا چند مثنوی دیگر است **امین الدین داد** اطبعی نقاد و ذهنی وقاد داشت خواجه همام در علم شعر حسن کلام تمام با شیخ سعدی معاصر بوده و تتبع روش وی کرده **ایرج** در مملکت بیان کوس انا و لاغیری میزده **قطب الدین عتیقی قطب** سپهر فطنت محور اسمان عزت بوده از سرچشمه ضمیر همیشه اشعار لطافت آثار منشرح می ساخته **جلال الدین عتیقی** با فراط فضل و لطف نظم همواره نقش تالیف و تصنیف بر الواح روزگار می نگاشت در خدمت دستور سعید خواجه رشید اعتبار و اختیار بسیار داشته بدیعی از شعرای خوش فکر است **خواجه غیاث الدین** با فنون فضائل شعر چندی گفته **ملک محمود** پسر ملک مظفر الدین که از اعیان آنمکان بوده و خود با صفت عقل و کیاست طبعی و گفتن و فهمیدن اشعار نیکو داشته **شمس الدین عبیدی** با فضائل علمی و عملی آراسته بود **خواجه علی** حافظ و محدث بوده **مولانا معین الدین** با صنوف علوم صدارت میرزا سلطان ابو سعید داشته **مولانا میر علی** واضع خط نستعلیق

بود

بوده مولانا جعفر در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشته امیر عبد الوهاب در زمان سلطان یعقوب
بوده قاضی عبد الرحمن در دولت شاه اسمعیل صفوی سی سال انتضی القضات تبریز بوده رجوع بوده شیخ صنع الله
از اوائل دولت سلطان یعقوب تا زمان سلطنت شاه اسمعیل ماضی بر سجاده تقوی و پرهیزگاری متمکن بوده جمعی کثیر از
درویشان طلب ارشاد ازوی می نمودند مولانا عبد الصمد بجودت طبع سرآمد علمای آذربائجان بوده مولانا
میرک کتابی در علم تفسیر و معانی بیان مهارت کامل حاصل داشته شریف شاگرد مولانا لسانی بوده اما بعضی ابیات
لسانی را برآورده نسخه ساخت و سهو اللسان نام نهاده استاد بر گزیده نفرینش کرد بجودت طبع و حدت ذهن موصوف
در عنفوان شاعری جهت غیاث کهره که در سلک مستوفیان شاه طهماسب صفوی انتظام داشته قصیده گفته چون صله
نیافت ترکیبی در هجو وی انشا نموده شاه ماجراشنیده بقتلش فرماند اداین اماده فانشده بعرض رسانید که مستوجب قتلم گر
ازان سر نگشم فاما از مرحمت شاهی امیدوارم که بکبار بشنوند حکم خواندن یافته بخواندند بادشاه محظوظ شده فرمود که شریف
رفته از خواجه غیاث عذر بخواهد و او سی تومان صله بدهد بعد اخذ صله قصیده در معذرت گفت در تحفه سامی هم چنانچه
مذکور اوراشاکر لسانی نوشته حیدر بیگ انیسی از مستعدان زمان خود بوده بشیوه انشا بازی مهارت داشته
بر الوجه از مخصوصان شاه طهماسب صفوی گردیده بانیس مجلس خاص مخاطب گردید چون قاضی محمد سافری که باعانت و تقویت
انیسی وزارت تبریز می نمود لوائی جور و اعتساف برافراخت و بر ایامری که عبارت از حیدر بیگ است قهر قهرمان
در قلعه الموت محبوس کرد بهمانجا در گذشت شوریم می گفته حسن بیگ شکر اغلی از جانب پدر بنده زاده علی شکر است که
از اعاظم بهارلو بوده است و از جانب مادر بسلسله جهانشاه بادشاه می پیوندد بلطف طبع و حدت ذهن موصوف در
شعر فهمی و خط شناسی و علم موسیقی و دیگر صفات از تعریف بی نیاز شعری می گفت و معینی تخلص می نمود کمال الدین
چلبی بیگ فارغ تخلص در عنفوان جوانی جهت کسب فضایل نفسانی بقزوین رفته مدتها در خدمت خواجه
افضل الدین ترک استفاده نموده پس بشیراز در خدمت مولانا میرزا جان رسیده در همه علوم تفوق حاصل کرده خصوص
در علم حکمت و بخطاب علامی ممتاز گشته اشعار بکمال جودت می گفته بخدمت شاه عباس ماضی رفته قربت یافته آنگاه بهند آمده
ملازمت اکبر بادشاه گزیده و در عشر و الف چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید محمد بیگ مسنونی اصل شیرازی نشو و
نما اینجا کرده بلطف طبع و حسن خلق یگانه بر آمد در خط و شعر و نجوم و علم سیاق بخشی و افراند و خت مولانا محمد علی
نتیجه برگزیده مولانا عنایت الله است که مدتها شیخ الاسلام اذربائجان است بوده این نیز بپدر بران و ساده تکیه
زده همواره بپرهیزگاری مطمح نظر میداشته و گاهی شعری گفته مولانا محمد حسین ولد مولانا عنایت الله بوده بادفور

فضل ولطف طبع خط نستعلیق را بجای رسانیده که برهمه گوی تفوق میبرد گاهی با نشاط طبع شعر گفتی **مولانا نشاری** وقتی که قاضی محمد مسافری در تبریز رایت وزارت برافراشته قصیده جهت وی گفته چون صله نیافت بهجو کرد و قطع نظر از نشاء مولد نموده بعراق شد و با اکابر آن دیار مختلط میگزراند تا درگذشت **امیر عبد الباقی** از تلامذه مولانا میرزا جان است چون مولانا بتوران توجه فرمود همراهیش گزیده پس بهند وارد گردید و در خدمت عبد الرحیم خانخان بود در اکثر علوم خصوص عربیت و کلام ماهر بوده گاهی متوجه شعر شدی **مولانا حیدری** در بدو جوانی بهند وارد شده از محمد خان نیشاپوری رعایت و انی یافت و پس رفته گرت دیگر آمد مدح خان اعظم کرده بوسیله میر محمد خان انکه بارگاه اکبری راه یافت و قصیده گذرانده اکرام یافت لطلاقت لسان و گرمی هنگامه زیسته دیوان غزل دارد و مثنوی در تتبع بوستان گفته **سامری** ولد حیدری بشیوه تجارت معیشت می نمود و بلطف طبع شعر درستی می گفت **وقوعی** ولد حدادی ست بعد کسب کمال بسیاحت برآمد و جاروب کشی عتبه علیه اباعبد الله الحسین اختیار می نمود شعر پاکیزه می گفت **فصیحی** بسخن نیک میرسیده و شعر را فصیح می گفته **صبوری** ولد قرا بیگ زرگر و نثر و نظم دالاسلیقه بوده **مولانا عرفی کمانگر** قصیده در مدح شاه طهماسب گفته و بواسطه گوی و چوگانی که هم بنام نامی آن بادشاه مزیل گردانیده صله وافی یافت **مولانا لطیفی** ولد مولانا کمانگر است بلطف طبع همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز فرح انگیز بر لوح بیان می نگاشت **مولانا طوفی** سراج پسر بود ما حصل اوقات صرف هوس کیمیا نمودی منظومانش در غایت همواریست **خواجه فانی** درویش دش خوش زندگانی بوده گاهی شعر می گفته **حقیری** بورع و تقوی موسوم بوده گاهی شوخیم می گفتی **فقیری** خیالات نیک داشته در اسالیب نظم طبیعتش موافق افتاده سهوی خط نسخ تعلیق خوب می نوشت و شعر همواری گفت **نظمی** در سلک ناظمان منتظم بختوری انتظام داشته **جعفری** در علم استخراج و رمل بخشی داشته گاهی شعر نیز می گفته **ظریفی** همه بر کسب پیله وری می گماشت و شعر می گفت **حشری** از شعرای شاه عباس ماضی است فتوحات شاهی بنظم آورده **شکیبی** ترک زاده بود در عهد شاه طهماسب بقزوین آمده مایلی در شعر و سیاق مهارت کامل داشت و در عهد شاه طهماسب مرزا احمد مقصدی خالصات فارس دست تطاول دراز کرده **مایلی** باطائفه رعایا بدرگاه آمد و قصیده متضمن اظهار ظلم بعرض رسانید شاه سی تومان صله از مرزا احمد ستانید و وجوهات رعایا مسترد فرمود ملهمی تبریزی شاعری برجسته بود و بنظر بازی اماده فریفتگی داشت حاکم تبریز از صحبتش بسیار محظوظ بوده اما چون در حضور او با ساده رویان شوخی میکرد ناچار هنگام مجلس پوست بر دوشش می کشیدند از زین مسخ شدن عاجز آمده بشیراز گریخت و از امام قلیخان حاکم فارس التفات یافت

حدادی آهنگر بود لهذا این تخلص گرفته والد وقوعی است که مذکور شد سخنش در تمامی محکمی بوده **صالح** در عهد شاهجهان بهند آمده بخدمت مقیم خان که از امرای بنگاله متعینه بنگاله بود بسر برده **صائب مرزا محمد علی نام** سلطان اصحاب فصاحت و برهان ارباب بلاغت بوده از ابتدای ایجاد سخن مثلش کم برخاسته در عهد شاه جهان بهند آمده بخدمت ظفرخان بن خواجه ابوالحسن ترتبتی صوبدار کشمیر رجوع نمود و باعزاز کلی بماند احوالش سمو عرض حضرت شاهی شده از روی بادشاه براحضارش بسیار رفت وی استدعای خطاب ملک الشعرای نمود چون کلیم ازان پیش بان لقب مستثنا شده بادشاه را تبدیل خطاب کلیم دشوار آمده فرمود تا ماورای ملک الشعرای هر خطابی که صائب گزیند کرم شود درین اثنا بعد هفت سال سفر بدرمرزا صائب آمده و بیرالعراق برد تا آخر عمر پیش سلاطین و امرای صفویه بکرم زیسته **عارف** از یاران مرزا صائب بوده عنایت بهره از فضیلت داشت در عهد شاه طهماسب مدتها شیخ الاسلام تبریز بوده **ساکت** تبریزی نامش مرزا امین بهند آمده در سلک نوکران عالمگیر بادشاه انتظام یافت و همراه شائسته خان در بنگاله بسر می برد ارفع شیخ عدنام **واحد بیگ** و **ایمان** ملامومن نام که صوفی مشرب و سیری بفقر بود **وافلاکی** که پیوسته بعشقبازی گذراندی **ومرزا باقر** قاضی زاده تبریزی **خروشی** حسن بیگ نام **وخازن** محمد امین نام ملقب باقا شیخ **ودرویش** کاهن که بوسعت مشرب موصوف بوده **وراغب** کلب حسین نام **وراضی** محمد رضا نام که دوبار بسیر هند آمده **ورفعتی** میرزا ابراهیم نام که بهند آمده **وشاکر** محمد قلی نام که بشیوه زرگری و نقاشی کسب معاش میکرد **ومیرزا طالب** و **ملا عصری** که در اصفهان بکسب زرگری گذراندی **وعنوان** محمد رضا نام **وعجزی** حسن بیگ نام **وقاسم خان** که از بخارای اعالی است و بهند هم آمده بود **وکاظما** که در کاشان نشو و نما یافته **وواحد** ملا رجب نام **ومیرزا مقیم** و **شال نفی** نام **ومبدع** و **مرزا محسن** و **مطیعا** که مردی تاجر بوده و بهند هم آمده **وناظم** صادق نام که هر یک روشن بیانان سخن پردازان خط ممتازند **قوسی** که در قامتش خمی شده بود و لهذا این تخلص گزیده **ومعلوم** محمد حسین نام که بهند هم آمده **ونظمی** که پاره طالبعلمی داشته **وناجی** که شاعر کم بود ایضاً بلبلان آن بوستانند **اردبیل** طولش قبل عرضش لح ۱ بکثرت درختان و آبهای روان و لطافت انسواق و نزاهت حمام ممتاز از بسیار شهر و مقام است **جبل سیلان** که از اعاظم جبل های جهانست برجهای گروهی اوراق برزبر کوه قله سوم بدژبهمن که بعضی بر زمین و رناش اعتبار کردند چون میان کیخسرو و فریبرز برادر کیکاوس جهت سلطنت نزاع افتاد بدان قرار دادند که هر که فتح و ژبهمن نماید بادشاهی یابد و چنانچه در شاهنامه مذکور فریبرز بالشکر و طوس رفته بعد هفت روز ناکام

برآمد و خسرو فتح نموده بادشاهی یافت فرمود تا اردبیل را عمارت کردند از ان زمان آباد است قریب صد پاره
ده توابع دارد در عجایب المخلوقات آورده که بر کوه سیلان چشمه ایست و یک مسین بران ساخته اند سطبری
و یک یک ارش مردمان چون گشت را آب دهند گرد بر گردوی رقص کنند تا بانگ رعد ازان برآید و در چوبهای
آب روان شود بعد سیری کشتها رئیس ولایت آید و گل سرخ بر سر آن نهد و بگوید تمام شد آب بایستد در معجم البلدان
آورده که در سال دویست و هفتاد و هشت در ولایت اردبیل شب چهاردهم ماه گرفت آخر شب روشن شد بامداد
دنیا تاریک بود تا وقت نماز دیگر پس باد سیاه برآمد تا دانکی از شب برفت پس زلزله برآمد شهر بگردید کس نماند که
صد هزار کس دفن کردند باز زلزله دیگر آمد صد و پنجاه هزار کس را از زیر گل برآوردند مضجع شیخ صفی الحق والدین مع اولادش
دران مکانست در زمان سلاطین صفویه هر که گناهی عظیم و خیانتی وخیم کرده التجا بدان حضرت بردی از باز خواست سلطانی
معفو گردیدی **شیخ صفی الحق والدین ابو الفتح اسحق** نسبتش بامام هفتم موسی کاظم ع بیست و یک پشت بر نهج موجب
میرسد شیخ صفی الحق والدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن
محمد الحافظ بن عوض بن فیروزشاه بن شرف ماه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن
محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم حمزة الامام الهمام موسی کاظم ع چون محبت الهی در و اثر کرده طلب مرشد
نمود و به بهانه ملاقات برادرش صلاح الدین رشید بشیراز رفت در خانقاه شیخ ابو اسحق ابو عبد الله خفیف
نزول فرمود هر چند برادرش خواست بخانه برد نپذیرفت دران بلده بصحبت شیخ سعدی و بسیاری از مقربان
بارگاه احدی رسیده آخر بقاعدی امیر عبد الله فارسی بخدمت شیخ زاهد گیلان رسیده آنجا مهمش بجای رسید که
در ماهی زیاده از یک کرت چیزی از ماکول و مشروب نچشیدی پس در اندک زمانی بمقامات علیه رسید و بفرمود
شیخ زاهد در اردبیل تلقین سالکان پرداخت تا حدی معتقد علیه شد که روزی امیر چوپان از انجناب پرسید که
مریدان شما بیشتر اند یا لشکریان ایران گفت در ایران تنها بر ابر یک اصحاب جلادت صد نفر از ارباب ارادت
بوده باشند در صفوت الصفا از پیر محمد داردری منقولست که در یکروز قریب بیست هزار کس بر دست
ایشان توبه کرده در سلک سائر مریدان دست انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نمازی بوده
نقلست که وقتی میفرمودند که مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کردند و قرب سی
سال عتبه آن قدوه اولیا خیر البریه مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال و مطاف طوائف مجد و جلال بوده در تاریخ
هفدهم ذی حجه نهصد و سی و پنج منصب ولایت عهد ارشاد عباد بولد ارشد خود صدر الملة والدین موسی بن شیخ

زاهد بوده متوجه جهان جاودان گردید شیخ صدرالدین موسی بعد والد بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گردیده سلاطین زمان مثل جانی بیگ خان و پسرش تردی بیگ خان و امیر تیمور کورکان بقدم نیاز از آنجناب تیمن و تبرک می جسته اند در صفوت الصفا مسطور است که در انروز که شیخ زاهد صبیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی درمی آورد در اثنای مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند فرمود که فرزندی از بی بی فاطمه بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخاستم چون شیخ صدرالدین رحلت میفرمود شیخ خواجه علی را قائم مقام کرد و شیخ خواجه علی در اواخر ایام زندگانی عازم حج شده شیخ ابراهیم را بر مسند ارشاد نشاند و باطائفه صوفیه قدم در راه نهاده بعد ادای حج در راه مریض شده رحلت فرمود شیخ ابراهیم منصب خلافت به پسر خود سلطان جنید داده درگذشت سلطان جنید چون بر صدر ارشاد برشد در اندک روزی از دحام خاص و عام بر سده اش چنان شد که مرزا جهانشاه فرمانروای عراقین و آذربایجان از زوال ملک خود متوهم گردیده حکم کرد که آنجناب توطن نفرماید سلطان جنید بجانب دیار بکر توجه فرموده ابونصر حاکم دیار بکر دختر خود خدیجه نام از دواجش داده بعد چند وقت طائفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت غزا جانب گرجستان حرکت نمود چون بولایت شروان آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بر وی گرفته مهم بجدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت صفویه را هنوز مهلتی بود آنجناب بدست سروانشاه افتاده بقتل رسید چون ازان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده امیرحسن بیگ بوده زده ویرا بر مسند خلافت نشاندند سلطان حیدر تاجی از سقراط قزلباشی که مشتمل بر دوازده ترک بوده برتارک می نهادند و هر که با رادت با او می پیوست از همان جنس افسر بار و سید او چون امیر حسن بیگ بر میرزا جهانشاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله حسن عقیدت که نسبت باین دودمان داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید و سلطان حیدر را از وی پسر عالی گهر حاصل شد از انجمله شاه اسمعیل ماضی است بسبب وصلت امیرحسن بیگ مواد جاهش برافزود و بر سنت والد مثوبات ارباب جهاد مطمح نظر میداشته تا در اواخر اوقات بجانب در بند شروان رایت برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آنزمان شروانشاه بود بمدد سلطان یعقوب والی آذربایجان در حرکت آمده بعد تلاقی فریقین در وقتی که شروانشاه بنابر عجز قصد گریز داشت قضا را بزخم تیر جان فرسا در گذشت پس ممالک شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و غیره مسخر ساخته در روز

دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین وتسعمائة درگذشته ذکر طبقه اولادش سابق مذکور شده **شیخ ابوذرعه** با شیخ عبدالله خفیف در راه حجاز تا مدینه همراه بوده در نفحات آمده که شیخ عبدالله وقتی عازم سفری بوده نزد ابوذرعه آمده ابوذرعه مقداری گوشت بخنه بوی گرفته آمده شیخ بخورده چون بسفر بیرون رفت در بیابان راه گم کردند و چهار روز گرسنه ماندند شیخ اصحاب را گفت طلب کنند شاید صیدی بیابند ناگاه سگی دیدند جلدی و تردو بسیار کرده ویرا گرفتند و بکشتند و بر مذهب امام مالک مستمر گردند سروی پیش شیخ افتاده بود هر کس نصیب خود بخورد شیخ در خوردن آن تفکر بسیار کرده تا شب بگذشت چون سحر شد سر آن سگ بسخن آمد و گفت این سزای آنکه گوشت بوی گرفته شیخ ابوذرعه بخورد شیخ برخاست و اصحاب را بیدار کرده گفت بیائید که پیش ابوذرعه رویم پس بشیراز بازگشت و ازوی عذری خواست آنگاه بسبزیرون آمد **مولانا حسین** از متقیان عتبه سلطان حیدر بوده و با شاه آنجناب جهت تحصیل علوم متوجه خراسان گردیده و پس در خطیره با فاده مشغول داشته تا فوت نمود گاهی بر دس صوفیه شعر میگفته **مولانا احمد** بعد کسب فضل و کمال در عتاب عالیات توقف نموده و از همه چیز درگذشته بعبادت پرداخته **خان میرزا** در اکثر علوم خصوص فقه قصب السبق از همکنان می ربوده گاهی شعر می گفت **رازی** شاعر نیکو طبیعت بوده چون همواره طبیت بر مزاجش استیلا داشته نرد مصاحبت با هر کسی می باخته و اشعار می گفته **مولانا یعقوب** با وفور فضیلت آداب سپاهیگری را نیک میدانسته و بچند زبان شعر می گفته **وارثی** شاعر مائل بوسطی بوده **فردی** هم شاعری بود **والهی** شاعر مرو فست **همت محمد زمان بیگ** نام از طبقه اتراکست **خلخال** اگرچه شهرتش چندان نیست اما دلاویزش در کمال آبادانی بمدودیه کوی چشمه ایست که آبش در تابستان یخ می بندد و بر طرف قماره که فراوان نساخوانند نیز چشمه ایست که در آبش بیضه می پزد و در یک فرسنگی خلخال کوهی است همچون دیواری دولیست گز ارتفاع که برفرازش بشکل محرجه کوهی تقریبا پانزده گز بیرون آمده و ازان محرجه لایزال قطرات فرو میریزد **مولانا شیخ احمد فنائی** نبیره شیخ ابوزید خلخال که وحید عصر بود مولانا احمد در خدمت علامه امیر غیاث الدین منصور و مولانا احمد ابیوردی و مولانا شمس الدین محمد خضری و مولانا کمال الدین حسین لاری کسب کمال نموده در انواع علوم درجه والا حاصل کرد پس در قزوین با فاده طلبه پرداخته تا در نهصد و هفتاد و هیچ درگذشت گاهی بجودت طبع شعر می گفت **مولانا فضل** برادر مولانا شیخ احمد بکمالات صوری و معنوی محلی بوده گاهی شعر می گفته **مولانا ملک سعید** در طالبعلمی تمام بوده خصوص در معقولات نصاب کامل حاصل داشته در اواخر در یکی از منزلات شیراز رحل اقامت افکند اما در آخر خبطی بر مزاجش مستولی شده ذوق شعر گفتن بیشتر داشته

امامی در سلک امالی منتظم و رشوگفتن و جمکردن و لوعی تمام داشته **مولانا حسین** از دانشمندان زمانست تصانیف مستحسنه مثل حاشیه بر تذهیب و حاشیه بر اثبات واجب پرداخته **اردوباد** از شهرهای نزه آذربایجان است سیب سلطانی انجامی شود و پیش از برآمدن سهیل اشعار مناسب بران نقش کرده میگذرانند چون سهیل برمی آید متن آن سپید مینماید و باقی سرخ می شود آنرا بر سم هدیه ببلاد میبرند از مردمش **مرزا کافی** منشی الممالک بوده همیشه توقیع افضالش بطوای سعادتمندی مزین خواجه **حاتم بیگ** عم زاده میرزا کافی در مبادی حال بوزارت یکتاش خان حاکم کرمان معوز بوده چون شاه عباس دفع او کرد استیفای ممالک محروسه باو سپرد و بعد عزلش میرزا لطفی بخلعت وزارت قد افراخت **مرزا صادق** برادر زاده میرزا کافی بلطف طبع و محاسن بزرگی آراسته بود و قریب ده سال احوال مائل بوسطی داشته پس ترقی کرده چون صلابت خان رایت وکالت مرتفع نظام شاه برافراخت بمناصب و اقطاع لایق ممتاز شده چندی افسر وکالت هم بر سر نهاده عنقریب معزول گشته در قضیه غریب کشی علف تیغ تلف شد مولانا ظهوری از مخصوصانش بود گاهی شوم هم گفتی **قاضی محمد** بلطف طبع و حدت ذهن مخصوص شعر رانیک می گفته **فکری** تتبع پاره از متداولات کرده از نیکو طبعان برآمد **میرزا ابراهیم** از مشاهیر آنجاست در عهد شاهجهان بهند آمده در سرکار جعفرخان بعلمی گذرانید و آخر همه را گذاشته فقیر شد شعر نیکو می گفت مراعنه طولش قریب ۸ عرضش نزدیک درهفت اقلیم نوشته که در مراغه چشمه ایست چون آبش اندک راهی جریان یابد سنگ شفاف انعقاد یافته آنرا مرمر خوانند بحسب وسعت فضا و لطافت کوه و صحرا بهاسوی رجحان دارد و در تمام ایران جهت رصد بستن جای بهتر از مراغه یافته نشد که خواجه نصیر چنانچه مذکور دران رصد بسته لطیف الدین زکی لطیف کیهان بوده اصلش از مراغه است اما مولد و منشاش کاشغر اشعار خوشی گفتی و داد زکاوادی **طمغاج** از بلاد ترک شهری بزرگ میان دو کوه واقع در عجایب البلدان آورده که درمیان دو کوه یکراه تنگ دارد که بضرورت ازان باید گذشت زنان و مردان آن ولایت در بدن موندارند و بهر صحبت زنان تازه بفکرت پیدا کنند و در انجا دو چشمه است یکی شیرین دیگر شور هر دو در یک عذیر جمع می شوند و از عذیر دو جوی آب روان میگردد و یکی شیرین دیگر شور **کرکان** در قدیم الایام گذرم آنجا بسیار بوده اند بلبناس حکیم بفر موده بادشاه انجا طلسمی ساخته بعد ازان آنجا کسی گذرم ندیده اگر خاک آنجا را کسی بجای دیگر نقل نماید و دیوار خانهایان بیالایند گذرم کرد آن نکرده و هر که آنخاک با خود داشته باشد اگر همه گذرم دست گیرد و هر زنیاید **غزنه** ولایت وسیع از اقلیم چهارم آب و هوای نیک دارد انجا عقبه ایست که یکجانب گرم و جانب دیگر هوای سرد آنجا مرض کتر باشد و مار و موذیات دیگر از حشرات و ران نباشد آنجا چشمه ایست که اگر کجاست دران

افتد برف و باران شود تا برون نکشد تا نیستد **مقالهٔ خامس مشتمل بر ذکر بلاد متعلقهٔ اقلیم خامس** که مرتبش
زهرست مبدا این اقلیم موضعیست که درازی روز چهارده ساعت و سه ربع باشد و مساحت مسطحش دویست و نود و نه
هزار و چهارصد و نود و شش فرسنگ ابتدا از جانب مشرق از بلاد ترکستان و ماوراء النهر بگذرد و آب جیحون را قطع
کرده بر شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه
و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس از بلاد اندلس گذشته بجزایر قیانوس منتهی شود طول این اقلیم تا جزایر خالدات
دو هزار و دویست و پنجاه و هیچ و عرض تا خط استوا یکصد و هشتاد و شش فرسنگ درین اقلیم دویست و پانزده شهر بزرگست
و دو هزار و هفتصد شهر خورد و سی کوه عظیم و سی رود بزرگ باشد **شروان** بیشتر نام شهری بوده حالا بالحاق چند
شهر نام ولایتیست از کنار آب کر تا دربند باب الابواب انوشروان بمصالحه با خاقان باب الابواب لنگ رخام
عمارت کرده در آهنین بران ترتیب داده جهی بجا فطت گماشته تا سد آمد شد لشکر همدیگر باشند و بعضی کتب اصل
شهر شروان را که از ابنیه انوشروان است و بقرب باب الابواب واقع از اقلیم ششم شمرده اند و باقی توابع او را
اقلیم پنجم چون الحال آنچه از شروان شهرت دارد باکو و شماخی و دارش و غیره است هر آئینه شروان را از اقلیم پنجم گرفته اند
باکو اشهر های شهور شروانست بر کنار رود در یای خزر واقع اطرافش قرب ده فرسنگ یک مثقال خاکش بهم
نرسد و گیاه و درخت در آنزمین نروید هرگاه دوگز حفر کنند بخاک سیاه برسد و بعضی جاهاش سنگ را بجای هیزم
بکار برند از مضافاتش غیلان است که قرب پانصد چاه دارد از جمله نفت سیاه و سفید حاصل شود و درین موضع
زمین است که هر جای آنرا جهت طبخ حفر نمایند و دیگ بران گذارند و بعد ساعتی یا کمتر طعامی پخته بحصول پیوندد سید **ذوالفقار**
از اعیان سادات شروان و افاضل زمان بود قصیده مصنوعه در مدح وزیر شروان گفت و هفت خروار
ابریشم صله یافت آخر بعراق شد و از سلطان خوارزمشاه رعایت یافته بنظم وقایع خوارزمشاهیان مامور گشت
عنقریب درگذشت **عبیدی** از دیار خود بسیر کابل آمده مراجعت نمود و از خان احمد گیلانی رعایت یافت
و در حسن و تتبع و تتمات بقزوین رفته درگذشت در شعر و خط نستعلیق و بازی شطرنج مهارت داشته **ارش**
از ابنیه انوشروان است در مجمع الغرایب نوشته که هر که آنجا بمیرد تا تکبیر نگویند جنازه اش روان نشود **قلعه**
گلستان از توابع آنجاست **شماخی** قصبهٔ شروان طولش فدل عرضش دو بامختصری نهایت آبادی دارد قرب
بیست هزار خروار ابریشم هر سال آنجا بیع و شرا می شود **قبیله** از ابنیه قباد بن فیروز ساسانیست آب و هوای
نیک دارد و از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و آبی دارد در حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گذارنده

وسوزنده است وچون قوی چندچراین پذیرد ودر مناقذ احجار فرورود بمقدار یک تیر پرتاب باز ظاهر شود ودر نهایت خنکی و گوارندگی شود **سلطان الشعرای** حسان العجم افضل الدین بدیل الخاقانی نام وی افضل الدین ابن علی الشروانیست هر قصیده که بحضرت بادشاه فرستادی هزار دینار صله آن بودی وتشریف وانعام آن فراخور یافتی مبدا سخنست طراز کلام وی خاص است بیش ازوی کسی برین روش نرفته مولوی جامی درنفحات می آورد که چندوی بشعر شهرت یافته اما درای طور شاعری ویرا طور دیگری بوده است که شعر وجنب آن کم باشد وی درحضرت **خاقان کبیر منوچهر** نسبتی قوی داشته واز جمله مخصوصان میزیسته چون سالی برین نسق بگذرانید ناگاه ذوق قرنش ازهم گسیخت بی رخصت شروانشاه اراده بیلقان نمود کماشتگان بادشاه ازسر راه گرفتندش بادشاه هفت ماه بقلعه شائران حبس کرد آخر بوسیله والده خاقان خلاص یافته عازم مکه گردید ودر آنسفر فتوحات کلی دید وبصحبت خضر دلبیاری ازمشایخ دین رسیده چنانچه درتحفة العراقین اظهار بعضی ازان نموده پس ازمعاودت درتبریز بشیوه عزلت اقامت اختیار نمود وهمت برکسب مثوبات اخروی گماشت تادر پانصد وهشتاد ودوسوی عالم بقاشتافت ودرسرخاب مدفون گردید خاقان کبیر منوچهر که خاقانی مدح وی بوده بکثرت فضیلت وهنر پروری ازجمیع بادشاهان شروان امتیاز داشت درنظام التواریخ آورده که ملوک شروان ازنسل بهرام چوبینه اند واو بچندپشت باردشیر بابکان میرسد اما درتاریخ جهان آراست که نسبت ایشان بانوشروان می پیوندد وابوالمظفر منوچهر بن کسران بن کاوس بن شهریار بن کرشاسف بن افریدون بن فرامرز بن سالار بن زید بن حون بن مرزبان بن هرمز بن انوشروان وبعد از منوچهر دوازده نفر از اولادوی درشروان حکومت نمودند **سلاطین شروان** بعد از **منوچهر** مذکور ولد **فرخ زاد پس کشتاسب** پس ملوک کشتابی بدو منسوب اند براو **فرامرز بن کشتاسب** پس ازوی **فرخزاد بن فرامرز** از عقب او **کیقباد** پس ولدش **کاوس** درهفصد وهشتاد وچهار درگذشته پس **هوشنگ** بن کاوس او درهفصد وشصت وچهار درگذشت هوشنگ ایالت **شیخ ابراهیم** بن سلطان محمد واین بامیر تیمور کورکان معاصر بوده ودر اکثر معارک همراهی کرده درهشصد وبیست وفات یافته **سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم** بعد پدر نشست بحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخست او نیز بروش پدر با امیر تیمور صادقت ورزیده درتبعیت کوشید لهذا از اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران درهشصد وسی ویک لشکر بشروان کشیده جمیع شهر وانات راتاراج نمود ودرهشصد وسی برادرانش کیقباد واسحق وهاشم بروی خروج کرده خفت فاحش رسانیدند وآخر بمحاضدت

میرزا شاهرخ شهر البنان مندفع گردانیده در ۸۶۷ و ۶۸ درگذشت پس **سرو انشاه** المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بر تخت نشست شروانشاه تاریخست در عهدش سلطان ابوسعید از خراسان بقصد آذربایجان آمده در قراباغ قشلاق نمود و مادام که شروانشاه طریق مصادقت می پیموده جنود خراسان از مرحوراک و علیق چهارپا مرفه الحال بودند چون بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب ویرانی و پریشانی آن لشکر گردید ملخص کلام انکه در سن ۸۶۸ و ۶۸ بدست شاه اسماعیل چنانچه گذشت کشته گردید **بهرام بیک** بن فرخ یسار متمکن شده در ۸۶۸ و ۶۸ و ۶۹ فوت نمود آنگاه **شیخ ابراهیم** مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در ۸۶۹ و ۷۰ و ۷۱ بملازمت شاه طهماسب صفوی آمده نوازش یافت در ۸۷۲ و ۷۳ فوت گردید پس **سلطان خلیل** بن شیخ شاه بعزت مصاهرت شاه طهماسب من حیث الاستقلال بامور ملک پرداخته در ۸۷۴ و ۷۵ و ۷۶ فوت نمود پس **شاهرخ** بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد فوت عم بحکومت نشسته در وقتی که شاه طهماسب فتح شروان عزم کرد بقدم مخالفت پیش آمده در ۸۷۷ و ۷۸ و ۷۹ بدست افتاد و آن سلسله منتهی گردید **افضح الدین فلکی** حمدالله مستوفی وی را استاد خاقانی میداند اما شیخ آذری در جواهر الاسرار آورده که خاقانی و فلکی هر دو شاگرد ابوالعلا گنجه بودند واز کلام خاقانی مفهوم است که شاگرد فلکی باشد بهر تقدیر شاعر استاد است و شعرش بمثابت مطبوع عموم عباد **عزالدین** شاعر مجز بیان سحر آفرین بوده باوجود فرط فصاحت فضیلت بسیار داشته **ابوطاهر** از نیکو طبعان در فضل و کمال قدوة همکنان بوده **سید حسن** واعظ باکثرت فضیلت خطوط را در غایت جودت تحریر می فرموده و بسخن نیک میرسید **مولانا مستی** از شعرای ابوالغازی سلطان **حسین عبیدی** مردی ظریف طبع پاکیزه اعتقاد بوده و با جودت طبع خط و شعر و شطرنج خوب میدانست منه زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من بدمکن انکار این کاری که افتی بر زبان من ۵ **امیر جلال الدین** وزیر امیر علی بادشاه و **مولانا کمال الدین مسعود** که در کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان بوده و حاشیه بر شرح حکمت عین نوشته و **مولانا پیر محمد** که باکثرت فضل سخاوت بسیار داشته و در خدمت اکبر بادشاه صاحب طبل و علم و خیل و حشم گردیده هر روز صد صحن طعام می کشیده و مکرر در یک روز با لصد است بخشیده از نیکان و سخن پردازان آن خطه اند بدرشروانی معاصر کاتبی بودی و بادی شاعرات در زیده ارران ولایت منحصر است در برابر موغان واقع در عجایب المخلوقات آمده که دران گیاهی است بر شکل آدمی که گیسو دارد

و حکما

وحکما آنرا داخل سمیات شمرند حدود ش تا ولایت ارمن و آذربائجان و بحر ارمن و خزر پیوسته صاحب مسالک وممالک شروان و انجا زرا نیز داخل آن شمرده در اران چند شهر ست مثل تفلیس و بیلقان و شابران و کنجه و برذع اما دار الملکش برذع بوده برذع طولش فج ا عرضش م ل از ابنیه اسکندر رومی است و قباد بن فیروز نیز مجدد آنرا عمارت کرده **شیخ عباس** که نام وی احمد بن محمد بن مروان الصوفی بود از آنشهر است **تفلیس** از شهرهای مشهور ارانست بانی آن نوشیروان بوده دران شهر چشمهای آب گرم بسیار ست وحمامی بر سر چشمه بنا یافته بغایت گرم احتیاج بآتش ندارد در عجائب المخلوقات آمده که یکی از ان چشمها را خاصیتی است که اگر ده بیضه در و اندازند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود کنجه شهری نزه و خط دلکشا است مردمش **ابو العلا** در روزگار شروانشاه کبیر جلال الدنیا والدین احسان سنوچهر ملک الشعرای شروان بوده و در فارسی و منشا شیوه استاد الشعرائی نوشتند حمد الله مستوفی در گزیده آورده که چون ابو العلا دختر خوانش نجاقان زاد فلکی را نیز هوای مصاهرت استاد در سر افتاده چون مطلبش صورت نیافت بر عزیمت سفر عراق مصمم گردید ابو العلا بیست هزار درم بوی فرستاد و گفت این بهای چندین کنیزک است که هر کدام بهتر از دختر ابو العلا تواند بود فلکی آنوجه گرفته عزیمت نمود چون درجه خاقانی عالی گردید بر لسق سابق بادی سلوک نکرده ابو العلا ازان خفت بجوش گفت **ابن خطیب معاصر** سلطان محمود غازی بوده و مناظرات وی با **مهستی** که معشوقه وی بود زبان زد جمهور ست آورند که این خطیب مهستی را پیش از خواست بمعاشقت دعوت نمود مهستی اجابت نکرده رباعی بدیهه بوی فرستاد بعد چند وقت ابن خطیب بمکر و حیل بنام دیگر خوانده مراد خود از و حاصل کرده مهستی بعضی در اینشا پوری میدانند اما اصح آنکه از کنجه بوده در لطف طبع و حسن معاشرت و سعت مشرب بخشی موفور داشته و شعر را خوب می گفته **بیلقان** طولش فج ل عرضش لط از ابنیه قباد بن فیروز بوده و قلعه در نهایت حصانت داشته هلاکو خان بران دست یافت و مردمش را هلاک ساخت عمرها آباد نگشت در صور الاقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره فرمود یکسر موی صورت فتح چهره ننمود چه جهت منجنیق سنگ یافته نمی شد با خواجه نصیر که همراه بود استشار نمود گفت تا درختان شهر را بصورت سنگ تراشیده درون او را از زیر پر ساخته بدرون قلعه افگندند و فتح نمودند در روضة الصفا است که صاحبقران بعد از اجابت از روم در صدد آبادانی بیلقان گردیده نظر بر لباس را اخراجنموده در حبیب السیر است که مرزا شاهرخ خواست که آن شهر را عمارت نماید بعضی مانع آمدند و وجوهات گفتند بر آئینه بجعفر جوئی اشارت فرموده که تا حال جاریست

و آبادانی بیلقان ازان بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز بقدر دیهی آبادانی دارد مجیر الدین از منشیان اتابکان آذربایجان بوده قزل ارسلان زیاده بر دیگران شفقت با و نموده پس از چند وقت از ملازمت استعفا خواسته سده سینه سلطان طغرل را ملازم گرفت و قزل ارسلان برغم وی اثیر الدین آختگی و جمال الدین شهری را ملازم ساخته ارباب عنایات بر وجنات احوال ایشان کشود مجیر از رشک قطعه بحضرت سلطان عرضکرده پس در آخر عمر بنابر التماس وی او را جهت تحصیل وجوه دیوانی باصفهان فرستادند و رهوای وکفایت و کاردانی با اکابر آن دیار نقشش ناگوار نشست باعانت سلطان متکی شده در صدد هجو ایشان افتاد شرف الدین شفروه بنابر اغوای مردم دیار بمعارضه اش رباعی گفت و بر سر آن جمال الدین عبد الرزاق هجوش کرد پس از قیل و قال بسیار روزی که مجیر بحمام میرفت روزه داد باش غلو آورده او را بقتل رسانیدند قتیل پیوست خربزه او را اهلاک کرده هزار تومان کبکی عوض خونبهای جواب کردند امیر خسرو در دیباچه عزت الکمال او را ترجیح بر خاقانی داده و اظهار کرده که خاقانی طرز سخن از و اخذ نموده خوارزم اسم ولایت است گویند یکی از ملوک باستان برجمعی غضب کرده فرمود تا در بقیه از آبادی نهایت دورشان را بگذارند آن جماعه را درین مرز گذاشتند نقد عافیت را غنیمت شمرده از انجماعه هر یکی عزیمانه رو بکاری آورد بعد چندگاه ملک از احوالشان یاد نمود و کسان تفحص فرستاد چون بدانمکان رسیدند دیدند که جهت خود خانها ساخته و هیزم بسیار جمع کرده اوقات بگوشت ماهی میگذرانند چون بزبان آنجماعت خوارزم نام گوشت ورزم نام همیه بوده بهر آئینه بخوارزم اشتهار یافته ملک رقت کرده بعد و آنجماعه چهار صد زن ترک فرستاد از ایشان توالد و تناسل ازحیز شمار بیرون آمد اهل خوارزم اکثر لشکری اند و از شجاعت بخشی تمام دارند چه مشهور است که وقتی سلطان محمود بن تکش شکست یافته بشهر در آمد صباحش هزار هزار سوار بوی همراه شده هوای خوارزم نوعی سرده است که اگر صباحیها از شهر بیرون روند بیم آن باشد که دست و پا بین ضایع کردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود در هر کس پاره زمینی را که خار شتر خاردران باشد مصرف کردد و بیرو تخار را قلم کرده شگافنموده تخم خربوزه دران شگاف گذارد خربزه در غایت شیرینی و پاکیزگی و تازگی حاصل آید و این نوع خربوزه احتیاج بآب ندارد در عجایب المخلوقات آمده که شجره ایست در حدود خوارزم که چون سوراخ دران کنند صمغی ازوی برآید مانند عسل که از بسیاری خوردن سستی بدن و بنیه حاصل شود و قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از ملک علمای دوران جمال الملة والدین صاعد بن محمد بن مصدق السعدی الاصیل الکاشغری که معروفست بجمال الدین ترکستانی روایتکرده که از وی استماع نمودم که از مختار نجم الدین خفش که از علمای خوارزم بود فرزندی تولد نمود

که سرش بطریق سر آدمی و بدنش مانند بدن مار بود یکدو ماه که حیات بود نزد ما آمد که شیر خورد می و بعد ازان خود را در برکه آبی که در حوالی خانه بود انداخته شناوری کردی و باز چون گرسنه شدی نزد ما آمدی و شیر خوردی آخر بفتوی علما مقتول شد از مضافات خوارزم یکی اورگنج کبریست که دار الملک بوده و الحال شهر خوارزم عبارت ازانست و دیگر اورگنج صغری که امرا جرجانیه خوانند جرجانیه طولش صه ۸ عرضش لو ۴۰ از امهات بلاد جیحون ست ابن مسعود روایت کرده که رسول فرمود شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم در حوالیش قنادیل نور آویخته از جبرئیل پرسیدم گفت این شهریست نزد جیحون که امت تو در انمقام خواهد کرد پرسیدم جیحون کدام است گفت نهریست در خراسان که هر کس در گرد آن بر فراش میرد روز قیامت شهید برخیزد در جبل آنجا غاریست که آب از بسقطش میچکد و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشد بقدر کفاف ایشان منقاطر گردد ایضاً بر آنش چشمه ایست و نزدیکش بیک تیر پرتاب غدیری و در رود درختی که هر سال چهار ماه غایب گردد یکی از ملوک فرمود تا درخت را ببسامیر و سلاسل استوار کردند چون ایام رسید همه را شکسته نا پدید شد غواصی را جهت تحقیق در قعرش فرستادند بعد از مدتی مراجعت کرد و گفت هزار گز در آب فرو رفتم بحقیقت درخت اطلاع نیافتم آخر در ایام مهود بر سم ستمر ظاهر شده و دیگر کات و دزغان و حینوق که مقام قدوة الاولیا شیخ نجم الدین کبری بوده دیگر هزار اسب هزار اسب شهریست در غایت محکمی طولش صه ۸ عا آب آموآنرا احاطه کرده یک راه پیش ندارد التمر خوارزمشاه عمر ها آنرا حصن حصین را من خود ساخته سلطان سنجر مخالفت و فرید و لشکر مغل پنج ماه محاصره نمودند دست یافت و در حبیب السیر آمده که لشکر مغول زیاده بر دو لیست هزار بودند چون فتح نمودند هر نفر یرا بیست و چهار کس حصه رسیده بود تا بقتل رسید حکایت از ابو العباس عیسی المروزی نقلست که من قصد دختر ابراهیم رحمت نام هزار اسپی شنیده بودم بانشهر رسیده زیارتش کردم نسل نیکو روی خوب خوی بود استفسار حال نمودم گفت من زن بخاری بودم در قتل عام هزار اسب شوهرم کشته شده جزع کردم و گفتم بار الها تو میدانی که شوهرم کاسب بوده و قوت هر روز سر انجام می نموده اکنون کشته شد رزق مرا که رساند درین اثنا بانگ نماز شنودم برخاسته نماز گذارده و تضرع کنان سر بسجده نهادم خوابم در ربود دیدم که در زمین در شتی ام افتان خیزان طی سنگلاخ می کنم و شوهر خود را میجویم ناگاه ندا شد که چه میجوئی گفتم شوهر خود را دست در از کرده گفت دست من بگیر و مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصرها دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی انگه کنده باشند مردم حلقها

بسته نشسته بودند و جانهای سبز در پوشیده و از سر ذوق حلهای نور زبانها کشیده و سفرها در پیش نهاده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم جمعی را دیدم که در آن قتل شهید شده بودند نزدیک ایشان رفته در روی هر یک میدیدم از شوق هر خود آوازی شنیدم که یا رحیمه دیدم با جماعه طعام میخوردند بعد ازان رو بمجلسیان کرده گفت عورت گرسنه را اگر رضا باشد قدری ازین طعام بهم اجازت دادند مرا پارچه ازان نان که در دست داشت دادند بود در غایت سفیدی و نرمی بطعم از عسل شیرین تر و بچربی از مسکه چرب تر آن نان بخوردم گفت برو تا در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و شراب و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را اسیر یافتم و ازان روز تا حال که سی سال گذشته مرا آب و نان حاجت نمیست از بوی طعام آزرده می شوم **تمثیل** در تاریخ گزیده از مولانا جمال الدین ترک که عالمی مقبول القول بود نقل می کنند که در سال وفات سلطان محمد خوارزمشاه از شهر سیکی مردی فرا ابها در نام بجنگ نگار شهید شده بعد مدتی ناگاه از گوشه خانه که فرزندان او در انجا بودند آوازی آمد که منم فرا ابها در مرا در فلان روز در فلانجا شهید کردند و مرا اینجا حالی خوش است و با هفتاد هزار در روح باستقبال روح که درین دو سه روز خواهد مرد آماده ام چون خاطر متعلق بشما بود آمدم تا بنگرم که حال شما چیست اکنون باید که اهل شهر را بگوئید که آفت و بلای عظیم متوجه این شهر است برای دفع آن بلا صدقه بدهید اهل فرا ابها در فی الحال متوجه آنکوشده بنیاد سنگا فتن کردند هیچکس را انجا نیافتند ناگاه از گوشه دیگر همان آواز آمد مردمش گفتند که اهل این شهر از ما باد رنخواهند کرد گفت با ایشان بگوئید که در میان سیدان چوبی نصب کنند که من از انجا با ایشان حکایت کنم چون این خبر بمردم شهر رسید در میان مجتمع گشتند از چوبی که در انجا نصب کردند آوازی برآمد که تصدق کنید و این دعا بخوانید که اللهم کفنی علمک عن المقال وکفنی کریک عن السوال و تا سه روز آن آواز را از ان موضع مختلفه شنیدند **قدوة الاولیا شیخ نجم الدین کبری** کنیتش ابو الجناب و نام احمد بن عمر کبری ازان جهت لقب یافته که در آوان جوانی بمباحثه بر همه کس غالب آمدی و دلی تراش هم لقب داشته هم از آنکه بر هر که در غلیات وجد نظر افتادی دل شدی روزی با زرگانی بسبیل تفرج بخانقاه در حالت حالتش در آمد بمرتبه ولایت رسید و اجازت ارشاد گرفته بمقام خود رفت روزی در هوای باز صوه راه نبال کرده ناگاه نظر شیخ بر صوه افتاد برگشته باز را گرفته پیش شیخ افتاد روزی سخن از اصحاب کهف میرفت یکی از مریدان بخاطر آورد که آیا اکنون کسی باشد که صحبت وی در سگ اثر کند شیخ دریافته بدر خانقاه شد ناگاه سگی بگذشت نظرش بوی افتاده بایستاد و دم جنبانیدن گرفت پس بخود شد و از شهر بگردانید و بگورستان رفته سر بر زمین می مالید هر جا میرفت دمی آمد از عقب او سگان

دیگر متالعش بودند و در گردوی حلقه زنندی و دست پیش دست نهادندی عاقبت در نزدیکی بمرو شیخ فرمود تا
ویرا دفن کردند و بر قبرش عمارتی ساختند نقلست که در خواب از حضرت رسول ص التماس کنیت کرده ابو النجاب
امر شد اول حال در همدان رفته اجازت حدیث حاصل کرد و در اسکندریه از محدثی هم اجازت یافت حین معاودت
بخوارستان وارد شده شیخ اسماعیل قصریرا ملازمت نمود و وی بخدمت شیخ عمادش فرستاده چون در علم ظاهر
کامل بود شبی بخاطر گذرانید که علم من زیاده از علم شیخ است از وجه حاصل شود صباحش شیخ عماد فرمود بمصر رود که این
همتی را روز بهان از سر تو بسیلی برارد بمصر رفته شیخ را دید که آب اندک وضوی میسازد از وی نقلست که مرا در
خاطر گذشت که آیا شیخ روز بهان نمیداند که از اینقدر آب وضو جائز نیست چون وضو ساخته دست بر روی من افشاند از خود رفتم چون
قیامت قائم شده و دوزخ نمایانست مردمانرا گرفته بآتش می اندازند و در ان مابین پشته ایست و شخصی بر سر
آن پشته نشسته هر که میگوید من تعلق بوی دارم رهائی کنند من نیز بگفتم که مرا رها کردند بر پشته بالا رفتم و دیدم شیخ روز
بهانست در پایش افتادم و عذر خواستم سیلی سخت بر قفای من زد چنانچه از شدت آن بر و در افتادم در ان افتادن
از غیب باز آمدم شیخ سلام نماز داده بود در پایش افتادم در شهادت نیز سیلی بر قفای من زد و فرمود اهل
حق را انکار مکن بعد از ان امر کرد که باز گردد و بخدمت شیخ عماد رود و مکتوبی نوشت که هر چند مس داری بفریست
تا زر کرده بفرستیم پس بخدمت شیخ آمده مدتی بودم چون سلوک تمام کردم رخصت خوارزم فرمود نقلست که چون
کفار تتار اراده خوارزم نمودند شیخ بعضی اصحاب مثل سعد الدین الحموی و رضی الدین علی لالای غزنوی را طلب فرمود
و گفت برخیزید و بلاد خود روید که آتشی از جانب مشرق برافروخته اند که تا نزدیک مغرب خواهد سوخت و
این فتنه ایست که در این امت مثل آن نشده اصحاب عرض کردند که شیخ ما با ما موافقت فرماید فرمود مرا اذن نیست
چون لشکر بکنار شهر آمد شیخ خرقه در پوشید و میانرا محکم بر بست و بغل خود از هر دو جانب پر سنگ کرد و نیزه در دست
گرفته بر دن آمد و سنگ در ایشان انداختن گرفت کفار و یرا تیر باران کردند تا بزخم تیر از جهان رفت گویند در وقت
شهادت پرچم کافر یرا گرفته بود و بعد از شهادت خلاص نتوانستند کرد آخر پرچم را بریدند این قضیه در ثمان عشر و
ستمائة واقع شد شیخ مجد الدین بغدادی و سعد الدین حموی و کمال جندی و رضی الدین علی لالای و سیف الدین باخرزی
و نجم الدین رازی و جمال الدین کیل و مولانا بهاء الدین ولد از تربیت یافتگان شیخ اند در گزیده مسطور است که
لشکر تاتار چون بحوالی خوارزم رسیدند کس نزد یک شیخ فرستادند که تو از میان اینجماعت برای مباد آسیبت رسد
جواب داد که هفتاد سال در زمان خوشی با ایشان بودم الحال در وقت ناخوشی چگونه گذارم که از مروت دور است

همدران کتاب مذکور است که قبر شیخ ناپید است احیانا در غلبات رباعی چند بر زبانش جاری می شد صفه صافی شده یکشبی عزیزان گریان * برخیز بحضرت خداوند جهان * اشکی بده آلوده گنجی بگیر * آهسته بزن آهی دلکی بگیر * شیخ مجد الدین بغدادی کنیتش ابو سعید و نامش مجد الدین شرف بن المؤید است بعضی گفتند اصل وی از بغداد است و سلطان محمد خوارزم شاه از خلیفه پدر و یرا که طبیبی حاذق بود التماس نموده و برخود و یرا از بغداد ک خوارزم میدانند شق ثانی اقرب بوقوع است محمد عوفی در تذکره آورده که مجد الدین نخست خدمت ملوک کردی و در حضرت خوارزمشاه قربت تمام داشتی ناگاه بطلب حق همه را هشته خدمت شیخ نجم الدین را لازم گرفت ریاضتهای شگرف کشیده بعد پانزده سال شیخ الشیوخ خوارزم گردید و با آنکه پانصد هزار دینار وقف صوفیه کرده بود در سالی خرج مائده خانقاهش دویست دینار زر سرخ بوده در نفحات مسطور است که روزی شیخ مجد الدین با جمعی نشسته بود سکری بر و غالب شد گفت مابیضه بط بودیم بر کنار دریا نجم الدین مرغی بود بال تربیت بسر ما فرود آورده تا از بیضه برون آمدیم ماچون بچه بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ بر کنار دریا بماند شیخ بنور کرامت آنرا دریافت بر زبان آورد که مجد الدین در دریا میرود شیخ مجد الدین آنرا شنیده ترسید پیش شیخ سعد الدین تضرع نمود شیخ راچون وقت خوش بینی مرا خبر کن وی در وقت سماع و حالت مجد الدین را خبر کرد پای بر هنه طشتی پر آتش بر سر آمده بجای کفش بالستاد شیخ دیده گفت چون بطریق درویشان عذر میخواهی ایمان و دین بسلامت بردی اما سرت برود و در دریا بمیری و مانیز در سر تو شویم و سرهای سرداران و ملک خوارزم در سر تو شود و عالم خراب گردد باندک فرصتی سخن شیخ بظهور آمد گویند شیخ مجد الدین هر جمعه مجلس وعظ نهادی ما در سلطان محمد گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی در حین مستی بسلطان رسانیدند که ما در تو بمذهب حنیفه در نکاح شیخ آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته حکم کرد تا شیخ را بدجله انداختند چون خبر بشیخ نجم الدین رسانیدند متغیر شده سر بسجده نهاد و بعد از زمانی سر بر آورده گفت از حضرت درخواستم تا بخونبهای فرزندم ملک از سلطان بازستانند سلطان چون ازان خبر یافت پشیمان شده پیاده بحضرت شیخ آمد و سر برهنه ساخته در صف نعال بالستاد و طشتی پر زر کرده و شمشیر و کفن بر سر آن نهاده گفت اگر قصاص می فرمائید اینک شمشیر و اگر دیت می ستانید اینک زر شیخ در جواب فرمود که دیت فرزندم چوله ملک تست و سر تو بر دو در سر بسی خلق و سر مانیز در سر او شود سلطان نومید شده بازگشت و عنقریب چنگیز خان خروج کرد و رفت آنچه رفت شهادت شیخ مجد الدین بقولی در سبع و بقولی در سبعین و ستمائه این رباعی پیش از شهادت فرموده منم در بحر محیط غوطه خواهم کردن * یا غرق شدن یا گهری آوردن * کاری بخاطر است خواهم کردن *

یاسرخ کنم ردی زتو یا کردن یه **شیخ علاء الدین** از امام یافعی در نفحات است که وی دوازده روز بیک وضو نماز گذارده و پانزده سال پهلو بر زمین ننهاده همیشه روزه داشتی و بعد چند روز باندک جو شانیده افطار کردی **نصیر الدین محمود** در فنون عقلی و نقلی مخصوص در فقه شافعی متبحر بوده و بدانستن فن استیفا و سیاقت مباهی و مفتخر زیسته پیوسته برعایت اهل فضل و کمال اقدام می نموده قاضی عمر بن سهلان ساوجی مصاحبتی را در علم حکمت و منطق بنام او تصنیف نموده در جامع التواریخ مسطور که نصیر الدین در اوائل حال بامر اشراف مطبخ و اصطبل سلطان سنجری پرداخت و بتدریج در وزارت یافت و بواسطه مشرب طالبعلمانه مهام وزارت را تمشی نتوانست ساخت پس مشرف جمع و خرج ممالک گردید در خلال احوال میان او و جوهر خادم غبار نفار برخاست آخر جوهر مزاج شاه برگردانیده بموجبات چندی با پسرش شمس الدین علی بحبس زندان گرفتار گردانید **صاحب محمود بلواج** در زمان دولت اوکتای قاآن و کیوکخان و منکوقاآن در ولایت ماوراء النهر و ترکستان اسم حکومت داشت چون الغو نپره چغتای خان بران مملکت استیلا یافت وزارت بوی تفویض نمود و بعد الغو برافغان رایت ایالت برافراشته بدستور معهود دیرا ماند در سن ست وستین وستمائة برافغان دیرا برسالت نزد آباقاخان ارسال داشت تا بجهت اظهار مخالفت کرده ضمناً تحقیق کیفیت لشکر نماید او در وقت رفتن جهت خرج و اسپ صبار قنار گذاشته بود چون بمقصد نزدیک رسیده خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باتفاق امراء و نوئینان برسم استقبال استعجال نموده خواجه جهت آنکه مرکب مرکبی در زیر ران داشت در حین ملاقات وظائف آن نیت را بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیگ همچنان سواره او را در کنار کشیده بسبیل استخفاف گفت صاحب دیوان تو ئی خواجه که هر حال خود را بمرتبه آصف برخیامی پنداشت از اینمعنی بغایت آزرده گشت و بمصلحت وقت دم درکشید چون مسعود بیگ بمجلس اباقاخان در آمد منظور نظر عنایت گشته بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب ادای رسالت بجای آورده بر بنای آنکه مهم او مبنی بر حیله و دستان بود بعد روزی چند اثر بدگمانی در خود مشاهده نموده در حضت طلب رخصت کرد و اباقاخان شرف اجابت بخشیده مسعود بیگ بی توقف و مهال بر تکاور برق رفتار سوار گشته در عرض چهار روز بکنار جیحون رسیده چون ابر و باد آن آب گذشته بخدمت برافغان پیوست و هر چه مشاهده نموده بود معروض داشت برافغان خیال فتح عراق و خراسان را در خاطر قرار داده خواست که جهت محتاج لشکر و عزم دریای سفر سمرقند و بخارا را غارت کند مسعود بیگ گفت ولایت خود را بتصور تسخیر مملکت موهوم تاراج کردن از خرد دور است که اگر مفسدی بدیده چشم زخمی رسد باری آنقدر باشد که رعایا بر ترتیب نزول قادر باشند در غضب شده فرمود تا سفت چوبش زدند لیکن از ان عزیمت منتفع گشت بعد از آنکه میان برافغان و اباقاخان محاربه شد و براق شکست یافت

مسعود بیگ از در رد گردانده نزد قتیبه خان رفت و بالاخره بر افغان نیز نزد قتیبه خان رفته کشته گشت
آنگاه میان قتیبه خان و اولاد براقخان نزاع خواست بدان سبب ولایت ماوراء النهر خراب گشته خواجه شمس الدین صاحب
دیوان بنا بر غباری که از مسعود بیگ داشت بادشاه را بر آن آورد که جمعی سپاه را بماوراء النهر فرستند آقا بیگ نامی
با فرادان لشکر از آب آمویه گذشته آتش بیداد بخطه بخارا بر افروخت و مدرسه مسعود بیگ را که معظم ترین بقاع
بخارا بوده با کتب نفیسه بسوخت در این کرت حزابی آن ولایت بمرتبه رسید که مدت هفت سال کسی دیار نبوده آنگاه
قتیبه خان مسعود بیگ را باینجا فرستاد تا در تعمیر بلده سعی نماید او بکفایت و درایت رعایای متفرق را جمع
آورده استمالت داد بار دیگر بخارا مجمع اشراف و منزل علما گشت **افتخار الافاضل ابو القاسم محمود بن عمر جار الله**
الزمخشری زمخشری دیهی است از اعمال خوارزم و رجوانی بتحصیل فضائل نفسانی نموده بزیارت بیت الله شده
عمرها آنجا کسب کمال نموده و اکمل زمان گردید از انجهت که در مکه مجاور گشت جار الله لقب یافت پس از تحصیل آغاز
درس کرده تصانیف عالی پرداخت مثل کتاب مفصل در نحو و اساس البلاغت در لغت و ربیع الابرار و فصوص
الاخبار و الرائض در علم فرائض و روش المسائل در علم فقه و شرح ابیات سیبویه و مستقصی در امثال عرب و هم العربیه
و سوائر الاسلام و دیوان المثل و شقائق النعمان و القسطاس در عروض و معجم الحدود و منهاج در اصول و مقدمة
الادب و دیوان الرسایل و دیوان الشعر و غیر ذلک و کشاف که عمده تصانیف اوست در مکه بنام یکی از سلاطین آنجا
نوشته گویند سابق از و در تفسیر آنچنان تصنیف نشده بود و چون از حجاز معاودت نمود ببغداد آمد اهل بغداد را
دید که بعیان استخفاف میورزند و در عربیت ناقص می شمارند روزی در مجلسی که جمعی از فضلای عرب حاضر بودند
زبان برگشوده عجمیان را ستود بعد ازان گفت من کمترین الیشانم دعوی میکنم که در تمام عرب کسی عربیت برابر
من نمیداند اگر کسی را در خاطر خدشه است اینک حاضرم هیچ کس را مجال نطق نماند و در بحث صرفه ندیدند و لاجرم
سبع وستین و اربعمائة بموضع زمخشر فوتش ثمان و ثلثین و خمسمائة هم در زمخشر او مذهب اعتزال داشت و آنمذهب
آشکارا می ورزید چنانچه در خطبه کشاف الحمد لله الذی خلق القرآن نوشت گفتندش این نقصی است کتب ترا و مردم
جهت همین رغبت ننمایند بجای خلق القرآن و جعل القرآن نوشت و جعل و خلق نزد ایشان یکی ست و اینک بعضی
نسخ انزل القرآن نوشتند لقرف دیگر آنست گویند وی بکپای نداشته و باعانت عصا شی میکرد و وقتی قفجه اصفهانی
از وی باعث قطع پرسید گفت در ایام کودکی گربه ئی در پای او رسنی بسته بودم و گربه شک از من پریده
بسوراخی رفت و من رسن را بخود کشیدم پای او جدا گشت مادرم را دشنام آمد گفت پای تو بریده باد چون

لبن نشود نمار رسید دم وجهت طلب علم سوی حجاز میرفتم در راه مرکب من رسیده از اسپ بر زمین افتادم و پای من
شکسته شد چنانچه بغیر از بریدن علاجی نبود ابو الفتح ناصر بن المکارم مطرزی در فقه و نحو و لغت و شعر معرفتی
تمام داشت و در اعتزال داعی خلق بوده در سن عشر و ستمائة بخوارزم وفات یافت گویند شعر او در مرثیه او زیاده بر
سیصد قصیده گفتند و اهل خوارزم او را خلیفه زمخشری میخواندند شرح مقامات حریری و کتاب المغرب در لغت و
کتاب ازهری از مصنفات اوست ابو بکر محمد بن عباس خواهرزاده ابو جعفر محمد بن جریر الطبریست پدرش
خوارزمی و مادرش طبرستانی بوده بعراق برای دیدن صاحب عباد رفته بدروازه اش رسیده یکی از بواب را گفت
بصاحب عرض نمائی که شاعری از راه دور بملازمت آمده حاجب چون آنها کرد صاحب فرمود شرط نموده ام که هر که
هزار بیت از عرب یاد داشته باشد با وصحبت کنم ابو بکر شنیده گفت که هزار بیت از شعر مردان میخواهد یا ابیات زنان
صاحب عباد از قیاس دانست که ابو بکر خوارزمی است او را طلبیده تفقدات بسیار نمود گویند صد هزار بیت در ذکر
داشته فوتش سیصد و شصت و سه امام الدین مذکری شیرین سخن بوده خواجه ابو الوفا از کبار اولیاست و علوم
ظاهری و باطنی بخشی تمام داشته مردم خوارزم بسیار معتقدش بودند و از غایت صفات ملکی پرفرشته اش می گفته اند
در تصوف تصنیفات نیکو دارد و از علوم عربیه نیز باخبر بوده فوتش در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائة شعر هم
بلطافت گفتی مولانا حسین از مریدان خواجه ابو الوفاست مقصد اقصی تصنیف اوست شرحی بر قصیده
برده نوشته که پسند جمله فضلا گشته بنا بر تتبع مرشد گاهی بنظم متوجه شدی پهلوان محمد بوریا در سلک اولیا انتظام
داشته بنا بر ستر احوال بشیوه کشتی گری اشتغال مینمود صاحب مجالس العشاق بعضی سخنانش نوشته از تصنیفاتش
کنز الحقائق است حسامی قراکولی اصلش از خوارزم است اما در قراکول بخارا نشو و نما تمام یافته زلالی در هرات
با مرسه که درویشی اشتغال می نمود و شعری گفته گویند سلسله زلالی بکا ملقب بوده عزیزی تاریخ تولدش کا و ذکر
خوارزم یافته قونیه شهریست بزرگست قلیج ارسلان در انجا قلعه از سنگ تراشیده ساخته اند که خرابی یافت علاء الدین
کیقباد سلجوقی فرمود تا عمق خندق را به بیست گز رسانیده از قعر خندق باروی سنگی برآورند ارتفاعش سی گز و دورش
زیاده از هزار کام ارکان دولت عمارات بلند و ایوان بنا کردند دوازده دروازه شد بر فراز هر دروازه کوشکی
عالی هوایش مائل باعتدال ارتفاعش بسیار باغ و بستان در و فراوان انگور و زردآلویش در غایت شیرینی مولانا
جلال الدین رومی در ان دیار آسوده است مزارع و بساتین دلی آنچه بجانب کوه واقع الی حال معمور و آنچه
بطرف صحرا بود در و بخرابی نهاده ماوراء النهر ولایتی است در غایت معموری چون جانب غربی او جیحون است

و جانب شرقی او سیحون و این ولایت ورا و راء النهر هر یک نهر موسوم باین اسم گشته شرقیش و غانه کاشغر غربیش خوارزم شمالیش تاشکند جنوبیش بلخ و عجایب البلدان آمده که بدریای جیحون از ارض ما وراء النهر گویند و بر ان دو وجه که مهر کان برک آن فرو ریزد و روزی بر زمین بوده بعد ازان بقدرت الله مرغی شده طیران نماید دار الملک ما وراء النهر سمرقند ست لهذا ابتدا از و مینماید **سمرقند** طولش صط عرضش لط از بلاد معظم تور انست در آثار البلاد آمده که اول آنشهر را کیکاوس بن کیقباد نهاد و پس ازان سکندر سوری محکم بران ساخته در صدد عموری آن خطه گردیده در روضة الصفا است که در زمان سابق سمرقند قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بوده و بمرور منهدم گشته چون کرشاسب آنجا رسید گنجی یافته فرمود تا ازان گنج آن قلعه را ساختند پس ازان گشتاسب بن لهراسب بار دیگر آن قلعه را آباد ان ساخته و دیواری در میان ولایت ما وراء النهر و ترکستان کشیده و چون نوبت بسکندر رومی رسیده در وسعت آن افزوده تا شمر نام ملکی از تبع یمن آنشهر را ویران کرده اثری نگذاشت پس بشر کند اشتهار یافته عرب معرب ساخته سمرقند گفتند و برخی گویند که چون ابوکریب شمر بن افریقش بن ابرهه بجانب مشرق نهضت نمود بتخریب بلده سغد که در انوقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در برابر آن شهر دیگر احداث نمود ترکان آنشهر را شم کند گفتندی یعنی ده شمر چه کند بزبان ترک نام ده است بمرور ایام سمرقند گردید در حبیب السیر آمده که در زمان ولید بن عبد الملک قتیبة بن مسلم الباهلی از جانب حجاج سمرقند را محاصره کرده و بعد از پنج ماه عوزکن حاکم آنجا طالب صلح شده قبول نمود که هر سال دو بار هزار هزار درم و سه هزار برده ارسال نماید قتیبه بعد مصالحه بسمرقند در آمده مسجدی ساخت و هر بیتی که یافت در آتش انداخت اما در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند در زمان خلیفه ثالث مسلمان شده اند و از تابعین قثم بن عباس بر آنولایت دست یافته و بعضی قثم را داخل صحابه شمرده اند قبرش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین بمزار شاه شهرت دارد و در زمان صاحبقران نوعی آبادی یافت که بر جمیع بلاد اعظم ایران و توران رجحان پذیرفت بعد ازان الغ بیگ کورکان در آبادی آن باقصی غایت کوشیده در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی منیع بنا فرمود در ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج کورکانی ازان بحصول پیوسته و الحال تقاویم را ازان استخراج مینمایند چه قبل ازین زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که ابتدا البطلیموس حکیم در صدد رصدبستن شده و پس در هند بزمان راجه بکرماجیت در آوین و دنار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندوان آن زمیست و در زمان اسلام اول رصدی که بسته شده در عهد مامون عباسی بوده و زیج مامونی ازان

نوشته آمده و بعد ازان تا زمان هلاکو دیگر رصدی نبسته بود در خاتمه روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جائی است که آنرا دشت قطوران خوانند روز قیامت هفتاد هزار شهید ازانجا برخیزد که هر شهیدی هفتاد هزار کس را شفاعت کند چون وران همیشه کفار می بودند حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه می بود تا سلطان سنجر را با کفار قراختائی در آنموضع محاربه دست داده خلق کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آنمکان شهید شدند **ابو القاسم بن سماش** از بزرگان وقت خود بود یکی از وی پرسید که ادب چیست گفت انکه خود را بشناسی **ابو القاسم الحکیم** در سوالات و عیب نفس و آفات اعمال سخنان نیک از و بسیار است معتقد ابو بکر وراق بوده تا غایتی که گفته اگر پس از مصطفی صلعم پیغمبری بودی ابو بکر وراق بودی **ماشمی سفیدی** از مریدان ابو بکر وراق بوده گوید که با شیخ در راهی میرفتم بر یکسوی ردای او حرف خا دیدم و دیگر سو حرف میم یکی پرسید گفت ازانجهت نوشته ام که هرگاه خاییم اخلاص بخاطرم گذرد و هرگاه میم مروتم یاد آید از خواجه عبد الله انصاری نقلست که اخلاص آن بود که در معاملت با هیچ کس دیگر نه بینی و با خلق مروت برای آن باشد که ناگوار نباشی **حافظ ابی عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی** از کمل فضلا است و در علم حدیث مرتبه داشت که در پانزده حدیث میان او و حضرت صم زیاده از سه کس واسطه نبوده و صحیح دارمی داخل صحاح است در سن احدی و ثمانین و مائة بوجود آمده و در خمسین و مائتین و سمرقند در گذشته **شیخ ابو منصور ماتریدی** از ائمه کلام است و فرقه اندیکی ماتریدی و دیگر اشعریه ماتریدیه بشیخ ابو منصور منسوبند و ماتریدی محله ایست از محلهای سمرقند **فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی** از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجائب ایام اگرچه اکمه بوده اما خاطرش غیرت خورشید و مه بوده اگرچه بصر نداشته اما بصیرت داشته تولدی از رودک سمرقند است از مادر نابینا زائیده و در هشت سالگی قرآن اتمام حفظ نموده بعد ازان بشعر رغبت کرد و بلوای آن بخوبترین وجهی بر انداخت و در اندک مقتضای آوازی خوش داده بود در آخر بمطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش بکمال رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشش مخصوص گردانید شروق اندوخت که دویست غلام نوخریدش بوده چهارصد شتر در زیر بنه او میرفته اگر در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند مثل حنظله بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابو سلیک گرگانی بر خاستندی اما چون نوبت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت قدوة الشعرای آنرود و مان رودکی بود او اول کسیست از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده در ترجمه یمینی مذکور که اشعار وی بهزار هزار رسیده و بمبیت رسیده بود در بعض نسخ آمده که اشعاری

صد و فزون بوده از شعرای عهد آل سامان عدل پرور فضل گستر بودند همواره نام نیک را خریداری میکردند ملک
الشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بوده و اکثری از اهل تواریخ برین اند نه نفر بوده و مدت ملکشان
صد و سال و شش ماه چون شمه ازان در طبقهٔ سلاطین میان مجلد اول مذکور اینجا باین دو بیت اکتفا رفته ۵
نه تن بودند زال سامان مذکور همه کشته بمارت خراسان مشهور همه اسمعیل و احمدی و نصری همه دو نوح دو عبد الملک
دو منصور همه و بعضی که ده نفر شمرند ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را که بمنتصر اشتهار داشته داخل بادشاهان نمیکنند
آورده اند که چون ایلک خان از کاشغر آمده بر عبد الملک مسلط گشت منتصر برادر دیرا گرفته مقید ساخت و او از
حبس گریخته چند سال در اطراف ماوراء النهر و خراسان تک و پو کرده سه کره با ایلک خان جنگ نموده یک مرتبه
مظفر گشت اما آخر بدست این نهج اعرابی که از جانب سلطان محمود بود بقتل رسید ازان دودمان کسی که شعر گفته دیی بوده
آورده اند که او همیشه بر بالای اسپ بسر می برده و پیوسته بازه می خوابیده **ظهیر الدین الکتاب محمد بن علی الکاتب**
سوار مرکب بلاغت بوده از مولفاتش سندباد نامه است و اعراض السیاست و سمع الظهیر در نظم خوش دستگاه بود
ملک الکلام عمر بن محمد الغزالی الجرنابادی مذکری نام آدرست از سمرقند بنجارا آمده و در بلخ سکونت نموده
و در انجا دولتها دیدگاهی بشوق توجه فرمودی ابو سعید احمد بن محمد المنشوری در زمان سلطان یمین الدوله لوای
فصاحت می افراشته شاعری بنامش نیک توشیح داشت **سعید الشعراء استاد ابو محمد الرشیدی** رشید
قوم و استاد سخنست با مسعود سعد سلمان مکاتبات و مشاعرات داشت و رجهار مقاله آمده که دی در خدمت
سلطان ابراهیم خاقان عظیم محترم بوده عمق در آنحضرت ملک الشعرا بوده و بالفرورت شعرای آل خاقان مثل
لولوی و کلامی و نجیبی و سپهری و جوهری و سعدی و علی شطرنجی و علی تائیدی و یحیی فرغانی و نثاری ساعرچی تمام
خدمت دی مینمودند رشید بسر خود بوده و توجه بادشاه رخیل و خدم بر خود دیده سید الشعر القب یافته
از مولفاتش یکی زینت نام است که در علم شعر آنرا بزینت عبارت فصیح آراسته **نظام الدین احمد بن علی**
العروضی در مثنوی از متقدمان صنعت است و چند تالیف دران پرداخته مجمع النوادر و رجهار مقاله در نثر از
مصنفات اوست نور الدین محمد عوفی در تذکره خود و یرا در سلک شعرای سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی نوشته
اما در رجهار مقاله خود را از منتسبان لوک غور شمرده چنانچه در جای می آرد که بنده مخلص احمد بن علی النظامی چهل
و پنج سال است که در خدمت این خاندان به بندگی موسوم است و خداوند ملک الجبال علاء الدین ابو علی بن حسن
بن الحسین که زندگانیش دراز باد در حق من بنده اعتقاد تمام داشت **حمید الدین الجوهری المستوفی**

از صنادید آن شهر بل اعیان تمام ماوراء النهر بوده همواره میان او وحکیم سوزنی مشاعرات **مؤید الدین** استاد زمان وقدوه دوران است همکنان بفضیلتش اعتراف نمودندی از منظومات پهلوان نامه است ممدوحش پهلوان جلال الدین بوده **اجل الافضل شهاب الدین احمد بن المؤید** شهاب سمای معالی وخلاصه ایام ولیالی بوده جهان فضاحتش فضحتی داشته که پای کمان آنرا نبردی **اجل المحترم بهاء الدین الکریمی** از اعیان سمرقند ونتایج ضمیرش همچون شکر وقند از وطن بخراسان توجه کرده در مملکت نیمروز کمال یافت ملک شمس الدین ملک آنجا غایت موفور بمجالسش مبذول فرمود روز ورودش جنیبت خاص جهت سوارشش فرستاده دیگر مراحم ازین قیاس توانکرد **ملک الکلام سید حسن اشرفی** در لطیفه گوئی ولطیفه پردازی همال نداشته بآنکه سبکروح وآسته بوده صدای صیت فضلش بجمله سماع رسیده اشعارش عالیگیر شده **اجل الحکما ابو علی شطرنجی** چون در شطرنج ماهر بوده این تخلص گزیده از شعرای آل خاقان بود ودر آنحضرت رونق تمام داشت محمد عوفی در تذکره خود آورده که در ماوراء النهر روز تحویل حوت البته بکلک وران دیار آید وخلق بآمدنش شادی کنند چه او را مبشر قدوم بهار دانند وزیر عصر وسلطان وقت علی را امتحان کرد که قصیده بگوید که ردیف آن بکلک باشد حسب الامر دستور قصیده غرا بدیهه گفت **افصح الکلام امیر روحانی** از سالکان مسالک سخندانی بوده ابتدا در خدمت سلطان بهرامشاه غزنوی بسر برده بعد ازان ملازم اتسز خوارزمشاه ملازم گرفته بامر کتابی مشغول داشته تا درگذشت در تاریخ صبح صادق نوشته که در ثلث وعشرین وستمائة سلطان شمس الدین ایلتمش صاحب دهلی را تهور کرد وبگرفت پس ببند ورفت واستیلا یافت حکیم روحانی از بخارا بخدمت او پیوست وقصیده گذرانیده صله جزیل یافت **مولانا جمالی** در فضل کمالی داشته ودر هنر جمالی **خواجه کریم الدین** در سلک مریدان ومخصوصان شیخ نظام اولیا انتظام داشته وبعد از فوت شیخ سلطان محمد تعلق ویرا بخطاب انوار الملکی مخاطب ساخته شیخ الاسلام ممالک محروسه گردانید **مولانا صدر الدین** ابراهیم که چندگاه رایت صدارت میرزا شاهرخ می افراخت **وخواجه عبد الملک** که بر هدایه حاشیه نوشته وبر اتمام آن موفق نگشته **ومولانا فاضل** که بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف کرده **وخواجه فضل الله** که در فقه ابوحنیفه ثانی ودر عربیت ابن حاجب دویم بوده **ومولانا کمال الدین عبد الرزاق** که کتاب مطلع السعدین گفته از نیکان وبزرگان آنشهر ومکان بودند **بساطی** حصیرباف بوده اول حصیری تخلص میکرد از مداحان سلطان خلیل بن میرانشاه کورکان بوده هزار دینار صله این بیت یافته **منه** دل شیشه وچنان تو پرگوشه بزندش سه ستند مبادا که بناکه شکنندش **ه ریاضی** اگرچه نیکو ضمیر صافی طبیعت بوده اما بر فرط عجب از نظرها افتاده میرزا **جوهری**

عروض و قافیه را خوب میدانسته سیر النبی بطرز مودهٔ امیر علی شیر نظم آورده **امیر قریشی** از مردمان همت بر کسب معیشت می گماشته و شعری گفته **خواجه حاجی محمد** از خوش طبعان آن مکانست در آخر عمر که ضریر شده این بیت بگفت منه از شوق نرگس تو که هستیم مست از وی ۰ چندان گریستیم و شستیم دست از وی **مولانا ابو الخیر** در انواع فضائل نصاب کامل داشته در حکمت ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آخر سلطنت ابو الغازی سلطانی حسین میرزا بهرات رفته تا زمان استیلای محمد خان شیبانی انجا می بود محمد خان بعد مراجعت وی را باد را النهر آورده در غایت تعظیمش داشت چون کرت ثانی یورش خراسان دست داده کسنقر اسلطان والی بلخ بشفاعت تمام مولانا را از خان مذکور طلبداشت در آخر مالنسبتش با سلطان بجای رسید که هرگاه مولانا را رجوعی بودی کس بطلب سلطان فرستادی اشعار گزیده دارد **مولانا یونس سمرقندی** قدوه ارباب علم و عرفانست از ماوراء النهر بسند آمده درس شرح مواقف و علوم دیگر بمیرزا شاه حسن داده در سنه احدی و خمسین و تسعمائه در گذشته **مولانا قاسم کاهی** از اعیان سادات ناشش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم بوده در پانزده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی دریافت پس ازان در بهکر بصحبت هاشمی کرمانی که مذکور شد و شاه جهانگیر نام داشت رسیده منفعت بسیار یافته حق تعالی دیر اچندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی بدنمودی با وفور علوم ظاهری از ابطال رجال بودی چه یکرا یک تنه بامبیت مرد و بیشتر مجادل کرده غالب آمدی و در دیدن بر بسیاری از جلد دوان سبقت بردی هیچ روشی و سبقی اختیار نکردی اگر برهنه داشتندی برهنه بودی و اگر پوشانیدندی پوشیدی در بدخشان مرزا عسکری هژده کرور خزانه خود را بوی بخشید نظر نکرده اثیاء درویشان و مستحقان نمود طریق خواجهاداشت و آن جهار کلمه است هوش در دم نظر بر قدم خلوت در انجمن سفر در وطن در زمان اکبر بادشاه از راه بهکر میرفته افتاده تفقدات و انعامات بسیار یافته بواسطه یک قصیده یک لک تنکه یافت و حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پائی مژده دهند دیگر بدان مجلس وارد نشد در بنارس بتعشق بهادر خان زمان بسر برد و پس ازان باکره افتاد و عمر بپایان رسانید در فنش در جوار دروازه مدار جای بانام است عمرش مشهور صد و ده ساله بوده از روی ظرفکی می گفته که من از خداده سال خوردم شیخ فیضی تاریخ فوتش دوم از ماه ربیع الثانی یافته **مولانا قاسم** نجاری از شاگردانش رفت ملا قاسم کاهی یافته میر یوسف استرآبادی خوش طبع گفته مولانا در فن موسیقی داد و ار فائق برنادره طبعان روزگار بوده چند صوت و عمل و کار ازوی شهرت یافته **مولانا صادق حلوائی** فاضل چرب سخن شیرین گفتار است بنابرانکه از بنایر شمس الائمه حلوائی بود بحلوائی شهرت یافته از کمل تلامذه احمد جندی است بعد تحصیل فنون فضیلت

بعزم بیت الله وارد هند شده بسایه تربیت پرمخان مدتها در لاهور بدرس و افاده پرداخته مگر بزیارت بیت الله رفت و پس از معاودت نیز روزی چند بعلمی خان اعظم میرزا عزیز کوکه بپایان آورده عزیمت سمرقند نمود محمد حکیم میرزا نگذاشت و بعضی متداولات در خدمتش بگذرانید و بتدریج زمام مهمات مالی و ملکی باو سپرد مولانا سالی چند بران نسق گذرانده بوطن مراجعت نموده در گذشت گاهی متوجه شعر گردیدی بدیعی مشهور بمولانا زاده در سعت مشرب و اطلاع بر علم تاریخ دوقوف در علوم غریبه از هنرمندان آنخطه و مکان بوده گاهی بگفتن شعر پرداختی نثر دی رودکی پدرش در هرات بزمره نویسندگان سلطان حسین میرزا انتظام داشته وی بهند آمده ممتاز ماند در شعر نیکو طبیعت بوده فگاری از زمان عبدالله خان تا ایام عبدالله خان مشار الیه میزیسته بوفور فضل و شعر می گفت اما در ویشیش ترجیح بر دیگر صفات داشت منظری منظور نظر پرمخان بوده و در ضمن معروفان انخراط داشته شعر همواره می گفت میرهاشم محترم در هند وارد بامداومت افیون حافظ نهایت داشت که تمام کتاب مهابارت را که مستجمع آرای غریبه و حکایات عجیبه است در ذکر داشت و شوصاف می گفت صالح ندائی باشاره فل بابای کوکلتاش عبدالله خان مثنوی موسوم بعبدالله خان نامه در سلک نظم کشیده افکار سخن گذار سمرقند است اعلی شاعری از ولایت ماوراء النهر است ملا بدیع از اکابر آن دیار و شعرای روزگار بوده سهامی از سادات ماوراء النهر در شعر و تاریخ گوئی مهارت داشته عحش طولش صطال عرضش لطال در جنوب سمرقند واقع شده بنابر اینکه اطرافش در غایت خضرت و سرسبزی می باشند فبنة الخضرا و شهر سبزش نیز میخوانند مضافات فیض بسیار دارد از انجمله تکاب ترغانی که مسقط الراس امیر تیمور کورکانست امیر تیمور سعی موفور نموده که آنرا دار الملک سازد بنابر جوار سمرقند بحصول نه پیوسته اصل امیر خرد و نیز از شهر دلکش بوده مردمش ابو اسحق بجود و احسان معروف جهان بود یکی از دوستانش را گرفتاری قرض پریشان ساخته بود بادی عرض کرد چندان داد که آن وام هم ادا شد و باقی معیشت عمرش ماند ازان پس خود را ملامت کردی و گفتی چرا از حال دوستان چنان غافل باید بود که شانرا حاجت بسوال افتد خواجه ابو البرکه از مستعدان آن شهر بل تمامی ماوراء النهر بود و شعر بر جسته میگفته و دو پسر داشته یکی خواجه بهاء الدین که بسیار باقدر و بها بوده و شعرنی بها گفتی و دیگر خواجه ایوب و وفور استعداد و وسعت مشرب و لطف قریحت و حسن طبیعت عدیل و نظیر نداشته اشعار بلطافت گفتی لنسفی در زمان سلف معموری موفور داشت بوا حوادث خراب شده بتدریج باز رو بآبادی آورد بنابر استیلای بخم ثانی خراب شد عبدالله خان چندان

که تا حال همان آبادی است لنف را بعضی نخشب و قرشی نیز گویند ظاهر این اسم بعد از تسلط چنگیز خان یافته و بعضی آن هر دو بلده علیحده دانند نخشب بهر دو تقدیر عطاء بن مقنع خراسانی که در مجلد اول مذکور در انجا بجاهی ماهی مصنوع ساخته گه گاهی ماه بر تواش رسیدی قراشی بر جنوب سمرقند واقع شده تا سمرقند هیزده فرسنگ است در ماوراء النهر طایریست که ترکان آنرا بازی فرا میگویند چون قراشی آنمرغ بسیار می باشد بمرغک قرشی نام برآورد مرد مرد ش الصدر الامام شرف الملة والدین حسام الائمة محمد بن ابی بکر در فنون فضائل یگانه دوران بزرگوار و جلایل یکه بوده هر بامداد آدینه در بخارا مجلس وعظ نهادی و متعطشان زلال طلب را سرخوش کیفیت مالامال علم و ایقان ساختی قصیده ردیف نشکند که در آغاز گفته بود شهره آفاق است محمد عوفی در تذکره خود آورده که شرف الدین حسام در اوقت که بسفر قبله رفته چون بری رسید خاقانی هم آنجا بود بدیدنش رغبت فرمود عمر نوقانی هم آنجا بوده چون بمجاوره یکدیگر انسی گرفتند خاقانی پرسید که مولانا را لقب چیست عمر نوقانی گفت مولانا شرف الدین حسام که بحسام بیان حق را شرح و باطل را شرحه کند گفت صاحب نشکند اشاره بهمان قصیده است مولانا ازین سخن سخت بشکست چه او در انواع علوم دینی استاد بود و میر البشر بارسی نسبت کردن لائق منصب نبوده گفت در اوائل ایام جوانی خاطر بان شیوه رغبت داشته اما دیر وقت است تا ازان استغفار میکنم خاقانی گفت ای مولانا بالیست که تمام دیوان من ترا بودی و آن یک قصیده تو مرا چه انگه اکثر عمر من برین شیوه مقرون فنا یک بیت بآن لنشق بگویم خاطر مسامحت نکرد پس از ساعتی غلامان از در در آمدند و پیش هر یک یکتاس اطلس و یک مهر زر بود پیش حسام الدین نهادند وی معذرت خواست **افلیخ تمغاج خان ابراهیم بن الحسین** ممدوح شرف الدین حسام بوده از خانان ترکستان است چون در مملکت مستقل شد با و خورجند و سمرقند آمده متصرف گشید و سالها در آن دیار بسر برد و علما و فضلا را رعایت نمود گویند قوتش از کتابت بود پیوسته مصحف نوشتی و بدست مجهولی دادی تا بفروختی و خوراک خود از آن ساختی در اول جوانی گاهی بیتی در رباعی انشا میکرد **السید الاجل مفتی العصر شمس الداعی الحسینی شیخ الاسلامی** نخشب همیشه بآن سلسله تعلقه داشته در عصر خود مرجع آن شهر و کشور بود احیانا بنظم پرداختی **تاج الشعرا محمد بن علی السوزنی** فاضل لطیف طبع شیرین سخن بوده همکنان در حد بهش ممتاز داشته اند وقتی جهت تحصیل علم به بخارا رفته خواست معاودت نماید ناگاه نظرش بر دکان جوان سوزن گری افتاده عاشق شد بآن فضل و کمال چون سوزن عشق در دامن دلش خلید رفته رفته استاد سوزنگر شد بدانمناسبت این تخلص گزیده اول بهزل مائل بود آخر ازان انابت نموده در تتبع

وستین وخمسمائة درگذشت **حکیم حیینی** درعصر خود بر ولایت بیان نهران وبرخط فصاحت نافذ الفرمان بوده معاصر وزیر عصر علاء الملک **بخارا** طوش صدل عرضش لطف از شهرهای معتبر تورانست درصور الاقالیم آمده که درزمان قدیم بخارا دیواری داشته که قطرش دو فرسنگ بوده بعد ازان یکی از جبابرآن قلعه قدیم راکه شهر است ویران ساخته درشهور نهصد وپنجاه ویک عبدالعزیزخان ابن عبیدالله خان قلعه جدید کرد قلعه قدیم محیط ساخته از حدیقه نقلست که حضرت فرمود زود باشد که دریا وزاء النهر شهری مفتوح شود که مردمش مستغرق رحمت الهی باشند وبخارا را ازان فاخره گویند که روز قیامت بکثرت شهدا فخر بدیگر شهرها کند ازان شهر چندان اولیا وعلما وفضلا برخاستند که بتحریر درنیاید چنانچه دریک عصر چهارهزار فقیه درآنشهر بودند که هریک لوای فضیلت می افراشتند بنابرالتزام باین چند نفر که ازهزار یکیست واز بسیار اندکی اختصار می نماید **شیخ المحدثین ابوعبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم** در رده سالگی قدم درروادی استفاده نهاده جمیع بحرمنشان عراق وحجاز ومصر وشام را دریافت ودراندک روزی رایت رجحان برافراخت گفت صدهزار حدیث یاد گرفتم وصحیح خود را درشانزده سال تصنیف کردم وحدیثی ننوشتم که پیش ازان غسل نکردم ودو رکعت نماز نگذاردم گویند او همچنان که بدست راست می نوشت بدست چپ نیز کتابت میکرده ولادتش در اربع وسبعین ومائة نوفتش درست ومائتین درتنگ ازمضافات سمرقند مدفونست **ابوخالد یزید بن هارون** همیشه بوضوی خفتن نماز صبح گذاردی یکی از ثقات گفت دیرا درخواب دیدم پرسیدم حق تعالی با تو چه کرد گفت اگرنه مرزید اما ازعتاب نیز بسیار فرموده گفتم بچه سبب گفت ازمن پرسید که تو ازجریر بن عثمان روات نیکردی گفتم بارالها من اورا نیک میدانستم گفت لبغض علی بن ابی طالب داشت نیک نباشد وهرکه او نیک داند نیک نباشد **ابوبکر محمد بن عبدالله اورنی** زاهدترین وقت خود بوده درفقه شافعی امام میزیسته فوتش خمس وثمانین وثلثمائة بکلاباد مملکتی ازبخارا حافظ **ابونصر احمد بن حسن** یکی از ائمه حدیث است متوطن کلاباد بود **جمال الدین محمود بن احمد نصیری** از حقائق علم وعلوم حقائق بهره موفور داشته درومشق مدرس مدرسه نوریه بوده وهم دران دیار بسال ششصد وسی وشش درگذشته **وقیقی** از قدمای شواست درعهد امیر نوح بن منصور سامانی پیشوای آن طائفه بود در اکثر کتب مسطور که چون خراسان وتوران بآل سامان رسید خواستند احوال سلاطین عجم منظوم شود چون هنوز درانوقت مرتبه نظم عال نگشته بود باین شیوه چندانی شیوع نپذیرفته ازحیز قوة بفعل نیامد امیر نوح بن منصور سامانی درزمان خود وقیقی را باین کار برگزید بقول اول بیست هزار وبقول اکثر هزار بیت از داستان کشتاسب بنظم آورده بود که بردست غلامی کشته گردید چنانچه درشهنامه

فردوسی بان اشاره کرده امیر ابو المحسن علی الاغاچی ممدوح شعرا و محمود فضلا بوده محمد عوفی در تذکره خود آورده
که رفیقی و وی هر دو همعصر بودند تفاوت انگه رفیقی شاعر مداح و این شاعر ممدوح میزیسته و اینکه من حیث الاستقلال
حکومت میکرده یا از جانب سلاطین سامانیه برسند امارت متمکن بوده نظر بنیابت الشیخ الاجل سعد الدین اسعد
بن شهاب شهاب ثاقب علمش دیو جهل سوختی و اختر سعد فضلش شمع هنر ممکنان برافروختی در پیری بالکل
از طمع دنیا بریده شاعری با ولایت تو ام و ولایت شاعری منظم داشته الصدر الکبیر برهان الاسلام تاج الملة
والدین عمر بن مسعود آسمان مجد و آفتاب احسان بوده معاصر سلطان ابراهیم و پسرش ارسلانخان بوده در فوت
آن و جلوس این اشعار عزا گفت الصدر الاجل نظام الملة والدین محمد بن عمر بن مسعود دران درج است
در دقائق مشکلات فتوی بر مشائخ کبار فائق آمده بود و در عوامض علوم حساب و هندسه و مقابله کس باد
مقابله نتوانستی در معضلات اقلیدس افلاطون پیش او چیره نگشتی با این فضل و هنر از دولت پدر نابرخوردار
روزگار بوده است سبب آنکه پدرش زنی از معارف خواست و وی بدی وی اکثر باوگفتی و بجای رسانیدکه از
پسر بیزار شد آخر بجای وقت یافته در حینی که پدر نبود در زنش هم نبود صندوقچه زرین بدست آورده تمامی زر این
ببرد و آلتی مخرد طساخته جای داد و این ابیات نوشت و بگذاشت منه غافل زجفای چرخ گردیده ٭ هر بد که
به بیند آن ز خود بیند ٭ اینواقعه را اگرچه پسندد ٭ آنکس که بدیده خرد بیند ٭ صد نیز بریش انگه بدگوید ٭ صد
ایر بکون انگه بد بیند ٭ پس از انجا راه مصر در رفت فخر الدین ملک آموی او را طلب نموده چند وقت آنجا بسر برده
عریضه منظومه در معذرت و بندگی به پدر فرستاد وی خوانده بسر رضا آمد و بخط خود اشفاقنامه نوشته پسر را
طلبید سلطان العلما صدر الشریعة از اعیان و صنادید آنشهر و دیار بوده بنابر علاوه فضل و کمال متوجه
عالم خیال شده گاه و قتی اشعار در رسائل میگفت الاجل شهاب الدین عمعق مشیر بر فصاحت سلطان
و بر ولایت و بلاغت قران بوده جز الت عرب را با لطافت عجم در نظم خود فراهم آورده و معانی دقیق را با لفاظ
رقیق امتزاج داده قصهٔ یوسف زلیخا را نخست او در نظم کشیده و انچه ذو بحرین واقع رشید نهایت معتقد
وی بوده در حدائق السحر سخن او را باستشهاد آورده محمد عوفی در اکثر شعرای آل سلجوق نوشته
اما نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که وی از شعرای آل خاقان است در روزگار سلطان خضر بن ابراهیم
که بادشاه عاقل خردمند ملک آرای بوده لشکری برده او را جمله ترکستان و ماوراء النهر مسلم بوده از جمله
تجمل او یکی این بود که در هنگام سواری نه کرز زرین و سیمین بغیر از دیگر سلاح پیش اسپ او بردندی

داد شاعر انرا عظیم داشتی استاد رشیدی یحیی فرغانی و علی سپهری جهی دیگر و حضرت وی را بسر بردندی و عمق ملک الشعرا بود و ازان دولت صاحب چندین غلامان زهره جبین و کنیزکان چون حور عین و اسپان رهوار و دیگر تجملات گردیده بهره دولقد میتوانند بود که عمق در هر دو حضرت خدمت کرده باشد **امیر عبید کمال الدین جمال الکتاب** دهر و نادره ماوراء النهر بودی چون خط نبشتی و دبیر فلک شعر سار شدی و چون بربط نواختی زهره از چنگ رفتی در سلک ندمای سلطان سنجر انتظام داشت و شوخ نیک میگفت **معنوی** از متقدمین است و اشعارش مانند شیر و انگبین **الاجل سعد الدین شرف الحکما کافی البخاری** علمی دانی و فضل کافی داشته اگرچه در زمان خود از مشاهیر بوده اما به تحقیق نه پیوست که در خدمت کدام از سلاطین آن طائفه بسر برده شعرش نهایت عذب و جزیل **سعد بن الدین** اسعد از مستعدان زمان خود بوده و شوخی در غایت هواری می گفته **حکیم شمس الدین** از لطیف طبعان بوده در نظم طبیعت و معارضه و مشاعره لوای زیادتی همکنان برافراشته **بهای بخاری** در ضمن شعرای نیکو بیان مذکور **جوهری** اگرچه بخاری الاصل و از اقران اثیر الدین اختسلیش نوشته اما در عراق نشو و نما یافته بدولت آل سلجوق آسائش دیده باشاره سلیمان شاه سلطان محمد بن سلطان ملکشاه حکایت امیر احمد و مهستی را بنظم آورده سلطان سلیمان بود از فوت سلطان محمد بن محمود در سال پانصد و پنجاه و پنج بر تخت نشست بنا بر افراط شرب مدام و ولوع بر صحبت جوانان گل اندام از سلطنت متخلع آمد ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بجایش بنشست سلیمان شاه شش ماه و کسری بوده **سعد الدین مسعود و ولینا** را از شاعران نیکو گفتار بوده والدش اگرچه در ملت ترسائی بسر می برد و مردی با نام و خشان بود اما این را حذا بدایت کرامت کرد تا مردی لطیف طبع نیکو بیان گردید جمله اکابر و اهالی بخارا در او معاونت جستندی رونقی طبعی صافی داشته شعر پاکیزه میگفت و با میرزاکامران بسر می برد بعد ازان بخدمت مرزا ابراهیم بدخشان پیوست و در اربع و ستین و ستمائة در گذشت **مجد الدین فهمی** اگرچه امی بوده اما قدرتی در شاعری داشت بیچکس انگشت بر سخن او نتوانست نهاد **شاکری** از متقدمین است هندوشاه در فرهنگ خود شعرش باستشهاد آورده **خواجه عبد الخالق معجد وانی** سر دفتر طبقه خواجگانست والد الیشان عبد الجمیل نام در رسم امام و معتقدای عصر بوده بنا بر نواب در معجد وان اقامت گزید خواجه آنجا تولد یافت در شعبات آمده که عبد الجمیل با حضرت خضر علیه السلام مکرر صحبت داشته او را بوجود خواجه بشارت داده و عبد الخالق نامی هست که او نهاد و نیز آورده که خواجه را در جوانی سبق ذکر دل از حضرت خضر بوده و چون خواجه یوسف همدانی بنجارا وارد شده صحبت ایشان را ملازم گرفته بعد ریاضات کارش بجای رسید که در هر وقت نماز بکعبه میرفت و می آمد خواجه عبد الخالق را چهار خلیفه بوده ا. خواجه

احمد صدیق ۲ خواجه اولیائی کلان ۳ خواجه سلیمان کرمینی ۴ خواجه عارف ریوگری که نسبت ارادت
و خواجه بهاؤالدین بدو میرسد ریوگر دیهی است در شش فرسنگی بخارا و او را نیز چهار خلیفه بوده که یکی از ان خواجه
علی رامینی است که لقب ایشان عزیزان بوده و عزیزان از صنعت بافندگی همت بر کسب معیشت می گماشته آورده اند
که روزی سیداتا که از اجل اولیاست نسبت بخواجه مناقی طریق سلوک کرده اتفاقا دران ایام جمعی از ترکان آمده یک پسر
سیداتا را با سیری بردند تنبه شده بعذرت بخود و ترتیب سفره کرده عزیزان را خواند چون سفره آوردند و نکدان جهانداند فرمود
علی انگشت برنک نزنند تا فرزند سیداتا بر سفره حاضر نشود حاضران منتظر ماندند تا یک پسر سیداتا از درخانه بدرون
آمده چون پرسیدند گفت پیش ازین مرا جماعتی البته بدیار خود می برند اکنون که می نگرم پیش شما حاضرم سن شریف
عزیزان یکصد و سی سال بوده مرقدش در خوارزم جائی بانام ست **گفت** در وقت خود را نگاهدارند وقت
سخن کردن و هنگام خیر خوردن **گفت** مرشد چون میر شکار میباید که حوصله هر مرغی را دانسته طعمه در خور آن سیداده
باشد گاهی شرهم سگفتی **خواجه محمد بابا سیماسی** خلیفه عزیزان است و خواجه بهاؤالدین را نظر قبول بعزیزی ازایشان
بوده و بارها که بر قصر سندوان گذشتی میفرمودی که ازین خاک بوی مردم می شنوم تا روزی بانظرف متوجه بودند
فرمودند که آن بوی زیاده گشته چون تحقیق نمودند از ولادت خواجه بهاؤالدین سه روز گذشته بود جد ایشان بخدمت
بابا برده فرمودند این فرزندماست و توجه باصحاب کرده گفتند که این آن مردست که بوی آن همیشه می شنودم مقرب
مقتدای روزگار شود و امیر سید کلال را فرمودند که در حق فرزندم بهاؤالدین می باید که شفقت دریغ نداری سید
امیر کلال خلیفه خواجه محمد بابا ست و کلال از انجهت گفتندی که والدش بدباش گری اشتغال داشتی و اهل بخارا او را
کرا کلال گویند والده اش میفرمود که تا امیر کلال پسن شباب رسیده کشتی میگرفته و گردیدی معرکه می شده روزی در انمعرکه
شخصی را بخاطر رسیده که چه لائق دارد که سیدزاده را در بازار رفته کشتی گیرد دران اثنا دیرا خواب ربوده دید که قیامت
قائم گشته روی در میان گل و لای فرو رفته ناگاه امیر کلال پیدا شده هر دو بازوی او را گرفته از گل و لایش برآورد
چون بیدار شد امیر را معرکه روبوی کرده فرمود که ما زور آزمائی برای چنین روز میکنیم گویند روزی خواجه محمد بابا از
کنار معرکه میرمی گذشته بجانب وی نظری افگنده روان گردید میر بطاقت شده از عقب وی روان گردیده مرید شد
پس ازان خواجه دیرا بفرزندقبول نموده سالها بخدمت محمد بابا بوده و خواجه بهاؤالدین را بتعلیم آداب سلوک و تلقین
ذکر از ایشان است **خواجه بهاؤالدین** فرید روزگار و وحید لیل و نهار بوده در نفحات آمده که اگرچه بتعلیم آداب
طریقت بحسب صورت از امیر سید محمد کلال گرفته اما بسبب حقیقت تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی

یافته از خدمت مولانا جلال الدین خالدی پرسیدند که نسبت سلوک و طریقهٔ خواجه بهاؤالدین از متاخرین مشائخ بطریقهٔ که مناسبت دارد فرمود که سخن متقدمین گوئید چه دویست سال زیاده است تا این نوع ظهور آثار و ولایتی که برخواجه بهاؤالدین بعنایت الهی شده است بر هیچکس از مشائخ طریقت نشده از وطلب کرامات کردند فرمود که کدام کرامت زیاده براین است که با وجود چندین بار گناه بر روی زمین میتوانم رفت دیگر فرمودند که حضرت عزیزان من گفته اند که زمین در نظر این طائفه چون سفرهٔ ایست و ما میگوئیم چون روی ناخنی که هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست از انجناب شنوم مرویست **خواجه علاؤالدین عطار** از کبار اصحاب خواجه بهاؤالدین بوده و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از طالبان حواله بایشان میکرده که بکمال میرسیدند **خواجه حسن عطار** فرزند خواجه علاؤالدین عطار بوده جذبه قوی داشته چنانکه در هر که میخواسته تصرف میکرده **خواجه محمد پارسا** ایضاً از اصحاب کبار خواجه بهاؤالدین بوده و خواجه در حق وی فرموده که حقی و امانتی که از خلفای این خاندان باین ضعیف رسیده آنرا بشما سپردیم می باید قبول نمائی که انرا بخلق رسانی و در مرض اخیر بحضور اصحاب و احباب فرمودند که مقصود از ظهور ما خواجه محمد است از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی مفصل الخطاب که بسی نکات لطیفه دران درج **خواجه ابونصر پارسا** ثمرهٔ آن شجره ایست در نفس وجود و بذل موجود کار از والد خود گذرانیده بود سید برهان خاوندشاه به بلخ واسطه بسید اجل انتظام می یابد بعد فوت والد خود ببلخ آمده تحصیل فرمود تا در سلک اعاظم دانشمندان انتظام یافته پس بسلوک راه آخرت مشغول گشته بسیاری از مشائخ هرات را ملازمت نموده شیخ بهاؤالدین عمر را بوی محبت بنهایت شد چنانچه در عین مرض فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد پس از فوت بهاؤالدین عمر از هرات ببلخ آمده در سن هشتصد هفتاد یک وفات یافته در پیش روی احمد حضرویه مدفون شد از وسه پسر ماند نخست **امیر خواند محمد** دامیر خواند محمد جد مادری خواند میر صاحب حبیب السیر است دویم صدر نظام الدین که صدر بدیع الزمان مرزا بوده سیم سید نعمت الله که مجذوب از مادر متولد شده امیر خواند محمد از باقی اولاد بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و با فرط فضل و کمالات نفسانی و قوتش در فن تاریخ و صنعت انشاء بمرتبه بود کتاب روضة الصفا شاهد پس در آخر حیات از اختلاط خلائق دامن در چیده در سنه نهصد و سه در گذشته **خواند میر** چنانچه گذشت نبیره میر خواند بوده شاهد کمالش تاریخ حبیب السیر پس از زمان الغازی ابوسلطان حسین میرزا تا زمان ایالت و پرورش نامدار در هرات بسر میبرده پس در هندوستان بخدمت همایون بادشاه روزی چند گذرانده و بگجرات رفته آنسوی عدم شتافت **ناصر بخاری** اگرچه در زی شوخ تکلفی از روزگار می گذرانید اما از عالی همتان درگاه الهی بوده چنانچه خواجه محمد پارسا او را در یکی از بخارا مست دیده تعظیم کرد

اصحاب تعجب نمودند فرمود بر سبیل او میفتید که هفتاد نوبت منصب ولایت را باو عرض کردند قبول نکرده و در مرتبه خواسته که فوق آن متصور نیست صاحب دیوانست وقتی ببغداد رسید سلمان را در کنار دجله دریافته مسلمان حالش پرسید گفت شاعرم بر سبیل امتحان مصرعی گفته پیش مصرع خواست ناصر بدیهه مصرع رسانده محظوظ شاخت وچون معلوم کرد که او ناصر است تعظیمش اقصی غایت بعمل آورد **خواجه عصمت ولد خواجه مسعود** است که از اعیان آنمکان بوده بسبش بجعفر بن امیر المؤمنین علی میرسد بجلیه فضل وکمال محلی بوده بر شاهزاده خلیل سلطان بن میرانشاه کورکان شغف باطنی داشته سلطان رعایتش بسیار کردی آخر ارباب حسد خواجه را از شاهزاده بریدند وفاتش تسع وعشرین وثمانمائة مولوی جامی فرموده که وی در غزل تتبع میرخسرو می کند **مولانا برندق بهاء الدین** نام از تربیت یافتگان مرزا بایقرا برادر سلطان حسین میرزا بوده شوخ تمام فصاحت گفتی **مولانا خیالی از مستعدان** عصرست شاگرد خواجه عصمت بخاری میشود اشعار بر جسته دارد **مولانا سیفی** جهت تحصیل بهرات رفته در ظل تربیت امیر علی شیر مزار گرفت پس از معاودت بشرف استادی میرزا بایسنقر بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید ممتاز گشت بعد شهادت میرزا در بخارا همت بر کسب شئوبات اخروی گماشت تا رحلت کرد شعر نیک می گفت **فاضلی** از نیکو طبعان آنشهر شاعر نیک بیانست **خواجه هاشمی** نتیجه خواجه عصمت وبنیره خواجه محمد پارسا اجداد امجاد ایشان همیشه شیخ الاسلام وصاحب سجاده وفقیه ومحدث بوده اند این نیز اوصاف مستحسنه بسیار داشته اشعار پاکیزه می گفته **نیازی** ابتدا گذارش بهرات افتاد با استاد شاه محمد سرنائی که از مهرة فن موسیقی واقف بوده آشنا سی بهم رسانید پس از شکسته بگفته متوجه بلخ گردید ومدتی بلخ بینی چند گفت که اهل دیار باستیصال بنایش ساعی شدند گریخته بکولاب شد انجا نیز بنا بر اظهار تعشق میر حیدر علی بن سلطان اویس بودن را صلاح ندیده ببدخشان گشت از انجا هم رونديده بکابل افتاد وبر فضل متهم گردیده خود را بقندها را نکند در صحبت اول بیرمخان خاطر از وی بد کرده پس بلند رسید مرزا شاه حسن ارغون جهت باردادن وی بدیوان جامی که در پیش داشت تفاولنمود این بیت بر آمد ۵ چرخ را جامی نکون دان کز می عشرت تهی است ۵ باده از جام نکون جستن نشان ابلهیست ۵ لهذا بار نداد آخر کار ناکام باسکنه آنمقام درساخته اوقاتی در غایت عسرت میگذرانید بعد شاه حسن ومیرزا عیسی ترخان میرزا باقی بانعام افلاس از وی برداشت شاه خواجه ولد دوست خاوند پس از معاودت مکه بلند وارد شده از احوال او آنها یافته در وقت عتبه بوسی حضرت همایون اکبر بادشاه مجملی از احوال وی عرض داشته فرمان طلبش صادر آمد قضا را پیش از ان فرمان قضا بناشش صادر شده متوجه آنجهان گردید در علم معما وعروض نصیبی وافر داشته از هر شعری نامی بطرز معما برآوردی واز ایات قرانی اسماء

استخراج نمودی چنانچه اسم عرب را از آیه انما حسابه عند ربه برآورده کشیری شاعری نیکو طبیعت بوده بتجارت معیشت کردی و درویش مقصود و تیرگر از مردم نیک آنشهر و کشورست همواره دستی بکردن نیستی حمایل و خاطری بذکر حق مائل داشتی و خال خال بواسطه ستر احوال زبان بشهد شور شیرین میساختی مولا اعهدی ترا گولی بسیار صاحب فطنت تیز بحث زیرک بود شعر را خوب می گفت رحیمی شاعر ندیم شیوه عاشق پیشه بوده هاشمی از اعیان بخارا و شیخ الاسلام آنمقام بوده در خدمت عبید الله خان منزلتی عالی داشته وفاتش خمس و اربعین و تسعمائة جامی بخاری بکابل در خدمت همایون بادشاه اعتبار یافت غلامش زهر در طعام داده تا در گذشت فی خمس و تسعمائة سهمی پدرش تیرگر بود لهذا این تخلص اختیار کرده در سن ده سالگی شعر گفته در رساله بطرز سبحق اطمه ترتیب داده بهند آمد و بعنایت خان اعظم میرزا عزیز کوکه کارش رونق یافت حاجی بهرام جامع فنون کمالات بود از سلطان عصر خطاب ملک الشعرائی داشت والی میرزا فضل نام منشی امام قلیخان بادشاه بود نخلی بخدمت امام قلی خان بسر میبرد موالی بخدمت بادشاه عهد خود بسر میبرده مقیما از ملازمان عبد العزیز خان بوده باتفاق ایلچی سوی صفاهان شده غزلی در تعریف عراق گفته سموکت بخاری باستقامت طبع و باریکی اندیشه موصوف در لطافت عبارت و نزاکت معانی و صنعتی خاص تراشیده از وطن بخراسان آمد و مدتی با میرزا اسعد الدین محمد ناظم طوس بسر میبرد و آخر بسیاغ شده بوطن مراجعت نمود مسکین و مانع و منظور و ناکام و مانوس و آگاه طاندرت نام و یوسف خواجه از سادات جوبار بخارا و شریف و شفیع و کرام میرزا عبد اللطیف نام و واهب هر یک سخن طراز سخن بیان آن خطه و مکانند فرغانه در کنار معموره عالم واقع شده بعضی داخل اقلیم ششم دانند شرقیش کاشغر غربیش سمرقند جنوبش کوهستان بدخشان شمالیش سابق آبادانی داشته مثل المالیغ هم باعتقاد گروهی واقع اقلیم ششم طولش قبل عرضش مد ۴۰ المالیغ ایضاً بقرار داد جمعی داخل اقلیم ششم و بائی که در تواریخ آن را طراز می نویسند مذکور شود در واقعات بابری آمده که بروج الصنم که آنرا مهر کیا خوانند در فرغانه می باشد اما دیده نشده از فرغانه مردم نیک بسیار برخاسته اند بعضی از ایشانرا که مولد و منشا معلوم نشده ابتدا در سخت فرغانه مذکور می سازد پس شروع در مضافات نموده مردم هر بلده را در ذیل آن درج می کند شیخ محمد ساحری از ابدالان جهان بوده در نفحات آمده که روزی بجرم مدینه در آمد و گفت مهمان توام یا رسول الله مرا سیر سازند الا قلیلها در هم شکم بر خورد یکی بوی خواند خورد دی که ساخته بود خورانیدند پس از خوردن گفت شب حضرت مرا بخوابم فرمود فردا مارا مهمانی رسد و او را سیر سازد بگو اینجای آرزو نیست احمد جوالکر از یاران شیخ محمد بود شیخ الاسلام

از شیخ عمو گوید که وقتی بمکه تنگی افتاده بود از صوفیان قومی متاهل شدند و لیمها میدادند تا حال فراخ گشت شیخ جوالکر هم زن خواسته چون گذشت روز دیگر بصوفیان بطیبت گفت بجهل آید از جانب من که این کار چنان خوش نبوده و چندین کاهها با من نگفتید وی تنها نان خوردی گفتندش چرا تنها خوردی گفت برای انکه روزی با پیر هم کاسه بودیم پاره گوشت برداشتم پسند نیامد بر جای نهادم وی بانگ بر من زد گفت چیزیرا که بر اش خود نه پسندی چرا دیگران را پسندی در دین نه از ان باز تنها طعام نمیخورم تا با دب شوم **باب فرغانی** صاحب کرامات بوده اهل آن دیار مشائخ کبار را خواندندی در نفحات از شیخ عمو نقلست که روزی جمعی پیش وی آمدند و گفتند که سرکب بارا راده آمدن نموده سرکب امیری ظالم بوده که هر چند وقت آمدی و اطراف آنولایت را غارتکرده رفتی باب بر کنار آتش نشسته بود و آفتابه در پیش او نهاده پای بر آفتابه زد و گفت انگندمش چون سرکب بدر شهر رسید فی الحال اسب بیفتاده گردنش بشکست صاحب کشف المحجوب آورده که قصد زیارت وی کردم پرسید که بچه سبب آمده گفتم بدیدن شیخ آمده ام گفت از فلانروز من ترا می بینم آنروز را حساب کردم روز ابتدای تو بمن بود **شیخ سعد الدین** از کمل ارباب عرفان بوده مناهج العباد الی عباد از وی مشهور است **عبد الله محمد العبیدی** در فقه حنفی و شافعی مهارت تمام داشته پیوسته بتالیف و تصنیف می پرداخته شرح طوالع مصباح و منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی از مولفات اوست **پوشیده نماند** که در فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد است از انجمله هیچ بجانب جنوب و دو بطرف شمال در یا واقع شده از شهرهای جنوبی یکی **اندجان** است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش در غایت حصانت و محکمی است مرغ دشتی که ترکان قیرغاول و فارسیان تذرو گویند در اندجان بسیار می باشند در واقعات بابری آمده که در اندجان از اشکبنه یک مرغ دشتی و حشی چهار کس سیر شدند آشوب چشم در انملک بسیار بوقوع می پیوندد و آن علتی است که اطبا آنرا اقرب گویند از مردمش **سید شمس الدین محمد** ملقب بمیر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار از سائر فضلا امتیاز داشته در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهرات آمده بمنصب تولیت مرزا شیخ لقمان پرنده منسوب بوی گشته و مدت بیست سال در انجا ماند آخر معزول گردیده بمنصب صدارت یافت بعد چندگاه استعفا خواسته بعزلت در گذشت **امیر نظام الدین کلان خواجه** طبعی در غایت شگفتگی داشته در مجلس وی بغیر از سخنان خوب و لغز نامی و عود نبود در مردی رستم ثانی و در سخاوت حاتم زمانی زلیته شوهر با کیزه گفتی **سپاهی نبیره خواجه** کلان در هنر تمام و در شجاعت پسندیده خاص و عام در عین بهار جوانی بصر صر اجل پژمرده گردیده فی ثمان و سبعین و تسعمائة احیانا شعری گفت **صفائی** در اکثر از کمالات

بخشی داشته و شعر هموار می گفته هجری عروض و قافیه را نیک میدانسته و شعر می گفته قاضی عبد السمیع از شاگردان مولانا احمد جندیست نسبتش بصاحب هدایه منتهی میشود و شرح مواقف و حاشیه مطول را نیک میدانسته در درگاه اکبر بادشاه اقضی القضات عسکر خلف اثر بود ناجی محمد حسین نام اصل از اندجان و مسکن و مولد هندوستان شاگرد ناصر علی بوده و از دلگرام شده از حضرت میر عبد الجلیل علامه بلگرامی استفاده برداشت اوش طولش قول عرضش مدنا بعضی از اقلیم ششم و اند مابین شرق و جنوب اندجان واقع چند حدیث در فضیلت آن شهر وارد شده انداز مردمش خواجه قطب الدین بختیار خلیفه خواجه معین الدین سنجری بوده و در سلک کابر اولیا انتظام داشته ازوی می آید که با یکی از عزیزان مسافر بودم تا بکنار دریای رسیدیم گرسنگی در ما اثر کرده گوسفندی دونان جوین در دهن کرده پیدا شد چون بپیش ما رسید نهاد و بگذشت و هم بر اثر آن گرده می رسید خود را در آب انداخته با یکدیگر گفتیم که درین حکمتی خواهد بود بیائید تا ما نیز دنبال برویم چون دست و عبور داشتیم بفرمان حق تعالی دریا شق شده زمینی خشک پیدا گردید تا بگذشتیم زیر درختی مردی خفته دیدیم ماری در آمد تا اورا در هلاک کند این کردم از جا برجست و مار را هلاک کرد و از پیش ما ناپیدا شد نزدیک شدیم تا آنمرد را دریابیم که البته بزرگ کسی خواهد بود و دیدیم مستی خراب شده افتاده ما شرمنده شدیم که ایمرد اینچنین بیفرمانست خدا تعالی چنین نگاه داشت تا لف آواز داد که ای عزیزان اگر ما همین مصلمان و پارسایان را نگاهداریم سفندان و گنه گاران را که نگاه دارد هم درین بودیم که آنمرد بیدار شد بکیفیت باو گفتیم نادم شد و توبه کرد و از و اصلان گشت از شیخ فرید شکر گنج نقل می کنند که وقتی بخدمت شیخ قطب الدین مردی از بینوائی شکایت کرد شیخ فرمود که اگر بگویم که نظر من در عرش خدای افتد استوار داری گفت آری فرمود چون این مقدار سیدانی آن هاشاد تنگ نقره که در خانه داری بخور بعد ازان شکایت کن آنمرد شرمنده شد و رو بزمین نهاد عذر خواست آورند که چند وقت هر شب بر یر مصلای وی یک نان قرص که همه خانه شیخ را کافی بودی پیدا شدی چون مردم خواجه آنرا آشکارا کردند دیگران بوقوع نه پیوست در سیر الاولیا آمده که روز عیدی شیخ قطب الدین از نماز باز گشت چون بمکانی که دران مدفنش شد رسید بایستاد و متامل شد و گفت ازین زمین بوی دل می شنیدیم و در زمان صاحب زمین را طلبیدند و قیمت زمین داده فرمود که اینموضع مدفن من خواهد بود صفه در میان حقیقی وی لبا زید پس بخانقاه شیخ علی سکری رسید و در اینجا سماع بود و قوال این بیت میگفت ۵ کشتگان خنجر تسلیم را ۵ هر زمان از غیب جان دیگر است شیخ را آنمضمون در گرفت بخانه آمد مدهوش و متغیر گشته بسفر مود که همین بیت بگوئید قوالان این بیت می گفتند

واو در کنیر بود تا چهار شنبانه روز شب پنجم و سیم و ثلث و ستین و ستمائة رحلت نموده احیاناً بطریق نظم هم پویه می فرسود

بهاء الدین از معارف آن خطه بوده بفضل و دانش معروف اکثر ایام در هندوستان گذرانیده و در سلک مجلسیان سلطان قطب الدین ایبک انتظام داشته گاهی شعر هم میگفته **امنیا** از شنوای نامی آنجاست **مرغینان** در عربی اندجان واقع مردمش اکثر حلف و شت زن باشند و بعضی که نیک برآیند نهایت باشند از انجمله **شیخ ظهیر الدین ابو العلاء** شعبه از نسب سید ابو العلا محدث میرسد در عصر خود در جمیع فضلا مشتی زیسته ولادتش پانصد و یازده و در پانصد و هفتاد و سه فوت کرده هدایه در فقه حنفی از دست **ملک الکلام بهاء الدین** در های آبدار نزد گفتهای ادبی بها بوده احوالش دیگر یافته نشد اشعارش خیلی با بها واقع **اسفره** کوهستانست مابین غرب و جنوب مرغینان واقع و نام مرغینان نه فرسنگیست در کوهستانش جانب جنوب پارچه سنگیست ده گز عرض و ده گز ارتفاع که همه چیز در و منعکس و منقش میگردد مانند آیینه و بدین سبب بسنگ آیینه موسوم است از مردمش **ملک الکلام سیف الدین** در جوانی عزم خوارزم نموده در خدمت ایل ارسلان خوارزمشاه مدتها بسر برده و آسائشها دیده در اول صحبت شاه طهماسب بنابر استمالتش گفت قصیده در تتبع خاقانی گوید وی تبغ قافیه گفت دولتشاه در تذکره آورده که شاه نه پسندید که چرا بموافقت قافیه خاقانی نگفته پس قصیده دیگر بقافیه خاقانی رسانید که مطبوع شد **خجند** طولش فذله عرضش ماهر بجانب غربی اندجان واقعشده و تا اندجان پنج فرسنگ است صاحب صور الاقالیم این را عروس عالم نوشته بر شمال رویه اش جبلیست موسوم بمیوغل که فیروزه و دیگر چیزها دران یافته می شود از مردمش **شیخ کمال** در نفحات آمده که وی بسیار سبز رگ بود و اشتغال وی بشعر جهت ستر حال است در بهارستان آمده که شعر شیخ در طلاقت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که زیاده بران نباشد بحرهای سبک و قافیهای مزدلیفها غریب که سهل ممتنع نما است تتبع حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف آورده که در اشعار حسن نیست و اینکه ویرا در زود حسن میگویند بنابر تتبع است مشهور است که کمال التزام سگ بسیار نموده و حسن دلبند شخصی هر دو دیوان را در یک جلد گرد یاری دیده گفت اینها را از یکدیگر جدا کن بباد سگان کمال و دلبندهای حسن را بگوزندش از وطن مالوف بمکه شده در تبریز اقامت کرد تقتمش خان از راه دربند قصد تبریز کرده شیخ را همین معاودت بدشت قبچاق برده بشهر سرای جای داد بعد چهار سال رخصت معاودت گرفته تبریز آمد سلطان حسین بن سلطان اویس جهت وی عمارتی طرح انداخت و جهت مریدان وظیفهای تعین ساخت و املاک وقف نمود گویند خواجه حافظ بوی عقیدتی موفور داشته همه وقت مکتوبات نوشتی و استدعای اشعار نمودی شیخ اشعار باو فرستادی عارفان که بصحبت شیخ کمال و خواجه حافظ رسیدند

گفتند

گفتند که صحبت شیخ کمال به از شعرش بوده و شعر حافظ به از صحبتش وفات شیخ کمال در ثلث و ثمانمائة در تبریز بر لوح قبرش این بیت مرقوم است منه کمال از کعبه رفتی بر در یار ۸ زیارت آفرین مردانه رفتی **عجمی** بغایت نیکو طبیعت بوده و شعر پاکیزه می گفته دیگر احوالش معلوم نشد **شهابی غزالی** شهاب آسمان فصاحت است **اخسی** در شمال دیه سیحون واقع در تمام فرغانه بعد اندجان ازان وسیعتر جائی نیست **افضل المتقدمین اثیر الدین** در لنشاه در تذکره آورده که چون وی بر خاست و آوازهٔ خاقانی شنیده آهنگ عراق نموده در همدان سلطان ارسلان بن طغرل را ملازمت نموده از ندما گردید میان او و خاقانی منافرات بسیار واقع شده و در آخر انقطاع از همه گزیده در خلخال بای اقامت افشرد و بکسب سعادت افزودی اشتغال ورزید تا در گذشت **شاشی** از شهرهای قدیمیست و به بناکت نیز اشتهار داشته اما امروز نباشکند و ناشکنت معروفست در آنولایت چاهی است که هر که از آب آنرا بیاشامد هر خلط فاسد که در معده اش باشد دفع شود و اگر آن آب را بجای برند خون شود و اگر مسافتی بعید برند سنگ شود و اگر در کوئی بخون حیض آلوده ساخته دران چاه افگنند صاعقه پدید آید که دیوارها بیفگنند و عمارات ویران سازد و چشمهٔ ایست که همیشه بی آب باشد چون اندک سحابی بر وی سو اظهار گردد بر فور ازان چشمهٔ آب در سیلان آید و در انتهای آن ولایت جبلیست که ازا جبل اسفر گویند آهن و فیروزه از وحاصل شود و همچنین قریب همان کوه کوهیست که سنگش چون انگشت آتش در خود گیرد و بسوزد و خاکسترش بجای صابون بکار آید از مروش **حسین بن علی بن اسمعیل القفالی** فقیه و محدث و شاعر و امام عصر بوده و از فقهای کسی که تصنیف اول پرداخته وی بوده و فقه شافعی را در ماوراء النهر و شاس او انتشار داده شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقات فقهای صفت بسیار کرده فوتش در سیصد و سی و ولادتش در دویست و نود و یک نوشته **ابو بکر محمد بن احمد بن حسین بن عمر المعروف بالمستظهر الملقب بفخر الاسلام** از فقهای شافعی است ابتدا پیش عبد الله گاذرونی و ابی منظور طوسی فقه خوانده پس ببغداد در خدمت شیخ ابو اسحق آنچه خوانده بود روان نمود و کتاب الشامل را در فقه نزد مصنفش ابی نصر بن صباغ گذرانیده و بعد از شیخ ابو اسحق ریاست شافعی بدو رسیده تصانیف نیک از وی بحصول پیوست از انجمله یکی کتاب حلیة العلماست در مذهب شافعی و آن کتاب را مستظهری نیز گویند از انجمله که بنام المستظهر بالله عباسی تصنیف نموده بعد ازان در بغداد مدرس مدرسه نظامیه گردید و لادتش در چهار صد و بیست فوتش در پانصد و هفت **فخر الدین بناکتی** در سلک فضلا انتظام داشته و بفرموده سلطان ابو سعید خان تاریخی نوشته که در انساب سلاطین خطا و احوال ایشان و قبایح سخن بسیار کرده گاهی شعر نیز می گفته

بدر شاشی بدری بود در بر سپهر فضیلت و لطافت شعرش نهایت دقت دارد خواجه **ناصر الدین عبید الله** از تمامی مشایخ ترکستان و ماوراء النهر بمزید جاه و جلال همیر سیده در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته کارش بجائی رسید که معتقد فیه ترکستان و فرغانه و ماوراء النهر گردیده و در خراسان مستثنی بوده سلاطین زمان منقاوش بودند بتخصیص مرزا سلطان ابوسعید که در سر ایش پیاده میرفته و در شتصد و نود و شش فوت کرده امیر علی شیر تاریخ فوتش را خلد برین یافته **کمال شیخ** از متوکلان زمان خود بوده و بذکر اره مشغولی داشته و ذکر اره در سلسله مشایخ ترک رواج داشته در رشحات مسطور که خواجه احرار وقتی بوی تکلیف این ذکر کرده و کمال شیخ بقوت هر چه تمامتر هفت هشت بار اره گفته خواجه بطاقت گشته فرمود بس کن که عرش تا فرش سوخته شد پس از ان این بیت را خواندند ۵ مرغان چمن بهر صباحی ۵ خوانند ترا باصطلاحی **عبد الغفار** مشهور بمولانا زاده همواره بیشتر همت بر قواعد علمی میداشته و گاهی شعر هم واری می گفته **قاضی غضنفر** در سلک علما انتظام داشته و شعر مائل بوسطی می گفته ضربتی از مریدان و معتقدان قاسم گاهی بوده و شعر می گفته **افسوس** شهر دقیانوس معروف داخل بلاد روم اصحاب کهف چنانچه در مجلد اول مذکور از انشهر فرا نموده ایم میان شهر و کهف دو فرسنگ مسافت است در کوه رقیم از حد و دعمور به روم بر در کهف مسجد یست و عادران مستجاب شود و شب در بالای آن مسجد نوری عظیم مرئی میگردد چنانچه مردم از دور می بینند **قیصریه** شهر یست عظیم از بلاد روم بلیناس حکیم دران حمامی ساخته بچراغی که در حمام روشن است گرم می شود **اندکس** شهر یست معروف و در باره وی او چهل فرسنگ بلندیش پانصد ذراع از آدمیان کسی درین شهر نتوانند آمدن که ادای قوم جنه است در جامع الحکایت و تاریخ مزب آورده که در ولایت اندلس بر سر بیابان وادی النمل مردی اسپی ساخته اند رو باد ان کرده ان جانب صحرا مور چگان اند که هر که آنطرف شود چه آدمی و چه غیر ذلک جان بر نشود و لهذا انمرد باشاره منع رفتن آنطرف می کند حکمت آنکه مورچگان از ان آدم و اسب نمیتوانند گذرانید کردن در عجائب الاجناز مذکور که در زمین مزب بلاد اندلس در وادی ریگ روانست که چون آب می رود هر که دران در آید هلاک شود **طرطوس** شهری از بلاد اندلس بعضی در اقلیم چهارم شمرده گویند دران شهر اصلا پشه نباشد و در بیرون شهر بسیار و در حوالیش غار یست اصلا در و آتش وجود ندارد عزیب انکه چون چوب یا هر چیز در و افتد مانند مشعل افروخته شود **طلیطله** شهر بزرگ بلاد اندلس هوای او در غایت لطافت و در قرب آن سنگیست که چون آنرا قایم سازند باران پیدا شود و چون بیندازند بایستد **مدینة الخباثین** شهر یست در بیابان اندلس و هفت چهل فرسنگ بلندی سور پانصد گز اجرای رفتن موسی نصیر حاکم بلاد مغرب با

عبد الملک بن مروان به تحقیق آنشهر و ذکر عبد الملک در جلد اول مرقوم خلاصه آنکه ساکنان آنشهر قوم جن است هر که بالای آنشهر میرود او را بخود میکشند و در عجایب المخلوقات آورده که در اسکند و سنگی است سفید مانند مرمر شیشا فضی چون نظر آدمی بران سنگ افتد از خنده هلاک شود و شهریان بدان سبب بی در برآورند و در حوالیش دیوارها مانند کوه کشیدند تا ان سنگ از نظر مردم محجوب ماند و مضرتی نرساند جنیان از ان سنگ لنزل عظیم بایند **سیاوش** شهر بزرگ در قدیم معمور بود اکنون ویست سعدان زرد و فیروزه و آهن و کوهی دیگر دارد که سنگش سیاه است و مانند انگشت می سوزد و خاکسترش بغایت سفیده برآید بآن جامه بشویند **اخلاط** طولش عه و عرضش لط از بلاد ارمینیه اینجا بچیزه ایست که ده ماه ماهی و هیچ حیوان در و نباشد و دو ماه چندان ماهی شود که بدست گیرند که بلاد نابرند **مقاله سادس** در ذکر بلاد اقلیم ششم متعلقه عطارد مبدا آن موضعی است که اطول نهار آن پانزده ساعت و ربعی باشد و مساحت سطح این اقلیم دویست و سی و پنج هزار و سی و چهار فرسنگ است ابتدا از مشرق از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد کنجاک سنجاب گذرد پس بر بعضی از بلاد خوارزم حوالی جیلان و شمال مستطنطنیه و وسط بلاد قسطقان بگذرد و از شمال اندلس گذشته بحر اعظم افتد طولش بنجزار خالدات دو هزار سه صد و نود و چهار عرض تا خط استوا یکصد و هفتاد فرسنگ بلاد بزرگ این اقلیم دویست و چهل و کوچک دو هزار و بیست و دو کوه عظیم و سه بحر دارد **ترکستان** اسم جامعیست جمیع بلاد ترک را از اقلیم اول تا سابع صاحب هفت اقلیم نوشته که در یکی از نسخ بنظر آمده که یکی از ملوک ترکستان بادیه خود ضباع کرده با خیل و خدم جانب مشرق رفته بعد طی منازل بسیار بجای رسید که از ان پیشتر نمی توانست رفت اهل انمرز از شدت گرما در زیر زمین می بودند و شبها تردد میکردند چه آفتاب بر هر جه تابیدی می سوخت و حوش دید پرسید که اینها را خدا تعالی چون گاه سیدارد گفتند در ین کوه سنگ ریزه ایست که انسان می نشاند هر کدام را که حرارت غلبه می کند از ان سنگریزه ها در دهن میگیرند و سر سوی آسمان می کنند ابری پدید میگردد و ملک زاده از ان سنگ پاره پاره همراه برداشت و بولایت خود آورده هرگاه که باران احتیاج افتادی سنگها را بیکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بآن صنم می ساختند و چیزها بزبان ترکی میخواندند که برف و باران می بارید برخی گویند سنگ دیده و جده اش که مذکور شده اینست **فاراب** اسم ولایتیست و مدینه آن کدر نام دارد صاحب مسالک و ممالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزلست و جایها استوا بسیار دارد بعضی گفتند **فاراب** شهریست بالای شاش نزدیک بلاد صاغون طولش صفا و عرضش لو مه مردش شافعی مذهب از مردش **ابو نصر محمد ترخانی** ترکی گویند حکما چهارند قبل از ظهور شریعت مطهره لقمان و ارسطو و بعد از اسلام ابو نصر و ابو علی و باتفاق جمهور معلم اول ارسطو قرار دادند و معلم ثانی ابو نصر را شیخ ابو علی سینا گفت نوسید بودم از علم عرض مابعد الطبیعة تا کتابی یافتم از شیخ ابو نصر و بمعرفت آنچه از و نوسیده گشته بودم رسیدم شکر خدا بجا آوردم و بقدر استطاعت صدقه

وادم اصل ابونصر ترک در اول حال عربی نمیدانست بغداد رسیده زبان عربی آموخت و دران فن بکمال رسید و در پیش ابوبشر بن یونس کتاب ارسطاطالیس بخواند و بخط خود بران کتاب نوشت که این کتاب را دویست بار خواندم همچنین کتاب سماع طبیعی که اهم از تالیف ارسطاطالیس است چهل بار خواندم هنوز بقراءت در کتاب محتاجم از و پرسیدند که تو عالم تری یا ارسطاطالیس گفت اگر او را دریافتمی هر آئینه بزرگترین شاگردان او بودمی در کتاب باخلاق الحکما مسطور که کافی الکفات صاحب الاعظم اسمعیل عباد را هوس ملاقات او استیلا آورد هدایای وافر و صلات شکار نزد او فرستاد ابونصر در لباس سپاهیان در شهر ری رسیده در مجلس عباد متکبر وار در آمد چون هیات لباس صفائی و تکلفی نداشت حکما و ندمای حقیر مجلس شمرده زبان باستهزا کشودند براندای ایشان تحمل نمود تا مجلس شراب اقداح مهد گردید ابونصر الت غنا از آستین برآورد و علی الفور سر همه بخواب رفتند بعد ازان برگاسه بربطی که در انجلس بود نوشت که ابونصر فارابی آمد شما استهزا میکردید رفت و ایشان را در خواب ماند و عزیمت شام نمود چون صاحب عباد و حریفان بزم سکر بحال یقظه و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند عظیم مضطرب شدند و صاحب پیش از همکنان شتابزده تا حدی که جامه خود چاک زد و سر عان در عقب فرستاد پس آمد صاحب بقیه الدهر متاسف گذرانیدی و بعضی از تواریخ مسطور که ابونصر چون بزم حرمین بدیار شام رسید بمجلس سیف الدوله بن حمدان حاکم آنجا در آمد فضلا باهم مباحثه داشتند ابونصر ایستاده تقریرات بلیغ نمود سیف الدوله بجلوسش اشاره فرمود گفت کجا نشینم گفت هر جا که لایق باشد برگوشه تخت بنشست متغیر شده بزبان خاص یکی از غلامان را گفته این ترک بی ادبی کرده چون بیرون شود او را بکش اصبهبذها الامیر خان الامور مرهونة باوقاتها سیف الدوله گفت نگرفت امیدانی گفت من همه لغات عارفم پس باتحول علما مناظره کرده بر همه غالب شد سخنان او را بر جرائد نوشتند و مدت العمر بآنفدر تلمذ مباهات نمودند سیف الدوله مقدمش غنیمت دانسته خلوت نمود و همت بر خطر و حائی گماشت دران وادی دغلها بکار موده سازندها را ملزم ساخت و غربله از میان کشاده قطوه آلات غنا برآورد و بروجهی نواخت که هر همه بهاپهای گریستند پس آنموضع را گذاشته وضع دیگر گرفت همه بی اختیار بخنده افتادند مرتبه ثالث نوائی زد که همه بخواب شدند سیف الدوله شفیقه اش شده چندی ماند و وداعش کرد و همیشه مفتون وی بوده در راه بمی از قطاع الطریق بوی باز خورده تاثیر در ترکش داشت جنگ کرد بعد ازان تیری بقبالش رسید از پا در افکند قتیل چون وزدان تمام اسباب او بردند بناه بکوهی برده فریاد برآورد که آنچه بردید بسهلست من هرچه دارم سینه دارم دعای من حاصل است غرضش علم بود و دزدان بگمان اینکه مگر جوهری نفیس در سینه اوست هرچند آنرا بتفریح گفت قبول نکرده سینه اش بشگافتند ذی قعده ثلث و اربعین و ثلثمائة در زمان مطیع عباسی ظهیر فارابی شاعر شیرین تقریر در نفاست و سلاست سخن متبع النظیر است افاضل سلف ترجیح وی را نوری اختلاف کردند علم حکمت در هیئت خوب میداند حکما صدر الحکمایش میخواندند در سیاوی حال

به نیشابور آمده از طغانشاه بن تکش نوازش یافت پس بآزندران شتافته ملوک آنجا را مدح گفت و از آنجا بآذربایجان رفت جهان پهلوان محمود بن ایلدگز او را تربیت کرد بعد فوت وی منظور نظر قزل ارسلان گردید و او را آخر از رنجیده با اتابک ابوبکر بن جهان پهلوان محمد پیوست و اعزاز و اکرام یافت در صد یک رباعی هزار دینار سرخ بر او ایثار کردند در تاریخ صبح صادق رفتن ظهیر شیراز و این حکایت نسبت باتابک ابوبکر و الی آنجا نوشته و از دیگر تواریخ چنان ظاهری شود که این اتابک شاخر العهد ممدوح شیخ سعدی بوده و در ثمان و خمسین و ستمائة در گذشته و الله اعلم ظهیر آخر عمر در اصفهان از ملازمت کشیده به تبریز گوشه اطاعت و عبادت گزیده تا در ثمان و تسعین و خمسمائة در گذشت **اسمعیل بن حماد الجوهری** صاحب صحاح اللغة و **اسحق ابن ابراهیم** از ائمه علمای عربیه بودند **جند** بفتح جیم و سکون نون شهر معروف بوده و خراب گشته **بابا کمال** از مریدان شیخ نجم الدین کبری و شیخ مؤید شاگرد شیخ صدر الدین جامع میان علوم ظاهری و باطنی از انشهر بند **کاشغر** طولش قطاعرضش مطل ولایتی است برفضارت و در میان شهر مزاریست موسوم بحسین فضل خواجه اهل آن دیار را بآن مزار اعتقاد بسیار است و در محاذی آن مزار قبریست و سوراخی در آن گذاشتند که اهل دیار صاحب قبر را بنظر درمی آرند گویند در جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته مرزا حیدر در تاریخ خود آورده که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت را نوشته در آن سوراخ گذارند در روز دیگر که کاغذ بیرون آورند جواب را در حاشیه یا ضمن نوشته یابند بارکند شهر بندیست بتدریج رو بخرابی کلی آورده بود مرزا ابوبکر که یکی از سلاطین آنولایت است هوایش خوش کرده دار الملک ساخت عمارات عالی و جوهای جاری بنا کرد و گویند در زمان وی در اصل شهر و مضافاتش دوازده هزار باغ احداث شده و حصاری ساخته ارتفاع دیوارهایش سی ذرع در تمام کاشغر بهتر از بارکند جای نیست و آبش بهترین آبهای آن دیار از عجایب و آب آن یکی آنکه اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبهاست نهایت قلت دکمی دارد و چون آفتاب باسد میرسد غایت غلبه و شدت پیدا کند **ختن** طولش قوتاعرضش ست ها از جمله بلاد مشهوره است جزنامی نمانده در زمان از خطا بختن در عرض چهارده روز میرفتند و آنراه نوعی آباد بود که احتیاج همراه و قافله نداشت احتشام قتلماق آن راه بسته اند اکحال صد سنگ لست سنگ فسان از آنجا باطراف برند از غرائب آنزمین شتر صحرائیست که اگر نوعی رام کنند بار برداری شود و دیگر قوتاس است که فرار او بیشتر از دیگر حیوانات ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلک است میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که از تبت ببدخشان میرفتم تبیت و یک کس بودیم در راه قوتاسی را کشتیم که چهار کس بسی بسیار معاونت نمودند او بیرون آورند و بعد از ان جماعت چندانکه قوتاسند از گوشتش برداشتند هنوز ثلثش باقی مانده بود **سلاطین کاشغر** از نسل افراسیاب ترک بودند از آنجمله **ساتوق بغراخان** در صغر سن

بشرف اسلام مشرف شده وچون بسلطنت رسید تمام کاشغر را مسلمان ساخت چند نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراءالنهر سلطنت نمودند و ساتوق جد یوسف قدرخان است و این حدیث در باب او مروی است اول من اسلم من ملوک الترک ساتوق پس ازان کورخان قراختائی انولایت را از کماشتگان ایشان بیرون آورده و پیش از استیلای چنگیزخان کوشلک پسر نامنانکخان از چنگیزخان گرفته ملک را از اولاد کورخان قراختائی انتزاع نمود و بخاطر دختری بت پرستی اختیار کرد و خواست که جبراً و قهراً مردم ختن را بت پرست سازد و خرابی موفور بختن راه یافته چنگیزخان جبه نویان را بدفع وی نامزد ساخت کوشلک جنگ ناکرده از کاشغر گریخت در کوهستان بدخشان تعاقبش کرده گشتند جبه نویان منادی کرد تا هرکس بصردین که خواهد باشد در اندک زمانی آبادی شد و در تاریخ رشیدی آمده که از زمان چنگیزخان تا ایام دولت تغلیمورخان حکومت کاشغر هرچند وقت بلکی از زمان ملازمان آن سلسله مقرر بوده تغلیمورخان از سلاطین مغول در ایام خانی امیر تولک را منصب الوس بیگی داده ولایت کاشغر سپرد او با سپاه صاحبقرانی بکرات محاربه کرد چنان قوی هیکل بود که در گهش موزه اش طفل هفت ساله جا میکرد و بعد فوتش برادر او امیر بولاجی وچون او نماند جای او به پسر او امیر خدائی داد تفویض کرد یدا ما چون تغلیمورخان درگذشت امیر مخزالدین مستقل شده فرزندان تغلیمورخان را کشت امیر خدای داد یکی از فرزندان خان را که شیرخواره بود دختر خواجه نام داشت با دالیده اش گریزانیده دبکوه بدخشان پنهان ساخت و بعد فوت امیر مخزالدین بر تخت خانی جلوسش داد وی بسن رشد رسیده امیر خدائی داد را برانداخت امیر خدائی داد نو سال امارت کرد و تمام کاشغر و ختن و اقسو و نای و کوس بوی تعلق داشته چار نفر از خانان مغول اول خضر خواجه خان دوم محمد خان سیوم شیر محمد خان چهارم اویس خان در خدمتش بودند و شصت و چهار سر از خانه دارد در ظل اطاعت داشت با اینهمه گاهی اسپ سواری نداشته چه همه آنچه او رامی آمد براه خدا ایثار مینمود و در زمان مردم مغول اطراف ترکستان و فرغانه و شاش رامی تاختند و مسلمانان را باسیری می بردند امیر خدای داد مسلمانان را از ایشان خریده آزاد راحله داده رخصت میداد در تاریخ رشیدی آورده که او در آخر عمر اراده سفر حجاز نمود و پس از طوف مکه بمدینه رسید بعد از طوف روضه تغیری در احوالش پیدا شده در همانشب فوت کرد صباحش اشراف مدینه با خلق کثیری رفته پرسیدند که امشب از غریبان که فوت نموده که حضرت صلعم در واقعه خبر داده که ما را مهمانی از راه دور رسیده فوت گشته باید که او را برده در زیر زمین قبر عثمانؓ جائی که اثر خط نموده است دفن نمایند بعد تجهیز و تکفین باتفاق آنجا که اشاره شده بود بر اثر خط او را دفن نمودند پس از وی امیر محمد شاه بجای والد نشسته اما کاشغر ختن امیر تیمور از دستش برده پس از وی ولدش امیر سید علی بدانمنصب رسید یکبار بر کاشغر تاخته حاجی محمد را که از قبل مرنا الغ بیگ آنجا بود هزیمت داده پس آمد سال دیگر بر پیر محمد برلاس که بعد حاجی محمد

آنجا رفته تاخته مراجعت کرد و کرت سیم رفته جنگ کرده پیر محمد را کشته کاشغر را متصرف گشید و در آبادی ملک کوشیده اصفها مفاعف ماموز گردانیدی بغایت شجاع تنومند بوده میر حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی امیر سید علی در خدمت الیس خان باجنود قالیماق بجارب رفت در اثنا کیزار اسپ الیس خان از رفتار ماند اسپ خود با و داده در میان کشتگان پنهان شد چون بر سرش آمده خواستیدی برینه کنند برجسته یکی از اعیان قالیما قرا گرفته چون کفار بر و غلبه کردند قالیماق را بجای سپر در برابر تیغ و تیر داشته قرب یک فرسنگ در یکدست قالیماق و بدست دیگر جنگ کرده تا آب ایله رسیده قالیماق را در آب انداخته بشنا از آب آمد با بجمله بعد فوتش پسرش **سالتر میرزا** بجا ماند او هفت سال بعدل و داد گذرانید و در هشصد و نه درگذشت بعد او برادرش **میر حیدر میرزا** مسبت و چهار سال حکومت نمود پس از و میرزا **ابوبکر** برادر زاده اش قرب چهل و هشت سال ملک اندو مصدر فتوحات کلی گردیده تبت تا سرحد کشمیر و سرحد بدخشان گرفت در زمانی که محمد خان شیبانی کار بر اهل ماوراء النهر و خراسان تنگ ساخته بود همیشه مردمش مردم او را در تاشکند و اندجان کارد باستخوان رسانیدند و همچنین تمام مغولستان چنان ساخت که هیچ مغول در مغولستان بفراغت نتوانست بود و بسیاری از ایشان کوچانیده کاشغر آورده مردم قطغ اوطان نموده **سلطان ابوسعید خان** ولد احمد خان ویرا برانداخت قالیماق ویرا الاچی خوان میخوانند یعنی قتال کشنده با انواع فضائل آراسته بود و با خلاق حمیده پیراسته از غایت همت و خلش بخرج کفایت نمیکرد و تیر انداختن نظیر نداشت و خط نستعلیق را خوب می نوشت و در املا و انشا ترکی و فارسی مهارت تمام بکار می برده و از سازهای عجمک و چهار تار را نیک می نواخته و در آسخوان تراشی و بهله دوزی و دیگر صنعات نیز بخشی داشته در هشصد و سی و نه وفات یافت پس از وی **عبدالرشید خان** در هشصد و پنجاه و بر سریر سلطنت متمکن گردید خوش محاوره نیکو روی بوده و از همت و شجاعت بخشی تا محصور داشته در تیر اندازی آرش از کمینه شاگردانش بوده از آثار جلادت او استیصال اوزبکان قراق بوده که هیچگاه مغول برادر رنگ قراق مستولی نشده بلکه معامله برعکس بوده و وی در جنگ صف آنجماعت را سهم ساخته اکثر خطوط و سازها را نیک متبع کرده در نثر و نظم ماهر بود پسر کهتری بعد وی **عبداللطیف خان** قائم مقام گردید وی بغایت شجاع سیر سیه چندگاه در مغولستان حکومت نموده مکرر او را با وزبک و قراق محاربه دست داده نظفر و منصور گردید و آخر الامر بقتل رسید پسر دویم **عبدالرشید خان** **عبدالکریم خان** قائم مقام شد بر سنت آبا تتبع اکثری از صنعتهای و هنرها نموده خصوصی در علم رمی داو وارد سوسیقی مهارت کلی یافت **عبدالرحیم سلطان** پسر سیوم رشید خان بی رخصت والد بولایت تبت رفته حکومت نمود **عبدالعزیز** پسر چهارم عبدالرشید خان در سن چهارده سالگی درگذشته پسر پنجم عبدالرشید خان او هم سلطان که بصوفی مشهور است بحکم پدر شانزده سال حکومت کاشغر نموده ششم پسر عبدالرشید **لطیف خان** محمد سلیمان در کاشغر حکومت نموده هفتم **محمد امین** هشتم قرلش سلطان

که از عبد الکریم خان رنجیده بهند آمده و در حضرت اکبر بادشاه منظور شده و در بندهیچ پسر ماند نهم ابو سعید سلطان دهم عبد الله سلطان او نیز بهند آمده رعایت بسیار یافته از و نیز دو پسر ماقیماند یازدهم اویس سلطان دوازدهم عارف سلطان سیزدهم عبد الرحیم سلطان احوال آن ذکر بزرگان آنجا رسیده جمال الملة والدین صاعد بن محمد المعروف بمولانا **جمال الدین ترکستانی** زبدهٔ علمای دوران و قدوهٔ حکمای زمان بوده در حق مولانا ابو یزید گفته که دیرا بجز اشتغالی کاری نیست سرکاری که هست خدا را بالاست و در حق شیخ بهاؤ الدین عمر مزموده که آئینه وی محاذی ذات افتاده است غیر ذات هیچ چیز مشهود نیست و شیخ زین الدین را بکمال شرع ستائش کرده **مولانا علاؤ الدین** از کبار آندیار بوده میرزا حیدر سنه سیر حیدری ذکرش در سلاطین کاشغر گذشته با وفور لطف طبع و درستی ابیات سنجیدگی انشا و حسن نظم بغایت شجاع و مردانه بوده داب سپاهیگری را نیک میدانسته چنانچه یکمرتبه با شاره سلطان ابو سعید خان از راه کاشغر و تبت بکشمیر در آمده رایت استیلا برافراشت و کرت دیگر از راه هندبد آنولایت در آمده قریب هفت سال من حیث الاستقلال حکومت نموده و آخر در شهر کشمیر بقتل رسید تاریخ رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته از دبیر الجمهور مشهور است **امیر احمد حاجی** بصنوف فضائل صوری و معنوی محلی بوده چند سال در دار السلطنت هرات بخدمودهٔ ابو الغازی سلطان حسین میرزا حکومت نموده و در سمرقند نیز لوای ایالت برافراشته بعیش و نیک نامی در گذشت گاهی بنظم هم می پرداخت طرازطوایش صلاحدر عرضش مدلا شهری بانام بوده و آخر ابا بکی نیز خوانده اند پس بواسطه عبور جنود اوزبک خراب شده از مردمش **تغاربیگ بن محمد سلیمان** ادل حال در بلاد ترکستان تجارت کردی بعد ازان بوزارت یکی از حکام رسید پس بتدریج خلعت وزارت سلطان سنجر در پوشید و لشکرانهٔ آن هزار هزار دینار پیشکش نمود تا بر در خانه او نفاره زنند در اندک روزی از شواعر وی گردند بعد دو سال معتد گشته مبلغی برسم مصادره جواب گفت پس ازان بضبط اموال بعضی از ولایت ترکستان یقین یافته در راه فوت کرد **مولانا سعد الدین** ابتدا بتحصیل علوم اشتغال داشت و تتبع بسیاری از کتب متداوله کرده پس صحبت مولانا نظام الدین خاموش را ملازم گرفته باشاره ایشان بخدمت شیخ زین الدین خوافی رسیده ازانجا سفر حجاز اختیار کرده بسیاری از بزرگان را دریافته و در ان سفر با چند نفر شرط مرافقت بجا آورده مثل قاسم انوار و بوبکر بوزانی و شیخ زین الدین خوافی و شیخ بهاؤ الدین عمر چیکل بکسر جیم و کاف مسکن ارباب حسن و ملاحت بوده چنانچه در افواه ناظمان مناظم سمنوری مشتهر سکانش سهیل وجوزاد بنات النعش را بعبودی پرستیده اند و خواهر و دختر نزد ایشان حرام نبوده و **خلخ** اندک جماعتی بوده اند خواهر را زن میکردند و زن زیاده بر یک شوهر نمیکرده مهر زن جمیع ممالک مشهور بوده یا دشاهان را زن نبوده اگر زن میکرده بر نور بقتل میرسیده **تاتار** در شرقی این اقلیم باشند در جلادت و خصومت شش دانگند حلال و حرام را معتقد نیستند و آفتاب را می پرستند و زبان مخالف ترک دارند تا رچنانچه مذکور یافت اغلان می پیوندد که عبارت از

ترک بن یافث باشند او بعد از دویست و چهل سال که فوت نمود اینچه را قائم مقام گردانید دی بعد خود دویت یا قوی را بر سریر نشانید دویت جاه و منصب دیا قوی بزرگ را گویند بعد از کیومرث او پسر خود اینچه خان را بجا ماند و در زمان این ترکان بغرور کثرت نکنت و سامان دین و ملت خود گذاشتند از کیومرث دو پسر متولد شد تاتار و موغل و ولایت در میان هر دو قسمت نمودند برادرانه سلوک کردند بعد تاتار پسرش بغوخان قائم گردید بعد از دیلنجه خان پس پسرش ایلمخان پس استزخان پس اردوخان پس سریرخان برامدة تا حکومت اردوخان میان تاتار و موغول موافقت بود چون حکومت بایدوخان پس بردوخان رسید میان او و دربوس موغل مخالفت ظاهر شد در زمان سلطنت پسوچ خان بن ایدوخان که هشتم سلاطین تاتار بود آتش فتنه و فساد آنچنان التهاب پذیرفت که دیگر باب صلح الطفانیافت سوس گروهی عظیمند زنان شان بقدر استطاعت حقها از نقره و چوب سازند و از طفلی بر پستانها بندند تا بحال خود مانند و کلان نشوند و هر که هزار دینار دارد زلش طوق از طلا در گردن اندازد تا هر قدر هزارها دارند طوقها اندازند گوشت خوک عزیز دارند جمعی که مسلمانند هم تبعیت شان می کنند ملک الیشان همیشه در قصری مرتفع میگذارد چهار صد مرد لشکری پیوسته ملازمش باشند و هر یک با کنیزک خود در پایان سریرش میخوابند و معاشرت می کنند و ملک را نیز چهار جاریه است بر تختی کلان مرصع مکلل بجواهر با انهامی نشیند و مجلس میدارد و در حضور اصحاب بصر که میخواهد رغبت میورزد و هرگز از تخت فرود نیاید هرگاه سوار شود اسپ پیش تخت ارند تا سوار شود دیگر بغیر از صحبت و می خوردن و نشاط کردن کاری ندارد از شهرهای مشهور **حرمک و حرقه** است هر که از الیشان بیمار شود از آبادانی بیرون برند و قدری آب و نان پیش گذارند اگر صحت یافت پیش شان آید والا قوت سباع و طیور می شود و اگر خویشان و ملازمان دارد سر هر پنجروز مردم بیرون از دخمی می گیرند و چون بمیرد بسوزانند بدینوع که اول ده روز در قبر گذارند و ماش سه قسم نمایند قسمی برای دختران و زنان و قسمی جهت پوشش و قسمی بهای شراب که درین ده روز میخورند و صحبت میدارند و سازمی نوازند و کنیزک که خود را باد خواهد سوخت درین ده روز شراب میخورد و بدو زینت بر مردم جلوه میدهد روز نهم کشتی آورده در کنار دریا گاه میدارند و در میان کشتی گنبدی از چوب می سازند و با نواع اقمشه قبه را می پوشند و در روز دهم مرده را بیرون آورده در میان قبه میگذارند و اقسام گل و ریاحین پیش میریزند و خلائق بسیار از مرد و زن جمع می شود و ساز نامی نوازند و هر یک از خویشان قبه در اطراف قبه وی راست می سازند و آن کنیزک خود را آراسته بقبه خویشان مرده رفته از هر صاحب قبه صحبت میگیرد و بعد مباشرت بآواز بلند میگویند که صاحب خود خواهی گفت که من حق یاری و دوستی بجا آوردم پس از فراغ سگی را دو نصف کرده در میان کشتی می اندازند و خروسی را نیز سر بریده برمین دیوار کشتی می افگنند بعد از ان

جمعی که با کنیزک صحبت داشته اند دستهای خود را فرش راه کرده کنیزک را بران برکشتی میرسانند و ماکیان بدست او میدهند سر او را کنده در میان کشتی می افگند و قدحی شراب خورده سخنان میگوید دو سه مرتبه باین می آید و همچنین با هر کف آن جماعت نهاده ببالای کشتی میرود و چیز چند میخواند و دران قبه که شوهرش را گذاشتند میرود و دوشش کس از خویشان به نزدیک شوهرش دون قبه با کنیزک مجامعت می کنند پس پیرزالی که باعتقاد شان ملک الموتست رفته آنزن را پهلوی شوهرش می خوابانند و از پشش کس و کس دو پا و دو کس دو دست کنیزک میگیرند و پیرزالی چادری را تاب داده در گردن او می افگند و بدست دو نفر دیگر میدهد چندان تاب میدهند که جان از بدن کنیزک میرود و پس دو کس از خویشان آتش گرفته در کشتی میزنند که آن مرده و کشتی خاکستر میشود اگر در آنوقت بادی پیدا می شود و آتش را تیز کرده خاکستر را پریشان سازد آن مرد بهشتی است والا او هرگاه میان دو کس خصومت قائم شود و ملک ایشان از صلاح عاجز آید حکم میفرماید که لشکر بایکدیگر جنگ کنند هر که غالب حق بجانب اوست **بصقراج** قومی بزرگند اصل اهل دیار رایش سبلت نباشد بلادشان یکماهه راهست وقتی آنقوم را ملکی بود از اولاد یحیی بن زید اولاد او را بادشاه می دانند و نهایت اخلاص و اعتقاد بآن سلسله دارند و حضرت علی ع را بخدائی می پرستند علامت بادشاهی ایشان ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان است از رعایا هر چه باشد خراج ده یک گیرند بزرگان در ایشان نباشد و نزدیک **کیماک** قومی اند از اتراک ایشانرا کیماس نیز گویند وسعت ملکشان از یکماهه راه زیاده است پوست حیوانات لباس ایشان است علم دیده را خوب میدانند و طلا دران دیار بسیار و الماس هم در رود خانهای آنولایت بهم میرسد معبدی ندارند و بادشاهی درمیان ایشان نیست هر که از هشتاد سال در گذرد مرشد و پیر دانند و او را می پرستند در انولایت سنگیست که چون در آب اندازند البته باران آید و در یکی از برزنهای آن دیار حفره ایست که مقدار یک شبر آب دارد اگر لشکری ازان بگذرد کم نشود و حضر زیم از بلاد ترکست مردش نهایت حسین و جمیلند چون بادشاه شان از چهل سال بگذرد بکشند و اعتقاد شان آنکه روز و شب و زمین و آسمان را معبودی علیحده است و معبود آسمان از دیگران بزرگ تر باشد **اسفیجاب** از شهرهای مشرق و ثغور ترکستان طولش صفحا و عرضش مح و دران شهر طائفه از خداوندان عقل و دانش می باشد همیشه بران شهر انصاری استیلا داشتند بدست سلطان محمد رومی آنشهر بفرزندان جهد مفتوح گردیده **قسطنطنیه** شهری مشهورست بعظمت آن شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده و پس دار الملک سلاطین عثمانیه شد باستنبول شهرت دارد و بنایش مدور نهاد و حصاری استوار دارد سه باره بر روی یکدیگر کشیدند و میانش بخاک انباشتند چندان عمارات دارد که محاسب عاجز آید نزدیک بدار الامارتش مسجدیست بنا کرده حضرت

سلیمان ع و در اطراف آن عمارتست موسوم باسم بابا صوفیه عظمت شهر چه نویسد گویند درون شهر هفت کوه است بکثرت تضیق مردم بالای کوهها منزل ساختند هیچ ازان کوهها جز بلند پدید نیست از شخصی که در سنه الف دیده رد انگیزد که هفت هزار دکان قهوه فروش داشت از ابنیه قسطنطین ابن متوربوس میدانند قتیل یانیش سام بن نوح ع در عجایب البلدان آورده که انجا منارهٔ از آهن دارد زیر ساخته اند چون باد عاصف شود آنرا بجنوب و شمال و مشرق و مغرب میل دهد و آنجا بجهت موقت ساعات موضعی ساخته اند که دوازده دروازه دارد هر ساعتی از شب و روز که بگذرد یکدر باز شود و شخصی برون آمده برپا ایستد برهمین مثال دیگر ابواب باز شوند و کسان بدر آیند قبر ابو ایوب انصاری انجاست قبه او را چون باران نیاید سقف واکنند بدعا باران شود در قدیم قسطنطنیه دویست و شصت دروازه داشته یکی زرین یکی سیمین یکی برنجی یکی آهنی صاحب تحفة الغرائب آورده که در حدود قسطنطنیه قریه ایست در ان قریه خانه از سنگ که در و تمثال رجال و نسوان و فیول و بغال و حمیر افتاده هر کس را عضوی بدر آید یا مجروح شود عضو یا دفنا بر عضو صورتی مشابه بالدبر نور بصحت گراید از عقب قسطنطنیه بیابانی است از عبد الله بن عمرو عاص مرویست که بر سر بیابان اسپی از مس و بر او صورت آدمی ساختند انگشتان خود باز کرده بر کف دست او نوشتند که هر که ازینجا بگذرد به بیابان مورافتد و هلاک گردد این بیابان اندلس مذکور است روم شهر بزرگست قلعه او یکهزار و دویست و پنج برج دارد بازار مرغ او یک فرسنگ در قدیم شصت حمام درین بازار بود نهر آن تخته های مسین پوشیده اند عدد تخته ها دو هزار عمق نهر نود و شش ذراع بعضی جا چشمهٔ است که اگر نی در و اندازند بسوزد شابر از بلاد روم در مجمع الغرائب که دور محیط آن سیزده فرسنگ در هر فرسنگ سه در و نهری که در تمام خانها دران می کند عرض نهر بیست و سه گز از دری دری باب الذهب و دری باب الملک و مابین آن بازاری که ستونهای آن همه مس و سقف نیز مس بالای بازار بازار دیگر و در و کنائس عالیه از جمله کنیسه است که در وی هزار و دویست ستون از روی و هزار و دویست ستون از مرمر ستون روی را مذهب ساختند و چهل در از زبرجد و دیگر از عاج و آبنوس صد هزار زنجیر از زر سرخ آویخته و دران قنادیل بسته اند طول یک فرسنگ عرض یک فرسنگ مورخان گفته اند که عجایب آن شهر کسی ندیده باور نکند رومیه شهری عظیم بازارش را دیوارها از مس ساختند و سقف نیز از مس در و عمارتیست سقف و دیوار همه مس و ایضاً در و عمارتیست هزار و دویست ستون مس که دارد که طول هر ستونی پنجاه ذرعست و هزار و دویست دروازه از مس که اکثر آنها را بتنکه طلا و نقره گرفته اند ابواب عاج و آبنوس و صندل خود بسیار دارد طول و عرض آن عمارت یک فرسنگ از ولید بن مسلم نقلست که در شهر رومیه یازار بیطاران رسیدم نزدبانی ظاهر شد چون بالا بر آمدم بازاری دیدم عظیم طویل

کصرافان در نشسته بودند چون پاره از ان سپرده شد بانه زینه پدید آمده فرود آمدم فضای دیدم که قریب شش میل کرم دردی به بیع و شرا مشغولی داشتند و کنیسه میان آن تقضا ساخته بودند که دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت و برین در دروازها دیباهای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده **اماسیه** از بلاد روم است بغایت وسیع و عالیش مشتمل بسوری و انهار کثیر بنها ماسیه از میان این بلده می گذرد **فرنگ** و بارش داخل سه اقلیم نوشتند پنجم و ششم و هفتم رعایت قطع اختلاف کرده بلحاظ وسط در ذکر بلاد اقلیم ششم نوشته بلندی باروی او هفتاد و دو گز است و عرض دوازده گز یک هزار و دویست و پنج برج دارد بر هر یک رسیانی ملازم و ارتفاع باروی بردن چهل و دو گز عرض هشت گز در النشهر کنیسه ساختند طولش سیصد گز عرضش دویست گز ارتفاع دیوارش صد گز سقف و روی دیوار درون از مس ساختند درین شهر عمارت بسیار و زیاده از چهار هزار حمام دارد **ابولد** و شهر بزرگست از بلاد فرنگ بنای آن سنگ بانی آن وصیت کرده که زنان در آن شهر در نیایند انجا زر سرخ و نقره بسیار می باشد چنانچه جمیع آوانی ایشان از زر سرخ و نقره بود **اشت** شهریست که از بلاد فرنگ اهل آن متاعی که فروشند ثمن آن بران بنویسند چون کسی را آن متاع باید ثمن آنجا گذارد و متاع برد صاحبش بر دکان نشسته باشد خود بخود خریدار مصر متاع را از دکان بردارد و ثمن آن بگذارد و بی ثمن برداشتن رسم نیست در ممالک آورده که در جزیره کله بحر فرنگ درختانند و مرغ بار می آرند آنچنانکه بوقت شگوفه مثل انبانی از ان درخت بیرون می آید مرغی دران انبان منقار معلق کرده بوقت رسیدن میوه مرغی دران انبان متولد شده انبان را بمنقار سوراخ می کند و بیرون می آید بدت ده سال کلان می شود بقدر ربط گوشت مردم آن نواح از ان مرغانست در معلومة الآفاق فرنگ را شرد هم بلاد و منجمله شصت و یک بلاد ربع مسکون قرار داده و گفته که آن سی و یک شهر است بزرگترین آن **پرتکال** دیگر **کرش** دیگر **کوده** که بندر معروفست می باشند **شلشون** شهر بزرگست بعضی شلشوق و بعضی شلشون نیز خوانده اند بر کنار محیط واقع بلاد یاجوج و ماجوج مردمش مذهب نصاری دارند پیش ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد **قرشنه** بعضی کرشنه نیز گفته اند در انجا صنفی از مردم می باشند که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصفی در غایت سیاهی است **زره کران و برسر آن** دو ولایت است و در طرف باب الابواب که اهل آن دیار قامتهای طویل و رو ها پهن و چشمها کبود دارند بغیر از زره ساختن هنر دیگر نمیدانند بغایت غریب دوست می باشند اگر شخصی بخانه شخصی مهمان شده باشد و پس از ده وارد شود و خواهد که جای دیگر منزل گزیند میان میزبانان بر سر مهمان مهم بجدال و قتال آنجامد قبل ازین نداشتند قریب پانصد هجری بشرف اسلام مشرف گشتند و مذهب

شافعی دارند **خان بالق** که خان بالغ هم نویسند طولش تکه باغ عرضش موها صاحب مطلع السعدین گوید که چون میرزا شاهرخ ایلچیان بجانب خطا ارسال داشت در شانزدهم ذی قعده سنه اثنی وعشرین وثمانمائه از هرات برآمده شانزدهم شعبان سنه ثلث وعشرین بحد خطا رسیدند از انجا منزل بمنزل هشتم ذی قعده بخان بالغ پیوستند شهری بود بغایت بزرگ وچهار حصار بر دور حصاری تا حصاری یک فرسنگ وسعت سواد اعظم ممالک چین است وخطا نیز گویند دورش بیست وچهار فرسنگ طول است بازارش سه فرسنگ از جمله اهل حرفت سی وسه هزار دکان رنگریز در وی بود مقصد هزار کس در وی لشکری ساکن وچهل هزار عسس محافظ شهر در میان شهر چندین رود دیدند وسیصد وشصت پل چوبین وقنطره وکشتی بیشمار آمد ورفت میکرد فرش کوچها ومحلات همه از خشت وآجر چون برین قیاس عظمت شهر وشاه مفهوم به تمامی حقیقت که طولی داشت پرداخته **مقالهٔ سابع** از ذکر بلاد متعلقه **اقلیم هفتم** که مرشیش قمر است مبدا این موضعی است که نهار اطولش پانزده ساعت وسه ربع ساحت سطحش صد وهشتاد وهفت هزار وسیصد وبیست ویک فرسنگ ابتدا از مشرق کند وبر بلاد یاجوج بگذرد وبر بلاد کیماک وشمال بلاد خلج وجنوب بلاد ترخان گذرد وتا بحر اعظم منتهی شود ازین اقلیم جزیره چند آباد است باقی خراب از غایت سرما کسی نمی تواند بود وبزعم اکثر حکما آخر این اقلیم نهایت ربع مسکون است والله اعلم طول این اقلیم با جزائر خالدات چهار هزار ودصد وپنجاه وچهار عرض تا خط استوا یکصد وشصت ودو فرسنگ درین اقلیم پنجاه شهر بزرگ وهزار شهر کوچک ورود کوه عظیم وجبل ونه رود است بعضی گفته اند در تمام این اقلیم بیست وسه شهر بزرگست واز شهرهای مسلمان یکی بلغارست **بلغار** را ابنه بلغار پسر کهال بن یافث است بر ساحل بحر ماطیس عمارتش از چوب صنوبر وشورش از چوب بلوط سرما آنجا بسیار وزمستان وتابستان برف از زمین آن منقطع نگردد ودر نهایت عمارات شمال واقع شده شهری با طول وعرض است نزدیک برود آل اهالی بلغار حنفی مذهب باشند از غایت برودت در انجا درخت مثمر نمی باشد در فصل صیف شفق در انجا غایب شود وکوتاهی روز چهار ساعت میرسد وشب بیست ساعت وباز بعکس میگردد ودر ناحیه بلغار مرغیست که نصف منقار اعلای او شش ماه بجانب یمین مائلست وشش ماه بجانب یسار مثل لام والف وقت اکل بهم منطبق میکردد وگوشت او اکثری از امراض را نافع باشد خصوص سنگ گرده وشانه را وبیضه او را چون بر برف گذارند گداخته شود در بعضی تواریخست که قومی بر هود ایمان آورده فرا رسیده بزمین بلغار آمد ومانده در انزمین احیانا عظام الیشان ظاهر میشوند در مجمع الغرائب مرقوم که قریب بانشهر موضعی است ریسورا سم چون یکی از سکان آنموضع ببلغار آید چندان سرما شود که زراعت الیشان تباه گرداند در عجم البلدان آورده که قومی از بلغار در وقت موج

تا ترکستان سی فرسنگ از سمرقند تا اترار هفتاد و پنج فرسنگ از سمرقند تا کاشغر صد و بیست و پنج فرسنگ و از کاشغر تا چین صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از سمرقند تا ختای دولیت و شصت و پنج فرسنگ است هکذا تحقیقه مولانا شرف الدین علی یزدی مصنف ظفرنامه از بلخ تا سمرقند شصت فرسنگ از بلخ تا شرغان چهارده فرسنگ از شرغان تا اندخوی فرسنگ از بلخ تا کابل هشتاد فرسنگ از کابل تا لمغان چهارده فرسنگ از کابل تا غزنین بیست و پنج فرسنگ از کابل تا قندهار صد و بیست فرسنگ از قندهار تا هرات صد فرسنگ از غزنین تا لاهور صد و شصت فرسنگ از بلخ تا قندز سی فرسنگ از قندز تا طالقان پانزده فرسنگ از بلخ تا ترمذ دوازده فرسنگ از نیشاپور تا ترشیز بیست و هفت فرسنگ از مرو تا خوارزم صد و بیست و چهار فرسنگ از دهستان تا خوارزم صد و ده فرسنگ و از خوارزم تا وراین دولیت و بیست و دو فرسنگ از خوارزم تا سلطانیه دولیت و هفتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیه تا تبریز چهل و هشت فرسنگ از تبریز تا روم هشتاد فرسنگ از سلطانیه تا زنجانیه صد و چهل فرسنگ از زنجانیه تا سیوس چهل و هفت فرسنگ و از زنجان تا روم هفتاد و یکفرسنگ و از تبریز تا زنجان صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیه تا زنجان نود و شش فرسنگ و از سلطانیه تا ساوه چهل و دو فرسنگ از ساوه تا اصفهان شصت و چهار فرسنگ و از اصفهان تا شیراز هفتاد فرسنگ از کاشان تا شیراز هفتاد و شش فرسنگ از شیراز تا هرمز نود و پنج فرسنگ از شیراز تا کرمان صد و بیست و پنج فرسنگ از کرمان تا نجف صد و چهل فرسنگ از یزد تا کرمان پنجاه و هفت فرسنگ از نجف تا بغداد بیست و شش فرسنگ از بغداد تا مدینه منوره دولیت و شصت و نه فرسنگ از مدینه تا مکه هشتاد و چهار فرسنگ از بغداد تا موصل شام هفتاد و دو فرسنگ از بغداد تا بصره هشتاد فرسنگ از بغداد تا اصفهان صد و پنجاه فرسنگ از بصره تا بحرین هشتاد و چهار فرسنگ از بحرین تا عمان دولیت فرسنگ از اسکندریه تا مصر شصت فرسنگ از مصر تا اقصی عمارت مغرب نهصد فرسنگ از صفین یمن تا شهر سمرقند یک هزار فرسنگ از استرآباد تا سمرقند دولیت و هشتاد فرسنگ از بغداد تا موصل سیصد و هفتاد فرسنگ از بغداد تا مصر پانصد و هشتاد فرسنگ از بغداد تا کوفه بیست و چهار فرسنگ از بغداد تا بصره هفتاد فرسنگ از بغداد تا دجله هزده فرسنگ از شیراز تا سراندیب چهار صد فرسنگ از اصفهان و کاشان تا سراندیب پانصد و هشتاد فرسنگ از ساوه تا سراندیب پانصد و چهل فرسنگ از سراندیب تا سلطانیه پانصد و چهل فرسنگ از سلطانیه تا مکه معظمه براه بغداد سیصد و هفتاد و هشت فرسنگ از تبریز تا مکه معظمه سیصد و هشتاد و شش فرسنگ از بغداد تا مکه هم براه نجف دولیت و شصت فرسنگ از دهلی تا مکه معظمه هشت صد و پنجاه فرسنگ از ولایت چین

وخطا تا مکه یک هزار و شصت فرسنگ از قندهار تا مکه معظمه نهصد فرسنگ از ماوراءالنهر تا مکه هشصد فرسنگ از خراسان تا مکه هفصد فرسنگ از بلخ تا مکه هفصد فرسنگ از کابل پانصد و بیست فرسنگ از ولایت قرغی تا مکه شصد و پنجاه فرسنگ از دیار یاجوج و ماجوج تا یارکه هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ از مصر تا مدینه متبرکه صد و پنجاه فرسنگ از مصر تا بکه براه مدینه دویست و سی و هفت فرسنگ از بلاد حبشه تا مکه معظمه هفصد و پنجاه فرسنگ از دیار مغرب تا مکه معظمه هزار و دویست فرسنگ از طائف تا مکه هشت فرسنگ از مکه تا عمان صد و چهل فرسنگ از سراندیب تا مکه سیصد فرسنگ باقی بلاد در این بین طریق قیاس توان کرد این فرسنگ مذکور دوازده هزار گز است گزی مقدار بیست و چهار انگشت از دهلی تا لاهوری بندر چهار صد سی و هفت کروه شاهجهانی است و از دهلی تا تهانه بندر سال پانصد و پنجاه و هفت کروه و از دهلی تا سرحد تبت سیصد و سی کروه و از دهلی تا شولاپور سصد چهل و دو کروه از لاهوری بندر تا ته بیست و پنج کروه از ته تا بهکر یکصد و سی کروه از بهکر تا ملتان نود و نه کروه کسری از ملتان تا لاهور هفتاد و پنج کروه از لاهور تا دهلی یک صد و هفت کروه از تهانه بندر سال تا سلهٹ سی کروه از سلهٹ تا ڈاکه که جهانگیر نگرش هم گویند هشتاد و هفت کروه از ڈاکه تا راج محل که اکبر نگرش هم گویند یک صد و هشت کروه از راجمحل تا مونگیر چهل و هشت کروه از مونگیر تا تهنه تا اله آباد نود و شش کروه از اله آباد تا اکبر آباد یک صد و هفت کروه از اکبر آباد تا دهلی بیست و چهار کروه از دهلی تا برهانپور یک صد هفتاد و هشت کروه از برهانپور تا اورنگ آباد چهل و دو کروه از اورنگ آباد تا شولاپور هفتاد و هشت کروه هر کروه بادشاهی پنج هزار ذراع است و هر ذراع چهل و دو انگشت و هر دو کروه شاهجهانی را سه نیم کروه معروف سائر هندوستان می شود چنانچه معلوم ملة الافاق مندرجست از اقصای بنگاله تا ایلاب یک هزار و پانصد کروه از بندر جانکام تا گڈهی که طول ولایت بنگاله است چهار صد و پنجاه کروه از کوههای شمال تا سرکار مدارن که عرض بنگاله است دو صد و بیست کروه از ولایت کوچه تا بالسوالکه طول ولایت مالوه است دویست چهل و پنج کروه از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه می شود (نمودیم) در بیان ذکر خارج از اقالیم چون احوال اقالیم سبعه خصوصیات شرح گردید باره از خارج اقالیم نیز سبعه برسبیل نوادرات ذکر کردن لازم آمد بدانکه آنچه جانب شمال تا آخر عمارتست مبدا آن موضعی است که نهارا طولش بیست و چهار ساعت تمام بود مساحت سطح این خارج هفصد و پنجاه هزار و سی و دو فرسنگ است و زین قطعه اندک عمارتست آنچه مشهور خال از عجائب و موضعی که داخل اقالیم سبعه نیستند و دست قسم اول آنچه از پس خط استوا است آنرا باصطلاح حکما ماوراء خط استوا گویند عمارت آن شانزده درجه

تقریبًا باشد از شهرهای مشهوره این مواضع یکی را اسفاله الریح
و دیگری را اسریره نامیده اند که معدن کافور است و دیگر کوه است
و بچه از بلاد بربر و جزیره کنکابوس که اهلش مردم خوار باشند تجار خود را باسلی مکمل گروانیده نزدیک آن جزیره روند و آهن داده
عنبر گیرند و جزیره سنگلدیپ و جبال القمر که عود قماری از انجا آورند و ناحیه کهکند که اهل آن ناحیه مسخر بوزینه نمایند
و خراج با ایشان و هند چنین که هر روز مبلغی خرج طعامها کنند تا بوزنها آمده بجوزند اگر در راتبه شان تاخیر رود مضرت
رسانند خالطو که در سند چین است و هریک ازین بلاد مشتمل قری و مدائن صغار و سواد ات و جبال اند که شرح آن مستلزم
تطویل باشد قسم دویم آنچه داخل اقالیم سبعه نیست مواضع چند است که آنرا ماورای اقالیم سبعه خوانند عمارت آن
از پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون ازین عمارت بگذرند از شدت
سرما و برف نتوان رفت حیوانات و نباتات آنجا پدید نیایند از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البوا است که
اهل بلغار بیازارگانی آنجا روند دویم بوره که امالی آنجا وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند سنجاب و سمور متلاع
این شهر باشند و این جمله در عرض پنجاه و شش فرسخ و شصت و یک درجه باشد و روزهای دراز این مواضع
بهفده و هژده و نوزده ساعت رسد و در عرض شصت و سه درجه عمارت بزرگست سکان آنجا از شدت
سرما مدت شش ماه در خانها بسر برند نهار اطول ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه
عمارتی عظیم است اهل این مواضع را قامت پنج شبر و عرض روی ایشان سه شبر دیگر و طیران کنند اما از مقام بیرون
نتوانند بر آمد که اگر بر آیند بسیر و نهار اطول ایشان بیست و دو ساعت باشد و در عرض شصت و شش درجه نیز
قومی هستند که در طبیعت شبیه وحوش باشد و تمیزی ندارند نهار اطول ایشان بیست و سه ساعت بود و در عرض شصت و
و هفت درجه و ربعی نهار اطول یک ماه باشد و در عرض شصت و هشت درجه روزی دو ماه باشد تقریبًا و در عرض هفتاد و سه
نیم درجه روزی سه ماه باشد و چون عرض به نود درجه رسد که ربع دور گردش فلک است یکروز شش ماه و یک شب شش ماه باشد که شبانه روزی اوی
تمام یکسال بود مساحت سطح مابین عمارت تا آخر ربع مسکون چهار صد و بیست و دو هزار و هفت فرسخت و درین قطعه موضعی است که چون
آفتاب به بیست و هفتم درجه جوزا رسد تا سیم درجه سرطان و قتی که
آفتاب غروب کند هنوز شفق تمام فرو نشسته بود که اثر صبح صادق ظاهر شود فقط

تمت

الحمد که مجلد ثانی تحفة الکرام باحسن الوجوه از حلیه طبع آراسته و پیراسته گردید در سنه ۱۳۰۴ ام

۴۲۵

ذکر الانبیاء عباد و ذکر الصلحاء کفار

جلد

تاریخ تحفة الکرام

سیوم

در مطبع ناصری واقع در ماشد طبع

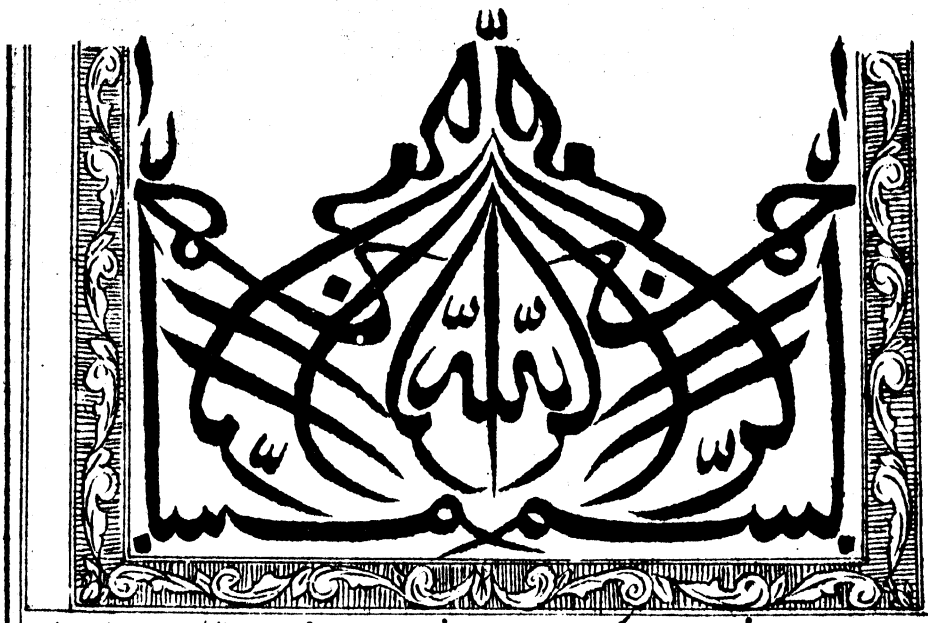

بعد حمد احد بیچون لقائی شانه عما یصفون که این بیچیدان خوشه چین ارباب خبر را تالیف دو مجلد تحفة الکرام موفق نموده و نعت سید سند المبعوث بالاحمر والاسود که لفیض غلامی درش مخر گزین اخبار اسلاف اخیار گردیده معلوم اهل خبرت مینماید که چون در هیچکدام کتب سلف و خلف ذکر کلیه ولایت سند خصوص تته بنظر نیامد و الحق آن زمین مردخیز بوجود اهل ایقان و علم مزین در سعی آن افتاد که از کتب شتی قدری از انچه متمنی بود بدست آورده پاره مسموعات موثوقه بآن ضم نموده مجلد علیحده هدیه محفل اصدقا سازد باشد بدعای خیر یاد آورند و نظر اصلاح دریغ نه فرمایند هرچند بنا بر تالف ایام و عدم عبور احدی باین وادی بر کلیه مطلوب پی بردن متعذر معهذا چون برای یادگار شت نمونه حزوار سم سند است باآنچه میرسد میرسد و هرکه بعد ازین بیفزاید منت را شاید **لمولفه** تا نیع این تازه راه دور و دراز نه میکند طی بکام عجز و نیاز نه هرکه گردد دلیل مقصد او نه باد بر دامن نمی یداو نه **مقدمة الکتاب** در تعریف ولایت و خصوصیاتش **سند** موسوم باسم سندبرادر هند ولد حام بن نوح ع اسم جامعست مر ولایت را چهل و سیم از شصت و یک ولایت ربع مسکون است اقلیم اول از شمالیش و اقلیم سیوم از وسطش بگذرد و مشترکست میان اقلیم اول و دویم و سیوم و چهارم و پنجم چنانچه مشروحا باید اما کشش زیر خط اقلیم دویم لهذا بارض مقدسه مکه مظهره و مدینه منوره قرب حقیقی این زمین ثابت گویند در قدیم الایام شتری در جبال کوهها حوالی سندگم شده بسه روز سر از حجاز برآورده

بود

بود و در حینی که محمد بن قاسم بغزای سند رسیده در هفت روز سولان از بغداد در رود دیکر روند
و میر فتند ظاهر انبا بر تصادم حوادث و تراکم جبال و بحار آنراه مسدود و مفقود گردیده جمل کمان
پیرامن عزیزش واقع و کوه کیکانان داخل حدود ش بیابان فلیس واقع طول بیست فرسنگ که
به بی آبی و دشواری راه معروف در و بکنار محیط که بحر عمانش گویند منتهی نهر سند ابتدا از جبال
کشمیر آید و نهری دیگر از جبال کابل بدو پیوندد و در حدود ملتان بنهر سیحون التصاق یابد و باتک
آمیزد و بمحیط ریزد آب بغایت صافی در دش دارد در تابستان نهایت سرد باشد زبان ولایت نهر
مهران موسوم امروز پائین دریای سند که معبر هند است تحت این ولایت هر جا نامی علحده یافته تا پنجاب
بسیار نامدار و زمینش بغزمت آب و هوا معروف و بلطافت صبح و شام هر چه بالاست طرف پنجاب بحرارت
و آنچه نزدیک بمحیط یعنی دریای شور بیرودت مخصوص اگر چه همه گرمسیرست زمینی مردم خیز دارد و بمسکنت و اهلیت
اهلش ممتاز ارباب علم و ایقان و فقر و عرفان از و بسیار بوجود می آید چنانچه از سوق لتطیر غریب معلوم شود
انشاالله تعالی از قدیم باز در بومیان سند رسوم چند معروف هر چند عادات جهالت است مخصوص بندرت
دیده آنهامی کند انکه چون بکسی تهمت عصیان بزرگی نهند و او خود ابلے زده کند خود را عرض
آتش بلندی نماید تا سمندر کردار پاک بر آید و خلیل آسا از ان نار بی عار بگذرد چنانچه و احوال
سستی و ناروی باید دیگر امتحان برداشتن بیل تفته که تاکنون در جهال ستمر و شمه از ان در حال مارو
ذکر رود چنین که متهم را برگ سبز از درخت بتا رخام ریسمان بسته بیل در آتش سرخ کرده برکف دست
او چند گام بتانی بردارد اکثر معائنه شده که آسیبی بنا رخام و برگ هم نرسیده و چون بیل بر زمین
زده اند خاک را چون ریگ نخوزه پزان بجوش آورده هانا برکت صدق است دالانه از چنین آتش
چگونه دست نسوزد **حکایت** در تازگیها از ثقه مسموع که زنی جفت سوار زنی در دیده منکر شد
چون نوبت برداشتن بیل آمد زن حیال آن جفت سوار را در زنبیلی پرازپنبه داشته بنمود اینکه گویا
دران حین بانشغل مصروفست در موکه آمد زن مدعیه بکف داد که تا من امتحان بدهم این را بدست
گیرد گفت بصدق اینکه جفت سوار فلانی یافته بودم و او را سپردم بیل برسیدارم هرگز آسیبی
نیافته پاک بر آمد زن مدعیه بغصه زنبیلش بر خاک زد از انجاکه آخر حق حق است صورت حیله آن
محتاله پرده زن شده دیگر حوضی بزرگ در آب عمیق نصب کرده متهم را بگویند تا بوفایه چوب بر زنگ آب فتد

نکشد و تیر بر او پرتاب نماید و کسی رفته تیر بیارد آنگاه چوب را حرکت دهد اگر پاکست تاکنون
بضبط نفس همانجا ساکت باشد و با شاره برآید والا هرگز در تگ آب ماندن نتواند دیگر صنایع
چند در مردم آمیزد و بوم پیدا ست چنانچه مسکه از ماست غیری بهاست خود در نه دیده آورد ند حکایت از نقوع
گرفت در دیهی مهمان زنی بود م ماست شیر یک ماده گاو داشته حین مسکه گرفتن بهانه آوردن آتش بخانه همایه
رفت همسایه ظرفی بزرگ از ماست برای مسکه بر آوردن پیش خود است این زن نیز نگی کرده برگردیا
و از ماست شیر یک ماده گاو خود حالی مسکه ده چند بر آورده و دیگر علم شانه سرود بعض مردم
گویست که شانرا مانسنگه نامند از خطوط شانه تازه هر چه خواهند دریابند در راست بواقعه افتد حکایت جمعی از
مردم کوهی بترس مخالف خانه بکوچ جای میرفتند بعد اندک راهی مانسنگه شانه دیده گفت در پی ما فوجی نباخت
میرسد جز حیله رهائی نه پس گفت تا هر چه آب در مشکها باشد بزمین ریزند و از میان بگذرند اتفاقاً
در فوج حریفان مانسنگه بشانه مستفسر کیفیت شان شده دید که ایشان از دریا عبور کردند پس مایوس
برگشته اند چنین حیله موجب رهائی اینها شد این اندک است خبرهای بسیاری اینقوم از شانه سید هند
و دیگر دستی چند بهم در هم کرده بزمین میکشانند و مغنیات بران می یابند و دیگر زنان جگر خواره اند که
هم از اخبارات غیب می آگاهانند چنانچه در بیان حال مرزا باقی مبرهن گردد و دیگر علم جوگنی است که غلب
میان زنان صورت یابست ما صدق آن در حال رای داهر ظاهر شود و دیگر قومی است ملقب بوریته
بعنوان گدائی میگردند و از ضمیر و حالات گذشته چیزی میخوانند و مردم رابدان میفریبند و حالات آینده
بیان می سازند که کم وقوع یاب شود و دیگر در فن قدم شناسی بعض مردم تجدی ماهر می برآیند که از
نقش قدم رجال نامساد بیگانه و آشنا فرق مینمایند و پا سا بر کوه و صحرا گم نمی کنند و اغلب از آبشان
براست میدارند و دیگر جمعی است بزمین کهج که باواز در راج برنیک و بد می آگهند و همچنین از دیگر طیور
و حیوان بر خیر و شر سائران خبر میدهند حکایت شخصی گفت با جمعی میرفتم مردی گفت زود
میروم شما در عقب بیائید که از صدای طیری خبر زرد و مهمانان بخانه یافتم و فلان عزیز در نیوقت
رسیده است آخر چنان بود که گفته و دیگر بعضی عجایب این ولایت ضمن بیان آینده بر جاهای خود مذکور
گردند در خاتمه نوادرات کوه به بیان آید ذکر حکام متعین طبقات از انچه در کتب مبسوط مذکور
بذکر آسامی و ایام اکتفا رفته پاره حالات مایعرف به علی الایجاز بران افزوده تا بمقابله آن مذکورات طرزی

خاص و انما ید مخفی نماند که چون اهل سند سابق از زبان پارسی عاری بودند تصنیفی در احوال ملک و
ملوک وجود نگرفته مگر در سال ثلث عشر و ستمائة علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ساکن اوچه درین وادی پویه زده
ببلده بهکر وارد افتاد و بزرگان خاندان و امانده های عرب را دید و استفسار نمود تا ما شد که بر احوال
فتح اسلام من وعن آگاهی یابد قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی را دریافت
نزد آن بزرگوار سوادی از تذکره بزبان حجازی که اجدادش در تفصیل وقایع سند و فتح آن پرداخته
بودند دیده ترجمه ان بپارسی کرده ازان پس میر معصوم بهکری و بعده میر محمد طاهر نسیانی در زمان
اکبر و جهانگیر تالیفات ساختند همچنین ارغون نامه و ترخان نامه و بلکر نامه سبوق بطیر رسیده فرود تر ازانها
کسی مبین حالات نشد مسود اوراق بحول الله وقوته تا زمان خود باستنباط کتب متفرقه علی الاختصار
کامی بکامی میرند و در تحقیق برخی حالات تازه نگاشی میکند امید که مطبوع خاص و عام افتد
رب یسر و تمم بالخیر باید دانست که چون بقرار اندکور الکه سند نام سند سمی و منسوب
گردیده اولادش طبقه بطبقه دران مملکت حکومت میکردند و طوائف لاتعد و لاتحصی ازانها
بظهور پیوست که ضبط آنها نه کو کتب نشده منجمله طائفه نفیه و مردم تاک و قوم مومیه نبوت
کامروا بودند تفصیل ایشان نیز مبرهن نگردید لهذا بذکر آخرین طبقه رایان می پردازد و ازان
پس شرح دیگر طبقات می کند طبقه رایان که دار الملک شان شهر الور و حدود و مسالک
ممالک از مشرق تا کشمیر و قنوج و مغرب تا مکران و کنار محیط عمان اعنی بندر دیول و شمال تا سرحد
سورت بندر و جنوب تا حدود قندهار و سیستان و کوه سلیمان و کردان و کیکانان بوده
رائی دیوایج ملکی عالیقدر بوده حکمش در حدود مسطوره باستقلال نفاذ داشت ملوک
هند بجملگی بسته اخلاص و خوشیهاش بودند و در تمام الکه بدست ولات کاردان
کار های دلخواه گرفته چون در گذشت پسرش رائی سهیرش مالک تاج و افسر شده
بقدم پدر مدت دراز بعیش و فراغت و رفاه گذرانده از تخت بتخته رخت کشید پس
ولد نامدارش رائی ساهیسی بر صدر دولت و ساده مملکت تکیه بکام زده روزگاری
بمراد راند و رسوم ابا بوجه دلخواه احیا کرد بعد او پسرش رائی سهیرس ثانی
جانشین گردیده بادشاه نیمروز بر و لشکر کشیده بمجرد آن خبر در حدود کچ استقبالش کرده

میدان مقاتله بیاراست از صباح تا نیمروز بمبارت و غارت اشتعال مانده قضا را
تیری بگلو خورده جان داد بادشاه نیمروز از اردوش غارت کرده مراجعت نمود و لشکرش
سپهرسس خود را جمع کرده پسرش ساهیسی را بر تخت نشاندند رای ساهیسی
ثانی زیاده به اسلاف گزیده اوصاف برآمده در اندک زمان حدود مملکت را بند و بست کرده در
دار الملک باسودگی اقامت نمود و بر رعایای عوض خراج حکم فرمود تا زمین بتشش قلعه
اوچه و ماتیله و سیورائی و مئود آلور و سیوستان بخاک ابنا شتند گویند دیرا حاجی
بوده رام نام و وزیری بدیهمن اسم روزی برهمنی چچ نام بن سیلاچ از مشاهیر
براهمه نزد رام حاجب آمده چون صحبت کرد حاجب از و بغایت محظوظ گردیده بوزیرش
رسانید از اتفاقات بعد چندی که چچ مخصوص شد وزیر بیمار شده وطلب
رای جهت خواندن مکاتیب اطراف رسیده بچچ را در فنون انشا بمهارت
کامل دیده بود از طرف خود بفرستاد رای درون محل بوده دیرا درون خواند زنش رانی سوهندی خواست
بحجاب در آید ساهیسی گفت از برهمنان کدام سراست وچون برهمن درون آمد ساهیسی از
بلاغتش بغایت محظوظ شده حکم تحریر جوابها بوی کرد وچون کمال او در انشا محقق رای
گردید فرمود تا سن بعد حجابت مخصوص وی گذراند تا جواب و سوال ضروری درون محل
آمده میکرده باشد درین ضمن رانی راول باو مائل شده به بی اختیاری کشید
هرچند پیغامهای وصال فرستاد چچ نپذیرفت تا آنکه کار چچ بالا گرفت وصغیر و کبیر ممنون و
مرهون احسان وکاردانیش گردید از اتفاقات یاری طالع رای ساهیسی بمرض موت
مبتلا شده رانی چچ را طلبیده گفت حال رای چنین و فرزندی ندارد لابد اقربایش وارث
ملک شوند و مرا و ترا نمانند حیله کنم تا تراراهی مسلم گردد وی قبول نموده رانی امرا را پیغام
فرستاده که رای ساهیسی بقدر رافاقه یافته فاما قدرت برآمدن ندارد چندین
ایام گذشته ست که جواب و سوال ممالک مهمل مانده اکنون امر فرموده ست دانگشترین
خود چچ داده تا بجایش بر تخت نشسته مهام ملکی را نیابتاً برسد شما هر همه حاضر آئید انقیاد
نماید هر بر همه امرا و اعیان حاضر شده چچ را سلام کردند و زانو زدند عقریب ساهیسی

درگذشته رانی اول اهتمام آن کرد که خبر مرگ شوهرش بگوشی نرسید پس اقربا را
که دعویدار ملک بودند بهانه وصیت یک یک بخواند و مسلسل نمود انگاه اقربای
مفلس را طلبیده گفت سران دعویدار ملک را جهته شما بحبس کشیدم باید هر یک
یکی از انها که حریف خود داند در محبس رفته بکشد و خانمان و منصبش را متصرف شده باطاعت
چچ درآید تا کاههای خود را بجملگی بیابد اقربای مفلوک این را غنیمت دانسته در حال چنان کردند
پس هر یک را طلبیده بنواخت و بچچ بسپرد و نعش شوهر برون کشیده سوخت مدت حکومت
این پنج راجه مذکور یکصد و سی و هفت سال مذکور شده انگاه حکومت براهمه عائد گردید طبقه اول
اول ایشان چچ بن سیلائج چچ وقتی که بقرار مذکور وارث ملک شد بگفته رانی در خزائن
را کشوده خاص و عام را بدام احسان درکشید پس رانی کارویرا خاطرخواه دیده اعیان براهمه و امرا را
طلبیده گفت مراحلال چچ کنید تا بآئین درحباله اش کشیدند رانا مهرت جیت پوری که خویش ساهسی
بود این را شنیده لشکری بیشمار فراهم آورده بجیلم رسید و نامه بچچ نوشت که برهمنان را از
ریاست و ملکداری چه نصیب باید که برخود ببخشای و دست از ملک برداری تا بمنصب قدیمت
جاداده آید چچ بکار خود درمانده نزد رانی شد و گفت خصم قوی آمده چه صلاح رانی گفت صلاح جنگ را
مردان دانند اگر تو بجای من بنشینی و رخت خود مرادهی بروم و بکار خصم پردازم چچ منفعل و مستاثر شده
رانی بدلجوئیش گفت خزینه تراست تجدید اول لشکر بدست آر تا ظفریابی چچ درحال به تهیه لشکر پرداخته
زرهای کثیر بخشید و مستعد شد دراین ضمن رانا مهرت پیش آمده گفت مقصود منازعت ما و
تو نیست عالم چرا ناحق تلف شود برآ تا هردو باهم دست و باز و بیازمائیم چچ گفت من مردی
برهمنم سواره جنگ ندانم از اسپ فرود آ تا بهم دست ازمائی کنیم رانا مهرت اسپ را بگذاشت
چچ جلودار را گفت آهسته آهسته اسپ را بمن رسانی رانا مهرت غافل ازین اسپ را دو رانده
مقابل شد بچالاکی باز براسپ برآمده بیک ضربت کار خصم تمام ساخت لشکر رانا منهزم
و منهوب پس رفت چچ مظفر و منصور مراجعت نموده اینواقعه قرین سال اول
هجرت بنویست علیه الصلوة والسلام بالجمله بعد ظفر بر رانا مهرت چچ باید همن وزیر مشورت
کرده برادر خود چندر را به نیابت در الور فشانده جهت ضبط حدود متوجه گردید مته نام والی سوستان سر

باطاعتش نهاده واکهم لوهانه والی برهمناباد سر بر آستانش سوده کبه بن کاکه چند قوم حاکم
حصار سویس عرف سیوی مع قوم سویس که دار الملک شان کاکا راج نام داشته
باطاعت کشیده چهل سال بکامرانی گذراند و درگذشت بعد او برادرش جندر
بن سیلایچ قایم مقام شده مته والی سوستان نزد رای قنوج رفته گفت پچ مرده
دبرادرش قایم مقام اگر توجه کنند ملک سهل بدست آید وی برادر
خود بسالس رابوی داده چندر بجرد استماع استعداد رفع خصم بواجبی دیده بسالیس
ومته چندگاه در ملک دیدند و بالور آویختند وحیلها کردند مال کاپیش رفت
ندیده بمصالحه پس رفتند و کار چندر بتقویت گرفت پس هفت سال کامرانی
کرده در هشتم سال درگذشت بعد او برادرزاده اش ڈاهر بن پچ بر تخت مملکت جلوس
نموده دهرسین نام برادر را به برهمناباد فرستاد تا قائم شد روزی از منجمان حقیقت
طالع استفسار کرده گفتند در طالع تو و برادرت نحوستی نیست اما خواهرشما را عقد
ازدواج بکسی شود که وارث الور و ملک گردد بخوف زوال ملک حیله کرده خواهر بعقد
خود کشید و از مباشرت کناره گزید برادرش دهرسین باین خبر آشفته لشکر کشید
قضارا بالور رسیده بسبب آن ارآبله درگذشت ڈاهر ویرا سوخته به برهمناباد شد
وزنش که دختر اکهم لوهانه بوده بحباله خود درآورد و یکسال آنجا مانده پسر دهرسین پچ نام را
منصوب کرده بالور آمد و قلعه الور که پدرش پچ نیم کاره مانده بود به تعمیر رسانید
ومقرر کرد که چهار ماه زمستان در برهمناباد گذراندی و چهار ماه بهار در الور بسر
بردی و بشت سال برین نحو گذرانید و رفته رفته کار ملک دلخواه بضبط آمد پس سیر حدود
شرقی کرده برحد کشمیر دو درخت سرو جهت نشان سرحد نشانیده مراجعت کرد و **ماجرای**
پیوستن عربان علافی ارباب خبر چنین آورده اند که در زمان خلافت عبد
الملک بن مروان چون حجاج ایالت عراقین یافته وچشم بسند دهند دوخته سعید را بکران
فرستاد وی آمده سفهوی بن لام جامی را بکشت عبد الصمد بن عبد الرحیم و محمد بن معویه
از عربان بنی آسامه باهم گفتند سعید سفهوری را که از اهل و ناهیت مابود بناحق کشته

اتفاق کرده او را بدر انداخت پس بران قرار خروج کرده سعید را کشتند و مکرانرا
متصرف شدند و بعد چندگاه از هراس سر بخراسان نهادند وقتی که مجاعه بن سعر کریان
جهت تهیه تسخیر خراسان آمد و عبد الرحمن بن اشعث را روانه نمود علافیان ویرا سر راه
گشته بسند گریختند و نزد ڈاہر آمدند ڈاہر اینها را برای کار ملکداری غنیمت دانسته نزد خود ماند
علافیان مذکور تا آمدن محمد قاسم و فتح سند در اینجا بودند و آخر امان نامه یافته بمحمد
قاسم پیوستند بالجمله طائفه ملوک هند استقلال ڈاہر شنیده باهم گفتند پیش
از انکه وی روبا ینطرف آورد لشکری باید برد باشد که ملک وی هم بدست بیاید
باتفاق رایان رای رمل والی قنوج لشکری کشیده روبذاهر نهاد و بالور پیوست
رای ڈاہر کار خصم درمانده به بدیهمن وزیر رای رادتا تدبیر کند گفت کار جنگ را اعراب
خوب دانند شما را تکلیف نماڈاہر سوار شد پیش محمد علافی آمد و یاری جست محمد علافی
گفت بخاطر جمع لشکر برون کش و بفرماتا در یکفرسنگ خندقی عمیق بکنند
دهنی پوشش کرده گذارند تا باز هر چه اندیشم بعد عا برآید چون ڈاہر چنان ساخت محمد علافی
پانصد مرد از عرب و سندی انتخاب کرده باخود گرفت و در لشکر ملک رمل شبخون زد لشکریان
غافل مغرور از خواب برخاسته در همدیگر افتادند و کار خود خود کردند انگاه سپیده دم
محمد علافی بشان نمودار شده جنگ گریزانداخت چون دانستند که اینجاعه قلیل
چنین زور برما آورده تعاقبش کرده در خندق افتادند اکنون ڈاہر با فوج خود
سوار شده هشتاد هزار مرد و پنجاه سلسله فیل بجای کشتگان بقید آورده مطابق اصلاح
بدیهمن وزیر همه را آزاد کرد سکه بدیهمن درین فتح دلیل بصواب برآمده ڈاہر ویرا نوازش
بلیغ فرموده حسب استدعایش امر کرد تا بر یکطرف تنگه نامش نقش زده باشند
بعد این فتح کار ڈاہر قوی تر شده بر همه ملوک اطراف چیره گی یافت بغرور آن
در تمرد و تعند بر افزوده بیست و پنج سال دیگر در کمال تمرد ملک راند مکافاتش زوال
ملک بمعت که معه موجبات دیگر مذکور گردد **ماجرای اسیر شدن کنیزکان سراندیپ**
گویند ملک سراندیپ از جزیره یواقیت چند کنیز و غلام حبشی معه بسی جواهر نفیسه و اجناس

عجیبه جهت خلیفه وحجاج همراه کسان معتمد درهشت منزل کشتی فرستاده بود قضارا در دریای
خیط عمان بسبب طوفان وارد ساحل بندر دیول شدند وزدان ساکن دیول از قوم
لکامره آنجمله را بضبط آوردند وهرچند معتمدان شاه سراندیپ گفتند که هدیه خلیفه مسلمین
نپذیرفته گفتند اگر فریادرس دارید خودرا واخریدران زمره جمعی نسای معصومه مسلمه بارادة
حج ودیدن دارالخلافة وحجاج داخل بودند زنی ازانجمله منسوب بقبیله بنی عزیز سه بار بانگ
گفت اغثنی یاحجاج این خبر بحجاج بردند چون شنید که آن زن سه بار اغثنی زد جواب لبیک گفته
درصدد تدارک افتاد کیفیت **سهشادت بذیل** چون حجاج بن یوسف برای تدارک
اسیران اسلام بخلیفه عرض کرده ورسولی مشعر تهدیدات جانب ڈاهر فرستاده خلیفه
بتغافل پرداخت وڈاهر گفت مرا خبر نیست جماعه دزدان که بفرمان من نیستند برده باشند
شما دانید بعد ورود این جواب حجاج بازبخدمت خلیفه مکرر عرض کرده اجازت حاصل
نموده عبدالله سلمی رابمکران نصب کرده وبذیل رافرمود تا بمکران رسیده سه هزار
مرد بگیرد وبسندروه وبذیل بقلعه نیرون رسیده جانب دیول حرکت کرد ڈاهر آنرا شنیده
جیسیه نام پسر خودرا باشکر بسیار بدیول فرستاد ازصباح تاآخر روز جنگ صعب
رو داده بذیل بعد تردد ات کلی بشهادت رسیده وبسی سلمانان اسیر شدند گویند
والی حصن نیرون سمنی نام داشت بخوف افتاده که من سر راه ورود عسکر عرب امروز نیا
راه گین باشکر عرب داکردند سبا سفت درمیان پامال شوم بران کسان معتمد نزد
حجاج فرستاده اطاعت پذیرفت وآمان نامه حاصل نمود عامر بن عبدالله حجاج رگفت
این مهم بمن بسپار تا بسندوبندر روم گفت این کار منحوم تو نیست ازمنجمان دریافته ام که پسند
دهند بدست محمد قاسم بگشاید الحاصل چون ایام افول ستاره دولت کفار وحین طلوع
نیر دین محمدی درین سرزمین رسیده بود اینوا قعه علاوه واقعه سابقه موجب
ورود محمد قاسم گردیده وآن عنقریب ازاول حال ذکر کرده آید اینجا بالتزام اسم
جیسیه شرح کیفیت غریب ولادتش میرود گویند رای ڈاهر روزی بشکار
بوده ناگاه شیری ازبیشه بیرون آمده هرچند مردم دویدند ڈاهر همه را منع کرده خود بجنگ

شیر

شیر آماده شد زنش ده ماهه حامل از فرط محبت که بادی داشت این را شنیده
بی اختیار نعره زد و بیفتاد و آخر ذا هر شیر اکشته سالم را جعت نمود زن او را
دیده مرده و بچه اش در شکم حرکت می کند فرمود تا شکم او را پاره کرده طفل را
برآوردند و این نام که معینش شیر شکار ست نهادند الحق وی چون بزرگ شده در
بهادری اسم بامسمی برآمده **بیان تمهید ورود عسکر اسلام بفتح سند** در مرویات صحیحه منقول شده که در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض چون
عثمان بن عاص ثقفی نامزد بحرین شده و بعمان رسیده چند کشتی حشم آراسته همراه
مغیرة بن ابو العاص بر دیول روان کرده در آنوقت از جانب حجاج برادرش سامه بن سیلایچ
آنجا حکومت داشته بجنگ لشکر اسلام برآمد بعد کشت و خون موفوره
مغیرة بن ابی العاص شهادت یافت و جماعه کثیر بقتل در آمد رسیده ابو موسی
اشعری که در مکران منسوب بود آنحال بعرض خلیفه رسانیده خواست
تدارک بعمل آید ممنوع لشکر کشی آنطرف شده پس در وقت خلافت
امیر المؤمنین عثمان رض عبد الله بن عامر بن ربیعه حاکم مکران گردیده مامور آن شد که کسان
معتمد بسند فرستاده حال را اعلام نماید وی حکیم بن جبله را فرستاده
تا مخبر شده خبر برد و گفت آب تیره و میوه ترش و قتال و زمین سنگلاخ
و شور دارد خلیفه پرسیده مردمش در وفا چگونه گفت غدار ند بران موجب
لشکر کشیدن آنطرف موقوف شده انگاه در خلافت امیر المؤمنین علی رض لشکری از مکران
گذشته منظفر و منصور بکوه پایه و کیکانان که حد سند ست رسیدند بیست هزار مرد کوهی
بجنگ شان سر راه گرفتند لشکر اسلام تکبیر زنان جلو بغلوی تکبیر برخی
هراس خورده امانی و تتمه فراری گردیدند از آن وقت در ایام حرب از آن کوه آواز
تکبیر مسموع ست درین ضمن خبر رحلت خلیفه رسیده و فتنه مشتر عمل شده
لشکر مذکور بمکران پس آمد هرگاه معاویه استقلال یافت عبد الله بن سوادرا
با چهار هزار مرد نامزد سند کرده قضارا بکوه کیکانان رسیده از دست کفار

شهید و منهزم گردیدند و تتمه باز بمکران رسیده در انوشاذ از طرف معاویه والی عراقین بود بطرف وی نوشت تا راشد بن عمر سند روان نماید موسی الیه کوه پایه را بضبط کشیده مالیات حال و سابق وصول کرد همچنین از کیکانان بضبط و ربط گذشته بکوه سندرو بهروج رسید مردمان کوه قریب پنجاه هزار مرد جمع شده در ها راسته از بامداد تا نماز ظهر جنگ صعب دادند راشد شهید و لشکر اسلام منهزم گردیده بتدارک وی راشد بن سلمه مقرر آنهم شده کیکانان را فرق کرد و بناحیت بودهیه رسیده بعذر شهادت یافت انگاه سندر بن حارود بن بشر ایالت آنجا و یافته در حدود بورابی رنجور شده در گذشت درین ضمن معاویه در گذشته و چون مروان جانشین شد در زمانش کسی نامزد این مهم نگردید تا نوبت بعبد الملک رسید وی حجاج را ایالت عراقین داده حجاج سعید را بمکران فرستاد قضارا بدست علافیان مقتول گردیده چنانچه مذکور شد پس حجاج مجاعه را بمکین علافیان روانه کرمان نموده تا وی در میان اقامت یکسال در میان کرمان جان بحق داد در خلال آن ایام عبد الملک خلیفه در گذشته ولید جانشین شد و حجاج محمد بن هارون را بمکران فرستاده تا بکار هند و سند و علافیان پردازد محمد یکی از علافیان را کشته و در عرض پنجاه و لایت مکران بعضی حدود بضبط دلخواه کشیده پس ازان مقدمه شهادت بذیل که مذکور شده علاوه گین سابق و لاحقه حجاج گردیده موجب ورود محمد بن قاسم ثقفی مهد گردید **ذکر ورود محمد بن قاسم بسند و شرح فتوحاتی که در آنجا بعمل آمد بعد از واقعه شهادت بذیل** حجاج بن یوسف بعرض خلیفه رسانید که در سند متمردان چنین پیش آمد کردند و مستوجب تنبیه امر والا شرف نفاذ یابد تا تدارک خلاصی اسیران اسلام سابقه و لاحقه و پاداش عصیان آن کفار بواجبی داده آید و ملک بضبط آورده شود خلیفه گفت ملک دور دست کم حاصل جز رنج طلب چند لشکر ها برود و تلف شود باید از انکو تغافل ورزید حجاج بتکرار عرض نمود که انشاء الله بعون نصرت دین محمدی کافران زود مسخر شوند و اسیران اسلام که مدت ممتد بر انها گذشته آزاد کردند آنچه درین لشکر کشی صرف شود اضعافا مضاعفه

راسن ذمه دارم خلیفه بطوع وکره تا در شهور اثنی وتسعین محمد بن قاسم بن عقیل ثقفی
عمزاده ودامادحجاج یوسف که درعنفوان شباب بود هزار مرد مخصوص رؤوسازاده
ازشام وعراق انتخاب کرده همراهش دادند بشیراز آمده تدارک کار بدید انگاه
حجاج بنجعد ومنجنیق معه اسباب قلعه کشائی درکشتیها نهاده بامغیره وضریم بجمعیت
گزیده فرستاد تا برساحل دیول بوی ملصق کردند بالجمله محمد بن قاسم باجمعیت
سابقه ولاحقه همگی شش هزار سوار اسپ وشش هزار سوار جمازه وسه هزار
شتر بختی بارکش روانه مکران گردیده محمد هارون ازمکران حسب اشاره حجاج
باوجود بانقاهت مزاج رفیقش گردیده چون بارمن بیله رسیدند هارون
بقضای الهی درگذشته انجا مدفون شد گویند دران ایام جیسیه ولد داهر درقلعه
نیرون بوده خبر آمدن محمد قاسم بپدر نوشت وی ازعلافیان استفسار کرد گفتند
عمزاده حجاج بالشکر جرار میرسد زنهار مقابل نشوی بالجمله محمد قاسم ازمن
بیله رامفتوح ساخته سوی دیول حرکت فرمود مغیره وضریم باجمعیت خود باهم
درپیوسته برساحل بندر دیول رسیده بوی رفیق شدند محمد قاسم درسواد دل خندق زده بیفتاد
واحوال ورود خود بحجاج نوشت گویند درهفت روز خبر بارسیدی حجاج کمان جلدر و
رایی هم چنان دواندی که مابین زمین تا بغداد درهفت روز طی کرده هر روزه خبر
بهم دیگر میرساندند گویند درقلعه دیول بتخانه بود چهل گز ارتفاع وبران گنبدی چهل گز
مرتفع بنایافته وبرسر گنبد رایت حریر چهار زبانه منصوب کافران بی بیم وهراس پای
ثبات مقابلت بیفشرده صلای جنگ درداوند وروزی چند بگذشت برهمنی
ازدرون حصار برآمده امان طلبیده پیش محمد بن قاسم آمد وگفت مرا ازکتب خویش
معلوم شده که اینولایت مفتوح اسلام شود وزبانه اش همین ویقین که کشاینده
توئی آمدم تا ترا راه بنمایم پیشینیان درراست این بتخانه طلسمی بسته اند تا آن شکسته نشود
هرگز نکشاید تدبیری فرما که اول اورا بشکنی محمد بن قاسم دراندیشه آن کار آمد جیوبه
منجنیقی گفت اگر مراده هزار درم انعام دهند شرط می کنم که هر آئینه بسه ضرب کار رایت

وگنبذ بانجام رسانم والا دستم ببرید محمد بن قاسم بعد گرفتن از حجاج ویرا حکم بمنجنیق فرمود
بقدرت الهی چنانچه گفته بسه ضرب کار با تمام رسانید انگاه لشکر اسلام قسویه
صفوف کرده بر قلعه یورش نمودند و کفار مضطر و عاجز شده امان طلبیدند محمد قاسم
نفرمود لشکر یانرا امان نیست جاهین بده سر از قلعه خود را از فصیل بزیر افگنده فراری
شد و اهل حصار بلاچار در ها واکرده داوندسته روز قتال گذشته انگاه بندیان اسلام
را برآوردند و مال وافر و نقود متکاثر غنیمت شد بتخانه که دیول عبارت از وست شکسته طرح
مسجد انداختند قبله نام مردی از کفار حارس زندانیان اسلام بوده چون زندانیانرا
برآوردند معلوم شد که وی همواره دلجوی شان مساعی جمیله بکار برده و بشره خلاصی
وظفر اسلام خوشدل داشتی محمد قاسم ویرا طلبیده گفت اسلام بیار چون مسلمان شد
بعد فراوان اعزاز و نوازش باحمید بن دراع النجدی شریک حکومت آنجا شده
پس بندوبست حدود دیول کما ینبغی کرده منجنیقها را در کشتی انداخته براه آب ساکوره
روانه قلعه نیرون کرده خود براه خشکی متوجه آنطرف شد گویند جیسیه ولد داهر
بیشتر در نیرون بود بعد استماع فتح دیول داهر ویرا طلبیده به برهمنا باد نشاند و سمنی نام قدیم
والی نیرون که امان نامه از حجاج طلبیده مالگذار شده بود چنانچه در شهادت بذیل مرقوم
نزد داهر بوده چون محمد قاسم بنابرتانی در عرض هفت روز وارد سواد نیرون شده اهل
حصار در ها را بسته اند لشکر اسلام در سواد نیرون بسبب عدم طغیان آب
به بی آبی بتنگ آمده محمد بن قاسم بدرگاه ایزدی مناجات کرد در دم بارانی دلخواه ورود
یافته عیون و حیاض آنزمین بمامعین لبریز گشته هنوز تنگی علف باقیماند از حسن اتفاق
سمنی بعد پنج روز وارد نیرون شده معتمدانرا مع امان نامه روانه خدمت محمد قاسم
کرد و گفت من بنده اطاعت پذیرم عذر این تقصیر که بسبب نبودن من اهل حصار
در ها را بسته اند میخواهم که اگر فرمائید و عفو تقصیر کنید و اعتماد دهید آمده قدمبوس
دریابم محمد قاسم فرستادهای اورا بواجبی استمال کرده فرموده در پاداش حصاریان
که در ها بسته اند کوشیدن لازم بوده اما چون تو شفیع آنها شدی درگذشتیم آمده ملاقات

نمود دربار ابکشا سمنی درقلعه راکشاده مقالید بدست بار مغانی لائق آمده قدمبوس کرد
ونوازش یافت واز قسم مایحتاج همه چیز رسانید پس لشکر اسلام داخل قلعه شده بتخانه
راشکسته مسجد ومنار طرح انداخته مؤذن وامام مقرر کرده شحنه را بجراست انجا نصب
فرموده سمنی را باخود گرفته روانه بیشتر شد چون بسی کروهی از نیرون در موضع موج رسیدند
سمنی طرف بجهرا بن جندر والی سوستان نامه فرستاده که مامردم ناسکیم درکیش ماکشتن
نارواست تو در کوشک نشسته این لشکر عرب زور آور کسی قابل مقابلت شان نباشد
باید برحال خود وخلائق بخشوده باطاعت برای که قول محمد قاسم قول تو یست هرآئینه صرفه
درین ست بجهرا بن اطاعت نداده بپای مجادله ایستاد پس ازان لشکر اسلام جلوکرده
بقلعه سوستان آویخت یکهفته محاصره وجنگ گذشت آخر بجهرا عاجز آمده فراری
شد ونزد بودهیه بن کاکه بن کوتک که درحصار سیسم حکومت داشت رفته محمد قاسم
درحصار سوستان درآمده بضبط کشید وکسانی راکه سمنی آورده نوازش کرده روبسیسم نهاد
جماعه بودهیه وبجهرا نجارا به ایستادند کفار نزد کاکه بودهیه چنه رفت وگفتند مارا امرکن تابر
لشکر اسلام شبخون بریم کاکه گفت از اهل تنجیم مراخبر ست که لشکر اسلام این ملک بستاند
وزمانش همین زمان زنهار این اندیشه بخاطر نسنجید انها ممنوع نشده روبشبخون
آوردند از اتفاقات راه برایشان گم گردید وچهار فرقه منتشر شدند هرچند
تمام شب راندند صبحی بار خود را بدرحصار سیسم یافتند بکار حیران شده نادم نزد کاکه
چنه رفتند وحال راگفتند گفت مرادلیری ازخود کمتر مگیرید اما یقین دانم که باایمردم جنگ
بهبود ندارد پس خود کاکه درحال روانه ملازمت شده نوازش یافت وجماعه متابع
خود را بامان کشید محمد بن قاسم عبد الملک بن قیس الدقیقی را بهمراه او داده تاهرکه
باطاعت بیاید بیارد وانکه تخلف ورزد بسزا رساند خدا تعالی ویرا بر مشرکان ظفر
روزی کرده تمه مخذول بحصار بهلطور وسالوج وقندائیل رفتند واز انجا امان نامه طلبیده
باج برخود پذیرفته بملک آمدند درین ضمن فرمان حجاج رسیده که محمد قاسم بقلعه
نیرون مراجعت کرده مدارک کار را هر به بیند واز آب مهران عبور کند صرو یست که قوم

چنانکه در آنولا گروهی بزرگ بود از مواضع متفرقه جمع گردیده شخصی را بنجیرگیری فرستادند او وقتی رسید
که هر همه لشکر در پس محمد قاسم اقتدا نماز داشتند ملاحظه قعود و قیام و رکوع و سجود و حرکات
و سکنات جمله بمتابعت امام دیده بقوم گفت آنجا که یک کس راهنمایان در همه اوضاع
بلا فاصله بالاتفاق چنین منقاد باشند برگشته بخدمت آنکه مخالفت و زر و بنابران در حال
تمام قوم مذکور با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند وقتی رسیدند که محمد قاسم مجلس
مائده کشیده بود و سر سودا اینجماعه مرزوق است از انقرار قوم چنیه مرزوق لقب یافته انکاه اطاعت
و ملکذاری قبول نموده مراجعت کردند فقهای اسلام زمین آنروی آب که در تصرف مردم چنیه
بود بنابران عشری نویسند و همچنین بر زمین نیز نکوت که خود باطاعت آمده نسبت بدیگر
زمینهای ابواب کمست **بالجمله** حسب اشاره حجاج محمد قاسم مراجعت کرده بر معبر
مهران بحدود قلعه راور وجیور رسیده به موکه بن بسایه والی آنجا فرمان فرستاده
تا آنده ملازمت کند وی گفت اگر همچنین بیایم زیر عتاب داهر افتم فلانوقت در فلان
مقام با چندی از فوج می برایم لشکر خود را بفرمائید تا بر سر من تبازد و من در ظاهر خود را
بجنگ آرم و آخر بغجر گرفتار گردم انکاه برانیوضع سوکه بملازمت رسیده مورد نوازشات
شد و دلیل راه گردید **مرویست** که رای داهر خبر تغلب فوج اسلام شنیده
با لشکر گران آن کنار رسیده در صدد ممانعت عبور آب بوده جمعی از لشکر اسلام
میخواست عبور کند خود داهر یکی را به تیر دوخته پس جاهین بده راه از طرف خود مانده
خود پشت جاهین گذر عبور را سخت محکم کرده کار عبور مشکل افتاد درین ضمن چند
سوار را که از لشکر اسلام در سوستان بودند جندرام ها له که پیش ازان وقتی
والی سوستان بود برون کرده قلعه را بضبط کشید محمد قاسم آنرا شنیده
مصعب بن عبد الرحمن را با هزار سوار و دو هزار پیاده بسوستان فرستاده
جندرام بجنگ برآمد و شکست خورده خواست بحصار پس رود در ونیان دو پا
را بستند و آنخذول در دست لشکر اسلام واصل جهنم شد پس لشکر
اسلام قلعه را بتجدید ضبط کرده باز بمحمد قاسم پیوستند رای داهر چیسیه پسر خود را

بحصارت فرستاد تا راه بر لشکر اسلام گیرد قریب پنجاه روز در انمیان بگذشت و لشکر اسلام
را حال به تنگی رسید هر اسپ که بسبب نیافتن کار نجور شدی گشته میخوردند داهر پیغام کرد که حال
لشکر شما چنین مسموع اگر بر خود نبخشایید من معترض نشوم و حدست کنم تا واپس روید محمد بن
قاسم فرمود انشاء الله این ملک ملک اسلام می شود تا باطاعت نیائی و مال چندین
ساله ادا نکنی هرگز از تو دست برداریم گویند حجاج بن یوسف بشنیدن خبر هلاک
اسپان دو هزار اسپ روانه نموده تاکید کرد که در مسهم داهر متوقف مشوید
و زود از دریا گذشته اول کاردی سازید برسیدن آن تاکید محمد بن
قاسم بزمین جهم رسیده فرمود تا جهت عبور کشتیها فراهم آورند و پل بندند
موکه بسبب چند کشتی موجود کرده آنرا پر ریگ و سنگ ساخته بمیخهای قوی و بمدیگر
بستند بر اثر این خبر داهر به پسر خود نوشت که بخوی موکه را بدست بیار که چنین
جرأت می کند رائیل برادر موکه نزد داهر بود و با برادر سابقه نفاق داشته گفت
این فرمان مراست که رفته به برادر آرم و ذمه دار ممانعت عبور لشکر باشم
درین ضمن بتائید ایزدی لشکر اسلام کشتیها را تیار کرده سوار شدند و به تیر باران
کفار مانع ساحل را برطرف کرده گروهی بزرگ آن کنار رسید و ساحل
را از خصمان پاک کرده قایم استادند تا باقی لشکر سالما عبور نمود مرویست
که از لشکر کفار سواران جلد رو همه شب تاخته وقت طلوع دمیدن صبح بلشکر
داهر برائی خبر رسیدند داهر هنوز بخواب بود که اینها فریاد زدند حاجبی رفته داهر را بیدار ساخت
چون از خواب شیرین برخواسته اینخبر تلخ شنید اینده را چنان طپانچه زد که در حال
جان داد و پس داهر بتلواسه افتاده ندانست چکند گویند محمد قاسم چون لشکرش
همگی از دریا عبور نمود منادی در لشکر فرموده که اکنون ما را دریا پشت و خصم در مقابل
روست هر که آماده جانسپاری که مثمر سعادت دارین باشد بماند و غزغز را دریابد و کسی که
ثانی الحال تاب خصم نیارد برگردد چون راه معذر باقی نیست هر آئینه بدست کفار
خواهد افتاد یا بآب خواهد غریق شد از ان ننگ و عار که مایه ادبار دین و دنیاست

به که حالا مرخص گردد که مرا یاسر داد نست یاسر گرفتن سه کس یکی به بهانه
بیکسی مادر و دیگر بعلت فکر یتیمی دختر و سوم برای ادای دین تخلف گزیده
تتمه همه جان برای غزا و ثواب کرده گفتند ما را جز جنگ سری نیست **بالجمله**
محمد بن قاسم چون لشکر را یکدل دید از انجا کوچ فرموده از حصاریت طرف حصار
راور ساخته بموضعی رسید که آنرا جیور گفتندی میان راور و جیور خلیجی بود بر گذاره
اش لشکر داهر بنظر آمده مخرر بن ثابت قیسی با دو هزار و محمد زیاد العبیدی بیک هزار مقرر
انطرف شده جمله را بر اندند در ینوقت محمد حارث علافی را طلبیده گفت
که تربیت کردن من شما را برای همچو روز بوده اکنون باید کوشید و طلایه بذمه خود باید گرفت
محمد حارث جواب داد که فی الواقع ما را بر و جان در خدمتت کوشیدن واجبست
فاما انطرف مقابله با مسلمانانست مفت مرتد شدن و ما خود خون مسلمانان گردیدن
و مردن بهنهم رفتن ازین تکلیف معاف باید فرمود و سوای آن در هر خدمت بجان حاضرم است
داهر رنجه شده خاموش ماند و جیسیه را با لشکر جرار بمقابله فرستاده بعد قتل
اکثر لشکرش منهزم پس شد روز دیگر رائیل برادر سوکه معین نمودی نهانی پیغام
کرد که مرا هم مثل برادرم از جنگ گرفته ببرید و چنان شد **الحاصل** ده روز برابنوجه
فوجهای کفار بجنگ می آمدند و منهزم پس میرفتند درین ضمن لشکر اسلام غلبه
کرده داهر را در حصار دائره کشید روز پانزدهم که پنجشنبه دهم رمضان ۹۳ سنه ثلث وتسعین
بود با وجود میخان خود داهر با فوج قوی منجمله ده هزار سوار جوشن پوش و سی هزار پیاده و چند حلقه
فیلان جنگی بر عماری فیل با دو دختری خوبرو که یکی پانش دادی و دیگر شرابش
رساندی بمقابلت برآمد از صباح تا آخر روز جنگی رو داد که بشرح در نیاید مسلمانان
بحقه بازی و تیر باران پای جلادت بنحوی افشردند که مزیدی بران متصور نباشد
اول لشکر اسلام زیر و زبر گردید و محمد بن قاسم حیران کار شده بدرگاه ایزدی رجوع
آورد فضل خدا در حال بیاری آمده اسباب نصرت را تمهید داد **گویند**
داهر چرخی آهن داشته بهر سواری که می انداخت سرش بریده بخود می کشید پس در

حین قرب غروب کہ میخواست فریقین از جنگ بیاسایند بجفہ بازی جماعہ
مسلمانان فیلان جنگی رم خورده در لشکر خود افتادند و موجب پریشان
شان شده و جماعہ از کفار بامان آمده گفتند لشکر داہر چیره و غافلست فوجی
بما تعین کنید تا از عقب در آئیم و کروفر پیشینیان بشکنیم بآن سبب عرصہ
جمعیت اعدا شکست خورده محمد بن قاسم معائنہ آنوقت کرده لشکر را بر تیر
باران امر فرمود بقدرت الہی تیری بگلوی داہر رسیده جان بداد فیلش را
پس کشیدند قفسہا را فیل در خلاب دواند بر همان برای ستر حالش در خلاب
نہان کردند لشکر کفار بیحالگی ہزیمت خورد لشکر اسلام بجوی گذرہا را گرفته که پرنده در وشان
در بالیست بر همان بدست قیس افتادند و برای جان بری سراغ کشته شدن داہر دادند
در بن ضمن دو دختر داہر بدست لشکریان او فتاده محمد قاسم بگمان انکه مبادا داہر گم شده
باشد در لشکر منادی فرمود تا در صدد تعاقب نباشند که نشاید حریف کمین کند
قیس منادی را شنیده بگریزد محمد قاسم مجرد قتل داہر شده با چند سباز بر کنار خلاب
آمده بدلالت بر همکنان جد پلیدش برون آورد و سرش را بریده برنوک سنان
کشیدند بچشم دختران جلوه داد تا تصدیقش کردند انگاه فرمود تا بسکر آن موهبت
تمام شب بتسبیح و تهلیل احیا داشتند صباحی روز جمعہ سر داہر با دختران بدر قلعہ
فرستاده متحصنان تکذیب کردند لاوی زن داہر بالای فصیل معائنہ سر شوہر کرده بی اختیار
نعره زده خود را بزیر افگند پس اہل حصار در ہا کشودند و فوج اسلام در ون
رفته در میان بتخانہ طرح منبر انداخته نماز جمعہ ادا نمود و خزائن و اموال و
ودفائن بضبط کشیده تحویل قیس فرموده در اوائل شوال سنہ الیہ بعد بندوبست
تمام حدود سر داہر معہ دختران و اسیران و غنیمت بادویست سوار مصحوب قیس
روانہ دار الخلافہ کرده مدت حکومت داہر سی و سہ سال و تمام ایام کامرانی طبقہ براہمہ
نود و دو سالست مرویست که بعد قتل داہر مردم سہ از حوالی تہری جمعیت نموده با دہل
و سرنا آمده ملازمت کردند و رقص اغاز نہادند محمد قاسم پرسید کیانند و چہ می کنند گفتند

مارا رسم ست که چون بادشاهی مظفر شود و شادی وی بانیوجه کنیم انگاه مقطعی برخود گرفته
پس رفتند و مردم بهاتیه و تلوهانه و سعته و حنبدر و ماچهی و کوریجه هم باستصواب علی محمد
بن عبد الرحمن سلیطی آمدند و همه سر و پا برهنه بودند بعد امان مقرر گردید که هرگاه
مردم اسلام از دار الاسلام بیایند و یا آنطرف روند اینها بدرقه و دلیل باشند انگاه
محمد بن قاسم خواهد و اهر که برای خوف زوال ملک بحباله خویش کشیده بود باجازه حجاج
در عقد خود در آورده متوجه تسخیر بعض اماکنه گردید در اینضمن در اوائل سنه اربع و تسعین مسموع
شده که یسران ڈاهر در قلعه اشکند فراهم آمده دم استقلال میزنند محمد بن قاسم
متوجه آنطرف گردیده بتضییق حصار کوشید و بعد محاربات کلی منحرف رسوده بتخانها را
شکسته اساس مساجد افگند و بر سکنه آنجا جزیه مقرر فرسود و همچنین بر بهنا باد
رافتح کرده گویند روزی محمد قاسم نشسته بود که جماعه براهمه بقدر بهزار نفر سر و ریش
و بروت تراشیده در آورد و در آمدند متفحص حال گردیده دریافت که اینها در تعزیه سردار
بنابر آئین خود چنین کردند همه را طلبیده بمشورت لادی زن ڈاهر بر عمل دیوانی جهات
ملک بقرار قدیم بگماشت وقتی که مستمال شدند بعرض رسانیدند که ما قوم بت پرستیم
و بجاورت بتکده ها معیشت سایر قوم ماست هرگاه اطاعت پذیرفتیم و جزیه بر خود لازم
گرفتیم باید رخصت بدهند تا معبدهای خود را بمکانهای دیگر بنا نهیم و دعا بدولت
خلیفه کنیم محمد قاسم بعد عرض حجاج و اجازه از خلیفه شانرا رخصت داده که بکیش
قدیم آنچه رسمست بعمل آورده باشند پس فرمود تا جهت امتیاز از دیگر هندو ظرفهای
برنجی کوچک برای گدائی وضع کنند و هر صبح آنرا مدست کرده از هر در بکدیه گذشته باشند
ازان قرار رسم مانده که کاسیه در دست براهمه باخذ وان بر هر در بگردند تمتع
یابند مرویست که چون حجاج بر فتح قلعه اشکنده و بر بهنا باد مطلع شد
طرف محمد بن قاسم نوشت که چون بفضل ملک و خود ڈاهر بدست آمده دار الملک
دیبا باید بدست آورد و دیگر برا اینقدر اکتفا نکرده متوجه جانب شرقی شد و در هند
نهاد برکت دین محمدی همه جا ناصر مسلمانان خواهد بود بر آن نوشته محمد قاسم عزم

الور

الور بسته در خلال حال خبر رسید که فوفی نام پسر داهر در الور مستقیم شده انکار کشته
شدن داهر شده و میگوید وی از لشکر گم شده رو بهندوستان نهاده عنقریب
با لشکر رسیده انتقام میگیرد و چنان یقین بر آن دارد که هر که پیشش ذکر کشته گردیدن
داهر می کند بقتل میرساند و لهذا کم کسی پیشش اظهار این معنی مینماید و جیسیه و دیگر
برادران خود را که درین تفرقه متفرق شده بودند نزد خود خوانده است درحال متوجه آنطرف شد
حصار الور را محاصره فرموده لاوی زن داهر را بدر قلعه فرستاد تا اظهار مردن شوهر نماید او را
تکذیب کرده سنگ بکلوخ زد و گفت که باگاه و کشان تو ساخته پس محمد قاسم بتصدیق کوشید
خلق الور در اندک ایام بتنگ آمده در فکر برآمدن شدند فوفی دانست که کارش بجائی نماند اما
بتوهم غلط دست بردار شدن مشکلش افتاده **گویند** زنی ساحره آنجا بوده التجا باو آورده
تا از حال داهر خبر کند زن ساحره که در آن وقت جوگنی نام داشت مهلت یکشب خواسته
بعد رضا آنشب دو شاخ سبز یکی از درخت جوز و دیگر از درخت فصل بدست کرده پیش فوفی آمد و گفت
تا سر اندیب و جنوب زمین را ملاحظه کردم و این حجتها آوردم اگر داهر زنده بودی البته
مرا بنظر آمدی زنهار خیال زندگی او پیرامون دل مپیما و روح خود را مفت بهلاکت مده چون فوفی
از زن ساحره یقین مردن داهر کرد شبانه از قلعه برامده نزد برادران مذکور که پیش خود شان
را خوانده بود هنوز نرسیده بودند بگریخت صبحی علافیان این ماجرا محمد بن قاسم نوشتند و امان نامه
خود طلبیده اهل حصار را بگشودن حصار راه نمود غدر محمد بن قاسم با لشکر مظفر بشهر درآمد و دید که خلقی انبوه
بر در معبدی بسجده افتاده اند پرسیدند که اینها چه کنند معلوم شد که بت را سجده می کنند درون بتخانه
درآمده دیده صورت انسان کامل بر اسپ سوار است شمشیر را کشید تا بزنند مجاوران گفتند که این
بت است نه زنده و از پیش محمد قاسم رم خوردند نزدیک بت رفته دستوانه یکدستش دانمود و از
مجاوران پرسید که بت را یک دستوانه در دست نیست از و بپرسید تا چه کرد گفتند بت را ازین
چه خبر گفت عجب معبودی را می پرستید که از حال خود خبر نمیدهد شنیدید پس خجالت بزمین دوختند
نقاست که شخصی از جمله اسیران در وقتی که امر بکشتن شان شده گفت من عیبی نجایم که هرگز ندیده
باشند فاما بشرطی که مرا و متابعان مرا امان نامه بنویسته بدهید گمان بردند که مگر دفینه مینماید

مطابق نمودش امان نامه دو صد کس نام بنام نوشته دادند چون امان نامه را حاصل نمود در
حال ریش را بدهن کرده موهای سر را پریشان نموده سر در پا ها به پیچ و خم افگنده انداز رقص عجب
آغاز نمود و بدهان صدا های غریب زدن گرفت حالتی کرد که هر همه بیننده ها بخنده قاه قاه افتادند و قتیکه
بس کرد محمد قاسم فرمود آخر این لعبها چیست عجیبه گفتی بما گفت که این عجیبه کم ست عجیبه من همین که
کردم محمد قاسم را یاران گفتند این هزال منماید عهد نامه ازو باید گرفت فرمود حرف حرفست هرچه برزبان
رانیم ازو عدول نیست بالجمله چون الور هم که دار الملک بود بضبط آمد دیگر بکلی از ملک خاطر جمعشده
طوائف انام را باحسان مرهون فرموده بشغل و پیشه خود و احنف بن قیس بن رواح اسدی را محکومت
الور و قضا و خطابت بموسی بن یعقوب بن طائی بن شیبان بن عثمان ثقفی و وداع بن حمید
النجدیرا بایالت برهمنا باد و نوبه بن دارس را بحصار راؤر و ولایت گورج بهندیل بن الازدی و دهلیله
بخنطله بن اخی بنانه کلابی داده متوجه ملتان گردید در عرض راه حصار بابیه را مکشوده والی بابیه
کلکه بن جندر بن سیلایج عمزاده داهر که از پیش داهر بزیمت خورده آنجا افتاده بود امده ملازم
رکاب گردید پس حصار سکه مفتوح نموده عتبه بن تمیمی آنجا ماند و ملتان مع نواحی و قلاع بضبط کشیده
خزیمه بن عبد الملک بن تمیم بحصار سه پور و داؤد بن نصر بن ولید عمانی بملتان منصوب فرموده طرف
دیالپور شتافت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده در ینوقت سوای افواج معینه اماکنه مسطوره زیر لوای
وی حاضر بوده پس تا سرحد قنوج و کشمیر مفتوح فرموده بماند و سر و نشانده داهر را حد مشخص نموده جا
معتمدان مانده مراجعت کرده در اروپور رسید که قضا قائد حیاتش شده **کیفیت واقعه رحلت**
محمد بن قاسم چنین که چون پرمل دیو و سوریج دیو دو دختر داهر که در عماری پیش وی بودند در
خدمت خلیفه رسیدند و حسن بی نظیر دیده برای خود پسندیدا ما برای دفع وحشت و بیدلی چندے
در حرم بدایکان داهیه سپرده بعد زمانی مکه از انها بفراش طلبیده از انجا که ناسور قتل پدر خونچکان
داشت گفت ما خلیفه را نشائیم که محمد قاسم ما را سه شب تصرف خود کشید خلیفه این را شنیده برآشفت
و در حال بخط خود مثالی روان نمود که محمد قاسم را باید بجرد دیدن این امر خود را بچرم خام کشیده بحضور
رسانده این در اروپور بمحمد قاسم رسیده بسکه حکم حکم الهی بود امتثالا للامر خود را بچرم خام کشیده روان
نمود در راه بسه روز در گذشته انگاه نعشش در صندوق نزد خلیفه بردند در حال آن دو خواهر طلبیده

نمود و گفت بسپید حکم مرا بی اختیار خنده زدند در روانی حکم خلیفه تردد نیست لیکن در عدل و عقل
تمام فساد بنظر آمد زیرا آنکه همچو مردی که بمنزله پدر و برادر ما بود بجلم بحرف ماکینه طلبان بی تحقیق صدق و کذب
ضایع فرموده مدعای ما قصاص پدر بود دیم کی عقل محمد قاسم ظاهر شد زیرا که می بائیست حسب فرمان روانه
شده بریک منزل خود را بحرم کشیده تا زنده رسیدی و چون ما بصدق گواهی دادیم جان برشدی
خلیفه ندامت خورده فرمود تا هر دو را در دیوار چیدند فیل بپای فیل بسته کرده بازار گردانیده کشتند

طبقه گماشتگان خلفای بنوامیه چون محمد قاسم سند را مفتوح نموده بقرار مذکور حنف
بن قیس بن رواح اسدی در الور بایالت مانده و کسان مذکوره دیگر بقرار هر جا قایم بحکومت
شدند بعد دو سال اهل هند در مقام بغی آمدند و از سرحد دیپالپور تا آلبشور بتصرف گماشتگان اسلام
مانده بعد زمانی **ابو حفص قتیبه** بن مسلم از طرف حجاج آمده برانهای که مشرف بایمان نشده
بودند جزیه نهاده گماشتگان مانده بخراسان شد و عنقریب آن **تمیم** بن زید ایضا از طرف حجاج آمده پس
درست و تسعین از طرف سلیمان خلیفه **عامر** بن عبد الله ایالت سند یافته و در مایه از طرف
عمر بن عبد العزیز **عمر** بن مسلم بغزای هند آمده بعضی ازان دیگر دیار بگرفت و طائفه از ملوک
سند را مسلمان ساخت در زمان هشام خلیفه مرتد شدند سلیمان بن هشام چنانچه در مجلد اول مذکور
از لشکر مروان گریخته بسند آمد و فسق گزیده کرده در سند بود تا سفاح بخلافت نشست پس بخدمت
سفاح شتافته دوره ایالت گماشتگان طبقه خلفای بنوامیه تا سنه ثلث و ثلثین و مائه بوده بمجموع
مدت این طبقه از اقرار ابتدای ثلث و تسعین الی انتهای مذکور چهل سالست چون همین بمقدار آسامی
گماشتگان خلفای بنوامیه ایالت سند کردند و اکنون نوبت ذکر گماشتگان بنوعباس آمد اول
ذکر برخی حالات لاحقه زمان گذشته ضروریست تا نسخه جامع ایجاز نقیر تظهیر مقدمات مقصود باشد
پوشیده نماند که چون گماشتگان بنوامیه در سند تصرف کردند برخی وجوه ملوک سند هنوز بقدم ظاهرداری
اطاعت صاحب حشمت باقی بودند منجمله **دلورای** از نژاد رایان در شهر دلور که بناش مسمی ست بوده و
بهنبورای در بهنبور که آنشهر را بانی هنو بود دران ایام ماجرای غریب رو داده بمجمل احوالش می پردازد
کیفیت سرگذشت سمئی و چنون زنارداری تانیه نام مع جفت خود سند هراسم در زی اهل مکنت ساکن
بهانبر واه که چکومت دلورای بود طلبگار فرزند بودند بعد زمانی دختری شانرا بوجود آمد رشک ماه چهارده

قضارا در طالعش دیدند که وی جفت مسلمانی خواهد شد بنا بر عار کیش با دل ریش آن دریتیم را در صدف صندوق جا داده بحر سپرد اندازا اتفاقات صندوق را آب طرف شهر بهنبور کشیده در آن شهر منهیه نام بالا راسم کاذری بود خداوند پا نصد شاگرد که فرزندی نداشت چون صندوق از پیش شاگرد شاگردانش گذشته آنرا نزد اوستاد بردند تا بکشود ماهی از برج قدرت جلوه کرده نامش سسی بمعنی ماه نهاده بفرزندی گرفت وقتی که بسن کمال رسیده نشتر محبتش دل زهره جبینان خلیده هر نظاره کی را مشتری خود کرد عموم خلایق دل بمهرش دادند هر چشمی پیرانوش چون ثریا عقد بستندی و مانند طائر بشوقش پرینندی در آنولا قوافل کیچ و مکران بعنوان تجارت وارد آن کران می شدند وصف این مه پاره بسمع پنون نام پسر والی کیچ رساندند شنیده دل از دست داد و بلباس اهل قوافل وارد بهنبور شده سسی را دیده دل بداد حسب اتحاد مزروقه طالب در دل مطلوب جا یافت الکاه بتوسل وصال شاگردی پدرش کرده لباس کاذران بر نمود و بنضمن ماجراها ست که بخوف اطالت عطف عنان ازان بیان می نماید بالجمله سسی زیاده بر پنون شیفته شده چنانچه رسم ست زنی زرگر بغرض میل خود در فکر مفارقت این دو طالب مطلوب افتاده پنون را بغیرت انگیخت و بر سسی دل گران ساخته سسی که در عشق بی غش بود چون طلای کامل از آتش بلند خود را پاک برون کشیده عبرت جانیان گردید و بعد بعضی زمانی طالب را مطلوب حسن ازدواج روداده پدر پنون واقف آنحال شده با پسران دیگر گفت که آندل داده را بخوبی بیارید آنها رسیده با پنون ملاقات کردند و مهمان شده شبانگاه بی خبر سسی مسلسل بر شتر سوار کرده راه دیارش گرفتند آخر شب که سسی از خواب برخاست دیده دولت بیدارش بتاخت لشکر خواب رفته بی اختیار جامه جانرا چاک زده دنبال مطلوب بتنهائی گرفت و جبال شاقه بقدم شوق طی کرد بعد طی مسافت اندازچهل کروه از تشنگی بیتاب افتاده پا بهار مثل کسی که در وقت جانکنی بر زمین ساید بر زمین زد بقدرت آلهی در زمین کوئی پر آب پیدا شده تا ازان بخورد و توانائی تازه یافت از ثقلت مسموع که انکو هنوز پر آب می باشد و هیچوقت خشک نمیگردد اگر همه خشک سالها بگذرد قبل این واقعه سسی را در شب خمار رو داده بود شاخ خناکه علی الرسم در دست کرده خفته بود بعد بیداری همچنان در دست داشته و با خود گرفته آنرا بر زمین کوشاند بقدرت آلهی ازان شاخ درخت سبز شده و تا هنوز نشان آن خونین دل باقی سخن مختصر بعد یافتن توان تازه سسی اینجا بیشتر شافت

واندازش بهفت گروه دیگر هم راه جبال طی نموده باز بتشنگی مبتلا گردید قضارا شبانی از دور شش دیده چشم طمع بدوخت و نزدیک رسیده خواست با خود ببرد گفت ای ناانصاف من تشنه بیتاب و تو بصید من در اضطراب باید اول مرا سیراب کنی شبان بتعجیل در مه رفت تا قدری شیر دوشیده بر آرش آورد در ضمن سستی که ناامید سراغ یار بود و خود را ببلای چنین مبتلا یافت از ورد دل بدرگاه ایزدی که چاره ساز بیچارگان ست بنالید و پناه ازان غول بیابان درخواست نمود در حال بقدرت الهی کوه از هم منفجر شده آن خونین دانیم چون لعل در سنگ جاداده و بنا بر عبرت و سراغ مطلوب کنار مقنعه اش برون مانده شبان چون شیر گرفته آنجا رسید قدرت الهی را معاینه کرده پارهٔ مدلت خورد و انگاه علامهٔ مدفن چنانچه رسم ست از سنگها ترتیب داد الماس کاران سینه افگار عشق و محبت چنین آوردند که چون پنون را سلسل نزد پدر بردند بیقراری برتبه آغازید که پدرش را خوف هلاکتش شده لاچار برادرانش را بازبوی داد تا بهر گونه که توانند مطلوبش هم بیارند درحین معاودت پنون مدفن بجای رسیده نشان تازه دیده حیران ایستاده جاذبهٔ قلبی سراغ مطلوبش داده بنا بر جلوه لواه ظاهر متفحص حال افتاد ناگاه شبان مذکور وارد وقت شده من وعن سرگذشت بیان کردنی الحال از شتر فرود آمده برادرانرا گفت ساعتی صبر کنید تا زیارت این مدفن بعسل آرم پس خود را بر مدفن افگنده بدرگاه حق نالید و وصال مطلوب درخواست نمود بس که درگاه احدیت ناامیدی امیدوار هرگز صورت پذیرفته بقدرت قادر بکمال در دم کوه از هم شق یافته ویرا چون بادام توامان در یک پوست جاداده این قصهٔ ندرت طراز ازان باز برالسنهٔ عموم جاری و ارباب قال و حال ان ماجرا را از زبان آن عاشق و معشوق که درحقیقت هر کدام عاشق و هم معشوق بودند در ابیات سندی بمقام حسینی می سرایند و ازان مجاز راه بحقیقت میجویند و می یابند الحاصل تائیدان دود اصل ارباب وجد و سماع را غریب حالتی حاصل میگردد معصوم بهکری این قصه را در مثنوی مسمی بحسن و ناز بسته و قاضی مرتضی سورٹھی ساکن موضع

کتبانه در عهد محمد شاه بادشاه بطرز خاص نظم کرده از و نقلست که درویشی اسماعیل
نام ساکن بلستان بزیارت این دو عجوبه کشور عشق و عاشقی آمده شتر خود را در گذرگاه
سه روز بفاقه نشست و طمع دیدن هر دو بسته بعد سه روز پیرزالی با چند نان و قدری
آب بر او ظاهر شد گفت هرگز چیز نخورم تا سسئی و پنون را نه بینم گفت سسئی منم و طمع پنون
بگذار که اعتماد بر زمانه نماند و من از دست اخوان رنجه ام و این حال بغم شانست درویش
گفت چگونه باورم آید که سسئی نوجوان صاحب جمال بوده و تو پیرزالی در حال خود را
بآن جمال و جوانی جلوه داد گفت چیز نخور درویش گفت چیزی بی دیدن شما هرگز
هرگز نخورم اگرچه بفاقه بمیرم که این عهد بسته ام بعد سالغه و قسم اقسام سسئی
بگور در شده پنوز اتا کمر برون آورد فاما خود آنماه مثال جوزا در و بهر دو دست در بر و آغوش
او آویخته مانند بخوف آنکه مبادا چون سابق کسی راهش زند بالجمله برین وتیره بسیار
بزرگان اهل صفا و پرا دیدند شتر سوار را گذر از انکو بهبودند هد هر که بر قبر شان شب احیا
نماید با انکه اکنون همه ویرانه ست مهمان غیب باشد چون این ماجرا مجملا اداشد باز
بذکر مقصد اصلی میگراید **طبقه نجماشتگان بنو عباس** چون سفاح که
اول خلفای بنو عباس ست بخلافت رسیده در سن ثلث و ثلثین و مائه آول فوجی را
فرستاده سند از نجماشتگان بنی امیه انتزاع نمود و بعد چهار سال دیگر ابو جعفر منصور
عباسی لشکری بهند و سند تعین نمود و در زمان هارون رشید موسی
برادر فضل برمکی بایالت سند آمده هر چه می آمد می بخشید لهذا معزول گردیده
علی بن عیسی بن هامان بجایش آمد قلعه تهره که حصن حصین واقع ارض ساکوره
بوده و شهر بکار و برخی مواضعات آنزمین غربی سند و درین زمانه بدست شیخ ابو تراب
اجل تبع تابعین که جزارش مغه شهداء دیگر تا هنوز زیارتگاه اهل ست و برسر کنند
تاریخ بنا ازان قرار سال صد و هفتاد و یک مرقوم مفتوح گردیده و شهر بهنور
و دیگر مواضع مذکور رو بخرابی نهاده نقل در امکنه دیگر کردند پس ابو العباس بایالت
سند رسیده مدتی مدید در انجا ماند در زمان مامون بعضی از هند زیاوتی بتصرف

گماشتگان ایشان آمده پس چند آسامی دیگر از بعد او آل تمیم منصوب بایالت
سند شده اند تا در خلافت عبد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن المقتدر بالله
در مصنف ماه رمضان سنه ست عشر و اربعمائة سلطان محمود غازی از غزنین بملتان رسید
و او چیرا بدست آورده گماشتگان القادر بالله از ملک سنده اخراج نمود مدت ایالت
گماشتگان خلفای بنو عباس بقرار ابتدای مذکور همگی دو صد و هشتاد و سه سالة
پوشیده نماند که قوم سومره در حقیقت دو صد سال بیشتر بر بعضی بوم و بر دیار سند دست
تغلب داشتند فاما چون باج گذار بودند و بر قبضه اطاعت حکام اسلام در رقبه حال بسته داشتند
ذکر از انها نکرده و بعد فراغ از ذکر طبقه گماشتگان غزنین و غور سلاطین دهلی در ذکر
ایالت برسه بعضی اسامی و احوال شان مذکور خواهد ساخت **طبقه گماشتگان**
غزنین و غور سلاطین دهلی بقرار مذکور اول **عبد الرزاق** وزیر سلطان محمود
غازی در سبع عشر و اربعمائة از تسخیر بهکر پرداخته بسوستان و تته رسیده و اماندهای عهد
بنو امیه و بنو عباس در آنمرز نمانده مگر جماعه قلیل پابند عقاله عیال و اطفال بوده که حالتے
و فضیلتی داشتند بمناصب و ادرارات شرعیه ساکن شدند و ازان شجره قبیله
ارباب و انساب تحقیق کردند منجمله ثقفیان قبیله قصات اهل بهکر و الور از اولاد
موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبان بن عثمان ثقفی که قاضی اسماعیل بن
علی بن محمد بن موسی بن طائی ضابط اصل تذکره فتح سند زبان حجازی از ایشانست
و جد بزرگش موسی بن یعقوب را محمد بن قاسم بعد فتح حصار اکور بقضا و خطابت
انجا مانده بود و تیمیان و آل مغیره که بتغیر لهجه آن تمیم و این موریه شده و عباسیان و صدیقیان
و فاروقیان و عثمانیان تا هنوز اسباط شان در تمام سند ساکن و بهنوار ان از اولاد حارث و قوم منکی
از شعب تمیم و قبیله صبریه که از ایشان شیخ طائی در های لاری ست و قبیله بنی اسد
که از ایشان شیخ مهره در فتح پور و قبیله ال عتبه که از ایشان قاضی برهان هم
در فتح پور و قبیله بنوالی صوفیان که از انها بعضی در ولیشان ایل اند و اولاد حاکم
قوم باجر عرف جهانگار و اولاد جریمه انصاری که یک جا از انها قوم سپیه ارباب

سوستانند وجبت وبلوچ از نسل هارون مکرانی بنا بر مزید فائده بمجمل
تفصیل شجرهٔ جبت وبلوچ مبادرت میرود شجرهٔ جبت وبلوچ محمد
بن هارون مکرانی که در سلک عمال مکران مذکور شد ویا محمد قاسم حسین فتح سند
تا بارسن بیله رسیده درگذشت وآنجا مدفون شد ولد محمد بن ابان بن عبد الرحیم
بن حمزه بن عبد المطلب ست مطابق قرارداد نسابین والعهدة علیهم وقتی امیر حمزه رض
در شکاری در رود بزمین دوردست شده در دشت به تنهای افتاد بنا بر خصوصیتی که
خدا تعالی را نجا صگانست دران دشت پری جبت مانستش پیدا شده وبامر الهی حلال گردیده
بعد یک صحبت که آنوحشت وتنهائی ومانندگی از امیر مرتفع شده باز بقدرت
ایزدی پری از نظر نهان گردید امیر باوطان رسید وپری مذکور بعبد الرحیم حامله شده
بزاد سخن مختصر محمد بن هارون را از هفت زن پنجاه پسر بوجود آمده عیسی مهران
حجاز سمنک بهرام رستم جلال از یک مادر حمیر نام مرید جمال زاده بهلول
شهاب نظام جلال مرید از یک مادر حمیری نام رود دین موسی نوتی نوح سنده رضی الدین
از مریم جلال از عائشه آدم کمال احمد حماد حامد سعید مسعود از مسمات مدی شیر کوه بلند
برک نور الدین حسن حسین سلیمان ابراهیم از فاطمه عالم علی تیر کش بهادر تیغ زن مبارک ترک
طلحه عربی شیراز تاج الدین تخت گیر گلستان برک ازخواهون بامر حجاج چنانچه ذکر رفت مکرآنرا
صافی نموده بگذشت زمینداری آنزمین معه مضافاتش بدو حصه قرار یافته حصه باولاد
جلال وحصه بسائر اخوانش بعد زمانی میان برادران منازعت برخاست
اکثر اولاد بسائر طوائف متفق درآمز ماند واولاد جلال الدین بهر سمت یافته
بسند وکچ افتاد اولاد ایشان در تمام سند منتشر وطوائف لاتعد ولاتحصی ست
قوم لوده که لولیان هم خوانند اصل آنکه حضرت سلیمان ع جمعی از جنیان بروم فرستاده
بود تا سریتی چند بگیرند در اثنای راه یکی از جنیان زیبا کنیزکی لولیا نام فریبی واقع شد
ونطفه درحرش جایافت حضرت سلیمان ازان آگاه شده آن کنیز بوی بخشید لوده
نام مردی ازو بوجود آمد اولادش سبط بسبط بعد مضی دهور باعراب آمیخت ودرحین فتح

سند

سند وارد و ساکن آنجا شد یا پیشتر فرش اقامت باین زمین گسترده باشند **بیان شجره قوم سمه** که در ضمن شرح شان احوالات کلی لازمه این تاریخ مخصوصه محرر سه سند جلوه ظهور یابد **سام** بقولی پسر عمر ولد هشام بن ابی لهب ست و بقولی پسر عمر بن عکرمه بن ابی جهل یا پسر عکرمه بن عصام بن ابی جهل علی اختلاف اقوال نسابین باشد و اقرب بصحت از اولاد جمشید بود چنانچه لقب جام بر آن مشعر یا اصل اولاد سام بن نوح چهار پسر داشت بدها اولادش بده سوره و جسته ودا کهیل و آوتار و آمره و بدیر و غیره جمله شانزده پسر بودند بلقب راٹهور مشتهر شدند سنگاهم بهاگرت منجمله بهاگرت راپسری شد ڈیره لقب و او را پسری آمد اجیپال و او را پسری شد ڈسرت گویند ڈسرت را سه زن بودند یکی کیلیه دوم کیلیه سیوم سمیا از کیلیه دو پسر یافته رام لکهمن و از کیلیه یک پسر برت نام و از سمیا یکی چترکن اسم سنگا ولد سام هم اولادی مانده و همچو ولد سام را اولاد موسوم بتو درست برت ولد ڈسرت مذکور اولادی مانده موسوم به بڑهاد جانسپاد گوریجه فاهه چترکن ولد ڈسرت را اولاد یست ملقب به چار را لکهمن ولد ڈسرت را عقبی بماند رام ولد ڈسرت پسری مانده تواکس نام او را پسری شد راشت اسم و یا ولدی ماند تنت لقب و یرا خلفی آمد نرگنت پسر نرگنت کن اسم شهر کن بنام وی معروف شده پسر کن سنبوت را جا لقب یافته **سنبوت راجا** را چهار فرزند شد سام بزرگ ره شاه هم گویندش تنهرت که آنرا دکن هم گویند ماده منجمله **سام** ولد سنبوت راجا را پسری آمد جادم نام **جادم** ولد سام بن سنبوت راجا را پسر رسیده یکی مهبت اولادش سند سمه اند **دوم** کجپت اولادش چغده **سوم** بهوبت اولاد او قوم بهٹی **چهارم** چورا سمه اولاد او را ی دیاجست که والی کرنال قلعه واقعه ارض سورٹهه بوده دختش معروف انام راه خدا سر را واقف کرده زن او سورٹهه اسم با وطرفه شغفی داشته بتاثیر آن شوق و شغف زن و شوی واقعه دادن سرش در مقام مخصوص سورٹهه اهل حال را هویدا ست **مهبت** ولد جادم بن سام بن سنبوت راجا را پسری آمد ربدری او را اسم پسری نیبٹ نام او را نوتیار او را اودها او را اودهه

اورا لاکسیار او را لاکهه **لاکهه** پادشاهی کرده بود و او را بوتهی جاره نسبت گرفته ازان
چهار پسر آورد منجمله اودهه که اولاد نماند و او دهه جائی سکونتش را لقب ست[1] مهر که
چهار پسر داشته ست[1] ودیتر[2] پاتهارمی ور[3] ها که اولاد ندارد شمانند[4] که هم اولاد ندارد گویند لاکهه مذکور
بوقت پری دیگر زن آورد آزان نیز چهار پسر زائید یکی اُنر[2] چهته اولادش تابره ودنکنه وکله
فُل[3] لاکهه قلانی معروف اولاد اوست مناهیه[4] اُنر ولد لاکهه را پسری شد لاکهه نام اورا پسری
آمد سمه[5] اسم سمه ولد لاکهه بن انر بن لاکهه را دو پسر بوجود آمد کاکه[6] جگهره[7] **کاکه** صاحب
حکومت برآمده موضع کاکه نانی بدوست او دو پسر زائید پلی[8] رائیدن[9] در اولاد پلی مرقوم
سرداری کرده و **رائیدن** ولد لاکهه نه پسر آورد منجمله سمه سمیجه اولاد اوست **نوتیار**
همه نوت اولاد اوست **لاکهه** اولادش لهنجار مخدوم سهار لهنجار علیه الرحمه
که در ذکر مشایخ مذکور شود از احفاد و اولاد اوست **ابره** اولاد او ڈاهر ناهیه و
فل ناهیه قبیل ناهیه پسر رائید نست **چنیر** ایضا پسر رایدن
معروف وقت بوده مناهیه[10] کوریه اولاد این سه قوم مندره است
نهم پلی که سردار شد اورا دو پسر بود ند یکی اودهه اولاد او دهیه
او دهیجه او کدریه پوتره گویند پسر پلی ساند نام ایضا سردار قوم شده **ساند**
پسر پلی را هم هفت پسر بود ند اول **کاکه** اولاد او کاکیجه پوتره دویم **جاره**
سوم ویره اولاد اوست جارنیجه مهنکوره اولادش اودهیجه جکیه
دورها و مهنکوره جا پنجم **ڈنیره** اولادش ویره سمه که در کهیج ست ششم
جام هوتهی ویرا پنج پسر آمد هالا[11] نام اولادش قوم هالانه[12] مشهور ند مهنکوره اولادش
بومیان دهوریه مهنکوره و جار مهنکوره رام ده می باشد و مواضعات مذکوره را ایشان آباد کرده ند
ساهر[13] اولادش ساهر سمه را بانی و بومی شانند چیلاریه[14] اولادش
قوم نهریه معروف جام[15] ها پر **جام ها پر** را دو پسر بود ند لاهو[16] دیه جام هونه **جام جونه**
را پسری آمد کر را هونام کرده **راهو** را سه پسر شدند شماند[17] اولادش آهو ماولاکهیته
دجگهره[18] سومره که اولادی نمانده لاکهه جام **لاکهه جام** را پسری آمد کاهه نام اورا

پسری آمد لاکهه نام و بعد مردنش پسری دیگر از بوجود آمد مسمی بکاهه بهمنام پدر
گردیده **لاکهه** بن کاهه برادر کاهه مذکور را دو از ده پسر بودند منجمله یکی **جام جونه**
که اولادش سمهای سلاطین سندند ساکن سامونی و بجای خویش مذکور
شوند دویم اُنرا در بهریه سلطنت کرد و اولاد نماند سوم **پلی** نام اولادش پل سمه چهارم
کاهه اولادش سودیاری سمه پنجم **اورٹهه** اولاد او صاحب سمه و اودهه سمه و سیکاوت
سمه ششم **جیر** اولادش بهیه پریا هفتم **منکر** از و اولادی نماند هشتم
ابره اولاد او قوم ابریچه نهم **هنکو** کوتر و موسی نامی سهیجه از اولاد رائدن مرید قدوة
الاولیاء امام الاصفیاء سید خیر الدین نبیره حقیقی اولاد امام المتقین قدوة العارفین
حضرت پیر دستگیر رحمة الله علیه و هم **سلطان** اولادش سلطان یازدهم
رائیدن دوازدهم **لاکهه** منجمله هنکوره کوتر را سه پسر آمده اول **ڈیسر**
دویم **مناهیه** سوم **مرادیه** منجمله ڈیسر را پنج پسر بود کاهه[1] هاکه[2] رکن[3] هنکوره[4] جونه[5]
جونه پسر لاکهه تن کاهه مذکور را هم پنج پسر بودند کهو[1] به[2] تاجیه[3] ابره[4] بلوچ[5] بانبینه
ذکر اولاد بانبینه آنها که سلطنت سند کردند در طبقه سلاطین سمه که عنقریب
بیاید مشروحاً مندرج **پوشیده نماند** که بقرار این مذکور است
اولاد سمه در سائر سند تا گجرات الی حال اکثر بومیان زمین
ا سندی پیشتری با نجماعه آباد و سوای ان قوم بلوچ و جت
و قبائل مرقومه دیگر عبارت از قدیم سکان این مرز و بوم دیگر طبقات
وارد متاخرین ما تقدم اینها را توان شمرد چون طول کلام اصل
مدعای این وثیقه نبوده بقدر ما یحتاج که برای تشریح برخی حالات بسنده
بود اکتفا و اختصار بعمل آمد اگر کسی بر زیاده تحقیق بر سد گو برسد
بالجمله پس از گماشتگان سلطان محمود پس گماشتگان سلطان مسعود پس
گماشتگان سلطان مودود انگاه گماشتگان سلطان مجدود پس گماشتگان سلطان قطب الدین
و گماشتگان سلطان آرام شاه که احوال هر کدام در مجلد اول و ثانی مذکور الکه

سند تصرف کشیدند در ایام سلطنت سلطان آرام شاه سلطنت چهار بخش گردیده منجمله
ملتان و اوچه و تمام سند بفرمان **ناصر الدین قباچه** سمت نفاذ پذیرفت در انولا در
زمین سند یاد کنند که مذکور شوند هفت رانا باج گذار راناتان بودند رانا بهتر سمت راٹهور
ساکن دیره تعلقه و بیله رانا سیز ولد دهماج کوریجه سمه ذات ساکن ٹونک
واقعه حدود دریاه جیسر ولد جهه ماچهی سولنکی متوطن مانکتاره و کهیه ولد پنون چنون مقیم دره سیوی
چنون بن ڈیهٹه چینه ذات ساکن بهاک فی جیه بن دریاه ساکن جسم اعنی سیه کرٹ
جسود بن آگره ساکن مین ٹکر تعلقه بهانبر داه **الحاصل** چون لاهور را گماشتگان
تاج الدین یلدز مسخر گردند ملک ناصر الدین قباچه درست بر ملتان تحصن نمود و در اخر سنه
نهصد و عشرین و ستمائه ملک خان خلجی و اتباع او بر بلاد سوستان مستولی شدند
سلطان ایلتمش وزیر خود نظام الملک محمد بن اسعد را بجانب او چه فرستاده خود
بدهلی رفت نظام الملک در سنه خمس و عشرین و ستمائه او چه را بالصلح گرفت
جانب بهکر شتافت ناصر الدین فرار کرده کشتی حیات را بگرداب ممات
راند سلطان شمس الدین مالک سند گردیده **نور الدین محمود** در ثانیین و ستمائه
بایالت سند مانده در ثلث و ثلثین و ستمائه سلطان ایلتمش در گذشت
و مسعود شاه دارث گردید در خلال حال لشکر مغول از آب سند گذشته
اوچه را احاطه نموده و بتوجه سلطان مسعود منهزم بجراسان رفت سلطان
مسعود بجای نور الدین محمد **ملک جلال الدین محمد** بایالت سند مانده
در پنجم ناصر الدین محمود عم سلطان مسعود دارث تخت و تاج شده در تسع و اربعین
و ستمائه از لاهور و ملتان و اوچه و بهکر و سائر سند گذشته ملتان و اوچه و سائر
سند به **ملک سنجر** داده مراجعت کرده در شهور اثنی و ستین و ستمائه سلطان
غیاث الدین تخت دهلی نشسته ناحیه لاهور و ملتان و سند بسلطان **محمد**
ولد خود داده وی بعد سه سال بملازمت پدر در دهلی میرفته و بعد یکسال
می آمده در ثلث و ثمانین و ستمائه سلطان محمود بدست لشکر چنگیز خان

مقتول

مقتول شده پسرش **یکخسرو** بدستور مقرر مانده سلطان جلال الدین خلجی در ثلث و تسعین و ستمائة بلاهور رسیده ملتان و اوچه را بولد خود ارکلی خان سپرده **نصرت خان** را بحکومت سند ماند پس در سنه خمس و تسعین و ستمائة سلطان علاؤ الدین برادر خود الغ خان را بدفع او کلی خان فرستاده بدستور نصرت خان مذکور باده هزار فوج ضابط ملتان و اوچه و بهکر و سوستان و تته ماند و در اوائل سبع و تسعین و ستمائة صلدای مغول از سیستان بسوستان رسیده قابض گردید نصرت خان بکروفر آمده ستخلص نمود و در آخر سلطنت علاؤ الدین **غازی ملک** را بدفع معلولان چنگیزخانی باده هزار سوار بدیپالپور فرستاده خطه ملتان و اوچه و سند در جاگیرش گذاشت در خلال حال خسروخان سلطان علاء الدین را برطرف کرده مالک تخت شد غازی ملک با لشکر سند و ملتان رفته خسروخان را براند خود بتخت نشست و سلطان غیاث الدین لقب کرد درین فترت مردم سومره خروج نموده تته را متصرف شدند سلطان غیاث الدین **ملک تاج الدین** را بملتان و **خطیر خواجه** را ببهکر و **ملک علی شیر** را بسوستان تعین نمود بعد چندی که کشلوخان بملتان بغی ورزید سلطان محمد شاه ولد سلطان غیاث الدین در ثمان و عشرین و سبع مائة بملتان رسیده براو مظفر گردید پس مردم معتبر در بهکر و سوستان تعین فرموده مراجعت نمود و در سنه احدی و ثلثین و سبع مائة بتعاقب طغی غلام از گجرات و کچ گذشته بملک تته رسیده در موضع تهری بکنار آب نزول نمود و بنا بر عارضه تپ از انجا کوچ کرده بکندل رسیده صحت یافت و باز به تته رسیده بچار گردهی تته معسکر اختیار نمود و بعود عارضه در گذشت سلطان فیروزشاه وارث سلطنت شده طغی که در تهته بود آوازا شنیده با مردم سومره و جاریجه و سمه بجنگ شتافت و هزیمت خورده سلطان در غره صفر سنه از حوالی تته کوچ کرده بر دریای سانکره امر قلعه فرمود و امیر **نصر** را با پنج هزار سوار انجا ماندوی شهر می

بسته نصیر پور نامش شد و ملک بهرام را حکم کرد تا حوالی حدود فوجدار
باشد بهرام پور منصوب باوست و ملک علی شیر و ملک تاج کافور برا بسوستان
گذاشته پس بهکر رسیده ملک رکن الدین را نائب و ملک عبد العزیز را
دیوان ساخته باجماعت معتمد حارث قلعه گذاشت و ملک رکن الدین
را بخطاب اخلاص خوانی نوازشته مالک مهام ولایت سند ماند و بدهلی شد
بعده در اثنی و سبعین و سبع مائة عزیمت نگرکوٹ کرده به تته رسید جام خیر الدین
والی تته بقلعه آب منحصن شد لشکر را انگاهداشت سلطان بواسطه قلت علف
و کثرت پشه باز به تته شد جام خیر الدین بامان آمده ملازمت نمود و برا باسائر زمینداران
بدهلی برداشت و چون در حوالی سوستان اراده فرار جام معلوم نمود مسلسل
و مغلولش فرمود بعد مدتی جام جونه خیر الدین را خلعت داده بحکومت
فرستاد در تسعین و سبع مائة فیروز شاه در گذشته سلطان تغلق شاه
وارث تخت گردید بعد او سلطان ابوبکر پس سلطان ابوبکر پس سلطان
محمد شاه پس سلطان سکندر شاه پس سلطان ناصر الدین بر تخت دهلی
برآمد وی سارنگ خان را جهت ضبط دیبال پور و ملتان و سند فرستاده
در سنه ثمانمائة میرزا پیر محمد نبیره امیر تیمور از آب سند گذشته حصار اوچه
را محاصره فرمود ملک علی که از جانب سارنگ خان آنجا بود تا یکماه جدال
کرد و سارنگ خان ملک تاج الدین را با چهار هزار فوج مدد ش فرستاده
میرزا پیر محمد اوچه را گذاشته ویرا هزیمت داد و ملتان را محاصره فرمود
بعد شش ماه سارنگ خان ملازمت کرده ملتان تسلیم نمود و بعقریب صاحبقران
در سنه احدی و ثمان مائة بملتان نزول کرده ازین تاریخ سلاطین دهلی را تسلط
از حکام سند مرتفع گردیده و حکام سند رایت استقلال برافراختند چنانچه
ذکر میرود **طبقه سومره** تغلب حقیقی برخی ازین گروه و بعض زمین بقرار
مذکور پیش ازین هم بوده چنانچه همگی ایام با این ایام استقلال برا سه پنجصد و پنج سال

نوشته

نوشتند ولهذا بعد آل تمیم آخرین گماشتگان بنو عباس دخل
پیشتری اینها دیده جماعه تاریخ دان عهد این قوم مرقوم نمودند بسکه درضمن آن ایام
چنانچه مذکور همانداری اکثر سند بدست طبقه گماشتگان غزنویه وغوریه بطریق
مسطور برآمده طبقه این مردم هرار تصرف بی مشارکت غیری رفتم
پذیرمیگردد اصل این طایفه متحقق نگردیده مگر انکه قدیم بومیان
این مرزند وظاهر النسب شان بآل سند منتسب باشد والعلم
عند الله بالجمله حسب سوق کلام سابق چون در سنه عشرین وسبع مائة غازی
ملک لشکر سند وملتان جمع نمود بدهلی برد وبرخسروخان مستولی گردیده وارث
تخت وتاج شده سلطان غیاث الدین تغلق شاه خطاب یافت
وآنطرفها مشغول گردید مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام مردی را
بمسند ایالت نشاندند وی حوالی دیار صافی کرده دختر صاد نام زمیندار که دم استقلال
میزد بحباله تزویج کشید ازو بهونکر پسری بوجود آورد چون سومره درگذشت
بهونکر قائم مقام پدر شده پسرش دودا نام تانصرپور بتصرف آورده
پسری ماند سنکها نام صغیر تاری دختر دودا زمام ملک داری بدست آورده
وچون سنکها بسن رشد رسید وارث ایالت گردیده بصوب کچ براند
وتاناتک فی بتصرف آورده چون فرزندی نماند بعد اوزنش هیمو نام برادران خودرا
بحکومت شهر طور وتهری تعین نموده بعد اندک زمانی دودا نام سومره که دقلعه
دهکه حکومت میکرد برادران خودرا ازنواحی جمع کرده برادران هیمورا مستاصل نموده
درین اثنا دادو پهتو از اولاد دودا خروج کرده جمعیتی غریب گرد آورده دادچند
گاه بحکومت پرداخت پس ازو فیرانام صاحب ملک گردید انگاه ارمیل نام
مستکفل ایالت شد چون مردم ازار برآمد مردم سمه خروج کرده ویرا کشتند
کان ذلک فی شهور اثنی وخمسین وسبع مائة وموجب زوال اینطایفه بنحو دیگر
هم مرویست اول بذکر وجوه بعضی اینقوم که سوای سران مرقومه مالک بعض انکنه

بودند پرداخته خاتمه شان بهمه اطوار و اوضاع ناهموار آنها بان روایت می آرایند
عمر سومره قلعه عمر کوٹ منسوب باوست درضمن احوال وی دو ماجرا
غریب است که مذکور می شود **قصه ماروئی** ماروئی نام زنی عفیفه وجیه از قوم
مارویان ساکن تلها بود والدینش ویرا به پنون نام مردی نامزد کرده بدیگری از عزیزان
دادند پنون از فقدان آن محبوبه دل خون شده نزد عمر استغاثه برد و گفت
زنی چنین صاحب حسن خداداد نامزد من تمنرو تیج دیگری آمده من ازو
امید برگرفتم اگر به بیند البته لایق محلست عمر تغیر لباس کرده برجمازه
سریع السیر نشست و در مزر ماروئی رسیده ویرا دید و شیفته گردید چون تیر کاری
طلبش دلنشین بود بوقت قابو ویرا بر شتر نشانده بروزد در مکان خودش آورد و چند
روز از این و اسباب سائر تنعم برو عرض کرده تن برضا در نداد و همیشه در یاد شوهر
شب و روز نالان و زاری کنان بخواب و خورش نماند بعد مضی یکسال کامل بل بیشتر
عمر صداقت و پاکدامانی وی دیده شوهرش را طلبیده باز روز این بسیار تسلیم
نمود شوهرش بمطنه تصرف عمر ویرا میبرد و میرنجانید و قوم بر وطعن
وطنز میکردند و نام عمر بوفاحت میبردند عمر چون از انها بری بود شنیده بطبیش و
تاب شد و عزم کشیدن لشکر بر آن قوم مصمم نمود ماروئی را چون خبر رسید که بر قومش
بسبب وی بلا میرسد قوم را تسلا داده نزد عمر آمد و گفت خطا از تو سرزده است که زن بیگانه
مدتی در محل ماندی اگر مردم حرف نزنند چگنند و شوهرم چون بمطنه نیفتد حالا این
فتنه علاوه خطای سابق بل تائید بدنامی ابد باشد عمر متاثر شده از ان عزیمت
درگذشت و شوهرش را طلبیده گفت این زن عفیفه را من طلبگار بودم و فاما
هرگز رضا نداده چون صداقتش بمرتبه تحقق رسیده ویرا دختر خواندم و ترا دادم اگر مینه
و تلا بر صدق ایخال از من طلبی اینک موجود و هرگونه دلت اطمینان یابد بگو و بکن تا
این عار از من و ماروئی مرتفع کردد و ماروئی گفت تقصیر جانب من عائد میشود
آهن تفته بدستم دهید تا بصدق بردارم اهالی و موالی جمع شده آهن تفته

که از صدمتش دیده بیننده می سوخت بدست گرفته هیچ آسیب نیافت انگاه گفت دیگر استحان بزرگ بهم دهم پس گفت تا آتشی بلند افروختند و چون خلیل آن زن جمیل از ان آتش بزنگ جمیل کسی که تفتن باغ کند بتانی وتامل بکرامت آمد شد کرده بقدرت الهی و برکت صداقت آسیبی بتار موازتن وملبوسات ندید اکنون مظنه شوهر و سائر مردم از عمرو مارو ئی بکلی مرتفع گردید هر چند آفرین بر صداقت و عصمت مارو ئی ست اما نهراز تحسین بر صیانت نفس و شره عمر که چنین مفت بدست آمده را باوجود حکومت بی رضا کردن دیده

حکایتی بر سبیل تمثیل یاد آمده چون لایق مقام بود مندرج میگردد شخصی مائل زنی بوده ومدت مدید بطلبش سرگردانی دیده تن نمیداد دگروقتی بهانه وحیله ویرا در خانه خالی آورده در بربسته زن عفیفه که مدت مدید خود را از فسق نگاه میداشت اکنون بدام لاچارگی افتاده بخود درماند وچون تعجیل مرد در کار گرمجوئی دید گفت حالا که خاطرت جمعیت اضطراب بکن ویک سوال مرا جواب بانصاف بده پس هرچه خواهی آن تست گفت بگوزن گفت عقل را چهل بخش قرار دادند منجمله سی ونه بخشی حصه مردان مرد تصدیق نمود زن گفت هرگاه اینمقال باور حالت شد مرا عجب است ازتو که از طائفه مردانی که باوجود آن سی ونه بخش عقل یک بخش شهوت بی اختیار شدی و در نگاهداشتنش عاجز افتادی دمن بآن قلت عقل چندین کثرت شهوت را دافع ماندم انصاف گو از انجا که کلام انشیرزن منشعب از پاکدامنی وحصانت نفس بود مرد را تیر تاثیر بهدف دل نشاند تا در حال بپای زن افتاده عذر ماضی درخواست ودست از دامنش باز داشت **الحاصل** قصه مارو ئی وعمر در زبان سندی منظوم ومشهور واهل حال بمقام مخصوصه بسته در ترانها سرایند وازان مجاز بحقیقت پی می برند وجد وحال بهم رسانند واز وظاهر پرستان را بمحض صوت وصدای عشق وولوله تاثیری دست دهد سید محمد طاهر نسیانی این قصه را درنظم فارسی کشیده ناز ونیاز نام نهاده است **حکایت دیگر** گنگا نام دختری از قوم تمیم

در ایام صبی بعبر نامزد کرده بودند ظاهر او را روزی در حالی که بسبب صغر سن گل حسنش نمودنکرده بود
منظر مکروه افتاده گفت تا نسبتش بهر که خواهند بکنند موجب اجازه اش منصوب مردی
از تمیم که ندیم عمر سومره بود شده بمرور دهور کنکا صاحب حسن بی مانند برآمده
شهره آفاق شد عمر شنیده خواست ویرا بهانه به بیند در اینضمن در اثنای شکار
گذری بر کاذرش افتاده که رخت بهار اشسته خشک میکردیکان رختی معطر بر درختی
معطر بنظرش افتاده از کاذر استفسار نمود معلوم شد که رخت کنکا است در حال
متوجه خانه اش شده دریافت که شوهر در خانه نیست کزی بکبوتری انداخته بهانه برداشتن
تیر و رون در شد و کار دیدن درشد چنانچه خواست کرده بدام طره تابدارش اسیر شده بیقرار بسکن
آمد و در صدد چاره جوئی افتاده باندیمان مشورت کرد حسب صلاح تمیمی مذکور را در اعزاز بیشتر افزودن
گرفت چون وی توجه عمر بحال خود صد چند از سابق معائنه نمود از ندما استفسار کرده که موجب اینهمه
نوازش مافوق توقع چیست گفتند عمر ترا پسندیده ست میخواهد خواهر خود باز دواج تو در
آرد این ابله باین فریب از دست رفته را غب آن توسل شد روزی عمر صحبت شراب
کرده ویرا مست نمود و ندما را گفت تا کار خود بگیرند ما تیمی گفتند عمر در دادن خواهر تو راغب تامل
دران دارد که تو سابق زن داری و گردیده محتبش هستی اگر در حال ویرا مفارقت دهی و بعمر
بخشی که بهر که خواهد بدهد در حال خواهر خود تو در حباله ازدواج درمی آرد مرد ساده بی نصیب
دران مستی که نغزش کاه هوش و حواس است هر چه گفتند بعمل آورد همتیکه
زن تمیمی بضبط عمر مطابق گذاشتن و نجشیدن شوهرش در آمدند یمان گفتند تا آن مست
مالایعقل را بقتباحت و خواری تمام از گوشه بساط پای کشان برون افگندند
و گفتند تو که چنین منکوحه قدیم را بسبب جاه بی صدد خطا بهل کردی طریق
وفا که خلاصه اعمال مردانست بجملگی از دست دادی کجا لایق خویشی سردار باشی
بیچاره صباحی آنشب از ان مستی بهوش آمده از وقوع آنواقعه جامه برتن چاک
زده باستغاثه نزد سلطان علاؤالدین صاحب دهلی شد و نشان طلب عمر از
حضور فرستاده و رفته رفته این امر مع موجبات دیگر که مذکور شوند سبب زوال تسلط

آنقوم گردید حمیر سومره ایضا در بعض زمان در بعضی زمین ضابط با عدل و داد زیسته
تقدیم و تاخیری بر عمر مذکور و تعیین زمان از کتب متحقق نشد از تواریخ اینمش
واقعه مومل و میدره است بدین رنگ که ذکر میرود **قصه مومل و میدره**
مومل نام زنی از نژاد ملوک کوجر بعد فوت پدر ایالت حدود خویش میکرده و قصری
رفیع بر کنار شهری بنا نهاده و ظاهرش بطریق طلسم وضع دریاچه بر معبر دروازه
قصر از سنگ نموده و بر در دو شیر مهیب موهومه از سنگ تعبیه کرده درون مقر
در صفه هفت سریر ملبوس بفرشهای یک قسم گسترده شش ازان بر پسران
خام یافته و زیر هر سریر چاهی عمیق کنده مقرر کرده بود که هر که ازان در یا بر سریران
بگذرد و ازین هفت سریر بر سریر دراست بفرات نشیند بشوهریش اختیار نماید
بسا مردم بآن هوس رفتند و کامی کام نشدند بلکه بچاه عدم ره بردند بکان روز حمیر
سومره با سه تن از زنان جمله را نامیدره خسرو روزیرش بشکار بود جوکی سیاح
بوی در خورده وصف حسن مومل در غیب دیدنش نمود حمیر سومره بی اختیار با هر سه رفیق
متوجه آنطرف شده چون بآن نواحی رسیدند در ظاهر قصد مکان کردند مومل مخبر شده کنیزرا
که بوشمند بود روانه نموده تا حال آنند هارا دریافته یکی از ایشان که بزرگ باشد بدعوت
بیارد نخست حمیر همراه کنیز رفته قضارا کنیز بیشتر شده بود و این بدیدن بحر ذخار موهومه
بی نیل مقصد برگشت و بنابر انفعال هیچ نگفت شب دیگر کنیز آمده دیگررا برد همچنان برگشت
شب سوم سمین رفته پس آمد شب چهارم رانامیدره با کنیز روان گشته کنیز خواست
علی الرسم پیشتر رود و امنش گرفته به پس کرد و گفت کنیزان را بر آقایان سبقت
نشاید پس بر دریای موهومه رسیده حیران کار مانده نیزه را در دست داشته بعمق آب
برای معلوم کردن در ان جا زد چون آن آب وجود خارجی نداشت در حال از و در گذشت کنیزرا
بر در وازه دید اول نیزه را روان کرد چون آن هم صورت در اصل نداشت درون سرا در
رفته و اخل صفه خانه شد هفت سریر یک قسم را دیده بخود سنجید که اخر مخصوص نشستن
یکی بوده باشد مبادا در اینهمه تعبیه باشد نیزه بر یک خلانده پسر یر سالم پی برد و مربع نشست

کنیز از حال و دانش وی سومل را خبر کرده در حال برون آمد و صحبت هر دو راست افتاد بهم
عقد ازدواج مربوط کرده هر کدام طالب و مطلوب همدیگر شدند میدره شب را
بعیش و عشرت بپایان رسانیده صبحی بخدمت حمیر و یاران رسید و سرگذشت
بیان نمود حمیر گفت چون وی خاص تو شده باید یک دیدن بما هم تجویز کنی شب
دیگر میدره حمیر را بلباس شبانان با خود برده حمیر نسبت آن سوی ادب ادب بر انا
دل گران کرده با خود برداشته بشهر خود آورده و نظر بند داشت از انجا که میدره دل داده
سومل بود بساخت حارسان نهانی شبانه شب برجازه سریع السیر که در شبی راه پنجروزه رفتی
و پس آمدی نشسته از دیدار مطلوب بهره برده پس می آمد قضا را سومل شبی بدیدن
خواهر شده بود میدره رفته برگردید و بگمان فاسد افتاده دلگران کرد و دیگر رفتن
ترک داده سومل بی تقصیر ازان رنجش میدره بیتاب گردیده جلای وطن اختیار
نمود و در شهر میدره آمده برابر قصرش قصری بنا نهاد و دریچه سوی دریچها قصر میدره
اساس داد تا مگر گاهی بنگاهی از دیده روشن کند میدره بان غبارد لگرانی دریچهای
آن سو را بسته سومل طرف دیگر قصری بنا نهاد و دریچه سوی دریچهای قصر میدره
بنا نهاده و همچنان هر چهار طرف قصرها مرتب ساخت و از دیدار ناکام گردیده
آخر کار در حینی که توجه میدره بهمه وجوه از خود مرتفع دید از سوز درون آهی زده
جان مجروح بنا کامی داده خبر بمیدره کردند از انجا که طالب را در دل
مطلوب اثر کلیست و کشش قلبی در عالم اتحاد بیک قسم ثابت
بمجرد شنیدن هوشی زده جان بجانان رسانید این ماجرا در مقام
معروفه میان ابیات سندی می سرایند و اهل حال ازان مجاز
پی بحقیقت برده شوق و شغف بر نزیدی یابند ملا مقیم نام مردی این قصه
را بنظم فارسی کشیده ترنم عشق نام نهاده **واقعه حمیر**
و لیلا داستان طرازان نوادرات ایام باستان، را خوال زمان
ماضی چنین آوردند که کونرو نام دختر رانا کهنکار که صاحب حشمت نامدار بوده

با عمزاده خود نامزد داشته چون در حسن نظیرش همواره با همچنان در
کمال شوخی بسر بروی در انولا چنیر دیولی بحسن و دولت و بسطت ملک
و فرط قدرت نظیری نداشت و وصلت او تمنای خاطر
خوبان بود روزی کونرو را چمنی نام دختری از همجنسان بطعنه گفت
ازین ناز و بیباکی که داری مگر هوای وصال چنیر در سر تست قضا
را این طعنه بخاطر کونرو خلیده نادیده روی چنیر از دل داد کانش
شد و بخود بخودی کشید مرکهین نام مادرش اگاه کردیده برانا کهنکار رسانید
از انجا که وصلت چنیر فخر روزکار بوده و آن جز بحیله
صورت نمیبندشت رانا کهنکار مرکهین را گفت پیش از انکه کونرو خود
آواره کوی ناکامی شود تو ویرا بناد انست اغیار بلباس اهل تجاران
کوبهر و حیله کن باشد که آن صید خود کن کام رام تدبیرت شود برانقرار
مرکهین دختر را معه سائر اسباب با خود گرفته ازجوی پربت
و زمین دهست که مسکن شان بود گذشته در اندک زمانه وارد ارض
دیول شد و بشهر چنیر رسیده بمعرفت زن باغبانی طرف
جبکره نام وزیر چنیر رسیده پیغام وصلت کرد چنیر دلبسته لیلا
که در حسن و ادا رشک لیلی بوده جواب داد که جز لیلا دیگر را نخواهم
زنهار دیگر این حرف بزربان میاور و آئنده را باز کردان مبادا لیلا
شنیده آزرده خاطر کردد مرکهین این جواب را شنیده اسباب
تجارت بفروخت و بعنوان غریبان روزی ناشناسا
نزد لیلی رسیده گفت من دختر م از حوادث زمان از وطن دور
افتاده ایم در ریستن مثل نداریم اگر غریب نوازی فرموده بکنیز
کیرید هر آئینه خدمت کنیم که پسند عالم باشد لیلا هر دو را نکاهداشته
خدمت شان پسندید و رفته رفته کونرو بخدمت چنیر بفراشی زحمت

خواب مخصوص شده بعد مرور زمانی شبی کونرو را از ملک وحشمت خود یاد آمده
آب در دیده کرد چنیر آنحال را دیده استفسار نمود گفت فتیله چراغ
بدست برداشتم و باز چشم را بآن دست خاریدم آب از چشم رفت لیلا این
را شنیده بر در مبالغه زد کونرو بعد فراوان تکرار گفت راست اینست
که من در اصل دختر صاحب دیاری هستم که پیش وی بجای چراغ گوهر شب چراغ
میداشتند اینجا دود چراغ دماغم را پریشان ساخته یاد ازان ایام کرده برفوت
آن گریستم لیلا برهان صدق این دعوا طلبیده در حال دیبای نفیس که
لیلا هرگز ندیده بود معه نه لکه هار کشیده در نظرش جلوه داد لیلا شیفته
انگونه عجیبه شده درخواست نمود کونرو مرکهین گفتند بشرطی
بدهیم که یک شب چنیر را بما بخشی از انجا که پیشتر زنان ناقص العقلند
لیلا این بشرط داده شبی در مستی چنیر را حواله کونرو کرد چنیر تمام
شب در مستی به بیخبری گذرانده صبحی که بیدار گردید حیران بماند که در بر کیست مادر
کونرو تمام شب متفحص حال کونرو بوده چون صبح شد و ناکامی دختر دید از پس
پرده آغاز فسون نموده گفت عجب حال لیلاست که همچو چنیر شوهر را بعوض
هاری فروخته و خود چنیر ازان بیخبر والانه مردانرا کی سزد که دیگر متوجه چنین
جفت شوند چنیر این را شنیده مائل کونرو گردید و از من و عن ماجرا و آغاز
تا انجام حال آگاهی یافته گفت هرگاه حال چنین ست دل خوشدار
که دیگر از لیلا نیم و ترا بجان خواهم لیلا آنرا شنیده هرچند حیلها کرد کارگر نیفتاد
از وصال دوم بمهاجرت تمام گرفتار گشته بعد مضی زمانی در از برخصمت
نزد آبا بده رفته همیشه در فراق می گداخت پیش ازان جکهره وزیر در قبیله
لیلا بدختری نامزد بوده بعد وقوع ماجرای لیلای عزیزان دختر تن
بهنا کحت نمیدادند چون جکهره دران نسبت بسیار مائل بود حیلها میکرد
و راه نمی یافت لیلا بدو پیغام فرستاده که اگر چنیر را بنحوی باخود آرکا

من مستکفل خویشی تو شوم براین پیغام جگهره بهزار سماجت چنیر را
باخود برداشته وارد وده لیلا شده لیلا تبدیل رخت کرده بلباس زنانی
که بپیغام وصلت آیند پرده بر رو هشته در مجلس چنیر رسید و عتاب
چندی در عقوق حقوق محبتش با لیلا بر زبان راند و در اثنای گفتگو غمزه چند
بکار برده دل چنیر بی آنکه داند کیست مائل خود کرده از انجا که چنیر انهم رو پوشی
و بی توجهی بغیرت کرده بود و دل همان بسته لیلا داشت بیاد حقوق
عهد موصلت لیلا از خود بیخود گردیده پس ناس چیرا گفت ای
دختر پاکیزه گفتار تو خود اعجوبه خوبانی حرف لیلا چند بر زبان رانی
باری از خود آگهی ده که دل تو بسیار مائل افتاده گفت با چو تو بیوفائی کرا میل
وصلت بخاطر آید چنیر از ادای مقال وی بی اختیار شده خواست
تا پرده از رخ برافگند لیلا که خود قاصد کار خود شده بود در عین کرمی طلب
پرده از رخ فرو هشته چنیر چون خود که همون لیلاست بیکبار آهی
سرد از دل پر درد بر آورده در دم جان بداد لیلا این حال را دیده
بیک نالهٔ جانگداز بر زبان افتاد هر دو را علی الرسم در
آتش سوختند این واقعه غریب یادگار زمانه مانده ارباب
حال ان ماجرا را در مقام سرود بنه بان سندی
بسته اند و طرفه حالی از سماعش بهم
رسانند ادراکی بیک لدا این قصه بنظم فارسی
کشیده هست محرر الحروف خوف اسلاطالت
بهمین قدر ترجمه اکتفا کرده دلورا ی اولاد دلورا ی
مذکور صاحب دلورا ران عهد سومره حال بوده
با وصف ناهموار حال رخسار ننگ و عار زیسته
بدست بیداد و شومی ذات بدنهاد ش خرابی شهر

الور و خسف بهانبر اشهر چون هر دو ماجرا آثار عبرتند
علی الاجمال بذکر آن می گراید **واقعه خرابی شهر الور**
ان ظالم بیداد ارسم چنان بود که هر تاجری که از هند وارد
شدی در ابواب خراج و گذر نصف مالش در ضبط
می کشید و زن خوب هر کس بزور می ستد تاجری نامدار
صاحب اقتدار که نامش سیف الملوک اشتهار دارد
و برخی را عقیده آنکه اصل ملوک زاده بلباس تجارت
عازم بیت الله بوده بخبر گردار آن نابکار وارد گذرش گردیده زنی جمیل
بدیع الجمال اسم باخود داشته در انولا آب مهران در قرب شهر
الور جریان داشت خبر حسن بدیع الجمال شنیده طمع در اخذش
بست و تاجر را بعلت ابواب گذر ماخوذ ساخته تاجر بیچاره
بیعاد سه روز آن ظالم را تسلا داده شبانه تمام شب بدرگاه الهی
بنالید از انجا که تیر دعای اهل عجز البته بهدف اجابت
جا گیر شود در خواب ملهم بآن شد که صباحی مخفی از مردم جماعه سنگترش
فرهاد دست بمبالغ خطیر راضی نموده تا در پرده شب میان کوه حائل
آب راه گذر کشتی تراشیدند و بطرف دیگر سدی قوی بستند هرچند
آن هر دو کار کار بشری نبود فاما بتائید ایزدی جهت عبرت یادگار
در یکشب همه صورت تمشیت یافته و تواند بود که کار پردازان
قضا و قدر بانی ان کار شده باشند علی ای حال تاجر
معه کشتی ها ازان ره پاک گذشته و اب مهران راه قدیم هشته
براهی که امروز جاریست جاری گردیده صبحی اهل شهر خبر بدلورا
بردند هر قدر سعی کردند ادراک آن عبارت از تبدیل قضا باشد صورت
بست خرابی شهر الور از ان ابتداست گویند سیف الملوک معه محبوبه

بدیع الجمال هنگام مراجعت از سفر کعبه باز در زمین مابین ڈیره غازیخان
و سیتپور وارد گردیده ساکن شد و در گذشت بدیع الجمال از وی نجبا
دو پسر آورده رته و چنه نام اکنون مزارش معه دو پسر مذکور در زمین مسطور
زیارت گاه انام واقع قلعه رته که در قدیم شهرستانی معمور عالیشان
داشت و تا هنوز اثارش پیدا در همان زمین تخت حکم دلورای مذکور بوده واقعه خسف
شهر بهانبرا المعروف به برهمنا باد گویند دلورای مذکور بعد خرابی
شهر الور در ان شهر مسکن گزیده بود برادری داشت چهوٹه نام امرانی
بقصد حقتعالی در خوردنش توفیق اسلام داده که از ان شهر بیرون
رفته قرآن را حفظ نمود و عقائد اسلام آموخت چون بشهر باز آمد
عزیزانش تکلیف کد خدائی کردند نپذیرفته کسی بطنز و طعن
گفتش این ترک مکرر عرب رفته دختر فلان عرب نامدار
بحباله کشد از حسن اتفاقات ویرا در همان ایام صعفرا اراده حج
مصمم شده چون انجا رسید روزی زنی را بردکان دیده که بتلاوت قرآن
مشغول بوده این برای استماع بایستاد و زن بگفت چه ایستاده گفت
بشنیدن قرآن اگر کرم کنی و قرأت بیاموزی بنده باشم زن گفت استاد
من دختر فلانیست اگر تبدیل رخت کرده بکسوت دختران در آئی
ترا انجا برم برا ینموضع ویرا نزد آن دختر بتلاوت قرأت قرآن مشغول ساخته ظاهرا
دختر قاریه را در نجوم مهارت کامل بود روزی زنی نزد وی آمده از طالع دخترش
که جائی کد خدائی مینمود پرسید بعد فراغ ازان چهوٹه بدختر قاریه
گفت چون حال دیگر دانی باری از حال خود هم اگاه خواهی بود دختر قاریه
گفت خوب بیاد دادی و در حال نظر در طالع خود افگنده گفت من
جفت شخصی از سکان سند شوم گفت کی گفت در نزدیکی گفت آنشخص
کجاست دختر قاریه بعد استخراج گفت آنشخص تو ئی چون پرده

از کار چهوٹہ مرتفع شدہ دختر قاریہ گفت من بعد برود دیگر میاو
ازین رخت خود را برکش وطلب مناکحت من بنما کہ مقسوم توام آنگاہ حالرا
بوالدین گفتہ عنقریب بعقد زوجیت چهوٹہ درآمد چهوٹہ بعد زمانی بوطن
مراجعت نمودہ زن کہ فاطمہ اسم داشت بخود برداشت چون بشہر دلورای
رسید آن ظالم را وتیرہ چنان بود کہ دختر ہر کہ کد خدا شدی بجبر
طلبیدہ تصرف میکرد وردی نمود چهوٹہ ہموارہ بموعظتش سعی
کردی ہرگز از اعمال شنیع باز نیامد تا آنکہ روزی تعریف
فاطمہ شنیدی در وقتی کہ چهوٹہ برون بود جهت دیدن بخانہ اش
درآمد چهوٹہ بصفای ضمیر آن حال را در غیبت معائنہ کردہ در حال
بخانہ رسیدہ زن را باخود گرفتہ از حال برون شد وندا افگند
کہ این شہر را بشومی والی امشب سرنگون بزمین در می روند ہر کہ درین
فرصت خود را ازین دام مرگ درکشد اختیار باقی دارد کم کسی
بحرفش اعتماد نمودہ شب اول سبب بیداری پیرزالی کہ بچرخہ میریسید
وشب دوم بواسطہ کنیکری آن بلد ازان شہر مرتفع شدہ آخر شب
سوم تمام شہر مع سکان سرنگون بچاہ عدم در رفتہ یک منار جهت
عبرت ویادگار باقیماند **شرح برخی اطوار عموم روسائی انبوم**
گویند این مجهولان بر عایا وبرادران داغ میدادند ومی گفتند کہ بندگان ما ہستند
وخود دستار ہا را بر سر می بستند ومردم را امر کردہ بودند کہ تان نا بافتہ بر سر
می بستند وناخنہای دست وپا را ازین میگرفتند ومی گفتند ہمین
قدر تفاوت درمیان ما سران وسائر مردم است وزن زائیدہ را دیگر
گردنمی گشتند وناکارہ می ماندند دختہا را اول شو پوشیدہ دور می ساختند گویند
زنی دانا حاملہ گردیدہ بسکہ با شوہر دل داشت بفکر درماندہ شدہ کہ چون بزاید
مگر دشود بصفای طبیعت حیلہ آن یافت کہ باری چدرہای متروک شوہر را بگاذرداد

تا خوب شسته آورد و همچنان تازه تازه در وقتی که شوهرش غسل کرده چدرها
خواسته بود بداد آن ساده مرد چدرها را پوشیده خوشبو و ملائم دیده پرسید
که این از لکه کرپاس است که بغریب بود و طرفه ملائمت دیده شده گفت این همان
چدرهای رد کرده قسمت حق تعالی بشان حوصله تنگ داده که ازچنین ملبوسات
پاکیزه عاطل ماندید شوهر حرف معقولش را پسندیده دیگر از وضع سابق دست
برداشت و دیگران هم آنرا پسندیدند زن عاقله چون دید که ان حیله اش
درست افتاد گفت زن زائیده را هم همین شانست بسکه آنمرد تابع معقولیت
وی شده بوده این را نیز امتحان کرده به پسندید و دیگر انرا خبر کرد و رفته رفته
آنرسم قبیح اکثر سومره برخاست گویند مردم سومره اکثر شراب با گوشت
گاومیش میخوردند روزی بچه گاومیشی بزور از خانه سمه کشیده
بمصرف بردند زنش بشوهر گفت امروز چنین بچه گاومیش بردند
فردا از ما نیز هم نمانند آنمرد بغیرت آمده قوم را جمع کرد و چندسر
سومره را کشته خانه کوچ ترک وشهر و مسکن کردند هرچند مردم سومره
به پی ایشان دویدند و خواستند بمصالحه یا جنگ برگردند صورت نیافت

کیفیت آمدن ولایت کچ بدست قوم سمه قوم
مذکور چون در زمین کچ ساکن شدند والی کچ شانرا مراعات و دلجوئی
بسیار کرده بعد چندگاه اینجماعه گفتند که ما قوم کثیر در ظل امان شما
جاگرفته ایم تا کی شمارا تصدیع داده باشیم برای ما پاره زمین غیر جمعی مقرر
شود تا تخم و خرچ خود آباد ان کرده باج گذار باشیم رای کچ از راه مهربانی
زمینی وسیع بشان داده پنجصد عرابه علف و فصلانه برشان مقرر فرمود
جماعه سمه بدستور آنرا ادامی کردند و در اندک ایام واقف طرز
و طور حاکم و رعایا شده بخود دو بخش سلب ملک افتادند
و بر در قلعه حاکم نشین کچ بر همنی منجم همواره جا داشتی رصاد روارد

را بعد کشف حالش رخصت دادی اینجاعه در فصلی پنجصد عرابه کاه ترتیب داده درمیان کاه
هر عرابه دو مرد با عرابه نشاندند و بشهر بردند گویند برهمن در وقت دخول عرابها گفت این علف
معائنه گوشت خام میشود دربانان انکارش کردند و گفتند در کاه چه ممکن است که گوشت خام وجود
داشته باشد باری احتیاط را چند کس نیزه در علف خلاندند گویند چون نیزها بتن جوانان مخفی در
رفتند و خون آلوده شدند در حال سر نیزه را چنان ببارچه پاک کرده برون فرستادند
که هرگز آثاری بنمود نرسید آخر دربانان تکذیب هنجم کردند و عرابها را رخصت دادند روز زانه عرابها
درون رفته شب بوقت فرصت با نصد مرد مصلح دروازه های قلعه بدست آورده
بیرونیان منتر صد صدا را درون خوانده رای کیج را برانداخته مالک قلعه و ملک شدند
تا اکنون نسل همان سماوالی کیج بزرگ و کوچک است بالجمله چون از ظلم و لورای مذکور آب
مهران از صوب سوستان جریان یافت و این زمینها که الآن اباد است آبادان گردید
ارض مردم سومره از خشکی رو بویرانی نهاده و از جور داغ و سدب زن تمیمی مذکور استغاثه
بحضور سلطان دهلی علاء الدین رفت سلطان خود با یکی از سپه سالارش سالار خان نام بر مردم سومره رسیده
سومره اهل و عیال را بسنت کرده چاران که پیش هر دو قوم عظیم اعتبار داشتند در کیج نزد رایه
ایرانی سمه روانه ساخته خود آماده جنگ سلطانی نشستند و چون لشکر بادشاهی
بر انقوم کشتی تباهی چون طوفان بلا در رسید جنگ عظیم دادند سپر سومره که سپهسالار
سائر سومره بود بدست غازیان لشکر شاهی علف تیغ تلف شده دیگران را در شهر محمد طور قدرت
اقامت نماند لاچار سوی کیج قرار کردند لشکر شاهی بتعاقب زنان و اطفال شان سوی کیج ایلغار
زده هر جا شب کردندی خندق کرد لشکر بخواب شبخون خصمان کندندی امروز اکثر خندقها ازان
دریای عمیق شده چون وارد کیج شدند ابره سمه بر عیال اطفال سومرها با لشکر گران سلطانی
جنگها متعدد داده **ماجرای خسف دختران** گویند چند دختر پاکدامن
از نژاد سومره ها دران فترت و فرار از همراهان اواره افتاده بدست گیرا گیر افواج
شاهی آمده بجز ارجوع کردند پس وقتی که لشکر بکرفتن شان نزدیک رسیده
از غایت حرمان نجات آن دختران عفیفه بدرگاه احدیت نالیده رجوع بکوهی که

وران متواری شده بودند آوردند قضارا کوه در حال از هم منفجر گردیده آن مستورات را که سابق هرگز روی نامحرمی ندیده بودند از دست لشکر رهانده درون خود جا داد و گوشهای قلعه شان بنا بر عبرت و یادگار بیرون مانده از آن تا حال آنمکان زیارتگاه مردم است **الحاصل** بعد قوم سومره قوم سمه خروج کرده وارث آن زمین شدند و بسکه شهر محمد طور بود و د عساکر شاهی ویران و خراب شده شهر سامونی و دیگر مواضعات نو ابادان کرده ازین شهر محمد طور را که واقع ارض پرگنه درک بود نخوسیت متروک ثمرده تورهٔ تازه پیدا کردند چنانچه مرقوم شود **طبقه جامان سمه** بسبب این طایفه را گروهی بعکرمه بن عصام بن ابی جهل رسانیدند چنانچه مذکور شد اما از قرائن مذکور سابق که در وقت ورود محمد بن قاسم ثقفی اینجماعه آمده اطاعت اسلام گزیده بودند و شارح آن مسیر معصوم از نامه است بعدی کلی بصحت مینماید چه اولاد عکرمه کی در حدود سنه اثنی و تسعین هجری اینهمه اقوام خارج دین اسلام درین زمین دور دست بهمرسیده حال آنکه خود عکرمه معاصر آن عهد یا قریب بآن زمان بوده باشد و انتسابش بسام بن عمر بن هشام بن ابی لهب هم برای قیاس مهجور پس آنکه گفت منسوب بجمشید ند و لقب جام شعر بآنست بصحت اقرب تو ان انگاشت از بزرگی منقول که اصل اولاد سام اند که از اولاد سام بن نوح بود چنانچه در شجره مرقوم همه یان جهت لقب شان است والعلم عند الله **جام آنر** بن پانیه چون دست تغلب قوم سومره مرتفع گردید مردم سمه که سابق ازی رعایا بکدیوری زیست میکردند جمعیت کرده ویرا بلقب جام ملقب ساخته صاحب و سالار خود قرار دادند کان ذلک فی شهور اثنی و خمسین و سبع مائة در اندک روزی جام مذکور استقلال کمال یافته ملک رتن بقیه عمال ترک را که بسیوان ریاست داشت رفته بجنگ بکشت و بعد سه سال و شش ماه حکومت در گذشت فیل کاهه بن تماچی و کیلش بنقاری که از و داشته علی شاه و ملک فیروز را از بهکر به بهرامپور آورده ویرا مقتول ساخت و بعد سه روز مردم آخر ملک فیروز را کشتند **جام جونه** بن پانیه بعد برادر وارث ملک شده باجمعیت تمام از برابر تلهتی عبور نموده بقتل و غارت قصبات بهکر پرداخت مردم ترک دست پاچه شده بهکر را گذاشتند از اینگاه

باستقلال در سند گذرانیده تا آنکه سلطان علاء الدین برادر خود الغ خان را بنواحی ملتان
تعین نمود وی ملک تاج کافوری و تاتار خانرا بدفع جام جونه بسند فرستاد پیش ازان
جام جونه بدستیاری اجل رفته ایام حکومتش سیزده یا چهارده سال لشکر شاهی بهکر را گرفته
چشم بر سهوان دوخت بعد جام جونه **جام تماجی** بن جام از بر مسند حکومت جلوس
نموده لشکر سلطان با عیال و یراد دستگیر کرده بدهلی برد طائفه سمه در تهری میگذرانیدند و جام
جام بابنیه بن جام از پانزده سال ریاست شان کرده بقول میر معصوم **جام خیر الدین**
ولد تماجی بعد فوت پدر حسب الامر شاهی از دهلی بسند آمده تصرف نمود سلطان محمد شاه
بتعاقب طغی غلام چنانچه مذکور گردیده وارد ارض تته شده درگذشت و سلطان فیروز بجایش
نشسته بدهلی رفت جام خیر الدین بتعاقبش تا حوالی سن رفته چند بار زد و خورد
کرده برگشت و رعایا را بالعدل بیاسود **فقلست** که روزی وی بتماشا برآمده استخوانی
چند در مغاکی دیده زبانی بایستاد و رو بحاضران کرده گفت داد خواهی چیند نکه داد میخواهند بعد
تفحص معلوم شد که هفت سال پیش ازان قافله گجرات بغارت رسیده
و مردمش مقتول شدند مال متخلص فرموده بوارثانش فرستاد قاتلانرا
بقصاص رسانید بعد خیر الدین پسرش **جام پانیه** بایالت نشست سلطان
فیروز شاه یکبار آمده پس رفت و بار دیگر وی را اسیر برد و بعد مدت بمعائنه نیکو خدمتیها
چتر عنایت کرده بحکومت سند فرستاد تا پانزده سال بحکومت راند و درگذشت
شهر سامونی راوی بنا نهاده قیل بنای پانیه بن از است و این بران افزوده پس
جام تماجی برادرش بکامرانی برآمده سیزده سال بفراغت گذرانید آنگاه پسرش **جام**
صلاح الدین قائم مقام گردیده او بعد بند و بست سند جانب کچ شتافته مظفر مراجعت
نموده و بعد پانزده سال از تخت بتخته برشد صاحب حدیقة الاولیا در کرامات شیخ حماد جمالی رح
نوشته که جام جونه جام تماجی و پسرش صلاح الدین را مقید بدهلی فرستاده بودند
و بتصرف شیخ نامبرده از قید بند خلاص شده بسند رسیدند و جونه را برانداخته
وارث ملک شدند و اول پدر بعده پسر نوبت کامرانی خویش بکامرانده از قرار

مذکور

مذکور اول که از معصومی است تفاوت کلی مرئی و العلم عند الله **قصهٔ نورئین** از ماهیگران
کولاب کنجر کنده ذات غار تگر کالای صبر و شکیب جام تماجی برآمده باجرای شوق
و شغف جام تماجی نسبت بوی در زبان سندی میان ابیات بمقام مخصوصه
معینه مشهور جام ویرا از آنقوم گرفته بر تمامی حرمها تفوق داده و برایش قصور های
عالی بر کولاب کنجر بنا نهاده مقبور هر دو در مکلی میان مقصوره معلوقه پائین گنبد
شیخ حماد جمالی بیادگار باقی بالجمله بعد صلاح الدین پسرش **جام نظام الدین**
بر سریر دولت برآمده عمهای خود سکندر و کرن و بهاو الدین و آمر را از قید برآورده
هر یک را بناحیه فرستاده و امور ملکی بعضی نویسند گذاشته بعیش گرائید بعد
دو سال و چند ماه اعمامش ویرا غافل دیده بجمعیت داخل شهر شدند جام
نظام الدین بگجرات رفته در راه در گذشت اعیان شهر که آن برهم زدگی دیدند
جام علیشیر بن تماجی را از گوشه انزوا برآورده بر صدر ایالت جلوس دادند
وی ضبط و ربط ملک خوب کرده بفراغت پرداخت و شبها بسیر ماهتاب
با معدودی می برآمد سکندر و کرن و فتح خان ابنای تماجی که در صحاری سرگردان بودند
ازین حال جام علیشیر مخبر گردیده شبها راه طی میکردند و روزها در بیشه گذرانده بشهر
نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را بخود متفق کرده در شب جمعه که سیزدهم ماه بود
جام علیشیر در زورقچه بطریق معهود سیر میکرد انبها قابو کرده ویرا کشتند ایام حکومت
علیشیر هفت سال پس **جام کرن** بر مسند ایالت برآمده نسبت باعیان
و اشراف ناخوش بود قضارا همانروز یار و زد دیگر باشاره فتح خان بن سکندر ویرا در
طهارتخانه بکشتند پس **جام فتح خان** بن سکندر پانزده سال انگاه **جام تغلق**
بن سکندر بر سریر ریاست نشست قلعهٔ تغلق آباد عرف کلان کوٹ وی بنا نهاده
ناتمام ماند **جام سکندر** بن فتح خان بر سریر کامرانی برآمده بسکه خورد سال بود حکام سوستان
و بکر بحکمش سر فرود نیاوردند وی از تته برآمده تا نصر پور رسیده بود که مبارک نام شخصی پرده دار
جام تغلق خرد جگرده جام بمبارک خطاب خود ساخته اعیان تته ویرا در سه روز برانداخته سکندر را طلبیدند

سکندر بعد حکومت یکنیم سال در گذشت پس که جام رائد نه در زمان جام تغلق در کیچ می بود
و با مردم وصلت کرده جمعیتی گرد آورده بخبر فوت سکندر در شهر رسیده گفت بداعیه ملک نیامده ام
بلکه آمده ام که عرض و ناموس مسلمانان نگاهدارم و هر که را بسریر نشانید اول من بیعت کنم اعیان
همون را با یالت گزیندی در مدت یکنیم سال تمام ولایت سند را از آبشور تا موضع کاسبیلی
و کنده ی که سرحد ماتیله و اوپاره است صافی نموده بعد هشت سال و نیم سال حکومتش جام
سنجر که مخصوص بوی بود هوای سلطنت پیدا کرده زهر در شرابش داد تا بسه روز در گذشت
پس جام سنجر صاحب سریر ایالت شده کونیدی بغایت حسین و دوجبه بوده درویشی صاحب
دل را با وشغفی باطنی بود روزی بدرویش گفت میخواهم که سلطنت کنم گو همه هشت روز باشد
درویش گفت هشت سال بادشاهی بود بدعای درویش چون وی بسریر برآمد خود بخود مردم
اطاعتش اختیار کردند و در زمانه اش رفاه خلایق تمر به اتم رسیده روز جمعه خیرات کثیره بفقرا
دادی و ارباب شرع را ادرارات لایقه مقرر نموده آخر بعد هشت سال در گذشت
پس جام نظام الدین المعروف بجام بنده بن پانیه بن انر بن صلاح الدین
بن تماجی بر سریر دولت متمکن گردیده از تته بیهکر شتافت و یکسال آنجا نشسته بندوبست
حدود از قرار واقع بعمل آورده مراجعت نمود و دلشاد خانه را در انجا ماند اعدل داد فق و اجمل
و اطول کامرانی این طائفه برآمده در زمانش علی و سادات و صلحا و عموم خلق الله بر فاهیت کلی گذرانیده
احیای سنن بنوعی شیوع یافت که احدی بدون صوم و صلوة بنوی با حاکم ملتان طریقه مخالصت مضبوط
انداخته بود از هیچ طرفی بزمانه اش فتوری بر نخاسته هر هفته با صطبل میرفت و دست بر پیشانی اسپان مالیده
می گفت ای غازیان نمیخواهم که بر شما سواری واقع شود زیرا نکه در حدود اربعه حکام اسلام سند عاکنید
تا بی سبب شرعی بجای نرود و موخوذ خون مسلمین نگردم در صلاح تقوا پیش و راستنهای غریب مذکور و از
صفائی باطنش آیات باهره مشهور نقل است که نعش بزرگی که بقول اصح قاضی
عبد الصمد است که در پشت مقبره شیخ حماد جمالی مدفن مشهوره دارد بغیب از جای
در کوه مکلی در مدفن کاه ظاهر گردیده و در مرایای بزرگی آمد که بر نعش من کسی
امامت جنازه کند که در عمر شعور بقولی بیوضو طرف آسمان نگریده باشد و بقولی

عسل بستر خویش

بستر خوش دیده و انکرده تا بستر غیر چه رسد علی ای حال بعد جستجوی کلی از انقسم مزدی جز خود جام
نظام الدین کسی پیدا نکردیده و همو امامت جنازه کرده ایضا در رساله قطبیه ضمن احوال سید مراد
شیرازی رح مسطور که وی روزی از طرف صحرای بگذشت یکی از اهل قبور بر آمده گفت
مرا اینجا دزدان غارتیدند و شهید ساختند جمعی ایتام در گجرات دارم بدادم برسن همانجا استاده حال را دریافت
و مال و یرا مسترد کرده بگجرات فرستاد و قصاص قاتل کشید این نقل با نقل سابق مذکور در ذکر جام
حسین الدین بسیار تطابق دارد والعلم عند الله وی در ابتدای حکومت از شهر ساموسی نقل کرده عوضش
در زمین حال چنانچه بروقت مذکور کرد و شهری بسته دار الملک نمود و در اواخر سلطنتش لشکر شاه بیگ
از قندهار آمده مواضع اکری و چندوکه و سندیچه و موضع کوت ماچیانرا تاختند و دریا خان بتعاقب شان
تا سیوی دویده بعد جنگ صعب ابو محمد میرزا برادر شاه بیگ بقتل رسانیده مظفر مراجعت نمود و دیگر در
زمانش باز شاه بیگ لشکری بسند نفرستاده ایام کامرانیش هفتاد و سه و شصت و سه و چهل و سه هم گفتند اما
اصح آنکه از پنجاه کم و از چهل و سه افزونست مطابق نهصد و چهارده هجری چنانچه از قرار ابتدای
دولت این طبقه تا این سال مستفاد شود پس از وی جام فیروز ولد جام نظام الدین که خورد سال بود
با تالیقی و مدار المهامی دریا خان بسریر خوانده جام نظام الدین مطابق وصیت بر سریر دولت جلوس بکام
کرده جام صلاح الدین نبیره سنجر دعویدار ملک بر آمد دریا خان و سارنگخان و یرا وجود ندادند مهزم نزد
سلطان مظفر گجراتی که دختر عمش در حبالهٔ او بود رفت فیروز بعد استقلال تمام بنشه بیشوری هوا پرست
بر آمده باختیار دریا خان نماند دریا خان بکاتان که جاگیرش بود گوشه گیر گردیده جام صلاح الدین فرصت
یافته بمدد سلطان مظفر آمده مالک تته شد مادر فیروز پسرا نزد دریا خان برده توبه از تقصیرات کرده
مدد طلبیده دریا خان بحیله و حرب صلاح الدین را برانداخته جام فیروز را به تجدید مستقل گردانید در این وقت
هم باز بدریا خان خوب نبر آمده جماعه موغل دولت شاهی و نوکرهای وکیک ارغون که در زمانش از شاه بیگ
جدائی گزیده وارد تته شده بودند نوکر نگاهداشته بحیله مغلواره سکونت داد توقع آنکه این جماعه و یرا
بکار آیند و از دست تسلط دریا خان وارهانند غافل ندانست که آن جماعه چه روزه پیش آرند الحاصل چون
بخطوط نفسانی بجزیره ملک ایگانی افتاده میر قاسم کبکی اوضاع ملک را دریافته بشاه بیگ رسانید و ترغیب
به تسخیر نمود در عهدی و عشرین و تسعمائة شاه بیگ هزار سوار ثانی رستم داسفندیار زسیوی بهمند

فرستاده که موضع گامان و باغبانرا ناخته محذوم جعفر بوکانی از مرزا عیسی ترخان نقل کرده که درین تاخت هزار اشتر از چرنهای باغات که شب کار میکردند لشکر شاه بیگ بدست آورده بود باقی بزنقیان تو ان کرد ازان بعد چون عین زوال ملک طبقه سمه رسیده بود مادر فیروز بمعانقه تسلط دریاخان که از پسر جرنامی بمنید در شهور اربع وعشرین وتسعمائة رفته شاه بیگ را خواند از پیش شاه بیگ بترغیب میر قاسم مذکور در تهیه کار بوده اکنون اقبال در صدد کام دیده عنقریب بعد بند وبست آخذ و دستگیر شده وعشرین روتبته آورده جام فیروز و مادرش ازان چاه خود کنده ندامت خوردند ولی چه سود که خود کرده را علاج نباشد دریاخان جمعیت کرده باستقبال لشکر شاه بیگ شتافت برکنار عالیجان که نالهٔ پائین تته است التقای فریقین رو داده مردم سندی واسپان ایشان بهیبت مغولان طاقیه پوش یکبار رم خورده هزیمت یافتند دریاخان خود با معدودی دست و پا خوب کرده پی سر گردید فیروز نارو زنا پروز عیال و اطفال را در تته مانده به پیر آر گریخت شاه بیگ کوس ظفر نواخته بتاریخ یازدهم محرم سنه سبع وعشرین وتسعمائة داخل تته شده ایام کامرانی فیروز نا پروز مع چند آیام جام صلاح الدین دوازده سال و کسر نیست خزانی هند سنه ۹۲۷ تاریخ اینواقعه نوشتند وهمگی ایام کامرانی سمه از قرار مرقوم میکصد وهفتاد و پنجسال بلا کم وکاست مذکور هر چند چندگاه جام فیروز ازان پس هم بعض ملک ماند ولیکن چون ریاست براسه نکرده ریاست طبقه جامان اینجا تمام است گویند لشکر شاه بیگ از یازدهم تا بیستم شهر را تاراج و اسیر مبتلا داشتند اطفال قاضی قاضن داخل اسارت شده بود و مثل دیوانگان سراغ گم شده ها راجویان بهر کو و برزن میگردید آخر عرضی بواسطه محمد شریف حافظ پیش امام مرزا شاه بیگ بگذرانید و در استخلاص اسارای فرمانی نافذ یافت امرای عهد جامان سمه پوشیده نماند که پیش از نظام الدین خود سران سمه مردم وحشی نژاد بودند و امرای عهد شان نیز ازین قبیل بگرد عهد جام نظام الدین بنوع انسانیت بوجود آمده و چند سر نامدار در امرائش محلی بزیور سپر آراسته شده اند بجمل حال آنها دلشاد وزیر جام نظام الدین چنانچه مذکور در اوائل سلطنت ویرا بهیکر نشانده بود فور شعور بند وبست واقعی آخذ و بعمل آورده موصوف فرط شجاعت و انسانیت برآمد بانکه اصل از غلامان خانه زاد بوده اما بجوهر عالی ممدوح امثالی وموالی زیسته در بهصد و دوازده آخرین ایام جام نندهٔ بتقریبی از تته دویده او چه را تاخته آمد واقعه فوتش معلوم نگردید دریاخان اول قبول نام غلام

لکهیدیا

لکهدیر یا لکبیر دیوان جام نظام الدین بوده گویند اصلش سیدزاده است که بحوادث زمانه به بند آمده ولکهدیر
خزیده واصح همین سوی جام نظام الدین بتنگاب رعین حرارت روز و تردد راتشنه شده آب طلبید متوجه
آبدار لکهدیر جام آب آورده خسی درو انداخته تا جام آب بتانی بخورد و گفت خس بجهت آن انداختم که جام زین
حرارت دفعتهٔ آب نخورد مبادا زیان یابد از لکهدیر هما نجا گرفته دریا خانش خواند و بمعائنه جوهر ذاتی
تربیت یافته عنقریب بمرتبه بلند تصاعد نموده بر دلشاد وزیر و سائر امرا تفوق یافته مدار المهام
و امیر الامرا گردیده مبارکخان خطابش شد چون مرزا سید محمد جونپوری وارد تته گردیده بانکه جام
بتحریک علما معتقدانه پیش آمد وی نکرده این تصمیم ارادت آن بزرگوار کمر بست و بهر وانی از رضای
خاطر آن صاحب زمان یافته بالجمله جام ویرا پسر میخواند و بعد فوت پسر را چنانچه مذکور شد بوی سپرده
بود بدست فوج شاه بیگ در سنه سبع وعشرین وتسعمائة در گذشت در مکلی مدفون و زیارتگاه اهل الله
واقع پسرش علاء الدین هم در زمره علمای امراء السلاک داشته بدست شاه بیگ افتاده نوازش یافت
محمود خان و متن خان هر دو فرزند دیگر دریا خان بعد واقعه پدر یکچند در جاگیر خود برابر تلهٹی و کاهان
گروز کردند و آخر پیش نزد سارنگخان ایضاً امیر نامدار عهد جام نظام الدین و جام فیروز بوده
کارهای قوی بدست شجاعت و کیاست از دهمتمشی میگردید طبقهٔ ارغون ارغونیان اولاد
چنگیز خان اند بدین تفصیل ارغون خان ولد اباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان صاحب
کتاب تذکره آورده که ارغو خان در روزگار اباقا خان پدرش بادشاه خراسان بود و غازیخان پیش
بعد از پدر بر تخت خانی نشسته حق سبحانه نور اسلام در دلش برافروخت مصلح الدین در کتاب الابرار می آرد
که چون ارغونخان بادشاه شد خراسان بغازانخان سپرد بشرف رویت حضرت سید الانبیا رسیده باحضرت
امیر المومنین علی و امام حسین بامر آنحضرت معانقه کرده بنابران در احترام سادات مبالغه می نمود
وجهت مشهد امام حسینؓ نهری جاری ساخت بمرتبه عریض و عمیق که کشتی از دجله فرات بکربلا میرفت
قاضی غیاث الدین هروی در تاریخ خود آورده که سلطان محمود غازان ولد ارغونخان بتاریخ شخصی
و نود و چهار در تبریز بسلطنت نشسته همانروز کلمه توحید بر زبان راند انگاه جمیع مغولانرا مسلمان ساخته
در سکه کلمه طیبه و در مناشیر کلمه الله اعلی هشت نرمود والحاصل شاه بیگ ولد امیر ذوالنون
بن میرحسین مصری از اولاد ارغو خان مسطور چنانچه مرقوم گردید چون برتته متوطن شد

وبنهب وغارت وقتل واسر از کار انجا واپرداخت جام فیروز که داماد ناش همراسیر شده بود ندجز
اطاعت چاره ندیده بملازمت رسید شاه بیگ لغ از نشش کرده پسر خود خواند تا سوستان بوے
ماند و کوه لکی حد بسته مراجعت نمود و میر علی که ارغون و سلطان مقیم بیگ لار و کیک ارغون
و احمد ترخان نزد فیروز مانده در حوالی سوستان از کار پسران ویرانخان پرداخته بشال وسیوی رفت
جماعه سمه که درین فترت باطراف رفته بودند بجام صلاح الدین پیوسته از گجراتش برداشتند و
باده هزار جاریچه سوده بکوکی رای کهنکار والی کچ از نژاد سمهای مذکوره عزیمت تته کرد و بانجنبر و
استدعای فیروز مرزا شاه حسن ولد شاه بیگ بچهاردهم محرم سنه الیه از شال برآمده در عرض
بیست روز با فوج آراسته بمد رسید در برابر چون صف جنگ آراسته گردید از طرف صلاح الدین
هیبت خان نام پسرش که داماد سلطان مظفر گجراتی می شد مقدمة الجیش بوده و از نیطرف میرزا
عیسی ترخان میر علیکه و سلطان قلی بیگ لاربسم منقلا برشان ریخته هیبت خانرا با بسیاری مردم
کاری بخاک مذلت افگند صلاح الدین از قتل پسر مخبر شده بطپش و تعصب کلی برجنگ آمده از نیطرف
مرزا شاه حسن برادر رسیده داد مردی کما ینبغی داد و شیرازه جمعیت اضداد شکسته برخی را قتیل
و بقیه را ریخته مظفر شد آمر امرای برادر رای کهنکار بجماعه کثیر نشان تیر تقدیر شده چون آنها
منهزم بگجرات شدند بعد سه روز اینها مراجعت نمودند شاه بیگ خود در ربیع الثانی بحوالی باغبان
رسیده فرمان طلب بنام مرزا شاه حسن فرستاد و جماعه ما چیانه که دم از طغیان میزدند معدوم ساخته
قلعه مسکن ایشان متاصل نمود مرزا شاه حسن بقدمبوس پدر مشرف شده حسب الامر بسوستان
آمده در قلعه مردم معتمد مانده قسمت منازل شان که تازه تعمیر کننده کرده امر ذخیره نموده بارنجدمت
پدر مشرف شد شاه بیگ طرف جام فیروز نوشته که اراده تسخیر گجرات بتصمیم خاطر است هرگاه آن تمنا
جلوه ظهور یابد مملکت سند بقرار اصل تمام تر ادا ده شود و خود جانب بهکر عزیمت فرموده چون
آنجا رسید سادات ساکن درون قلعه را بلوهری جا داده از خستهای شهر الورنای قلعه مجدد بنهاد
مردم گفتند که این دو کوه غربی قلعه بد کوهی اند اول فکر برانداختن آنها ضرور گفت چون دریاے
عظیم محیط قلعه است ازین کوهها غدغه چه پادشاهان متوجه تسخیر بیجو قلعه محقر نخواهند شد و از دیگران
چه کشاید الحاصل چون در سال کامل بنائی قلعه موسیس گردید برحی مرا مشل میر فاضل کوکل تاش

و ملک محمد کوکه و میر محمد ساربان و سلطان محمد مهردار دران نشانیده درباره مردم حشام که بلوچ فلات
و لواحی بپای افساد تک و دو میکردند تدبیری اندیشیده افواج را مقرر نمود تا هر روز آن
واحد بخبر از سران آنجماعه و مارنقار بوا قعی برآورند بعد فراغ ازین کار بشال و سیوی شده
باز مراجعت نموده در ثمان و عشرین بهکر رسید و پائنده محمد ترخان را حکومت آنجا ماند
متوجه گجرات شده در موضع اکهم آمدن جام فیروز متوقف گردیده قضارا در بیست و دویم شعبان
سنه ثمان و عشرین و تسعمائة مشرف بر موت گردیده حافظ شریف پیش امام رافر مود تا سوره
یس خواند چون وی بآیهٔ و مالی لا اعبد الذی رسید گفت باز اعاده کن کرت ثانی
حافظ مذکور وقتی که بآیهٔ یالیت قومی یعلمون بما غفرلی رسید جان بحق تسلیم فرموده شهر
شعبان تاریخیست میر طاهر و فاتش بقولی در قندهار و بقولی در ملتان نوشته و هر دو بعد الوقوع
است زیرا که چون بابر بادشاه قندهار را از و سلب نموده بود این بشال سیوی افتاده قابض
سند گردیده و باز درین اندک مدت فرتنش بقندهار چگونه صورت یاب باشد و در ملتان خود هرگز
گذری نکرده که فوتش در انجا قرار گیرد و هرگاه اراده گجرات داشت راه گجرات از ملتان
معلوم بهر حال نعشش بمکه برند وی در بدایت ملازمت خواجه عبد الله رسیده در شباب بتحصیل کمالات
کرده بمرتبهٔ علیه تصاعد نموده وقتی که بملازمت پدر در هرات بود همواره بمجلس علما نشستی و در هفته
دو نوبت آنجماعه را بمنزل خود طلبیدی و خدمت کردی و استفاده بردی از نتایج طبعش شرح
کافیه و حواشی بعض رسائل مشهور مرزا شاه حسن بقول میر معصوم بعد فوت پدر در نصر پور
جلوس کرده خطبه بنام بابر بادشاه خواند هر چند بعضی هواخوانان راضی نه شدند فرمود بوجود بادشاه
ولی نعمت قدیم ما را لائق نیست که نام نامی ویرا از خطبه برانداز یم جام فیروز بجز فوت شاه بیگ خوش
شده قطع نظر از عزا پرسی سر از بندگی برتافت مرزا شاه حسن بران آگاه گردیده اراده استیصالش
جام فیروز آزاشنیده حافظ رشید جونشوئیس و قاضی قاضن مفتی را مرعوب ها یا بعذر تقصیر فرستاده اما
در نهان بتهیهٔ جنگ می پرداخت مرزا آنرا دریافته متوجه تتة گردید جام فیروز تاب مقاومت در خود
ندیده مانک و زیر و شیخ ابراهیم داماد را بجنگ مانده از آب آنطرف برآرشده هر چند اینها دیگها
گشادند و چند کشتی پر از توپچیها و تیراندازان بر سر راه آورده ممانعت نمودند لشکر مرزا همه

از پیش برداشته مظفر داخل تته گردید جام فیروز نابیروز در حدود کچ افتاده استعداد لشکر دیده
عنقریب باجمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده در حدود چاچکان وراهمان رسیده جنگ طلب کردید مرزا
شاه حسن جمبی را بجرأت تته ماندن استقبالش کرد چون التقای فریقین دست داد مردم سندهی
وکچهی دستها از سر اکرده گوشهای چدر علی الرسم مهم بسته از اسپ پیاده شده آماده جنگ ایستادند
واین رسم است که مردم هند وسند وقتی که قرار مردن بخود دهند بچنین جنگ آغازند گویند مرزا
شاه حسن آنحالت را معاینه کرده امرا را بسار کباد گفت که اینها خود خورا بسته پیش ما جلوه دادند انشاء الله
چنین شود و در فوراً از اسپ پیاده شده وضو کرده دوگانه بنیت مناجات ادا کرده از حضرت عزت
ظفر را مسئلت نمود تو گوئی حالی تیر دعا بهدف اجابت رسیده لشکر بامرش اول بتیر باران اشتغال داشتند
وچون مرزا از مناجات برآمده بر اسپ سوار گردید و اشارا بجلو نمود از صباح تا آخر پیشین معرکه قتال
آراسته بود و قریب بیست هزار آدمی بر خاک و خون افتاد جام فیروز منهزم و منهزم بگجرات شد و تا دم
مرگ انجا بوده مرزا سه روز در آنزمین توقف فرموده غنائم و اسباب از آنچه بدست افتاده بود بر مردم
خود قسمت کرده بشهر خود تته نزول و در تعلق آباد سکونت نموده بعد شش ماه از راه ماله کندی اول بسوستان
رسیده پرگنه دریله بمیر فرخ داده شکارکنان بموضع ببرلو که سه گروهی بهکر است تشریف آورد و در راه
هر بومی و احشام را بطاعت کشید و در حدود اباره جماعه دهر و ماچی را لشکرش قهر کرده اباره بدست آورد
آنگاه در نهصد و سی داعیه تسخیر ملتان نموده اول در یک هفته بسیوی شده قلعه ویرا مجددا تعمیر داد و چنین
مراجعت بلوچان رند و مکسی انتقاد کرده بهکر آمد و با ظهیر السلطنة بابر بادشاه طرح مخالصت و خویشی
افگند و در احدی و ثلثین و تسعمائة متوجه ملتان شده قلعه سیوراهی را در راه قهر کرده متاصل نمود پس متوجه
قلعه موشد و بواسطه قطب العارفین شیخ روح الله از و در گذشت رحمود هنده هزار شجاعان ملتان آمده ملازمت
کردند و رای زادهای لنگاهان و بلوچان که باستقبالش آمده بودند شکسته او چیرا گرفت و قلعه را خراب کرد
سلطان محمود لنگاه لشکر بلوچ وجت و زند و دوائی و کورائی و چانده بهگی هشتاد هزار جمع کرده بجنگ آمد
آخر بمصالحه حد آب کهارا مقرر کرده مردم معتبر باو چه مانده سوی قلعه دلاور حرکت نمود و آن قلعه متین
واقع زمین شوزار که بحصانت شهره آفاق است و عرض اندک روزگار بکشود گویند لشکر مرزا
سب الامر او قریب یکماه باخود برداشته و در فرصت سه روز سیصد چاه کرد قلعه بآب رسانیده خود را

از تلواسه پی آپی رسیده بودند و غازیخان درون قلعه درمانده شده دست و پای داشت گروه بی
کرد یدیخن مختصر بسیاری از اهل قلعه مقتول و مجروح ساخته بقیه را دستگیر نموده غنائم موفوره بدست
آورده در پانزده روز بیهکر رسید کرت ثانی بنا بر عصیان ملتانیان در اواخر ثانی و ثلثین و تسعمائة متوجه
آنطرف گردیده بعد محاصره سال کامل بقتل و غارت شهر را بکشود دختر و پسر سلطان محمود لانکاه را
بمسکین ترخان داده تاهر دو را به پیوند جگری و فرزندی مختص ساخت و بعد از اقامت دو ماه خواجه
شمس الدین را بملتان نشانده بیهکر آمد و عنقریب ملتان را پیشکش بارسال پادشاه فرمود که ملتان را
به پسرش مرزا کامران داده درین ضمن رای کنکار والی کهچ که در کمک جام صلاح الدین آمده منهزم
رفته بود اراده تته کرده نامه باین مضمون فرستاد که امرای امرانی برادرین بدست شما بقتل رسیده
اقربایش اراده تته دارند بر ملک خالی آمدن جائز نداشته اطلاع داده شد اگر پارچه ولایت تته بوی
آن مقتول بدهند بهتر والا مامی آیم مرزا در جواب نوشت که خون آمرهنوز از جوش نه نشسته باشد ما را
آنجا رسیدنیست تو تصدیع مکش قتیل خود مرزا بدایت کرده بوی نوشت که ملک برادران شما را تمام
بضبط آوردم عجب که آن غافل درین نزدیکها گاهی بارسال تحف و هدایا رسم انقیاد و اتحاد که بهبود
حال و مواد است احیا نداشت اکنون داعیه تسخیر گجرات مصمم بهتر انکه خود را در خلال راه مفت پامال
نه کند و لقدم اطاعت سبقت کرد اسپان کهچی که طبیعت از مدت مائل سواری آنهاست پیشکش نماید
والا جنگ را آماده باشد علی ای حال چون رای کنکار رجشمت و جمعیت خود نازان و بر پای استکبار
استوار بوده تعجیل عزیمت آنجانب ننموده لشکر چون بحوالی کهچ رسید قلت غله در لشکر بمرتبه اتم
رسیده لشکریان را دلتنگ نمود مرزا چهار دسته فوج معین کرده فرمود هر کدام از جانبی رود کنکار را بهند
و از حال همدیگر غافل نماند و چنان نمایند که حریف وجود فوجی دیگر را گمان نبرده بوی آویزد
دسته اول باهتمام سلطان محمود خان اختصاص داشته و دسته دیگر مخصوص امیر فرخ و خود مرزا
شاه حسن بوده دسته سیوم خاصه شاه حسن تکدری دسته رابع بامرزا عیسی و میر علیکه کنکار را خبر رسید که مرزا شاه حسن با معدودی
ردیلا آورده است بجنگ آماده باده هزار سوار و پیاده بیشمار بمقابلت بر آمده سلطان محمود خان با دسته خود مخبر خبر آمدن
کنکار شده سر راه بر او گرفت و بمرزا خبر کرد دوسرعی بجانب میر فرخ روان نمود لشکر کنکار فوطه ها را بهم بسته از اسپان
پیاده شده سپر بر سر انقند و به پنجه بازی دست کشودند نا بنظر تیراندازان چنانچه رسم مغول است بود تا ده دوساعت بخوبی بعمل آمده

بتائید الهی هم از فوج سلطان محمود خان تنها شکست خورده دقت قزاربفوج میر فرخ رسیدند و اکثر لقمهٔ اژدرحسام خون آشام شدند چون ظفر دلخواه نصیب لشکر مرزا شد شب همان جا نزول فرموده صباحی سپاه بتاخت قری و قصبات روان نموده تا اسپان و اسباب و اسیران و مویشی بیشمار بدست آورده منصور مراجعت نمودند کیفیت چاه جهرک جهرک کے میر طاهر نیابانی نوشته که مرزا شاه حسن درین سفر حین مراجعت بچاه جهرک جهرکی رسیده احوال طولاپرس که در آنجاه از عجائبات الهی مخفی بود شنیده خواست برآرد چاهی برابرش کنده بدولاب آبش کشیدند چون آب خالی شد طولاپرس از و پریده بچاه پرآب تازه افتاد و هرقدر بکرامات اینچاه و آنچاه را از آب تهی میکردند از و باین و از آن نامان میرفته آخر شنیدند که قسم طلسم است لاچار باید گذرکرد لهذا چاه مذکور را انباشته واماندچون احوال آن خالی از عجائبات الهی نیست بشرح آن مبادرت می نماید کیفیت تکون طولاپرس و خاصیت آن گویند در زمان لاکهه بن نل رای جوگی واقف خواص نباتات در طلب نباتی بود که چون از بیخش کنده میان آتش بلند بادام افگنده شود آن آدم زرین کردد و هرعضوی که از و بند عضو نو بجایش برود اتفاقا گذری جوگی روزے برمه افتاده که دندان بزی ازان کله سرخ بود و در پی آن بز گردیده آن نبات را دریافت و از بیخ برکنده شبانرا گفت ارادهٔ پرستش آتش دارم رفاقت کن و هر دو بهم همه خس و خاشاک انبار کرده آن نبات در و افگنده آتش زده شبانرا گفت پیش شو طواف کنیم از جمن نصیب شبانرا و همه عظیم بر دل استیلا یافته جوگی را پیش کرد و چون از اوضاع جوگی استنباط می نمود که و یرا در آتش خواهد افگند سبقت کرده در آتشش افگند و گریخت جوگی بقدرت الهی در آتش سوخته مرد طلا شد روزے دیگر شبان جهت معاینهٔ حال بران تودهٔ خاکستر رسیده دید که اندام جوگی همه از طلا شده است عضوی را بریده تمه بخاک مدفون ساخته سوے شهر شد و روز دیگر برے آبریدن عضو دیگر آمده عضو بریده را بحال اول سالم یافته همچنین روزے چند عضوی میبرید و باز سالم می دید بسکه شیر و خونی از اظهار آن حالت در و پیش ناخن زد رفته ماجراے دیدن چنین عجایب پیش لاکهه گذرانده وی آنجا رسیده طولاپرس یعنی آدم طلا را باخود برده بهمان خاصیت جز منافع کلی کرده غنای اندوخت که هر روز بایک لک بیست و پنجهزار روپیه صرف فقرا کردی بکار دنیوی نزدیک نیامدی گویند چون مرگ وی از خدا درخواست تا آن دولت مخصوص وے باشد و بمعاینهٔ اثر اجابت در چاه متواری ساخته باز آن عجایب در پرده اخفا بود و کلید آن

طلسم است

نسخه

طلسم بست کسی نیفتاده سخن مختصر آنکه مرزا شاه حسن بعد ظفر بکهنکار به تته آمده عزیمت مرزا طرف پٹن و مراجعت نصرت چون مرزا شاه حسن از کثرت شوکت از نهج نصرت معاودت فرموده مدتی بکام و رسند بگذرانید در شهور اثنی و اربعین و تسعمائه همایون بادشاه از دهلی متوجه جیتپور شده بود و سلطان محمود بهادر گجراتی مکتوبی درشت در استخلاص راجه جیتپور نوشته موجب گران خاطری آنحضرت گردیده چنانچه بالبغار متوجه حدود سلطان مذکور شده و ایراهیمت اده بطرف مرزا شاه حسن حکم رسید که طریقه یکجهتی مرعی داشته ازسند خود را بپٹن رساند تا راه قرار بران منهزم بسته گردد و مرزا شاه حسن بران نوشته از نصرپور براه رائدن پور بسبیل تعجیل بلشکر آماده بپٹن رسیده خضرخان حاکم پٹن را بمحاصره کشیده اموال و مواشی حدود و نهب و غارت آورد سلطان محمود و خان حاکم بهکر مقدمه لشکر بوده جنید و جونه و ایچه را در پٹن نزد خضر خان فرستاده که آمده ملازمت مرزا کنند گفت سلطان محمود بهادر مرکز نال سلامت نشسته مرا چه واقع شد که بی امر او قلعه را تسلیم کنم فرستاده ها نزد وا درش شدند مقرر شد که یک لک فیروزشاهی بمرزا شاه حسن و سی هزار سلطان محمود خان پیشکش کند تا لشکر از نواحی پٹن بکوچ بعد از گرفتن پیشکش مرزا حقیقت آمدن خود و معذالقدوس بادشاه عرضداشت کرده پانزده روز در نواحی پٹن متوقف ماند در خلال آن ایام سلطان محمود خان تا محمود آباد رفته نهب و غارت کثیره کرد و اموال و اسقه گجراتیان بسیار بدست آورد میر فرخ بمرزا شاه حسن گفت اگر مرزا را بادشاه دراردو بخواند لاچار رفتن است لشکر ارغون و تتخان و سندی جمعیت و سامان و داد و دهش سلطانی دیده لامحال پیش ما نمایند مصلحت آنکه عذری اندیشیده ازینجا مراجعت بسبند کنم بنابران مع مرزا قاسم بیگ عرضداشت فرستادند که من حسب الامر شاهی با تمامی لشکر اینجا رسیدم الحال از امراء تته و بهکر نوشتجات که رسیده که مردم کلمتی و جتوئی و زمینداران جمعیت نموده سند را خالی دیده غارت می کنند بضرورت آنطرف معاودت شده پس در اوایل خمس و اربعین از راه رائدن پور عازم تته گردیده در راه مردم جاریجه و سودرا نهب و غارت مورد کشیده به تته رسید در سنه ستة و اربعین و تسعمائه میر علیکه ارغون را به تهیه گجرات و بنگاله بحضور همایون بادشاه فرستاده و میر خوش محمد ارغون را بمبارکباد فتح قندهار نزد مرزا کامران روانه نموده میر علیکه بی رخصت از اردوی شاهی برآمده بمرزا شاه حسن گفت از اوضاع غفلت چنان یافتم که عنقریب بیگانه بر بادشاه غلبه کند برای آن خبر رخصت زود آمده ام عنقریب بانطباق خبر شکست همایون از شیرخان مرزا شاه حسن برای میر علیکه آفرین و تحسین گفته مجلس کنکاش مهد نمود پس قرار بران یافت که از اوچه تا بهکر هر دو روی آب را ویران کرده بی کشت و کار ویران بگذارند

کیفیت ورود همایون پادشاه بسند در اواخر شعبان سنه سبع واربعین و تسعمائة اردوی شاهی باوج رسیده بخوتو لنگاه بنایت خطاب خان جهانی وعلم ونقاره وخلعت فاخره سرفرازی یافته خود نیامد ولی چند کشتی غله بخرج لشکر فرستاده انگاه در بیست وهشتم رمضان قصبه لوهری مضرب خیام جاه وجلال و چار باغ ببرلو که نزهت ولطافت عدیل نداشت مسکن همایون شد سلطان محمود خان استحکام قلعه بوجه اتم نموده کشتیها را بطرف خود کشیده داشت ودر جواب منشور طلب شاهی عرضه کرد که من نوکر مرزا شاه حسن ستم پرگاه او فرماید قلعه تسلیم کنم وچون قلعت رسید در اردوی شاهی شنید موازی پانصد خروار غله خدمت کرد ومستحسن افتاد پادشاه امیر طاهر صدر وسمندر بیگ را موعد مواعید احسان موفوره ویاد حقوق سابقه نزد مرزا شاه حسن فرستاده مرزا آنها را چنانچه باید مراعات نمود وقرار بران داد که چون بندگان شاهی تشریف فرما شوند از ماله کندی تا بتوره آنطرف آب ابقریات بخرج نمایند وبعد تمهید عهد وپیمان مشرف ملازمت گردیده بالشکر خود در رو تسخیر گجرات در رکاب والا نهضت وازانجا بعد فتح مراجعت کند وبرین قرار جناب شیخ میرک پورانی ومرزا قاسم طغائی را بپیشکش لائق فرستاده وعریضه نوشته مضمون آنکه زمین بهکر کم حاصل و اراضی چاچگان بنایت آباد ان اگر خود بدولت تشریف آرند خدمت را بجان کوشیده آید هواخواهان بادشاه گفته اند اگر او از صمیم قلب فدویت دارد چرا قلعهای خود را پیشکش نماید چون شیرخان در لاهور برسریر نشسته جای عافیتی بدست باشد این استدعای مرزا محمول برخدعه مینماید لهذا بادشاه متوجه محاصره بهکر شد ومرزا شاه حسن رامردمش ازان مواعید برگردانیدند بادشاه درباغ ببرلو نزول اجلال داشته قریب دولک آدم باوی بود تنگی وقحط بمرتبه رسید که نان بجان میسر نشدی بعد شش ماه بپاتر نزول شد وچون آنجا در لشکر تعفن رو داد باز بجانب بهکر شدند وبعد چندی در غره جمادی الاول سال نهصد وچهل وهشت خود بادشاه بصوب سوستان نهضت فرموده یادگار ناصر مرزا را به بهکر باز پیش از رسیدن بادشاه میر سلطان قلی بیگ و میر شاه محمود ارغون ومیر محمود ساربان وعلی محمد کوکلتاش ومیر صفر ارغون باغات وعمارات حوالی قلعه را ویران ساخته میدان کردند بادشاه کار بر اهل حصار تنگ ساخته مرزا شاه حسن از تته لبند آمده خندق زده کشتی لبسیار جمع نموده اقامت کرد ومیر علیکه ارغون را بسوستان تعین نمود وی در اردوی معلی آمده از راست بازار بقلعه رفت لشکر بادشاهی از طرفی نقب زده آتش در دادند چون آن دیوار بیفتاد ازان پیش متحصنان دیواری نو قائمتر ازان بنا نهاده بودند بادشاه ازان مخبر شده سبب استحکام وعدم وجود اسباب قلعه

کشائی بعد هفت ماه محاصره در حینی که طغیانی آب شده و مرزا حسن راه آمد و شد رسد بند کرده بود و برحی لشکر گوشه گیر شده اند و مرزا شاه حسن مرزا یادگار ناصر را از خود کرده بلاچار جانب بهکر باز عزیمت فرموده مرزا یادگار ناصر را بخود گرفته خواست سوی حجاز رود در نضیمن راجه مالا یو جودپری درعرضداشت استدعائی قدوم شاهی کرد بنابران در بیست یکم محرم سنه تسع واربعین وتسعمائة سوی اوچه شتافته در بیستم ربیع الاول سنه الیه جانب مالا یو عطف فرموده در چهاردهم ربیع الثانی بقلعه دلاور نزول نموده در بیستم انماه بیگانیر امضرب خیام جاه وجلال کرده از انجا در سی کروه جودپور رسیده معلوم شد که راجه مالا یو دختر آن استدعای طلب عذری بخاطر دارد بسرعت متوجه جیلمیر شده غره جماد الاول بجیلمیر رسیده از جیلمیر بر آب مانع آمده دهم ماه مذکور بعمرکوٹ رسیدند رانا در سال استقبال کرده درون قلعه جا داد شب شنبه پنجم شهر رجب سنه الیه جلال الدین محمد اکبر آنجا متولد گردید مرزا شاه حسن در نضیمن بهکر و سوستان شده بتعمیر شکست و ریخت هر دو قلعه نموده مضبوط تر ساخته مراجعت بتته کرد و بادشاه عمرکوٹ را جای برد و افواج ندیده عزیمت سندبسته در اندک زمانی بقصبه جون رسید چون آنجا و سائر سند نسبت کثرت حدائق و آنهار و فواکه ممتاز بوده چندگاه در قصبه جون میان بساتین مضرب خیام جاه وجلال بود و مرزا شاه حسن در برابر آنطرف بالشکر اقامت نموده بعرض بادشاه رسید که در ارض بتوره تلوچه مملو غله است کسان معتمد آنطرف فرستاده مرزا شاه حسن مرزا عیسی را جهته ممانعت آنطرف مقرر نمود وی اقدام نکرده آخر سلطان محمد دخان آنطرف نهار فته مردم کاری بادشاه بکار آمد و دیگر میان عسکرین اکثر آتش جدال ملتهب بوده کار زاران حضرت شاهی که در مواضعات جا یافته بودند جماعه ارغون حسب الامر مرزا بالاتفاق اورکان وقت کشته سر را بمرزا فرستادند گویند همایون بادشاه آنواقعه را شنیده در حق جماعه ارغون بد دعا فرموده مکافات را آنجماعه بدست محمد باقی ترخان چنانچه مذکور شود هر سه بقتل رسیدند دل بادشاه از بودن سند ملول گردیده در خلال حال پیرم خان از گجرات آمده محرک رانگی عراق از راه قندهار شد و با مرزا شاه حسن سخن مصالحه در میان آورده مرزا و بیمنی را غنیمت داشته مبلغ صد هزار مثقال نقد و سائر اشیای سفر مهیا ساخته معه سیصد راس اسپ و سیصد نفر شتر بلا زمت فرستاده پلی برابر چون بستند و تاریخ مصالحه و پل صراط مستقیم شده هفتم ربیع الآخر نهصد و پنجاه از پل گذر شاهی شد گویند مرزا عیسی ترخان خدمت بادشاه نمان و عیان بسیار کرده بود و بادشاه در حق وی

دعای موفوره مزموده باثر آن دعای چنانچه باید باوجود بودن امرای بزرگتر از وی وارث ملک
گردید و مرزا شاه حسن را بپاداش سوی ادب باو لیعیت همان معاملت از دست نوکران پیش آمد الحاصل
درین سه سال ورود شاهی قحط اعظیم بدیار سند رو داده بود نقل عجیبه دران حادثه زنی باچند پسر بسبب غله بعد
چند فاقه جلاوطنی اختیار کرده در صحرا بی تاب و توان افتاد هلاک پسران بنظر گرسنگی معاینه کرده گفت
نتوانم شما را باین حال دیدن خون خود بخل کردم مرا کشته بخورید و بقیه گوشتم زاد راه سازید باشد بجای
سلامت رسید هر چند پسران حاشا و کلا بزبان آوردند اما آخر بتکلیف مادر چنان کرده پاره گوشت را
پختند در ضمن قضارا جماعه کاروکم کرده بر شان رسیده بکشتن کاوما خوذ کردند بیچاره گان بر آبرای ذمه حال
من وعن را گفته اخشا و علامت مادر نمودند در اینوقت آنجماعه سخت تر گرفته اینها را بستند و گفتند ممکن
نیست که کسی مادر را بکشد و بخورد کسی دیگر را کشته باشید هر قدر نالیدند فائده نبخشید سرانجام آنها را بدرختی بسته
خواستند زیر تازیانه کشند تا نفس الامر روانمایند رودهای مادر مقتول حالی از جا جنبیده دریای زنده ها
به جهد و مانع زدن شده نگذاشت قدم بیشتر بردارند پیری در انمیان بود گفت دست مادر خود را باجازه
اش کشتند که اکنون بشفقت مادری شما را مانع زدن پسران می شود همانا مصدوقه ولادتا اکل ذنا
اینجا جلوه ظهور یافت باجمله بخشوی لانگاه دران فترت در حوالی ملتان دریا بر جون پور قلعه ساخته ملتانیان
را کوچانده باین قلعه آورد و جمعیتی موفوره بهم رسانیده بهکر تا خت مرزا شاه حسن میر شاه محمود
ارغون را بجراست بهکر فرستاده در خمس و خمسین و تسعمائه مرزا کامران از هزاره پند افتاده مرزا شاه حسن
از موضع پانزده برای نزولش مقرر نموده صبیه خویش بجمال الدوله اش داد و بعد سه ماه هزار سوار کوکی داده
روانه کرده بار دیگر مرزا کامران در سن سبع و خمسین و تسعمائه بعد از انکه همایون بادشاه میلش کشیده بهکر آمد
مرزا شاه حسن برادر کوچه شاه بیله که مغرب دیه بهکر در میان دریا واقع شده و بعد ازان برگنه بتوره
بخرج مطبخش مقرر نموده فتح باغ نزول کاهش فرمود بعد چند گاه در بیجانگر رفته گویند مرزا شاه حسن بسیار
خواست که دختر خود از وبخود آرد آن معصومه گفت مردم مرا خواهند گفت که در بینائی پیش سوهر بود و
در کوری از وخود را بریده بعد اینواقعه بر بخش خاطر همایون بادشاه احوال مرزا دگرگون افتاده به پرورش
مردم دون متوجه شده طائفه ارغون و ترخانرا آزرده و خود بمرض فالج مبتلا گردید علاجش منحصر آن ماند که همواره
از بهکر به تته و از تته به بهکر در کشتی آمد شد کردی امرای ارغون در اوائل محرم سنه اثنی و تسعمائه به مرزا

عیسی ترخان که نواخته دعای رضای دل پادشاه خدا آگاه بود متابعت کردند مرزا شاه حسن این را شنیده بجنود بیحد و تدارک بیدید تیر رنجش بخاطر شاهی نخجوان کاری بود که سپر تدبیر از نشان اجابت دور افتد آخر در زند کیش سلطان محمود خان و مرزا عیسی با هم سند را بالمناصفه کرده از کوه لکی پائین بمرزا عیسی و بالا بمحمود خان تقریر یافته درین باره عهدنامه استوار نوشتند تا حیات مرزا شاه حسن که مفلوج بیکار بود باطاعت ظاهر گذراندی قضا را پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور مرزا شاه حسن در شجاعت عدیل نداشته از صغرسن تا اوان مرض در جمله معارک منظفر شده ولادتش سنه ستة وتسعین وثمانمائة وشصت وشش سال حیات یافت در علم منقول نهایت تمام داشته گاه گاهی شعر می گفت وسیاهی تخلص مینمود در رعایت فضلا وسادات کما حقه بجا آوردی می وچهار سال حکومت نمود و نسلی نگذاشت بلکه برند مدت ایالت این طبقه اعنی پدر و پسر سی وشش سال است

طبقه ترخان چنانچه در مجلد اول مذکور حضرت صاحبقران امیر تیمور کوکان در سن هژده سالگی روزی در شکار راه گم کرده سرمای عظیم بود و شب تاریک با همراهان دل برهلاک نهاده ناگاه سیاهی خانه چند بنظر شان آمد چون نزدیک شدند و بروشنی برده خیمهای رسیدند آنجماعه شانزده کمان برده بجنگ بر آمدند و آخر شناخته درون خانه زیر زمین جاداده آتش افروختند و خدمتی مافوق طاقت بعمل آورده راضی کردند چون صاحبقران در سن سی وچهار سالگی بر تخت سلطنت جلوس نموده اول آنجماعه را طلبیده نوازش موفوره کرد و خطاب ترخان اعنی از خدمت باز داشته شده داد جماعه ترخانیه اولاد شانند و قبیل در جنگی اسلافشان بخون ترشده آمده بودند و ترخون لقب یافته رفته رفته ترخان شدند مرزا عیسی ولد مرزا محمد بن مرزا عبد العلی ترخان در اول جمادی الاول سنه اثنی وستین وتسعمائة بر وساده حکومت جلوس نموده بصفات حمیده رعایا وسپاه را از خود راضی نمود امرای دولت ارغون مثل کیبک و فرخ و تیمور با آنکه خود ویرا بایالت گزیده بودند اکثر شراب خورده بدمست بر جولیش می تاختند و بر بساطش پا از رکاب فرود می آوردند و روزی نبود که به نیزه و تیر در او کوفته طلب قسمت خزانه مرزا ماضی نمیکردند بدانای بمواسات شان پرداخته می گفت خزانه ملک شما است اما مارا ورود و ملک اجنبی از خزانه که بوقت کار آید لابد و اگر شما بر بدید صرف شاهد و شراب می کنید و امرکرد تا در هر محله بنام ارغون ساکن آنجا منادی میکردند باین حیله خود را از شر ایشان نگاهداشت تا رفته رفته پسرانش مرزا محمد باقی و مرزا محمد صالح و جان بابا و غالب جمعیت کردند بتوزه باسران خاصه خیل شل ملا بهبود و ستر نگخان و ملا صالح و فتح خان دورای آمدوم کاری دیگر آراسته شدند و محمود ارغون

گردیدند آنگاه مرزا عیسی گرد حویلی طرح قلعچه انداخته فرزندان را برابر خود جا داد آخر میان محمد باقی و محمد صالح فرزندانش مخالفت افتاده مرزا صالح سرآمد شجعان بود و اکثر کوکهای مرزا کامران مثل مرزید کوکه که ابن مراد کوکه وغیرهم بفزاوان شوکت تیز روی ترکش داشته پدر را بیدخل نشانده مرزا باقی را آواره بکهج افگندند و جان بابا بصحرا سیمجهای پریشان افتاده مرزا باقی اول در مرزکهج بعدم شناخت پریشانیهای کلی دیده **نقل** میر طاهر از زبان مرزا منظفر ولد مرزا محمد باقی ترخان نقلنموده که روزی مرزا رفقا را بعد چند فاقه گفت سخت گرسنه ام چیزی پیدا کنید چیزی نیافتند مگر قاضی خمیسه پاره پنج خام نیم خورده سگ که بران قی هم کرده بود برداشته آورد و بمرزا گفت فرمود نامبرده پخته بیزکه حالی بکار آید پس ازان اول خود تناول نموده بعد چندگاه روزی همراهانش بزی دزدیده کباب کردند صاحب بز سراغ یافته شانرا بعنوان دزدان نزد رای کهنکار برد از انجاکه هر عسر را یسری در پس است باین سبب کهنکار واقف وی شده در صدد پرداخت آمد صاحب سمنا مهری جاریکه دختر خود بوی داده مرزا منظفر ازو بوجود آمد-

جنگ مرزا محمد باقی با مرزا محمد صالح بعد چندی چون مرزا محمد باقی در کهج جمعیت بهم آورده صاحب سمه لشکری از راجپوت بکومش آمده نموده داد تا بصوب صوبه بدین رسید مرزا صالح لشکر مغول و تته و احشامات بخود گرفته استقبالش کرد روزی چند میان قراولان پیکارهای متعدد گذشته آخرکار صف جنگ قرار یافت هرچند لشکر راجپوت بقرار جان دادن دلاوری کرده از اسپها پیاده شده فوطه بفوطه بسته پای ثبات بمیدان افشردند اما مغولان به تیر و تفنگ زمین و پای شان سته کرده هزیمت دادند تا از راهی که آمدند واپس شدند مرزا صالح منظفر بتته مراجعت نمود و مرزا باقی کوچ وبن را بکهج فرستاده طرف بهکر شتافت و از سلطان محمود کمک خواست سلطان محمود گفت میان ما و مرزا عیسی عهد است که بر همدیگر لشکر نکشیم همین جا باش تا از پرده غیب چه کشاید سلطان محمود خان بکارسازی مرزا محمد صالح خواست مرزا باقی را محبوس بهندوستان ارسال نماید که درین ضمن برای آن آواره لطیفه غیبی جلوه ظهور یافته **نقل** گویند مندوی از همراهیان مرزا باقی در بیرون لوهری وقت شام بر کنار دریا گذشته دو زن ماهیگیر جگر خوار را دید بقضای حاجت نشسته یکی بدیگری می گفت سلطان محمود خان میخواهد مرزا باقی را بسته نزد اکبر بادشاه فرستد و رفتن او مقدر نیست زیرا که دیروز هنگام دو پاس مرزا صالح را مرید نام بلوچی کاروزده بعد سه روز پیراهن خون آلود وی بمرزا باقی رسید از اتفاقات بهمان قرار خبر مرگ مرزا صالح باو رسیده گویند

مرید بلوچ بموجب کینه خویشان و پدر که مرزا صالح اسیر آورده کشته بود در قبیله دم زده که دستار بسر
بندم تا کهین پدر نگیرم پسر بان عزیمت کاروی در کف بشهر وارد و در هر کوچه و برزن میگردید و میگفت
نان ای کاردبر تو کار دارم میکنی یا نه و نان ایدل و لیر باش اطفال مثل دیوانگان بدنبالش تقلیدان حرکات
میکردند و خورده بزرگ بر ثرا از خای او حمل داشتند تا وقتی که مرزا صالح سوار گشته متوجه محل بود کاغذ
در کاغذ پیچیده داد داد زه بعنوان مستغاثیان پیشتر رفت هرچند خدمتگاران بگرفتن کاغذ آمدند گفت من
خود میدهم و عرض زبانی هم میگذارم مرزا انند و یکش خوانده بجرد رسیدن نزدیک حواله شکمش کرده
از کارش واپرداخت و یرا نیز پاره پاره کردند الحاصل خواهر مرزا محمد باقی که همواره زرها را مخفی از
برادر و پدر در دهها که هندوان بحریدن روغن آنطرف میفرستادند پیراهن خون آلود ببرادر رسانیده
اکنون مرزا عیسیٰ بسلطان محمود خان نوشت تا ویرا به تهته فرستد و چون به تهته رسید مرزا عیسیٰ ملیجه‌اش
کرده آخر ایام خواست تا عهد مجدد برای وی از سلطان محمود خان بگیرد **کیفیت قتل فرنگیان** چون مرزا
عیسیٰ بآن اراده از تهته بر آمد سلطان محمود خان شنیده بفکر خود افتاد که مبادا در ضمن این آمدن
مرزا عیسیٰ مقصدی دیگر باشد و فی الحقیقه مقصود مرزا در خان آن بود که پرگنه دربیله هم داخل سوستان
کند پس چون از سوستان بگذشت سلطان محمود خان تدارک کار خود دیده باستقبال شتافت در
خلال حال فرنگیان از بندر کوده وارد بندر لاهوری شده ملک را بی خداوند دیده بشهر زدند و روز جمعه
بوقت نماز در جامع مزخ و دیگر جا ها قتل موفوره کردند گنج شهیدان بازار امیر بیگ و جوار جامع
مزخ و دیگر متفرق فرار شده از آنجا سیدمرزا عیسیٰ با خبر زود ملک را با محمود خان بسته متوجه تته شد
قتل فرنگیان را هموخود جهته کمک طلبیده بود که اینجا رسیده ویرانیده چنین کردند بهر حال فرنگیان
خبر آمد آمد مرزا عیسیٰ شنیده تته را تاخته بار وت در کوی و برزن افگنده آتش زدند و پاک رفتند
مرزا عیسیٰ آمده قلعه حویلی خود را از سابق محکمتر ساخت و گرد شهر پناه تربیت داده چون
از سر حوز بندر لاهوری تا فرضه بندر لاهری نالهٔ نار وسیع و عمیق بوده کشتیها بزرگ بی تامل از سر
حوز تا فرضه میرسیدند بتجویز دانایان امر نمود تا سنگهای کلان انباشتند که دفعهٔ بیگانه بی دلیل
راه درون آمدن نیابد و قلعچه محکم و متین باین فرضه و بندر جهته نشستن شاه بندر اساس داده
سرانجام در بهصد و هشتاد بعد حکومت هرزه سال درگذشت و درین طبقه بر انت رای

ومتانت فکر وگزیدگی اوصاف ممتاز ومستثنی زیسته در امرای ارغون با وجود از کهتری از مهتران
بفرط جلونمری نامی بوده مدفنش در کوه مکلی مرزا محمد باقی چون مرزا عیسی بگذشت سران ارغون که
از ریاست مرزا عیسی نادم بودند در صدد ممانعت جانشینی مرزا محمد باقی آمدند وبحکمت علی طائفه
از ارغون را بموا عید احسان ومنت بزرگان از خود کرده دیگران را بتوقع تقسیم خزینه فریفت ارغون
خان که دو طایفه شدند از کنکاش وممانعت شان راه بدیهی نبرده آخر کار مرزا بکام بر سریر دولت
جلوس نموده بفکر اصل کار افتاد بسکه سران ارغون از عهد مرزای ماضی برین نوئیس چیره تر
بودند بتدبیر جوقرا جمع میکرد وعقریب جمعیتی نهان وعیان کرآورده بخدعه جمله سرکرده ارغون را به بهانه
تقسیم خزینه بالای واق طلبید در صندوقها دو دو مرد مسلح تعبیه کرده جمعی دیگر منتظر صدوقت مانده گفت شما
سران همه وقت طلبدار خزینه آید من وپدرم بلحاظ وقت حاجت آنرا نگاه میداشتیم حالا که شما دست ازان
برنمی دارید لاچار تسلیم شما می کنم اندیشه آنست که مبادا در تقسیم بهم منافسه کنید اگر اجازه دهید من
رفته فرو نشینم وشما با خود این زرها را تقسیم کنید بانفرار خود فرود آمده بندوبست کرده در حال
مردان مسلح از صندوقها وخان وعیان برآمده آن جمله را علف تیغ کردند وخود ریز را در پائین
بانجام رسانیدند لشکری بر حویلیهای شان فرستاده متنفسی نماند بل اطفال را از شکم برآورده چون کام
بریدند قلیلی جان برشده باطراف آواره افتاد بعد ازین کار مرزا محمد باقی کودنا دلاغیری زده شعورش
مرزا جان بابا مرزا جان بابا که از دست مرزا صالح که در ایام پدر آواره میان مردم سیجه خویشی
کرده مقیم بوده سلطان محمود خان بتقریب فاتحه خوانی پدر با خود برداشته بتته رسید وبعد ادای تعزیه ویرا
واسطه گرفته طلبگار حصه ملک ورثه پدر شد مرزا محمد باقی که کارش بتمام نسق بود سلطان محمود خان را
گفت ما وشما از عهد پدر عهد وپیمان داریم چنانچه در مخاصمت من مرزا صالح دخیل نشدند امروز هم دخیل نگردند وبتقسیم
حصه واموال جز تاجر بچه گانرا نزنند ملک داده خدمتی اگر برادرم راضی شده پیشم نشینند آخر برادر
خدمتش بواقعی میکنم واین محال که ویرا صوبه علحده داده پهلو کوب خود سازم برای ملک چه روزها
که ندیده شده چون سلطان محمود خان آنرا بشنید دیگر حرفی نزد رخصت انصراف گرفت وجان
بابا بیندیشه اینکه مبادا برادرش تلف کند باز میان مردم سیجه رفت باقی مانده ارغون مثل شاه قاسم
وعلی شیر وچندتای متفرق متفق گردیده لشکر مواس گرد آورده به تته ایلغار محمد باقی بلشکریان خاصه

خیل گفت

خیل گفت امروز روز است اگر پیش بریم ملک ملک ماست والا همه روزهای گذشته در پیش و دیگر هیچ
جا بری فراغت نه میان مزار مکلی و شهر جنگی عظیم افتاد ملا بهبود که مرزا باقی یکی از محلهای خویش او را
داده بود بقبل رسیده و لشکر مرزا محمد باقی تردد نی بعمل آورده جان بابا بهر بهت دادند جان بابا نزد جام تشت
والی گجرات رفته استمداد نمود و بمقصد نارسیده باز در مردم همیجه خویشان خویش افتاد و کرت ثانی جمعیتی سامان
کرد آورده رو بمرزا باقی نهاد مرزا باقی باستقبالش برآمد چون بارشه کیفیت شبخون شاه قاسم ارغون وقتی
که مرزا محمد باقی بمقابلت جان بابا رسیده فوجش بغرور نصرت سابق جا بجا بفراغت مقام کرده خود مرزا
در اندیشه مکر و حیله بود که بی جنگ از کار برادر و او پردازد ناگهان شبی شاه قاسم ارغون با فوج بیحد شبخون
آورده لشکر مرزا که غافل بوده هم بهزیمت منتشر گردید و خود شاه قاسم که بجوانمردی یکه تاز زمان و مشهور
بوده برکشتی مرزا باقی برآمده باشد که انتقام برادران از گیرد و مرزا باقی با منکوحه اش درون حجره بخواب
چون بدروازه حجره رسید زنش بدبها آنقدر در را گرفت که مرزا باقی از خوف جان خود را براه دیگر در دریا
انداخته و آنشیر زن مرد افگن لگن شمع برداشته بر سر شاه قاسم چنان زد که تا زنده بود نشان یادگار
داشته عاقبت شاه قاسم دیرا در تاریکی مرزا باقی تصور کرده بکشت و لشکر تمام بتاخت و تاراج خوار و سوا
ساخت مرزا باقی که بدر افتاده خلیل خدمتگارش که هم از هول جان در آب نهان بود دیرا دریافته بمرادیه
ملاح خبر کرده کشتی کوچک آورده تا بکنار آمد و از قریه علی پوتره چون نقاره بهم نرسید و اهل طلبیده نواختند
تا لشکر پراگنده باز جمشد حریفان خبر سلامتی مرزا و باز بجمعیت آمدن وی شنیده پس رفتند و اینها
تعاقب شان کرده بکلی هزیمت داده مظفر بتته مراجعت نمود خلیل را برای این خدمت صاحب خیل
و حشم و مهردار خاصه گردید و مرا و به خدمت میر بحری یافت الحاصل چون مرزا محمد باقی جان بابا را
شکسته بفراغت نشست برادر کوچک غالب انیز مغلوب تیغ فنا ساخته بی وسوسه غیری و نگرانی
برادران تظلم و بیدادگر ائیده در برانداختن اساس حیات بزرگان کوشید منجمله بر کیه لنگر و دیش
را که وصفش مذکور کرده و نهانی کشته و شیخ میرک عبدالوهاب پورانی که پیر آنجماعه بود و صادر و وارد از خوان
احسانش بهره بردی بگمان اینکه دیرا خواهش آن باشد که از صادر و وارد توره ریاست بدست آرد
باوجود آنکه شیخ مذکور در جانشینیش سعی موفور کرده بود گفت تا روز عید چون معطلی برگردیده بود قاضی خمیسه رسوایش نهانی
رسانید و خلیفه سید عبدالوهاب پورانی را که معتقد علیه انام بوده بدست خلیل مهر بردار پای دار سوئی ولد الاخره

خبر روان نموده گویند صادق نام پسر خلیفه مقتول تقبل پدر شمشیری حواله خلیل کرده که بنیش پاک بریده تازنده بود بینی از موم تعبیه کرده پارچه کرباس رنگ زرد بر چشم چون کسیکه چشمش آشوب کرده باشد بجهة ستر حال آویخته ویرا نیز ردیف راه پدر کردند و فرزند دیگر محمد هاشم نام معه اسپ ویراق در آب افتاده واثری از و پدید نگردید بسکه در خانه خرابی بزرگان ساعی افتاد اما لی و موالی را از شهر کوچانده برون جا داد و گفت بدخواهان دولت ما در شهرها نباشد در انجمله جناب سید جلال خلف سید علی شیرازی راکه داماد برادرش مرزا محمد صالح بود هم بشهر نماند و هر که از اطراف وارد شدی اگر لایق دیدن میدانست طلبیده آشکارا بوی خوب درخورده بمرادیه میرحر میفرمود که ایشانرا در کشتی نشانده تفنن دریا کنانند و کشتی خاصه بعنوان تکلف بسوایش داده کشتی حیاتش بگرداب اجل می افگندند تا کسی از حال ملک خبر نبرد و هر که لایق دیدن ندانستی برون برون بکارش رسیدندی و از هر که چیزی یافتی قهرا و قهرا بستدی خزانه و غله درون قلعه میبردند و بالانکه غله ضایع می شد و می سوخت هرگز بمصرف نیاوردی ملک یکسر غله صاحبه ساخته نوکران را سر فصل برغلات بیات میدادروزی دکانش بوض رسانیدند که در قلعه جای داشتن غله نمانده و بسکه نو بالای کهن انباشته می شود اکثر سوخته شده است اگر امر شود قدری بمساعدت داده آید تا سر فصل ارد انتفاع کلی بهم رسد گفت جوابش شب بگیر مدتیست فرمودتا پاره نانها از گل ترتیب داده معه نانهای آن غله سوخته برخوان کشیدند و آنجماعه را بایده خوانده نامبرده آنگونه نایده دیده دست بنانها غله سوخته بردند گفت چرا میل نانهای گلی نمیکنید گفتند آدمی چگونه میل نانهای کلی نماید گفت هرگاه در وقت هیچو غله هم بکار آید چرا امر اتکلیف کشیدنش میکنید مگر ایام دولت دودمان همایونی بیادتان نمانده است بر عاملی که غضب میفرمود ویرا پر کند پر کند ساخته در خانهاش فرستادی همچنین دست بیدادش چها که بعالم نکردی بعد چندگاه خبر رسید که مجاهدخان نام امیری از جانب جلال الدین اکبر بادشاه بهیکر آمده است صبیه خود را معه سید جلال شیرازی بکنیزی آن بادشاه فرستاده تا خود را بآن حیله مامون نماید قضارا بادشاه یک صحبت بوی کرده فرمود دختر باقی خونیست ویرا بیرون حرم جا دهید جماعه ارغون که آنجا آماده سکن داشتند بهنگ هم الوسی وسائل جسته ویرا بار به پدر فرستادند مرزا باقی از شان بسیار ممنون گردیده نزد خود طلبیده اعزاز داد سلطان محمود خانرا مجاهدخان بمحاصره کشیده فوجی از بهکر بسوستان تعین نموده مرزا باقی پاینده مرزا پسر ارمغ فرزندش جانی بیگ و شمس کشمیری نامزد سوستان کرده مرزا

جانی بیگ با وجود خورد سالی کار بزرگان کرده آنخدیو را چنانچه باید نگاهداشت انگاه شاه رخ پسر خود را
مع شیر علی که بنصیر پور نشانده و پسر سمین مظفر ترخان را موعلیخان که سرکار چاچکان و صوبه بدین داده
و مرزا محمد ترخان و قاسم علی سلطان سارنا را بطرف نیرن کوٹ سپرده خود به تته نشست و معتمدان به
بنادر شسته چنان ضبط و نسق کردند و جاسوسان باهوش هر طرف مقرر کرده که هر هفته خبر از سلوک
امرا و پسران و رعایا بوی رسانیدندی گویند در الوزا ایلچی معه نشان اکبری و چند جفت کبوتر بوی
رسیده ندمار اگفت مرا داز فرستادن جفت کبوتر آنکه آنحضرت از من تنخواه و آنهای ایشان طلبیده
بعد چندی ایلچی را با اعزاز رخصت کرده چند حبوبات خود و مثل تخم نیلوفر و بیخ ملخ و خربزه طبها اندخته
فرستاد و در کمال عجز و نیاز عرضداشت کرد که حضرت اعلی این کمینه بنده ضعیف را بنوازش جفت جفت کبوتر
رتبه شهباز بخشیده اما در فکر دانه شان حیرانم زیرا نکه درین زمین آنچه پیدا میشود لائق دانه انها نیست
چنانچه از نظر انور بگذرد توقع از بنده نوازی آنکه من بعد مخصوص توجهات اعلی حضور دیده چیزی بجهة قوت
درین گوشه ویران مرحمت فرمایند نقل میر محمد طاهر در تاریخ خود از مولانا جمال الدین که بمرزا قربی داشت
آورده که روزی روزنامچه بنظرم در آمده مولانا میر غله درست که از سرگین آسپان برآمدی از دون طبعی
مرزا دولتخواهی دانسته بمیر اخوران چند خروار فصلانه بسته بود وی بآن خدمت مخصوص نظر مرزا شده
چند هزار توپچی و توپخانه را سردار گشته آتشخان خطاب یافت قصه کوتاه اعمال شنیعش و استیلا دارد
تا کی تصدیع سامعان شود بعد بند و بست حدود بفراغ نشسته او را چه آمدنی و خرچ ملک پیش خود داند
روزی از سیاست ریش کندن و کوش و بینی بریدن و در پای بسته بکوچه و بازار گردانیدن خالی نمیماند
دستها بر آسمان و دلهای بریان بنجدا نالان شده ناگهان خبر مرگ پسرش شاهرخ رسیده عورات
محل را در پارچه گریبانها دخت و پستانهای بریده و مردانرا در پای پیل بسته در کوچه و بازار گردانیدند
و گفت اینها فرزندمرا از من جدا کردند ناگهان بسیار سوخته و ساخته بجایش قاسم ارغون بنصیر پور
فرستاد بسکه دود دلها بر آسمان تنق بسته و آن سهام اجل بر فرق یک مدبخوف جان افتاده برآب و
طعام مهر ملک احمد که معتمد خاصش بود می شد هر چند بحصانت نفس سپاره کوشیده از انجا که قضا کار
وسفک ماء عالمیان نشتر شریان حیاتش شده شبی از چهار پایه بی اختیار برخته شمع را کشت و شمشیر
خاصه را از قراب کشیده نوکش بشکم و قبضه بطاقچه نهاده آنقدر زور زد که بر سائی تیر دعای مجروحان

از پشتش صاف گذشته چون کار خود خود کرد احشا را بدست گرفته در دیوانخانه چند قدم گردیده افتاده در گذشت و مرگ مجهولش بسی مردم معروف ماخوذ و متهم شدند این نیز از آثار تظلم اوست که بعد مرگ هم ازان نمانده کان ذلک فی ثلث و تسعین و تسعمائة مدفنش در کوه مکلی بر بانک معروف شایع ایام حکومتش سیزده سال امر العبد کنکاشش پاینده بیک و لد بزرگش را بایالت گزیدند و چون وی دیوانه طور بود و فرزندش مرزا جانی بیک جوانی رشید آنرا تو ره کرده کار ملک باین اهتمام تجویز کردند و برین قرار داد هر دو را از سوستان طلبیدند مرزا مظفر خان بیک و ازا بدین رسیده امراش بیرون شهر ماندند تا بعد سیم روز پاینده بیگ و جانی بیگ رسیده مرزا جانی بیگ چون بقرار داد امرا مثل خلیل مهردار و خسرو چرکس و ملا محمد فراخی و شمس الدین سلطان و ملا جمال الدین وغیره هم بوجود پدر جل و عقد امورات ملک داری را متکفل شده بنا بر سیاست متهمان خون مرزای خود گشته را بحضور طلبیداشته در پای ابدار را در لواره پیچیده سوختند و شخصی قورچی را دراره کشیده از سر تا قدم دو پاره کرده هر پاره را پر کند پر کنده بنموده در بازار و برزن آنگندند و چند هندو را سنگسار نمودند و ملک احمد را در بازار نشانده از پای تا سر پوست برآورده پر کاه کردند و نیش پر چه پر چه نموده پیش سگان انداختند گویند زهی جرئت و دلاوری ملک احمد که چون پوستش از ناخن پا کنده معه پوست بدهن رسانیدند هرگز دمی برنیاورده از جا نجنبید مرزا مظفر را که برون شهر بر عالیجان افتاده بود علی خان وکیلش که اسب تجی بجهت سر بر آرای آورده بود ازان سیاست نرسیده با خود گرفته چنان بتعجیل سوی بدین شد که اکثر اسباب و فراشخانه همین جا ماند و در بدین رسیده به تهیه لشکر کشی نشست ظفر یافتن مرزا جانی بیگ بر عموی خود مرزا مظفر ترخان چون مرزا جانی شنید که عمویش در بدین اسفندار لشکر کشی می سنجد امرا را گفت تا این فتنه از میانه نشنیده ملک داری محال پس تدارک آنهم دیده رو انشد مرزا مظفر مع علیخان کوکه ماده صف جنگ کرده آن کار بر فردا ماندند شبانه مرزا جانی بیگ بمغلان بدین نوشت که چون مرزا مظفر دست تسلط یابد هر آینه خویشان خود قوم راجبوت کهچی را بر همه شما می گزیند بودن ایشان زیست بر شان تنگ کرده بالفعل وقت خدمت است انشاء الله تعالی از یکطرف هر ماموال شان صورت تمشیت پذیرفتی اگر از و بر بدن صلاح نه بینید فردا وقت جنگ خود را بجمعیت خاصه خویش بر کران گیرید همچنین بموا عید موثقه

آنجا عرا

آنجماعه را از خود کرده فرار اوقتی که نوبت کین نواخته شده ولهبات آتش وغا از طرفین بلند گردید جماعه مرزا جانی بیک بهمراهیان مرزا مظفر را که اکثری راجپوت کچهی بودند بدست و تیغ ستوه کرده مرزا مظفر مغلان بدین را هر قدر برجرب تحریص کرد سودمند نیفتاده آخرکار بمعاینه نفاق لشکر و غلبه فوج مرزا جانی بیک جماعه خود را گفت که مشغول جنگ باشید تا واله و متعلقان مع اسباب خویش را نه پیش نماید پس تعجیل خود هم منهزم نقاده کوچ نواخته راه کچهی گرفت مرزا جانی گفت تا هر اسباب که از وی و همراهیانش و خانهای مردم مانده باشند هم برده اسباب بسته به عقبتش فرستادند و خود داخل قلعه شده دست تزئیب بر سر مغولان مذکور نهاده زیاده بر مواعید نواخت و در جاگیرات اضافه داده رعایا را بمراهم التیام جراحات زمان میرزائی ماضی فرمود مرزا مظفر نزد رای بهاره والی کچهی رفته پناهید و مرزا جانی بیک مظفر بتبه آمد خزینه مرزا باقی هرچه بود بلشکریان و امرا بخشیده غلبات را تمامه صرف اهل استحقاق نموده زخم آسیب نامه مرزا باقی بر دل عام نهی انکو ربسته و عالمی بر وی کرم و احسانش چون بوستان از نسیم بهاران شگفته بعضی مردم خانه جیل مثل عرب کوکه و یعقوب علی کوکه و رستم بیگ را بمرتبه اتم نواخت و ملا گدائی ولد مهتر علی را بهائی خان خطاب داده حل عقد خود فرمود گویند پیش ازان در تبته خزانجات وجود نداشته اکثر بهمرفرنگی اشرفی تنگی و لاری در ازرائج بود مگر مرزا عیسی فلوسی از مس احداث نموده که آنرا عیسائی میخواندند جانی بیک آنرا کم کرده میرکی نام نهاد و در پیمانه غله نیز قصری کرد و انایان تفاول بدگرفتند و چنان شده

آمدن صادق محمد خان چون خبر مردن مرزای باقی و منسوب گردیدن مرزا پاینده بیک بدارالبهامی مرزا جانی بیک بپسرش سروض حضور جلال الدین محمد اکبر شده فرمان قضاجریان صادر گردید مضمون آنکه چون از قدیم خطبه این خاندان لازم دارید بهتر آنکه من بعد سکه و ارسال بدایا و پیشکش ضمیمه ساخته خود را به بندگی نامی نمائید و بر اثر فرمان صادق محمد خان با فوج قوی نامزد این الکه گردیده مرزا جانی بیک بجواب نوشت که ما قدیم بندگانیم چنانچه خطبه باغازه چهره افتخار میدانیم سکه را نیز سرمایه نقش والانامی خود دانسته پیشکش که سرمایه کالائی اعتبار فرد و بالنست همان بر کردن اطاعت می نهیم اما چند سالست که ملک بی چراغ بوده از راه نوازش فرصتی فرمایند تا چنانچه لوازمه بندگیست تدارک آن مغانی لائقه دیده مصحوب برادر خود مرزا شاهرخ تسلیم حضور کند در خلال حال صادق محمد خان آمده بقلعه سوستان آویخت بلبل خان و رای کهوریه وغیره که در قلعه بودند چنان جنگ انداختند که آئنده تنگ آمده صف جنگ را پیشرفت ندیده در پس خانهای شهر بجعفر نقب امر فرمود گمانش اینکه اندرونیان آگاه نیستند اندرونیان بمجرد خبر دیواری نو قوتیمر ازان درست کردند روزی

که صادق محمد خان نقب را آتش زدن مزمور و دیوار بیرونی افتاد و دیواری نو فوتیر ازان تازه پیدا شد بنای اهل حصین آفرین گفته تسخیر قلعه ما فوق طاقت تصور کرد و چون مرزا جانی بیگ متوجه آنطرف شد بکلی مایوس پس شتافته تا بهکر از ترس لقاب نیاسود مرزا جانی بیگ مرزا شاهرخ مع ارغنی لائقه بحضور فرستاده خود بغفلت خاطر جمع کرده نشست **آمدن نواب خانخانان** حضرت جلال الدین محمد اکبر از بازگشتن صادقخان برآشفته عبد الرحیم خانخانان **پیرمحمد خان** را در سال تسع و تسعین نامزد فرموده مرزا جانی بیگ بر اثران خبر لشکر تتری و خشکی گرفته در موضع بوهری تعلقه نصرپور خندق عمیق کنده قلعچه استوار بنا نهاده نشست و رستم بیگ را مع فوج دیگر بسوستان روانه تا آن قلعه را مضبوط تر نماید و خانهای بروان قلعه را میدان سازد هرچند اینهمه کرد اما لک کوه لکی که دره اینطرف همایون بود بخاطر نیاورد و بلی چون زوال آید هوش را هم اس منتشر و خطا در رائی رونماید خان خانان بر کوه لکی رسیده آنجائی قلب را که جز یک سوار بمشقت بی هم سعبری نداشته و اگر چندی مضبوط کردندی بنگ و کلوخ هم یکی حریف هزاران بودی دیده تعجب نمود و گفت برگاه حریف همچو راه درآمد برباد اگذاشت انشاالله کارش زود کشاید اول خواست بتسخیر قلعه سوستان مشغول گردد اما آخر بخیال اینکه ازین خاکتوده چه گشاید تا دارالملک صاحب ملک بدست نیاید بخود مصمم نمود که نخست متوجه تسخیر دارالملک و صاحب ملک شود پس جمعی را بمحاصره قلعه سوستان نامزد فرموده ازان جائی قلب با جمیع لشکر عبور کرده متوجه مرزا جانی بیگ گردید مرزا جانی از گذشتن آن راه درآمدنداشت بسیار خورده ولی چه سود که کار از دست رفت و دست از کار رفته بود مرزا خانخانان مظفر نشان گزین و شوکت مبین عنقریب بمحاذی قلعچه مرزا جانی بیگ معسکر مقرر نمود گویند خانخانان چون نامزد این مهم صعب گردیده برگردیدن صادقخان و برابتو هم افگنده بود هرجا از صاحبدل استمداد همت نمودی و فیروزی خود درخواستی از ثقه منقول که بزرگی از اهل الله ویرا خبر داده که درین ایام جناب کرامت آیاب شیخ الشیوخ مخدوم نوح ناگوری علیه الرحمة در ناله کندی در گذشته اگر شما بفاتحه خوانی وی سبقت برید منظفر گردید و اگر مرزا جانی بیگ پیشتر رسد پیش برد از اتفاقات تائید ایزدی مرزا جانی بیگ با وجود آن قرب هنوز بشرف فاتحه خوانی آن مفتاح از کنوز بخشائش رحمانی نرسیده بود که این کوی دولت ازمیان در ربوده **کیفیت جنگ** چون عسکرین پهلو کوب هم افتادند چند ماه جنگ خشکی و تری درمابین بصعوبتی که از لوا هبش کام نهنگ و زهره پلنگ تر قتیدی میرفت و

هر دو طرف مردان کاری بکار می آمد آخر صلا بصف جنگ داده از فرط کثرت سپاه جانبین امتیاز رایندگان
در سر چه جامه تیر ها خلاندند و سندیان شاخهای سبز پنبه در سر انداخته جنگی رو داده که کیفیتش
بمقیاس قیاس در نیاید و وقتی که کفه بکفه سنجیدند پله لشکر مرزا جانی بیگ سخت گرانی آورده خانخانان
کسر احوال عسکر خود دیده رجوع بحضرت احدیت و تائید اقبال شاهنشاهی آورد از آثار عنایت احدی
و تائید اقبال سرمدی در عین غلبه لشکر مرزا فیل مست از پیش لشکر رم خورده فوج خود بر هم زد و باد
تندی بر وی شان وزیدن ناگاه پریشانی رو داده در عین غلبه مغلوب بهزیمت رفتند و مصدوقه یوم
یفر المرء من اخیه نظهور پیوست جز پانزده کس پیش مرزا جانی احدی نماند مرزا اماده جانسپاری ایستاد
اما شاه قاسم ارغون بهزاران سعی و الحاح او را برگردانیده بکشتی رسانیده فوج مرزا در اثنای پریشانی بسیاری
تلف گردید قریب وقت ظهر مرزا بانر پور رسیده چون بلدار بهم نرسید و زمین ریگزار بود بوریا ها را بهم
دوخته پر ریگ ساخته تا شام بقدر آدم محوطه درست کردند خانخانان بهم متعاقب شتافته رو بر خندق
زده افتاد و راه آمد رفت از وقت بند ساخت مرزا جانی بیگ ببدر نوشت چاپیده خراب
کرده در قلعه کلانکوٹ که برای همین روز نو مرمت یافته بود نشست و همچنین در هر قصبه و ده علم حرابی نموده خود
آماده جانبازی نوشت و جمعیت اندک گرد آورده گویند در تتمه یک ماه حزابی تمام رو داده شهریان
بزرگ را آتش زده ماندند و فیلهای مردم قطاع الطریق کافته می بردند که ایه حمل اثقال نبرخ نصف استه
رسیده خانخانان این را شنیده صوبه دار انرا بهرناحیه فرستاد تا قلعه نیرنکوٹ را از دست محمد امان ترخان
و قاسم علی وکیل متخلص ساختند و شاهزاده راشاه بیگ خان از تصرف ابو القاسم ارغون برآورد و دیگر
چاچکانرا بضبط دامان در دست آوردند درین ضمن بائنده بیگ پدرش و مرزا ابو الفتح پسرش عمر و ملک
بابا دادند مرزا جانی اینهمه را شنیده بآن تنگی اوقات خویش که لشکر خانخانان موجه چال بدر بندش ملصق کرده
بود مدد و کار بجدی رسیده که لشکریان طرفین بهمدیگر سنخان میکردند و سنگ و چوب می انداختند از پای مردی
دقیقه فرو نگذاشته همچنان بر پای جانبازی آماده استاده بود کیفیت مصالحه و تسخیر ملک خانخانان
چون دید که مرزا جانی بیگ ناجان دارد از عرض و ناموس سخن خواهد گذشت و جانداد نش معلوم نیست
بچه روز رساند بهتر بدام مواعید موثوقه دیرا براه صلح دلالت کرده شود و بنا علیه الیچی صاحب هوش
جانب مرزا جانی روانه نموده پیغام کرد که مالو اصل همه یک الوس بندگان صاحبقران ایم و خواجه تاش

یک خاندان چه شد که بتقدیرات فلکی بعد العهد بمیان واقع درین جنگها آنچه از دست و دل شجاعت آن شجاع بی مانند برآمده یادگار روزگار تواند بود اما معلوم باشد که طرف ثانی اقبال لایزال خدیو گیهان وارث چار دانگ هندوستان که بنده کمیش سرمایه ننگ و نام شجاعان و رستمان دوران است بر سر کار که باین درگاه سر نهاد و سر بر دلبیار گذشت زیاده برین در سفک دماء طلائق کوشیدن دست از جان عزیز خویش شستن است و چون جان عزیز ببطالت عصیان و اثاث زمین و زمان که ادنی الامر عبارت ازانست بمرور و عرض و ناموس و سیرت و صولت که اینهمه مقدمات اند عانید کجا باقیماند من ضامن کار و اعتبار شما ام همان به که کار از دست زود تر بدست آرید گویند در لشکر مرزا جانی که قلیلی باقیمانده بود درینوقت عسرت و تنگی اقتضا غایه بوده و همه در ماتم مردگان جامه در نیل زده بلباس سوگواری آماده جانسپاری بودند و خود مرزا هم بداغ پدر و پسر و تلف لشکر و کشور رجگا پس روز نشسته چون ایلچی آمد نمود را تکلفات چندی بروی کار آورده که خانخانا ن آن تعجب کرد آخر کار بعد رد و کد محمد علی کابلی را برفاقت ایلچی نزد خانخانان فرستاد گویند برخی لشکریان مرزا در انزمان در نهان عرائض امان طلبی بخان خانان فرستاده بودند بهر کیف بعد اخذ مواعید موثقه قرار بران شد که یکجهت بهمدیگر راه آمد و شد ارمغانی دارا شد و لشکریان بهمدیگر اختلاط و آمیزش در آمد شد کرده زنگ کین از دل بزدایند و مرزا مردم خود را از جا بجا طلبیده مقالید قلاع بتسلیم کند تا کسان خانخانان تصرف نماید و ازان باز در جوئبار که ناف ملک تتة است دیدن سرو امیر صورت یابد گویند بعد ادای شروط مذکوره اول مرزا بعده خانخان جانب تتة رهگرا گردیدند حسب تقرر در چوبار قیل سرو سواره بمصافحه قبل سرو پیاده بمعانقه دیدن کردند و دمی نشسته دسوار گشتند مرزا به تعلق آباد جهته تهیه برآمدن بحضور خانخانان در تتة باستمالت رعایا نشست واقعه مصالحه مذکور در هزار هجری بود مدت حیات مرزا پائنده بیگ والد مرزا جانی بر سند ایالت هفت سال تا واقع مذکور و استقلال بمامه مرزا جانی بعد بدیازده روز که بعد ازان چنانچه مذکور شد که ملک از دست رفت همگی ایام کام رانی بر اساس این طبقه سی و هشت سال بعد ازان در سلک امر امنسلک شدند چون خانخانان از تیمارداری رعایا و ضبط و نسق حدود خوب واپرداخته بخاطرش آمد که سیر دریای شور قدری نماید بنا علیه مرزا جانی را با خود

گرفته

گرفته بسر حد بندر لاهری میان کشتی نشست در آنجا واسمه بخاطرش استیلا یافته که چه بد کردم خود را بدست حریف در چنین جا آوردم مرزا اثر تغیرش را بغراست یافته گفت خاطر خان جمع باشد مادر دم از ان قبیل نه ایم که در صدد خدعه بغیم پس روز خانخانان از انجا مراجعت کرد - گویند روزی خانخانان مرزا را گفت دیدی بچه حیله ترا بدست آوردم مرزا گفت بلی حیله خود را خود مقرر شدید الحمد لله که از ما حیله نشد نقلست که خان خانان میگفت که مرا در مدت العمر هیچ انفعالی برابر انفعال جواب مرزا نداد

روانه شدن خانخانان معه مرزا جانی بیگ بحضور چون خانخانان دید که مرزا تهیه سفر خود دیده است و خود از ملک خاطر جمع کرد حسب الامر شاهی دولتخان لودی بحکومت تته مانده سوی حضور روان گردید هر چند صحبت مرزا با خانخانان خوب افتاده بود ولی از حضور همواره اندیشه داشته تا چه پیش آید از اتفاقات حسن طالع چون بلوازم بوس اقدس اعلی رسیده خدیو عالم و عالمیان سایه مرحمت بر گسترده و راهی تته الکنه اعنی سوستان و ضرابخانه و بندری همه بلوی مسترد فرموده بحضور ماند و لودی خانرا امر شد که حرم مرزا را برسم سابق تا شهر اکبر نگر در حضور رساند مرزا باستماع اینواقعه هر چند سابق نوازشات موفور یافته بود بخود در ماند خانخانان دلاسایش داد و گفت این افتخار ما را مراست مرزا گفت ما که تا هنوز این رسم ندیده ایم چگونه بکیاست متحمل اینهمه بی ناموسی که ستورات از چنین دو در دست زمین بایند تو انیم شد مگر خود را خود تلف کرده آید خانخانان بحضور عرض نمود که نوروز نزدیک رسیده و آمدن قبائل مرزا مدت مدید میخواهد اگر این بار موقوفی مرحمت کردد می شاید پادشاه از راه فرط کرم ازان داعیه بگذشت و امر شد که مرزا جانی بیگ و کلارا نزد پسر فرستد تا بکار ملکش وا رسند بر ین بنای شاه قاسم ارغون و حسن و خان چرکس و بهائیخان و عرب کوکه و جمال الدین دیوان در خدمت مرزا غازی بیگ که صغیر بود روانه شده حرمهارا از بهکر گردانیده در تته رسیده بکار ملک رانی پرداختند مرزا جانی بیگ هشت سال تا هزار و هشت در بندگی خدیو زمین و زمان کارهای نیکو کرده در گذشت حسب الامر پادشاهی نعشش همراه خواجه محمد قوریکی به تته رسیده در میان مکلی هر ملک معروف دفن یافت مرزا غازی بیگ بفرمان شاهی بعد پدر باستقلال خانشین شده امرا که دیرا در صغرسن دیده بودند هرگز وقعی نمی نهادند در عهد زندگی برادرش مرزا ابو الفتح ظاهرا بجایه رونی در سواری بودند در

تعظیم او این را در پس انداختند دران صغر سن پند ما گفته که اگر دولت بمن رسد چه روزگار برین تیره باطنان دون بیارم ازانجا که حسب تقدیر ایزدی مرزا ابو الفتح پیشتر مستولی شده بود چنانچه مذکور شد و این در ینوقت والی براسه گردیده در حساب کار خود توجه کرد و آنها نیز در ظاهر داری افتادند یعقوب علی کوکلتاش را تالیقی آزار ها میرسانید و هر کرا مرزا خلقی بخشید و غیبت از و خلع نموده انعام ده یک بصد جیل میکرد اول نخست جهت عبرت دیگران جاگیرش بملا یعقوب که در خوردی پیش امام مکتبش بود داده و در ظاهر بدلجوئی و مراعات وکلای پدر کوشیده دست تربیت بر خاصکان خود نهاده عرب کوکه و باینجان هرگز ویرا بخاطر نسنجیدندی غافلان ندانستندی که بزرگی بعقل است نه بسال پس آن صغیر بزرگ فطرت کار خود را روز بروز بقوت داده اول شهبازی را که خبرداری کبوتر و سک میکرد لواخته خطاب شهباز خانی داده مدار المهام ساخت ولی آنچه دانست نشده آنگاه احمد بیگ وکیل کل ساخته و سواد هند و خدمتگار را دولتزای لقب بخشیده بدیوانی گزید احمد بیگ جمیع وکلای ماضی را ماضی کرده بفرط کیاست بر جمع ملک که امرا و ارکان تخت ضبط خود برده بودند و مرزا را محتاج چاشت و شام داشتند لکوک بیفزود و مرزا چون وکیل دلخواه یافت دست رعایت بر رعایا و سپاه نهاده در مواجب و ادرارات هر همه بیفزود و مراضی نمود بزرگان خود پرست را بر طاق نسیان نشانید و وظایف ساخته و رفته رفته جاگیرات جمله گرفته خالصه نمود و عوض آن برات نقد کرد بالجمله با وجود خوردی کار خود را بپایه بزرگ رسانیده دم استقلال چنانچه باید دراندک ایام نبرد و احمد بیگ را احمد سلطان لقب نهاد باعث گردیدن **ابو القاسم سلطان** چون کار مرزا بنحو مذکور مستقل شده اول محمد علی سلطان کابلی که پسرش محمد معین مع خالوی خود سیور علی نام در ایام پدر روزی نزد مرزا غازی در شطرنج بازی بر آشفته ندیم کوکه و قاسم علی کوکه را مجروح ساخته از دیوان بدر رفته بر حویلی خود مقتول شده بسبب فیل مستی که مرزا الطلبش از ملازمان حضوری سید جنگل را فرستاده بود دم بدم زده آماده جنگ ایستاد مرزا آنرا شنیده گفت اینهمه کار خسرو خان چرخس است اول او را باید پچنگ آورد و مرزا عیسی ترخان رفیق جانی وی بوده او را خبر رسانیده آگاه کرد و چون مرزا غازی یافت که مقدم بر خسرو خان کار مرزا عیسی ست گریخته در مردم سیمجه که خویشان مادریش بودند نشست و می گفت که امروز مرزا در تنه فتنه قائم شود و ما نیز یک گوشه بدست آریم اقبال مرزا غازی زور آور بود والا نه مرزا منظر ولد مرزا باقی در کهج و مرزا عیسی ترخان در سیمجه کم نه بودند دیدمن

ابوالقاسم سلطان ولد شاه قاسم خان ارغون که از سالهای دراز صوبه نصرپور بیدا اقتدار داشت و
در شجاعت با و مثل زنند و در حیات مرزا جانی بیگ سودها را برانداخته قلعه عمرکوٹ را مدتی قابض شده بود
و آخر پدرش بصوبه خود آورده بانگه خواهرش در خانه مرزا جانی بوده و دختر خود بخواهرزاده اش مرزا
ابوالفتح نامزد کرده و بعد فوتش آن نامزد مرزا غازی داده گفت باوجود من مرزا غازی کیست
که ملکش لونه تربیت یافتگان بدست داشته باشند اولاجماعة تاجر اکه از تته بدآنطرف میرفتند تباخت و
چون مرزادران باره نوشت جواب داد که میان ما و شما زین بارگاه که عبارت از جوبارست سرحد
میباشد باید شما بحدود خود فرارسیده باشید و از نیک و بد انیطرف نام مبرید والا نه تا کنار عالیجان حد
خود می نمائیم پس بر آشفته آن نوشته چنان شورش بیا کرد که راه آمد و شد خشکی و تری بکلی مسدود گردید
امرای قدیم دترخان وارغون ازین واقعه شاد شدند که دیرینه واقعه مرزا خود سر بباد خواهد داد و
مرزای بزرگ منش در ظاهر از شان بنوازش استمداد جو و اعانت طلب شده بباطن لونه اختگان
خود را بتوره تازه می نواخت تا از منافقان بخبر باشند و کاری کنند که موجب انهدام خصمان شود برآمدن
مرزا غازی بجنگ ابوالقاسم سلطان چون مرزا استیصال خصم موجب پائیداری ملک
دیده عنقریب از تهته بجمعیت براه نصرپور برآمد در راه بخوف شبخون حریف هر جا خندق زنان
در موضع کاتیار رسیدند خندق زده عسکر ساختند ابوالقاسم سلطان با چند جوان چالاک پیاده پا برون
خندق ایستاده نداند که فلان دعا میرساند و میگوید که مدعای آمدن ایشان چیست ابوالقاسم ازین
قسم زبون نیست که از لشکر کشی شما اندیشه مند باشد و شبخون کوشش نماید بخاطر جمع صفت
جنگ آماده باشند از انیطرف جواب شد که وے خصم سر و جان خود شده است تا بر باد ندهد از
پا نه نشیند الحاصل مرزا از انجا برآمده بر محاذی شاهکره دیره زده مورچال قائم کردند. **گویند**
ابوالقاسم بر برج قلعه برآمده از مستی نخوت جوانی لشکر مارا می گفت والده مرزا جانی ببیدرمید هم و دختران
محمد باقی و جمیع ترخان میان شما قسمت می کنم و جاگیرات ملازمان وی بشان میدهم غافل نمی
دانست که تقدیرش بچه رو زنشاند و خطا در نمک چه نتیجه بخشد **کیفیت مصالحه** شاه قاسم خان والد
ابوالقاسم سلطان از دانش منشی و عاقبت اندیشی بخود گفت این کار از پسرش بد واقع با و نعمت
کاوش موجب رسوائی ابد بیست علی الخصوص با صاحب ملک مقرر کرده با دشاه روی زمین مخالفت

کردن ایشان ادبار نمودی باشد بهتر آنکه راه تدارکش دیده آید عفو تقصیر و سپر و جان بخشش در خدمت مرزا
استرعا نموده بهائیخان نبرد اینکه چون این فتنه فرو نشیند دیگر پیش مرزا شانزاده قوی کم ماند مانع مصالح
می شد فدائیان مرزا اندادلنشان صاحب کرده بدست کاره نام خدمتگار در فلونیازه هرش دادند
چون بیمار شد باجازه معاودت روانه ننته گردیده بمجرد رسیدن بخانه درگذشت بعد رفع آن مانع ابوالقاسم
سلطان بوسیله پدر و برادر مقیم سلطان ملازمت مرزا کرده بعد اندک فرصت رخصت یافت و روزی
چند براین منوال آمد و رفت کرده کیفیت میل کشیدن بچشم ابوالقاسم سلطان گوید ابوالقاسم
سلطان بسی جواد و صاحب خیر بوده اما از دست دوی جماعه درویش ریل که بویشی ایشان تاخت آورده روزی باهم نشسته
گفتند باید مکافات را تیری از ترکش عیب باین پیدا و گزیدی گفت همه اعضایش بسبب کرم و سخا
در جوشن حفظند مگر چشمانش خالی ازان هرکه بتواند آنرا آماج کند قضارا دران نزدیکیها واقعه مذکوره
رو داده بود مرزا نجا صفگان خود گفت که برابوالقاسم اعتماد ندارم و بر جان بخشیش قسم یاد کرده ام باید
از لوزباصره اش عاطل گردد و بخوف ماند براین بنا روزی سیر زوزقچه مشخص کرده از نالکه مقابل دیره
دی بوده گذشته بر کنار آب در سبزه زار باند مجلس افگند و قرار شد که هریکی بی سلاح و نفر حاضر
شود و آنجا نشسته کس بطلب ابوالقاسم سلطان فرستاد و که چپیشر نامه باخود آرد تا درین تفنن زار
بشغل آن پرداخته آید وی بذوق تمام که آن کتابه بنامش تصنیف یافته بود کتاب بسا گرفته باشکوه
مقرری سوار گردید و در نیم راه رقعه محمد علی سلطان کابلی مشعر اطلاعش رسیده چون تقدیر کارش بود آنرا
ندیده در کمر انداخت چون بدرگاه مرزا فرود آمد حجاب گفتند مرزا با چند ندیم آن کنار تفنن نشسته تنها
تشریف برید بفور در نخوت همه مردم در دیوانخانه مانده با یک نفر سوار زوری که در و چند کس مرزا بودند
وقتی که بمیان نالا رسیدند با علی که بقد و قامت و جان و تن بسیار زور قویتر بوده برجسته هر دو دست از
عقبش محکم گرفت پس یکی دستارش وا کرده و دیگری شمشیر و بمد هر شیده مضبوط بسته بمرزا خبر فرستادند
حکم شد تا همانجا سیخها را در آتش تفیده میل در چشمش کشند هر دو حدقه اش مجمر صفت مشک ماندند آنگاه
زنجیر در پا کرده بتاخت دیره اش مردم گماشتند رفقایش که همه دعویدار شجاعت بودند زبونی تمام دیده
بتاخت رسیدند و جعفر علی ارغون که خویشش بوده زخمی چند انداخت و گرفتار شد و مردم دیگر در
چدرهای مردمان مرزا بامان جا کردند و بعد زد و برد دیره لشکر پناه کرده هرچه اموال دی بود

بضبط آورد و متعلقانش را مراحمت نرسانید پس ابو القاسم و جعفر علی را در کشتی انداخته بدست دریا خان ملازم
عرب کوکه روانه تته نمودند و محمد علی سلطان کابلی را فرمود تا بضرب گنداق تو پچیان شانهاش نرم کرده
مکافات نادادن فیل پیشکش نهاده حواله آتش خان کردند مرزا عیسی ترخان باندیشه کار خود فرار کرده
متوجه حضور شد پس مرزا خاطر جمع کرده بتته نشست گویند با باطالب ایلچی حضور اکبر بادشاه در ضمن
ایام مذکوره بطالب مرزا آمده بود و از جمله واقعات دیده هر چند برای برآمدن میرزا بحضور هر روز تاکید
داشت اما بلحاظ این فتور که در ملک مرزای دید متوقف می بود و هم زورش بآن نمی رسید که تکلم کرده بدارد
تا آنکه در دو سال بعد فوت پدر نسق ولایت بمرتبه اتم کرده از داد و دهش رعایا و سپاه مرهون ساخت
و قرار آن داده بود شبها مخفی بشهر گردیده باحوالات مردم من وعن رسیدی و جام نظام الدین صاحب
الکرا بعضی جاگیر ارمرزا را در حدود کشته سر شورش برافراخت مکافات را مرزا بر او لشکر کشیده از بایند
اقبال جام داود از انبای جنس جام نظام الدین شده دشمن را از ملک برون کشید و آن ملک
بتصرف مرزا آمد جام داود شرف ملازمت دریافته دختر خویش بمرزا داده التماس زمینداری آن
حدود نمود و نظر بر حسن خدمتش مقبول افتاد تا ملک مذکور را حصه کرده یک حصه بجام داود و دو حصه را
خالصه کردند این خویشی جامان مخصوص مرزا غازی است زیرا که ارغون و ترخان سابق بران برای آن بسیار
تک و دو کردند و دست نیافتند باجمله در ینوقت خبر رسید که نواب سعید خان با ورود مرزا از حضور معین شده
باستماع آن خبر امرا را جمع نموده گفت اگر زر و خزینه باشد مثل ابو یم یکبار دست بیازیم آنگاه مصالحه هم در دست
است تا سطوت ما زائل نکرده و نخست بر کوه لکی راه در آمد و ساز یم و قلعچه متین بنا نهیم لیکن بدست
آمدن خزینه و شوار پس بهتر آنکه قبل از رسیدن نواب سعید خان که بزور و لشکر از خان خانان
افزونتر مسموع روانه حضور شویم بران قرار خسرو خان بر کس و عرب کوکه و الله قلی دیوان مع سپاه
معتمد در ته گذاشته احمد بیگ سلطان و لطف الله سلطان و خواجه امیر بیگ بخشی و بهائی خان ولد
خسرو خان با نزدیکان همراه داشته در فتح باغ بتهیه روانگی حضور نشست **واقعه مرزا ابو القاسم**
سلطان از حبس گریختن و باز گرفتار شدن ابو القاسم سلطان چون در حویلی عرب کوکه بحراست
دریا خان خدمتگارش مقید ماند رعایتش بحدی مرعی بود که اگر سوای اطعمه و اشربه زنی یا مردی
می طلبید کسی مانعش نمیشد بعد برآمدن مرزا غازی بخواهر ساخت کرده که درمیان خان طعام کمندی

برایش فرستاده و برنا لکشتی تیار داشته و آنطرف ناله دوشتر استاده کرده تا شبی باوجود فقدان بصارت
ازان حویلی بزرگ که جز باد گیر راه برون شدن نداشت بعد خواب جارسان تنها برآمده سر بر خواب بدیوار
زیر باد گیر راستا نهاده از باد گیر بالا برشد و سه طبقه حویلی طی کرده از دریچه تنگی گمند محکم زده بهزار مشقت
که پوست اکثر تنش برکنده شد خود را بزمین رسانیده از دیگر حویلی جعفر علی را بخود گرفته بکشتی عبور نموده بالای
شتران راه زمین قوم شوره که از گوهستان بود سر کرد صباحی جارسان مخبر شده سوار و پیاده هر کران دواندند
مرزا غازی آن واقعه را در فتح باغ شنیده بفکر افتاد که مبادا آن تهمتن لشکری بشبخون آرد دریاخان
بخوف خانه خرابی بهر گذر جویای سراغ آنها شده در قریه ساموئی شنید که صباحی از انجا کشتی پر از چند سفید
پوش گذشته و ازان پس دریافت که چهار کس بر دوشتر که دیروز اینجا میچریدند سوار گشته جاده در جلو راه
کوه گرفتند بران سراغ پویان شده بشان رسید پیاده در جنگل متواری شدند هر دو شتر سواری که
ابوالقاسم سلطان و دیگر جعفر علی شخص نظر دریاخان شده حالی چون پروانه یک سوار بر جعفر علی رسیده
وی زخمی بر پوزی اسپ زده چند گرت مابین ضربتها رفته آخر هر دو پیاده شدند و بعد زدوخورد جعفر علی
کشته گردید ابوالقاسم از شتر فرود آمده چند سنگ نزد خود جمع کرده میزد دریاخان گفت باش تا لشکر برگشته
ام برسد و اگر از جا جنبیدی گردنت میزنم هر چند این را گفت اما کسی همراه نداشته پس بطلب کسان از انجا
بپس آمده در یضمین ابوالقاسم سلطان را در انجا مانده دریاخان یک مقدم وه از نزدیکیها بیک نفر دیگر
یافته باخود رفیق ساخت فاما بسکه بخود در طلب مردم پویان بود جنگ گاه را کم کرده در سراغش عاجز
ایستادان مقدم که مردکار کرده بود گفت آنجا که مردی بقتل رسیده باشد هر آئینه زاغان بر او رسیده باشند
باید دید تا زاغان جای مینمایند یا نه بآن نشان جا را یافته سر جعفر علی بریده برنیزه کرده رو بروی ابوالقاسم
که بر شتر بسته نشانده بودند داشته بشهر آورد و تمام شهر گردانیده محبوس کردند سفوتست که سک جعفر علی
عجب خاکرده دو روز که سر صاحبش در بازار آویخته بود از وجد انگشت و چون مدفونش کردند مردمش مدتی بر قبر
دیدند میرزا غازی خبر یافتن ابوالقاسم سلطان یافته اسپ و خلعت برای عرب کوله و خلعت و اضافه موجب
بجهت دریاخان فرستاده **رسیدن مرزا غازی بیگ بحضور و سرافرازی یافتن آنجا مرزا**
بعد خاطر جمعی از کار ابوالقاسم سلطان از فتح باغ روانه پیشتر گردیده در بلده بهکر بملاقات نواب سعید خان
رسید و موجبات توقف بزبان نیاز ادا نمود خان مذکور بجالش متوجه تمام گردیده بفرزندخود مرزا

سعد الله گفت از ناصیه این جوان آثار اقبال جلوه گر است و ترا با او عقد اخوت بستم باهم برادری صوری و معنوی مهد نمائید تا دلگران نگردد و هر دو باهم اکثر بچوگان بازی و شکار اشتغال میداشتند پس بعد طے مراحل مقرری در هزار و سیزده هجری بدار الخلافت اگره رسیده قدمبوس اعلی حضور شده بمنصب پدر فرق اعزاز برافراخته صوبه بسند بقرار دو سال دیگر بمضی چند ماه قضا را شنقار بادشاه رو داد و اختر دولت جهانگیری بمراج سلطنت بتافت درین ضمن بعض دشمن دولتان مرزا را برین آوردند که از اگره نهان به تته رسیده بر اثر رسیدن مرزا به تته فرمان طلب نور الدین محمد جهانگیر بادشاه رسیده و بعزل لودیخان میر عبد الرزاق معموری منصوب امینی ملک و ضبط دهرات سهوان و لاهری بندر و ضرابخانه شد مرزا غازی بیگ بمجرد طلب بته سعادت لساط بوس اعلیحضرت شد و برغم جماعه حساد دولت دشمنان که در غیبت مرزا درباره اش چیزے چند عرض کرده بودند از سابق سرافراز تر شده گویند در آنولا بادشاه را مهم شهزاده خسرو در پیش بود با مراد درباره وغش گفتگویش میفرمود چون مرزا وارد حضور شد امرا را گفت از غازی مرزا هم باید پرسید تا درین باره چه اندیشد امرا گفتند وے نوجوان ناتجربه کار از امورات سلطانی چه داند بادشاه فرمود آخر والی زاده ولایتست هر آئینه رائیش منحرف از صوب صواب نخواهد بود و کس بطلب مرزا رسیده چون شرف زمین بوس دریافت بادشاه فرمود غازی مرزا درین مهم چه گوئی گفت هر چه رائے عالی تقاضا فرماید بما صواب باشد فرمود آخر بگو ترا چه بخاطر میرسد عرض کرد که قبله دین و دنیا پناه این کهترین غلامانرا از راه نوازش باین خصوصیت مختص میفرماید انچه بخاطر میرسد وقتی عرض کنم که یکپای مبارک در رکاب آرند ظاهر آرائی پادشاه هم بر عزیمت خویش بوده مقصود دیرا دریافته امرا فرمود دیدید آخر والی زاده است هر چه میگوید صلاح دولت همانست عنقریب بان عزیمت تدارک خسرو دلخواه شده - **کیفیت شورش خسرو خان** چون مرزا غازی بیگ بحضوری شد میخواست احمد بیگ سلطان را به تته ماند و خسرو خان چرکس را که از و اطمینان نداشت بخود گیرد خسرو خان مردم را شفیع آورده تا ویرا بمانند احمد بیگ سلطان گفت مردم بومی همه بخسرو خان ساخت دارند بودن من و نشدن او لهذا آن بار و یرا بخود برده چون بحضور رسید و نوازش یافت با مرخصور باز به تته فرستاده بخسرو خان نوشت که ورائے تو جداری و خلل و مالیات نداشته باشد خسرو خان بعد آمدن احمد بیگ سلطان شیخ کاله اولاد قطب عالم شیخ بهاؤ الدین ملتانی که داماد او بود و قاسم چرکس مشورت نموده گفتند یکبار احمد بیگ را بسیر مت کرده

نزد صاحبش باید فرستاد تا دیگری هوس حکومت نکند بران قرار جماعه ارغون را طلبیده گفت فردا مرزا احمد بیگ را بسلام بیگم والده مرزا غازی برسد و در دیوان عام بنشیند و ویرا بحرمت کند صباحی احمد بیگ آمد معامله را دریافته با جمعیتی که همراه آورده بود بحویلی خود فرو رفته از انجا بامداد شاه ابوالقاسم ارغون که از نصر پور رسیده بود براه عمر کوٹ روانه حضور گردیده جماعه ارغون بگفته خسرو خان تعاقبش بسیار کردند مگر بحفظ حافظ حقیقی از شر شان محفوظ بحضور رسیده رفتن مرزا با اول بقندهار در هزار و یکصد هجری موجب حرام نمکی حیدر ملازم شاه بیگخان لشکر خراسان بقندهار رسیده تا یکسال کامل شاه بیگ خان را محاصره کردند از دار الخلافه مرزا قره خان که صاحب صوبگی الصوبه بنا مش مقرر گشته بود مع افواج قاهره متعین گشته مرزا بوے تعین یافت از تائید اقبال قره خان در راه گذشت وکلایانش خواستند متروکات و جمعیت وی بپسروی کرد رهگر بود رسانند مرزا بخشی لشکرے گفت صلاح دولت در آن ست که بمرگ قره خان این مهم معقده بتعویق مانند و جمعیتش به پسر منتقل گردد ما همه ملازم بادشاه بیم اقبال وے سردار ما است چون هنوز جمعیت و خزینه من از جاگیرات و ملک من نرسیده بهتر آنکه من بسپارید تا متوکل علی الله بهم ما موره به پردازم امرا متعینه پادشاهی درین باره تامل میداشتند که مرزا اتفاقا کوچ نواخته برون شد لاچار همه بدنبالش راه سر کردند و تخلف از ان موجب عصیان دانستند از حسن اتفاق و امداد بخت هنوز انها بمنزل چند از قندهار رسیده بودند که لشکر خراسان منهزم پس رفته فتحنامه بنام مرزا مرقوم گردید گویند دران ایام در قندهار وحوالیش غله بمرتبه اتم رسیده بود لهذا مردمان مرزا لبیاری تلف و سواران پیاده شدند مرزا واقعه عسرت خود معروض حضور ساخته حکم شد که وی ببهکر رسیده تدارک کار خود به بیند تا من بعد هر امرے که برایش صدور یابد بآن کار بندد به مطابق امر مرزا آنجا رسیده در تهیه کار بوده که جماعه حاسدان خواه دولتش بعرض بادشاه رسانیدند که مرزا باز بقصد مبوس حضور از ملک نمیرسد بادشاه ازان اظهار فرمان طلب بنامش فرستاده بمجرد رسیدن فرمان چون سابق ازان آماده و منتظر بود روانه بحضور گردیده و در حینی که رایات عالیات از کابل متوجه لاهور بودند شرف زمین بوس دریافته روی عرض گویان سیاه کرد و از مراحم شاهی بزیادتی منصب و جاگیر و صاحب صوبگی قندهار بر اسه سرفراز شد متوجه شدن مرزا غازی بقندهار بصاحب صوبگی چون مرزا از لاهور بصاحب صوبگی قندهار ضمیمه سند و اضافه سوستان و برجی از ملتان سرافرازی یافته در ملتان

رسیده خواست اول پیشتر از خویش کسی را بنیابت آنجا فرستد نخست مرزا محمد امان ترخان را بسرفرازی فیل و علم و دیگر مراحم تجویز کرده اما آواز نامساعدتی بخت گفت پسری نوازنده دارم فرصت فرانیدن نداده بهرچه امر فرمایند کاربند شوم لهذا بموقوفی وی احمد بیگ سلطان سرافراز آن دولت شده اعتمادخان خطاب یافته بقندهار رسید وملک را که بورود عساکر اجنبی ابتر شده بود بهتر از اول و آباد ساخت مرزا از ملتان بهیکر رسیده والیده کلان خود معه صاحبه دخلان ملک طلبیداشته فیصل مهام ملکی کرده علی قدر حال هریک از ملازمان و متعلقان را نواخته بعضی را رخصت و بعضی را برکاب مقرر نموده براه سیوی و کنجاوه بقندهار رفت و آنجا نشسته بهائیخان و لدخسروخان را ولطف الله سلطان را بر افغانان فرستاد و رای مانکچند ولد رای کهوریه را بجهت مفتن مذکور معین کرد تا هر از کدام دو دختر برآورده تا صل ساختند میر عبدالله سلطان را بخطاب میرخانی ممتاز فرموده برسم رسالت نزد شاه عباس والی ایران نامزد نمود که تحایف لایقه رفته راه منازعت مابین مسدود کرده اگاه بفراغت بر صدر ایالت متمکن بکام نشست **گویند** مرزا باوجود جاگیر در ولایت تته وسوستان وبعض ملتان و تمام قندهار بسبب کثرت بذل و نوال همواره به بی خرچی و فلاکت گذرانیدی روزی وکیل خرجش گفت ششماهه است که کاغذ دخل و خرچ معائنه نفرموده اند خرچ از دخل زیاده می شود از راه نوازش ساعتی متوجه شده افراد چند مطالعه دارند کاغذها را گرفته پاره ساخت و گفت والد بزرگوار من هرچه داشت صرف کرده چیزی برای من نمانده بود رزاق مطلق مرا بدر دولت خسروی برات روزی داده بتائید اقبال روزافزونش الحمدلله که بی روزی نیم چنانچه اینهمه عمر گذشت باقی نیز میگذرد مرا باین فکر مبندازید وکلا بار دیگر بعرض رسانیدند که خسروخان در تته همه مالیات را مستقر فرست اگر شخصی آنجا برود و مهمات مالی آنجا رسیده حبز کند بعید از صلاح نیست براین بنا سایده داماد رای کهوریه رابهند وخان خطاب وبخشی کرده به تته فرستادند وی عین کلی خسروخان ظاهر نموده آمده عرضکرد مرزا با اهل مجلس فرمود تا پسرش بهائیخان را میر نخانیده باشند **ماجرای تسلط خسروخان** گویند خسروخان در تته چون استقلال یافت نوآمدهای خود را بر ملک تسلط داده مرزا غازی را مالک ملک نمیدانست منجمله محمد بیگ ولد ریتم بیگ نوآمده اش که حاکم نیرنگوٹ اکثر برادران و ترخان بتعدی پیش آمد کردی و کسی که پیشش آمدی بجای دست و پا

درانه کردی و فتح الله ولد بهائی خان پسر ش مرشد خانرا که مرزا از پدرش بهائی خان معزز تر میداشت
از جاگیر خودش خوانده بازنداده و شیخ عبدالباقی ولد شیخ کاله در مجمع بزرگ هنود رنگریز یرا شاه
کرد تازنی را ازمیان اژدهام برداشت آخر هندوان که هزاران بودند بلوه کرده ویرا در ربودند
بالجمله آنهمه مذکورات علاوه غبن مالیات معروض مرزا شده طبع مرزا بغایت برآشفت تا روزی
در مجلس گفت اگر خدا بخواهد خسرو خان را چوب در دست داده دربان کنیزان کنم و فتح الله ولد
لطف الله بهائی خان را آفتابچی سازم تا بحضور پدر و جد نوکران خود را دست بشویند و محمد بیگ را
جلاجل در کمر انداخته چون شاطران در رکاب کمینه بندگان دوانم از تقدیر خبر نداشت که پیش
ازین تنها خود بکجا رسد بالجمله برآی آوردن خسرو خان مع نواسه و کواسه و خورد و بزرگ چه کس سایه
داماد رای کهوریه هندو خان خطاب بعاصب صوبگی معین نموده مع رانا مانکچند خسرپور او شهباز خان بتة
نامزد کرده کیفیت و اقعاتی که بعد آمدن هندو خان رو داده چون هندو خان مع سران
نامبرده وارد حدود نصرپور شده خواست تا اول معاملات بیرونی را وارسیده درون ملک رایدمقیم
سلطان که مع برادران باشارهٔ خسرو خان همه را در قلعه نصرپور محصور ساخته ابوالقاسم سلطان که بشفاعت
خسرو خان باجازهٔ مرزا آزاد شده بود برادران و یاران خود را بران تحریص کرد که محصوران را
در بند نموده راه رسد بند کنند رانا مانکچند را که تقاضا رسیده بود از قلعه برون آمده میرک محمد سلطان بن
قاسم علی سلطان را همراه داشته بخانه مقیم سلطان رفت که او را تسلی نموده بهندو خان متفق نماید چون
مخالف راه هیچ یگر سخنان زنداز مجلس بن خاسته یکی از ارغون برونش بقتل رسانید میرک مذکور که هم خواهر
وتر دو کند کشته شده باین جزرای سنگه ولد مانکچند نقاره جنگ نواخته از قلعه برآمد و گفت نعش پدر
نسوزم تا انتقام نگیرم پس تردد کلی کرده شیر بیگ داماد شاه قاسم ارغون سه جاعه عمده کشته فیل و
اسباب شان حکمی گرفته بی دعوی ساخته آمده نعش پدر بسوخت آنگاه نقاره نواخته مظفر روانه
حضور مرزا گردیده هرچند هندو خان و تاراندا س شجاعت رای خطاب برادر هندو خان بتربیت
پدرش رسیده استمالت کردند و تکلیف برگردیدن نمودند نپذیرفت مرزا و یرا ایمانه آن جرات از
پدر در رتبه برافزوده اکنون هندو خان مع یاران مذکور به تته رسیده خسرو خان رابی دخل کردند
هرچند خسرو خان زمینداران راهنمائی برغلانید اما از اقبال مرزا سمی و یرا بجائے نرسیده و

چون

چون هند و خان مستقل گردید خسرو خان مع فرزندان در قصبهٔ رکندی رسیده میخواست روانهٔ قندهار شود که در اینضمن خبر فوت مرزا غازی رسیده **فوت مرزا غازی بیگ** از ثقات مذکور که چون مرزا در قندهار بآن پایه والا تصاعد نموده و اقبالش روز بروز می افزود جمعی ناخواه و دولتش از ابنای جنس بران آمدند که آن گلبن اقبال بصرصر فنا از دست دهند پس در حدود واحد و عشرین و الف بدست غلام خانه زاده اش عبد اللطیف نام بقولی خفه و بقولی مسموم گردند در تاریخش شاعری گفته ع از دست غلام کل برون رفته در یغ و نعشش بتته نقل کرده در یک گنبد بجوار پدر دفن کردند و قاری تخلص میکرد و شعر گزیده می گفت طالب آملی اول پیش وی نامور گردیده و ملا مرشد یزدی و سمیش نزد وی مدتها گذراندند **گویند** در قندهار و قاری تخلص شاعری دیگر پیدا شده مبلغی گرانمند سه اسپ و خلعت بوی داده تخلص موقوف کرد ایالت ترخان ختم گردیده مگر مرزا عیسی ترخان در آخر ایام جهانگیری چندی با بالات این زمین سربلندی یافته **منقولست** که مرزا و پدرش هر دو در موسیقی بخصوص مقام لودی شغفی و مهارتی کلی داشتند زبانی میر عبد الولی و ابو سید لطف الله شیرازی نقل کنند که هر که در گنبد این پدر و پسر در مقام مذکور رسد و د بجا جستی کنند و چند روز البته بر آید چون اولادی نماند و هند و خانرا با خسرو خان نمانده و از راه بی اعتدالی قدم بیجا نهاده پس جهانگیر بادشاه ملک تته بسبیل دیگر ممالک محروسه بحکام متعینه حضور فرموده چنانچه بعد ذکر احوال برخی امرای عهد ارغون و ترخان مذکور شود انشاء الله تعالی **امرای عهد ارغون و ترخان** هر چند امرای این هر دو خاندان که در نفس الامر بنا بر کثرت پیوند همدیگر بسبیل اتحاد یکی در شمار باید آورد بسیارند و اما مسطور اوراق علی الایجاز بمجمل حال جمعی ازان که آشهر ندمی پردازد **سلطان محمود خان** بن میر فاضل کوکلتاش بن عادلخواجه اصفهانی محل سکونت اجدادش موضع خواسکان از بلوک حسن بن اعمال اصفهان صاحبقران امیر تیمور کورکان فوجی بتاخت آن ناحیه که کشش بودند فرستاده احمد خواجه پدر عادل خواجه بدست میر حسن مصری والد ذوالنون افتاده در سلک فرزندانش جای داد احمد خواجه بسه واسطه بملک محمود خان میرسد و او در ولایت صفاهان بکثرت جود و سخا نامی بوده و بنوزده واسطه بپسر عدی بن حاتم بن طائی است والده سلطان محمود خان از مردم افغانان کاسی شال مستنک بوده در چهارده سالگی از و تردداتی خوب وقوع یافته لهذا منظور نظر شاه بیگ شد بعد فتح سند کسی از امرا حراست بهکر را متکفل نمی شد وی متوکل کرده آنجارا خوب نگاهداشت و در اکثر معارک با شاه بیگ

شاه حسن نزد دات وانی نموده بعد مرز اشاه حسن چنانچه گذشت باستقبال وارث ملک بهکر گردیده
در حسن وستین وتسعمائة از شاه طهماسب صفوی بخطاب خانی وعلم ونقاره ودمن طوغ وجامه والطاف کثیره
سرفرازی یافته وملا محب علی سندی برای وی از درگاه اکبری تفویض ریاست حدود داوچ وآهن
وبتی از انتقال بلوچان آورده ودر سن ست وستین وتسعمائة ناهرخان حاکم سیتپور را قهر کرده در
تسع وسبعین وتسعمائة حق بردی بیک ایلچی شاه طهماسب بنواز بشتش مکرر رسیده ومیر ابو المکارم از اینجا
مصحوب ایلچی باد ایه ونذور رفته کرت دیگر حق بردی بیک بخطاب خان خانی والنواع تفقدات سیوم بار
رسیده در سال نهصد وهشتاد ویک قلعه ماتیله از مبارک خان بستد ودر همین سال اعتماد خان برای نسبت
صبیه اش جهته اعلی حضور اکبری با خلعت فاخره مع کمر وشمشیر مرصع واسپ بازین ولجام وچهار زنجیر فیل
آمده وی صبیه را با معتمدان در همان سال روان نمود ودر تضمین اسباب وال دولت که ذکر آن طول
دارد مهد شده محب علی خان وبجاهد خان باعانت کسان نمک حرام خودش در قلعه تنگ گرفتند وبانکه
فرمان شاهی بعد رسیدن صبیه اش بانواع مراحم رسیده خوانین مذکور کار بند نشدند قضا را مرض استسقا
لاحق حالش شده روز بروز افزوده از دربند حصار بدن جان پاکش برون آمد کان ذالک فی اثنی
وثمانین وتسعمائة در بهشت آسود تاریخست **امیر شاه قاسم بیک** بیک لار بن ابوک بیک بن
جوجک بیک برادرزاده فرید بیک لار سمرقندی الاصل است که از قبیله بیک لار که در سلک اولاد
امجاد حضرت علی انسلاک دارد جد بیک لار سید علاؤ الدین علی خواجه ولد سید نظام الدین ملک بن سید
بهاؤ الدین عمر وبن سید علی بن سید احمد بن سید عبد الله بن سید جعفر بن سید عبد الله بن سید نظام الدین
اعلی که از ترمذ بسمرقند آمده ملک الشعرا سوزنی در قدومش گفته ۵ سمرقند یثرب شد وملک ترمذ
زمکه یثرب خرامید سید وی بن سید ابو القاسم بن سید زین العابدین بن شمس الدین محمد بن شرف الدین
حسین رئیس اولادی عصره جعفر الحجة بن سلطان العارفین سید السادات فی زمانه سید عبد الله الاعرج
بن سید حسین الاصغر بن الامام الهمام زین العابدین موسی علیه بسبب طوارق حدثان ببلاد ترکستان فتاده
ورا مینوا حی با مردم اتراک اولادش ارتباط یافته لهذا بیک لار را با رغون اختلاط شده در زمان
شاه حسن از سمرقند بقندهار رسیده مشمول نوازشات گردیده پرکنجات جهیجه برسم سیورغال یافته با خواهر
زاده رانا در سه صاحبه کوت منسوب شده ودر شهور نهصد وچهل وهفت پسری آورد

ابو القاسم در نزدیکی در جنگ اول با همایون بادشاه که در نهصد و پنجاه و دو رو دهای در گذشته مدفنش
در موضع لوتر کی ست **ابو القاسم خان زمان** ولد شاه قاسم بیگ لارنکور بعد فوت پدر سال
نزد مادر خود خواهر زاده را نا ورسه در مردم بتی مسکن داشته قضا را مردم جویچه آنموضع را تاختند
دران جنگ زخمی بچهره اش رسید بآن حال نزد مرزا شاه حسن آورند در تربیتش جهد بلیغ فرمود موضع
کاجی انعام کرده اختر اقبالش روز بروز ترقی نمود بعد مرزا شاه حسن نزد مرزا عیسی بعد ازان پس
از واقعه قتل ارغون از مرزا باقی گریخته بجان بابا پیوست و در همراهی وی کارهای که کرد اندک مذکور
و مفصل در بیگ لارنامه است و آخر نزد مرزا باقی آمده پس از وی پیش مرزا جانی بود و در امرای گزیده
السلاک داشت چون خانخانان مرزا جانی بیگ را بحضور برد وی همراه بوده در صحبت اول اکبر بادشاه
از و پرسید که عمرت چه قدر ست میخواست جواب دهد که مرزا جانی مجیب گردیده گفت پنجاه و دو سال
بادشاه پرسید ولادت کجا خود گفت در عمرکوٹ بادشاه فرمود من و سید یک مولد یم چون بادشاه مرزا جانی بیگ
را نواخت امیر خسرو خان و خانزمان با هم گفتند بادشاه ما را نجلقی ننواخت بچه رو بسند رویم درین
مکالمه بودند که هر دو امیر را طلب شاهی آمد چون رفتند بادشاه در درون بوده برون دو اسپ ایستاده
یکی نیله دویم سرنگ خانزمان بخسرو خان گفت چون باشد که اگر این هر دو اسپ بما هر دو بدهند چون
آنحرف مطابقه بود جواب داد بلی ترا علاوه بر اسپ یک زنجیر فیل هم مرحمت میشود گویا سخن هر دو
امیر با قضا موافق بوده هر دو اسپ بهر دو دادند و چون خانزمان بخانه رسید یک زنجیر فیل بر آوی
رسیده و هر دو نامزد سند بخدمت مرزا غازی شدند مرگ مناره که بر اسپ ساخته از آثارش تا اکنون باقی
گویند آن اسپ غریب صفات داشته نوبتی درمیان جنگ و رفیق جانیش بر زمین افتاده یکی مرده
دیگر زخمی مرده را بر شکم اسپ زخمی را بپشت خود بسته سه روز بجنگ گریز براو سوار بوده اسپ
باوجود آن بار دسه روز فاقه که آب و کاه و دانه ندیده و خوردن زخمهای منکر سر گزاز پا نیفتاد و تا
خداوندرا بجا سر سانید و چون آنجا رسید در دم جان داده مرگ اسم بمعنی آهو است و دیگر از آثارش
قلعه شاهگره است بر کنار سانکنره که اکنون جز نام ندارد **میر ابو القاسم سلطان** ولد خانزمان مذکور
که احوال او بقدری در سابق مسطور شد مذکور با وجود فرط شجاعت و سخاوت در شعر گوئی و شعر فهمی بآن
و همچنان عدیلی نداشته بیکلکه تخلص میکرده ولادتش نهصد و شصت و نه چنیسر نامه را او را بی بیگ لارنامه

مذکور شود بنام وی کرده و انکه صاحب منتخب التواریخ و میر طاهر آن کتاب بنامش نوشتند ظاهر در تحقیقات شان سهو رفته چنانچه مسود اوراق نسخه را بعینه دید و مصنفش همان ادراکی بیگ لار یافت و ایشان ممدوح وی **میر قاسم سلطان** ولد خانزمان برادر ابوالقاسم سلطان ایضاً اجل طائفه ارغون و بیگ لاربست **میر فرخ ارغون** از امرای نامی مرزا شاه بیگ و شاه حسن بفرط شجاعت و بزرگی موصوف از آثارش جامع بزرگ فرخ یادگار که بتعمیر ثانیش بعهد شاهجهان وقوع یافته و بنای حال مشهود و قطعه اساس زمان قریب هم ازان قرار صورت ظهور دارد **میر محمد یونس ارغون** در اوائل حال بملازمت همایون بادشاه و محمد زمان میرزا بوده بعد ازان در سلک امرای مرزا شاه حسن انتظام داشت آخرها بسلطان محمود خان پیوسته سرانجام گوشه انزوا اختیار نموده در شهور سنه خمس و ثمانین و تسعمائة درگذشته پیش از وفات بدو روز تاریخ خود یافتن ع رستم از قید این و آن ایل **شاه حسین تکدری** در سلک امرای تکدری مرزا شاه حسن انتظام داشته بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب بی نظیر آفاق و سرآمد علما بوده در فن تاریخ بمهارت کامل مختص زیسته روضة السلاطین از مصنفات اوست **میر علیکه ارغون** از امرای شاه بیگ و شاه حسن بوفور شجاعت و وفط فراست موصوف چنانچه در عین جمعیت همایون پادشاه مرزا شاه حسن ویرا بتقریبی فرستاده از انجا چنانچه مذکور بحضرت آمده گفت بادشاه را بوضعی یافتم که عنقریب کسی برا خروج کند و اینصورت هرگز مرئی و ملحوظ کسی نبوده قضارا عنقریب بدست شیر خان آن بادشاه کوه توان پریشانی یافت **غضنفر بیگ** ارغون مرزا باقی ویرا از تتة اخراج کرده در زمین کهج آواره ماند در زمان مرزا جانی بسفارش خسرو خان آمده تقرب یافته در خنک خانخانان بحوالی سیهوان کارهای مردانه کرده مقتول گردید **مرزا شاه بیگ عادلخان** ترخان بابر خصمی برادران در عهد مرزا باقی بحضور اکبری پیوسته در عهد جهانگیر حاکم قندهار شد و چون از عهده قزلباش برنیامد مرزا غازی بیگ رفته چنانچه مذکور شد منصور و قائم مقامش شده نکته سنج صاحب طبع بوده میر طاهر تاریخ طاهری برای وی تصنیف نموده **ملا بهبو** از خاصه خیل مرزا عیسی ترخان مرزا باقی ویرا یکی از محل داده از و پسری آورد میرم علی نام چون خود در عهد مرزا باقی بجنگ جان بابا بعد تردد ات کلی بکار آمده پسرش که خود را از نژاد ارغون دانستی بامر اکبر علی سلطان مخاطب گشته قاضی خمیکه در اصل مردی پریشان

حال بوده

حال بوده خطاب قاضی از قبیل برعکس نهند نام زنگی کافوری باشد مگر اصلش از قضا نشست بحق
رفاقت مرزا باقی در ایام تفرقه و یاد ری بخت با وجود بی استعدادی در عهد مرزا سمطو جاگیرات بزرگ
مرزا صالح یافته وکیل مطلق و مدار المهام تمام ملک شد اوجش بمرتبه رسیده که صاحب هزاران هزار
اسپ و چشم برآمده انسانیش ازین نقل مستفاد شود گویند روزی جناب سید علی شیرازی و شیخ عبد الوهاب
پورانی مع اکثر وجوه و علما و اکابر بمشیت امر ضروری بپیشش رفتند از روی حقارت گفت بیائید
ای ملایان قاضی لغت الله که دران زمره بحدت طبع اتصاف داشت از دست رفته گفت قاضی صاحب
ملا چه معنی دارد بسکه از علم معقولیت بی بهره بوده رفع آنسوال باینوجه کرده که خطی مدور بانگشت کشیده
پرسید اینچه شکلست همه اهل کمال فیلسوف وقت ازین شکل مالا یعنی بحیرت افتاده گفتند ما باین شکل
غریب پی نمی بریم خود استاده شده بتعلیم فرمائید گفت این شکل نامیست که باین بزرگی سر و
درماندید باز خطی مسلسل کشیده گفت باری این را که سهلتر ست جواب کنید گفتند هیئت و حکمت
و هندسه و مسایل کیمیا و سیمیا و توحید و تسخیر بسیار خواندیم چنین شکل هیچ جا بنظر نا یده خبر بمشکات
خاطر روشن الفروع و وحه حزد کرا بضمیر رسد گفت هی نادان باین دعوی همه دانی درین صورت
کرشاشه کاو قلبه رانیست چه سخت درماندید بزرگان بمعاینه آنگونه صحبت بی اظهار مدعا آزرده
خاطر برخاستند چون دید که بزرگان را لغایت رنجانیدم پدر معذرت زده مدعای که جهت آن تشریف
داشتند بنفاذ رسانید که همچو جوهر را مدار کرده مابقی ایام ازان بزرگان با وجود احتیاج
کسی بدیدن وی نشده خواجه خلیل اصل و رشمار نبوده بحق خدمت که مرزا باقی را چنانچه مذکور شد در
گرداب غرق یاری نجات کرد بمرتبه عالی تصاعد یافته مهردار شد بنفسه مردی خوب بوده رنگس در
مکلی معروف گویند چون این رانک بنا بافت وصیت نموده که تعمیرش در ایام حکومت است مباد
بکسی در اجرت ناحق گرفته باشد مرا در دلش دفن نکنند ازان بیرون در گنبدش در احاطه علیحده
قبرش کردند خسرو خان چرکس منسوب بچرکس خان از اولاد چنگیز خان که در دشت قبچاق حکومت
کرده بخدمت پیش ملا جانی بندری بود مرزا عیسی از و گرفته افتاده چی ساخت و بمعاینه جوهر
ذاتیش عنقریب عملداری پرگنات فرموده در عهد مرزا باقی ترقی نموده در عهد مرزا جانی امیر
والا اعتبار شد صاحب توفیق و خیر مثلش کسی درین زمین برنخواسته آثاری که از

ماند نداحدی از ملوک و امرا بر عشرش موفق نشده صد و شصت جامع و رانک پل و چاه و تالاب در تته و مکلی و توابع شهر بتعمیر فرموده که بر هر کدام مبالغ کلی بصرف رسیده باشد وجه این توفیق انکه روزی بر بام حویلی خود بر آمده ناگاه نظرش بر زنان همسایه که غسل میکرده افتاده خواست آنچشم را کشد علما مانع آمدند پس بکفارات آنهمه خیرات بعمل آورده کسی از درباب مکاشفه در عالم رویا بعد فوتش حال پرسید گفت تمام مثوبات که در دنیا کردم باعث نام و نشان شده بکارم نیامد الا روزی مشغول تحریر بودم مگسی بجوردن سیاهی حرفی نشسته تا بر خاستن مگس باختیار قلم را از تحریر باز داشتم رضای دل آنجا ندار مرا بخشیدند وی از امرای نامدار ترخانیه است وچنانچه مذکور با تالیقی میرزا غازی [illegible] باچند سر دیگر به تته رسیده و بعد مرزا جانی بیگ چون مرزا غازی بحضور شد مدتی باستقلال بر اسه ملک رانده جاعه چرکس نوا سهایش در حکومتش خود سریها کردند لهذا از دول مرزا غازی بیگ افتاده حکم بعزلش رسید و هندو خان منصوب شد چون در آن نزدیکی مرزا غازی در گذشت و ولدی نماند وخود سری این معروض حضور شاهی شده ملک امرای تیموریه بقبض کشیدند و بقولے وی از تته سوئے بندر لاهری شد و از انجا بایران شتافته بشجعش ایمنصرع خسرو دهلوی دیده شده ع خسرو از تو پناه می طلبد ۲ بهائیخان لطف الله نام ولد خسرو خان مذکور و رهمراهی مرزا غازی بیگ بحضور و قندهار بوده در برانداختن افاغنه حدود و قندهار مساعی نیک بعمل آورده پسرش فتح الله در حکومت جد کامرانیها کرده بصوبداری سه کار چاچگان رایت استقلال برافراشت اکنون اولاد شیخ کاله بنا بر قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتانی موسوم بقبیله قریش نوا سهای خسرو خان مذکور در تته بجویلیش که محض زمین مانده سکونت دارند ملا محمد علی دیوان مرزا جانی بیگ داماد مغل کهربود در تته محله بناشش مشهور مرزندانش محمد قاسم نام بخدمت جعفر خان وزیر شاهجهانی منصب منشی گری یافته پسرانش محمد مقیم و محمد عارف اند محمد مقیم بعد پدر منشی سرکار مذکور گردیده و محمد عارف نزد بادشاهزاده محمد کام بخش منشی شده اولاد هر دو بدهلی نقل کردند در تته نوا سهایش که مذکور کردند تا اکنون ملا کداعلی بهائیخان از امرای مرزا جانی دلاور معتبر عمل است با مرزا غازی بیگ مسموم گردیده محله بهائی خان بناشش مشهور محمد امان ترخان از امرای جانی بیگ است ویرا در عرف ملک اما گفتندی چوک ملکان بناشش بتخفیف الف مشهور امیر بیگ از بقیه ارغونت

بخشی لشکر مرزا جانی بود و بادی بحضور رفته بازار امیر بیگ بوی مشهور **میر احمد بیگ** فرنگ نژاد مرزا جانی از خاصان بوده و مرزا غازی و یرا لقب سلطان داده وکیل کل ساخته و چون صوبه قندهار یافت بعد تجویز محمد امان مذکور که عذری آورده و یرا اعتماد خان خطاب داده بنیابت پیشتر فرستاده بود پسرش متعم بیگ و نبیره اش میر شرف در تته از معارف زیستند نزدیان معروف بلقب کهنه بردگاهیر پیشه یادگار میر شرف است و ایضاً از اولاد وی الیه میر حسن و میر حسین در شاهیر نامی تته اند محله بزرگ مسکن گاه شان بوده که اکنون امیر خانیان در آنزمین سکونت دارند و ازان خاندان جز نبذه نا که مذکور کردند کسی باقی **طبقهٔ امرای سلاطین تیموریه** پس از فوت مرزا غازی که در حدود احدی وعشرین والف واقع چون خسرو خان خود سر و هندو خان بدستش کشته آمده گوشه گزید میر عبد الرزاق احوال را عرض حضور کرده امر شد که وی تا آمدن امیری آنجا بوده را ضبط آرد و خسرو خان را بدخل سازد لهذا خسرو خان نظر بر مآل اندیشی بقول که مذکور شد از ملک پاکشیده مرزا رستم بن سلطان حسین مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسماعیل صفوی که در اول حاکم زمین داور مضاف قندهار بوده و چون اوزبکان بر خراسان استیلا یافتند تاب مقاومت نیاورده در اثنای والف بخدمت اکبر بادشاه رسیده حکومت یافته و بعد ایالت باو معوض گردید در منتخب التواریخ مسطور که معز الیه را جهانگیر بادشاه بحکومت و حراست تته سربلندی بخشیده فرمود و بمیر عبد الرزاق معمورے امر شد تا محال معموره تته را از قرار واقع ضبط نموده جمع بسته بجاگیرش تنخواه دهد دو لک روپیه نقد بصیغه انعام و مدد خرچ حواله رفته از بسکه خاطر حضرت ظل الٰهی بآبادی ایضلعه توجه وافی داشت مشافهتاً بموی الیه رسید دود لجوئی و اهالی و رعایا و رفاه برایا که ظاهراً در ایام شکست ریخت عمال ترخانیه از مرکز اعتدال تجاوز داشته تاکید شد و مرکوز خاطر حضور اعلی آن بود که مراسم عدالت و انصاف از و بنحو لایق بعمل آید بعد ورود وی درین زمین قضیه برعکس روی نمود لاجرم بعد چندی معزول و حواله راجه سنکدیو گردید و چنان تقرر یافت که تا بستغاثیان راضی نکند بار نیست بعد دو سال از راه شفقت او را ازان حجاب برآورده بنوازش خلعت و اول صوبه الباد و ثانیاً ایان پٹنه و بهار سرفراز فرمودند آخرها در عهد شاهجهان کناره گزیده در آگره اقامت ورزید تا در گذشت شورے بسته می گفت و فدا تخلص میکرد و برادرش مرزا مظفر حسین هم قابض قندهار بود و باستیلای اوزبکان در سن ثلث والف بخدمت اکبر بادشاه پیوسته سنبل در

انقطاع یافت از رهم اشعار گزیده مذکور پسر مرزا رستم مرزا مراد از امرای شاهجهانی بوده و التفاتخان خطاب داشت ایضاً بجرات طبع موصوف و اشعار پرجسته دارد الحاصل بعد رستم مرزا مصطفی خان نام امیری بنظامت تته رسیده چون معزول شد مرزا بایزید بخاری در سال پانزدهم از جلوس جهانگیری مطابق هزار و بست و هشت هجری بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بصاحب صوبگی تته معین شده و قبل بران فوجدار بهکر بود بعد ازان نواب شریف الملک المعروف بشریفیان یکچشم بایالت تته رسیده در عهد وی بسال بیست و یکم جلوس جهانگیر مطابق هزار و سی و پنج هجری شاهزاده شاهجهان از پدر کران خاطر شده باراده عراق عجم با معدودی از خواص به تته رسیده ارادهٔ آن داشت که چندی در تته بماند شریف الملک نوبت بجنگ افگنده چند گاه بماین کار توپ و تفنگ گذشت چند کرت از شرقی و جنوب و شمال شهر شاهزاده یورشها کرده شکست خورد نزدیک سیوستان متصل پل مکلی نوبتی جنگ صعب رو داده استخوانهای موتای آن جنگ تا هنوز در آنزمین نمودار گویند یکبار بیگم بادشاه زاده که حامله بود دفرمایش چند عدد انار کرده و شاهزاده بدستخط خاص رقعه دران باب نوشت وی جواب داد که من خود به بیگم میفرستم و در حال فرنگی توپ انداز را گرفت تا توپی درون خیمه محل بیگم افگند و گفت اینجا چنین انارها وجود دارند بعد مه توپ بیگم را که ایام حمل بسر رسیده بودند وضع حمل شده قبل خود شریف الملک دروزین دیده توپی را آتش داده بود خیالش اینکه شاهزاده هدف کند ظاهراً درهما نوقت در طرفة العین بادشاهزاده نقل مکان فرموده بود و توپ خطا افتاده بآن خطا حالی انگشت بچشم خود که بدان نشان بسته بود بطپیش از حدقه برآورده و یکچشم ازان ابتر شده برتقدیر صدق ایمقوله گویا از خود مکافات سوی عمل خود کشیده بالجمله بآن انتظام بجرد جلوس شاهزاده بباسار سید و برخی منصبداران دیگر بفیقش بشامت وی ماخوذ گردیدند مرزا عیسی ترخان از بنی اعمام مرزا غازی نبیره مرزا عیسی بزرگ که در ابتدای ایام ایالت میرزا غازی در شورش رفیق ابوالقاسم سلطان بود و از مرزا گریخته در مردم سیجه منتظر قابو مانده و ثانی بقدر گرفتاری ابوالقاسم سلطان و میل کشیدنش از ترس جان گریخته روانه حضور شده بود آنجا در سلک ملازمان رانده پس از انکه مصدر خدمات گوناگون گردید در ابتدای سال هزار و سی و هفت هجری آخر سال جهانگیری جهانگیر بمنصب چهار هزار سوار ایالت تته یافته عقریب

بحراست قلعه کرنال نامزد گردید آنجا بود تا عهد شاهجهانی بهان گوشه خزینه داری داشته رانک معروفش در مکلی تماشای تماشیان آفاقست گویند سنگها را خود از انطرف فرستاده بود و در مدت شش ده سال تعمیر یافته و وجهش از آمدنی موضع نورانی است که برای خرچ مقابر اسلافشان انعام بوده گویند در عین تعمیر رانک مرزا درگذشت عمالش بس کردند والا نه مرکوز خاطر مرزا آن بود که روبروی نشیمن بزرگ هر چهار طرف نشیمنهای شایان بجواب همدیگر ترتیب دهند بالجمله بعد او نواب امیر خان میر ابو البقا نام ولد نواب قاسم خان النگمین الهروی بن ملا میر سبزواری چون شاهجهان جلوس کرده نسبت بنقاری که از همراهیان شیخ فیضان مذکور در دل داشت و گستاخی جام لکرا له که باز لشکرش تاخته بود و حسن خدمت رانای دهاراجه نگامره قوم وحمل جت نامبرده را متعین بلده فرموده او در اواخر سال هزار و سی و هفت هجری روانه شده در بلده تته رسیده منصداران ستعینه تهته را اکثر ا خود و معزول و مصادره فرموده بام لکرا له بیاسا رسیده وحمل جت و رانای دهاراجه بحضور شده سرافراز گشتند امیر پور آباد کرده و بست و نباشش موسوم وجه آنکه سابق بران که هنوز بامارت نرسیده بود روزی از آنکه سواره گذشته میان صحرا جماعه شبان خدمت موفوره کرده بودند راضی شده استفسار حالشان نموده معلوم شد که آنزمین خارج جمع و بیرانست و آن مردم آنجا مویشی را میچرانند و اوقات بعسرت میگذرانند مکافات احسانرا در ینوقت که ناظم تته شده و ضابطه آنزمین کردید زمین مذکور بنام آنمردم مقرر کرده گفت تا آباد کردند وده بستند حالا جای عامل نشین پرگنات بتوره و بهرامپور و درک و پلیجارست بالجمله مومی الیه مجمع افتخار امیری عالیمقدار بوده حق تعالی در ریشش برکت داده جماعه امیر خانی و ندیم رسند و هند بوالا ثبت و بکمال علم و فراست موصوف از فراستش نقلهای غریب مشهور منجمله نقلست که روزی در آئینه دیده بعکس خود سلام علیک گفته واقعه طلبان این را بخط نسبت داده عرض بادشاه کردند چون بران آگهی یافت بعرض رسانید که سلام من بعکس خود منوجب آن بود که مولی چند سفید در محاسن دیدم بمژده اینکه در ظل تربیت اعلیحضور پیر غلام شدم تعظیم محاسن کردم این عرض وی پسند حضور شده و بدین رای صائب از ته ریش مشتی بوالفضول که با دعاش بروت رانات میداوند پاک گذشته از آثارش مسجدی بعد خراب کردن معبد هنود واقعه محله بهائی خان مابین چوک عبد الغنی و ملک امان یادگار و ایضاً رانک مقابر بر مکلی است بزرگی در اکثر اولادش مختلف شده منجمله ضیاء الدین خان فوجدار سوستان

شمس الدین خان و ملتفت خان است و از جمله ابنایش میر ابو المکارم شهود تخلص که مذکور گردد محقق و ولی وقت برآمده و میر عبد الرزاق جامع علوم عقلی و نقلی عجوبه روزگار زیسته تمثیل گویند او در بعض مخارج الکن بوده و بتدبیر صایبه آن را کان لم یکن کرده چنانچه حرفهای که در ادای مخارج آنها عجز داشت مطلق از تکلم موقوف نموده و در هر زبان بدان مطابق حرف زدی اگر احیانا لغتی بند شدی علی الفور بلغتی دیگر تکلم نمودی قوت درک و حافظ لغت و جامعیت علوم بر این قیاس تو انکرد تمثیل و اصل بن عطا فصاحت عظیم داشته اما السع بود السع کسی است که حرفزا نتوان گفتن لهذا تکلف آن نمودی که در سخن گفتن مطلقا حرفزا نیاوردی از و پرسیدند که در عربی چگونه گویند که نیزه بیندازد بر اسپ سوار شود یعنی خواهد گفتن اطرح رمحک و ارکب فرسک بی اندیشه گفت القی فنانک و اعد جوادک الحاصل بعد امیر خان نواب مظفر خان جهانگیری الموسوم بمیر عبد الرزاق معموری که بقرار مسطور از بعد او دیخان این موضعات مسترده ترخانیه بوده و بعد خسرو خان ضابطه ملک تته بامانت بود و نظامت باصالت یافته از آثار وی جامع واقع کودری بازار تته است که در ایام امینی بنا نهاده بعده سید ابراهیم ولد میر بایزید بخاری مذکور حکومت یافت آگاه نواب مغلخان در سال هزار و پنجاه و هفت مطابق بیست و یکم جلوس شاهجهانی بایالت تته رسیده شش سال بکامرانی گذراند و خلال حال حکومتش بسال هزار و پنجاه و نه هجری مطابق بیست و سیم جلوسی ملک تته بزیب اورنگ خلافت معوض شده و سه کاریهکر و سوستان در تیول مرحمت گردید و ازان پیش صوبه ملتان در جاگیر آن دره التاج تنخواه بوده بقرار ضابطه صوبه داران به نایبش توسل یافتند بعده نواب ظفر خان بسال هزار و شصت و سه هجری مطابق سی و هفتم جلوسی ناظم مناظم تته گردید شش سال بماند آخرین حکام عهد صاحبقران ثانی بیست مشکین باغ که اکنون جز اسمی ندارد وسی ساخته بود و در ضمن ایامش در سال بیست و نهم جلوس شاهجهانی مطابق هزار و شصت و پنج هجری سپهر شکوه ولد دارا شکوه بمنصب هفت هزاری و صاحب صوبگی تته رسیده ناظم بلده نایبش گردید و چون نوبت بوجود زیب امورنگ سلطنته عالمگیر بادشاه خلف گرامی صاحب قران ثانی رسیده قباد خان در سال هزار و شصت و نه هجری رسیده قضا را در عهدی قحط و وبای صعب عامه روزگار سکان این دیار شده و شاهزاده محمد دارا شکوه وارد گردیده و بتوجه لشکرش کلفت مجد در و داد مشهور است که دارا شکوه در حین توجه به تته

بخاطر آن بود که کمر قلعه اش بلالی نشستن بوده باشد بجزو دین گفت این حویلی کیست چون شنید که دار الحکومة و قلعه ارک همین است زود بر آشفته برون آمد و امر کرد که آتش دهند امتثالا للامر کهارک بلده را آتش زده اند سوخته کهات دان ابتدا نامی الحال بعد قباد خان **نواب لشکر خان** در سال هزار و هفتاد و یک هجری مطابق سیم جلوس عالمگیری وارد تته شده مطابق چهار سال بماند پس نواب **غضنفر خان** در سال هزار و هفتاد و پنج هجری مطابق سال هفتم جلوس عالمگیری وارد تته شده سه سال بماند و در گذشت پس **نواب سید عزت خان** المولف بعزت پیر که فوجدار بهکر بود در سال هزار و هفتاد و هشت هجری مطابق سال دهم جلوس عالمگیری بعزت ایالت تته معزز گردیده دو سال کامل گذرانید، بعده **نواب ابو النصر خان** خالوی عالمگیر بادشاه که امیر متدین تقوی شعار بوده و در وادی شعر و انشا دستی بر افراشت در سال هزار و هشتاد و دو هجری مطابق سال دوازدهم جلوسی بنظامت تته رسید دو سال بسر برد پس بعزلش **نواب سعادت خان** در سال هزار و هشتاد و دو هجری مطابق چهاردهم جلوسی صوبه داری تته یافته بانقضای دو سال کمابیش نواب سید عزت خان کرت ثانی در سال هزار و هشتاد و چهار هجری مطابق شانزدهم جلوسی بنظامت تته رسیده شش سال ملک اندیده نواب خانزاد خان در سال هزار و نود هجری مطابق بیست و دویم جلوسی ناظم مناظم تته شده قریب پنجسال بسر برد طبع شعر نیکو داشته اشعارش در نسخ بموقوفی وی نواب **سردار خان** در سال هزار و نود و پنج هجری مطابق بیست و هفتم جلوسی بنصب صوبگی رسیده سر سرداری بلند کرد و سه سال کامل ماند قضارا در ایامش دباو غلامرتبه اتم و اشد رسیده و در انهای آنوقت که بمرگ و جلاوطن واقع دیگر بحال اصلی نگرائید بعد عزلش نواب **مرید خان** که در اصل راجه زاده جدید الاسلام بود در سال هزار و نود و نه هجری مطابق سی ام جلوسی بایالت تته رسیده گویند بادی چند هزار راجپوت همراه بوده بپاس آنها و بوی اصل خویش چون بر کهات بلده رسیده دریافت که گذار از بازار قصابان گاوکش تا قلعه ارک لاچار است جانب قاضی حسین قاضی تته پیغام کرده که با من جماعه کثیر از قوم هندو و راجپوت و کاهنها قصابان گاوکش را از گذر بازار برخیزانند مبادا آنجماعه نه پسندد و مضایقه کند از انجا که نسق بادشاه شرع پرور مستغنی از تهدید و اکراه چنین کسان بود قاضی مولی شباشب بقصابان تقیید فرمود

تا مضاعف برمعتاد و کانها را بدو رسته بازار بیارایند ناظم مذکور شنیده بنمود کردن بمقتضای بندگی
خدیو دین پرور ندیده لابد برسم حکام ماضی ازان گذر بگذشت و دو سال و رتبه منصوب ماند
بسکه از لشکرش بمسلمین اذیت میرسید طبق معروضه اعیان نشان شاهی با بمضمون رسیده
که دو نقطه پائینش بالا کرده از حکومت مسلمین موقوف دارند چون موقوف شد بسبب آزاری که
بصارت هوای قلعه تعلق آباد بالطبع سازد اردیده چندی در و نشست و بادشاه برعایت خاطرش
مزاحم نگردیده اندک بتعمیر قلعه و عبارت حال تعلق آباد از دست سرانجام چون دیگر ناظم به تته نشسته
قائم گردید وی طلب حضور شده **نواب زبردست خان** در اواخر عمل نواب مرید خان در سال
هزار و صد و یک هجری مطابق سی و سیوم جلوسی با تته رسیده در همان ایام گذشت پس نواب
ابو نصر خان مذکور کرت ثانی در سال مسطور آمده دو سال و چند ماه بگذرانید بانتقال و عزلش نواب
حفظ الله خان خلف سعد الله خان وزیر شاهجهان بادشاه بسال هزار و صد و سه هجری مطابق سی و پنجم
جلوسی بحکومت تته و سوستان رسیده امیری مخیر و صبا توفیق بوده در عرس پیغمبر هزار کس را شیلان
می کشید اول و آخر خود افتاده در دست گرفته دستهای شست و قتی که بادشاه زاده محمد معز الدین
بگرفتن میان دین محمد سرائی رسیده وی از برای پل بستن بدریای سوستان مامور بود چون باشارش
از شیخ عبد الغنی تهتی کار دلخواه میسر نشد خود بنفس نفیس اهتمام کرد بسبب خوردن حرارت آفتاب
کلفتی بمزاجش رسیده بآن کسل در سوستان بسال اثنی عشر و مائة و الف وفات یافته **میر غلام علی**
آزاد بلگرامی تاریخش این آیه قرآنی درید بیضا فلهم جنات المادی نزلا بما کانوا یعملون - قلعه حاکم
نشین تته که اکنون باقی بنا کرده اوست سبب ناتمامی آنکه این را بامر بادشاهی بنا میکرده سوانح نگار عرض
نموده که مدعای بشهر پناه بود و برای حویلی خود قلعه می سازد لهذا اخراجش مجرا نیافته شد آنچه شد تتمه
عمارت کلی ایام مرزا محمد باقی ترخان بحال مانده باوفور کمال و بلاغت شعر در نهایت لطافت می گفت
سعید خان المشهور بخانه زاد خان سعید خانی چنگیز خانی در سال هزار و صد و سیزده هجری مطابق چهل
و پنجم جلوسی بنظامت تته و سوستان مقرر گردیده خود در سوستان نشست وارشد خان پسر را به تته فرستاده
آنگاه نواب **میر امین الدین خان حسین** ولد سید ابو المکارم مشهور بتخلص بن میر ابو البقا المخاطب
بامیر خان که مذکور شده بسال هزار و صد و چهارده هجری مطابق چهل و ششم جلوسی با یالت تته معزز شده

امیری والا مقدار بود اغلب اوقات بمطالعه کتب وصحبت با علما پرداخته رشحات الفنون مشتمل بر خلص فکر
چهارده علم ومعلومته الافاق از مولفاتش شایع بعد ازوی نواب یوسفخان تری بسال هزار
وصد وپانزده هجری مطابق چهل وهفتم جلوسی بصاحب صوبگی تته رسیده پس از یک سال معزول شد پس
نواب احمد یارخان اصل قوم برلاس که اجدادش ساکن قصبه خوشاب من اعمال لاهور بود و
پدرش الهیار خان حکومت لاهور وملتان وقریب چهل سال فوجداری غزنین داشته چنانچه در محل
ثانی مذکور بالجمله موی الیه بسال هزار وصد وشانزده هم هجری مطابق سال چهل وهشتم جلوسی بنظامت
تته رسیده سه سال حکومت کرد ومنصوب بود که عالمگیر بادشاه در هزار وصد وهیزدهم به بیست وششم
ذی قعده درگذشت وبهادر شاه خلف معظمش در غره محرم هزار وصد ولوزده جلوس نموده پل
عالیجان محاذی دروازه شرقی قلعه ارک از آثار اوست پس نواب سعید خان بهادر بن سعیدخان
مذکور عرف عطر خان بسال هزار وصد ولوزده بفرمان بهادر شاه در تته آمده بعد یک سال وچند ماه
معزول گردید ونواب مهین خان در سال هزار وصد وبیست ویک بنظامت رسید پس نواب
شاکر خان در سال هزار وصد وبیست وسیم ایالت تته یافته در همین سال نواب مهین خان
کرت ثانی رسید چون در نهضم بهادر شاه در اربع وعشرین ومائة والف درگذشته پسرش معزالدین
جهاندار شاه شد نواب خواجه محمد خلیل خان در سال مذکور بنظامت رسید وچون در عرصه نه ماه بهمان سال
بعد برانداختن جهاندار شاه مرحوم بامانت سادات باره صاحب سریر گردید نواب عطر خان ولد
سعید خان مذکور بن سعیدخان مذبور بتته رسیده چون جوان ناتجربه کار بود ومدار کارش محمد یعقوب کشمیری عنقریب
نسقش برهم خورد ومیر لطف علی خان مذکور گردونوبتش بجدال طولانی کشیده از انجا که کار
میر موی الیه رحضور قوتی افتاده بود باوجود کروفر کلی وجلادت موروثی بعد دربند سال کال وجنگ
مورچال دتة امیر موفوره در صف جنگ بعد ظفر ناگهانی مقتول گردیده میر لطفعلیخان میر محمد
شفیع نام از بنابر عنوان آرامگاه قدوه ارباب عرفان میر محمد یوسف مهدی رضوی البکری که مذکور
شود بعد سلب ملک از دست عطر خان مذکور کوس استقلال زده یک سال بدربندبرد واخت وچون کار
خویش درحضور تمام کرده ویرا بصف جنگ مقتول گردانیده حاکم برامده گردید ایام حکومتش از ابتدای
بیست وپنجم بعد هزار وصد هجریست وبعد قتل محمد عطر خان بسال هزار وصد وبیست وشفت هجری

شاعت علیخان خطاب یافته تا سال دیگر حکومت راند و پیش ازان و بعد ازان بخدمات عمده نامی بوده و باعزاز و آبروی کلی زیسته در تته وابروی جلادت وی کسی کم برآمد از حکام کسی بوی بروت را تاب نداد ی لبیار مرد باستعداد بود و سلیقه نظم و نثر غایت برجسته داشته همت تخلص میگرفت سرانجام بسال هزار و صد و چهل و چهار درین کامل درگذشته اوخلف الصدق تاجیش طبع زاد محمد محسن شاعر است که بصحبتش تربیت یافته بود و پسران رشیدش میر غضنفر علی و میر ذوالفقار علی بمحاسن بزرگی اقصی غایة متصف میر غضنفر علی بسال هزار و صد و هشتاد و سه درگذشته میر ذوالفقار علی یادگار آباست حق تعالی در ذریه خانمذکور برکتی داده که از اناث و ذکور از نبایر و نواسه متجاوز زبر پنجاه می باشند ایزد تعالی در خاندان اهلبیت اظهار همچنان بفزاد

نواب اعظم خان ولد صالح خان بن فدائیخان از سادات خانی نبیره برادر کوچک خانجهان بهادر که مشهور بمیر بابا است در سال هزار و صد و بیست و هشت هجری مطابق سال پنجم فرخسیری بعد عزل میر لطف علی خان بنظامت تته معین گردید و چند خواجه محمد خلیل خان آنجا نایبش و اره تته شده آنگاه خود رسید و چهار سال کما بیش بحکومت گذراند قضارا ورودش بر اهل دیار ممثر انواع آزار شده منجمله غلاو واقعه شهادت شیخ حق شناس شریعت اساس گوهر یکتای بحر حقیقت شناسای وقایع رموز طریقت مرشد مرشدان خدا آگاه شاه عنایت الله صوفی است گویند آن خدا آگاه در قریه جهوک المعروف بمیرانپور کنار غازیاه واقعه پرگنه بتوره باجماعه صوفیه خدا پرست بیاد حق مشغول بوده بنا برنا موافقتی سادات بلری که فقرای بلری خاندان شان بمثابه فروع مجدد این سلسله از انها بریده باینها می پیوستند و شماتت زمینداران مثل نور محمد پلیجه و حمل جت که در زمین ایشان فقرا گرد ریشه دوانده بودند ناظم مذکور در حضور عرض کرده حسب الحکم کمک بنام خدا یار خان عباسی و سائر احشام طلبیده باحشری بیرون از شمار ایلغار نموده بعد محاصره چهار ماه کامل و خوردن شبخون فقرا که دران نخست کار بر دونیان بهلاکت نزدیک رسیده بود و آخر بلغزش پای فقیری که اسم ذاتی بلند نمود و دیگران موافقتش کردند و بیگانه از آشنا بدان شناخته شده اکثر خلف تیغ گردیدند چون هنوز کار دونیان برون از تسخیر بود بدر خدعه زده بمصالحه گرفته در نهم صفر هزار و صد و سی کرد آنچه خواست و بته

مراجعه نمبر ۱۲

مراجعت نموده در عوض خرچ لشکر بنا براخذ و جرتاجران افگنده مخدوم رحمت الله طالبعلم که محقق و معتقد علیه وقت بود بدر مالغت زده چون باز نیامد از شهر برون افتاد تا باشد متنبه شود - از انجا که دیده حق شناسی ناظم مکفوف بغرض بود آن جامع علوم ظاهری و باطنی را سلسل و مغلول از شهر باز برون آورده چندی بحبس داشت و موجب گران خاطری اکثر اهل الله و عوام خلق خدا گردید باجمله چون در احدی و ثلثین و مائة و الف بعد افول ستاره خلافت فرخ سیر و رفیع الدرجات بن رفیع الشان و رفیع الدوله شاهجهان خطاب نیر اعظم جهانبانی محمد شاه بادشاه غازی سلطنت فروغ جاوید بخشیده بعد عزل ناظم مذکور نواب مهابتخان خلف محمد منعم خان المخاطب بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر بادشاه در سال هزار و صد و سی و دو هجری مطابق دویم جلوسی منصوب گردید امیر رفیع القدر کم آزار غریب پرور با سلوک آشنا بوده همواره بصحبت اهل فقر و کمال نشستی و با شعرا خوب در خوردی و در دادی شعر پای استادی می پوئید و کاظم تخلص می نهاد حسب مشیت ایزدی در خمس و ثلثین و مائة و الف همیجا در گذشته نعشش براه لاهور بردند پس پسر صغیرش سلطان محمود خان جانشین مانده چون کار پردازان اکثر امالیات راتحت حوزه می بردند بیگم نواب متوفی رضی محمد خان را فرستاده تا کار پسرش را و ارسد نامبرده در سال سی و ششم آمده لیکسال ماند و در دون قلعه ارک جا نیافت تا آنکه در سال دیگر نواب سیف الله خان بنظامت معین شده و عبد السمیع خان برادر شاه عبد الغفور راله کندی قوم سالوزیه نیابتش وارد تته گردیده و سلطان محمود خان معزول شده پس رفت راضی محمد خان چند گاه دیگر هم بتوقع ایالت ماکث مانده زیر بار گردید و بعد آمدن نواب سیف الله خان شکسته بال برون شد گویند نواب معزالیه در اکلیف نوکری میکرد اما بر ارکار خود ندیده مراجعت نمود از رفیقانش مرزا عبد الغفار و آقا محمد کریم و مرزا محمد حسین و آقا محمد صادق که هر یک نامدار بودی همین جا مانده بعد نشو کلی بمدت معهود در گذشتند نواب سیف الله خان اصل سیالدل سرکار نواب ابراهیم خان ولد علی مردانخان ست در ماه ذی حجه سال هزار و صد و سی و هفت در تته رسیده امیری عالیقدر و الا درجه بود نوروتقی تته در ایامش بسیار یافت در همایش عمدهای بزرگ بوند و با بزرگان در خورد بزرگانه کردی مذهب تشیع را خیلی رواج داده

و در اوامر و نواهی مساعی جمیله بکار برده جمله مسکرات را مستور و منهی کرده بود گویند لاقیدی بحضورش رفته گفت نواب معشوقه ما را چرا از ما برمیدید که بدون وے ما بیطاقتیم ارادہ اینک داشت در جواب فرمود معشوقه شما در بدر بهرزه گرد شده بود مستورش کردم بالجمله والی خوش وضع پاکیزه روش شلش کم نشان و مند قضارا در سال هزار و صد و چهل و سه هجری بمرض فتق درگذشته در جلوه گاه امامین میان مکلی مدفنش کردند ع دست وی باد امن آل عبا است ۱۲ تاریخش بر قبر منقوشش پسرش صادقعلیخان یکچند بعد وے بشهر ماند آنگاه نواب ولیردلیخان امیری باشان شایان در اواخر سال چهل و سه بعد هزار و صد هجری بنظامت تته رسیده دو سال بکمال انسانیت و امنیت گذرانده در خلال حال صوبه تته انعام امیرخان شده و بنا بر اجاره افتاده نواب همت دلیرخان ولد ولیردلیخان مذکور برعایت اینکه مبادا دیگری رفته پدرش را بجا سبب شده مقاطعه معین با امیرخان بسته در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری به تته رسیده هرچند از قرار جاگیر تا اجاره تفاوت کلی بهمرسید فاما این طالع یاری چهار سال کم و بیش خوب بسر برده تا آنکه بعد موتوی وے نواب صادقعلیخان ولد نواب سیف الله خان مذکور در سال هزار و صد و چهل و نه هجری مطابق نوزدهم جلوسی باجاره از طرف امیرخان وارد شده سال اول بهزار حیل بسر برده در سال دویم تا دوان کشیده چون در آنولا وکیل نواب جنت ایارخان المعروف بمیان نور محمد کلوره عباسی در حضور کار باصل کرده بود صادقعلیخان بمعائنه تا دوان اجاره ملک استلیم شیخ غلام محمد ولد شیخ معزیز الله وکیل خدایارخان مسطور نموده و ازان قرار ریاست حکام هندیه از تته مرتفع گردیده و دودمان عباسیه مسطور بایالت بهکر و سوستان و تته فروغ جاویدیافته چون دولت این طبقه قرین سوکت ارغون و فزونتر از حکومت سمه و ترخانیان است ذکرشان در طبقه علیحده میکرد د و بنا بر مزید فائده و اوای حقوق نمکی کراز اصل مدعا بیان بزرگان این سلسله مجملاً گذارش میکند طبقه ایالت خاندان کلوره عباسیه معلوم اهل خبرت باد که حسب قرار داد ارباب خبر از گروه لسانبین نسب اینطائفه علیه بحضرت عباس عم رسول منتهی است و میان او و دانه نام که پشتش واسطه ثمرهٔ آن شجره است در حدود کچ و مکران در ذری مشائخ معتقد سلیه طائفه کثیره زیسته اولادش جم غفیر بنام او دانه ملقب بمخلف مانده پس از پنج و بست از میان او دانه مذکور تهل اسم بزرگی برکاهره بلیه فرود آمده از قوم

گوجر

گوجر بضبط آورد پس از وے بہیل نام پسرش بجائے پدر در آمنز سر و سر ورشدہ قلعہ برلس و مقابر
موتی بنامش ہنوز یادگار پسر وے چینہ اسم بموجب نفاق برادران با توابع کثیر وارد موضع
کنہیاتہ میان قوم او دیہہ شدہ مغتر دہرہ پلال سمہ زمیندار تعلقہ دیپال کانگڑہ بجبالہ کشید از و
محمد نام پسری زائیدہ کہ جد صاحبان صکندر کردلائت ست آنگاہ بتائید برفاقت ہفت سانا
کہ ذکرشان در طبقہ گماشتگان سلاطین غزنویہ مذکور شد و ملتان بملازمت صاحب زمین رسیدہ
رئیس جملہ شدہ از ہر کدام دختری گرفتہ و ملقب بجام گردیدہ بر مرصد اقبال تصاعد نمود و بدولت
عالی رسید از دوازدہ زن ہژدہ پسر آوردہ از ہر کدام اولادی موفورہ بہمرسید منجملہ از چولیہ نام
نواسہ رانا چنہ ولد دیہہ مذکور داؤد نام پسری و بود یافتہ داؤد پوترہ انہ اولاد و بندوا زلاشار
نام قوم لاشاری ساکن بہاج طرف روہ کاچہ با بجرا جام چینہ زمانے بچینہ بیلی تعلقہ بہرالوائے
پرگنہ لوہری اقامت کردہ و آخر در کنہیاتہ بر کنار سانکرہ در گذشتہ آنجا مدفون شد میر چاکر بلوچ
و آری دادانی قوم چینہ ولدی عمہ ناش بودند بعدوے زمانی دراز بانقلاب روزگار از اولادش
کسی صاحب اسم و رسم بر نخاستہ مگر بمضی زپشت آدم شاہ ولد میان کچن بن صاحب بن میان خان
بن طاہر بن میان رانہ بن میان شاہ محمد عرف شاہم بن میان ابراہیم بن میان محمد بن جام چینہ
بدو واسطہ یکے شیخ الیاس لنگر اجہ و دیگر شیخ ابوبکر حبتی مسند ارشاد منظہر اتم تحقیق و اہل
معرفت سرمدی میر سید محمد المعروف میران محمد مہدی جونپوری کہ در مجلد ثانی مذکور ست روشن
نمودہ و بعد سیر سرہ در موضع ہٹری تعلقہ چاندوکہ رحل اقامت افگند کبرا بر بہ از موضع ڈبہ مع
توابع کوچیدہ در سلک مریدانش منسلک گردید و چون در الوقت نواب خانخانان نزد میان
آدم شاہ باستمداد دعا آمدہ و التماس نذری کرد حسب درخواست کبرا یہ مذکور زمینداری زمین
چاندوکہ از انتقال قوم چاندیہ بوے گرفتہ داد بالال میکن مشائخ وقت از اولاد شیخ الشیوخ
شیخ بہاؤ الدین ملتانی در تلہا ملاقات محققانہ کردہ بمرور ایام بسبب کثرت مریدان شد و در توسیع
زمین کوشیدند بشماتت زمینداران بدست حاکم ملتان بشہادت رسید سید حسب الوصیت
آقا شاہ محمد کوتوال حاکم ملتان کہ در ایام حبس آن خدا آگاہ مرزوق فیض عامی شدہ بود
نعشش بسکھر آوردہ بالاے کوہ بخاک سپردہ از انجا بمسکن آنشہید رسیدہ ابراہیم داؤد ولدی

گرامی ویرا کہ صغیر بودند و معہ توابع و لوان فطرت آوارہ داشتند جمعکردہ جانشین شد اصل شاہ محمد
از قوم بلوچ کہیڑی ساکن زمین چتر بار نزدیک درہ سیوی است سرانجام حون درگذشت میان الیاس
بن داؤد بن آدم شاہ وارث صدر ولایت گردیدہ در افزونی جمعیت مریدان کوشید و بمضی مدت معہود
درگذشت مدفنش موضع دوبری مابین موضع ہڑی و لاڈکانہ است پس برادرش شاہ علی عرف
شاہل محمد مستکی صدر ولایت شدہ فقیر دلش از سابق ہر افزودند در توسیع کشت و کار افتادند نالہ
لاڈکانہ کندہ آنہا ست او ہر دو رودی نالہ زمین را از قوم سانکی وا برہ کشیدہ و در اولاد و برادران
قسمت کردہ خود در موضع جیتیانی مسکن گزید سران ابرہ مثل جام صدیق و جلالخان بفرامونی حقوق مریدی
یا زمینداران ساختہ بعد فراوان محاربات بدست حاکم بہکر ویرا کشتند مدفنش در موضع مرہندہ مضافات
چاندوکہ در پرگنہ کہہ بست پس میان نصیر محمد ولد میان الیاس مذکور در سال ہزار و شصت و ہشت
جانشین آباشدہ در رشد بر سائر اسلاف بر افزود و بجمعیت محمود روزگار گردیدہ بومیان سر
گاوش آمدہ مغلان بہکر را بردا شتند لاچار سوی ریگستان شد بعد اندک ایام بنا بر فقدان اسباب
کشت و کار کہ لازمہ قوت بشر بست مراجعت نمودہ در حدود پہنواران اقامت نمودہ سیر پہنوار
سر گروہ پہنواران بحاکم بہکر در غورہ لشکر گران کہ در انجملہ مرزا خان پسر حاکم سیوی بود آوردہ
بعد اندک زد و خورد مرزا خان بمصالحہ طلبیدہ سراوغم خود محبت خان بحضور عالمگیر فرستاد مدتی
ویرا آنجا بحبس گزشتہ و اینجا بفقیران وا ماندہ بکرات محاربات رفتہ تا آنکہ بعد زمانی طویل خود بخود
از حبس نجات یافتہ باوطان رسیدہ دیگر در دولت و رشدش خدا تعالی ترقی کلی بخشیدہ تفرقہ
عاید حالش نشد در زمین پہنواران آنجا کہ یکطرفش ملصق رودہ و یکطرفش آب بردشہری مسمی
بکہاری بستہ اقامت نمود در موضع ہڑی بفوجہ فقیر و کاچہ بعنایت شاہ فقیر دادہ فقرا کہ سابق
حصہ و مجزو لیست داشتند اکنون اہلی و کوچ آوردہ مہد مقدمات توسیع ملک و زمین شدند و
با حاکم بہکر میر یعقوب خان نام باری جنگ کردہ ظفر یافتند و ہمچنین بکرات کاوش حکام رو دادی
فاما بپیشرفت اینہا بودہ پرگنہ لاکہاوٹ از دست مغلان سوستان باجارہ در تصرف آوردند
و کمن مورہ بسعی فرید بہاکٹ بتصرف آمد و پرگنہ سہتی داخل تصرف شان شد فیروز ویرا در آنمرز
شہری اساس نمود نوشہرہ نام پس ڈیرہ جات سرایان و ریبار زمین منصوب گشتہ سرانجام

برسم ایام بعد کامرانی سی و پنج یا شش سال متوجه جهان جاودانی گردیده برتل سرخ موضع کهاری مدفون شد
گویند در زمان قدیم دو برادر صالح در آنمزرعه بکسب کدبوری اوقات حیات گذراندی یکی مجرد و دیگر
صاحب عیال و اطفال بود دلوبتی در مزروعات شان برکتی موفوره معاینه رفته چون غله بر میداشتند
برادر مجرد نظر بر اینکه برادرش صاحب خرچ کثیره است از انبار خود غله با نبار برادر ریختی و متاهل
برعایت آنکه برادرش هنوز از دنیا متمتع ندیده غله خود داخل انبارش نمودی هرد و از حال دیگر آگاهی
نداشتند هر قدر غله رامی بردند طفیل خلوص نیت همچنان باقی می بود تا آنکه از نقل غله عاجز آمدند
و تتمه را همچنان بجا ماندند بقدرت الهی تلی سرخ از دستکون شده تا هنوز باقیست باجمله بعد
میان نصیر محمد پسرش میان دین محمد وارث صدر ولایت گردیده چون اسباب جاهش بمزیدی کشید
برسم معهود زمینداران و حکام کاوشش برخاستند میر پهنوار که شهرش فتحپور بضبط سرایان افتاده
در حضور استغاثه برد و حکمی بنام مرزا خان پنی فرستاده تا بگرات کردفرکرده پیش نبرد پس مکافات را
امیر شیخ جهان از حضور آمده بدلالت میر پهنوار بر فقیران ایلغار آورد فیروز ویرا از ڈیره قلی
استقبالش کرده در موضع کهرلیه بشبخون پریشانی کلی داده و عنقریب لشکر کهاری آمده یارسابقان
گردیده مجدد اریخت امیر مذکور لقمه اثر در حسام فقیران شد و الهیار خان حاکم بهکر فرار گزیده کرت
ثانی بمعیت تنبر خان برو هی ناگهان بر سرایان ریخت و کاری ساخت پس از جنبش سرایان بامیر شاه
مصالحه کرده پس رفت بعد اندک ایام پهنواران باز متحرک شدند براثران فوج سرای مرکبور
از کهرام و بسی زمین بتصرف کشید آخرکار پهنواران خبر آمده ملازمت نمودند آگاه باقعانان پنی
حاکم سیوی و شکارپور گادش باقی مانده یکچند زد و خورد بمابین رفت تا آنکه شاهزاده محمد عزالدین براثر
خبر قتل شیخ جهان و شکست آلهیار خان از لاهور متوجه سند شد میان دین محمد باستماع آن خبر
میر محمد برادر کهین را باقاسم کهل بهکر فرستاده تا ملازمت شاهزاده کرده از خود راضی نمود
چون شاهزاده مراجعت فرمود میخواست تفرقه عائد روزگار سرایان بوده مقصوده برادر بزرگ بیاشاه
را بنابر جهالت هنوزی آمد که شاه زاده بی معاینه سطوت شان ماوای پس رفته باید یکی دست
و پا زد نمود و ناگهان بی اطلاع صاحب با فوجی قوی شوارشده ماتیله را باقری تاخت و برسکنه
او چه کشت و خون آورد چون قضا کار خود کرد شاهزاده باستماع آن خبر چون بحری که بجوش آید

بطیش تمام عنان عزیمت برتافته میان دین محمد قضای رسیده را دیده گوشه گزید و افواج شاهی
کوستان نشسته کهاری و موضعاتش را پاک تاخت بعد شش ماه اقامت در سوستان آخر میان دین محمد
بمصالحه ملازمت کرده چون وی آمد فوجی قوی جهت آوردن و اماندهانش نامزدی یافته سرود کاج
بزرمین کهور میان یار محمد بجنگ فوج شاهی کوس مقابلت نواخته جنگ رستمانه فیمابین رود او وطرفین
برهای خون روان گردید از انطرف راجه جگنگ بهتی و سور جمل اوهپوری و از ینطرف تاجه فقیر وجاده فقیر
و نجتاور فقیر او تهوال هریک باشکر انبوه بکار آمدند و شکست بر سفلیه افتاده من بعد شاهزاده میان
دین محمد را باخود برده مراجعت نمود و در ملتان از حیاتش بگذرانید میان یار محمد بقلات شده نخست
بر وهیان بجدال برآمدند و بعد جنگ شدید محرا نجان بیخبر از انطرف بکار آمده بود بیر غمال دو فرزند
اعنی میان نور محمد و محمد خان صلح کرده در پیش خود جاداوندکان ذلک فی احدی عشر و مائة و الف
هجری پس دو سال میان یار محمد متفرقه در قلات بسر برده و سران سرای اکثر گوشه گرفتند و اکثر ولایت
شانرا افاغنه نجتاور خانی ولد مرزا خان بتصرف کشیدند بعد مضی آن دو سال و سیزدهم بعد هزار
و صد هجری میان یار محمد ولد میان نصیر محمد بآمدن راجه فقیر و جمعیت سرایان از مریدان دست ببعیت
گرفته التماس خان بروهی را بکمک برداشته متوجه زمین موروثی شد اول از زیدی گذشته
بعد طی مراحل بر کنار کولاب منجبر بر مکان سانوه و نیک تعلقه موضع هنری رسیده هر کرا کوچی همراه
بود مانده از انجا گذشته نخست سامتانی را از قیصر پهنوار استده بموضع کاهه عسکر نمود پس میر محمد
برادر را مه سران سرای پیشتر فرستاده تا مارکپور و گاهی بشید بتصرف کشید و قلعه فتحپور را استخلص
نمود بعد این فتح میان یار محمد خود هم ملحق سرایان شده املیانا من بروهی بمعاونه مداد اقبال گفت شمارا
خدایا و رس است حاجت من نیست و پس رفت سرایان متفرق از هر طرف جمع شدند و کچیره را کشوده
در سکارپور که دار الحکومة بهنواران بود تا ان الحال موسوم به اسم خدا باد کرده اقامت گزیده افواج
باطراف روانه نموده کهاری دکه یار ید ست لشکر مستخلص شد و لاوگانه از دست ملک الانجش برادر نجتاور خان
بتصرف آمد نجتاور خان بوقوع عجز بخدمت شاهزاده محمد معز الدین در ملتان عرضداشت نموده که برادر
دین محمد باز چنین شورش کرده وقت خبر گیریست هر چند وی شاهزاده را بکام خود خواند ولی
بمقتضای من حضر بیرالاخیه وقع فیه کارش بعکس افتاده فضارا چون شاهزاده راست رو براه ملکش

آورد

آورد بخوف پامال ملک عرضه نمود که ازین راه نباید آمد شاهزاده این اختلاف معروضجات دیرا خالی
از خلل ندید عنان عزیمت برابجهت تافت و آن اجل گرفته در صدد مخالفت شد و بعد کروفر کلی بقتل رسید
درین ضمن وکلای اینطرف نفش فندویت و بندگی خود خاطر خواه انداختند بعد کشتن بختاور خان شاهزاده
بهیکر آمده چندی اقامت فرموده دره سیوی از انتقال بختاور خان بغازی خان دودای حواله رفت
از لونیق خاطر خواه نشده بملک اله بخش برادر بختاور خان منتقل گردید پس با سلامخان وقائم خان نهان
رسیده هیکدام عهده بران گردیده حواله وکلای میان یار محمد رفته تا بموکل بسپارند و امر شد که برای
آن سرفرازی میان یار محمد قبض استلام حضور دریابد مطابق طلب میان یار محمد بدربله رسیده بود
که خواجه حسین خان سه مراحم کثیره بموضعش رسیده حرمت دره حواله کرد ازان ابتدا السلاک رهبندگان
شاهی شد و خطاب خدایار خانی زینت عنوان کامرانی گردیده شاهزاده خانپور را بمیر امین الدینخان
و نگارپور سبز خان و مبارکخان و هوتخان داود پوترها و سوستان بغلام محمد سکهانی داده ازبکر
بهلتان شتافت بعد چندی بهم شاه محمد پسر غازی خان بدیره رسیده و بعد محاربات کلی کارش کهنه لنگ
افتاد میر شهداد تالپر بلوچ ازینطرف رفته بحسن تدبیر کار شاه محمد بانجام رسانیده اینخدمت علاوه بندگی
سابقه شده باضافه منصب و تخصیص عطایای مجدده بنواخت میر شهداد ازین پت باران درجاگیر
عنایت شده بعد ازین وقائع صاحبزادهای که در قلات بودند بخیریت وارد خدا باد شدند بر دره
سیوی اول صاحبزاده میر محمد آنگاه محمد داود خان مقرر مانده یکبار رحیم خان پرانک و دولتخان چنی
غلو کردند و سزا یافتند پس از زمانی داود پوترها بمحاربات کلی کسر حال دیده ملازمت دوام گزیدند
اینهمه مقدمات در نه سال گذشته نه سال دیگر صرف عشرت و آسایش ماند و سوای جنگ جهوک
حرکتی رونداده بحق الخدمت کومک بچند قریه از شماوانی و چاچکان مثل قریه لکری و ڈنداو حجام
و دورنک و رجب و پسر و باچانه و تهوروده سایدنه و بعض زمین دبه کرو بعض ارض جهول درجاگیرش
آمد و بعد رفتن نواب شاکرخان پرگنه دوپاه باجاره در دست آمد آخرها بعد کامرانی هژده سال
روز دوشنبه یازده شنبه پانزدهم ذیقعده سال هزار و صد و سی و یک روان شارع عام آرجهان شد
بعد او میان نور محمد الملقب بخدایار خان ملک پدر بضبط عشیره صاحبزاده داد خان سه سال
بضایقه و مجادله پا افشرده آخر بعقد اخوت درآمد و از قرار سال چهارم ریاست مطابق هزار و صد

وبیخ گردہ داؤد پوترہ بمنازعت برخاستند و با ملاجنید ابرہ کہ در پرگنہ جتوی تعلقہ بہکر عامل بعض مواضعات زرخریدہ بودکار دیدند وچون زمین شکارپور و خانپور معہ مواضعات جاگیر سید عبدالواسع خان واینہا در مداخلت کردہ جواب خان معزالیہ میدادند تہایہ خدمتگار را بحضور فرستادہ سپرد جاگیر نام خود وطلبیدہ متوجہ تادیب شان گردید و بعد محاربات در قلعہ شکارپور شانرا محاصرہ کردہ با طاعت رسانید و الحاصل ملک چہار بخش کردہ دو حصہ بصاحب جاگیر و یک حصہ بداؤد پوترہ وحصہ خود قرار دادہ بہ غمال گرفتہ مراجعت نمود و قوم مذکور بکرات شکست عہد کردہ از ملک زمین آوارہ شدند و رفتہ رفتہ در ہزار و سی صد و نہ ہجری خدایار خان در شکارپور نشستہ لشکر باستیصال داؤد پوتر ہا روانہ نمود لشکر در قلعہ دیلی شانرا قہر کردہ آخر بمنت سادات امانی شدہ خیال فساد پاک از دل ہشتہ اند الحال زمین ہہاران کہ دران فترت بدست داؤد پوترہا آمدہ بود کلی مستردمالکان شدہ آنقوم آوارہ بارض دور دراز افتادہ و بر گنجات ملتان مثل پہلی ملک امام الدین جویہ و فرید خان لکھویرہ و نایں و بہاولپور ملک ہانس سمہ و زمین نزدیک قشور افغانان وٹن بابا فرید صیر رفتہ مقام گزیدند سرانجام بعد دو سال از کردہ نادم التجا بعفو کری آوردہ بعلوفہای شایان در زمین تعلقہ بہکر کہ نوبت سرایان آمدہ بود بدیرہ وجاگیر جا یافتند و ہمچنین شیخ حمید و شیخ عثمان رونکہ زمینداران مشہور لواحی ملتان بعنوان ملازمان مع کوچ آمدہ ملازمت کردند در سال ہزار و صد و چہل و دو مراد کلیری عرف کنجہ متعینہ سیوی شدہ و قیصر لکسی زمیندار کنجاوہ و میر دکوری قوم رند سردار محال شوران و اولاد کہرام لاشاری رئیس محال سنی و میر دلبدی صاحب محال عجبی و ہمیان ایری و ہمپا ماچہے زمینداران محال بھاک ناری و کالاخان وغیرہ قوم بازوئی مالک وہاور و زمینداران بلوچ کہستان و بہار خان امرانی محالدار کنگانی کہ ہر یک سردار ہزاران لشکر بودند ناچیز ساختہ بانقیاد کشید باعبداللہ خانصاحب قلات بروہی کہ خود را شہباز کوہستان خواندی نوبت کین نواخت تا آنکہ در سال چہل و سہ بعد ہزار و صد ہجری خود سوار شدہ قلعہ کرتہ را از مبارکخان بجنگ و محاصرہ بستد و لشکر پیش دویدہ اسماعیل خان بروہی را شکست و کاکر بروہی را کشتہ مظفر گشت بعد ازین واقعہ میر عبداللہ خان بدان نسبت دو صبیہ بصاحبزادہا مصالحہ کردہ قضارا در سال ہزار و صد و چہل و چہار فوجی از بروہیان عہد شکنی کردہ در زمین کاچہ برابر فرلدا دتاخت آوردند بآن انتقام خود متوجہ شدہ بلادکانہ

اقامت نموده سران نامدار را بجنگ میر عبد الله خان فرستاد در مکان چندیری که میر عبد الله خان سبقت کرده آمده بود التقای فریقین دست داده بعد جنگ رستمانه بکار آمد و دیگر گرد و غبار بر وهیان بکلی شکسته گردید در سال چهل و پنجم صاحبزاده محمد مراد یابخان مع سران عمده بکهیار و سنکار رفته دختر مراد علی عمزاده میر عبد الله خان با نه دواج کشید و در سال چهل و ششم صاحبزاده خداداد خان بجونیشی جماعه مذکور شاد کام شده بعد ازین موجبات آمدن نادر شاه بادشاه رو داد و کلا بآنسمت آمد و رفت کرد و در سال هزار و صد و چهل و نه هجری ملک بهکیر بدست آمد و سوستان از ان پیش در دست آمده بود در سال پنجاه تهته چنانچه مذکور شد هم بدست آمده شیخ غلام محمد بنیابت سوزنگریده در آنسان نادر شاه قندهار را کشوده رفتن هندوستان نوشت لهذا بانبرضبط حدود و بلاد کانه رفته صاحبزاده محمد مراد یابخانرا ببلده تهته روانه فرمود وی او آخر ذیقعده سال هزار و صد و پنجاه و یک به تهته رسیده رانای اجمال صاحب دهارا جه و جام لکرا له با و در جدال زدند و اراذل شهر بدریای شیرین آورده بدبتری خشکی جنگها متعدده روزد و خورد کثیره روداده جهازات بکهاڑ رسیده تا نصفالنهار هر دو کنار تاختند و آخر برگشته بعد ازانکه انطرف الواب برکنار چیده شد و سرداران شکست خورده پس رفتند و فوج سرایان تعاقب کرده هر دو را قهرا قهرا به بندگی کشید پس تفرقه نادریه روداده در ابتدای شوال سنه پنجاه و دو محمد مراد یابخان از تهته رفته ببدر رسید خدایار خان بعمرکوٹ شده کوچ و بن را به تلهار روانه کرد و شبی که فردایش اراده بر آمدن خود هم داشت صبح ناگاه چون بلای ناگهانی خود بادشاه برون عمرکوٹ رسیده از انجا که کار از دست رفته بود لاچار خدایار خان بعنوان عاصیان دست بسته حاضر گردید بادشاه ویرا بخود برداشته در لاڑکانه شد و یک کرور روپیه گرفته ملک را باز بدستور سیوی که با فاغنه و سنکار بود برداود پوتره حواله رفت بسر افرازی خطاب شاهقلی خانی داده صاحبزاده محمد مراد یابخان و غلام شاهخان بیرغمال گرفته یازدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و سه ازلاڑکانه مراجعت فرمود در اواخر ذی قعده روز که بادشاه بر عمرکوٹ رسیده فوج مغلیه در تمام سندوا رد شده بود ند منجمله صالح خان بیات و شاهویردیخان کرت شیخ شکر الله و مستی خان جویه را از موضع الهیم سه گروهی تته گرفته داخل شهر شدند و حسب الامر شاهی با خود بردند آنگاه اعیان بلده حسب فرمان معه آقا محمد کریم صفاهانی

بقدمبوس گیهان خدیو رسیده فائض معمولات شده برگشتند پس آقا محمد کریم وکیل رعایا شد و سلطان سامیه از جانب شاهقلیخان بنظامت تته رسیده در سال پنجاه و چهارم قوم شوره را که در فترت نادریه خود را کم کرده بودند قریب زمین کند که جای قلبی ست و موضع عنانی و کز و اریسر و کهیر تعلقه چاکر ناله بسر کردگی هوند ولد شوره کرو مزمیکر و ندر رفته استیصال نمود و پس ازان قریب ارباب تماچی و طوغاچی و تهار و سیله وگاهه و آسو سومره اربابان پرگنه و نکه تعلقه چاچگان کرتن بادای مالیات نمیدادند رفته نابود ساخت در سال هزار و صد و پنجاه و پنج مظفر علیخان بیات بلیکر بیگی برای آوردن جهازات شاهی که در صورت بندر تیار می شدند از کراچی بندر رسیده نواب شاه قلیخان بملاقاتش در تته شد و دو نیم ماه در تته مراجعت فرمود در سال پنجاه و ششم طهماسب قلیخان سردار جلائر بتادیب داود پوتره متوجه شده شاهقلیخان بمصلحت وقت گوشه گزیده لهذا امجد دلتفرقه عائد حال سند شد چون سلطان سامیه ناظم بلده و شیخ شکرالله بطلب شاهقلیخان تته را خالی مانده بودند و مظفر علیخان بدین سردار شتافته بود چند روز حراست تته رضا بیگ وکیل شاهی برفاقت فاضل بیگ تمته عهد هندیه دارا دار راجه دار باب ساجن رانیه کرده پس از انکه شاهقلیخان در پوره بدین سردار رسید و عطرخان پسر سم را بر غمال داده مراجعت نمود سلطان سامیه و شیخ شکرالله باز به تته آمدند در سال پنجاه و هفتم جام هوتی مرزبان لکرا له راشیخ شکرالله نابود نموده جام مهر بجایش نصب کرد انگاه در سال پنجاه و هشتم خود شاهقلیخان متوجه تسخیر قلعه کانجی شده قهرا قهرا بکشود و در پنجاه و نه تادیب کفره کچهی که بعد فتح قلعه کانجی در مواضعات بدین وغیره آمده قدم جرات زده بودند بدست بهارشاه فقیر وغیره لشکر بعمل آمد اکنون سلطان فقیر به نیکنامی درگذشته در مکلی بجای معروف آسوده و پسرش مسو فقیر قائم مقامش شد در سال هزار و صد و شصت شنفار نام شاه رو داده درین سال باغوای رانای دهار راجه چند صد نفر جیکی کوهی بتاخت سواد بلده تته رسیدند مسو فقیر و شیخ شکرالله مع بولاخان جاکهره باستقبال شتافته برابر مزار پیر شیخ عالیمقام کردند چون بر قبور موتی عبور لشکر شد در ازای آن سوی ادب روز سیم وقت مقابله هزاران از صدان شکست فاحش خوردند بر اثر آن بدایت رانا صاحبزاده محمد خداداد خان مع لشکر گران به تته رسیده مسو بان قصور از نظامت مهجور گردیده بلادل فقیر تابع منصوب مانده متوجه قلعه رانا گردیده رانا خود در پای شده قلعه را باهتمام چند غلام بگذاشت آنمعدود باجنود نامحدود بجنگ مبادرت کردند سرانجام چون قلعه

قلب بود بدستاویز خط مزور کشوده شد پس بعد ضبط قلعه صاحبزاده مراجعت فرموده بعد چندی شیخ شکر الله انار ابدت بجا رجوعیه بحیله حرف مصالحه از اراد فرود آورده بگشت در سال شصت و یک احمد شاه بادشاه درانی با صاحب سریر هندوستان تشخیص حدنا دریه کرده والی سند اعنی میان نور محمد را بخطاب شاه نواز خانی بنواخت در سال شصت و دویم صاحبزاده غلام شاهنخان و مظفر خان از ایران مراجعت کردند در سال شصت و سه گل محمد خزانه دار نایب نظامت تته شده در همین سال خبر ورود مراد یابخان بمسقط و فوت شیخ غلام محمد که همراهش بود رسیده شیخ شکر الله مامور روانگی ارماوجهة آوردن صاحبزاده گردید در سال شصت و چهارم جهازات روانه بندر مسقط و جهازیات شیخ شکر الله بحر ممات در رسیده بعد از آنکه صاحبزاده محمد مراد یابخان بدیدار پدر مستفید گردید دفتر و دیوان همه اش داده بخدا باد نشانده خود شاهنواز خان آمده بشهر نو آباد موسوم محمد آباد اقامت گزید صاحبزاده محمد خداداد خان که بعد طول سفر برادر حامل دستار ولیعهدی شده بود بآمدن برادر و سلب ولیعهدی بیدماغ شده سوی هندوستان رفت و چون محمد مراد یابخان بکار ملکداری خوب بر نیامد دفتر و دیوان از دست رد شده در سال شصت و شش در ابتدا اندک خللی بامتاع آمد آمد سردار جهانخان واقع و عنقریب مرفوع گردید در اختتام سال باز خبر ورود خود بادشاه از نیکو بعزمت هند کرم شد و در چهارم محرم سال هزار و شصت و هفت بتحقق خبر توجه بادشاه از محمد آباد سوی تلها حرکت شده از اثنای راه کدول وکیل برای گذارش حرف اطاعت و عطف عنان لشکر شاهی سمت اردوی خدیو گیهان روانه گردید بر پل سکهر وارد اردو شد سه روز بنا بر طیش مزاج شاهی بار نیافته تا انکه زمین نو شهره مضرب خیام خدیو گیهان گردید و نقش کلام بر لوح معروضه وکیل مزبور نشست قضارا در اینضمن والی ولایت بعارضه خناق سکهات کوره محاذی جسل سیر دار دوم شهر صفر سنه الیه بطلب شاه شهان واصل جهان جاودان گردیده صاحبزاده محمد مراد یابخان را که ضمن راه بخوف آنکه مبادا چون سابق بر غمال رود از خدمت پدر تخلف گزیده بود بتاریخ شانزدهم شهر مزبور سائر امرا بالاتفاق طلبیده بر صدر ایالت جلوس دادند بشنیدن اینخبر بادشاه از حرفی که سابق زده بود بسعایت مدعیان اغماض فرموده اسمعیل خان پنی تا محمد آباد رسیده چند سر مجهول بسر کردگی سید شاه محمد نام بتته فرستاد و فوجی دویده ده تهاره و نکوره جه قریب ریگزار زدند بر اثر آدمان اسمعیل خان پنی تا محمد آباد رسیده چند سر مجهول بسر کردگی سید شاه محمد نام بتته فرستاد و فوجی دویده ده تهاره و نکوره جه

قریب ریگزار برابر آدمان اسماعیل خان صالح خان نام مردی از طرف گل محمد خان مستوفی باخذ مالیات
وارد تته گردیده پیش ازان محمد بیگ شاملو بطلب اعیان رسیده آقا محمد صالح را نائب نظامت تته کرده
با اعیان تته روانه اردو شده بود آمدند آقا محمد صالح را بیدخل کردند وچون محمد بیگ اعیان را از
راه بمرحمت رخصت داده وارد اردو گردیده در تعیین نائب مالیات معاتب شده رقم امانت مالیات
بنام قاضی محمد محفوظ رسیده باز طلب اعیان آمد هنوز در اخذ تحویل مالیات خلف ارشد قاضی با صالح خان
تکرار میکرد که در تضمین وکیل دربار جنت مکانی بتسلیم رضانامه سران سرای و محمد عطر خان بسبیل پرغمال
و بقبول اضافه پیشکش معمولی سند ایالت بخطاب سربلند خانی بنام محمد مراد یکجان حاصل کرده موکل را
آگاه نمود اعیان تته از عرض راه بآن خبر متوجه عمرکوٹ بدیدن والی نوشتند و محمد مراد یکجان متوجه
ملک گردیده نیابت نظامت بلده بنام شیخ ظفر الله مقرر فرمود و سند تجدید از آسیب مصداق محکم
ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها وارسید محمد مراد ملقب بجواب سربلند خان نواب سربلند خان
چون در سواد عمرکوٹ رسید دیوان کدول بنیابت و خلعت سرفرازی شرف ملازمت دریافته از انجا سبب الام
کارپردازان پیش آمده زمین محاذی نصیر پور راجهت مخیم عز و جلال آراسته بودند چون ورود
در امنزد واقع گردید در اندک ایام شهر گزیده سوسوم بمراد آباد سوسن گردید در پایان آنسال
متوجه مهم جام گکرالله شده بتدابیر صائبه و محاربات مناسبه کرد فرنگی ویرا شکسته از کوداریه بدیره نشاندند
وزمین خورد اوچته و لنجاری و میران و کهچه بقبض آورده کهچه را ارماد گاه مقرر فرمود و هریک جارا
بقلعجات متین محکمی داد بعد ازان دو سال دیگر برفاه ملک رانده در سال چهارم تبدیل اوضاع
که تمهید زوال ملک بود اختیار نمود سران سرای و عموم رعایا را بیازرد و چون از دست تسلط چاپار
شاهی بتنگ آمده بود خیال آن بسته که ملک پاک بافته گوشه گیرد و ازان پیش خزینه روانه بندر مسقط
می نمود در پایان سال بارادهٔ جلا از ملک بسکه جام گکرالله شد سبیلش بود خواست ویرا از میان
بردارد و ملکش بچنگ و خاشاک بدست آرد برین بنا لشکر با متعین اخراج جام کرده سران سرای را جام
درحین مصالحه هم مصحف بودند این را نه پسندیدند وچون هریک بکار خود درمانده بود اتفاق کرده
دست بیعت به بندگان عالی سیان غلام شاهنخان دست داده شب سیزدهم ذی حجه هزار و صد و
هفتاد و یک خود قوی ساخته صبحگاه بر حویلیش تاخته مع سران اسیر کردند صبحی روز سیزدهم ذی حجه

هزار و صد هفتاد هجری برسند کامرانی تکیه زده مجروحان دست بیداد حاکم مغضوب را بمراحم
تیمار فرموده عنقریب بعد عشر عاشورای سال نو چون آب دریا آنشهر منحوس را محیط شد کوچیده برابر
محمد آباد بدشتی موسوم بآله یار بکنه نشست همه امرا سر بفرمانش نهادند مگر احمد یار خان برادر
حقیقی محمد مراد یابنجان در خداباد سر فرو نیاورده و مقصوده فقیه پسر بهار شاه پدر را درین کار
غلط کار گفته منتظر اراده دیگر نشست و آخر بعد تسلی بظاهرداری آمده ملازمت کرده در انضمین بجز
عزل مراد یابنجان عطرخان که بر عمال حضور بود استعفا کرده ملک بنام خود ستد و اینجا احمد یار خان برآشیش
تهیه لشکر دید سرایان بر خود کرده نادم شده گفتند چون عطرخان از طرف شاه ایالت یافته است ما را
از اطاعت وی لابد بندگان عالی صلاح وقت را بیست و پنجم صفر سنه الیه باجمیع لشکر طرف ریگستان برآمده
بعد چند منزل مقصوده بر سیدن منظور عطرخان محمد مراد را استخلاص کرده با اکثر سران سرای روانه
انگو شد و بندگان عالی با خاصه جیل و رزه لیکهی و چند سرخدائی متوجه پیشتر شده اند محمد عطرخان چون ملک
خالی یافت و احمد یار خان تدارک کارش دیده بود آمده در لونشهر مسکن گزید در اوایل ربیع الثانی محمد
مراد رسیده توقع او و سرایان آن بود که این کار را عطرخان هر آئینه جهته برادر کرده است از انجا
که رسم حکومت سخت عرض الود عطرخان آمدنرا دریشینده بی ملاقات امر کرد تا بخداباد ش نشاندند هرچند
ازین ادا از نظر جمله افتاد اما چون مقرر کرده شاه بود چاره جا چاره باوی در ساختند محصلان شاهی
در امانت وی بجدی سعی کردند و خود بنا بر فلاکت حالی و شدت تقاضای مالیات بر ملک حیفی صعب آورده
آه سحرگاهی ملهوفان و دست دعای مفلسان بر آسمان شد در انضمین بندگان عالی بعد مدت معهود ملهم
کامیابی ملک شده از حدود اوبهپور سوی بهاولپور مراجعت فرموده سه ماه آنجا تدارک دیده قرة العین
دولت صاحبزاده محمد سرافراز خان را مع کوچ وبن انجا مانده در نصف رمضان متوجه سند گردیدند محمد
عطرخان باستقبال شتافته بتاریخ سلخ رمضان بر ناله امرکس بیرون لوهری جنگ گاه مقرر نمودند بندگان
عالی بتائید اقبال با وجود کمی لشکر بعد اندک زد و خورد تیر و تفنگ از آب گذشته بکوته یراق مظفر
شدند عطرخان و احمد یار خان و مقصوده بهزیمت فاحش جان بناکامی بردند و اردوی آراسته مفت
قدوم فیروزی گردید آنروز و فردایش که عید سعید بود سران سرای را از حجاب نقاب برآورده
ملتزم رکاب نصرت کرده از لوهری بسوستان رسیده تیمارداری و ماندگانی محمد مراد یابنجان مغفور که

در آن چندگاه رحلت نموده بوا قعی کرده او آخر ماه شوال هزار و صد و هفتاد و یک باله باد مذکور
تشریف فرمود صاحبزاده معه وا مانده تا عنقریب بدیدار والا مستسعد گردیده بعد اندک ایام از انجا
بمحمد آباد نقل شده تتمه سال بخیر گذشت در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و دو باز اسباب ایام تفرقه
که بیشتری محک حال صاحب اقبالان است مهد شده بدینموجب که محمد عطر خان و احمد یار خان بعد هزیمت
مذکوره رفته بتلات افتادند و محمد نصیر خان باخلاص بندگان عالی شتافته نزد خود ماندند تا انکه رجوع الویه شاهی
بنابر عصیانش بر او رو آورده اینها بعد ظفر شاهی واصل اردو گردیده به اسطه وسائل سر ایالت ملک
یافتند احمد یار خان بحضور ماند عطر خان بکمک عطائی خان نام امیری متوجه سند گردیده بندگان عالی
بمصلحت وقت در ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۷۲ الیه بدیره شده در کچه رسیدند و بندر اوزکارا کوچانیده کچه را
موسوم بشاهگر فرموده ارماد کاه کردند و در محاذات شاهگر بندری ملقب بشاه بندر بسته ارماد قلعه
مضبوط ساخته کوچ و بن معه بازوی حریفان نزد خلف نامدار محمد شرف از خان مانده بمقابلت برادر مستعد
شدند چون از انطرف محمد عطر خان بدست افاغنه حزابی کنان مقصوده را مقدمة الجیش کرده متوجه
مقابلت بود در عرض چند روز باستقبالش در زمین چاچکان رسیدند اول سخن از قتال رفته آخر حریفان
پیشرفت آنحال ندیده نوبت بمصالحه زدند و ملک سه بخش قرار یافته از شاهگر تا حدود نصر پور و سواد
تته بخش بندگان عالی رسیده و تته مو تمامی سند رسد برادران شد بنابرین بندگان تعالی بشاهگر تشریف آورده
و عطر خان بنوشهر اقامت نموده تا رمضان برین و تیره بگذشت از انجاکه ریاست بالاستقلال نصیب
بندگان تعالی بود قضا را میان برادران نفاق واقع شده و حالی بادشاه چنان شد که کار ملک از دست
عطر خان برامدنی نیست بنا علیه احمد یار خان پسر را بر عمال داده سند ایالت بنام خود دسته متوجه سند
گردید بندگان تعالی ازین آگاه گردیده در رمضان هزار و هفتاد و دو ملهم کامیابی بالاصل متوجه تسخیر سند شدند
عطر خان بمجاشه حرکت بندگان تعالی از امنسو و احمد یار خان از انطرف یکباره او قدرت باخته از نوشهر
لغزش خورده بندگان میان غلام شاه خان ایخبر را روز عید رمضان انطرف نصر پور شنیده
متوجه پیشتر گردیدند احمد یار خان نیز از انطرف نامانده ملک تمام نصیب اولیای دولت ابد اتصال گردید
پیش ازین در ایام محمد عطر خان بحال تته انواع اذیت عائد شده بود منجمله تاختن مولا تلهتی را قوم جوکیه
که روز روشن بخاطر جمع خانهای آن محله شکسته باطمینان تاختند و بسبب بی نسقی والی از دست افاغنه

حیفی رفته که مافوق بران متصور نباشد با نجمله تاریخ دویم شهر شوال سنه الیه نوشته محمد عطرخان رسید که کن
از ملک رفتم شما دانید و برادرم بندگانعالی بیشتر شده و ماندنهای رفاقت برادر بدست آورد نالادکانه شتافته
کامیاب جمیع آمال گردیدند سران کوسه که در خلال ایام فترت بر جنگ آباد تاخت فاحش برده بودند بجمعه
علف تیغ خون آشام کردیده لشکر بمواضعات شان جهته تادیب نامزد شده پس مراجعت بسوستان
اتفاق افتاد لشکر منصور قلعه جویه و ملک تلی مسالک قلب جماعه کهوسه اتاخته با اسر و قتل معاودت بنصرت
کرد در ینوقت خبر رسید که محمد عطرخان و مقصوده باعان سران داود پوتره بخصوص بهادرخان باز
کوس کین نواخته آماده حرب و لشکر کشی شدند بی تعلل جیش منظفر را آنطرف بنصرت حرکت داده تا
اپاره شده بسا سرنامی و خود بهادرخان را در صف جنگ کشته مخالفان را شکست فاحش داده منظفر مراجعت
فرمودند چون اکنون از مخالفان و تسخیر ملک بکلی خاطر جمع دید بتاریخ بیست و پنجم محرم الحرام هزار و صد
و هفتاد و دو در بلده لوآباد الموسوم بشاهپور لشکر فیروزی قرار یافته صاحبزاده را مع توابع
از شاهکر نزد خود خواندند محمد قاسم کوکلتاش اعنی دایه پیش ازان بتکفیل مهمات تته نایب نظامت آنجا
شده بود وی آمنوطن غربا را از دست تظلم و بیدادکارکنان حاکم موقوف دستم بیحد افاغنه نجات داده
درین سال جام ولیسر صاحب کلهرا که در ایام بودن بندگان عالی در شاهکر و بعد عزیمت تسخیر سندادامای
خلاف آئین اخلاص تعمل آورده محمد صدیق ولیسر و دیگر امرا را زجا بجا کردند و بتاریخ هفتم ماه صفر المظفر سال هزار و صد و
هفتاد و چهار از قلعه اباد کشیده بکچ آواره افگنده پیش هر دو رجی که از ابتدای ورود بدیره حاضر
رکاب بود ملتزم بندگانعالی ماند در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و پنج هجری از حضور خدیو گیهان
خطاب شاهویردیخانی بسرفرازی یک بخیر فیل و نوازشهای دیگر رسیده همدرین سال باز بتادیب
داود پوتره بتحریک الویه اجلال تاخانپور بصورت یافته بشفاعت سادات اوچه از عصیان موعی الیهم
اغماض بعمل آورده مراجعت شد و در سال هزار و صد و هفتاد و ششم نهم ربیع الثانی بتادیب کفره
کچ حرکت و در ارض راه قلعه سندری مفتوح فرمود بر کوه الوند شکوه جاره قریب شش هزار مرد
کفره تته تیغ گردیدند پس بنصرت قدم را بیشتر گذاشته تا دوازده گروهی بکچ ایلغار زدند و قصبات
و قری بسیار تاخت و اطاعت رسید و قلعه بستا بندر و لکهیت بندر مسخر شد نهر انجام بعد عجز رای
کچ و زدن بر در مصالحه معاودت بنظفر فرموده دویم رجب سنه الیه وارد شاهپور گردیدند در سال هزار

وصد و هفتاد و هشت مکرر عزیمت کهیج اتفاق افتاده در عرض راه قهرا قهرا قلعه مورد مفتوح نموده
به بیگ گروهی بهیج دیره رندرائے کهیج وسابل را در میان آورده بحرف صلاح عطف عنان فرمودند بعد
مراجعت از کهیج بسبب کثرت خاک و باد از شاهپور قدیم نقل و بشاهپور جدید شد و از حضور شاهی بخطاب
صمصام الدوله باضافه خطاب سابق رسیده اکنون محمد عطر خان چون رفیقانش مثل مقصوده فقیر و گذشته
بازنادم و خاسر بحضور پیوسته بود آمده ملتزم رکاب فیروزی و در ازدیاد اقسام عطیات گردیده بفضل
ایزدی روز بروز توسیع ملک و افزونی اقبال لازم بندگان عالی است سال هزار و صد و هشتاد و یک
از حضور خدیو گیهان ایالت و درجات حواله رفته در اوایل ماه ربیع الثانی سال مذکور به بندوبست آن
حدود متوجه شد در عرض سه ماه همگی آنزمین را از خس و خاشاک پاک رفته بر غمال آنزمین گرفته
هفت دهم رجب بفتح و فیروزی مراجعت و بشاهپور ورود فرمودند فضار الشکر متعینه آنجا را با بقیه
بومیان خصوص نصرت نام سرنادار آنجا سال کامل بنوبت جدال پیش آمد و در انضمن سردار جهانخان
از حضور بادشاه آنملک بنام خود ستده ناظمان انطرف بیدخل مراجعت کردند باز بحول الله و اعانت
اقبال در سال هشتاد و سه دیره مخازیخان از قبض سردار حواله اهتمام بندگان عالی شد و بنا بر بندوبست تازه
خود متوجه آنطرف گردیده بحصول کام و نیل مرام سعادوت فرمودند و ضمیمه دیره غازیخان حراست ملتان عالیات
حاکم آنجا نامزد و الاحضور بندگان عالی گردید چون از آن پیش در ذی قعده سال هشتاد و دو بزمین
نیز نکوٹ که کوهی حصین است بجویز دار الملک شده بود بناء قلعه حمید آباد حصنی حصین در سنه ۱۱۸۳ اساس یافته موسوم
بحمید آباد گردیده و در برابر پیش شهرے بالائے کوه بحصانت شهر پناه مقرر عایا ساخته شد در
ماه ذی حجه بعد مراجعت از دیره نقل بان قلعه شده ست چون تا حین تحریر همیقدر حالات منتظم آمالی
معائنه عنان قلم را بدعائی دولت باعظمت معطوف ساخته شده او تعالی شانه این خاندان کرام را
دائما بعز و اقبال نامور عرصه امانی و امال دارد بالنبی و آله الامجاد و بکه در مذکورات سابق التزام اسامی
و احوال حکام بلده تته رفته و بعد گل محمد خان خراسانی ناظمی سوای محمد قائم کو کلتاش از جنس مسلمین نرسیده
بذکر صاحب ملک بس کرده اکنون ببرکت دین محمدی در محرم سال هزار و صد و هشتاد و چهار رحیب فقیر نایج
منتسب نظامت تته شده ایزد تعالی این محروسه مسلمین را بشرف ایالت اهل اسلام مشرف ساناد بمنه و
کمال کرمه مخفی نماند که چون از تحریر حالات طبقات ملوک و حکام و سند و تته فراغت دست داد

بنا بر

بنا بر التزام ذکر بعضی بلاد و قری مع شرح بزرگانش الزم از انجا که این قلیل البضاعه نا دیده اکثر
امکنه بظهر الغیب استنباط از کتب بحث و استخراج از السنه محض محرک این سلسله شده بانکه در وسع مقدور بصحت
مرویات قصوری نکرده بمقتضای صدور سهو و نسیان که لازمه بشریست اگر بر زیادتی تحقیقات عزیزی
موفق شود التماس اصلاح است همانا داخل ذکر خیر تواند شد و الله تعالی اعلم بحقائق الامور حسبی وکفی
پوشیده نماند که چون بلده ملتان مدفن جناب شیخ الشیوخ بهاؤ الدین ملتانی است و تمام سند از تحت و ارادت
آن در و نیز دراز منه سالفه چنانچه ذکر رفت اغلب اهل سند را جواب بحاکم آنجا متعلق بوده و آنکه
ذکر بر اسه ملتان و هفت اقلیم بدین نرسید که ذکر شی از اول شی اصوب و اوضح بود ابتدای ازین خطه
متبرکه میکند تا حاوی حالات سائر سند شود **ملتان** ملوثش قزله عرضش الطام داخل بلاد اقلیم سوم دار الملک
بلاد اردن شهر قدیمست کسی بر ابتدای بنایش وقوف نیافته قدم بنای این مسکن اهل هدی را همه کس قایل
بیش از ورود محمد بن قاسم ثقفی ملوک باستقلال در و مقرر داشتند و بر ایان سند متعلق بوده بفتح اسلام
یکچند نگذشته بدست ملاحده افتاد از ملاحده سلطان محمود غازی مستخلص فرموده بعد انقضای طبقه
غزنویان باز بتصرف قرامطه در آمده از ایشان بدست سلطان معز الدین محمد سام رسید و تا سن سبع و اربعین
و ثمانمائة در قبض سلاطین دهلی بوده و چون در سن مذکور در هندوستان طوائف ملوک و داد بواسطه
صدمات قهر مغول از حاکم خالی ماند جمهور زمینداران آنزمین که مرید سلسله علیه شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی
بودند شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه شیخ علیه الرحمة با و متعلق بود بسلطنت برداشتند و بر بنا بر او چه
و بعضی امکنه خطبه بنامش خوانده اندوی بانتظام مهام ملکداری بواجبی کوشیده رای سهیر سردار جماعه لنگاهان
که قصبه ریری و آنحدود در دست داشت و با عن جد متوسل مریدی آنسلسله بود دختر خود را الشیخ داده
در صدد بر انداختنش شد تا آنکه بخدعه پسر خود را شهید ساخته وارث ملک گردید و خود را سلطان قطب الدین
لقب داده سندی پیرعیش از انواقعه مثل زمزگار رانده بالجمله مدت سلطنت شیخ دو سال و قطب الدین شانزده
سال پس سلطان حسین بن قطب الدین لانگاه سی و چهار سال پس سلطان محمود بن فیروز خان لانگاه بیست هفت
سال و چند ماه آنگاه سلطان حسین بن سلطان محمود بحکومت نشسته بعد چند سال مرزا شاه حسن ارغون
چنانچه مذکور شده ملتانرا ضمیمه نموده بحضرت بابر پادشاه پیشکش کرد آنحضرت بکامران مرزا ولد خود داده
ازان قرار باز متعلق دهلی شده دار الحکومت و ولایت آنسلطنت ماند اغلب جاگیر شاهزاده و مقرر ایالت

امرای نامدار بوده تا نادر شاه بادشاه از لاهور اینطرف بها را لقبض خود آورده و از وقتا اکنون تحت فرمان احمد شاه درانی است در سلوته الافاق نوشته که در عهد عالمگیر بحوالی ملتان در زمین قوم نهاران چاهی عمیق حفر میکردند در حضیض چاه بضربتی قدری گل خون آلود بنظر بلیدان رسید تا تفحص کردند طفل رضیع از گل آبه برآمد آن کودک را بدایه سپردند تا بشیر بزرگ شد چون بحد تکلم رسید و تمیز پیدا کرد بکلمه طیبه و قرآن مجید گویا گردید آنگاه بسعادت زیارت حرمین شریفین مشرف گردیده بزرگان این بلده از حد حصر متبرکا بچند آسامی اکتفا رفته **جعفر** المؤید من السماء ملقب ولد محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی نخست از سادات آنجناب در ایمز تشریف فرمودند و سکونت گزیدند **گویند** که از ایشان پنجاه پسر مخلف ماند در هند و کران و فاس نقل کردند منجمله عبد الحمید و راوچه حکومت نموده **الشیخ الکبیر بهاء الحق والدین شیخ بهاؤ الدین زکریا بن شیخ** ابو محمد بن شیخ ابراهیم بن شیخ عبد الله بن شیخ شهاب الدین بن شیخ زکریا بن شیخ نور الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ وجد الدین بن شیخ مسعود بن شیخ رضی الدین بن القاسم بن الجعفر بن ابی بکر رض در علوم ظاهر و باطن کامل بوده از کمل مریدان و اجل خلفای شیخ شهاب الدین سهروردیست بر خصت شیخ در ملتان آمده توطن گزید و بشیخ الاسلامی انجا ریست فرمود اهل سند اغلب از مریدان آن در زند و اول کسی که از مشائخ سلسله ارشاد در سند جنبانیده اوست حوارق عادات ش و بوارق کرامات ش کالشمس فی نصف النهار ظهر روزگار و سن سی صد و شصت در گذشته در حصار قدیم ملتان بیاسود از کمل مریدانش شیخ فخر الدین عراقی و امیر حسینی صاحب کتاب کنز الرموز و زاد السالکین و نزهة الارواح است شیخ صدر الدین محمد فرزند رشید جانشین شیخ مذکور بعد وفات پدر شانزده سال بتکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشته ایشانرا همچو پدر والا قدر کرامات بیشمار شهره روزگار بست شیخ رکن الدین فرزند حمید و خلیفه شیخ صدر الدین مسطور است مدت پنجاه و دو سال سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته طالبانرا براه مقصد میرسانید پس ولد ارشدش شیخ اسماعیل شهید قائم مقام گردیده عمر باستفاده طلبه علوم و سلوک رانده و شیخ الاسلامی موروثی امتیاز برافراخته آنگاه شیخ صدر الدین ثانی ولد شیخ اسماعیل شهید بقرار آبائے و اجداد قائم مقام و سجاده نشین و متولی مرقد بزرگ اباو شیخ الاسلام ملتان زیسته بعده شیخ رکن الدین ثانی ولد شیخ صدر الدین ثانی همچو اباجد مقامات علیا بسجاده نشینی و شیخ الاسلامی اوقات بابرکات بانقضا رسانید پس شیخ اسماعیل ثانی ولد شیخ رکن الدین ثانی با وصاف اجداد متخلص زیسته آنگاه شیخ یوسف ولد شیخ اسماعیل ثانی بقرار آبا شیخ الاسلام ملتان

بوده پس چنانچه مذکور در سنه سبع واربعین وثمانین مخصوص سلطنته شده بعد دو سال شهید گردید بعده
شیخ شهر الله قائم مقام اجداد گردیده پس پسرش شیخ بهاء الدین قائم مقام گردیده وصفش بر دون
از حد وعد اکثر مشایخ وعامی سند مخلص مریدی خود کرده از اولادش بسا بزرگوار بسیر وسیاحت ورشد و
ارشاد سائر سند پرداخته بحسب مشیت ازلی مطابق مخوائی لاتدری لنفس بای ارض تموت وسائر قرا وبلاد سند
آسوده اند بتقریب اکثر مرجی در امکنه مختص مذکور کرد وانشاء الله خواهش خاطر این محرر آن بود که ذکر صاحب
سجاده گان این سلسله علیه که در بلده موصوفه الی حال اشرف تمکن دارند منتظم زبان خویش کردند فاما آن ازرد
لبب عدم دریافت در عقده تعویق مانده اگر حیات یاری کند امید از کرم عمیم کردگار آنکه آن تمنا نیز برآید
در ضمن اگر صاحب توفیقی موفق این سعادت شود از مولف مجازیل هر آئنه در شرف امنی که ع ذکر حق
چون ذکر اهل الله نیست. باد خار شوبات انباز والله ولی التوفیق **فضلی** از اکابر علمای عصر بوده در خدمت
ناصر الدین قباچه بسر میبرد گاهی باستماع فنون کمال بوادی شعر پویه فرمودی **مخدوم حسام الدین** اجل
روزگار واکمل آندیار ست در پاس آداب شرع نهایت اهتمام ورزیدن **سید عبد القادر** در حدیقة الاولیای
نوشته که شیخ در اثنای راه وسفر از هر بقعه که میگذشت از بردن استفسار اوضاع اهل آن میفرموده
اگر بجلیه تشرع آراسته می یافت داخل میگردید والا برون میگذشت اوقاتش اکثر در عبادت واستفاده
طلبا مصروف بوده مرقدش در قریه که باسمش نامی حسام پور است واقع **سعید قریشی** ملازم شاهزاده
مراد بخش بن عالمگیر بادشاه بود در شاعری لوای مهارت می افراشته بحکم مقوله من لایدرک الکل لایترک
جزوی حالات که مشتی از خروار باشد اکتفا رفته اگر عزیزی بفزاید منت راشاید. اوچه خطه نامی و
بقعه گرامی از قدیم توابع ملتان است ارضش از جمله شش امکنه ست که رای ساهیکی بن سهیرس قلعه جات
آنرا بر عایا عوض محصول حکم انباشتن خاک فرموده بود تا ارتفاع یافتند بمرور دهور آن بناها مهندم گشتند
از هفت موضع سه موضع منجمله اوچه گیلانی واوچه مخدوم جلال جهانیان واوچه سفلیه برابر هم آباد وجه تسمیه انگه زمین
بلند دارند مرجع اهل الله ومضجع رسیدگان خدست از متوطنانش **عبد الحمید** بن جعفر الملقب بالموید
من السماء که در ذکر ملتان گذشته بقدم بزرگی مستغنی از اوصافست زمانی بحکومت آن خطه کامل
قامت رشد برافراخته دیگر دوخاندان کرامت وبفرط رشد ممتاز زمان اول **مخدوم شیخ عبد القادر**
ملقب بعبد القادر ثانی ولد شیخ محمد بن سیده میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن صفی الدین

بن سیف الدین عبد الوہاب بن سید السادات غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علیہ الرحمہ جامع علوم منقول و معقول واقف معالم فروع و اصول عارف باللہ از کمل مشائخ ہند است در اوچہ مشہور بہ اوچہ گیلانی وارد شدہ جمع کثیر از کفار و عصاۃ بشرف اسلام مشرف ساختہ وارا شکوہ در سفینۃ الاولیا از شیخ عبد الحق قادری دہلوی نوشتہ کہ شیخ در اخبار الاحباب گفتہ است شیخ عبد القادر ثانی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بودہ اند در اولادش ولایت و عزت و شرافت حسب توارث سائر مدفنش ہمان بقعہ میمون شیخ زین العابدین زینت عباد زیب اہل ارشاد از اولاد مخدوم مذکور معاصر مرزا شاہ حسن ارغون است شیخ ابراہیم خلیل خدا از اجل خلفای مخدوم مسطور معاصر شیخ زین العابدین مذکور بفرط کرامت مشہور است شیخ ممن قادری و پسرش سید شکر اللہ عرف شیخ محبوب قادری پشت پشت بجناب حضرت غوث الثقلین میرسند سید بافر در جواہر الاولیا ازین پدر و پسر روایات غریب نوشتہ سید کنج بخش ولد سید عبد القادر اکنون بنشان سترگی و نشان بزرگی شتکی صدر خلافت جد بزرگوار است بنا بر عدم دریافت تمام احوال اولاد آن مخدوم بہمین آسامی اکتفا شدہ اگر بعون الٰہی واقف اصل حال آن سلسلہ علیہ گردد انشاء اللہ در نوشتہ می افزاید در ضمن اگر صاحب توفیقی موفق این سعادت شود زہے توفیق دویم حضرت مخدوم جہانیان نام نامی آن معدن کمال سید جلال بخاریست جد متبرکش از بخارا بہندوستان آمد سید جلال بزرگ چون بملتان رسید با شیخ بہاؤ الدین اشنائی کردہ ایشان چہار یار ند رسید جلال و شیخ بہاؤ الدین و سید عثمان مروندی و شیخ فرید سید جلال بزرگ بخاریرا چہار فرزند بود سید علی سید جعفر سید محمد غوث سید احمد کبیر سید احمد کبیر را دو پسر آمد یکی مخدوم سید جلال جہانیان دویم سید راجو قتال ہر دو از اجلہ اولیا اند اگرچہ مخدوم جہانیان را تربیت ظاہری و باطنی پدر ایشان نمودند اما مرید شیخ رکن الدین شدہ اند و ایشانرا مخدوم جہانیان سبب آن گویند کہ روز عید بروضہ شیخ بہاؤ الدین رفتند و التماس عیدی کردند آواز آمد کہ حق تعالی ترا مخدوم جہانیان کرد عیدی تو ہمین ست چون بروضہ شیخ صدر الدین رفتند ہمین را شنیدند پس وقتی کہ بیرون آمدند ہمہ کس شانرا مخدوم جہانیان خواندند خوارق و کرامات از آنحضرت ما فوق احصا ظہور یافتہ وقتی کہ در مکہ بودند با امام عبد اللہ یافعی محبت می ورزیدند از مکہ مراجعت کردہ بدہلی رسیدہ

از شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی خرقہ خلافت چشتیہ یافتہ باوچہ آمدہ در سن ہفصد و ہشتاد و پنج ہجری
در گذشتند مدفن گرامی در اوچہ مطاف اہل اللہ واقع شیخ برہان الدین قطب العالم فرزند جانشین
مخدوم جہانیان است و اولادش اکثری بزرگان صاحب حال عالم علوم ظاہر و باطن وجودہ
می یابند چنانچہ در ذکر گجرات مرقوم گویند سید برہان الدین شبی جہت تہجد برخاستہ چون شب
تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیدہ آنرا دریافت فرمودند کہ این سنگ است یا آہن یا چوب
چون صبح شد مردم آنرا دیدہ بروشنی کہ از زبان مبارک برآمدہ آن چوب پارہ سنگ پارہ آہن
و پارہ چوب بہیئت اصلی بود دارا شکوہ در سفینۃ الاولیا نوشتہ کہ امروز کہ سال ہزار و چہل و نہ ہجری است
آن چوب مشتمل بر سہ شکل مذکور نزد اولادش در احمد آباد گجرات موجود است وفات ایشان در سن ہشتصد
و پنجاہ ہجری مدت عمر شصت و ہشت سال قبر در موضع بتوہ مضاف احمد آباد گجرات موجودہ است
وفات ایشان در سن ہشتصد و پنجاہ ہجری است سلطان محمود ناصر الدین ولد مخدوم جہانیان برشد
و انی کاشف اسرار کانی مہمات مریدان زیستہ سید فیض اللہ ولد سلطان محمود ناصر الدین محض فیض
الٰہی صرف سلوک آگاہی بود سید اسمٰعیل ولد سید فیض اللہ مذکور براہ آباخوش آشنا برآمدہ سید راجو ولد
سید اسمٰعیل سالک سبیل ہدایت گذشتہ سید ابراہیم ولد سید راجو خلیل راہ خدا برآمدہ سید قطب الدین
پسر سید ابراہیم قطب سمای ارشاد و رشد بودہ سید فضل اللہ ولد سید قطب الدین صرف فضل خدا بودہ
پسرش سید نظام الدین ولدش سید راجو ہریک صاحب آیات باہر گذشتہ سید حاجی حمید پسر سید
راجو و پسرش سید شکر اللہ پسرش سید داؤد پسرش سید عثمان در سلک ارباب عرفان بفراز شد تخلص
سید باقر بن سید عثمان مذکور بنہ شیخ بہنو قادری مذکور مصنف رسالہ باقر الانوار است و ہم وے
در بلدہ اوچہ میان اعتکاف از حضرت رسالت شنید کہ یا ولای من قرا اللہم انک تعلم فوبنا تا آخر
بعد کل صلوۃ احد عشر مرات قضاء اللہ تعالیٰ کل حاجۃ من الدنیا و الآخرۃ ایضاً در بیست و پنجم شہر
رمضان سنہ یکہزار و ہفتاد ہجری آنچہ از جناب مصطفوی شنیدہ در جواہر الاولیا آوردہ سید محمد مراد و
سید داؤد ہر دو برادران سید باقر ولدی سید عثمان مذکور صاحب حالت نیک گذشتہ سید جلال جلیل اللہ
لقب بن سید داؤد بخاری مذکور عم سید باقر و سید محمد مراد و سید داؤد بہ برکت ہمنامی جد بزرگوار
صاحب حال و قال برآمدہ مرید و بیعت شیخ ابو طالب کہ نصیبی موفور از معرفت اندوختہ بود

سید بهار شاه از اولاد مخدوم جهانیان صاحب سجاده جد بزرگوار بفراوان رشد و امتیاز گذشته اکنون سید نور ناصر الدین چراغ آنمحفل و جانشین اجداد ابرار مرجع معتقدان در کمال استقامت امیر است سید راجو قتال بن سید احمد کبیر بن سید جلال بزرگ بخاری طرفه حالی و غریب کمالی داشته در شانش هرچه نوشته آید کم است از خدمتش جماعه کثیر مستفید بهره کمال شدند منجمله عارف اسم بامسمی که اصلش از بلوچ سند است قاضی نور الله در مجالس المومنین و میر ادسلک رجال باحال نوشته و میر عبد الرشید در منتخب التواریخ خود شعرش شاهد لغتگی یعنی جانور ابلق آورده سید علی اکبر بن سید حامد قتال از اولاد سید راجو مذکور مصنف فوائد البخاری از جمله راویان جواهر الاولیا است شاه عیسی اعبد الوهاب از اولاد مخدوم جهانیان در اوچه مزارش مطاف اهل الله واقع سید چراغ شاه صاحب سجاده شاه عیسی مذکور معاصر عهد میان نور محمد بود با تخلص داود پوتره آمده اعزاز دانی یافت به بزرگی اتم موصوف گذشته سید اسماعیل بخاری ساکن اوچه میر محمد باقر مصنف جواهر الاولیا از وی روایتها کرده وی از انجماعه است که میر مذکور شانزاد حضور پیغمبر دیده والد میر عبد الرزاق و جد سید عبد اللطیف ساکن سوستان که جد جد مادری محرر الحروف سید عبد اللطیف نام عرف سید مهتومی شود و بجای خود ذکر رود اراده خاطر آنکه ذکر این خاندان بترتیب بزرگواران صاحب سجاده داخل اینو ثیقه تنقیح نمایدا ما انچه در یوقت تحقیق یافت آسامی برخی ووجوه مذکوره بی ترتیب مندرج شده است امید از کرم عمیم ایزد تعالی و تقدس که بران تمنا دست امل برسد و باکسی از اهل توفیق برین ذکر حمیکند سالک طریق تحقیق شود شیخ یحیی اخی شیخ حی کرامت و تقوی جانشین مخدوم جهانیان بزرگی اتم و ارشاد کمال زیت فزوده شیخ ضیائی صاحب کمال فیاض مریدان فیضیاب انوار مخدوم جهان و از اکمل مریدان بوده شیخ فضل الله بن ضیاء الدین العباسی مرید مخدوم جهانیان و منسلک زمره ارباب عرفان و ایقان است شیخ حماد و قریش مشار الیه ارباب ارشاد و ایقان مرید مخدوم جهانیان بوده شیخ جمال درویش اوحی صاحب حال و قال مرید مخدوم جهانیان سید جلال است شیخ اسماعیل عالی قاضی ابو الخیر و قاضی عبد الرحمن اجله اوچه اند و معاصر مرزا شاه حسن چنانچه بشفاعت ایشان معه شیخ زین العابدین و شیخ ابراهیم مذکورین مرزا از قتل اوچه گذشتر شیخ شجاع بخاری و اماد حسین لانگاه حاکم ملتان میان سیجن صدیقی داخل زمره عرفای باوضع و تقویست پسرش

مخدوم بهاء الدین بفضیلت اشتهر و بجامعیت علوم اظهر زمان برآمده در بلده اوچه متوطن قدیم بگذشت
پس پسرش مخدوم عثمان در ذکر تته درآمد سید نصیر الدین قادری مرید سید عثمان بن سید داؤد
مذکور است بهره وافی از صلاح و تقوی اندوخته در سلک اهل الله منخرط بوده شیخ جمال سکن
اوچه بحرفت جولاهی صاحب کارگاه تحقیق بوده شیخ محمد بن بازید ساکن اوچه ایضاً داخل
معارف انجاست محمد علی بن شیخ عبد الواسع صوفی مرد باکمال بوده شجره سادات بخاری بنظم
آورده اوست دیره غازیخان ولایتی معمور دارد قریب یک لک وبیست و پنجهزار جاه جاری که
بران کشت و کار کنند دارد همواره بوجود خوانین عظام نامور ایام بوده در ینوقت بسال
هزار و صد و هشتاد و سه اساسش منسوب بندگانعالی میان غلام شاه خان شده از اولیای
نامور آنجا اند پیر مینه که در وقت خود مرجع اتم اهل الله بود و شیخ فرید فرید عهد ستایش ارباب
تجرید و تقدید مزار هر دو بزرگوار مطاف ابرار است قلعه موقلعه نامدار از قلاع ست
که رای شاهسی بن شهیرس رعایا را بعوض محصول بانباشتن خاک جهة ارتفاع امر نموده انه
بزرگان آنجاست شیخ روح الله ولد شیخ امجد قطب المحققین حماد قریشی مرید مخدوم جهانیان
که مذکور شده از امجاد اولیا و قدوه عرفای راه خدا است مزارش در قلعه مذکور مطاف خلق الله واقع
ماتیله از شش قلاع مذکوره است درگاه سلطان نول غوری که مطاف اهل الله و مجمع گروه
باخدا است و واقع از مردمش سید شجاع بخاری زیست شایان و حال بزرگی نمایان دارد
سیتپور زمین نهار النت از مردمش سید خواجه کلان معین مودودی مولانا عبد الله
مفتی و میر یار محمد صدر که هر یک جامه وقت بودند و فضیلتی و حالتی نیک داشتند بنظر سید بلند
معاصر خان نامبردند چون سلطان محمود خان حاکم بهکر خان مذکور را مقهور کرد انها وسطه شفاعتش
گردیدند دیگر شیخ بازید و شیخ حمزه و سید داؤد بخاریست که میر باقر در جواهر الاولیا از
شان روایتها آورده مولانا یار محمد الموصوف بمولانا یاریست که از آسودگان آنجا می باشد
سید راجن شاه بخاری از اولاد سید جلال علیه الرحمه درگاهش مطاف ابرار سید سلطان شاه
عرف سلطان علی و راجن شاه از اولاد راجن شاه مذکور بفرزندان بزرگی و استغنی او
آنمرز گذشته اکثر زمین ملک موروثی شانست اکنون نبیره اش سید امام الدین قایم مقام

وسید خیره صاحب حشمت و کرامت باقی بلده بهکر نام قدیمش فرسته و زمان رایان هنود
این شهر وجودی نداشته و بعد خرابی الور آبادی دی منتقل آنجا و جاها دیگر شدتا آنکه الور قصبه بهکر
شده گویند چون سید محمد مکی در وقت بکر در و داخل گردید گفت جعل الله بکرتی فی بقعه المبارک
پس بکر نام آن زمین بلسانها ماند و رفته رفته ازان بهکر شد قبیل سید معزالیه را خدام پرسیدند
که کجا بار اقامت افگنده شود فرمود انجا که حین طلوع فجر بانگ بقر بشنوند بمرود هور بنا بر
تغیر لهجه ازان بهکر گردید بهر حال انجای قدیم و لوهری و سکهر ازان جدید خطه مبارک ملجا
ارباب ایقان و منبع اصحاب عرفان در تمامی سند چون تته و بهکر جای لطافت و نزهت موصوف
بزمین مردم خیز صورت ایجاد نیافته در سالف الایام چار باغ ببر لوله سلطان محمود خان بعد نزول
همایون بادشاه بمضی مدت بعد استماع خبر آمد آمد بیر مخان قلعه کرده ازلوازمات آفاق بوده که
جلال الدین محمد اکبر بادشاه مبلغی کرامندند رحرمین فرستاده بود پس آمده میر معصوم حسب الامر
شاهی ازان مبلغ نسمینها پاکیزه و مناره معروفه یادگاری در و ترتیب داده قلعه و یرا شاه بیگ
ارغشتهای الور اساس داده سادات ساکن درون قلعه را بردن در لوهری اقامت داده
نادرشاه بادشاه قلعه را خراب ساخته مزین باماکن تفنن زا و باغات دلکشا است و بوجود بترک آثار
شریف اعنی موی مبارک که حسب مرویات صحیحه یکی از دو نیم موهست که از انحضرت برای زیارت
یادگاری مومنان مانده مخصوص کرامت اشهر مردمش چون مردم تته سیر و صفا دوست و بلطافت
مزاج و تلاش استعداد اتصاف دارند در ایام تابستان که موسم طغیان آب و رسیدن میوه هاست
اعالی و موالی و ادنی و اعلی از ذکور و اناث بیشتر بخلاد و ملاروز بباغات بسر برند با بجمله جائے
دیدنی و گلی از بوستان نزاهتش شنیدنی مضاجع اولیا در و بسیار است منجمله سید محمد مکی
خلف الصدق سلطان العارفین سید محمد شجاع است سید محمد شجاع در مشهد مقدس مسکن داشت
از انجا بزیارت حرمین شده در اثنای سیر با رادت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
مستفید گردیده نسبت فرزندی یافته از صبیه معصومه شیخ الشیوخ در مکه سید محمد مکی بوجود آمده
چون آن بزرگوار بمشهد مراجعت فرمود عنقریب جهان فانی را بدرود کرده در گنبد امام موسی
علی رضا جا یافت سید محمد مکی در فرسته اعنی بهکر رسیده توطن گرفته در گذشته اندرون قلعه

مدفن

ع ۵

مدفن یافته نقابت سادات بهکر بوی منسوب و اول همو ست که از سادات آنجا ورد یافته بسیار بزرگوار
و اولادش وجود یافته اند سید حیدر حقانی لقب درگاهش درون شهر محل اجابت زائر و سائر
است اولادش مذکور گردد میر میران صاحب آیات باهر در عین لوهری آسوده است بنائرش
مذکور گردند سعید خان بهکاری لقب اصلش موغول مدفنش درون شهر اهل حاجات را مرجعیت
بنائرش بسیار شده اکنون عیسی نمانده شاه حاجی دریای گویند در زمان سابق قلندری پیر
شکارماهی قلابی در دریا افگنده بود چون بکشید صندوقی آویخته دید تا دستش زد بینا شد دریافت
که در و نعش بزرگی است در مرایاش معلوم شده که نام وی شاه حاجی است و از عرب باراده
آسودن در جوار شاه بهاؤ الدین مرشدش بقدرت الهی آنجا رسیده اکنون هر دو قبر بر کنار
دریا نزدیک هم اهل حاجات را اجابت گاه است شاه مقصود موجود لقب آن روی ناله امرس
که بر کوه آسوده است روز یکشنبه آنجا مجمع خلائق و در هر سال چهاردهم ماه مجمع بزرگ شود
گویند در الشب بازارهای از غیب ترتیب یابد شخصی شمشیر خود بر دکانی گرو نهاد صبحش
هر قدر جست نیافت آخر حقیقت را شنیده انتظار انجام سال کشید تا بچهاردهم دگر بازار آن
دوکان یافته شمشیر خود کشیده برادرش حاجی غیب همانجا آسوده است دیگر صالح شامی
دیت پیر خیر الدین نام معروف بخیر است که اهل حاجات از زیارت هر یک بهره بیحد میبرند
شیخ الشیوخ شیخ نوح بهکری سروری از اجل اولیای سند و اکمل مریدان شیخ شهاب الدین
سهروردیست در فرست که بهکر قدیم است سکونت داشته نقلست که هرگاه غوث العالم شیخ
بهاؤ الدین زکریا ملتانی از خدمت شیخ شهاب الدین سهروردیست مرید شده سوی ملتان
رخصت یافت شیخ دیرا فرمود که مریدی رشید از مریدان ما در فرستنده است او را البته
خواهی دید که او چراغ و فتیله و روغن از خود آورده مجرد اقتباس محتاج بود قضارا وقتی که شیخ
بهاؤ الدین زکریا بفرستاده رسید شیخ نوح کشتی روان بطوفان اجل سوی جودی چنان کشیده بود
سید بدر الدین المعروف بسید بدرین سید صدر الدین خطیب بتواتر مرویات موثوقه پشت
بپشت با مام علی تقی میرسد و بزرگی ذات و محاسن صفات الضافه داشته از معارف یقینی
و حقائق دینی ممتاز روزگار زینت اولادش بنقابت حسب و منالت نسب در لوهری متعارف

میر ابو الغیث از اعیان بهکر بصفت صلاح و تقوی پیراسته بوده چون کسان میرزا پیر محمد
نبیره امیر تیمور بگرفتن بهکر آمدند وی بجناب جدّ التجا آورده درخواست آبرو کرده متوجه دیدن
مرزا شده همانشب مرزا در واقعه از جناب مصطفوی مامور گردیده تا با ولادش در مقام احترام
سلوک ورزد و بعد نه روز چون میکه مذکور بملازمت میرزا رسید بمجرد دیدنش بتواضع تمام خود
و در آغوش شفقت کشیده مهربانی موفوره فرموده در پهلو نشاند و حواب را بگذارد پس حین رخصت
پرگنه الور بوجه انعام داده میر ابو البقا از اشرف سادات بهکر با فقر و حالت مخصوص همایون
بادشاه چون بتفرقه مذکور آنجا شد بدیدن رسید و خانه اش بتشریف برده صحبت بزرگانه کرد حاسدان
بهکر ازین واقف شده در وقت گذارش برا تیر باران کرده شهید ساختند همایون بادشاه
در فوتش غم بسیار خورده شاه قطب الدین محمد بن شاه محمود بن شاه طیب از اجل سادات
و اکابر خراسان ست بعد فترت ترکمانیه ببلده بهکر ساکن شده روز جمعه خلائق را بموعظه
بهره مند میفرموده بغایت متقی و متشرع زیسته مرزا شاه حسن ارغون شیخ الاسلام بهکر
بوی داده تا مدتی بدان قیام نموده در او آخر سنه سبع و سبعین و تسعمائة ندای کفی بالموت
واعظا بگوش روزگار افگند تا رخش واعظ یافتند شاه جهانگیر هاشمی از اولاد شاه طیب
مذکور شاعری بلیغ بوده شورش جهانگیر در ادایل ایام مرزا شاه حسن از خراسان بسند آمده
و در بهکر رحل اقامت افگند مظهر الآثار در جواب تحفة الاحرار از نتایج طبع اوست و در شهور
واربعین و تسعمائة بسفر حجاز بر آمده در راه کهج مکران بشهادت رسید سید ناصر الدین ولد
سید نظام الدین بهکری اکثر باستماع سرود مشغولی و با مقام سوندره غریب اشغفی می ورزیدند
بعد فوتش هر قدر جنازه برداشتند برنشد پسرش سید رکن الدین را وصیت پدر بیاد آمد و
بانمطالق سرنائی آورده تا مقام سوندره آغاز کرد جنازه بقدرت الهی در جو هوا روانشد
و دست کسی باو نرسید تا بمکان مدفن خود فرود آمده سید رکن الدین بعد پدر بمقوله الولد سر لابیه
بهمه وجوه در صلاح و بزرگی و قال حال ممتاز زیسته سید صفائی بن سید مرتضی الترمذی المنتسب
الی سید شیر قلندر ابن باحسن ابدال که در مجلد ثانی مذکور شد صاحب علم و عمل سر آمد فضلای
عصر بود بعد فوت شاه قطب از پیش سلطان محمود خان شیخ الاسلام بهکر یافته در ذیقعده سنه

احدی وتسعین وتسعمائة درگذشته میر معصوم ولد سید صفائی مذکور نخست پیش سلطان محمود خان
آنگاه بحضور اکبر بادشاه برتبه والا رسیده در همراهی خانخانان بهم تسخیر سند کارهای نمایان کرده
در سواد بهکر عمارات عالی چنانچه ذکر رفته یادگاری دارد ودر کوه قندهار کتبه مشتمل بر آسامی
ممالک محروسه بنام اکبر بادشاه بخرج مبالغ گران بسنگ باهتمامش نقش کردند صاحب
دیوانست ونامی تخلص تاریخ معصومی در احوال سند وطب نامی ومثنوی مسمی بنار ونیان
در قصهٔ سسئی وپنون از تصنیفات ایشان بروی روزگار میر بزرگ ولد میر معصوم مذکور بزرگ
عهد زیسته اولاد این بزرگواران تاهنوز بمنوده زیست دارد چنانچه در ذکر سکهر مرقوم شود الخ

میر قاسم خان النمکین الهروی بن ملا میر سبزواری ملا میر متولی درگاه امام موسی رضا علیه السلام بوده
در فترت اوزبک از موضع بیجک من اعمال هرات نقل کرده در حدود قندهار درگذشته
پسرش میر قاسم در لاهور بملازمت اکبر بادشاه کرده چهارهزاری منصب یافت وامیری
ذوالاقتدار گردید وسکونت بهکر گزیده آثار نیکو بیادگار ماند آخر بادر جنگ قندهار مقتول شده
بر کوه لوهری مدفن یافت پسرش امیر خان که مذکور شد از پدر بزرگی موفور بقاعده نمود اولادش
در ذکر تته مذکور گردد **مولانا عالم** بهکری عالم علوم ظاهری وباطنی بوده پسرش درویش یحیی در
درویشان ریل ومشائخان آنجا مذکور شد **قاضی معروف** معروف زمان وقاضی بلده بهکر
بوده بوفور علم وفضیلت وصلاح وتقوی ولطف طبع وطیبت مزاج اتصاف داشت بسمع جام
سمجر سمه رسانیدند که وی از مدعی ومدعی علیه اخذ اجرمی کند طلبیده ازان پرسید گفت بلی اکثر بخاطر
می آید که ازگوانان هم چیزی گرفته شود اما پیش از طی دعوی میروند جام از تحریف بغایت منبسط
شده چون جام را خوش یافت گفت تمام روز بدعای وی خلایق می پردازم ولو ابع کثیره ام
بضافه می گذرانند این حال کی روا باشد ظاهر اپیش ازان ادرارات اهل خدمات قلیل وبقدر
کفاف ناپسند بوده جام بوی وو دیگران ادرارات لایقه مقرر فرموده **قاضی ابوالخیر** از احفاد
قاضی قاضن سوستانیست که مذکور شود صاحب حالت وفضیلت کامل در بهکر بوده وهمانجا در
گذشت **میر غیاث الدین محمد** المعروف بسلطان رضائی العریضی سبزواری نبیرهٔ خواند
میر صاحب کتاب حبیب السیر ونواسه سلطان جنید صفوی از مقربان شاه بیگ ارغون بوده

دباوی بسند آمده در بهکر بار اقامت افگند پسرش میر ابو المکارم والد میر عبد الله سلطان است
که در ذکر تته آید اول در سلک امرای مرزا شاه حسن ارغون آنگاه در خدمت سلطان محمود انتظام
یافته سلطان محمود خان ویرا برسالت نزد شاه اسمعیل صفوی بادشاه عراق عجم فرستاده بود تا از برای
وی بانواع نوازش وخطاب سلطانی مراجعت نموده بمکارم اخلاق موصوف وبکمال فضل وبلاغت
معروف زیسته ملا اسحق بهکری بلاد ونور فضیلت متصف از ملازمان سلطان محمود خانست وآخر
معلم مرزا غازی وقاری ولد میرزا جانی بیگ ترخانی شده مولانا یار محمد المشهور بمولانا یاری
اصل از بلاغستست وبمرتبه کمال داشته درمن انشابی بدل روزگار زیسته سلطان محمود خان
ویرا برسالت در درگاه همایون بادشاه فرستاده هنگام مراجعت چون کاری دلخواه نکرده بود
بحجاب در سیتپور رحل اقامت افگند ودرگذشت چنانچه نوشته شده اشعارش اکثری در طرز
ظرافت مشهور سید یعقوب خان رضوی از نبائر میر میران مذکور در عهد عالمگیر بایالت بهکر
علم برافراخته بعده پسرش سید صادق علیخان بجای پدر بآن حکومت رسید از پسرانش میر مرتضی
متوفی است ومیر جعفر الملقب به یعقوب خان بفرط بزرگی ومیرزائی تاکنون جای آبا آباد دارد
میر سعید خان رضوی از اولاد میر حیدر مذکور بمرتبه ارجمند وسریدی بنابر
جد بزرگوار خود رسیده میان اخوان ممتاز گشته پسرش میر غلام شاه مرتضی نام در دولت و
بزرگی مفرط آدمیت ومحاسن شیم نیکان مشار الیه وقت زیسته درسعت قدرت وبسطت مکنت
پای پیشی از اابا برداشته عنقریب جهان فانی را پدرود نموده است اکنون از پسرانش میر
محمد سعید قائم مقام پدرست سید ابن شاه نبیره سید حیدر مذکور ببزرگی مفرط صاحب نام برآمده
پسرانش سید محمد تقی وسید محمد نقی ومیر امیر علی ومیر محمد طاهر ببزرگی والتفات باوصاف
ابا نامی شدند منجمله میر وارث علی پسر میر امیر علی باوصاف نیک موصوف وحیاتست سید
حاجی نور محمد از نبائر شاه حیدر مرد باوصاف حمیده زیسته خلف ارشد حاجی سید عبد الکریم
به بزرگی مفرط اتصاف دارد ودرین تازگی بفن طبابت ملتزم ملازمت ونوکری بندگان تعالی
میان غلام شاه خان شده است میر جانشاه رضوی از نبائر میر حیدر شاه بوفور استعداد
طالب راه حق شده مستفید ارشاد خدمت شاه عنایت الله صوفی گردیده بخلافت

آنجا نوادهٔ علم معرفت برافراشت و بسعی اصلی معاودت نمود میر تخلص میگرفت دیوانی پراز آثار محققانه دارد در طلب خود و رسیدن بمرشد بعد تک بوی کلی یادگاری مانده خلف رشیدش میر قلندر علی بکرات در شاهپور دیده شده مرد با فقر آشنا و بر جادهٔ سلوک قائم است میر حسین قلی رضوی از نبایر میر میرانشاه و برادرزاده عمر شاه که اکنون پسرش فتح خان نامی جای آبا روشن دارد از محبان مظفر شاه فقیر صاحب سلوک برآمده در محمد آباد بعهد میان نور محمد دیده بودم نزد مرزا عبد الهادی حکیم بدواآمده بود عارضه فالج صعب داشته آخر بهمان علت در وطن رفته درگشت مرد سالک براه فقر آشنا خداوند سلسله بوده میر اسد الله ولد میر لطف الله بن میر محمد ماشم صفائی میر محمد ماشم بعلو مرتبه در ملازمان نواب خدایار خان المعروف بمیان نور محمد مشهور در خداباد گذشته نبیرهٔ اش میر موصوف در لوهری بحالت نیک زیست دارد میر محمد اکرم حکیم نوکر میان نور محمد و ساکن لوهری بوده اوقات بجمعیت و بزرگی مفرط گذرانده ایامی بنظامت بهکر از طرف میان نور محمد رسید چون درگذشت پسرانش میر سراج الدین و میر تاج الدین و میر معین الدین و میر نور الدین تا بودند بکمالات انسانی و بزرگی صفات معیشت کردند قضا را از هر چهار بزرگوار اولادی یادگار نماند برادر میر محمد اکرم میر محمد افضل نام که ساکن ملتان بود آمده داماندهای برادر را خود برد اکنون ازان نسل رشحی و ازان گل بوئی باقی نیست میر افضل شاه صاحب بزرگی و تقوی معروف بغازی پوتره از اولاد غازی مزار اکنون در زی احیاست قاضی محمد افضل بخدمت قضای بهکر نخست نیابتاً و ثانیاً اصالتاً نامی در جرگه افاضل داخل اکنون پسرش قاضی عبد الرحمن تکی صدر قضاست و خالی از حالتی نه ملا نور محمد مرد نامدار وقت خود گذشته اولادش در ذکر تتهٔ مذکور شود مخدوم محمد رضا متولی آثار مبارک از فضلای اهل الله و عالم متبحر است مخدوم روح الله جامع علوم منقول و معقول حاوی معالم فروع و اصول نادر روزگار بصلاحیت و بزرگی نامدار بوده فقیر در محمد آباد بسال هزار و صد و شصت و شش آنجناب را دیده باسند عالی میان نور محمد جهت دعا آمده بود خدمتش را دریافته معلوم شد که بجهة استجماع کمالات کلیه بوادی شعر هم گاهی پویه دارند خود مذکور میکرد که در ایام جلوس نادر شاه تاریخش الخیر فیما وقع یافته بودند

شنیده گفتم لاخیر فیما وقع گفتم از اتفاقات چون شنفار انشاه رو داد تاریخش الخیر فیما هو واقع یافتند بسنه بعد آن بادشاه فتورات کلی رو داده بود والحق وجودش در سلاطین نسبت باین الکه خوب بوده گفتم لاخیر فیما هو واقع لطف طبعش ازین قیاس توان کرد بعد گذشتن اولادی نماند برادرش محمد معصوم حالیات وحالتی نیک دارد محمد افضل ایضاً برادر مخدوم مذکور در شاعری طبعی داشته محمد غوث برادر چهارم مخدوم مذکور در شاعری طبعی داشته و سالک راه سلوک درگذشته پسرش میان الهبخش طالب علم بافقر آشنا اکنون در زمره احیا است آخوند ملا موسی محلی بجلیه صلاح وتقوی از بزرگان ماتقدم آنجا است حافظ میر خلیفه قادری ببزرگی مفرط درگذشته پسرش محمد هاشم اکنون در زمره احیا است حکیم عبد الرؤف مرد باستعداد صاحب کمال بوده از یاران میر عبد الجلیل بلگرامی است در سرکار نواب خدا یار خان منصب عالی داشت ودر حکمت بی نظیر بفن موسیقی علم مهارت می افراخته کتابی کافی الموسوم بابو النغم دران علم نوشته اکنون خلف ارشدش شیخ کرم الله در سرکار میان غلام شاه خان منتظم مرد صاحب انسانیت بفن طبابت همچو پدر نامی است شیخ محمد رضا اصلش تتة اما در بهکر توطن یافته در عربی وپارسی طالب علم مستعد بود از عهد عالمگیر تا محمد شاه پادشاه بخدمات عمده بهکر اصالتاً ونیابتاً رسیده عزیز انش در تتة واولادش در بهکر باقی مرد صاحب اسم ورسم در اربعین ومائة والف درگذشته مولف حین تحریر تاریخش بتعمیه چنین یافتم ع محمد رضا داده جان درجنانشد، شوخ خوب می گفت پسرانش شیخ بهتو وشیخ مهتو هم در شاهیر آنجا منسلک بودند واولادی ماندند سکهر بلده سیمون آنروی دریای لوهری اصل تعلقه بهکر اما از عهد نادریه یاشکارپور متعلق خطه بصفا معدن اهل الله از بزرگانش شاه خیر الله از اولاد پیر پیران علیه الرحمه درگاهش مطاف اصناف خلائق ومحل اجابت دعای اهل الله میرک بایزید ولد میرک ابو سعید بن میر علی شاه سبزواری عربشاهی میرک ابو سعید نواسه شیخ جلال الدین بایزید پورانی ست وپسرش میرک بایزید مع برادر میرک شیخ محمود جامع کمالات علمی وعملی بوده هر دو برادر از سبزوار برآمده بقندهار متوطن بودند پس در همراهیش شاه بیگ ارغون بسند رسیده نامبرده بشیخ الاسلامی بهکر وسکر نامزد گردیده ساکن سکهر شد وبرادرش چنانچه

مذکور

مذکور شود به تته اقامت گزیده بعد رحلت آن بزرگوار پسرش میر عبد الباقی بفور کمال مرجع صغار و کبار زیسته مضجعش بیرون سکهر زیارتگاه خلائق واقع از میرک محمد اول مخلف مانده ایام حیات را بعنوان ارباب کمال در ردی مشاهیر و اعیان بسر برده دو پسر ماند. میر تقی الدین میر محمد افضل میر تقی الدین محمد را پنج پسر آمدند میر نواب میر غیاث الدین محمد میر رضی الدین محمد میر عز الدین محمد. میر محمد کاظم المعروف بمیر مرزا هر یک بشان بزرگی و قدم نجابت مشار الیه وقت خود بوده میر غیاث الدین محمد را دو پسر والا نام سر سید برادران مخلف یکی میر قوام الدین. دیگر میر عربشاه که اکنون در ردی بزرگان روشنکر آئینه بزرگی و شایستند میر رضی الدین محمد بن میر تقی الدین محمد را فرزند رشید میر غلام عبد القادر نام گل سرسبد گلشن آن سلسله مانده **میر عاقلشاه** از سادات نامی سبد زی ساکن آنجا بفرط نامداری روشنکر آئینه اوصاف اما گذشته از نیایش میر اکبرشاه اکنون اکبر او فق آن سلسله است میر **محمد حسین** برادر میر عاقلشاه مذکور بوده از پسرش میر محسن شاه فرزندی نامی ماند اکنون میر چراغشاه پسر میر محمد محسن چراغ آنخاندان روشن **میر محمد زکریا** ولد میر محمد بزرگ بن میر معصوم بهکری که مذکور شد بفرط بزرگی ظاهر و باطن زیسته بسبب ارادت جناب شاه خیر الدین مذکور ساکن سکهر شده بعد رحلتش دو پسر نامی مخلف ماند سید محمد علی شیر سید محمد بزرگ وقت گذشته ایضاً دو پسر والا اختر گذاشته میر عزیز الله میر لطف الله میر عزیز الله عزیز مصر بزرگی گذشته از وهم دو پسر ماند میر کرم شاه میر گلاب شاه در ینوقت یادگار آبا است میر لطف الله ولد سید محمد دو پسر مانده میر عزت علی و میر احسان علی این هر دو بزرگزاده حیات مسموعند **میر علی شیر** ولد میر زکریا موصوف و متصف باوصاف آبا زیسته سه پسر گذاشت میر اسد الله میر عنایت الله میر بزرگ منجمله میر بزرگ پسری گذاشته میر شهباز علی علیشیر لقب که اکنون در زمره احیا مسموع میر اسد الله نواسه میر اسد الله ولد میر علیشیر مذکور جوانی باستعداد است در مراد آباد میان مراد یاسنجان دیرادیده بود طبع شود داشته آزرو تخلص میکرد بموافقت نام سامی تخلص و اسد الله سامی کوثر ازین مخلص سجع قبول فرموده اکنون در سلک احیا منخرط مسموع **میر محمد یعقوب** حکیم اصل نواسه میر کان ساکن سکهر است

در آغاز عهد محمد شاه بادشاه از ملتان وارد و ساکن سکهر شد بقدم مزاحمت سید لقی الدین میرک
دبیر البعز زندی گزید بطبابت عالم را استفیض میدارد فقر در مرادا بادش دیده بوضع اجله
یافته الور شهر قدیم دار الحکومة رایان بوده آبادیش بر کنار آب مهران مشتمل بر انواع باغات
میان سائر سند ممتاز بمرور دهور چنانچه مذکور سبب بیداد دلواری آلبش گذاشته خراب شود
ازان باز دیر پر کنجات بهکر منتظم از انجاست قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی ابن طائی از
اولاد موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبانی بن عثمان ثقفی که محمد قاسم دیبل را فتح و خطاب
الور داده مقیم آن بلده کرده بود و اولادش بتوارث بآن منصب رسیده قاضی اسماعیل در شهور
ستمائة به بزرگی نامی زیسته علی بن حامد کوفی ساکن اوچه از تذکره بزبان حجازی که نزد او از
آباد رحالات فتح سند مخلف مانده بود ترجمه گرفته رساله مبسوط پرداخته شیخ محمود قطب موصوف
باوصاف محموده قطب آسمان عرفان مرید مخدوم جلال جهانیان است مضجعش در آنزمین زیارتگاه
خاص و عام شایع چهوتة امرائی از برادران بنی اعمام دلواری تتمه رایان الور است آنچنانکه
در خرابی الور وبهانبرا ذکر رفته وی از انجا کوچیده بسیوستان متوطن و مدفون گردیدند اکنون
مرجع اهل الله است قاضی ستابه از نامداران زمان ماسبق بفرط بزرگی موصوف قضای
الور و احتساب بهکر داشته سیوی نام قدیمش سویس دوریا باستان قوم ساکن آنجا ملقب
بلقب سویس بوده دار الملکش کاکاراج نام داشته بمرور سیوی لقبش شد و داخل حکومت
بهکر گردیده دره قلبی است بر حد و خراسان مشتمل بر عجایب منجمله جانب قطب دیه گنبذی دارد
بچشم صورت نمایان از قبیل طلسمات که پیشینیان ساخته اند اسم گنبذ مارو کری چون کسی
آنجا رود چیزی بنظر نیاید سلطان محمود خان بهکر یکبار دو سه هزار کس جمع کرده دست بدست بر
سران کوه بهار فت گنبذ را نیافتند و چیزی نمایان نشد گویند نجی آنجا مدفونست چیزی از دست
درویشی در زمان ما تقدم افتاده بود پس مردم بسیار بآن امید رفتند و ناکام برگشتند قلعه
در دامن کوه چه واقع بود همه سنگهاش مدور هر قدر زمینش میکافتند چنین سنگها برون می آمد
و بر زمین مضافش جایست چتر نام نهال پنبه انجا بار درخت کنار میشود سوار شده پنبه
از وی چینند در هر درخت بقدر وجب مار ها قریب دو صد جا میداشت وقت پنبه چیدن درخت

نمبر ۱۶ رامی

رامی افشاندند تا ماران دور شدندی و هر کرا ماری میگزید زخمش را استره میزدند و شخصی
بدان چاه دیده زهرش می کشید جزین تدبیر گزیده مار هلاک می شد از زیر سیوی دریاچه جاری بود
هر که ازان خوردی بیمار شدی گویا مرضش از کان گوگرد بوده اکثری بآن علت میمردند در زمان
اکبر بادشاه سیلی آمده چشمهای کوکرد را پوشیده یا قلع نمود ازان باز آن بیماری کمتر شده آن آب
در سر زمینی که آنرا سر واه گویند جمع شود و بکار زراعت رسد فاضلش در کولاب منجر که نزدیک
سوستان است می آید در ایام ماضی بر کنار آب نیز مار از قسم مذکور بسیار وجود داشته گزیده
اش کمتر زیستی مردمش آزار ناکشاد و دراز آمد و شد ندی در دشت سیوی آسیش کم از آسیب
عراقی نمی شد کره اسپ که از مادر جدا شدی در دم رش سنگیز ناریختندی تا یکسال بر سر آن
سنگ ریزها کردیدی و سم او چون سنگ شدی که احتیاج بنعل نداشته جماعه بود در موضع چتر
که ایشانرا سادات کهیری گفتندی وجه تسمیه آنکه کهیر نام درختی است که یکی از ابای ایشان
براو سوار شده مچی زده مانند اسپ رانده بود قریب کنجا به در دامن کوه ایوانی پیش رفته و
در انجا پنجره آهن معلق گویند دران چتری نهاده دست کسی بآن نمیرسد اگر از پای کوه میخواهند
که ریسمان انداخته کسی فرستد از انجا دور می شود و اگر از پایان میخواهند بر دند آن سر کوه
ملساو از و یکپاره است و زمین دور از سیوی تا کنجا به و تا پاتر و کنار دریا مابین همه دشت است
راه قندهار از میان دشت واقع طولش صد کروه از دریا تا سیوی و عرض شصت کروه و اکثر
آنزمین چهار ماه تابستان باد سموم می وزد مخفی نماند که چون درین زمین و کوه کسی قابل ذکر
بنظر نرسیده ازان کوه عطف عنان نموده بذکر بعض بزرگان ساکن موضع متفرقه تعلقه بهکر بقدر
اطلاع انگا پومی کند و هنوز سلوک تحقیق موقوف نه هر چه من بعد تحقیق شود داخل کتاب کردنی است
التماس از احباب آنکه اگر بر زیاده تحقیقات اطلاع یافته موفق الحاق این اوراق شوند هر آئینه
مستحق منت و اواصل مثوبات غند ذکر الصالحین تنزل الرحمة لو اندشد و بالله الاعتصام هوحسبی
وکفی بکار دهی است تعلقه بهکر مسکن سادات برادران سادات لوهری اول ایشان سید میر
بفرط نجابت و بزرگی کثیر نامی پسرش سید شاه مردان اولاد کثیره آورده و بزی زمینداران
بمنوداتم گذشته از اولادش میر علی شیر صاحب اسم و رسم شده برادرزاده اش سید لطف علی

اکنون صاحب سطوت وجمعیت در ذی زمینداران میگذراند دیگر سید میر الیف از برادرزادهای سید
علی شیر ولد شاه مردان صاحب قدرت حیات از قدیم باز بمیان این بنی اعمام قتال و مجادله است
و هیچوقت باهم سلوک ندارند مگر در رسوم قبیله داری از شادی و غمی یک از طرفین دو تن واقع
و رجال کثیر در میان ایشان موجود کهوٹه موضعی است اندازبیست کروه بالای بهکر از بزرگان آنجاست
موسن شاه که صاحب غلغله فقر و زمینداری زیسته در اوامر و نواهی و احیای سنن نبوی
انظرف مانقشی بر صفحه وجود زده در زمانی که احمد شاه پادشاه درانی وارد آن الکه گردیده
باراده دیدنش کرده و نازیسته معتقد علیه اکابر و صاغر بوده پسرش صالح شاه نام موزن روزگار
قایم مقام پدر معتقد فیه جماعه مخلص پدر ببر آمده کهوره موضعی اندازبیست گروهی انظرف لوهری
از انجاست قاضی عبد الرحمن در اوامر و نواهی تقید کلی داشته در مقدمات دینی
بغایت می کوشید در احیای سنن غلو کلی بعمل آورده وجمعی غفیر وابسته اشاره اش بودند آخر
باجماعه موفق در امر حمایت اسلام میان مسجد در نماز شهید شده مدفون گردید پسرانش قاضی
محمدی و قاضی احمدی هریک بپای محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی هریک بپای
پدر محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی حیاتست عبد الرؤف منشی قبل ازانجا
و قبل از موضع مذکور جه بهر حال اصلش خوتم سعته مسموع در فن انشا بعدیل روزگار بوده
گفتست نزد بختیار خان حاکم خانپور دیوی آنگاه ملازم سرکار نواب خدایار خان شده سرآمد
منشیان داخل زمره ندماگذشته منشاتش در چند مجلد متداول دستور العمل منشیان روزگار واقع
چون برحمت رؤف پیوست بنه اش میان عبد الله منشی قایم مقام خدمت نواب مذکور شده بعهد
محمد مراد یابخان درگذشت اکنون محمد حفیظ برادر میان عبد الرؤف مذکور مردی شائسته ملایم
میان غلام شاه خان است شکارپور اصل بنای داؤد پوتره و اکنون براسه حاکم نشین
نزدیک لوهریست از مردمش سید محمد تقی بخاری صاحب وقت زیسته معتقد علیه کرده
خاص و عام درگذشت پسرانش سید ابو طالب و سید میر محمد انجا صاحب نامند حاجی فقیر الله
از واردات است از زمانی در از شده که آنجا صاحب مرجع انام می باشد سلسله مشیخت و موکرا
باقصی غایه رسانیده الحق حالتی و فضیلتی نیک دارد حکام آنجا بقدم ارادت در خدمتش سلوک دارند

وبادشاه شناس است در اوامر و نواهی بجدی سعی دارد و بفیض ظاهر و باطن گروه معتقدرا می
نوازد بهرالو موضعی هشت کروه تقریبًا باینطرف لوهری است از مزدیش سید محمد صالح مشایخ
وقت گذشته مرجع انام و زیارتش برآرنده حاجات خاص و عام است سید حیات شاه از اولاد
صالح شاه مذکور در حی ارباب ایقان زلیته سید ولایت شاه اکنون نبیره سید حیا تشاه اکنون
نام آور آنمکان است باکنکری بادشاهپور نام موضعی است بچار کروهی بهرالو عبد الکریم
نام مردی درزی مشایخان آنجا در گذشته اکنون عبد العزیز نام پسرش باحوال نیک حیات
مالانزی موضع قدیمیست شیخ طائی از قوم جبره مضجعش مطاف اهل الله و زیارتش موثر
کامیابی هر تمنا است شیخ کبیر ایضًا از بزرگان آنجاست مرقدش مرجع اهل الله واقع —
بهلانزی برابر مالانزیست پیر ولد از مشایخ آسوده آنزمین معتقد علیه بزرگان دین
اهل یقین است میان عبد الله فقیری کامل از قوم آکر ساکن آنجا حالا درزی احیا سموع
فتحپور اصل شهر پنهواران بود از انجاست شیخ تره کامل وقت مشایخ روزگار نسبتش
بقبیله بنی اسد ملصق مزارش تبرک مشهور و جای باحضور است قاضی برمان مشهور اهل عرفان
منسوب بآل عبه مضجعش بامین پهلجی دلگر واقع زیارت این بزرگ برآرندهٔ حاجات سائر و زائر است
ڈبره موضعی است معروف از انجاست مخدوم عثمان درگاه مرجع اهل اللهش بفرط
حضور مشهور دیرا قاضی جناب اطهر مصطفوی خوانند و در قضای حاجات عموم خصوص از و استداد
همت کنند و بکام دل رسند سوستان سهوان و سیوان نیز خوانندش واقع اقلیم پنجم طولش
قب نه عرضش الول شهر قدیم موسوم باسم سهوان از اولاد سند سموع حصنش از جمله قلاع سته
مذکور است و ازان بعد بکرات ترمیم یافته حاکم نشین علیحده بوده از قدیم بانا ول متعلق
رایان الور و سپس زیر فرمان سلاطین تته مانده شاه بیگ آنرا از جام فیروز کشیده مرزا شاه حسین
باز داخل تته نمود در وقتی که سند تخت فرمان فرمایان درگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه رسید
مجددا حاکم نشین علیحده شده از عهد ایالت نواب جند ایارخان بطریق اصل داخل سائر
سند است بر کوهش چشمه واهی از عجایبات است اکثر ارباب امراض نفسانی شفایابند همواره
بریک فرار پر و چاهی آمد آب محسوس نه شود آنجا به پرستش در ایام معهود هجوم کنند و دیگر

جای یک ستونست که صفحه بزرگی در کوه بیک ستون باعتقاد مردم قدرتی متکولست مردم
بسیر وصفا آنجا روند و بر سقفش نظاره کنند گویند آنجا چار یار یعنی مخدوم جلال جهانیان و
شیخ عثمان مروندی و شیخ فرید و شیخ بهاء الدین بمکاشفات نشست اند خطه نامی و بقعه گرامی است
شیخ عثمان مروندی عرف مخدوم لعل شهباز یکی از چهار یار مذکور بوده که بکجا سیاحت
کردند در سنه دو سنه از شش و ستین و ستمائة چون به ملتان رسید سلطان محمد ولد سلطان غیاث الدین
صاحب دهلی که جوان مرتاض بود و با شعرا و صلحا و علما اکثر اوقات صحبت می کرد و شیخ بهاء الدین
زکریا و شیخ فرید شکر گنج از مقربانش بودند و امیر حسن و امیر خسرو او امیر حسن دهلوی بخدمتش انخراط
داشتند تکلیف سکونتش نموده اقدام نفرمود بخدمت شاه شمس بوعلی قلندر رسیده وی گفت
سه صد قلندر در هندوستان اند بهترین همین که باز اینند تشریف برید بران اشاره در بلده
سوستان آمده خواست اقامت فرماید اتفاقاً بقعه زمین که در آسوده اند مسکن زنان زانیه
بوده بقدوم شیخ شب هر که بر زنان آمد قادر نشد صبحی همه زنان در رو شیخ را مطلع شده آمده
توبه کردند پس شیخ را اراده افتاد که پاره زمین جهت زراعت اختیار فرمایند بنا علیه مزدوری
را آورده تا احاطه کشد و خود عصا در دست کرده ایستاده مالک زمین آمده در صدد ممانعت شد
عصایش زدند که بمرد تا دفنش کردند مالکان مرده بباز پرس غلو کردند فرمود سگی را کشته ام
اینک در زمین مدفونست تا کشیدند راست سگی بر آمده دانستند که فقیر صاحب مقام است بقدم
ارادت سلوک کرده زمین را باو گذاشتند دیگر حوارق و کرامانش زیاده از احصاست درین
مختصر چه قدر گنجد و فاتش ثالث و سبعین و ستمائة مجرد و حصور گذشته سابقش انچه گذشتند تحقیق
شان مقصر شده بذکر برخی بترک نمیجوید پوشیده نماند که تولیت این درگاه از قدیم باز متعلق
شیخانست که متوارث و متواتر در خاندان ایشان تا الی حال باقی و سادات بنا بر خویشی
بآن امر تعلق یافته اند شیخ مکهن از شیخان قدیم متولی و کلید دار درگاه بوده نظر بر وجوه
احسن مرئی گویند چون سادات کهنه های شیخانند بعد اخذ سجاده طمع در کلید درگاه کردند وی
بمعاینه عدم پیشرفت کلید را تسلیم نموده سادات هر قدر خواستند در نگشود چون آهنگر
آوردند دستش خشک شده ازین امر غریب سادات از گرده نادم گردیده کلید را حوالهٔ وی

نمودند ازان در کلید تصرف سادات نیست وسجاده دو قرار یافته چنانچه بقدر تحقیق بیان شود میر
صلاح الدین اصل از سادات معظم لکعلوی ست بصلاحیت ذات در صلاح معاش ومعاد
کوشیده صاحب نام بر آمد وبدولت سجاده نشینی درگاه رسیده بنظر فیض پرور همه وجوه
وجودش صلاح مریدان دوابستگان شده قلچه بر کوه شکست توره ازوی یادگار خلف رشیدش
سید پیر شاه بجانشینی وپدر صاحب سجادگی درگاه فائض آمده مرد مرتاض بود نام سب احیا داشتی
ودر شتا وصیف بر هر دوازده نفل تهجد غسلی مجدد مزمودی میان نور محمد والی سند دیدنش را لبیار
بار زود درخواست کرده اقدام نمی نمود تا آنکه وی بخدمتش رسیده سادات وخدام بتکلیف الیشانرا
هم برو ند همینکه دیده آمد گفت من بعد بودن در دنیا صلاح نیست وعنقریب بگذشت بعد وبرادرش
سید نور شاه جانشین سجادگی شدند ظاهر اوضاعش ابدالآنه وبعقیدانه ورندانه بوده از حقیقت
آنقدر بهره داشت که هرچه از زبانش بر آمدی باتقدیر راست شدی غایة الغایة نظر یافته پیر بود
در هفته یکبار بیرون آمدی وسامان تجرع باخود داشتی خلق بمبالغه کثرت اخراجاتش بکیمیا
متهم داشتند بعد او برادرش حیدر شاه جانشین گردید ودر حیات خود پسر ارشد نظر شاه نام را
بر سجاده نشاند موی الیه بهره از علم وحالت خوبی داشت در حیات پدر درگذشته آنگاه برادرش
اسد شاه بدست پدرتنکی وساده صاحب سجادگی درگاه معلی گردیده سید حیدر شاه درگذشت
سید نهال شاه از سادات کبهروتنه که دیهی متعلق سوستانست می باشد تغلب از شیخان
اصل متولی بصاحب سجادگی درگاه رسیده بسبب فرط فیض پیر مقدم بر سجاده نشینان اولاد
سادات بزرگوار لکعلوی که مذکور شدند بر آمد بیرون دروازه درگاه بر سریر نشستن مخصوص
گردیده وآنرسم در جانشینانش مخلف ماند چون درگذشت میر خضر شاه بتوجه پیر مختص سجاده نشین
گردیده پس ازوی سید موج دریا ولد سید ساجو شاه سریر آرا آن خصوصیت بر آمد ورین تاکیها
واقعه اش مسموع مخفی نماند که چون بالتزام ذکر جناب حضرت مخدوم شرح آسامی چند از صاحب
سجادگان گذشته اول ذکر بزرگان دین ساکن آنزمین کرده به پاره حالات سائر سادات
می پردازد **قاضی ابو سعید** ولد قاضی زین الدین بهکری بوفور فضیلت وحضور قریحت در
ممتازان روزگار ونامداران آن دیار زیست کرده بعد فوت وی پسرش قاضی قاضن سر آمد

وقت برآمده بانواع فضائل آراسته بود و حفظ قرآن و علم قراءات نیکو داشت در فقه و تفسیر و حدیث
و تصوف و عربیت و انشا کافی زیسته در وادی سلوک ریاضات بسیار کشیده بزیارت حرمین
رسیده و سیر و سفر بسیار کرده آخر او در سلک مریدان سید محمد مهدی جونپوری منسلک گردید لهذا علمای
ظاهر بر او طعن و اشتند از مرزا شاه حسن قضای بهکر یافته بجای مورونی رسید در کبرسن از او
استعفا جسته به برادرش قاضی نصرالله سپرد و در ثمان و تسعین و تسعمائة در گذشت قاضی نصرالله
برادر قاضی فاضل بکمالات صوری و معنوی محلی بوده سیر آبا بوجه اتم رونق کرده بعد انقضای مدت
معتوم باعزاز و ناموری در گذشت شیخ محمود اجل علما و افضل اتقیا نامدار روزگار گذشته
از اولادش قاضی شرف الدین المشهور بمخدوم راهو ایضاً در نامداران آن بقعه منسلک پیش قاضی
القضات قاضی دته سوستانی بصحبت بسیاری از علمای باطنی رسیده نظر فیض یافته و مدتی بخدمت
پدر کسب فضائل نموده آنگاه علم حدیث از خدمت مخدوم بلال دیده و اکثر علوم از خدمت
مخدوم محمود مفخر پوتره و مخدوم عبد العزیز هروی یافته بژده تفسیر قرآن بمطالعه آورده معانی و
دقائق آن مستحضر ساخته از علم جفر و غیره علوم غریبه نصیبی کامل اندوخته حافظ چنان داشت که اکثر
کتب را ظهر الغیب خواندی مرزا شاه حسن از و تلقینها یافته و مخدوم و عثمان استاد لقب داده در
قریه باغبان مدفونست قاضی شاهند نه از اولاد حضرت فاروق رض و اجله علما و اتقیای روزگار
بوده شریعت را با طریقت و طریقت را با حقیقت توامان داشته در سوستان نامی بل در تمامی سند
گرامی گذشته بعد وی خلف ارشدش شیخ میر محمد المشهور بمیان میر پیشوای اولیای جهان و قطب
زمان بوده در فضیلت ظاهری کسی باوی برنیامده ولادتش در سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت
والدش که مذکور شده و والده همشیره اش هریک صاحب حال و کشف و کرامات بودند زیاده از
شصت سال در بلده لاهور اقامت کرده مرید شیخ خضر قادری شده وفاتش در عمر هشتاد
و هشت سالگی در سال هزار و چهل و پنج هجری هست قبرش در موضع هاشم پور از مریدانش جماعه کثیر
صاحب کرامات در رسیدگان حق اند دارا شکوه مریدش شده رساله در حالاتش نوشته میر سید
کلان از سادات عظیم القدر کربلای معلی هست ازان بقعه مبارکه برآمده اول در قندهار پس
بعد فتح سند در حوالی سوستان رحل اقامت انداخت اکثر اوقاتش در مزار فائض الانوار

شیخ عثمان مروندی بسر بردی در زهد و تقوی بی نظیر زیسته اولاد کثیر آورد میر معصوم بهکری
از احفادش است **میر عبد الله سلطان** المشهور بخان عریضی تخلص ولد میر ابو المکارم بن میر
غیاث الدین که مذکور شدند آبائیش در بهکر گذشتند و این در سوستان متولد گردیده نشو و نما
یافته در عهد جهانگیر همراه مرزا غازی بود چون مرزا بنوازشات شاهی قندهار ضمیمه تته یافت
مومی الیه برسالت نزد شاه ایران رفت و در آنسفر بزیارت شاه خراسان شرفیاب گردید
مراجعت کرد و بعد فوت مرزا متعین تته شده چون شاه جهان جلوس کرده بادای سوء الادب
شریف الملک را مغضوب ساخت و نواب امیر خان مذکور آمده متعینان نواب را بهرج آورده
میر مسطور و برادرش گفتند که هرگاه پاس نمک را این جزاست بگوشه باید ساخت پس ترک منصب
نمودند هرچند مرزا عیسی وغیره باعث شدند جواب دادند که پیری رسیده و تاب نوکری نمانده
آخرها بوساطت ملا محب علی سندی که مذکور کرد و پنجاه هزار دام بصیغه مدد معاش معه اولاد از بیری
جام تماچی تنخواه یافته به تته شدند آنجا نامبرده شانزدهم شعبان سنه اربع و خمسین و الف در
گذشت اولادش در تته ماند شعر برگزیده دارد **سید عبد اللطیف** ولد سید عبد الرزاق بن
سید اسماعیل بخاری که مذکور گردیده جد سید عبد اللطیف عرف سید مهتو جد مادری محرر الحروف است
که مذکور شود در سوستان لوطن داشته جاگیر در موضع کهچی من مضافات سوستان از حضور
جهانگیر بادشاه یافته به بزرگی ذات و محاسن صفات داخل اجله وقت بوده **سید احسن شاه**
بزرگ سادات لکعلوی ساکن سوستان بوده حالتی نیکو و جمعیتی اتم داشته بفیض مخدوم لعل
شهباز صاحب سلسله خدام والا برآمده بعد او پسرش میر نوبهار اکنون جانشین پدر بشیم بزرگی
متصف جوانی موفق باصلاحیت است **میر صادق علی** کبر وتهی ایضا از بزرگان نامی آن بقعه است
سید بالشاه از معروفان زمانه و بزرگزادگان سادات لکعلویست در سلسله فقر کرسی
نشین خدام حضرت لعل شهباز بحضور بال و شهود جال زیست کرد **میر لطف الله** عرف
ستاره ولد سید عبد الکریم از نبائر سید شاه صدر لکعلویست اول وکیل دهلی پس وزیر اعلای
میان نور محمد والی سند شده نام نیکو بسلوک عام و خاص یادگار مانده در ایام دولت باستر ضا
و تمشیت مهام سادات و اکابر و علما توفیق دافی یافته نام آور سند و هند برآمد در سال هزار

وصد و شصت درگذشته محمد پناه رجانتوی که مدتی در ملازمتش با آب و گذرانده تاریخ رحلت
میان قطعه عزا چنین گفت ؎ هر که آمد بسر قبرش بتاریخ وفات ؎ رحمت ایزد بجان میر لطف الله گفت
سید مرتضی ولد سید عبد النبی در فضیلت اتم و بزرگی بسیار زیسته در شعر شاکر و میر غلام علی آزاد
بلگرامی قانع تخلص می نمود و غیر از نوشش مسموع است سید علی اکبر ولد سید واندوشاه برادر زاده
سید بالشاه مذکور بقضای سوستان سر بزرگی بلند و در انسانیت نوع امتیاز را با بنای جنس
از جزو و کل بفضل لازم الاصل دارد سید ناتهن شاه ولد سید محمد معین الکعلوی در سلسله فقر
حضرت مخدوم از ارادتمندان سید گلاب شاه ولد سید صلاح الدین مذکور بوده در تتهٔ آستا
معروفه حضرت لعل شهباز از محدثات دلیست که در شهور هزار و صد و پنجاه و نه جهت روز عرس مقرر
کرده ملا داؤد سوستانی مرد صاحب فضل و علم از ملایان متبرک وقت بوده خلف ارشدش نور الحق
گویند در طفلی طبعی غنی داشته پدرش هر قدر که بخواندن قرآن میزد فائده نمی بخشید مگر روزی برا
در جای مضیق نگاه داشت هر چند گریه میکرد پدرش برا دمی بخشود در حین گریه خوابش در ربوده
مردی نورانی که عبارت از خضر است ؏ دارد حالش شده گفت چه خفته برخیز هر چه خوانی
از یادت نرود تا بیدار شد دید که هر چه برای یاد آن پدرش میزد در لوح حافظه اش نقش
کالحجر شده پدر و مادر را صدا زده قرآن خواندن گرفت پس چون والدینش از حبس بر آوردند
هر چه می گفتند فوراً بیاد می آورد تا رفته رفته طالب العلم استاد لقب و شاعر شتائی تخلص شد
وقتی که مرزا صاب ازین راه در سفر هند گذشته ویرا دیده شعرش خوش کرد الحال مردی
بصلاح و تقوی آراسته و بعلم و فضل پیراسته بر آمده در اولادش آن صلاحیت و علم شاعری
تا حال متوارث و باقی چنانچه نور الحق نام اکنون از نبائرش جوانی با فضیلت و صلاحیت و رزے
احیا است و دیگر محمد علی نام صاحب بلاغت شاعر مزاج از نبائرش مخلف ابو بکر سوستانی از وقت
وحالش اطلاعی نشد مگر همین قدر بتعریف اسم و مسکن در اشعارش خود مذکور نموده ازان نوع
بلاغتش مستفاد میان عبد الحلیم بزرگ وقت بفضیلت و حالت نیک زیسته پسرانش وجه الدین
و ناصر الدین و محمد رفیع هر یک بفضیلت و حالت نیکو زیسته و معمر شده قاضی محمد وارث از
مخادیم عدلانی بحالت نیک گذشته پسرش قاضی امین الدین مردی صاحب فضیلت و آدمیت

در نسخه دیگر
نمبر ۱۷

در نزدیکیها گذشت قاضی دین محمد از مخادیم وکای بزرگ سیرت صاحب فضیلت هنوز در حی احیا نامی ست پوشیده نماند که این چند آسامی که ذکر رفت شمّی از بحر است فما بالنرام همینقدر علی التیسیر تبرکا جسته هر که بیفزاید منت را شاید وچون از ذکر آن بلده فراغت یافته بذکر بزرگان قری وقصباتش میکراید وآنجا هم هر انچه اطلاع می آید اکتفا میرود والله تعالی اعلم پاتره موضعی است از مضافات حویلی سوستان منه حیدر رهروی در تحفه سامی بقتش کلیجه نوشته زیرا که در اوائل حال کلیجه پزی اشتغال داشت وکلیج هم لقب کردندی در فرهنگ رشیدی کلوچ بفتحتین وهو معروف کلیجه بزرگ شاعر صاحب دیوان است در زمان مرزا شاه حسن از وطن بسند افتاده در موضع مذکور اقامت ورام اختیار کرده در گذشت ایضاً موضعی است از ان بلده منه تلهٹی مخدوم بلال از اجله عارفان واصل بحق در علم ظاهری شانی عظیم داشته شبها در تغاری مملو از آب می نشست از استیلاء ذکر وغلبه حالش آب چون آسیا در گردش می افتاد وچون صبح بر می آمد همچنان در گردش وجوش میماند تا بدر یا نمیریختند بس میکرد روزی بزیارت مخدوم لعل شهباز در معبری نشسته ملاح بدشنام وشتم مشغول بوده وبگفته احدی بس نمی کرد مخدوم کلاه خود بپسرش نهاده علی الفور از هزل گفتن بس کرده بقال الله وقال الرسول مشغول گردید تا کلاه بسرش بود همان حال داشت بعد از انکه از کشتی فرود آمدند وکلاه از سر ملاح گرفتند بهمان وضع سابق هزل پیش گرفت کامان موضع نامیست منه مخدوم عبد العزیز محدث ابهری عزیز مصر بتجرد وتحقیق وگزیده کشور علم وتدقیق بود پسر والا گهر بسر فضل تمامی هنر اعنی مولانا اثیر الدین که آوازه فضل وکمالش از چرخ اثیر در گذشته ومولانا یار محمد یگانه ملک جامعیت علوم در زمان جام فیروز بسبب خروج شاه اسمعیل ماضی از هرات بموضع کامان تشریف آورده چون موالید سه گانه آنسر زمین را بشرف علوم منبت علوم روح وسه ورساخته رحل اقامت دوام انداختند وهمان جا چشم از مطالعه نسخ حیات پوشیده تصانیف غریبه چون شرح مشکوٰة وحواشی اکثر کتب متداوله وغیره بیادگار ماندند ده بیله جای بانام است منه قاضی ابراهیم از اکابر علماء واتقیا خلیل خصلت سالک راه سلوک ورضا بوده ولد رشیدش قاضی عبد الله فضایل از خدمت مخدوم عبد العزیز ابهری مذکور آموخته تقوی کامل ووزع شامل داشت بعد فتح

شاه بیگ از در بلیه باغبان نقل نمود و در سنه اربع و ثلثین و تسعمایه بگجرات و آنرا انجا بمدینه طیبه رفت
و سکونت دوام اختیار نموده در گذشت خلف ارشدش شیخ رحمت الله وجودش محض رحمت
خاص خدا بوده بفنون فضل و کمالات آراسته بی نظیر وقت زیسته سه رساله در مناسک حج از او
یادگار ماند شیخ حمید برادر شیخ رحمت الله ولد قاضی عبد الله مذکور بمجاهده الا در علوم عقلی و نقلی
دانی بوده در حدیث و تفسیر بد طولی داشته همراه خان اعظم کوکه بمکه رفته امیر و مقتدای اهل حدیث
شده مولانا سعد در فضیلت اتم و در کمالات مرجع امم بوده ولد رشیدش شیخ عبد الله متقی
در علم تفسیر و حدیث بی نظیر وقت بوده در سبع و اربعین و تسعمایه بگجرات شده از انجا بر فاقت قاضی
عبد الله مذکور بحرمین رفته اوقات عزیز باحرز رسانیده در همه علوم تصانیف و رسائل خوب
دارد عبد اللطیف طالب علم بلیغ بوده حاشیه پر کار بر شرح ملا دارد در بحث الکلام المتضمن
کلمتین حقیقة او حکما ای یکون کل واحدة منهما فی ضمنه فالمتضمن اسم فاعل هو المجموع و المتضمن
اسم مفعول کلواحد من الکلمتین فلا یلزم اتحادهما در ین دو بیت درج کرده منه قام زید هیئت مجموعیش *
اسم فاعل را تضمن میشمرد * و ز یکجا هی اسم مفعولی از و هیئت افرادیش را کن نظر * لکعلوی شهر
نامی مسکن سادات است کوهش در تنگی معبر سند واقع منه سید صدر الدین عرف صدر بن سید
محمد صاحب آیات باهره و کرامات ظاهره ولی وقت و سر سید مشائخ روزگار فخر سادات جامع
البرکات بود اولادش در سند بنجابت و دودمان و اصالت خاندان متصف بعضی اولادش
ساکن سهوستان چنانچه آسامی ازان مذکور شد و برخی در سائر سند ساکن و سائر اینجا بچند
آسامی ساکن اصل جای تبرک می جوید سید محمد از نبائر سید صدر مذکور کامل وقت بوده
تاریخ فوتش اینمصرع برآمد و در وجنه ابر محمد بود * گویند هر روز چند هزار صلوات
علی الدوام وظیفه داشته گویا اینمصرع تاریخ نظر بآن شغلش از عزائب التفاقاتست پسرش
سید دلشاه سالک مجذوب واصل حضرت محبوب صاحب مقامات عالیه بوده سید ابو الحسن
پسر دیگر سید محمد مذکور مرجع باکمال از ارادتمندان سلسله مخدوم نوح علیه الرحمه برآمده پسرش سید
عبد الرسول نام آبا بزرگی روشن کرده در ناموران وقت منسلک شد سید محمد شجاع از نبائر
سید صدر مذکور در طریقه نقشبندیه نامی روزگارست سید محمد اشرف داخل زمره

اشرف الناس

اشرف الناس ملتبس لباس بزرگی بر آمده سید ابا بکر از اعاظم سادات شاه زاده محمد
معز الدین بخدمتش رسیده استدعای دعا نموده بود و عنقریب حسب دعده سید مرتقی مدارج
متناگردیده سید غازی خان صاحب کمالات صوری و معنوی سرگروه سادات الکعلوی
بوده سادات آنموضع بجمعه از صلاح و صوابدیدش تخلف جائز ندانستندی سید حمزه اکنون
بزرگی موفوره سر سید السادات است سن جای بانام است منه سید حیدر رو دوازده سالگی
بصحبت مولانا عمر و مخدوم بلال رسیده صاحب حالات بین و کشف و یقین و برآمد اولادی
کثیره ببزرگی متصف دارد از جمله حوارقاتش آنکه روزی در میان مجمعی انبوه ایستاده بود
در همه مردمان نظر کرده فرمود که من بخدا باهبادارم که هریکی ازین مردان براه علیحده و
اصل مقصد نمایم چنانچه هریکی از دیگر جدا رفته باشد بچنین موضعی است مشهوره منه
سید حسن شاه بخاری مردی از خودگذاشته سالک طریق توحید است و از آباو اجداد
در دی معارف مسالک نامعدود در راه خدا مصروف و حاجتمندان را احلال مشکلات
خاندان عباسیه کلوره از ارادتمندان ایشانند عفو رشاه برادرزاده حسن شاه مذکور ایضا
بکمالات ظاهری و باطنی متصف ریل زمینی مسکن اولیاست درویشان ریل مشهور اند
محرر الحروف ببوی ازان بهار بقدر دریافت مشام روزگار را معطر می سازد شیخ موسی
پنجمین جد شیخ ابو الفضل است چنانچه وی در کچکول آورده در بانه تاسع آنجا مسکن گزیده
روزگار مخصوص عزلت و یاد خدا ساخته در گذشت شیخ خضر از بنائر اولیاست در بانه
عاشر لبیر و سفر بر آمده بشهر ناگور رسیده و مرید شیخ یحیی بخاری اچی جانشین مخدوم جهانیان
و شیخ عبد الرزاق قادری و شیخ یوسف سندی شد پس سیر صورت و معنی کرده بسند بازگردید
در سال نهصد و یازدهم از و شیخ مبارک بوجود آمدی در اکبر آباد او فات حیات ببزرگی
و بحر در علوم منقول و معقول بسبزده صد و بیست سال عمر یافت مرید شیخ فیاض بخاری
در شیخ عمر تتوی بوده ولدی اکملش شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل بجا مذکور شدند و درویش یحیی
ولد عالم البکهری که مذکور شده از جمله اولیای کبار است به نزدیکی ریل سکونت داشته شبی
از شبهای تاریکی شد و باران بشدت بارین گرفت درویش بنماز بود از سقف آبی متقاطر شده

بر رد ایش ریخت و اکرده دایه را داد تا بر دریا برده بشوید و خشک کرده زود بیارد گفت شب تاریک باران شدید و آفتاب معدوم چگونه بدریا روم و خشک کنم فرمود تو از حجره برون مشو و ببین ناچه رود دایه همین که برون آمد روز روشن و آفتاب در نظرش جلوه کرده بدریا رسیده رداء را شست و در حال خشک نموده بخانه شد باز شب بحال و باران بطریق سابق در بارش دیده مخدوم نجیم سالار بزرگان ریل و خداوند مریدان خیل خیل معاصر مخدوم علیه الرحمة بوده در ریش ابراهیم از قبیله ریل درویشان خلیل خصلت راه ایشان بوده دشت باران سرزمین معدن بزرگان اهل عرفان است منه شیخ هوتی لاکھر شیخ الشیوخ وقت بوده اکثر سر تا پا لباس حمرا پوشیدی و تیر و کمان همراه داشتی و صوامع بزمزمه وجد و سماع در آوائل که هنوز مهر شالنش در سحاب حجاب بود و در دهی نزول کرده رئیس ده را فرزندی از مدت محبس دور و دراز افتاده چون قدرت رفتن انجا نداشت جمعی اهل الله را ضیافت کرده تا استمداد همت کنند شیخ اتفاقاً در انموقع که رسیده درخواست طعام نمود جماعه مذکور و بر احتقارت دیده خبر طعام نگرفتند شیخ گفت بر شما طعام وقتی حلال است که فرزند مضیف در حال حاضر سازید و اگر از شما نشود بمن واگذارید هر همه متعجب شده آنکار دشوار حواله شیخ کردند علی الفور دست پسر گرفته بمجلس رسانید ظاهر اپسر در آنزمین برای گرفتن روغن ببازار میرفته شیخ بقدرت الهی از انجا بانجا رسانید از آنوقت غلغله ظهورش شائع عالم گردیده چون فوت کرد از شخص که بشایعت جنازه اش رفته بود چنین نقل کردند که وی شیخ را بهلوی خود نماز جنازه دیده بزبان حال سوال کرد که چولست که بر جنازه خود نماز می فرمائید فرمود که ازین حال شگفتی مدار و مارا زنده انگار کمبذ بر لوارش در موضع موریانی از زوایای دشت بر کنار سانکره مجمع اهل السلامت شیخ احمد رسیده حضرت احد و شیخ محمد و ارسته ابدولدی شیخ هوتی لاکهه مذکور از جمله بزرگواران نامدار و اجله اولیای کبار خط سند شیخ احمد همواره بعبادات و مجاهدات میکوشیده و لحظه فی لحظه فی فکر نبوده و شیخ در مقام قربت از شغل باطنی بزوائد عبادات ظاهری نمی پرداخت خوارق هر دو کرام از شمار ابهام افهام بیرون مدفن شان در جوار پدر بزرگوار بموضع مذکور است ماروی مکریه درویشی صاحب مقام عالیه و خوارق کلیه ساکن دشت و تل از معاصران مخدوم

شیخ احمد

شیخ احمد و شیخ محمد است و باهم صحبتهای محققانه و عارفانه کردند درویش ابراهیم ولد ناکو در همواره
از جوبات نباتات ارضی قوت خود ساخته از جمیع مطعومات متعارفه روبرتافته بود یکه نام کاتیار
که از اجله خدام وی بوده روزی بخاطر آورده که غذای شیخ چنین فضله اش به بینیم تا چیست لهذا
وقتی ابریق برداشته باوی بمستراح رفت و بعد برخاستن درویش دو بیضه سفید خوشبوتر از
مشک دیده برداشت و در دستار نهاد گویند عاجزه شیخ دو مرض موت نان کندم با قند پخته
آورده که شاید چیزی دران حین تناول فرمایند گفت حالا که روزه حیات بپایان ممات رسیده
چگونه باین افطار کنم از من این اذن است که اگر کسی چنین نان شیرین بنام من وقت حاجتی دهد
روا کرده ازان باز در مردم آنطرف متعارف شده که یکتویه کندم از وجه حلال بیک دست
آس کرده با یک سیر قند و روغن پخته بروح پرفتوحش میخوانند و مرادهای یابند مومن نام
پسرش در یکی از قلاع گجرات بحادثه محبوس شده درحین وفات اینجا نداردکه فرزندم مومن بیاید مرا
غسل بده او از چند ماهه راه آواز په ربقدرت الهی شنیده گفت منکه درین قلعه محبوسم چگونه بیایم
فرمود دستم بگیر و بالقدرت الهی در حال وارد خدمت پدر گردیده بتجهیز و تکفینش پرداخت مدفن
شیخ موضع سکربادی از مقام دشت است پکه کاتیار از اجله خدام شیخ ابراهیم مذکور صاحب حالت
و کرامت بوده درویش جکهرنند هوا از جمله اولیای کبار دشت صاحب خوارق است مدفنش
موضع آمرلیست درویش اسماعیل ولد مرتالدین از جمله بزرگان امدار و اهل عرفان حقیقت سعادت
درویش ناله را بموجب وصیت وی بمکاشفه دریافته از یکروز راه خود بخود آمده در مقام آمری
غسل داده بود درویش پینه ناریجه از اجل اولیای دشت است شبی بزاویه خویش بذکر مولی
مشغول بود سواران مفسد پیدا شدند و درویش را بزور در پیش کردند و تازیانها زدند
تا راه بنماید و بلد شود درویش با سینه ریش پیش شده گامی چند بسر و پای اسپان بر سنگها خورده
گرفته سواران صدای سنگها شنیده گفتند که سابق این زمین سنگ نداشت حالا که از کجاست
فرمود این نیست بلکه کوه قافست که شنیده باشید این بگفت و سواران را انجا در کام هلاک
مانده خود علی الفور بزاویه مراجعت فرمود و فاتش سال نهصد قبرش بر کنار نهر رین مقابل
موضع ریده درویش ناله اسعته از اجله اولیای دشت است به پاکی و طهارات جد بلیغ داشته

همواره دو کوزه آب یکی جهت استنجا و دیگر جهت وضو همواره همراه داشتی روزی هر دو کوزه آب بسبب گذار از نشیب و فراز زمین از دستش افتاده بهم دیگر خورده شکسته شدند فرمودند آن بمان و آب مریزان بقدرت الهی هر دو کوزه شکسته درست شدند و یک قطره آب بر زمین نریخت وقت فوت وصیت فرموده که پای چپ من در طفولیت بر دوشگاوی آلوده بود در حین غسل بیست کوزه آب بر در یزید چنین کردند مدفنش در مقام آمرلیست درویش علاء الدین بهکیه از اولیای نامدار ساکن دشت زبان قبول چون تیغ مسلول داشته که بهر چه پیرانه لامحاله کارگری شد و گاهی سهم دعایش از هدف اجابت مخلف نکشی در سن نهصد در گذشت و در دشت نزدیک برهمن آباد آسوده قاضی صدهو ولد حماد نسبتش بقضات قریه سهره خطیبه میرسد از اولیای دشت است شخصی مادیان فرسی نازاد داشته از قاضی استدعای دعای زادنش کرده و نذری بسته لیموی در دست داشت بوی داد که مادیانرا بخور ان شاء الله بقدرت الله بارور شده بعد مضی مدتی کره بی بها آورده چون بزرگ شد سبالغ کلی قیمتش آوردند اتفاقا گذر قاضی بر مکان وی افتاده آن بد مذهب بخوف ادای نذر در گشت چون مخفی گردید قاضی بنور ضمیر دریافته پارچه دستار مارشده انگشت صاحب مادیان را بگزید رفیقانش مار را بکشتند و ویرا برداشته بخدمت قاضی آوردند دعا کرد تا بهشد اما از جنابت توبه ننمود قاضی ما فی الضمیر او را دریافته بخادم گفت که آن کره را بگو تا امانت ما را بدهد بمجرد پیغام آن کره لیمو مذکور را از افگنده بمرد بعد ازان فرمود تا مار کشته بیارند همان پارچه کرباس بود گویندوی از مردم سیمجه که خویشش بودند خواستگاری نموده شب زفاف زمان بعادت در سمع مشغول بزل و نزات شدند و وقت بر درویش تنگ کردند هر قدر شانرا فرمود متنبه نشدند بلکه در هزل و شتم بیفزودند لاچار در حجره را بسته بآواز بلند صیغ شان کرد چون بر مزید هزل کوشیدند از غصه فرمود گر کله خرانند که هرگز تابع معقول نمی شدند بقدرت الهی آنهمه زنان اتان اعنی ماده خران کشتند و شل اتان لوحه و زاری کردن گرفتند شوهران زنان این را شنیده بپای قاضی افتادند تا شرم و سیرت شان نگاهدارد و بنابر الحاح و زاری آنجماعه نظر ترحم فرموده تا در برده شب زنان بحالت اصلی معاودت کرده خجلت ناک بخانها شدند وفات قاضی سال نهصد است مدفنش موضع دهیره

درویش

درویش رکن الدین ولد دیته از اجله مقبولان درگاه احدیت است اکثر اوقات بریاضات وعبادات مصروف گردیدی روزی در مسجدی خوابیده بود امام مسجد بعد نوافل خواست بخانه شتابد چدر را افشانده اتفاقاً چند تار خس بر روی درویش افتاد در حال ساهتهای پای امام شل گردیده از رفتن ماند یافت که این سزای عمل نادانستنش است که چند خس بر درویش افتاد درویش از خواب بیدار شد و بیا افتاد و به شد درویش را خبر نبود گویند در اواخر آن بغلبه وجد وجوش ذکر دیرا حالتی عجیب رو داده که هرگاه آوازی بلند وصوتی جهر بگوشش میرسید فی الحال آهی از دل میکشید و بمجرد شنیدن آن آه آواز کننده جان میداد فوتش نهصد و هشتاد و هشت

مخدوم محمد امین کامل موحد وقت در موضع واسوری از ارض پت باران در نزدیکیها بوده مخدوم سیدنه طالب علم نصر پوری از مریدان ایشان است بوبکان موضع نامی است واهل الله را مسکن سامی سنه مخدوم جعفر ولد مخدوم میران که مذکور شد جامع کمالات تحریر وقت معاصر نوجست گویند روزی مخدوم نوح ع فرمود خدا را باین چشم دیدم گفت باین چشم ندیده باشید باید که جهته معاینه این معنی هرگاه چنین حالت شما را رو دهد بخادمی فرمایند تا چشم شما را به بندد و در آن حالت اگر رویت خدا باقی ماند یقین دانند که آن چشم نه این چشم است و آن رویت نه این رویت مخدوم این را امتحان فرمود گفت اگر نمی بود جعفر نوح می شد کافر مخدوم مذکور اعجوبه دهر بوده و کمال و فضیلت از او در اولادش تا حال مخلف ماند مخدوم عبد الغنی و مخدوم نور الدین که هریک خاتمه کمال و فضل بودند و در جامعیت علوم یگانه از اولادشان نامی فوت یکی در عمل ایالت محمد مراد یا بخان و فوت دیگری در عهد بندگان عالی میان غلام شاهنخان واقع حکیم عثمان یگانه زمان صاحب حدس بیکران بود میان عبد الواحد پیر مردی سن صاحب حالت ماهر فن نجوم و رمل از انجاست در خدا باد لبهد نادریه دیده بودم بزرگان حال و مالقدم مواضع مذکوره زیاده بر اندازهٔ احصا باشد بقدر دریافت بهمین قدر اکتفا رفته هرکه بر مزید تحقیقات موفق شود خالی از مثوبات نباشد نالهٔ کندی شهریست نامور مسکن اهل الله است زمین امروز مجد دست و بکرات سبب طغیان آب نقل مکان اهلش صورت یاب منه مخدوم اسحق اصل قوم بهتی از مریدان خاندان شیخ

بهاء الدین زکریا ملتانی است در فضیلت و کمال طاق از اصل اولیای خلق خلاق بوده کرامات و آیاتش از شماره شمار بیرون پسرانش مخدوم احمد و مخدوم محمد اند که مذکور شوند مخدوم احمد اجل اولیا است همواره در گوشه انزوا گذرانیدی و احیاناً بحلقه ذکر و سماع می شد و حال بروی طاری می گشت که حد احصا نیست بنجا خوارقانش انکه شخصی رئیس را پسری بعارضه مهلک رسید مخدوم احمد را مع جماعه اهل الله بضیافت طلبیده چون طعام آوردند مخدوم فرمود تا کان و دکان بطعام نشستند و خود تنها مانده رکن نام بهر اخادم را فرمود تا پسر این شخص مصنیف را بیارد همطعام من شود و قضارا هما وقت پسر فوت کرده بود و پدر آنرا بر عایت قدوم آن بزرگ ظاهر نساخته گفت حالتی صعب دارد نتواند آمدن مخدوم فرمود بی او نخورم چون رکن مذکور بر سر پسر رفته بپیغام مخدوم فی الفور زنده شده بر پا نشست و بخدمت مخدوم رسیده همطعام گردیده و گفت روح مرا قبض کرده بچهارم آسمان برده بودند مخدوم از انجا باینجا باز آوردگویند وی در او آخر حیات به نیز نکوٹ رسیده اتفاقاً زرگری پسری در مجلس سماع بیتی بسوز گذار خوانده مخدوم بشنیدن آن جان داد نعشش بهاله کندی بر دند منقول است که در راه آواز ذکر جلی از وی جهراً مسموع می شده وی علم ظاهر و برخی دقائق علم باطن از خدمت مخدوم عبد الرشید حاصل کرده بود واقعه اش سن است و ثلثین و ستمائة خلف ارشدش مخدوم فتح الله بعد رحلت پدر بسیر آبا محلی گردیده و ساده ارشاد را بوجه اتم بپا رسانید بعد وے مخدوم احمد ثانی پسر مخدوم فتح الله بر مسند کای ولایت و کمال مربع نشسته اوقات با برکات بکمال رشد و ارشاد گذرانید پس پسرش مخدوم عبد المجید با وصاف حمیده مستثنی اوقت زلیته نام ابا بوجه احسن روشن نمود بعد او پسرش مخدوم عمر بعز اوان رشد نامدار زمان سالک راه عرفان بر آمد خوارق آیات آن بزرگوار از حد شمار متجاوز از دو سه پسر گرامی مخلف شد ۱ مخدوم حسین ۲ مخدوم ابراهیم ۳ مخدوم عبد الرؤف مخدوم ابراهیم ولد مخدوم عمر الفیا مرد بکمال صاحب حال گذشته پسرش مخدوم فتح الله بحلیه کمالات محلی زلیته بپای سلوک ابا در راه یقین نیک پویه زده چون بگذشت پسرش مخدوم عبد المجید ثانی بر جاده ارشاد آبا متمکن گردیده ذات حمیدش درین زمانه تبرک محض و غنیمت خاص بود بعد مخدوم عبد الرؤف که مذکور شود غریب رشدی وقف معتقدین

نمبر ۱۸ کرده

کرده در مدینه منوره در گذشته بعد از و پسرش مخدوم رحمت الله رحمت خاص خدا محلی بجلیه اوصاف نامه وار ارشاد عامه زلیست و زمود در عین عنفوان جوانی در گذشت مخدوم عبد الرؤف ولد مخدوم مرقوم کامل وقت عارف زمانه برآمده در مشائخ حال ممتاز زیسته از حین شعور تا آن وفات همگی موصوف اخلاق رضیه صرف عبادت و ریاضت بوده خوارقش برون از حد احصار است میان نور محمد بغایت در بندگیش بوده و صرفش را از دل و جان کمر انقیاد بسته داشته در هزار و صد و شصت و شش هجری برحمت رؤف پیوسته شیخ ابراهیم قاضی زاده ماله کندی تاریخش این کلمات یافت کان ولیا رؤف الخلق از ایشان ولدی مخلف نشده اکنون مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبد الحمید ثانی مذکور بفرط بزرگی و کمال و ساده پیرای ارشاد آبا مسلک زمره اهل حالست حاجی دین محمد ایضا ولد مخدوم عبد الحمید باکمالات انسانی متصف است مخدوم عبد الحمید برادر بزرگ درحیات مخدوم عبد الرؤف به بزرگی اتم گذشته بود مخدوم محمد ولد دیگر مخدوم اسحق موصوف بتحصیل علوم بمرتبه اتم رسانیده در تصفیه باطن اقصی غایة کوشید اغلب اوقات بکارهای خلق الله حسبة لله نزد حکام آمد و رفت کردی و از ظاهر شرع تخلف جائز نداشتی وقتی بکار محتاجی در تته نزد جام نظام الدین رسیده بود جام گفت وصف مخدوم احمد برادرت بسیار شنیده ام و شوق دیدنش لانهایة دارم تو همینجا باش تا او بیاید مزمود برادرم نه پروای من و نه پروای تو دارد هنوز درین سکالمه بودند که مخدوم احمد وارد مجلس جام گردیده جام بدیدنش خیلی معتقدانه خدمت کرد بعد مراجعت مخدوم احمد برادر را گفت بیا تا حالی چنانچه آمدم بطی ارض در ماله کندی برسیم و نماز عصر آنجا ادا کنیم مخدوم محمد گفت شما مختارید من سلوک و سیخ مجاهدت فی سبیل الله از دست ندهم در اولاد این بزرگ نیز وجوه عرفا سالک مسلک عرفان برآمدند منجمله مخدوم یوسف قریب بزمان مخدوم عبد الرؤف مذکور بکرامات خاص مخصوص زیسته یکبار در بازار شهر دریا را بتصرف آورده دیگر مخدوم محمد صادق و مخدوم محمد یعقوب هریک کامل وقت بودند مخدوم عبد الرشید از اجل علما و اکمل اتقیا است مجمع بزرگان و استفاده کمال علمی و عملی یافته رشید روزگار شدند از انجمله اند مخدوم احمد و مخدوم محمد مذکورین درویش زکریا برادرزاده مخدوم اسحق مسطور

از خدا آگاه سالک مسلک هدایت بوده درویش رکن بحر را از خواص خدام احمد و اصل
قرب راه رهنمای سعادت مخدوم عربی دیانه برادر پیر آسانست که در مکلی جا دارد و مذکور
شود گویند در یک مکان صد و چهل ختمه قرآن از دلبوجود آمده چون قرآن خواندی مرغ
از طیران و آب از جریان باز ماندی روزی در صومعه خود نشسته بود ناگاه کف دستش از
کف آب دریای شور آلوده گردیده و قطرات آب بر شیخ کردند خادمی محرم بالحاح تمام کشف
آنسر خواسته مزمود پسرم بایزید در حجاز میان دریای شور با طائفه معتقدانم سوار ست فضارا
کشتی در گرداب غرق افتاده آنجماعه پسرم را شفیع آورده نذری بستند دست زده کشتی را از
گرداب غرق بساحل نجات رساندم بعد چندی امردم آمدند و نذر آوردند و گفتند در حالی که
بکشتی مایوس گشتیم دستی از غیب کشتی ما را از گرداب برون کشیده در سال نهصد و شصت و
گذشته در قریه مالکندی مدفونست مخدوم بایزید فرزند رشید مخدوم عربی مذکور ست از پدر
بهره گزین یافته بسجاده صدق و سداد و استفاده و ارشاد مستقیم مانده طلبه را بهره وافی میرسانید
محمد عالم نام مردی از اولادش اکنون در ذی احیا منسلک زمره خلفای سید عبد اللطیف تارکیست
و در جماعه فقرا سید معزی الیه می باشد مخدوم مولانا ابو بکر بن داود بریدمالکندی
صاحب حالات و مقامات عالیه بود مخدوم نوح از فیض یابان اوست سید عبد اللطیف
حسینی از بزرگان قدیم آنجاست مقابر علیه و مطاف عالیان دارد اولاد کثیره مانده منجمله
سید فتح محمد اکنون صاحب دستار پیر است و دیگر اولادش در مواضع متفرقه بخصوص موضع
عجن ساکن مخدوم نوح ولد نعمت الله نسبتش صدیقی ست در هفت روز عمر بانکمازشنید
بزبان فصیح کلمه طیبه بزبان رانده از دست که گفت چون بسن چهارده سالگی رسیدم از امام المشارق
والمغارب علی بن ابی طالب یافتم آنچه یافتم نقلست که چون بسن هژده سالگی رسیده روزی در
صومعه همراه مخدوم عربی نشسته بود و بمراقبه توجه کرده مخدوم عربی تلاوت قرآن میفرمود چون
به بیست و هشت سیپاره رسید این شوق سیر عالم بالا شد برعایت سماع تلاوت قرآن مخدوم
عربی جسم ظاهری اینجا مانده سیر افلاک کرده هنوز مخدوم عربی ختم نکرده بود که باز رسیده فقیر
بهاء الدین گوید روزی در منزل سید جلال ولد سید علی شیرازی در تذکره نشسته

بودیم

بودیم مخدوم فرمود حضرت ابا بکر و حضرت علی گذشتند حضرت علی متعجبل آمد و فرمود برخیز
تا محمد رسول الله میخواند و حضرت ابا بکر به تبانی می آمد چون حسب الامر روان شدم دیدم
که گویا بر کوه لکی بر می شدم چون بمجلس حضرت رسیدم دیدم که حضرت عیسی نشسته است و
ناگاه در دست من تخته مسطور رسید سبق از حضرت عیسی گرفتم چون سر بر آوردم نظر
بجناب حضرت رسالت افتاد زانو کرده جانب حضرت توجه کردم و سبق تجدید نمودم حضرت
ابا بکر فرمودیا رسول الله این از اولاد منست گویند وقتی آنحضرت وارد شده علمای ظاهر شنیده بودند
که وی هیچ نخوانده معانی آیات و قرآنی خوب ادا می نماید بدیدنش رفتند مخدوم بتفسیر آیتی مشغول
بوده راوی گوید که من آنوقت بجه درست داشتم و بهر معنی وانه می گردانیدم چون خاموش شد که
شمردم عدد دانها بهشتاد رسیده بود و لیکه بیان حوارق و عادات ایشان کتابی علیحده بر انقدر
درین مختصر اکتفا رفته و فاتش روز پنجشنبه بیست و هفتم ذی قعده سال نهصد و نود و هشت است
مدفنش در قریه نالکندی معروف ولد رشیدش مخدوم جلال بآیات بزرگی و بزرگی مخلف
محاسن کمال والا بیهمال زلیسته دیگر برادرش میان ابراهیم است که بزرگ زمانه و معتقد علیه
طائفه علیه بوده اکنون میان محمد زمان پیرزاده وقت صاحب سجاده مخدوم مرحوم است مخدوم
صدر الدین راهوتی در موضع جانبه از مواضع پرگنه نالکندی سکونت داشته همواره وعظ
میفرموده دران اثر تمام بوده غیر از کلاه مرقع چیزی نپوشیدی احوالاتش بوالامقامی متصف
وکمالاتش در زمره صدوق باستثنای موصوف مخدوم مراد فرزند رشیدش از اجل علما و افضل
اتقیا بوده با درویش حسن مقری که مذکور گردید نسبت همعصری داشته قاضی سنور از اولاد
مخدوم مراد بوده گویند روزی بلباس فاخره از راه میگذشت سید عبد اللطیف صاحب بلری ویرا
دیده گفت جدت جز کلاه مرقع نپوشیدی تو این را از که ارث یافتی بهمین قدر اثر کلی یافته
دیگر درونی اهل سلوک منخرط گردیده شاه دیوانه نالکندی از اجل مشائخ وصاحب
خوارقات کلیه با مخدوم عربی هم مقابر است درویش قاسم جرفتش جولاهی از بفیض مریدی
حضرت مخدوم لوح رح از کارگاه آگهی بهره وافی برده واقف تار و پود حقیقت بر آمد مخفی
نمانند که چون بحول الله و قوته بجمل حال برخی وجوه اهل تحقیق قطعه بیمونه نالکندی فراغت یافته

در ذکر وجوه اهل الله ساکن مولضعاتش اشتغال نماید و از ارواح بزرگان استمداد توفیق درخواست دارد هو الله عالم بالصواب **بالوث** موضع معروفست منه درویش حسن مقبره در اصل سنجار و برنده تصفیه لوح سینه را صافکرده بنقوش آراستگی گویند طهارتخانه داشت هرگاه جهت توضی دران داخل گشتی از خود رفتی روزی سنجاری از خویشانش بدیدن آمد اتفاقاً درویش در متوضی بود چون درون رفت دید درویش اجزای متفرق شده است از دهشت برون آمده روزی بوقت ظهر ابریق در دست بتوضی نشست خواست که آب بر دست ریزد موذن اذان شروع کرد درویش از خود برون رفته بقیه آن روز و شب تا وقت ظهر دیگر بخود نیامده کسی را طاقت نشد که بحال آرد روز دیگر موذن همانوقت شروع اذان کرده بهوش آمده پرسید مگر موذن اذان را تاهنوز تمام نمیکند روزی مخدوم مراد ولد مخدوم صدرالدین راهوتی بدیدن وی آمد و گاو سواری برون بسته پیشش رسید خادمان گفتند هفت روزست که درویش بتوضی رفته حیران شد درین اثنا درویش برون آمد مخدوم گفت درین هفت روز فرائض را از دست دادی فرمود تو بحال گاو خود پرداز بانکار چه افتادی قضارا گاو مخدوم غائب شده بود مخبر گردید تجسس فراوان نمود گاو را نیافته بمنزل شتافت و دیگر پیرامون اعتراض درویش نگردید **خانوث** موضع معروفست از سادات سکانش اصل سبزواری سید چاند و شاه درین تازگیها صاحب حالت مبین واقف راه سلوک گشته از معتقدان و جانشینان نهال شاه مداریست که بر کوه کنجه آسوده ست و مذکور گردد **بهیٹ** زمینی طرف تلها از توابع ناله کندی بفاصله سه گروهی است از عجائبش مدفن گرامی و مضجع سامی سید شاه عبد اللطیف رحمة الله علیه پس آنحضرت معروف بنبارک ولد سید حبیب شاه از اولاد سید عبد الکریم موروفند سید حبیب شاه مرد باخدا بوده چون درگذشت تاریخش الموت جسر یوصل الحبیب الی لقاء الحبیب شده و شاه عبد اللطیف درین زمانه در ولایت عدیلی کم داشته آثار کرامات و اخبار خوارقاتش اظهر من الشمس درین مختصر چه قدر گنجائش پذیرد با انکه امی بود حق تعالی تمام علوم بر لوح سینه اش مثبت داشته گویند مرزا بیگ ارغون که صبیه درسلک کنیزکان حضرت انسلاک داشته در اوائل نسبت بخدام کرام بغضی کلی داشته چون فوت کرد کسی از مریدان بحضور شریف این کلمه تاریخ فوتش گفته بود

قطعه

قطعه شاه صاحب ذوالمواهب سید عبد اللطیف ﷺ انگه قطب وقت خود بوده است از مردان حق ﷺ
چون ز جام ارجعی مخمور نوش وصل شد ﷺ گفت ملهم غیب سال رحلتش رضوان حق
خبیث آن عارف کامل شنیده بر بدیهه فرمود چنین نباید گفت بلکه بگویید که یک منزل به بوده چون حساب
کردند درست تاریخ بهمان سال درست آمد الحق از شخص امی وقوع این حال جز خوارق نیست و نزدیک
که ازین سر النقل فرموده در ماتمش جمعی از مریدان جان دادند مزار متبرکه اش بران بهیئت عجیب جای
با روح و صفاست گنبد عالی بر قبرش بنا یافته و راجه جیلمیر نوبت نذر نموده صبح و شام در گاهش
عجیب روح و سرور و غریب صفا و حضور دارد اکنون سید جمال شاه قائم مقام آن ولی مخصوص
بکرامات جلی و خفی است و سلسله مقرا چند خلیفه نامدار دارد **جهیجه** که موضع درگاه **شیخ طاهر** دران
غرائب میمنتهاذات گرامی آلولی نادره عهد لعجیب نمود وجود داشته هندوان لال او دیره اش
خوانند و مسلمانان شیخ طاهر بهر کیف از ثقه منقول که آن سرمست بادهٔ حقیقت اول الحال در
بیابانی گذر اندی روزی قدری اوغزه جهت خوردن در دست داشته که شتری رسیده از کله
بر سر بنکه شیخ رسید از انجا که ذات بیچون احد ساتر و ساری کل افراد موجود است شیخ آن شتر
را بچشم معنی دیده گفت ای خدا چون برین بینوا کرم فرمودی ما حضری که موجود دست تناول
باید فرمود شتری رسیده بود بجا نماند این زاری کنان و نبالش کرده بعد تگ و پوی کلی رسید
باچه رسید از انوقت غلغله اش عالمگیر شده بعد رحلتش درگاه دی مطاف اصناف خلائق واقع مجمع
غریب هر ساله بر منعقد زنان هندو از سایند بر او جمع شوند و بیحجابانه در کود بر زن کردند و بنام شیخ
هر که خواهد بلشان تکلیف رقص کند باوجود بودن شوهر و دیگر عزیزان خود را ازان در یغ ندارند
شرط دارد نه شنیده **کهیره** موضع معروفست درویش **لوح کهیری** گلهبانی زلیت کردی و
صاحب حالت و کرامت بوده در حدیقة الاولیا مذکور که چون جام تماجی بتصرف شیخ حماد جمال
از دهلی برسید چنانچه مذکور شود وی در ارض کهیره او را گفت از سه روز منادی بنام تماجی
می شود حال آنکه عهد جام جوانه بود اثر پوردهی قدیم آباد کرده جام انراست که در مضافی هوس
در تانه گیها دریا زینش تمام نخود کشیده **مخدوم ساهر** لنجار از اجله اصرار و ابرار روزگار بود
جمیع اوقات بوظائف عبادات قیام مینمود و نفسی از لیل و نهار فارغ از ذکر پروردگار نبوده

در مجلسش قیل وقال دینوی هرگز نگذشتی هر کرا انظر توجه میدید بمرتبه ولایت میرسید جمعی از کرازان
لهاوت در کشتش می آمدند و زیان میرسانیدند هزار عان گله بیشش وی آوردند خادمی را فرمود
تا کرازانرا پیغام رساند که گرد مزرعش نگردند کرازان بآن پیغام ممنوع شدند گویند چون بقریه
متعلوی رسیدند شبها پادراز کرده نخوابیدی و گفتی هر طرف خانهای ساده است ادب تقاضا
نکند که بطرف پادراز نکنم از دست که گفت من از پیر شنیدم که در هر که سه خصلت یابند نگذارید
تا نفع یابید که پیر شما هالنست یکی آنکه چون پیشش نشینید خدا با دشما آید دویم آنکه چون سخن کند
در دل شما جای گیرد سوم انکه دشوار آید ترک صحبت او مدفنش موضع مذکور **بوهری** موضع قدیمست
منه سید حمزه اصل متعلوی و نازگیها غواص بحر عرفان جامع محامد الیقان سر سلسله نقشبندیه گذشته
بزرگان مواضعات متفرق کنار سانگره هرچند بر جمیع بزرگان آسوده کنار سانگره
اطلاع یافتن بعد زی دارد مع هذا جهت تبرک و تیمن بقدری ازان اکتفا رفته **شیخ موسی**
آهیدانی اصل انجا بزرگان هند است در زمان سلطان علاؤالدین بدیار سند آمده مزارش بر کنار
نهر سانگره واقع در اوائل فوتش بازارگانی از قافله جدا افتاده شتری لکمیر بار همراه داشت
پای شتر لغزیده بشکست چون آبادی دور بود و این شخص تنها جای ماندن نیافت و رفتن خود متعذر
افتاد بخود حیران ماند تا چه کند مرقد شیخ ناگهان دیده انجا آورده چون شب افتاد تسلی یافته صبح
شتر را صحیح بی اثر زخم یافته بار راه خود گرفت بعد چندگاه آنشتر در وطنش بعارضه هلاک رسید
و قربانی کرد در ساق همای شکسته دید که میخی در استخوان زده شده است دریافت که این کرامت
شیخ است درویش وهیه چانیه از جمله مشایخ زمن کار و اولیای کبار صاحب حال و قال است و
از بار یافتگان محفل قدس حضرت رسالت پناه کرامتش برون از بیان و فاتش هزار و یک
سات و نی عشق تاریخ عربی و ترجمه فارسی در عشق جان بسپرده موافق بسال آمده مدفنش قریه لونکی
بر کنار سانگره **درویش آلو** مجذوب مطلق عارف بحق بوده اصلش هند است بلند افتاده در کوچها
ساکت میگردید گاه و بیگاه حرفی میزد که مفهوم می شد در صحراها میرفت و پشتارهای هیزم و غیره
می آورد و بمردمان میداد صاحب کشف و کرامات بوده بسیار کس را از مقاصد و مرادات
بحصول می پیوست مدفنش بر کنار سانگره واقع **درویش پلی** سمیجه ذات بر کنار دریای سانگره

ساکن بود از یاران شیخ هوتی ولد لاکهه بهت طبع بطیبت بکیا رائل داشته روزی بشکار ماهی قلابی انداخته تا دیگری انتظار کشید چون ماهی بدامش نیفتاد گفت خدایا بده یا ببر در حال زمین لب دریاکه برو نشسته بود بتر قیدن گرفت از ترس بر خواسته گفت عجب است از انکه دادنش مشکل و بردنش آسان درویش لده از عمده نظر یافته گان درویش وهیه است و بفیض توجه مرشد بر تبه والا رسیده صاحب کشف و شهود بر آمده مولانا عباس از اجله خدام شیخ وهیه است و بمقام گزیده وصفت قال وحال رسیده مخدوم آدم تبه صاحب منزلت عالیت صحبتش خالی از فیض حالی نبوده درویش چیته از جمله اهل دل صاحب ولایتست درخدمت بسیاری از مشائخ فیضها یافته مرید خاص مخدوم آدم تبه شیخ صدهو نوهیره از عرفای روزگار و بزرگواران اعصار معاصر درویش وهیه است نصرپور چنانچه مذکور سلطان فیروز در احدی وخمسین وسبعمائة نصر نام امیر یرا امر فرمود تا قلعه بر سانگره بنا نهند و این شهر از انقرار آباد گردیده بنام وی نصرپور اسم یافته بفزونی باغات و وقوع دریا بزیر شهر خطه عشرت فزاست گویند سران ترخانیه در تمام سند همین زمین را بسکونت برگزیده بودند چنانچه اکنون نسل باقیست از بیخ بشش سال دریا از انگوشه کرده ولهذا باغاتش همه خراب وجای گلستان شورزار پیدا شده زمینش بزرگ خیز منه قاضی خیر الدین مردی باحال صاحب قال بود شخصی را در زمانش عارضه آسمال رو داده وبهیچ دوا امساک نمی پذیرفت عزیزانش مایوس شده دیرا در کشت جواری بالای چهار چوبه خوابانیدند شکمش همواره چون مشک دمان کشاده جاری بوده ناگهان وی از ان راه عبور نموده دید وقت آورده نظر شفا برو انداخت در حال بشت صاحب حدیقة الاولیا از ثقات آورده العهدة علیهم که آنمریض از ان بعد چهل سال بصحت حال و مزاعت بال زیسته حسب اشتهار هرچه می یافت میخورد و راه غائطش مسدود بوده بصفت بهشتیان از تقاضای متعارفه ضروری مطلقاً درگذشت مدفنش بریک گروهی جنوب نصرپور شیخ محمود المعروف لبشاه سیسیان قادری نبیره حقیقی یعنی بیخ واسطه حضرت پیر دستگیر علیه الرحمه معروف در روزگار سابق مدفنش درکنار آنطرف دریا بوده حسی قدرتند اشت که دران گنبدش داخل گردد بعد مرور دهور آنزمین را آب گرفت نعشش بزمین دیگر که امروز وسط

دریاست نقل نمودند آنجا نیز زیارتگاه عالمیان بود و همه کس برون محو طا زیارت میکردند کرت
ثالث چون آب طغیان گرد در جای که امروز آسوده بتجدید دفن کردند ازان باز زیارتش عموم
و دخول در مقصوره مقرر شده خوارقاتش که از قدیم باز مرئی اراد تمند است برون از احاطه
اقلام وضبط او هام لوان شمرد اکنون میر محمد زمان رضوی بتوارث اسلاف سجاده نشین آنگاه
خلایق پناه متصف فرط بزرگی وکثرت کمالست میر محمد زمان رضوی اول وارد آنجا جد بزرگوار
سادات رضوی حالست از اجل مشائخ و اکمل اولیا گذشته پیش بدت قریب سی سال وکسری
بنابر طغیان آب نعشش از جای قدیم مع نعشهای سائر سادات مدفونه آنجا نقل کردند از لفقات
که بمشابعت نعش آن کامل بودند مروی است که سید موصوف را با وجود آنکه دو صد و بیست سال
بر واقعه فوت گذشته بود از دفن صحیح وسالم بر آمده و یک خوشه انگور تازه رسیده مع چند
دانه نبات پائین پهلوی راستش یافتند که اراد تمندان بتقسیم آنرا خوردند دیگر خوارق براینقیاس
لو انکر دشاه ماشم رضوی ثانی اضاغراعن اکابر نبیره وصاحب سجاده وی بوده حالات ایشان
نیز مافوق تحریر وتقریر در حیات وممات خوارق عادتش شهره روزگار عالمی بمریدی وی بهر یاب
مرادات دینی ودنیوی گردیده اشعار محققانه بسیار دارد بعد وی شاه نور الله هم براه آبا
سالک مسالک عارفان زیسته پس فرزند حمیدش شاه پنی لده سجاده نشین آبا بر آمده احیای رسوم
بزرگی اسلاف بوجه اتم نموده بعد از و برادرش شاه نجم الدین بر وشنی کمال وعرفان اختر کمال را
مزین و بدرخشانی نیز فرخنده حال اهل ارادت را محلی انوار صدق وسداد داشته بعد وی شاه
غلام حیدر قایم مقام آبا گردیده اکنون ذات این صاحب برکات بیادگیری کارا باغنیمت
می باشد سادات اجله رضوی دران بقعه میمون بسیار گذشتند بچند آسامی تبرک میجوید شاه
غیاث الدین ولد شاه نور الله مذکور در بزرگی اتم زیسته از و شاه وجه الدین مخلف و به نیکو
اطواری بزرگان متصف زیسته اکنون سید بزرگ خاتمه بزرگی یادگار آبا بحالت نیک
بزرگانه زیست دارد سید یار محمد رضوی اول حال نوکری کردی ثانیا بفقر راه آبا آشنا
شده متوکلانه می گذراند وحال نیک دارد میر محمد شاکر رضوی از بزرگان حال بتورع وتقوی
موصوف صفات آبا معتقد علیه برخی خاص وعام است سید محمد ظهیر ولد سید سلطان رضوی

بکمالات

نمبر ۱۹

بکمالات انسانی متصف میر محمد صدیق طالبعلم متورع کامل در سلک احیا است سید عبد الله و سید عبد الرزاق پدر و پسر هر دو از شهدا اند گویند چون شهید شدند سرهای خود گرفته بجای مدفن رسیده مری مردم شده دفن یافتند درگاه هر دو بزرگ زیارتگاه عموم برایا و حلال مشکلات ارباب التجا است سید احمد المشهور بشاه غوری از اولاد پیر پیران حضرت شاه عبد القادر جیلانی رح طرف جنوب مدفونست درگاهش معدن فیض ارباب حاجات و منبع کشود هر مشکلات می باشد بی بی نور بصری مجذوبه سالکه از قوم دبکران کامله وقت رابعه ثانی بوده مدفنش در عین بازار نصرپور ملجای ارادت ارباب حاجاتست در وقت قاضی مسعود که مذکور شود حیات بوده و خوارق عالیه از و سر میزده شاه عنایت الله رضوی بن سید نصر الدین از مریدان شاه خیر الدین و کا درویش صدو و درویش حمید بن پلی و سید عبد الولی رضوی پسرش ارجمند سید عثمان پسرش ارجمند سید شفیع محمد شاعر کامل سندی زبانست چنانچه اشعارش و در زبان ارباب عرفان مشرحقایق ایقان می باشد ساکن نصرپور بوده در مقابر شیخ موسی آهندانی قبرش زیارتگاه خلایق است لکهیرام وهی نامدار مسکن اولادش یادگار شاه عنایت الله از اولاد حضرت پیر دستگیر رح در شهر نصرپور آسوده است زیارتش زائر از مرادات گوناگون میرساند اولادش حالا بشاه غیاث الدین باقی قاضی مسعود قریشی عثمانی صاحب علم ظاهر و باطن اجل اولیا وقتست و اشرف مشایخ روزگار بوده علم با فقر جمعداشته پسرش میان حبیب الله نامی حافظ و پسروی میان عزت الله هر یک صاحب کمال برآمده اکنون برادرزاده میان عزت الله محمد یار نام مرد موفق باقی قاضی محمود برادر قاضی مسعود مذکور در ذی اعیان بود فوق انسانی زیسته پسرش میان فتاح از اجل اتقیا برآمده مرید و معتقد شاه هاشم ثانی رضوی بود میان عبد القدوس مشایخ وقت معاصر قاضی مسعود و قاضی محمود مذکورین بوده پسرش محمد اشرف خدمت کرورکری داشته و بوضع انسانیت زیسته فرزند محمد اشرف مسطور محمد حسن نام نامی محاسن آباد دین نزد یکیها بهمراهی دیوان کدول در دیر جات مقتول شده شیخ نتهو از قبیله بهانه زمینداران نصرپور بر یک گروهی شهر طرف مشرق مدفون درگاهش مطاف اصناف خلایق واقع شیخ لوقو مابین و میانه ری مشایخ کامل وقت بوده درگاهش بر دو گروهی طرف بکیه مطاف خواص و عامست مخدوم سنیهر اصل از زمینداران طرف مشرق بدو گروهی مفتح مرجع عالمیان واقع سید دین محمد

اصل متعلوی ساکن نصرپور در زمره اهل کمال مستثنی برآمده پسرش سید محمد غوث وقت خود
بمحاسن بزرگی متصف زیسته فرزندش سید قادر شاه حالا بفرط کمال یادگار آباست بد عبد الصمد
برادرزاده سید دین محمد مذکور ایضاً صاحب کمالات ظاهره بوده سید اسحق بخاری اصل آنجا است
دیگاهش زیارتگاه اهل الله فرزندش سید محمد محسن حالاحی وقائم سید ابن شاه اصل ری
در ده خود برابر کوتری الموسوم بده سید ابن آسوده است دیگاهش برازنده حاجات اهل
واقع سید عبد الرحمن بخاری از اولاد اوست بکرات حال مشتهر اولادی کثیره دارد سید عنایت الله
برادر سید عبد الرحمن و نبیرگان یکیها صاحب حالات و کرامات والادرگذشته قاضی حاجی از
بزرگان ماتقدم آن بقعه است میان ابو البقا محتسب معروف که درین نزدیکی نامی و نگارصاحب
وقار گذشته اولادیست قاضی عبد الوهاب از قضات متبرک نازیکمان نامدار آنجا بوده
چون درگذشت بجایش دو پسر شدند پس غایب شد قاضی ابو الحسن برادرزاده اش بخدمت قضا متمکن
گردیده قاضی محمد میر پسرش حالا حیات و خدمت قضای موروثی خوب بمشیت میرساند
قاضی مخدوم عبد الرحمن از اجل علما و افضل فضلا بوده از عهد شاهجهان تا هنگی سلطنت عالمگیر
بادشاه متولی نذور حرمین شریفین بوده جاگیر جید مشروط خدمت داشت مخدوم محمد اکرم پسر بزرگش
بوفور انسانیت و فضیلت درگذشته میان مدنی که در مدینه طیبه متولد گردیده ثمره آن شجره و
دوحه آن حدیقه است حفیظا رخان و عابد یارخان هر دو اخوان صاحب نام و نشان والدی
قاضی عبد الرحمن مذکورند قاضی عبد الرحمن ثانی نسبت آبا اکرم و بسیرت اجداد اعلم زیسته در مدینه
منبرکه درگذشته و در قبر مخدوم حیات سندی مدفون گردیده حاجی محمد قائم سندی که مذکور شود
و میان عبد الحمید مالکندی که مذکور شده هم دران قبر داخل شده اند قاضی روح الله ایضاً
مخدوم محمد سعید او علماء متبرکه ساکن آنجا بوده چون درگذشته بجایش میان سیدنه از بزرگان
نامور آنجا است مخدوم میان سیدنه جامع فنون کمال عالم متبحر در فقه علم اکثر علماء دیار
کمالات اشتهر برایا با سلوک آنشادرین تازگیها سن کمال وفات یافته پسرش میان عبد الله
از علوم ظاهری بهره وافی برده متوجه علم معنی است میان عبد الرزاق کودری بزرگ آن بقعه است
میان نور محمد طالبعلم حال از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در فضایل فقهی و کمالات علمی اشتهار

وقت است

وقت است چندی بقضای عسکر میان شاه خان نامی بوده مخفی نماند که بعد فراغت از ذکر
برخی وجوه ساکن اصل شهر بذکر ساکنان مواضع مبادرت میرود میان احمد عطائی در
موانع نصرپور تعلقه سماوانی صاحب کمال عمده وقت اهل حال و قال در گذشته اکنون مخدوم
حاجی هارون داماد ش قائم مرصد بزرگیست پیرو رو نزدیک گجرکوٹ واقع ارض روپاه و نیمان
نزدیک گذشته اکنون پسرش احمد شاه نام قائم مقام معتقد علیه خاص و عام است بکیره موضعی
سامی سه گروهی اینطرف نصرپور از بزرگانش است شیخ فاضل شاه قریشی از اولاد
قطب الاقطاب شیخ بهاؤالدین ملتانی قرب زمان هزار و چند هجری وارد سندگردیده در موضع
مذکور رحل اقامت افگنده بزرگی اتم موصوف از اجله مشائخ وقت بوده گویند در انچنین خدام مخدوم
نوح الله مقام آمری واقع کنار پران که جای بابرکت از قدرتهای کردگار است چنانچه
در اصل درخت در یچه شکل سوراخی موضوع دکسی را جز طهارت ذات او عبور نا ممکن و یادگاری
شیخ بهاؤالدین ملتانی است سابق الایام مجمع فقرای منسوب آنسلسله بود تغلب و دست کرده
مریدان شیخ زاده و لقرنی نماند مگر بآن سبب گروهی از خدام بملتان شتافته در دفن آن قطب
الاقطاب التجای مجمع معهود آمری کردند و ملهم بآن شدند که عنقریب شیخ شهر الله از اولاد
اولاد شیخ بهاؤالدین ملتانی علیه الرحمه بموضع مسطور رسیده شیخ فاضل شاه معزالیه چون اولاد
صبیه نداشت آن بزرگوار را بفرزندی و دامادی برگزیده بعد مضی اندک ایام این بزرگ
والامقام باظهار کرامات باهره و آیات ظاهره مقام آمری بدستور قدیم مخصوص خدام سلسله
پیر خویش نموده ایشان را دو پسر رشید بوجود آمدند ۱ شاه سراج الدین ۲ شاه قائم الدین شاه
قائم الدین را اولادی نماند شاه سراج الدین رشدی کلی کرده در حضور بادشاه مزاوان اعزاز اندوخت
ابتدای برداشت جنگ جهوک باشاه عنایت الله صوفی از دست و در آن زمان در دهلی بود
از دو دو فرزند بوجود آمد ۱ فاضل شاه ۲ مهر شاه فاضل شاه رشدی نیکو کرده لاولد در گذشت
بعد از و برادرش مهر شاه بزرشد و نمود بزرگان بر آمده و حالتی نیکو بهم رسانده از و شاه قائم الدین
خلف نامدار یادگار که کنون بجای آبا متمکن است کاتیار از مزای مذبوره بر گنه سماوانی متعلقه
نصرپور است بزرگانش شیخ بریکیه ولد شاهو کاتیار معاصر مخدوم احمد و محمد ولدان مخدوم

اسحق نالکندی که مذکور شدند بود در اوائل حال ریاضات شاقه کشیده گویند یکبار بعد پشت نزده سال
روزه افطار نموده در تمام ایام زمستان با یک چادر شبها بر کنار دریا رفتی و غسل کرده در چادر
سلبول بنماز پرداختی و چون خشک شدی باز تجدید غسل کرده چادر سلبول بر بنماز مشغول شدی
و همه شب تکرار غسل و نماز احیا داشتی و در ایام گرما همه وقت روزهای گرم در صحرای بی هوا
میان آفتاب بسر بردی تا رفته رفته پوست جسدش تمام ریخته گویند شخصی با وی در میان چله
نشسته بود برای شیخ هر روز نان بزرگ بشیرینی و روغن میپختند تا میخورد و آنکس فاقه می کشید
مردم حرف گیراین را شمردند چون چله تمام شد هر چهل نان که خورده بود بی نقصان بر آورده پیش
آن مرد نهاد و گفت انچه خوردم اینست هر که در مجلس حاضر بود از ان نانها خورده روزی
شخصی نزد شیخ آمده گفت زن خود گم کرده ام ندانم مرده یا غائب گردیده مرزندان صغیرش
بیقرار اند خادمی را مامور زن این مرد بیاروی از در برون شد حیران ایستاد شیخ صدا زد
که پیشتر رو خادم میرفت تا شب افتاد هر قدم که نهادی چون رفتن از بالای سوی پائین از نردبان
فرو تر رفتی و رفته رفته زمین را بر سر خود یافته ناگاه بارگاه شاهانه با انواع حشم و فروش بنظرش
آمد و دید شخصی در کسوت شاهانه نشسته چند مرد و زن مقید پیشش ایستاند خادم مذکور از زبان
خویش استدعای خلاصی زن مسطور کرده جواب یافت که آنزن در ادای نذر اهمال ورزیده
خلاص نیابد خادم برگشته ماجرای در خدمت شیخ گذراند شیخ در حال شوهر آنزن با خود گرفته برنگ
مرتوم وارد آنجا شد و هر قدر طلب زن نمود جواب نیافت پس شوی زن را گفت زن خود را
برگیر چون او زن را گرفته رفت مریدان آن بزرگ را گفتند ز منزلی اذن می بر ند و مجذوب
خدا و مست محبت او آمده اگر همه را ببرد و می نمی زنم از زبان عارف بالله سید عبد الکریم در رساله
بیان العارفین و تنبیه الغافلین این نقل مذکور و آن بزرگ جناب حضرت پیر دستگیر رح مشروع
دیر اگفتند همه کس مرید شیخ بهاؤ الدین ملتانی است و تو نیستی چه سبب است در حال کاسه
شیر بدست گرفته در زمین غوطه خورد و بیک ساعت در ملتان شد صاحب سجاده شیخ
بهاؤ الدین با منکوحه در خلوت بود کاسه شیر پیش نهاد و مود با ادب باش کجا آمدی گفت چشم
دیگر سوارم لیکن دست داده غوطه در زمین زد و علی الفور در محلیکه که آنجا رفته بود سر کشید

گفت

گفت حالا شیخ را دست داده آمدم روزی گفت وقتی در لنور شهود الهی مستغرق بودم آواز آمد
کرای بر کیه بنده خواهی شد گفتم نه باز ندا رسید که ملازم خواهی شد گفتم نه تا سه بار مکرر این ندا
می آمد و مقبول نمی داشتم آخر آواز آمد که هرگاه نه بندی و نه ملازم پس چه چیز خواهی شد گفتم خداوندا
هیچ نیستم و هیچ نخواهم شد چون این بگفتم خدا تعالی دست قدرت بر پشتم نهاد و عرفانم مقبول گشت
میران کاتیار در اول روزی نبک خورده بکشتی میرفت در حال بجذبه الهی از خود رفته
یافتند آنچه یافت مردمان کیفیت آن دریافت از وی پرسیدند وی راز مستور را نمیکرده فضارا
روزی با کسی ماجرای خود را کرده آنحالت از و ناپدید گردیده دیوانه طور سرگردان می گشت و
طبق طعام بر سر طلب جوکیان دیوانگان میکرده سید عبد الکریم دیرا بخدمت مخدوم نوح برده
بمجرد دیدن زیاده از سابق و اصل رتبه عرفان شده حالتی یافت که چون ذکر کردی بیهوش شدی
بکرات مرده پنداشته برویس خواندند از دست که گفت مهتر اسماعیل من هیچ کار ندارد مخدوم
عبد المجید قادری در موضع موچر برابر کاتیار علیه پرگنه سماوانی در نزدیکیها کامل
وقت گذشته کرامات باهره از و یادگار فرزندش میان محمد شریف حی بوفور کمالات متصف خدمت
صادره و واردی سبیل الله بطریق پدر دلخواه بظهور میرساند و در خانقاه صبح و شام بجماعه طلبه
مشغول ذکر خفی و جلی می باشد **شیخ دمانه** در محاذی راج سپره سکوت گاه قوم او دیگه بتعلق
سماوانی درگاهی عالیشان وارد قوم او دیگه بتمام مرید و بندا و لادش بقضا و ملائی و پیرزادگی
معتقد علیه آنجا می باشند **خسرو بن محمود** اصلش از ملوک غزنویه است درگاهی والاشان در
زمین او دیگها دارد خود مع وزیر مرجع اهل الله واقع یکی از لقب فالتش آنکه از بیشه واقع سواد مضجعش
حسی قدرت ندارد که دست بهیمه یا غیره بر دگرد را زای آن گستاخی بر طرف گردد **عجیبه** میر
امین الدین خان در معلومة الاخافق نوشته که در عهد او آخر عالمگیر بیگ موضع بر سر کولاب
نیلوفری داخل پرگنه سماوانی که اکثر ساکنش برامهه و منود و چاچگان می باشد از زن چاچکی
شش ماهیه مضغه که هیچ عضوی از اعضای انسانی در و وجود نیافته بود متولد شده بجائه محترش
والدین رابدفن و برتافت دل نیامد بمجافظتش کوشیدند ارفته رفته علامات اعضای انسانی
مثل چشم و گوش و بینی و لب و دو دست و دو پا و غیر ذلک بمرور ایام کامل وضع حمل سر برزده

وکودکی سالم اعضا برآمده مثل طفل رضیع شیر از پستان مادر مکیدن گرفت والدینش بمرکوٹ
برده پرورش کردند گویا دودانای من آبا شده پانزده سال بزیست **مثال** ان الاثنی من الاسد
لاتقنع الاجرء او احد انضعه مقطعة لحم لاحس فیه ولاحرکة فیحترسه کذلک ثلثة ایام ثم یاتی ابوه
بعد ذلک فینفخ فیه المرة حتی یتحرک وتنفس ومتشکل ثم یاتی امه فترضعه ولا یفتح عینیه الا بعد سبعة ایام
من تشکله فاذا مضت علیه ستة اشهر اکتسب بالتعلیم من عجائب الحیوانات کذا نقل عین الحیات
منتخب حیات الحیوان **اکهم کوٹ** موسوم باسم اکهم لوناته که در ذیل ذکر رایان مذکور میشود
منبع اهل الله واقع شده **مخدوم اسمعیل** سومره از جمله اولیاء کبار واصفیاء نامدار بوده
گویند از زمان طفولیت تا حال شیخوخیت همگی ایام او در ریاضات گذشته نکنت کلی داشت
ازان اقسام اطعمه والوان اشربه بذل اهل استحقاق وطلبه علم ومسافرین نمودی وخود افطار
نان جوین کردی خوارق عاداتش از حد افزون فوتش نهصد ولود وهشت **مخدوم صدیو**
موهبه از جمله علمای نامدار واتقیای روزگار ومحبان مخدوم اسمعیل سومره است **مخدوم عثمان**
بزرگ وقت هم سکونت وهم عهد مخدوم اسمعیل سومره است **درویش داؤد میان همون**
هریک هم زمان مخدوم اسمعیل سومره بوده در مدرسه هر کدام قرب پانصد شمس بقرات قرآن
مشغولی داشتندی ومعونت خوراک وپوشاک شان از خود کردندی مرزا باقی با آن همه
امساک زراعت شانرا هرچه میکردند از ابواب دیوانی معاف داشته بود وباوجود این همه
بذل کرم خود نان جوین ونمک افطار میکردند وحاصل مزروعات صرف اهل استحقاق مینمودند
شیخ نورالدین اصل ساکن سوستان در اثنای شیراز سواد اکهم کوٹ گذشته ظاهر آن زمین
را پسندیده ووصیت کرده که هرجا گذرم مدفنم آنجا سازید قضارا در نزدیکی بوطن خود گذشته تابوتش را
چون برداشتند خود بخود روان گردید وجز بزمین مذکور قرار نیافته تا انکه در سواد اکهم کوٹ برآمد
ازسر کروهی در همان پسندیده خود مدفون شد درگاهش مطاف ارادتمندان شایع **درویش**
سلیمان ساکن پرگنه مذکور گویند چهار زن داشته زنی راکه بادی سیل بسیار داشت چون کاهی
می گفت گاهی بنابر طیش می گفت ای کور چنین کن در لحظه کور میگردید وباز بترحم میفرمود
چشمت بینا باد بینا می گشت اینحالت بکرات رو داده همچنین زبانش بحرچه جاری کشتی راست

چنان شدی درویش عمر بود له از مجذوبان مطلق و واصلان بحق بوده در اوایل از آدمیان رم کردی و بصحرا و کوه بسر میبردی آخر ایام آمده در قریه اکهم مسکن گزید هیچ از خود و رخت خبر نداشت هرگاه کسی بحاجتی در خدمتش رسیدی فایض مرادات مراجعت نمودی درویش دهیه که مذکور شد صحبت معتقدانه بادی داشته مدفنش آنجاست حمزه پرنارا از مشایخ قدیم اکهم کوٹ است خلیفه محمد شریف اولیای قدیم آن ارض سید یونس اصل از سادات متعلوی ولیسرش سید عبد الله از مشایخ زمان حالند بر قبر هر دو بزرگوار زیارت ابرار بسیار سید فقیر اولاد سیدونه از سادات متعلوی در نزدیکی و بزرگی موصوف وقت بوده جون شهر نامی سرکار چاچکان است منه درویش حاجی سوره ساکن مواضع پرگنه چون فیض یافته صحبت مخدوم لوح و اسمعیل جاکه و سید کن الدین و سید عبد الکریم است مریدان بسیار داشت درویش موسی ساکن موضع جون از معارف اولیای سندست درویش بهاؤ الدین کودیه اول مریدی بوده آنگاه بخدمت مخدوم لوح مستفید گردید سید حمید از نبائر سید محمد کمی است که در ذکر بهکر مذکور گردیده معزالیه از برادران خود که در لوهری و بهکر از اولاد سید کمی توطن دارند بسبب انجور دمفارقت گردیده در این زمین اقامت فرمود ذات حمیدش مجمع محامد انسی بوده همانجا درگذشت از نبایرش سید محمد علی و سید محمد باقر که مذکور کردند به تته نقل نمودند و دیاه موضع نامی ست از زمین بهته تعلقه جون از وایت مخدوم لونرنگ سومره از کمل مشایخ در اولادش بزرگی بتوارث مخلف مخدوم عبد المجید از عرفای انجا و اجله و اتقیای عصرت نسبت فرزندی بمخدوم لونرنگ مسطور مختص داشت دلدارشدش مخدوم اسحق از معارف علماء و اتقیا صد مخدوم رحمت الله می باشد که در ذکر تته آید مخدوم الیاس از نبائر کرام شیخ شهاب الدین سهره وردیست بمکارم بزرگی و محامد سترگی متصف نبایر آنجور دوار دسند ساکن آنموضع شده عمر گرامی بانقضا رسانید از و مخدوم عجائب محامد والا مخلف گردیده پسرش مخدوم هارون به تته توطن فرموده مخدوم ضیاؤ الدین که در ذکر تته مذکور شود ولد امجد اوست بدین شهر نامدار قدیم صوبه سند از بزرگانش است درویش بهنبه نایچه صاحب آیات اجل اتقیا نزدیک بدین آسوده است شاه قادری از اولاد حضرت غوث

در بیرون بدین درگاهش طرف جنوب مرجع اهل الله است از اولادش سید عارف شاه معروف
وقت به بزرگیش عالی منزلت بعده سید بهار شاه صاحب شد موفور بسخاوت و فضیلت
حالت شهرت رسیده خلایق کثیر را نسبت آبا معتقد علیه شده اکنون سید مولیدنه از بنی اعمام و
فرزندانش جانشین سجاده پیر است **مخدوم طغاچی** از قدیم درگاهش طرف غربی بدین زیارتگاه
اهالی و موالی واقع اولاد کثیر بزی اهل دیهات دارد **مخدوم صالح** از معتقدان مخدوم
طوغاچی مذکور است حالت بزرگی بمرتبه اتم داشته در جوار مزار مخدوم طوغاچی مذکور مدفون
پسرش مخدوم یوسف هم براه آبا سالک مسلک علم و اتقیا برآمده پسر دوی مخدوم عثمان معروف
زمان در گذشته پسرش مخدوم عبد الرحیم در اواخر عهد شاهجهان بخدمت افتای بلده تته فائض
شده آنجا سکونت نمود فرزندش میان اسد الله مفتی بدین گردیده ببدین مقیم شد اولادش
آنجاست و پسر دیگر مخدوم عبد الرحیم محمد شفیع نام در ذکر تته بیاید **مخدوم حاجی** درگاهش
داخل شهر از بزرگان با نام قدیم ایام است **سید میر** از مشایخ معروف آنجاست درگاهش
طرف جنوب بدین زیارتگاه طواف انام پسرش سید عبد الله بفرط بزرگی و حالت نیک اوفات
حیات منقضی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام و صاحب سجاده مجمع طائفه معتقدان است
شاه نور درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلائق **قاضی عبد الملک** بفرط علم و کثرت
عمل از اعزه آنجاست درگاهش طرف جنوب بدین زیارتگاه طواف انام پسرش سید عبد الله
بفرط بزرگی و حالت نیک اوفات حیات منقضی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قایم مقام
و صاحب سجاده مجمع طائفه معتقد است **شاه نور** درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلایق
قاضی عبد الملک بفرط علم و کثرت عمل از اعزه آنجاست نبیره اش قاضی امان الله بحال
نیک در گذشت اکنون قاضی کرم الله از نبایر قاضی عبد الملک مسطور حی و قایم **حافظ داود**
ملای متبرک ساکن آنجاست تاریخ فوتش مطابق هزار و سی کسی این مصرع یافته ....
داود بدین رفت بفردوس ابد **میر سلطان شاه** همشیرزاده خواجه خلیل خان که ذکر
حکام مذکور شده بعد عزل خالو بجاگیرداری آمده وارد تته شده ارادت بخدمت میان
ابو القاسم نقشبندی یافته بپای اعلی تصاعد نمود و در مواضعات بدین سکونت گزیده

نسخ ۲: بزرگی

بیزرگی وکرامت حال از اجله برآمده معتقد علیه طوائف انام شد موضع براسه بنامش موسوم
از چند سال گذشته اولادی برشد مانده **ملا قیصر** عبد اللطیف نام مرد فاضل مستعد قابل شاعر
بوده هرشش ماهی بحضور عالمگیر حقت حصیر هدیه بردی واکرام لایقه یافتی او احزایامش پادشاه
فاضل ودوست بر پیرانه سالیش ترحم فرموده او راری لایقه مقرر نمود تا در گوشه وطن
عمر بآسودگی بسر آورد **شیخ اسماعیل** قریشی از اولاد شیخ بهاؤ الدین ملتانی در نزدیکی
بدین بموضع علیحده مزاری مطاف ارادت عالمی دارد شیخ این شاه از اولاد ویست که مذکور
گردد شیخ عالم شاه قائم مقام و اولاد آن بزرگ بفزاوان رشد در تازگیها گذشته **میان**
محمد زمان شایخ حال از معتقدان میان ابو الله اسم نقشبندی ومیان محمد نقشبندی متوی بفراوان
رشد سلسلهٔ نقشبندیه مرجع ارباب ارادت صاحب تصرفات بلیغ اکنون در موضع لونهاری قریب بدین اقامت
دارد عالمی را الفیض دامن میرساند اکثر مردم را عقیده آنکه در ینوقت وجودش درین طریقه
بی همتاست باوجود بی وجهی مهمانخانه عام دارد وطرفه آنکه گروهی بی معنی نامبرده بظاهر طعنش
مصروفند میان محمد زمان رحمه ربه خلف نامدار میان گل محمد گذاشت از پنج فرزند مانده ازان
صاحب سجاده محمد زمان ثانی که در ماه صفر ۱۲۴۷ سموماً وفات یافت **چاچک** نام قریه وقوم است تعلقه
جون بدین ولهذا انطرف را سرکار چاچکان گویند از بزرگان انجاست **شیخ موسی** ولد شیخ منعل
که مذکور شود بعد پدر بر سجاده وی نشسته از جمله بزرگان نامدار وانقیای روزگار بامد سموار
در ضیافت اخوان صفا کمر خدمت بربسته داشت ودر مراسم مهمانداری مساعی جمیله مبذول
می نمود قبرش در قریه چاچک زیارتگاه طوائف انام و نکه نام قریه معروف قدیم بالا از سرکار
چاچکان متعلق زمینی علیحده است سنه بدر **درویش چرخس** ولد دنه سرکی از جمله بازران دین
وسالکان مسلک یقین بوده رخش توفیق در مضمار تحقیق از همکنان پیش برده اکثر درویشان
از نظرش ملاحظه مینمودند روزی پیش مخدوم بلال رسیده پرسید که رتبه ادب فرض کران بارعایت
مخدوم بلال گفت ادب فرض رجحان دارد ظاهرا این جواب مطابق مرضی وی نشده چون
رفت نقش تمامی علوم از صفحه خاطر مخدوم حک شده در مقام حیرت وانکسار در اعتذار زد
تا باز بنظر فیض درویش انچه از لوح دلش محو شده بود بقرار مثبت گردید روزی شخصی

گاؤ گم کرده از شیخ چرکس دعا خواست فرمود اگر خدا وند ابد رگاه تو راست باشد انیکه هر کرا بی
دعا کنند کار او بمراد نرسد گاو را پیدا کن فی الحال گاؤ گم شده خود بخود آمد و لهار ا ایضا نام
موضع معروف و درویش محمد ولد کیورا و ٹھرا از اولیای کرام و مشایخ عظام هند است
بر جمیع بکریش از سر وقتی در جمیع جوارح مو نبود و همیشه بعذوبت و تجرد گذارند و قتی جانب
ملتان شد وقت شام بر کنار بهر ملتان مسمی بر آوی رسید بشوق زیارت پیر انجا ماندن دشوار
دیده ملاح را صدا نه داد آنطرف ملاح زبان تعجب کشاده که چه وقت آوردن کشتی است بغصه
آمده خادم را فرمود تا ابریق همراهی پر آب کند بقدرت الهی تمام دریا در وگنجائش یافته
راه خشک گردید درویش همانوقت بزیارت شیخ مستفید شده صبح آنشب خلائق دلوله افتاده
که اب دریا چه خشک شد درویش آن کوزه بخدمت شیخ آورده ماجرا بیان نمود و در باب اعاده
آب صلاح جست شیخ فرمود آب را بمصرف باید آورد تا این خارق بیادگار ماند از انوقت
آن نالا خشک است وقتی درویش لسه کاکر بر شیر سوار بدیدنش آمد پیش درویش صدر کوساله
شیر خواره بسته بود درویش لسه گفت شیرین گرسنه است این کوساله بفیاضش بده فرمود
مادرش بصحرا رفته چون بیایدی بچه پریشان گردد گفت خیر است این را البته بطعمه شیر باید داد چند
مبالغه رفت وی باز بنیامد و بخادم گفت تا کوساله را کشایش شیر آرد بتصرف درویش صدر شیر
بمجرد دیدن کوساله گریخت کوساله تعاقب شیر کرده شیر بنا بر عجز خود را بیشه مختفی ساخت آنگاه
کوساله برگشته باز نزد صاحب بپا ایستاد مدفنش موضع مذکور است درویش صدا بر دلهاری
پرندذات از متاخرین معاصر شاه عنایت الله صوفی است صائم الدهر و قائم اللیل زیسته و همواره
درس قرآن شنیده او بنه رگی و تقوی بمرتبه مافوق داشته پسرش میان معروف مثبه وی معروف
پسرش میان مقبول حالا حیات مقبول ارادت اهل الله میزید کوچهه نام موضع معروف است
داخل ارض دنکه و دولهار سه سید ساجن الملقب بسوالی متعلوی الاصل از مریدان مخدوم
لوح ؒ در وقت خود مشایخ عمده گذشته بنا بر کثرت شهرت مفید شرح حال و کرامات نشده
درگاهش مرجع اهل الله و زیارتش بر آرنده حاجات حاجتمندان ست هر سال مجمع بزرگ
بروز وفاتش منعقد میشود و در آن خلائق جهت بیع و شرا از اطراف بکیا رمی آید سید بنی دله

نبیره آنحضرت در راه خدا چنان صرف بودی که وحوش وطیور از نورم نکردندی وجانوران
درنده مثل شیر وگرگ وغیره مجاورش بودندی گویند روزی از کنار دریا می گذشت نهنگان
از قدومش رمیدند گفت هنوز در من نگر غیر دیدند پس یکشبانروز آنجا صرف گریه وزاری
نشست تا آنگه نهنگان از دریا آمده با او الفت کردند مشهور است که وی از جای خود تا مضجع
جد بزرگوار که زیاده از مسافت یک تیر راه نبوده صبح گرفته تا شام رفتی وموجب مکث انکه
هرچه از سنگ وکلوخ وغیره در زمین دیدی برداشته تا دیری در دستش قرار ماندی وکلمه
سبحان الله تکرار نمودی فرزندانش هرچند بعد از واقع اسباب عمارت آماده کردند تا
گنبدی یا مقصوره بنا نهند اجازه نشد **سید پنی لده تلهار** موضع معروف از بزرگان نامی
آنجاست **سید مکیلده** از نبائر سید عبد الکریم صاحب ملبری پسری از برادران مفارقت گزیده
در آنموضع مدتها به ریاضات شاقه گذرانده خالق نیک بهمرسانید ارباب موضع رئیس آنجا
نسبت صبیه خویش بسید داده رفته فقر با جمعیت وجمعیت با فقر نیکو یافته چون درگذشت پسرش سید
عالی صاحب وقت موصوف روزگار بفرزندان عزت وافتخار زیسته اکنون میر حیدر ولد
سید محمد صلاح دامادش قایم مقام **سید غاپر آن** نام دریاست مواضع با نام گذرگاه اهل مقام
دارد ورحمت آمری آنجا نشانده شیخ بهاؤ الدین ملتانی جای زیارتگاه اهل الله شایع بقدرت
الهی در تنه اش شکل دریچه موضع شده اهل ارادت در و داخل شده برون آیند وآنرا که نفس اللامر
در وخطائی باشد گذر ازان دریچه صورت نبندد همه وقت گذرگاه فقراست شیخ بهاؤ الدین ملتانی
آنجا بسی گذارنده فقرای آنسلسله انجا بسماع وصحبت اوقاتها گذارند **پیر خاکی** مشایخ قدیم آسوده
ایضا بر انست **ابراهیم** ناکورانی تبه قوم از مشایخ قدیم مزاری دران ارض بار وح
وصفا است **سید حسن** باکانه از مشایخ قدیم آسوده پت نزدیکی عمرکوٹ **سید لال چیته** ک
از مشایخ قدیم در زمین مندره پت **تاج محمد** کهیکره از سلسله فقرای قدیم اولاد سومره
کهیکره که در مقابر حسن باکانه آسوده است در نزدیکی درگذشته نامدار مشایخ وقت در مونکیجی
مدفن دارد **درس مظفر** ذات عالی پوتره درده بایزید سمه بسیار صاحب مجاهدات وریاضات
میزید ومشهور سرزمین خود است خلافت سلسله مخدوم بهاؤ الدین دارد **بابو** سکریه ذات در ارض

مندره پت آسوده از مشائخ قدیمست درس واله کاچله بزرگ معروف وقت آسوده پت زیارتگاه
اهل الله شائخ فقیر کهنوریه از مشائخ قدیم آسوده زمین سونیٹی ست حسین فقیر را باو بزرگ
وقت در نزدیک زمان درگذشته نزدیک مؤمدفن دارد اکنون پسرش باول فقیر مرجع معتقدانست
درس اجرا از قوم لوریره بزرگ قدیم آسوده موضع پوپرائی درس بلال در نزدیکیها
ساکن حوالی آمری برنالهٔ پر آن می گذرانده کمالات ظاهره بسیار سرزد حالش می بودند اکنون بیان
شرف الدین قائم مقام مصنف محامد والاکرام انام است ذکر برخی وجوه مشائخ وعلمای سند
که تحقق مقر ومدفن شان کما هو حقه صورت نیافته ودر نسخ بهمین اسم ونشاندند کورشد ند بشرح ک
زمان مذکور وملتزم می سازد اگر بزرگی ازین آسامی مخصوص جای یابند داخل آنجا فرمایند
ابو علی سندی در نفحات از شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی مسطور که وی از استادان بایزید
بسطامی است بایزید گوید من از ابو علی علم فنا در توحید آموختم وابو علی از من الحمد وقل هو الله احد
شیخ عیسی اسندی جند الله لقب مرید شیخ محمد لشکر داد خلیفه شیخ محمد غوث گوالیریست شیخ برهان
شطاری برهانپور مرید وخلیفه وی بوده شیخ یوسف سندی ابو الفضل اکبر جد خود شیخ خضر
را از نظر یافتگان وی شمرده مخدوم بنده ومخدوم ناله هریک از مشاهیر علماست در وقت
راجه سیته دل بودند حاجی ویسر از جمله صلحای روزگار واتقیای نامدار معاصر شیخ برکیه کایتار
درویش لسه کاکره همواره بر شیر سوار گردیده با درویش صدر ولد کبور مذکور معصر بود لاهه
یکی از منظوران نظر شفقت مخدوم نوح است درویش قطب مرید مخدوم نوح رح الله ک
حالات غریبه داشته تشی بهوبک وارد شده طالبعلمی از و پرسید که مرید کیستی گفت مرید خدا بر او
هجوم کرده خواستند تا نزد مخدوم جعفر برده تعذیر کنند گفت بل خدا مرید منست زیاده بخشم آمده
نزد مخدوم جعفر بردند مخدوم پرسید تو همچنانکه میگویند گفت بلی خدا مرید بآنجهت است که او
هرچه در حق ما اراده فرماید لامحال بظهور رسد اول هم اراده او بود در پیدا کردن ما در اراده او
ما را هیچ قدرت نیست هرچه می کند او می کند در ظاهر من مرید مخدوم نوح رح دانشمندی بوی گفت
چونست که شما هیچ علمیتی ندارید ومیگوئید خدا با دوستی دارد گفت نشنیدی که بادشاهی صاحب
هزاران کنیز خداوند حسن وجمال روزی زن کناسی که پر از مردم بسر میرد دیده شیفته اش

در وجه فضیلت دیده باشد درویش مهرار نهریه یکی از کبار زمانه بوده در اول پیری داشت
که فوت کرده بعد مدت در خدمت سید عبد الکریم رسید و حاضر از اگفت مدتست شوهرمن مرده
اکنون حضرت الیشا زا شوهر کردم درویش احمد قطب عالم مخدوم حامد دودای یگانه که
دانشمند زمانه درویش عبد اللطیف مخدوم ضیاء الدین دانشمند کامل درویش
سمه و مخدوم عیسی پسرش میان عبد القدوس هریک از همصحبتان و فیض یافتگان
سید عبد الکریم نامی عرفان و ایقانند میان عبد الرشید بصیر دانشمند زمانه عارف یگانه معاصر
مخدوم نوح ح میان عبد الندود درویش هارون از آشنایان نظر یافتگان سید عبد الکریم اند
مخدوم یوسف طیونه از کمل زماد زمانه بوده در علم قرائت مهارت کامل داشت خوارق والاش
مذکور زمان فوتش ثمان وثلثین وستمائة نصریه از مواضعات پرگنه بتوره منه مخدوم صدمه
لانگاه بزرگ وقت اجل مشائخست ترک بمرتبه داشت که آب جمنها شب برمی تافت ومیفرمود یوم
جدید و رزق جدید خوارق و آلاش زیاده بر افهام عوام مزارش مطاف ارادت بزرگان
نامدار در قریه مسطوره واقع سادات متعلوی که از انهاست سید عبد الکریم بیشتر از ارادتمندان مخدوم
بودند ملا اجب ولد مخدوم صدومذکور صاحب کرامات باهره بوده روزی بقصد دهی روانه شده
وقت نماز عصر بر کنار دریا رسید معبر این کنار نبود خادم گفت موسم سرماست شب بده باز گشته
باید گذرانید و فردا باز اینجا باید رسید و عبور کرد گفت خیر است همینجا شب میگذرد چون اندکی
از شب سپری گردید دریا بقدرت الله قدر جوی شده آواز داد که یا شیخ اگر اراده عبور است
اینک راه قبول نفرموده باز بگرات همان آواز و همان کیفیت آب مسموع و مرئی گردیده گفت ما
توکل بخدا داریم نه التجا بتو آخر فردا امده انجا در معبر گذشتند ملا شهاب الدین ولد ملا اجب مذکور
در زمان خود صالح موفق و کامل مدقق زیسته از و ملا یوسف لفظر و توکل عزیز مصر معرفت مخلف
ماند بعد او پسرش مخدوم فضل الله درویش بی ریا سالک طریق آبا ایام حیات بسترا حوال لبسر برده
خلف ارشدش شیخ حق شناس شریعت اساس مرشد مرشدان ولی آوان مقبول بارگاه الهی
عنایت الله صوفی در آغاز حال بطلب حق سیاحت و سیر شاقه برگزیده بعد مرور دهور بشاه
عبد الملک در دکن پیوست و از ان بزرگ بزرگان بمرتبه رسید که زبان قاصر البیان عاجز شمه

از ان ست وحسب ارشاد پیر ریاضات شاقه کشیده بتحصیل علوم ظاهری از شاه غلام محمد که در شاهجهان آباد با اجازه ایشان سند فقرا پایه برتری از مشایخ وقت بخشیده گردید بعد سدن شاه غلام محمد که بعوض بتحصیل ظاهر هم مرشدی گردیده از خدمت شاه عبد الملک اجازه حصولش بدرجه علیای عرفان گرفته پس از مضی روزگار وارد تته شدند شاه غلام محمد که بواسطه آن مرشد مرشدان بر مرصد کمال تصاعد نموده بود آنچنانکه مرشد را معبود وصور قرار دادند بخدمت حضرت شاه عنایت الله باد آب افتخار وچنان نیاز سلوک می نمود که علمای ظاهر تته وی را بحکمه شریعت برای تعذیر حاضر کردند از انجاکه اهل الله را همه وقت از علما اذیت ها رسیده در ادای سجده تحیت بشیخ خود شاه عنایت الله طعن اهل ظاهر که عبارت از تادیب شرعی ست یافته حسب الاشاره بجهان آباد شدو آنجا مدت دراز خانقاه فقرا را روشنی امتیاز بخشیده درگذشت رسیدگان خدمتش هزاران هزار ند شاه عنایت الله من بعد در قریه میرا پور المعروف بجهوک توطن گزید غلغله ارشاد ومجمع فقرای بی ریاش خار چشم بعضی سلسله مشایخ شده زمینداران آن مرز مثل نور محمد ولد منبه بن راده بن بابو بلیچه زمیندار پرگنه بلیچاره وجمل ولد لاکهه بن جمل بن لاکهه جت باتفاق بنا بر سید عبد الکریم علیه الرحمة مثل سید عبد الواسع واسد سعید عبد الغنی بن سید عبد الدلیل بن سید دین محمد بن سید عبد الکریم ح بر فقرا بمقام کاوش ومجادله پا افشاردند ووقتی هجوم کرده ناکهان بر فقرا ریختند گروهی بزرگ از اهل الله تصدق مخذوم گردیده واژان شهد ابحکمه درگاه جهان پناه استغاثه نموده اند مطابق سلطانی زمین آنها مفوض شان شد اکثر عزبا وسائر مردم از دست تظلم عمال هندیه در ذیل امنیت فقرا آمده آباد گردیدند چون بمقتضای مشیت ایزدی بفحوای منطوقه اشد البلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم امثل آن شهادت آن کامل کاملان در رسیده بود یکبار بوسیان منحوس بجمعه حاکم تته را بخود یار کرده در حضرت شاهی باظهار خروج فقیر حکم استیصال صادر نمودند چنانچه در احوال حکام گذشت حشری از امواج تمام الکیات سند بر او آورده در سال هزار وصد وسی بدرجه شهادت رسانیدند هزاران فقرای رسیده پروانه وار فدای شمع راه شهادت مرشد شدند اکنون شاه عزت الله ولد نامی آن شیخ شهید در موضع مذکور جانشین پدر است وشاه سلام الله ایضاً ثمره شجره سالهای دراز بصحاری بی زاد وتوشه در ریاضات شاقه بعنوان سکر گذرانده

از چند سال فی الجمله رو بافاقه اما هنوز شهرت دوست نیست و گرد عمرانات نمیگردد روز مره از
فدایالش رنج بر راحت مقدم شمرده دامن توسلش از دست نمیدهند خوارق کلیه از ایشان
سر نزده میگردد در حینی که میان غلام شاهنخان و محمد عطرخان هر دو برادر بر ملک بهم تنازع داشتند شخصی
بر سبیل حکایت ماجرای مخاصمت ایشان در حضورش رانده فرمودند صاحب تاج است زمانی
نرفته با آنکه هیچ عاقلی با دو زندگانی غلام شاهنخان وارث ملک شده همچنین آنچه از زبانش میشنیدند
با تقدیر راست می افتد و احیانا کلمات مشوقه تنبیه حالات آیته بی سوال سائل بر زبان گرامیش
میگذرد که بوقوع میرسد خامه خامکار چه قدر شرح اوصاف بزرگی این خاندان کند خدام این سلسله
امروز هم بانکه هزاران هزار در فترت شهادت مرشد بکار آمدند و کسی از ان دودمان مشیخت
و دست نیست در سند هزاران هزار مریدان عیان و نهانند و در دیگر بلاد مشایخ کبار بتوسل
ارادت این در داخل اجله اهل کمال می باشند **اپلان** از مواضعات پرگنه بتوره است سنه
درویش **احمد** رد بخه قوم معاصر سید عبد الکریم و به بزرگی و کمال داخل اولیاست **ثهری** ایضا از
مواضعات پرگنه بتوره است سنه **قاضی حسن** راد دانشمند تحریر صاحب سلوک و سیر معاصر سید
عبد الکریم است و درویش **صابو** سومره از مخصوصان نظر فیض حضرت مخدوم بوجوه بحالات ارباب
کمال متصف **دنی** ایضا از موضعات پرگنه بتوره است سنه **درویش جونه** به بزرگی ولایت موصوف
معاصر سید عبد الکریم ست **راهپوت** نام موضع معروف سنه **مخدوم صدر الدین** رهنوتی
دانشمند کامل جامع علوم گذشته پسرش مولانا ضیاء الدین حاوی فضائل و مهی و مکتبی
معاصر مرزا شاه حسن است ابتدا بدرس و افاده و آخر بگوشه عزلت در آمده در آمد و شد خلائق
بر خود بسته و منوده در گذشت **شیخ عبد اللطیف** از جمله متبحران معالم علوم منقول و معقول زیسته
معاصر مولانا ضیاء الدین مسطور مینماید و اسره دهی ست از دمات پرگنه درک سنه **مخدوم حسن** سرپره
صاحب مقامات علیه است آورند که روزی در حالت تواجد و اصل صحبت پیغمبر شده شخص پاره
خوشبوی تحفه آنجناب آورده جناب رسالت جهت تقسیم این را امر فرمودند وی در آنحالت کاعذان
خوشبو بکف مالیده بودگویند تا انقضای مدت حیات آن خوشبوی در سر داشته **بلری** نام موضع
معروف ست سنه **سید ابراهیم** مشهور به پیر پرده قبرش بنواحی موضع بلریست پیرامون قبرش

درختان بسیار اند هر جا بداری که دست ببرگ آن زدی فی الفور مردی سید عبد الکریم بر قبرش آمده گفت مردمان که زنده اند نفس را می کشند تو که مرده زنده می کشی گویند از ان بعد جلالت از ان بزرگ مرفوع شده **سید جلال** برادر بزرگ سید عبد الکریم عارف وقت بوده در حیات برادر و گذشته از سید عبد الکریم منقول که در ایام طفلی با شان همطبق بودم ناگاه طبق طعام غائب گردیده برادرم در حال بیرون ده شده آنرا از میان درختان بر آورد چند کرت چنین رو داد ظاهر بر بنده طبق کسی از جنس دیو بوده باشد **سید عبد الکریم** ولد سید لله از سادات متعلوی تولدش نهصد و چهل و چهار در اوائل بریاضات شاقه گذارنده منجمله سحر در مسجد بانگ خوانده باوراد و تاجع آمدن جماعه مشغول مانده بعد ادای نماز تا اشراق بآن نخوبوده بخانه تشریف می آورد و کار بارخانه مثل پختن و خوراندن وغیره کرده فقیر آن را بدریوزه سیر نموده قلیه برسد گاوان همراه بگشت سیر فت تا قریب بزوال بقلبه گذرانی گذرانده گاه گاوان دریده گاوانرا آب خوردانده مراجعت می نمود و نماز عصر و شام و عشا گذرانده از کار باخانه و خوراندن بدریوزه فقرا را فراغت یافته از ده خود سوی ده راهوت می برآمد و در ضمن راه در هر ده بهر مسجد که جز آب و کلوخ گرفته خفتگان را خدمت کرده از انجا پیشتر میخزامید و راست تا تته همین سلوک در مساجد بعمل آورده از آب سامونی لب نا گذشته تمام مکلی را زیارت نموده در تته بدستور خدمت مساجد کرده بزیارت پیر پته میرسید و از انجا ده بده خدمت مساجد چنانچه گذشت بوقوع آورده حین صبح صادق داخل ده گردیدی و اول وقت اذان در مسجد دادی مردم خیال میکردند که سید را مگر خواب نمی آید که چنین بگاه اذان میکند و ازان سیر و سلوک که ها ناخارق عادتست کسی مخبر نبودی سالها دراز برین وتیره گذرانده شده انچه شد آنگاه در اول رکعت تهجد چنان گریه و بیخودی بر او استیلا می آورد که تا دمیدن صبح بخود نمی بود و رکعت دوم نمی یافت و بتعجب میفرمود که آیا مردم تهجد را چگونه ادا می سازند بالجمله خوارق عادات و مقامات علیه حضرت ایشان زیاده از حد و عد کتاب بیان العارفین تنبیه الغافلین از برخی آن پر است با سید محمد یوسف رضوی بهکری و مخدوم نوح رح و مخدوم آدم سیمجه ساکن سوضع کله وغیرهم مشائخ کبار صحبتها کرده و فیضها یافته منجمله از مخدوم نوح رح بسیار کسب افاده فرموده حسب اشاره در موضع مذکور رحل اقامت افگنده و فاتش هزار و سی فرزندان ایشان هشت تن اند اسید لله موسوم باسم جد بزرگوار در خوردی فوت

کرده

نمبر ۲۱

کرده ۲ سید عبد الرحیم میان ابراهیم ولد مخدوم نوح گفته چون وی تولد یافت و بزرگ شد شکر الهی بجا آورد که الحمد لله ثانی سید عبد الکریم پیدا شده قضارا در ایام حیات پدر و رگذشته صاحب مقامات عالیه بوده ۳ سید جلال موسوم باسم عم بزرگوار که مذکور شد عابد روزگار بر آمده روزی در حیات پدر از ناکه کنکی می آمد و زدان بشهادت رسانند ۴ سید برهان برهان کمالات والا بر آمده خدا تعالی قوت بسیار بوی ارزانی داشته بود هم در حیات پدر و رگذشته ۵ سید لله ثانی موسوم باسم جد و برادر سالک مجذوب برخاسته بسیر و سیاحت افتاد و زمانی بعد پدر هم زیست کرده ۶ سید دین محمد در حیات پدر بعزلت گذرانده شوکت و غنا و انی اندوخت و چنانچه مذکور شد و بعد پدر جانشین شد ۷ سید محمد حسین او را پدر نجادم الفقر الملقب کرده و غاد مانرا گفته که محتاج دعا شوید التجا باو آورید ۸ سید عبد القدوس در خوردی پیش پدر گذشته بود سید عبد الکریم در شانش فرموده از خدا خواستم تا پسری کرامت فرماید که از و سبحان الهی پرسم گویند وی هنگام بازی اطفال را جمع کرده حلقه می بست و ذکر میکرد سید عبد الکریم وقت احتضار ولد شریف سید دین محمد را طلبیده و ولایت بسپرد چون وی ازان سابق جامه پوش بوده بعد رحلت پدر سر تراشیده کفنی پوشید و چادر سیاه در پرده بر مسند سجاده نشینی متمکن گردیده بهمه وجوه ببزرگی و کرامت نام پدر احیا داشت پس از و فرزند امجدش سید عبد الدلیل بشارع ارشاد آبا دلیل راه هدی بر آمده از و سید عبد الغنی خلف رشید صاحب دولت فقر و ارشاد جانشین اجداد بزرگ نهاد شده بعد او پسرش سید عبد الواسع قائم مقام اسلاف گردیده از انتقالش سید محمد زمان مالک زمام صاحب سجادگی مرقد امجد جد بزرگوار شده نامدار زمان خود گردید پس پسرش سید مقیم و ساده آبا بوده اکنون برادرش سید عبد الواسع ولد سید محمد زمان مذکور جانشین آباست **سید حبیب شاه** از بنا تر اطهر سید عبد الکریم است همیشه صاحب وجد و حال بوده و استغراق کمال داشت گویند اغلب اوقات که ولد نامی شان سید عبد اللطیف که مذکور گردیده حاضر شدی و تکلم نمودی می فرمود کیستی و چون وی میفرمود که غلام حضرت ایشان عبد اللطیف است فرمودی نشنیدم تاریخ واقعه اش منکلام مخدوم محمد صادق نقشبندی این حدیث است الموت جسر یوصل الحبیب الی لقاء الحبیب فرزند گرامیش سید عبد اللطیف صاحب بهشت بجای خود مذکور شده درس **امین محمد** نانک لقب مشائخ ساکن ارض بهرامپور بسا بزرگ صاحب خوارق مرتاض گزیده ابرار است در حیات خود

برادرزاده خود سید حسن ناگدرا قایم مقام خود کرده وی نیز خالی از حالی نه سید سنها بهشیرزاده سید امین
محمد مذکور در رویاه بموضع بهیه ساکن صاحب خوارق مشهور است **کاهوٹ** موضع معروف است منه
حسن ستیه از کمل اولیاست روزی زیر درختی نشسته بود کنجشکی از شاخی بخیال افگنده که
بر درویش افتاد هما نوقت کنجشک جان داده بر زمین رسید حاضران گفتند سبب مردن کنجشک
تو ئی گفت من خبر ندارم لیکن خدا را شکر که برین بنده خود اینقدر گستاخی آن جاندار را نداشته
روزی عالمی را پرسید که در بهشت سماع می باشد گفت نه گفت پس بهشت ما را چه کار **کلرا له** نام سرزمینی
ملحق کنار دریای محیط اصل داخل حکومت سند بود دگر زمانی محمد دارالحکومة جامان سمه گشته در ایام
ایالت میان غلام شاهنخان باز رجوع باصل یافته بزرگان ارضش بسیار بنجمله درویش صالح بخوارقات
عالیه معروف پیش از الف هجری است **پیر لاکهه** در موضع پکهار مدفونست هر کس که بر قبرش سوگند بخورد
اگر دروغگو بودی خون می کردید سید عبدالکریم بر قبرش رسیده گفت ای لاکهه مردمان در زندگی
تندی و خشم بدرود کردند تو بعد مردن هم نمی گذاری بعد ازان تا حال اگر کسی قبر او را بیل
می کاود یا ویران نماید آسیبی نمی یابد **شیخ اسماعیل** مشائخ قدیم صاحب آیات باهره از آسودگان
آنجاست مقابر اکثر اهل دیره در دامنست **پیر کرمن** مشائخ قدیم مغرب دیره مطاف اهل الله
واقع **شیخ راجن** از اولاد شیخ بهاوالدین ملتانی بمان لکرا له همگی مریدند و اغلب باولادش خویشی
دارند اولادش برشد پیرزادگی باقی **شیخ مغل بهین** بزرگ نامدار صاحب کرامات ظاهر است
عالمی بارادتش متوسل می باشد مزارش بر سفت هشت گروهی جانب شرق دیره در موضع معروف
شیخ ابره مالانزی مشائخ قدیم آسوده موضع علیحده از موضع مغل بهین بفاصله اندازده کروه **پیر حجره**
در ارض کهاره بر کنار آب شور در موضع بنام خودش مشهور زیارتگاه انام و برآرنده حاجات خاص و عام است
شیخ لال اولیای قدیم در ارض کهاره صاحب مجمع معروفست **مخدوم جلال محمد** عالم تحریر صاحب
تحریر و تقریر نادره روزگار گذشته در جامعیت علوم عدیل نداشته مخدوم محمد معین تتوی و میر ابوالبقاء
انتهایت در علم بر اغلب علما تفوق داری با وجود علم در نجوم و طب بعبارات اول و بوعلی ثانی بوده
با وجود آنهمه کمال در سادگی کسائر الناس زیست کردی و تبرک رجوع اهل دول اوقات گذرانده
در تاریخها بر چند سال فوت نموده است **مخفی نماند** که این چند اسامی بزرگان لکرا له که ذکرشان رفت

تعلق بآن کنار دریا دارند اکنون بذکر بزرگان این کنار دریا تبرک میجوید **قاضی قطب الدین** اصل مردم تته بچند پشت قضای لکرا له داشته ودر بندر اورنگا این کنار دریا اقامت مینموده بعد او پسرش قاضی محمد شریف وساده پیرای صدر شریعت شده آنگاه پسرش قاضی هدایت الله بعد او برادرش قاضی محمد فاضل بمشرع ومکنت موفوره خدمت مذکوره را برهمه بزرگان آب ورنگی خاص داشتند اکنون اولاد قاضی محمد فاضل آنجاست وچون بنا بر حسن انبای قاضی محمد فاضل آن خدمت بدست دیگران افتاده در بعض زمین نام قضا دارند محمد خلیل ولد قاضی محمد فاضل بدان نامی است **حاجی قائم الدین** روزگاری دراز در بغداد خدمت مشایخ کرده بتوسل خلافت پیر پیران غوث عالم ودار دکلرا له شده به بندر اورنگا مقیم گردید بسا بزرگ وقت زیسته بعد از و پسرش میان کبیر محمد وبعد از و اکنون میان پیر محمد از اولادش باقی برشد وانی است **درویش گلشاه قلندر** مشرب صاحب ولایت در بندر اورنگا گذشته **شیخ رحمت الله** ایضاً مرد باکمال سلوک اصل از هندوستان ساکن اورنگا بندر شده در گذشت مزارش زیارتگاه انام بوده اکنون دریا خورده **شیخ محمود** بزرگی نامور آسوده این کنار دریای طرف جنوب ابن شاه زیارتگاه انام شایع **سید اتیق** بزرگی معروف شمال رویه بندر اورنگا بفاصله شش گروهی مدفون درگاهش برازنده حاجات وهرگونه علیلا نرا دار الشفا کرامات است **ابن شاه** از نبائر شیخ بهاؤ الدین ملتانی اولاد شیخ اسماعیل مرتیشی که در ذکر بزرگان بدین گذشته بزرگی پرمشهور بکوچهه موسوم بتکر ابن شاه انداز هشت گروهی بندر اورنگا مطاف اهل الله است اولادش در موضع بهاؤ الدین پور ساکن بزرگان نامدار ازایشان برخواستند مثل شیخ امام الدین وابن شاه ثانی وشیخ امام الدین ثانی که هریک صاحب آیات وکرامات بودند وشیخ علیم الدین که در بلده تته بسبب جوانمرگی روزگاری سکونت نموده دو پسر والاگهر ماند شیخ صدر الدین وشیخ بدر الدین هردو بزرگوار در موضع بهاؤ الدین پور نقل کرده در گذشته شیخ بنی لده ولد ثالث شیخ علم الدین حالا صاحب وستار آنسلسله مرشد کافی باقیست وشیخ منکیلده ولد شیخ صدر الدین که ایضاً بزرگ نامدار صاحب مقام والا بوده اکنون در تازگیها در گذشته اولادی نمانده **مخفی نماند** که چون بعد ذکر بزرگان متعلقه سوستان ذکر بزرگان ساکنه آن کنار دریا فراغت حاصل شده اکنون بذکر بزرگان ساکن مواضع این کنار دریا تا بلده تته اشتغال میرود **متعلوی** شهری نامدار مسکن سادات عالی نسبت

سید حمید راز اجل اولیای وقت صاحب آیات باهره و کرامات ظاهره بوده اولاد کثیرش بنجابت حسب و نقابت نسب متصف برخی ازان بتقریب در مواضع مشتی مذکور اکنون باسامی چند علی الرسم منجمله سکان اشهر از سادات وغیره تبرک بیجو یدسید الله ولد بزرگوار سید عبد الکریم مذکور است در وقت خود مورد فیض ایزدی و منبع شهود سرمدی بوده سید رکن الدین صاحب کمالی ازان بوستان نجابت اعنی خاندان سیادت مذکور معروف وقت بوده ازو است که گفت تر کشی پر تیر کرده نشسته ام و میزنم بعضی را از طرف گوش و گروهی را از جانب رو میرا ما کسی را راست نمی آید تا بیفتد و چون این تیر کسی را کار خواهد شد می افتد چنانچه برنخیزد سید عالی از قبیله کریه منجمله چهار قبیله سادات آنجاست به بزرگی اتم زیست کرده پسرش سید لال صاحب کمال گزیده حال بر آمده گویند همیشه معصومه اش را روزی بخاطر آمد که صحت نسب ما چگونه باشد و ببرادر این حرف را نگفت سنت تسلی دهم شب رویت حضرت پیغمبر صلعم مشرف شده اشاره شد که صبحی نشان صحت نسب شما از خود برساند از اتفاق صبحی میان عبد الباقی واعظ که مذکور شود سوای و در ورود حاضر آورده بر در اندازد و گفت جد شما را این نشان صحت نسب شان عطا فرموده که در خدمت ایشان بسانم گویند میان نور محمد والی سند و یرا بهزار سماجت بدیدن طلبیده به حالات آیه مثل و رود نا ورشاه وغیره مخبر شده چون سید موزالیه از انجام اجابت فرمود و گفت مقصد بشهرت نبود حالا نقل ازین آشوبگاه اولی و عنقریب در گذشته سید شهمیر از بزرگ زادگان آنجا در احیای سنن و حمایت مقدمات اسلام غلو بمرتبه کمال داشته پیوسته مصروف آنکار بوده و در هر کار دینی بمجمع طلبه طالب تقویت دین اطهر بجان کوشیدی در تاز گیها در گذشته میان عبد الباقی واعظ از فیض یابان خدمت میان ابو القاسم نقشبندی تولیست که مذکور شود شمه از کرامت حالش در ذکر ماسبق مبرهن بالجمله صحبت تذکیرش بسا گم گشته را براه هدایت می آورد مشهور است که هر مجلس وعظ باجازه جناب اطهر نبوی مهدی نمود و بغیر اجازه جدید گاهی صحبت وعظ را تمهید نمیکرد میان ابو البقا طالبعلم نامی دانشمند سامی در تاز گیها در گذشته سهکار موضعی است معروف درویش حسین اصل گاذرساکن موضع مذکور صاحب حال و فال بر آمده معاصر سید عبد الکریم بوده درویش بهمنه سهار روزی مردمان بسفارش نزد حاکم بردند حاکم حجاب را گفته بود که چون درویش بیاید چندان زنند که دیگر هوس آمدن نکند بران قرار حجاب دیر البیار زدند و راندند فذری راه رفته مردم دیگر که در مصادره گرفتار

بودند

بودند بیخبر ازین سرگذشت و برای استشفاعت مکلف شدند باز بدرحاکم آمد دربانان هردو را مجرا بحاکم رسانیدند گفت درویش صاحب حالتست وطلبیده معذرت کرد هردو کاتب تسلیت رسانیدند زمانش پیش از زمان سید عبد الکریم مفهوم **نیرنکوٹ** نیرون کوٹ اصل منتسب به نیرون کافری از رایان سند چنانچه مذکور شد سمنی نام حاکم آنجا بعد شهادت بذیل برسرویول خود بخود بمجاج التجا برده اطاعت پذیرفته امان نامه یافته بود وچون عنقریب محمد قاسم بفتح سند رسیده ویولر اکشوده متوجه انکوشد بدستاویز آن امان نامه شرف ملازمت محمد قاسم یافته محمد گردید قلعه نامدار قدیم اینولایت است در زمان هزار وصد وهشتاد ودو بندگان عالی میان غلام شاهنخان آنجا را که قلعه اش از دیر باز اندراس یافته بود شهریتی بقدر دیهی داشت جهت معتمد خاص اختیار فرموده بنای حصاری حصین وشهری متین را موسس گشتند حین نقل بعضی موتی عجایبات چندی محسوس مردم شده بسا بزرگوار آسوده آنجا صدها سال برفوت شان گذشته بود صحیح الاندام برون آمدند منجمله زن ومردی از موتی در کمال طراوت که گویا حالی زنده بودند از قبور کهنه برآمده گویند ایشان عاشق ومعشوق هم بودند نام قلعه جدید وشهر جدید **حیدرآباد** مقرر شد حصانت قلعه را چه بیان نماید که درسند سابق هم ازین قرار جائی کم وقوع یاب باشد از بزرگانش است **شیخ مکائی** از اجل اولیاست واول ولات الاسلام که بفتح سند آنجا بحکومت نشسته درگاهش مرجع اولیاء الله ومطاف آگهان معرفت حق می باشد نایاب از مواضعات نیرنکوٹست مذ درویش **باده** مرید مخدوم لوح است گویند چون اول بخدمت مخدوم رسید فرمود بگو لا اله الا الله محمد رسول الله بجرد خواندن کلمه طیبه چون ماهی برتابه بطپید ولرزه درآمده بیهوش شده چون اموات برزمین خشک مانده مخدوم حزمود تا بحجره اش بردند سه روز خود خبر نداشته پس شد آنجا شد **رکن پور** موضع معروف مسمی باسم شیخ رکن الدین ملتانی است که مذکور گردیده **شیخ ریحان جنگلی** سومره ذات از کمل مشائخ شیخ رکن الدین ملتانی بدیدن وی رسیده بود ازان باز نام موضع موسوم نباشش مانده نام اصل شیخ ریحان چنیسر بود گویند زمانی شیخ رکن الدین ومخدوم سهل شهبازه آنجا بالاتفاق رسیده تکلیف نان وشیر وعسل کردند آسیائی قدسی بهمرسیده یک سنگش هنوز باقی ودرخت خارکه از وعسل برآوردند هم یادگار وزیارتگاه مردم است پسرش شیخ قطب ایضاً قطب وقت بوده در رکن پور

آسوده است شب هر چهار دهم ماه بیک ناگهان پی استعداد مجمع بزرگ رود هدوتا دو پاس شب احتشام
خلایق جمع کرد شیخ دوده برادر شیخ محمد قطب مذکور ایضاً مدفنش برابر برادر است گویند مخدوم لعل شهباز
برفاکحه شیخ دوده که شهید شده بود رسیده صاحب تعزیه بوده است درخت آزاد که با دلپشت داده نشسته بود
تا اکنون یادگار روزگار زیارتگاه ابرار است حالا صاحب مصلای شیخ ریکان پشت بپشت حسب
توارث شیخ عنایت صاحب حالات ظاهر است و شیخ کریمداد خلیفه شیخ قطب مذکور بجا مقیم شیخ
ابراهیم از نبا تر شیخ ریکان جنگلی مذکور صاحب وقت بوده روزی بدیدن سید علی شیرازی رسیده سبحه
در دست داشت چون مصافحه کرد سید فرمود شما هم تسبیح در دست کنید گفت اسپ لاغر و ضعیف را
تازیانه ضرور اما تازی رهوار هم بی تازیانه تربیت شیخ ریکین از اولاد شیخ ریکان جنگلی مذکور است در تعلقه
جاگیر نالهٔ مدفن زیارتگاه اهل الله و مرجع اتقیا واقع دهوری هنگوره موضع نامی است سادات
متعلوی در وبسیار مسکن دارند و بسیار بزرگوار ازان خاندان در انموضع وجود یافته اند سید
هارون صاحب منزلت قرب عنایت بچون که در ستاخرین بفقر و رضا سر آمد برخی فقر اگذشته
آیات باهره و اشعار محققانه بسیار دارد دفترش بیرون موضع زیارتگاه عموم برایا است از نامداران
حال است سید شیر یزدان بسر سیدی سادات معروف جوانمردی کریم الطبع مخصوص آدمیت نادمی
آنجا در تازه گیها گذشته سید الهیار ریزی زمینداران صاحب مکنت کلی و خیّر بالذات سید محمد
ایضاً مرد با ثروت بذی اهل زراعت معروف انکومی زید درویش زکریا تهیم ذات از جملهٔ
بزرگان نامدار معاصر درویش ابراهیم ولد ناکو در تبه است بزرگان اسوده کوه کنجه این کوه را
هریا ولیا لقب کرده است چون بر حالت جمیع شان اطلاع متعذر بانجه رسیده تبرک میجوید منجمله شیخ بره
دیرداس از جملهٔ مجذوبان موحد سالک راه لا احد بوده گویند اصلش برهمن است همواره در بوادی
و کوهستان زمزمه کنان همراه وحشیان می ساختی واز آدمان رم مینمودی در اواخر آوان بر دامن
کوه کنجه قرار گرفت یکان یکان مردم بزیارتش میرفتند و ناگفته مقصد بر ضمیر هر کدام راه یافته
جواب شافی میداد صاحب حدیقة الاولیا آورده که من بخدمتش رفته بودم بمن سندی میخواند
بخاطر گذراندم که ایا از خودش است یا دیگری بی آنکه بپرسم گفت این بیت از اسحق آهنگر است
وچند چیز دیگر در زمین گذراندم و جواب یافتم نقل است که شخصی بدیدنش رفته ظاهراً گرسنه بود

گفت از فلان درخت زر توم دیگچه موضوعه بیار و بر دیگدان بدکن چون چنان کن مشتی سنگریزه در و انداخته سر پوش نهاد ناگاه ماده آهوان از صحرا آمدند شیر آنها دوشید و از دیگچه طعام نفیس کشیده خوراند و خانش نهصد و سه مدفنش دامن کوه کنجه درویش بدین ولد راهو از مشائخ کمل سند در کنجه آسوده است اولاد کثیره با ثروت ماند که ببرکت آن بزرگوار بی کشت و کار خوب میگذرانند و بکلام پیر شیراز ایشان کم نشود درس چتوار بنا بر درویش بدین بخوارق والا قائم مقام درویش مذکور گشته اکنون پسرش مولیدنه نام قائم مقام ولیست **نهالشاه** مداری از کمل اولیای متاخرین در نزدیکها بمقامات علیه متصف و ملجا مراد طبان بود در **ایدن** موضع معروف از مواضع لند لنت منه **درویش کراجه** سینه دل از جمله مجذوبان مطلق واصل بحق بوده همواره سر و پا برهنه گردیدی و هیچ جا سکونت نورزیدی زبانش بر هر چه جاری گشتی چون سیف قاطع بودی گویند سرگاه ویرا معاملتی رو دادی الکتا بزبان سندی بتی گفتی و با آهنگ الحان خواندی هر چه گفتی شدی و قتی در زمین کهچ گذشته بر گله گاو میشان رسید و استدعای پاره شیر یا جزات نمود انجا مردی نبود زنان ویرا بی ادب پیش آمدند بجوشیده لغزه زد و رفت قضا را گاو میشان مه کوسالها که بسته بودند رسیده جملگی ناپدید شدند تا یک سال کامل اثری از انها نمودار نشد بعد از سال کامل گذر درویش باز انجا شد زنان درویش را شناخته بمردان گفتند و همه بازاری و لوحه در پایش افتادند و حال خویش گفتند گفت شما ندارک جای درسن و میخ گاو میشان به بینید وقت شام همه برسیدند وقت شام چنان وقوع یافته از گاوبانان استفسار کردند که تا این مدت کجا بودید گفتند ما همان طریق معمول صبح رفته ایم و شام آمده ایم فوتش در سال نهصد و هفتاد و هفت مدفنش قریه مذکور قندی توبه معروف سنه **شیخ ممون** از مشائخ قدیم آسوده آنجاست مجمع بزرگ برادر روز معهود معهد می شود **شیخ کپور** و **شیخ نظام الدین** هر دو شهید در تعلقه دندی آسوده اند قوم خواجه تمام سند معتقد و بند و بر چهار دهم مهود مجمعش حاضر آیند **ستیارہ** نام پرگنه ایست **شیخ لودی** از اولاد حضرت غوث الثقلین زیارتگاه خاص و عام است **مخدوم یعقوب** بلیچه عارف زمانه ساکن موضع ناوا از مواضع پرگنه سیتارہ گویند سائلی از دسوالی کرد گفت نزد غلام در صحرا بر دو یک اس گاو میش بستان غلام آن پیغام گاو میش گرفتش کاسه شیر هر روزه داری حواله اش نمود مخدوم آن شنیده غلام را گفت چون بهترین گاو میشان

بی یقین من وای نرا آزاد کردم و بنابر تفاخر از غلام حکایت نزد منکوحه خود راند وی گفت چون تو باذای چنین کرم غلام را آزاد کردی من نیز هر حقی که بر ذمه تو دارم بشکر توفیق بخشیدم نقلست که وی روزی در گشت مونک با جماعه رفته دیگی نبود که در وچیزی بپزند مگر دیک سفالین کوچک سوراخ دار فرمود آنرا بار کنید خدام آنرا کج بر دیگدان نهادند تا آب از سوراخش نریزد فرمود راست کنید مردم بسیار ند وچیزی بسیار پختنی است بقدرت الهی آنقدر طعام در وپخته شد که آنجمع بزرگ از وسیر شده بعد خوردن طعام فرمود تا هر یکی بیلی بر دیک زند هیچ شکست نیافته گویند شخصی از هنود برای تزویج دختر از اقربا نیم خروار شالی قرض گشیده برگاو عاریتی بار نموده بده می برد قضارا بر دریای گذشته گاو مع بار در آب افتاده ناپدید گشت آنغواص بحر شهود را گذر بر انگوشده هندو را در غم فقدان گاو بیقرار دیده گفت برو فلان جا غوطه زن تر امو که پیش آید شخصی که رئیس آنجا بینی او را پیغام من رسان تا بیابی انچه خواهی هندو حسب الاشاره چون غوطه زد دستی یابس باو رسیده همینکه پیش رفت دید مجمعی بزرگست و شخصی بر صدر ریاست نشسته پیغام مخدوم ادا کرده وی بخدمتگاران گفت نه شمارا می گفتم که اینک شخصی از خدمت یعقوب لطلب گاو و غله میرسد پس گاو را مع بار حواله وی کردند و یکبار خود را بر کنار خشک یافته منهو که آن هندو دیگر همواره بآن غله دستگاهی بهم آورده بود مخدوم موالیه معاصر مرزا شاه حسن ارغونست **نورائی** موضع معروفست منه **شیخ اسماعیل** قادری در زمان خود صاحب وقت گذشته مجمع بزرگ برادر مهتر شیخ محمد صلاح اکنون از نبائر آن بزرگوار بسبیل توارث از پشت بپشت صاحب سجادگی و حالت بزرگی معتقد علیه خلائق میباشد **مخدوم عمر** از اجل مشائخ متقدمین تعلقه نورائی است **اسحق فقیر** اصل موضع مردم کرهلی است اما در نورائی در گذشته بزرگ وقت بود مردم بارادتش کامیاب مقاصد میشدند **علی اصغر** از اولاد حضرت غوث الثقلین بتوارث از اسلاف اکنون وساده پیرای بزرگی و کرامتست اوقات حیات موصوف صفات نیکان دارد **شال** موضع معروفست منه شیخ اسماعیل قریشی از اولاد شیخ بهاؤ الدین ملتانی و کمل اولیاست برلب نی باران محاذی شال طرف کوه آسوده است عالمی بوابستگی ارادتش تمشیت مهمات صعب کند **پچهٹه** موضعی نامی است منه **سید قادر** در نه درین زمانه از مریدان میان اسحق سکرته

بفرسم ۲۲ که مذکور

کہ مذکور شود باحوال برگزیدہ زیست کردہ میان غلام شاہ خان بمجانہ کرامات والدش چون او
کم کسی سر ارادت دادہ در نزدیکیہا درگذشتہ است و بہ از مواضعات پرگنہ بلیجا ست مزار
سید فتو مشائخ وقت بزرگ زمان درگذشتہ درگاہش مطاف کرو مسرو مقصد گاہ اہل
حاجانست برایام معہود مجمع عالیشان براو مقرر سمیجہ موضع معروفست میان چھٹہ درگاہش
در ہمین موضع مذکور مرجع بزرگ اہل اللہ است از نواسہاش آنحق فقیر سکریہ موسوم باسم جد
سکریہ بنام معتقد علیہ جماعہ کثیرہ بکمالات وسیرت نیک برآمدہ وضع درویشانہ را بوجہ اتم متشی شدہ
در درویش و اثار روشنہ ولد میان آنحق مذکور اکنون بر قدم اسلاف ہدرویشی وکرامت زیست دارد
سوندرہ موضع معروفست در نزدیکیش بزمان قدیم قلعہ معروف بہیم کوٹ و اکنون زیارگاہ ہنود ست
و آبی از کوہی متقاطر و در چشمہ زیران ہنود قدرت الٰہی بہیم مشہور سنگی در انجاست آنرا قوم ہنود بعبدی
وضع کردند گویند مخادیم موضع مذکور آنرا بکرات برداشتہ در دریا افگندہ بودند باز بجا قائم دیدہ دست
تعرض در آستین اغماض کشیدند منہ مخدوم رمضان دیدانی از مشائخ نامی فائض مقامات عالیہ بودہ
زیارگاہ عموم خلائق و مرجع واصلان بحق مخدوم ملا آری از کمل مشائخ وارادتمندان سید علی بزرگ
شیراز زیست کہ مذکور شود کویند قوم کندرہ کہ ملاحان و ماہیگیر کولاب کہچند اصل مریدی بودند چون
ارادت بخدمت سید معزالیہ آوردہ آنہا را بہم نذر منتسب آنسلسلہ کردہ تا اکنون بران قرار قوم
مذکور بسادات اولاد سید علی شیرازی وابستگی دارند اصل ملا آری قوم ہندست مزارش در موضع مذکور
زیارتگاہ خلائق پسرش مخدوم ملا بایزید ہمچو پدر وجد بکمالات نیک درگذشتہ نزد پدر مدفونست ملا ابوبکر
ولد ملا بایزید بزرگی وفقر لبس متصف بصنوف خصائص اسلاف زیستہ ازوست کہ گفت مرا پدر
در حالت وجدی فرمود کہ شیخ کامل را دریاب وگاہ وقتی نام سید عبدالکریم بر زبان میراند تا آنکہ
روزی در کشتی نشستہ بودم ابری پیدا شد و از دمردی بر من تجلی نمود یافتم انچہ یافتم ملا تہارو
پشت بہ بشت جانشین اجداد مذکور بر مرصد سلوک براہ نیکو مرتقی بودہ کولاب کجرد قرب زمین
سوندرہ وجہم خلیجی تمام فضا است بسادرویش صاحب وقت بر لب آن خلیج اوقات بیاد خدا مصروف
کردند جام تماچی آنجا قصری عالی جہت معشوقہ خویش لونزمین نام کہ از قوم کندرہ بود و مذکور شد
موسس فرمودہ اکنون چون خود جام اثری ہم از و نیست سامولی بعد خرابی شہر محمد طور

از نواحی و رک که بود و عساکر سلطانی علاء الدین و رفع تغلب سران سومره دار معه دیار مستاصل
گردیده جامان سمه انشهر و قلعه مندرسه قدیم زمان که بنام کلا راجه موسوم بکلاکوٹ بود و ثانی الحال
باسم بانی ثانی اعنی جام تغلق موسوم باسم تغلق آباد شده البته اند قضارا هر دو نا تمام مانده اند شهر
ایامی قلیل دار الحکومة شده بتة انتقال کرد و قلعه تا اکنون باسم قدیم کلاکوٹ مشتهر گویند در آن قلعه
ماریست بزرگی تمام در زمان سابق سرش در زمین بود و دمش طرف بعض هند تا باین سبب
آن طرف هند باج گذار سند بوده مگر بقدرت الهی بمرور دهور مار مذکور سر را سوی هند و دم را
درین زمین کرده ازان باز سند تابع هند افتاده از عجایبات ساموئی خسف هفت دختر معصومات

واقعه خسف دختران گویند از نژاد ملوک سومره هفت دختر ملیح عفت سرشت تارک دنیا
خدا پرست بوده اند ظاهرا در تلها بیاد خدا مسکن گزیده از بیداد جمعی طامع ترفیح چون اصحاب
کهف در زوایای حمنوار می بودند در انولا سید یعقوب مشهدی که مذکور شود بکرو فر
مشیخت از انکوه عبور فرموده هفت موصوفه از ترس خصمان بامان سید در ساموئی رسیدند قضارا
اینجا جمعی از روسای طالبدارشان شده بسکه تن بر ضا نمیدادند لشکری با بیری نامزد کردند روزی
که اینها بخیر بسیم معهود قبل طلوع سفینه صبح جهت غسل بر لب دریا بودند بشان رسیده خواستند انچه
خاستند شیخ جنده پاتی حال را دریافته از دریا عبور داده حریفان تعاقب کرده نگذاشتند بمانی
رسند از انجاکه درمانده را جز بخدا پناهی نیست آن عفت سرشتان بدرگاه خدا نالیده از زمین کر
ستر حال خود درخواست کردند و در حال از زمین هر هفت دختر را خسف کرده ازان باز این
اجرا عبرت روزگاریست و مضجع آن عفت سرشتان زیارتگاه عموم خلایق و واقع اکنون آن ذکر
برجی هر اولیای ساکن ساموئی ست **شیخ حماد** بن شیخ رشید الدین جمالی نواسه دختری قدوة الواصلین
شیخ جمال درویش اچی که مذکور شده پائین دامن ساموئی آنجا که امروز مدفونست خانقاهی داشته
همواره برقع بر رو در حجره گذراندی جماعه طلبه بیرون حجره جمع آمده از شیخ بمکالمه و مکاشفه استفاده
علوم ظاهری و باطنی نمودندی در ایام جام جونه تماچی و صلاح الدین سمه قریب و توره ایالت
بودند و پدر و پسر بخدمت شیخ ارادة کامل و قربتی شامل داشتندی مگر جام جونه بخوف آنکه شیخ انهارا
بدعای والی ولایت خواهد کرد مخفی هرود را سمتیکه طرف دهلی فرستاده مادر تماچی بعد وقوع اینوا قعه

هر روز صبحی بآستانبوسی این خانقاه شیخ رسیدی روزی نظر شیخ بران عجوزه افتاده از حال پسر و
نبیره اش پرسیدی گریه کنان ماجرا را عرض کرده مستدعی نجات شد شیخ را دالی غریب رو داده و حال
بیتی بزبان سندی متضمن شوقیه و اشاره و رو دشان بملک و تسلیم ایالت بیانک بلند بر خواند بقدرت الله
همانشب در مهلی بند از دست و پای پدر و پسر گشوده گردیده شخصی بصورت شیخ دلیل راه نجات
آمده از انجا برون کرد تا آنکه بر بادپایان سبکرو سوار گردیده راه ولایت گرفتند حارسان مخبر شده
بسیار دویدند رجع القهقری رفته پی براه نبردند پس بعد طی منازل در لواحی موضع کهیره رسیده
گوسفندی از گله درخواست کردند مخدوم نوح کهیری شبان گله بود گفت شما را دوالی جام تماچی است
که گرد گله ام مگردید تماچی حیران شده شبانرا گفت دالی ملک جام جونه است شما نام که می برید گفت
راست چنین است اما از سه روز منادی تماچی از غیب مسموع می شود تماچی را هم مدت از حبس یکی
سه روز بوده که دران بقدرت الهی چندین راه طی شده بود گویند جام جونه آن بیت دعا تماچی
شنیده مضطرب بخدمت شیخ رسیده گفت شما فقرا را با مور ملکداری چه سیر سد ازین گفتن شیخ بتجدید
برهم شده فرمود وارث این زمین منم بهر که خواهم بدهم جام آزرده برگشت و عنقریب پدر و پسر آن کناره دریای ساموی رسیده
پسر بخدمت شیخ آمد شیخ تاری از خرقه بدو داده گفت این را بر زبر چوبی نصب کرده بطور نشان پیش تماچی کشید و خوش
بیائید بتائید ایزدی پیشا پیش نشان عالمی از غیب بهمرسیده جونه را خبر کردند تا خود را جمع کرد تماچی بسرش
رسیده بود و لشکرش بمجرد دیدن نشان سر انقیاد بپیش افگنده آخر ماجونه خاسر و خاذل جز هزیمت صرفه ندیده ملک و مال
بتماچی ماند و پدر و پسر مدت معهود بکام ایالت رسیدند گویند جام تماچی بلغی گران بر سم نذر در خدمت
شیخ عرض نموده گفت چون بتوجه حضرت یافتم انچه یافتم باری لطفی مجدد مبذول فرمایند تا این
ملک در اولاد م مخلف ماند فرمود ازین بلغ مسجدی پهلوی خانقاه هم تعمیر کن و اولاد را ازین سند
قسمت کرده بده تا همواره زمین بدست شان ماند از انست که در تمام سند تا کچ الی یومنا اکثر زمین
تحت تملیک قوم سمه ماند مسجد مکلی که وجه تسمیه اش عنقریب مذکور گردد عبارت ازان مسجد است
گویند ازان پیش مقابر سمه ها بر پیرآر بوده اکنون حسب الاشاره شیخ بر کوه مکلی هر کسی گنبدی
و مقصوره موسس کرد ازان قرار دیگر چنین معمول یافته **شیخ عیسی** سندی برهانپوری المعروف
بلنکوتی در دامن کوه ساموی آنجا که مدفونست بوضع قلندرانه لنکوته بند گذرانده میان وی

و شیخ حماد اکثر مقالات محققانه گذاشتی او آخر ایام از نواده سید محمد حسین المعروف به پیر مراد شیرازی خبر داده روز ولادت بزیارتش رسیده اقرار ارادت کرده و بعد سه روز گذشت کان ذلک فی احد و ثلثین و ثمانمائة **ملا عبد الرحمن** الملقب باسم شهر اصل عباسی از اجل مشائخ و اکمل اولیا است لیکه طبیعت دوست بوده و جهت ستر حال با قوال ظرافت آمیز نمک محافل بود باین شهرت یافته جامان سمه بنهایت معتقدش بودند و بزرگان وقت تعظیمش اقصی غایه بعمل می آوردند در کنار ساموی مدفون و زیارتگاه ارباب عرفان واقع اولادش هنوز باقیست **شیخ جهنده** پاتی از فیض یابان نظر کرامت سید میران محمد مهدی جونپوریست گویند چون سید مذکور وارد تته گردیده و جام نظام الدین با شاگرد علمای ظاهر سلوک معتقدانه بعمل نیاورده و باراده دیگر در کشتی راکب نمود وقتی که ملاحان کشتی را در خلاب زده رفتند این را توفیق ازلی قائد آنگردیده که آمده ایشانرا سالم از ان مهلکه عبور داده یافت آنچه یافت و هم بدعای هفت دختر معصومه موصوفه موفق توفیق حسنه و مرتقی مدارج علیه بود بالجمله درگاهش عجیب جای بافیض واقع بزرگانی که بزیارت سائر مکلی میرسند انتهایا ابتدا با و مینمایند و زیارتش را خاتمه یا مقدمه فتوح میدانند برخی بزرگانش در گذرته هم بیابند اینجا بهمین چند اسامی اکتفا شده **کوه مکلی** کوچکترین شعبه جبال ماره وپب وغیره منشعب و موصل جبل مکران و محیط کنار عمانست اگرچه آخرین جبال و فرودترین شعبالست اما بروح و سرور بر همه تفوق دارد و از اعجوبات روزگار واقع هر قدم مضجع اولیا و هر گام مرجع اتقیا در وهست بزرگان دین و اهل تحقیق و یقین آنقدر در و آسوده اند که شمار اشمار بیکی از هزاران آن نرسد جامان سمه در و مکانهای غریب بیادگاری ماندند منجمله قلعه تعلق آباد عرف کلاکوٹ که هنوز با وجود اندراس اساس بعضی روح و سرور الهدلرا قوت و قوتست و در قدیم بر تالاب سهسه لنک قصور عالی مرتب بوده که بمرور دهور نشانی نهشت از قدیم باز رسم افتاده که هر صاحب توفیق از سلاطین و امرا و اهل دول در وجای مبنی بیادگاری ترتیب میداد و تا هنوز چنان معمول از مقابر اولیا که لا تعد و لا تحصی است و بقولی سوا لک ولی در و آسوده است چه قدر حرف زند که اطلاع بر من و عن از محالات مگر نابر التزام بذکر مشائخ چندی بقدر اطلاع بیجوید و وجه تسمیه انکه بزرگی از اهل الله باراده حرمین شریفین وارد آنجا شده حالتی یافت که یکبار بوجد آمده سماع آغاز نهاد در جوش

تواجد گفت هذا مکتلی لبکه تکرار این کلمه بسیار نمود و زبانش موثر بود و السنه عموم تخفیف تا مکلی
اسم آن کوه مانده قیل مستوره معصومه از اهل الله مدفون پشت محراب مسجد مکلی است و این نام پادشاه
شیخ حماد مذکور بر مسجد مانده و سائر کوه بآن مسمی شده بهر حال جای دید نیست علی الخصوص در موسم
که بر شکال تا لالههای خلو آب شیرین دارد سبزه خود رو هر کنار نشان قدرت الهی است و وقف
سائر و زائر تته بلده گزین و شهری بهین مورد ارباب عرفان مولد اصحاب الیقان است بالجمله
زمینش معدن فضل و کمال و بالطبع آفرینش منشاء اهل قال و حال در قدیم الایام آفرینش همه آب شود
بود و چون آب شور بمرور دهور زمین را میگذارد و صحرای بی آب مانده پس بعد خرابی شهر الور
و جریان آب بطرف مهوان چنانچه مذکور زمین را آب گرفته و چون شهر محمد طور معه سران سوره
خراب گردیده و ایالت عهد بدست جامان سمه رسید سلموی نام شهری برلب باغات بسمت شمالی
زیر دامن کوه مکلی بستند و قری و پرگنات که الحال معمور ندانه ان قرار آباد جام نظام الدین
الموصوف بجام نندهه در شهور او آخر سنه نهصد هجری منجانزا فرمود تا زمینی طرب خیز که اهلش بکم
و بیش فراغت دوست باشند و همواره بتفنن و تعیش زیست کنند و در سرشت کمال خیز باشد برای
آبادی شهر جدید اختیار فرمایند بآن یقین وصفت زمین تته مشرق رویه اش برخی باغات داشت
و در عین زمین شهر ها هی گیران متوطن بودند اختیار افتاد اکنون تته بدو قول قیل معنی تته اعنی نشیب
نشیب و قیل ٹهٹ باصطلاح قوم جای انبوهی مردم عبارت از ان آباد است **مخفی نماند** که در
قدیم الایام چنانچه از تواریخ ایام مفهوم این زمین هم موسوم به تته بوده است و چنانچه آنطرف سند
که بالا است بزبان مردم سره نام دارد و اینطرف نشیب مسمی بلار معروف شاهد وجه تسمیت زمین به تته
پرمین بلاد قدیمه مثل دیول که در ارض ساکوره بود و بهنور و بکار و شره که هریک شهری
گزین واقع آن ارض بود چون بمرور دهور و حوادث انقلاب سنین و شهور یکی بعد دیگرے
رو بخرابی آورد مکانش اکثری منتقل این بلده شدند و گویا بمصداق معنی تته آبادی حال مجموعه
آبادی های مذکوره باشد **باید دانست** که چون دیول از اقلیم چهارم بطول قبلی و عرض
له ی محدود بوده است و تته در زمین باو قرب دارد اغلب در حکم اوست از حکیم میر عبد الرزاق
مشرب که در ذکر صفاتان مذکور شد جمعی ثقه نقل کنند که ارض تته اصل شعبه زمین یونانست و لهذا

اکثر اهل کمال از وجود گیرند بالجمله در تمامی سند جای بلطافت و نزاهت او نیست صبحش رنگ و ای آئینه خاطر تیره درونان و شامش صبح مولست غریبان ست مردمش در هفته هر روز بر کوه مکلی یا باغات جوق جوق جهت تفریح مجمعی مهد و اند با وصف اسباب هیچ جا مردم فراغت دوست چنین کم باشند عجیبه میرامین الدین خان در معلومة الآفاق نوشته که در اواخر عالمگیر در تته زنی حامله را دو دزده پیدا آمده تاشش روز روی مخلص صورت نیافت و آن تقاکلی بر طرف گردیده بعد چندی بصنعت صانع بی مانند این را نش آبا سر برده چون بزرگ شد در بشگافت دازان دختری بوجود آمد زخم بهم التیام یافته و دختر هفت سالگی در گذشت **مولف گوید** عنایتخان نام از افغان ساکن تته رازن بدرد زه گذشته بعد مدت سه سال تخمیناً زمان همسایه قریب یارت و از گورستان مکلی شدند اطفال ایشان بازی مشغول بودند که بشور و صدای آنها طفلی از گوری سر برکشیده پس رفت اطفال از ان کیفیت غیر مکرر متوحش شده حال بمادران گفتند معلوم شد که در تبر زن عنایت خان مذکور طفلی مینما یچنبر بوی رسانیدند چون آمده متفحص شد چنان ظهور یافت که آن زن مرده بقدرت الله در میان قبر صحیح و ثابت خفته شیر در پستان دارد و این پسر که از و تولد یافته بآن شیر بزرگ شده است بهزار حیله پسر را از مادر مستوفی بریده بخانه آورند بسکه ایام تربیتش در گور منقضی گردیده بود ند هیولائی محض بر آمد و بی زبان و کر شده عمری دراز یافته باجل طبعی گذشت رحمت خان نامش بوده در شهور بعد هزار و صد و پنجاه تخمیناً گذشته باشد این ماجرا از عزیز انش بسمع رسیده بالجمله حضو صیات این بلده از حد حصر متجاوز خوفاً للاطالت بمجمل مذکر ائیده مبین حالات برخی خاندان کرام و اولیا و علما و سائر وجوه اهل کمال بر عایت طبقات می شود و ابتدا از ذکر طبقه گزیده اهل بیت رسالت که بسمله دیوان ایجاد مینماید و پاس قدیم و رود ملحوظ میدارد رب لیسر و تمم بالخیر **طبقه سادات** هرچند ورود اشراف سادات درین ولایت پیش از ضبط محاسب اندیشه تو اند بود لیکن بالفعل از خاندانی که هنوز اسم و رسم شان باقی است ذکر کردن واجب آمده تا این بنیقه انیقه ببرکت ذکر بزرگواران از طوارق حدثان در امان باشد و خالی از فایده بتحقیق حال بزرگان نماند **سادات انجوی شیرازی** که بخجابت خاندان و نقابت دودمان مذکور کتب سلف و خلف اند **سید محمد و سید احمد** پدر و پسر و بجامعیت محامد بزرگی موصوف کمالات ستر گی لبسال هفت صد و شتاد و شش مطابق اعداد کریمه بسم الله الرحمن الرحیم در عهد جام صلاح الدین بن تماچی وارد سند گردیده در پرگنه ماکچر بقریه مراد او تهه مسکن دوام گزیدند

سید محمد

سید محمد معروف بمیران محمد بوده پس از انقضای مدت معهود ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش رضا شنیده بگذشت از والا مقامی الی الاعلا مقام همین نکته بس که چون از نبائرش سید علی ثانی بر کوه مکلی گنبد مدفن تعمیر فرمود هرگز روحی وصفای نیافته و زیارتگاه اهل الله نشد تا بجسد و یا نعش آن بزرگ از مواضع مراد او ثمه بآنجا نقل نکردند بالجمله بعد پدر مغفور سید احمد در وادی اهل الله متوطن آنجا بوده صحبت اهل الله بیشتر ورزیدی روزی در ساموئی بدیدن شیخ عیسی رسیده قاضی نعمت الله عباسی دانشمند کامل عهد در خدمت شیخ از ان پیش نشسته بود شیخ قدوم سید را بسا گرامی داشته بتعظیم پیش آمد و قاضی هیچ نجنبید تا آنکه سید صحبت را منقضی کرده برخاست حین رفتن سید شیخ تعظیم بیشتر از پیشتر بعمل آورده قاضی پرسید که افزونی تعظیم سید در حین مراجعت بنظر الغیب چه موجب داشته باشد گفت در پیشش قطب زمان دیدم اگر حیا نکنم و فا ننماید مرید او شوم سید از ان ادای قاضی رنجیده دل نفرین کنان برخاسته بود بتاثیر آن رنجش سید چون قاضی بخانه شد بصارت را مفقود یافته ندانست چه سبب باشد و شب دخترش فاطمه را بخواب دید حاصلش آنکه بتزویج سید موالیه از چهار گوهر والا اختر وجود یابد منجمله یکی آفاق را بفر طالع منجلی سازد قاضی هردو واقعه صبحی بخدمت شیخ عیسی گذرانده حسب الاشاره دختر را بحباله سید کشیده در خانه خود مسکن داد بقرار رویا در عهد معهود فاطمه را چهار فرزند نامدار از سید بوجود آمده اسید علی ۲ سید جعفر ۳ سید محمد شریف ۴ سید محمد حسین سرانجام بمقتضای سنت عموم انام آنوالا مقام در غره محرم سال هشت صد و چهل و پنج در گذشته بمقابر قضات عباسی که ثانی الحال مدفن سادات اولادش مقرر شده مدفون گردیده **سید علی** ولد سید احمد بن سید محمد الموصوف سید میران محمد مذکور اقدم اولیاء واشرف و اصلان خندابر آمده خوارق عادات و کرامات احوالات و یراعدی و حدی نازد و خلیفه نامی مظهر جلال و جمال الهی اسید جلال ۲ سید جمال صاحب نسل و تبار یادگار روزگار ماند سید جلال ولد سید علی مذکور همچو پدر بزرگوار صاحب حال و قال بر آمده در فزونی ارشاد بسلوک راه فقر و سداد کوشیده فرزندوی سید علی ثانی که بسیر و سلوک ادفق آباد اکرم التقیا بر آمده کرات زیارت بیت الله کرد و در سفر و حضر بسا بزرگزاده از فیض یابان درویش آجر و معتقدان مخدوم نوح علیه الرحمه است ماورای خوارق عادات و کرامت آیات که برون از حد و عد ند آثار نیکو بیادگار مانده منجمله گنبد پر نور و ضیا واقع مکلی است جماعه کثیر بنظر رسیدند بالجمله رسیدند رساله آداب المریدین

دستور العمل بزرگان دین از دیار گار در سال نهصد و هفتاد و یک در گذشته فرزند نامدارش
سید جلال ثانی ست که بکمالات حسب و منالت نسب همپای پویه آبا زیست و موده صاحب سجاده
پدر وجد بود و میرزا اصالح برادر میرزا باقی ترخانی نسبت صبیه خویش با نجاب داده بآن پیوند میرزا
محمد باقی ویرا بحضور اکبر بادشاه فرستاده بود چون در گذشت پسرش سید میر محمد انگاه پسرش سید بزرگ
هریک قائم مقام آباء جلیس منکانی بزرگی و استقلالی گذشته پس میرزین العابدین عرف سید
لطف الله صاحب کمال مرجع اکابر جمیدة الخصال زیسته در عهد خود سر سید سادات و مشار الیه
اکثر اعیان بوده خاتمه بزرگیست بل نامه متقدمی استعداد علمی و افر داشته نسخه نفر البشر از مولفات
وی مورد شعر استادانه گفتی و قایع تخلص نهاد و ظاهرا بنابر حوادث نتایج طبعش چون ذات گرامیش
محجوب عیون در سال هزار و صد و سی هجری در گذشته مولف گوید اوراق کلمه رضوا عنه موافق
سال یافته دو پسر ماند اسید غلام علی ۲ سید عبد الولی سید عبد الولی با وجود صاحب سجادگی برادر
تا حیات بود وضع بزرگی را بمهابت نیکو تمشیت دادی از چند سال در گذشت پسری موسوم بسید
ابراهیم مانده سید غلام علی بدستور قایم مقام پدر و احفاد میر علی اصغر ولد سید فضل الدین سید جلال ثانی مطابق قرار
همچو پدر بخرق عادات متصرف فتوحات قوم نهروه و غیره احشام کوهی بوده و با جماعه در آمد و بار ان که زیست شان خامه
بر آنست تصرفات بلیغ از و نمایان گویند سید جلال ثانی کمان آهنین در میان پسران افگنده تا هر که
کشد متکفل جماعه کوهی باشد سید فضل الله حسب الارشاد پدر آن کمان را کشیده و جماعه بتو سلش ماند
این پدر و پسر در وقت حاجت باران تصرفات کامل بعمل می آوردند سید علی اصغر معمر گردیده در
گذشت و چون اولاد صلبی نداشت میر حسن علی ولد سید عبد الله بن سید میر محمد بن سید جلال ثانی بنسبت
دامادی جانشین شده اکنون میر لعلمیر ولد رشید میر حسن علی کامیاب مقام و والدی و الا بزرگی
متصف سید جمال ولد سید علی کبیر ببزرگی حال و مآل بهمال گذشته دو فرزند ماند اسید علی محمد ۲
سید عبد القدوس سید علی محمد فرزندی نماند سید عبد القدوس بجا مد قدسی و مکارم انسی موصوف گذشته
اولادی ماند منجمله سید الهدیه المعروف بسید الو ولد سید شیخو بن سید احمد بن سید عبد القدوس مذکور بدامادی میر
علی اصغر مذکور اولادی نخلف مانده و نام بزرگی احیا داشته بدت معهود داخل زمره اموات شد
سید احمد المعروف بسید وڈو ولد سید حامد بن سید احمد بن سید عبد القدوس است که چون در گذشت

اولادی

نمبر ۲۳

او لادی مخلف کرده هر چند دیگر بنا ئر ایشان هم هستند اما بنده بهمین آسامی تبرک جست سید جعفر
ولد سید احمد بن سید محمد المعروف بمیران محمد مذکور بکمالات بزرگی و آیات سترگی جامع محامد و الا برآمده
حسب آنجوره وارد شهر نهروالا واقع حدود گجرات شده رشدی خاص کرد و همچو برادران در آن
سرزمین داخل اجله مشائخ گذرانده متاهل گردید از و فرزندی صاحب مقام سید احمد نام بوجود آمده چون
لسن رشد رسید پدرش قائم مقام خود مانده باز لسبند مراجعت فرمود و در گذشت اولادش انجاست
چنانچه مجمل حال آن در مجلد ثانی مذکور **سید محمد شریف** ولد سید احمد بن سید محمد المعروف بمیران محمد
مذکور بشرافت دودمان مشرف مراصد شرف و بزرگی زیسته اولادی قلیل پشت به پشت مانده
از اولادش آنکه یادگار ماند سید لطف الله است از و سید موند خان پس سید محمود پس سید لطف الله
پس سید محمود پس سید لطف الله عرف میر لطن این بزرگ سالک راه فقر و توکل برآمده از معتقدان
حضرت شاه عنایت الله صوفی بوده و باشاه اسماعیل صوفی که مذکور گردد صحبت ارا تمندانه داشت
بحالت نیک در مقام تسلیم و رضا جهان بی بقا پدرود نموده از و سید خادم المعروف بسید یاسین مخلف
ماند اکنون از و سید فضل علی یادگار اسلاف ابرار باقی **سید محمد حسین** ولد سید احمد بن سید محمد المعروف
بمیران محمد مذکور مولدش را چنانچه مذکور شیخ عیسی لنکوتی صاحب وقت خبر داده و لبسا اولیای دیگر
مثل پیر کرکنج قلندر که مذکور گردد مخبر گردیده تاریخ تولدش قرة العین مطابق هشتصد و سی و یک
هجریست در زمان جام فتح خان بن جام اسکندر سمه **گویند** چون تولد یافت چشمها را نمیکشود
خبر بشیخ عیسی مذکور رسیده در حال بدیدن شتافت دی بر روی شیخ عیسی چشم را بکشود شیخ گفت
این آنست که من بمریدی وی انتظار داشتم الحمد لله که مستفید متمنی گردیدم پس بمضی سه روز در گذشت
باقی خوارق که در ایام حمل و رضاع و سن صبی و سائر ایام حمل و رضاع در رساله تذکره المراد تالیف
حاجی محمد حسین صفای مذکور همچو ذات گرامی در آنوقت چه بل در از ماضیه و مستقبله در سند ادکسی نظهور
آمده و مشائخ بکیار بتوسل مریدیش افتخار دگر و هی کثیر بفیض صحبتش و صل راه هدی و داخل زمره اولیا
و اتقیا شده اکثر باتفاق ذظاهر داری شرع و ذکری و ارشاد طلبه اوقات با برکات با نقضی
رسانیده **منقولست** در رساله تذکرة المراد که شیخ صدر الدین نبیره شیخ بهاؤ الدین ملتانی بغلغله
مشیخت وارد تته گردیده بدیدن ایشان رسید و هر دو بزرگوار بالاتفاق روانه مسجد بزرگ جامع

که اکنون بمسجد دلی نعمت معهود و سابق بنای سلاطین همه بود تشریف می آوردند شیخ گریه مرده
را در راه دیده اشاره فرموده در حال زنده شده برخاست سید در مسجد نشسته بخادمی گفت بیرون
رفته هر کرا مینی بطلب خادم بیرون رفته یکی را آورده بمجرد ورود در مسجد و منبر برآمده بمذکری مشغول
گردیده کلمه بسم الله را چهارده معنی ادا نموده سید بشیخ گفت مرده را زنده کردن بدعتست که از و
بمردم اذیت رسد و مکرر عذاب و عقاب موت در یابد امامرده دلرا احیا کردن سنت مشائخ است
شیخ بتصدیق دل فرمودند مراد مشائخانی و از تو مراد ما حاصل شود از انوقت لقب مراد بر انشاه
خدا آگاه مانده در مقابلت آن لقب سید شیخ صدر الدین را حلیم خطاب دادند که دیرا آن لقب
هم یادگاری ماند از آثار سید مسجد صفه است که در اصل معبد سترگ هنود بوده و ذکرش در رساله
تذکرة المراد مثبت گویند آن بتخانه لکهیه نام هندو دیوان جام نده بود چون خانه اش مسجد شد بخدمت
سید بزرگوار آمده در حق نبیره خود مولانا دعا طلبید فرمود طرف شمال شهر سکونت ورزید تا چند
آنکه شهر باشد بنام نبیره ات مشهور خواهد بود مولا تهتی عبارت از انست از انجا که سنت انبیا
و اولیا و عموم برایا آخر بانتقال ازین دار فانی سوی دار باقی موعود پس از مضی مدت مقدر
بهشصت و دو در سال ششصد و نود و سه داخل زمره متکئین علی الارائک گردیده ساجد مخلص
تاریخست آنجناب را بتزویج از قبیله قضات عباسی سه گوهر والا و سه اختر معلا زیب نامه روزگار
مانده اسید منصور ۲ سید نعمت الله ۳ سید حماد چون اولاد هر یک بیار بالتزام ذکر صاحب سجاده
سجادگان و برخی وجوه نامی دیگر تبرک میجوید سید منصور ولد ارشد سید محمد حسین مذکور بعد پدر
بزرگوار بجامعیت محامد والا و حوارق آیات علیا برشد و ارشاد سجاده نشین پدر زیبنده پس
از و ولد نامیش سید احمد بر مسکای صاحب سجادگی جلوس بزرگی فرموده رسوم آبا بوجه احسن
زنده داشته آنگاه سید محمد طاهر ولد سید احمد جانشین آبا شده بعد چندی عبادتا ارادت زیارت حرمین
الشریفین بست چون سید عبد الرحمن ولدش صغیر بود بخود و خود سید شمس الدین ولد سید حسین بن
سید منصور مذکور سجاده نشینی تفویض نموده تا هرگاه فرزندش مذکور سن رشد برسد قایم مقام
نماید بعد چندی خبر رسید که سید محمد طاهر آنطرف نادر گذشت قضا را پیش از ان سید شمس الدین
اینجا وفات نموده بود و لیکه سید عبد الرحمن ولد سید محمد طاهر هنوز از سن صبی تجاوز نکرده سید حسین

ولد سید شمس الدین قائم مقام پدر گردیده سید عبد الرحمن ولد سید محمد طاهر بن شعور رسیده دعوی دار امانت پدر مغفور شد سادات کرام بر عایت بزرگی سید حسین وخوف حرمانش دو سجاده مقرر کردند **اول** سید عبد الرحمن ولد سید محمد طاهر بعد قرار دو سجاده اول و مقدم در نشستن صفه و تقسیم گوشت اضحی و سواری مقرر گردیده و جانشین سید علی راوست چپ جلوس قرار یافت بعد گذشتن سید عبد الرحمن پسرش سید منصور آگاه پسرش سید عبد الرحمن پس پسرش سید محمد طاهر آگاه پسرش سید محمد شجاع المعروف بسید ناتهن بسجادگی آبا سرافرازی یافته اکنون سید محمد طاهر المعروف بسید میر محمد ولد سید محمد شجاع سجاده نشین اول متصف اوصاف نیک آباست و دویم سجاده بقرار مرقوم بعد سید محمد حسین ولد سید شمس الدین مذکور سید محمد پسرش رسیده پس پسرش سید محمد فاضل عرف سید موتن شاه وارث سجاده دویم گردیده در کمال جلالیت و کرامت زیست خوارق کلیه از و مشهور پس از و پسرش سید محمد خلیل آگاه ولد امجدش سید علی اکنون سجاده نشین و دویم بشان بزرگی اتم یادگار اسلافست بعد فراغ از ذکر صاحب سجادگان بذکر برخی مشاهیر اولاد پیر مسطور تبرک میجوید میر محمد محسن از نبائر کرام پیر مسطور بکمالات نیک زیست فرموده نزد حکام باستثنی گذارند و بدامادی مشائخ وقت میر مرزا جان که مذکور شود سه فرزند یافته ۱ امیر محمد کلان که بشان میرزائی خوش گذشته اکنون پسرش میر اسد الله یادگار آبا ۲ میر ابن که بکمالات مکنت اختیاری صاحب حالت اوقات حیات گذرانده اولادی ماند ۳ میر غلام علی عرف میر کولو که در سلک اهل سلوک و سیر مشرب صاحب قال و حال میزید میر عبد القدوس ولد سید حامد بن سید حسن بن سید حامد بن سید شرف الدین بن سید حسین بن سید منصور مذکور دانشمند کامل تحریر وقت صاحب شان بزرگی و ستثنی و در انبای جنس برآمده تاریخ فوتش هزار و صد و چهل و شش کریمه هم کرمون فی جنات النعیم مطابق واقعه است اکنون فرزند صلبیش میر منصور علی جوانی موفق راه آبا یادگارست میر محمد نعیم از نبائر مسطور صاحب ارشاد و حالت نیک برآمده بر راه سلوک آبا قدم نیک زده درگذشت فرزندانش یادگار **سادات مشهدی** که موصوف صفت نجابت اند **سید یعقوب و سید اسحق** هر دو برادر بزرگوار از مشهد مقدس نقل نموده در احمدی و ستمانه بزمان جام نظام الدین وارد سامونی گردیدند سید یعقوب حالتی متصف بکمالات داشته گویند بر شیر سوار آمده بود و هفت دختر معصومه از نژاد ملوک سومره در راه

قشر ب عمر کوٹ از دست بیداد برمنی وجوه رئیس قوم سمه با مانش افتاده در ساموئی رسیده بودند
چنانچه مذکور شد و اجداد قوم آکریه که گروهی بوده از سکان آکره و بفن آهنگری بسر بردندی چون گذر
سید در اثنای توجه بانگو افتاده مثبت اذیال ارادت ملتزم خدمت ماندند اگر بنام آن قوم نامی
و تا کنون اولادها از مریدان سید مسطور ند بالجمله سید یعقوب بانقضای عمر معهود رحلت سفر ازین
دار فنی شهور اثنی عشرین و تسعمائة بربسته قبرش در ساموئیست ار او اولادی مخلف شده منجمله
تا کنون در بعضی ده واری تعلقه ککرالا ساکن اند و بعضی بجاهای دیگر منتقل و قلیلی در اگر سکونت کرده
درگذشتند در تته سید ملوک شاه در وقت خود داخل زمره اجله اهل کمال صاحب زلکیه از معتقدان
قاضی صدوست که مذکور گردد و قبرش در برابر قاضی مذکور معروف دیگر سید جلال الدین که متصف
بکارم بزرگی لسلوک والا بزرگان درگذشته از وی یکی سید خیر الدین دویم سید شریف مخلف
شدند در اولاد و نبائر سید خیر الدین بطنا بعد بطن سادات موصوف اخلاق صفا کامل راه فقر و
رضا برفته درگذشتند اکنون سید محمود عرف سید بوله یادگار ایشان باقی و از اعقاب سید شریف
بزرگ بعد بزرگ گذشته اکنون سید ملوک مع برادران اولاد سید سایدنه مخلف سید احمد و سید محمد
واری سید محمد عابد مشهدی در هنگامی که در عجم باستیلای مذهب تشیع و تغلو مطابق کلمه لقداد کلمه مذهب
ناحق در اکثر بلاد ایران میان بزرگان تفرقه و جلاء و داده باراده حرمین نقلنموده سیر کنان بلاد
سند گذشتند و در سال عشر و تسعمائة بساموی رسیده بانتظار موسم دریا رحل اقامت افگندند تضارا
سید محمد که بکمالات ظاهری و باطن محلی بود سفر آنجهانی بگزید و اولادی مخلف سید احمد برادر بزرگش
شکسته تنها افتاد و باند چون در آن نزدیکی شاه بیگ آمده ولایت سند بتصرف کشید و جمی ارغون
و محله مغلواره که پیش ازان هم گروهی مغل شافعی مذهب ساکن بوند و بباغات و فضا زمینش
امتیاز داشت سید را لصفات بزرگی دیده ساکن فرمود و اداری لایق معین کرد سید شکسته بواسطه
علائق برادر ستونی و بسبب انکه خاک این زمین از قدیم دامن گیرست سکونت دوام برگزیده بکمالات نیک معتقد علیه
خلائق در زمره اهل کمال زلکیه عمر معهود بپایان رسانید پس ازوی خلف نامدارش سید محمد جانشین پدر شده
بصفات کمال طرز معیشت کرده پس سید داود و از وسید احمد و از وسید یعقوب هریکی بزرگی و کمال
درجه خویش بپایان رسانیدند سه برادر از نبائر سید یعقوب مسمی باسم سید اسماعیل و سید جلال و سید جمال

بابد رطرف هندوستان نقل کردند و آنجا معه اولاد ماندند بعد سید یعقوب سید داؤد ولد رشیدش بجای پدر متکی و ساده بزرگی گردیده بهمه وجوه مزین بکمال بوده آخر بشهادت رسیده پسرش سید محمد در علوم ظاهری برآمده راه بباطن خوب یافت از بعد او سید ابو المکارم بمکارم والا مشتهر از سید علی ولد سید شرف الدین اولاد غوث الثقلین رح که بسبیل سیر و سلوک وارد تته بود خلافت یافت در علوم ظاهری مشار الیه وقت زیسته جهانگیر بادشاه باستماع کمالش معاشی لائق اولادی بادرایش مقرر فرموده و خسرو خان چرکس چون بتعمیر مسجد جامع پهلو حویلی وی بتعمیر رسانیده تولیت آن هم بسید حواله کرد و فاتش سنه ون فتاد یافته اند بعد او پسرش سید مرتضی ایضاً محلی بحلیه کمالات پدر و فضیلت اظهر اوقات با برکات باتمام رسانیده در عرس الله که مذکور شود در زمان وی بجوارش سکونت گزیده بعد او پسرش سید محمود بخلافت جد مذکور مغفور معتقد علیه خدام برآمده پس پسرش سید محمد اشرف در کمال سکنت و تقوی اوقات حیات بانقضا رسانیده اکنون سید محمود المعروف بسید پیرو نه که صغیر گذاشته جانشین خلافت آباست سید محمد قاسم بن سید محمد بن سید داود شهید مذکور از نبائر سید احمد شهدی داخل زمرهٔ خدا طالبان صاحب حال برآمده بعد فوت سید جعفر رضوی بهکری که مذکور گردد خلیفهٔ سید عبد الکریم صاحب بلری شده عهده اش اینکه بر مجمع پیر خلائق تته باخود گرفته میرود وی آورد و رباه شعبان بجمع براسه که در روگر و ناگروه فقرا جمع آیند و در تته بمجله سکونت گاهش ممهد ماند تاریخ وفاتش فی جنه عالیه یافته اند و برادرش سید لطف الله المعروف بسید لطف ایضاً بکمالات نبی و حسنی موصوف گذشته بعد سید محمد قاسم سید فقیر محمد ولد ارشدش قائم مقام پدر گزیده ببزرگی مختص در گذشت پس پسرش سید محمد عابد بزرگ وقت روشنگر آئینه ارشاد آباشده از سید حامد شاه مخلف مانده وی چون در گذشت و ولد صلبی نماند دستار خلافت ببرنه صغیر رضیع وی نهادند و داماد ش سید نظر علی ولد سید محمد طاهر المعروف بسید میر محمد اولاد و صاحب سجاده پیر مراد شیرازی ابخوی رح صاحب اهتمام و اختیار و آنسلسله مانده و بر طبق معمول متعهد مجمع خود و بردن و آوردن خلق شان برای مجمع سید عبد الکریم میباشد سادات شیرازی المعروف بشکر اللهی که اسلاف شان بکمالات حسب و منال نسب موصوف قدیم بزرگی مذکور کتب عتبر مذ قاضی سید شکر الله ولد سید وجیه الدین بن سید نعمت الله بن سید عرفشاه بن امیر نسیم الدین محمد المعروف بمیر میر کشاه بن امیر عطاء الله جمال الدین محدث بن فضل الله بن عبد الله الحسنی الاسکی الشیرازی ذکر امیر نسیم الدین و امیر جمال الدین مؤنث میر اصیل الدین و چند اسامی بنی اعمام که در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری اوحبیب السیر

نقل نموده و در روضة الصفا و هفت اقلیم و غیرهم کتب معتبره مذکور ند بجنسه در مجلد ثانی مشتبه تکرار
مبادرت نکرده آنچنانکه در تاریخ ظاهری وغیره مرقوم سید موالیه نجت لبسال ست و بتمامة از هرات
بقندهار و از انجا بامر شاه بیگ در نهصد و بیست و هفت وارد تته گردیده بقضای آنکه خطه مفتوح
در عهد مرزا شاه حسن ولد شاه بیگ موز گردیده و در اصل ورود شان بذی تاجران بود **نقل** ظاهرا
شاه حسن بنا بر امتحان از تاجری اسپان خزیده و روان وجه تساهل بعمل آورد تاجر مایوس شده در محکمه
شریعت غرا باستغاثه حاضر شد و از انجاکه بموافق ضابطه قدیم دین مبین در دفع دعاوی شاه کدا یکسانست
قاضی اعلام بشاه فرستاده شاه دیندار در زمان آمده حاضر گردید و چون پیش ازان مطابق که مدعی
و مدعی علیه بیک محل رفع دعوی نمایند قاضی لنسق فرسوده بود که بادشاه قدمی از مدعی بالاتر نتوانست
برداشت لبسکه شاهرا غرض امتحان بود در حال مدعی را راضی ساخته قاضی برخاسته بداب معهود خدمت
شاه کرد و بجای لائق نشاند بعد اندک صحبت دوستانه در ضمن حکایات از سر در شاه گفت این خنجر
بکمر ازان آوردم که اگر شما بر عایت ترک قاعده شرع نمائید و از خدمتگاران کسی بر عایت سیادت
و بزرگی معترض نشود من بدست خود باین حربه تادیب کنم سید نیز از زیرکی تبسمی بر هنه کشیده نمود
که من نیز بارداده اینکه مبادا خلاف شرع شاه قدم نهد و آنگاه کسی قدرت گردیدن شاه نیابد من
باین تیغ سیاست شرعی بجا آوردم مضمون این نقل در تاریخ ظاهری مثبت بالجمله چون آنصحبت
بانقضای رسید قاضی باندک ایام استعفا از ان خدمت بخواست و گفت بشریت است این بار گرانرا
متحمل نمیتوانم شد آخر مطابق سراغ ایشان قاضی شیخ محمد ادچه را طلبیده بآن خدمت معین کردند
مسموعست از بزرگان که آنجا ایشان سکونت ورزیدند و از ان ایام تا امروز مسکن اولاد و احفاد
جماعه مخلفه قبیله انصار سکونت داشت بعد مضی زمانی از انها کسی نماند زبانی سید محمد محسن ولد سید
علی اکبر ولد سید عبد الواسع از نبائر سید شکر الله مسموع که از ان قبیله بعض مردم در الکجات سند
سکونت دارند و یک مرد دیرینه سال از انها گاه گاه وارد تته می شده و بدین نامی آمده
چبوتره مقابر که در انجا بزرگان آسوده اند اول از انها بوده چند قبر هنوز باقی **گویند** دیگر
قبیله انصار ساکن اکربکنت موفوره و دولت مشهوره محله بزرگ بوده خواجگان موروف
اولاد خواجه شکر که اسلافش همراه شیخ عیسی لنکوتی از برهانپور آمدند اصل گماشتگان ایشانند

و آخر بعد زوال دولت شان خواجگان در غربی تهته بمحله مشهوره عروج نامدار کردند سپس قوم نجار کشمی در محله معروفه دوره خویش باتمام رسانیدند بالجمله سید قاضی شکر الله از انصار نسبت کرده ولد نامدار سید ظهیر الدین نام که مذکور شود ازان قبیله آورد گویند باسیدند که رسه بزرگوار نامی از اجل اهل کمال وارد تته شده اند و در مابین آن اصحاب اتحادی خاص صورت یافته منجمله سید منبه است و سید کمال و سید عبد الله که هریک بجای خویش مذکور شود سید شکر الله وقت احضار پسر نامدار وصیت فرموده که اولاد را امر کنی تا چون مشکلی پیش آید رجوع بیکی ازین سه یار کنند بان فزار اولاد سید محمد حسین و سید ظهیر الدین ثانی ولدی سید شکر الله ثانی متعلق سید منبه و اولاد سید نظام الدین منتسل سید کمال و اولاد سید و اولاد سید عبد الرحمن مثبت اذیال امذ و سید عبد الله شدند قبر سید شکر الله غربی درگاه سید عبد الله زیارتگاه اهل الله واقع بعد انتقالش ولد ارشد میر ظهیر الدین والاسلام عرف جام تعایم مقام پدر بزرگوار گردیده فضیلت و حالت نیک اندوخته ظاهرش بتقوی و تشرع و تدریس و باطن بسلوک راه فقر و سبیل سنت اجداد مصروف بود چون درگذشت دو پسر مانده ۱ سید شکر الله ثانی ۲ سید عبد الرحمن سید شکر الله ثانی با وصاف جدو پدر متصف برآمده نامدار روزگار زیست از وچهار فرزند گزین مخلف ماندند ۱ سید محمد حسن ۲ سید نور محمد ۳ میر ظهیر الدین ثانی ۴ سید لطف الله از آثار سید شکر الله ثانی مسجد معروف نامی است سید محمد حسین نامدار وقت موصوف کمالات حسبی و نسبی دو پسر گذاشته ۱ سید عبد الواسع ۲ سید میر محمد سید عبد الواسع ایضاً دو پسر ماند ۱ سید علی اکبر ۲ سید علی اصغر هریک بفضل و حال یادگار رسوم اجداد بودند سید علی اکبر ولد ارجمند مخلف نموده ۱ سید ابو القاسم ۲ سید محمد محسن سید ابو القاسم یک پسر مانده سید شاه ولی نام متصف بصفات بزرگی و فضیلت و حالت نیک زیسته فرمود شاگرد مخدوم رحمت الله از نتایج طبع وقادش نسخه جامع تحفة المجالس مشوحه چند علوم یادگار در املا و انشا و شعر طبیعت صافی و قریحت کافی داشته تاریخ قضای قاضی محمد امین الحافظ لمحمود الله یافته در هزار و صد و پنجاه بموضع جگت پور جاگیر شان تعلقه گکرالہ درگذشته نعشش بشهر نقل کردند لطف الله شاگردش کتابی تاریخ واقعه قدغات نی عشقه یافته ازو دو فرزند ماند ۱ سید میر سراج الدین ۲ میر محمد ناصر میر محمد ناصر در عین جوانی داغ مفارقت وقف احیای جانی نموده بسال هزار و صد و هفتاد و هشت درگذشت خلفش میر شکر الله نام المعروف بمیر جهنن یادگار بانی میر سراج الدین ابو القاسم فرزند همین میر شاه ولی با وصاف

اسلافش متصف جانشین و یادگار بزرگان ست بحامد اخلاق موصوف مشارالیه سائر اولاد جدی باشد
طبیعت شعور ارد و در استخراج تواریخ نیکو مهارت مینماید سید عبد الرحمن ولد سید ظهیر الدین والاسلام
عرف میر جسام بزرگ سه پسر ماند اسید محمد ۲ سید وجه الدین ۳ سید عنایت الله سید محمد یک ماند سید العلی نام
که از و مخلف نمانده قبر سنگی موجه چبوتره مدفن اوست سید وجه الدین یک پسر ماند سید محمد سعید نام که هم یادگاری
نگذاشت سید عنایت الله ولد سید عبد الرحمن چون درگذشت سید اسد الله از و مخلف گردید از سید اسد الله
دو فرزند ماندند ۱ سید عنایت الله عرف سید بوله ۲ سید محمد که پسری نگذاشت سید عنایت الله عرف سید بوله
اوقات بسلوک بسر برده دو پسر ماند ۱ سید غلام شاه ۲ سید غلام اولیا سید غلام شاه درگذشته از و سه
فرزند ماند و سید غلام اولیا در عین جوانی بتحصیل علوم ظاهر و باطن متوجه شده باتقا و تورع درجه علیا
فرا اندوخته مطابق راه پدر هر روز بزیارت سید عبد الله رسیدی و باشتغال مسنحسنه اوقات بابرکات بسری
نمودی صاحب خوارق کلیه برآمده مجرد در عین رشد جهان فانی را بدرود کرده جماعه مخصوصه الوهمند ماند بست
و یکم ماه مطابق روز وفاتش مجمع ارادتمندان بزیارتش ختمه و اطعام بعمل آوردند و کشف مهمات می نمایند
سید نور محمد ولد سید شکر الله ثانی در وقت خود مظهر اتم علم و عرفان و مرجع اکمل دین و ایقان زیسته چون
درگذشت از و سید نظام الدین یادگار مانده سید نظام الدین در مناظم فضل و کمال او فق اهل حال و قال
گذشته چهار پسر ماند ۱ سید نعمت الله ۲ سید نور محمد ۳ سید فضل الله ۴ سید محمد شفیع سید نعمت الله در عالم
فضل و کمال جامع جمیع محاسن بزرگی برآمده بعد انتقالش سید عطاء الله بوفور استثنی در زمره اولاد جد و
کثرت کمنت قرینه میر لطف الله شیرازی و اکثر اجله اعیان زیست کرده دو فرزند گرامی ماند ۱ سید عبد الله
۲ سید محمد ناصر سید عبد الله بکثرت کمال متصف برآمده منتسب بسلسله گزیده نقشبندیه گردید چون درگذشت
فرزندی نمانده سید محمد ناصر در تقوی و ورع اعجوبه روزگار برآمده گوید در عمر خود گاهی روی زنی ندیده بعد
و فرق میان نر و ماده حیوانات ندانستی در ارادت سلسله نقشبندیه بکمال وافر رسیده مقصد اهل ارادت
و مرجع ارباب حاجت بوده نقلست که در وقت سید محمد مذکور قضا را خشک سالی لاحق حال روزگار شده
خلائق گرفتار غلاء و بالتجا بمقابر اولیا گردند بزرگی بمرایا دیده که اگر کسی متصف بکمال ورع که در عمر نظر
بعورت خود هم نکرده باشد بزون برآمده نماز استسقا گذارد هر آینه باران رحمت مفیض عالم تواند شد
در تمام تته و سواد آن سوای ذات سید احدی یافته نشد و هم بزرگی نشان شان در منام داده رجوع

بقاضی محمد حسین کردند و وی مکلف خدمت ایشان شد هرچند نظر بمود و شیوع حرق عادت که در این
خاندان ممنوعست قبول نمی فرمود والده اش محرک گردیده از ثقات نقل کنند که چون والده ایشان را
مکلف گردیده گفت ازین قرار ظهور مگر این جهان بی سر و پدر رود که آید والده موفقه اش فرمود اگر
ارادهٔ الهی برین نحو جاری شده نیست در ازای رفاه عالم هرچه رضای او باشد گو ظهور یابد از اتفاقات
تقدیریه بعد سه روز از صلوة استسقا که موجب رفع بلای غله و وبای برپا شده سید از دنیا سفر نمود لیکه
تا هل نداشت یادگاری نماند سید نور محمد ثانی ولد سید نظام الدین مذکور دو فرزند گذاشته اسید ابوالقاسم
و سید نظام الدین ثانی سید ابوالقاسم براه بزرگان خویش رانده چون درگذشت سید میر کشاه مخلف
ماندوی بمزید فضل مستثنی برآمده همراه خالوی خویش قاضی محمد یحیی بهندوستان رفته معاش اولاد
آورده بعد چندی درگذشت و پسری نماند سید نظام الدین ثانی در رفقه اوفق انام و در علوم اعلم
کرام برآمده بجذبه طبع گرایده سوی جهان آباد شده در فتاوی عالمگیری بسا مشکل حل سایر علما کرده
از نظر بادشاه بگذشت و استدعای منصب کرده پادشاه مطابق ضابطه که اهل فضل را باسم نوکری
نخواندندی ازان ابا فرموده تکلیف قبول معاش نموده سید رضا نداده عنقریب آنجا سفر آخرت گزیده از
دو فرزند ماند اسید عرب شاه و سید احمد سید عرب شاه در آخر بجذبه رسیده چون درگذشت اولادی نماند از سید احمد
یک فرزند باقیست سید عطاء الله نام که بقدرت الهی کد خدا شده فرزندان آورده در عین جوانی بفقدان همه
مجذوب سالک برآمد سید فضل الله و لد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد و لد سید شکر الله ثانی دو فرزند ماند
اسید رحمت الله عرف سید مهنو و سید ابوالحسن سید رحمت الله عرف سید مهنو از اکرام اتقیا و افضل اولیای وقت
فیض یافته درگاه سید کمال بوده جمعی کثیر از صاحب کمالان را صحبت دیده گروهی ارادتمند راسخ ماند که
تاکنون پنجشم هرماه بقرار روز واقعه اش ختمه بر مرقد و زیارت و اطعام بعمل می آرند و فیض دوانی می برند و سید
محمد صادق ماند که بس پیری رسیده اولادی جنس ذکور نماند و جهان فانی را بگذاشت سید ابوالحسن و لد سید فضل الله
مذکور یک پسر ماند سید ابوالبقا نام سید محمد شفیع و لد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد بن سید شکر الله ثانی
سالک راه حق شهرت نادوست بفرط فضل و کمال گذشته پسری ماند سید محمد جعفر اسم بزرگی و حالت نیک
درگذشته از و ولدی مخلف گردید اسید بزرگ اسم که در عین جوانی مجذوب گردیده مدتی بآن حال مانده درگذشت
سید میر محمد و لد سید حسین بن سید شکر الله ثانی پسری مانده مسمی باسم سید محمد حسین وی پسری ماند سید محمد سعید نام

از و سید محمد میر نام فرزندی مانده که اولادش از جنس ذکور نگذاشت سید علی اصغر ولد سید عبد الواسع بن سید
محمد حسین بن سید شکر الله ثانی سه پسر مانده ۱ سید حبیب الله عرف سید ساجو ۲ سید فتح محمد عرف سید بهنو ۳ سید
محمد فاضل سید حبیب الله سه پسر ماند ۱ سید محمد حسین عرف ماکرپیه ۲ سید صالح محمد عرف سید بهتاریه ۳ سید
منگیلده سید محمد حسین عرف میر ماکرپیه فرزندی مانده میر تمر الدین نام و سید صالح محمد عرف سید بهتاریه و سید
منگیلده یادگار آبا اند سید فتح محمد عرف میر بهنو چهار پسر ماند ۱ سید یار و معه فرزند میر ذو الفقار اسم جمعی
۲ سید معه فرزندان یادگار ۳ سید محمد فاضل خود گذشته دو فرزند ماند ۱ سید فقیر محمد ایشان داخل احیاست

سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادم ثانی ولد سید شکر الله ثانی بعلم و عمل و ورع و تقوی و خلوص و صفا
آبا زیسته از و سید محمد مقیم مقیم جاده بزرگی مخلف مانده وی دو پسر گذاشت ۱ سید محمد کاظم ۲ سید محمد سعید
سید محمد کاظم عجایب احوالات داشته و دو سه روز در خواب که عین بیداری توان انگاشت بخلوت
بودی و ذکر جلی از و مرموم مسموع کردی آخر با خود با فاقه رسیدی همچنین کمالات دیگر داشت که از احصا افزون
باشد از و دو پسر مخلف شد ۱ سید محمد عارف ۲ سید عزت الله سید محمد عارف بعد تاهل در عین جوانی درگذشته
از جنس ذکور ولدی نماند سید عزت الله در صلح و تقوی براه آبا نیک گذشته واقعه حلتش در سال هزار
و صد و شصت و یک است شش فرزند ماند ۱ سید فخرا این با فرزند میر حیدر علی نام یادگار ماند ۲ سید یار محمد
با دو فرزند میر کریم الدین و میر عظیم الدین که اکنون سیقه شعر نیک اندوخته است داخل یادگاران
آباست ۳ سید امین محمد عرف سید مو تو دو پسر دارد میر صدر الدین و میر انوری بنده علیشیر مسمی و دو اولاد
معه دو فرزند غلام علی و غلام ولی نام ۵ سید محمد صلاح عرف میر محمد شاه ۶ میر ضیاء الدین یادگار خدا تعالی
در زمره احیا برکت بخشاد سید محمد سعید ولد سید محمد مقیم بن سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادم ثانی
یک فرزند مانده سید محمد اشرف نام از سید محمد اشرف دو فرزند ماند ۱ سید جادم ۲ سید محمد سعید
سید جادم مجرد در عین جوانی ناگهانی و اصل رضای ربانی شده سید محمد سعید تاهل کرده فرزندان آورده
مع کوچ و بار سفر این دار ناپایدار کرده نامی از آبا بیادگاری نماند بعضی آسامی اولاد سید شکر الله بنابر
عدم اطلاع داخل این نمیقه نشد امید که بآن تقصیر معفو باشد **سید کمال و سید جمال** هر دو برادر
بزرگوار خلاصه ابرار اصل از شیراز حسینی تبار بریفاقت و یاری سید شکر الله مذکور وارد تته شده اند
چون هر دو محصور و مجرد زیست کردند اولادی از شان مخلف نگردیده سید کمال یار غار و داخل اصحاب

از بعد که در ذکر سید شکر الله مذکور شد ندمی باشد چون در گذشت در حویلی مسکن مدفون شد ندمی باشد نزک زیارتش اشهر آفاق و کرامت توسلش اظهر انام از خاص و عام سید جمال چون در گذشت بجوار سید شکر الله واقع ارض غربی درگاه سید عبد الله مدفون گردیده اهل دل فیضیاب زیارتش می باشد **سادات ماژندرانی** المعروف بلودی اول ایشان **سید بدر الدین** بعد نقل از ماژندران بزیارت عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیول و متوجه توطن تته شد چون بقریه مالو واقعه پرگنه ساکوره رسید در آنوقت از بزرگان نامدار آن قریه سید سلطان شاه برقع پوش معروف باسم لودی واقف ورود سید شده تکلیف سکونت آنجا نمود بسکه صحبتش جاذب دل وی شده سید بدر الدین رحل اقامت دوام آنجا بیفگند از قضا عنقریب سید سلطان شاه درگذشت وصیه اش منسوب سید بدر الدین نمودند در مدت معهود سید را ازان معصومه سه پسر بوجود آمده ۱ سید لودی ۲ سید جنید ۳ میر کمال الدین محمد سید لودی و سید جنید هر دو در قریه مذکور درگذشتند مقابر شان معه اولاد دران بقعه که اکنون از دیر باز زیارت است یادگار ساکن سید کمال الدین محمد بکمالات گزیده متصف برآمده اغلب اوقات مستفید زیارت بزرگان مکلی شدی در انجا اتفاق ملاقات سید ظهیر الدین والاسلام عرف میر جادم بزرگ ولد سید قاضی شکر الله مذکور شده می افتاد در رفته رفته از اخلاص باتحاد کشید بعد مرور ایام سید کمال الدین آمده بجوار رحمت رسید موصوف سکونت در تته گزیده سلسله اتحاد فوتیر نموده از وسه پسر ماندند ۱ میر ابو الفتح ۲ میر مظفر ۳ میر عبد الخالق میر ابو الفتح چون درگذشت از وسه پسر یادگار ماند ۱ سید محمد ۲ سید محمد پناه ۳ سید محمد شاه از میر عبد الخالق هم سه پسر باقیمانده ۱ امیر بیگ محمد ۲ میر جهنڈو ۳ میر سید میر سید محمد ولد سید ابو الفتح بن میر کمال الدین مذکور دو پسر گذاشت ۱ میر عبد العلی ۲ میر عبد النبی میر عبد العلی بتشرع و تجر نامی وقت زلیته مهر معبد هندوان واقعه محله مسکران بتغلب شکسته مسجد معروفه بنا نهاد از بعد او سید محمد عرف میر شیخو مانده پسر انش ۱ سید محمد ملوک ۲ سید محمد پناه ۳ سید محمد شاه ۴ سید عالم شاه منجمله سید محمد ملوک دو پسر ماند ۱ سید محمد پناه ۲ سید محمد شاه سید محمد پناه درگذشته پسری ماند و سید محمد شاه در سلک احیاست سید عالم شاه المعروف بمیر جمال الدین عمری بجهانا باد گذرانده او آخر ایام بلوهری آمده سکونت دوام گزید بعد وی دو پسر مخلف ۱ سید وجه الدین ۲ سید محمد دیگر بنائر سید کمال الدین محمد مذکور هم در ایام خود نامی برجی در تته بجلهای دیگر ساکن گذشتند منجمله سید میر ساکن

محله سنگتراشان از اولاد سید سبزو سید بیگ محمد و سید تهار و ساکن عقیب بازار پتی هٹ از اولاد سید بیگ محمد مذکور که یادگار هر کدام باقی سید [illegible] و سید فضل الله بن سید مظفر بن سید عبد الخالق مذکور از بزرگان سه چهار آسامی باقی سید محمد خلیل از اولاد سید عبد النبی از سالهای دراز در محله مهر مرتوم غائب گردیده پسرش سید گل نام باقی و سید حسن و سید ابو البقا ولدی سید هدایت الله بن سید عبد النبی حیات سید محمد ملوک از اولاد میر کمال الدین مانندرانی مذکور در زمره اهل الله آسوده در زمین جنا چهلون درگاه شاه کرد ولدنست خلفای حضرت پیر یکم آخر روز یازدهم ربیع الثانی بسال آنجا جمع شوند زیارتی ثقات مسموع که وی در عهد ایالت نواب لشکر خان مطابق هزار هفتاد و یک عامل خالصه پرگنه بتوره بوده بجنگ هندوی که خود را موحد صاحب وقت میدانست شهید گردید نعشش از انجا نقل کردند وصیت کرده بود که هر جا جنازه ام خود فرو نشیند دفنم کنید بران زمین مدفنش مذکور قرار یافت زیارتگاه خلائق شد **سید علی بن عبد القدوس** مانندرانی در خط نسخ و ثلث و سائر خطوط نظیر سید علی معروف بوده شاگرد مخدوم الیاس خوشنویس است که شاگرد درویش لبسا بزرگ بخوشنویسی نامی اند **سادات میرکان سبزوار عربشاهی** که بخلالت حال و رسالت خصال موصوف بکمالند **میرک شیخ محمود** ولد میرک ابو سعید بن امیر علی شاه سبزواری عربشاهی میرک ابو سعید دختر زاده شیخ جلال الدین بایزید پورانی است از سبزوار بر آمده بقندهار توطن گزید پسر انش شیخ میرک محمد مذکور و میر بایزید بعد بر خاستن شاه بیگ ارغون از قندهار در فتح سند همراهش وارد سند گردیدند و بهکر سکونت گزیده و میرک محمود بتهٹه مقیم گردید فضل و سخا و زهد و تقوی موصوف زیسته سالهای سال بلوازم منصب جلیل شیخ الاسلامی علم نیک نامی برافراخته لبیاری از طلبا علوم را فیض رسانی بخشیده در خط نستعلیق ید بیضا نمودی وفاتش محرم سنه اثنی وستین وستمائه رفت میرک آه آه تاریخیست مسجد بزرگ در محله سکونت و رانک مقابر معروف تعمیر ولیست سه پسر نامدار داشته ۱ شیخ میر محمد ۲ میرک عبد الباقی ۳ میرک عبد الرحمن شیخ میر محمد بمجامدو الا موصوف بفضائل انسانی مختص در سال سبعین وتسع مائة درگذشته جامع فتوای پورانی از دیادگار نظیر اولادی مخلف نکرده میرک شیخ عبد الباقی بعد پدر قائم مقام شیخ الاسلامی پدر گردیده در جمیع علوم کامل بود بتخصیص علم هیئت و حکمت چنانچه بمولانا عبد الخالق گیلانی راکه قرینه مولانا نامی زاجان و عدیل شاه فتح الله بود بعض دقائق علمی از ایشان حل نشدی در اقلیدس دستی پیدا کرده اکثر اشکال از خود ایجاد نمود که پسند

طبع کل افتاده سید شیخ محمود ثانی ولد میرک عبد الباقی بعد پدر شیخ الاسلامی اوقات سامی بسری نموده
در کمالات بی نظیر زمان بوده فوتش هزار و بیست هجری ع میرک مقام محمودی ۱۰۲۰ تاریخیست از وی سه
پسر مخلف ۱ میرک عبد الباقی الملقب بسید خواجه ۲ میرک شاه خواجه ۳ میرک عبد الوهاب ثانی میرک عبد الباقی
الملقب بسید خواجه بکمالات شایسته آراسته بشیخ الاسلامی موروثی متصف زیسته فوتش هزار و پنجاه و
هشت هجری ع میر عبد الباقی آسوده بفردوس اعظم ۱۰۵۸ تاریخیست از وی دو پسر ماند ۱ میرک عبد الهادی
۲ میرک محمد مهدی میرک عبد الهادی بشیخ الاسلامی موروثی رسیده بمدت معهود درگذشت و اولادی
مخلف نکرد فوتش هزار و هشتاد و شش انگاشتند ع هادی اهل کرم یافت مقام محمود ۱۰۸۰ تاریخیست میرک
محمد مهدی بعد برادر بمنصب آبا اعنی شیخ الاسلامی رسیده چون درگذشت با وجود پسران ۱ میرک
محمد شفیع ۲ میرک امیر محمد نام منصب موصوفه نصیب روزگار عمش میرک عبد الوهاب شد وی روزگار
مقسوم در کثرت مکنت و اعتبار گذرانده در هزار و صد و دوازده درگذشت و اولادی نماند پس میرک
محمد شفیع ولد میرک محمد مهدی موصوف بکمالات نیک درگذشت و اولادی نماند میرک امیر محمد ولد دیگر میرک
محمد مهدی چون درگذشت میرک محمد افضل فرزند نامی مخلف ماند وی بعد انتقال عم خود میرک محمد شفیع مسلکی
و ساده بزرگی شده در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری درگذشته سه پسر ماند ۱ میرک محمد احسن ۲ میرک
محمد محسن ۳ میرک عطاء الله میرک محمد احسن مرد احسن برخاسته خاتمه اوصاف حسنه آبا شده بعد ورود شاه ایران
اعنی نادر شاه بادشاه و سلب سند از شاه دهلی مشاق بیشه کشته بدخشان شد و خدمت شیخ الاسلامی که
از دیرباز کالعدم شده بود مجددا بنام خود حاصل کرده تازیست بالنسبیت و امتیاز در کمال نشو و نما
گذرانده در سال هزار و صد و شصت و هفت درگذشت ع جنت الهادی محل احسن ۱۱۶۷ تاریخش یافته
اند اولادی جنس ذکور مخلف نکرده اکنون میرک محمد محسن برادرش بتقلید شیخ الاسلامی آبا میگذراند
سیم برادرشان میرک عطاء الله نام از مدت درگذشته اولادی نمانده است میرک شاه خواجه ولد
میرک شیخ محمود ثانی دو فرزند گذاشته ۱ میرک عرب شاه ۲ میرک محمد عابد از میرک عرب شاه میرک
محمد وارث وارث ارث بزرگی شده فوتش هزار و صد و پنجاه و نه هست اکنون پسرش میرک عبد الرزاق
مع پسران باقی از میرک محمد عابد پسری نامور میرک محمد جعفر نام مخلف گردیده وی سه پسر گذاشت
۱ میرک عابد ۲ میرک بنه رگ ۳ میرک پناه عرف میر مهتو از میرک محمد عابد عرف مراد علی

چهار پسر ماند ۱ میرک محمد تقی ۲ میرک محمد سعید عرف میر چهتو ۳ میر پهپو ۴ میر چاند و از میرک محمد بزرگ که در سال هزار و صد و هفتاد و نه فوت کرده دو پسر ماند ۱ میرک خیر الله ۲ میرک ورایه و از میر چهتو فرزند میر روشن علی نام ماند میرک عبد الرحمن ولد میرک شیخ محمود بزرگ بفضائل آبا و جلائل صلحا همقرین بزرگی و اصالت و در کمال استغنا گذرانده دو پسر ماند میرک عبد الواسع میرک عبد الرحیم میرک عبد الواسع بوفور فضیلت و حفظ بزرگی در شاعری استاد بود از وی سه پسر ماند ۱ میر محمد معین عرف لاله ۲ میرک محمد حسین ۳ میرک روح الله میرک محمد معین دو پسر گذاشت ۱ میرک محمد نعیم ۲ میرک محمد تقی از میرک محمد تقی یک پسر ماند ۱ میرک علی احمد عرف میر آلن وی در سال هزار و صد و شصت و شش در گذشت پسرش میرک محمد تقی عرف ابن الکنون یادگار آباست میرک محمد حسین ولد میرک عبد الواسع بن میرک عبد الرحمن مذکور سالک مجذوب و مجذوب سالک صاحب کشف و حالت بر آمده بر ضمیر سائلان اطلاع برده فی الحال جواب از مدعا داده بسا مشکلات کشف نمودی هیچگاهی جز اظهار خفیات حرفی بر زبانش جریان نمی یافت اولادی نکرد و میرک روح الله ایضا همچو برادرش میرک محمد حسین ولد نماند میرک عبد الرحیم ولد میرک عبد الرحمن دو پسر مانده میرک احمد میرک ابو سعید هر دو برادر در جاگیر خود موضع دهور کهیه سکونت اختیار کرده در گذشت اکنون اولاد هر دو آنجا شیخ عبد الوهاب ولد شیخ بایزید بن شیخ ابو سعید برادر زاده شیخ میرک محمود موصوفست پدرش چنانچه مذکور شده در بهکر مسکن گزیده بود اولادش تا اکنون آنجا چنانچه در ذکر سکرند گذرنامبرده بتته رسیده در کمال بزرگی باحیا سنن آبا و جامعیت علوم در سال سبعین و تسعمائة در گذشت **سادات عریضی سبزواری** از انهاست **میر عبد الله سلطان** ولد میر ابو الکارم بن میر غیاث الدین محمد الودف بسلطان رضای العریضی سبزواری نبیرهٔ خوندمیر صاحب حبیب السیر نواسه سلطان جنید صفوی سطری از حال بزرگان موصوف در ذکر بهکر و سوستان گذشته و آنچنانکه بتحریر آمد میر عبد الله سلطان مع برادرش میر عبد الرسول در آغاز عهد شاهجهان بادشاه بتته آمده سکونت دوام گزیدند میر عبد الرسول چون در گذشت یادگاری نماند و میر عبد الله سلطان که بجامعیت فنون انسانیت در شاعری مشار الیه وقت بوده پنج پسر گذاشت ۱ میر شکر الله ۲ میر محمد قاسم ۳ میر عبد الرحمن ۴ میر محمد عارف ۵ میر محمد عالم منجمله میر محمد قاسم و میر محمد عالم اولادی جنس ذکور مخلف نکردند و میر شکر الله بفرط بزرگی در گذشته

دو پسر مخلف کرده ۱ امیر محمد عالم ۲ میر محمد هاشم هر دو چون جهان فانی پدرود کرده نشانی نماندند میر محمد عارف موروث روزگار زیسته یک پسر امیر محمد نام بیادگاری مانده قضارا از دو هم جنس ذکور مخلف نگردید میر عبد الرحمن به بزرگی حسب و نسب چراغ افروز این دودمان برگزیده برآمده بعد رحلت دو پسر والاگوهر ماند ۱ امیر ابو البقا ۲ میر علی اصغر که بحرین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما رفته و اهل بالله گردیده امیر ابو البقا الموروف بهبر در علی خاتمه این خاندان گزین داخل زمره مهین گذشته در شاعری دستگاه عالی اندوخت و شاگرد خدمت استاد کامل عامل میر حید رالدین ابو تراب کامل بوده در اواخر عهد محمد شاه بادشاه درگذشته از مولفاتش تاریخ چراغ هدایت الموروف بهبر در شاهی و اشعار گزیده ماند و جز صبیه اولادی نماند اکنون در ان خاندان از نبا بر مردی وجود ندارد **سادات کاشانی** از انهاست **میر عروری** کاشانی که از سادات باعتبار معاصر مرزا باقیت بعهد مذکور حسب کشش آبخور د از اماکن مقرری رحلت گزیده به تنه لوطن نمود چون نواب خانخانان از دست مرزا جانی بیگ سند را مفتوح نمود و حضرت خلافت پناهی بعد تسلیم ملک بنا مبرده سوستان و بندر لاهری و حراانجا نه علیحده معوض بندگان شاهی کرد بعد مرور دهوری از حضور اعلای جهانگیر بادشاه بدار و غگی حراانجا نه غزا مستیاز یافته بمنصب لمعیت نقد سخن را بسکه والا نامی سره میکرد دیوان اشعار موجز چند مثنوی بلطافت تمام یادگاری مانده دو پسر نامدار مخلف نمود ۱ امیر محمد منعم ۲ میر بنگلی میر محمد منعم در عهد شاهجهان از انتقال پدر بمنصب مذکور سرافرازنده اوقات حیات در تمام نشود و نماند رشید وی نیز اشعار پاکیزه می گفت و حسنی تخلص میکرد دیوان رنگین گذاشته میر بنگلی ایضا به بزرگی اوقات بپایان رسانیده دو پسر مخلف کرده ۱ امیر علی رضا ۲ میر کامران ۳ میر محمد اشرف میر کامران رونق آن دودمان بر خاسته بخدمت موصوف ایام زندگانی در کمال میرزائی و کامرانی سپری نمود از وی دو پسر ماند ۱ امیر علی یار ۲ میر الهیار میر علی یار اکنون یادگار اجداد نامدار است **سادات رضوی البهکری** که بزرگان انیشان در بهکر بجلالت حال و منالت خصال مشتهر ند و بصحت نسب نامی میباشند از انهاست **سید عبد الرزاق** ولد سید جادم الموروف بجاده برادر سید محمد یوسف رضویست که مذکور شود شرح آمدن شان متحقق نگردیده ظاهرا اولادی از شان نیست صاحب وقت بوده مدفنش عربی محوطه قاضی عبد الله در پس مقبره شیخ حماد جمالی طرف جنوب مسجد مکلی زیارتگاه انام از خاص و عام شایع **میر محمد یوسف** ولد میر محمد جادم فیض یافته جناب سید مبارک شاه است وی تربیت پذیرفته نظر لطف شیخ و انبال اجل مریدان سید محمد جونپوری از بهکر و برادران بزرگوار و بنی اعمام رضوی ساکن بهکر مفارقت مقدر اختیار فرموده

وارد تته شد اغلب اوقات بر مکلی در مقام درود میران سید محمد مهدی جونپوری که آنجا اکنون جای نشاد مانه
سر ایالت و سلطان سامیه نشیمن عبادت داشته **نقلست** از سید عبد الکریم صاحب بلری مذکور که
فقیری هندی وارد ده مومی الیه شده بود بر اصاحب حال دیده خدمت میکردم روزی از مشائخان
سند که در وی احیا بسیار بودند پرسیدم نام هر یک گفتم و از اوضاع هر کدام شرحی دادم چون همه را شنید گفت
ازین آسامی با وضاعی که بیان کردی سید محمد یوسف مردی بزرگ عزیز مصر معروف مینماید بعد از مدت روزی
از مسجد ناپدید شده هر چند بسم تا فتم از وی نیافتم آخر روز بیادم آمد گفتم شاید بدیدن سید محمد یوسف رفته باشد در حال
روانه شدم چون در مکلی بجای مذکور رسیدم دیدم فقیر در خدمت سید مخدوما و با هم نشسته است در آنحال
چون فقیر سر و پا برهنه بود و عزم زیارت داشت سید معظم گرامی بچوشید نش کرم فرموده فقیر مرا گفت از ین نعلین
کلاهی ساخته بیار بر تته رفتم و کلاهی ساخته آوردم فقیر آنرا پوشیده روان گردید در عقبش افتادم تا سید بکشتی که
از بندر روانه دریای محیط می شد التماس رفاقت کردم نپذیرفت دعا حقم فرمود و خود قریب در سند کارت بگشاید
بالجمله مقامات سید زیاده از قال هر قائل در گاهش احوان صفا را از کرک الام رساند و زیارتش بندگان را
عزیز مصر عزت ساز د بدا مادی قبیله فضلات حباسیه صاحب انبای گزیده صاحب قال و حال شده چون صبیه
محترمه اش بزرگ شد سید اسحق ولد سید کمال الدین برادر بزرگش از بهر طلبیده بدا مادی گزیدش انسان بزرگوار
هم اولاد مختار ابرار یادگار رانده که مذکور شود سید ابراهیم در انبای اتقیای سید محمد یوسف رضوی با متیاز حالت
و کرامت زیسته در صغر سن روزی در مقصوره والد بزرگوارش در پرسید کیستی گفت سید ابراهیم فرمود با بایستی
فقیر یا فقط ابراهیم گفت از وی هیچ کمی رتبه رو نمیداده و ازین هیچ بزرگی حاصل نشود از ان گفته دیگران موفق
توفیق سلوک فقر مرتبه اتم یافته شد آنچه شد سید اسحق معروف همچو پدر و عم و سائرا با خصوص حالت بزرگی
معروف زمانه زیسته در پهلوی عم خود مدفون نامش بپیر بردهی مشهور پسرش سید کمال الدین هم نام جد
بزرگوار که در بلکر مدفون است و لواسه سید محمد یوسف رضوی صاحب کمالات ظاهری و باطنی از اولادش
چند آسامی مذکور شود **سید محمد جعفر** نبیره سید محمد یوسف و صاحب سجاده و لیست در اواخر حال منتسب حلقه
خلفای سید عبد الکریم شد و مهمانداری جماعه زائر که در ایام مجمع از تته به بلری روند و آینه بندگرفته بسا صاحب
خوارق بود **گویند** عجوزه پنکس بفکر که خدائی سه صبیه حیران افتاده یکچند التجا بآن جناب آورد تا روزی
متوجه شده چیزی نوشته داد و گفت این را با خود ببر و در زمین مزار بر ابر پیر و ادن بگذر آنجا شهری

منسر ۲۵ آباد

آباد بنظرت آید و از جنس ما یحتاج شادی هر چه خواهی داشته باشد حسب حاجت انچه تو انی یکدفعه بگیر و کرت دیگر توقع مکن حسب الاشاره سید عجوزه مع پسر هر چه از ملبوسات و زرین و ظروف و خوردنی و نقد حاجت داشته حاصل کرده ظاهرا دیگر بار هم هوس نمود و نیافت بعد سید محمد جعفر سید محمد عرف سید بهتو پسر سید محمد جعفر مذکور بر سجاده جد نشسته و نیابا فقر جمعداشته در حالت نیک زیست فرمود اشعار محققانه و فیض کلی بطلبا از و مخلف ماند آنگاه پسرش میر برزائی الملقب بسید محمد جعفر ثانی بعد پدر مذکور بر سجاده جد قیام نموده به بزرگی در گذشت اکنون سید حیدر علی ولد میر برزائی میر قائم مقام اجداد ست **سید عنایت الله** ولد سید کمال الدین مذکور محض عنایت خدا بوده حالات عزیبه داشته در ایام مکنت و دولت ولد نامی میر کمال الدین احمد خان هرگز بدنیا رجوع نیاورده باد و همشیره طیبه جدا از پسر بسکن داشت و پیوسته باد خدا میگذرانید و بدست خود کشت و کار و قوت لایموت مینمود و فاضل را براه خدا ایثار میفرمود **گویند** یکبار در کشتیش مزیدی رو داده حاصل مضاعف معهود شد زر فاضل را بسیر اد نا بپیر پته رفته ضیافت سادات نابرجد مغفور نماید و خود بلباس فقرا کوزه بر دوش با وجود کروفر دنیاداری پسر پیاده پا آنجا شتافته پسرش میر کمال الدین خان مذکور را نواع مکلفات مذکور را طعمه دیده بود و ظروف کثیره زرنگار چینی بجهت کشیدن طعام مهیا داشته یکبار ظروف سا دیده چوب برداشت و هر همه ظروف که قیمت آن گرانمند مبلغ بود بشکست و در وقت خوردن بدستور معمول یگان قسم طعام را گرفته بخوردن نشست مواز کوزه آب همراهی آبی در دریخته بی حلاوت میخورد **نقل** کنند که وی دو سه بار نه زیاده در ایام دولت بخانه پسر آمده باشد چون رفتن خود ازین سرا ممکن شفه دیده کلید خانه بدست همشیره کوچک سپرده وداع نمود همشیره بزرگ بخاطر آورد که عدم تسلیم کلید من هر آئینه موجب گرانخاطری آنحضرت باشد و دران فکر اندوهناک نشسته سید آنرا بنور ضمیر دریافته فرمود ترا که بعد من مهمان چند روزه بیش نیستی و انسته اختیار خرج خانداری ندادم همشیره کوچک تو کیا باید و تکلیف آنهم را شاید آخر همچنان صورت وقوع یافته میر کمال الدین احمد خان ولد سید عنایت الله مذکور بدولت و اقبال فاضل خان که مرقوم شود صاحب مکنت کثیره و حشم و خدم و خدمات عمده گردیده علم استثنا بر اکثر اعیان وقت برافراشت و فضیلت ظاهری خوبی داشته صاحب تصانیف است منجمله شرح دیوان حافظ و اصطلاحات رضویه است فوتش هزار و صد و سی و دو از هفت پسرش سه پسر صاحب اولاد شدند امیر مرتضی در سن سی سالگی جامع فنون کمالات برآمده علاوه بر فضائل علمی در اقسام هنر سپاه گری بی نظیر شد و خطر ابهفت قلم

رساند آقا تعظیما شاگرد مرزا صاب چون وارد تته شده طبیعتش را نهایت پسندیده الهام تخلص بخشیده گویند
تربیت وی جهت جانشینی فاضلخان که جد مادریش می باشد بوده بعد رحلت فاضل خان عالمگیر طالب عوض شده
هنوز میرمذکور تهیه برآمد حضور رسیدید که خبر شنقارشاه سامو سوز عالم گردیده پس ازان در حضور رفته
عروض جناب ایشاد نای پایه سریر سلطنت شاه عالم بهادر بادشاه شده مطبوع طبع اقدس گردید قضارا
درعین بهار عمر که عین نشو ونما بود نجزان ممات درگذشت کان ذلک فی ست وعشرین ومائة والف میر
ذوالفقار علی پسرش لبفرط بزرگی وکثرت انسانیت درناموران مستثنی بناز گیها درگذشته اولادی ازجنس
ذکور مخلف نگذاشت ۲ میر غلام علی سه پسر ماندا میر مهر علی ۲ میر نیاز علی ۳ میر رازعلی میر رازعلی بقرب ایام
کدخدائی درعین جوانی فی سنه ثمانین ومائة والف داغ جدائی بردل احباب نهاده درگذشت درواقعه
که ماتم غموم وطوفان بجوش دریای غموم بود شعرا التواریخ درد آگین ناخن زنان قلب اهل درد گفته اند مجرین
مقال باین مصراع خود اکتفا کرده ع بجوار رسول یافت مقام + اکنون میر مهر علی و میر نیاز علی درفنای جیا
یادگار آباند میر شاه حیدر چون درگذشت امیر امیر علی ولد نامدارش مع اولاد بفنون انسانیت رونق افروز
بزم حیات باقی میر محمد شفیع ولد سید یار محمد از نبائر کرام میر محمد یوسف الملقب بلطف علیخان درطبقه حکام مذکور
تکرار آن نرفته میر محمد رفیع از نبائر کرام سید موصوف درزی بزرگان خدا پرست شهر نادوست اوقات حیات
بانقضا رسانیده پسرش میر نجم الدین شاگرد وهمشیرزاده مخدوم محمد معین بوده درحیات استاد مدرسه علمی بخوبی
آراسته جمعی طلبه را بکمال رسانید تصانیف غریبه دارد منجمله درتتبع رساله یکروزی درمنطق رساله به ازو بزرگ
براو شتمل بر علوم شتی دریکروزه تصنیف کرده ودرفارسی طوطینامه را به از نخشبی بقید نثر کشیده اشعار نیک
میگفت وعزلت تخلص میداشت قضارا حیاتش وفا ننمود والا نه ازمغتنمات بوده درسال هزار وصد
وشصت درگذشته از اولادش میر نثار علی بهمود خاص زیست دارد از اولاد سید محمد یوسف بزرگان
کثیر مثل سید محمد رضا وسید محمد افضل وسید محمد زمان وغیرهم وجوه با حال وحالت نیک که برخی اولادشان
چراغ افروز خانه است گذشتند بنا بر اختصار اختصار رفته **سادات بخاری** منه **سید محمود بخاری**
از گجرات برآمده درعهد ارغون وارد تته وساکن محله سیته گردیده امامت وخطابت مسجد فرخ وامامت
مصلای عید یافته ببزرگی امم وحالت حمید درگذشت سید طیب از اولاد سید محمود مذکور نامدار وقت
خود بوده حالتی وفضیلتی نیک داشته از وسید رحمت الله مخلف گردید گویند وی درصغرسن روزے

باپدر در جامع مزنخ بوده فقیری صاحب کمال موسوم سید ابراهیم کودریه که عالم جنیات اکثر مسخر داشت
بر در مسجد نشسته بود چون پدر و پسر از مسجد برآمدند پدر را گفت این پسر را بنام خدا مرا بده پدر که بفقرا
اعتقاد کمال داشته در حال پسر را تسلیم فقیر نمود فقیر پسر را گرفته در سکن خود که برابر کلان کوٹ در کوه
مکلی بود برد و چندی بماند چون درگذشت سید را آنجا سید انست حواله فرمود سید رحمت الله بعد فقیر
در سکن قدیم آبا رسید رشدی و اهلی کرد و درگذشت سید جنگل از اولادش معروف وقت زیسته سید
میر که در محله نقار چیان سکونت داشت از اولاد سید جنگلست وی هم داخل معارف بوده چون درگذشت
ولدی جنس ذکور نماند سید قاسم ایضاً از اولاد سید جنگل مذکور در ذی ابدالان لاولاگذشته سید لطف الله
از اولاد سید محمد مذکور در موضع زانیه نقلنموده مردم آنجا باعتقادش معتقدند چهلم حصه از مزروعات وغیره آنجا
وقف وی و اولادش گردیده احوالاتش غریب بسمع رسیده سید محمد کاظم جد محرر الحروف و اماد ولیست سید
عبد الرزاق ولد سید لطف الله مذکور بفقر و حالت بزرگانه گذشته دو پسر ماند اسید محمد فاضل ۲ سید
ساجن سید محمد فاضل تاهل گروه بجذبه رسید در انخالت خوارق کلیه از و سرزدی از ارباب بوله در بیوقت
آسن سکان آن ده است شنیدم که وقتی من در زمینی کاشت کرده بودم سید ساجن نام سیدی دیگر از فقرای
مخدوم لوح علیه الرحمه در موضع ما سکونت داشته و یا نیز نبا ببزرگی نذورات و چهلم بعضی مزروعات بنام
پیر سید ادیم چهل حصه پیر بابت کاشت من در میان سادات مذکور شبه افتاده هر دو می طلبیدند من بخوف
اینکه اگر یکی را دهم و حق دیگر باشد و ناراضی شود و در آدای وجه مهلت داشتم تا آنکه روزی در عین
بیداری نورانی پیری بمن گفت حصه سید محمد فاضل چرا ادا نمیکنی مگر سر بهبود نداری در حال وجه مذکور
که مبلغ پنج روپیه بود در گوشه دستار بسته روانه شدم سید ساجن در راه ورخورده گفت من وعوی خود
گذاشتم حق سید محمد فاضل زود ادا کن بهمین که از انجا راه خانه سید محمد فاضل گرفتم سید محمد فاضل از خانه
برآمده بود مرا بمقتضای جذبه که داشت دشنام داده گفت آخر تشفی کردی دستار بکشا و وجه مرا
بده سید ساجن ولد سید عبد الرزاق مذکور بعد برادر در کمال خوبی حالات زیسته محرر الحروف باجمعی
معتبر روز واقعه اش حاضر بوده غریب حالات و کرامات از و مشاهده گردیده اکنون پسرانش سید تهاریه
و سید وانا رونه باقی آبا اند سید محمد سجاع بن سید فیض الله بن سید فتح محمد بن سید جعفر بن سید جمال بن سید کمال
اولاد سید محمود بخاری مذکور از لقمزر آبا و اجداد ساکن محله سنیه بخدمت خطابت و امامت جامع مزنخ و

مصلای نامی بوده بکالت بزرگان گذشته بجنت شده شجاع مطابق هزار وصد وسی وهشت هجری تاریخ است
پسرش سید سعد الله علاوه خدمات موصوفه بمشرفی ودار وغگی کندن ناله وچاه وتعمیر قلعه تته ودار وغگی
بیت المال از طرف شاهی روزگاری باستیاز گذرانده اکنون پسرانش سید روح الله وسید علم الدین بگاراند
سید عبد المجید ولد سید عبد اللطیف بن سید عبد الرزاق بن سید اسماعیل بخاری احوال سید اسماعیل وسید
عبد الرزاق مذکور شده میر عبد اللطیف چنانچه گذشت در سوستان توطن داشته سید عبد المجید از سوستان
به تته رسید ودر عوض تنخواه سوستان از حضور شاهجهان تنخواه بر تته آورده مسکنش بر کنار بلیه عقب محله
کشمیان شرقی محله میرکان بود در بزرگی معتقد الیه گروه کثیر گذشته پسرش سید عبد اللطیف عرف سید مهتو
یگانه وقت بلفظ کمال برخاسته در عین جوانی در گذشت مرز الحروف بنده حقیقی ایشانست از جنس ذکور اولاد
نماند فقیر سال جلوسش مطابق هزار وصد وبیست وچهار هجری این کریمه یافته الله لطیف لعباده یرزق من یشاء
وهو القوی العزیز **سادات امیر خانی** جد بزرگ ایشان میر ابو البقا المخاطب بنواب امیر خان در ذکر حکام مذکور
شد **میر ابو المکارم** شهود تخلص ولد نواب امیر خان مذکور با وجود امارت پدر راه فقر گزیده رتبه کاملان
یافت پیر بخان سلیمان مثنوی پرکار در قصه حضرت سلیمان ع وبلقیس از و مشهور ویادگار در علوم ظاهری هم جامع
بوده مدفنش سوستان است از پسرانش میر امین الدین خان حسین چنانچه مذکور شد بایالت تته زمانی قدر اعزاز
برافراخته مقیم جاوید شده از فرزندانش است میر متین الدین خان اسمعیل که در حیات پدر بخدمت عمده نامی
روزگار ودر اول اجله اعیان زلیته در مکنت وقدرت میرزائی مثل است از فرزندان وی امیر محمد غوث
در زمان ایالت نواب خدایار خان الوف بمیان نور محمد بخشی منصبداران بوده وبکالت بزرگی مستثنی
گذشته اکنون ارشد فرزندانش میر محمد کریم الدین اسم بخدمت پدر مقرر ۲ میر ابو المفاخر باجیای نام
ایاجی میر محمد عطا ولد نواب امین الدین خان بر قدم اباء بمزید عزت وافتخار چهار سال پیش از تحریر این
اوراق در گذشته دو فرزند مانده میر محمد کدا ولد نواب مشار الیه ببزرگی مفرط عنقریب گذشته پسرے
یادگار مانده میر رضی الدین محمد ولد میر ابو المکارم شهود مسند کور بمجاسن والا موصوف در شعر کامل وقت
گذشته فدای تخلص میرزا مود صاحب دیوان است از اشعارش بوی کمالات ظاهری وباطنی بمشام روزگار
میرسد در سال هزار وصد وبیست در گذشته مولف اوقات حین تحریر این بیت به تعمیه مطابق تاریخش
یافته ۵ بسکه بفوتش همه کردند هی ۲ هی رضی الدین بود سال وی ۲ ولد رشیدش میر حید الدین ابو تراب

کامل تخلص استاد محقق حضور و مجرد زیسته در کمالات انجناب کتابها باید بسا اهل دل صحبتش
سرمایه فیوضات ظاهری و باطنی می دانستند اغلب بزرگان بقدم ارادت بوی سلوک داشتند سرگزشت رجوع
بدنیا نفرموده و بعمل منطوقه کن فی الدنیا کانک غریب او عابر السبیل زیسته لبن کامل درگذشت واردات
در ایهام بندی و سنده ی و دوهری و کتب و فارسی نسخها معتبر مشتهر محرر الحروف مشق سخن در خدمت آن
استاد کامل کرده میر حفیظ الدین علی ولد میر حافظ الدین بن میر ابو المکارم شهود مذکور در نیوقت صاحب کمال گزیده ارباب
حال و قال کمالاتش چه در نثر و چه در نظم بهمگی ایهام دو معنی و سه معنی وافزون بران واقع قصور سامعه و
فقدان بصارت ویرا مانعست والا نه در شعر و انشا نظیر میر حیدر الدین ابو تراب کامل می باشد همچو آن
استاد حضور و مجرد زیست دارد هرچند درین خاندان دیگر بزرگان و بزرگزادگان هم گذشتند و هستند اما نبده
بنا بر التزام بچند آسامی مذکور اکتفا کرده و دیگر بنی اعمام الیشان الموسوم بقاسمخانیان خاندانی بوفور لیاقت گذشته
بیشتر بذی منصبداران زیستند منجمله میر محمد رحیم از نبائر قاسم خان نمکین که در ذکر بیکر گذشت نیک از و میر کریم
مخلف گردیده بقدم آبا متصف اخلاق حسنه گذشته آثاری نماند میر ابو النصر نبیره قاسم خان مذکور ایضا بوضع
بزرگان درگذشته از وی میر شیر افگن مخلف گردید وی نیز نوبت خود حیات به بزرگی گذرانده میر محمد عابد خلف ارشد
گذاشت وی چون درگذشت آثاری بیادگار مخلف نماند میر محمد اسلم نبیره میر قاسم خان مذکور ایضا بکمال انسانیت
زیست کرده از و میر محمد کامل مخلف شد کبوضع نیکان گذرانده درگذشت و اولادی نماند میر محمد نعیم ایضا از نبائر
قاسم خان موصوف در وقت خود بقدم اسلاف گذشته از و میر محمد صالح معروف میر قلندر اکنون یادگار تمام
خاندان است و بس **سادات متفرق** هرچند بزرگان بسیار درین سرزمین منشاء احرار گذشتند محرر الحروف
بر سم تبرک بآسامی چند اکتفا کرده **سید محمد** بر اصل موطن این بزرگ اطلاعی دست نداده و جز آسامی مذکور از
مخلفانش و قوفی نه همانا نامی وقت خود بهت پسرش سید محمد هاشم معاصر عهد مرزا جانی بیگ ترخانست در مدح مرزا
مذکور قصائد غرا دارد از مولفاتش نسخه سیر السلاطین که بغایت خوب گفته و موشح بنام مرزا جانی کرده یادگار
سید عبد القادر ولد سید محمد هاشم مذکور نامدار وقت خود بوده رساله حدیقة الاولیا در ذکر بزرگان سند از و مخلف
سید محمد حسن موصوف فنون کمالات از منوسلان مرزا باقی هست بر اصل و خاندانش اطلاعی دست نداده پسرش سید
محمد طاهر نسیانی تخلص هست از و تاریخ طاهری یادگار روزگار **سید عبد الغفور** جامع کمالات داخل اجله انام
مذکور تحقیق خاندانش صورت نداده از و دو پسر نامی مذکور انام ست ۱ سید عبد الرشید ۲ سید عبد الرؤف سید

عبد الرشید تحریر وقت برآمده در عهد عالمگیر بجهان آباد رخت اقامت گزیده از مولفاتش دو فرهنگ منتخب عربی و فارسی
در رشیدی نام نسخه در مناظره وغیره شایع چون در گذشت اولادی مخلف ننمود سید عبد الرؤف معروف وقت خود است
چون در گذشت اولادی از ذکور نماند میر لطف الله عرف میر بطن اولاد سید محمد شریف شیرازی بسند حقیقی ولیست
میر محمد اصل این بزرگ هم کما هو حقه تحقیق نیافته مگر آنکه پسرش میر محمود از سادات قاسمخانی خویشی گرفته
مشتهر بقاسمخانی شده بالجمله میر محمد در کمال بزرگی در گذشته پسرش میر محمود بمیر محمودی در اجله منصبداران منسلک
وبجاه سیم بزرگان عمر به پایان آورده از و میر محمد بزرگ مخلف شدوی در محاسن بزرگی ستوده زمان زیسته
جمعیت کامل داشت بسن کمال رسیده در گذشت و اولادی نماند **سید محمد علی و سید محمد باقر** ولدی سید حمید
ساکن موضع جون اصل سکان بهکر که ذکرشان گذشته هر دو بزرگ حسب آنجوزه از موضع جون نقلنموده در تته
بجمله سادات رضوی بهکری توطن نمودند از سید محمد باقر میر عبد الستار مخلف ماندوی در محله مذکور عمر معهود بانقضا
رسانیده در گذشت و اولادی نماند از سید محمد علی میر محمد فاضل مخلف گردیدوی از محله مذکور بمحله مسواک کشان
نقل نموده توطن گزید در خوشنویسی و دیگر کمالات اشتهر زمان بوده از و دو پسر مخلف ماند سید محمد بزرگ سید نظام الدین
هر دو برادر در ابتدای عهد عالمگیر بحضور رفته در سلک منصبداران شاهی انسلاک یافته میر محمد بزرگ حافظ قرآن
و طالبعلم و خوشنویس شاگرد پدر و محمد شفیع خوشنویس شاه بندر بوده بعد عرض کمالات مذکوره منظور نظر بادشاهی
شده حسب الامر چندی بشاگردی هدایت الله زرین رقم رسیده سید نظام الدین بطرف دکن در همراهی بادشاه در گذشت
بالجمله سید محمد بزرگ بیست و یکسال حاضر رکاب و استاد مشق شاهزاده محمد کام بخش ماند بعد فوت بادشاه دین پرور
به تته نقلنموده تا سال هزار و صد و پنجاه و دو به بزرگی اتم و نشو کلی زیسته در عمر هشتاد و سالگی در گذشت میر محمد نمونه
نبیره سید محمد بزرگ ولد سید اعظم اکنون ساکن فتح باغ می باشد پس عبد الرحیم بن عم میر محمد بزرگ مسطور بکمالات
نیک در گذشته از و سید جلال بگزیده حال مخلف شده اکنون سید حامد ولد سید جلال در محله مذکور یادگار آن
خاندان باقی **سید میر محمد** ظاهرا از سادات متعلویست در بزرگی و کرامت اشتهر زمان و در آیات و
خوارق اظهر دوران ساکن محله خواجهاست سکان موضع ببلای که اکثر قوم سومره بودند نسبت ارادت بآنجناب
محقق دارند چون در گذشت اولادی از ذکور مخلف ننمود سید سعد الله ولد سید بیگ محمد ماژندرانی نواسه
سید میر محمد بعد فوت سید میر محمد مذکور ببرجائی بزرگیش قایم مقام نشسته همواره بتوکل و لقوی و تجرد و اخفا
معتقد الیه طائفه ارامنه زیسته و فاتش در سن هشتاد و سالگی هزار و صد و شصت و هفت هجریست اکنون

مرید خاصش مرزا عبد الکریم قائم مقام **خواجگان علوی** که دو صد حدیقه بستان اند و اصل مایه نقابت
از ایشان ست **خواجه محمد** ولد خواجه احمد از اولاد شیخ الشیوخ احمد جام که بزرگیش از تحریر یا اقلام و تقسیم انهام
مستغنی است و در مجلد ثانی میان مشائخ مذکوری باشد نامبرده از جام لنکر موطن اصل بسبب اتفاقات قسمت مرو
شده کرده نخست بتقرب خویشی در قاسمخانیان سکونت گزید انگاه در محله مسکن حال نقلنموده بزرگی بکمال
ما فوق قال سر فائل داشته چون بادشاهان خاندان تیموریه از قدیم ارادتمند آن خاندان سعادت آلیه در عهد جنابقیر
میان تنه در کمال امتیاز بل مشار الیه اکثر اعیان زیسته چون درگذشت پسرش خواجه احمد قایم مقام پدر بزرگوار
داخل اجله ابرار و اکرام اخیار زندگی نموده دو پسر زنده ماند اخواجه عطاء الله ۲ خواجه امان الله خواجه عطاء الله
بوفور مکنت و بزرگی اجله اسخیا بر آمده در کرم و دل و دستش داستانهاست **گویند** روزی بدر
خانه استاده بود زنی از بازار رسیده بمجرد دیدن خواجه چدر بر رو انداخت خواجه بطریق طیبت گفت ای نیک
زن از بازار رو کشاده آمدی چه شد که بدین من رو پوش شدی گفت آنچه که بر شان رو کشاده گذشتم
از آدمیت خارج بودند و تر ادر نظر آدم حقیقی دیده حجاب نمودم خواجه از جواب آن نیک زن بغایت
بتهیج گردیده از اتفاق همانوقت موازی صد خروار غله جاگیرش از کهات رسیده عمال را امر کرد تا همه غله بخانه
این زن که مراد از زمرهٔ انسانان شمرده ببرید بعد وفاتش ولدنامی خواجه محمد هاشم مخلف ماند اکنون خواجه حمد الله
و خواجه فتح الله پسر النفس حیاتند خواجه امان الله مجمع محاسن و الابزرگی و مرجع اهل کمال بوده در وادی شعر لوهی
بیشی می افراشت از تصانیفش بهمن نامه مشتمل بر هفت قصه در نظم و هفت اختر متضمن هفت افسانه یادگار
سه پسر مخلف ماند خواجه خیر الله اکنون خواجه محمد خلیل فرزندی باقی بزرگانست خواجه فضل الله از دو پسر
خواجه سیف الله خواجه سعد الله خواجه شهر الله نام در اراضی میان عبد الملک نزد پیرزادهای که خالوی شانند
میگذرانید خواجه عنایت الله پسرش خواجه اسد الله بوده اکنون پسر خواجه اسد الله خواجه امیر الله نام
در موضع کهچه نزد پیرزاده انجا میگذراند **خواجه شهاب الدین** ولد خواجه میر کمال الدین علوی هروی
از اولاد خواجه احرار ع همایون بادشاه چون از ایران مراجعت میفرمود نظر بقدم ارادت مستفید خواجه
میر کمال الدین شده استدعا دعوت نموده بود جلال الدین محمد اکبر بادشاه بنسبت ارادت قدیم و حقوق عقیده
پدر استدعای ویدن خواجه میر کمال الدین موصوف نموده وی عذر پیرانه سالی خواسته پسر خود خواجه شهاب الدین را
بحضور بادشاه فرستاده نامبرده مدتی در حضور شاهی گذرانده بخدمت والا مراجعت نمود بود چندگاه خواجه

میر شهاب الدین با اراده کدخدای که با صبیه میر محمد حسین گیلانی هروی نامزد داشت وی بهمراه شاه بیگ وارد وساکن تته شده بود از خدمت والد بزرگوار اجازت یافته بانطرف رسید و بعد وصول بآنکام حسب آنجا ورد ساکن مدام شده بقرط بزرگی و کثرت مکنت درگذشته از خواجه میر ابو تراب مخلف ماند وی اکثر ایام در نیرنکوٹ بجاگیر خویش بسر بردی باغی بنام وی که جالا خبر نامی ندارد یادگار و چون درگذشت همانجا مدفون شده از بعد وی پسرش خواجه میر قاسم در تته نام اسلاف بگزیده اوصاف روشن کرده بعد وی خواجه محمد میر بجای آبا تمکن یافته بفضیلت و حالت نیک درگذشت پس از و خواجه محمد شریف چراغ بزرگی اسلاف نیک روشن کرده در خوشنویسی معروف روزگار زیست شاگرد میر سید علی خوشنویس است پس خواجه مرتضی نام بزرگی اسلاف بمزید استعداد و انسانیت احیا نموده از آغاز ایام بمودتا زمان حال در سلک معارف زیست دارد ابتدا در خدمت صاحب زاده محمد داؤد خان پس در حضور میان نور محمد بعد وی در خدمت محمد مراد یکخان و اکنون در ملازمت میان غلام شاهنخان ولاة سند بمزید اعتبار منسلک خوشنویس بی بدلست در هر هفت قلم ثانی ندارد در طبابت شاگرد خدمت میر عبد الرزاق تخلص مشرب میباشد و در سفای اسقام تبرک واقع

طبقه خاندان سادات حسنی از انهاست **محمد حسین** گیلانی هروی اولاد حضرت پیر بزرگ و کمال از هرات برآمده همراه شاه بیگ وارد تته گردیده در محله که اکنون خواجه محمد مرتضی سکونت دارد سکونت گزید خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد و اماد ش است چون درگذشت پسرش میر عبد الله الملقب بنازک بجای پدر به بزرگی متمکن گردیده بعد او میر عبد اللطیف در لطافت ذات و نزاهت صفات اشهر زیسته پس از و میر عبد العزیز عزیز وقت گذشته آنگاه سید عبد الله ثانی نام آبا بمرتبه بزرگی احیا نموده پس سید محمد رضا خاتمه آن خاندان بجال بزرگان درگذشته و فاتش در عهد نظامت خواجه محمد خلیل ناظم تته است از بنائرش کسی مخلف نشده بقراری که خواجه میر شهاب الدین اول بد اماد ی میر محمد حسین رسیده همچنین بر سم سلف در خلف مانده خواجه محمد شریف و اماد نامبرده می شود اکنون خواجه میر محمد مرتضی نواسه میر محمد رضا است و پس سید **نور شاه** حسنی از اولاد پیر پیران وارد سواد تته شده در موضع نارره پس کهچه اکثری گذرانده ببزرگی و مشیخت تا دروقت زیسته ساکن ایشان در تته بمحله شورائیان معروف خلفای تته اکثر بسر بدی قائل چون درگذشت پسرش برخوردار به برخورداری علم و عرفان قائم مقام پدر شده بعد از و سید بریشاه نوبت بزرگی بلند آوازه ساخته آنگاه سید نور شاه وارث ارث اجداد گردیده اکنون سید چنی لده یادگار بزرگان

آن خاندان نامی ساکن موضع کهچه است **طبقه خاندان نبائر کرام شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی**
که در سائر سنه به بزرگی اقدمند و بعد جناب کرام سادات در رتبه اکرم **پیر شیخ عالی** ارشد نبائر کرام
شیخ بهاء الدین ملتانی ست در عهد ترخانیه بذی اهل فقر تنها سیر کنان وارد تته شده در جای که امروز مسکن
اولادش است و باغ میر سید علی شیرازی بود فرمود آمد باستماع آواز دولاب زیر درختی مکث نموده که
بپتوتت کرد باغبان هنگام شام گاو دولاب کشوده بشهر رفته بود چون دل شیخ بصدای دولاب تعلق گرفته بود
بقدرت الهی تمام شب دولاب بدون گردیدن گاو میگردید صبحی باغبان بباغ آمده دید که دولاب تمام شب
گردیده آب بوفور خارج از مطلوب در خیابان ها جاریست و برخی اشجار را نقصان رسانیده گردانیدن دولاب
بر فقیر نسبت کرده بخدمت سید علی فریاد برد که فقیری چنین ادا کرده و اکثر اشجار را اذیت رسیده سید خدام را
گفت تا فقیر را از باغ بیرون نمایند فقیر بمجرد منع از باغ برون خرامید آن درخت که در سائه اش نشیمن داشته
و آن تخته گل که بتماشایش مشغول بوده حالی بمقدم فقیر از جا حرکت کرد مردم این تصرف فقیر دیده بسید علی
خبر کردند از انجا که سید خود صاحب دل بوده و خدمت فقرا را سرمایه سعادت سید انست بمجرد خبر از جا دویده
ملاقات محققانه بعمل آورد و بمجانه شغف ولی فقیر بران قطعه باغ تمام زمین وقف مقدمش ساخته ازان
بعد غلغله شیخ ظهور یافته عالمی بمریدیش سر سعادت برافراخت اغلب ایام بر کوه مکلی آنجا که امروز
مدفونست گذاردی و بعد مرور زمانی تاهل کرده چهار پسر و الاگوهر آورد ۱ ابو محمد ازو در خوردی خوارق
کلیه روئوده **گویند** روزی استاده بود ناگهان هر دو ساقش بر کل ولا محسوس بینند ناگریده خدام
استفسار کردند گفت خادمی در کشتی سوار می آمد کشتی بگل ولا در افتاده دما را یاد کرد رفته و انیک کشتی را
کشیدم بعد چندگاه آن خادم آمده همان ماجرا مطابق آن تاریخ بیان نمودی در حیات پدر درگذشته
۲ صالح محمد المعروف بفاضل محمد ۳ ولی محمد این هر دو برادر ایضاً در حیات پدر رحلت کرده ۴ شیخ محمد فاضل
وی بکمالات پدر متصف و یادگار بر آمده روز واقعه پدر بمجمع متعارفه فقرا معهد ساخته که تا سه روز
بودی سید جلال ولد سید علی شیرازی بر تنگ اینک مجمع شان پیش از مجمع سید علی می شد و فقرا اول ازان مجمع
شده بمجمع سادات میرسیدند منع مجمع کرد حسب منع سید فقرا حاضر نشدند از اتفاقات کرامت چون مجمع
سادات رسید فقیران که از دیگر مواضعات میرسیدند موجب ازدحام فقرا و سماع ازانها بود هم حاضر
نگشتند سید جلال متفکر بمراقبه شده دریافت که سبب منع مجمع پیر شیخ عالی فقیران نرسیدند شیخ محمد و اصل

راه آشتی مفتوح ساخته رخصت مجمع بقرار معهود داد در همان روز فقرا آمدند چون از فقرا موجب مکث پرسیدند گفتند تمام روز راه میر فتیم و شب باز بر قدم اول می افتادیم هر چند نشان می جستیم تا رمو تفاوت محسوس نبوده و امروز از مسافت سه روزه بل زیاد تحمیلی نزدیک رسیدیم انالوقت میان هر دو مشایخ آشتی رو داده بر مجمع همدیگر با فقرا حاضر می شدند و آنرسم پایدار ماند صبیه شیخ محمد و اصل منسوب شیخ ضیاء الدین از اولاد شاه عبد الله قریشی ملتانی بوده از و فرزندی شیخ محمد ملوک نام بوجود آمده در صغرسن در گذشت و خود شیخ ضیاء الدین طرف هندوستان بسیر رفته و اپس نیامده برادرش شیخ محمد رضا همین جا بوده بعد رحلت شیخ محمد و اصل بنا بر عدم وجود اولادش بر سجاده پیر شیخ عالی متمکن گردیده بخصائص بزرگان متصف گذشته پیرزادهای قریشی کهاره تعلقه گکهاله بنی اعمام هم جد ایشانند بعد شیخ محمد رضا پسرش شیخ زین العابدین المعروف بشیخ مٹن بر مسکای بزرگی جلوس کرده در اوائل مظهر خوارقات کلیه بود اواخر ایام خود را از ان کشیده بستر حال گردیده و در سن کامل بکمال بزرگی در گذشت اکنون پسرش دامشاه قایم مقام آباست **شیخ کاله** قریشی از نبائر شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بزرگ وقت صاحب خوارق عالیه و هر دو سبیل کرامت در زمان ایالت ترخانیه وارد تته شده چون اهل سند اکثری مرید آنخانواده اند قدومش امالی و موالی به تبرک گزیده خسرو خان چرکس که مذکور شد صبیه خود را بانحضرت داده خانه داد کرد از انفر امسکن اولاد شیخ در حولی خسرو خان واقع چون در گذشته شاه عبد الله خلف خدا آگاه قایم مقام مانده از انشان ولد کامل حقایق آگاه معارف دستگاه شیخ رحمت الله مخلف گردیدوی چون بعمر موعود در گذشت دو گوهر نامدار ماند یکی شیخ عبد الباقی وی در ایام حکومت خسرو خان چرکس کامرانیها کرده نخست در نصر پور بندی اهل حکومت صاحب خیل و حشم گذرانده او آخر ایام بر سلوک آبا از ین دار فنا سوی دار البقا رحلت نمود بعد از و شیخ عماد الدین دنیا و دین بغایت عز و تمکین جمعداشته چون در گذشت پسرش شیخ عبد الرزاق صاحب حال گزیده اخلاق زیسته انگاه پسرش شیخ محمد شفیع بقدم اجداد در غایت صدق و سداد زیسته اکنون پسرش شیخ ضیاء الدین در بهاء الدین پور نزد خویشان خود پیرزادهای آنجا سکونت دارد **دیگر** شیخ عبد الله بگزیده شیم اجداد مرد خدا آگاه و الا دستگاه بر آمده چون در گذشت دو پسر نامدار ماند **اول** شیخ سلام الله دی بسلوک راه فقر سالک طریق هدایت و ارشاد بر آمده صاحب مجاهدات و کرامات شد با سید عبد الغنی اولاد و صاحب سجاده سید عبد الکریم صاحب ملبری صحبت با رادت یافته بخدمت

روشنائی روز مجمع آنمشائخ کرا اولادش هنوز بآن قیام دارند مخصوص شد و هم البته نزد گرسا کن تکیه اصل میدان
سید عبد الکریم است دیده فیضها یافت اولادش سه فرزند اشاه مراد ۲ شاه عبد الله ۳ شاه رحمت الله
هر یک بزرگ وقت گذشته منجمله شاه رحمت الله بوفور انسانیت و کمال گذشته میان درگاهی شاه
ولد نامی مخلف ماندوی همچون بزرگان بغایت صاحب تصرف گذشته اکنون فرزندی گرامی الیشان سیان موجود
قائم مقام آباست و حسب توارث خدمت روشنائی درگاه سید عبد الکریم بجای آرد و اغلب اوقات ساکن
موضع کهاره می بود از الیشان دو پسر مخلف گردید ا میان راجن شاه ۲ شیخ عبد الباقی میان راجن شاه بقدم
آباگذشته میان فقیه محمد ولد ارشد ماند و از و فرزندی مخلف نگردید شیخ عبد الباقی بوفور کمالات موروثی چون
ازین دار فانی متوجه دار بقا گشتند میان تهاریه نام ولد نامی مخلف نمود اکنون میان صالح محمد یادگاری باحیای
نام آبا زیست بصلاحیت اخلاص دارد **طبقه قضات** که بوفور فضل و کمال اشهر انام مرجع خاص و عام بودند
قاضی نعمت الله قاضی نعمت الله از قبیله قضات قدیم که نسب شان منتهی بآل عباس منجمله و اماندگان عهد رفع
گماشتگان عباسیه است در عهد جام صلاح الدین بن جام تماجی اقدم علما و اکرم اتقیا بوده چنانچه مذکور سید احمد
شیرازی در منسوب صبیه اش چهار گوهر والا اختر بظهور آورد پسرش قاضی سایدنه اجل علما و افضل اتقیا است
در جامعیت کمال بیمثال و در فضیلت حال بیمثال زینه پسرش قاضی نعمت الله ثانی است وی علامه وقت
نحریر روزگار بر آمده در عصر خود مرجع علما و منبع معارف عرفا بوده هم عهد مرزا عیسی و مرزا باقیست پسرش
رحمت الله در کمالات آبا بهمتاز لکنه چون در گذشت پسرش شیخ عبد الشهید کلان بجای بزرگان شرف
تمکن یافته در پرگنه سماوانی ده موسوم بکهاری یادگار و لیست پسرش شیخ عطاء الله در بزرگی اشهر انام گذشته
پس شیخ عبد الشهید ثانی برجای آبا کامران نشسته بعد از و شیخ احمد وارث بزرگی اجداد برآمده از شیخ ابو المکرم
خاتمه آن خاندان وجود یافته وی چون یکمر مهو دجهان بی بود پدر و نمود ولدی بیادگاری نگذاشت **قاضی حماد**
از قبیله قضات قدیمه عباسیه و اماند عهد گماشتگان آل عباس در فضیلت و کمال اتم و در تقوی و ورع
اکرم بوده بعد از و پسرش قاضی صدو اجل اتقیای انام مرجع ارادت خاص و عام بوفور کمالات علمی و
عملی مکرم کرام برآمده لبسا و لیاء الله را صحبت فیض دریافت و گروه کثیره اهل حال را بکمال رسانید
مدفنش در مقام سادات شیرازی که قدیم مقابر اجدادشان است اهل دل را زیارتگاه بامراد شایع
قاضی محمود علامه از بنی اعمام قاضی نعمت الله ثانی علامه ایست معاصر مرزا عیسی و مرزا باقی و فضیلت

وکمال از لوا ورود رجامعیت علوم بعزابت اظهر صاحب تصانیف کثیره است منجمله تذکرة الاولیا و حواشی متین بر ذکر کتب متداوله است ازوی دو پسر نامدار یادگار ماندند قاضی عبد اللطیف که بلطف طبع عدیل کم داشت و در فضیلت اقصی غایة بوده چون در گذشت اولادی مخلف نگذاشت قاضی قطب الدین قطب دایره علم وعمل اشهر فضل وکمالست چون در گذشت پسرش شیخ عبد المجید بمجد موروثی او بر ع انام زریسته پس از وی شیخ محمد زاهد روشنگر نام اجداد بمهترین صدق وسداد برآمده از وشیخ ابو تراب مخلف ماندوی نیز حسب توارث نامی روزگار بوفور مکنت واعتبار گذشته از وشیخ محمد زمان مخلف گردیدوی مردی خوش خلط باسلیقه برآمده از سال تحریر این اوراق دوسال پیشتر گذشته پسری بیادگاری مانده قاضی وجیه الدین یگانه عصر معاصر ترخانیه منسلک قبیله عباسیه مذکوره است قضا را چون در گذشت اولادی مخلف ننمود قاضی عتیق الله عباسی اصل ساکن سوستان در عهد مرزا جانی بیگ ترخان وارد تته شده از ملا محمد علی دیوان خویشی گرفت مرد کمال صاحب حال وارسته بخدا پیوسته بوده ست پسرش شیخ عزت الله در فن انشا بدل برآمده شیخ عبد الرشید از قبیله قاضی عتیق الله مذکور طالبعلم باحال وقال بوده قاضی ابراهیم که مذکور شود شاگرد ویست قاضی عبد الله بن تاجیه اصل از قضات سوستان منجمله بزرگان قبایل وامانده عهد رفع گماشتگان عباسیه است در علم واتقام مرجع کامل ومقصد اکمل بوده گویند نعش آن بزرگ دین درین ایام جام نظام الدین از غیب وارد کوه مکلی گردیده چنانچه مذکور شد مرایا برا هلدل ظهور انداخته اکنون مدفنش عقیب مقصوره شیخ حماد جمالی زیارتگاه انام بل مقصد انجاح مرام اهل کام است طلبه علوم بمداومت زیارت هفت جنیس استمداد کسب کمال از آنجناب کنند وبمراد رسند قاضی شیخ محمد اچه منسوب بآل جعفر از مشاهیر علمای زمانه است نخست از هرات باچه رسیده بود ودر عهد جام نظام الدین چون سید میران محمد مهدی جونپوری وارد تته گردیده وعلمای زمان براو نسبت تکفیر بستند نامبرده که بمعنی رهی داشت ومقامات اهل حال را مطلع بود حجت اهل ظاهر را در تکفیر آنولی اکمل بوجه الیق رد نمود سید میران بمجالس متوجه گردیده دعای پالیش بزرگی ودوام آثار سترگی باو ولادش کرده از انست که خاندان آن بزرگ بوجود حوادث شتی هرگز انقلاب نزده نمی شود بالجمله قاضی معزالیه بعد فترت اوچه وملتان بهمگی متوطن گردیده نبا بر کثرت شهرت منسوب باوچه مانده وقتی که قاضی سید شکر الله شیرازی استیفای خدمت قضای تته چنانچه سبق ذکر یافت در خواست مرزا شاه حسن حسب تجویز قاضی میرند کور که در وطن قدیم هرات بهم از اسلاف رابطه خاصی داشته وباحیای

آن رابطه

آن رابطه اینجا نیز قرب مقابر و پیوند صورت یاب گردید و برا طلبیده بآن منصب جلیل القدر مختص فرمود
ببرکت قدم نجابتش و دعای میران سید محمد مهدی جونپوری آن منصب بتوارث وقف اولادش است
در ابتدای حکومت مرزا عیسی ترخان سجل حیاتش در نوردیده شده دو پسر والاگهر از و مخلف ماندند ۱
شیخ احمد ۲ شیخ فرید شیخ قاضی احمد بوفور فضل و کمال بعد نقل پدر خجسته مال بمنصب جلیل قضا سند آراشده
بعد وی شیخ قاضی فرید که در جامعیت علوم فرید عصر بود بحکمه شریعت متکی و ساده عزت شده از و دو فرزند
ارجمند ماندند ۱ شیخ علی محمد ۲ شیخ نور محمد قاضی شیخ علی محمد بعد پدر مربع نشین چار بالش شریعت عزاشده چون
درگذشت دو پسر نامدار بیادگار گذاشته ۱ قاضی محمد حسین ۲ شیخ فرید ثانی شیخ فرید ثانی سه پسر آورده منجمله
شیخ علی اکرم است که اکرم کرام زیسته و پسرش شیخ زین الدین بتمام بزرگی در سن کامل درگذشته باوجود
پسر و نبیره یادگاری نهشت بالجمله بعد قاضی شیخ علی محمد برادرش قاضی شیخ نور محمد چندگاه قایم مقام آباشده
بمزید کمال درگذشت پس ازو قاضی محمد حسین ولد قاضی شیخ علی محمد مسند نشین عز و تمکین گردیده در کمال بزرگی
و فراستگی اوقات بابرکات بانقضا رسانید پس ازوی ولد اجمندش قاضی محمد یحیی که پدر بیم در حیات بحدوث
قصور بصارت قایم مقام کرده بود بر صدر شریعت جلوس فرموده بود احیای سنن آبا بوجه اکمل بظهور رسانید
شیخ عبد الباسط تتوی تاریخ جلوسش نافذ الامر یافته چون ایام کامرانی وی بپایان رسید برادرش قاضی
محمد امین سریر آرای عزت و افتخار گردیده میر شاه ولی چنانچه مذکور شد تاریخ جلوسش الحافظ لحدود الله
یافته وی چندگاه ذمیمه منصب قضا نیابت دیوانی پادشاهی هم کرده سرانجام بسال هزار و صد و شصت هجری
درگذشته اکنون دو پسرش شیخ عبد الله و شیخ عبد الرؤف یادگار بعد قاضی محمد محفوظ ماند و له قاضی محمد یحیی مذکور
بارث آبا رسیده بمجامد والا و مکارم اعلا زیسته در سال هزار و صد و هفتاد و سه درگذشته پس قاضی
محمد یحیی ولد گرامی وی اکنون زیب بخش و رونق افزای و ساده قضا است شیخ محمد باقر پسر سیم قاضی محمد حسین
بوفور کمالات علمی و عملی صحبت فقرا را دریافته سالک مجذوب برآمد پسرش شیخ غلام علی بتحصیل علوم اتم
روزگار برآمده بمجذوبه رسید و در سلک مجذوبان عمر بآخر رسانیده اکنون میان مهر علی یادگار و یکست
هرچند درین خاندان وجود دیگر هم نامی برآمدند بنا بر اختصار بهمین قدر بس کرده **طبقه علمای کرام**
که بمنطوقه علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل علم تفوق بر عرصه ایجاد برافراخته اند و **طبقه صلحای**
اهل تقوی که بمصداق کریمه ان اکرمکم عند الله اتقکم بر جمیع قبائل و شعوب قدم پیشی دارند

شیخ صدر الدین اجل علما و افضل اتقیا معاصر جام نظام الدین است و در جامعیت علوم بدان غایت بود که هزاران شاگرد بمرتبه کمال علمی رسانیده نخست بورود سید میران محمد مهدی جونپوری ادعای خصمی پیش کرده آخر بدیدنش داخل زمره مریدین راسخ گردیده بر حقیقت اصل و تبارش اطلاعی دست نداده **مخدوم رکن الدین** المشهور بمخدوم مشو در سلک خلفای مخدوم بلال ساکن تلهٹی که مذکور شده منخرط است همواره همت بلند بر ادای وظائف طاعات و عبادات می گماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان منهج ارشاد و هدایت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک نمودندی در علم حدیث غایت مهارت داشته شرح اربعین و شرح گیلانی و بعضی رسائل دیگر از وارداتش مشهور بسال تسع و اربعین و تسعمائة در فترت بادشاه جنت آشیانی به تته در گذشته بر کوه مکلی مدفون شد **مخدوم میران** ولد مولانا یعقوب جامع علوم منقول و معقول بوده مرزا شاه حسن را چندگاه درس و افاده داده و اکثر طلبه اقتباس انوار علم از مشکوة طبع منیرش میکردند تولدش تسع و اربعین و تسعمائة علامه وارث الانبیا تاریخست مدفنش کوه مکلی **مولانا عبد الرحمن** در علوم نقلیه بی نظیر بوده اوقات حیات را بافاده دینیه مصروف می نمودی معاصر عهد مرزا عیسی ادمرزا باقیست **مولانا کریم الدین** جامع فضائل و کمالات و قامع رذائل مضلات بزهد و تقوی نامور معاصر مولانا عبد الرحمن مذکور است **مخدوم فضل الله** تحریر وقت جامع فضائل قدسیه حاوی معارف انسیه محلی زیور ورع و تقوی بوده همواره بدرس علوم اشتغال و رزیدی معاصر عهد مرزا عیسی ادمرزا باقیست اولادش مخدوم ابو الخیر در زمان خویش طالب علم کامل بر آمده در فتاوی عالمگیری شریک استنباط مسائل شد ملا اسحق جامع کمالات شده پسر وی کمال الدین نام یادگار آبا مانده **مخدوم فیروز** اکمل علمای عصر خود است در اولادش بزرگی و کمال علمی متوارث گردیده منجمله قاضی ابراهیم نبیره مخدوم مذکور جامع کمالات صوری و معنوی بر آمده در حضور شاه جهان بر تبه ارجمند مستصاعد شده افتای جهان آباد و قضای عسکر داشته زمان امین تته گردیده آنجا رسید گویند یک نیم لک روپیه خرج حویلیش کرده بودند چون رسیده نپسندید حاکم تته که امیری هفت هزاری بود یکروز در هفته بخانه اش رسیده دیوان عام دادی و خود نیز بمقابلت قدوم نواب یکروز در هفته بخانه اش تشریف بردی چاشت بشام رسانیدی محمد بخشا در خان در ده ساله عالمگیری از قاضی نقلهای غریب نوشته جامع الحروف این اوراق را بآن نوادر زیب و کرمی بخشد **نقلست** از قاضی مذکور که گوید روزی فقیر بمنزل

میرک شیخ که او آخر عهد بادشاه دین پناه خدمت صدارت کل یافته رفتم اتفاقاً مجلس علما مهد بود چون
نشستم ناگاه شخصی لباس محقر در بر و عمامه ابتر بر سر وارد مجلس گردیده میرک شیخ قدومش را بر سائر علما
اکرم گرفته چون برخواست میرک شیخ بتعظیمش بجا آورد حضار مجلس استفسار حالش کردند گفت ایمرد از علوم
غریبه بسیار آگاه و عالم جنیات مسخر دارد من این را شنیده زود از مجلس برخاستم و خدمت آنعزیز را دریافته
بعزاوان تکریم مستدعی ملاقاتش شدم از خانه خود نشان داده بگذشت بعد سه چهار روز متوجه خانه اش شدم
خبر را شنیده از بالاخانه که جای خلوتش بود فرود آمده کرم دریافت و التماس نمود که بنده کاری دارد ساعتی
بر بالاخانه قدم رنجه فرمایند تا مفروغ شده سعادت خدمت دریابم چون چند زینه بر بالاخانه رفتم دیدم
مجلس عالی از اهل عمایم منعقد است مرا دیده استقبال کردند و بصدر مجلس جا دادند از انجمایه چهار کس کتابها
در دست داشتند و یکی کتاب مطول در میان کشیده در اندوسه روز طالب علم که نزد فقیر درس میگرفت
بر ملا سعد الدین اعتراض گرفته بود و قتی که آنمرد از انجمع کتاب مطول را کرد همان مقام در تذکره برآمد
قاری و مدرس و سامعان در حل همان اعتراض بحث کردند من نیز بقدری دخیل شدم از هر علوم بحثی و دلیلی
در میان آمد مجلس مذکوره تا کپاس کشید ناگاه صاحبخانه پیدا شد جماعه از جای خود برخاسته قصد استقبالش
کردند من بلبله شوق استفاده بیشتر از همه و برادر یافتم گفت خیلی تصدیع کشیدید و انتظار بردید گفتم بارے
از صحبت این عزیزان حظی وافر اندوختم گفت کدام عزیزان تا بعقب نگاه کردم هیچ ندیدم در حال لرزه
باندامم افتاده از خود شدم شیخ زود آئی را دمیده بر دیم زدتا بافاقه رسیدم از قاضی مذکور راست که
گفت در اوقاتی که من بعلمی نبیره اعلیحضرت فردوس آشیانی نقید داشتم روزی شیخ ناصر که عجوبه زمان بود
بمکتبخانه آمد من بسلطان اشاره نمودم تا از شیخ چیزی طلبنماید سلطان به نیاز تمام از شیخ طلب تبرک
کرده متبسم نموده دست دراز کرد و دانه زیر فرش چند سنگ ریزه برداشته در هر دو دست گرفته سه مرتبه
بگردانید سنگ پارها بعضی عقیق آبدار و چندی لعل شاهوار و برخی مرجان و مروارید غلطان شده
غریب تر انکه یکان یکان از بسر منوی ریش سفته بسلطان داد بالجمله قاضی مسطور زاده و خلف نامدار شدند
اشیخ امان الله دی بعلالقه جاگیر در پرگنه سیتار گذرانده درگذشت و اولادی نماند ۲ شیخ غیاث الله
وی نیز در بیرون بمواضعات سبب جاگیر توطن گزیده درگذشت اکنون اولاد قاضی ابراهیم جنبوا نهها
نشست قاضی محمد یحیی و قاضی محمد امین و شیخ محمد باقر هر سه برادر نوا سهای حقیقی و ند محمد کریم برادر

قاضی ابراهیم در نیز نکوٹ بعلاقه جاگیر درگذشته دیگر قاضی محمد اکرم برادرزاده قاضی ابراهیم مذکور
بقضای پرگنه بتوره رسیده و قاضی عبد الجمیل از اولاد برادران قاضی ابراهیم بقضای تتبه رسیده
آنطرفها بنمود کلی فوت نمود میان ابو المعالی دارو غه عدالت و جزیه تته و سواد از نبائر مخدوم فیروز
نامی عهد برآمده از پسرانش شیخ یار محمد یار در تته صاحب رشد کلی و جمعیت اتم گذشته ۲ میان
عبد الواسع همشیرزاده ابو الفتح قابلخان میر منشی در حضور عالمگیر برتبه عالی متصاعد گردیده بمزای
و مکنت موفوره دوره حیات بآخر رسانید منشانش عالمگیر مخدوم عثمان ولد مخدوم بهاؤ الدین
میان سجن صدیقی اصل ساکن اوچه که بجای خود مذکور شده در عهد مرزا جانی بیگ وارد تته گردیده بدامادی
ملا محمد علی دیوان رسیده خدمت تحویل خزانه یافت بعد گرفتاری مرزا دی بهمراهیش در حضور اکبر پادشاه
رفته باتکه در حین تسلیم ملک بمرزا جانی بیگ خدمت موصوفه باز عاید روزگارش میشد بهانه پیرانه سالی
کرده بصد بیگه معاش برتته قناعت گزیده بتته شد و درگذشت چهار پسر ماند ۱ محمد امین ۲ عبد الواسع
۳ عبد الجلیل ۴ عبد الملک شیخ محمد امین بوفور فضیلت مستوفی هر صوبداری بوده پسرانش ۱ محمد شفیع
۲ محمد مراد محمد رفیع محمد شفیع عمده وقت صاحب تصانیف بر آمده پسرش محمد آمان در جهان آباد
درگذشته اولادی نماند محمد مراد در رفتی منصبداران گذشته پسرانش محمد صالح محمد عاقل محمد رفیع است
هر یک بمنصب بادشاهی مباهی گشته منجمله از اولاد محمد عاقل محمد احسنخان بوفور انسانیت صاحب فضیلت
شده و خدمت جواهر خانه تته داشته منصبدار بادشاهی است اولادی شایسته موفق ۱۰ ارد
شیخ عبد الواسع ولد مخدوم عثمان مذکور بارث عمو نزد جعفر خان شاهجهانی زمانی منشی گری کرده
خوشنویس بی بدل بود فرزندش عبد الهادی نام بمنشی گری شاه بندر به بندر لاهری رسید پسرش
محمد محسن باقی بزرگان در نزدیکی گذشته شیخ عبد الجلیل ولد مخدوم عثمان نزد جعفر خان مذکور برتبه
میر منشی یافته در عرصه یک ماه بگذشت پسرش محمد محسن عبد العلیم عبد العلیم اول خدمت مشرفی
خزانه عامره صوبه تته داشته بعد عزل آن هر دو برادر بدکن رفتند قضارا عبد العلیم از دربار بر آمده
فجاة درگذشت و برادرش محمد محسن آنرا شنیده هوی زده از جان واپرداخت پسران عبد العلیم
۱ محمد ظهیر ۲ عبد الرشید ست حسب توارث خدمت مشرفی یافته در سن هزار و صد و چهل و شش درگذشته
عبد الملک ولد مخدوم عثمان مسطور پسری مانده محمد تقی نام وی از زیارت حرمین شریفین زاد هما الله

شرفا و تعظیما مراجعت کرده در سورت بندر بحالت نیک گذرانده درگذشت اکنون پسرش محمد اسعد نام از انجاست

مخدوم حامد بمجامد بزرگی داخل اجل علما گذشته قامت لیاقت بقضای کرهرین برافراخته داشت پسرش مخدوم صابر بعد پدر بخدمت موصوفه فائز شده بعد وی پسرش مخدوم ابو البقا صدر آرای خدمت آبا زکیته پس ازوی فرزند رشیدش مخدوم حامد بجای پدر متمکن مسند شریعت شده آنگاه پسرش قاضی محمد امین پس قاضی حامد جانشین حال یادگاری آباستوطن پیر آرمی باشد **قاضی محمد قاسم** از مشاهیر انام معروف ایام روزگار بکمال فضیلت گذرانده پسرش قاضی قاضن بوالامقامی داخل زمره عرفای اهل تقوی است چهار پسر داشته ۱ محمد یعقوب ۲ عبد الغفار ۳ محمد شفیع ۴ محمد صلاح منجله محمد یعقوب بقضای بهکر نامی وقت گذشته سه پسر گذاشت ۱ محمد اشرف ۲ محمد رضا ۳ محمد خلیل محمد اشرف مردی سراپا استعداد داشت اکثر عمر در بلی گذرانیده خوشنویس نامی است در خط شفیعا بد بیضا داشته و شعر ستادانه گفتی و بهره تمام گرفتی دیوانی رنگین بیادگار داد و پسرش فاضل در بلده تته میان مشاهیر با استعداد علمی زکیته زمانی خدمت بخشیگری بادشاهی داشت اکنون پسرانش میان عبد الجمیل و میان غلام حسین حی اند محمد رضا ولد محمد یعقوب مسطور منصبدار با وقار زکیته خدمت امانت سائر کارخانجات بادشاهی اکنون از پسرانش مفتی محمد نعیم در سلک اهل فتوی نامی وقت موصوف روزگار در تازگیها فوت کرده دو پسر بیادگاری ماند محمد رفیع که عمری بجهان آباد گذرانده بخطاب خانی مباهی شد و بعد تفرقه احمد شاهی در راجپوتانه میگذرانید دو بار برسم وکالت نزد میان غلام شاه خان رسیده پس رفت و آخر آمده بته اقامت گزید محلی بحلیه فضیلت و تقوی قایم مقام افنای برادر است محمد خلیل ولد محمد یعقوب مذکور بسبب جوانمرگی قاضی ابو البقا اولاد مخدوم حامد مسطور زمانی بقضای کرهرین نامی شده اکثر ایام در جهان آباد بفرط فضیلت اشتهار انام زیست مخدوم عبد الغفار ولد قاضی قاضن مذکور بوفور فضیلت و فرط تبحر اسد العلما لقب یافته روزگار حیات بکمال نمود آخر کرد و دو پسر مخلف ماند محمد ظهیر محمد یتیم قاضی ظهیر فاضل کامل برآمده روزگاری بقضا و صدارت تته نامی شد آنگاه بقضای لاهور رسیده آخر ایام بقضای اورنگ آباد رحلت آنجا معزز گردید هم در لاهور بگذشت بعض حواشیش بر کتب متداوله یادگار محمد یتیم بذی مشاهیر گذرانیده درگذشت پسرش میان عبد الملک زمانی بقضای تته رسیده چون در حال عهد نادریه آمد چندی آنخدمت با مشارکت قاضی محمد امین کرده بقضای الهی رسید **ملا احمد** برادر قاضی محمد قاسم موصوف شاگرد شاه فتح الله شیرازی هم درس ابو الفتح و فیضی نامی عصر اکبر بادشاه بوده و زمانی بقضای آنجا رسیده

رانک معروف در سکلی یادگار ولیست پسرانش المخدوم محمد ۲ مخدوم عماد الدین است مخدوم محمد بخدمت صدارت
تته سرسبد اکثر مشاهیر زیسته چون درگذشت ولدی نمانده مخدوم عماد الدین بکمال علمیت اشهر روزگار
برآمده بخدمت میر عدلی صاحب کفه نرازوی بزرگی شد ویرا دو پسر ماند ۱ محمد یوسف ۲ ابو الفضل محمد یوسف
به بزرگی موصوف در اخوان الصفا عزیز مصر انسانیت گذشته محمد حسن میان عبید الله محمد حسن بخدمت
صدارت و میر عدلی آشهر ایام بفرط انسانیت احسن انام زیسته خاتمه صدور تته است بزرگی ذاتش
ماورای تحریر و تقریر درسن کامل بزمان نادریه گذشته ولدی نماند میان عبید الله مرد بزرگ خرد آگاه
موصوف اوصاف بزرگی گذشته اکنون نبیره اش میان غلام محمد تتمه خاندان مذکور باقی مولانا داؤد
مفتی اجل علمای ازبنی اعمام ملا محمد صدر بوده پسرش مخدوم ابو القاسم طالب علم صاحب مدرسه برآمد و بسیاری
از طلبه را بفیض وافی رسانیده عالمگیر بادشاه ویرا از طرف خویش وکیل شرعی قرار داده بود در واقعه او که
هزار و صد و سیزده است مخدوم رحمت الله طالب علم این کلمه تاریخ یافته ذهب العلم من السند یقین پسر وی
میان عبد الله عرف چانکه اعنی شش انگشت معروف وقت زیسته فرزندش محمد امین یادگار آباگذشته پسرش
میان یار محمد مرد صالح همواره در نزد یکها فوت کرده دو پسر ماند مخدوم ابو الخیر بفرط علمیت واشهر وقت
خود بوده نواب قباد خان عالمگیری شاگرد پیش بصدق اخلاص کرده پسرش میان کرم الله نامی ایام خود
گذشته پس فرزندش ملا عبد الشکور مشهور انام زیسته پسرش محمد صلاح مثنوی خان معروف زمان حالیکه
ازچند درگذشته ولدی نماند ملا احمد جهانگیری از قبیله بنی اعمام قاضی محمد قاسم و قاضی ملا احمد اکبر یست
گویند چون وی بحضوری شد وطایر مجذوب ویرا انداخته بود پس عقریب با وجود فلاکت نسبت بکمال علمیت
اشهر انام برآمده استاد نور جهان بیگم گردید و آخرها بمخالفت مهابتخان وصدور تقصیری مغایب گردیده مقتول شد
حسب وصیت نعشش به تته رسیده ازبنا ئه اولادی نمانده ملا محمد داعی شاهجهانی بسبب امامت که در ایام
ورود شاهزاده شاهجهان در شهزادگی به تته کرده بود و شاهزاده را آنجا جلوس شده در ایام سلطنت شاهجهان
بمرتبه ارجمند رسیده شد اینجا شد اولادی ازبنا نمانده مخدوم علی قاری در فضیلت اکمل در علم قرأت
اجل بوده در عهد مرزا جانی وارد تته شده پسرش عبد المجید صاحب فضل و بلاغت برآمده دو پسر ماند
۱ عبد الحی ۲ عبد الرؤف عبدالحی به پیشه تجارت گذشته پسرش محمد منعم داماد قالیخان شده بجمعیت کلی رسید
ازو میان اسد الله المعروف ملقب کنکی اعجوبه روزگار مخلف شد - وشش تخلص میکرد و اشعار بسیاری ربط

و وزن میگفت اما صحبتش رنگین و احتظاظ و افی بخشید و در تازگیها گذشته و یادگاری ماند عبد الرؤف متصدی
پیشه برآمده از دو محمد باقر مخلف شده وی ایضاً بدامادی ابو الفتح قابلخان میرمنشی صاحب مکنت کلی برآمد و اواخر
ایام جذبه براو در رو و یافته خانه را باستعه کثیره بغما برباد داده سالک راه عرفان گردید و در زی مجانین سالک
زیست نمود و جوباتخلص بلقب شاهی مشتهر گردیده اشعارش خالی از مذاق نه صاحب دیوان معروف است
پسرانش ۱ محمد زاهد ۲ محمد عارف الموصوف بدکنی دوره حیات باجمعیت اوقات بالقضا رسانیدند مخدوم
عبد الجمیل در فضیلت آشهر ایام اصل ساکن بندر لاهری ست پسرمانده ۱ ابو الفتح ۲ محمد شریف ۳ مخدوم
محمد شفیع ابو الفتح در عهد شاهجهان پادشاه وقتی که شاهزاده محمد اورنگ زیب بملتان رسیده شاه بندر بندر
لاهری را که در جاگیر بیگم والده اش بود جهت معاش عبد طلبیده وی در سلک محرران شاه بندر بحضور شاهزاده رسیده
بعد فراغ از نستوهی کاغذ چون فلک در صدد یاریش بود بوسیله عریضه که در ماده امداد خرج عرض ایستادهای
پایه سریر زیب اورنگ خلافت کرده نخط سلک منشیان شده بجوهر علمی و استعداد انشا شاهزاده را برخود
متوجه کرده روز افزا گردید و رفته رفته در ایام پادشاهی میرمنشی مدار کار شده قابلخان خطاب یافت
منشاتش عالمگیر دستور دانش صغیر و کبیر ست محمد شریف ایضاً بوفور کمال بعد برادر کلان اواخر ایام بسبب گوشه خمول
اختیار کرده فائم مقام مخاطب بخطاب قابلخانی شده منشات وی هم برادر یادگار زمانیانست محمد شفیع در فضیلت
جامع علمی برآمده در سلوک مهارت خاصه اندوخته عالمگیر بادشاه استحانش گرفته غایت محظوظ شد و بمرتبه آمد تش
تصدی عدبخشید مخدوم فیض الله بزرگ وقت استاد علوم ظاهر سید علی شیرازیست سید جلال ولد سید معز الدین ایضاً
از و تلمذ یافته سادات اولاد سید علی رعایت اداب اولاد مخدوم مذکور بوجه اتم کردندی و اصول لوح تعلیم بنابر
تبرک از اولادش نویسانیدندی ساکن آگره بود منقولست که سید علی اصوز نبیره سید علی مذکور هرگز بآن طارت
پا دراز کرده نخوابیدی مخدوم حمزه واعظ دانشمند کامل زمان بوده در خوارق حالش مذکور که شخصی
حاجی حمزه نام از اجداد اخوند محمد باقر طالب علم که مذکور شود مدتی در حرمین بوده و دوازده حج گذارده حب
وطنش جانب تته می کشید و هرگز اتفاق نمی افتاده سال دران تلاش سپری کرده شخصی بوی گفت نیم شب
مردی در فلانجای بیت الحرام بنوافل تهجدی بردازد اگر او را دریابی و بدامنش بیاویزی ذمگذاری هرآئینه ترا
بوطن میرساند بآن نشان نامبرده آن بزرگوار را که مخدوم حمزه واعظ بود دریافته هرچند بتجاهل پرداخت
دامنش از دست نهشته آخر گفت یا برپایم نه و دست بدستم آر دیده بپوش چون چنان کرد در حال خود را

بر مصلای عید تته دیده پس فرمود اینک وطن تو زنهار بکسی نگوئی والا ایمانت مسلوب گردد وی بالتجا گفت
بشریت است اگر عمر ایشان اول بانقضا رسد اجازت فرمائید بآن شرط اجازه یافته ومدتی اخفای داشته
گویند روزی شخصی بزیارت مکلی میشد مجذوب وطایه از کوه مراجعت میکرد مجذوبی دیگر سوی کوه میرفته
وطایه آنمجذوب دیگر را گفت چه میروی امروز مخدوم حمزه فوت کرده جناب سید المرسلین با امامت جنازه اش
تشریف میفرمایند بیا تا دریابیم این شخص رونده براثر مجانین بشهر رسیده دید که مخدوم مذکور درگذشته است
بجنازه اش رفته چون صفوف راست شد در صف اول خود را رسانیده در وقت تکبیر امام می شنید که
اول تکبیری از غیب مسموع میشد مولانا محمد طاهر از شیراز وارد تته گردیده فضیلت وعلم بمرتبه اتم داشته
فرزندانش ۱ ابوطالب ۲ عبد الغنی ۳ ابوالفضل ابوطالب بذی طالبان نیک نامی درگذشته پسرش
شیخ عنایت الله در ذی منصبداران بآبروی تمام زیست کرده اولادی جز بسنها نماند براوران علائی
محرر الحروف وفرزندان قاضی محمد فاضل قاضی لکرا که مذکور شدند از انجمله اند ابوالفضل ولد مولانا محمد طاهر در ذی
منصبداران مستثنی از زیست کرده پسرش محمد حسن اکثر ایام در جهان آباد گذرانده از عهد عالمگیر تا پایان
محمد شاه بنیابت جواهر خانه معزز بکنت واختیار کلی زیست کرده از اهل تته بجهان آباد که چیزی تر از وموصوف
اوصاف احسن کم سعیشت نموده در سال هزار وصد وهفتاد ویک بس کامل درگذشته پسرش محمد یار همانجا است
مخدوم لقمان صاحب فضل اشهر زمان بعهد مرزا جانی بیگ ترخان احتسابت بلده میکرد نبیره اش
عبد الجمیل خرداری معروف فضیلتی وحالتی نیک داشته فرزندش محمد سلیم بمعاش پدر گذرانده از وی محمد اکرم
مخلف گردیده از وی عبد الواحد یادگار مخدوم اسحق اصل از گجرات وارد قلعه اکهم ومرید مخدوم
اسمعیل سومره شده محمد اکرم وارد تته گردید در کمالات علمی وعملی اشهر انام زیسته چون درگذشت دو پسر ماند
امیان احمد ۲ میان عباس میان احمد غریب کمالی داشته وعجیب حالی از جناب حضرت رسول مختار احمد
کتابی خطابش رسیده از مخدوم ضیاء الدین نقلست که بر دیوار حجرهٔ ایشان خون لکه بار دیدم چون تفحص کردم
معلوم شد که آثار گریه میان احمد است که در اواخر ایام بخوف خدا کرده بود بالجمله در فضیلت ظاهری سرآمد وقت
بوده مخدوم عنایت الله که مذکور گردید تلمذی ایشان استاد جمعی از طلبه نامدار گردیده فضیلت بکمال
سلوک توامان داشت خوارق بیحساب از وی مذکور پسرش میان محمد درویش صاحب فضیلت برآمده
مدرسه علمی بوجه احسن آراسته از میان احمد مخلف شد وی بقدم راه آبا سالک راه علم وعمل برآمده بتگ روی

مخدوم ضیاء الدین علم استشنی برافراخت گویند مخدوم هرچند استادش بود اما بلحاظ اینکه وی شاگرد
مخدوم عنایت الله تلمیذ جدا و بوده در کمال ارادت نشست برخواست او اخر ایام در عین در موضع
جهیجه نزد میر محمد سنم که خادم جدش بود جهت گرفتن نذری رفته بقضای الکی ودیعت حیات انجا سپرد
محمد عباس ولد مخدوم اسحق مذکور بذی دنیا داران گذرانده از همصحبتان میرک شیخ عبد الوهاب ثانی
و مریدان برادر خود است از و شیخ محمد تقی مخلف وی در لباس اعتبار روزگار حیات بآخر رسانیده
درگذشت اکنون پسرانش حیاتند مخدوم فضل الله صاحب فضل اتم نامی وقت است پسرانش
۱ ابو الفتح ۲ محمد حسین ۳ عنایت الله ابو الفتح از وطن برآمده باستعداد علمی که داشت عرض حضور شاهی
گردیده اول قضای اکلیه من اعمال گجرات و آنگاه در اوائل عهد عالمگیر قضای بندر سورت یافته
همانجا درگذشت و ولدی نماند محمد حسین ولد مخدوم فضل الله مذکور مرد متبرک حافظ قرآن بوده اکثر طلبه را
بفیض میرسانید از و دو پسر ماند ۱ حافظ عبد الرحیم عالمی متبحر برآمده در سورت بندر علما مشار الیه درگذشت
و اولادی نماند حافظ عنایت الله ولد محمد حسین مرد نیک گذشته پسرش حافظ سعد الله در حیدرآباد مدتها
مانده وفوت نمود پسرانش محمد رضا و میان عزت الله و فتح محمد در ته اند مخدوم محمود دانشمند کامل
سالک عامل با حالت نیک گذشت مساکن آگرو بود پسرش مخدوم حامد موصوف کمالات پدر برآمده
دو پسر ماند مخدوم صالح محمد و اعظ که بوفور تبرک زیسته عمری بمذکری در مقری گذرانده ملا عبد الکریم
که مزی بدانش و تبرک بجای آبا در آگره گذرانده سه پسر ماند محمد عابد میان جیند و محمد شاکر طرف دکن حی
و ساکن مخدوم عبد الرشید بصیر طالب علم صاحب حال و قال مشار الیه فوت گذشته اولادش محقق نگردید
مخدوم آدم اجل اولیا و اکمل علما صاحب حالت باهر و مقامات ظاهر است بزیارت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا و تعظیما شتافته در مکه دیده اناث و ذکور یکی داخل حرم اطهر می شوند با شرف مکه
گفت این رسم را باید برطرف نمود چون از قدیم آن رسم مستمر بود شرفا در تبدیل آن متامل شدند آخر
از جناب حضرت رسالت پناه اشارت یافتند که حسب امر مخدوم من بعد برای اناث و ذکور روزهای علیحده
نمایند از ان قرار آن رسم برطرف است مخدوم موالیه در ته بوفور کمال در ذی مشائخان با حال ظاهر بفتوای
شرع می پرداخته ولد امجدش میان ابو بکر بخدمت صدارت موزنگر دیده فضیلت علی الاتصال غایت داشت
اولادش خاندانی بزرگ شده اکنون زیاده بر یک دو کس از نبائرش مرئی نه مخدوم علی احمد المعروف

بقمری برادر مخدوم آدم مسطور است بسبب الحان خوش لقب ممتری یافته محلی بحلیه فضل و کمال بوده از اولاد ولیست مخدوم رحمت الله طالب علم معروف که بوفور فضیلت موصوف محامد انسانیت گذشته فرزند حمیدش مخدوم عبد الجمیل است وی در فضیلت نامی وقت برآمده طبع بمرتبه قصوی داشت نسبت دامادی مخدوم ضیاء الدین یافته وفاتش هزار و صد و پنجاه و چهار هجریست پسرانش امیان محمد صادق ۲ مخدوم نعمت الله میان محمد صادق در عین جوانی بوفور علمیت رسیده زیارت حرمین شریفین دریافته به تته آمد بعد زمانی بسفر رفته در جوناگڈه بکمال نمود تبرک و فضیلت گذرانیده مراجعت فرمود بار دیگر ان طرف شتافته در موضع نریه زمین کهیج ودیعت حیات بمالک ممات سپرد فرزندش میان عبد الجمیل عرف میان مهتو باقی مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبد الجلیل مذکور عجب نادر زمان برخاسته در عمر بیست سالگی مدرسه علمی بحسن کمال آراسته و کرسی منقول شاگرد جد مادری مخدوم ضیاء الدین و در معقول تلمیذ مولوی محمد صادق که مذکور شود بوده در اندک ایام از اکثر علما بصلاحیت و تقوی و جامعیت علوم اقدم و اوفق برآمد و سالک مسلک فقر گردید شاگرد سید یار محمد که مذکور شود شده اینچه شنذ بنرا یا رای وصف نسبت اگر حیاتش وفا میکرد درین زمانه قدم پیشی بر سائر اهل کمال می نهاد صاحب زاده محمد سرفراز خان ولد میان غلام شاه خان والی سند با رادتش سلوک معتقدانه نمودی قضارا در سال هزار و صد و هفتاد و نه عازم زیارت حرمین شریفین گردیده بهفت منزل امینوی مکه در بندر کلفته زمین حجاز بتاریخ هژدهم ذیقعده سنه الیه واصل منزل مقصد مسودا و راق تبیض تلمیذی هر دو برادر مستعد است دیگر از اولاد مخدوم علی محمد ممتری که مذکور شد شیخ عبد الباسط است وی طالب علم جید برآمده در حضور عالمگیر رسیده تاریخ فتح قلعه خیبر ارحمن بخش لقب این کریمه یافته هذا عطاءنا فامنن او امسک بغیر حساب بادشاه قدرشناس رصله آن و معاشه کمالات علمیش منصب صدی تته بوی بخشیده او آخر ایام شرف زیارت حج یافته به تته رسیده با وجود کبر سن و ضعف پیری بدرس تلامذه اشتغال میورزیده اکنون پسرش محمد اشرف سلک منشیان بسر کار صاحبزاده محمد سرفراز خان است **میان آدم متقی** در تقوی مشار الیه متقیان صاحب عرفان و در علم معتقد علیه اصحاب ایقان بوده معاصر مخدوم آدم است **میان عبد النبی خائف** بوفور فضل در ذی آگهان شبه و نوز در خوف الهی گریان و نالان گذرانده و احیانا خوارق کلیه از و سر زدی معاصر میان آدم متقی است **میان عبد الرحیم** و نازی ذات مرد باکمال صاحب مدرسه بوده اکنون در اولادش بارث صلاحیت و تقوی مخلف است و برحی وجوه محلی حلیه صلاح و تقوی از اولادش برخاستند **میان رحمت الله مدرس**

صدر معروف جامع کمالات علمی وعملی بوده عالمگیر بادشاه بدرخواست تمام ایشان را طلبیده امتحان علوم
گرفت وپسندیده تا بسرافرازی خدمت صدارت ونوازش موفوره معاودت نموده خلف ارشدش
محمد عابد صدر ایضاً بکمالات پدر نامی روزگار زیسته پسرش شیخ کمال الدین بعد فوت والد در آغاز سن
شعور بجهان آباد شده طالب علم باستعداد وشاعر پرجودت برآمد وقتی که نزدیک بترقی رسید قضا را آزار
چیچک فائده راه نیستیش شده در واقعه شاه عبدالغفور هالکندی که همانا عبرت زمانه بود این کریمه مطابق حال
یافته فاعتبروا یا اولی الابصار میان لطف الله مدرس مردی بکمال جامعیت علوم اشهر وقت اعلم روزگار
گذشته مخدوم بربهان فاضل کامل تحریر وقت بوده بوفور فضیلت حالت نیک داشته وبتبرک زیسته طلبه را
بفیض ظاهری وباطنی رسانید از همعصران میان ابوالقاسم وکیل شرعی ست مولوی محمد کریم طالب علم از
اولادش باقی مخدوم عنایت الله اجل علماء اشرف اتقیا شاگرد میان احمد کتابی مذکور بوده علمیکی
تحریرین مخدوم ضیاء الدین ومخدوم محمد معین شاگردانیشانند دیگر طلبا بسیار از خدمتش بفیض رسیدند در عهد خود
استاد بارشاد گذشته شیخ عبدالواسع صوفی عالمی متجرد طریق صوفیه یگانه عصر زیسته صاحب
تصانیف غریبه استاد نواب سیر امین الدین خان است وی رشحات الفنون ومعلومة الآفاق باقتباس
مشکوة طبعش جمعکرده وشرح مخزن الاسرار را بهتر از قاضی ابراهیم گفته محمد علی ولد شیخ عبدالواسع صوفی
مذکور در هر چهارده علم بهره وافی داشته مصنفاتش در اکثر علوم شایع بالتصوف آشنا ومذهب امامیه
داشته اشعار نیک می گفته تخلص نیز بکرمی نهاد در اکثر غزلیات عشقی وجائی مذهب ومکانی ویسی والنسی وبقائی
وفنائی دیده شده مخدوم طالب الله مدرس ولد شیخ عبدالله اصل ساکن موضع بدین است مومی الیه فضیلتی
موفوره وحالتی نیک داشته بیگ محمد پسر بزرگ را از طرف خود بحضور عالمگیر بادشاه فرستاده نادره هزار
دام معاش اولادی ویکیرو پیه روزینه جهت صرف مدرسه آورده بعمر کامل جهان بیحاصل را بگذاشت
شیخ عبدالرحمن حقانی صاحب کمال علمیت جامع محاسن انسانیت مرد باخدا متصف صفات بیخودی
واتقا زیسته حامد خان پسرش داخل معارف گذشته میان ابوالحسن کامل وقت صاحب علم وعمل بوده
منظومه سندی در عقائد اسلام وفرائض ایمان که ورد خاص وعام است ازو یادگار بزرگیش را عالمی قائل
از خوارق قالش آنکه در اواخر ایام که پیر شده وانحنا یافته روزی میان عبدالله واعظ عرف میان موریه
که پسر خواهر منکوحه اش بود در حالی که هنوز خط محاسن نداشت گفت ای پسر طاقت اطاعت در من نمانده ریش بیار

وبجای من امامت کن بهنگام ظهر این را گفته دست بعذارش زده بقدرت الهی تا عصر محاسن پدیدش آمد و رفته امامت کرد گویند شخصی از معتقدانش روزی آمده نالید و گفت خدمتگار نواب شهامت بخانه ام رسیده حکما درمی آید و باز نمی نشیند و هر چه میخواهد میکند بر حال زارش رحم کرده فرمود باش تا تدارک بینم آگاه پسر خواهر منکوحه خود میان عبد الله را گفت در خدمت پیر شه بروید پیغام و سلام من بدهید تا تدارک آن ظالم بکنند چون ایشان رفتند و عرض کردند صبحی پس آمدند پیش آن ظالم در وقتی که بخانه مرد مذکور می آمد برای ارائه بول پس دیواری نشسته پایش بلغزید و بر میخی که در زمین زده بود شکمش خورده بر قفیدو احشاش برون آمده در دم جان داده بود میان عبد القادر مرد متبرک از بنی اعمام میان ابو الحسن مذکور ست و در میان این هر دو بزرگوار نسبت همزلفی محقق و دو پسر احمد حفیظ و عبد الله مخلف کرده میان محمد حفیظ از کمل صلحای و اجل اتقیا بر آمده خدا تعالی ذاتش جامع کرامات آفریده بود هر زمی که روش کرد یدی در حال باسلام آمدی و باین سخن بسیاری از مشرکان بفیض رویتش مشرف اسلام گردیدند مسجد اسلامپور معروف باوست و بر جای کالکان واقع دامن کوه مسکلی که مجمع هنود ضالهست در اثنای احداث مسجد نموده میان عبد الله و اعظاعرف میان معاویه دانشمند باصفاهست در بزرگی و تبرک از معارف زمانه برآمده پیوسته بذکری اوقات بابرکات مصرف نمودی از اولادش میان عبد القادر اکنون بزیارت حرمین شریفین مشرف شده بجای پدر مجلس آرای وعظاست مخدوم هارون ولد مخدوم عجائب بن مخدوم الیاس از نبایر شیخ شهاب الدین سهروردیست ذکر بزرگانش در موضع دریامذکور شده و می الیه بوفور فضیلت و کثرت جامعیت مرقوم بنته نقل کرده اوقات حیات بذی ارباب علم بآخر رسانیده پسرش مخدوم ابراهیم داخل زمره فضلا و منسلک سلک صلحا و اوقات عزیز بذی ارباب علم بآخر رسانیده پسرش مخدوم ضیاء الدین بشاگردی مخدوم عنایت الله و استاد گرویی کثیر از اهل فضل و کمال برآمده تولدش هزار و نود و یک باوفور علمیت سالک مسلک فقر و فنا و تلی اقصی غایة بوده در همعصران برشد و افی و فیض کافی زبسته در سال هزار و صد و هفتاد و یک بعمر هشتاد و سالگی درگذشته پسرش میان یار محمد بکمال صلح و تقوی و فضیلت مختص بوده چون درگذشت اکنون پسرش مخدوم غلام محمد بوفور فضل علمی و کثرت انسانیت یادگار بزرگان و قائم مقام جد بزرگست مخدوم رحمت الله ولد مخدوم اسحق بن مخدوم عبد الحمید است نامبرده در دیگر بزرگان موضع دریاه مذکور اند می الیه از انجا حسب آنجور و اردشته گردیده در سلک اهل علم انسلاک یافت و ایام زندگانی بپایان

رسانید پسرش مخدوم آدم بعد پدر بدرس و افاده نام آبا در سلک علما زنده کرده از و مخدوم رحمت الله
مخلف شد وی اجل علمای عصر و اکمل فضلای دهر است باستادی میان معاصران مشتهر و بمحاسن بزرگی
اشهر شاگرد مخدوم بایزید است که مذکور شود از فرزندانش میان محمد ذاکر تا کنون در جهان آباد حیات مسموع و
محمد عالم آنجا فوت کرده محمد ناصر بحرین شریفین میرفت و در بندر عباسی دو رسفر آنجهان گزیده تتمه آن
خاندان میان محمد عاظم چهارم پسر مخدوم مذکور در تتبه داخل سلک احیا یادگار آباست **مخدوم بایزید**
طالبعلم اکمل وقت بوده بجامعیت علوم علم استادی بر همعصران برافراشته و از صفا و صفوت بهره
وافی داشته از طرف والده بنسبتش منتهی سلسله سیادت پسرش میان محمد حافظ طالبعلم جید در موضع پنه
سکونت اختیار نموده چون درگذشت پسرش میان علی اکبر بجای پدر بفضیلت اشتهر شده بانقضای مدت
درگذشته ولدی نماند **مخدوم محمد امین** ولد مخدوم طالب الله ساکن موضع والی تعلقه روپاه و پت
ماران از قوم لاکهه دست معزالیه از مسکن آبا نقل نموده به تتبه رسید و در فضیلت اشتهر زمان بود فاضلخان
بنا برارادتی که با والد الیشان مخدوم طالب الله داشته نسبت صبیه اش داد تا صاحب مکنت شد دوره
حیات خوب بانجام رسانید ولد امجدش مخدوم محمد معین شاگرد مخدوم عنایت الله مذکور است خدا تعالی آنذات
حمیدة الصفات را در زمان خود جامع جمیع فنون کمال آفریده در منقول و معقول تحریر عصر و علامه
دهر شد باوجود آن بکمالات علمی آشنا شده بسا بزرگ دین را صحبت کرد و بخدمت میان ابوالقاسم نقشبندی
که مذکور شود ارادت تام یافت و در اواخر ایام بجناب کرامت نصاب سید عبداللطیف تارک لقب بوضع
یارانه دارادتمندانه جوشیده میان وی و مخدوم حاجی محمد هاشم همواره مواد قال مقال میرفته تصانیف
کثیره دارد حکام بدیدنش در کمال تعظیم میرسیدند و خود نیز بایشان ملاقاتها نیکو کردی نسبت اهل تحقق
مطابق خبر السماع معراج الاولیا سماع دوست اشنای علم موسیقی بوده رحلتش ازین دار فنا بدار بقا
بمجرد سمع راک شده اشعار محققانه گفتی در پارسی تسلیم و در هندی بیراگی تخلص گرفتی در واقعه اش که سال
هزار و صد و شصت و یک هجریست و همانا تمام اهل حال بود جمعی از صاحب طبعان قطعات گزین یافتند
و مادهای تواریخ غریب گفتند منجمله محمد محسن گفت ع قطرهٔ دُر بحر و اصل شد ع معین دین احمد رفت صد حیف
حضرت استادی مخدوم نعمت الله فرموده ؎ شفیع تو رسول ؎ محمد پناه رجا گفت ع ناجی شد او که آل
محمد معین اوست ؎ بالجمله از مقامات عالیه اش همین قدر بس که جناب صاحب وقت سید عبداللطیف تارک

در موضع خود بخرام فرمود بیائید تا بدیدن آخرین یار خود برویم و به تته رسیده صحبت راگ افگند مخدوم هم صحبت کرده در عین ذوق و گرمی راگ برخاست و اندرون رفته لباس تبدیل جان داد سید موزالیه مشایعت جنازه کرده سوی مسکن شده گفت دیدن تته بسبب ایشان می شد من بعد موقوف **مخدوم عنایت الله** صاحب حال و کرامت بیمثال موصوف با وجود عدم بصارت حافظه نهایت داشته از ایام صغرسن که بصیر گردید تا حین فوت که با تخای کلی و سن کمال درگذشت همگی ایام در افاده انام بگذراند مجلس وعظش پر اثر بوده شغل بوجه اتم کرده صفای کلی حاصل نموده بسیار پر فیض باطنی بخشید از فرزندانش میان محمد سعید واعظ موصوف بفقه و فضیلت متصف زیسته بحالت بزرگی درگذشته دیگر مولوی محمد صادق که در تلامذه مخدوم محمد معین کل سرسبدست تحریر وقت استاد با استعداد برآمده بسیار طلبه را بکمال رسانیده در معقولات بی نظیر آوان بوده از مریدان سید عبداللطیف موصوفست اوقات حیات در تمام بی تکلفی و عدم رجوع بمشیخت و اشغال باطنی گذرانده درگذشت **مخدوم حاجی هاشم** ولد عبدالغفور سندی اصل مردم قریات بشاگردی مخدوم ضیاء الدین اقدم و اشهر علما برآمده بر اکثر علما با قبال و لیاقت فائق گردیده سرچند با علمای عصر مثل مخدوم محمد معین وغیره در مخالفت میزد اما در تقویت دین سنت و جماعت احیای سنن نادره زمان بود کارهای قوی که موجب پشتی دین مبین باشد در زمانش بسعی جسته لله بانجاح میرسید بر مشرکین و معاندین دین عملش خوب جریانی داشت در زمانش صدها از کروه ذمی بشرف ایمان رسیدند با سلاطین وقت مثل نادرشاه با شاه و احمدشاه راه رسل و رسائل مفتوح داشته احکام لتقویت دین باستند عالیش حسب دلخواه میرسیدند و حسن نفاذ می یافتند بالجمله ذاتش از مغتنمات بوده تصانیفش در هر علم کثیر واقعه اش در سال هزار و صد و هفتاد و چهار است از پسرانش حاجی عبدالرحمن در تازگیها طرف جوناگڈه گذشته اکنون مخدوم عبداللطیف قایم مقام بدر هر روز جمعه در جامع خسته و صبحی مطابق قرار داد پدر مجلس وعظ نیک میدارد و هر روز وقت عصر در مسجد خویش شغل درس حدیث می کند و مدرسه مورثه را برپا میدارد در فضیلت اشهر انامست **حاجی محمد فایم** اصل مردم قریات عالم اکمل و فاضل افضل مجموعه علم معقول و منقول مهبط فیوض مکتبی و مذهبی شاگرد مخدوم رحمت الله مذکور قریه حاجی محمد هاشم مسطور بوده ویرا با علما در مباحث علمی صحبتها واقعه شده بجودت ذهن بر اکثر فائق آمده هر روز وقت عصر بیان حدیث نبوی علیه السلام کردی و لبسا اهل توفیق را بسبیل هدایت سلوک

وادی یکبانبج شده مراجعت نمود کرت ثانی مع کوچ آنجا متوطن شده بدرس حدیث در آنمکان میمون
مشارٌالیه سائر علما گردیده بسال هزار وصد وپنجاه وهفت هجری درگذشته مولف این سواد گوید فی جنات
تجری موافق سال یافته از شاگردانش ملا محمد باقر واعظ متوفی است ومخدوم نور محمد در نصیرپور باقی **اخوند**
محمد باقر واعظ ولد خلیفه محمد رضا از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در تورع وتقوی نادره وقت بزرگش
برآمده زیاده از آنچه بحد برسد باوجود قلت حال وکثرت احتیاج همواره در گذشته گذراندی وهرگز فتوحات
ورجوع اهل دنا نپذیرفتی شیخ شکرالله برالیش وجهی از سرکار میان نور محمد مقرر کرده آورد هرگز قبول
ننموده در مسکنت وفقر اختیاری بوفور فضل وکمال جهان بی بقا را بدرود کرده **میان غلام محمد**
طالب علم جید ورفضیلت اشهر میان همعصران بجودت طبع موصوف زیسته درعین جوانی جهان فانی را
بدرود نمود ولدی بیادگاری مانده **اخوند محمد باقر** ولد اخوند عبدالواسع اولاد حاجی حمزه
که ذکرش در احوال مخدوم حمزه واعظ گذشته موی الیه در فضیلت اتم ودر فقر اجل علما برآمده مشیخت
وشهرت دوست نشد والا نه در فقه بی نظیر وقت بوده وحافظه کلی داشته بزرگان خدمتش تبرک
می یافتند وتا بود استفاده علمی از وبوجه الیق میگرفتند بعد قرب هشتاد بل افزون بران حصور ومجرد گذشته
طبقه اهل الله ارباب سلسله از سلوک وخلافت حضرت پیر که بکرامت حال وفضیلت مآل
قرین جلالت حسبی ونسبی ورهین سنالت کسبی وموهبی بزرگ زمان وکل سرسبد گلشن عرفان والیقان گذشتند هریک
سطور سابق متضمن ذکر برخی وجوه داخل این زمره اجله گذشته است اما بخصوص درین طبقه کلمات چند
در احوالات این برگزیدگان علیحده صورت تسطیر می یابند **ملا شیخ اسحق** در اصل اوچه وردی مشائخ کرام
وارد تنه گردید برشد وافر وکرامت مکاثر گذرانید معاصر سید علی شیرازیست چون درگذشت برمکلی بجای
موصوف آسوده زیارتگاه انام از خاص وعام بسا بزرگ بدولت صحبتش فائز معتقد ارجمند وبزرگی وخلافت
در اولادش برشد خلافت حضرت پیر متوارث وچون بتسخیر جنیات خود نامی بوده اکنون اولادش مطابق ارث
در ازاله امراض آسیب عالم جنیات دستی تمام دارند منجمله انانکه مرقد ومجاورت مضجعش اصاغر عن اکابر
مقرر اند مذکور می شوند شیخ محمد صالح از فرزندان پیر معروف بعد پدر برشد وافر درگذشته بعد از و شیخ نعمت الله
مرزوق آمد ولت شده آنگاه پسرش خلیفه اسدالله بنمود کلی درگذشته در نیوقت خلیفه نعمت الله وخلیفه جانمحمد
ولدی خلیفه اسدالله قائم مقام آبا اند وهرکدام بادعای تولیت در مناخشه هم علم **ملا محمود راهوی** از یاران

و معتقدان نظر یافته آنحق مذکور است گویند شیخ اسحق ویرا بامر حضرت غوث الثقلین چیزی نوشته تا در دستار
نهاده پس هر که او را می دید دست بمریدی میداده بعد از ۷ دنام کلی چون تنگ آمد آن نوشته را از دستار برون کشیده
دیگر کسی مجدد مریدش نشد و آن مریدان سابق منسلک ارادتش ماندند خلافت جناب حضرت غوث الثقلین
داشته تا اکنون آن خلافت با اولادش مخلف خلیفه ابو البرکات اصل از گجرات مرید شاه حافظ الله
گجراتی سنی است گویند شاه حافظ الله ایشان و شیخ یعقوب را که مذکور شد واشا افزوده اند که برادر بزرگ
اعمام آبای ما سید عبد الله در کوه مکلی تته آسوده و بدفنش بمرور دهور اندراس یافته رفته بظهور آرید
بآن مزاروی بر فاقت شیخ مومی الیه در تته آمده مدفن ولی مذکور دیده وخود دادند بالجمله خلیفه ابو البرکات
صاحب آیات باهره و کرامات ظاهره در گذشته ولد ارشدش خلیفه محمود بعد پدر از زمره کاملان برآمده صاحب
خوارق عالیه شد پس از و خلیفه حامد همچو آبا منبع اوصاف آبا بر آمده اکنون خلیفه محمد سعید جانشین بزرگان
مسطور متصف اوصاف فرخا بزرگیست از ثقه بلسمع رسیده که در ایامی که خلیفه محمد سعید صغیر رضیع بوده بدیدن
خلیفه حامد شدم خود اندرون تشریف داشته پسرش در حجره خفته بود ذکر جهر از ان طفل رضیع سرزده
چون خلیفه حامد بر آمد بالینش بیدار کرده شخص راوی را گفت در مقامات بزرگزادگان تفحص نباید کرد بالجمله
خلیفه محمد سعید از اجل صلحای وقت مرجع عالمیان صاحب خوارقست تبرک خلیفه داود اصل صدیقی
بزرگانش اول خلفای قادری این زمین اند کسی از صحت خلافت شان منکر نه بقدم بزرگی و شان بزرگی
اجل صلحای واکمل اتقیا زیسته از و پسرش خلیفه عبد الرشید مخلف گردیده وی چون پدر بکمال بزرگی میان
معصران قامت کرامت بر افراخته بنیکی موفوره بگذشت از و خلیفه زین العابدین زین حلیه صلح و
تقوی بر آمده همواره از خلق بر کنار بگوشه کاشانه در بسته گذراندی اغلب مردم که بعد ادا دفتوحات
بر درش میرسیدند برمی گشتند مگر اندکی که بنوبه ضمیر حلیتش مخبر میگردید بقبول میکرد اشعار نیاز مندانه در مناجات
از ایشان بسمع رسیده فوتش هزار و صد و چهل و هشت هجریست شاه ابو القاسم از اولاد امجاد شیخ عبد الله
انصار ساکن هرات وارد تته گردیده چون ببزرگی اتم در تته گذشت خلف ارشدش شاه محمد یعقوب
بلفظ کمال جانشین والا گردیده اوقات حیات به نیکو وضع بزرگانه گذرانیده پس پسرش محمد یوسف عزیز مصر
کمالیت زیسته در اخوان صفا بوفور صلح و تقوی گذشت از و میان لغت الله مرد خدا آگاه وارسته
ماسوا البزد استثنی نامی روزگار برخاست ایشانرا دو پسر نیک اختر مخلف گردیدند شاه عزت الله شاه اسد الله

شاه عزت الله بحضور عالمگیر رسیده در سلک ملازمان منسلک گردید و برکاب شاهی در برهانپور تا اهل گروه فرزندان آورد و منجمله شاه حسن الله حسب طلب عم خود شاه اسد الله که مذکور شود به تته آمده مقیم و دوام شد چون پیش از ورودش شاه اسد الله المعروف بشاه اسماعیل درگذشته بود وی بشوق راه سلوک همپای راه سیر شاه مسعود که مذکور گردد بجهان آباد شتافته شاه غلام محمد را دریافت و ز انجا باز به تته مراجعت نمود اکنون در ذی قعده ابتدای خلق الله اوقات میراند و خالی از یمن نسبت شاه اسد الله المعروف بشاه اسمعیل صوفی مرید خدمت شاه عاشق الله است که از هندوار وشده و مخلص جناب شاه عنایت الله صوفی که مذکور شده در تته باین نزدیکی همچو صاحب کمالی بنخواسته زبان قاصر هر قدر وصف کمالش بیان نماید هنوز قاصر است خوارقاتش اظهر و کرامانش ابهر روزی در اثنای درس یکایک احوال برشان متغیر گردید و بر تمام اندام نشانهای ضربت تازیانه نمودار شد بنابر ستر حال ولی را طلبیده بپرسیدند آخر چنان ظاهر شد که مرا در آنوقت بنابر سیاست در چوترهٔ کوتوالی تازیانه می زدند تاثیر آن در بدن شیخ ظهور یافته ظاهر و ندای خلق الله بدیدن بضیامی نمود طرفه انکه بساعتی و قرب المرگ را محضه خلاف قیاس که حکیم چه بل عامی هم بتجویز آن نکند جسته لله بصحت رسانیدی و همیشه در استغراق بودی درس مثنوی مولانا روم غریب کیفیتی در خدمتش داشته بر مزارش هر سال مجمعی مهد و زیارتگاه اهل الله است اولادی مخلف نکرده شاه محمد مسعود و دلهاری از اجل مریدان و فیضیابان شاه اسد الله المعروف بشاه اسمعیل صوفی است اولا درس علوم ظاهری در خدمت مخدوم حاجی محمد قائم گرفته بفضیلت اشتهر گردیده براه سلوک گرائید مثنوی که شارع عام و اصلان حقیقت است شروع کرده بمذاق اتم رسیده بعد رحلت شاه مذکور حسب اشاره اش بجهان آباد رفته خدمت شاه غلام محمد دریافت از انجا به بقیه مدعا رسیده به تته شد اکنون همچو آن جناب در سلسله صوفیه کسی در تته نیست درس مثنوی خوب میدهد و گروهی را از لقمه همات لاطائل و خیالات موهومه نجات داده بگوشه انزوا رجوع تا دوست میگذراند شاه عبد اللطیف صوفی در تصوف معتقد علیه جمعی و از یاران شاه اسمعیل صوفی مذکور بوده شهرت دوست نه برآمد و الا نه خوارقات کلی احیانا از و سر میزدی روزی مخدوم محمد معین بدیدنش رفته در اثنای تکلم حرف از مقامات موسیقی برآمده خطاب بمخدوم کرده گفت مرا نیز درین راه گاه گاهی سلوک میباشد و در حال نغمهٔ آغاز دید که تا من تاثیر در دل خضار زده و غریب حالتی بخشید شیخ محمد یعقوب مرید شاه حافظ الله گجراتی قادری حسنی ست چنانچه مذکور شد وی خلیفه ابو البرکات به تته آمده

حسب الاشاره مرشد در مکلی مرقد شاه عبد الله ظاهر کرده بالجمله در کمال فقر و فنا سر آمد گروه کثیر از اولیا الله بر آمده سه یار نامدار ابرار بمریدی و صحبتش در گروه اجل خدا آگاهان والا مقام صاحب نام شدند که هریک بجای خود مذکور شود اولاد این بزرگوار متحقق نگردیده مدفنش در مقصوره شاه عبد الله طرف پائین زیارتگاه انام شائع **شیخ عثمان** یکی از یاران و فیض یافتگان خدمت شیخ یعقوب مذکور است آبائش در خدمت امرا به بقا ولی نامی بودند چون این را بمرزوقی مائده عرفان جوع طلب حق دامنگیر شده اجاغ شوق برافروخت از خدمت پیر بکمال رسیده لقب بقا ولی مشائخ حاصل نموده صاحب خوارق عالیه بر آمد پسرش میان ملوک شاه وارث ارث ولایت شده بمزید نمود شیخت مخصص گردید احوالات کملان و خوارقات مشائخان از دو بکنار سرزدی جلوه گاه امامین بالا مصلا احداث و ظهور داده اوست پسرش میان شیرین محمد بعد پدر مقام قایم زیسته انگاه پسروی میان عبد الخالق بجای آبا بنشست بعد او میان عبد الواحد یادگاری آباو معتقد علیه جماعه معینه آشنای راه ارادت اسلافست **ورس لله** اولاد خلیفه شیخ بایزید ساکن رسول آباد ساکره است اکثر مردم کوهستانی باراده شیخ بایزید متوارث ورس مسطور حسب اشاره جناب غوث الثقلین رح دارد تنه گردیده جمعی از قوم خوجه را باسلام آورده در محله قوم مذکور که الحال بمحله نورکیه معروفست میان مسجدی که مشهور بقدم بنای تنه است و الحال بنام حاجی محمد قائم شهرت یافته برابر میدان جمله پیر مسکن گزیدند **گویند** شیخ یعقوب و شیخ عثمان مذکورین و ورس لله و ورس امین محمد که مذکور شود در میدان معروف باهم صحبتها کردندی ازان قرار میدان تا الکنون بمیدان جمله پیر متعارف انام واقع و اهل آنجا بزیارت فائز مدعا میگردند بالجمله ورس للهٔ ثانی الحال از انجا بمغلواڑه نقل کرده آنجا که امروز مسکن اولادش است سکونت دوام گزید و به بزرگی اتم درگذشت پسرش شیخ ابراهیم بخوارق حسنه قائم مقام پدر برآمده بعده پسرش میان احمد جانشین بزرگان گردیده پس خلیفه بهکر ولد خلیفه احمد بجای آبا متمکن شده الکنون وراولادش خلیفه جهته معتقد علیه طائفه ارامنه است **ورس امین محمد** از صاحبدلان نظر یافته جناب شیخ یعقوب مذکور چهارم یاریاران مسطور است در کرامات والا و در بزرگی شهره آفاق زیسته قبرش در زمین بیرون دروازه مکلی شائع هر روز عید مجمع اهل الله بر او مقر **حاجی محمد حافظ** المشهور بلقب دوبه در فقر از بی نظیران آفاقست اجداوش اصل از موضع دوبه واقعه حدود بهکر نداز اولادش میان شیخ محمد تنها آفاق بسفر گردیده در اکثر علوم مهارت بکمال حاصل نموده در علم تشریح حکمت و طبابت بالقراط ثانی شده

چندگاه در تصنیف آن مشغولی ورزید و در تشخیص و تداوی امراض چشم جلدی ضخیم ترتیب داد و باتمام نارسانده در هزار و صد و هفتاد و چهار چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید میان نور محمد از بنی اعمام میان شیخ محمد مذکور لبشاگردی میان عبدالله عرف میان موریه و اغظ معروف ده دوازده سال در مسجد میان ملوک شاه وعظ بکمال تاثیر گفته لسال هزار و صد و هفتاد و شش هجری در گذشته دیگر از بنی اعمام حاجی محمد حافظ مسطور میان محمد فاضل و میان صابر و پسرش میان محمد قاسم فقیران صاحب کمال بر آمده مرتب سال هزار و صد و پنجاه در گذشته **ملا حاجی محمد طاهر** از کاملان صاحب عرفان یار و معاصر سید رحمت الله عرف سید مهتو شیرازی شکر اللهی ست چنانچه خدام هر دو اهل الله تا اکنون متفق اند اولادش از احفاد مخلفه **مخدوم آدم** نقشبندی المعروف بمخدوم آدو معاصر مخدوم آدم مذکور است چون در آنولا غلغله مخدوم آدم مذکور بمرتبه اتم بوده مردم را بکسر نفس امر کرده تا مرا آدو گفته باشند زیرا که در یکشهر وجود دو آدم بیک زمانه چگونه صورت یاب باشد اکثر بزرگان زمانه پیشی موفت آنمعروف روزگار قابل در سلسله نقشبندیه عجب صاحب کمالی برخاسته مقامانش عالیست گویند ملای اخوند یوسف نام امام مسجد محله الیشان بوده همواره بی آمدن الیشان تکبیر نمی گفت روزی میان ابوبکر صدر ولد مخدوم آدم که مذکور شده جهت نماز بمسجد آمده دید که نماز پیشتر خواندند ملا را بتهدید گفت دیگر پیرا وجود نمیدهی من بعد ترا از امامت این مسجد معزول کردیم ملا یوسف ناچار از بخدمت مخدوم برده زار نالید فرمود باکی نیست برو بر بالاخانه خود بتلاوت قرآن مشغول بنشین خود صد بدرت آید نهار تا کار خود کلی نکنی آشتی نمائی ملا حسب الامر آمده بتلاوت نشست قضارا میان ابوبکر بدرد شکم مبتلا شده دانست که داوه کیست و نتیجه رنجش کسی است پیغام آشتی فرستاده هیچ جواب نیافت بی اختیار خود را در پالکی افگنده بدر ملا رسیده و زار نالید ملا همچنان در بالاخانه مشغول تلاوت قرآن بوده آخر بعد الحاح کلی چون ششماه وجه امامت پیشگی مشروط خدمت موخلعت و سند مجدد بگرفت بدر آشتی زده آبی دمیده داد که بخورد تش صدر را شفای صدر کرامت گردید فرزندش محمد اشرف نام بعد واقعه مخدوم قایم مقام شده بزرگی اتم زیست نمود از و مخدوم محمد روشنگر آئینه مشیخت جلوه پدر بر آمده شجعش ایمنصراع بودع محمد اشرف اولاد آدم ۲ مخدوم محمد صادق نقشبندی داماد مخدوم محمد اشرف مذکور طالبعلم کامل معتقد جناب سید عبداللطیف تارک موصوف بزرگی وافر بوده پسرش میان غلام حسن المعروف بمخدوم ابوالحسن بحرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما

رفته نمود وافی کرد اکنون بعد فوت مخدوم محمد حیات سندی که مدرسه آرای مدینه منوره بوده دران سرزمین اعلم علما واقدم فضلا زیکته جانشین سر آمد محدثان باکمال وسرکرده مدرسان صاحب قال وحال می باشند مخدوم ابراهیم نقشبندی اصل ساکن لوهری صاحب حوارق کلیه است محاسب خسرو ضابطه فهم ازعهده شمه آن بر نیاید ولد ارشدش میان ابابکر عرف نالیچنگه صاحب مقامات عالیه بر آمده گویند روزی مستی داخل مسجد شان شده جماعه ویرا در صدد ممانعت شدند فرمود هر که خواهد آید منعش نسزد درحال بتاثیر کلام آن بزرگ مست لایعقل حالتی یافته ولو فیقی را مقسوم گردید که دیگر از مسجد پا برون ننهاده شد آنچه شد همچنین بقصر فالش از حد زیاده از کسانیکه بمشایعت جنازه اش رفته بودند منقولست که بالای جنازه اغفور از شهر تا مکلی هجوم طیور غریب الشکل والصوت بمرتبه بود که هرگز ذره از پرتو آفتاب بر سائر روندگان که هزاران بودند محسوس نگردیده مخدوم محمد برادر خورد میان ابوبکر موصوف اکنون چراغ افروز دودمان بزرگی متصف صفات بزرگان است میان ابوالقاسم نقشبندی ولد ارسس ابراهیم که از اجداد ارادتمند خانواده شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی بوده می باشد میان ابراهیم اول وارد تته شده انجا بوفور بزرگی درگذشت بعد از و میان ابوالقاسم فرزند رشیدش بکمالات علمی وعملی از اجله مشائخ صاحب حال وقال بر آمده عالمی را لبفیض تمکاثر رسانیده صحبتش گم گشتگان بادیه ضلالت را بشاه راه نجات فائز گردی بسا بزرگ از خدمتش بمقصد رسیدند حوارق کراماتش زیاده از اندازه تحریر وتقریر است که جهانی بظهور آن شاهد کافی خدام آستانه دان بمزید علم واتقان معروف از اولادش میان احمد جوانی بسیمای رشد بر خواسته در عنفوان شباب واصل رحمت وثواب گردیده دران حیات قلیل حوارق کثیر از و مذکور محافل احبابند اکنون از نبائر آن بزرگ دین سالک راه یقین احدی وجود ندارد ولو اسهابزرگی وافر یادگار میان کبیر محمد نقشبندی در اوائل ایشان ومخدوم آدو در خدمت خواجه معصوم الملقب بشاه ثانی نقشبندی که از سهرند واقع شده مشغول گردیدند بنا بر تقدیر ایزدی شاه ثانی اینجا درگذشته چون هنوز در طلب معزالیه بقیه مانده بود بسهرند رفتند از خواجه محمود نقشبندی مقصود حاصل کرده به تته مراجعت نمود وبرشد وافی برخی طلبه را لبفیض کافی رسانیده چون درگذشت دو پسر ماند میان محمود ۲ میان محمد زمان میان محمد زمان بجای پدر بزرگوار وساده آرای ارشاد گردیده بسا طلبه را لبفیض فائض ساخت

سر ۲۹ اکنون

اکنون از اولادش میان احمد جوانی موفق قائم مقام آباست درس عبد الرحیم از صحبتیان میان محمد زمان نقشبندیست بسا بزرگان دیگر را ظاهر حال بوضع ملائمیان نزدیک داشته طرفه صاحب حالات بود و باشغال نیک میگذرانید حکمها میکرد که تفصیلش طولش دارد بهر حال درین زمان مثلش مفقود بر چند سال پیش ازین درگذشته میرزا جان اجل اهل عرفان اتم سالکان راه ایقان بوده آنجناب عجب فیض برآمده در وقت خود مرجع اهل کمال زلکته خوارق ذالا اظهر من الشمس بسیار بر ایشان فیض رسانیده بانکه اولادی از نبائر ندارد بر سکنش هجوم زائران اقصی غایة باقی و از بنه ماش مردم فیض جو یوسف سعته فقیری بحال و مقال معروف زمان شاعر زبان سندیست بخوارق مشائخانه متصف گذشته تا اکنون مجمع شعرای سندی بر سکنش شایع و گروهی کثیر ارادتمندش باقی سید یار محمد اصل از سادات الکعوی ساکن موضع پنه نواسه پیر زاده مانی نورای مرید شاه عبد الله هندیست که دست گرفته شاه کلیم الله صاحب کتاب کشکول بوده بوفور کمال کامل معتقد علیطائفه برآمده سالک راه یقین برخواست برخی اهل افاده را بشغل باطنی شاه راه حقیقت نموده در سیزدهم رمضان هزار و صد و هفتاد و هفت هجری درگذشته میر چمن برادر زاده اش قائم مقام موفق سلوک شایع هدایت است و میان محمد کریم نبیره میان عبد الله عرف موریه و اعظ مذکور ایضا بفیض سید موزالیه جوانی پر توفیق راه بده سلوک معتقد علیه جمعی مخصوص است درس عبد الکریم مردی صلاحیت آثار مقبول القول بوده هر آینه بکاری که توجه کردی راست بالتقدیر آمدی ایضا در نزدیکیها گذشته طبقه برخی وجوه از معارف که بکمالی و حالی مختص گذشتند و بعضی از ایشان خاندان نامی دارند هر چند مذکورات هم ازین قبیل مشتمل بر ذکر همه معارفست اما اینجا چند آسامی علیحده ازان مجمع کرده شده تا مطالعه کنندگان بفرق مراتب آگاه شوند اقا محمد تاشکندی مردی با استعداد و انسانیت نامی در عهد میرزا جانی بیگ ترخان وارد تته گردیده در قبیله فرنگ مخلوط شد پسرش محمد رضا بیگ نامدار وقت گذشته پس پسر وی محمد زمان بیگ در زمان خویش بکمالت نیک گذرانیده ولد مخلفش محمد بیگ ایضا همچو آبا از معارف زلیته شیخ موسی اولاد شیخ جمال الدین محدث اصل ساکن بندر لحصه صدیقی بکمالت نیک گذشته پسرش شیخ عبد الغنی بذر و تجاران نام آور زمان گذشته فرزندش شیخ عبد الخالق در عهد شاهجهان خدمت کرور گری و امانت و مشرفی تته یافته در عهد عالمگیر بسبب ضعف چیزی ازان استعفا جسته هزار دام معاش اولادی قناعت کرده درگذشت و پنج پسر ماند اشیخ محمد امین و پیراسه پسر شدند محمد تقی و محمد میر همراه شاهزاده صفوی در عهد نواب سیف الله خان بجهان آباد رفتند و درگذشتند و محمد انوار

ایخجا در سال هزار و صد و هفتاد و نه بعمر ما فوق پنجاه سال تاهل ناکرده در گذشت ۲ شیخ محمد جواد چهار پسر گذاشته
هر یکی بعمر معهود در گذشت ۳ شیخ محمد نعیم مردی با استعداد و سلیقه نیکو برآمده اکثر عمر بملازمت حکام گذرانده
او آخر ایام در سال هزار و صد و چهل و پنج در خدا باد در گذشت چون تاهل نکرده بود اولادی نیاورد ۴ شیخ
محمد مکرم در خوردی گذشته بود ۵ شیخ عزیز الله مرد غریب اوصاف تمام حیرات و همت فقر او دست غلب
ایام بسفر گذرانده او آخر عمر در سال هزار و صد و پنجاه و دو در گذشته اولادی نماند این هر سه پسر شیخ عبد الخالق
مسطور حقیقی برادران جد مادری محرر الحروف اند شیخ عبد الغنی مردی با استعداد نامی وقت از معارف ایام
گذشته پسرش مخدوم نور محمد در علوم متداوله بفضیلت کلی اشتهر برآمده بعد از و پسرش شیخ عبد الغنی منصدر
باوقار یادگار آبا ماند از عهد عالمگیر تا زمان فرخ سیر خدمت داغ تصحیح داشته بتمام مرزائی میگزرانید در
شاعری استاد وقت بوده جمعی از شرفای تته مثل میر کرک محمد افضل و میر کامران وغیرهم در خدمتش باد
استفاده صحبت و درس میکردند برادرش شیخ محمد سعید که ایضاً بصنوف کمالات انسانی متصف بوده
در جهان آباد عمر باعزاز گذرانیده همانجا در گذشت شیخ ابو طالب اصل قریش صدیقی مرد کامل الاستعداد
ماهر فنون انسانیت زیسته پسرش شیخ ابو الفتح الملقب بدامی مخصوص خدمت تقسیم دامی جاگیرات
و املی معروف زمان گذشته گویند فردی بمهرش از نظر شاهجهان بادشاه گذشته خطا مهر منقوشش
بود در زمان صادر شد که اگر مهر شیخ ابو الفتح است چرا چنین منقوشش واقع و اگر کسی جعل کرده باید بآن
رسید بالجمله بسا بمعمر گردیده در فضیلت و حالت نیک در گذشته شیخ محمد زاهد که مردی نامی است اکنون
نبیره حقیقی شیخ ابو الفتح مذکور باقی و بنه شیخ عبد الخالق گروری مسطوری باشد و از وعه کهر از معارف
روزگار ترخانیه منسلک سلک ملازمان نامی آن طبقه است محمد علی دیوان که در ذکر عمال ترخانیه مذکور گردیده
داماد ش بود و دامانی عالی و حالتی نیک بوفور انسانیت داشته پسرش عبد الواسع ایضاً تا مدار زمان زیسته
از و محمد رضا مخلف گردیدی از مریدان سید شاه عبد الکریم است رساله بیان العارفین تنبیه الغافلین در حالات
و ملفوظات شاه مسطور که در سن ثمان و ثلثین و الف تصنیف کرده از و یادگار باقی ازان خاندان اکنون
نشانی نیست ملا حسین ملائی متبرک صاحب درس و افاده ساکن محله سادات شیرازی شکر الهی معروف وقت
بوده خدمتش بکیاری از اهل ارادت را لفیض رسانده پسرش ملا سروری هیچو پدر بکرامت حال زیسته
از و مولانا محمد حسین المشهور بلا جانباز مخلف گردیده وی بوفور کرامت اشتهر انام شاعر صاحب مقام آمده

گویند

گویند پسری زیبا صورت شغل معنوی داشته او بر شک مردم قاصد جانش شده تهیه ساخت آنحالت در اشعار خود قبل ازان بدو سه روز بیان کرده بود برایام فوتش تخمیناً صد و بیست سال گذشته باشد ملا بلال مشهدی الاصل بحالت نیک از معارف وقت گذشته پسرش ملا طاهر بملائی یادگار اوان زیسته از ملا الهدیه تخلف کرد یدوی نهایت متوکل شاعر ظریف طبع برآمده گویند شب هرچه بخانه داشتی براه خدا دادی و فردا بتوکل ماندی وجز بلا چیزی نخوردی باین سبب بلا قلی لقبش داده اند از پسران اوست مولانا محمد حسین که در علمیت مشهور وقت گذشته پسرش محمد صادق ایضاً مرد باستعداد از شاگردان شیخ عبد النبی بوده اولادش باقی عبد الرؤف منشی اصل قوم نجار این بزنده بلاغت لوح فصاحت را نیکو تراشیده منقش نقوش کمال کرد و راد آخر عهد شاهجهان و ابتدای ایام عالمگیر نزد حکام تته بمنشی گری نام آور انام شده خوشنویس نیک بود پسرش محمد عطوف ایضاً بفن پدر قائم زیسته حافظ ابراهیم صلش قوم لاکاوت بفیض علم بجائی نقاعد نمود که استاد دارا شکوه ولد شاهجهان بادشاه شده نامی روزگار ماند شیخ عبد الرحمن ولد شیخ عبد الهادی بن شیخ حبیب الله بن شیخ یونس او زاولاد مخدوم عثمان که بزرگ وقت و هم سکونت و هم عهد مخدوم اسماعیل سومره که جد مخدوم عثمان مذکور از اولاد مخدوم حسام الدین که در قریه حسام پور تعلقه ملتان است پسرش شیخ محمد محسن و حاجی محمد اشرف و عبد الهادی ست و شیخ نظام الدین و شیخ سراج الدین ازنواسه نور محمد بهکریست که مذکور شده بوفور فضیلت در زمره اهل فتوی السلاک یافته برادر زاده اش میان قمر الدین که در عهد نادریه متصدی تقسیم معاش گردیده از معارف زمان خود بود چون درگذشت اولادی مانده عبد الرحمن سیفی قادری در علم دعوت یگانه زیسته بادشاه عالمگیر معائنه غریب اعمال و حکمای عجیبش در کشتن سنتاکاز و غیره سیف الرحمن سنتاکش لقبش داده برادر زاده اش میان محمد رفیع ایضاً در فن مذکور علم مهارت برافراخته بزرگی بگذشت محمد شریف ولد میان بیگ محمد مرد باستعداد در علم دعوت مشتهر و استاد زیسته شهرت دوست بنود و بمسکنت جهانرا پدرود کرده میان قمر الدین مذکور نواسه اش می شود فاضلخان اصل ملا عثمان نام ساکن موضع کهلی سمیجه ذات از معتقدان مخدوم طالب الله جد مخدوم محمد معین مذکور است در آغاز شعور به تته توطن کرده تحصیل بمرتبه اتم رسانید آنگاه بجهانآباد شده بعد فوت قابل خان میر منشی بمرتبه صدر الصدور و میر منشی تقاعد کرده در نشو و نمود کلی درگذشته سوای بنه اولاد نماند محمد شفیع ولد مخدوم عبد الرحیم بدینی که مذکور شده مردی بفضیلت

از معارف وقت خود بهست بخدمت افتائے بلدہ تتہ قامت لیاقت بر افراختہ نائب خود ماندہ بجہان آباد شد
و آنجا دو پسر آوردہ شیخ نعمت اللہ و شیخ غلام حسین ہر دو مفتیان و نائبان قاضی القضات آنجا شدند در تتہ
دو پسر دیگرش کہ صغیرہ ماندہ بود شیخ عطاء اللہ و شیخ عنایت اللہ بزرگ شدہ ہر دو بافتائے تتہ رسیدند اکنون
بعد فوت شیخ عطاء اللہ فرزندش محمد کریم مفتی باقی و شیخ عنایت اللہ خود حی و بخدمت موصوف نامی وقت است
شیخ عبد الحمید مرد باکمال و عنا معروف بودہ بتسخیر عالم جنیات داشتہ لہذا ملقب بجنای معروف پسرش شیخ محمد
میر در جوانی بگجرات شدہ آنجا روزگار باعزاز گذرانیدہ در گذشت از و دو پسر ماند شیخ محمد مرید ۲ شیخ محمد کریم
مخلف ماند نامبردہا در سال ہزار و صد و پنجاہ و شش بعنوان سیر و سیاحت بندر رویدہ شدہ بعد چندی محمد مرید
فوت کردہ شیخ محمد کریم باقیست **شیخ موسی** اصل او نو مسلم مردم بصرہ پور است در رفتی منصبداران تتہ عمدہ وقت
برآمدہ داخل زمرۂ معارف شد در جنگ شاہ عنایت اللہ صوفی مقتول شدہ اولادش باقی **شیخ محمد زمان**
از اعزہ منصبداران موصوف فرط توفیق داخل معارف گذاشتہ پسرش کاظم خان و قاسم حسن خان ہریک نامی
وقت برآمدہ منجملہ کاظم خان بدیوانی بادشاہی مباہی شدہ اکنون نواسہاش میان محمد رفیع جوانی صالح
و محمد اعظم جوان مستعد موزون طبع یادگار آباد و قاسم حسنخان بخدمات عمدہ داخل معارف طالب علم خوش
سلوک موصوف محاسن بزرگی زیبندہ پسر صغیرش میان محمد نام باقی **مرزا شاد** کاہ جدید الاسلام بودہ
در سلک منصبداران بادشاہی داخل معارف موصوف محامد نیکی درگذاشتہ پسرش محمد سرفراز مرد
باستعداد برآمدہ در آغاز جوانی بسنت اغلب انام حالت تعشق یافتہ در عین غلبہ مطلوب سال آن شغف
باطنی گفتہ نوشتہ ہزار و صد و شصت و نہ ہجریست **شیخ محمد مرید** اصل از ہای زادگان جدید الاسلام ساکن
سوستان است خدمت قانونگوئی ملک تتہ از عہد عالمگیر یافتہ متوطن آنجا گردید و اوقات حیات بکمال
انسانیت متصف محامد نیکو داخل زمرۂ معارف گذرانیدہ دو خلف نامی ماند **شیخ محمد محفوظ** ۲ **شیخ محمد حفیظ**
شیخ محمد محفوظ مردی سراپا استعداد و انسانیت درین زمانہ ازبی بدلان وقت است اوصاف بزرگان و
محامد نیکان در ذات حمیدش مضمر از چند سال ملازم رکاب نواب غلام شاہنخان و بوکالت حضور شاہی مختص طبع شعر
بغایت او شادانہ دارد و سہ خوش تخلص میکند فرزند رشیدش شیخ قمر الدین ہمہ وجوہ مجموعہ محاسن ابا است
در آغاز جوانی باستعداد کامل رسیدہ سلیقہ در امد برآمد محافل ارباب دول نیک فرا اندوختہ بشرف تخصیص
وکالت عسکر شاہی مخصوص شدہ از چند سال در عسکر شاہ اقامت دارد حسب توارث مباہی بموزونی طبع

گاهی فکر بیت وغزل هم می نماید وعشرت تخلص دارد شیخ بیگ محمد داماد فاضلخان صدر الصدور ومیر منشی
است بمکنت موفوره واستعداد انسانیت زینته پسرش شیخ محمد رفیع جواد روزگار ومعروف زمره کباد
برآمده نام نیک از خود بیادگار می گذاشت محمد صالح رساله در علم سیاق مسمی بدستور السیاق از مولفات
بنظر رسیده از انجا واضح است که اصل از طرف آبا اولاد قاضی وثقه سوستانیت ودر ثقه نشو ونما یافته خالی
از کمالی نمیماند وهر آئینه داخل معارف ملا یوسف مرد ملائی نام وقت خود است پسرش ملا عبد الرسول
بلاغت اشعر نسخه گزیده نفائس الافکار فی عرائس الابکار از مصنفاتش بنظر رسیده شاهد بلاغت همان نسخه
بسند است محمد عارف وکیل شرعی ورسند بسیار بسر برده نواب مهابتخان کاظم را در صغر سن تربیت کرده بود
در ایام نظامت نواب مذکور در ثقه آمده باحوال نیک گذرانید اخوند محمد یعقوب پارسی خوان
معروف باستادی علم تفوق بر اکثر طلبه برافراخته حصور ومجرد سن شیخوخیت رسیده باوجود پیرانه سالی
وتمام بینائی قوا در روز آخر شب برآمده نماز صبح به پیرانه گذرانده چاشت بخانه کردی دانش بترک تمام بوده فوتش چند سال
پیش از تحریر این اوراق است ملا محمد فاضل ساکن مولهٔ تهٹی ملا متبرک وقت گذشته احیانا فکر شعر هم کردی وداد سخن
بوجه اتم دادی طبقه خوشنویسان هرچند در مذکورات سابق برخی وجوه اهل این فن هم سمت تحریر یافته
اما اینجا مراد بذکر معارف این هنر والاست حافظ رشید خوشنویس در عهد جام نظام الدین وجام فیروز
در خوشنویسی علم مهارت می افراشته ودر سلک علم مهارت می افراشته ودر سلک اجل مشاهیر زینته سید حسین
خوشنویس در عهد ترخانیه بفنون خوشنویسی ماهر وقت زینته پسرش سید محمد طاهر ایضا جامع هفت قلم
معروف انام گذشته مخدوم الیاس خوشنویس بن مخدوم یوسف در خط نستعلیق ونسخ مهارت کل داشته
باستادی وقت مشهور شاگردان رشید مثل سید علی از دو هنر ورفن کمال شدند سید رحمت الله واسید
ابو القاسم بیگ لار در خط نستعلیق از معروفان روزگار گذشته شیخ محمد فاضل ولد شیخ محمد معاصر عهد
شاهجهان بادشاه در کتبه نویسی خط ثلث نادره زمان بوده شیخ محمد ولد شیخ محمد فاضل ایضا در کتبه نویسی
مثل پدر ید مهارت می افراشت شیخ عبد الواسع خوشنویس در خط نستعلیق معروف روزگار بوده در
حضرت شاهجهان بادشاه بار ورشده منشی تحریر فرامین ونشانهای گشت ویرا هفت پسر بهمت شیخ
عبد السمیع شیخ عبد الشکور شیخ عبد الغفور شیخ محمد معین شیخ عبد الحق وشیخ محمد شریف شیخ عبد الرؤف
هر یک مثل پدر بزرگوار بفن خوشنویسی ماهر ظهور زینته وبجای پدر منشی گری آستانه سلاطین سجدگاه

رسید ند میر علی استاد با نام صاحب دستگاه کامل جامع فنون خوشنویسی بوده شاگرد انش اکثری بکمال رسیدند شیخ محمد علی در خط نستعلیق شهره آفاق برآمده بحضور عالمگیر عرض هنر بوجه اتم داده سرافراز گردید میان شیخ محمد شاگرد سید علی مذکور است در بر هفت قلم استاد ایام آمده از پسر انش شیخ ابو الفضل در خوشنویسی اظهر گذشته و شیخ محمد پناه جامع کمالات خوشنویسی بر اکثر خوشنویسان رایت سبقت برافراشت قضارا در عین جوانی بگذشته پسرش محمد عالم اکنون بفنون هنر ماهر است سید نعمت الله خوشنویس معروف گذشته میر محمد بزرگ رضوی که ذکرش گذشته شاگرد پدر خود میر محمد فاضل و محمد شفیع خوشنویس شاه بندر و هدایت الله زرین رقم از استادان بزرگ فن خوشنویسی معروف وقت خواجه میر شریف اولاد خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد خوشنویس معروف شاگرد سید علی است پسرش خواجه میر فضلی که در وصفش الکنون گذشت معاصر استادان این فن نامی وقت میان حبیب الله شاگرد سید علی مذکور است در هر هفت خط استاد کامل گذشته پسرش تاج محمد یادگار پدر خوشنویسی باقی درویش علی بیگ از طالفه مغول خوشنویس نامی است نبیره اش علی بیگ ایضاً همچو جد از ناموران آن فن بوده سید میر محمد از شاگردان میان محمد پناه خط ثلث بوضع خاص نیکو می نویسد و در نسخ طبقه شعرای بلاغت آثار که در بلاغت اشهر روزگار ند در مسطورات سابق برخی ازین گروه تقریباً بذکر رسیده اینجا باذکر شاهیر اینجماعه تحریر میرود محمد مقیم در عهد ترخانیه علم مهارت در میدان سخن می افراشته و همراه مرزا جانی بیگ بحضور اکبر بادشاه رسیده قصه عشق موصل و سید رالمسی بترنم عشق از و یادگار ملا عبد الرشید اصل ساکن بندر لاهری در فقه اشهر و در شاعری اظهر ایام بوده مرزا غازی صحبت و شعرش را پسندیده با مداد حرج سابع کلی از موطن اصلش طلبیده بخطاب خانی سرفرازانه کرده بود عبد القیوم شاعر ظریف خوش قریحت صافی طبیعت معاصر عهد جهانگیر از همراهیان میر معموری مظفر خان بوده شهره آشوبش سر بسر طبیعت یادگار و انشور شهرتی تخلص از اجل شعرای تته معاصر میر عبد الرزاق مظفر خان معموریست وضع شاعرانه دریست داشته تا عهد قباد خان حاکم اول عهد عالمگیر زیسته صاحب دیوان مرغوب است ملا محب علی فاضل کامل شاعر اشعر در علم لغت معتمد علیه انام بوده در درگاه جهانگیر و شاهجهان بمزید اعتبار و استغنا گذرانده ملا محمد صوفی شاعر اشعر وقت مرزا غازی و قاریست اغلب اوقات با وی شاعرانه داشته و معزز ترین ندمایش بود عنوری عرف شکر صاحب دیوان است در واقعه میر بزرگ والد

میر لطف الله شیرازی انجوی گفته ع سروش گفت نمانده بشهر ثهنه بزرگ **فتح الله** ولد میان عبد الله اصل از قبیله مغلیه معاصر میر محمد منعم حسینی تخلص بخدمت سکه کنی خزانجانه مقرر نقد سخن را خوب لیکه میرساند خلافت حضرت پیر علیه الرحمه را ماذون شده اولادی نماند دیوانش متداول محمد فیاض مهرکن معروف نواسه وی می شود **محمد فاضل** ولد شیخ علی محمد خوشنویس مذکور شاعر جسته بوده حیرتی از شعرای نامدار معاصر شهرتی بوده **ملا اسلامی و ملا عبد الحکیم** هر دو برادر شاعر ظریف نامی وقت خویش ماند از ملا اسلامی حکایات غریب طیبت آمیز در السنه عموم شایع معاصران عهد خواجه عطاء الله و قاضی محمد حسین و شیخ میرک عبد الوهاب اند ملا عبد الحکیم عطا تخلص جامع اخلاق حسنه کامل تورع و تقوی بوده سی سال کامل بقیام لیل و صیام نهار بیکوضو بعد نماز عشا تا دم صبح در انشاء لغت نبوی و منقبت مرتضوی دائمه کرام علیهم السلام لبه برده لک بیت باختتام رسانید چند دیوان و چند مثنوی سوای اندار دکلامش بطرز قدما سلیس و فصیح واقع عمر طبیعی یافته معتقد علیه عام و خاص زکیته لباس سبز و شاعری در اولادش مخلف ماند **محمد ضیا** برادر زاده ملا عبد الحکیم عطا مذکور در شاعری از او اقدم و در نشو و نمود اعلم برآمده در آغاز شعور سفر جهانا باد کرده مرزا بیدل را دیدوی قیامت تخلصش داد بعد چندی همراه نواب مهابتخان کاظم افراوان اعزاز در تته رسید نواب مذکور بندیم خاص داشتی و تکیه معروف جهت نشیمن او تعمیر نمود دیوان رنگین دارد **مسکین** پسر ملا عبد الحکیم مذکور بعد ضیا در تکیه اش قائم مقام نشسته تقلید پدر و محمد ضیا در اشعار کرده و بتوکل گذرانده اولادش مخلف ماند **محمد میر** عرف میان هاشه ولد میان داؤد تحصیل عربی خوب کرده با محمد ضیا در اشعار خیالی همطرح بوده همراه نواب اعظم خان بتوقع خدمت احتساب روانه جهانا باد می شد در بهکر رسیده حساب حیات بتقاضی ممات داد **خادم** ملا یار محمد نام شاعر بلاغت آثار معروف روزگار بوده **محمد رضا هاشمی** تخلص شاعر ظریف بطیبت موصوف عالمگیر پسند **شوقی** محمد حسین نام ولد ملا عبد الرؤف طالبعلم پر استعداد بوده اغلب ایام حیات بجهانا باد گذرانده خدمت احتساب و صدارت تته چندی یافته شیخ عبد الباسط مذکور نیاز متش کرده مرید محمد هاشم رضوی لفر پوریست و یار میر شاه شکر الله مثنوی موجز مسمات بنعمات شوقی بمذاق تصوف و چاشنی سلوک تتبع خان حلوای شیخ بهای بنظم آورده دران داد یاری و ارادت هر دو بزرگوار مذکور داده دیگر مثنوی ناز و نیاز و چند مثنوی دیگر و غزلیات و مرقعات اشعار یادگاری دارد در نشر هم سلیقه خاص داشته **عبد الشکور**

بود نور شخصیت مشکور سلیقه شعر گذشته در فوت پدرش این الفاظ که بنگام داخلی مقبر میخوانند بدیهه تاریخ برآورده بسم الله وعلی ملة رسول الله **عیشی** عاقبت محمود خان نام اصل از زراتر ادکان منصبدار باوقار ممتاز روزگار خود است دیوانش متداول وانشای غریبی بیادگار مانده **اخوند محمد شفیع** پارسی خوان استاد معروف آوان از یاران میر عبد القدوس شیرازیست در ایام پیری الینا نزادیده شد وقصائد عربی وسیعی عروض چندی بخدمتش سماع کرده عجب طبع عالی داشت در تاریخ یابی ید بیضامی نمود اغلب ارباب دول واعزه تته در تعظیمش مساعی جمیله بظهور آوردندی **میر محمود** اصل از سادات استرآباد رضویست بعهد نواب سیف الله خان در شهور اربعین ومائة والف از زیارت عتبات عالیات مراجعت نموده به تته ساکن گردید وتناسل وتهدکرد بجلیه بزرگی نیک آراسته صابر تخلص میکرد وده رمناقب ومرثیه ائمه دفعتا بنظم می آورد خالی از حالتی نه از چند ماه درگذشت ست **محمد محسن** ولد نور محمد بن ابراهیم بن یعقوب آبائش بحرفت ریشم فروشی معیشت داشتند این از سفید وسیاه باخیر شده رنگین طبع برآمد ودر عنفوان شعور بخدمت میر لطف علیخان تربیت یافته مذاق سخن بهم آورده خدمت برخی اهل کمال حاصلکرد وشد آنچه شد درته بانکمالیت شاعری در لطافت سخن وملاحت کلام بر نخاست از منظومات اوست عقد دوازده گوهر در مناقب ائمه اطهار علیهم السلام وطراز دانش در بیان ولادت حضرت صاحب الزمان ع واعلام ماتم المشهور بجمله حسینی ودیوان شعر وقصائد وغیره اقسام که در هر کدام داد سخن داده پسرش میان غلام علی مداح تخلص اکنون علاوه بر شاعری بدرکتحصیل عربی بصره وافی اندوخته صاحب قریحت صافی وطبیعت کافی است **محمد پناه** رجائی تخلص سخن از فیض یابان جناب اکمل میر حسید رالدین ابوتراب کامل تخلص بلطف طبع وجودت فکر وصفوت در اشعار خوش تلاش وور تاریخ یابی نادر الفکر مردی نکین صحبت آرامی باشد باخفر او اهل الله معتقدانه وخورد وار اکنون تته در صاحب سخنان غنیمت است **واثق** آقا محمد صالح نام تبریزی الاصل در صورت بندر متولد ودر تته نشو ونما یافته در معارف زیست نمود بعد فوت آقا محمد کریم صفاهانی چندی در عهد نادر به وکیل رعایا بوده واز ان بعد همه ایام در امتیاز واستغنی گذرانده شاعری برجسته خیال مصور وطراح وخوشنویس بی بدل گذشته در مرزای وحسن مهارت وادای سخن ونیکو رخورد بزرگی بوده فوتش هزار وصد وهفتاد ودو بجریست **فائز** تخلص شیخ عبد السبحان ولد شیخ مرتضی است شیخ محمد مرتضی وبرادرش شیخ شجاع از منصبداران بادشاهی باعزاز خدمات گردیده

روزگاری گذرانید ندمومی الیه شاعر ظریف بذله سنج لطیف بر آمده در ابهام حاضر جوابی معروف محبت اهل بیت اقصی غایت داشته و در مناقب اکثر طبع آزمائی کرده اواخر ایام ایالت میان نور محمد جماعه مبغضین نسبت غلو در محبت اهلبیت خفتش رسانیدند و وی عین سعادت دانسته مولود ماش بتمام نبولیت و ورد زبان که ومه است فقیر در فوتش قطعه تاریخ گفته منبع فائز رحمت سبحان شد گفت برادرش محمد رفیع هم اکنون گاه گاه راه برادر در فکر سخن می پوید فرد هموار خوش سلیقه است **اخوند فیض الله** طبش تخلص بملای غریب تیمن بوده در حل اشعار خیالی عجیب دستگاهی داشته نثرش طرزی خاص دارد و نظمش هم از مذاق نه **اسعد الله** تابع تخلص از مخادیم تته اولاد محمد منعم معروف بلقب ترای شاگرد محمد محسن است طبع نیکو دارد از مدتها طرف سورت بندر میگذارند **غلام محمد** ولد اخوند محمد احسن در درس فارسی تبرک وقت است و استاد جمیع طلبه آوان حال نامبرده جوان صافی طبیعت در ملای خوش فائق احیانا دست تاریخ یابی و قطعه گوئی بر جسته فکر مینماید **مومن** مرزا غلام علی نبیره الله ویردی بیگ کاذر و ولی جوانی پر استعداد و انسانیت از تازه فکر انست در خدمت شیخ قمر الدین موصوف در اردوی بادشاهی است **طبقه وجوه اهل الله** متضمن سه نمود نمود اول در ذکر برخی وجوه اهل الله آسوده در عین شهر و سواد آن **سید کمال** شیرازی **سید ملوک مازندرانی درس امین** بیکی از سه یار شیخ یعقوب که پیش ازین بجاهای مناسب مرقوم اند هر چند داخل بزرگان عین تته و سواد اند فاما تکرار سخن را مفید ندیده بذکر سابق بس نمود **سید شاه ملنبه** از اولاد غوث الثقلین است آنجناب و سید کمال شیرازی که مذکور شده و سید شاه عبد الله حسنی که مذکور شود در عهد شاه بیگ ارغون با سید شکر الله شیرازی وارد تته شده هر چهار بزرگوار را اخلاص بمرتبه کمال بود منجمله آنجناب مراتب اتحاد با قاضی سید شکر الله اقصی الغایه داشته لمحاظ قرب جوار آنجاکه آسوده است بخانه مریدی توطن گرفته حصور و مجرد در گذشت کرامات ظاهر و خوارق آیاتش اشهر زیارتش برآرنده حاجات عموم خلق الله واقع پائین قبرش دو قبر دیگر یا در و پسر است از خدام آنوالاجناب که در خانه اش توطن دارند **پیر مدد** از کمل اولیا شهید هنگام فترت ارغون ساکن جوار سکونت گاه سایبانان معروف است از والا مقامی آن بزرگوار داستانهای غریب بسمع رسیده تا کنون زیارتش خالی از کرامات نیست **پیر عباس** از بزرگان وقت درویش اجر است که مذکور شود حالاتش غریب و کراماتش عجیب **پیر شاهی** در برابر چوک ملک آمان

که امروز بدفونست مسکن داشته در زمان مرزا عیسی بورود لشکر فرنگ شهید گردید **شاه مسکین** فقیری کامل قتیل سیدی والانسب تکیه دار مکان مدفنست در فترت فرنگیان شهادت یافته در صاحب کمالان آسوده تته بقدم بزرگی وتفوق کمالات اشتهر میان ابوالقاسم نقشبندی فرموده در تته بزرگی باین کمال مدفن یافته الحق زیارتش برازنده هرگونه مرادات واقع **سید محمود** در محله عطاران از اجل مشائخ وعمدهٔ اولیاست **گویند** در زمان سابق قبرش محسوس نبوده شخصی اراده بنای خانه کرده چون زمین را کافتند جسد سالم در زمین مدفون یافتند شب آنروز در رویا معلوم گردیده که آن بزرگ سید محمود نام از اهل الله است ازین باز زیارتگاه خلق الله شده **پیر لاکهه** اصل قوم کلال بسیار بزرگ باحال مسموع اهل الله زیارتش متبرک کلی بجا آورند **محمد مکای** نیز نکوئی آسوده غله بازار لبسا بزرگ وقت مسموع برحی راعقیده انکه این جاظهور همان شیخ مکای است که در نیرنکوٹ درگاهش شایع بهرحال زیارتش اهل حاجات را وسیله متبرک انجاح مرام واقع **میر لده** از اولیاء زمان نزدیک است بنه فرزندش صاحب دکان کداباز ار بوده همواره بردکان قطعهای کل پیش خود داشتی وهمه مریض بخوردن آن کل شفایافتی اهل الله الوقت بصحبتش مستفید مرادات می شدند در نزدیکیها گذشته مردمانی که صحبتش یافته بودند قلیلی پیش ازین برچند سال دیده شدند بالجمله چون فوت نمود مطابق وصیتش در دکانش دفن کردند قضارا آنسال هنگی امساک باران رو داده مردم بدشگون جا گم گفتند بهانا دفن کرد این بزرگ درون شهر موجب امساک باران است بنابران حکم شد که آنجا نعشش را بکوه نقل کنند از اتفاقات شبی که صحبتش عملهٔ هدم مدفن آماده شده بود باران خوش بارید که دهان بدشگونان بسته شده کسی متعرض حال آن بزرگ نگردیده زیارتش اکنون برازنده حاجات سائلان است **سید ابراهیم** از نبائر مخدوم راجو قتال متحقق **گویند** پدرش کاسه چوبین از ابا ارث داشته که چون از طعام وآب پر کردندی هزاران مردازو سیر شدندی چون درگذشت خدام کاسه مذکور نزد وی آوردند آنرا گرفته بشکست گفتندش چه کردی نشان آبا بود مزمود مراو شمار اغیر شهرت محض از وچه حاصل آنگاه سفر کرده در تته درگذشت قبرش در محله کشمیان طرف غربی معروف لبسا بزرگ فیضیاب زیارتش اند **شاه کرنج** فقیری مستانه بمکان مدفن که برکنار بیله شمالی مغلواره است تکیه داشته سید احمد شیرازی در خدمتش بکمال ارادت رسیدی ویرا بوجود سید محمد مراد قطب وقت برداده بود وخود را ارادتمند آن مولود ظاهر ساخته از ثقه مسموع که چون سید احمد بخدمتش رسیدی تواضعش در کمال خضوع بعمل آوردی وقتی که نطفه سید مراد از وبرحم مادر منتقل گردید

دیگر از جا نجنبیدی و گفتی تو اضع من بجناب قطب وقت بوده که حالا از صلبت نقلکرده او آخر ایام در اثنای سیاحت شهادت یافته سر خود گرفته بجای مدفن رسید و افتاد تا دفن کردند بعد فوتش آخر شهاشیری آمده بدم جاروب آستانش کردی و این حالت زمانی دراز مرئی اکثر زائر و ساکن انجامی شده **پیر چهتهٔ** از مریدان و منسوبان شیخ پته دیولیست بقدم بزرگی موصوف مدفنش شرقی تته معروف ظهور این بزرگ در اکثر بلاد شایع و در تته هم دو سه جاست منجمله بر عربی تته کنار تندسر ظاهر بعضی گویند این بزرگ همان اسم بزرگی علیحده است و لهذا مجمعی علیحده برادر مهد شود **پیر الیه** اصل نامش مارک داماد جام نظام الدین بوده ظاهرا بمنع شکستن بتخانه که مسجد صفه آنجا شده آمده مرید سید مراد شیرازی شد و دنیا را کلی هشت روزی سید موصوف فرمود تا از انجا که آمروز در وید قونست از پنج درخت اراک سواکی آورد وی آنجا رسیده هر جا زمین را کافت دفینه گران بنظرش آمد چند جا کاوید جز دفینه چیزی ندیده بخدمت پیر آمد و حال را باز گفت فرمود انچه میدیدی چرا بر نیاوردی گفت چه کار دارم با نچه از و گذشتم و پیر الیه خطاب دادند اعنی بطمع بالجمله بدولت فیض پیر و طلب صادق خویش بجا اعلی رسیده در حیات پیر در گذشت و زیارتگاه اهل الله شده سید مراد هم بزیارتش بسیار رسیدی **پیر بابو** اصل نامی دیگر داشته بذی مقرا بجای مدفن سیان تکیه میگذرانند بعضی گویند از سادات انجا ریست نامی حال صاحب کمال اتم بوده روزی از روزها وی را خبر شد که سید مراد شیرازی بزیارت پیر الیه میرود و ازین راه پر میگذرد و سر راه گرفته استاد قضا را سید از انکو بزکرده وی تا هفته کامل استاد ماند و چون سید باز بروز معهود بزیارت پیر الیه شده از سه اهش گذشت شنید که وی از هفت روز با سید دیدار استاده مانده است نظر لوجه کرده کارش با تمام رسانید و فرمود تو راست بابو هستی یعنی مثل بابو که عبارت از ریاضت کشان معروفست بالجمله سید و پیر الیه فرمود تا چندی بسیر و سیاحت تته مقصد و ریابد ظاهرا و ارض گرالہ سیر مینمود که جماعه قوم کهیر لشهادتش رسانیدند از انجا سر خود بدست گرفته طرف مسکن شتافت و چون انجا رسید کسی از اهل شهر دیده دیگر انرا خبر کرد تا دفنش کردند گاهش مقصد زائرین و مطلب عاشقین است **پیر دادن** اجل مشائخ و اکمل اولیاست درویشی سر بر هنه زولیده موتکیه دار بوده بعضی گویند معاصر سید محمد یوسف رضوی ست و بعضی گویند از ان پیش گذشته بهر حال از سید مسطور با ولادش امرست که در حین مشکلی اگر بمن رسیدن نتوانید از و استمداد و دعا کنید الحق در گاهش بر آرنده حاجات سائلین **حاجی شیخ بهاؤ الدین** از اولاد شیخ بهاؤ الدین ذکریا ملتانی در عهد ایالت

ارغون از حج وارد تته شده در گذشت در فضیلت ظاهری درجه کمال داشته در زمره مشائخ عمده مذکور قبل ازو از اولاد تمنه ان سید علی شیراز یکیست اهل فضیلت و تشرع زیاد تش بسیار دوست دارند و فائز مرادات شوند پیر لونکه از اجل مشائخ و اکمل اولیا ساکن ارض موضع به لائی مشرقی مسافت یک کروه بودند مدفنش آنجا برازنده مرادات مریدین و کشائنده مشکلات سائلین می باشد و رویش آچر بزرگی صاحب کمال نزدیک به لائی بکمالات مشائخانه در گذشت مقصد زائرین است پوشیده نماند که ارض معموره تته و سواد ش نه آنچنان از اهل الله آباد ست که یکی از هزاران به بیان تواند رسید بالجمله اکثر قبور عین بلده مدفن شهداست چنانچه کنج شهید ان برون جامع مزنج که زیاده از سیزده صد مرد همگی اجل صلاح و ارسته ماسوی بدست فرنگیان واصل بالله شدند و گنج شهیدان بازار امیر بیگ که ایضاً چند کس کما بیش اکثر اهل الله آنجا در فترت مذکور بدرجه شهادت رسیدند و همچنین قبور دیگر شهدا و سواد تمامه اهل الله اند مگر مسود اوراق بنا بر عدم تحقق احوال جمله آن با نیقدر آسامی بزرگان اکتفا کرده اگر عزیزی بر زیاده تحقیق موفق شود داخل این وثیقه نموده واصل مثوبات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه کرود و مولف رامرهون احسان سازد

نمود و دیم در ذکر برخی اولیاء الله آسوده کوه مکلی و توابع آن هرچند مذکورات اول از ابتدای ذکر ساموئی و کوه مکلی و تته همگی ذکر بزرگان منتسب آنکوه والا شکوه است فاما اینجا علیحده بچند آسامی اهل کمال مرجع اید حال تبرک میجوید پر ظاهر که آسوده کان این کوه منبع رحمت و توابع آن هر آئینه بر زبان اقلام افهام و اوهام اقلام کما هو حقه در نیایند مع هذا القدر تحقق بقول من لایدرک الکل لایترک الکل اکتفا است اگر عزیزی بر زیاده تحقیق توفیق سعادت یابد باید که داخل این ثواب شود شیخ نعمت الله اجل اولاد شیخ بهاؤالدین ذکریا ملتانیست وجود مسعودش بوفور کمال و فرط کرامت محض نعمت خدا بوده در زمان ایالت سمه ها وارد تته شده در گذشت مدفنش عقیب درگاه ولد رشیدش شیخ جیه جانب شمال زیارت اهل الله شائع

شیخ جیه ولد شیخ نعمت الله مذکور اجل اولیا و اکمل عرفاست او را بفرط استغراق و وفور نور هدایت چراغ مکلی خطاب است شب دوشنبه اول هر ماه مجمع بزرگ بدرگاهش منعقد و هر سال بتاریخ موصوف مجمعی ترک مهد گردید خدام از شهر و بیرون ست آنجا احیا نمایند و فقیران وجد و سماع آغاز نند غریب حالی مشاهده گردد و در تمام کوه مکلی این درگاه بفرط نورانیت مستثنی است اهل زیارت باستمداد همتش فائز هر گونه حاجتند میان لال بزرگی اجل اهل کمال شرقی شیخ جیه مدفون گویند برادر یا عم مخدوم عثمان عرف

لعل شهباز مروندیست ارباب را از زیارتش بکمال نیاز دسی یابند **شیخ مغل** چاچک از اجله اولیای اهل دل در کرامت وکشف کامل بوده **گویند** مرزا شاه حسن ارغون شخصی از رؤسای نصرپور را محبوس نموده بود عزیز انش سابقه ارادت باشیخ مغل داشتند در ینوقت آنرا فراموش کرده شیخ برکیه کاتیار ملبتی شدند وی تکلیف ماده گاوی شیردار نموده آنها از ده خود ماده گاو رای برده شیخ مغل برکنار دریا که هر روز بغسل آنجا رفتی شتاز دیده ماجرا شنید هرچند ظاهر نکرد اما در باطن بغیرت افتاده وقتی که آنها نزد شیخ برکیه آمدند گفت طلسمی که من شکسته بودم شیخ مغل که در راه بشما برخورده شکسته اکنون آن محبوس را جز هلاک رهای نیست آخر چنان شده مدفن شیخ در کوه مکلی زیارتگاه اهل الله است **شیخ طلحه** اولاد شیخ بهاؤ الدین ملتانی از کمل اولیاست **گویند** روزی بدیدن سید مراد شیرازی رسیده پرسید که پیری چه چیز را باید گفت اتفاقاً گربه مرده بوسیده دور افتاده بود سید مراد اشاره کرد که برخیز و در حال برخاست پس گفت چیزی اینست آنگاه از شیخ پرسید که شیخی چه چیز است فی الحال کافر یرا بامرش از دوکان دست گرفته آورند گفت بر منبر نشین او بوعظ دینی مشغول گردیده گفت شیخی اینست این حکایت از زبان سید عبد الکریم در رساله وی بنظر رسیده و در تذکرة المراد بعکس این حکایتی دیده شده که بجای شیخ طلحه شیخ صدر الدین حلیم انجا ذکر یافته بهر حال اهل کمال را مادون اینطرف مراتب سبین وخوارق یک حسب توافق حقیقی و اتحاد ازلی کرامت دیگری توان گفت مزار شیخ طلحه بر کوه مکلی مطاف اهل الله واقع **شیخ حسین** سومره از مریدان خاص سید محمد حسین المعروف به پیر مراد شیرازیست روزی سید وضو میفرمود بر او مهربان شده بقیه آب وضو بخوردن داد و یرا حالتی رو داد که در حال بوجد آمده گفت حالتی یافتم که جز شیخ شهاب الدین ملتانی کسی ازان آگاه نباشد قوم کلهوره از اولادش اند و با نقرار گردیده خاندان سید مسطوری باشند **درس** بهنبهه از کمل مریدان سید علی شیرازی ست و در شرقی مقبره آسوده **شیخ حماد** نیز نکونی از معارف اولیا گذشته مزارش پهلوی زمین مرقد سید علی شیرازیست **مراد بلیچه** ذات ساکن قریه نورائی از اهل کمال مرید سید علی شیرازیست و در مقابران درگاه آسوده **پیر آسات** سالک مجذوب و اصل محبوب برادر مخدوم عربی نالکندیست بخدمت سید میران محمد مهدی جونپوری شرف ارادت حاصل کرده گروه اهل الله ایشان را اقدم اکثر مشائخ شمرند مدفنش معروف از اولادش محمد حسین نام فقیری صاحب حال گذشته پسرانش احمد و محمد

در تتبع بودند سنجار احمد در خدمت شاه غلام محمد صوفی بجهان آباد میگذرانیدند و اختیار لنگر فقرا داشته بحالت نیک متصف زیسته **میان مهتر فقیر** از مریدان مخدوم نوح صاحب کمال بوده در جامع فرخ بسیار گذرانیدی مقصوره اش در آکره معروف بعد فراغ از مجمع میر سید علی شیرازی فقیران آنجا مجتمع شوند پائین نردبان پیر آسا ست مدفونست از کلمات دلبست که گفت هرگاه سرم برفع گرایه مهتر شوم یعنی بدحال الم زده وچون سر خود را نصب کنم بخیال خودی مهتر باشم اعنی کم عیار صرفه در انکه بکسر نفس سر خضوع مکسور کرده باشم تا مهتر ام و شیرین برخورند **فقیر بها والدین** کودریه از اجل مریدان مخدوم نوح ست بکرامات ظاهره معروف مدفنش برابر مهتر فقیر مذکور واقع **سلطان کهمر** فقیری از مریدان جناب مخدوم نوح ست مقصوره اش در آکره شایع آنجا نیز چون مقصوره های میان مهتر فقرا بعد فراغ از مجمع سید علی شیرازی بیع سوند **بمن جتی** معروف در عهد همه تکیه دار مکان مدفن بوده همواره حضور زیست کرده کرامتش اظهر من الشمس **مخدوم جمعه** اجل اولیا و اکمل اتقیا بفضل و کمال معروف و بجال و قال موصوف معاصر سید علی ثانی شیرازی ست درگاهش در مکلی اظهر **درویش اجر** اصل نخود پز تتبع است بکمالات مافوق بیان موصوف سید علی ثانی شیرازی از مریدان وی ست **گوینده** روزی سید علی بر دکانش در حینی که وی بخواب بود مشغول مالیدن پا بوده درویش حلیم که مذکور شود از انوقت گذشت گفت آنجا بآن طریق و اینجا باین روش درویش آجر از ان خواب که عین بیداری بود سر برآورده گفت آنها بسیارند و اوشان در بسیاران کم و اینها کم اندر کم درویش حلیم جواب شنیده هیچ نگفت و برفت سید پرسید که اینچه مقال رفته که بفهم قاصر نیامد مزمود درویش حلیم از کلمه آن اشاره داشت که در خدمت پیغمبر صلعم چنان با ادبی و خدمت بجامی آری و ازین کنایه کرده که اینجا اولاد شریف و پیرا خدمت میفرمای در جواب گفتم که گروهی هستند که خود را زیاده از دیگران نفع بخوامند آنها بسیارند و فرقه دیگرند که از خود دیگران را بسیار نفع خواهند ایشان در بسیار کم اند و بعضی هستند که ذره نفع دیگران خود را زبان قبول دارند اینها کم اندر کم اند **گویند** اشراف بلده برشک اینکه فرزندان شان بدرویش معتقدانه می پیوستند ویرا از شهر اخراج کرده بود و وی طرف گجرات رفته سید علی بکراغ در درویش آنجا رسیده دیده که درویش در حالت احتضار است امانت کلی سکه را داده در گذشت اگرچه سید او اخر ایام را تمتع مخدوم نوح بود اما هرچه یافته و دولت فیض درویش

مسطور بوده اهل راز گویند نقش درویش بخفیه در کوه مکلی منتقلست جز غیب دانان کاشف این معنی کسی نباشد **میان احمد و میان محمد** بغدادی الاصل از اجله اهل کرامت شرقی مقابر پیرکان مدفونند ارباب معرفت بشناسائی فرط بزرگی زیارت شان فوز عظم شناسند **سید شاه عبد الله** حسنی اولاد قطب الاقطاب غوث الثقلین حضرت پیر دستگیر رح اجل یاران مذکور یعنی سید منبه و سید کمال و سید قاضی شکر الله است آنجناب در عهد شاه بیگ ارغون از گجرات وارد تته گردیده بعنوان اختفا بجای مدفن در کوه گوشهٔ عزلت گزیده محصور و مجرد بیاد خدا ایام حیات بپایان رسانیده آنجا بیاسود از اتفاقات بمرور دهور قبرش مندرس گردیده بعد زمانی چنانچه مذکور رشد شاه حافظ الله گجراتی بشیخ یعقوب و خلیفه ابو البرکات اشاره فرمود تا در کوه مکلی نشانش که اندر اهن یافته آمده ظاهر نمایند ازان قرار ان مظهر اتم مقصد ایزد مشهد یادگار شده فیضی که از آنجناب در کوه مکلی وقف زائر و سائر یارائی بیان خامه نه در ریش **درویش حبیبه** لنگ وی در دامن مکلی تکیه داشته چند وقت نقاره می نواخت مردم شهر در خدمتش رفتن مرض میدانستند اکثر عمارات کوهستان گورستان سمه ها بتخصیص قصور سهسه لنگ شکسته از سنگش چونه و کچ میکرد و منار عظیم بنا نهاده شبها بران چراغ افروختی سوداگران در دریای عمان بآنچراغ راه بنادر کنند عین میکردند و نذرها بخدمتش می آوردند شرط وی داشت که محمود مرزا باقی والی سند شده چنانچه مقرر کرده بود که هر که از وضیع و شریف آنجا شدی هر آئینه مکلف خدمتش گشتی مسموعست که سید علی شیرازی راهم روزی که مدید نشش شده تکلیف خدمت کرده بود مخدوم نوح آنرا شنیده دلگران شد باعث آن دلگرانی عنقریب مرزا باقی مخفی شهیدش ساخت **سید احمد غوث** بزرگی معروف بکمال کمالیت و موصوف بفرط کرامت مدفون تکری فتحی مشهورست گویند در هر ماه محرم شب قتل آنجا مجمع روحانیت شهدا منعقد گردد بلسان اهل دید این را دیده شهود معاینه کرده اند **میان ابو بکر** درویشی صاحب کمال از مریدان و خلیفه یابان سید میران محمد مهدی جونپوریست مدفنش بر تکر موسوم بامش مشهور و زیارات معروف اهل حضورست **درویش الهدیه** آهنگر اصل از مریدان سید عبد الکریم صاحب کرامت وانی طرف جنوب مصلی آسوده است زیارتش تبرک کلی دارد **سید ابراهیم** عجوبه اهل کمال نادره ارباب حال بوده همواره دلق پوشیدی و بعنوان عزلت در کلانکوٹ گذراندی طوائف جنیات مسخرش بودند سید ابراهیم معروف کذا که عوامش مختص کرده اجنه دانند همواست مزارش

پائین دیوار قلعه کلانکوٹ زیارت کامل اهل راز واقع درویش داؤد المعروف بداؤد در سن بزرگی بفرط کرامت موصوف گویند در کولای که بالای کلانکوٹ بنامش مشهور و اکنون همانجا مدفون باگرده مرید بآستانبازی مشغول بوده و آنچنانکه رسم است چون یکی دیگر برای گرفت آن دیگر بنوبت میدوید و دیگران می گریختند صاحب نوبت پی شان میدوید و هر کرا می توانست میگرفت اتفاقاً نوبت بدرویش آمد همه گریختند وی هر کرا میگرفت غوطه در آب میخوراند و آشنای بحر حقیقت می ساخت باین آب برخی مرزوق راه اصل بالله ساخته معاصر سید مراد شیرازی مسموع در ایام رسالت براو مجمع خاص الفقادی یابد درویش سکید حلیم بسا صاحب کمال معاصر درویش آخر مذکور است مدفنش قریب درگاه درویش داؤد مذکور زیارتگاه اهل الله شائع شیخ پته دیولی نامش حسین بن راجبار بن کاهه بن لاکهه بن سنجیره از قوم اپلان و اسم مادرش سلطانی بنت مراد بن شرفو است چنانچه قاضی محمود علامه ضبط کرده اقدم اولیا و اکرم و اصلان راه خدا می باشد در تعریفش چه قدم کسی راه رود که شمه از والا مقامیش بدفتر نگنجد در اکثر سند همچو صاحب کمالی کم برخواسته آن بزرگوار در اوائل حال میان شعب غاری بر کوه مدفن گاه چون لعل در کان مستور بود شیخ بهاء الدین ملتانی معه یاران موصوف معروف انجا گذر کرده بنور ضمیر دریافت که این کوه والا شکوه معدن جوهر عالیست رفته از گوشه انزوایش برآورده مرید ساخت و ظهور داد از آن مهر سپهای رشد و ارشاد مشهود انام و فالش ششصد و شش هجری درگاهش در سائر سند ممتاز بل مذکور کل آفاق صاحب سجاده گانش ببزرگی اتم متصف در بیوقت شیخ ساجن بعد انتقال شیخ صابو بنظر پیر مرجع ارادت صغیر و کبیر است روز مجمع کرد و از دهم ربیع الاول بود دستار شیخ وی بر سر کرده بتمام اژدهام مریدین از خانقاه تا مینار که مابین قدری مسافتست در عین نورانیت میرسد و غریب روحی مرئی دستار مذکور بانکه مدت معهود بر او گذشته از کرامات همه وقت بر نگی علیحده جلوه میکند و نور مینماید همانا این هم از جمله خوارق عادات آن بزرگوار توان دانست شیخ جمیل قبل سید وجه الدین نام قبل سید عبد الهادی بن سید عبد العطاس اولاد امام همام موسی کاظم گویند بحرفت آهنگری معروف بود بالجمله عجب صاحب والا و شگاه است چله گاهش برابر کزال در ارض سورته بر کوه موصوف شائع مزارش در سند مشهود اهل مشهود تا امروز بر چله گاهش عالمی بفیض گوناگون مستفید میشود کراماتش اظهر

مستغنی از بیان خاندان صاحب سجاده کانش میبزرگی موفور منصف در زینوقت شیخ مهون
بانتقال شیخ براق مجمع ارادتمندان موصوف وبکمال شفقت پیر معروف **ملا خلیفه** سندی
اصبل از اکابر احرار قریه محمد طورکه بعد خرابی شهر محمد طور سومره واقعه پرگنه درک در عهد سمها بساکوره
معمور شده از جناب شیخ المشائخ شیخ بهاؤالدین ملتانی خلیفه می ساخت در بزرگی
اتم زمان ودر کمالات اشرف دوران زیسته ورس **اله الدین** سومره معاصر سید علی ثانی
شیرازی ست میان همدیگر جواب وسوال بسیاری بزبان سندی در ابیات مذکور ست
آخر ها این سید علی چنان نشان نموده که از دعا باراده رسیده اصل مرید سلسله شیخ بهاوالدین
ملتانی ست خوارقاتش افزون از شمار مزارش مابین شیخ وپیر تپه زیارتگاه اهل الله
واقع شیخ **عبدالوهاب** اجل خلفای عباسی ساکن محمد طور در وقت مرزا باقی ساکن موضع
از حوالی تته بوده جانوران صحرا از درنده وچرنده بهمگی مطیعش بودند در سلسله ساز خلفای بوده
مرزا باقی بر شکست کثرت رجوع مردم ویرا بدست محمد خلیل مهردار شهید ساخت شیخ **ابوتراب**
المعروف بجاجی ترابی اصل از گماشتگان بنو عباس ست که بایالت بعض اماکنه سند
کامروا بودند ومعروف از تبع تابعین چنانچه مذکور از شهداست مزارش مابین
موضع کهچه که بعوض شهر نارہ ولته آباد شده وموضع کوری که بدل رسول آباد محمد طور ثانی آباد گردیده
از تته بانداز چهار کروه زیارتگاه سائر وزائر ست برگنبدش تاریخ تعمیر صد وهفتاد
ویک موجود شیخ **سند** قندرانی **لال** جوان و**پیر دادن** و**جتول** حبشی و
چته مشایخ **چیر** کپور هریک از شهدا نامی برابر شیخ ابوتراب مدفون وزیارتگاه اهل الله
اند اهل حاجت از زیارت هریک بهره وافی میبرند شیخ **جهاریه** بزرگ قدیم زمانه است مدفنش
برکوهچه معروف باسم ٹکر شیخ جهاریه زیارتگاه ابرار پیر کریم بزرگی قدیم صاحب آیات عظیم وارفع
ارض ساکوره اهل ارادت شایع شغالان محکوم حکم پیر مذکورند بفرمان مجاورانش وقت
طلب حاضر آیند همچنین **لال انس** شمالی ساموئی آن بکنار دریا پرگوه **داس ویر**
از بزرگان ماتقدم نامی روزگار زیارتگاه ابرار احرارند **ملا موج دریا** این کنار شرکات
نزدیک بندر لاهری که در قدیم الایام به بندر دیول اشتهار داشته مرجع اتم اهل الله است

اولادش مسمی بملایان معروف زمان اکثر سکان بندر دهاراجه می باشند سید محمود
بزرگی معروف ببزرگی خوب رویه بندر لاهری زیارتگاه باحضور است بلوخان لودی
بزرگی صاحب آیات وکرامات مدفون زمین فرضه بندر دیول معروف لاهری بندر
اجل مشائخ زمان ماتقدم است شیخ نورالدین دریائی بزرگی معروف موصوف
کمالات اتم مدفون کنار دریای عمان بالای بندر دهاراجه صاحب تصرفات بلیغ جای نزه باصفا
وحضور می باشد مخفی نماند که بندر لاهری که درقدیم زمان ببندر دیول اشتهار داشته غریب
شهری مسکن اشراف کرام واماضل ایام بوده اکنون ازچند سال بسبب حوادث
دارمعه دیار معدوم وتتمه آبادیش منتقل زمین مشاذی دهاراجه است وبندر دهاراجه بندر
قدیم مسکن حکومت قوم نکامره که ازقدیم الایام سلف تاخلف سران نامی درووجود یافته
اند منجمله رانا عبید بغرابت حال مختص گذشته ست چون ذکر باجرای غریب وی خالی
ازکیفیتی نیست وعجبی ازعجائب الهی ست بذکرش رانا عبید نکامره صاحب دهاراجه که برسر
الف هجری درزمره احیا انسلاک داشته معاصر دیارجام جرار صاحب کلاره بوده گویند
روزی چشمان جام جرار سخت درد میکردند رانا بعیادتش رفته بسبب کثرت محبت جام جرار
سررا برزانویش نهاده گفت حکایتی راست بمن کن باشد که خدای تعالی ببرکت آن
درچشمان من ببرد رانا گفت خدا شاهد صدق بس مرا درفلان ایام بخاطر رسید که سیر محیط
کرده آن کنار دریا بیم چند منزل کشتی بار سرد اسباب بخود گرفته دریائی شدم ومدتی رفتم بجائی
رسیدم که سابق گذر احدی آنجا نبود گفتم هنوز باید رفت مگر کنار دیگر محقق شود قضارا کذر بگردابی
شد که آنرا ظلمات نامند همه کشتیها دران گرداب واصل بحر فنا گردیدند چون کشتی من رو
بگرداب آورد درختی بزرگ بر کوهیکه آنجا دیده جسته براو آویختم بر درخت آشیان مرغی
قوی هیکل بوده شب مرا بر درخت افتاده صبحی بمرغ آویختم او پریده برکنار کوهی رسید حیران
ماندم که کجا آمدم باری خباب باری باعانت آن مرغ که عبارت ازسیمرغ است مرا ازانجا رهائی
داده ببتلاش معموره پویه زدم ناگهان بشرف معبدی شده جناب روحانیات
حنین ع را دریافتم مرا مژده سلامتی دادند بسبب ماندگی همانجا بخواب رفتم

بقیه

جماعت پریان آنجا وارد شده مرا نجو دبردند خداداند کجا جا داشتم ناز و نعمت فراوان میسرم بود بعد مدتی هوای وطن و یاد احبا مرا غمگین ساخته سر خیل پریان آنحال مرا دیده بدیگوئی پرسید گفتم مدتی که شما ندارد مرا در غیبوبیت گذشته ندانم دا ماندگانم را چه حال باشد گفت ترا برسانم اگر وعده باز آمدن استوار کنی هشت روز اقامت وطن وعده دادم بیک ساعت مرا بیرون موضع خود رسانیدند و گفتند بعد هشت روز فلان وقت اینجا آئیم تو حاضر باشی پس بخانه آمده با اهل و عیال پیوستم و آن وعده را از دل برداشتم بقدرت الهی توفیق ایفای وعده مقسوم نشد از آن باز زمانی دراز گذشته یاد آن احتظاظ دامن دل میکشد و بحیرت مورخی آرد فاما وقت بدست نمانده اینجا سخن را رسانده گفت اگر این سخن من راست است خدا در چشمانت بقدرت الهی جام حرا را که از ابتدای شروع سخن بر و بافاقه داشت صحیح برپا خاسته خدا را شکر و مرا ثنا کرد نمود سوم در ذکر مجانین سالک چون اکثر این گروه در ذیل طبقات مسطور بمواضع شتی مذکور ند و اغلب این زمره محجوب عیون اهل ظاهر گشتند و کم کسی آگاه همه آن خدا آگهان هست اینجا باین چند آسامی بالکتفا می کنند اگر عزیزی بیفزاید منت را شاید **وطایه** مجذوب سالک کامل در مجانین وقت بمزید عرفان زیسته چنانچه شمه از والا مقامیش در ذکر مخدوم حمزه واعظ مذکور گردیده از وی راست گفت شریعت موی ظاهر طریقت ست یعنی چون مرد را موی ظاهر برآید نشان بلوغت است همچنین پاس شریعت مرد سالک را بالغ راه طریقت مینماید **مثو** مجذوب نامور زمره مجانین غیب دان کاشف راه یقین بوده گویند چون ملا محمد جهانگیری بکثرت افلاس عزم حضور بسته جهت وداع اهل قبور بکلی شده بود از حسن اتفاقات حین مراجعتش در درسن کوه دیده که وی با یکی از مجانین دیگر سر برلاشئی ایستاده چیزی از شکمش کشیده میخورند مثو را چون نظر بر ملا افتاده کفی پر از کرم ان لاش بسویش دویده در دهان انداخت و گفت بخور این را که طالع مساعد بوده و با این گروه ارادت قوی داشته ملا کراهت کرده را چاویدن گرفت مجذوب دیگر آنحال را دیده در حال بدویده و گفت ای متو مکن چنین را وقف بلا سیکنی پس بهر دو دست فک اسفل و اعلای ملا گرفته بقیه کرم

که هنوز نه بلعیده بود بزور از دهانش برآورد و بر کت خوردن آن کرمها ملا بحضور رفته رتبه مشهوره
رسید و **موتو** مجذوب سالک صاحب ایقان معاصر مشمولذکور بوده احوالاتش تمام خوارق ندکور
هرگز بکسی متکلم نشدی و اهل حاجات همواره باستنباط حرکات و سکناتش مشکون
بر مراد گر فتندی و انچه دیدندی یافتندی روزی ویران در موضعی گریزان دیدند کسی بی نبرده که
چرا گریزد قضارا عنقریب فوجی از نهرویه در انموضع رسیده اهل موضع را بخبر قتل و تاراج
کردند **کامل** مجذوب اصل اجدادش آهنگر بودندی در کوره طلب خود را تافته
بصحاری میکذرانیده احیانا بهر دیهی که شبی یا روزی وارد می شد هر آئینه یک گونه
فرحی لایق حال مکانش شدی باین تقریب بسامدی دلالت آمدن موضع
خودش کردندی هرگز نپذیرفتی تا نه بخود خاطرش رسیدی و جواب سائل اگر مسر توجه آمدی
میان بیت بسندی دادی که با تقدیر راست آمدی **موتو** مجذوب در مجانین اشهر وقت
خود است گویند حاکم تته را سوی کوه بناویب قوم نهرویه سواری رو داده بود این را جست
پرسیدن حقیقت کار رو داسن کوه می جستند بر بالاب خرو خان بطلبش رسیدند بودند
دیدندش بر چوبی از درخت سوار تازیانه بدرخت میزندو میگوید هان ای درخت بر تو
سوار یست طاقت داری یا نه ناگهان شاخ درخت بزرگ از هم شکافته
بزمین افتاد ندازدرخت فرود آمده رو بآنجاعه گفت درین درخت
همین شاخ بزرگ بود که سوار شده شکستیم آدتان حاکم تفاول نیک گرفته رفتند
ازحسن اتفاق چون حاکم سوار شدو بر موضع مخالفان رسید سردار موضع بیک ناگهان فجادت
درگذشته کسی ازده بمقابلت برنیامده آنچه گفتند پذیرفتند همچنین هر کرا
مشکلی رو دادی از کلام آن مجذوب استدلال کردی و را بده بردی **صابو** مجذوب
اصلش کاذر مسدوع طرفه حالی داشته خود جودر خانهای مردم صدا زدی و شدی آنچه
گفتی **سجن** سالک بیخبر از خویش بوده هرچه بزبین یافتی خوردی هرگاه کرسنه میشدی
و مردمان خوردنیها بسیار پیش شش بردندی و مرادها بخاطر داشتندی انرا که چیز قبول کردی
البته بمراد رسیدی **شاکر** از مخادیم زاده هاست مست ساکت گذراندی هر کرا

بغضب

بغضب آمده چیزی گفتی مطابق واقعه افتادی **ملوک** از کمل مجانین صاحب حالات بوده
حبیب شاه اصل از قوم ڈابره است در اوائل والدینش بحالت صحت کد خدا کردند
شب زفافش یک صحبت باز وجه کرده ناپدید شد بعد دوازده سال در لباس مجانین مردم سر و پا برهنه رو
بشهر آورده اغلب اوقات بر پیر سبنه گذرانده بر ضمائرش اطلاع وافی بوده ناگفته مقصد سائل جواب
کافی دادی و احیانا عند الاحتیاج از کسی چیزی درخواستی که لامحال وی میسر داشت و میدادی روزی با میر
حیدر الدین کامل همطعام شده نان با شوربای ماهی بود میر مذکور خواست از ماهی چیز بخورد مانع آمده
آخر در وقتی که نظرش طرف دیگر بود میراند کی از ماهی شکسته خورست بدهان کند در حال آنرا از دهان
برکشیده مابقی ماهی بتمامی ربتافت که بر استاده بود بجز دخوردن ماهی برزمین طپیده جان داد روزی در دهلیز
خانه میر محمد عطا امیر خانی ناخوانده آمد و چادر بر رو کشیده خوابید سه شب و روز بخواب بوده هرگز پهلو به پهلو
نگردانده سید عبد اللطیف تارکی رح بر بالاخانه ان دهلیز مسکن داشته ماجرای خواب مجذوب شنیده فرود آمد
و بالینش نشسته فرمود ای دیوانه اینخواب از کجا آموختی که آنچه تو در خواب داری ما را در بیداری نیست
در ایام ورود مغلیه نادرشاهی از شهر ناپدید گردیده باز خبر رسید که مرده یا زنده است **عبد القدوس**
اصل از مخادیم عدلانیست غریب حالتی داشته همواره ساکت کردیدی و مستراح مردم ابدست
کناسان پاک کنانیدی با انکه روزی از شهر هرگز بیرون نکرده بود و هر روز مرئی مردم میشد برخی از کسان
که بزیارت بیت الله شده بودند دیرالنجامی دیدند و اتفاق بعضی ثقه بر آنکه وی هر روز نماز بامداد حاضر
جماعه بیت الله بودی **عنایت** مجذوب در مجانین سالک باخبر سینه اغلب خوارق
از و سر میزد و بسا اهل حاجت از و مستفید مدعا شدندی **سید قاسم** بیخود سالک بحق زمانی
در زمین پشت محراب جامع فرخ مقام داشت خوارق کلی از و سر میزده **سنا للهی** مجذوب عجیب
سالک بیخود همه تن برهنه کردیدی و چیزی می گفتی که بفهم کسی نرسیدی احیانا بر هر که توجه فرمودی در حلو
تسلیش دادی و بسا مشکلات حل ساختی در ایام ورود مغلیه نادرشاهی متواری شده **نور شاه**
اصل هندی غریب الدیار است از و معائنه معتقدین مسموع بالجمله دانائی در لباس مجاذیب باخبر
اوقات بکدیه کذرانده کفتکویش اکثر چیز ها لاطائل ظاهر بوده در حقیقت بسیار پر الفیض
رسانیدی بجذبه آورد خوارقات نیک از و یادگار بوله کیده مجذوب سالک معروف وقتست

مردم بسیار معتقدش هستند و خوارق کلی از و مرئی و مشاهده می کنند درین ایام روزی چراغ درگاه حاجی بانگه بر قبرش ریخته شخصی از قوم ماهی فروشان دشنامش داد و کفش بتادیبش از پا کشیده بغصه گفت ای کلامی کردن زدنی همانروز ازان شخص کلامی صادر شد که عنقریب کردنش زدند چشمه از مجذوبان سالک هست کرو هی کثیر بارادتش وابسته اند هر چند با هر کسی اکثر نمی امیزد اما احیانا از خوارق کلی سر زد می شوند لونک مجذوب کوبیند وی اصل مردم موضع نیه است مادر و پدرش وقتی که این در شکم بود بحج بودند قضارا مادرش بدو ماهه حمل درگذشته مدفون گردید پدرش آنجا ماند بعد دو سال کسی از مدفون مادرش گذر کرده دید بچه از گور بیرون می آید و مردم را دیده درون میرود چون بکرات معاینه مردم کردید متفحص شدند معلوم شد که طفلی از زن متوفی بقدرت الهی تولد یافته هست و در دو انگشتش سوراخهای باشد که از ان شیر میخورد باری کیفیت پدرش ازانجا بگرفت و بخانه آورد چون بزرگ شد در دی مجانین تمکن یافته هست و بحال مجاذیب صاحب حالت و کرامات زیست دارد هرگز متوجه کسی نیست بعضی حاجت مندان و احیانا فیضهای یابند و معتقدانه سلوک مینمایند لایکدنه ایضا مجذوب بحال هست مردم معاینه حالات غریبش ارادت کلی هست کاه بیکاه مخبر اسرارات و کاشف مغضلات مضمر میکردد خاتمه در احوال کوهستان و اقع غربی و سائر سند هر چند عجائبات کوه لاتعد و لاتحصی هست اما جامع انچروف بمقدار مشت نمونه از خروار پسند کرده تا چون حالات عمرانات مبین شده باری از کیفیت کوهستان بقدری آگهی شود من بعد اگر کسی بزیادتی مساعد کردد خالی از فائده نباشد جبل مهر در نواحی وی کوهچه هست بغایت از دو صورت صفه از سنکی بزرگ بقدرت الله متکون شده قطره قطره آب از دو میچکد و در پائین میان غدیری کوچک میریزد ساه دوازده ماه این آب یکیک قطره پی هم بریزانست و قدر یکنیم مشک آب در غدیر جمع باشد هرگز نکاهد و نیفزاید راج بزرکی را از آدم و دواب براو نجوز مقرر از اصل منبت آب خبر نیست ایضا بیک پهلوی آن صفه و یکی سنکین آویزانست مشهور انکه دیوان این را تعبیه کردند و اعتقاد جمعی انکه در و کنجی هست فاما چون دست سعی بشری بآن نرسد پی بحقیقت کارش نبردند ایضا در نزدیکی مهرنی آبی از کوهپای بالای ریزد و در کوه پائین شر کل خانه معه ستونهای متعدد تکون یافته و دران حوضی از سنک تعبیه شده همیشه از آب

تا کمر پرست و احیانا یکدو قد آدم عمق هم بهم میرساند عقیده مردم کوهی آنکه ساخته جنه و دیو است
ایضا بالای جبل مهر سه حوض سنگی ترتیب یافته است که از آب باران پر باشد و آبش
عجیب آبیست شیرین و صاف بالای این جبل کم برآید که راه سخت مهلک دارد **جبل پیپ**
جای باصفا و حضور کلی است درختهای انب و انجیر و غیره خود رو و بسیار و در لک رائینک دو
عذیر صافی دارد که عمقش لا انتها گفته اند درگاه شاه بلاول از کمل اولیاء الله در و محل اجابت
دعای داعیان و صفای قلب نیره درونان **اشهر ایضا** در آن کوه از کوچه آب ترشح دارد
و بقدر چهار پنج دولاب برود درختهای کیله و انب و انار و نارکیل بسیار **لاهوت** نام مکانی در پیپ
از عجائب است در کوهی بصفه قدرتی دریچه متکون شده و دو حلقه دران از سنگ تعبیه یافته
فقرا رسنها دران بستند و آن رسنها را گرفته درون شوند اندرون شکل خانه سقفش مسراسر
صورت پستانهای گاو دارد مشهور است که در زمان سابق از همه پستانها شیر میچکید اکنون
از بعضی آب قطره قطره چکانست و زیر هر شکل پستانها کوه با در سنگ زمین متکون شدند
که همواره از آب پرند نه کم شوند و نه زیاده اندرون خانه غاریست و دران راهی که انتها ندارد
گویند در عرض دو نیم روز ازان راه بزمین حجاز توان رسید در زمان قدیم فقرا سیر آنراه کردند هم
درون خانه شکل تغاری از سنگ موضوعست گویند چهلتن فقرا از اهل الله در زمان با تقدم
یکذانه کنجد در وسائیده قوت جمله کرده خورده بودند **طوق منکه** جبلی معروفست حاجی منکه بزرگی
از اهل الله همعهد شیخ بهاؤالدین ملتانی در و مدفون با حضور و صفا محل اجابت دعای اکرم
برایا و افق ارباب هداد ارد ازان کوه بطوق منکه مشهور در کنار کوه اب کرم میچکد بقدر دو دو
دولاب دور عذیر میریزد در و نهنگی موسوم بمور مقیم بعد مردن یکی دیگری جای میگیرد و آن لقب که معنی
طاوس است می یابد مردم معتقدند و راث ازکوسفند و گوساله آورده آنجا قربان
کنند و اول پاره گوشت بمور عرض نمایند اگر بگیرد مقبول است والا **ایضا**
برابر آن عذیر چشمه دیگر است مابین هر دو عذیر سنگی است اگر آب عذیر کرم بر آن سنگ
مذکور افگنند و ازمابین آن آب را در ظرفی بگیرند بعنایت خنکی میرسد میشود آب آن
دو عذیر زیادتی در شیبی میریزد هزاران هزار نهنگ در آن آب مقرر دارند و باغات هر دو

کنار آب واقع ایضاً در جنب آن دو عذیر شکل چاهی از سنگ هست و در و آبی غیر آب مذکور سرد و شیرین و در آن نهنگی ساکن آسمش منبع و این چاه را کوزه حاجی منکه خوانند ایضاً در جبل حاجی منکه نهریست نامش کندری لعل شهباز بر هر دو کنار شر باغات خوش و نشیمن با حضور فقیر هست تاریخ شکر خدا که تذکرهٔ تحفة الکرام ؛ اندر سه جلد یافته تزئین اختتام هر جلد او هست روضهٔ اخبار دلکشا ؛ نظاره کنش مفت شود دیده شاد کام ؛ قانع اگرچه نیست سزاوار ذکر خیر لیکن بفیض اهل خبر یافت احترام ؛ باشد کنند اهل دلش یاد بعد مرگ ؛ یعنی که یادگار نکو ماند مستهام سال تمامیت چه نمود از خرد سوال ؛ اینک چه منتخب ۱۱۸۱ زدل آمد برایام ؛ شکر خدا که یافته تزئین انتخاب این تحفة الکرام باذین انتخاب ؛ سال تمامیت چو نمودم زدل سوال ؛ هاتف زده ندا که نوا مین ۱۱۸۱ انتخاب

تمت

بعد حمد خدای غیب دان و نعت رسول آخر زمان بر رای صاحب وقار و بخاطر دانایان ذی شعار واضح و لایح باد که درین آوان بفضل خلاق زمین و زمان مجلد سیوم از مجلدات تاریخ تحفة الکرام بخط خوب و کاغذ مرغوب بصحت مطابق اصل بلکه بهتر بعض جا منه افضل برآمده امید که سیاحان برّ علم تاریخ و سیاحان بحر کتب لوتاریخ مصنف و صاحب مطبع و متعلقان مطبع و مصححان مطبع را از دعای خیر فراموش نخواهند فرمود

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

فقط

R R 10 ۵۶۵۲

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

لائبریری

جامعہ عائشہ

۱۔ اراکین مجلس انتظامی

۲۔ اساتذہ جامعہ

۳۔ طلبہ

۴۔ بیرونی

۵۔

۶۔

۷۔

۸۔